بسم الله الرحمن الرحيم

یاد یار و دیار

نوزده سفرنامه مکه

+ یک سفرنامه ریاض

سالهای ۱۳۷۳ تا ۱۳۹۳ ش

رسول جعفریان

تابستان ۱۳۹۳

پدیدآورنده:	رسول جعفریان – ۱۳۴۳
عنوان و پدیدآورنده:	یاد یار و دیار [نوزده سفرنامه مکه + ریاض]
تکرار نام پدیدآور:	رسول جعفریان
مشخصات نشر:	قم: مورخ / ۱۳۹۳
مشخصات ظاهری:	ص: ۷۲۰ مصور
شابک:	۰ ـ ۱ ـ ۹۱۰۳۰ ـ ـ ۶۰۰ ـ ۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیپا
یادداشت:	
موضوع	سفرنامه، مکه و مدینه
موضوع:	سفرنامه
موضوع:	سفرنامه های فارسی
رده بندی کنگره:	
رده بندی دیویی:	
شماره مدرک:	

■ **یاد یار و دیار [نوزده سفرنامه مکه + ریاض]**
□ **به کوشش رسول جعفریان (دانشیار دانشگاه تهران)**
□ **چاپ اول: ۱۳۹۳ ش**
□ **نشر مورخ (قم: ۰۲۵۳۷۷۳۱۳۵۵)**
□ **شابک: ۰-۱- ۹۱۰۳۰- ۶۰۰- ۹۷۸**
□ **شمارگان: ۵۰۰**
□ **قیمت: ۳۷۰۰۰۰ ریال**

فهرست مطالب

بنام خداوند بخشنده مهربان

در باره این مجموعه

بارها از کارهایی که طی بیش از دو دهه در باره ادبیات حج انجام داده‌ام، در مقدمه برخی از سفرنامه ها یا مصاحبه‌ها، سخن گفته‌ام؛ از جمله در مصاحبه‌ای که در شماره ۸۰ مجله میقات حج داشتم. در کنار آن کارها که بیشتر شامل تاریخ و جغرافیای اماکن متبرکه و یا تصحیح سفرنامه های قدیمی بود، در بیشتر سفرهایی که خود به حج یا عمره مشرّف می شدم، گزارشی می‌نوشتم.

نخستین سالی که به حجّ مشرف شدم سال ۱۳۷۱ بود. در آن سال و سال بعد، به طور مشترک با برخی از دوستان گزارش عمومی فعالیت های بعثه را در ایام حج تمتع نوشتیم. دو کتاب «با کاروان ابراهیم» و «با کاروان عشق» نام آن دو گزارش بود که همان زمان چاپ شد. سال ۱۳۷۳ نیز به تمتّع مشرف شده و گزارش سفر را نسبتاً مفصل نوشتم که همراه با سه سفرنامه دیگر در کتابی با نام «بسوی ام القری» در سال مزبور انتشار یافت. آن سفرنامه را در نخستین بخش این کتاب ملاحظه خواهید کرد. دو سفر دیگر، یکی عمره ۷۷ و دیگری تمتع ۷۸ داشته‌ام که ظاهرا گزارشی از آنها ننوشتم، اما گزارش سفرهای عمره و تمتع دیگر، غالبا نوشته شده که ملاحظه خواهید فرمود. در این میان، به سال ۱۳۸۲، بسان دو سفر تمتع نخست، گزارش حج تمتع را برای بعثه حج نوشتم که زیر عنوان «با کاروان صفا» انتشار یافت.

بدین ترتیب آنچه در این مجموعه عرضه شده، جمعا شامل گزارشهایی است که بنده طی سالهای ۱۳۷۳ تا ۱۳۹۳ نوشته‌ام و شامل نوزده سفرنامه می شود. **چهار** مورد آن تمتع، **پانزده** مورد دیگر عمره [و یک مورد ریاض که جمعا **۲۰** سفرنامه] است.

در اینجا باید چند نکته را یادآور شویم:

۱. ممکن است گفته شود چطور تکرار این هم سفرنامه برای یک سفر با ماهیت یکسان ممکن است؟ باید عرض کنم، به عکس من فکر می کنم یکی از جنبه های مثبت این سفرنامه‌ها همین است که به رغم برخی از نکات تکراری، برخی از مسائل را به صورت مستمر مورد توجه قرار داده، و امکان مقایسه و پیگیری آن ها را در طول سالیان از ۱۳۷۳ تا ۱۳۹۳ فراهم کرده است.

۲. در میان این سفرنامه‌ها، یک گزارش هست که در اصل مربوط به سفر به استان حائل عربستان است، اما چون ضمن آن عمره هم انجام دادم، و کل آن هم در سعودی است، آن را نیز در بین همین سفرنامه ها گذاشتم.

۳. گفتنی است که برخی از این سفرنامه ها در «مقالات تاریخی» چاپ شده، اما شماری نیز به خصوص از این اواخر، تنها روی وبلاگ بنده آمده، و جایی انتشار نیافته است.

۴. نکته دیگر در این گزارش ها، مصاحبه هایی است که با افراد مختلف کرده و اطلاعاتی از آنان در باره موضوعاتی جز حج آورده ام. حیف بود اینها را حذف کنم، چرا که ممکن است هیچ گاه در جای دیگری ارائه نشود. شاید تنها یک مورد مفصل با آیت الله انواری و نیز آیت الله اشعری در این مجموعه نیامده و جدا روی سایت ها درج شد.

۵ . در بسیاری از این سفرها، بیشتر عمره های از ۷۹ به بعد، کاروانی که بنده و دوستانم در آن بودیم، مشخصاً مدیر واحدی داشته (آقای جواد مبصری) و سرور ارجمند جناب آقای حجت الاسلام و المسلمین شهرستانی هم بوده اند. در کنار دیگران، جمع پنج نفره ما، شامل بنده به علاوه آقایان: معراجی، مهدوی راد، مهریزی و عابدی، تقریباً همیشه حضور داشتیم و کار عمده ما به جز خرید کتاب برای کتابخانه های تخصصی بود؛ گنجینه ای که امروز به دلیل همان سفرها، بسیار با ارزش شده است.

٦ . در این سفرنامه ها، گزارش‌هایی که از کتابهای چاپی در سعودی و البته مورد توجه بنده آمده، خود یک رشته مطالبی است که می تواند به صورت مستقل مورد توجه قرار گیرد.

۷. علاوه بر اینها، روی نکات و مطالب تاریخی و اماکن مقدسه، به دلیل داشتن کتاب آثار اسلامی مکه و مدینه، حساسیت داشته و لذا اگر تغییر قابل توجهی در نقطه ای صورت گرفته، معمولاً گزارش کرده ام، گرچه این کلیت ندارد.

۸ . شاید نگارش سفرنامه های نخست قدری متفاوت با سفرنامه های بعدی باشد که از پختگی بیشتر برخوردار است(لااقل در نگاه خود بنده)، اما وجود همه اینها کنار هم یک سیر را

از هر جهت نشان می دهد.

۹. برای نام این مجموعه، تلاش کردم از دیوان حافظ کمک بگیرم. در همان نخستین جستجو، این اشعار آمد:

به یاد یار و دیار آن چنان بگریم زار — که از جهان ره و رسم سفر براندازم

من از دیار حبیبم نه از بلاد غریب — مهیمنا به رفیقان خود رسان بازم

از بین دو عنوان «یاد یار و دیار » و «دیار حبیب»، اولی را انتخاب کردم. بسا می شد عنوان «سفر به دیار حبیب» را برگزینم، اما همان نام نخست را پسندیدم، هرچند مثل برخی از آدم هایی که دو نام دارند، احتیاط نام دوم را هم نگه می دارم.

۱۰. مجموعه حاضر را یکی از شاگردان فعالم سرکار سیده وجیهه میری، مرور کردند و آنچه از اغلاط و نارواني در عبارات یافتند، اصلاح نمودند. لازم به توضیح است که این اثر به دلیل داشتن حالت سفرنامه ای و نگارش سریع آن در حین سفر ـ افزون بر سستی‌هایی که در جنس عبارات و کتابت و کتابات بنده هست ـ غالبا شکل نگارشی رسمی ندارد. در هر حال مسؤولیت آنچه از غلاط مطبعی و عبارتی مانده بر عهده من است.

۱۱. بعد از این که همه کارهای این کتاب آماده شد، یادم آمد که سفری هم به ریاض داشتم که آن بار لطف الهی برای عمره، شامل حال ما نشد. با این حال، چون در باره فرهنگ سعودی بود و البته سفرنامه، آن را در جای خود در این مجموعه، یعنی دی ماه ۱۳۸۳ آوردم. جالب است که از آن سال سفرنامه عمره هم نداشتم، چرا نمی دانم.

۱۲. فکر می کنم تا این لحظه، اولین بار است که کسی ۲۰ بار به یک کشور و قریب به اتفاق آنها به دو شهر مدینه و مکه سفر کرده باشد و هر بیست بار سفرنامه نوشته باشد. این برای بنده می ماند تا کسی دیگر از راه برسد و بر این تعداد بیفزاید.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

رسول جعفریان

۱۳۹۳/٤/۳۱

سفرنامه حج تمتّع

(اردیبهشت ـ خرداد ۱۳۷۳)

در فرودگاه

همه ساله، بخش عمده‌ای از فضای فرودگاه تهران، به عنوان «ترمینـال حجـاج» بـه زائـران اختصاص می‌یابد، این کار سال‌هاست که مرسوم است. حال و هوای ترمینال مسافران مکـه بـا مسافران ترمینال پروازهای خارجی دیگر تفاوت دارد. این امر طبیعی است، چرا کـه مشـکلات ویژه و نیز فضای لازم در این محیط، باید سبب این تصمیم‌گیری شده باشد. فضای این ترمینال در این ایام خاص، فضای حج و زیارت و قداست است. نبشته‌هایی بـر روی پارچـه، از همـان آغاز ورود به ترمینال، به چشم می‌خورد؛ در یك مورد از امام نقل شده که: «سفر حج سفر دنیـا و تحصیل دنیا نیست، سفر الی‌الله است.» دربارهٔ برائت نیز جملاتی به چشم می‌خورد: «برائت روح و معنای حج است».

فضای داخل سالن انتظار را به شیوه‌های مختلف، آماده این سفر معنـوی کرده‌انـد، گرچـه بیرون از سالن، هنوز افرادی دیده می‌شوند که به عنوان بدرقه آمده‌اند و از سر و وضع آنها چنین پیداست که تقیدی ندارند، اما در مجموع چهره‌ها آشناست و روحیه افراد روحیه دینی و مذهبی است. تابلوی شیشه‌ای بزرگ از مسجدالحرام داخل سالن را مزیّن کرده است. نوار ضبط صوت آهسته اشعاری درباره مدینه و بقیع می‌خواند. شعار لبیك نیز در چنـد جـا بـه صـورت زیبـایی نوشته شده است. به علاوه تصویرهای زیبایی از مشاهد حج بر اطراف دیوار سالن انتظار نصب شده است که افراد بسیاری به تماشای آنها مشغولند.

سفر ما روز چهارشنبه ۱۴ / ۲ / ۱۳۷۳ هـ. ش مطابق با ۲۲ ذی‌قعده و ساعت پرواز چهار و ربع بعد از ظهر بود. راستی اگر نگاهی بـه صـد سـال پـیش بلکـه نزدیکتـر از آن بینـدازیم و دشواری‌های سفر حج را از آغاز گرفته تا به انتها به خاطر آوریم، مـی‌فهمیم کـه چقـدر تفـاوت میان مسافرت آنها و ما وجود دارد؟ تمامی راه در سه ساعت طـی می‌شـود، در برابـر پنجـاه تـا

شصت روز حرکت یك قافله در زمان‌های پیشین. با این حـال در طـی راه شـاهیدم کـه برخـی تحمل همین مقدار سختی را ندارند و زود عصبانی می شوند.

خوشبختانه شماری از این مشکلات در برخی از سفرنامه‌ها آمده که مطالعهٔ آنهـا بـه همـه عزیزانی که قصد رفتن به این سفر معنوی را دارند توصیه می‌شود.

شور و حال برخی از زائران در سالن انتظار به حدی بود که دسته‌ای گرد هم اجتمـاع کـرده یکی از آنها شعر می‌خواند و دیگران با احساس تمام همراهیش می‌کردند. زائـران ایرانـی بـرای دیدن مدینه لحظه شماری می‌کنند، در واقع علاقه آنـان بـه اهل‌بیـت علـیهم السـلام و سـال‌ها مداحی آن بزرگواران، چنین روحیه‌ای را به آنان داده است.

در طول راه که سه ساعت و پانزده دقیقـه بـه طـول انجامیـد، بخش‌هـایی از چنـد فـیلم در هواپیما به نمایش در آمد، ابتدا اصول ایمنی و بعد برنامه‌ای برای حـج؛ در ایـن برنامـه سـمعی بصری، به تفصیل درباره اهمیت این سفر و برکات معنوی آن سخن گفته شد. در ادامه تذکراتی درباره رعایت برخی از مسائل دینی داده شد: خاك از قبور مطهر ائمه برندارید. در نماز جماعت برادران اهل‌سنت شرکت کنید. نخ و قفل به پنجره‌ها نبدید و بسیاری نکات مفید دیگر. به دنبال آن تذکرات سازمان حج و زیارت و بعد هم تذکرات بهداشتی.

سوار هواپیما شدن برای کسانی که تاکنون سوار نشده‌اند – که بخشی از حجاج ما چنین‌اند – کار دشواری است، هول و هراس به ضمیمه بی‌نظمی‌ها، سبب شده تا مرتب تذکراتی به آنـان داده شود. در فرودگاه جناب آقای دکتر سید محمدباقر حجتی و حجةالاسلام آقای شیخ صادق لاریجانی که ایشان سفر اولشان بود را زیارت کردم و تا به آخر در مدینه و مکه با هم بودیم.

معمولاً در طی راه، کسانی مطالعه می‌کنند، برخی روزنامه و مجله می‌خوانند، کسـانی نیـز به خواندن مناسك می‌پردازند.

فرودگاه جده و کنترل مأموران سعودی

ورود به فرودگاه جده، چند مرحله کنترل را می‌طلبد؛ یك‌بار کنترل گذرنامه و یك‌بار کنتـرل اثاثیه و بار افراد. این کنترل نظم می‌خواهد و متأسفانه برخی از زائران ما از این نظم بی‌بهره‌انـد. در بخش کنترل اثاثیه تقریبـاً تمـامی سـاك‌ها و چمـدان‌ها بازرسـی می‌شـود. در ایـن بازرسـی کتاب‌ها و نوشته‌ها جایگاه ویژه‌ای دارند. در بخش ما یك افغانی بود که مرتب مأموران سعودی او را با «اعلام، اعلام؛» یعنی تبلیغات، صدا کرده کتاب‌ها را برای بررسی به او می‌دادند. او نیـز سئوالاتی از زائر می‌کرد که آیا کتاب مطالب سیاسی دارد یا نه، چیزی بر خلاف عقاید اهل‌سنت

دارد یا نه؟ در ضمن هر چه عکس از علما در اول کتاب یا جدای از آن بود بر می‌داشت. افغانی مزبور ظاهراً کتاب‌ها را نمی‌شناخت، حتی المراجعات را؛ لذا آن را نیز رد کرد. او بـرای توجیـه کارش به ما گفت: اگر من نباشم نمی‌گذارند کتاب‌های شما رد شود، اما من تشخیص مـی‌دهم تا شما بتوانید مقداری از کتاب‌های خود را ببرید! به هر حـال پـس از وارسـی و معطلـی نسـبتاً زیاد، ما را خلاص کرد و ما به محوطه فرودگاه آمدیم تا پس از چند ساعت راهی مدینـه شـویم. در یك مورد بازرسی شاهد بودم که مأمور، محتوای خمیر دندان را نیـز بیـرون آورد تـا مطمـئن شود چیزی در آن نیست.

در کنار ما کاروان‌های ایرانی بودند که در همان بدو ورود، مشغول خرید و فـروش پسـته و انگشتری و جز آن با عرب‌ها شدند. صحنه مزبور بسیار زننده و ناراحت کننده بود. تصور کنیـد زمانی که خریدار به عربی سخن می‌گوید و فروشنده به فارسی و این‌دو می‌خواهند سـر قیمـت چك و چانه بزنند، می‌توانیم درك کنیم که چـه صـحنه مضـحك و خنـده‌آوری بوجـود می‌آیـد. گاهی قیمت را روی کاغذ می‌نویسند، گاهی کف دست گاهی نیـز بـا انگشـتان عـدد را معـین می‌کنند. سال‌های قبل نیز این پدیده زشت وجود داشت و علی‌رغم تذکرات مکرر مسـافران، از آن دست‌بردار نیستند.

آخر شب بود سری به میزهای استعلامات که محل عرضه نوشـته‌های تبلیغـی بـود زدیـم، جزوات فراوانی، با چاپ بسیار زیبا، در احکام حج، عمره، نماز و زیارت به زبان‌های مختلـف عرضه می‌شد؛ زبان فارسی – عربی، ترکی، ملاوی، سواحلی، اردو، انگلیسی، فرانسه. شماری از آن ها را گرفتیم: فتاوی مهمی تتعلق بالصـلاة؛ الـدعاء مـن الکتـاب والسـنة ویلیـه: العـلاج بالرقی؛ التحقیق والایضاح لکثیر من مسائل الحج والعمرة والزیارة دلیل الحاج والمعتمر باللغه الفارسیة، دلیل الحاج، فی خدمة ضیوف الرحمن و چیزهای دیگر.

البته در اطراف دکه‌های استعلامات، مشتری وجود نداشت. امسال کاهش شـمار حاجیـان ایرانی در بخش ایرانیان در فرودگاه جده کاملاً حس می‌شد. مسافرت ما از جده تا مدینه قـدری با دشواری همراه بود با این حال حرکت ساعت پنج صبح صورت گرفت و ما ساعت یك بعد از ظهر به وقت عربستان به محل سکونت خود رسیدیم. در طول راه، برای صبحانه ایستادیم، یـك کیك و یك چایی برای هر نفر که مجموعاً برای حدود سی نفر نود ریال سعودی هزینه شد.

در ایستگاه کنترل گذرنامه‌ها، هنگام ورود به مدینه، در فرصت بدست آمده، از ماشـین مـا پنج ایرانی نزد دکتر رفتند؛ دکتر پاکستانی بود و گفت چند سـال در رشـت مقـیم بـوده اسـت و

فارسی به خوبی می‌دانست. این مرکز مربوط به سعودی‌ها بود. من نیز جزو مراجعین بودم که با دستی پر از دارو به ماشین بازگشتم.

در طی راه، برخی قاریان قرآن همراهمان بودند که با صـدای دلنشـین قـرآن می‌خواندنـد و زائران را سرحال آوردند. این گزارش را در دو بخش مدینه و مکه خواهم آورد:

الف: در حرم پیامبر خدا (ص)

ورود به مدینه

نخستین برخورد با حرم رسول خدا صلی اللـه علیـه و آلـه روشـن شـدن چشـم زائـران بـه مناره‌های مسجدالنبی است که متأسفانه ساختمان‌ها و هتل‌های برافراشته، مانع از دیدن سـریع آن گردیده و تنها با رسیدن به اوائل خیابان بـاب‌العوالی یـا شـارع علـی بـن ابیطالـب بـود کـه چشممان به آثار مسجد و روضه رسول خدا صلی الله علیه و آله و نیز بقیع روشن شد. دو سال قبل، در قسمت جنوب و شرق بقیع، بخشی را به بقیـع افـزوده بودنـد و امسـال هنـوز مشـغول تکمیل دیوارها، در حالی که دیوار قبلی در ناحیهٔ جنوب و شرق در داخل بقیع همچنـان وجـود داشت، بودند. اینك که این یادداشت‌ها نوشته می‌شود هنوز دوسه ساعت از حضور ما در شـهر مدینه نگذشته است. باید رفت و از نزدیك دید و برای دوستداران نوشت.

شب جمعه ۱۵ اردیبهشت ۷۳ اولین شبی بود که در نماز جماعت مسجدالنبی صلی اللـه علیه و آله شرکت می‌کردیم. پیش از نماز برای زیارت به مسجد رفتیم. بیرون مسجد، میان بقیع و مسجد سنگفرش زیبایی شده، از پایه‌های نصب شده به دست می‌آید که قرار است سقف‌های متحرك در اینجا نیز نصب شود، همانطور که یکی دو سال قبل در حیاط مسجدالنبی صلی الله علیه و آله نصب شده بود. صف‌های فشرده نماز هر لحظه افراد جدیدی را در خود می‌پـذیرفت و جا را برای نماز سخت‌تر می‌کرد.

حذیفی قاری مشهور قرآن، امام جماعت نماز مغرب در رکعت سـوم نمـاز قنـوت گرفـت، سال قبل نیز این قنوت‌ها بود. سوژه اصلی، دعا برای مسلمانان بوسنی و نفرین بر ضد صـرب‌ها بود. ظاهراً در نماز اشکالی پیش آمد و حذیفی بعد از پایان تشهد، بدون سلام، دو سجدهٔ سهو کرد. حاجی ترکی که در کنار من نشسته بود و معلوم شد روحـانی اسـت، بـه شـدت از گـرفتن قنوت ناراحت شد و می‌گفت که در نماز مغـرب قنـوت وجـود نـدارد! بـه او گفـتم کـه از نظـر اهل‌سنت، یا لااقل برخی از آنها، قنوت در نماز صبح و مغرب مستحب است. ظاهراً نمازش را اعاده کرد. بعد از نماز باز به زیارت قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمدیم.

پس از آن، از مسجد خارج شدیم. فضای مسجد و بقیع، محل استراحت حاجیان شده و از هر تیره و طایفه‌ای در آنجا گردهم نشسته، سخن می‌گویند.

دعای کمیل در مدینه

هرساله یکی از برنامه‌های منظم حجاج ایرانی، برگزاری مراسم دعای کمیل در کنار قبرستان بقیع است. این مراسم برای زائران شیعه بسیار پرجاذبه می‌باشد، بویژه که امسال بسیاری از حجاج تنها یك شب جمعه در مدینه هستند و می‌یابد کمال استفاده را از آن بکنند. روحیه مردم در این شب در طی دعا بسیار دیدنی است. شاید برای بسیاری از آن ها این روحیه سابقه‌ای نداشته است. به هر روی شب جمعه ساعت ده شب مراسم دعای کمیل برگزار شد. امسال به دلیل آنکه طول سفر کوتاه است و زائران مدت زیادی در مدینه نمی‌مانند کارها فشرده‌تر انجام می‌شود. احتمالاً تاکنون قریب بیست‌هزار زائر به مدینه آمده‌اند. در این مراسم جناب آقای ری‌شهری نیز شرکت داشت، از آقایان دیگر، جناب آقای مصباح، آقای مسعودی و آقای قرائتی را دیدم. برنامه آغاز شد، و آقای شیخ حسین انصاریان دعا را خواند، مداحی نیز پیش از آن اشعاری خواند. در پایان نیز جناب آقای ری‌شهری دعا کردند. گردشی در محوطه کردم تعدادی ماشین و نیروهای پلیس دورتر ایستاده بودند. مراسم یك ساعت به طول انجامید، پس از آن بدون آنکه اتفاق خاصی بیفتد مردم به خانه‌های خود رفتند.

محیط میان مسجد و بقیع از لحاظ معنوی برای اجرای مراسم دعای کمیل بسیار مناسب بود. خبردار شدیم که از عصر، مأمورین سعودی دنبال بلندگو می‌گشته‌اند. در وقت اجرای دعا بلندگوهای کوچکی از چند گوشه مراسم برپا شد و صدا به خوبی به همه می‌رسید. دو نفر از مأمورین سعودی در یك اطاقکی که در کنار مراسم بود فیلمبرداری می‌کردند. فضای ملکوتی میان مسجد نبوی و بقیع روحیه خاصی به زائران می‌داد. به هر روی بیشترین زائران بار اول بود که در این مکان، آن هم شب جمعه، در مراسم دعای کمیل شرکت می‌کردند.

نگاهی به یکی از جزوات تبلیغی وهابی‌ها

فرصتی شد به یکی از نشریات تبلیغی سعودی‌ها از همان کتابچه‌ای که در فرودگاه جده گرفتم مروری داشته باشم، جزوه مزبور درباره مسائل حج و عمره و بحث زیارت است.

در بخشی از آنکه درباره زیارت است، زیارت مختصری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر را توصیه می‌کند؛ این زیارت تنها ویژهٔ مردان است و زنان حق خواندن زیارت را

ندارند! شرعیت خواندن زیارت برای ابوبکر و عمر - و طبعاً غیرشرعی بودن خواندن زیارت برای دیگر اصحاب - تنها آن است که عبدالله بن عمر هنگام ورود به مسجد، علاوه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در جمله کوتاهی آن دو نفر را زیارت می‌کرده است. می‌دانیم که اهل‌سنت اعمال صحابه را نیز حجت می‌دانند، بنابراین فعل عبدالله سبب شده که تنها و تنها از میان تمام صحابه زیارت این دو نفر صورت شرعی داشته باشد، در حالی که اگر بنا به این استدلال بود لااقل باید زیارت شهدای احد نیز که مکرر توسط صحابه انجام می‌شده بلااشکال باشد.

در کتاب مزبور هر نوع تبرکی بدعت دانسته و خواسته شده تا از این منکرات پرهیز شود. درباره شفاعت نیز در آغاز آمده که از هیچ مرده‌ای نمی‌توان طلب شفاعت کرد البته از رسول خدا صلی الله علیه و آله در طول حیات و نیز روز قیامت می‌شود خواست تا شفیع باشد، بنابراین شفاعت در قیامت ممکن است، اما تنها به اذن خداوند. در این‌باره باید گفت شیعه نیز شفاعت در قیامت را تنها به اذن خداوند می‌داند و کسی ادعا نکرده که بدون اذن خداوند شفاعتی صورت می‌گیرد. البته فرق شیعه و وهابی‌ها در این باب آن است که آن ها می‌گویند در حال حاضر نمی‌توان از رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب شفاعت کرد. آن ها بر این باورند که گرچه رسول خدا صلی الله علیه و آله از نوعی حیات برزخی برخوردار است، اما نوع حیات انسانی ما را ندارد! به هر روی باید روشن شود که اگر اکنون نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله شفاعت خواسته می‌شود، بر پایه این عقیده است که او حیات برزخی دارد، از قضا در همین کتابچه آمده است که وقتی ما زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله را کرده و به او سلام می‌فرستیم. آن حضرت جواب سلام ما را می دهد زیرا در سنن ابی‌داود آمده است که: «ما من أحد یسلّم علیّ الا ردّالله علیّ روحی حتی أردّ علیه السلام» ؛ هرکس بر من سلام کند، خداوند روح مرا به من باز می‌گرداند تا پاسخ سلامش را بدهم.

از برخی عبارات این جزوه، می‌تون بدست آورد که تعدیلاتی در عقیده وهابیان نسبت به زیارت و شفاعت صورت گرفته است.

نخستین دیدار از یك کتابفروشی

صبح روز جمعهٔ ۱۶ اردیبهشت (۲۴ ذی‌قعده) به کتابفروشی «مکتبة الثقافة الدینیه» رفتم، روزهای جمعه برخی مغازه‌ها بسته است در عین حال گویا به دلیل آنکه ایام حج است شماری از آن ها باز هستند. کتابفروشی پرکتابی بود، به نظرم طی سال گذشته چند کتاب جدید

چاپ شده بود. صاحب کتابفروشی فهمید ایرانی هستم و طبعاً با تردید بـه مـن نگـاه می‌کـرد. قیمت کتاب‌ها اندکی افزایش یافته اما به دلیل افـزایش قیمـت دلار و طبعـاً افـزایش نـرخ ریـال سعودی در برابر ریال ایرانی، - امسال هر ریال ۷۵ تا ۸۰ تومان است - خریـد کتـاب بسـیار دشوار می‌باشد. کتاب‌هایی را علامت زدم تا بعد برای خریدِ آن ها اقدام کنم.

خطابه خطیب جمعه

در اینجا مناسب است قسمتی از سخنان امام جمعه مسجدالحرام را نقل کنم. وی در ابتـدا درباره اهمیت حج سخن گفته و بر وحدت و اجتمـاع مسـلمانان تأکیـد می‌کـرد. او گفـت بـر عالمان و رهبران دینی است که قلم خویش را در خدمت وحدت امـت اسـلامی بکـار گیرنـد. کانال دیگر تلویزیون نیز که صرفاً به زبان انگلیسـی اسـت نمـاز جمعـه مسـجدالنبی را پخـش می‌کرد. خطیب مسجدالحرام بر نفی شرك، عدم جواز تبرك به دیوارها و اظهار شعارهای خلاف اسلام تأکید کرد. ! او به صهیونیست‌ها حمله کرده و خطاب بـه مسـلمانان گفـت کـه شـما در آسایش هستید، در حالی که بسیاری زیر آزار و قتل شکنجه هستند. مسلمانان بوسنی، فلسطین، کشـمیر، سـومالی و فیلیپـین گرفتـار چنـین مشـکلاتی هسـتند؛ او ادعـا کـرد کـه خداونـد مسجدالاقصی را به مسلمانان برگرداند. این در حالی است که موضع رمـی دولـت عربسـتان و رونامه‌ها حمایت و هواداری از طرح عزّه - اریحا است. او گفت بر حجـاج اسـت کـه اخـلاق اسلامی را طی اعمال حج رعایت کنند. وی از مأموران سعودی و دولتـی کـه کـار خـدمت بـه حجاج را بر عهده دارند تشکر کرد. خطیب شیخ عبدالرحمان السدیس بود. او متن سخنرانی را نوشته و از روی آن قرائت می‌کرد. خطبه اول تقریباً ۱۰ دقیقه بـه طـول انجامیـد. خطبـه دیگـر عمدتاً به حج اختصاص داشت.

در بقیع

عصر امروز به زیارت قبور ائمهٔ بقیع علیهم السلام مشرف شدیم. در طی سال گذشته، بنای دیوار اطراف بقیع، تقریباً خاتمه یافته است. این بنا بسیار زیبا و با سلیقه ساخته شـده و در کنـار دیوار بخش غربی آن اتاقك‌هایی به عنوان مغازه بنا گردیده که دسـتی اسـت. در ایـن بازسـازی مساحت بقیع گسترش یافته است. این گسترش بیشتر در قسـمت شـرقی و جنـوبی آن در کنـار خیابان ستین - شصت متری - است. جمعیـت زیـادی در بقیـع - از تمـامی محـل - حاضـر بودند. قبور ائمه همچون سال‌های گذشته است، جز آنکه امسال اجازه نزدیـك شـدن مـردم بـه

قبور را به مقداری نمی‌دادند. مردم در فاصله حدود ۲۰ تا ۳۰ متری قبور بودنـد در حـالی کـه سال‌های قبل بین آن ها و قبرها حدود ۵ متر فاصله بود. ایرانی‌ها معمولاً براساس نقشـه‌ای کـه در کتاب ادعیه و آداب حرمین است، محل قبر امامان، بنات و عمات رسـول خـدا صـلی اللـه علیه و آله را می‌شناسند. همچنین این نقشه به طور جداگانه تکثیر شده و با ترجمه به زبان‌هـای دیگر، در اختیار سایر حجاج نیز قرار می‌گیرد.

زائران ایرانی علاقه فراوانی به ام‌البنـین دارنـد، قبـر آن بزرگـوار در کنـار دیـوار غربـی بقیـع روبروی روضه مطهر است.

قسمت‌های بیرونی دیوار روضه مطهر؛ یعنی قسمت شرقی مسجدالنبی مجدداً سنگ‌کاری شده و فعلاً اسامی درهای این قسمت از جمله «باب الجبرئیل» محـو شـده اسـت. ایـن خـود سبب سرگردانی زائران شده و مرتب از آن سؤال می‌کننـد. جمعیـت حاضـر در بقیـع، صـبح‌ها بسیار فراوان است. معمولاً اندکی پس از نماز صبح بقیع گشوده می‌شود و تا حدود یك ساعت پس از برآمدن آفتاب در آن باز است. سال‌های گذشته مدخل ورودی بسیار تنگ و رفت و آمـد دشوار بود، اما با بنای جدید دیوار اطراف بقیع و گشوده شدن در آن، تا اندازه‌ای مشـکل مزبـور رفع شده است گرچه به خاطر شلوغی جمعیت هنوز نیز رفت و آمـد دشـوار اسـت. بـه عـلاوه حرکت زائران در غیر مسیرهای تعیین شده در داخل بقیع، سب شده تا گرد و خـاك بلنـد شـود. گفتنی است که قبرهای شناخته شده به هیچ روی علامتی ندارند و بر بالای هر قسمت دو نفر یا بیشتر از مأموران به صورت لباس شخصی و یا انتظامی مراقب‌اند تا کسی به قبر نزدیـك نشـود. آنان نوعاً حاضر به دادن هیچگونه توضیحی نیستند و شاید اصـلاً چیـزی دربـاره صـاحب قبـر نمی‌دانند. تابلوی بزرگی نیز در آنجا نصب شده که از نماز خواندن کنار قبر و پول انـداختن بـر روی آن ها و نیز دست مالیدن نهی کرده است.

در اینجا عمدتاً به سه زبان عربی – اردو و انگلیسی مطالب نوشته شده اسـت، امـا در ایـن تابلو به فارسی نیز ترجمه شده و قاعدتاً دلیلش آن است که زائران ایرانی نیز طرف خطاب آن ها هستند. البته زبان فارسی مورد استفاده، زبان فارسی رایج در افغانسـتان و آسـیای میانـه اسـت. دلیلش هم آن است که آنان از افغانی‌ها برای راهنمایی در این جهـت بهـره می‌گیرنـد؛ مـثلاً در همان تابلوی مذکور، بجای عبارت «انداختن پول روی قبرها» آمـده اسـت «انـداختن مبلغ‌هـا بالای آن ها» .

یك صفحه از روزنامه «البلاد» نیز فارسی است که در سال‌های گذشته بیشتر به سبك فارسی افغانی بود، اما امسال با نثری بهتر و یا به تعبیر دیگر آشناتری برای ایرانیان منتشر می‌شود.

به هر روی باید گفت که ایرانی‌ها در برابر قبور ائمه با بردباری بیشتری برخورد کرده و از انجام اعمالی که مورد انکار مأموران است، پرهیز دارند. دلیل آن نیز توصیه‌های مکرری است که روحانیون کاروان‌ها به مردم کرده و مرتب می‌کنند. البته هنوز در بیرون بقیع بعضی افراد نماز می‌خوانند، اما این کار به ندرت انجام می‌گیرد. روضه‌خوانی نیز گرچه ادامه دارد و البته در حد طبیعی و معقول مورد انکار نیست، اما دیده می‌شود که گاه از این فراتر می‌رود. خوشبختانه باید گفت نهاد امر به معروف و نهی از منکر که طی این چند سال متشکل از معین‌های کاروان است به این امر می‌پردازد و در تعدیل این مسائل نقش قابل توجهی دارد.

برای قرن‌ها به دلیل بی‌مهری حاکمان دیاری که متعلق به همه مسلمانان است، شیعیان نتوانسته‌اند آزادانه به زیارت امامان خود بروند. در سفرنامه‌های شیعیان مکرر اشاره شده که با حاج عجم در مدینه و مکه سخت‌گیری می‌کنند، بویژه مکرر دربارهٔ بقیع آمده که برای ورود زائران عجم پول دریافت می‌کرده‌اند. در عین حال، سال‌هایی که این مناطق در دست خلافت عثمانی بود لااقل شیعه دلش را به این چند بنای مختصر که بر قبور امامان بوده و گاه توسط عثمانی‌ها تعمیراتی در آن صورت می‌گرفت خوش کرده بود، اما اکنون این بناهای مختصر نیز تخریب شده و وضعیت بقیع برای شیعیان دردناك‌تر است. در عین حال بد نیست خاطره‌ای را مربوط به سخت‌گیری بر شیعیان در دوره عثمانی آن هم در ارتباط با بقاع ائمه بقیع یاد کنیم:

سید نعمة‌الله جزائری می‌نویسد که در سال ۱۰۹۵ هجری به حج و از آنجا به مدینه رفته است. او دیده است که شیعیان بدون تقیه به زیارت ائمه بقیع می‌روند. جزایری می‌نویسد:

«یکی از ساکنان شیعه مدینه به او گفت که سال پیش علمای مدینه به تفتیش کتبی که در خزانه بقیع بوده رفته و نسخه‌ای از «المزار» شیخ مفید در آنجا یافتند که در آن مطالبی درباره خلفا آمده بود؛ کتاب را نزد قاضی آورده و از او اجازه خواستند تا به آنان رخصت دهد قبه ائمه را تخریب کنند؛ او گفت: این قبه را هارون‌الرشید برای پدرش عباس ساخته و من نمی‌توانم برای خراب کردن این قبه قدیمی فتوا بدهم. علما تصمیم گرفتند تا به استانبول رفته، حکمی از سلطان برای هدم این قبه دریافت کنند؛ زمانی که به استانبول رسیدند، سلطان محمد خبر ورود آنان را شنیده و دستور داد تا آنان را در بناهای باشکوهی به بهترین وجه پذیرایی کردند. در روز

جمعه، سلطان از آنان خواست تا اعلم آن ها برای اقامه جمعه آماده شود. این عالم که بر مذهب شافعی بود در هنگام قرائت، «بَسْمله» را نخواند. نماز که خاتمه یافت؛ سلطان از امام پرسید: با اینکه خواندن «بسمله» در مذهب شافعی واجب است چرا آن را ترك کردی؟ او گفت چون سلطان ما حنفی بود رعایت مذهب او را کردیم. سلطان گفت: نماز عبادت خداوند است و نباید در آن مراعات سلطان شود؛ با توجه به اینکه شافعی گفتن بسمله را واجب می‌داند، ترك آن نماز را باطل می‌کند؛ وقتی نماز امام باطل باشد، نماز مأموم نیز باطل است؛ پس نماز ما نیز باطل است. پس از آن دستور کشتن آن ها را داد که با شفاعت وزیر تنها به بیرون کردن آن ها به صورت زشتی اکتفا شد؛ آنان در راه بازگشت برخی در کشتی و برخی در راه درگذشتند».

حضور حجاج ایرانی در نمازهای جماعت

توصیه به شرکت در نماز جماعت مساجد اهل‌سنت همچنان ادامه دارد. این مسأله در سال‌های گذشته مکرر توسط مسئولان امور روحانیون کاروان‌ها تذکر داده شده است.

در مسجدالنبی شاهد حضور عده فراوانی از زائران ایرانی در نماز جماعت، بویژه نماز ظهر و مغرب هستیم، با این حال اکثر آن ها می‌کوشند تا در محلی از مسجد نماز بگزارند که محل سجده آن ها سنگفرش خالی از فرش قالی در فواصل ستون‌ها باشد - آنان اغلب نماز مغرب را به جماعت خوانده پس از آن نماز عشاء را خود می‌خوانند و باز می‌گردند. یك دلیل عمده آن، دور بودن برخی راه‌هاست که به آن ها فرصت بازگشت به مسجد را نمی‌دهد، گرچه مسأله اصلی آن است که شیعیان تقریباً همیشه نمازشان را جمع می‌خوانند؛ یعنی ظهر و عصر با هم و مغرب و عشا نیز.

در نشریه زائر شماره دوم به نقل از آیةالله قدیری آمده است که «شرکت در نماز برادران اهل‌سنت به فتوای همه آقایان فقها رجحان و برتری دارد و به فتوای حضرت امام رحمه الله و حضرت آیةالله العظمی اراکی این نماز صحیح است و مجزی است». در همان نشریه به نقل از حجةالاسلام والمسلمین آقای صابری همدانی نیز فصلی در فواید شرکت در نماز جماعت اهل‌سنت آمده است؛ از جمله آنکه نزد سنیان، علاقه محبان اهل‌بیت به نماز جماعت به اثبات می‌رسد و همین طور سبب وحدت مسلمانان می‌شود.

در یکی‌دو روز شمار فراوانی از زائران عرب شیعی، از منطقهٔ احساء و قطیف وارد مدینه شده‌اند. آنان به صورت کاروانی و متشکل حرکت کرده و از نظم قابل توجهی برخوردارند. زن‌های آنان بسیار محجوب بوده و بیشتر به صورت دسته‌ای در کنار بقیع به خواندن زیارت‌نامه

مشغولند. امسال هنوز فرصتی برای صحبت پیش نیامده، حدس من این است که حاجیان شیعه عرب، از نظر اقتصادی در وضعیت مطلوبی بسر می‌برند و این را امکانات ظاهری آن ها بویژه ماشین‌های مورد استفاده‌شان نشان می‌دهد.

یکی از نشانه‌های موجود در میان زائران شیعی - که مخصوصاً در میان زائران عرب شیعی بیشتر است – داشتن حصیر برای نماز است. در دست بسیاری از آن ها حصیرهایی وجود دارد که به ظاهر برای نشستن روی آن ها و جلوگیری از کثیف شدن است، اما در اصل دلیل آوردن آن این است که در سجده از آنها استفاده شود و لذا حتی بر روی فرش نیز می‌اندازند. البته در موارد معدودی دیده می‌شود که سنیان نیز از این حصیرها استفاده می‌کنند.

صبح امروز که روز شنبه است در نماز جماعت شاهد بودم که تعدادی از آفریقایی‌ها تکتف نمی‌کنند؛ یعنی در نماز دست به سینه نمی‌ایستند؛ البته در فقه مالکی این مسأله معروف است، اما خاطرم هست که در کتاب «رحلة العیاشی» که سفرنامه‌ای است از قرن یازدهم هجری از یك مغربی – و طبعاً مالکی – خواندم که به حاجیان مالکی مذهب توصیه‌هایی شده بود دست به سینه نماز بخوانند تا با شیعه‌ها عوضی گرفته نشوند. به عکس، مسلمانان آفریقایی در وقت تشهد انگشت سبابه هر دو دست را به شدت تکان می‌دهند در حالی که ترك‌های حنفی یا. . . تنها اگشت سبابه دست راست را باز کرده و یا می‌بندند.

این چند روز قدری به مطالعه سفرنامه جلال آل‌احمد که عنوانش «خسی در میقات» است مشغول بودم. او در این سفر با تعدادی از اعضای خانواده خود از جمله مرحوم محدث ارموی، محقق به نام کشورمان، همراه بوده که در سال ۱۳۵۸ ش. در گذشت.

محدث شوهرخواهر جلال بوده است. (جلال در سفرنامه‌اش نوشته است که محدث کتاب هدایةالسبیل را که سفرنامهٔ حج فرهاد میرزای قاجار است با خود آورده است که من مشغول خواندن آن هستم) جلال با همان نثر شناخته شده‌اش آگاهی‌های قابل توجهی از وضع شهر مدینه، مکه و روحیه زائران ایرانی و جز آن‌ها داده است. اسم کتابش نیز از آنجاست که پس از محرم شدن از مسجد شجره، در طی رفتن به مکه احساس می‌کند که: دیدم که تنها «خسی» است که به میقات آمده است و نه «کسی» که به میعادی؛ و دیدم که «وقت» ابدیت است، یعنی اقیانوس زمان و «میقات» در هر لحظه؛ و هرجا. به هر حال کتاب جلال خواندی است و باید طی روزهای آینده همه‌اش را بخوانم. به تحصیل کرده‌هایی نیز که به حج می‌آیند

توصیه می‌کنم یک‌بار آن را مطالعه کنند - البته منهای برخی تعبیرات زشت و برخی نگاه‌های زشت‌ترش -.

در کتاب‌فروشی دارالایمان

صبح امروز شنبه سری به «مکتبهٔ دارالایمان» زدیم. کتابفروشی بزرگی است شامل یک خانهٔ بزرگ سرپوشیده، مملوّ از کتاب؛ کتاب‌های بیروتی، پاکستانی و مصری به وفور در آن یافت می‌شود. هر بخشی از آن به موضوعی اختصاص یافته است. دو نفر افغانی که نام یکی از آنها آقاخلیل بود آن را اداره می‌کنند که طبعاً فارسی می‌دانند. چند کتاب ضد ایران در آنجا بود؛ یکی سراب ایران به زبان انگلیسی با نویسنده افغانی. کتابی نیز با عنوان ثورة‌الایرانیة فی میزان الاسلام که رد بر شیعه بود و در انتها هم فصلی را به انقلاب اختصاص داده بود. یادم آمد که روز جمعه نیز که به «مکتبة الثقافیة الدینیه» رفتم کتابی با عنوان الاعتداء علی بیت‌الله الحرام دیدم. فصلی از آن به حوادث سال ۶۶ مکه - سال کشتار زائران ایرانی - اختصاص داشت. نویسنده که صحبت‌های مسئولان سعودی را فراهم آورده، از جمله نوشته بود که یکی از شعارهای ایرانی‌ها این بوده که «الله اکبر - خمینی رهبر» . او نوشته بود که ایرانی‌ها برای حج به مکه نمی‌آیند بلکه برای احیای اندیشه‌های فرس قدیم به اینجا می‌آیند. تحریفاتی از این قبیل قطعاً با سوءنیت همراه است و نویسنده بر آن بوده تا شیعه را فرقه‌ای غالی معرفی کند.

در میان زائران

امروز ظهر همچنین به دیدن یکی از آشنایان در یکی از کاروان‌ها رفتم. فضای داخل کاروان‌ها بسیار جالب و پرنشاط است، گرچه اتفاق می‌افتد که کدورت‌هایی پیش آمده و این فضا را به هم می‌زند. تا آنجا که دستگیرم شد زائران ایرانی نوعاً صبح‌ها و شب‌ها؛ یعنی اندکی قبل از مغرب تا حدود عشا و پس از آن به مسجد نبوی می‌روند و در ضمن بقیع را نیز زیارت می‌کنند. بقیع صبح دو ساعت و پیش از مغرب نیز دو ساعت باز است.

در طول روز معدودی برای نماز ظهر یا عصر به مسجد می‌روند. مشکل عمده گرمی هواست که ایرانی‌ها یه آن عادت ندارند. در عین حال یکی دو ساعت پس از آمدن از حرم را به بازار اختصاص می‌دهند.

امسال نظیر یکی‌دو سال گذشته، ایرانیان تمایل چندانی به خرید ندارند، زیرا قیمت بیشتر جنس‌ها، در ایران ارزان‌تر است. به هر روی فضای داخل کاروان با نوعی همکاری و همدلی

همراه است، بویژه هرچه کاروانیان از مناطق غیر شهری‌تر باشند روحیه همکاری در میان آن ها زیادتر است؛ گرچه هنوز حضور حاجیان کم‌سواد یك مشکل عمده محسوب می‌شود.

هر کاروان از دو بعد مورد هدایت قرار می‌گیرد. یك طرف مدیر کاروان و معاون او و خدمه هستند که در شمار اصحاب وی در اداره امور اجرایی به شمار می‌آیند. طرف دوم روحانی و معین است، اگر معین داشته باشد. وظیفه آن ها هدایت شرعی و دینی کاروان است. در کنار اینها گاهی مداحان زائر نیز وجود دارند که نوعاً قبل از سخنرانی روحانی کاروان و یا بعد از آن افاضه می‌کنند. برخی مداحان ما متأسفانه گرفتار عدم آشنایی با معارف دینی‌اند و این خود مشکلاتی را تولید می‌کند. شخصی نیز به عنوان ناظر یا بازرس در کاروان است که نظارت بر کارهای اجرایی را بعهده دارد.

برنامه‌های دینی تلویزیون عربستان در ایام حج

امروز عصر تلویزیون تماشا می‌کردم برنامه آن با ترتیل شروع شد. تعدادی از نوجوانان منتخب، قرآن را به ترتیل خواندند و جوایزی از وزارت إعلام سعودی دریافت کردند، پس از آن شیخ عبدالعزیز آل‌الشیخ که عضو هیأت کبارالعلما است آمده و احکام حج و عمره را بیان می‌کردند. ظاهراً وی از بینایی محروم بود. از فامیل وی که آل‌الشیخ است چنین به نظر می‌آمد که وی از نسل شیخ محمد بن عبدالوهاب بنیانگذار فرقه موسوم به وهابی است، کسانی که با توافق با آل‌سعود قدرت دینی را برای خود و قدرت سیاسی را به آنان واگذار کرده‌اند. مجری برنامه، سئوالاتی از شیخ مذکور کرد و او نیز پاسخ داد. در این پاسخ‌ها نظارت اجتهادی را مطرح کرده و هیچگونه یادی از فقهای مذاهب اربعه نمی‌کرد.

می‌دانیم که سال‌ها پیش - گویا تا سال ۱۳۴۱ ش - چهار امام از چهار مذهب در مسجدالحرام نماز می‌خواندند، اما کم‌کم سعودی‌ها یك امام را که به ظاهر بر هیچ‌یك از مذاهب چهارگانه موضع ثابت نداشت را نصب کردند و بدین ترتیب کوشیدند تا نوعی نگرش اجتهادی جدید را مبتنی بر نگرش اخباری و اهل حدیث خود عرضه کنند. برخی سؤالات بسیار ساده بود؛ مثلاً اینکه اشهر حج کدام است و فایده‌اش چیست؟ البته شاید برای برخی افراد همین سؤال، پرسش دشواری باشد.

درباره هیئة کبارالعلماء نیز باید بگویم گروهی است که کار افتاء را در کشور سعودی بر عهده دارد و دبیر آن هم شیخ بن‌باز است که در حکم مفتی کل است و او نیز نابیناست، به هر حال کانال اول تلویزیون سعودی که برنامه‌های عربی پخش می‌کند برنامه‌های مذهبی چندی را

– لابد بیشتر در ایام حج – دارد. بعد از پخش برنامه آل الشیخ، برنامه دیگری برای حج پخش کرد که قسمت پخش شده در روز شنبه، عنوان «نیةالحج» را داشت. این برنامه که با یك فیلم داستانی آغاز می‌شود، زن و شوهر با یکدیگر سخن می‌گویند(لازم است بگویم فیلم‌هایی که در زمینه امور مذهبی در عربستان ساخته می‌شود قیافه زنان را محجوب ارائه می‌دهد.) زن دربارهٔ موفقیت شوهرش در کسب مدرك فوق لیسانس – ماجیستر – سخن می‌گوید. دو فرزندشان نیز با یکدیگر سخن می‌گویند و فرزند پسر اصرار دارد تا کتاب بخواند در حالی که دختر از او می‌خواهد تا با هم بازی کنند. متن مذاکرات آن دو نفر بسیار مذهبی است، اصولاً ساختار کلمات بکار رفته، بهره‌گیری از مصطلحات دینی و قرآنی است، صحبت شوهر درست مثل یك سخنرانی دینی است، چند آیه می‌خواند و آنها را شرح می‌دهد و ترجمه می‌کند. یکی دعا می‌کند و دیگری آمین می‌گوید. به هر روی مرد وارد کتابخانه می‌شود تا تکلیف درسی خویش را انجام دهد. در صحنهٔ بعدی او موفق شده تا ماجیستر خویش را بگیرد و دوستان از او ولیمه می‌خواهند. در این حال او با این اعتقاد که مستطیع شده مصمم می‌شود تا به حج برود. در این وقت همسرش می‌خواهد با او برد و او درخواست وی را می‌پذیرد. پس از آن پدرزن و مادرزن و برادرزنش نیز مصمم به رفتن می‌شوند و این‌چنین یك مرتبه تمامی افراد خانواده عازم حج می‌شوند. داستان با جزئیات دیگری ادامه و سپس خاتمه می‌یابد؛ طی این جزئیات، آگاهی‌هایی درباره ماهیت و تاریخچه حج و مسجدالحرام داده می‌شود.

تلویزیون سعودی درباره قصص انبیا و مباحث دینی دیگر نیز نظیر این فیلم‌های داستانی را دارد. البته در برخی فیلم‌های تلویزیونی سعودی و تمامی فیلم‌های مصری که در تلویزیون سعودی پخش می‌شود زنان عرب آرایش کرده فراوانند و محتمل آن است که شمار آنها در غیر ایام حج زیادتر باشد. در برخی از فیلم‌های داخلی نیز افراد بی‌حجاب با وضع نسبتاً زننده‌ای بازی می‌کنند. گفتنی است که کانال دوم تلویزیون به زبان انگلیسی است و ضمن آن عمدتاً اخبار، کارتن‌های انگلیسی (برای ساعت‌های متوالی) و نیز فیلم‌هایی به همان زبان پخش می‌شود؛ برنامه‌های دینی مختصری نیز دارد. بنابراین تا آنجا که من متوجه شدم یك کانال عربی و یك کانال انگلیسی؛ یعنی مجموعاً سعودی دو کانال تلویزیونی دارد البته علی‌رغم فتوای بن‌باز در حرمت استفاده از دیش – آنتن ماهواره‌ای – بر بسیاری از بام‌های مدینه و مکه، آنتن‌هایی برای دریافت برنامه‌های ماهواره‌ای وجود دارد. من خودم فتوای بن‌باز را در یکی از مراکز، داخل دانشگاه مدینه دیدم. قاعدتاً شمار این آنتن‌ها در شهرهای دیگر باید زیادتر باشد.

این امر نشان می‌دهد که همهٔ فتواهای بن‌باز توسط حکومت به اجرا در نمی‌آید و این علی‌رغم نفوذ گسترده او و هیئة کبارالعلما در این کشور است. بطور طبیعی پخش فیلم‌های سینمایی مصری که زنندگی زیادی دارد مورد رضایت آنان نیست، اما مکرر پخش می‌شود.

در بازار

شب یکشنبه سری به بازار زدیم؛ البته بازاری که در سمت شرقی مسجد به طرف شمال وجود دارد؛ یعنی یکی از چهار بخش قطر دایره اطراف حرم که تنها همین قسمت تخریب نشده، این بازار در انحصار افغانستانی‌ها و پاکستانی‌ها است و تك و توك عرب سعودی یا یمنی در آنجا وجود دارد. اجناس نوعاً شامل اجناس از پایین تا سطح متوسط است. بعید به نظر می‌رسد که افراد صاحب مغازه باشند؛ به احتمال، یا در سود آن شریکند یا اجاره کرده و یا روزمزد مشغول کارند. این امر نشان می‌دهد که افراد بومی اصیل شغل‌های مهمتری دارند به طوری که در بازار تك‌فروشی تقریباً به تمامه در انحصار دیگران است. گفتنی است که در سراسر مکه و مدینه یك کارگر عرب دیده نشد، این قبیل کارها در انحصار خارجی‌هاست و انجام آنها دون شأن عرب‌ها. اجناس این بازار به هیچ روی مرغوبیت ندارد و قیمت‌ها نیز متناسب با نرخ بالای ارز کشور ما نمی‌باشد. در داخل بازار یك لحظه شاهد بودم که ماشین شهرداری با چند مأمور خشن، اجناسی را که مغازه‌داران بیرون از مغازه نهاده و یا آویخته بودند، جمع کرده و به داخل ماشین می‌ریختند. این کار با شدت هرچه تمام‌تر صورت می‌گرفت و اعتراضی نیز دیده نشد جز آنکه به سرعت خبر به مغازه‌های بعدی رسید و آنان وسایل خویش را جمع کردند. پاسی از شب گذشته دست خالی به هتل برگشتیم.

دورگردهای فراوانی که نوعاً زنان سیاه هستند فراوانند، اینها باید از نژاد سیاه ساکن عربستان یا اصولاً یمنی باشند، به هر روی درباره‌شان سؤال نکردم. افراد مزبور کله سحر اجناس خویش را که شامل لباس یا جز آن است داخل بقچه‌ای بزرگ ریخته، بر روی سر می‌گذارند و اطراف حرم می‌آیند. گاه که نه، بلکه همیشه در برق آفتاب مقاومت می‌کنند و تعجب آن است که سر تا پا سیاهپوش هستند، بر خلاف مردها و تمامی ساختمان‌ها که با رنگ سفید زندگی می‌کنند و این برای کاهش اثرات گرما بسیار مهم است. فروش دمپایی و اشیاء کوچك، تقریباً منحصر به اینهاست و سر و وضع آنان گاه دیگران را بر می‌انگیزد که چیزی از آنان بخرند. کار فروش گندم برای کبوتران بقیع نیز در دست همین‌هاست.

پاکت‌های کوچك پر از گندم را به یـك یـا دو ریـال در اطـراف بقیـع می‌فروشـند. از نظـر حجاب نوعاً در وضع بسیار خوبی بسر می‌برند. به علاوه رنگ پوستشان کمتر هوس نگاه کردن دیگران را بر می‌انگیزد؛ لذا از این حیث خودشان و دیگران در امانند و تجارت با آن ها به راحتی صورت می‌گیرد. سال گذشته در مکه فراوان دیده شد که زنان سـیاه بـه جمـع‌آوری قوطی‌هـای نوشابه مشغولند و در حالی که آن ها را داخل کیسـه‌های بزرگـی ریختـه و بـر سـر نهاده‌انـد در خیابان‌ها در حرکتند. امسال از این موارد رؤیت نشد.

کاروان‌های عرب شیعی و روضه‌خوانی

تقریباً بلکه تحقیقاً هر شیعه زائر، هر روز صبح یا عصر، برای زیارت به بقیع می‌آید. امـروز صبح یکشنبه که برای زیارت قبر نبی اکرم صلی الله علیه و آله و امامان بقیع مشـرف شـدم، در نزدیکی حرم شاهد بودم که کاروان‌های ایرانی و نیز شیعیان عرب بیشتر پس از گذشت اندکی از وقت نماز و آن وقت که هوا گرگ و میش است به سمت حرم حرکت می‌کنند. ایرانی‌هـا اغلـب روزهای اول گروهی - تقریباً چند نفره یا اندکی بیشتر و کمتر - به همراه روحانی و مدیر کاروان حرکت می‌کنند، اما پس از چند روز که با محیط آشنا شدند خودشان به تنهـایی یـا بـا یکـی دو آشنا در آمد و رفت هستند. عمده کار زائران زیارت حرم مطهر نبوی و قبور مطهـر ائمـه اطهـار علیهم السلام است؛ به علاوه آن ها در نماز جماعت نیز شرکت می‌کنند و با وجودی که شرکت آن ها در نماز و اقامه آن با یك امام از اهل‌سنت در میان آنان مرسوم نبوده، می‌توان گفت به دلیل فتوای صریح امام رحمه اللـه و تـذکرات مکـرر مسـئولین، شـرکت ایرانیـان در نمـاز بـویژه در سال‌های اخیر به شدت افزایش یافته و این در اثر تذکرات مکرر بوده است.

در مورد مشرف شدن مردم به بقیع، گفتنی است که بسیاری در همان ابتدای ورود و برخـی جلوتر، کفش‌های خود را در آورده و با پای برهنه بر زمین بقیع قدم می‌گذارند، گرچـه اکثریـت با همان کفش آمده و تنها در نزدیکی قبور مطهر ائمه پای برهنه می‌ایستند.

در سال‌های گذشته هرکسی کتاب دعای خاصی داشت، اما در یکی دو سه سـال اخیـر بـا انتشار کتاب ادعیه و آداب حرمین تقریباً اکثر زائران از آن استفاده می‌کنند.

فضای بسیار وسیع میان مسجد نبوی و بقیع که زمـانی محلـه بنی‌هاشـم و سـاختمان‌های دیگری بوده، اکنون مسطح و سنگ‌فرش شده و گروه‌های زیادی از ایرانیان و اعراب شیعه، پـس از نماز صبح تا برآمدن آفتاب - هنگامی که نشستن در برابر آفتاب کمتر قابـل تحمـل اسـت - گروه‌گروه مشغول خواندن زیارت نامه اند. گروه‌های بزرگتر عرب نوعاً بلندگو دارند و معنـای آن

این است که تعدادشان بسیار زیاد است. حضور این تعداد عرب شیعه در این میان، برای زائران دیگر کشورها امری بهت‌آور است در واقع آن ها ممکن است ایرانی را با این وضع ببینند و تعجب نکنند، اما دیدن چنین حجم گسترده‌ای از عرب‌ها که از نظر سر و وضع ظاهری نیز در حد بالایی هستند برای آنان شگفت‌آور است. این مسأله تأثیر بیشتری بر روی آنان خواهد داشت.

نشریه روزانه زائر

نشریه زائر طی سه‌سالی که بنده مشرف بوده‌ام نقش جالبی در انتقال تجربه‌های سفر حج به مردم، آگاهانیدن آنان از سرفصل اخبار مهم ایران و جهان و نیز آشنایی با ادب و معارف حج و نیز زیارت سوقیه (یعنی بازار) دارد. بخش‌هایی نیز شامل مصاحبه با میهمانان و زائران دارد که به هر روی حامل نکات قابل توجهی است. مقالاتی نیز درباره اماکن و تاریخچه آنها دارد، سال‌های قبل بخش طنز جالبی نیز داشت که امسال، تاکنون از آن خبری نیست. سعودی‌ها گاه از طریق کندن نشریه مزبور از دیوار هتل‌ها و نیز مطالعه آن توسط عناصری که دارند - و نوعاً عبارت از افغانی‌ها هستند - از مطالب آن آگاهی یافته و اعتراضیه‌هایی دربارهٔ مطالب تند آن دارند.

نشریهٔ زائر امروز را دیدم، چند خبر درباره حج داشت که فهرست آن ها از این قرار بود: دیدار رابطین روحانیون کاروان‌ها با حجةالاسلام والمسلمین ری‌شهری، ملاقات اعضای دوازده کاروان استان خراسان با سرپرست حجاج ایرانی، درد دل یك زائر مغربی، تفتیش زائران ایرانی هنگام ورود به مسجدالنبی صلی الله علیه و آله، فعالیت شرکت مخابرات ایران در مدینه، توقیف یك زائر ایرانی به جرم حمل تریاك! برخی شایعات بی‌اساس در مورد زائران ایرانی که چون ایران وضع اقتصادیش خوب نبوده نتوانسته بیشتر از این زائر بیاورد! زائر انگلیسی و درخواست توضیح‌المسائل، وضعیت نامناسب بهداشتی در بعضی هتل‌ها، اعتضراض بجای چند زائر، ۲۳۷۸۳ زائر ایرانی وارد جده شدند، موجودی دو زائر ایرانی به سرقت رفت، سرویس‌دهی نامناسب برای حمل حجاج ایرانی از جده به مدینه.

برای نماز همراه آقای قرائتی به حرم مشرف شدم ، نماز مغرب که تمام شد رفتم به طرف صحبت یکی از منبری‌های مسجدالنبی صلی الله علیه و آله سخنش در مورد حج و احکام آن بود رفتم. خطیبان سعودی در این ایام یا فقه و اخلاق حج می‌گویند یا از بدعت و شرك و کفر. گویا زمان گذشته گاه درباره سیاست و وحدت امت اسلامی سخن می‌گفته‌اند. جلال در خسی

در میقات به موردی اشاره می‌کند که بحث غرب‌زدگی را مطرح کرده و یا بر ضد اسرائیل شعار می‌داده است.

در کنار یك زائر افغانستانی نشستم، اهل مزارشریف بود. می‌گفت افغانستان از بین خواهد رفت. او مرتب به کمونیست‌ها نفرین می‌کرد. شرك و بدعت تمام دغدغه خاطر آخوندهای وهابی را پرکرده و گویی مسأله دیگری در جهان اسلام نیست البته امام جماعت در قنوتی که امشب در رکعت سوم خواند به صرب‌ها نفرین کرد، اما هیچ اشاره به بانی‌های اصلی قضیه یعنی روسیه مدافع صرب‌ها و آمریکای اهل معامله خائن نکرد.

در روزهایی که در مدینه هستیم هر روز حدود دوازده کاروان به بعثه می‌آیند؛ بیشتر و گویا همیشه عصرها؛ در این مراسم اول مداحی می‌شود، بعد هم سخنرانی یکی از میهمانان بعثه که برای همین کار آمده‌اند.

تجدید بنای کعبه به دست یك عالم شیعی در سال ۱۰۳۹ هجری

در یکی از دیدارها که با آقای قرائتی داشتم داستان ساخته شدن کعبه توسط یك عالم کاشانی را برایش گفتم. داستان از این قرار بوده که در سال ۱۰۳۹ دیوار کعبه که در اثر سیل خراب شده و این عالم، خود را در جمله عمله معرفی کرده و توانسته است نقش قابل توجهی در بنای ساختمان کعبه داشته باشد. او در رساله‌ای که آن را به زبان عربی و فارسی نگاشته، از نقش خود در بنای کعبه و نیز تاریخچه و کیفیت کعبه و مسجدالحرام سخن گفته است. بدین ترتیب یك کاشانی بانی قسمتی از ساختمان فعلی کعبه است. او که زین‌العابدین نام دارد، در سال بعد از آن، به دلیل نامعلومی به شهادت می‌رسد. بهتر آن است که خلاصه آنچه خودش در این‌باره آورده نقل کنیم:

«در سبب افتادن کعبهٔ معظمه - زیدت مهابتها - و بنای آن. و آن‌چنان است که روز چهارشنبه نوزدهم شعبان سنه هزار و سی و نه ۱۰۳۹ هـ. ق سیل عظیمی داخل مسجدالحرام شد و آب به اندرون کعبه شریفه درآمد، به قدر قامت فقیر و یك شبر و دو انگشت مضمومه - و فقیر مربوع القامه است - چنانکه از زمین مسجدالحرام قریب نه ذراع مرتفع شد؛ و کان عرشه علی الماء. و سبب ذکر طول فقیر آن است که وقتی آب فرو نشست به اندرون کعبه رفتم و چیزی همراه نداشتم، به طول خود علام آب را پیمودم. و خرابی بسیار در مکه معظمه واقع شد و چهارصد و چهل و دو کس در سیل هلاك شدند؛ از آن جمله معلمی مع سی طفل در مسجدالحرام بوده و سیل از ابواب مسجد داخل می‌شده، نتوانسته‌اند که بیرون آیند و کسی نیز

نتوانست به ایشان رسید و آب از سر ایشان گذشت (نعوذ بالله من شرور أنفسنا) و در روز پنجشنبه بیستم ماه مذکور تمام یك عرض کعبه شریفه که میزاب رحمت در اوست، و از طولی که روی کعبهٔ شریفه است از رکن شامی تا درِ کعبه شریفه، و از طولی که پشت کعبه شریفه است تخمیناً قریب نصف دیوار افتاد و قبل از آنکه کعبه شریفه بیفتد و آب سیل کم شده بود، فقیر، در میان آب، طواف خانه می‌کرد؛ چون طواف تمام شد، جایی نیافت که نماز طواف در او بکند، چرا که در هر یك از مقام ابراهیم و حجر و مطاف آب تا کمر مانده بود؛ بالای منبر رفته رکعتین نماز گزارد و چون از منبر به زیر آمد کعبه شریفه افتاد، و به خاطر فقیر رسید که این اشاره‌ای است از معجزات معصومین صلی الله علیه و آله چرا که فقیر از طایفه اهل ایمان بود و همچنانکه ابتدای آن اساس شریف از سید عابدین و زاهدین علی بن الحسین زین‌العابدین علیهم السلام شده بود، انتهای قیام آن دیوار نیز به حضور غلام آن حضرت؛ زین‌العابدین بن نورالدین الحسینی الکاشانی شد و چون این ضعیف در کتاب حج کلینی در باب ورود تُبّع حدیث اساس را دل به این خوش بود که اساس کعبه شریفه را بعد از حضرت ابراهیم، حضرت رسول ثقلین و سید کونین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله گذاشته و بعد از ایشان حضرت امام زین‌العابدین علیه السلام الحال که این منصب عظیم را مخالفان به دست آورند، شیعه را در این باب افتخاری نخواهد ماند و بسیار جهد کرد که به مال أهل ایمان ساخته شود و با شریف مکه قرار کرد که ظاهراً به اسم پادشاه روم و باطناً به طریقی که خدا از آن راضی باشد بسازد و قصد فقیر آن بود که به مال برادر عزیز فی الله سلطان العارفین صدرالدین علی مشهور به مسیح‌الزمان - سلمه الله تعالی و ابقاه و رزقه حج بیت‌الله الحرام فی هذه السنة ایضاً بمحمد وآله الطاهرین صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین - ساخته شود. و شریف این معنا را قبول کرد، اما مردم او را ترسانیدند [در متن عربی آمده که در این زمان خبر به مصر و قسطنطنیه رسید و آنان دو نفر را به عنوان وکیل و مباشر فرستادند] و اهمال کرد و این ضعیف، شب و روز به قادر حق‌تعالی - جل جلاله - می‌نالید که سببی سازد که اهل ایمان را از این سعادت بهره باشد. آخر الأمر به امر ملك علّام چنان شد که دوستان خواهند و سبب جرأت فقیر این بود که درویشی نزد فقیر آمد و گفت که امشب خواب دیدم که تابوت حضرت امام حسین علیه السلام را در پیش کعبه شریفه گذاشتند و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله مع جمیع انبیاء واولیاء علیهم السلام بر آن نماز کردند و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله به شما فرمود که این تابوت را بردار و در اندرون کعبه دفن کن. چون فقیر این خواب را شنید با خود «چنین

تعبیر کرد» که امام را به خاك سپردن منصب امامت است و منصب به خاك سپردن امام حسین علیه السلام از امام زین‌العابدین علیه السلام است. پس این اشاره است که منصب علی بن الحسین علیهم السلام در کعبه که اساس گذاشتن است به تو فرموده‌اند؛ بنابراین دل این فقیر قوی شد.

و حکایت اساس شریف چنان است که روز سه‌شنبه سیوم جمادی‌الثانی سنه ۱۰۴۰ شروع در فرود آوردن بقیه خاك مبارك شد. این ضعیف با فعله، بکار کردن مشغول شد - والله یعلم المفسد من المصلح [بقره: ۲۲] و جمیع فعله به امر الهی به آن دو شخصی که از جانب سلطان روم، یکی را وکیل و یکی را مباشر کرده فرستاده بودند، مرید و معتقد فقیر شدند؛ چنانکه هر چه می‌گفت در باب خانه مبارك می‌شنیدند تا آنکه چهار طرف خانه را فرود آوردند الّا رکن شریف حجر؛ چنانکه یك سنگ بالای حجر شریف و یك سنگ زیرین آن را گذاشتند که تا وقتی بنّا به آنجا برسد حجر مبارك را بردارد و فقیر به مباشر گفت که رکن شریف حجر را حفظ باید کرد تا فَعَله پای برو ننهند؛ قبول کرد و الواح خشب طلبید؛ به امر الهی به پنج لوح به عدد آل عبا علیهم السلام رکن شریف محفوظ شد، و این ضعیف به یکی از مؤمنان گفت که گویا حضرت آل عبا، منع بر داشتن حج مبارك خواهند کرد. آخر چنان شد؛ چرا که قوتی که فقیر به توفیق الله تعالی و امداد معصومین علیهم السلام اساس بیت‌الله الحرام را گذاشت، بسیار بر مخالفین گران آمد؛ به جهت آنکه در وقت اساس گذاشتن به امر الهی، کسی از ایشان حاضر نشد گویا که حق تعالی ایشان را «فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا» [الحاقه: ۳۲] قید کرده بود الّا مباشر و چندکس از بنّایین؛ چنانکه شیخ الحرم در خفیه (ظ) اشاره به آن جماعت کرده بوده که اساس کعبه را فقیه رافضیان گذاشت و به گوش این ضعیف رسید و روزی که بنّا به رکن حجرالاسود رسید و خواستند حجر شریف را از جای خود بردارند این فقیر تقیه کرده حاضر نشد و اکتفا به اساس گذاشتن و سه ذراع از ارتفاع تمام عرض که ناودان رحمت در اوست کرده بود چرا که از حدیث اساس گذاشتن علی بن الحسین زین‌العابدین علیهم السلام نفس اساس گذاشتن فهمیده می‌شود و در این فصل ذکر خواهد شد - ان‌شاء الله - الحاصل که حضرات معصومین علیهم السلام حجر شریف را حفظ کردند و نگذاشتند که مخالفین آن را از جای خود بردارند. نعم وقتی که سنگ بالای حجر را خواستند که بردارند؛ آن سنگ رو، زیر حجر مبارك کرده‌اند اندکی از حجر به ظلم و تعدی ایشان شکست و بدان چسبانیدند.

و قصه اساس شریف چنان است که شب یکشنبه بیست و دوم همین ماه قرار شد که وقت صبح اساس کعبه شریفه گذاشته خواهد شد و این ضعیف آن شب به حق سبحانه و تعالی تضرع و زاری می‌نمود. وقت سحر برخاست، غسل دخول کعبه کرد و از اعجاز معصومین علیهم السلام هیچکس از اهل مناصب حاضر نشد الّا مباشر و چندکس از بنّایین و فعله؛ و چون مباشر این فقیر را دید گفت: یا سید زین‌العابدین اقرأ الفاتحه! فقیر دست برآورد و فاتحه خواند و بعد از فاتحه، دعا که از ائمه معصومین علیهم السلام مرویست که مسمّی به دعای سریع الإجابه است خواند و دعای به سلطان کرد و حضرت مهدی علیه السلام را به خاطر گذراند و سنگ مبارك رکن غربی را گرفته و محمدحسین ابرقویی که از صالحان است و شیعه است، طاس اولین آهك را به فقیر رسانیده و در زاویه رکن غربی ریخته و این ضعیف آن آهك را بدست خود پهن کرد و در خاطر گذراند که دولت محمد و آل‌محمد علیهم السلام قائم باد؛ بسم الله الرحمن الرحیم گفت و آن سنگ مبارك را در زاویهٔ رکن مبارك غربی و در اساس شریف ابراهیم گذاشت «هذا عطاؤنا فامنن او أمسك بغیر حساب» [ص ۳۹]، و روز نهم رجب همین سال به رکن حجرالأسود رسیدند و سنگ بالای سنگ حجرالأسود را برداشتند و هرچند که خواستند حجر شریف را از جای خود بردارند نتوانستند و چنان در نظرشان در می‌آمد، که گویا اژدهایی است متوجه ایشان شده و این ضعیف، آن روز به دعای سیفی خواندن ملهم شده بود برخاست و شکرِ الله سبحانه و تعالی بجا آورد: «از عهده شکرش که برآید!» که اساس کعبه شریفه، به توفیق الله تعالی، مؤمنی گذاشت؛ و روز بیست و دوم همین ماه رجب، درِ مبارك خانه کعبه را آویختند؛ و سیزدهم شعبان، بعد از رجب مذکور اعمده سقف بیت‌الله الحرام، داخل خانه مبارك ساختیم؛ و روز پانزدهم همین ماه شعبان، این ضعیف داخل کعبه شریفه شد و چهار سنگ در باطن دیوار کعبه شریفه گذاشت: یکی در نفس زاویه حجرالأسود و یکی در مقامی که امیرالمؤمنین و امام المتقین علی بن ابیطالب علیه السلام متولد شده؛ و یکی قریب به زاویه رکن یمانی و روز هجدهم شعبان مذکور الواح بین اعمده که عبارت از تمام سقف اندرون است به بالای کعبه شریفه برده شده و با اعمده ترکیب یافت؛ و فقیر، آن روز از جمله کارکنان بود؛ و در روز بیست و نهم همین شعبان، ناودان رحمت را بکار نشاندند؛ و روز دوم ماه مبارك همین سال، شروع در فرش کعبه شریفه شد به سنگ مرمر؛ و نهم همین ماه، شروع در عمل سنگ مرمر باطن دیوار و فرش اندورن کعبه شریفه شد؛ و روز چهارشنبه، بیست و هفتم شهر رمضان مذکور، عمل اندرون کعبه تمام شد؛ و جمعه آخر این ماه، خلق داخل خانه مبارك

شدند و تاریخ اساس شریف را اقتباس از قرآن عظیم کرد: «رفع الله القواعد البیت». تأسیس عرض شامی به دست علی بن الحسین علیه السلام بود که با منجنیق خراب شده بود، با سه دیوار دیگر بر همان حالت اول قرار داشت؛ و اینکه اسم این بنده ذلیل با نام شریف علی بن الحسین زین‌العابدین علیهما السلام موافق افتاد و با منت‌های ضعف و کمی تدبیر در میان جمع مخالفین به تأسیس توفیق یافت، و شك نیست که این معجزه‌ای از معجزات ائمه معصومین علیهم السلام است برای ادخال سرور بر قلوب محبّین آن ها تا خوشحال شده، این خبر را در تواریخ و تصانیف برای آیندگان ثبت کنند و یقین کنند که ائمه معصومین علیهم السلام در هر حال، از احوال آنان غافل نیستند **وقل اعملوا فسیری الله عملکم ورسوله والمؤمنون** [توبه: ۱۰۵]».

فتوای بن‌باز در جواز صلح با دولت غاصب اسرائیل

در طول ایام حج، علاقه‌مندان به انقلاب اسلامی از دیگر کشورها، مراجعه به بعثه می‌کنند تا درباره ایران آگاهی‌هایی بدست آورند. در طی راه نیز تماس‌های زیادی در این‌باره با ایرانی‌ها وجود دارد. امروز سری به این قسمت زدم. دو نفر از گینه – نمی‌دانم کدامیك از سه گینه – آمده بودند که یکی نامش شیخ‌ابراهیم بود و امام جماعت و دیگری نایب او.

قدری با آقای تسخیری صحبت کردند و بعد رفتند. در آنجا آقای واعظ زاده را دیدم. از نامه‌ای که سال قبل به بن‌باز نوشته بود سؤال کردم که آیا جواب داد یا نه؟ او گفت که هیچ خبری به دست ما نرسیده است. بخش اول این نامه که درباره تبرك و شفاعت است در یکی از شماره‌های «مجلهٔ التقریب» چاپ شده است. قسمت دوم رد فتوای بن‌باز برای جواز صلح با اسرائیل است. امروز آقای واعظ زاده نسخهٔ کامل نامه‌اش به بن‌باز را در اختیارم گذاشت. نامه مزبور تایپ شده است. قبلاً راجع به آن تذکراتی دادم. در اینجا می‌خواهم آنچه را که درباره فتوای بن‌باز درباره صلح با اسرائیل از قول همو نقل شده بیاورم، بن‌باز گفته است:

«انه یجب عن المسلمین وعلی الدول الاسلامیة والاغنیاء والمسئولین ان یبذلوا جهودهم و وسعهم فی جهاد اعداء الله الیهود، او فیما تیسر من الصلح ان لن یتیسر الجهاد، صلحاً عادلا یحصل به للفلسطینیین اقامة دولتهم علی ارضهم و سلامتهم من الاذی من عدو الله الیهود، مثلما صالح النبی اهل مکة، و اهل مکة فی ذلك الوقت أکثر من الیهود وان المشرکین والوثنیین أکفر من أهل الکتاب، فقد اباح الله طعام اهل الکتاب والمحصنات من نسائهم ولم یبح طعام الکفار من المشرکین ولا نسائهم وصالحهم النبی صلی الله علیه و آله علی وضع الحرب عشر

سنین یأمن فیها الناس ویکف بعضهم عن بعض وکان فی هذا الصلح خیر عظیم للمسلمین وان کان فیه غضاضة علیهم بعض الشئ لکن رضیه النبی صلی الله علیه و آلـه، للمصـلحة العامـة. فاذا لم یتیسر الاستیلاء علی الکفرة والقضاء علیهم فالصلح جائز لمصلحة المسـلمین وامـنهم واعطائهم بعض الحقوق. (به نقل از مجلة البحوث الاسلامیه شماره ۳۵، ص ۲۴) ایـن مـتن فتـوای بن‌باز برای جواز صلح با اسرائیل است که وی برای خوشایند حاکمان عربستان سعودی صـادر کرده است.

با آقای واعظ زاده قدری هم از کنفرانس سال گذشته ترکیه کـه دربـارهٔ شـناخت تشـیع بـود صحبت کردم و اینکه بسیار مفید بوده و مجموعه مقالات به ترکی و عربی چاپ شده اسـت. او از رمضان البوطی یاد کرد و اینکه بعد از سخنرانی کسی که حدیث غدیر را انکار کرد، گفته بود که حدیث مزبور مسلم‌الصدور است جز آنکه ذیل آن «اللهم وال. . .» دلیل بر آن است کـه بـه معنای «دوستی» ! است. آقای واعظ زاده گفت: من بعد از او گفتم: اگـر آن صـدر حـدیث کـه تعبیر «الست اولی بکم» را نداشت سخن استاد بود، اما با این صدر نظر ایشان نادرست است.

اخبار این روزها

نشریه زائر، عصر به دستم رسید، رئوس اخبار حج او از این قرار است: مشکلات ناشـی از جمع‌آوری پرچم‌های کاروان‌ها در جده که مربوط به جمع‌آوری پرچم‌های علائم کاروان‌هاست که معمولاً هر کاروانی پرچم ویژه خود را دارد تا حرکت‌های جمعی را هدایتگر باشد، پول یـك زائر ایرانی سرقت شد، گله از کم جاذبه بودن مراسم دعای کمیل بـرای زائـران غیرایرانـی، نـوار مراسم دعای کمیل مدینه توزیع شد، اولین زائر ایرانی در مدینه درگذشـت (محمـد وفـایی ۶۹ ساله) باز هم سرقت، ۲۷ هزار زائر ایرانی وارد مدینه شدند، شرایط دشوار ۶۰۰ زائر کشـمیری در مدینه، و برگزاری مراسم شبی با قرآن در بعثه مقام معظم رهبری. این نشریه گزارشی از وضع اسکان زائران ایرانی در مدینه داده و مهمترین خبر اینکه دورترین محل اسکان حدود ۲ کیلومتر با حرم فاصله دارد. من خـود بـه یکـی دو کـاروان سـر زدم از جـای مناسـبی برخـوردار بودنـد مصاحبه‌ای نیز با آیةالله مصباح یزدی دارد و بیشـترین نکتـه در اینکـه «مـا در قبـال مـردم دنیـا الگویی مسلمانی و در قبال مسلمانان جهان الگوی شیعه و در قبال شیعیان جهان الگوی شـیعه انقلابی هستیم و لذا باید در رفتار خود ملاحظه همه این جهات را بنماییم». در این مصاحبه بر حضور در نماز جماعت اهل سنت تأکید شده است. ایشان گفته انـد: بنـابراین رعایـت فتـاوی اهل تسنن که در این مکان‌ها اکثریت با آن هاست و اگر ما به غیر فتوای آنان عمـل کنـیم مـا را

متهم می‌کنند که ما رفتار شرعی نداریم. از باب تقیه لازم است که ما رفتار آنـان را مـلاك عمـل قرار دهیم.

حقیقت آن است که این مطالب در ادامهٔ رهنمودهای امام در طول چند سال نشان آن است که جامعه شیعه آمادگی کافی برای همگرایی با دنیای اسلام را دارد به شرط آنکه وهابی‌ها آب را گل‌آلود نکرده و اجازه دهند که دو گروه شیعه و سنی در این مسیر قدم‌های بیشتری را بردارند.

عصر امروز یکی از دوستان نشریه زائر آمد و درباره خاطره‌نویسی مصـاحبه کوتـاهی کـرد. بعثه اعلام کرده است که به بهترین خاطره‌ها جایزه خواهد داد و برخی از آن هـا را کـه مناسـب بداند نشر خواهد کرد. من هم راجع به تعدادی از کتاب‌های سفرنامه توضیحاتی دادم و نکـاتی را نیز دربارهٔ خاطره‌نویسی یادآور شدم، نمی‌دانم به کار آن ها می‌آید یا نه.

از دو سال گذشته تعدادی خاطره کوتاه نوشته شد که برخی از آن هـا در فصـلنامه «میقـات حج» چاپ شد. یکی دو سفرنامه حج نیز در میقات تجدید چاپ و یا ترجمه شد کـه از جملـه سفرنامه ابن‌بطوطه و ناصرخسرو و نیز سفرنامه حج مرحوم سید محمد امین بود.

انصاف آن است که می‌بایست خاطرات مادی و معنوی این سفر روحانی را نوشت، و بویژه باید درباره اماکن و جز آن ها مطالبی را ثبت و ضبط کرد.

برای نماز مغرب به مسجد رفتم، با پله برقی بر بام مسجد آمـده و چنـدی قـرآن خوانـدم و زیارت و بعد نماز. بام مسجد بسیار زیبا ساخته شده و فرش‌های ماشینی قسمت به قسمت پهن شده و میان آنها راهروهایی که بدون فرش مانده. یك مغربی کنارم بود؛ پرسیدم از کجا هستی و شغلت چیست؟ گفت در یك مؤسسه‌ای در فرانسه کار شـیمیاوی دارد. ظـاهراً مایـل بـه ادامـهٔ صحبت نبود. بعد از نماز به همراه آقای حجتی بیرون آمدیم و قدم زنان به چند کتابفروشی سـر زدیم. یکی از صاحبان کتابفروشی‌ها که سال‌های گذشته نیز مکرر از او کتاب می‌خریدیم گفت که مرتب برای تفتیش می‌آیند و اجازه فروش خیلی کتاب‌ها را نداریم. یك دوره کتاب الفتن نعیم بن حماد با یکی دو جلد دیگر خرید کردیم و بعد کتابفروشـی دیگـر و آنگـاه بـه هتـل آمـدیم. شنیدم که این کتاب را در مصر جمع‌آوری کرده‌اند، نفهمیدم چرا؟ .

امشب یك شیعه خوجه که جوان تحصیل کرده‌ای بود سرنماز با یکی از دوستان آشنا شده و نزد وی آمده بود. اسم او صفدر جعفر بود و گفت رشته درسی‌اش مربوط به امور بیمه می‌باشد. او از یك گروه سی‌نفری حجاج بود که از انگلیس به حج آمده بودنـد واز هـر کـدام یـك‌هزار و پانصد پوند برای سفر دریافت کرده بودند. حساسیت فکری او مسائل شیعه و سنی بود و در این

موضوع سؤالاتی می‌پرسید. وی در اصل از کنیا بود و گفت که یك ماهی نیز در مدرسه سید مرتضی (برادر سید جعفر مرتضی استاد ما) درس خوانده است. کتاب اکذوبة تحریف القرآن خودم را به او دادم.

شمارهٔ یکشنبه «روزنامه البلاد» را که به عنوان روزنامه یومیه عربستان شناخته می‌شود ملاحظه کردم. دو صفحه از بیست صفحه آن به زبان فارسی است. خبری در آن درج شده مبنی بر اینکه برنامه فارسی رادیو در مکه و مدینه روزانه به مدت ۱/۵ ساعت پخش می‌شود.

گزارش‌های مهم آن چنین بود: بیست‌میلیون دلار کمك سعودی برای توسعه کرانه باختری و نوار عزه، بازدید والا حضرت ولیعهد از بیمارستان فهد، مسجد میقات مدینه منوره آماده پذیرایی میهمانان خانه خداست، در قسمتی از سخنان فهد آورده بود که: از انواع نعمت‌هایی که خداوند به این کشور ارزانی کرده یکی هم این است که دست استعمار به آن نرسیده و هیچکس در امور آن مداخله نکرده است!

یکی از خبرهای علمی آن مربوط به سمینار «ورزش و اسلام» بود که چند روز پیش در این کشور برگزار شده است. تا آنجا که من نگاه کردم حتی یك خبر در مورد ایران هم به هیچ بهانه‌ای نداشت. بدین ترتیب حذف ایران و حتی نام آن کشور از مطبوعات، راهی است برای زدودن هر یادی از آن در خاطره مردم این منطقه، کاری که سال‌های قبل نیز شاهد آن بودم.

امروز دوشنبه سری به پزشك زدم، چون از رفقای قدیمی بود. بچه‌ای بسیجی و از ده برخاسته - نه دهاتی - البته رنگ و رویش هنوز روستایی. در طی چند دقیقه‌ای که بود دو نفر وارد شدند و هر کدام از او سراغ دکتر را می‌گرفتند. ظاهراً دلشان نمی‌خواست که او را به عنوان دکتر بشناسد، اما گویا چاره‌ای جز قبول کردن نداشتند.

شیعیان حجازی و کویتی نوعاً کاروانی به حج می‌آیند، اسامی کاروان‌های آنان احمد، حسن و. . . یعنی اسم‌های شیعی است؛ حتی اگر بدون کاروان بیایند، نام آن ها معرف شیعه بودن و حتی ایرانی‌الاصل بودن آن هاست. همین سبب می‌شود که مورد بازرسی کامل قرار گیرند. یك مسافر کویتی گفت که با ماشین شخصی آمده و لب مرز چون یك دعای توسل از او گرفته‌اند، سه روز معطلش کرده‌اند و تمام قسمت‌های ماشین وی را کاوش کرده و حتی جدارهای ماشینش را بریده‌اند تا چیزی همراه نداشته باشد. تعداد حجاج کویتی اندکی بیش از دوهزار نفر است. عمده کویتی‌ها حاجی هستند و لذا از این حیث مشکل چندانی ندارند.

امروز نشریه روز دوشنبه زائر رسید. این نشریه از لحاظ خبری حجاج را تغذیه می‌کند. عناوین اخبار مهم حجی او از این قرار بود: بازدید حجت‌الاسلام ری‌شهری از بیمارستان ۸۰ تختخوابی ایران در مدینه، بیمارستان ۱۲۰ تختخوابی ایران در مکه معظمه آغاز بکار کرد، اعتراض یك زائر ایرانی به برخورد نامناسب برخی مأموران حرم نبی اکرم صلی الله علیه و آله، منظره نامناسب از بازگشت شماری زائر ایرانی به خانه از کنار صفوف نماز جمعه، لزوم تذکر به برخی زائران دستفروش، سرقت از یك زائر به عنوان مأمور سعودی، کلاه‌برداران حرفه‌ای پول زائرین را به سرقت بردند، ۳۶۰ هزار زائر ایرانی وارد عربستان شدند، تشکیل هسته‌های امر به معروف در کاروان‌ها (که افرادی از کاروان با هدایت روحانی انتخاب می‌شوند و پس از آن به ارشاد می‌پردازند)، دو زائر ایرانی بیمار به ایران بازگردانده شدند. در این شماره مصاحبه با زائران برای ضرورت شرکت در نماز جماعت؛ آشنایی با مدینه، چند جملهٔ عرفانی، گزارشی از مسکن در مدینه و یك جمله مهم از امام در آغاز که «حجاج باید بدانند که پرسه‌زدن در بازاری که نمایشگاه شرق و غرب است دل صاحب شریعت را به درد می‌آورد»، نیز به چاپ رسیده بود.

امروز به سراغ بعثه مراجع عظام رفتم. دارالابیض در اول باب العوالی محل مراجعات آقایان است. امسال چند بعثه رسمی وجود دارد که عبارتند از: بعثه آیات عظام آقایان اراکی، فاضل لنکرانی، سیستانی، مکارم شیرازی، حسین نوری و شاهرودی. حدس من آن است که عمده مراجعات به بعثه مقام معظم رهبری و آیةالله العظمی اراکی است.

دیگران نیز مراجعات مختصری دارند، در بعثه آقای اراکی جدای از فرزندش، آقای مصلحی، آقایان قرحی، آقای شیع‌علی پناه اشتهاردی که زمانی جلد اول لمعه را نزد ایشان خواندم، آقای خرازی که دو سالی نزد ایشان درس خارج فقه (کتاب الجهاد) خواندم، آقای سلیم‌زاده و چند تن دیگر. مراجعات عمدتاً حل مسائل فقهی و بعضاً مالی است. در بعثه مقام معظم رهبری نیز شورای استفتاء هست که عبارتند از آقایان کریمی، خاتم و قدیری.

بخشی از مراجعات نیز محاسبه وجوهات است و حل مشکل نیابت میقاتی و جز آن. در بعثه آقای اراکی همه، مناسك در دست و عروه در پیش در حال کاوش در مسأله‌ای مورد ابتلا و تقریباً بعد از بحث و نظر به صورت مشورت و نه شوری هستند که براساس دیدگاه مرجع مورد نظر مسأله بازگو می‌شود.

از یکی از کاروان‌ها درباره وضعیت داخلی آن ها پرس و جو کردم، معین می‌گفت که معمولاً بهترین کاروان‌ها، آن هاست که زائرانش تحصیل کرده‌اند، آن ها مشکل چندانی در اداره

کاروان ندارند و تذکراتی که می‌دهند بطور مرتب به آن ها عمل می‌شود، البته به شرط آنکه بین مسئولین کاروان هماهنگی باشد و الا تکلیف زائرین با توجه به اختلاف آن ها بویژه اختلاف روحانی و معین، معلوم است. معمولاً کاروان‌های زیر صد نفر یك روحانی و بالاتر از صد نفر دو روحانی دارند که دومی به عنوان معین تابع اولی است.

صبحی یك نسخه از فتوح‌الحرمین محیی لاری را بـه نشـریه زائـر دادم تـا از اشـعار آن در نشریه مزبور استفاده کنند. این کتاب که در اوائل قرن دهم هجری نوشته شده، شـامل اشـعاری است نغز و زیبا در مناسك حج، فلسفه حج و توصیفی از آثار حرمین شـریفین. در اصـل یـك سفرنامه است به زبان شعر آن هم از زبان یك عارف.

در جای دیگر اشاره کرده بودم، تعداد زیادی از مسلمانان شیعه و یـا علاقمنـد بـه انقـلاب اسلامی به سراغ مسئولان بعثه می‌آیند. یك شیعه آفریقای جنوبی سؤال می‌کرد که ما نمی‌توانیم در برابر موضع رسمی کشور درباره سلمان رشدی، عقیده خود را آشکار کنـیم آیـا می‌تـوانیم در این‌باره تقیه کنیم؟ او از مناسبات اقتصادی موجود در آنجا و پیروی خود از آنها سـئوال می‌کـرد که چه باید بکند؟ از او درباره عدد حاجیان پرسیدیم، گفت: سه تا چهارهزار و گفـت کـه بـرای تمام مخارج حدود سه‌هزار دلار می‌گیرند؛ او گفت که شمار شیعیان آن دیار اندك است.

امروز که عصر دوشنبه است کانال انگلیسی تلویزیون سعودی را نگاه مـی‌کنم یـك برنامـه تاریخی درباره خلافت دارد قسمت‌هایی که من دیدم درباره جانشـینی عثمـان و کارهـای او در فتوحات با جمع قرآن و دیگر مسائل بود.

امروز شماره دیگری از روزنامه «البلاد» را دیدم و دو صفحه فارسی آن را. عناوین مهم این بود: زیر نظر خادم حرمین شریفین برگزاری محفل فراغت دانشگاه ملـك سـعود (یعنـی جشـن فارغ التحصیلی) ؛ تعلیماتنامه حج؛ نصایح سودمند به زائران؛ تمجید محافل اسلامی از ترمیم مساجد بیت‌المقدس (که مقصود اجرای طرحی است که سر و صدای آن از یك سـال قبـل در عربستان پیچیده که مساجد آنجا را آباد می‌کند، یادم هست که سال قبل چند روز اخبار سعودی اختصاص به نقل تأییدهایی داشت که برای وی فرستاده شده بود). کانـال دیگـر تلویزیـون نیـز برنامه دیگری با عنوان «التوعیة الاسلامیة فی الحج» گذاشت که مصاحبه با دو نفر بود. یکی از آن دو نفر عطیه محمدسالم بود که کتاب‌هـای وی را در کتابفروشـی‌ها مکـرر دیـده‌ام. در ایـن برنامه و در آغاز تأیید از ملك فهد و اقدامات او درباره حج و آثار و اماکن.

مشکل آب در مکه سبب شده تا از قدیم‌الایام شغل سقایت مطرح شود. کسانی که در کنار آب زندگی می‌کنند به درستی در نمی‌یابند که تا چه اندازه شغل سقایت مهـم بـوده اسـت، امـا هم‌اکنون نیز درصدی از اخبار حج مربوط به تأمین آب است. در روزنامه‌ها، گوشه به گوشـه از دادن آب خنك به حجاج سخن گفته می‌شود و آمارهای مکرر؛ در ایام حـج نیـز پلاسـتیك‌های آب که همه‌اش عنوان هدیه را دارد دیده به چشم می خورد. این آب‌ها بویژه در ایام منـی فـراوان توزیع می‌شود و البته همه‌جا با شلوغی و درگیری و یك مرتبه تمام شدن آب.

در مسجدالنبی صلی الله علیه و آله

صبح امروز (سه شنبه ۲۹ ذی‌قعده) به مسجدالنبی صلی اللـه علیـه و آلـه رفـتم، کولرهـا سخت روشن و هوا به شدت سرد؛ وقتی امام جماعت ساکت بود صدای سرفه بلند بود البته نـه بشدت سال‌های قبل؛ این نشان آن است که شماری از زائران در هـوای گـرم مدینـه کـه امسـال بالنسبه ملایم است سرما خورده‌اند. بعد از نماز پیرمردی در کنار من با صدای بلند چندبار دعا کرد با ذکر «یا رب» فقط کلماتی نظیر «ملوك» و «حمله به آمریکـا» را از آن می‌فهمیـدم؛ بعـد هم ساکت شد. جمعیت مسجد پس از نماز دو قسـمت می‌شـود بخشـی بـه بیـرون مسـجد و شماری که ایرانیان جزو آنهایند به سمت روضه مسـجد حرکـت می‌کننـد، در آنجـا در اطـراف حرم، و نیز ستون‌های مقدّسی چون ستون توبه اجتماع زیادی می‌شود. کسـانی در آن حجـم از شلوغی نماز می‌خوانند و در طی خواندن دو رکعت از نماز چندین بار به این‌سو و آن‌سو پرتـاب می‌شوند. مأموران سعودی نیز افراد را از گرد این سـتون می‌پراکننـد، همـان‌طور کـه از اطـراف محراب رسول خدا صلی الله علیه و آله. با این حال اگر کسی به سرعت نیت نماز کند چاره‌ای جز تحمل او را ندارند.

به تدریج فضای اصلی مسجد برای ورود زنان آماده می‌شود، به این ترتیب که جمعیت بـه قسمت جلو روضه رانده می‌شود و پس از گذار از دو در کوچك کـه در میـان نرده‌هـای کشـیده شده بین محراب رسول خدا با محراب فعلی قرار دارد از قسمت جنوبی حرم خـدا صـلی اللـه علیه و آله گذشته و از جنوبی‌ترین در مسجد، در قسمت شرق خارج می‌شوند. نگاه‌های مـردم همراه با ذکرهای زیارتی از سنی و شیعه، به درون میله‌های کشیده شـده در اطـراف قبـر رسـول خداست. اما چیزی مشخص نیست بویژه که اصـرار سـعودی‌ها و نیـز فشـار جمعیـت اجـازه ایستادن و تأمل کردن را نمی‌دهد.

آن دسته از زائران ایرانی که سحرخیزند و به مسجد می‌آیند بلافاصله پس از زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله عازم بقیع می‌شوند. در آنجا زنان اجازه ورود ندارند گرچه هر لحظه مترصّدند تا از گوشه‌ای وارد شوند؛ با این حال مأموران سعودی بشدت مراقب‌اند و گاه بر سر بیرون کردن آنها به شدت عصبانی شده و به داد و فریاد می‌پردازند. ورود به بقیع از زمان قدیم برای شیعیان دشوار بوده است. در فتوح الحرمین آمده که زائران برای ورود به بقیع (در آغاز قرن چهاردهم هجری) مجبور به پرداخت چند قروش بوده‌اند. پیش از آن نیز در سفرنامه محمدولی که در سال ۱۲۶۰ نگاشته شده، آمده است که برای ورود بـه بقیـع پـول دریافت می‌کرده‌انـد، بعدها که وهابی‌ها مسلط شدند قبور را تخریب کردند و بـرای سـال‌ها اجـازه ورود نمی‌دادنـد. حتی بعد از انقلاب هم چند سالی از ورود زائران جلوگیری کردند تا اینکه بالاخره قرار شد چند ساعتی باز باشد.

سنی‌ها بطور ساده زیارت می‌خوانند، اما ایرانیان نوعاً با گریه زیارت خوانده و روضه‌خوانی می‌کنند. جمعیت زائر شیعه عرب تازه با روشن شدن هوا به سوی بقیـع می‌آیـد. امـروز شـاهد چندین اتوبوس از این زائران عرب اعم از زن و مرد و با پوشش عربی بودم که درست اندکی قبل از طلوع آفتاب نزدیك بقیع پیاده شدند. به نظرم آنان گرچه منظم عمل می‌کنند، اما عمدتاً مقید به عمل توصیه‌های داده شده از مسئولان بعثه ایران نیستند. بطور اصولی، چون آنـان در منـاطق سنی زندگی می‌کنند و از قبل برخوردهای تندی جریـان داشـته بیشـتر بـر مراسـمی کـه شـیعی شناخته شده تأکید دارند.

شب گذشته سری زدم به مکتبة الثقافة الدینیـه کـه قـبلاً هـم از او یـاد کـردم. این‌بـار ابتـدا صاحب مغازه، اول با تردید اما بعد از آن با خوشرویی برخـورد کـرد، چنـد کتـابی کـه خریـدم (مجموعاً چهار جلد به صد ریال یعنی هفت‌هزار و پانصد تومان!) پـانزده ریـال تخفیـف داد و صد ریال گرفت. پس از آن راجع به عقیده شیعه درباره ولایت پرسید. گفـتم: شـیعیان بـه نـص اعتقاد دارند. گفت امام علی علیه السلام بیعت کرده؟ گفتم آری، اما برای مصلحت مسلمانان. گفت اینها مسائلی است که گذشته است. گفتم تا اندازه‌ای بله اما حدیث ثقلین که عترت را بـه عنوان یك منبع دین‌شناسی کنار قرآن مطرح می‌کند هم‌اکنون نیز مطرح اسـت. پـس از آن قـرار شد در فرصت دیگری با هم صحبت کنیم و من بازگشتم.

یکبار دیگر، چرخشی در بازار، انصاف آن است که بازار امسال بـویژه از ایرانی‌هـا خلـوت است و چندان خبری نیست و دلیل عمده‌اش ارزان‌تر بودن بسیاری از اجناس در ایران است.

امروز صبح سه‌شنبه مدیر یکی از کاروان‌ها را که آشنایی پیشین داشتیم دیدم. او گفت که در چندین سال گذشته که به حج آمده شدیداً تحت تأثیر روحیه وحدت‌گرایی میان مسلمانان واقع شده و حج را از این زاویه بسیار مهم دانست. او گفت: سال گذشته یکی از زائران در بدو ورود، یك دوربین فیلمبرداری خرید و در حدود یك ساعت و اندی فیلم از مجموعه برنامه‌های کاروان در طول سفر تهیه کرد. پس از بازگشت متنی نیز تنظیم و روی آن گذاشته شد و به صورت یك برنامه دیدنی در آمد. وی افزود که حاجیان کاروان هرکدام یك نسخه از آن را برای خود تهیه کردند. در راه که همراه مدیر مزبور بودم به یك ایرانی از کاروان وی برخورد کردیم. دوست ما گفت که این زائر که پول فراوانی همراه دارد اصرار می‌کند که دو وعده غذای صد نفره با پول وی فراهم کنیم و سیاهانی که در اطراف خیابان‌های محل اسکان، کار دورگردی دارند را جمع کرده و به آنها نهار بدهیم. زائر مزبور از جانبازان جنگی بوده که علی‌رغم داشتن مشکل، فیش آزاد خریده و به حج آمده بود. گفتنی است که امسال فیش آزاد از پانصدهزار تومان تا هفتصدهزار تومان معامله شد.

امروز صبح همراه برخی دوستان در مجلس روضه‌ای که به مناسبت شهادت امام جواد علیه السلام ترتیب یافته بود رفتیم. جمع کثیری از زائرین ایرانی و عرب و بویژه پاکستانی (یا هندی) حضور داشتند و به مناسبت سالروز شهادت امام جواد علیه السلام محفل روضه برقرار بود. اول یك عرب ایرانی‌الاصل با صدای بلند مداحی کرد و گویا پیش از او آقای ماه‌رخسار، بعد هم یك روضه به زبان اردو و با حرارت هرچه تمامتر و آنگاه قرآن و پس از آن سینه‌زنی به زبان اردو با آهنگی بسیار گیرا. فرصت سؤال و صحبت نشد و برگشتیم. به هر روی این مجلس یك مجلس چندزبانه بود.

نشریه شمارهٔ ۶ زائر (۲۰ اردیبهشت / ۲۹ ذی‌قعده / سه‌شنبه) به دستم رسید. اخبار حجّ آن از این قرار است: چهارم ذی‌حجه روز حمایت از مسلمانان بوسنی و هرز گوین است که به همین مناسبت اعلامیه‌ای از نمایندگی مقام عظم رهبری در مدینه و مکه انتشار یافت. در این اعلامیه خواسته شده تا حجاج به هر شکل ممکن کمك‌های نقدی خود را برای کمك به این مظلومین عرضه کنند. این اعلامیه تبعاتی داشت و عربستان اعتراض کرد. اطلاعیه سازمان حج و زیارت در مورد زائران گمشده؛ ۴۱ کاروان مدینه بعد، وارد عربستان شدند. مشکلات ناشی از سرباز زدن مالکان عربستان از اجرای تعهدات خود. ۳۵۰۰ دلار هزینه یك اندونزیایی، تجلیل از جوانترین زائر ایرانی (یك دختر ۱۲ ساله با نام خانوادگی مشیری) . دو زائر زن ایرانی

در مدینه منوره درگذشتند. آرزوی یك مسلمان الجزایری برای سفر به ایران. بازداشت یـك زائـر به جرم کشیدن سیگار در حرم. هزینه سفر یك حاجی اماراتی ۴۹۰ هزار تومان. خدمات پستی به زائران، دستگیری زائر عکاس در بقیع. درخواست برادران اهل‌سنت از روحـانی یـك کـاروان جهت اقامه نماز در حال عزیمت از جده به مدینه منـوره در نیمـه راه. تـذکر بـه زائرانـی کـه در اوقات نماز از حرم باز می‌گردند.

همچنین آمده است که: شعار «شیعه کافر است» بـر برخـی دیوارهـا و در دستشـویی‌های جنب حرم مدینه مشاهده شده است. در این شماره گزارشـی از بیماری‌هـا و مسـائل بهداشـتی مدینه آمده است.

مسجدالاجابه

مغرب روز سه‌شنبه برای نماز به مسجدالاجابه رفتیم، جایی که ما آن را مسجد مباهلـه نیـز می‌شناسیم و سنیان فقط مسجدالاجابه. محل آن در شارع ستین (عبـدالعزیز) در کنـار خیابـان است؛ به دلیل اهمیت دینی و تاریخی آن – البته بنایش قدیمی نیست – همـه زائـران ایرانـی بـه دیدارش می‌آیند و در آنجا نماز تحیت می‌خوانند. سال‌های گذشته نیز به دلیـل نزدیکـی آن بـه محل استقرار به مسجد مزبور می‌رفتم، امسال نماز عشا را یك جوان می‌خواند اما نماز مغـرب را همان امام جماعت پیشین. بد نیست که اشاره کنم رسول خدا صلی الله علیه و آلـه در زمـان حضور در مدینه، هر از چندی به قبایل اطراف سرزده و در آنجا نماز می‌خواند. مردم محل نماز آن حضرت را مسجد می‌کردند. این خود دلیلی بر مشروعیت تبرك در اسلام است. بدین ترتیب تاریخ مساجد صدر اسلام بیشتر همراه یك حکایت کوتاه از نماز خواندن رسول خدا صلی الله علیه و آله در محل اصلی آن است. ابن‌شبه فهرستی از مساجدی که رسول خدا صلی الله علیـه و آله در آن ها نماز گزارده آورده است[المعالم الاثیره فی السنة و السیره، ص ۲۵۵ ـ ۲۵٦].

امـام جماعـت در رکعـت سـوم قنـوت خوانـد. در دو سـال گذشـته فقـط امـام جماعـت مسجدالنبی و مسجدالحرام را دیده بودم که چنین می‌کردند اما این بـار امـام ایـن مسـجد هـم ضمن قنوت به مردم بوسنی، کشمیر و فلسطین دعا کرد. بعد از اتمام نماز هم یك نابینا به وعظ پرداخت، تعجب من از وجود تعداد فراوان نابینا در میان علمای دینی اینجاست کـه از شـورای افتاء گرفته تا اینجا حضور دارند. اول از شرك سخن گفت و بعد از شرایط حج. مسجد همچنان پر سر و صدا بود و تنها تعداد اندکی آفریقایی به سخنش گوش می‌دادنـد. قـدری کـه صـحبت طولانی شد. امام جماعت نیز با استفاده از این امتیاز کـه واعـظ او را نمی‌بینـد برخاسـت و در

عقب مسجد شروع به نماز کرد. تعداد زیادی ایرانی در مسجد بودند که در نماز شرکت کردند و اینها بی‌توجه به سخنران، آماده برای رفتن و پر سر و صدا بودند.

گفتگو با امام جماعت مسجدالاجابه

سال گذشته در همین مسجد با امام جماعت بحثمان شد، من که پس از خواندن قرآن آن را موقتاً روی زمین گذاشته بودم مورد اعتراض او قرار گرفتم، او گفت شما به در و دیوار احترام می‌گذارید اما به قرآن احترام نمی‌گذارید. در پاسخ گفتم اولاً چه کسی گفته است که اگر قرآن را روی زمین بگذارند توهین به قرآن شده است. ثانیاً آیا ما که در حال نزاع با قدرت‌های مشرك و کافر هستیم به قرآن احترام می‌گذاریم یا شما که آمریکایی‌ها را به داخل کشور خود آورده‌اید تا از شما دفاع کنند؟! مگر نه این است که قرآن می‌فرماید:

«لیس للکافرین علی المؤمنین سبیلا؟» بعد هم به او گفتم که تبرك همین مسجد به خاطر آن است که پیغمبر صلی الله علیه و آله در آنجا راه رفته بود. حقیقتاً به قدری نظام فکری صوری دارند که قابل تصور نیست، به علاوه دربارهٔ تبرك به تمام معنا از سیره سلف دورند و در این‌باره مشی برخلاف سیره و سنت اصحاب دارند. کافی است کسی آثار تاریخی و حدیثی اهل‌سنت را مرور کند، در آن صورت درخواهد یافت که چه اندازه اصحاب پایبند تبرك به آثار آن حضرت بوده‌اند. در آخر آیه‌ای را که مربوط به استفاده سامری از خاك کف پای رسول برای به حرکت در آوردن گوسالهٔ خود بود برایش خواندم.

همان‌طور که قبلاً هم گفتم امسال شمار زیادی از آفریقایی‌های مالکی مذهب را دیدم که در نماز تکتف نکرده و دست خویش را در نماز رها می‌کنند، این امر از آن روی که نشان می‌دهد تنها شیعه نیست که تکتف ندارد قابل توجه است. این را هم بگویم که در همان حال وعظ آن واعظ نابینا، نماز جماعت دیگری در انتهای مسجد سرپا شد، اما هیچ حساسیتی نسبت به آن برانگیخته نشد.

منازعه بر سر اینگونه مباحث بین شیعیان و وهابیان در تمام ایام حج و طی سال‌های متمادی جریان داشته است، عمده بحث بر سر آن است که آیا فلان عمل و بیشتر موارد تبرك مجاز است یا نه، یکی از دوستان (آقای جواد محدثی) این قبیل مباحثات را در قالب «گفتم، گفت» تنظیم کرده و در نشریه زائر سال گذشته به چاپ می‌رساند، یك نمونه از آنها را به عنوان مثال و برای اینکه به یادگار بماند در اینجا می‌آورم:

گفتم - گفت: حرام! حرام!

از در مسجدالحرام می‌خواستم وارد شوم دیدم زنی سیاهپوست، «باب‌السَلام» را بوسید. مأمور، چنان بر سر او زد که دلم برایش سوخت.

گفتم: برادر! او مهمان خداست چرا به میهمان خدا بی‌احترامی می‌کنی؟

گفت: کاری که می‌کند، شرك و حرام است!

گفت: چرا؟ . . . آیا فکر می‌کنی که انسان با بوسیدن در، مشرك می‌شود؟

گفت: کجایی هستی؟

گفتم: ایرانی!

گفت: از حقیقت دورید و کارهایتان شرك‌آلود است!

گفتم: چطور جرأت می‌کنی که ما را که از راه دور، بـه عشـق خـدا و رسـول و بـرای انجـام فریضه حج آمده‌ایم مشرك بدانی؟ کجا مشرك، برای عبادت به مرکز توحید می‌آیـد؟ مگـر مـرز توحید و شرك در دست شماست که هرکه را بخواهید مشرك می‌دانید؟

گفت: در و دیوار، از سنگ و چوب است. چه قداستی دارد که می‌بوسید؟

گفتم: برادر! . . . آیا تو در خانه، فرزندت را نمی‌بوسی؟

گفت: البته، چرا که نه!

گفتم: مگر فرزند تو مقدس است که که می‌بوسی؟

گفت: از روی علاقه می‌بوسم.

گفتم: احسنت! این بوسیدن هم از روی علاقه و احترام است. ما به خدا و خانـه‌اش علاقـه داریم و بخاطر این محبت، در و دیوارش را می‌بوسیم. عـش و علاقـه بـه یـك شـخص، سـبب می‌شود انسان هرچیز مربوط به او را ببوسد و احترام کند. چون برایش خاطره‌انگیز و لذت‌بخش است. ما سال‌ها آرزو داشته‌ایم که به اینجا برسیم و در و دیوار خانه خدا را غرق در بوسه و اشك کنیم. این نشانه عاطفه و عشق ماست. . .

در همین حال، حاجی پاکستانی دیگری دست به حلقه درك گرفت و شـروع بـه بوسـیدن و لمس کرد که مأمور، روی برگرداند تا او را از این عمل «مشرکانه» ! منع کنـد. مـن داخـل حـرم شدم. قرآنی برداشته در یکی از رواق‌ها رو به کعبه به تلاوت مشغول شـدم. آنگـاه آن را کنـاری گذاشته به نماز پرداختم.

یکی از مأمورین ارشاد آمد و با عصبانیت فرمان داد که قرآن را بردارم و در قفسه بگـذارم و بدون مهلت، خودش خم شد و قرآن را برداشته، بوسید و در قفسه گذاشت.

گفتم: حاجی، شرك، حرام! اینکه کاغذ و ورق است، چرا می‌بوسی؟

گفت: درست است که کاغذ است، ولی «کلام الله» بر آن نوشته است.

گفتم: وقتی کاغذ، با نوشتن آیات خدا قداست و حرمت پیدا می‌کند، سنگ و چوب و آهن و شیشه هم بخاطر انتساب به خدا و رسول، مقدس و محترم می‌شـود. و الّا چـرا مـردم آهـن و شیشه را در مغازه‌ها نمی‌بوسند؟ این بوسه که شما آن را شرك می‌پندارید، نشانه علاقه قلبـی بـه خدا و رسول است. اگر کسی در و دیوار و سنگ و چوب را بپرستد، ما هم او را مشرك می‌دانیم.

گفت: در سنت، دلیلی بر اینگونه، بوسیدن و تبرك نداریم.

گفت: اتفاقاً داریم. در کتب شما هم (مثل صحیح بخاری) در واقعه صـلح حدیبیـه نوشـته است: وقتی رسول خدا وضو می‌گرفت، صـحابه بـرای ربـودن قطـرات وضـویش بـا هـم نـزاع می‌کردند. همچنین در «صحیح مسلم» از اَنس نقل شده که گفت: رسول خدا را دیدم کـه سـر می‌تراشید و اصحاب آن حضرت، اطراف او را گرفته بودند و هر مویش در دست یکـی از آنـان بود. با اینکه رسول خدا می‌دید، ولی آنان را نهی نمی‌کرد. شما که عمـل اصـحاب را حجّـت و سند می‌دانید.

گفت: اینها را شنیده بودم.

گفتم: کاش، کمی مطالعه می‌کردی!

در اینجا بی‌مناسبت نیست اجمالی از آنچه مربوط به سـلف مـذهب حـاکم بـر عربسـتان امروزی است بیان کنیم:

مذهب اهل حدیث

مذهب تسنن در دوره‌های مختلف تاریخ خود، شاهد چنـد تحـول و دگرگـونی مهـم بـوده است. تحولات مزبور در هر برهه‌ای، شکل ویژه‌ای به این مذهب بخشیده و جریانات مختلفی را تولید کرده است. نقاط اشتراك و افتراق مزبور، سلسله‌ای از تعارضات و تفاهمات را میان این جریانات ایجاد کرده است. تعارضات و تفاهمات مورد نظر بیشتر در بخش عقاید جلوه‌گر شده و در مواردی در فقه نیز تبلور داشته است. بررسی جریانات مزبور تنها بر پایه مسائل فکری آنها نیست بلکه سیر تاریخی آن ها و مواضع ایشان در هر دوره به فهم درست این جریانـات کمـك شایسته‌ای می‌کند.

در اصل، جدای از شیعیان، معتزله و خوارج، دیگر مسلمانان اختلاف و اتحادشان تابع دو امر مهم بود: یکی آنکه در چه شهری زندگی کنند و دیگر آنکه چه نسبتی با دستگاه حاکم و احیاناً شورش‌های محلی و منطقه‌ای داشته باشند. زندگی آنان در مدینه، مکه، کوفه، بصره و شام تابعیت از «مرجعیت دینی محلی» را به همراه داشت. هرکدام از این شهرها با توجه به پیشینه حضور برخی صحابه و مسائل سیاسی‌اش، نگرش دینی و فقهی ویژه خود را عرضه می‌کرد. به مرور که مناسبات میان شهرها توسعه یافت و رحلات علمی شکل گرفت، از یك‌سو بر دامنه این تعارضات افزوده شد و از سوی دیگر نوعی تداخل میان افکار و اندیشه‌های شهرها بوجود آمد به طوری که ممکن بود کسی در مدینه چون اهل عراق بیاندیشد و بالعکس؛ با این حال تا قرن سوم، «مرجعیت محلی» هنوز شکل غالب مذهبی میان کسانی بود که در دوره متأخر بعنوان اهل‌سنت و جماعت شناخته شدند.

بطور عمده، مرجعیت محلی دو نوع جریان مخالف را شکل داد. یکی «اصحاب حدیث» که بیشترین آن ها مدنی بودند و دوم «اصحاب رأی» که اصولاً عراقی بوده و بعدها در برخی شهرهای ایران نیز هواداران جدی بدست آوردند، گویا اصطلاح رایج در برابر اهل حدیث، «اهل کلام» بوده است [نک: السنه، عبدالله بن احمد، ج ۱، ص ۱۵۱، ش ۱۳۱]. تقریباً می‌توان گفت، رشد همهٔ جریانات مخالف اهل حدیث، در عراق و ایران بوده است؛ با این حال نفوذ اصحاب اهل حدیث به تدریج، در عراق و ایران نیز فزونی گرفت و اندك‌اندك توانست در برابر گروه‌های دیگر، خود را نماینده رسمی تسنن مطرح کند. این در حالی بود که شمار زیادی از کسانی که عملاً جزو گروه‌هایی چون معتزله و مرجئه و اصحاب رأی نبودند، علیرغم عدم باور رسمی به عقاید اهل حدیث، نام فرقه ای خاص نیز داشتند. اینها نیز نوع خاصی از سنیان بودند. در واقع اهل حدیث، مذهب تسنن را که شامل جریانات محدودی در درون خود بود به صورت یك فرقه با عقاید ویژه در آورد. افرادی که این جریان را شکل دادند، شماری از محدثان بودند که بطور عمده در نیمه دوم قرن دوم تا قرن سوم هجری در مدینه و بغداد زندگی می‌کردند. مهمترین چهره های آن ها، ابن مبارك (م ۱۸۱)، نعیم بن حماد مروزی (م ۲۲۸)، ابن راهویه(م ۲۳۸)، عثمان بن سعید دارمی (م ۲۸۰) و مهمتر از همه اینها احمد بن حنبل (م ۲۴۱) و بربهاری می‌باشند. مهمترین آثاری که این افراد در این تشخیص فرقه‌ای تألیف کرده‌اند، کتاب‌هایی است با عنوان: الرد علی الجهمیة والزنادقه و کتاب السنه . بعنوان نمونه احمد بن حنبل، دارمی و عبدالله بن محمد جعفی (م ۲۲۹) رد بر جهمیه نوشته‌اند. مقصود

آنان از جهمیه، معتزله و قدریه و یا به تعبیر دیگران کسانی است که قایل به روایات تشبیه نیستند و در اثبات تنزیه می‌کوشند. گروه دیگری از آن ها کتاب السنه نوشته‌اند؛ از جمله: عبدالله فرزند احمد بن حنبل (م ۲۹۰)، ابوبکر احمد بن عمرو شیبانی(م ۲۷۷)، ابو علی حنبل بن اسحاق (م ۲۷۳)، ابوبکر احمد بن محمد الأشرم (م ۲۷۳)، ابوبکر بن ابی‌شیبه (م ۲۲۵) و ابن ابی‌عاصم (م ۲۸۷).

در این آثار، اقوال عالمان بنام اهل حدیث و نیز کسانی از سلف که موافقت با آنان – ولو در عقیدهٔ خاص – دارند، در زمینه‌های مختلف گردآوری شده است. جالب آنکه بعنوان نمونه کتاب السنه فرزند احمد بن حنبل، عنوان الرد علی الجهمیه نیز دارد. البته در مواردی درباره موضوعات خاص مورد تأکید اهل حدیث نیز عناوینی شایع وجود دارد نظیر کتاب الایمان که چندین کتاب تحت این نام منتشر شده است، درباره رؤیت باری تعالی نیز در محدوده کمتری تألیفاتی صورت گرفته است. به هر روی آثاری که بعنوان کتاب السنه تألیف شده مأخذ بسیار مهمی برای بدست آوردن مواضع اهل حدیث و همچنین آگاهی‌هایی دربارهٔ فرق دیگر می‌باشد. گرچه باید دانست که جعل و افراطگری در این آثار، به قدری زیاد است که اهل حدیث جدید، که متفکران دانشگاه اسلامی مدینه و ام‌القرای مکه از جمله آن ها هستند، مجبورند تا در کنار تصحیح آثار مزبور، فصلی را به نقد این کتاب‌ها اختصاص دهند و به نقل‌هایی چند بپردازند.

حدیث‌گرایی این گروه در عقاید، فقه و پذیرفتن اخبار رسیده، سبب نفی هرگونه عقل‌گرایی، ضدیت با رأی و مخالفت با هرگونه چند و چون در احادیث موجود بود.

تحلیل اصلی آن ها از جریانات مختلف آن است که از گرایش های غیراسلامی تغذیه شده و اسلامشان التقاطی از آثار اسلامی و عقاید مجوسی و فلسفی است. نسل نخست اهل حدیث از استنباطهای فقهی نیز پرهیز داشتند و بطور عمده، خود را محدث می‌شناختند. این مسأله درباره احمد بن حنبل کاملاً صادق است.

به مرور اهل حدیث در دیدگاه‌های فقهی خود نیز حنبلی شدند. به این ترتیب حنابله حتی پیش از آنکه فرقه‌ای فقهی باشند، فرقه‌ای کلامی بودند و خود را نماینده اصلی تفکری نامیدند که اهل‌سنت و جماعت نامیده می‌شد. این «اهل‌سنت» نام دیگر «اهل حدیث» بود. البته اهل حدیث به صورت یك گروه مستقل دیگر سنی همچون اشاعره و مرجئه و حتی معتزله تا اندازه‌ای از نگرش اهل حدیثی خود جدا شد و چهرهٔ بازتری به خود گرفت.

نزاع میان سنیان که تا قرن پنجم بیشتر «کلامی» بود، به تدریج به صورت یك نزاع «فقهی» درآمد و بعدها جز خط محدود ابن تیمیه و شاگردش ابـن قـیِّم، تسـنن تـا دورهٔ اخیـر کـه اهـل حدیث در عربستان سعودی مسلط شدند، به مواضع افراطی اهل حدیث نگرایید.

اکنون چند سالی است که آثار اهل حدیث، که تاکنون مـورد بی‌اعتنـایی قـرار گرفتـه بـود، تحقیق و نشر می‌شود. تعداد زیادی از آن ها بعنوان پایان نامه فوق‌لیسانس و حتی دکتری توسط دانشجویان دانشگاه اسلامی مدینه و دانشگاه ام‌القرای مکه تحقیق شـده و بـا سـرمایه ناشـرین سعودی به چاپ رسیده است. آثار کلامی و فقهی آن در اندیشه علمی موجود در کشور مزبـور به خوبی حاکم شده و علی‌رغم تفاوت‌های مختصری کـه بـا شـکل کهـن آن وجـود دارد، سـر جمع، احیای همان سلف و همان گرایش اهل حدیث است. در بخش کلام، مهمترین اثر، نفی فلسفه و کلام و گرایش های عقلانی، و در فقه، نفی مذاهب فقهـی پیشـین و تـرویج حـدیث و نوعی «اجتهاد اخباری» است. تا پیش از سه دهه قبل، چهـار امـام از چهـار مـذهب فقهـی در مسجدالحرام نماز می‌گزاردند، اما با غلبه این نگرش فقهی جدید، یك امام بـرای تمـام مسـجد برگزیده شد. در آثار فقهی جدید هیچگونه اشاره‌ای به آراء و اقوال مذاهب اربعه نشده و تنها بـر پایه احادیث، فتاوایی ارائه گردیده است.

محورهای بحث در عقاید اهل حدیث، در زمینه مسائل کلامی که در قرن سوم اهمیت تام داشته و اصولاً مسائل فقهی نسبت به آن ها، و در نظر آنان، از اهمیت بسـیار پـایینی برخـوردار بود، شامل چند مسأله می‌شد: اعتنای کامل به احادیث و دوری از عقل و رأی و پرهیز از هر نوع اجتهاد، احادیثی که مورد قبول آن ها قرار می‌گرفت روایاتی بود که تنها از طریق محدثین مـورد اعتماد آنان نقل شده بود و به هیچ روی به راویانی که اندك گرایش های معتزلی یا شیعی داشتند بهایی داده نمی‌شد. حنابله برای دقت در این کار شروع به کار رجـالی گسـترده کـرده و تمـامی کسانی را مخالف آن ها بودند متهم به ضعف در نقل و جعل حدیث نمودنـد. آنـان کوفـه را بـه دلیل داشتن همین گرایش ها، مورد بی‌اعتنایی قرار داده و آنجا را «دارالضرب حدیث» لقب داده بودند. ابوحنیفه را نیز به دلیل استفاده از رأی، مورد شدیدترین اتهامات قرار دادند. این امر جـز این دلیلی نداشت که او احادیث موجـود در کتـب محـدثین را مجعـول دانسـته، قابـل اعتمـاد نمی‌دید. نتیجه برخورد مزبور از طرف اهل حدیث آن شد که آنچـه روایـت در بـاب تجسـیم و تشبیه بود پذیرفتند و در عقاید کلامی خود در دام سختی گرفتار شدند. اکنون نیز این روایات در کتب صحاح موجود است. رکن دیگر عقاید اهل حدیث اعتنای کامل بـه صـحابه رسـول خـدا

صلی الله علیه و آله بود؛ از نگاه آنان همه صحابه عادل بودند و نمی‌بایست هیچکدام آن ها مورد لعن قرار گیرند، آنها در باب این قبیل سؤالات که چرا خود صحابه با یکدیگر درگیر شده و آیا کدامیك بر حقند، به راحتی می‌گویند: آن ها همه بر حقند و همه اهل اجتهاد، به علاوه رسول خدا صلی الله علیه و آله از این فتنه‌ها خبر داده بود و چاره‌ای جز رخ‌دادن این تحولات نبوده است. البته این امر شامل امیرالمؤمنین علیه السلام نمی‌شد زیرا اکثر اهل حدیث عثمانی مذهب بوده و حکومت امام را به رسمیت نمی‌شناختند. آن ها تنها سه خلیفه اول را بر حق می‌شناختند، تنها احمد حنبل بود که به اصرار توانست امام را نیز بر آن ها بیفزاید؛ البته خلفای اموی را نیز بر حق می‌دانستند، اما اعتقاد به آن ها ربطی به عقاید دینی ایشان نداشت. بی‌دلیل نیست که میراث این عقیده هنوز در سعودی‌ها وجود دارد و کتاب فضایل امیرالمؤمنین یزید! در آنجا چاپ می‌شود.

بد نیست اشاره کنیم که در میان خلفای عباسی، تنها مدافع حنابله، متوکل عباسی بود که برای راضی کردن آن ها دست به کشتار شیعیان زد و جهت جلوگیری از زیارت قبر امام حسین علیه السلام دستور داد تا کربلا را شخم بزنند و بر آن آب ببندند. این همان اعتقادی است که اکنون در عربستان احیا شده است. متوکل عباسی در مجالس جشن و سرور، خود را شبیه امام علی علیه السلام در می‌آورد و مسخره می‌کرد. همین شخص هدایایی برای احمد حنبل می‌فرستاد و با اهل حدیث همدلی و همراهی می‌کرد. اینان به تدریج از بین رفتند تا آنکه ابن تیمیه در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم مجدداً عقاید آن ها را با افراط بیشتری احیا کرد. بعدها در قرن دوازدهم بار دیگر محمد بن عبدالوهاب همین حرف‌ها را تکرار کرد و امروز اعقاب او دست در دست آل‌سعود می‌کوشند تا با استفاده از امکانات موجود در عربستان این عقیده را بر مسلمانان عالم تحمیل کنند.

اخباری‌گری سعودی‌ها سبب شد تا در آغاز قرن جدید و حتی تا چند دهۀ قبل، عالمان وهابی با هر پدیدۀ تازه‌ای حتی صنایع و اختراعات جدید به عنوان بدعت برخورد کرده و با هر چیزی به این عنوان که بدعت است مخالفت کنند. اگر روحیه بادیه‌گرایی وهابی‌ها را نیز ضمیمۀ این نکرش کنیم می‌توانیم تصور کنیم که در چند دهۀ قبل، این افراد چه تصوری از دین و دینداری داشته‌اند! علاوه بر این، مجموعه برداشت‌های افراطی آن ها از دین و نیز روحیه سختگیرانه‌شان، برای آنان وضعیتی شبیه به خوارج ایجاد کرده و هنوز نیز افراطیون وهابی چنین روحیه‌ای را دارند، آنها گرچه اکنون زیر بار پذیرش این سخن نمی‌روند که روزگاری همه

مسلمانان جز خود را کفر قلمداد می‌کردند، اما مدارك زیادی وجود دارد که این سخن را تأیید می‌کند، پیشینه این روش در تاریخ اسلام، با این شدت، تنها در میان خوارج دیده شده است. حرکت «اخوان» که در نجد شکل گرفته و بطور مداوم به عراق، کویت و نقاط دیگر حمله کرده و به اندك امری دیگران را متهم به کفر و نفاق می‌کردند از جمله این گروه‌های افراطی وهابی به شمار می‌روند. زمانی که نخستین بار ابن سعود فواید تلفن را در مکه دید و گفت تا خطی از مکه تا مقر او بکشند با مخالفت همین جنبش افراطی اخوان وهابی روبرو شد که آن را بدعت دانستند! یك‌بار نیز یکی از نوکران ابن‌سعود که سوار بر موتورسیکلت شده بود مورد ضرب و شتم اخوانی‌ها قرار گرفت، آن ها موتور را عربةالشطان (درشکه شیطان) و حصان ابلیس! نامیدند و سوارشدن بر آن را بدعت خواندند. در سال ۱۹۲۶ شاه سعودی مجبور شد تا تلگرافخانه مدینه را در کنار برخی مساجدی که جنب قبور ساخته شده بود به خاطر اعتراض افراطیون وهابی تعطیل کند زیرا آن را بدعت دانسته بودند. هم آنان در کنگره‌ای که در عید فطر سال ۱۳۴۳ قمری برگزار کردند یکی از درخواست‌هایشان از شاه سعودی این بود که استفاده از ماشین، تلگراف و تلفن را ممنوع نماید. همانطور که از او خواستند تا شیعیان احساء و قطیف را به اجبار سنی کند.

بعد از تلاش ملك عبدالعزیز که خود بخاطر این امور مورد طعن قرار گرفته بود، آن ها با شرایطی راضی به حمایت از وی شدند، در متنی که علمای موافق صادر کردند، ضمن اعلام اطاعت خود از او، تعهداتی مبنی بر سخت‌گیری بر شیعیان و هدم اماکن مقدسه آنها را مطرح کردند؛ از جمله دربارهٔ تلگراف عجالتاً سکوت کردند؛ «اما المسألة البرقی فهو ار حادث فی آخر الزمان ولا نعلم حقیقته» . با این حال عبدالعزیز شرایط را بگونه‌ای دید که موقتاً آن را تعطیل کرد. نویسنده «تاریخ الحجاز» می‌گوید که در سال ۱۳۴۶ قمری (۱۹۲۸ م) از طرف سلطان عبدالعزیز با یکی از علما برای تفتیش در امور اداری و دینی مسئولیتی یافت که در اثنای کار، صحبت از تگراف و دیگر مسائل جدید شد. شیخ به من گفت: شکی وجود ندارد که این امور ناشی از استخدام جن است و فرد موثقی به او گفته است که این دست‌ها کار نمی‌کند مگر آنکه در کنار آن گوسفندی را ذبح کرده و نام شیطان را ببرند. مؤلف می‌گوید: توضیحات من دربارهٔ اختراع تگراف و تاریخ پیدایش آن، نتوانست وی را قانع کند، بنابراین در راه، ماشین را در کنار یك تلگرافخانه نگه داشتم و به او نشان دادم که هیچ اثری از ذبیحه گوسفند و سایر چیزها نیست. او می‌افزاد: شیخ گمان کرده که من این اقدام را از طرف ملك برای فریب او انجام داده‌ام

و لذا بعدها خودش بارها برای مشاهدهٔ واقعیت به تلگرافخانـه‌ها رفتـه بـود. مؤلـف می‌گویـد: شخص ملك در سال ۱۳۵۱ (۱۹۳۲ م) در جریان سفرم به ریاض به من گفت: زمانی که علما متوجه شدند وی می‌خواهد در ریاض و سایر نقاط تلگرافخانـه افتتـاح کنـد، اعتـراض کـرده و گفتند:

ای ملك! کسانی که تو را بـه ایـن امـر توصـیه کرده‌انـد خواسـته‌اند تـو را فریـب دهنـد. او می‌گوید: بعد از تأسیس، علما مکرر کسانی را به تلگرافخانه‌ها می‌فرستادند تا ببینند کـه آیـا در آنجا گوسفندی ذبح می‌شود یا نه. مؤلف می‌افزاید که یکی از مسئولان تگرافخانه به من گفـت: زمانی عده‌ای از مشایخ نزد من آمدند و از محل زیارت شیاطین سئوال می‌کردند و اینکه شیطان بزرگ در ریاض است یا در مکه؟ و اینکه تعداد آن ها چه مقدار اسـت؟! [تـاریخ الحجـاز، ص ۳۰۸ـ۳۰۹]

مسجد ابوذر و مسجد استراحتگاه

امروز صبح چهارشنبه همراه یکی از دوستان و یك عکاس به چند مسجد سرزدیم و عکس تهیه کردیم. اول از مسجد اباذر، که چون در خیابان رفت و آمد بود مجبور شدیم از دور عکـس بگیریم، البته با چند اعتراض حرام، حرام! – همانطور که اشاره شد این کلمـه از بـس در مـوارد نامناسب به کار رفته برای ایرانی‌ها تبدیل به یك شوخی شده است – پس از آن در راه احد که به طریق سیدالشهدا شهرت دارد رفتیم، هر محلی نامی دارد و کوچه‌ها نیز. ما به محله البیعه که با نام «حی البیعه» شناخته می‌شود رفتیم. مسجد بسیار زیبا و بزرگی با نام مسجد استراحتگاه (به عربی: المستراح) بود کـه بـه تـازکی؛ یعنـی سـال ۱۴۱۳ بازسـازی شـده اسـت. ایـن یکـی از مساجدی است که از دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله بازمانده است. معمـاری آن بسـیار ابتکاری و زیبا است و در کنار آن ساختمانی بسـیار قـدیمی و کهـن کـه معلـوم نشـد چیسـت. مسجد مزبور در شارع ایاس بن اوس بود. گفتنی اسـت کـه تمـام خیابان‌هـای اطـراف بـه نـام شخصیت‌های اوس و خزرج از اصحاب رسـول خـدا صـلی اللـه علیـه و آلـه هسـتند و گویـا حی‌البیعه نیز نامی است کهن. از مدینه به سـوی احـد، و انـدکی قبـل از مسـجد اسـتراحتگاه، مسجدی کوچك اما بسیار قدیمی است که هیچ مشخصه‌ای ندارد، البته داخل مسجد نشـان از آبادی داشت اما بر روی مسجد تابلویی نبود. آن مسجد نیز در حی‌البیعه و در شارع مالـك بـن نمیله واقع شده است. ماشین ما در آنجا خراب شد، زیر سایه‌ای نشستم، در پیش رویم مطعم؛ یعنی رستورانی بود. روی تابلوی آن چند غذا نوشته شده بو: مطبخ البخاری، رز بخاری، عربی،

کوزی، منتو، بف، رزکابلی، رزقابلی، رزبریانی، رزاوزبکی، شیشبره، و نام آشپز: حجی احمد محمد یوسف. والحق که ده‌ها نوع خوراك و شاید صدها در اینجا وجود دارد و باید یك فرهنگ برای آن ها نوشت.

مسجد سُقیا در عنبریه

ماشین روشن شد و برای دیدن مسجد سقیا به سوی عنبریه رفتیم. این نام مربوط به یك بنای قدیمی است با قدمت بیش از صدسال. زمانی عثمانی‌ها خط آهنی به مدینه کشیده‌اند و برای ایستگاه آن بنای جالبی در آنجا ساخته‌اند که عنبریه نامیده شده است.

پس از، از بین رفتن راه آهن، بناها باقی مانده و زمانی برای کنترل گذرنامه‌ها و اتوبوس‌ها مورد استفاده بوده است. بیرون از بنای داخلی راه‌آهن عنبریه، مسجدی نسبتاً قدیمی است که مسجد عنبریه نام دارد، البته جنبه تبرکی ندارد با این حال حدود ۱۰ تا ۱۵ نفر در ساعت ۱۱ صبح پشت درهای بسته مشغول نماز بودند. ساختمان عنبریه از معدود ساختمان‌های باقیمانده از دوره عثمانی است که وهابیون خراب نکرده‌اند. بر روی تابلوی مسجد نیز آمده: «اثری» یعنی تاریخی.

در داخل محوطه بزرگ این ایستگاه، در گوشه‌ای از آن، مسجدی است بسیار کهنه و کثیف. این مسجد در آثار تاریخی، با نام مسجد سقیا شناخته شده؛ جایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام رفتن به بدر، در آنجا تأمل کردند. درباره محل آن آمده: «انه یقع داخل سور بناء محطة المكة الحديدية فی العنبرية فی الجنوب الشرقی منها»[المعالم الاثیره: ص ٢٥٤] اندکی دورتر از مسجد، ماشینی از اداره اوقاف ایستاده بود، از راننده که تنها بود درباره مسجد سؤال کردیم، گفت: مسجد نیست! اما وقتی به داخل رفتیم محراب مشخص بود، سه اتاق در عرض هم و محراب در اتاق وسط. طول مسجد با دیوار ۱۲ متر و عرض دیوار ۴ متر.

متأسفانه به دلیل بی‌توجهی محل زباله و حتی عذرات شده بود! دلیل بی‌توجهی به آن، با وجود بازسازی‌های اخیر نسبت به مساجد، معلوم نشد. یك بنگلادشی نظافتچی در آنجا بود که با زبان بی‌زبانی (که نه عربی می‌دانست و نه. . .) به او حالی کردم که مسجد را تمیز کند. بالاخره نفهمیدم فهمید چه گفتم یا نه. در بازگشت به مسجد غمامه آمدیم و نماز گزاردیم. در کنار آن مساجدی با نام‌های ابوبکر، عمر و علی علیه السلام و اخیراً مسجدی به نام عثمان ساخته‌اند (تأسیس ۱۴۰۶) که عدد چهار تکمیل شود و تبعیضی در کار نباشد! گویا محلی که

مسجد غمامه و مساجد دیگر ساخته شده محل اقامه نماز عید بوده و قاعدتاً خارج شهر، و محتملاً هر خلیفه در گوشه‌ای نماز عید خوانده و بعدها به نام آنها مسجدی ساخته شده است.

زیر پل کنار مسجد بلال امسال همانند سال قبل، محل خرید و فروش اجناس زائران ایرانی به تمام ملل؛ یعنی بازار بین‌الملل اسلامی! است.

اخبار ساعت سه تلویزیون را می‌شنیدم و اینکه صاحب السمو الملکی امیر عبدالله ولیعهد دیدار با مردم داشته و درست در همان ابتدای اخبار یك ربع تا بیست دقیقه نشان دادن ملاقات بدون هیچگونه صحبتی روی نوار و تنها موزیك و بعد از آن اخبار. واقعاً چندش آور است اما برای مشتی عوام بی‌خبر تلقینی در درون. صبح آقای محمدباقر انصاری رئیس مرکز اسلامی هامبورگ را دیدم. گفت که امسال برای اولین بار یك گروه ۲۱ نفره از زائران ایرانی مقیم آلمان و نیز چند آلمانی به حج آمده و در آنجا به یکی از کاروان‌ها ملحق شده‌ایم. ظاهراً گروه‌های دیگری نیز آمده‌اند که به همین کاروان ملحق شده‌اند و عدد افراد کاروان بالغ بر دویست و اندی شده است.

یکی از دوستان روحانی گفت که در بقیع برای یك پاکستانی محل قبور را شرح می‌داده که مأمور سعودی کتاب دعای او را گرفته و به میان قبرها در دوردست پرت کرده است!

نشریه زائر روز چهارشنبه ۲۱ / ۲ را دیدم که آخرین شماره آن در مدینه در حج امسال است. معمولاً پس از آنکه نماینده مقام معظم رهبری از مدینه عازم مکه می‌شوند، نشریه نیز در مکه انتشار می‌یابد. اخبار حجّ آن از این قرار بود: یك زائر در قبرستان بقیع مضروب شد. این زائر در حالی که در حال مداحی و گریه بود کتك خورد، مردم او را از دست مأمور بدرآوردند، اما مأمور فریاد کنان او را سارق سارق نامید. صحنه مزبور همه را به گریستن واداشت. نشریه افزوده که تا این تاریخ پانزده نمونه از این برخوردها صورت گرفته است. اولین زائر فوت شده ایران در قبرستان بقیع به خاك سپرده شد. یك زائر به علت عود سرطان فك، به ایران بازگردانده شد. سومین زائر ایرانی (زن هفتادساله) در گذشت. یك زائر جانباز که پولش در حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله سرقت شده بود برای شکایت نزد انتظامات رفت اما از مسجد اخراج شد! سرقت‌های دیگر از زائران.

مشکل عمده مرگ و میرها بالا بودن سن و بی‌خبر بودن مسئولان از بیماری گذشته بیمار است. زائران برای اینکه مواجه با مشکل نشوند، اطلاعی از بیماری خود به دست نمی‌دهند و همین مسئله در ایام حج که فشار جمعیت در هر قسمت بالا بوده و هوا نیز وضعیتی متفاوت با

وضعیت منطقه زیستی آن ها دارد، تولید مشکل می‌کند. با این حال طبق آمارها، هنوز نیز تلفات بسیار پایین است. دلیل عمده، افزونی تلاش هیأت پزشکی، و ایجاد درمانگاه‌ها و مراکز بهداشتی است.

بر مزار حمزه سیدالشهدا

امروز پنجشنبه ۲۲ اردیبهشت فرصتی شد تا سری به اماکن مذهبی بزنیم. يك سری اماکن مشخص که کاروان‌های ایرانی به ترتیب و همگی به آن ها سر می‌زنند و البته غیرایرانی‌ها بویژه ترك‌ها. اول از جاده سیدالشهدا به احد رفتیم. در طول راه شاهد ایجاد نخلستان‌های جدیدی بودیم و در کنار آن ها و اطراف مدینه صدها هکتار نخلستان ویران شده برای بنای ساختمان‌های جدید. به احد رسیدیم. در میان کوه عینین و احد مقبره شهداست. در زمینی به مساحت تقریبی ۲ هزار متر که اطراف آن دیوار کشیده شده، نشان چند قبر از لابلای پنجره‌های ضریح مانند پیداست. گفته شده که این پنجره‌ها مربوط به ضریح روی قبور ائمه بوده که پس از تخریب در اینجا نصب کرده‌اند. پنجره‌های مزبور مشابه نمونه‌های ایرانی در ضریح‌هاست. جمعیت زیادی و بیشتر غیرایرانی‌ها، بالای کوه عینین می‌روند و برخی در حال دعا؛ و ساختمانی مخروبه که محتملاً مربوط به قلعه بوده و برخی گفته‌اند مسجد، در بالای آن پیداست.

درباره نقشه دقیق منطقه احد اختلافاتی میان مورخان جدید وجود دارد؛ آنچه گفتنی است آنکه: مشرکان در دامنهٔ کوه احد پایین آمده و مسلمانان از کنار - سمت چپ - آنان گذشته، به سوی کوه بالا رفته و در شِعْبی از کوه احد بر لبه وادی مستقر شدند [للسيرةالنبوية، ابن هشام، ج ۳، ص ۶۴ (و مضى رسول الله حتى نزل الشعب من احد فى عدوة الوادى الى الجبل)] کوه کوچکی به نام عینین که بعداً کوه تیراندازان - جبل الرماة - نامیده شد در سمت چپ محل استقرار مسلمانان قرار داشت؛ بدین ترتیب کوه احد پشت سر پیامبر صلی الله علیه و آله، کوه عینین سمت چپ و مدینه رو در روی مسلمانان بود. [المغازی: ۲۲۱/۱ فجعل احدا خلف ظهره، و استقبل المدينة و جعل عينين عن يساره] در حالیکه مدینه پشت سر قریش بوده و آن ها، فاصله بیشتری تا احد داشتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله، عبدالله بن جُبَیر را با پنجاه نفر بر کوه عینین گذاشت. به احتمال قوی آن حضرت برای جنگ در سمت راست کوه عینین قرار داشته و اندکی جلوتر آمده است. فاصله میان عینین و احد پیش از این کمتر بوده، اما اکنون به دلیل آبادی و خیابان‌کشی کوه کوچکتر شده و لذا فاصله آن ها بیشتر گردیده است. در واقع،

این محل مدخل ورودی شهر بوده و بارها بر روی کوه عینین (الرماة) قلعه‌هایی ساخته و خراب شده و سبب فرسودگی کوه و کوچك شدن آن گردیده است.

توصیه رسول خدا صلی الله علیه و آله به تیراندازان کوه عینین این بود: شما مراقب پشت سر ما باشید، ترس آن دارم که از آن سوی بر ما حمله آورند، شما در جای خود بمانید و حرکت نکنید، حتی اگر دیدید که ما دشمن را شکست داده و به لشکرگاهش وارد شدیم و یا دیدید که ما کشته شدیم باز از جای خود حرکت نکنید؛ خدایا من تو را بر ایشان گواه می‌گیرم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله تأکید کرد که احتمال حمله سواران قریش از آن سوی هست، اما سوار، در برابر تیراندازی نمی‌تواند حرکت کند [المغازی، ج ۱، ص ۲۲۵؛ طبقات الکبری، ج ۲، ص ۴۰] آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن هراس داشت و واقع شد این بود که سواران قریش از جنوب کوه عینین به سمت شرق حرکت کرده و آن ها را دور زدند و در حد فاصل اُحُد و عینین بر لشکرگاه مسلمانان، که در دامنه احد بود، حمله بردند. فضای باز منطقه به گونه‌ای بود که آنان از دور کوه عینین را می‌دیدند و لحظه‌ای که سواران پایین آمدند آنان به آن سمت حرکت کردند.

پس از پیروزی موقت سپاه اسلام و آنگاه که آنان به سراغ غنایم جنگی رفتند، خالد با سواران خود از سمت شرق عینین و دور زدن آن و گذشتن از حد فاصل احد و کوه عینین بر مسلمانان یورش برد[طبقات الکبری، ج ۲، ص ۴۱؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۱۸؛ المغازی، ج ۱، ص ۲۳۲؛ در عبارت واقدی آمده: نظر خالد بن الولید الی خلأ الجبل وقِلّة اهله؛ خالد متوجه خالی شدن کوه و کمی افراد مستقر در آن شد. برخی مترجمان خلأ الجبل را تنگه معنا کرده‌اند در حالی که اساساً صحبت تنگه در میان نبوده است.] و عبدالله بن جُبَیر با یارانش که کمتر از ده تن بودند، مقاومت کردند تا به شهادت رسیدند. پس از آن دشمن بر سر مسلمانان پراکنده‌ای ریخت که هیچگونه آمادگی نداشتند. براساس این توصیف باید دانست که اساساً جنگ به آن سوی احد ارتباطی نداشته و در همین محدوده جنوبی کوه احد صورت گرفته است. این نظر که سواران خالد کوه احد را دور زده‌اند به هیچ روی نظر درستی نیست.

ترك‌ها فراوان به احد می‌آیند و مشغول زیارت می‌شوند. زیارتنامه آن ها شبیه به چیزی بود که ما می‌خواندیم، با مختصری تغییر. در اطراف کوه، فروشندگان زن و بیشتر با صورتی پوشیده و آشکارا فقیر، علفیات می‌فروشند و تسبیح و جز آن. یك مرکز امر به معروف و نهی از منکر نیز در آنجا ثابت است با عنوان «هیئة الشهدا» . رفتیم که احد را از نزدیك ببینیم ماشین امر به

معروف مانع شد! بازگشتیم. گفتنی است که فاصله عینین تا احد حدود دویست تا سیصد متر است و این همان گذرگاهی است که اکنون با از بین رفتن بخشی از کوه عینین به این صورت در آمده است. پس از آن به مسجد قبلتین رفتیم.

واعظی مشغول صحبت بود (ساعت ۷) و آماده برای پاسخگویی به سؤالات زائران؛ ساختمان مسجد بنایی است زیبا و با معماری نوین و از عهد ملك فهد و در ردیف تلاش‌های او در بازسازی اماکن برای اثبات خادم بودن. به مساجد هفتگانه آمدیم در دامنۀ کوه سلع؛ اول مسجد فتح، بعد سلمان، بعد امام علی علیه السلام، و بعد فاطمةالزهرا؛ مسجد عمر را بزرگ و جدید ساخته‌اند و مسجد ابوبکر را نیز برای بازسازی تخریب کرده بودند و نقشه نمای جدید بر دیوار، اما بقیه مساجد همچنان کهنه و معمولی. و کل مجموعه در چند سال گذشته درختکای شده و عنوان «حدائق الفتح» به خود گرفته است. راهنمایانی مقابل درب مساجد ایستاده‌اند. از هر کدام نام مسجد را بپرسی می‌گویند نامی ندارد! و همه هدف آنکه مبادا سابقه تاریخی مسجد را بنگری و بعد تبرك و امثال آن. روی مسجد امام علی علیه السلام نام آن بزرگوار بود، در حالی که کلمه «امام» را چندبار خط زده بودند!

زیارت قبا

بعد از آن به قبا رفتیم، تقریباً می‌توان گفت تمامی کسانی که به زیارت مدینه مشرف می‌شوند، به زیارت مسجد تبرك شده قبا نیز می‌آیند، اولین مسجدی که بر پایه تقوا بنا شده و رسول خدا هر هفته دو روز، روز دوشنبه و پنج‌شنبه، به قبا آمده، در این مسجد نماز می‌خواندند. مردم قبا نخستین کسانی بودند که از پیامبر استقبال کرده و پذیرای اولین مهاجرانی بودند که از مکه به مدینه مهاجرت کردند. بنای جدید آن در تاریخ ۲۶ / ۲ / ۱۴۰۷ خاتمه یافته و لوحی سنگی در بیرون مسجد به نام فهد نصب شده است، در روی این لوح سنگی قبل از نام فهد کلمه‌ای بوده که بعد خود آنها آن را پاك کرده‌اند.

در قبا یك مرکز موقت تبلیغی بود که جزواتی تکثیر می‌کرد. عناوین آنها چنین بود:

حقوق دعت الیها الفطرة وقررتها الشریعة، مجموعه رسائل فی: صفة صلاة النبی، حکم التصویر، حکم بقاء المرأة والمتزوجة مع زوج لایصلی، تحریم حلق اللحی، حکم الاسبال، التوبه، حکم شرب الدخان والشیشه، حکم تارك الصلاة، حکم الغناء و استماع.

رساله‌های مزبور از چند نویسنده بود: بن‌باز، العثیمین وعبدالرحمن بن محمد بن قاسم.

کتاب دیگر: اصول الدین السالمی مع قواعده الاربع از محمد بن سلیمان التمیمی و کتاب دیگر: کشف الشبهات فی التوحید از محمد بن عبدالوهاب، برخی چاپ چهارم و برخی چاپ پنجم تا هفتم و جزوات مذکور همه طبع ۱۴۱۴. در نزدیکی قبا، مسجد جمعه است که شماری از زائران به دیدار آن می‌شتابند، سال گذشته سری به آن مسجد زدیم که چون وقت نماز نبود تعطیل بود، البته مسجد قبا حتی در غیر وقت نماز نیز باز است.

دیدار با یك جوان انقلابی الجزایری

شب قبل در یك کتابفروشی، فردی الجزایری را دیدم. اندکی صحبت کردیم معلوم شد فارسی تا اندازه‌ای می‌داند و آن را در افغانستان فراگرفته، قیافه‌اش کاملاً شبیه ایرانی‌ها و خودش هم متعجب و گفت دیگران نیز همین را می‌گویند. با او قرار گذاشتم امروز در بقیع همدیگر را ببینیم. ساعت پنج آمد، کتاب اکذوبة تحریف القرآن را به او دادم و قسمت‌هایی را که شامل برخی روایات تحریف در کتب اهل‌سنت و اقوال علمای شیعه در نفی تحریف بود برایش خواندم. خیلی تعجب کرد. از صحبت‌هایش معلوم شد یکی از مبارزان الجزایری است که به اروپا رفته و گفت که با زحمت می‌تواند به الجزایر سر بزند. او گفت در افغانستان در گروه‌های جهادی بوده است. اطلاعات بیشتری نداد، اما آدرس من را در ایران گرفت تا نامه بنویسد؛ او کاملاً با مآخذ مهم حدیثی و تاریخی آشنا بود و به احتمال تحصیلات علوم دینی نیز داشت. من بعدها متوجه شدم که تعداد زیادی الجزایری‌ها و مصری‌ها در افغانستان دوره دیده‌اند و حتی حکومت مصر، آن ها را «اعراب افغانی» می‌نامد.

در مکتبة الغرباء

شب گذشته به مکتبة الغرباء سر زدم و بلافاصله با جوانی که خود را مدرس دانشگاه مدینه می‌دانست بحثم شد، کسان دیگری نیز بودند، عناد فراوانی با تشیع دارند و اساساً حاضر به پذیرش هیچ چیزی نبودند. سال‌های قبل نیز به این کتابفروشی سر می‌زدم، صاحب آن و نیز بیشتر مشتریان خاص آن، از سلفی‌های بسیار افراطی هستند، ظاهراً با حکومت نیز میانه‌ای ندارند زیرا هرچه سعی می‌کردم تا مسأله آمریکا و حضور آن ها را در عربستان مطرح کنم گویا از ترس چیزی نمی‌گفتند اما یك‌بار هم رسماً پذیرفت که این اقدامات مورد تأیید آنها نیست. خاطرم هست که کتاب مسألة التقریب بین الشیعه و السنه را در همین کتابفروشی به من اهداء کردند. امسال نیز طرف در ابتدا سعی کرد تا کتاب احسان الهی ظهیر را به من بدهد، اما به او

گفتم با این حرف‌ها آشنا هستم و نظریات او را دربارهٔ عقیده شیعه نسبت به قرآن رد کـرده‌ام، او اظهار شگفتی کرد. به او گفتم که کتابی که در این‌باره نوشته‌ام برایش خواهم آورد، قـرار شـد تـا صبح فردا کتاب اکذوبة تحریف القرآن را بـرایش ببـرم. زمـانی کـه بـه در کتابفروشـی رسـیدم صاحبش گفت حق ورود نداری چون ذهن مردم را فاسد می‌کنی. جوان مزبور نیز ایستاده بـود، احساس کردم که شرمنده شد، کتاب را به او دادم و بر گشتم.

مقبرهٔ علی بن جعفرالصادق علیه السلام در عُرَیْض

صبح روز جمعه ۲۳ اردیبهشت به همراه جمعی از دوستان به دیدار عـریض رفتـیم. گفتـه شد که علی بن جعفر رضی الله عنه در آنجا مدفون است. آقای فلاح‌زاده این مطلـب را از قـول یکی از ساکنان آنجا یادآور شد. ساختمانی بزرگ در آنجا بود که از هر سو بسته و تنهـا چنـد در داشت که آجر گرفته بودند، یك چهار دیواری ملحق به بقیه ساختمان با در مسـتقل کـه آن هـم آجر گرفته شده و یك سوراخ که می‌شد داخلش را تماشا کرد در آن کنده شده بود.

چیزی مشخص نبود اما گفته شده که محل دفن علی بن جعفر است. او یکـی از اصـحاب خاص امام کاظم علیه السلام برادر خود و پس از آن در شمار اصحاب امام رضـا و امـام جـواد علیهما السلام بوده است. از راویان اخبار ائمه علیهم السلام بوده و از وی قریب ۸۶۲ حدیث نقل شده است که با عنوان مسائل علی بن جعفر به چاپ رسیده است. می‌دانیم که درباره محل دفن علی بن جعفر اختلافی وجود دارد، برخـی از جملـه مجلسـی اول گفته‌انـد کـه او در قـم مدفون است جایی که هم‌اکنون نیز به نام علی بـن جعفـر شـهرت دارد، امـا فرزنـد وی؛ یعنـی علامه مجلسی گفته که این مطلب در کتاب‌های معتبر نیامده است، گرچه آثاری از قبـر بـا نـام علی بن جعفر در قم وجود دارد [اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۱۷۷؛ روضـة المتقـین، ج ۱۴، ص ۱۹۱؛ نک: مقدمهٔ مسائل علی بن جعفر، ص ۳۳؛ در کتاب‌تربت پاکان، ج ۱، ص ۵۱ - ۴۲؛ شرح کاملی از بنای علی بن جعفر قم آمـده اسـت؛ و نیـز نـک: مسـتدرك الوسـائل، ج ۸، ص ۱۷۷.] جدای از قم در سمنان نیز امامزاده‌ای به نام علی بن جعفر وجود دارد، اما آنچه درسـت است این است اینکه محل اصلی دفن علی بن جعفر همان منطقهٔ عریض در مدینه منوره است. فرزندان وی نیز بعدها به نام عریضیون شناخته می‌شده‌اند.

اصل ساختمانی که بر روی مقبره علی بـن جعفـر سـاخته شـده قـدیمی و از دوره عثمـانی است؛ آن‌چنان که گفته شد این اواخر مکتبخانه بوده و درون آن لوله‌کشی و امثال آن، امـا فعـلاً متروك است. محل آن در شارع مطار دسـت راسـت خیابـان، در یـك خیابـان فرعـی در درون

نخلستان‌هاست و انتهای آن سنگ‌های حره و کوهکی که از بالای آن شـهر مدینـه تـا حـدودی مشخص بود، در آنجا برای دوستان توضیح دادم که سنگلاخ‌هایی که به نام حره شناخته می‌شود و حصاری طبیعی در اطراف مدینه بوده، از نوع همین سنگ‌ها، تقریباً در سه سوی مدینه سـبب شد که مشرکان در جنگ احد و احزاب تنها از ناحیه شمالی به مدینه حمله کنند و مسلمانان در احزاب تنها مجبور بودند که در یك سوی مدینه که همان سمت شمالی بود خندق بکنند.

مسجد فضیخ

بعد به سراغ مسجد فضیخ رفتیم. در کتاب با کاروان عشق اشـاره کـرده‌ایم کـه بـه مسـجد بی‌توجهی شده، اما امسال آن را رنگ زده، موکتی انداخته و دیدار کنندگان نیز مرتب رفت و شد داشتند. پیرمردی با چند بچه خرد، دم در نشسته بود، نجرانی‌های زائر مسجد بـه هـر یـك پـنج ریال دادند. نماز گزاردیم و رفتیم. مسجد در نیمروز باز بود و این نشان آنکه از مساجدی نیست که تنها وقت نماز باز باشد. محله مزبور از محلات شیعه‌نشین است که البته سنیانی نیـز در آن زندگی می‌کنند، اما وجود حصیر در مسجد برای خواندن نماز و طبعـاً اسـتفاده از آن بـه جـای مهر، نشان بستگی مسجد به شیعیان است. گاه این مسجد را بـه عنـوان مسـجد ردشـمس نیـز می‌شناسد گر چه جای دیگری را به عنوان مسجد ردّشمس نشان می‌دهند.

مشربه ام‌ابراهیم

بعد به مشربه ام‌ابراهیم رفتیم که همچون مسجد فضیخ در شارع علی بـن ابـي طالـب، دو کیلومتر مانده به قبا قرار دارد؛ فضیخ سمت راست و مشربه سمت چپ. زمینی در حدود ۱۵۰ متر، در ابتدای کوی، فقط چهـار دیـوار اطـراف آن و محلـی بـرای در، محرابـی نیـز بـه چشـم می‌خورد، اما نه سقفی داشت و نه کف آن درست بود. روی خاك‌ها نماز خواندیم.

اندکی جلوتر در همان کوچه، قبرستانی با دری بسته وجود داشت که گفته می‌شـد، نجمـه مادر امام رضا علیه السلام در آنجا مدفون است. شماری از زائران شیعی در آنجـا رفـت و شـد دارند.

مدینه در سال ۱۲۵۵ هـ. ق

در اینجا بی‌مناسبت نیست گزارشی را که شخصی با نـام سـید اسـماعیل مرنـدی در سـال ۱۲۵۵ درباره اماکن مدینه منوره نوشته به نقل او بیاوریم:

«بسم الله الرحمن الرحیم و به توکّلی. الحمد للـه ربّ العـالمین والصّـلوة والسّـلام علـی أفضل الأوّلین والآخرین محمد وآله أجمعین. بدانکه از برای مدینـه طیبـه، چهـار دروازه دارد؛ یکی باب شام است و یکی باب قبله است و یکی باب مصر و یکی بـاب جمعـه کـه در سـمت بقیع است. مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله در اصل، درون قلعه واقع است. پـنج منـاره دارد. مرقد پرنور حضرت رسول صلی الله علیه و آله در میان شبکه برنج افتـاده اسـت. از درون شبکه مقدار دو ذرع فاصله پرده است که اطراف قبر پرنور را احاطـه کـرده اسـت. میـان پـرده و شبکه را فرّاشین خلوت، که خواجه‌سـرا می‌باشـند، شـب‌ها قنـدیل روشـن می‌کننـد، مثـل روز می‌شود و متصل به شبکه، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام مدفون شده است؛ و شبکه چهـار در دارد: اول باب توبه، دوم باب وفود، سیم باب فاطمه علیها السلام، چهارم باب تهجّد است. مابین روضه مطهره و منبر، ستون‌های متعددی می‌باشد: ستون مهاجرین است، سـتون عایشـه، ستون قرعه، ستون مخلق، ستون قوله، ستون سریر، ستون محرس، ستون وفـود، سـتون قـلاوه، ستون تهجد، و مقام ابراهیم که در مابین پای جبرئیل است و شـبکه وسـط اسـت و هـر سـتون اعمالی دارد باید برآورده شود و ستون سریر مقابل سر مبارك افتاده است.

اصل مسجد حضرت سه‌هزار و ششصد ذرع است که شصت در شصت است. حد مسجد از شبکه قبل است تا به حدی که زمین مرتفع می‌شود و در سمت قبله مجمر دارد و چهار ستون از منبر عرض مسجد است و زیاده بر این‌قدر از زیادی‌هاست کـه در زمـان خلفـا بهـم رسـیده است. اصل منبر حضرت را در مسجد قبا نصب کرده‌اند حالا در مسجد حضرت، منبـر مرمـر است که سلطان مراد درست کرده است.

مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله چهار در دارد: اول باب بزرگ و آن را باب سلام می‌گویند؛ دوم باب رحمت است؛ سیم باب النساء است، چهـارم بـاب جبرئیـل اسـت کـه در سمت بقیع است. در مدینه مسجدهای متعددی که مسجد نبی و مسجد علی و مسجد ابـوبکر و مسجد عمر می‌گویند بسیار است؛ و حمام و باغ و نخلستان دارد؛ قلعه مظبوط دارد؛ در میان قلعه قبر عبدالله پدر حضرت رسول خدا که در ذقان الطوال، در یسار داخـل بـاب مصـری، در خانه که معروف است به بیت ابی‌النبی صلی الله علیه و آلـه؛ و قبـر آن حضـرت در صـندوقی خرپشتی است در جوف آن ضریح چوبی کوچك. و قبر حضرت اسماعیل فرزند جعفر صـادق علیه السلام معروف است و قبه دارد و متصل بـه دیـوار قلعـه مدینـه اسـت بـه سـمت بقیـع؛ و همچنین قبر مالك بن سنان وارد ابوسعید خدری که از جمله شـهدای احـد اسـت و قبـرش در

عین خارج از باب مصر است. خانه حضرت امیرالمؤمنین که در شبکه خانـه حضـرت پیغمبـر صلی الله علیه و آله و حوالی قبر مطهره فاطمه است؛ و خانه امام زین‌العابدین علیـه السـلام و امام جعفر صادق علیه السلام که در حوالی مسجد حضرت رسول خداسـت؛ مسـجد خلفـای اربعه که در بالا اشاره شد در میدان مناخه واقع است و مسجد حضرت نبی و ابـوبکر و عمـر و عثمان را تجدید کرده‌اند و مسجد حضرت امیر علیه السلام خراب است و مناره دارد و هریك از مساجد مناره دارد. در میان شهر مدینه بازار خوب و یك حمام جدید ساخته‌اند که امسـال سـنه ۱۲۵۵ تمام شده است و مدارس و دکاکین خوب دارد و چشمه خوب دارد و خربزه و هندوانه و انگور و ترنج و لیمو و شفتالو و انجیر و مـوز کـه چیـزی اسـت بسـیار لذیـذ دارد و بادنجـان و سربات و کاهو خوب حاصل می‌شود.

از باب جمعه که بیرون روی، قبرستان بقیع است؛ دورش حصـاری دارد و درهـای متعـدد دارد، لیکن بسته‌اند و همیشه یك در گشاده مانده است، دربان دارد، از هر یك نفر از اهل ایـران در قدیم پنج قروش می‌گرفتند؛ امسال کمترین بندگان محمدهاشم خرف مرحوم میرزااسماعیل تبریزی نشاکی چارمنار حسـب الأمـر خداونـدگاری ایلچـی مختـار مشـهور بـه میـرزا جعفـر مهندس‌باشی ادام الله جلاله به مصر رفته از حضرت خدیو اعظم باشـا، بـه محـافظ آنجـا کـه محرم بیگ است فرمان بده و موقوف کرده‌اند.

و قبرستان کلاً قبور است؛ آنها که در بالای سر قبه می‌ساختند اینهاست: بقعه ائمه بقیـع دو در دارد یکی در طرف راست و یکی در طرف چپ؛ هر دو نزدیك به سر ضـریح مطهـر اسـت. بالای در، در سنگ منبر نوشته: «هذا قبر فاطمة بنت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و قبر حسن بن علی؛ و قبر محمد بن علی؛ و جعفر بن محمد و عباس بن عبدالمطلب» و هر پنج تن مطهر در یك ضریحند از چوب مشبك؛ و عباس در بالای سر حضرات ائمه اربعه است و قبرش علی حده است در میان ضریح؛ و چهار معصوم متصـل بـه یکـدیگر؛ و در بـالای قبـر مطهـر پـرده کشیده‌اند و یك قبه بزرگ دارد. و محراب قبر حضرت فاطمه علیها السـلام را زیـارت می‌کننـد لیکن قبر فاطمه بنت اسد است و هم پرده دارد؛ چونکه حضرت در میـان اهل‌سـنت افتاده‌انـد، هیچ زینت ندارند، فرش مستعمل دارد. امسال از یزد، یك نفر کلان‌دوز (؟) فرش بسیار خـوب فرستاده بود، نینداخته بودند، در بالای هم مانده بود. شـیخ احمـد بحرینـی رحمـه اللـه چهـار وجب به دیوار مانده در تحت میزاب مدفون است. از قبر شیخ مرحوم تـا قبـر حضـرت فاطمـه علیه السلام سه ذرع است بیشتر نیست، در سمت قبله مابین بیت الاحزان است و قبـر مخفـف

دارد. دیگر قبه حضرت عقیل بن ابي طالب برادر حضرت امیر علیه السلام است؛ با عبدالله بن جعفر در یك قبر مدفون است. و دیگر قبـه بنـات حضـرت رسـول خداسـت کـه همـه در یـك ضریحند. به قول اهل‌سنت رقیه، امّ‌کلثوم، زینب دختران رسول است. و دیگر قبه ازواج حضرت رسول صلی الله علیه و آله که عایشه و ام‌حبیبه بنت ابوسفیان و سوده بنت زمعه و حفصـه بنـت عمر و زینب بنت خزیمه و ام‌سلمه و زینب بنت جحش و جویریه و صفیه خیبری و میمونه بنت حرث، ماریه قبطیه است. هرچند اسامی اینها را در زیارت نوشـته‌اند امـا بـه اعتقـاد اهل‌سـنت است نه به اعتقاد اهل تشیع.

و دیگر قبه حضرت ابراهیم علیه السلام پسر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله است که یك ضریح دارد. و دیگر قبه امام مالك که امام چهارم اهل‌سنت است. و دیگر قبه شیخ امـام نافع است که از مشایخ اهل سنت است. و دیگر قبه حلیمه سعدیه دایه حضرت رسول خداست و دیگر قبه عثمان بن عفان است که در آخـر بقیـع اسـت. و دیگـر قبـه بیـت‌الأحزان اسـت کـه حضرت فاطمه علیها السلام گریه می‌کرد؛ جای خلای و فرش نـدارد. اگـر یکـی از مسـلمانان فرش بفرستند ثواب یکی خیلی ؟ برده است.

و دیگر قبه حضرت فاطمه بنت اسد است. و دیگر قبه ابوسعید خدری است، لیکن درِ قبـه فاطمه و ابوسعید از بقیع خارج است. در روحا نزدیـك الحمـام ابن‌قطیفـه اسـت؛ و دیگـر قبـه حضرت فاطمه بنت عبدالمطلب عمّه حضرت رسول مادر بریـر اسـت. اینهـا را بعضـی شـیعه زیارت می‌کنند و بعضی کار ندارند. اللهمّ سرّنا بشفاعتهم. حـق سـبحانه و تعـالی بـه حرمـت حبیب اکرم خود به جمیع مسلمانان این بزرگواران نصیب کند و شفاعت اینهـا را روزی نمایـد. سیزده بقعه در قبرستان بقیع هست باقی قبر بزرگ و سادات و مشایخ اهل مدینـه اسـت کـه قبـه ندارد.

و دیگر مسجد قباست که یك ساعت راه از مدینه است. طول و عرض برابر است. شصت و شش ذراع است و اخبار در فضیلت آن بسیار است و در نزدیکی مسجد، چاه خـاتم اسـت کـه انگشتر حضرت رسول صلی الله علیه و آله افتاده، آب بالا آورده است. دو رکعت نماز دارد؛ آب خوب دارد.

و مسجد حضرت امیر علیه السلام و مسجد ابوبکر و مسجد شـمس در نزدیکـی مسـجد قباست؛ و مسجد حضرت فاطمه علیها السلام و مسجد عرفه و مسجد جمعـه مـابین مدینـه و قباست؛ و دیگر مسجد فضیخ که در طرف شرقی قباست؛ نیم فرسخ از قبا دورتر است، نزدیك

باغ فدك است. مسجد قدیم و مندرس است؛ حالا اطفال درس می‌خوانند. و مشربه امابـراهیم حالا خراب است، در میان نخلستان افتاده است. در مسجد است نزدیـك بـه یکـدیگر؛ مـدتی مسکن و محل حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده است؛ و دیگر مسجد احزاب در شمال قبا، نیم فرسخ دورتر اعمالی مخصوص دارد؛ و مسجد فتح و مسجد حضرت سلمان و مسـجد مباهله و مسجد حضرت امیر علیه السلام و مسجد ابوبکر؛ و این شش مسجد نزدیك یکدیگر افتاده است [اکنون مساجد سبعه شامل دو مسجد با نام‌های مسجد عمر و مسجد فاطمه علیهـا السلام می‌شود که در اینجا از آنها یاد نشده‌گرچه به احتمال قوی مسجد مباهله همان است کـه اکنون مسجد فاطمه نامیده می‌شود.] نیم فرسخ از مدینه راه است؛ و دیگر مسجد ذوقبلتین کـه سه ربع از مدینه راه مابین احد و قباست.

دیگر کوه احد است یك فرسخ از مدینه راه است. قبر حضرت حمزه عمّ رسول خدا صـلی الله علیه و آله در آنجاست؛ قبه و صحن دارد؛ یك صندوق چوبی دارد، بالای قبـر مطهـر پـرده انداخته‌اند، زیارت کرده نماز گزاردیم؛ چندان زینت ندارد و چهت آنکه خوف وادی است و یك قطعه میرعماد حسنی از اهل قزوین وقف کرده، نصب کرده است. در پایین پای حضـرت، قبـر سنقر ترك است؛ و در پشت قبر، سید عقیل از اهل مدینه اسـت؛ و در صـحن قبـر حـام مدینـه است؛ هر سه قبر از اهل تسنن است مشتبه نباشد. و نزدیکی بقعه قبور شهدای احد اسـت کـه یك دیوار کشیده‌اند و یك در دارد؛ همه در یك‌جا مدفونند.

و قدر یك‌ربع رفته نزدیك به کوه، قبه مَکْسـر السـنّ اسـت کـه در آنجـا دنـدان حضـرت را شکستند.

در بالای کوه احد مسجد احد است، قدری سعوبت دارد بالا رفتن به کوه؛ احقـر عباداللـه اسباب بسیار از مناسك عملاً جمع بود، جز اینکه مسجد احد را زیارت نکردم. هوا گـرم بـود و صعوبت داشت.

و در مراجعت در مسجد شجره که دو ساعت راه اسـت احرامگـاه اسـت و مسـجد خـراب است. حوض خراب هم دارد؛ و قدری گذشته مسجد معرَّس اسـت، او هـم خـراب اسـت ۱۰ (شاید: ۱۵) ساعت از مدینه گذشته قبور شهداست و مسجد غزاله است، زیارتش نصیب شد. در صفر قبر ابوذر غفاری در یسار راه، در میان نخلستان است و دیگر قبـور شـهدای اهـل بـدر است که سیزده نفرند میان حصاری و یك در دارد. قبور ایشان متصل بـه یکـدیگر، بسـیار بلنـد قامت می‌باشد. و مسجدی که حضرت رسـول نمـاز گـزارده و سـنگی کـه در بـالای او نشسـته

تماشای جنگ کرده است. و سنگی که از بالای مسجد پایین آمده نقش پای دارد (؟) . و دیگر مسجد غمامه است، در میان نخلستان بقیع است که منبری از سنگ دارد. ابر در بالای همان مسجد سایه بر حضرت انداخته است. و مسجد عریش که چشمه بدر از زیر این مسجد می‌گذرد. القصه مساجد بقعه (؟) در این راه بسیار است خدا به جمیع مسلمانان زیارت آنها را نصیب گرداند».

خداحافظ مدینه

عصر جمعه برای خداحافظی به روضه مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتیم. جمعیت شکسته شده بود و به تدریج مدینه، رو به خلوتی می‌رفت. با این حال زائران مشتاق همه مشغول قرآن و زیارت، همه مشتاق برای نگاه کردن درون مقبره رسول خدا صلی الله علیه و آله و مخالفت محافظان که در هر دو متر و گاه یك متر یك نفر ایستاده و برخی با لباس نظامی و برخی با لباس عادی عربی اما مأمور دولتی؛ حدس من آن است که لااقل برخی از اینها دانشجویان دانشگاه اسلامی مدینه و حتی غیرعرب و گاه ترك یا. . . البته در مواردی توضیح می‌دادند.

با نگاهی امیدوار برای زیارت مجدد قبر رسول الله و روضه مطهره به آرامی از لابلای جمعیت بیرون آمدم. جمعیت در اطراف استوانه توبه بسیار زیاد است و بیشتر ایرانی. در کنار محراب رسول خدا صلی الله علیه و آله دو نفر نشسته‌اند و مانع نماز خواندن مردم. سال‌های قبل با زحمت امکان نمازگزاردن بود، اما امسال نه. به طرف بقیع رفتم و آخرین زیارت وداع.

لحظه آخر در را تا نیمه می‌بندند و بقیه را بیرون می‌کنند. مأمور سعودی از من خواهش کرد تا به فارسی از مردم بخواهم تا بیرون روند. من عقب‌تر آمدم، بقیه زیارت را خواندم و به آرامی و با دیده اشکبار بیرون آمدم. آخرین ساعت حضور، برای جمع اثاثیه، سوار ماشین سابتکو شدیم، از مجهزترین اتوبوس‌ها در عربستان با همه امکانات، و البته همه کاروان‌ها از این نعمت بهره‌مند نیستند و به اتفاق نصیب آن ها می‌شود. معمولاً در خروج اتوبوس از شهر همانند ورود – مداحی می‌خواند. اشعار نوعاً مربوط به بقیع بویژه حضرت فاطمه علیها السلام و نیافتن قبر آن بزرگوار است. یا فاطمه من عقده دل وا نکردم گشتم ولی قبر تو را پیدا نکردم. این ناشی از عمق علاقهٔ زائران شیعی به اهل‌بیت رسول الله صلی الله علیه و آله است در برابر بی‌توجهی گسترده زائران سنی.

در طول راه چندین بار اتوبوس مورد کنترل و تفتیش قرار گرفت و یك ساعتی توقف برای استراحت راننده و بعد حرکت. امسال همه اتوبوس‌ها شب حرکت می‌کنند و طبعاً سرپوشیده و البته برای کسانی که مقلد مراجعی هستند که استضلال را تنها نسبت به خورشید نمی‌دانند ماشین سرباز وجود دارد که یکی از ماشین‌های سرباز از خط خارج شده بود و گویا دو نفر از زائران درگذشتند.

کسانی که برای نخستین بار عازم سفر می‌شوند دلهره اعمال حج را دارند؛ روحانی کاروان ما که در اصل کاروان بعثه بود، آقای محمدحسین فلاح‌زاده، در ماشین یك مرور سریع بر مناسك کرد، به مسجد شجره رسیدیم و محرم شدیم و پس از آن حرکت و زمزمه لبیك، و کم‌کم خواب، مناسب است حکایت لبیك گفتن امام سجاد علیه السلام را از زبان محیی لاری بشنویم: سرو گل روضه صدق و صفا آنکه سپهرش بود احرام گاه.

برای حاجیان که سال نخست آنهاست احساس تازه‌ای مطرح است، بیشتر به آن دلیل که نمی‌دانند با چه صحنه‌های روبرو خواند شد. دلهره دیگری نیز دارند و آن اینکه مبادا حوله احرام آن ها بیفتد، اما به سرعت به آن عادت می‌کنند.

ب: در حرم خدا

ورود به مکه

مکه که شد قبله اهل نجات / باغ نه و میوه او ظاهر است

ساعت ۹/۵ بعد از ظهر جمعه از مسجد شجره حرکت کردیم و ساعت ۳/۵ صبح شنبه به مکه رسیده راهی محل اسکان شدیم و پس از آنکه اثاثیه را در اتاق گذاشتیم راهی حرم شدیم. نماز صبح تمام شده بود و چنان جمعیتی از مسجد بیرون می‌آمد که بعید می‌دانستم کسی جز آنجا این جمعیت را دیده باشد. دریایی از حاجیان و به قول جلال: اغنیای دنیای اسلام که صبحگاهان از خواب شیرین برخاسته به نماز مسجدالحرام آمده‌اند. کدام مذهب این قدر نماز دارد و هر صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشا مسلمانان را برای اظهار بندگی خود به مسجد فرا می‌خواند؟ بخش زیادی از مردم مُحْرِم و دیگر نیز ۹۸ درصد با لباس سفید و زنان نیز. همه یك‌رنگ و در یك سطح و از هر نژاد و هل ملت و کشور و همه زائر خانهٔ خدا. همه احساس انس و الفت با یکدیگر دارند. نزدیك هم که می‌رسند با حرکات چشم و صورت دوست و برادر زائر را تحویل می‌گیرند و بدین وسیله دوستی خود را با او نشان می‌دهند.

در مسجدالحرام

معمولاً پس از نماز صبح مطاف شلوغ است، اندکی تأمل کردیم با این حال به زودی آفتاب سوزان بر می‌آمد و تحمل را از ما می‌گرفت، ناچار به راه افتادیم. یك دور کامل، چند قدم کمتر زدیم تا به آغاز خط شروع رسیدیم. توقف کوتاه زائران برای بوسیدن حجرالاسود و یا بلند کردن دست و گفتن بسم الله الله اکبر، چنان فشاری ایجاد می‌کند که برخی در این فشردگی خرد می‌شوند، پس از آن باز از این فشار کاسته می‌شود تا دور بعد.

هرکسی در حال و هوای خویش ذکر می‌گوید و دعایی می‌خواند. زائران ایرانی دعای ویژه اشواط را می‌خوانند در این صورت هم دعا کرده‌اند و هم عدد اشواط از دستشان خارج نمی‌شود.

شکل طواف افراد گونه‌گون است و هرکدام دیدنی. دسته‌ای در یك خط مستقیم چسبیده به هم که زورشان چند برابر دیگران است و نوعاً اسباب آزار دیگران می‌شوند. اگر سیاه باشند که معمولاً با لگدمال کردن دیگران حرکت می‌کنند و البته نه همه سیاهان.

ایرانی‌ها کاروانی حرکت می‌کنند که در انداختن موج مؤثر است. غیرت‌خواهی، برخی را واداشته تا همسر خویش را در محاصره خود گرفته حرکت کنند و البته همه در هم آمیخته‌اند و نوعاً در حال خود و بی‌توجه به اطراف خویش. اگر کسانی که فتوا داده‌اند مطاف، تنها فاصله بین مقام و دیوار کعبه است، یکبار این فشار را می‌دیدند، رخصت بیشتری می‌دادند و البته برخی داده‌اند، با این حال دل زائر ایرانی بویژه برای طواف عمره و حج تمتع رضایت به طواف خارج از این محدوده نمی‌دهد، گرچه در طواف مستحبی در این سوی مقام نیز قدم می‌گذارند. تازه، طواف که تمام شود دشواری نماز طواف در پشت مقام است. در پشت مقام هر از چند متری کسانی به نماز ایستاده‌اند و مقاومتی جانانه از آنها یا محافظانش در برابر صف پرفشار جمعیت طواف کننده. هرچه به مقام نزدیك‌تر نماز بخوانی بیشتر احتمال قطع نماز و خطر له شدن وجود دارد. همه اینها در ایام شلوغی است یعنی روز سوم ذی‌حجه به بعد. امروز در اطراف مقام کسی ممانعت از نزدیك شدن به مقام و دست کشیدن به آن نمی‌کرد. حجرالاسود همچون گذشته غلغله بود و البته هیچ انسان عاقلی خود را در آن معرکه درگیر نمی‌کند مگر آنکه از بخشی از جان و جسمش گذشته باشد و گاه علاوه بر مردان زنان نیز این گذشت را دارند و به قیمت ارتکاب ده‌جور حرام استلام حجر می‌کنند. بعد از نماز طواف به مسعی آمدیم و هفت‌بار این مسیر را طی کردیم رفت و شد نسبتاً خلوت بود و مشکل کم.

کار اداره مسجد نبوی و مسجدالحرام مربوط به شرکت «دله» است. مسجدالحرام و مسجدالنبی با استفاده از ردیف بودجه مملکتی بازسازی و اداره می‌شود، اما سود حاصل برای شرکت‌های مهندسی و اداره آن به جیب اشخاص معینی می‌رود. چه سیستمی مطمئن‌تر و پرسودتر و فریبکارانه‌تر از این شیوه؟ همه نیز خادم را دعا می‌کنند و در تاریخ نیز به یادگار می‌گذارند که خادم فلان چه قدر حرم را توسعه داد و چند متر بر زمین مسجد افزود و لوحی یادگار. . . ! ؛ حتی نام پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به بهانه توحید پاك کنار گذاشته می‌شود و الله جایگزین آن می‌شود، نام خادم بر الواحی می‌آید چنانکه خیابان‌ها نیز به نام «طریق ملك. . .» و دیگران.

نظافتچی‌های بنگلادشی و دیگر کشورها کار سقایت و تمیز کردن مسجد را به عهده دارند، هر از چند ساعت دسته زیادی از آن ها در گوشه‌ای از مسجد ظاهر می‌شوند، طناب ضخیمی گرد محیطی می‌کشند و عده‌ای نیز به شستن مشغول و هرچه هست دم آب می‌برند و این نوعاً شامل ده‌ها جفت سرپایی جامانده در این گوشه و آن گوشه می‌شود.

امسال احساس کردم ظروف کمتری برای آب گذاشته‌اند، شاید هم من اشتباه می‌کنم، به هر حال در فرصت‌های بعدی دقت بیشتری خواهم کرد. بعد از انجام سعی، سرم را به دست قیچی‌داری سپردم که عوض چیدن چند مو، درست مثل بچه دبستانی‌هایی که مدیر مدرسه برای مجبور کردن آن ها به اصلاح سر، چهار راهی وسط سرشان می‌گذارد سرم را خراب کرد، جز آنکه او عوض چهار راه دو چاه در سر ما کند. خوبختانه موی سرم چندان زیاد نبود که معلوم شود اما آن قدر چشمك می‌زد که دوستان متوجه شوند، و توصیه اینکه سرتان را در این موارد به زیر تیغ و قیچی هرکسی ندهید. خسته و کوفته به گوشه‌ای نشستیم و پس از اندکی استراحت، راهی منزل و عوض‌کردن لباس و خوردن صبحانه شدیم.

آقای قرائتی گفت: دیشب زنی در مسجد الحرام با مادرش آمده بود که دو درصد بینایی داشت و می گفت طواف نمی‌کنم و راضی نیستم تو هم طواف کنی و اصلاً گوشه‌ای می‌نشینیم و کسی نمی‌فهمد که ما طواف نکرده‌ایم!! البته این نمونه‌ها نادر است، اما معلوم نیست این افراد برای چه به این سفر می‌آیند، برای پز دادن یا انجام تکلیف شرعی؛ آقای قرائتی گفت از خدا خواسته بودم مرا به گونه‌ای کند که مردم با دیدن من به یاد خدا بیفتند؛ الان فکر می‌کنم تا حدودی این‌طور است هرکس می‌بیند ناخود آگاه می‌گوید. . . ! یعنی بله معلم تلویزیونی ما.

لطیفه‌ای هم گفت که به حاجی سفارش کرده بودند پس از دستشویی سیفون را بکشد، او هم پس از دستشویی نزد مدیر کاروان آمده که سیفون را بده ببرم بکشم؟ !

یکی از دوستان روحانی گله شدید می‌کرد که چند پیر فرتوت مریض دارند که حتی یك قدم نمی‌توانند راه بیایند و باید آنان را به دوش بکشند، او هیأت پزشکی را مقصر می‌دانست. خود من هم چند پیرزن خمیده را دیدم که دست در حال رکوع راه می‌رفتند البته پیداست چقدر روزهای وقوف در عرفات و منی سختی می‌کشند و سختی به دیگران می‌دهند.

زمانی که همه مشغول طوافند، در کنار دیوارهای خانه کعبه تا اندازه‌ای خلوت است، زائران خانه خدا اغلب مشغول تبرك به دیوارها هستند، در برخی قسمت‌ها از این کار نهی می‌شود، امسال کمتر دیدم که از این کار منع کنند، آنگونه که مردم را از اطراف مقام ابراهیم می‌پراکنند. در کنار دیوار خانه خدا برخی از شیعیان شکم خود را به دیوار می‌گذارند، این امری است مستحب، اما زمانی همین امر بهانه‌ای برای فتنه‌جویان شده و شدیداً با آن برخورد می‌کردند .در این‌باره، زمانی که عثمانی‌ها حاکم بودند داستان‌هایی پیش آمده که شنیدن آن به عنوان یك تجربه جالب است. آنان چنین شایع کرده بودند که هدف شیعیان از این کار تلویث بیت‌الله الحرام می‌باشد،

اتهام تلویث و یا تنجیس بیت‌الله الحرام، یکی از اتهامات دست ساخته ترکان عثمانی است که از روی نابخردی و صرفاً برای بی‌اعتبار کردن مذهب شیعه و به دست دادن بهانه‌ای برای قتل شیعه، ساخته شده بود. در سال ۱۰۸۸، واقعه‌ای در مکه رخ داد که نشانگر خبث ذاتی برخی از متعصبان ترك بر ضد شیعیان بود. این حادثه را دو تن از معاصران آن گزارش کرده‌اند. عثامی (۱۰۴۹ - ۱۱۱۱) که خود در همان زمان در مکه بوده می‌نویسد: در روز پنجسنبه هشتم شوال ۱۰۸۸ حادثه غریبی در مکه رخ داد و آن اینکه در شب آن روز، حجرالاسود، باب و پرده کعبه، مصلای جمعه به چیزی شبیه غذره، آلوده شده و هرکس می‌خواست حجر را ببوسد، دست و صورتش آلوده می‌شد. این سببِ تحریك مردم و ترکان شد. آنان جمع شدند و همه جا را شستشو دادند. در آنجا یکی از فضلای رومی (عثمانی) ملقب به «مدرس عام» (!) بود و هر روز جماعتی از رافضه را می‌دید که به نماز و سجود و رکوع در کنار بیت مشغولند. وقتی این واقعه رخ داد، گفت: این کار جز از رافضه که ملازم بیت‌الله هستند سر نزده است؛ در آن لحظه سید محمد مؤمن رضوی در پشت مقام ایستاده و قرآن می‌خواند. آنها نزد او آمده قرآن را از دست او گرفته، بر سر او کوفته و به زدن وی پرداختند و او را از «باب الزیاده» به بیرون انداختند

و با سنگ بر او زدند تا بمرد. در این حال یکی از سادات رفاعی در این‌باره لب به اعتراض گشود؛ او را نیز به وی ملحق کردند و نیز سومی، چهارمی و پنجمی را. من خود آن ها را دیدم که بر روی هم افتاده و مردم آن ها را سب می‌کردند. عصامی می‌گوید من از نزدیك آنچه رابر کعبه بود ملاحظه کردم که از قاذورات نیست بلکه از سبزیحات و روغن متعفن است که بوی نجاست می‌دهد. عصامی می‌افزاید: معلوم نشد که این عمل کار چه کسی بوده، اما گمان بر این است که این کار را عمداً برای کشتن این افراد انجام داده بودند [سمط النجوم العوالی: ٥٢٨/٤ ـ ٥٢٩] محبی حنفی نیز در ذیر شرح حال «شیخ حر عاملی» (۱۰۳۳ - ۱۱۰۴) این ماجرا را نقل کرده است. او می‌گوید گروهی از «سدنة البیت» متوجه تلویث کعبه شدند و خبر آن در شهر پخش شد. شریف مکه که در آن وقت «برکات» بود با قاضی آن «محمدمیرزا» در این‌باره به بحث پرداختند؛ به ذهن آنان چنین خطور کرد که کار «رافضه» باشد، پس بر آن یقین کردند و گفتند تا هرکسی که به رفض شهرت دارد او را بکشند. گروهی از ترکان والی مکه، به حرم آمده و به پنج نفر برخورد کردند. یکی از آنها سید محمد مؤمن بود که من شنیده‌ام او فردی مسن، متعبد و زاهد بوده و به تشیّع شهرت داشته است. آنان، او و دیگران را کشتند. وی درباره شیخ حر می‌گوید: در موقعی که خبر شهرت یافت، به دیگران اخطار کرد تا از خانه خارج نشوند. وقتی این چند تن کشته شدند، آن ها در جستجوی دیگران به تفتیش پرداختند، شیخ حر به سید موسی بن سلیمان از شرفای حسنی مکه پناه برده و از او خواست تا وی را به یمن فرستد و او نیز چنین کرد. محبی می‌گوید: من گمان نمی‌کنم کسی که بویی از اسلام و یا حتی عقل برده باشد دست به این کار بزند [خلاصة الاثر: ٤٣٢/٣ ـ ٤٣٣] سباعی در کتاب تاریخ مکه خود (ص ٣٨٤) با اشاره به این نقل‌ها می‌گوید: یکی از توهمات متعصبانه آن عهد در میان عامه این بود که شیعیان بر این باورند که تنها با تلویث بیت، حج آنها درست خواهد بود! سباعی می‌گوید: این امر به هیچ روی با منطق و عقل سازگار نیست؛ اگر چنین بود، هر ساله، به دلیل حضور هزاران شیعه در مکه، نباید جای سالمی برای کعبه می‌ماند. او تأکید می‌کند که این باور قدیمی ترك‌هاست و من نمی‌دانم چگونه عقل آنان اجازه می‌دهد که چنین بیندیشند. او از این توهم نامعقول، آن هم زمانی که مسلمانان نیاز به برادری دارند اظهار تأسف می‌کند.

در واقع این امر ساختهٔ دست «ترکان عثمانی» بود که با «دولت صفوی» درگیر بودند. آنان وقتی می‌خواستند سنیان را بر ضد شیعیان تحریك کنند، کعبه را ملوث کرده، بر عهده شیعیان

می‌گذاشتند. طبیعی بود که با این اتهامات، قلوب ساده عامه‌ای که به قصد حج، فرسنگ‌ها راه آمده‌اند، چه مقدار بر ضد برادران شیعه‌شان تحریك می‌شد!

شخصی که عصامی و محبی از او یاد کرده‌اند «محمد مؤمن استرآبادی» است. افندی اشاره به شهادت او کرده، اما وجه نادرستی را برای شهادت وی آورده و آن اینکه، او را متهم کرده که قصد تغوّط در مقام حنفی را داشته است [ریاض العلماء: ١٥٤/٥] خاتون آبادی نیز نوشته است که محمد مؤمن در سال ۱۰۸۸ به سبب عداوت دینی به دست سنیان مکه به شهادت رسید. به نظر می رسد در میان گزارش‌های فوق، گزارش «عصامی» دقیق‌تر از همه باشد. ما دو نمونه دیگر از این دست حوادث را در سال‌های پس از آن نیز در تاریخ مشاهده می‌کنیم، شاید موارد دیگری نیز از این دست باشد.

یکی دیگر از علمای شیعهٔ ایرانی که در مکه مورد ضرب و شتم قرار گرفت شیخ حسین بن ابراهیم تنکابنی از خواص شاگردان ملاصدراست. او اهل حکمت بوده و مؤلفاتی نیز در این زمینه داشته است. صاحب ریاض که با فرزند وی همدرس بوده، می‌گوید: او در حالی که خود را به مستجار یا حجرالاسود چسبانده بود سنیان به گمان آنکه شرمگاه خود را به بیت می‌مالد بر سر او ریخته و تا سر حد مرگ او را کتك زدند.

وی با حال ناتوان از دست آن ها خلاصی یافته به سمت مدینه حرکت کرد، اما در «ربذه» که اکنون به «رابق» معروف است درگذشته و در نزدیکی قبر ابوذر غفاری به خاك سپرده شد [ریاض العلماء: ٣٤/٢] این حادثه در سال ۱۱۰۱ یا ۱۱۰۵ رخ داده است.

مسئولان بعثه در تدارك برگزاری روز برائت

امسال بعد از بحث‌هایی که بین ایران و عربستان مطرح بود ستاد و بعثه یکی شده و محل بعثه در مکه از میدان معابده به عزیزیه ساختمان جُفّالی روبروی «ادارة التعلیم بمكة المكرمه» تغییر کرده است. سعودی‌ها در برابر ساختمان قبلی آن سوی میدان معابده، دوربین بزرگی نصب کرده‌اند، که مبادا باز برنامه‌ای پنهانی در کار باشد. دور بودن راه، مشکلاتی را برای کسانی که با بعثه سر و کاری دارند بوجود می‌آورد.

امروز عصر جلسه روحانیون و مدیر کاروان‌ها و بازرسین بود؛ جمعیت بسیار زیادی جمع شده بودند، آقای ری‌شهری نماینده مقام معظم رهبری سخنرانی کرد و بعد از بحثی درباره دعا و خواندن چند روایت به سراغ بحث برائت رفت، ایشان انجام برائت را یك واجب عینی خواند

و جمله‌ای نیز از آیةالله خامنه‌ای در این‌باره نقل کرد و از روحانیون و دیگر مسئولان خواست تا کاملاً وظایف خود را برای انجام مراسم برائت انجام دهند.

سال قبل گفته شد همه حرکت کنند، اما اگر در جایی مانع شدند همانجا متوقف شوند، امسال قرار شد آماده باشند تا بعثه تصمیم نهایی را بگیرد، در عین حال ظاهر امر چنین حکایت می‌کند که آمادگی و آرایش نیروی‌های سعودی جدی است. در ساختمان‌های اطراف دوربین کار کذاشته شده و عصری نیز که مراسم بود تعداد زیادی نیرو در مدرسه مقابل و نیز دم در ساختمان بعثه مستقر شده بودند و پس از خاتمه مراسم نیز افراد را متفرق می‌کردند. آقای ری‌شهری در سخنرانی خود گفت مسأله برائت یك تکلیف شرعی است که باید همه در انجام آن کوشا باشند لیکن توسط بعثه هیچ اجباری برای آمدن مردم نیست فقط حجاج را توجیه کنید، و اهمیت مسأله را برای آنان بازگو کنید هرکس نخواست نیاید. در آمدن نیز عکس و شعار و پلاکارد نباشد. تذکرات دیگری نیز درباره تعلیم مناسك، همراهی روحانی یا معین با کسانی که وقوف اضطراری دارند، شرکت در جماعات با لباس روحانی و نیز درباره فروش اجناس دادند. به مداحان نیز توصیه شد که مسأله وحدت را رعایت کنند.

دوستی را دیدم که یکی از ماشین‌های آن ها در راه چپ کرده بود، او گفت که سه نفر ضربه مغزی شده و فعلاً مدهوش در بیمارستان هستند و این در حالی است که زن دو نفر آن ها در کاروانند. دوست دیگری گفت: یك مغربی را دیده که می‌گفت: در کشور او بر ضد ایران تبلیغات شدید می‌شود که سنی‌ها را می‌کشند؛ ظاهراً ماجراهای مشهد و زاهدان سوژه است. او گفت برایش توضیحاتی درباره مدارس و مساجد و محاکم و آزادی عمل آنها دادم و گفتم که مسجد مشهد در مسیر بوده و به همین دلیل تخریب شده است.

به همان مقدار که رفتن به مسجدالنبی از لحاظ مسیر آسان بود، در مکه دشواری وجود دارد. راه بسیار دور و لااقل نیاز به یك کورس ماشین با پنج یا دو ریال سعودی است؛ آن هم غالباً ماشین‌های بسیار خراب و پر سر و صدا و البته ماشین‌های خوب در انحصار اغنیای عرب!

در طی چند روز گذشته در مصاحبه‌های تلویزیونی و نیز روزنامه المدینه، حملات زیادی به کسانی شده که قصد دارند تا تظاهرات کنند. نیروهای پلیس نیز در بسیاری از مناطق مستقر شده‌اند. دیروز یکی از دوستانی که به همراه چند عالم اهل‌سنت ایرانی آمده می‌گفت: تا سه روز قبل به هر مرکز ارشادی می‌رفتیم به خوبی تحویل می‌گرفتند، اما در دو روز گذشته بر اثر جوّ ایجاد شده در شهر مشکلاتی بوجود آمده است.

شب گذشته (و امروز ۲۵ / ۲ مطابق ۴ ذی‌حجه) به حرم رفتیم. در طی راه شمار زیـادی از حاجیان بی‌خانمان در گوشه و کنار خیابان خوابیده بودند. زیر پل‌ها مملو از این زائران است که لابد یا به حکم حکومت گوش نداده‌اند یا به دلیل دیگری در اینگونه جاها مستقر شده‌اند.

اخبار نشریه زائر روز شنبه ۲۴ / ۲: اسامی مجروحین حادثه اتوبوس واژگون شده ایـران و اینکه دو نفر حالشان وخیم است. ماشین مزبور سرباز بوده است. ۵۵ هزار زائر ایرانی تا جمعه گذشته وارد عربستان شدند. پاره شدن آدرس و علایم راهنمای کاروان‌های ایرانی کـه تـا تـاریخ ۲۱ / ۲ چهار مورد بوده است. سرقت از زائران ایرانـی هنگـام طـواف؛ لیسـت اشـیاء و وجـوه گمشده زائران ایرانی که تعداد زیادی از آن ها از ساك‌های وسایل شخصی است که در فرودگـاه جده مفقود شده است! تاکنون ۵ زائر ایرانی درگذشته‌اند. زائر این شماره یك صفحه از مصاحبه بنده را با عنوان «ثبت خاطرات، گام نخست در تاریخنگاری» را چاپ کرده است.

کنفرانس مجمع التقریب در مکه

در حال تحریم (روز چهاردهم) در چهارمین کنفـرانس مجمـع التقریـب در مکـه مکرمـه نشسته‌ام. از سال ۷۰ به این سو هر ساله یك کنفرانس یك روزه تحـت همـین عنـوان از سـوی «مجمع التقریب بین المذاهب» برگزار می‌شود. گزارش دو سال گذشته را در کتاب «با کـاروان ابراهیم» و «با کاروان عشق» داده‌ایـم. شـماری مقالـه و سـخنرانی عرضـه می‌شـود و تعـدادی میهمان نیز از کشورهای دیگر شرکت می‌کنند. البته امسال محدودیت از چند جهت وجود دارد و از جمله اینکه اصولاً شمار میهمانان خارجی کم است و در مجموع، موانع ایجاد شده توسط سعودی‌ها تعداد شرکت کنندگان آزاد را نیز کاهش داده است.

هیأت رئیسه کنفرانس عبارت بودند از آقایان: جنتی، تسخیری، واعظ زاده، ابراهیم الزکزای از علمای بزرگ نیجریه و آقای اسحاق مدنی. سخنران اول بعد از قرائت قرآن، آقای ری‌شـهری بودند. ایشان مهمترین مصیبت عالم اسلام را مشکل بوسنی و هرزگوین دانست به علاوه مسأله فلسطین را نیز که اخیراً مورد معامله برخی از رهبران فلسطینی‌ها با دشمنان اسلام قرار گرفتـه از مسائل مهم دنیای اسلام دانستند. الجزایر نیـز زخـم دیگـری بـر قلـب امـت اسـلامی اسـت. همین‌طور افغانستان که باید به حالشان گریست، بعد از رهـایی از چنـگ کمونیسـت‌ها اکنـون گرفتار جاه‌طلبی شده‌اند، همین‌طور تاجیکستان، عراق، آذربایجان، و همه مظلومینی که طرفدار اسلامند و به همین دلیل مورد آزار قرار گرفته‌اند.

تهاجم فرهنگی غرب را نیز باید مصیبت دیگری دانست. وحدت مسلمانان تنها ابزاری است که می‌تواند این مشکلات را حل کند، اما عده‌ای نفع خود را در تفرقه مسلمانان می‌دانند ما باید بر تلاشمان در جهت وحدت امت اسلامی بیفزاییم.

سخنران بعدی آقای واعظ زاده دبیر مجمع التقریب بود. وی درباره اهداف مجمع و نیز تلاش‌های آن در برگزاری کنگره‌های تهران و مکه گزارش ارائه داد. یك کار عمده تجدید چاپ مجله «رسالةالاسلام» بوده و دیگری تأسیس مجله «رسالةالتقریب» که تاکنون سه شماره از آن چاپ شده است. آرزوی اصلی ما ایجاد وحدت بین مذاهب اسلامی است که متوقف بر شناخت درست آن هاست نه آنچه درباره آن ها گفته می‌شود که این خود مشکلاتی را بوجود آورده است. بویژه که اختلافات صرفاً در مسائل جزئی و اجتهادی است که مبتنی بر فهم خاصی از آیه یا روایات است، چیزی که حتی بین طرفداران یك مذهب هم وجود دارد. تلاش دیگر ما گشودن باب اجتهاد است تا دلایل آنچه در گذشته گفته شده مورد بررسی قرار گیرد. وی با تشکر از حاضرین صحبت خود را پایان داد. سخنران بعدی شیخ ابراهیم الزکزاکی بود که درباره جنبش اسلامی نیجریه سخنرانی کرد، او از تلاش‌های امام در احیای اسلام و وحدت اسلامی سخن گفت و از مسلمانان خواست تا بر مفترقات تکیه نکنند بلکه به اهداف کلی اسلام بیندیشند. او از حرکت حزب الله لبنان نیز ستایش کرد. سخنران بعدی آقای شیخ محمد علی تسخیری دبیر مجمع جهانی اهل‌بیت علیهم السلام بود. او گفت که درباره راه‌های عاطفی در ایجاد وحدت میان مسلمانان سخن خواهد گفت. راه مهم تعمیق اخلاقیات در تشکیلات اسلامی اعم از حقوق عبادی سیاسی و جز آن هاست. این مسأله در کنترل تعصبات مذهبی بسیار مفید است. علاوه بر اینها باید نمونه‌های عالی انسانی را برای مسلمانان بشناسانیم. ما باید خطابات عام قرآنی به مؤمنان را برای همهٔ مسلمانان بدانیم و منحصر به دستهٔ خاصی نکنیم. وی تأکید کرد که مسلمانان باید یك رهبری واحد داشته باشند با یك ولی‌فقیه که یك جهت‌گیری واحد ایجاد کند.

همه امکانات از آن همه مسلمانان باشد نه اینکه در اختیار عده ای خاص قرار گیرد. هر مسلمانی کفیل مسلمان دیگر باشد، یعنی یك امت واحده به تمام معنا. بعد از آقای تسخیری آقای دکتر حسینی که استاد زبان عربی و انگلیسی است قصیده‌ای را تقدیم کنفرانس کرد که در فلسفه حج بود.

سخنران بعدی آقای مصباح یزدی بود با این آیـه: «**ولا تکونوا کالذین تفرقوا. . .** » ایشـان یك پیشنهاد را عرضه کردند و آن اینکه یك بحث تحلیلی درباره علل اختلاف انسـان‌ها و انـواع آن ها باید صورت گیرد. حتی اختلاف در یك مسألهٔ فقهی وقتی ریشه‌یابی شود به اصـولی‌ترین اختلافات بر می‌گردد، تا به یك اختلاف اصلی برسد یعنی درباره کتـاب و سـنت و ارزیـابی آن ها. حتی درباره فهم از آیات اختلاف می‌شود که باز باید ریشه‌یابی فکری شود. به هر روی بایـد مسائل اختلافی میان مذاهب را طبقه‌بندی، و آن ها را که مهمتر است حل کنیم تا مسائل بعدی حل شود. از دو راه می‌شود اختلافات را حل کرد. یك دسته اختلاف عمدی است که بـه تعبیـر قرآن «اختلاف ناشی از بغی» است. این بین ادیان بوده، بین مذهب نیز می‌توانسته وجود داشته باشد. دسته دیگر اختلافات ناشی از جهل و اشتباه است اینها نیـز سـطوح مختلفـی دارد بایـد طبقه بندی و حل شود. ما برای حل اختلافات یك انگیزه عقلانی داریم و یك انگیزه الهی برای هدایت دیگران. شرط اصلی آن است که به چشم محبت به مسلمانان نگاه کنیم آن هم بـر پایـه اصل «**اشداء علی الکفار رحماء بینهم**». بعد هم گروه تواشیح با مطلع «الشرق لنـا، الغـرب لنا، القدس لنا، النصر لنا» برنامه‌ای را اجراء کرد که فارسی و عربی آمیخته با هم بود.

سخنران بعدی – و البته پس از استراحت – آقای اسـحاق مـدنی بـود. ایشـان گفـت: اگـر نشسته‌ایم که روسیه و آمریکا بیایند و مشکل افغانستان را حل کنند کار بسیار اشـتباهی اسـت. این کار کشورهای اسلامی است که طایفه باغی را ساکت کنند نه آنکه هر کدام جانب یك گروه را گرفته و آتش را برافروخته نگاه دارند. اکنون ایران علم وحدت را برافراشته، اما این چنین مورد بی‌تفاوتی دیگران قرار گرفته است.

سخنران بعدی آقای دکتر محمدباقر حجتی بود او گفت: اسلام در زمـانی ظهـور کـرد کـه توحش همه‌جا را گرفته بود و عالم نیازمنـد دینـی عـالم و شـامل بـرای اصـلاح ایـن تـوحش و خونریزی بود. اسلام برای ایجاد این زمینه بر وحدت تکیه کرد، و این نقطه مهمی بود که اسلام آن را مطرح کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله تا لحظـه آخـر، اسـامی منافقـان را جـز بـرای خواص نفرمود تا اتحاد جامعه اسلامی حفظ شود.

سخنران بعدی آقای دکبر تبرائیان بود، وی درباره بازتاب اندیشهٔ توحیدی اسلام و اصل «**انا لله وانا الیه راجعون**» – در وحدت امت اسلامی مطالبی بیان کردند. ما میراث خـتم نبـوت و امت واحده ایجاد شده را در اختیار داریم.

سخنران بعدی خودم بودم که درباره «نهج البلاغه و تأثیر آن در وحدت اسلامی» سخن گفتم. نظر من این بود که اصولاً سید رضی کوشید تا کتابی تألیف کند که خط میانی شیعه و سنی باشد، به همین دلیل کتاب وی در میان همه فرقه‌های اسلامی مطرح شده و دو چاپ خوب آن یکی از شیخ محمد عبده و دیگری از صبحی صالح است. اگر ما نیز بخواهیم وحدتی ایجاد کنیم لاجرم باید آثاری تولید کنیم که این چنین محبوب واقع شود. به عبارت دیگر پیروان مذهب از همان آغاز به دو گروه متعصب و معتدل تقسیم می‌شده‌اند ما، هم معتزله متعصب داریم هم معتدل؛ هم مرجئی مفرط داریم هم مرجئی معتدل و به همین ترتیب هر گروه از شیعه و سنی نیز چنین هستند. کسانی نیز بوده‌اند که به دلیل اعتدال مقبول همه واقع شده‌اند، مثلاً یعقوبی با اینکه شیعه امامی است اما کتابش مورد استفاده همه است. مسعودی و ابوالفرج اصفهانی نیز گرچه شیعه‌اند - اما نه شیعه امامی - اما معتدلند و آثارشان جاودانه و جهانی. بهترین نمونه راغب اصفهانی است که نمی‌توان مذهب خاصی را به او نسبت داد. همین‌طور صاحب بن عباد که شیعه معتزلی و در هر حال معتدل است. نمونه واضح شیعه امامی معتدل سید رضی است. او با تدوین نهج البلاغه این موضع خود را آشکار کرد و در کتاب‌های دیگرش نیز روش معتدل خود را حفظ نمود. به همین دلیل نهج البلاغه در دوایر شیعه و سنی مطرح شد و علاقمندان به اعتدال در قرن هفتم و هشتم شروحی بر آن نگاشتند. علاء الدوله سمنانی نیز کوشید تا براساس حدیث غدیر و نهج البلاغه شیوه معتدلی را درباره صحابه و مسأله ولایت و خلافت مطرح کند. بعد از سخنرانی من، آقای واعظ زاده گفت از حیث مطلب سخنرانی خوبی بود.

سخنران بعد از بنده آقای شیخ صفر جوشقون بود. او از طلبه‌های سابق قم و ترکیه‌ای الاصل و فعلاً مقیم برلن است. وی گفت که هیچ قومی از تفرقه سودی ندیده است. دلیل همه این اختلافات نیز این است که پای‌بند به قرآن نبوده‌ایم. بندگی خدا که اساس دین است میان همه مشترك است و نیز درباره رسالت رسول و اطاعت از او نیز اختلافی نداریم. ما باید کتاب‌الله و سنت رسول را مبنای حل اختلافات خود قرار دهیم.

سخنران بعدی آقای صابری همدانی بود. او گفت: عامل اساسی برای از بین بردن مشکلات و ذلت فعلی مسلمانان چیزی جز تقریب نیست. آغاز تقریب هم درست از همانجاست که اختلاف بوجود آمده است. سخنران بعدی شیخ عبدالصمد از زاهدان بود. وی

تعریف دین را همان «فطرة الله التی فطر الناس علیها» دانست. دین همان امر فطری است که قرآن از آن سخن گفته و دور شدن ما از فطرت سلیم، خلاف دین است.

یك مشكل مهم آن است كه معیار درستی دین را اشخاص می‌گیرند و آنه ا را به جای قرآن و سنت قرار می‌دهند و خودشان را اسیر می‌کنند. ما همه باید با حزب‌گرایی مخالفت کنیم، ثانیاً علمای شایسته فقیه باید مطالب را درست بشناسند و مسائل را بیان کنند. جلسه با اذان ظهر خاتمه پیدا کرد. آقای جعفر الهادی چند دعا کرد و همه آمین گفتند.

مروری می‌کنم بر اخبار زائر یکشنبه ۲۵ اردیبهشت (۴ ذی‌حجه)؛ دعوت سرپرست حجاج ایرانی از کلیه زائران برای شرکت گسترده در مراسم برائت از مشرکین؛ دیدار اعضای ستاد حج و زیارت مستقر در مکه با حجةالاسلام والمسلمین ری‌شهری؛ دیدار امیرالحاج با مسئولان هیأت پزشکی جمهوری اسلامی؛ درگذشت یك زائر ایرانی (كه تاكنون به هفت نفر رسیده است)؛ وجوه پیدا شده توسط یك زائر ایرانی؛ انتقاد از وضعیت مسكن زائران؛ یكی از مجروحین حادثهٔ اتوبوس درگذشت. اظهار تمایل یك زائر خارجی برای ادامه تحصیل در ایران؛ یك امام جماعت اهل‌سنت در مكه گفت: آنتن‌های ماهواره‌ای در عربستان باید جمع‌آوری شود؛ زائر گمشده در مسجد شجره بعد از دو روز در مكه پیدا شد.

خبر دیگر حاکی است که یك کاروان ۴۰۰ نفری حجاج لیبیایی با شتر قریب سه ماه راه آمده‌اند تا در حج امسال شرکت کنند. پنجاه شتر و ۵ نفر در راه مرده‌اند. این به دلیل محاصره همه جانبه غربی‌ها نسبت به این کشور است.

همراه دوستمان جناب آقای دکتر حجتی به سمت معابده حرکت کردیم که در راه به یك جوان مصری که راننده ماشین بود برخوردیم. او در همان ابتدا دلیل سیاه و سفیدی عمامه ما را سؤال کرد. از مصر پرسیدم؛ به دولت مبارك خیلی حمله کرد و اینکه علمانی یعنی غیر دینی است، او گفت سه ماه است که برای حج به عربستان آمده و افزود که هفت‌هزار ریال سعودی هزینه‌ای است که فقط برای خانه و رفت و شد و عرفات بدون خوراك داده است! گفتم مصر ، ایران را به همکاری با جهاد اسلامی متهم می کند. او گفت: این یك اتهام است.

در بعثه آیةالله العظمی آقای اراکی با آقای معرفت دیداری شد، چند مسأله هم از آقای شیخ‌علی پناه پرسیدم، بعثه مزبور در میدان معابده قرار داشت، در حوالی مسجد الاجابه مسجدی که دو سال قبل برای نماز آنجا می‌رفتیم و سنگ نوشته‌ای نیز در کنار محراب بر دیوار بود و یادگار چند صد سال قبل شاید قرن ششم یا هفتم، و این جز مسجد الاجابه مدینه است.

تا آنجا که بیاد دارم حضرت رسول صلی الله علیه و آله در فتح مکه از طریق معابده وارد مکه شده‌اند و مسجد الاجابه نیز محتمل است که محل نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده باشد.

قدم‌زنان از معابه به سوی مسجدالحرام حرکت کردیم. نزدیك مسجدالحرام که رسیدیم وقت نماز عشاء شد، در چند مسجد طول راه تا خیابان جمعیت، ایستاده بود، دسته‌های زیادی نیز بدون اتصال در این گوشه و آن گوشه به امام جماعت اقتدا کرده بودند.

دست‌فروش‌ها نیز در همانجایی که نشسته بودند یعنی در کنار بساط خود، نماز را به جماعت می‌خواندند. نماز که تمام شد به مسجدالحرام رسیدیم و قریب یك ربع ساعت منتظر گشوده شدن راهی برای ورود به مدینه شدیم پس از طواف و نماز آن به کنار آمدم و نشستم.

در مسجد هر معممی پیدا شود، مردم اطراف او را گرفته مسائل فقهی خویش را می‌پرسند. بویژه لبنانی‌ها و هندی‌ها و پاکستانی‌ها. ایرانی‌ها نوعاً روبروی رکن یمانی یا ناودان طلا با یکدیگر قرار می‌گذارند. تا آنجا که شنیدم شورای استفتاء نیز شب‌ها سه ساعتی در مسجد می‌نشینند. دوستی گفت که در مسجد مراجعه کننده زیاد دارد. در حالی که ایستاده بودم یکی از گروه مبلغین، یك هندی ساکن آمریکا را آورد. او شیعه بود و گفت که مجلهٔ توحید انگلیسی را می‌خواند. بچه‌های گروه مبلغین شبانه‌روز چندین ساعت در مسجدالحرام حضور دارند و با افرادی که در آنجا می‌آیند سر صحبت را باز می‌کنند و ضمن تبادل آدرس، آگاهی‌هایی درباره ایران و انقلاب در اختیار آنها می‌گذارند.

کنفرانس مجمع اهل‌البیت

امروز دوشنبه پنجم ذی‌حجه «الندوة الثالثه المجمع العالمی لاهل البیت حول الاوضاع الاجتماعیه لشیعة اهل البیت» در مکه برگزار شد. وقتی من رسیدم دکتر معصومی از شیعیان افغانستان سخنرانی می‌کرد. او گفت: یك دلیل درگیری‌ها خشونتی بود که مبارزان به دلیل مبارزه با روس‌ها گرفتارش شدند چون مبارزه با روس‌ها و کمونیست‌ها خشونت‌آور بود و اکنون دامن خود مبارزین را گرفته است. دخالت خارجی نیز که اکنون پنج قدرت در آن مداخله می‌کنند دلیل دیگر ادامه این درگیری‌هاست.

سخنران بعدی ابراهیم الزکزاکی بود که درباره علاقه مردم سودان و نیجریه به اهل‌بیت سخن می‌گفت. هیئت رئیسه شامل همین شیخ ابراهیم و نیز آقای واعظ زاده و آقای تسخیری می شد. برنامه‌های سخنرانی‌ها طبق برنامه پخش شده از این قرار بود: آقای واعظ زاده درباره

محبت به اهل‌بیت در میان مسلمانان؛ آقای جنتی درباره انقلاب اسلامی و اهل‌بیت. شیخ البطیوی درباره حب اهل‌بیت در شمال آفریقا. شیخ آصفی درباره اوضاع اجتماعی عراق. شیخ محمدباقر انصاری درباره اوضاع اجتماعی شیعه در آلمان. عمید زنجانی درباره ایران. حمزه گلعلی درباره ترکیه. شیخ صابری درباره آذربایجان. آفتاب حیدر درباره جنوب آفریقا. سید مدثر شاه درباره آمریکا و زکزاکی درباره نیجریه. این آخری در سخنرانی خود گفت که حب اهل‌بیت در نیجریه از سودان آمده است و در اشعار و تواشیح تجلی گسترده‌ای دارد. در آنجا نام زهرا و فاطمه فراوان است و حتی نام حسن و حسین نیز چنین است. در آنجا فرقه‌هایی چون تیجانیه و دیگران هستند که سلسله خود را به امام حسن و حسین می‌رسانند. کتابی نیز با عنوان فکرة المهدی چاپ شده که او امام دوازدهم شیعیان است و حتی تاریخ تولدش نیز همان سال ۲۵۵ دانسته شده است.

بعد از سخنرانی‌ها، دکتر حسینی اشعاری خواند و گفت: بعد از سیْر عقلانی یك سیر احساسی نیز لازم است. بعد از اشعار زیبای او شیخ حمزه گلعلی از ترکیه سخنرانی کرد که نامش در برنامه اعلام شده بود. او از اعضای مجمع اهل‌بیت است، و رفاقتی نیز با من داشت و او را در ایران دیده بودم. وی درباره علویان و شیعیان ترکیه به چند نکته توجه داد: یکی شناخت وضع آنان در عهد عثمانی که خود را خلیفه می‌دانستند نه سلطان. آن ها تعداد بی‌شماری از شیعیان را کشتند. بعد از عثمانی، استعمارگران یك جمهوری لائیك ایجاد کردند. او درباره حرکت زینبیه، حرکت صاحب الزمان و حرکت انتشاراتی کوثریه توضیحاتی داده و از حرکتی که در مسجد امام علی علیه السلام واقع در شهر ازمیر به راه افتاده است سخن گفت. اکنون پس از تشکیل مجمع اهل‌بیت این حرکت منظم‌تر شده است.

وی گفت: اکنون ما نمی توانیم از لباس روحانی استفاده کنیم، تنها در مسجد می توان استفاده کرد و در خیابان شش سال زندانی دارد، ما در برخی شهرها، مراسم عاشورایی برگزار می کنیم، و روز تاسوعا به صورت طبیعی در شهر اِقْدیر داریم، از مرکز شهر تا انتهای شهر.

بعد از او آقای عمید زنجانی سخنرانی کرد و در نهایت قطعنامه‌ای را آقای تسخیری خواند. اولین اصل پذیرش ولایت فقیه و رهبری مقام معظم رهبری حضرت آیة‌الله خامنه‌ای؛ دوم اینکه حج وسیله‌ای برای تربیت انسان‌ها بر طریق انبیاست و باید جنبه‌های سیاسی و اجتماعی آن مراعات شود. سوم خط اهل‌بیت، خط اسلام اصیل است. چهارم که وحدت اتباع اهل‌بیت، گام مهمی در راه وحدت امت اسلامی است. پنجم دعوت به حل مسائل اجتماعی هر منطقه

با تأکید بر حل مشکلات پیروان اهل‌بیت. ششم از بین بردن عوامل مشکل‌زا از قبیل تعصب و. . . آقای تسخیری بر تشکیل سازمان نقابت علویان تحت نقابت آیةالله خامنه‌ای تأکید کرد.

آغاز تضییقات نیروهای سعودی بر بعثه ایران

از دیشب که امروز دوشنبه ۵ ذی‌حجه است نیروهـای سـعودی در اطـراف بعثـه زیـادتر شده‌اند. ساعت یك بعد از نصف شب شمار فراوانی از نیروها در بین بعثه متمرکز بودنـد و اول صبح امروز افرادی را که وارد بعثه می‌شدند مورد تفتـیش قـرار می‌دادنـد. شـب گذشـته قصـد داشته‌اند پرچم‌های ایران را از ساختمان بعثه بردارنـد، امـا بـا چرثقیـل نتوانسـته‌اند، پـس از آن خواستند به داخل بیایند، اما بچه ها گفته‌اند که خودشان بر می‌دارند و آنان رفته‌اند.

قاعدتاً امروز عصر سخت‌گیری زیادتر می‌شود. اکنـون کـه نزدیـك ظهـر اسـت در مسـیر کوچه‌های طارف نیروها متمرکز شده با باطوم و سپر مستقر هسـتند، ماشـین هـای گشـت نیـز مرتب در رفت و آمدند و چند ماشین آب‌پاش روبروی بعثه در آن سوی خیابان و دم در کیف‌ها را تفتیش می‌کنند. در اینجا از فرصت استفاده کرده چند نکته را اشاره می‌کنم:

از یکی دوستان روحانی نقل شد که در فرودگاه جـده یـك مـأمور سـعودی خـود را شـیعه معرفی کرده چند مسأله درباره تقلید پرسیده و در طی صحبت جوری وانمود کرده کـه مشـغول خرید انگشتر است. معلوم می‌شود که گاهی هم از دستشان در می‌رود.

فراموش کردم بگویم دیشب در طی طواف دیدم که مأمور سعودی بر دیوار حجر اسـماعیل نشسته بود و چپ و راست در گوش یك مصری می‌کوبید. او هم کارت شناسایی خود را نشـان می‌داد و صبورانه زدن‌های او را تحمل می‌کرد و آخر نیـز بـدون آنکـه چیـزی بگویـد از مطـاف خارج شد. حدس زدم کسی بر ضد او شکایتی کرده بود.

علی‌الحساب امروز که روز پنجم است مهمترین مسأله، برائـت فرداسـت و هنگـام عصـر نیروهای زیادی در اطراف بعثه اجتماع کرده‌اند. در زائر یکشـنبه ۲۵ / ۲ مصـاحبه‌ای بـا آقـای پورنجاتی درج شده و ایشان توضیحات و تأکیداتی بر اجرای مراسم برائت داده بود. وی با اشاره به تفاهم‌نامه امضا شده بین وزرای خارجه دو کشور به برگزاری اجتماع برائت در سال ۷۱ اشاره کرده و گفته است که ما بخاطر درك شرایط عربستان راهپیمایی را به اجتماع تبدیل کردیم. وی با اشاره به مطرح شدن مسائل سیاسی در قنوت‌های نماز گفته است که خود مسئولان عربستان به این اعتقاد رسیده‌اند که در احکام دینی، از جمله نماز و حج به ماهیـت سیاسـی جهـان اسـلام

بپردازند. این جمله در نشریه از قول آقای پورنجاتی تیتر شده بود: اگر مأموران سعودی مانع حضور زائران در مراسم شوند طبیعی است که تکلیف از زائران ما ساقط خواهد شد.

دعوت بعثهٔ ایران برای کمك به مسلمانان بوسنی و اعتراض عربستان

عصر روز دوشنبه جلسه‌ای به عنوان حمایت از مردم بوسنی تشکیل شد. قبلاً اعلام شده بود که چهارم ذی‌حجه روز بوسنی است. صبح یك روحانی را دیدم که در کاروان خود پول برای مردم جمع‌آوری کرده که مقدار آن سی و یك هزار تومان پول ایرانی و نزدیك به صد ریال سعودی بود. در جلسه عصر آقایان جنتی، مصباح، شیخ ابراهیم الزکزاکی و یك پاکستانی که گفته شد رهبر نهضت تقریب (و از اهل‌سنت) است حضور داشتند. یك نفر سخنرانی جالبی کرد به انگلیسی و البته اول از اینکه انگلیسی سخنرانی می‌کند معذرت خواهی کرد. بعد از آن ستایش زیادی از امام کرد. بعد از وی آیةالله جنتی سخنرانی کرد که در ایران نماینده ولی‌فقیه در امور بوسنی است. وی به تفصیل درباره ظلمی که به مردم بوسنی وارد شده و ادعاهای دروغ برخی دولت‌ها و سازمان ملل درباره کمك به مردم بوسنی سخن گفت.

زائر امروز دوشنبه نامه‌ای را از وزیر حج عربستان چاپ کرده که خطاب به رئیس بعثه حج ایرانی است؛ این نامه درباره اعلام چهارم ذی‌حجه به عنوان روز بوسنی و جمع‌آوری کمك‌ها است.

سلام علیکم: اطلاع یافتیم که بعثه حج ایران قصد دارد از طریق چند مرکز در مکه مکرمه و مدینه منوره و فرودگاه جده و غیره دست به اقداماتی برای جمع‌آوری کمك‌هایی برای بوسنی هرزگوین بزند و با توجه به اینکه قبلاً در این خصوص با ما مذکره‌ای صورت نگرفته و موافقتی حاصل نشده است، لذا اینجانب از شما می‌خواهم که فوراً به مسئولین بعثهٔ ایرانی دستور فرمایید از این اقدام خودداری کنند. اضافه می‌نماید که مقامات امنیتی از هر فعالیتی در این زمینه جلوگیری خواهند کرد. در پاسخ این نامه، آقای ری‌شهری جوابی فرستادند: برای من مطالب مطرح شده در نامه مذکور تعجب‌آور است، از سویی دولت سعودی کمك به مردم بوسنی را مطرح می‌کند و از سوی دیگر حجاج ایرانی را از کمك منع می‌کند و ثانیاً مسأله کمك به صورتی که مطرح کرده‌اید عاری از صحت است و حجاج ایرانی تنها شب چهارم طی مراسمی به مردم بوسنی دعا کردند و ضمناً اعلام شد که هرکسی می‌خواهد کمك کند می‌تواند کمك خود را به مسئولان تحویل دهد. جلسات داخلی جلسات ایرانی مربوط به خود آن هاست و مقامات سعودی نباید در این امور دخالتی بکنند.

همین الآن از آقای تسخیری شنیدم که آنها نامهٔ مزبور را جواب داده‌اند و گفته‌اند که ما فقط ادعا نکرده‌ایم که کمك می‌کنیم بلکه چنین کرده‌ایم و بعد اینکـه اخبـار مربـوط بـه جمـع‌آوری کمك به صورتی که در خبر آمده بوده را ما از رادیوی شما شنیده‌ایم.

حدود هزار نفر سهمیه حج افغانی‌های آواره ایرانی است که می‌توانسـته‌اند بـا گذرنامـه بـه عربستان بیایند. متأسفانه وقتی ویزا درست شده فرودگاه جده بسته شد (۵ ذی‌حجه) و تنهـا بـا زحمت اجازه دادند که هفتصد نفر و اندی مشرف شوند و تعدادی هم نتوانستند بیایند که خیلی ناراحت شده‌اند.

از آذربایجان نیز حدود سیصد نفر با استفاده از همین امکانات از طریـق ایـران عـازم حـج شدند. افغانی‌ها، تعدادی مقیم ایران، برخی از شهر مزار شریف و شماری از هرات هستند.

در زائر امروز دوشنبه چند خبر دیگر از حج آمده است بدین ترتیب: تلاوت کلام‌الله مجید توسط کاروانیان نور در مسجدالحرام (شنیدم که ۱۸ قاری قرآن امسال به حج آمده‌اند). آن هـا هرشب از ساعت ۲۲ تا ۲۳/۵ مقابل ناودان طلا در طبقـه دوم، بـه تـلاوت قـرآن می‌پردازنـد (سال قبل هم چنین می‌کردند و کسان زیادی از کشورهای مختلف در آنجـا حضـور داشـتند.) لزوم برخورد جدی با زائرینی که از آن ها تریاك کشف شده است.

گله از عدم حضور سخنران در تجمع زائران ۹ کاروان، عملیات انتقال زائر ایرانـی (حـدود ۶۶ هزار نفر) به عربستان خاتمه یافت. دو زائر دیگر (یکی ۷۱ ساله و در طواف) با سکته قلبی درگذشتند. یك زائر پاکستانی به دنبال صحیفه سجادیه؛ لیست سرقت‌ها و اشیاء گمشده زائـران ایران (بسیار طویل است)؛ دو زائر جمهوری آذربایجان پای پاده به مکه معظمه وارد شدند یکی عالم بابایف ۲۳ ساله اهل ماشتفا و دیگری اروج‌اف اهـل قبـا. مشـکلات زائـران ترکیـه بـرای شرکت در مراسم حج؛ از سفر طرفداران حزب رفاه جلوگیری می‌شد، و آنان از طریق کشورهای اروپایی عازم شده‌اند؛ ممانعت از قرائت دعـای دسـتجمعی در مسـجدالحرام. در ایـن شـماره مصاحبه‌ای با آیة‌الله معرفت صورت گرفته و جمله تیتر آن چنین است: مسلمانان باید در حـج به مقابله جدی با مستکبران اهتمام ورزند؛ آخرین آمار زائران بر اساس روزنامـه‌های المدینـه و عکاظ:

امسال مجموعاً ۹۳۳ هزار و ۱۶۸ زائر به عربستان آمده‌اند که از این تعـداد ۷۸۹ هـزار و ۱۴۹ زائر از راه هوایی، ۱۰۷ هزار و ۱۴۸ نفـر زائـر از راه زمینـی و ۳۶ هـزار و ۷۸۱ زائـر راه

دریای به عربستان آمده‌اند. معمولاً شمار فراوانی نیز از خود عربستان در حج شرکت می‌کنند که گاه تا چند صد هزار بالغ می شود.

امشب (شب ۶ ذی‌حجه) ساعت ۹ به حرم رفتیم. حرم رفتن ایرانی‌ها عمدتاً برای طواف، خواندن قرآن و نماز است، بیشتر ایرانی‌ها در حرم نماز قضا می‌خوانند برخی با یکدیگر صحبت می‌کنند و کسانی نیز مشغول خواندن دعا. امشب در طواف سیاهپوستی را دیدم که چنان بی‌اختیار با خدای خویش سخن می‌گفت و محو او شده بود که علی‌رغم فشارهای زیاد به هیچ سوی نظر نمی‌کرد و دائماً زیر لب دعا می‌خواند. سری هم به قاریان قرآن زدیم که در طبقه دوم قرآن می‌خواندند. شماری از حاجیان دیگر کشورها نیز حضور داشتند، اما بیشتر ایرانی‌ها جمع می‌شدند، حتی تعدادی از زائران زن نیز قرآن در دست جلسه را همراهی می‌کردند.

کاروان‌های بحرینی، کویتی و سوری و نیز احساء و قطیف نوعاً با اسامی مشخص می‌آیند. این اسامی معمولاً زیبا و گیرا است، مثلاً حلمة عبادالرحمن، حملة التقوی، حملة الصفا و نظایر اینها که عدمتاً در پشت لباس زنان روی لباسشان نوشته شده است. از همه مشخص‌تر زائران ترکیه‌اند که عمدتاً لباس مشخصی دارند، مگر آنها که از طریق اروپا بویژه آلمان می‌آیند. مردان - و زنانشان نیز - یك‌نواخت، نسبتاً چاق، بطوری که همه آنها کانه هم‌وزن‌اند درست برعکس اندونزیایی‌ها که جثه‌ای کوچك دارند و لاغر، و باز همه (در نظر ما) شبیه همدیگر. حاجیان ترك نوعاً مسن‌اند، اما در مدینه دسته‌هایی از آن ها را دیدم که بسیار جوان بودند و یکی از آن ها عربی بخوبی می‌دانست و محتمل دانستم که طلبهٔ علوم دینی است.

محاصره بعثه توسط نیروهای سعودی

امروز صبح ششم ذی‌حجه بعثه ایران در یك محاصره جدی قرار گرفته است. ورود افراد به داخل ممنوع است گرچه اجازه داده می‌شود که افراد خارج شوند. نامه‌ای نیز به تاریخ پنجم ذی‌حجه توسط جناب آقای ری‌شهری به مقام معظم رهبری نوشته شده که با توجه به تضییقات نیروهای سعودی، مراسم برائت لغو شده است. متن نامه از این قرار است:

رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیة‌الله خامنه‌ای - مدضله العالی -

با اهداء سلام و تحیت

همانگونه که استحضار دارید امسال نیز همچون سال‌های گذشته زائران متعهد و هشیار بیت‌الله الحرام با الهام از رهنمودهای امام راحل، احیاگر حج ابراهیمی رضی الله عنه و خلف

صالح و ادامه دهنده راه او، آماده‌اند بار دیگر پرچم مقدس برائت از شرك و کفر و استکبار را در سرزمین وحی به اهتزاز درآورند، اما مأمورین امنیتی و نیروهای نظامی سعودی با استفاده از ابزار و ادوات جنگی در یك اقدام غیرمسئولانه و تحریك‌آمیز، از سه روز قبل از مراسم، ساختمان بعثه را محاصره و با کنترل تردد زائران، عملاً مانع از انجام این فریضه الهی هستند. شگفتا که مسلمین در کنار خانه توحید نمی‌توانند از مشرکین اظهار برائت کنند و تنفر و انزجار خود را از سردمداران شرك و در رأس آنها آمریکا و اسرائیل غاصب اعلام نمایند! مسئولان دولت سعودی باید به مسلمین بیدار جهان پاسخ دهند که چرا فریاد برائت از مشرکان و دعوت مسلمانان به اتحاد علیه دشمنان اسلام برای آن ها ناگوار است؟ ! در شرایط جاری با عنایت به رهنمودهای حضرت‌عالی برای اینکه راه هرگونه بهانه‌جویی مقامات سعودی برای هتك حرکت حرم امن الهی بسته شود، برگزاری مراسم برائت «لغو» گردید. باید عرض کنم هرچند نیروهای نظامی مانع از انجام فریضه برائت شدند و نگذاشتند فریاد برائت زائران متعهد خانه خدا از مرکز توحید در جهان طنین‌افکن شود، ولی بی‌شك سکوت مظلومانه آنها بیش از هر فریاد کاخ مشرکان و مستکبران را خواهد لرزاند و پیام انقلاب اسلامی را به گوش جهانیان خواهد رساند. بر خود لازم می‌دانم نسبت به وظیفه‌شناسی و هوشمندی برادران و خواهران زائر بویژه روحانیت متعهد، جانبازان، آزادگان و خانواده‌های شهدا که همواره شایستگی و بلوغ سیاسی خود را در دفاع از کیان اسلام عزیز و انقلاب اسلامی و پیروی از منویات مقام معظم رهبری نشان داده‌اند قدردانی و سپاسگزاری نمایم. خداوند منّان انقلاب اسلامی ایران را زمینه‌ساز حکومت جهانی اسلام نموده و سایه پر برکت حضرت‌عالی را بر سر مسلمین جهان مستدام دارد.

محمد محمدی ری‌شهری نماینده ولی‌فقیه و سرپرست حجاج /
پنجم ذی‌الحجه الحرام ۱۴۱۴

متن پاسخ رهبر معظم انقلاب اسلامی

حجت‌الاسلام والمسلمین آقای محمدی ری‌شهری دامت بقائه و دامت تأییداته، با سلام و تحیت وافر، پیام شما را دریافت کردم؛ با توجه به وصفی که از آن خبر داده‌اید لغو کردن مراسم برائت مورد تأیید اینجانب است. خداوند جنابعالی و همهٔ حجاج بیت‌الله الحرام و بخصوص حجاج عزیز ایرانی را مشمول رحمت و هدایت خویش قرار دهد.

سید علی خامنه‌ای پنجم ذی‌حجه ۱۴۱۴

پیام رهبر معظم انقلاب اسلامی به مناسبت حج سال ۱۳۷۳

امسال نیز همانند سال‌های گذشته رهبر معظم انقلاب اسلامی پیامی بـه حجـاج بیت‌اللـه الحرام دادند که در اینجا متن کامل آن را که در مکـه توزیـع شـده بـود نقـل مـی‌کنیم. لازم بـه یادآوری است که پیام مزبور به دو سه زبان ترجمه و پخش گردید.

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی اللـه علـی رسـوله الكـریم الامـین و علـی آلـه المیـامین واصحابه المخلصین والسلام علینا وعلی عبادالله الصالحین

وَاذّن فِی النّاسِ بِالحجّ یَأتوكَ رِجالاً عَلَی كلِّ ضَامِرٍ یَأتِینَ مِن كلِ فَج عَمِیقٍ

ذی‌حجة الحرام با ذخیره ابدی‌اش برای امت اسلامی از راه رسیده است. خدا را سپاس، بر این هدیه تمام نشدنی و سرچشمه همیشه جوشان که مسلمانان جهان به قدر همـت و معرفـت خود، می‌توانند هرساله از آن بهره‌مند گردند و توشه بردارند. گستردگی و تنوع مصالح و منافعی که دست علم و رحمت الهی در فریضه حج گنجانیده، بقدری است که در هیچ فریضـه دیگـر اسلامی شبیه آن دیده نمی‌شود، از ذکر و حضور معنـوی و خویشـتن یـابی انسـان مسـلمان در خلوت خود با خدا و شستشوی دل از زنگارهای گناه و غفلت، تا احساس حضور فرد در جمـع و احساس وحدت هر مسلمان با همه امت اسلامی و احساس اقتدار ناشی از عظمتِ جماعت مسلمین و از تلاش هر فرد برای شفا یافتن از زخم‌ها و بیماری‌هـای معنـوی یعنـی گناهـان، تـا کنجکاوی و تلاش برای شناختن و درمان کـردن دردهـا و جراحت‌هـای عمیـق پیكـره امـت، و همدردی با ملت‌های مسلمان، یعنی اندام‌های این پیکره عظیم. همه و همه در حج و در کالبـد اعمال و مناسك گوناگون آن گنجانیده شده است.

قرآن اعمال حج را «شعائر» می‌نامد. این بدان معنی است که اینها فقط عملی فردی و برای ادای تکلیفی شخصی نیست، بلکه نشانه‌ای است تا برانیگزانندهٔ ۱۱۲ شعور و معرفتِ انسان بـه چیزی باشد که این عمل، علامت و نشانهٔ آن است. در ورای این نشانه‌ها، توحید قرار دارد یعنی نفی همه قدرت‌هایی که به نحوی جسم و جان آدمی را در قبضهٔ اقتدار خویش گرفته‌اند و اثبات حاکمیت مطلق الهی بر همه وجود و به عبارت روشن و آشنا: حاکمیت نظام اسلامی و مقررات اسلامی بر زندگی فردی و اجتماعی مسلمین. در خلال آیات حـج، قـرآن همـه را بـه برائـت از بت‌های مشرکین فرا می‌خواند:

«فاجتنبوا الرجس من الاوثان. . .»

این بت‌ها ممکن است یکروز همان بت‌های آویخته بر کعبه باشد، اما بی‌شك امروز و همیشه، همان قدرت‌هایی است که حاکمیت بر نظام زندگی آدمی را بناحق در دست گرفته‌اند و امروز - واضح‌تر از همه - قدرت شیطانی آمریکا و قدرت فرهنگ غرب و فساد و ابتذالی است که بر کشورها و ملت‌های مسلمان تحمیل می‌کنند. البته عالم نمایان وابسته و مزدور حکومت‌های پوشالی اصرار خواهند کرد که خیر، بت‌ها همان منات و لات و هبل‌اند. . همان‌ها که در روز فتح مکه زیر پای سپاهیان پیروزمند پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله خُرد و نابود شدند. !

مقصود این آخوند السلطنه‌ها آن است که حج را بزعم خود از هرگونه مضمون سیاسی، تهی سازند. ! غافل از آنکه همین اجتماع میلیونی مسلمانان از هر گوشه جهان، در یك نقطه، در یك زمان، خود دارای بزرگترین مضمون سیاسی است. این نمایش امت اسلامی است که در آن اختلافات نژادی و زبانی و جغرافیای و تاریخی همه رنگ‌باخته و از همه، یك «کُلّ» پدید آمده است.

آنان و اربابانشان برای اینکه مسلمین از این واحد بزرگ چیزی نفهمند و فَردها احساس «جمع» نکنند، همه‌گونه دروغ و فریب و سخن باطل به میان آورده‌اند و می‌آورند تا عرصه را بر دعوت کنندگان به وحدت و منادیان برائت از سردمداران شرك، تنگ کنند.

ایران اسلامی خواسته است اگر نه بیشتر، کمترین کاری را که با مضمون حج مناسب است انجام دهد، و آن دعوت مسلمین به اتحاد، و کسب خبرهای راستِ ملت‌ها از یکدیگر، و ابراز نفرت و بیزاری از سردمداران شرك و فساد است، هرکس با این هدف‌های ارزشمند و والا مقابله کند هرچه بگوید ناحق گفته است: که قرآن دربارهٔ آن می‌فرماید: «**واجتنبوا قول الزور. . .**»

قول زور، سخن باطل کسانی است که بَدِ جمهوری اسلامی را می‌گویند، زیرا: جمهوری اسلامی حاکمیت دولت صهیونیت بر فلسطین اسلامی را ردّ می‌کند و سازش چند فرد فاسد و مطرود با غاصبان را فاقد ارزش می‌شمارد، دخالت مالکانه آمریکا بر کشورهای عربی را محکوم می‌کند، خیانت بعضی از سران اسلامی به ملت‌های مسلمان خود را برای خوشامد آمریکا و صهیونیست‌ها، زشت می‌دارد، مسلمانان را به شناختن قدرت عظیم خود که امروز هیچ ابرقدرتی تاب مقابله با آن ندارد فرا می‌خواند، معرفت اسلامی و مقررات شریعت را قادر بر اداره کشورهای اسلامی می‌داند، فرهنگ تحمیلی غرب را که مظهر آن برهنگی و مستی و

بی‌ایمانی است برای کشورهای اسلامی زیانبخش می‌شمارد، و کوته سخن، بر پیروی از قرآن و اسلام پای می‌فشارد.

امروز هر یك از کشورهای اسلامی که آشکارا همین سخن را بگوید و همین مواضع را اتخاذ کند، یعنی اسرائیل غاصب را نفی کند، دخالت‌های قلدرانه آمریکا را نفی کند، خیانت سازشکاران با صهیونیست‌ها را نفی کند، مسلمانان را به وحدت و مقاومت در برابر قدرت‌ها فرا بخواند، احکام اسلامی را در حکومت و اقتصاد و سیاست و غیره عملی کند، همین تبلیغاتی که امروز بر ضدّ ایران اسلامی همه‌جا می‌پراکنند، بر ضدّ آن کشور و سران آن عیناً همه این تهمت‌ها و دشنام‌ها و نارواها را خواهند گفت و خبرگزاری‌های استکباری و صهیونیستی و رادیوهای آمریکا و انگلیس و پیروان آن ها همین بددهنی و یاوه پردازی‌ها را درباره آن خواهند کرد. این است قول زور که خداوند آن را همتای شرك و در کنار آن آورده است.

شگفتا که وعاظ السلاطین نیز در بعضِ مناطق جهان در این کار حرام و ضدّاسلامی، مقلّد تبلیغاتچی‌های آمریکا و صهیونیست‌اند!! البته تسلیم مطلق آنان در برابر حکّام جائر که متأسفانه سرنوشت روحانیون بعضی کشورهای مسلمان است، جایی برای تعجب نمی‌گذارد!

اینك حجّ، نعمت بزرگ خدا در برابر شما است، باید آحاد مسلمین و امّت اسلامی از آن سود ببرند و چنان که فرموده است: «**جعل الله الکعبة البیت الحرام قیاماً للناس. . .**» از آن برای اقامه و صلاح دین و دنیای خود بهره گیرند. امروز دین مسلمانان بوسیله تهاجم فرهنگی دشمن و ترویج فساد و ظلم و بی‌ایمانی و بی بند و باری در میان جوامع اسلامی که غالباً با ابتکار قدرت‌های ضدّ اسلامی و به کمك تبلیغات و رسانه‌های آنان و غیر آن انجام می‌گیرد در خطر است، و دنیای آنان بوسیله سلطه روزافزون استکبار بر امور کشورهای اسلامی و فشار و دشمنی مضاعف بر هر دولت یا گروهی که بخواهد افکار را به سوی حاکمیت واقعی اسلام و استقلال و اقتدار ملت‌های مسلمان متوجه کند، و البته جلودار این تهاجم همه جانبه به اسلام، شیطان بزرگ یعنی دولت ایالات متحده آمریکا است. هر چشم دقیقی می‌تواند دست یا اراده آن دولت ضدّ اسلام را در پشت سرِ مصائبی که بر اسلام و مسلمین وارد می‌شود ببیند.

در فلسطین اشغالی عمده‌ترین عامل خیره‌سری و گستاخی صهیونیست‌ها و مهم‌ترین عامل به سازش کشانیدن بیشتر دولت‌های عرب در برابر زیاده‌طلبی در برابر اسرائیل، آمریکا است. بدون پشتیبانی آمریکا دولت‌های مرتجع منطقه که به سرسپردگی در برابر آمریکا شناخته شده‌اند، تبدیل به مدافع دولت غاصب و مدّعیِ فلسطینیان ضدّ سازش، نمی‌شدند و آن هایی

که باید طبق وظیفهٔ اسلامی خود، با اسرائیل مقابله کنند، لباس مقابلـه بـا مخالفـان اسـرائیل را نمی‌پوشیدند. . . و بدون حمایت بی‌قید و شرط آمریکـا، دولـت غاصـب نمی‌توانسـت فاجعـه عظیمی مانند کشتار حرم شریف ابراهیمی علیه السلام را پدید آورد و آنچنان بی‌دغدغه خـود را از عواقب آن برکنار دارد.

شبیه این مطلب در مورد مسلمانان بوسنی و هرزگوین نیز صادق است. قتـل عـام تـاریخی مردم کوراژده و سارایوو، بوسیله صرب‌ها که حقیقتاً در شمار لکـه‌های ننـگ بشـریت در دوران معاصر است مسئولیت سنگینی بر دوش قدرت‌های مسلط جهان و بیش از همـه آمریکاسـت. اگر دخالت و سیاستگذاری آنان نمی‌بود، مسلمانان بوسنی در برابر صرب‌های مسلّح و مجهز، از دریافت کمك تسلیحاتی ممنوع و محروم نمی‌شـدند و ملتـی دست‌بسـته و محاصـره شـده، قربانی مهاجمینی خونخوار و گستاخ و تشویق شده، قرار نمی‌گرفت.

دردآور آن است که آمریکا و ناتو پس از این زمینه‌سازی بیرحمانه برای قتل عـام مسـلمانان بوسنی، و پس از اینکه سازمان ملـل و دبیرکـلّ آن را کـاملاً در جهـت همـین ساسـت بـه کـار انداخته‌اند، و پس از نشان دادن علایم رضایت خود از قلع و قمع مسلمانان به دست صرب‌ها، و پس از گذشت چند هفته از حملهٔ سبعانهٔ مهاجمین به زن و کودك و پیر و جـوان مسـلمان، و کشته شدن هزاران بیگناه و پدید آمدن محنتی بدان عظمت برای مردم شهر گوراژده، پس از ایـن همه، با تهدید صرب‌ها به بمباران هوایی، شکنجه را متوقف می‌کنند و آنگاه ایـن را بـه حسـاب انسان‌دوستی و صلحه‌دوستی و بی‌طرفی خود می‌گذارند! ! آیـا اگـر جـلادی پـس از سـاعت‌ها و روزها، شکنجهٔ شخصی را موقوف کند می‌تواند مدعی انسان‌دوستی خود شـود و ادامـه نـدادن شکنجه را دلیل بیاورد؟ !

همین موضع ظاهراً بی‌طرف ولی عملاً خصمانه نسبت به مسلمین، در همه قضایایی که در آن مسلمانان مظلوم، یك طرف قضیه و مورد ستم و فشار دشمنان خود هستند، نیز از آمریکـا و همدستان اروپایی‌اش مانند انگلیس دیده می‌شـود کـه نمونـه آن، قضـایای گریـه‌آور کشـمیر و محنت شدید مسلمانان قره‌باغ و تاجیکستان است.

هرجا دولت یا جمعیتی شعار اسلام می‌دهند و برای حاکمیت اسلام تلاش می‌کنند، بطور بی‌قید و شرط مورد اهانت و تهمت و سختگیری و دشمنیِ خباثت‌آمیز آمریکـا قـرار می‌گیرنـد، مثال واضح، دولت سودان، نهضت اسلامی الجزایر، حزب‌الله لبنان، حماس و جهاد اسـلامی فلسطین، مسلمانان مصر و امثال آنهایند.

در همهٔ این موارد، عناصر استکبار جهانی و بیش از همه آمریکا، رفتاری همراه با تعصب و شبیه رفتارهای قبیله‌ایِ جوامع قبائلی از خود بروز می‌دهند.

ماجراهای دشمنی‌های کینه‌توزانه و همراه با خشم و بی‌انصافی از سوی آمریکـا نسـبت بـه ایران اسلامی و البته به فضل و اراده الهی، غالباً بی‌اثر، هـم خـود داسـتان جداگانـه‌ای دارد کـه بسیاری در سطح جهان از آن باخبرند.

اکنون آیا امت بزرگ اسلامی و رؤسا و سیاستمداران و روشنفکران و علمای دینیِ آن، نسبت به این وضع دردناك مسلمانان در سراسر جهان، هیچ مسئولیتی ندارد؟

آنان که به صدق فرموده پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله که فرمود: «من اصبح و لم یهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم» ، عقیده دارند آیا برای بروز دادن این اهتمام، جایی بهتر از حج بیت‌الله و زمانی مناسب‌تر از ایام معلومات سراغ دارند؟

یقیناً بی‌دلیل نبوده است که پیامبر عظیم‌الشأن صلی الله علیه و آلـه بـرای اعـلام برائـت از مشرکین که یك عمل کاملاً سیاسی و در چهارچوب سیاست کلی نظـام و دولـت اسـلامی اول بود ایام حج را انتخاب فرمود و دستور الهی و قرآنی، اعلام کرد که: «**وَاَذان مِن اللّهِ وَرَسُولِهِ اِلـی النّاس یَومَ الحَجِّ الاَکبرِ اَنّ اللّه بَری من المُشرکینَ وَرَسُـلُهُ فـان تُبـتُم فَهُـوَ خَیـر لکـم واِن تَـوَلیتُم فَاعلمُوا انّکم غَیرُ مُعجِزِی اللّهِ وَبَشِّرِ الذینَ کَفروا بَعَذاب اَلیم.**»

آری، حج فریضه‌ای است که مهمترین گرفتاری‌های سیاسی در آن و با آن قابل حلّ است. بدین معنی، حج، فریضه‌ای سیاسی است و طبیعت و خصوصیات آن، این را به روشـنی نشـان می‌دهد. کسانی که این را انکار و بر ضد آن تبلیغات می‌کنند، در واقـع بـا حـل آن گرفتاری‌هـا مخالفند. بطور خلاصه، حج، فریضه امت، فریضه وحدت، فریضـه اقتـدار مسـلمین، فریضـه اصلاح فرد و جمع و در یك کلمه: فریضه دنیا و آخرت است.

آنان که نمی‌خواهند مضمون سیاسی حج را بپذیرند، در واقع اسـلام را دور از سیاسـت، و دین را از سیاست جدا می‌خواهند. شعار جدایی دین از سیاست همان چیزی است که دشمنان حاکمیت اسلام بر جوامع اسلامی، ده‌ها سال است آن را مطرح کرده‌اند و امروز کـه حکـومتی بر اساس دین مقدس اسلام در ایران پدید آمده است و شوق روز افزون به تشکیل اسلام؟؟؟ را فراگرفته است، آن شعار را سراسـیمه‌تر و خشـن‌تر از همیشـه مطـرح می‌کننـد، اگـر بتواننـد بـا خشونت و جدیتی تمام بر ضد آن وارد میدان شوند، حاکمیت اسلام، متضمّنِ مقابله با دخالت مستکبران در کشورهای اسلامی و نیز مستلزم کوتاه شدن دست وابسـتگان بـه ایـن قـدرت‌ها و

بندگان شیطان نفس و شیطان استکبار، از اداره این کشورهاست. پس طبیعی است که استکبار و وابستگانش و شیطان‌ها و پیروانشان، از آن ناراضی و خشمگین باشند. و بـه همـان انـدازه بایـد مؤمنان به خدا و روز جزا و معتقدان راستین اسلام از آن استقبال و در راه آن مجاهدت کنند.

اینك که از همه جای جهان، سعادتمندانی توفیق آن یافته‌اند که ایام معلومات و حجّ خانـه خدا را درك کنند اینجانب با ابتهال و تضرع از خداوند متعال می‌خواهم که حجّ آنان را مقبـول و مأجور و آنان و همه امت اسلامی را از منافع آن برخوردار فرماید، و ضمناً برادران و خـواهران را به اموری چند توصیه می‌کنم:

۱- این فرصت را برای خود سازی و انابه و تضرع، مغتنم بشمارید و توشه‌ای معنوی بـرای همه عمر خود از آن برگیرید.

۲- رفع گرفتاری‌های بزرگ مسلمین را از خدای متعال بخواهید و بارها و بارها این خواسته را در دعا و مناجات خود بگنجانید.

۳- از هر فرصتی برای آشنا شدن با مسلمین کشورهای دیگر و نقاط مثبت و منفی زنـدگی جاری آنان استفاده کنید و مسلمانان غیرایرانی بخصوص حقایق و قضایای ایـران اسـلامی را از زبان برادران ایرانی خود بشنوند و درست و نادرستِ تبلیغات جهانی را کشـف کننـد. همچنـین امروز و همیشه تلاش کنند تعالیم امام عظیم الشأن راحل حضرت امـام خمینـی قـدس سـره را درباره مسائل مسلمین فراگیرند و آن مصلح بزرگ تاریخ اسلام را بهتر و از نزدیك بشناسند.

۴- هر اطلاع و معرفت درستی از وضع امت اسلامی یا خصـوص کشـور خـود را کـه در اختیار دارید، به مسلمین کشورهای دیگر منتقل کنید.

۵- در گفتگو با برادران مسلمان خود از هر جای جهان اسلام، مسأله «امـت اسـلامی» و نگرش یکپارچه به جهان اسلام را مورد توجه قرار دهید. اندیشه خود و دیگران را از چهـارچوب مرزهای جغرافیایی، نژادی، عقایدی، حزبی و امثـال آن فراتـر ببریـد و بـه اسـلام و مسـلمانان بیندیشید.

۶- اقتدار خداداده بیش از یك میلیارد مسلمان و ده‌ها کشور اسلامی با اینهمه ثروت مادی و معنوی و با میراث عظیمی از فرهنگ و تمدن و دین و اخلاق، را همواره به یاد مخاطبان خـود بیاورید.

۷- افسانه قدرت لایزال غرب و به خصوص آمریکا را که استکبار همواره سعی کرده اسـت آن را چندین برابر بزرگ کرده و بی‌وقفه به ذهن مسلمانان القـاء کنـد، بشـکنید. بـه یـاد خـود و

دیگران بیاورید که قدرتِ ظاهراً تسخیر ناپذیر کمونیسم، در همین نزدیکی‌ها در برابر چشم همین نسل، فرو ریخت و از آن هیچ باقی نماند. قدرت‌های بزرگنمای کنونی و از جمله قدرت آمریکا هم ممکن است به همان آسانی نیست و نابود شوند.

۸ – مسئولیت علمای دین و روشنفکران کشورهای مسلمانان را که بسی بزرگ و سنگین است همواره به یاد خود آنان و دیگران بیاوردید.

۹ – وظیفهٔ رؤسای کشورهای اسلامی را در قبال امت اسلامی و ایجاد وحدت مسلمین و دوری از قدرت‌های استکباری و گرایش و تکیه به ملت‌های خود و ایجاد حُسن رابطه میان مردم و حکام، را به عنوان «النصیحة لائمة المسلمین» به آنان یادآور شوید و اصلاح این امر را از خداوند متعال بخواهید.

۱۰ – همواره به یاد داشته باشید که مسئولیت رؤسا، به معنای رفع مسئولیت از آحاد ملت نیست و آنان در همه این هدف‌های بزرگ می‌توانند نقش تعیین کننده‌ای ایفا کنند. امید است به فضل الهی و با توجهات حضرت ولی‌الله العظم ارواحنا فداه و عجل الله فرجه، حج مقوبل نصیب حجاج محترم، و تفضلات و رحمت واسعه الهی شامل حال امت اسلامی و آحاد مسلمین بشود.

والسلام علی جمیع عبادالله الصالحین

چهارم ذی‌حجه الاحرام ۱۴۱۴ برابر با ۲۵ اردیبهشت ۱۳۷۳

علی الحسینی الخامنه‌ای

در زائر امروز چند خبر حجی بود یکی آنکه دیشب پس از برنامه شبی با قرآن در مسجدالحرام، یکی از مبلغین رسمی حرم آقای کریم منصوری (قاری قرآن) را به کنار می‌کشد و از وی می‌پرسد چرا در جمع ایرانی‌ها که مجوس هستند برنامه اجرا می‌کنید؟ این مبلغ وقتی پاسخ آقای منصوری را می‌شوند که من خود ایرانی هستم جا خورده و با سرافکندگی صحنه را ترك می‌گوید. خبر دیگر زائر حاکی است که چهار تن از مأموران سعودی در روز ۲۴ / ۲ وارد خوابگاه کاروان ۱۹۳۹۷ شده و عکس‌های مسئولان نظام را پاره کرده‌اند. تبلیغات ضد شیعه در مساجد مکه فراوان بوده و در برخی از آن ها نوارهای ضد شیعه به رایگان توزیع می‌شود. سرقت‌های جدید از زائران که یکی از آن‌ها توسط مأموران سعودی در بازرسی اثاثیه یك زائر زن بوده است. این موارد مکرر اتفاق افتاده است. یك زائر ایرانی که مبتلا به سکته قلبی شده قبل از

رسیدن به بیمارستان درگذشت. کاهش شمار زائرین خساراتی برای مالکین ساختمان‌ها در مکه و مدینه داشته است.آقای قرائتی در جمع حاضرین ۹ کاروان سخنرانی کرد.

امروز عملاً در بعثه حبس شده‌ایم زیرا اگر از آن خارج شویم اجازه ورود نداریم. برخی تصمیم گرفتند به حرم بروند و تا شب بمانند. دیگران نیز هریك در کنج اتاق خود به خواندن قرآن و دعا و کتاب مشغولند و برخی به بازدید یکدیگر. خاطرم هست که سال گذشته نیز مجموعاً در دو نوبت قریب دو روز و نیم در بعثه حبس بودیم. از پنجره اتاق می‌توان نیروهای گسترده سعودی را که برخی در کنار خیابان ایستاده و برخی در گشت‌زنی هستند مشاهده کرد. ماشین‌های حاوی آب داغ روبروی بعثه همچنان مستقرند و از نقاط دیگر شهر نیز که صبح خبر گرفتیم معلوم می‌شود که نیرهای زیادی سر چهارراه‌ها و مراکز حساس ایستاده‌اند. معلوم نیست به جنگ چه لشکری آمده‌اند که این مقدار با خود تجهیزات آورده‌اند. در مجموع حضور اینها در شهر خود برای نشان دادن موضع ایران در برائت کافی است چون هرکسی به دنبال یافتن دلیل این اقدامات است و به هر روی پاسخ خود را خواهد یافت.

اکنون وقت نماز مغرب و عشاء روز شنبه ۶ ذی‌حجه است. از صبح تا بحال بعثه در محاصره نیروهای نظامی است و الآن از پنجره اتاق شاهد نماز جماعت نیروهای نظامی هستیم. یك نفرشان جلو و تعدادی در عقب او همه با تجیزات نظامی و کفش؛ یعنی پوتین نظامی، درست مثل سال گذشته، واقعاً چهرۀ فریب‌کارانه به خود گرفته اند. حدود ساعت هفت شب بود که خبر رسید رفت و شد آزاد شده است. شب پس از نماز مغرب راهی چند فروشگاه کتاب در نزدیکی دانشگاه ام‌القری شدیم.

در کتابفروشی

در مدخل دانشگاه خیابان کوتاهی هست که در دو سوی آن چند کتابفروشی و لوازم‌التحریر و تایپ وجود دارد. در طول راه تا آنجا سر هر کوچه‌ای چند مأمور نظامی مسلح با سپر ایستاده بودند. معمولاً در کتابفروشی‌ها سؤال می‌شود: ایرانی؟ شیعی؟ و البته پاسخ مثبت است و عکس‌العمل‌ها متفاوت. دو نفر سلفی – که علامتشان ریش بلند است و سبیل کاملاً کوتاه شده – در یك کتابفروشی برخورد کردند وقتی فهمیدند شیعه هستیم با نگاهی تحقیرآمیز و متعصبانه اعتراض کردند. یکی از آن ها گفت که چرا بر مذهب سلف نیستید و پاسخ من این بود که کدام سلف؟ سلفی که خود در جمل و صفین و بعد از آن با هم نزاع داشته‌اند؟ و جواب او اینکه همه برحقند و پیغمبر خبر داده از این وقایع، پس باید انجام می‌شده و. . . گفتیم چرا

آثار شیعه را نمی‌خوانید و پاسخ اینکه اینها باطل است و. . . ؟ جوانکی شیعه از احساء آمده بود و خیلی ظریف مشغول خرید کتاب و بعد از قدری صحبت چشمك زد کـه شـیعه اسـت. یـك یمنی نیز در کتابفروشی بود پرسیدم زیدی یا شافعی؟ گفت شافعی، اما نیم ساعتی بعد آرام کـه صاحب کتابفروشی یعنی رئیسش نشنود گفت زیدی هستم.

يك آدم بسيار معقولی نیز در کنار نشسته بود و گاه سؤالاتی می‌کرد. بعد گفـت کـه خـوب عربی صحبت می‌کنید گفتم که متون درسی ما همه عربی اسـت. در آخـر خـداحافظی بسـیار گرمی کرد و بازویم را فشرد. او گفت: شرکت مهندسی دارد. فراموش کردم بگویم که يك عرب دیگر که خود را از امارات معرفی کرد گفت: امروز چه روزی بود. گفتم «یوم البراءة» و دیدی که با ما چه می‌کنند؟ گفت برائت از کی؟ گفتم: آمریکا. اینجا بود که صاحب کتابفروشی گفت (و البته با لبخند) که بحث سیاسی موقوف.

سخت‌گیری مجدد سعودی‌ها برای ورود و خروج

امروز صبح مجدداً ورود به بعثه از ساعت ۱۰ ممنوع شد، محتمل است که حمـلات تنـد مسئولا ن ایران و رادیو به عربستان سبب این سختگیری شده باشد. امروز صبح يك ناشر شـیعه بحرینی را دیدم جوانی بود فهمیده و گفت که تاکنون قریـب شصـت کتـاب فارسـی بـه عربـی ترجمه و چاپ کرده‌اند. به نظر می‌رسد در طول ده سال گذشـته نهضـت ترجمـه از فارسـی بـه عربی توسط ناشرین شیعه لبنانی و بحرینی اوج گرفته است. به او توصیه کردم که کتاب نقض را ترجمه و چاپ کند و قول دادم که اگر امکان داشته باشد اجازه افست ترجمه عربی کتاب حیات اامامان را برای او بگیرم.

کتاب‌هایی که دیشب خریداری کـردیم امـروز آورده‌انـد. عمـده کتاب‌هـا بـرای دانشـکده دارالحدیث جناب آقای ری‌شهری است و شماری نیز برای مرکز تحقیقات حـج. در سـه سـال گذشته حجم زیادی از کتب مربوط به حدیث و حرمین شریفین خریداری شده و به ایران بـرده شده است. قیمت کتاب در اینجا نسبتاً بالاست و در قیاس با ارزش ریال ما اصلاً خرید کتـاب برای اشخاص صرف نمی‌کند.

دیشب دو کتاب خریدم یکی کتاب الهواتف از ابن ابی‌الدنیا و دیگری التنبیه والرد از ملطی شافعی در فرق و مذاهب. نکته جالب آنکه این کتاب بـا آنکـه ضـد شـیعه اسـت، آغـازش در صلوات بر رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین آغاز می‌شود که: وصلی الله علی محمدالنبی المختار و علی اله الطیبین الاخیار وسلم تسلیما و شاهدید که هیچ اشاره‌ای به صـحابه نـدارد.

برای نام علی علیه السلام نیز تعبیر «علیه السلام» دارد. هم‌اتاقی ما آقای لاریجـانی صـبح کـه رفته حرم هنوز برنگشته و معلوم است که آمده، اما اجازه ورود به او نداده‌اند. عصـری مـن هـم رفتم حرم از باب الاجیاد در پایین کوه ابوقبیس. قدری قرآن خواندم و برای نماز مغرب به طبقـه سوم رفتم چه فضای زیبا و دیدنی. از آنجا کعبه و طواف کنندگان به قدری دیدنی‌اند که جمعیتی فراوان بر بام مسجد برای دیدن آن ها جمع شده‌اند. این روزها که روز هفتم و هشـتم ذی‌حجـه است جمعیت زیادی برای انجام عمره تمتع به حرم هجوم آورده‌اند. نوعاً احـرام پـوش. مـن در طبقه سوم جایی ایستادم که روبرویم قصر ملك است در کنار و بر بام ابوقبیس. متأسفانه کوه به این مقدسی که آن همه روایت دربارهٔ آن هست با ساختمان پوشانده‌اند و حتی قسمتی را از جـا کنده‌اند و بر آن و در کنارش شش هفت بنا برای ملك و مهمانـان ملـك سـاخته‌اند. بـه تـدریج جمعیت زیادتر می‌شود اطراف سطح مسجدالحرام صفها بسته می‌شود اما هنـوز طـواف ادامـه دارد تا اذان مغرب گفته شود. امام جماعت در طرف باب جعبه می‌ایسـتد و چنـد نفـر مـأمور و شرطه پشت سرش می‌ایستند و پس از آن مردم قرار می‌گیرند. پس از نماز بیرون آمدم.

یکی از نکات جالب در مسجد مسأله دمپایی‌هاست. عجـب اسـت کـه عرب‌هـا هرکـدام دمپایی خود را در آغاز در گوشه‌ای می‌اندازند و بعد هم که می‌آیند یك جفـت مناسـب خـود از جمع آنچه به یك گوشه ریخته می‌شود بر می‌دارند و می‌پوشند. در موقع شستشوی کف مسجد دمپایی‌ها به یك گوشه ریخته می‌شود صدها جفت و گاه بیشتر و جمعیتـی درون آن بـه گـردش مشغولند و البته آن ها که محتاطند پاکتی همراه می‌برند و دمپایی خود را درون آن می‌نهنـد و در هر حال مراقبش هستند که از آنان جدا نشود و ما از آن شـماریم. در بازگشـت تـا معابـده پیـاده آمدم. زیر پل حجون سی چهل نفر نیروهای نظامی مستقر بودند. برخی مشغول نماز و تعدادی مشغول پاسوربازی، و قدری جلوتر به میدان معابده رسیدم. در کنار این میدان در سال گذشـته ساختمان بعثه بود و در برابرش مکتبةالفیصلیه که کتاب‌های زیادی از آن خریـده بـودیم. سـری زدم؛ اما هنوز چند دقیقه نگذشته بود که ندای صلاة بلند شد و اجباراً بیرون. با این حـال کتـاب فتوح مصر و اخبارها را که از ابوالقاسم عبدالرحمان بن عبدالله بـن عبـدالحکم اسـت بـه ۲۵ ریال سعودی خریداری کردم. بعد از آن سوار یك «حافله» شـده و دم در بعثـه پیـاده شـدم. در همان حال دیدم که ۳۰ نفـری منتظـر ورود بـه بعثه‌انـد و اجـازه ندارنـد. چنـد مـأمور مسـلح ایستاده‌اند. مأمور اصرار داشت که عقب بروید و یکی‌یکـی وارد شـوید. چـاره‌ای نبـود بیسـت قدمی عقب رفتم و من دومین نفر بودم که وارد بعثه شدم.

اما اخبار زائر امروز چهارشنبه ۲۸ / ۲ / ۷۳ (ذی‌حجه) : از صبح دیروز محاصره بعثه مقام معظم رهبری شدت یافت. در این خبر آمده که علاوه بر کنترل ورودی‌های بعثه، توسط دو دستگاه دوربین مداربسته با یك دستگاه دروبین پرتابل از نقاط مختلف بعثه فیلم‌برداری کردند. زائران ایرانی: سطح روابط دیپلماتیك با عربستان را کاهش دهید. بازتاب ممانعت از برگزاری مراسم برائت از مشرکین در رادیو بی‌بی‌سی. دعوت از زائر مضروب ایرانی در بقیع برای شناسایی مأمور متخلف از طرف مقامات سعودی. واکنش شدید وزارت امور خارجه در مورد ممانعت دولت عربستان از برگزاری مراسم برائت از مشرکین. یك زائر ایرانی در بیمارستان النور درگذشت. عدم اقدام جدی عربستان برای جلوگیری از به سرقت رفتن اموال زائران. لیست اموال مسروقه از زائران ایرانی. یادداشت شدید اللحن سفارت ایران به وزارت خارجه عربستان. اظهارات رئیس مجلس درباره ممانعت دولت سعودی از برگزاری مراسم برائت از مشرکین. اعلام آمادگی ایران برای حل مساله گوشت‌های قربانی حج به بوسنی. در این شماره پیام رهبر انقلاب به مناسبت حج سال ۷۳ چاپ شده است.

امشب ساعت ۹/۵ که برای تماس با ایران به پایین رفتم دیدم که همهٔ نیروهای سعودی از اطراف بعثه رفته‌اند و ماشین‌ها و تجهیزات خود را نیز برده‌اند. ظاهراً فکر می‌کرده‌اند که شاید تا امروز ایرانی‌ها درصدد برگزاری مراسم برائت بوده‌اند.

صبح امروز پنج‌شنبه هشتم ذی‌حجه خبر رسید که شب گذشته مسجدالحرام غلغله بوده و حتی یك نفر در سطح پایین مسجد نمی‌توانسته بنشیند؛ بویژه قسمت صفا تا مروه به قدری جمعیت فشرده بوده که حرکت در آن دشوار می‌نموده است. دوستی گفت که قریب یك ساعت و نیم سعی را انجام داده است.

امروز هشتم ذی‌حجه مجدداً سری به کتابفروشی احیاء التراث الاسلامی در مدخل دانشگاه ام‌القری رفتم. بیشتر برای خرید کتاب فقه الزکاة از قرضاوی برای آقای قرائتی که اخیراً تصمیم گرفته مرکزی برای زکات درست کند.

یکی از دوستان از قول یك زائر ترك نقل کرد که در ترکیه به آنها گفته شده که ممکن است در مکه اوضاع به هم بخورد شما خود را داخل ماجرا نکنید. عجیب‌تر آنکه وقتی در گوشه‌ای از مسجد هنگام نماز قدری فشار باعث شلوغی شده بود چند نفر گفته بودند که ایرانی‌ها حمله کردند! خبر دیگری حکایت از آن داشت که دیشب در منی مانور نظامی بوده با تجهیزات ضدشورش و آب‌پاش‌ها و غیر ذلك. خبری نیز حکایت از آن داشت که سعودی‌ها گفته‌اند که

در عرفات نباید دعای دستجمعی خوانده شود، و گفته‌اند که ذابحین ایرانی را به مذبح جدید راه نمی‌دهند و طبعاً ایران نیز نمی‌تواند به سعودی‌ها واگذار کند و بحث ادامه دارد.

کتاب دیگری امروز خریدم با عنوان صحائف الصحابه که دربارۀ تاریخ حدیث است.

اخبار حج از نشریه زائر روز پنج‌شنبه ۲۹ / ۲ / ۷۳ (۸ ذی‌حجه) : انجام اعمال ایام تشریق با مراقبت‌های ویژه پزشکی؛ مراسم سالگرد شهادت حضرت امام محمدباقر علیه السلام توسط حجاج جمهوری آذربایجان برگزار شد. علاقه زائران مصری به کسب آگاهی از مذهب تشیع. حدود ۶۵۸۰۰ زائر از ایران وارد عربستان شدند. سفر با پای پیاده از انگوش تا مکه و اصل خبر این است:

نه نفر از مسلمانان جمهوری انگوش در قفقاز که تحت سلطه روسیه است برای انجام مراسم حج با پای پیاده به مکه مکرمه رسیدند. به نوشته روزنامه المدینه چاپ عربستان به گفته امیر قافله، سفر صلح را از روسیه آغاز نموده و با عبور از کشورهای آذربایجان، ترکیه، سوریه و اردن فاصله ۵۰۰۰ کیلومتری را در مدت چهارماه و با سرعت روزی چهل کیلومتر طی کردند.

آقای مرادمحمد فتیاب امیر قافله می‌گوید: هدف از این سفر آشنایی مسلمانان جهان با مشکل مسلمانان فراموش شده انگوش و آگاهی آنان با کشتارها و قتل‌عام مسلمانان این جمهوری به دست ارتش حکومت روسیه ست. زائران ایرانی با راهنمایی نشریه زائر وسایل مفقود شده خود را تحویل گرفتند. ابراز علاقه پزشکان زائر جهت همکاری با هیئت پزشکی حج. عدم توجه به مسائل بهداشتی کاروان. یك زائر گمشده پس از دو روز پیدا شد. کمك‌های زائران ایرانی به مردم مظلوم بوسنی هرزگوین. وجود وسایل سرقت شده. وسایل پیدا شده زائران ایرانی. یك زائر ایرانی (زن ۶۱ ساله) در مدینه منوره درگذشت. گزارش رادیو آمریکا از ممانعت دولت عربستان از برگزاری مراسم برائت از مشرکین. در این گزارش جدای از آنچه از رادیو ایران نقل شده از خبرگزاری فرانسه نقل شده که بیش از پنجاه پلیس ضدشورش در اطراف سفارت عربستان سعودی در تهران مستقر شده‌اند. یك افسر پلیس در محل گفت:

مقامات عربستان سعودی در بحبوحۀ تنش فزاینده بین ایران و عربستان خواستار حفاظت از نمایندگی سیاسی خود در ایران شدند. در این شماره گزارشی از برنامه‌های ستاد امور گشمدگان در عرفات، مشعر و منا آمده است.

شب عرفه

امشب شب عرفه است و همه در تب و تاب رفتن به عرفات؛ سرزمین رحمت و بخشش؛ فاصله این منطقه تا حرم حدود ۲۲ مایل است که از طریق چند راه ارتباطی به مکه و منی ارتباط دارد. نوعاً اهل‌سنت شب عرفه را در منی می‌مانند و صبح به عرفات می‌روند و در فقه شیعه نیز این امر استحباب دارد، اما تنها تعدادی به آن عمل می‌کنند کما اینکه از سنیان و البته شمار آن ها به تناسب جمعیتشان زیادتر، تعدادی می روند. کاروان‌های ایرانی مثل امروز عصر و امشب به عرفات می‌روند، اما کاروان بعثه قرار است صبح عرفه ساعت ۶ حرکت کند.

ساعت یازده شب عرفه برای محرم شدن به حرم مشرف شدیم. مکه خلوت شده و اطراف حرم تعداد کمی از زائران حضور دارند. بازارها همه بسته است و این دو سه روز مخصوص حج و عبادت. تعدادی از کاروان‌های ایرانی برای محرم شدن به مسجد آمده بودند. معمولاً دسته جمعی و آهسته مشغول خواندن دعای کمیل و دعای شب عرفه و بعد هم نماز شب هستند. عده‌ای قابل توجه در مطاف بودند. از دور گمان کردیم که راحت می‌توانیم طواف کنیم، اما طواف ما حدود سه ربع طول کشید. فضای معنوی مسجد در شب عرفه از هر شب دیگر گیراتر بود. عده زیادی خانواده همراه با کودکان خود در مسجد بودند که طبعاً بومی و از اطراف مکه و نهایتاًاز حجاز بودند. یك صحنه ماندنی از مسجد، دیدن آقای حسینی شاهرودی نماینده مردم شاهرود در مجلس شورای اسلامی بود که یکی دو سال است به سرطان مبتلاست. او که اکنون بهبودی مختصری یافته به مکه مشرف شده است. امشب او را در حالی که محرم شده بود مشغول نماز دیدم. نمی‌توانستم به او بی‌توجه باشم با اینکه مرگ برای همه هست، احساس می‌کردم که او بیش از سایرین به آن نزدیك است، برایش دعا کردم.

در راه آمدن دوستی کنارم آمد و گفت که سردبیر نشریه فارابی است و برخی آثار مرا می‌شناخت. صحبتی شد راجع به اهمیت تاریخ تفکر در دوره معاصر و قبل از آن صفوی و گفتم که متأسفانه ما با مسائل تاریخی، سیاسی برخورد کردیم و به همین دلیل نتوانستیم ارزیابی علمی کنیم و بعدهم زدگی از آن. در حالی که می‌بایست این مسائل را از روز اول با واقع‌بینی و کاوش علمی به سراغش می‌رفتیم نه آنکه آن را سیاسی مطرح کنیم.

عرفات

صبح عرفه ساعت شش سوار ماشین سرباز شدیم که پس از نیم‌ساعت حرکت کرد. مسیر حرکت بطور طبیعی مملو از ماشین، از انواع و اقسام آن، است. بسیاری از حجاج بر بام ماشین‌ها نشسته‌اند و از هوای پُر دود ناشی از ترافیك استنشاق می‌کنند. ما نیز از این هوا بی‌بهره نیستم. نکته جالب آنکه همه یك شکل شده‌اند و ممکن است به دلیل شباهت پوشش حتی نزدیك‌ترین دوستت را نشناسی مگر بعد از تعمق کافی در چهره‌اش. البته برخی تفاوت‌ها همچنان باقی مانده، کسانی بر ماشین‌های شیك سوارند و کسانی بر اتوبوس‌های فورد قدیم موتور جلو که تاریخ ساخت آن ها به بیش از چهل سال قبل بر می‌گردد. از نکات جالب زندگی ماشینی عربستان بوق زدن مکرر است و دوستی می‌گفت که ترمز آن ها به بوق ماشینشان متصل است. و ای کاش فقط همین بود بالاخره یک ربع به هشت، به مقر اسکان ایرانیان رسیدیم.

گویا از قدیم نه خیلی دور رسم بر آن بوده که هر ناحیه‌ای به کشوری اختصاص داده شود تا اگر کسی راه را گم کرد بتوانند او را براحتی راهنمایی کنند. صحرای عرفات در سال تنها یك روز شاهد حضور قریب دو میلیون حاجی سعودی و خارجی است. پیش از این درختی در کار نبوده، اما در طی چند سال گذشته این بیابان برهوت شاهد درختکاری گسترده‌ای است که همه آنها بیش از چهار پنج سال از عمرشان نمی‌گذرد. چادرهای سفید کشورها در میان درختان سرپا شده و فرش مختصری بر روی زمین پهن است.

حجاج داخلی و کسانی که از شیخ‌نشین‌ها با ماشین سواری خود آمده‌اند چندان سامانی ندارند بلکه در هر گوشه‌ای در کنار خیابان سایبانی به درخت یا تیر چادر کاروان‌ها زده به استراحت پرداخته‌اند. کوه‌های پراکنده اطراف شاهد حضور سفیدپوشانی است که دلبستگی خاصی به بالا رفتن روی آن ها دارند. در طول راه شاهد بودم که زائری بر بلندی کوهی به تنهایی آرمیده بود. جبل الرحمة نیز که در نزدیکی محل اسکان ایرانی‌هاست سفیدپوش است، هم از احرام زائران و هم چترهای سفیدی که بر سر گرفته‌اند.

امروز هوا ابری است و به همین دلیل تا حدودی خفه. اگر ابر نباشد قاعدتاً آفتاب سوزنده است. به هر حال با گذشتن از خیابان‌های متعدد، عرفات را دور زدیم تا در محل موعود پیاده شده و پس از اسکان به خوردن صبحانه پرداختیم. عرفات آداب غذایی خاص خود را دارد و یکی از رسمی‌ترین آن ها هندوانه خنك است که برای تسکین درجه حرارت بدن زائران به آنان

تقدیم می‌شود. غذا نیز نوعاً ساده و بدون پیرایه و فاقد زمینه‌هایی است که مسموم شدن را به همراه داشته باشد.

قدمی در اطراف زدم. چند زن بادبزن می فروشند، باید در این روز تجارت خوبی باشد، اما نه در میان ایرانیان. چترفروشی نیز رواج دارد، اما در میان ایرانیان که چتر را فقط برای باران بکار برده‌اند، چاذبه‌ای ندارد. گاه در کنار خیابان ماشین «سبیل» یا «سبیل الله» هست که آب و گاه آب میوه توزیع می‌کند و هجوم و حمله مردم برای گرفتن این هدیه خادم حرمین شریفین! . اکنون ساعت ۱۰/۵ است، هنوز سیل جمعیت به عرفات سرازیر است. در اینجا بیشترین ارزش را آب و یخ دارد.

ماشین‌های بزرگ، یخ توزیع می‌کنند با کارتی که مطوفی داده است. گداها نیز فراوانند، یا دست ندارند یا پا؛ از نمونه‌هایی که در مسجدالحرام دیدم، در عرض نیم ساعت سه نمونه، صف به صف می‌گشتند. توالت‌ها نیز جلب توجه می‌کنند با یك صف ۷ تا ده‌نفری و البته آب فراوان و بنای تمیز؛ و فعلاً و در این شرایط بهتر از این قابل تصور نیست.

هنوز دو سه ساعت از روز بر نیامده که حجم زباله در کنار خیابان اوج گرفته و تپه‌تپه جمع شده است؛ اساساً هرکس هرچه در خیابان می‌خورد زباله آن را همانجا پرتاب می‌کند. یك قسمت خیابان پوشیده از پوسته پرتغال شده است. حکومت نیز لابد چون سر جمع یك شبانه‌روز بیشتر نیست ترجیح می‌دهد که در پایان روز که همه رفتند نظافت را آغاز کند و البته خورشید که از ساعت حدود ۱۱ از زیر ابر درآمده در ضد عفونی کردن مؤثر است. در کنار خیابان لوله‌های آب به طول چهار متر و سر آن ها چهارلوله بصورت «بعلاوه» آب را در فضا پخش می‌کند که در خنك کردن عابرین مؤثر است. یادم نیست سال قبل نیز اینها بود یا نه.

گدای زنی را هم دیدم که کاغذی در دست داشت؛ دقت کردم تیتر آن این بود: شهادة وفاة یعنی شوهرش مرده و این هم گواهی مرگ اوست. در صف توالت دیدم یك حاجی ایرانی دستمال تری را روی سرش کشیده است. به او تذکر دادم که تو محرم هستی و نباید چنین کنی، گفت که دستمال خشك است! ! لابد مسأله را فراموش کرده بود. گفتم که به روحانی کاروانش مراجعه کند.

از دور جبل الرحمه آشکار است و برفراز آن ستونی احتمالاً به طول پنج متر یا بیشتر و سطح آن مملو از سفیدپوش و چتر سفید بر سر.

ساعت ۱۱ و ربع که به محل کاروان رسیدم زیارت وارث شروع شد. جمعیت قابل توجهی جمع شده بودند، بعد از آن نیز زیارت آل یاسین که مورد علاقه ریاست بعثه است و در این چند سال مقید به اجرای آن، و بعد هم روضه‌خوانی تا ساعت ۱۲ که با دعا خاتمه یافت.

بعد از نماز ناهار خوردیم و قرار شد استراحت کنیم اما چنان هوا گرم شد و تنمان خیس و وجودمان کلافه که هنوز نیم ساعتی از دراز کشیدن نگذشته بود که برخاستم و بنای بادزدن، اما عرق مهلت بادزدن با بادبزن نمی‌داد و اکنون منتظر ساعت چهاریم تا دعا شروع شود.

خبرهای مربوط به حج نشریه زائر امروز جمعه ۳۰ اردیبهشت (روز نهم ذی‌حجه روز عرفه) چنین است: دیدار مسئولان بعثه حضرت آیةالله العظمی اراکی با سرپرست حجاج ایرانی؛ درخواست توضیح المسائل حضرت آیةالله العظمی اراکی از سوی شیعیان هند و پاکستان با فهرست کمك‌های شش کاروان به مسلمانان بوسنی. درگذشت دو زائر ایرانی در مکه که یکی در حین طواف در مسجدالحرام درگذشت که قبلاً یك نمونه دیگر نیز داشتیم. مراسم خاکسپاری یك زائر ایرانی در قبرستان ابوطالب (علی صدرزاده روحانی از مشهد) . سرقت از زائران ایرانی؛ گله برخی مدیران از مسئولان دفتر خدمات ایرانیان در جده. طرح مشکلات مسلمین در سخنان امام جماعت مسجد کویتی‌ها در مکه مکرمه که درباره بوسنی و کشمیر سخن گفته و آیهٔ «**تبت یدا ابی‌لهب**» را خوانده است. زائران یك کاروان پولی برای طواف روی طبق یك زن ناتوان از طواف کاروان خود را فراهم کردند. وضعیت نامطلوب مسکن و مشکلات زائران. کاروان ۲۴۲۱۵ پنج نوبت ایاب و ذهاب برای رفتن به مسجدالحرام و استفاده از سه پزشك خود برای درمان بیماران.

ساعت ۳/۵ دعا آغاز شد و بنا بود ساعت ۴ باشد، اما عده‌ای عاشق دعا زودتر در چادر بعثه اجتماع کردند و ناچار آقای مرتضایی‌فر برنامه را شروع کرد ،اما مسأله چندان مزاحمت برای دیگران نداشت زیرا هیچکس از گرما خوابش نبرده بود و همه به نحوی با همین حال آمادگی دعای عرفه را داشتند.

سال گذشته دعای عرفه را آقای شیخ حسین انصاریان خواند و امسال نیز؛ صدای گوش نواز وی مشتریان زیادی را به سوی چادر بعثه فرا می‌خواند. اندکی قبل از شروع دعا آقای پورنجاتی را دیدم، از سفرنامه پرسید. گفتم چیزهایی یادداشت کرده‌ام، اما نه قلم ما قلم جلال است و نه تیزی او را داریم و او گفت که اگر در یک کاروان معمولی بودید مسائل بیشتری می‌دیدید، بویژه حال مسافرانی که اولین سفرشان است. راستی چنین است. زائرانی که سفر

اولشان است و تقریباً می‌دانند دیگر نمی‌آیند با همه چیز بـا شـگفتی برخـورد می‌کننـد؛ از هـر صحنه اندوخته می‌گیرند و سختی‌ها را راحت‌تر تحمل می‌کنند، اما افسوس که من کمتر با آنان برخورد دارم.

اول، آیات قرآن توسط آقای هروی قرائـت شـد، آیـات: «**أجعلـتم سـقایة الحـاج وعمـارة المسجدالحرام کمن آمن بالله والیوم الاخر**» و بعد هم آقای شمسائی چند بیت شعر خوانـد. فراموش کردم بگویم که سر ظهر آقایی که نیت وقـوف را پشـت بلنـدگو اعـلام می‌کـرد، همـان لحظه غفلتاً قسم به نام جلاله الله خورد و می‌دانیم که تعمداً اگر سه بار تکرار شود کفـاره دارد. در اینجا همه باید مراقب باشند که پای خویش را از محدوده تعیین شـده خـارج نکننـد؛ و امـا شعر شمسایی: سرزمین عرفاتست اینجا / چشمه آب حیات است اینجا

عرفات بر شیعیان جدای از مصونیت دینی، خاطره امام حسین علیه السـلام را دارد لـذا در روضه‌ها مکرر روی این نکته تکیه می‌شود. ای حج ناتمام تو مقبول کردگار/ طی شد به وصـف عمره تو عمرها حسین.

مسأله دیگر حضور حضرت مهدی علیه السلام در عرفات است و لذا فریاد یابن الحسـین از همه کاروان‌ها بلند است.

صبحی یکی از دوستان آمده بود که کاروانشان روز سیزدهم عازم ایران است؛ یعنـی اولـین پرواز. بهم ریختگی در تقویم رسمی عربستان با تقویم شرعی مسایلی را پدید آورده بـود. طبـق تقویم رسمی آن ها قرار بود عید روز جمعه باشد، اما تقویم شرعی آن ها که اول ماه معلوم شد، روز جمعه را روز عرفه دانست. دوست ما گفت هواپیمایی برنامه رفتن را بر اساس تقویم رسمی آن ها گذاشته بود و اکنون با فشرده کردن پروازهای اول تا حـدودی مشـکل حـل شـده اسـت. امسال بیشتر کاروان‌ها ۲۳ روز و شماری ۲۶ روز سفرشان به درازا می‌کشد. اکنـون نیـز آقـای مرتضایی‌فر اعلام کرد که مسئول بعثه قصد دارد مقدمه‌ای در باب اهمیت دعای عرفه بیان کند. به دنبال آن جناب آقای ری‌شهری درباره اهمیت روز عرفه و نیز فضیلت دعای امام حسین علیه السلام در این روز سخن گفتند. اقلاً حدود بیست زائر سیاه‌پوست از اطراف جمع شده‌اند و ناله و زاری حاجیان ایرانی را می‌نگرند.

پس از سخنرانی، آقای انصاریان دعا را شروع کرد (سـاعت ۴/۳۸ دقیقـه) و سـاعت ۶ و ربع بود که دعا تمام شد، شام مختصر. نماز جماعت به امامت آقـای جنتـی و بعـد هـم سـوار ماشین به سمت مشعرالحرام. هر سال برای آمدن به مشعر اقلاً سه تا چهار ساعت وقت صـرف

می‌شد، اما احتمالاً برنامه‌ریزی دقیق سبب شد تا ما ساعت ۸/۵ به مشعرالحرام برسیم. معمولاً ایرانی‌ها در نزدیکی پل بزرگی که اندکی آن سوتر از وادی محسر بود و تا قبل از طلوع نمی‌توانند از آن گذر کنند می‌ایستند. حجاج کشورهای دیگر نیز در بیابان عظیم مشعر هریك در گوشه‌ای سکنا می‌گیرند. عظیمت این شب به قدری زیاد است که تنها با دیدن می‌توان آن را دریافت. درست مثل بسیاری از صحنه‌های دیگر حج.

قبل از مشعر به چند مسئله اشاره کنم، اولاً هنوز مهمترین مشکل، دستشویی‌هاست که عصرها عرفات صف به ۱۵ نفر می‌رسید. دوستی ایستاده بود از کاروانش پرسیدم و از اینکه بر حمل افراد ناتوان بر طبق طواف چقدر می‌دهند، معلوم شد ۲۰۰ ریال. برای سعی نیز ۵۰ ریال که روز هشتم به ۵۰۰ ریال رسیده بود. عصر عرفات شاهد بودیم که زنان سیاه محصول زحمت یك روزه را جمع‌آوری (شامل میوه و طبعاً پول حاصل از فروش بادبزن‌ها) بر سر نهاده باز می‌گشتند.

پس از اتمام دعا گشتی به چادرهای اطراف زدم، در این گشت جناب آقای طالقانی که مسئول دفتر نمایندگی ایران در جده است را دیدم. از فرصت استفاده کرده از کار و کاسبی در عربستان پرسیدم. ایشان گفت که شرکت‌های استخدامی کارگر از کشورهای خارجی یکجا شماری را اجیر می‌کنند، آن ها را در بیغوله‌ها جا می‌دهند و با غذای مختصر و ماهانه ۴۰۰ تا ۶۵۰ ریال با آن ها قرارداد می‌بندند. او گفت که اخیراً در مطبوعات صحنه‌ای از حلبی‌آبادهای این کارگران را انداخته بود. همچنین درباره قیمت گوشت در داخل عربستان گفت که هر کیلو ۳۰ ریال سعودی است که با قیمت معادل ریال امسال ما که هر ریال سعودی ۷۵۰ ریال است ۲۲۵۰ تومان می‌شود.

بسوی مشعرالحرام

در اتوبوسی که با آن از عرفات به مشعر آمدیم اول آقای سید جواد علم‌الهدی سخن گفت و از زیارت حضرت عباس در روز عرفه یاد کرد. بعد آقای شمسایی به تفصیل اشعاری درباره حضرت عباس علیه السلام خواند. پس از آن آقای قرائتی نیز پشت بلندگو آمد و حدود بیست دقیقه سخن گفت؛ از جمله قصه گربه‌ها را. داستان از این قرار است که پدر آقای قرائتی فرزندی نداشته. همسایه، گفته تو که بچه نداری لااقل گربه‌های ما را نگه‌دار، پدر ایشان هم ناراحت شده و آن زمان که ۴۵ ساله بوده به حج مشرف شده و کنار خانه خدا به خدا گفته است که به ابراهیم که بیش از هشتاد سال داشته فرزند داده‌ای به من نیز بده. بعداً از یك زن یك فرزند و از

زن دیگر که مادر آقای قرائتی است صاحب یازده فرزند شده است. آقای قرائتی گفت شاید تعداد گربه‌ها همین‌قدر بوده!

به هر حال به مشعر رسیدیم. در مشعر برای نخستین‌بار دستشویی ساخته‌اند، اما آنقدر کم که صف پشت آن به ده پانزده متر می‌رسید و این دستشویی از مشکلات سفر حج بویژه در ایام عرفات و مشعر و منی است. همین شلوغی سبب شده بود که شماری از حجاج به آن سوی اتوبوس ما که پشت آن خوابیده بودیم آمده و ادرار می‌کردند، گویا کم‌کم تعداد بیشتری خبردار شدند، بطوری که کم‌کم ابوال روان شده و برخی از دوستان به اجبار جای خود را تغییر دادند.

ساعت ۹/۵ شب برای جمع‌آوری ریگ به کوه رفتیم، در راه اردوگاهی از نیروهای انتظامی مستقر بودند. زمانی که بالای کوه مشغول جمع‌آوری ریگ بودیم جوان عربی آمد و گفت سعودی است. سؤالش این بود که وضع خدمات سعودی در عرفات و مشعر چگونه است. طبعاً من که با آقای خاتمی بودم از دادن پاسخ خودداری کردیم. او گفت که از مأمورین دولت نیست فقط می‌خواهد بداند نظر ما چیست. فرد ساده‌ای به نظر می‌آمد.

ساعت سه شب دهم در مشعر چند قطره باران آمد، اما در ساعت چهار مقدار بیشتری آمد و تقریباً همه را بیدار کرد. دو مرتبه سکوت که برای دو ساعتی حاکم بود بهم خورد. ابتدا نمازهای جماعت و بعد حرکت ماشین‌ها.

فراموش کردم بگویم که زیباترین صحنه‌های عرفات به سمت مشعر، طریق الشماة است، صدها هزار نفر در این مسیر طولانی همانند یك راهپیمایی منظم حرکت می‌کردند، همه سفیدپوش و وسایل در دست و حتی برخی با فرزندانشان. اصولاً حاجیان در سفر عرفات تا منی دو گروهند. گروهی که از امکانات رفاهی خوبی از قبیل چادر و غذای منظم و ماشین رفت و شد برخوردارند و گروهی که کمترین توشه را دارند، پیاده به عرفات می‌آیند پیاده بر می‌گردند و در منی نیز هرکجا سایه‌ای بیابند همانجا سکنی می‌گیرند. البته ایرانیان که کاروانی می‌آیند از رفاه مذکور برخوردارند گرچه باید اذعان کرد که در میان حجاج خارجی ترك‌ها و اندونزیای‌ها و مالزیایی‌ها تنها از این دید که خانه‌های اجاره‌ای‌شان دقیقاً در اطراف حرم است وضع بهتری در قیاس با دیگران دارند. محتمل است که آن‌ها نیز طبقه بندی داخل براساس هزینه‌هایی که می‌پردازند داشته باشند.

در منی

صحنه زیبای منی شاهد حضور دو روزه و نیم حجاج در خود می‌باشد. اولین لحظـه ورود حاجیان به خیمه‌ها، روبرو شدن با استقبال خدمه اسـت کـه از قبـل شـربت خاکشـیر را آمـاده کرده‌اند. این شربت چنان برای حاجی ایرانی حیاتی شده که حتی یك کاروان نیز از آن مسـتثنی نیست. این بعد از آن است که حاجی از انتهای مشعر تا کاروان را با پای پیاده آمده یا آنکه اقـلاً تا ساعت ۹ در ماشین معطل شده است. البته افـراد ضـعیف را همـان شـب در مشـعر وقـوف اضطراری می‌دهند و به منی می‌آورند. هنوز اندکی نیاسوده که بنا به صلاحدید مدیر و روحـانی در اول صبح یا اندکی قبل از ظهر عازم رمی جمره عقبه می‌شوند. چادرهای اقامـت ایرانیـان در فاصله طولانی منی، درست این‌سو و جمره عقبه در آن‌سوی قرار دارد. این فاصـله در حـدود ۲ کیلومتر است که دقیقاً طی آن حدود یك تا یك ساعت و نیم به طول می‌انجامد. علت اصلی آن است که طریق مشاة مملو از کسانی است که زیر سایبان آن اسـتراحت می‌کنـد. در ایـن سـو و آن‌سوی طریق پیاده‌روها، جمعیت زیادی حرکت می‌کند و متأسفانه ماشین نیز حق عبـور دارد. بنده در سال گذشته به همراه یکی از دوستان تا سر حد له شدن زیر پای جمعیت پیش رفتـیم و تنها شکسته شدن دیوارهای حلب که در آن سویش مصـری‌ها بودنـد توانسـت راه را گشـوده، و جان ما را نجات دهد. صدها جفت دمپایی و ده‌ها عدد حولـه احـرام نشـان شـدت فشـارهایی است که در این راه وجود دارد. دو راه دیگر نیز در عرض همین راه‌ها وجود دارد یکی سـینه کـوه در این سوی که قصر ملك بر فراز آن است و دیگری نیز در طـرف مقابـل. بـه هـر روی در اول صبح جمعیت موج می‌زند باید آن را تحمل کرد تا بـه جمـرات رسـید. آن هـم جمـره عقبـه در پایانی‌ترین نقطه منی.

اندکی به عقب برگردم. آقای علم‌الهدی که سال‌ها به حج آمده، گفت که زمانی شاید حدود ۲۵ سال قبل روحانی کاروان بود و از جمله زائران او فرشچیان نقاش معروف بود و گفت که در مدینه چندان توجهی به اطراف نمی‌کرد و گویی که چیز مهمی نیسـت و تـا عمـره تمتـع و بعـد عرفات تا رسیدیم به مشعر، و حاجیان برای جمع‌آوری ریگ متفرق شـدند و مـن بـه آنـان سـر می‌زدم تا راهنمایی کنم، دیدم فرشچیان همین‌طور که مشغول جمع‌آوری ریگ بود چنـان گریـه می‌کرد که به هق‌هق افتاده بود، برگشتم و مزاحم او نشدم تا آنکه آمد؛ از او پرسیدم که چه شده؟ گفت: اکنون فهمیدم که در برابر همه چیز هیچم و خدا این‌چنین مرا به من شناساند.

همو گفت که دوستی برایش چنین نقل کرد که زمانی فرزندی با مادرش در کاروان ما بودند، مادر این جوان در مدینه گرفتار گرمازدگی شد و مشرف بر مرگ! پسرش بر سر او آمد و یکباره گفت: چرا تو؟ با من در مشعر وعده کرده بودند! آن دوست گفت: من این سخن را در خاطر داشتم. مادر خوب شد و تا مشعر در آنجا مراقب فرزند بودم، وقتی صبح سوار ماشین شدیم حتی از بیرون او را نگاه می‌کردم، یك لحظه از او غفلت کردم و متوجه شدم نیست. آمدم پایین دیدم، اندکی آن سوتر در گودالی پای رو به قبله دراز کشیده و در گذشته است.

مخالفت عربستان با حضور ذابحین ایرانی در منی

برگردیم به منی؛ پس از رمی جمره عقبی با تحمل سختی فراوان به چادر بازگشتیم. امسال بر خلاف سال گذشته عربستان حاضر نشده بود تا ذابحین ایرانی به مسلخ جدید بروند و گفته بودند که پول بدهید، ما خود ذبح می‌کنیم، اما ایران حاضر نشد لذا با کمال تأسف همه در مسلخ قدیم ذبح کردند و بخش عمده گوشت‌ها تلف شد، مگر اندکی که عرب‌ها می‌برند، شاید مقداری که استفاده می‌شود نسبت به تلف شده‌ها یك در هزار باشد. طبعاً آوردن شمار زیادی ذابح نیز بدون فایده بود، نمی‌دانم قبلاً با سعودی هماهنگ کرده بودند یا با اعتماد با آنچه در سال قبل بوده این افراد را آورده بودند. برخورد عربستان غیردوستانه و بیشتر برای اذیت بود و الا سال گذشته لااقل تا حدودی کار به راحتی پیش رفت. به این ترتیب تا حدودی کار به راحتی پیش رفت و به شیوه سنتی اجرا شد، به این ترتیب که هرچند نفر به یکی وکالت دادند و او رفت ذبح کرد و خبرش را آورد. بعد حلق یا تقصیر. بنده سر دو نفر را تراشیدم؛ یکی آقای شیخ صادق لاریجانی که کسی دیگر فراز و پستی‌های باقیمانده را صاف کرد و به قول یك ژورنالیست حاضر: ادیت کرد، و یکی هم سر پیرمردی که گرچه موهای سختی داشت، اما در برخی قسمت‌ها پوست سرش نازك بود و لاجرم خون و خونریزی و او شاکر که بعد از کلی زحمت یکی را گیر آورده بود که سرش را تراشیده ولو به این قیمت!

پس از گذشت چند ساعت عده زیادی که سفر اولشان است سرها را تراشیده‌اند و یکی‌یکی وارد چادر می‌شوند، درست مثل آنکه چراغ‌ها یکی‌یکی روشن می‌شود و به قول آقای دکتر حجتی نور از سر مبارکشان چپق می‌کشید!

همه از احرام در آمدند و در اندیشه مرحله بعد یعنی اعمال بعدی از طواف و نماز طواف و سعی. هرکسی طرحی دارد که یا از ساعت ۱۲ شب حرم برود یا صبح یازدهم بعد از رمی جمرات به مکه برود و یا آنکه بجای ماندن در منی، شب را تا صبح در حرم بیدار بماند و به دعا

و ذکر و قرآن مشغول شود. همه بحث همین است گرچه کسانی خونسردند و بنای آن دارند کـه تا روز دوازدهم در منی بمانند.

شب یازدهم مراسمی در منی برگزار شد و آیةالله جنتـی سـخنرانی کـرد؛ از فلسـفه حـج و حیات ابراهیم، و از کاروان‌های دیگر نیز فراوان حضور داشتند بالاخره شام و بعد خواب و هنوز در این قسمت مهمترین مشکل حمام و دستشویی است که اکنـون چنـدین کیلـو مـوی نیـز در اطراف آن ریخته شده. تصویر منی بدین گونه است: عرض حدود یـك کیلـومتر و نـیم و طـول حدود ۲/۵ کیلومتر تا ۳ کیلومتر و در این‌سوی و آن‌سوی کوه. در این سه روز قریب دو میلیون نفر در اینجا حضور دارند. هر قسمتی از منطقه به چادرهای کشـور یـا منطقـه‌ای مـثلاً جنـوب شرقی آسیا اختصاص دارد، امـا نیمـی از جمعیـت در کنـار جاده‌هـا و راه پیـاده‌رو نشسـته‌اند. جمع‌آوری زباله‌ها به قدری با کندی و دشواری صورت می‌گیرد کـه بـزودی همـه جـا مملـو از زباله است، این سال‌ها تقریباً هر نوع خوراکی تنها به صورت بسته‌بندی عرضه می‌شود. در واقع این بسته‌بندی‌ها مشکل بهداشت را حل می‌کند اما از سوی دیگر زباله می آفریند. این زباله تـا روز سوم علی‌رغم جمع‌آوری مختصر ۷ چنان فراوان می‌شود که در روز سوم هرجا قدم بگذاری بر روی یك ظرف نوشابه یا مقواهای بسته‌بندی آب‌میوه و زباله ناشی از بسته‌بندی خوراکی‌های قدم گذاشته‌ای، در این میان تنها خورشید نقش کنترل کننده دارد و گاهی نیـز مـأموران نظافـت تلاش محدودی در جمع‌آوری دارند، چرا که عملاً در میـان آن جمعیـت چنـین کـاری دشـوار است.

هلیکوپتر مرتب بر فراز منی در حرکت است تا اگر بطور احتمالی آتش‌سـوزی شـد بتوانـد کمك لازم را انجام دهد. از بدترین مشکلات، عبور و مرور وسایل نقلیـه در اکثـر خیابان‌هـای منی در این دو روز است که خود باعث کندی در تحرك افراد می‌شود بعلاوه که آلودگی ناشی از وسایل بنزینی نیز چندبار بیش از حد استاندارد شده است.

شب دوازده بیتوته در حرم بجای منی

به همراه چند نفر از دوستان، ساعت ۱۲/۵ شب که حد بیتوته واجب در منی پایان می‌یابد عازم محل اسکان خود شدیم. شب را استراحت کردیم، فردا صبح برای رمی پیاده به منی آمدیم و عصر پس از استراحت آماده رفتن به حرم شدیم، به قصد آنکه شب دوم را بجای منی تا صبح در حرم بیدار بمانیم. مسجد تا نیمه‌های شب نسبتاً خلوت بـود و عمـدتاً کاروان‌هـای شـیعه از ایران، بحرین، لبنان و کویت حضور داشتند. تعدادی زائر ترکیه نیز بطور منظم در مسجد بودند.

ما پس از انجام اعمال به بام مسجد رفتیم و از آنجا نظاره‌گر طواف منظم حاجیان شدیم. طواف گروه‌های مختلف با رنگ‌های مشخص و حرکاتی یکنواخت و دایره‌وار، از دیدنی‌ترین صحنه‌های حج است. گاه یک نفر به مدت یک ساعت محو این منظره می شد. البته ما می‌بایست مشغول عبادت و ذکر می بودیم و در حال ذکر، مشغول دیدن اوضاع. بنده قدری برای خواندن قرآن بر روی یکی از منبرهای کوچك داخل مسجد در همان طبقه همکف نشستم. در آن حال کسانی به گمان آنکه راهنما هستم سؤالاتی می‌کردند و از جمله زنی ایرانی به گمان آنکه عرب هستم قرآن هدیه می‌خواست که به فارسی گفتم ان‌شاء الله در فرودگاه! امشب برای نخستین بار و علی‌رغم آنکه مطاف چندان شلوغ نبود دیدم که طواف بر روی طَبَق درست یك دایره کامل زده و خود این، صحنه بسیار جالبی شده بود. یك زائر ایرانی نیز که گفت پدرش فاقد یك پا است و اصرار داشت تا من بگویم می‌تواند از طبقه دوم سعی و طواف را انجام دهد، یعنی به زور می‌خواست من جواب مثبت دهم اما گفتم که هیچ فقیهی از فقهای شیعه تاکنون چنین فتوایی نداده و او باید طبق بگیرد و او گفت که ۳۰۰ ریال حق الزحمه طبق است که نمی‌تواند بپردازد و رفت تا از شخص دیگری بپرسد!

خبر رسید که در این شب، در مراسم بعثه، آقای مصباح سخنرانی کرده و قدری درباره برائت و بعد هم چند شعار و در بیرون مأموران سعودی. به هر روی ما صبح پس از اذان و نماز به استراحت‌گاه بازگشتیم. و این در حالی بود که از ساعت هفت تا ساعت ۴/۵ صبح در حرم مانده بودیم.

کرایه ماشین از روز هشتم ذی‌حجه تا روز سیزدهم از ۲ ریال به پنج و از پنج به ده ریال می‌رسد و البته وسیله به فراوانی در دسترس است، گرچه راه‌ها پر ترافیك و حرکت کُند است. شتاب در رانندگی همراه با احتیاط و بوق زدن متوالی از شدت ترافیك می‌کاهد. موارد تصادف کم دیده می‌شود و در عین حال ماشین‌ها در وقتی که امکان باشد بسیار سریع حرکت می‌کنند.

دیدار از مسجدالبیعه

روز دوازدهم ذی‌حجه قبل از ظهر برای رمی‌جمرات رفته بودیم. در بازگشت سری به مسجدالبیعه زدم، محل مسجد ۲۰۰ قدم پایین‌تر از جمره عقبه در مسیر خروج از منی (سمت راست) قرار دارد. این مسجد محل بیعت رسول اکرم صلی الله علیه و آله با اولین مسلمانان مدینه یعنی کسانی است که بعدها انصار نام گرفتند. مسجد مزبور در شعبی واقع شده و جلوی آن در کنار خیابان، کانتینرهای فراوانی قرار دارد که مانع دیدن مسجد می‌شود. بنایی کهن

مربوط به ششصد یا هفتصد سال قبل، بی‌سقف و محرابی در جلو. متأسفانه این مسجد نظیر مسجد سقیا که در جای دیگر به آن اشاره کردم رها مانده و به صورت مزبله و حتی دستشویی عرب‌هایی قرار گرفته که شعور شناخت وجود محراب را که روشن و ظاهر است ندارند. اهمیت تاریخی این مسجد کاملاً شناخته شده است.

نگاهی به جمعیت میلیونی حاضر در منی که تنها اعمال صوری رمی به شیطان را انجام می‌دهند و البته با شدت هرچه تمام‌تر، هر مسلمان دردمندی را متأسف می‌کند. صدها هزار انسان مسلمان در این گوشه و آن گوشه فاقد درك حقیقی این برائت‌اند. البته نفس رمی، تأثیر ویژه خود را دارد، اما هیچ گونه آگاهی سیاسی و مذهبی پشتوانه اینگونه تکالیف شرعی نیست. موج جمعیت چنان است که با اندك تکانی، ده‌ها نفر زیر دست و پا له می‌شوند، اما به دلیل نبودن هیچگونه برنامه‌ای از سوی یك میلیارد مسلمان حتی یك مشرك و کافر زیر دست و پای آنان تلف نمی‌شود. حاجیان در کنار کعبه برای بوسیدن سنگ سیاه همدیگر را فشار می‌دهند و در جمرات برای زدن سنگ به جمرات اما به قول آقای قرائتی (که شب سیزدهم پیشش بودم) و از قول آقای خزعلی این مطلب را نقل می‌کرد.) فلسفه این تولی و تبری را در بوسیدن یك سنگ و زدن سنگی دیگر درك نمی‌کنند. نکته دیگری که ایشان می‌گفت آنکه یکباره در منی شاهدیم که از هر نوع امکاناتی استفاده می‌کنیم خارجی است همه بسته‌بندی‌ها و ماشین‌ها و. . . و تنها چند سنگ‌ریزه که برای زدن جمرات در دست داریم از خودمان است. چگونه است که سالانه میلیونها مسلمان به اینجا می آیند، اما در درك حقیقت حج و آثاری که باید بطور طبیعی بر آن بار باشد بی‌خبرند. حجی که اشرافیت نیز بدون هیچ مانعی آن را انجام دهد، خاصیت خود را از دست داده است. حجی که بیزاری از شرك را در حاجی تولید نکند فاقد روح حقیقی است.

نشریه زائر پس از تعطیلی ایام تشریق از روز سه‌شنبه ۳ خرداد ۷۳ (۱۳ ذی‌حجه) چاپ شد اخبار حجی آن از این قرار است: دیدار سرپرست حجاج ایرانی با قاریان و حافظان کاروان نور، پیاده‌روی حجاج در سنگلاخ‌های مشرف به مزدلفه به دلیل راه بندان جاده شماره ۸ که برخی پس از طی ۱۳ کیلومتر به مشعر رسیده بودند. ۷۵ زائر ایرانی در ایام تشریق مفقود شده بودند که تاکنون ۴۴ نفر یافت شده (و صبح امروز از آقای رضایی شنیدم که از ۱۲ نفر تاکنون بی‌خبریم) . چند نفر ناشناس قصد اخلال جلسه در سخنرانی زائران کاروان ۱۱۲۱۶ را داشته‌اند، زمانی که آنها در حیاط کاروان جلسه سخنرانی دربارهٔ مسأله برائت را داشته‌اند افرادی ناشناس با پرتاب سنگ درصدد ایجاد اخلال برآمده‌اند. مساعدت مالی زائران ایرانی به مدینه

(که شامل فهرست طویل و عریضی است) . سخت‌گیری و ایجاد محدودیت مأموران مرزی امارات. سرقت از زائران ایرانی خانهٔ خدا. کمک‌های زائران ایرانی به مردم بوسنی(فهرستی طویل از بیست - سی کاروان). فهد در پیام خود به حجاج بیت‌الله الحرام خواهان همکاری همه طرف‌ها برای رفع اختلافات میان شورای همکاری خلیج فارس و ایران شد! ۶ زائر ایرانی در منی درگذشتند. رفتار ناشایست برخی از مأموران قربانگاه منی با حجاج که تعدادی از حجاج پاکستانی و ایرانی با چوبدستی و باتوم مجروح شدند. گزارشی نیز از «ساختمان‌های نامناسب، ارزیابی‌های بی‌قاعده» در این شمار آمده است.

اخبار حجی زائر در روز چهاردهم ذی‌الحجه (۴ خرداد) از این قرار بود: دیدار علمای اهل‌سنت ایران با نماینده مقام عظم رهبری در بعثه ایران؛ برپایی مراسم بزرگداشت روز آزادسازی خرمشهر؛ شکایت زائران مجروح اتوبوس واژگون شده از شرکت المغربی؛ اقدامات تفرقه جویانه برخی از ائمه جماعات؛ در این گزارش آمده است که امام جماعت مسجد واقع در میدان معابده در شب ۲۹ اردیبهشت در حالی که اکثر مأمومین ایرانی بوده‌اند پس از اقامه گفته بود: استووا واعتدلوا، آنگاه اظهار داشته بود: الاایرانیون لایفقهون لاباللغة الفارسی ولا بالعربی. ۱۲۴۸۱ زائر گمشده در مکه مکرمه تحویل کاروان‌های خود شده‌اند. فهرست کمک‌های زائران ایرانی به مسلمانان بوسنی و هرزگوین.

حادثه در منی در عصر روز دوازدهم

خبر مهمی که در روز دوازدهم در منی رخ داد این بود که سر ظهر تعداد زیادی از حجاج کشورهای مختلف بویژه ترکیه زیر دست و پا له شدند و از بین رفتند، اول شایع شد که پل روی جمرات سقوط کرده، اما اندکی بعد مطلع شدیم که در اثر فشار جمعیت و به دلایلی دیگر شمار زیادی در فشار و برخی نیز بر اثر سقوط از روی پل به روی زمین کشته شده‌اند. می‌دانیم که شیعیان روز دوازده قبل از ظهر رمی جمرات کرده و موظفند که تا اذان ظهر در منی بمانند، به محل آنکه صدای اذان بلند می‌شود آنان منی را ترک می‌کنند، بر عکس اهل‌سنت تازه از اول اذان به رمی جمرات می‌پردازند، و پس از رمی منی را ترک می‌کنند. با توجه به چنین وضعیتی، سر ظهر شلوغ‌ترین وقت در کنار جمرات است، این شلوغی تا ساعت چهار و پنج بعد از ظهر ادامه دارد. گویا ساعت دو یا سه، مأموران سعودی عده‌ای از میهمانان خود را با اسکورت به سوی جمرات می‌آورده‌اند، و این سبب فشار بیش از حد شده است، نتیجه آنکه یک مرتبه جمعیت گرفتار موج شده تعدادی زیر دست و پا و شماری نیز با سقوط از پل کشته شده‌اند.

آقای ری‌شهری در بازگشت درباره این ماجرا اعلام کرد: امسال ۲۷۰ نفر زائر به خاطر اسکورت مأموران سعودی از شخصیت‌های خودی، در طبقات بالای محل رجم کشته شدند که تقصیر اصلی متوجه مأموران سعودی است.

لازم به یادآوری است که تعدادی ایرانی در جریان اعمال منی قبل از آن دار فانی را وداع کردند. آن‌گونه که آگاهی یافتم امسال اعضای هیأت پزشکی ایران از ٤٦٠ نفر تشکیل شدند که در مراکز پزشکی ایران ، مستقر در جده و مدینه، مشغول خدمت بودند. یکی دو باری که مراجعه شد، شاهد بودم که علاوه بر ایرانی‌ها شماری از زائران خارجی نیز به این درمانگاه‌ها مراجعه می‌کنند. با این حال که این مراکز فعالند به دلیل گرمی هوا و عدم رعایت تذکرات مسئولین و نیز کهولت سن برخی از حجاج، همه ساله گروهی از حجاج دچار گرمازدگی و سکته شده و از بین می‌روند. طبق آمار رسمی امسال مجموعاً ۵۲ نفر از ایرانی‌ها درگذشتند. چهل و سه درصد از آن ها سابقه بیماری‌های قلبی و عروقی داشته، ده درصد بر اثر تصادف و مابقی به دلایل دیگر فوت شده‌اند.

روز سیزدهم ذی‌حجه در یك جلسه میهمانی یکی از آقایان که گویا از توهین برخی از سعودی‌ها و نیز رفتار ناشایست گروهی از ائمه جماعت نگران و ناراحت بود لب به اعتراض گشوده و گفت: بهتر است که تجربه پانزده ساله وحدت را مرور بکنیم، او می‌گفت ما به نماز آنان اقتدا می‌کنیم و آن ها این چنین با ما برخورد می‌کنند. در برابر این اظهار تردید، تمام کسانی که حاضر بودند با ایشان برخورد کرده و یکی از بزرگان، گفت که به هیچ روی نباید این حرف مطرح بشود، امام حرکتی را آغاز کرده و نتایج خوبی داشته و ما نباید به دلیل برخورد آن ها دست از این سیاست برداریم. یکی از روحانیون نیز اظهار نمود که شیخ ازهر به من گفت: دو برخورد جالب از سوی یکی از عالمان سنی و شیعه صورت گرفته که بسیار حساس و جالب بود، یکی فتوای شیخ شلتوت که مذهب جعفری را مذهب رسمی اعلام کرد، و دیگری فتوای امام خمینی که فتوا به خواندن نماز با امام حرم داد.

کم‌کم باید آماده رفتن شد، امسال سفر حج کوتاه‌تر از سال‌های قبل است، سال‌های گذشته سفر کمتر از سی روز نبود، اما امسال ۲۴ تا ۲۶ روز سفر طول می‌کشد. بد نیست اشعار محیی لاری را در وداع از حرم الهی نقل کنم. روز جدایی که نبیند کسی / کس نکند محنت هجر اختیار / وصل تواش سوخت به داغ جگر الی آخر.

گزارش ورود آخرین زائران ایرانی

در پایان بی‌مناسبت نیست قسمتی از دیدار یك خبرنگار را با افرادی که در آخرین پرواز حج امسال به فرودگاه مهرآباد رسیده‌اند در اینجا نقل کنم تا اندکی با روحیات حاجیان امسال آشنا شویم: [روزنامه همشهری ۲٤ خرداد ۱۳۷۳ شماره ٤۲۱] بیشتر اعضای فامیل برای استقبال از «حاجی آقا» یك مینی بوس دربستی کرایه کرده و به فرودگاه آمده‌اند. به سویشان می‌روم و سر صحبت را با آنها باز می‌کنم. بیشترشان اعضای خانوادهٔ همسر «حاجی» هستند زیرا خانوادهٔ «حاجی» در شهرستان زندگی می‌کنند و نتوانسته‌اند برای پیشواز به تهران بیایند. از مردی که حدود شصت سال سن دارد و پدرزن زائر در حال بازگشت است می‌پرسم: آیا تا حالا به زیارت حج مشرف شده است؟ اشك حسرت به چشم می‌آورد: «مثل اینکه قابل نبودیم باباجون» و بعد با بغضی فرو خورده ادامه می‌دهد: «شما دعا کنین سال دیگه ان‌شاء الله قسمت ما هم بشه. از «حاجی» سفر کرده‌شان می‌پرسم. به جای پیرمرد، همسرش –مادرزن حاجی – پاسخ می‌دهد: «داماد اوَّلمه آقا. مثل پسرم دوستش دارم. بچه‌هاهم همین‌طور، او را مثل برادر خودشون دوست دارن» . برادر حاجی با سر به گلایل‌های با طراوتی که در دست دارد اشاره می‌کند و می‌خندد: «فقط امیدوارم تا آمدنش پژمرده نشن.»

به همسر «حاجی» می‌گویم: حتماً به مناسبت بازگشت همسرتان میهمانی مفصلی تدارك دیده‌اید! می‌گوید: «در واقع این‌طور نیست. یك‌بار که از مدینه تلفن می‌زد، در این‌باره سفارش کرد که چنین کاری نکنم. زیرا می‌خواهد هزینه آن را به عنوان هدیه عروسی به یکی از همکارانش که تازه ازدواج کرده و وضع مالی خوبی ندارد بدهد.» می‌پرسم:

نمی‌شد به همراه شوهرتان به این سفر بروید؟ پاسخ می‌دهد: «نه چون پیش از ازدواج با من، ثبت‌نام کرده بود. البته مهریهٔ خودم یك سفر حج است. به همین دلیل، شوهرم بطور جدی تصمیم گرفته بود امسال به این سفر نرود و تا زمانی که هر دو بتوانیم مشرف شویم. صبر کند. زیرا معتقد بود در حالی که دین سفر من به گردن اوست رفتن خودش هم جایز نیست. اما با اصرارهای من و مادرش پذیرفت که برود.» زن با حالتی افتخارآمیز می‌افزاید: «انگار خدا برای سفر امسال او را طلبیده بود.» با آنها خداحافظی می‌کنم و می‌گویم: امیدوارم که «حاجی» را هم بتوانم زیارت کنم.

هنوز هواپیما حامل زائران بر زمین ننشسته است. در محوطه رو باز مقابل پایانه (ترمینال) حاجی‌ها، جمعیت استقبال کننده موج می‌زند. آخرین گروه زائران ایرانی بطوری که یکی از

مأموران هواپیمایی می‌گفت با برنامه فشرده که «هما» طرح‌ریزی کرده، در حال بازگشت به کشور است. ازدحام و شلوغی محوطه فرودگاه هم به همین خاطر است.

بیشتر خانواده‌هایی که به استقبال «حاجی» خودشان آمده‌اند شاخه‌ها و حلقه‌های گل در دست دارند. فیلمبردارانی که دوربین‌های ویدیویی را بر شانه حمل می‌کنند این طرف و آن طرف می‌روند، جای عکاسان دوره قدیم را گرفته‌اند.

فرشاد مرزوقی، مدیر عملیات حج فرودگاه مهرآباد را بی‌سیم در دست، در برابر اطلاعات سازمان هواپیمایی کشوری روبروی در پایانه حجاج ملاقات می‌کنم. تلفنی از او درخواست کرده بودم مرا به سالن پایانه - جایی که پیشواز کنندگان اجازه ورود به آن را ندارند- ببرد. صمیم دارم در فاصله‌ای که وسایل حجاج را به سالن می‌آورند، با آنها گفت و گو کنم.

«مرزوقی» که ۳۵ ساله بنظر می‌آید، در راه به پرسش‌هایم پاسخ می‌دهد. او که در حدود چهار سال است مدیریت عملیات حج فرودگاه مهرآباد را بر عهده دارد می‌گوید:

«مسئولیت هماهنگی بین ارگان‌ها و سازمان‌ها و نیز ایجاد امکانات رفاهی و تسهیلات برای مسافران و مراجعه کنندگان اعم از استقبال کننده یا مشایعت کنندگان از وظایف ما به شمار می‌آید». او با لحنی آمیخته به خستگی ادامه می‌دهد: «امسال بر خلاف سال‌های پیش، مدت عملیات حج محدود بوده است. در گذشته بازگشت حاجی‌ها در حدود یك ماه به دیر می‌انجامید. به دلیل تغییراتی که سازمان حج در برنامه سفر حجاج صورت داد و نیز به دلیل تغییر زمان عید قربان در عربستان ما هم تغییراتی در برنامه‌ریزی (حاجی آوری) خود داده‌ایم. این موضوع، کار مضاعف من و همکارانم را می‌طلبید». به او می‌گویم حتماً خودان هم حاجی هستید. می‌گوید: «در سال ۷۱ مشرف شده‌ام.» و بعد آرزو می‌کند: «انشاء الله خداوند هم قسمت شما بکند واقعاً سفر جالب و استثنایی است. انسان وقتی یك‌بار این سعادت نصیبش می‌شود، اشتیاقش برای سفر بعدی، بیشتر است».

به سالن اصلی پایانه حجاج می‌رسیم. از گفت و گوی «مرزوقی» با بی‌سیم متوجه می‌شویم هواپیمای حامل زائران در حال فرود در مهرآباد است. از او خواهش می‌کنم ترتیبی بدهد که بتوانم در سالن پایانه با زائرانی که به تدریج وارد می‌شوند گفت و گو کنم.

کارتی کوچك را به سینه من نصب می‌کند و دفترش را در گوشه سالن نشانم می‌دهد و می‌گوید: «اگر بازهم کاری داشتید، من آنجا هستم.» با او خداحافظی می‌کنم و منتظر ورود زائران می‌شوم.

محمد گرامی، دانشجویی از کرمانشاه جزو اولین زائرانی است که با اتوبوس، فاصله میان باند فرودگاه تا سالن پایانه را پیموده و اینك در انتظار رسیدن چمدان‌ها در کنار تسمه نقاله وسط صف کشیده‌اند: «به عنوان خدمه کاروان رفته بودم.»

با چهره آفتاب سوخته نگاه نافذش را به من می‌دوزد و ادامه می‌دهد: «احساس می‌کنم آدم دیگری شده‌ام.» از او که ۳۰ ساله به نظر می‌آید می‌پرسم به نظر شما زیباترین لحظه این سفر کدام است؟ می‌گوید: همه لحظاتش زیباست، اما شکوه خیره کننده و به یاد ماندنی لحظه‌ای که کعبه را برای اولین بار می‌بینی، وصف نشدنی است». می‌پرسم چه ارمغانی از این سفر به همراه داری؟ می‌گوید: « با خدا بیعت کرده‌ام از این پس خودم را وقف خدمت به مردم کنم.» لحظه‌ای مکث می‌کند و بعد ادامه می‌دهد: «این، آن چیزی است که من از این سفر فهمیده‌ام.»

فخر السادات پور سید محمد، ۳۵ ساله و خانه‌دار که با کاروان بازار تهران، اما به جای پدر بیمار خود به مکه معظمه مشرف شده است می‌گوید: «در واقع به نیابت از پدرم به این سفر رفته بودم.» او از لحظه ورود به مسجدالحرام به عنوان لحظه فراموش نشدنی زندگی‌اش یاد می‌کند: «یك لحظه احساس کردم روی زمین نیستم. در مسجدالنبی هم همینطور احساس می‌کردم توی بهشتم» پسر کوچکش که معلوم نیست از کجا وارد سالن پایانه شده، حتی یك لحظه هم دست مادرش را رها نمی‌کند. می‌پرسم: این سفر چه تغییری در شما ایجاد کرده است؟ پاسخ می‌دهد: «با خدا عهد کرده‌ام. لحظه‌ای نیازمندان را فراموش نکنم» و بعد می‌افزاید: «فقط از خدا می‌خواهم یکبار دیگر، به همراه همسرم مشرف شوم»

نظرش را در مورد میهمانی‌های بعد از سفر حج می‌پرسم. می‌گوید: «اصل این سفر برای ساخته شدن است و انسانی که در این سفر واقعاً ساخته شده باشد دچار انحراف نمی‌شود».

حیدرعلی زارعی، کشاورزی روستایی است از اطراف کرمانشاه که به همراه همسرش زائر خانه خدا بوده است: در سال ۶۳ ثبت‌نام کرده بودیم. جای شما خالی، خیلی خوش گذشت. خنده از لبش دور نمی‌شود. می‌گوید: زائرانی که از کشورهای افغانستان و ترکیه آمده بودند به شدت به زائران ایرانی اظهار و ابراز دوستی می‌کردند.

حاجی ولی محمد دهنوی، دندانپزشك است و اهل صحنه کرمانشاه، او که در سال ۶۳ ثبت‌نام کرده است زیباترین لحظه حج را بستن احرام می‌داند: «لحظات احرام در مسجد شجره را هرگز از یاد نخواهم برد. در آنجا غسل می‌کنی، کفن می‌پوشی، و می‌روی که تمرین مرگ

کنی، گمان نمی‌کنم بتوانم احساسم را در آن لحظات باشکوه و ملکوتی در اینجا برای شما بازگو کنم». از او درباره مدینه منوره سؤال می‌کنم، می‌گوید: «مدینه کنونی، از نظر ظاهر با تصویری که از موقعیت صدر اسلام این شهر در ذهن داریم تفاوت‌های بسیار دارد. با این وجود، هنوز عبور عمار در کوچه‌های این شهر احساس می‌شود و هنوز طنین صدای علی علیه السلام از عمق چاه‌های اطراف شهر در گوش جانت می‌پیچد».

هنگامی که خانه خدا را طواف می‌کنید و در اندیشه تزکیه نفس خود هستید آیا به عزیزان و هموطنان خود نیز می‌اندیشید؟ فاطمه رضوانی آموزگار یکی از دبستان‌های تهران در پاسخ می‌گوید: «بله شفای مادرم در مسجدالحرام را از خداوند خواستم و برای همه کسانی که سفارش کرده بودند دعا کردم، علاوه بر این همه معلمان دوران زندگی‌ام را با ذکر نام دعا کرده و هرکس را به نظرم در طول تاریخ به کشور ما خدمت کرده دعا کردم. شاید تعجب بکنید اگر به شما بگویم دو رکعت نماز در مسجدالحرام برای میرزا تقی خان امیر کبیر خواندم»!

چند خاطره برگزیده از حاجیان امسال

در اینجا چند خاطره را به نقل از نشریه زائر: چهارشنبه ٤ خرداد ۷۳ در باره تصور حجاج امسال از حج، می آورم: سرکار خانم خجسته: من قبل از اینکه به زیارت خانه خدا بیایم و حجر اسماعیل و مقام ابراهیم، رکن یمانی، عرفات و مشعر و منی را مشاهده کنم، با خود فکر می‌کردم که چرا قرآن می‌فرماید: «**آیات بینات مقام ابراهیم**» . تا اینکه موفق به زیارت خانه خدا شدم و از نزدیك این آیات روشن را ملاحظه نمودم. جای پای ابراهیم را بطور محسوس ملاحظه کردم. حجرالاسود را بعنوان نشانه‌ای از غیب بوسیدم. در حجر اسماعیل با مقام هاجر، زنی که در اثر توکل بخدا به این مقام عظیم رسیده است آشنا شدم. خانه و مقبره‌ای که طواف کنندگان خانه خدا می‌بایست آن را نیز طواف کنند. در رکن یمانی به مقام فاطمه بنت اسد مادر حضرت علی علیه السلام پی‌بردم. زنی که به فرمان غیب فرزند خویش را در مقدس‌ترین نقطه روی زمین به دنیا آورد، و من می‌بینم در طواف کعبه، علی علیه السلام و ابراهیم علیه السلام و هاجر و اسماعیل علیه السلام را در یك لحظه ملاقات می‌کنیم. به تعبیر دیگر من باید در یك لحظه توحید، نبوت و امامت را از این طواف درس بگیرم و آنگاه پس از طواف می‌بایست پشت مقام ابراهیم – که به تصریح قرآن هم پیامبر است و هم امام – نماز بگزارم. اینها تماماً برای من خاطره‌های بیاد ماندنی است. از عرفات و مشعر و منی چه می‌توانم بگویم، از قبرستان بقیع و

مظلومیت ائمه علیهم السلام که دیگر نمی‌توان حرفی زد و اشك اجازه هرگونه سخنی را از آدمی می‌ستاند (گریه شدید) .

محمدحسن ظفری از کاروان آزادگان: در حرم پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول مطالعه قرآن بودم که یکی از برادران نیجریه‌ای آمد و کنارم نشست. با هم سلام و علیك کردیم و مشغول صحبت شدیم. در حین صحبت از او پرسیدم: شما برای چه اینجا آمده‌اید؟ اینکه قبر پیامبر و خانه خدا را زیارت کنید یا علاوه بر آن وظائف دیگری نیز دارید؟ او گفت: به ما اینگونه گفته‌اند که فقط باید حرمین شریفین را زیارت کنیم. آنگاه من به استناد قرآن و روایات به تبیین اهداف حج بویژه آشنایی مسلمانان از وضعیت هم پرداختم و گفتم: ما مسلمانان می‌بایست در مقابل دشمنان اسلام یکی شویم، دست در دست هم امت واحده اسلامی را بسازیم. سپس قرآن را گشودم و آیه «**واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا**» را برای او خوانده و معنا کردم. او شروع کرد به گریه کردن و گفت: متأسفانه فقط به ما ظاهر قرآن و احکام حج را یاد داده‌اند. کسی برای ما توضیح نداده که قرآن چه می‌گوید و مسلمانان چه وظایفی در حل مشکلات هم دارند و اینکه شما این مطلب را برای من می‌گویید خوشحال هستم. بنده او را به هتل محل اقامت خود بردم تا قدری بیشتر با او به صحبت بپردازیم که متأسفانه مأموران سعودی به او اجازه حضور در هتل ما را ندادند.

آقای زری‌بافان کارشناس کنسولگری ایران در جده: من دو فرزند ۱۴ و ۱۱ ساله دارم که همراه من و همسرم در جده زندگی می‌کنند. آنچه که برای من جالب می‌باشد عشقی است که خداوند بصورت فطری در بچه‌ها برای زیارت خانه خودش قرار داده است. فرزندان من به خاطر رسیدگی به مسائل درسی خود حتی حاضر نیستند برای تفریح و دید و بازدید و امثال این کارها از خانه خارج شوند ولی همین ها با گریه از ما خواستند که در ایام تشریق آنان را برای زیارت خانه خدا همراه بیاوریم که به لطف خدا موفق شدند احکام و مناسك حج را به شایستگی انجام دهند.

همین‌طور در این سفر مادر همسرم که پیرزنی است و از ناحیه پا ناراحتی دارد همراه ما بود. ایشان در ایام عادی بهیچ عنوان قادر به پیمودن مسافت‌های طولانی نیست، اما در این سفر فاصله عرفات تا مشعرالحرام و از مشعر تا منی را با پای پیاده طی کرد و هیچگونه ناراحتی هم نداشت. اینها که لطف خدای تعالی به مهمانان خودش می‌باشد برای من خاطره است.

امیدی عضو کنسولگری ایران در ایتالیا: از خاطراتی که برای من بیشتر قابل توجه بود، بحث نیرو و انرژی است که خداوند متعال به زائران خانه‌اش در این سفر روحانی عنایت می‌فرماید. با توجه به شرایط جوّی عربستان و حضور زائران برای مدت حدود سه‌شبانه روز در بیابان‌های اطراف خانه خدا – که شرایط زندگی در آن کاملاً با زندگی شهری مغایر است – بخاطر توانی که خداوند عنایت می‌نماید هیچکس در خود احساس خستگی نمی‌کند. بواسطه حضور گسترده جمعیت در مراسم حج بسیاری پیاده رفتن از عرفات به مشعر و از مشعر به منی را به سواره رفتن ترجیح دادند که من هم از زمره این افراد بودم که بدلیل پیاده روی پاهایم ۱۲ تاول زد که راه رفتن را برای من مشکل کرده بود، اما عشق خانه خدا از حیث فیزیکی و معنوی کاری کرده بود که توانستم تمام مسافت را بدون زحمت و خستگی با پای پیاده طی نمایم.

داود کریمی زائر ایرانی شاغل در ایتالیا: با توجه به تسلط نسبی‌ام به زبان‌های خارجی موفق شدم در این سفر با حجاجی با ملیت‌های مختلف تماس حاصل نمایم، مانند سودانی‌ها و دیگران. یکی از جالب‌ترین این برخوردها در مسجدالحرام اتفاق افتاد؛ با تسبیح به ذکر گفتن مشغول بودم که دیدم جماعتی مرکب از زائران سودانی و سومالیایی که نظاره‌گر بودند پیرامون این عمل من به اظهار نظر پرداختند، یکی از آن ها گفت: دارد با تسبیح بازی می‌کند و دیگری کفت دارد می‌شمارد و من با توجه به اینکه کاملاً می‌فهمیدم آن ها چه می‌گویند، خنده‌ام گرفت. آن ها هم از عکس‌العمل من متوجه شدند که من با زبان آن ها آشنایی دارم لذا جلو آمدند و از من پرسیدند چه می‌کنی؟ گفتم: مشغول گفتن ذکر صلوات بر پیامبر و آل او هستم و این تسبیح را هم از جایی خریده‌ام که پسر فاطمه زهرا علیها السلام در آنجا دفن است. با گفتن این مطلب و با توجه به اطلاعاتم از مردم این دو کشور و علاقهٔ آنان به اهل‌بیت علیهم السلام هیجانی را در آن ها ملاحظه کردم. سپس آن ها علاقمند شدند که ملیت مرا بدانند و من هم گفتم: فکر می‌کنید کجایی هستم. هریك از آنان چیزی گفت، اما هیچکدام به نام ایران اشاره نکردند. نهایتاً گفتم من از یك کشور اسلامی هستم، کشوری که به واسطهٔ عمل به احکام اسلام و سنت پیامبر مورد بیشترین آزارها از سوی دشمنان اسلام قرار گرفته است، و مطالبی را در همین ارتباط بیان می‌کردم که یکی از آن ها گفت: شما حتماً ایرانی هستید.

سفرنامه حج تمتّع

(فروردین ۱۳۷۵)

روز ۱۹ فروردین سال ۱۳۷۵ ساعت هشت بعداز ظهر وارد فرودگاه جدّه شدیم. برای بنده که امسال چهارمین سفرم به این دیار مقدس بود، همه چیز تکراری می نمود گرچه به نظرم سرعت کار برای وارد شدن به محوطه، باز در پشت فرودگاه بیش از سالهای قبل بود. همانند سالهای قبل در کنترل سختگیری می شد. در میان کتابهای من دو عدد کتاب دنباله جستجو در تاریخ تشیع بود که گرفتند. چند روزنامه تهران تایمز هم داشتم که گرفت. رساله کوتاه هدایة التصدیق الی حکایة الحریق فضل الله بن روزبهان را برداشت و هر چه اصرار کردم که نویسنده سنی است نپذیرفت. مهمتر از اینها کتاب آثار اسلامی مکه و مدینه بود که برخلاف سالهای قبل که اجازه ورود آن را می دادند یك برگ آن را پاره کرد و بقیه را تحویل داد. این برگ مربوط به تاریخ مسجد عمر در محوطه مساجد فتح بود. در آن صفحه گفته شده بود که تاریخ تأسیس مسجد مزبور بعد از سال ۱۳۰۳ هـ ق است و قبل از آن خبری از وجود این مسجد نبوده است. مسؤول بررسی کتابها که سنی بود و افغانی، آن صفحه را نشان داد، بعد هم که رئیس عربش آمد با اصرار من که این کتاب مورد تأیید است همان صفحه را کند و کتاب را بازگرداند. بعداً شنیدم که این کتاب را از همه گرفته اند و پس نداده اند.

همان شب سوار یك ماشین هایس شده همراه آقای قاضی عسکر و دیگر دوستان به سوی مدینة الرسول(ص) حرکت کردیم. ساعت ۲/۵ بود که به مدینه وارد شده و به محل اسکانمان که قصر الدخیل تازه ساز بود رفتیم.

صبح روز دوشنبه ۲۰ فرودین عازم حرم شدم. ساعت بین ۷ ـ ۸ صبح تا حوالی ظهر، مسجد برای زیارت خلوت است گرچه در این فاصله بخشی از قسمت اصلی مسجد به زنان اختصاص می یابد. پدیده تازه ای که قبلاً متوجه آن نشده بودم این بود که عربی که کارت

شماره دار هم داشت مشغول خواندن زیارت برای جمعی از زائران بود. وقتی زیارتنامه تمام شد از هر کدام مبلغ یك ریال سعودی گرفت. بنظرم کار او رسمی آمد و کارت او واضح بوده و شماره ۲۶ که به عربی و انگلیسی روی آن نوشته شده به خوبی خوانده می شد کنار محراب نماز رسول خدا(ص) در هر لحظه حدود ۴۰ نفر در نوبت نماز نشسته اند. آن ها قدم به قدم جلو می روند تا در لحظه مناسب بتوانند نمازی بخوانند. برخی کنار منبری که سمت چپ آن قرار داشته و در فاصله حدود ۷ ـ ۸ متری با آن قرار دارد نماز می خوانند. این محراب سلاطین عثمانی است. درست ۵ متر پائین تر از منبر مأذنه فعلی مسجد است که زیر آن خالی است و بسیاری در آنجا نماز می خوانند.

ساعت ۹/۴۵ بود که به سالن مطالعه کتابخانه مسجد نبوی(ص) رفتم. دو کتابدار داشت که فقط جواب بنده را دادند و همانجا یکی پشت میز و دیگری روی صندلی به خواب عیمقی فرو رفتند. تا ساعت ۱۲ که بیرون آمدم دو سوم وقت را خواب بودند. کتابخانه در میان مسجد قرار گرفته بخش مخطوطات و مطبوعات و سه سالن مطالعه دارد که به صورت قفسه باز است. بخش مورد نیاز من، کتاب های مربوط به تاریخ مدینه و مکه را شامل می شد که از این حیث غنی بود و کتاب های رجال و تراجم فراوانی داشت.

نماز ظهر روز دوشنبه ۲۰ فروردین را در مسجد النبی خوانده و پس از آن به هتل رفتم که آقای قرائتی نیز سر میز نشسته بود. گفت دیشب با آقای فلاح زاده به مسجد شیخ عَمْری، شیخ شیعیان مدینه رفتیم. کسی از عربهای شیعه به فلاح زاده، به طور اتفاقی گفته بود اگر قرائتی را دیدی سلام من را به او برسان. فلاح زاده هم راست او را نزد آقای قرائتی که همانجا بوده می آورد. این تصادف جالبی بوده و نشان علاقه شیعیان مدینه به عالمان ایرانی است.

بعد از ظهر قدی استراحت کردیم. امروز قرار است آقای ری شهری از ایران به مدینه مشرف شود و طبعاً شماری برای استقبال به فرودگاه مدینه می روند. بنده عازم بقیع شده در آنجا زیارت خوانده و عازم کتابخانه حرم نبوی شدم. کارم پی گیری برخی تحقیقات در باره اماکن و آثار مدینه است. در این باره چند نفر از محققانِ سی چهل سال قبل عربستان کار کرده اند؛ از میان آن ها می توان به عبدالقدوس انصاری نویسنده آثار المدینه و علی حافظ که فصول من تاریخ المدینه را به رشته تحریر در آورده است و نیز، احمد یاسین احمد الخیّاری اشاره کرد که کتاب پر ارزش تاریخ المدینة المنورة قدیماً و حدیثاً را نوشته که با تعلیقات خوب عبیدالله محمد امین کردی(ظاهرا نویسنده دلیل المدینة المنورة) به چاپ رسیده است. این افراد بسیاری از

اماکن را خود تحقیق و جستجو کرده اند و عبداللّه کردی هر یك از مساجد یـا امـاکن را کـه از بین رفته بوده، در پانوشتها یاد آور شده و به این ترتیب به صورت تطبیقی، آگاهیهاي خـوبی در این باره به دست داده است. عمده کار فعلی من در باره قبا و احد است که امیـدوارم بـه جـایی برسد.

وقت مغرب برای نماز از کتابخانه بیرون آمدم، صفوف نمازگزاران بسیار مفصـل و گسـترده بود. امسال حج باید بسیار شلوغ باشد. جمعیت حاضر، شاید نیمی شان کسانی هسـتند کـه از مالزی و اندونزی آمده اند. شاید نیمی از جمعیت حاضر، از مالزی و انـدونزی آمـده انـد، بـا قیافه های عمدتاً کوچك و یك شکل. شاید شبانه روز قریب ۱۰ تا ۱۲ ساعت را در مسجد یا در راه مسجد هستند؛ چون مقیدند به خواندن نماز جماعت در مسجدالنبی ، دو تا سه ساعت پیش از نماز ظهر می آیند و ساعت یك که نماز تمام می شود می روند و دوباره ساعت ۳ می آینـد و اغلب زودتر تا ساعت ۴ تا ۴/۵. دوباره برای مغرب و همینطور عشاء و بعـد هـم نمـاز صـبح. بسیار کم حرف می زنند و گاه در طی دو ساعت اصلاً با هم صحبت نمی کننـد. بیشـتر آن هـا بعد از نماز مغرب می نشینند تا نماز عشاء را بخوانند و برگردند.

در بازگشت به هتل مراسم رسمی افتتاح بعثه با حضور آقای ری شهری برگزار شد. امسال بر خلاف سالهای قبل، ایشان همان روز بعد از اولین پرواز به مدینه مشرف شده تـا کارهـا انتظـام بهتری بگیرد.

در سخنرانی آقای ری شهری دو نکته مهم بود. یکی تکیه بر آن که به یاد امـام عصـر(عـج) باشیم. دوم پیام وحدت با برادران اهل سنت. پیام این بود که در نمـاز جماعـت شـرکت کنیـد. وقت نماز از مسجد خارج نشوید و از این قبیل توجیه ها برای حفظ وحدت مسلمانان و ایجـاد آمادگی در جهت اهداف مهم اسلامی بویژه حکومت جهانی اسلام.

میهمانان بعثه و اعضای برجسته آن که امسال و تاکنون دیده ام عبارتند از آقای شیخ ابراهیم امینی که هر ساله همراه آقای ری شـهری مـی آیـد. آقـای مسـعودی خمینـی همینطـور. آقـای گیلانی(عضو شورای عالی قضائی سابق)، آقای محمدباقر حجتی، آقای جعفری گیلانی، آقای شیخ حسن ابراهیمی، آقای سید جعفر کریمی، آقای غیوری و....

امروز صبح روز سه شنبه ۲۱ فروردین ماه، صبح اول وقت جلسه مختصری در باره کارهای امروز بود. بعد سری به آقای قرائتی زدم مرتب اصرار دارد که باید کار بـرای عمـوم مـردم کـرد و کتابهای طویل و عریض و حجیم را کوتاه نمود. در واقع ایشان یك نگرش ساندویچی در تفهیم

مطالب به مردم دارد که خاطرم هست سالها قبل محمد جواد مغنیه آن را مطرح کرده بود، گرچه اخیراً کار تفیسر قرآن را به صورت مفصل آغاز کرده اند. بعد از آن سری به کتابخانه تازه تأسیس بعثه زدیم و در تنظیم کتابها همراه آقای محمـد بـاقر حجتـی و آقـای نظـری تـلاش مختصـری کردیم. بعد از آن هم برای خرید کتاب برای کتابخانه مزبور با آقای قاضی عسکر و دکتر حجتی به کتابفروشی دارالایمان رفتیم. آقاخلیل، کتابفروش این مکتبه بزرگ، افغانی است و فارسی هم می داند. سالهاست که از او کتاب خریداری می کنیم. او گفت که مکتبه وی را به شدت کنترل می کنند. کتاب اطلس تاریخ اسلام حسین مونس را هم اخیراً ممنوع کرده اند که دلیل آن بر مـا روشن نشد. کتاب تازه چندانی نداشت. شرح حالی تبلیغی از فهد با شرح حال فرزندانش چاپ شده بود که آقا خلیل آن را در مدخل کتابفروشی نصـب کـرده و آنطـور کـه مـی گفـت کـارش معنادار بود. خلیل گفت یك سالی است که مکتبه ما را خیلی کنترل می کنند.

گرفتن کتابهای روحانیون در جده توسط مأموران سعودی سـبب شـده تـا عـده ای بـه بعثـه مراجعه کنند و درخواست کتاب کنند.

امروز سه شنبه بعد از نماز مغرب، سری به بازار زدیم تا برخی وسایل مورد نیاز را تهیه کنیم. پس از آن نماز عشا را در خیابان خواندیم، آن هم در کنار صفوف نماز که از مسـجد بـه بیـرون آمده بود. برخی از اندونزیایی ها با کفش نماز خواندند. سربازی نیر در اطراف حرکت می کرد و کسانی را که پرسه می زدند به سوی نماز دعوت می کرد، گاه هم با تشر و تندی.

صبح روز چهارشنبه ساعت ۶ عازم احد شدم تا از نزدیـك نقشـه کـوچکی را فـراهم کـنم. حجاج همه کشورها بدان سوی می آیند، برخی زیارت می خوانند و بسیاری هم یك راست بـه بالای کوه عینین می آیند. حجاج ایرانی کمتر بالای کوه می روند. کـاروان هـای ایرانـی انـدکی می ایستند و روحانی داستان جنگ احد را می گوید، بعد هم زیارتنامه حمزه و شهدای احـد را می خواند، اگر فرصتی باشد روضه ای هم می خواند که سوژه اصلی آن داستان آمدن صفیه بـر بالین حمزه است و بعد هم گریز به کربلا یعنی آمدن زینـب بـر بـالین سـر امـام حسـین علیـه السلام. یك کاروان از حجاج ترکیه را دیدم، در حد یك گردان که پس از پیاده شدن از ماشـین، مستقیم به بالای کوه رمات یا عینین آمدند. یك بچه سیزده یا چهـارده سـاله کنـار مقبـره حمـزه زیارتنامه خواند و پس از تمام شدن از مستمعینش که پاکستانی بودند با کلمه بخشش بخشـش پول طلب می کرد.

پس از آن به مسجد قبلتین رفتیم. نکته جالب آن که در طرف قبله شمال یا بیت المقدس آیه

تغییر قبله را حك كرده اند و زیر آن به چند زبان حكایت تغییر قبله را نوشته اند. در توضیح عربی، دنبال نام رسول خدا(ص) آمده: صلی الله علیه و سلم، اما در توضیح اردو و فارسی آمده: صلی الله علیه و علی اله و سلم.

عصر روز چهار شنبه ۲۲ فروردین سری به آقای شهرستانی مسؤول دفتر نمایندگی آیة الله العظمی سیستانی زدم، پس از آن به حرم رفتم. عصر همین روز یك نقشه از مدینه به عنوان یك كار مقدماتی تهیه كردم. قبلاً هم یك نقشه برای احد تنظیم كرده بودم. در نزدیكی مسجدالنبی آقای محمد سمامی را دیدم كه با ایشان به حرم مشرف شدیم. ابتدا از هشتاد و چند پله بالا رفتیم تا بر بام مسجد نماز بخوانیم، اما بعد منصرف شده و پایین آمدیم. نماز مغرب را خوانده و پس از خواندن زیارت به كتابخانه حرم نبوی رفتیم. قدری كتابها را زیر و رو كرده و اطلاعاتی در باره صفه یادداشت كردم. محلی كه اكنون صفه قرار دارد مورد تردید است بلكه یقینی است كه جای اصلی آن اینجا نبوده است. در حال حاضر این محل را پشت خانه حضرت فاطمه زهرا(س) مشاهده می كنیم. اگر دیوار غربی مقبره حضرت دیوار شرقی مسجد باشد و مستقیم به سمت شمال امتداد پیدا كند صفه خارج مسجد می شود؛ این در حالی است كه همه گفته اند صفه در انتهای مسجد، داخل مسجد بوده است. پس از آن نماز عشا را خواندیم و سری به مكتبة الایمان زده چند كتاب خریدم. بعد به دارالتراث رفتیم كه صاحبش شخصی به نام الخطراوی است و كتابهایی در باره مدینه نوشته است. تلفن او را گرفتم تا با وی تماس بگیرم. كتابی در باره احد چاپ شده بود كه خریدم. كتاب تاریخ المعالم المدینه از الخیّاری كه از بهترین كتابها در باره آثار مدینه است را نیز خریدم. پس از آن به قصر الدخیل محل استراحت آمدم. شام خوردم و به اتاق رفتم.

نشریه زائر كه امسال با امتیاز رسمی دولت عربستان چاپ شده و قبل از این دو پیش شماره در ایران چاپ كرده، از امروز چهارشنبه آغاز بكار كرد. سالهای قبل مدیر آن آقای سلیمی مسؤول كیهان هوایی بود (تاسال ۷۳ كه من آمدم)، اما امسال ظاهراً یكی از همكاران ایشان به نام آقای رضایی آن را اداره می كند. اخبار مربوط به حج آن چندان نیست؛ یكی سخنرانی آقای ری شهری كه بعد از مغرب روز دوشنبه ایراد شد، دو استفتاء از آقای خامنه ای برای جلوگیری از خواندن نماز جماعت مستقل و دیگری سجده بر فرش كه اشكالی ندارد، مقالی با عنوان شهروندان خدا رسیدند، و مقالی با عنوان حرم رسول اللّه حلقه وصل جانان، قسمتی از سفرنامه حسام السلطنه كه بنده چاپ كرده ام در باره بقیع و طنزی با عنوان لامپ روشن و

خاموش بر اساس تعبیر آقای قرائتی از مردم. آشنایی با اماکن مدینه که تلخیص کتاب تاریخ و آثار اسلامی مکه و مدینه از آقای قائدان است.

امروز پنجشنبه ۲۵ فروردین ساعت ۸ صبح به کوه احد رفتیم. یك عكاس (آقای صادق لو) و یك راننده (آقای مشرفیان) همراه بودند. قرار بر این بود تا از ابعاد مختلف احد و جبل رمات عکس تهیه شود که شد، گرچه خطری فیلم را تهدید می کرد، اما گویا به خیر گذشت. پس از آن از شعب برابر مقبرة الشهداء بالا رفتیم. نزدیك به انتهای ساختمان ها دست راست بالای کوه غاری بود که گویند حضرت رسول(ص) پس از احد به آنجا رفتند و استراحت کردند. شمار اندکی زائر پاکستانی بالای کوه آمده بودند. اسم ایران و امام خمینی کاملاً آشنا بود و آنچه ما دو نفر را به هم پیوند می داد همین ایران، امام خمینی و پاکستان بود. تا انتهای شعب رفتیم تا مطمئن شویم از آنجا به پشت احد راهی ندارد که نداشت و قسمت انتهای آن شعب، مسدود بود. از انتهای شعب به پایین مسیل است که به صورت قناتی در آمده و متصل به قناتی می شود که از شرق به غرب پایین کوه رمات قرار دارد. محل اتصال هم در کنار کوه رمات است که اکنون روی آن ها پلهای عریض و طویل قرار گرفته است. مجموعه آب به قسمت غربی کوه احد به سمت جنوب هدایت می شود جایی که وادی مبارك نام دارد یا همان وادی عتیق. ساعت ۱۰ بود که از احد برگشتیم و به هتل آمدیم. قدری استراحت کرده، دوش گرفتیم و آماده نماز شدیم.

امروز عصر مقداری درباره احد نوشتم و یادداشتها را با آنچه دیده بودم تطبیق داده و تا شب حدود شانزده صفحه نوشتم. قرار شد عکسهایی را که امروز صبح گرفتیم چاپ کنند، ان شاء الله که خوب شده باشد.

عصرها در محل بعثه که در قصرالدخیل اول شارع عوالی است جلسات روضه خوانی و سخنرانی هست. امروز هم بعد از مداحی، سخنرانی شیخ حسین انصاریان بود. برای نماز مغرب به مسجدالنبی رفتم و پس از نماز و زیارت آمدم. ساعت ۹ شب بعد از شام راهی محل برگزاری نماز کمیل شدم. ساعت ۱۰ تا ۱۱ برگزار شد. اول قدری مداحی و روضه بعد دعای کمیل با لهجه عربی و بعد هم مداحی و روضه فارسی. روضه خوانها طبق معمول از فاطمه(س) شروع می کنند و به همانجا ختم می کنند. اصلاً حال و هوای دعا را با روضه خوانی فرق نمی گذارند. عجیب جمعیتی حاضر شد، شاید حدود ۸۰ درصد زائران حاضر در مدینه بودند. برخی هم با اجناسی که تازه خریده بودند حاضر شدند. حرکت به سمت مراسم،

مثل حرکت بقیه حجاج برای نماز بود. تعداد مأمورین سعودی در اطراف اندك بود. فضا، فضای معنوی بود، میان بقیع و قبر پیغمبر، الحق که زمین سنگفرش زیبایی دارد و چراغها روشن و اصلاً نیاز به زیرانداز نیست. معمولاً نیروهای برگزار کننده یك بلندگوی قوی دارند که لابد با باطری کار می کند، اما هیچ کم نمی آورد و صدا به همه می رسد. آخر هم آقای ری شهری ده بیست دعای عربی می خواند همه درباره اتحاد مسلمانان و قلع و قمع کفار. مراسم نسبتاً جمع و جور برگزار می شود. جز آن که این مداحها گاه در خواندن حال مردم را می گیرند. امشب هم همینطور شد.

زائر روز پنج شنبه ۲۳ فروردین را امشب بعد از دعای کمیل ورق زدم. برخی عناوین عبارتند از: تأکید سرپرست حجاج ایرانی بر مسؤولیت علمای شیعه و سنی در بیداری مسلمانان، مزایای حرکت دسته جمعی زائران از محل اقامت تا حرم نبوی، مصاحبه با شیخ حسین انصاریان در باره دعای کمیل، گزارش سخنرانی آقای امینی در جمع حجاج، و مقاله ای از آقای جوادی آملی درباره رمز و راز حج. بنظرم زائر هنوز جذاب نشده مخصوصاً که امسال فاقد طنز است.

امروز جمعه ۲۴ فروردین ماه صبح قدری یادداشتها را جمع کرده و مقداری درباره احد نوشتم. ساعت ده همراه آقای قریشی و دکتر حجتی نزد شیخ محمد علی العمری روحانی شیعه ها در مدینه رفتم. آقای قریشی ما را معرفی کرد و برگشت. حدود یك ساعت و ربع در آنجا بودیم و سؤالاتی از آقای عَمْری کردیم. او ابتدا گفت که، چندی قبل مرا به فرمانداری بردند و تعهد گرفتند تا اجانب را استقبال نکنم. آقای قریشی به ما گفت وضع آقای عمری نسبتاً خوب است و چندی قبل وجوهاتی حدود یك میلیون و چهارصد هزار تومان برای .... فرستاد. پسر شیخ عمری هم یك گاز فروشی نسبتاً بزرگ در همان نزدیك خانه اش داشت و اسم محمد حسن العمری بزرگ بر تابلوی آن نوشته شده بود. شیخ عمری گفت که در مدینه و اطراف آن حدود ۲۵ هزار شیعه وجود دارد. بخش عمده آن ها سادات نخاوله هستند که نخاوله به معنای زارعین است. او گفت متولد سال ۱۳۳۰ است و در نجف تحصیل کرده و با آقای سید ابوالحسن اصفهانی مربوط بوده است. پدرش هم اول وکیل آقا سید محمد کاظم یزدی و بعد وکیل آقای اصفهانی بوده است. او افزود که بیست سال در نجف بوده است. ظاهراً پدرش همراه با شخصی بنام حمزه عباس سال ۴۹ ـ ۵۰ به مشهد امام رضا(ع) می رود و بعد به عراق می آید و این سبب می شود تا تصمیم بگیرد پسرش را برای تحصیل به نجف بفرستد. وقتی

شیخ عمری به نجف می رود ۱۰ ماه که می ماند در اوائل محرم خواب علی(ع) را می بیند که با عمامه ای زیتونی نشسته و از شیخ می خواهد نزدیك برود. وقتی جلو می رود امیرالمؤمنین می فرماید: من برای زیارت زائر فرزندم حسین(ع) یعنی شیخ رجب آمده ام. آقای عمری گفت این شیخ رجب تبتی بود. بعد امام از من سؤال کرد به مدینه می روی؟ گفتم شاید شاید. حضرت فرمود: اگر رفتی برگرد، چرا که «لانه فیما بعد یصیح الویل». بعد بیدار شدم، وضو گرفتم، زیارت امیرالمؤمنین رفتم. سه نفر بودند که پدرم سفارش مرا به آن ها کرده بود و پول هم به من می دادند، آمدند که یکی سیدعبدالحمید حبّوبی بود. آن ها خبر فوت پدرم را به من دادند. بعد من به مدینه آمدم، چیزی جز زمینهای بی ارزش از پدرم نمانده بود، مادرم را برداشتم و به نجف رفتم. همان وقت که خبر فوت پدرم را دادند، نزد سید ابوالحسن رفتم و او هم گفت که مجلس ترحیم برای پدرم گرفتند. پدرم حدود ۸۵ ـ ۸۶ سال عمر کرد.

بعد سؤالاتی راجع به بقیع کردیم گفت که دو بنا بود، یکی برای حضرت زهرا و دیگری چهار امام که به همدیگر راه داشت. قبة الاحزان هم بود که اکنون هم در داخل بقیع افتاده است. در باره کمال الدین شریعتمدار (پسر آقای نجفی اصفهانی پرسیدم). گفت فقط یادم هست که می گفتند او شیر آب را داخل بقیع آورده برای تمیز کردن[1] و ... یك جعفر اصفهانی هم در آنجا کفش دار بوده است. در تابستان سال ۱۳۴۳ که دولت جدید آمد و چهار ماه بعد، از ۱۸ شعبان شروع و تا رمضان در همه جا اماکن را تخریب کرد. از مسجد علی(ع) در قبا پرسیدم. گفت یك ساختمان خرابه ای بود در قبا که دیده بودم و می گفتند که خانه فاطمه زهرا(س) بوده است.

---

۱ . به گزارش مرحوم الفت: شریعتمدار در سال ۱۳۳۹ همراه تنی چند از علما به مکه مشرف شد و در آنجا به دربار شریف مکه راه یافت و به عنوان شیخ العجم و رئیس الشیعه نامیده شد. او در مکه و مدینه پول زیادی به خدام حرمین شریفین و فقرای آن دو شهر داده و بالاخص سادات نخاوله ساکن مدینه را انعام نمود. در مدینه حکومت حجاز را با پول فراوان حاضر کرد تا موافقت کنند در قبرستان بقیع صحن و بارگاه برای ائمه علیهم السلام بسازند و بر آن استخر و حجرات و دیگر بناها بنا کنند. وی پس از موافقت آنها شروع بکار کرده و اقدام به خراب کردن قبور سنیان مدینه کرد. اقدام وی در تخریب قبور و جابجا کردن استخوانهای مرده های اهل سنت، مردم مدینه و عشایر عرب را بر ضد شیعیان تحریك کرد و در شهر مدینه اوضاع غیر عادی شد و جان شریعتمدار و همراهانش به خطر افتاد. او با پول زیادی توانست جان خود را از آن مهلکه نجات دهد. به نوشته آقای الفت وی در این سفر بالغ به یکصد هزار تومان خرج کرد. نک: مکارم الاثار، ج ۷، ص ۲۵۳۱ ـ ۲۵۳۲؛ تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان، ج ۳، ص ۱۴۷ ـ ۱۴۸.

مسجد شمس هم که در قربان است، قبرستان اطفال شیعه بوده و مسجد شمس همـان مسـجد فضیخ است. او گفت به یاد دارد که دسته های سینه زنی به بقیع می رفتند و نیـز اینکـه اشـراف مدینه اظهار تشیع می کردند. پرسیدم اکنون اشراف صاحب تشکلی هسـتند ؟ گفـت: نـه، امـا موقوفاتی دارند که سید منصور نامی مسؤول آن هاست و البته نسب سادات محفوظ است .

در باره مساجد شیعه پرسیدم. گفت ما مسجد نمی گوییم، چون اوقـاف بـه اعتبـار مسـجد تصاحب می کند. ما اصطلاح مجلس را بکار می بریم و همـان بـاغ خـودم کـه وسـطش نمـاز مغرب می خوانم آن را هم به عنوان مجلس می گوییم.

در این فرصت دو جوان آمدند که سؤال فقهی داشتند و شیخ جواب آن ها را داد. بعد گفـت که اینها از سورقیه هستند که نزدیك منطقه مهد واقع است و معدن طلای معروف در آنجاست و صد و بیست کیلومتر با اینجا فاصله دارد. مردم سورقیه شیعه اند، اما الآن آب ندارنـد و برخـی مهاجرت کرده به مدینه آمده اند.

ظهر برای نماز به حسینیه آن ها رفتیم که زیر یکی از هتلها بود، همانجا که در کنارش خانـه خودش هم قرار داشت، زیـر زمینـی کـه شـاید در آن حـدود ۲۰۰ نفـر نمـازگزار بـود، برخـی پاکستانی، برخی بحرینی و چندی ایرانی و بقیه هم از خود شیعه های مدینه. آخر دو عکس نیز همراه ایشان گرفتیم و آمدیم.

شماره سوم زائر روز جمعه ۲۴ فروردین و ذی قعده منتشر شد. اخبـار مربـوط بـه حـج آن: توصیه های ستاد مدینه برای رفاه حال زائران ایرانی، گزارش سخنرانی آقای قرائتی در جمع چند کاروان، دیدار اعضای سایر بعثه ها با آقای ری شهری، اظهارات نماینده سـازمان حـج در بـاره چگونگی ارائه خدمات به زائران، در گذشت یك زائر ایرانی در مهر آباد، زبان حال زائران، سلام بر مدینه، خدا قوت خادمان کاروانها، حج در کلام امام سجاد(ع) و مساجد سبعه.

امشب که شنبه است، سری به خیابان سلطانه، منزل دکتر اکرم ضیاءالعمری رفتم. نامبرده از متفکران عراقی است که سالها در مدینه سـاکن اسـت و سـابقاً مسـؤول بخـش فـوق لیسـانس دانشگاه اسلامی مدینه بود. سال گذشته ماه شعبان که برای عمـره آمـدم بـه دیـدنش رفـتم و دو ساعتی در منزلش بودم. همان موقع به تازگی بخشنامه شـده بـود کـه اسـتادان غیـر سـعودی از تدریس کنار گذاشته شوند. امشب که رفتم، منزل نبود و گفتند که از آنجا و حتی از مدینـه رفتـه است، نفهمیدم کجاست. آقا خلیل، کتابفروش مکتبة دارالایمان، هم گفت که سخت مراقب او هستند و دامادش هم با احتیاط اینجا می آمد.

دیشب (شب شنبه) ساعت ۱۲/۵ به بقیع مشرف شدیم که البته شبها در آن بسته است و معدودی زائر بالای پله نشسته، دعا و روضه می خوانند. چند دسته ۲۰ نفری مشغول زیارت بودند. دعا و زیارت خواندیم و آمدیم نزدیك مسجد که البته از پنجاه متری مانع نزدیك شدن به دربهای مسجد می شوند. آنجا نماز زیارت خوانده و برگشتیم. در آن حال ماشین ضد عفونی آمد و آن اطراف را با دود مخصوص ضد عفونی کرد و رفت.

امروز شنبه ۲۵ فروردین برابر با ۲۵ ذی قعده بار دیگر عازم احد شدیم. آقای محمد سمامی حائری نیز همراه ما آمد با یك عکاس. وقتی وارد مسیر شعب احد شدیم، ماشین امر به معروف و نهی از منکر سر رسید و گفت برگردید. شمار زیادی زائر پاکستانی را هم برگردانده بود. قدری جرّ و بحث شد. کتاب احد را که یکی از محققان دانشگاه مدینه نوشته بود به او نشان دادم. گفت: این کتاب خلاف است; به هر حال بطور موقت پایین آمدیم و از کوچه دیگری بالا رفتیم. در آنجا نزدیك غار، مسجد فسح (سفح!) را زیارت کرده، چند عکس گرفتیم و آمدیم.

نشریه زائر روز شنبه ۲۵ فروردین اخبار و گزارش هایی در مسائل حج داشت. سخنرانی آقای ری شهری در جمع زائران، سخنرانی شیخ حسین انصاریان، نحوه پرداخت ریال نوبت سوم به زائران، مصاحبه دکتر صدر برای مسائل بهداشتی، گزارش برگزاری دعای کمیل. یك زائر ترکیه: واقعاً از این که جماعتی اینقدر گریه می کند متعجبم، عربستان به دلیل بیماری مننژیت در نیجریه، اجازه ورود حجاج این کشور را به سعودی نداد، آداب تشرف به محضر پیامبر(ص) از آقای جوادی آملی، تاریخچه بقیع، بخشی از سفرنامه فرهاد میرزا در باره ضریح امام حسن(ع).

اخبار حجی زائر در سالهای قبل بیشتر بود. رسالت زائر در اینجا در دو بخش است، یکی تأمین پوشش خبری حجاج در باره ایران و جهان و دوم تأمین خبری آن ها در ارتباط با حج. این خبرنامه سالهاست که در ایام حج منتشر می شود.

دیشب برای نماز عشاء به مسجدالنبی رفتیم. بعد که آمدیم همراه آقای دکتر حجتی، به چند مغازه سر زدیم، اما چیزی نگرفتیم. عمده اهل بازار مدینه افغانی هستند. این افغانیها مهاجران پانزده ساله اخیراند که به این کشور سرازیر شده اند. مصالح سیاسی و اقتصادی در عربستان در نگهداری آن ها بوده است. حجم قابل توجهی از بخارایی ها نیز در مدینه ساکنند که مهاجران عصر اول سلطه کمونیستها بر ممالك ماوراءالنهر یا به اصطلاح امروزیها جمهوریهای آسیای

میانه هستند و اکنون تابعیت مدینه را دارنـد. دربـاره بـازار، ایـن را هـم بگـویم کـه ۷۰ درصـد خریداران، بویژه در نواحی خاصی، ایرانی اند و ۷۰، بلکه ۸۰ درصد اجنـاس خریـداری شـده شامل پتو و پارچه می شود، چرا که بر اساس آنچه شایع شده قیمت پارچه در مدینـه نسـبت بـه مکه ارزانتر است.

زائر روز یکشنبه ۲۶ فروردین ۷۵ اخباری در حج داشت: تاکنون ۲۵ هـزار زائـر ایرانـی بـه مدینه آمده اند، توصیه به ایرانی های عازم مکه که بلافاصـله بعـد از مغـرب از مسـجد شـجره حرکت کنند، گزیده سخنرانی آقای استادی در جمع کاروانها درباره توسـل بـه ائمـه، عربسـتان سعودی ۵۰۰ میلیون ریال از راه ارائه خدمات تغذیه هواپیمائی در آمد دارد، خریدهای زائران و قیمتهای غیر واقعی، خانه ای در پشت محراب مسجد، زائران گمشده، قسمتی از شـعر محیـی لاری در باره احد، انتظارات زائران از روحانیان کاروانهـا، احـد کـوهی از کوههـای بهشـت، و گزارشی که بنده با نقشه تهیه کرده و در باره موقعیت نیروها در احد فرستاده بودم.

امروز یکشنبه سمینار «مدینه سرزمین عشق محمد و آل محمد» توسط واحـد اهـل سـنت بعثه برگزار شد. امسال این واحد را شخصی به نام آقای زمانی با همکاری چند تن از روحانیون سنی و شیعه اداره می کند. من ساعت ۱۰/۳۰ رفتم که آقـای ری شـهری سـخنرانی مـی کـرد و موضوع سخن وی در باره آیه تطهیر بود و بعد هم راجع به انتخابات ایران. ظاهراً این سـخنان را می گفت تا در مطبوعات ایران منتشر شود؛ چون جمعیت دفاع از ارزشهای انقلاب مربـوط بـه ایشان است که امسال قبل از انتخابات تشکیل شد و اکنون که مرحله دوم انتخابات است ایشان باید دیدگاههای خود را مطرح کند. بعد قرار بود نماینده مهاباد سخنرانی کند و شخصی بـه نـام آقای رهبر که من آمدم.

دیشب آقای واعظ زاده آمد که قاعدتاً برای برگزاری سمینار دار التقریب اسـت. امـروز او را پس از سمینار پیشگفته ملاقات کردم.

امروز ظهر یکشنبه ۲۶ فرودین ماه برای نماز به حسینیه شیخ عَمْری رفتم. تعدادی ایرانی به آنجا آمده بودند. عکس آقای خویی و آقای سیستانی روی دیوار بود. ایرانی هایی که آمده بودند نوعاً نمازشان قصر بود و برخی بین دو نماز می رفتند. دو ایرانی در کنار من بودند که نماز خـود را روی فرش خواندند و گمان کرده اند که اینجا هم مانعی ندارد! در این باره به آن ها تذکر دادم. سطح حجاج ایرانی نوعاً پائین است. بازار برای بسیاری از آن ها اصل اسـت و نمـاز در درجـه بعد از زیارت قرار دارد. این انحرافی است که باید اصلاح شود، گرچه همه اعتقاداً نماز را مقدم

می دارند و بسیاری هم اکنون مرتب در نماز جماعت شرکت می کنند.

بخشی از اخباری که توسط مبلغان از زائران خارجی فراهم آمده چنین است: در اندونزی کتاب حج دکتر شریعتی بالاترین فروش را در کتابهای چاپی آن کشور دارد. وهابیت در گینه روز به روز، رو به پیشرفت است. قبل از حرکت زائران ترکیه گفته شده که ایرانیان در مسجد الحرام تظاهرات می کنند و ما نگران پیرزنها و پیرمردها بودیم و این نگرانی در کاروانهای ترکها هست. در سودان همه مردم با وهابی ها مخالفند و هر شیخی که حرفهای ضد وهابی بزند در دل مردم جای دارد. در فرانسه هر کسی که دیندار باشد می گویند پیرو امام خمینی است. در فرانسه از اسلام مدرن تبلیغ می شود که مناسب برای مردم متمدن است. صوفی گری در فرانسه(میان مسلمانان) رواج دارد و آنجا معروف است که هر صوفی بالضرورة شیعه است. در مسجد قاضی خان چین بیش از دویست نفر در مسجد حاضر می شوند. در ترکیه شیعیان و ترکها متحداً به حزب رفاه رأی دادند.

اینها اخباری بود که برخی مبلغین از زائران خارجی در ایام حج گرفته اند. گزیده این اخبار روز یکشنبه ۲۶ فروردین به دست من رسید.

امروز یکشنبه ۲۶ فروردین عصر ساعت ۴/۳۰ عازم عوالی شدیم. ابتدا به مشربه ام ابراهیم رفتم. محل آن ۱۰۰ متر پس از مستشفی الزهراء و روبروی بنایی آجری است که سردر آن نوشته است مرکز البساتین التجاری. ۱۰۰ قدم داخل کوچه دست راست مشربه ام ابراهیم است. یک چهار دیواری با بیش از ۲۰۰۰ متر مربع مساحت که درِ سبزی دارد و قفل و زنجیر بزرگی به آن زده اند. همان لحظه ایرانیها با چندین اتوبوس رسیدند. یکی از دوستان روحانی از من خواست تا دقایقی درباره مشربه صحبت کنم. درباره ماریه و ابراهیم صحبت کردم و این که به قولی مادر امام رضا(ع) در آنجا مدفون است، بعد هم راجع به این که سعودی بسیاری از مساجد را تخریب کرده و اثری از آن ها نیست و خواهش کردم که کارهای خلاف شئون اسلامی نکنند. زنان قبل از صحبت من پشت دیوار نشسته و های و هوی گریه می کردند. برخی به در آن نخ می بستند، اما به سبب توصیه هایی که شد نخ ها را باز کردند.

از آنجا عازم قبا شدم در جستجو بئر اریس یا خاتم. طبق نقلهای تاریخی محل آن در ۵۰ متری غرب مسجد قبا بوده که اکنون باید در داخل مسجد یا خیابان یا در میدانهای طرف غرب مسجد و یا نخلستان روبروی آن باشد که البته در نقلهای تاریخی گفته شده که در شمال غربی مسجد قباست. به نظر می رسد حوضی که در غرب مسجد است، دقیقاً باید جای چاه اریس

باشد. اندکی بالاتر، به طرف جنوب غربی یك بقّالی مدرن بود. به داخل رفتم یـك نفـر افغـانی فروشندگی داشت. معلوم شد که در دانشگاه مدینـه در رشـته حـدیث درس خوانـده و در حـال حاضر هم مدرّس تعلمیات دینی است و هم بقال، و چهار سال است که در قبا ساکن سـکونت دارد. او گفت برخی اقوامش در ایران هستند. اندك اندك سر صحبت را باز کردم و گفتم راجع به شیعه در دانشگاه چه چیز به شما تعلیم می دهند. گفت من به دانشگاه کاری نـدارم. خـودم بـر این باورم که هر کس شهادتین بگوید مسلمان است. گفتم سعودیها خیلی افراطی هستند. گفت همه جا افراطی هست. بعد کتاب الدرالثمین را برایش خواندم که چه مساجد مهمـی بـوده کـه رسول اکرم(ص) در آن نماز خوانده و اینها از بین برده اند. مثـل مسـجد بنـوظفر، مسـجد بنـی قریظه و... از او راجع به بئراریس پرسیدم. گفت نمی دانم. درباره متعه پرسید. گفتم ابن عبـاس بدان اعتقاد داشته و شیعه از روی دلیل و اجتهاد به آن باور دارد. آدرس گرفت تا اگر ایران آمد به قم بیاید. سه ربعی گفتگو ادامه داشت.

بعد به محله قربان در نزدیکی مسجد شمس آمدیم. این محل غیر مسجد فضیخ اسـت. از بچه ها که مشغول بازی بودند سراغ نماز جماعت شیعه را گرفتیم. دو سه نفری همراه ما آمدنـد در گوشه ای به درون یك خانه رفتیم. حدود ۳۰ تا ۴۰ نفر آماده نماز مغرب بودند. من و راننـده وارد شدیم. همه نگاه می کردند. وضع ما برای آن ها غریب بود. در وقت شروع نماز عشا، امام جماعت که تصور می کرد من از اهل سنتم رو بـه مـن کـرد و گفـت کـه مـا نمازمـان را جمـع می خوانیم. وقتی گفتم شیعه و ایرانی هستم همه خوشحال شدند. پـس از نمـاز نزدیـك رفـتم. خیلی وحشت داشت، شاید هم روحیه اش این بود. درباره مسجد شمس که در همان محله بود پرسیدم. گفت یاد ندارم که بنایی در آنجا بوده باشد اما همه تأیید کردند که آن مسجد رد شمس است. بعد نشستم و او چند آیه را با صوت قرائت کرد و سپس روضه خواند و بعـد هـم چـایی، شیرینی و نان آوردند. قدری با افراد صحبت کردم. اطلاعات تاریخی اندکی داشتند. چهره همه آن ها سیاه یا بهتر بگویم نیمه سیاه بود و برخی با موهای مجعد. مجلس بسیار گـرم بـود، اسـم امام جماعت را درست نشنیدم. گویا آقای مأیوف یا معیوف یا چیزی شبیه آن. پس از آن به بعثه مراجعت کردم.

امروز دوشنبه ۲۷ فروردین ماه صبح دو نفر از شیعیان حمص را دیدم. گفتند از اهالی ریف هستند که به حمص مهاجرت کردند؛ یکی از آن ها گفت در منطقه ای که در حمص سـکونت دارند اغلب مردم شیعه هستند؛ یك «الجامع المصطفی» دارند و یك حسینیه که امام جماعـت

آن شیخ عبدالمجید عباس است. حسینیه آن ها در حی العباسیة است. جامع المصطفی هم در کمتر از ۱۰ سال پیش بنا شده است. او گفت در حوالی حلب نیز چند قریه شیعه هست و کتابی هم چاپ شده با عنوان تاریخ شیعه در حلب.

این روزها خبر داغ حمله مجدد اسرائیل به جنوب لبنان است. خداوند بحق محمد و آل محمد صهیونیستها را سرنگون کند. زائر، امروز هم چند خبر مربوط به حج داشت: گزارش سخنرانی آقای ری شهری در سمینار مدینه «کانون عشق محمد و آل محمد»، چاپ چند فتوا از آقای خامنه ای، صحبت آقای محمدی گیلانی در جمع شماری از زائران، بیشتر زائران ایرانی بین ۵۱ تا ۶۰ سال سن دارند، شستشوی کعبه روز پنجشنبه با گلاب ایران، گزارشی از گشت و گذارهای بیهوده حاجیان که سبب خستگی آن ها و بیماری در مشاعر شریفه می شود، گزارشی از شکوه نماز جماعت در مسجد النبی(ص)، توصیه هایی برای زائران از زبان آقای فلاح زاده، اماکن تاریخی بین راه مدینه و مکه.

امروز سری به آقای سیدجواد شهرستانی زدم. در راه بازگشت یکی از دوستان را دیدم. او گفت از یك عرب آگاه شنیده، مجموعه عظیم تجاری به مرکزیت یک هتل که در ابتدای خیابان باب العوالی در محدوده برابر بقیع(قبله بقیع) ساخته می شود، بخشی از درآمد خود را وقف تبلغات ضد شیعی کرده است. در تابلوی آنجا هم آمده که در اختیار وزارت اوقاف و ارشاد است و این حرف بعید نمی نماید.

عصر روز دوشنبه ۲۷ فرودین (۲۷ ذی قعده) عازم مساجد فتح یا مساجد سبعه شدیم. راه آن از مسیر سلطانه به سمت غرب است. بالای کوه تعدادی بنا وجود دارد که یادگار دورانی است که سربازانی از آنجا، مسیر ورود به شهر را که شمال غربی است کنترل می کرده اند. ساختمانها و سنگفرشهایی از دوره عثمانی مانده است. در این بناها از سنگ، چوب و تیر آهنهای راه آهن سابق مدینه یا بقایای آن استفاده شده است. در آنجا اثر تاریخی خاصی نیست، اما زائرانی برای خواندن نماز به آن کوه می آیند. محتمل است که در جنگ احزاب رسول خدا(ص) بر روی آن کوه رفته باشند.

امروز سه شنبه ۲۸ فروردین ماه همراه آقای حجة الاسلام محمد جعفر طباطبایی به برخی از اماکن سر زده و صحبتهایی با ایشان کردم. ایشان متولد سال ۱۳۱۷ بوده و از سال ۴۰ به بعد به جز سالهای تعطیل حج و یك سال هم بدلیل منع ساواك، همه سال به مکه مشرف شده است. وی اهل مشهد است، در نجف تحصیل کرده و شاگرد آقای شاهرودی بوده است. اما

آنچه جالب می نماید، آن که مدینه نیز مثل مسلمانها تقسیم بر دو شـده، مدینـه سـنی و مدینـه شیعه. مقصودم اماکن شناخته شده و نشده و روایات افواهی و کتابی راجـع بـه آن اسـت. البتـه ساکنان شیعه نیز در قبا و نخاوله فراوانند و این چند روز مکرر آن ها را زیارت کردیم، اما مدینـه سنی و شیعه: برای شیعه ها مسجد الاجابه، مسجد مباهله است. دو خانـه بـرای امـام سـجاد و امام صادق(ع) در احد شناخته شده بوده، که اکنون اثری از آن ها وجود ندارد، ضمن اینکـه در قبا نیز خانه حضرت زهرا (س) محو شده، در محله قربان خیابان عوالی به سمت قبا کنار معهد دارالهجرة خانه امام سجاد(ع) بوده که اکنون چهار دیوار بدون در همراه سقف از آن باقی است. باغ سلمان فارسـی در جنـوب غـرب فضـیخ قـرار دارد. مسـجدی در حـدود ۳۰ متـری جـاده سیدالشهدا (دست چپ مسافر احد) هست که خیمه گاه امام سجاد(ع) پس از بازگشـت اسـرا بوده است. در شرق بقیع در درون نخلستان و پشت سـاختمان امـر بمعـروف و نهـی از منکـر مسجدی بوده محل نزول سوره هل اتی و ...؛ این مدینه شیعه است. بسـیاری از ایـن امـاکن و نظایر آن ها مثل مسجد حضرت فاطمه(س) در کنار بقیع در آثار تـاریخی شـناخته شـده، امـا برخی افواهی است و در کتابها اسامی دیگری برای آن ها یاد کرده اند.

با آقای طباطبایی به مسجد الدرع یا مسجد البدایع نیز رفتیم که در شارع سیدالشهداء ۳۰۰ متری قبل از مسجد المستراح، دست چپ در ابتدای یـك كوچـه قـرار دارد و دو گنبـد بـر روی شبستان کوچك آن هست و نماز به جماعت برگزار می شود. دیروز آقای رحمانی، روحانی يك کاروان، از تشتّتی که در وضعیت تقلید در کاروان وجود دارد سخن مـی گفـت. ایشـان اظهـار می کرد که مقلد از آقای بروجردی داریم تا احقاقی رئیس اخباریها در کویت و تمـامی مراجـع فوت کرده بعد از آقای بروجردی تا این افراد که زنده هستند. بسیاری از کاروانها که از شهرهای بزرگ آمده اند این مشکل را دارند، اما کاروانهایی که از مناطق محدود هستند یا اظهار می کنند مقلد امامند یا می گویند آقای خامنـه ای. امسـال اسـتفتائات ویـژه حـج از آقـای خامنـه ای بـا حواشی ده تن از مراجع فعلی(۷ هفت نفر اعلام شده از سوی جامعه مدرسین بـه عـلاوه آقـای سیستانی، نوری و صانعی) چاپ شده است.

زائر روز سه شنبه ۲۸ فرودین ماه، اکنون که ساعت ۱۱/۳۰ اسـت بـه دسـتم رسـید. اخبـار حجی آن عبارتند از: سخنرانی آقای ری شهری در شبی با قرآن که دیشب برگـزار شـده، توصـیه ستاد مدینه که مدیران کاروانها باید پس از جمع آوری همه زائران از مکه حرکت کند، وجه نقـد را نباید به حرم برد چون سرقت زیاد شـده اسـت، هزینـه سـفر يـك حـاجی كـويتی ۶۵ دینـار

کویتی(۹۰۰ هزار تومان) و هزینه یك حاجی تونسی ۵۰۰ دینار تونسی است، معمولاً تغذیه تونسی ها به عهده خودشان است، توضیحهای فقهی به زائران درباره طواف و تقصیر، از مدینه تا مکه، آنچه زائران باید بدانند، مدینه از رازهایت برایم بگو، و اماکن بین راه مکه و مدینه. زائر هر روز یکی از استفتائات آقای خامنه ای درباره مسائل حج را چاپ می کند.

برخی از اخباری که از جهان اسلام از طریق حجاج سایر کشورها بدست آمده چنین است: مواد منفجره بکار برده شده در عملیات حماس در برابر هروئین از خود اسرائیلی ها خریداری شده بود، در برخی کاروانهای ترکیه سخنرانی می شود و شعار مرگ بر آمریکا و مرگ بر اسرائیل سر می دهند، در بحرین ۲۰۰۰ نفر دستگیر شده اند و جریمه نقدی تا ۷۰ هزار دلار می رسد، یکی از کاروانها دویست قرآن برای هدیه به مکه آورده بود که در جده توقیف شد، زائران فلسطینی سرزمینهای تحت اشغال از این که در سعودی مورد خشم حکومت هستند خشمگین شدند، با ائتلاف دو حزب جدید در ترکیه پخش اذان در پادگانها تعطیل شده است، تظاهرات حدود ۲۰۰ نفر از دانشجویان در برابر باب الرحمة مسجد النبی، دولت بحرین روی رادیو ایران پارازیت می گزارد، در شهر حماد در سوریه عده زیادی به جعافره معروفند و معتقدند از نسل جعفر بن ابی طالب هستند، در بروئنی اگر کسی برای دولت کار کند به مردان هر سه سال و زنان هر پنج سال بلیط حج داده می شود، در گینه حتی در دورترین روستاها، مردم نام امام خمینی را می دانند و به بزرگی یاد می کنند، در کشمیر بین شیعه و سنی کمترین اختلافی نیست بر خلاف پاکستان، اهل سنت کشمیر در مراسم عاشورا همانند شیعیان شرکت می کنند، رسانه های ترکیه همه بر ضد حزب رفاه هستند و بر ضد جمهوری اسلام تبلغ می کنند، گرایش اسلام در میان جوانان ترکیه فراوان است، تلاش حکومت بحرین برای ایجاد اختلاف بین سنی و شیعه، مردم فلسطین از این که شنیدند ایران بمب اتمی دارد خوشحال شدند و شیرینی تقسیم کردند، بسیاری از طلبه های مدارس دینی هند برای تحصیل عازم الازهر می شود که دید وهابی ندارند، در پاکستان نزاع شیعه و سنی کمتر شده است و سپاه محمد(ص) در برابر سپاه صحابه قرار گرفته است، گسترش اسلام در میان روشنفکران مراکش، در مغرب از دستگاههای دولتی انتقاد می شود اما کسی حق ندارد از شاه انتقاد کند، مردم تونس از زین العابدین بن علی برای رسیدگی به امور کشور راضی اند، در بحرین شیعیان مقلد آقای خامنه ای هستند، مردم بحرین پارلمان می خواهند، در بحرین مشروف فروشی ها با بمب توسط شیعیان به آتش کشیده می شود، در بحرین شیخ عبدالامیر جمری از علمای شیعه در زندان است، مسلمانان

جدید استرالیا جذب فرقه های سنی نمی شوند و خود گرایش های جدیدی را تأسیس می کنند، در مالزی، اجازه مطالعه درباره مذهب شیعه داده نمی شود، ترکیه الجزایر دیگری نمی شود و احتمال کودتا توسط ارتش نیست چون مسلمانان نیروهای زیادی در ارتش دارند، کاروانهای ترکیه ۲۵۰ نفره است و هر ۵۰ نفر یك روحانی دارد و در رأس هر کاروان یك مفتی است که رئیس کاروان است، سعی در برگزاری هفته فرهنگی اسرائیل در مراکش به صورت اعلام نشده و اجتماع اعتراض آمیز مردم جهت بر هم زدن آن، امسال فروش بُردهای یمانی که نام امامان بر روی آن ها بوده ممنوع شده است و مغازه ها در برابر سؤال حجاج ایرانی اظهار بی اطلاعی می کنند، یکی از استادان ادبیات در مصر کتابی همانند کتاب سلمان رشدی تألیف کرده که با ارتداد علما مواجه شده و اکنون به فرانسه گریخته است، درگیری شیعه و سنی در پاکستان در حقیقت بین دیوبندیها یعنی وهابیهای حنفی مذهب با شیعه است، ۶۵ هزار بنگلادشی به حج آمده اند که هزینه متوسط دو هزار و پانصد دلار است، در تایلند مسیحیان و مسلمانان روابط خوبی دارند و برخی مسلمانان هم به کلیسا می روند و دعا می خوانند، اسرائیل در میان فلسطینیها تبلیغ می کند که ایرانی ها شیعه هستند و ضد مذهب شما و به این وسیله می خواهند با نفوذ ایران مقابله کنند.

امروز عصر سه شنبه ۲۸ فروردین عده ای از مسئولان بعثه مقام معظم رهبری و از جمله آقای ری شهری عازم مکه شدند و آقای غیوری به عنوان جانشین ایشان در مدینه ماند. ساعت ۶ از هتل خارج شده به سوی مسجدالاجابه رفتیم. همراهان عبارت بودند از آقای دکتر حجتی و دوست دیگر آقای نجم آبادی. اذان را گفتند که به مسجد رسیدیم. یك گروه ایرانی از مسجد الاجابه بیرون آمده به سمت حرم راه افتادند که آقای نجم آبادی به آن ها اعتراض کرد. نماز را جوانی خواند و طبق قاعده پس از نماز یك دقیقه برگشت و به خلق الله نگاه کرد و بعد رفت. واعظی سخنرانی کرد و احکام رمی جمرات را می گفت و در ضمن اعلام کرد هر کس سؤالی دارد بپرسد. از آنجا بیرون آمده راهی مسجد النبی شدیم. در راه خرید کوچکی کردیم. پس از رسیدن به مسجد بیرون مسجد طرف باب جبرئیل نشستیم و پس از زیارت و نماز به هتل برگشتیم.

ظهری آقای علم الهدی می گفت: در گذشته که می آمدیم از اول عوالی به بالا همه نخلستان بود از میان کوچه باغها رد می شدیم تا به محل باغ سلمان می رسیدیم. یك شیعه آنجا بود و می گفت نخلهایی که زمان سلمان در اینجا کاشته همه از بین رفته مگر یکی. بعد چند

دانه از خرمای آن آورد که مخصوص بود و هسته آن به انـدازه یـك دانـه بـرنج. هنـدی هـا نیـز می آمدند و یکی یکی از آن خرماها به آنان مـی داد. او گفـت کـه تقریبـاً همـه نخاولـه ای هـا شیعه اند و گویا تخصص آن ها در پیوند زدن نخل سبب شهرت به نخاوله شده. تا آنجا کـه بـه یاد دارم سمهودی هم از نخاوله یاد کرده است(باید مراجعه شود).

سر شام، آقای زمانی که مسؤول واحد اهل سنت بعثه است گفت جمعه که شیخ بـن زاحـم از قضات محکمه شرع مدینه نماز جمعه خواند اظهار نمود که طبیعت حج با تظاهرات منافات دارد و عده ای می خواهند این گونه تجمعات را برگزار کنند. اینها از توطئه هـای یهـود اسـت!. آقای زمانی گفت که روحانیون اهل سنت بعثه جوابیـه ای نوشـته ترجمـه بـه عربـی شـده و بـا امضای آن ها قرار است برای شیخ بن زاحم فرستاده شود(به نظرم این جوابیه در میقـات ش ۱۶ چاپ شده است). هر ساله در مدینه در همین ایام سخنرانیهای فراوانی در مسجد النبی و سـایر مساجد بر ضد شیعه و قصه برائت می شود. در مکه نیـز درسـت در روزهـای قبـل از برگـزاری مراسم یعنی جمعه قبل از برگزاری برائت کـه در روز ششـم ذی حجـه اسـت بـر ضـد شـیعه و تظاهرات برائت سخنرانی می کنند. اکنون دو سال، بلکـه سـه سـال اسـت کـه در منـی برگـزار می شود. سال ۷۱ آخرین سالی بود که در معابده اجتماع برائت صـورت گرفـت. بعـد از نمـاز مغرب بـرای یـافتن مسـجد بنـوظفر جسـتجو کـردم امـا آن را نیـافتم. گویـا موقعیـت آن برابـر مسجدالاجابه بوده است. باز باید تحقیق شود.

امروز چهارشنبه ۲۹ فروردین ۷۵، اول صبح سری به چند بعثـه زدم. اصـطلاح «بعثـه» در اصل مربوط به هیئتهای نمایندگی است که هر کشوری در ایام حج اعزام می کند. در مورد ایران این بعثه ها مربوط به مراجع فقهی مختلـف اسـت. بعثـه مرکـزی مربـوط بـه نماینـده آیـة اللـه خامنه ای است و در واقع مدیریت دولتی حجاج به عهده این بعثه است. عصرها هر روز مراسم در این بعثه برگزار می شود. ارکان فقهی بعثه مرکزی آقایان کریمـی بـابلی، قـدیری اصـفهانی و غیوری نجف آبادی هستند. هر سال جمعی را هم برای سخنرانی و کارهای علمی متفرقه دعوت می کنند. امروز اول سری به آقای شهرستانی زدم که چنـد روز گذشـته بیمـار بـود. بعثـه آقـای سیستانی حدود بیست نفرند که برخی از آن ها عبارتند از آقای اشرفی شاهرودی، آقای سمامی و عده ای دیگر. بعثه آقای سیستانی بسیار شلوغ بود و رفت و آمد زیاد. بعد از آن به بعثـه آقـای شبیری زنجانی رفتم که آقا جواد فرزند ایشان با آقا محمد و آقای بیگدلی بودنـد. سـری هـم بـه بعثه آقای مکارم زدم که پسرشان با آقای مولانا بروجردی و شیخ مهدی انصـاری بودنـد. شـیخ

مهدی، طبق آنچه خودش اظهار می کرد، ظرف چند روز گذشته دو بـار دسـتگیر شـده امـا بـه سرعت آزادش کردند. گویا با یکی از وهابی های حاضر در حرم، جرّ و بحث کرده بود. بعد هم سری به بعثه آقای فاضل لنکرانی زدیم که آقا شیخ علـی پنـاه اشـتهاردی، پسـر آقـای فاضـل و عده ای دیگر بودند. بعثه های دیگر عبارتند از بعثه آقای نوری همـدانی، شـیخ جـواد تبریـزی، میرزا علی غروی تبریزی. سید محمد روحانی و سید محمد شیرازی، که البته برای اعـزام بعثـه با بعثه مقام معظم رهبری هماهنگی نشـده اسـت. بقیـه بعثـه هـا از طریـق سـازمان حـج و بـا هماهنگی بعثه رهبری اعزام می شوند و همه در طول مدت در مدینه و مکه دیدار متقابل با بعثـه مرکزی و نماینده رهبری دارند.

اخبار مربوط به حج از زائر روز چهارشنبه ۲۹ فروردین ماه: نماینده ولی فقیه وارد مکه شد، زائران برای تبدیل ریال ایرانی به صرافیها مراجعه نکنند، زائران مالزیایی و پاکستانی: حـرم امـام خمینی را به جای ما زیارت کنید، دیدار هسته های امر به معروف و نهی از منکر با نماینده ولی فقیه، متنی ادبی با عنوان «بیت الاحزان» آخرین سلاح، گزارشی از وضعیت بهداشتی کاروانها، بخشی از سفرنامه فرهاد میرزا در باره زیارت مولدالنبی(ص) و آخرین قسمت تاریخچه کعبـه و ارکان آن.

شبها کانال دوم تلویزیون سعودی را که به زبان انگلیسی است می بیـنم. تفـاوت امسـال بـا آنچه از سالهای قبل خاطرم به خاطر دارم قیافه اخبارگوی تلویزیون است. اخیراً زنها با مقنعه در صفحه تلویزیون ظاهر می شوند اما مثـل فُکُلـی هـای مـا مقـداری از موهـای جلـو را بیـرون می گذارند.

امروز پنجشنبه آخرین روز حضور ما در مدینه است. صبح عازم حرم شدم، زیارت و نمازی خواندم. در اطراف حرم پیغمبر، حداقل ۱۰ مورد مأمور ایستاده که مردم را از نزدیك شـدن منـع می کنند. اگر کسی پشت به قبله و رو به ضریح بوده و دستانش را بلند کرده باشد، مأمور نزدیك می آید و او را بر می گرداند. امروز یك مورد دیدم که جوان عربی بود مشغول تضرع و دسـتانش بلند، مأمور سعودی آمد و روی او را برگرداند، آن جوان دوباره برگشت و مـأمور او را برگردانـد، چند بار این عمل تکرار شد و بالاخره او را به دفتر انتظامات برد. شنیدم که چند روز قبل، بعد از نماز، مردم هجوم آورده با شعار یا رسول اللّه، مأموران را کنار زده به حرم چسبیده بودند. به هـر حال پس از دعا و زیارت به کتابخانه حرم رفتم و یادداشتهایی در باره سفرنامه های عربی که در باره حج نوشته شده، برداشتم. ساعت ۱۱ به بعثه آمدم. در محل مراجعات آقای اسـتادی، آقـای

شیخ حسن ابراهیمی، دکتر حجتی، جعفری گیلانی، آقای دین پرور و شماری دیگر بودند. یك روحانی آمد و با آقای استادی در باره فتوای آقای مکارم صحبت کرد. این فتوا در باره قربانی در ایران در صورت مطمئن بودن به از بین رفتن گوشت قربانی صادر شده که در یکی دو سال گذشته سر و صدا ایجاد کرده است. اکنون سنیان نیز پول می گیرند و می گویند که در افریقا بنام شما ذبح می شود. هیچ فقیهی از فقهای ما غیر آقای مکارم این نظر را نداده است. امسال آقای زنجانی بر ماشین سرباز حتی در شب اصرار داشت. در حال حاضر کسی بجز ایشان این فتوا را ندارد یا بنده خبر ندارم. به هر حال امروز روز وداع ما با شهر پیامبر(ص) است. امید دارم که بتوانم در سالهای آینده مکرر مشرف شده پابوس حرم آن رسول رحمت و امامان نازنین باشم.

دیروز عصر(پنجشنبه اول ذیحجة الحرام = سی ام فروردین) به مسجد شجره رفتیم تا از آنجا محرم شده، به مکه مشرف شویم. معمولاً کاروانهای ایرانی نماز مغرب و عشا را در مسجد شجره می خوانند و حرکت می کنند. دلیل این اقدام بحث فقهی استظلال است. زائرانی که پشت آن ها نوشته شده بود «دولت فلسطینی» را در آنجا دیدیم. نیمه های شب به مکه مشرف شدیم. راهی را که زمانی کاروانها ده روز طی می کردند، اکنون در طول چهار تا هفت ساعت طی می کنند. همان موقع به مسجدالحرام مشرف شده اعمال را انجام داده به هتل آمدیم و به استراحت پرداختیم.

روزنامه «المسلمون» روز ۱۷ ذی قعده ۱۴۱۶ بحث مفصلی در باره متعه از نظر شیعه چاپ کرده و به تمسخر آن پرداخته است. در عین حال در ظاهر علمی است. در یك قسمت، ویژگیهای عقد دائم و متعه را به نقل از موسی موسوی صاحب کتاب الشیعه و به نقل از موسی موسوی صاحب کتاب الشیعه و التصحیح و نواده سید ابوالحسن اصفهانی آورده که واقعاً نشانه بیسوادی اوست. مثلاً از شرائط عقد ازدواج دائم را وجود شاهدین دانسته یا عده مطلقه را سه ماه و ده روز دانسته است. چاپ اینها در راستای مبارزه فرهنگی اهل سنتِ وهابی با شیعه است که به هر حال خط مهمی برای آنهاست. شنیدم کتابی با عنوان کنت قبوریاً چاپ شده و این که نویسنده قبلاً به قبور احترام می گذاشته و اخیراً موحد شده است! شنیده شد که کتابی هم با عنوان معركة التقريب چاپ شده (شاید مسألة التقريب بوده!) اما کسی که دیده بود از محتوای آن خبری نداشت. مهمترین اثر ضد شیعی در سالهای اخیر همین کتاب مسألة التقريب و کتاب دیگر مؤلف آن (ناصر بن عبدالله بن علی القفاری) است که در سه جلد با عنوان اصول مذهب الشيعه نوشته شده است.

کتابهایی را که دولت سعودی در سال گذشته در جده مصادره کرده بود یعنی از حجاج گرفته بود، گویا اواخر حج همان سال با پیگیری بعثه پس داده و اکنون در حال آماده سازی است تا به مردم واگذار شود. امروز صبح، شمار زیادی از دوستان سابق و لاحق را در اتاق مراجعات دیدم. امروز جمعه مرحله دوم انتخابات در ایران است. برخی نمایندگان تهران مثل آقای عبدالله نوری و مجید انصاری را در حرم دیدم. آقای دری نجف آبادی نیز اینجا بود. گفتگوهای فراوانی شد؛ بویژه از سخنرانی اخیر آقای خامنه ای در دفاع از صفویه که پیش از حج برای مسؤولین حج ایراد کرده بودند. قدری هم درباره وحدت. امروز با اینکه جمعه بود بسیاری رغبت به حضور در نماز جمعه نداشتند. دلیل آن هم این است که معمولاً این هفته خطیب جمعه، شیعه و مسأله برائت را مورد حمله قرار می دهد و طبعاً برای ما این قبیل مزخرفات تحمل ناپذیر است.

در اخبار فارسی این هفته یکی از هفته نامه های سعودی آمده که حدود پانصد نفر داعی و واعظ برای ارشاد مردم بسیج شده اند تا مردم را هدایت کنند. مترجمانی نیز برای ترجمه سخنان آن ها در نظر گرفته شده است. در این دو صفحه فارسی بجز اخبار، درسهایی از مناسك حج نیز به چاپ می رسد.

اخبار مربوط به حج زائر روز پنجشنبه ۳۰ فروردین از این قرار است: سخنرانی آقای ری شهری که عنوان آن درباره فاجعه لبنان و رساندن فریاد مظلومیت فلسطینی به گوش جهانیان در ایام حج است، علما و روحانیون هند رژیم صهیونیستی را محکوم کردند، مقررات تحویل سهمیه ریال سعودی به زائران، مصاحبه با دکتر اسدالله حیدری مسلمان افغانی ساکن استرالیا درباره حج، گزارشی از وداع با مدینه، کعبه آزمون اخلاص، زبان حال زائران که ضمن آن از هر زائری مطلبی نقل شده است، عظمت حج در اسلام از آیة الله جوادی آملی، بخشی از سفرنامه بورخارت در وصف مکه از یکصد و هشتاد سال پیش، گفتگو با محمدی گیلانی درباره زیارت کعبه اشرف.

زائر روز جمعه ۳۱ فروردین دومین شماره ای است که در مکه منتشر می شود. سرمقاله: حج، عبادت و سیاست. کاروانهای حج ایرانی برای هر گونه کمك به مردم لبنان اعلام آمادگی کردند. آقای ری شهری نامه ای به حامد الغابد رئیس سازمان کنفرانس اسلامی فرستاده که متن آن در زائر درج شده است. درباره مراسم برائت از مشرکین. خبر شستشوی کعبه که برخی از مسؤولان ایران نیز در آن بودند. دو زائر ایرانی در مکه درگذشتند. لیبی با فرستادن دو هواپیما از

مسافران به جده، تحریم شورای امنیت را نادیده گرفت. رمز و راز حج درباره موقعیت والای کعبه از آقای جوادی آملی، حج تکرار و تجسم تاریخ در گفتگو با آقای محدثی. بخشی از سفرنامه ابن بطوطه درباره کعبه و مکه و بحثی درباره کسوت کعبه.

امشب (امروز شنبه ۲ ذی حجه) نداء الاسلام که از مکه پخش می شود اطلاعیه ای از وزارت کشور سعودی درباره تظاهرات خواند و اعلام کرد که به شدت با این مسأله برخورد خواهد کرد. سرتاسر اعلامیه بحث از ایجاد امنیت و رفاهیت برای حجاج بود. بعد از آن هم اعلامیه مفصل عبدالعزیز بن عبدالله بن باز رئیس هیئت کبار العلماء را خواند که درباره بدعت بودن مراسم برائت از مشرکان بود. وی آیه نخست سوره برائت را با روایات و تاریخ تفسیر کرده و گفت که به هیچ وجه برائت از مشرکین در سیره پیغمبر(ص) و اصحاب نبوده است. بعد هم از حجاج خواسته بود که این قبیل کارها را ترك كنند و بر دولت نیز لازم دانسته تا این کار را منع کند.

بنده در اینجا متن اعلامیه بن باز را می آوردم تا اهل اطلاع، واقف بر استدلالهای او باشند:

الحمدلله و صلی الله و سلم علی رسوله محمد بن عبدالله و علی آله و صحابته و من اهتدی بهداه اما بعد:

فان الله أوجب علی عباده المؤمنین البراءة من المشرکین فی کل وقت و أنزل فی ذلك قوله سبحانه : قد كانت لكم أسوة حسنة فی ابراهیم و الذین معه اذ قالوا لقومهم انا براء منكم و ممّا تعبدون من دون الله كفرنا بكم و بدا بيننا و بينكم العداوة و البغضاء ابدا حتى تؤمنوا بالله وحده. و أنزل فی ذلك سبحانه فی آخر حیاة النبی صلی الله علیه و سلم قوله عزوجل: براءة من الله و رسوله الی الذین عاهدتم من المشرکین الایات.

و صحّت الاحادیث عن رسول الله صلی الله علیه و سلم انه بعث الصدیق رضی الله عنه عام تسع من الهجرة یقیم للناس حجّهم و یعلن البراءة من المشرکین ثم أتبعه بعلی رضی الله عنه لیبلغ الناس ذلك و بعث الصدیق رضی الله عنه مؤذنین مع علی رضی الله عنه ینادون فی الناس بكلمات أربع: لایدخل الجنة الا نفس مؤمنة و لا یحج بعد هذا العام مشرك و لایطوف بالبیت عریان و من كان له عند رسول الله عهد فأَجَلُه الی مدته و من لم یكن له عهد فله أربعة أشهر یسیح فی الارض كما قال عزوجل: فسیحوا فی الارض أربعة أشهر الایة. و بعدها أمر النبی صلی الله علیه و سلم بقتال المشرکین اذا لم یسلموا كما قال الله عز وجل فی سورة التوبة: فاذا انسلخ الاشهرالحرم یعنی الاربعة التی أجلها لهم علیه الصلاة والسلام فی أصح قولی أهل

العلم فى تفسير الاشهر المذكورة فى هذه الاية فاقتلوا المشركين حيث وجدتموهم و خذوهم و احصروهم واقعدوا لهم كل مرصد فان تابوا و أقاموا الصلاة و آتوا الزكاة فخلوا سبيلهم ان الله غفور رحيم.

هذا هو المشروع فى أمر البراءة و هو الذى أوضحته الاحاديث عن النبى صلى الله عليه و سلم و بيَّنه علماء التفسير فى أول تفسير سورة براءة «التوبة».

أما القيام بالمسيرات و المظاهرات فى موسم الحج فى مكة المكرمة او غيرها لاعلان البراءة من المشركين فذلك بدعة لا أصل لها و يترتب عليه فساد كبير و شر عظيم.

فالواجب على كل من كان يفعله تركه و الواجب على الدولة ـ وفقها الله ـ منعه لكونه بدعة لا أساس لها فى الشرع المطهَّر و لما يترتب على ذلك من انواع الفساد و الشر و الاذى للحجيج و غيرهم و الله سبحانه يقول فى كتابه الكريم: قل ان كنتم تحبون الله فاتبعونى يحببكم الله. و قال سبحانه: ام لهم شركاء شرعوا لهم من الدين ما لم يأذن به الله. و قال عزوجل: ما اتاكم الرسول فخذوه و مانهاكم عنه فانتهوا.

و قال الرسول صلى الله عليه و سلم: من أحدث فى أمرنا هذا ما ليس منه فهو رد، متفق على صحته.

و قال عليه الصلاة و السلام فى الحديث الصحيح عن جابر رضى الله عنه فى خطبة الجمعة: أما بعد، فان خير الحديث كتاب الله و خير الهدى هدى محمد صلى الله عليه و سلم و شر الامور محدثاتها و كل بدعة ضلالة، اخرجه مسلم فى صحيحه.

و قال عليه الصلاة و السلام : من عمل عملا ليس عليه أمرنا فهو رد. أخرجه مسلم أيضا.

و قال صلى الله عليه و سلم فى حجة الوداع: خذوا عنى مناسككم. و لم يفعل صلى الله عليه و سلم مسيرات و لا مظاهرات فى حجة الوداع و هكذا أصحابه بعده رضى الله عنهم. فيكون احداث ذلك فى موسم الحج من البدع فى الدين التى حذر عليه الصلاة و السلام بعد نزول سورة التوبة هو بعث المنادين فى عام تسع من الهجرة ليبلغوا الناس انه لايحج بعد هذا العام ـ يعنى عام تسع ـ مشرك و لايطوف بالبيت عريان انه لايدخل الجنة الا نفس مؤمنة مع نبذ العوْد التى للمشركين بعد أربعة أشهر الا من كان له عهد أكثر من ذلك فهو الى مدته.

و لم يفعل صلى الله عليه وسلم هذا التأذين فى حجة الوداع لحصول المقصود بما أمر به من التأذين فى عام تسع.

و الخير كله و السعادة فى الدنيا و الاخرة فى اتباع النبى صلى الله عليه و سلم و السير على

سنته و سلوك اصحابه رضی الله عنهم لانهم الفرقة الناجیة و الطائفة المنصورة هم و أتباعهم باحسان کما قال الله عزوجل: و السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوه باحسان رضی الله عنهم و رضوا عنه و أعد لهم جنات تجری تحتها الانهار خالدین فیها أبدا ذلك الفوز العظیم.

و الله المسؤول أن یوفقنا و جمیع المسلمین للعلم النافع و العمل الصالح و الفقه و الدین و السیر علی منهج سیدالمرسلین و أصحابه المرضیین و اتباعهم باحسان الی یوم الدین و أن یعیذنا و جمیع المسلمین من مضلات الفتن و نزعات الشیطان و من البدع فی الدین. انه ولی ذلك و القادر علیه و صلی الله و سلم علی عبده و رسوله محمد و آله و صحبه. [روزنامه المدینه، شنبه دوم ذی حجة الحرام سال ١٤١٦]

آقای واعظ زاده که امسال هم مشرف شده گفت که اخیراً پاسخی از بن باز برای نامه ای که وی سال ۱۴۱۳ به او نوشته بود فرستاده است. بن باز اول پاسخ را به مجله المسلمون داده که چاپ شده و بعد برای آقای واعظ زاده فرستاده است. نامه آقای واعظ زاده درباره دو مسأله بود یکی بحث تبرك و دیگر نقد فتوای او درباره تجویز صلح با اسرائیل. بن باز فقط قسمت اول را جواب داده که آن هم از ۱۰ صفحه چهار صفحه اش از ابن تیمیه نقل کرده است.

آقای واعظ زاده از اختلاف شیعه و سنی در کشورهایی نظیر بوسنی، نیجریه، مالزی و جاهای دیگر سخت نگران بود و می گفت این سیاست که در این تبلیغات شیعی روی نقاط سلبی نسبت به تسنن تکیه می شود خطاست و باید نقاط قوت شیعه را مطرح کرد.

زائر روز شنبه اول اردیبهشت چند خبر حجی داشت: گزارش سخنرانی آقای ابراهیم امینی در جمع زائران، برگزاری دعای کمیل دوم در کنار بقیع، مصاحبه با سرهنگ مولا زائر سومالیایی درباره حج و ابعاد سیاسی آن، توصیه های وحدت آفرین امام به زائران، زبان حال زائران، تولی و تبری محور قبولی حج از آقای امامی کاشانی، دغدغه های مناسك و تردید در صحت اعمال، فوران آب زمزم از سفرنامه سیف الدوله، حجرالاسود و تاریخچه آن.

امروز شنبه اول اردیبهشت صبح همراه آقای سید جعفر طباطبایی برای دیدن برخی اماکن مکه مکرمه خارج شدیم. ابتدا به سوی مسجد الاجابه در منطقه معابده رفتیم. در شارع الاجابه در فاصله دویست متری هم مسجدی است که مثل بسیاری از مساجد نام و حتی رقم هم نداشت. در مسجد الاجابه سنگی کنار محراب چسبیده که تاریخ قرن دهم هجری را دارد. بعد از آن به محله جعفریه پشت قبرستان ابوطالب رفتیم. از آنجا وارد قبرستان شده تا پشت دری که

بالای قبرستان قرار دارد و قبر خدیجه، ابوطالب و عده ای از اجداد رسول خدا(ص) در آن واقع است، حرکت کردیم. بیرون آن (سمت چپ در) گویا قبر منصور عباسی است. ایشان تاکید داشت که آنجا خانه امام جعفر صادق (ع) بوده و این به خاطر مشابهت در عنوان ابوجعفر با جعفر بود! از آنجا عازم مسجد الجن و مسجد الرایه شدیم و پس از آن به هتل برگشتیم.

خبر رسید که شب گذشته در یکی از مساجد عزیزیه بین امام جماعت و یکی از روحانیون کاروانها بحثی پیش آمده و گویا امام جماعت سنی یا شخص دیگری که در آنجا حاضر بوده مشتی به صورت روحانی شیعه زده است. شب گذشته نیز بن باز در یکی از مساجد عزیزیه برای حاضران صحبت کرده و به سؤالات پاسخ داده است. شاهدی گفت با وجود اعلام قبلی حدود ۲۰۰ نفر در آنجا حاضر شدند.

ساعت کار را عمدتاً به مطالعه و فیش برداری از کتابهای تاریخی مربوط به شهر مکه اختصاص می دهم.

شب یکشنبه به حرم مشرف شدیم همچون شب قبل. در آنجا جلو ناودان طلا شورای استفتا از بعثه و روحانیون بعثه های دیگر می نشینند و به سؤالات حاضرین پاسخ می دهند. اخبار مربوط به حج از زائر روز یکشنبه دوم اردیبهشت: پانصد امدادگر ایرانی شهر مکه را تحت پوشش امدادی دارند، برگزاری شب خاطره ایثارگران در بعثه، توصیه هایی به زائران درباره محرّمات فردی که عمره تمتع انجام داده تا زمان محرم شدن برای حج تمتع، گفتگو با زائران با عنوان: از سفر چیزی نمانده ما را بیشتر به زیارت ببرید، ۶۲ هزار زائر تا کنون وارد عربستان شده اند، زبان حال زائران یا نکات قابل توجه از دید برخی زائران، میثاق با ابراهیم: گزارشی ادبی از ارتباط حاجی و ابراهیم(ع)، سرّ وقوف در عرفات از کتاب صهبای صفا از آقای جوادی آملی، بخشی از سفرنامه ناصر خسرو با عنوان: زائران خراسانی و اعراب بدوی، تاریخچه مقام ابراهیم.

امروز یکشنبه دوم اردیبهشت ساعت ۱۱/۳۰ به همراه آقای طالقانی و دکتر حجتی به «رابطة العالم الاسلامی» رفتیم. امروز که سوم ذی قعده است روز آخر کار آنجاست و تا هفدهم ذی حجة تعطیل است. تشکیلات بزرگی دارد. بخشهای قرآنی شامل ترجمه قرآن به زبانهای مختلف که تاکنون ده پانزده تایی چاپ شده و کاری با عنوان الاعجاز العلمی فی القرآن و السنة که چند جزوه از آن نیز به چاپ رسیده است. ابتدا به سراغ بخش ترجمه رفتیم. مسؤول آن بخش عنایة الله شاه از اهالی پاکستان بود. قدری راجع به ترجمه ها صحبت کرد. از ترجمه

فارسی قرآن صحبت شد، گفت که زیر چاپ است. معلوم شد که ترجمه با لحن افغانی است، درست مثل همه فارسی های رایج در سعودی. بعد یك نفر از دوستانش آمد که او هم در اصل پاکستانی بود، اما در مکه متولد شده بود و می گفت مبلغ است و دائماً به امریکا و کانادا سفر می کند. به ما اعتراض کرد که چرا بدون عمامه آمده ایم، باید لباس پیغمبر بر دنیا حاکم شود. ظاهراً قصد آن داشت بما بفهماند که فهمیده ما روحانی هستیم. پس از آن به بخش اعجاز علمی رفتیم. مسؤول پرحرفی داشت. نمونه هایی از اعجاز علمی قرآن گفت که درباره دریا بود، مثلاً این که در درون آب ظلمت هست و در قرآن هم آمده که ظلمات فوق بعض، و بعد راجع به کم شدن فشار در هوا و این که در قرآن آمده، کسی که به آسمان می رود گرفتار تنگی سینه می شود و امثال اینها. بعد از آن به بخش روابط خارجی رفتیم. جوان ساده ای در آنجا حضور داشت، کتابچه ای نوشته بود با عنوا ن الادعیة و الاذکار فی القرآن. از ما می خواست همه اش را همانجا بخوانیم. کار ساده ای بود. ربّناهای قرآن، جمع و به چندین زبان توسط دیگران ترجمه شده بود. از متن اصلی بر می آمد که وزارت اعلام باید تك تك صفحات را مهر و طبعاً تأیید کند. یعنی جزوه پنجاه شصت صفحه ای، همه صفحاتش تأیید شده و مهر خورده بود. بعد از آن به طبقه همکف آمدیم که نمایشگاهی از کارهای «رابطة العالم» برپاست آن هم برای نمایندگانی که از کشورهای اسلامی آمده و از گویندگان و مجریان تلویزیون انتخاب شده بودند. امسال آقای بابان اخبارگوی تلویزیون ایران نیز حضور داشت که همانجا وی را ملاقات کردیم. ساعت ۲/۵ بعد از ظهر به هتل برگشتیم. حاصل این دیدار، غیر از گفتگوها، عبارت از چهار جزوه و کتاب بود. یکی شماره نهم مجله مجلة المجمع الفقهی الاسلامی، دوم من اوجه الاعجاز العلمی القرآن الکریم فی عالم البحار، سوم منسك النساء و قرارات المجمع الفقهی الاسلام لرابطة العالم الاسلامی. همچنین شماره ای از نشریه الرابطه با عنوان الحج بین الحاضر و الماضی که مقالاتی درباره مسائل حج دارد. در ص ۱۰ این نشریه مصاحبه ای از وزیر حج آمده که بخشی از آن چنین است: «و قد اکد التعلیمات علی منع الحجاج من حمل أيّة صُوَر او کتب او منشورات سياسية ايّا كان نوعها او أيّة اشياء محظور دخولها الی البلاد و منعهم من الاشتراك فی أية تجمّعات او مسيرات او هتافات سياسية و الا تعرض المخالف الی الاجراءات النظامية السارية بالمملكة و من جملتها اعادته الی بلده». در ص ۱۶ هم اطلاعیه وزارت کشور است که با اشاره به ایجاد فضای آرام در حج، از آوردن هر نوع اعلامیه و جزوه سیاسی منع و تهدید کرده که در صورت آوردن این قبیل نشریات سخت مورد عقاب واقع

خواهند شد.

اخبار مربوط به حج از زائر روز دوشنبه سوم اردیبهشت چهارم ذی قعده: گزارش سخنرانی آقای ری شهری در جمع روحانیون کاروانها که دیروز یکشنبه برگزار شد، زائران ایرانی طوماری در اعلام آمادگی اعزام به لبنان امضا کردند، در گذشت یك زائر ایرانی در ضمن طواف، اسامی کعبه در قرآن از آقای جناتی، گزارشی از کمك همسفران به یکدیگر، میقاتهای ششگانه.

امروز صبح جلسه مجمع اهل البیت برگزار شد و چند نفر سخنرانی کردند. اول آقای تسخیری، بعد آقای ری شهری که گزارش کتاب اهل البیت را داد و اینکه در دارالحدیث تهیه شده است، و بعد آقای اجاق زاده، آقای ابراهیم امینی، سید ساجد نقوی و چند نفر دیگر سخنرانی کردند. امسال سال پنجم برگزاری این سمینار است.

از امروز نیروهای انتظامی سعودی، در گوشه و کنار بعثه اجتماع کرده اند. چند نفربر و شماری سرباز روبروی بعثه در آن سوی خیابان مستقر شده اند. دیشب سری به آقایان شهرستانی و سمامی زدم. در آنجا آقای اشعری که جزو افراد بعثه آیة الله سیستانی است می گفت در یکی از سالهایی که به حج آمده مشرف شدم، شاهد انتقال قبر اسماعیل به درون بقیع بودم(ظاهرا سال ۱۳۹۶ قمری). او گفت که راه را مسدود کردند و من از بالای هتل ماجرا را می دیدم. آن ها هر چه را که داخل قبر بود ـ و من چیزی نمی دیدم ـ به بقیع انتقال دادند. متأسفانه ایشان سال این حادثه را به خاطر نداشت.

دیروز دوشنبه ۴ اردیبهشت، عصر برای بررسی موقعیت چند مسجد همراه آقای فلاح زاده بیرون رفتیم. در کاوشی که بر اساس یادداشتها انجام شد، موقعیت مسجد الشجرة که محل یك معجزه از رسول خداست، روشن شد. این مسجد حدود ۱۰۰ متر پایین تر از مسجدالجن(به سمت حرم دست راست) درست میان شارع مسجدالجن و شارع مسجدالحرام قرار دارد. مسجد مزبور را امروزه مسجد الجَنْدَراوی می گویند که البته همین اسم هم اکنون چندان شهرت ندارد. پس از آن به شعب ابی طالب رفتیم. در طول سال گذشته بخش عمده ای از کوه ابوقبیس را در بین حرم تا تونل برداشته اند. شعب ابی طالب از روبرو به میدان بیرونی مسعی از سمت چپش به تونل و سمت راستش به شعب عامر متصل است. شعب اکنون از مولد النبی آغاز می شود. ما از داخل شعب بالا رفتیم. در آنجا تابلوی حیّ سوق اللیل در کوچه ها به چشم می خورد. قدمت خانه ها از پنجاه تا صد سال بلکه بیشتر است. کوچه ها بسیار کثیف است. برخی خانه ها را حجاج اندونزیایی یا کسانی مشابه قیافه آنها اجاره کرده اند. در هر

کوچه ای تعداد زیادی گربه در رفت و آمد است و لوله های آب فراوان که گویی از منبع تـا هـر خانه یك لوله آب مستقل است، درست مثل سیمهای برق در لبنان. از آنجـا وارد شـعب عـامر شدیم و به تدریج به پایین آمدیم. مسجدالحرام برای نماز مغرب و عشا به قدری شلوغ بـود کـه جای قدم برداشتن نبود. نماز عشا را خواندیم و بیرون آمدیم. در راه نسـخه ای از کتـاب اخبـار مکه فاکهی را به هشتاد ریال خریدم و به هتل مراجعت کردم. شب در هتل، مراسمی برای لبنان برگزار شد که شمار زیادی از حجاج لبنانی هم مشـارکت داشـتند. از جملـه برخـی از دوسـتان بودند، شیخ مصطفی قصیر از دوستان لبنانی است که همـراه حجـاج در آنجـا بـود. فیلمـی از حمله اسرائیل به آمبولانس گذاشتند و بعد هم سخنرانی، حاضران سخت گریه کردند.

یکی از افراد زائر یادداشتی در باره حمله اسرائیل به یك مرکز مسکونی که ضمن آن یکـی از حجاج لبنانی ـ با نام حسن العابد ـ تمام افراد خانواده اش را شـامل همسـر و هفـت نفـر در آن حمله از دست داده، نوشته که به دلیل زیبایی آن و یادگاری از حج امسال مـی آورم، قابـل ذکـر است که کوچکترین فرزند شهید وی یك دختر چهار روزه و بزرگترین آنهـا یـك دختـر چهـارده ساله بوده است:

کدام شاعر غمهایت را غزل خواهد کرد؟

روسری زیتونی رنگ که برای همسرت خریده ای در چمدانت دفن شـود. بگـذار دفینـه ای شود. همان روسری زیتونی رنگی که گلهای سرخی داشـت، گلهـایی کـه دیگـر هرگـز شـکوفه نخواهد داد.

آن پیراهن سفید عروس را که برای دختر بزرگت خریده بودی به کدام یك از نوعروسان جبل عامل می بخشی؟ پیراهن سفید توری. پر از نگین های برفی رنگ. به کسی مده. شـگون نـدارد عابد!

ببین! گردن آویزی را که برای دختر دومت خریده ای به که می دهی؟ آن «گل سر» سبز و آن روبان جگری رنگ و آن دستبند کوچك بدلی را که برای دختران دیگرت می بردی به کـدام یـك از دخترکان بیروت هدیه می دهی؟ برای دختر چهار روزه ات ننویی گرفته بـودی و بـرای دختـر دوساله ات عروسکی. وقتی که دست به چشمان عروسك می زنی می گرید. وقتی که دست بـه گوشهایش می زنی می خندد. وقتی که موهایش را می کشی می گوید آخ! وقتـی کـه دسـت بـه لبهایش می زنی می گوید: یا ابی یا ابی!

وقتی که به نبطیه برگشتی این عروسك را به دخترك یتیم کدام مجاهد شهید می دهـی تـا در

شبهای خیس بهار روی پاهایش بخواباند و برایش لالایی بخواند؟

برای پسرت یك مسلسل پلاستیکی خریده بودی که می توانست با انگشتان کوچکش به همه دشمنان فلسطین شلیك کند. می توانست هزار سرباز دشمن را به شلیکی روی زمین بیاندازد. می توانست پشت متکایی سنگر بگیرد.

راستی عابد! وقتی به لبنان برگشتی کدام شاعر غمهایت را غزل خواهد کرد؟ وقتی که به خانه برگردی اول کدام یك از کودکانت را قلمدوش خواهی کرد؟ اول برای کدامشان قصه هزار و یکشب و افسانه پریان را خواهی گفت. بعداً برای کدامشان لالایی های حزین را خواهی خواند:

لا لا لا لا گل پونه...

لا لا لا لا دلم خونه...

چه جوری من برم خونه.

صبح، اول از همه، گیسوی کدام یك از دخترکانت را شانه خواهی زد؟

یقه سفید پیراهن کدامشان را مرتب خواهی کرد؟

همه اشکهایت را هدر مده عابد! برو خانه خدا و هفت دور برای هفت کودکانت طواف کن. شاید فرشته نازك دلی هم در آسمان آنجا به یاد تو هفت دور برای هفت کودکت طواف کند. با باران، با اشك. شبنم شبنم شبنم.

ببین آنجا به هاجر هم بگو که:

لا لا لا لا گل پونه...

لا لا لا لا دلم خونه...

چه جوری من برم خونه. [زائر، روز شنبه، ۱ اردیبهشت، سال ۷۵، ص ۷]

امروز صبح ساعت ۹ در جلسه دارالتقریب شرکت کردم. آقای واعظ زاده مشغول سخنرانی بود و خطرات تفکر حاکم بر سعودی را از لحاظ بی عمقی و کم تدبیری و غیر اجتهادی بودن برمی شمرد. بعد از آن سخنرانی مسؤول بعثه مقام معظم رهبری و بعد هم خلاصه ترجمه عربی و ترکی آن. بعد هم سخنرانی آقای مرتضی عسگری که در چند سال اخیر به حلقه اهل تقریب پیوسته اند.

اخبار مربوط به حج زائر روز سه شنبه چهارم اردیبهشت: بعد از ظهر روز جمعه حرکت به سمت عرفات آغاز می شود. خریدهای انبوه و مشکلات پیش رو، خاطرات آقای جعفر طباطبایی از پنجاه سفر حج و قسمتی از سفرنامه جلال آل محمد درباره خسی در میقات.

امروز عصر سه شنبه ۴ اردیبهشت همراه آقای محدثی و فلاح زاده برای یافتن محل مسجد متّکا عازم اجیاد صغیر شدیم و هتل کعکی را که جای هتل قاهره و آن جای مسجد متکا بود، مشاهده کردیم. پس از آن به مسجدالحرام رفته چند رکعت نماز خوانده از طبقه دوم، از بالای مسعی به بازار ابوسفیان آمدیم. در آنجا در پی مسجدی با عنوان مسجد غنم بودیم. مغازه ای را به ما نشان دادند که جای مسجدی ساخته شده و این در طول چند هفته گذشته انجام شده بود. از ابتدای بازار ابوسفیان که وارد شویم حدود ۲۰ متر دست چپ این مسجد بوده که مغازه داری از آن با عنوان زاویة الامام الطبری یاد کرد. پس از آن به مسجد شجره که پس از پل سلیمانیه است آمده نماز مغرب را خواندیم و عازم معابده محل هتل که امسال در قصر حسن العابد است وارد شدیم. در طول راه صدها نظامی سعودی در گوشه و کنار مستقر بودند و زیر پل حجون با کفش به جماعت نماز می خواندند. این صحنه ای است که دو سال قبل، مانند آن را دیده بودیم. فردا روز ششم، روز برائت از مشرکین است اما مسلماً نمی توان اقدامی کرد.

قبلاً اشاره کردم که کتابچه ای با عنوان کنت قبوریا چاپ شده است، امروز آن را دیدم. عنوان کوچك بالای آن اعترافات است. نویسنده آن عبدالمنعم الجداوی است. اصل آن مقالاتی بوده که در مجله «التوعیة الاسلامیة» چاپ می شده است.

این کتاب گزارش تغییر عقیده مؤلف را (که در اصل سنی و از وابستگان به نحله های صوفیانه بود) از علائق صوفیانه به وهابیت شرح می دهد. مؤلف ابراز می کند که همه جا در پی قبور شیوخ برآمده و کراماتی برای آن ها قائل بوده تا این که با دکتر جمیل غازی برخورد کرده است. این دکتر کتابی با نام مجدد القرن الثانی عشر الهجری محمد بن عبد الوهاب داشته که مؤلف آن را خوانده و پس از بحثهای چندی با دکتر جمیل غازی بالاخره گرایش وهابیت را پذیرفته است. کتاب به صورت داستان نگارش یافته و نثر آن نیز نثری احساسی و داستانی صرف و کاملاً عاری از مطالب علمی است.

امروز روز ششم ذی حجه است و قاعدتاً باید راهپیمائی برائت انجام می شد که همچون دو سال گذشته اجازه برگزاری آن را نداده اند. روزنامه المدینه پنج ذی حجه از قول نایف بن عبدالعزیز نوشته است: حجاج ایران نمی توانند و نباید راهپیمائی نمایند. جالب آن که در همین شماره مصاحبه ای هم با وزیر شؤون دین اندونزی که مسؤول بعثه حج این کشور هم هست مصاحبه شده و اولین سخن او با حجاج همین است که به دستورات وزارت کشور دائر بر منع راهپیمائی توجه کرده و از آن تخطی نکنند(المدینه، ۵ ذی حجه، ۱۴۱۶، ص ۱۴) زائر روز

چهارشنبه هم چند خبر و گزارش در باره حج داشت: از هر کیلو بار اضافی ۲۰ ریـال سـعودی دریافت می شود، سخنرانی آقای جنتی در شب لبنان، گزارش پنجمـین همـایش مجمـع اهـل البیت در مکه مکرمه، چهار زائر دیگر درگذشتند، وضعیت اماکن زائران، بازار و زائـران، دنبالـه مصاحبه آقای طباطبایی که نکاتی مثبت دارد و چند اشتباه از جمله آتش سوزی حرم نبوی را در سال ۸۶۶ ذکر کرده که ۸۸۶ است، نوشته خندق زمان پیغمبر تا بیست سال قبل بود، که درست نیست. نوشته که مساجد سبعه را از زمان هارون الرشید بدین نام نامیدند که غلط است. نوشـته که مدفن نفس زکیه بر کوه سلع است که آن هم اشتباه است. مصاحبه روز گذشـته او هـم چنـد اشتباه دارد یکی ذکر قبر فاطمه بنت اسد در کنار قبر عثمان است که خطاست و سـمهودی هـم این مطلب را قبول ندارد و اصلاً عثمان در سال ۳۶ در خارج بقیع دفن شده در حالی که فاطمـه بنت اسد در زمان رسول خدا(ص) در بقیع دفن شده اسـت. زائـر امـروز گزارشـی هـم دربـاره حضور ایرانیان در مساجد مختلف مکه دارد.

امروز چهارشنبه ۶ ذی قعده (به تاریخ سعودی)، عصری برای زیارت قبر حسـین بـن علـی شهید فخ به مقبرة الشهداء رفتیم. محل آن در شارع تنعیم و در کنار شارع شهداء حد فاصل کوه و مسجد اسعد بن زراره است. معلوم نیست چرا برخی از مساجد بـا شـماره مشـخص شـده و برخی دیگر به اسم. گفتنی است که مسجد اسعد بن زراره در سال ۱۴۰۸ تأسیس شـده اسـت. مقبره سه قسمت شده، یك قسمت آن بربلندی است، قسمت دیگر در چهار دیـواری بـدون در قرار گرفته، قسمتی کوچك هم به صورت یك مثلث، در حال از بین رفتن اسـت و بلکـه از بـین رفته. داخل بخش چهار دیواری مقبره نیمه مخروبه ای بود اما راهی برای رفتن به درون آن وجود نداشت. آن منطقه بنام حی الشهداء نامیده شده و ساختمان بلند آپارتمانی به نام ابراج الشـهداء در آنجاست.

به یقین توان گفت که هزاران نفر نیروی انتظامی در اطراف بعثه و خیابانهای اطراف مسـتقر شده اند و انواع تجهیزات ضد شورش هم همراه آن هاست. گفتند دیشب سفیر ما در عربسـتان همراه برخی از مسؤولان حج با وزیر حج عربستان دیدار کردند. آقای سفیر گفته بود کـه آوردن این نیروها در این اطراف کاری غیر حضاری ـ تمدنی ـ، یعنی کار بدویان است، که وزیر حـج از این سخن بر آشفته است.

به هر حال امسال نیز مانند سه سال گذشته برائت در روز ششم برگزار نشد و به منا یا عرفات موکول گردید. خدا می داند که در آنجا چه بگذرد. آقای ری شهری اطلاعیه ای داد و ضـمن آن

اعلام کرد که مراسم برائت برگزار نمی شود. دیشب (شب پنجشنبه) ساعت ۱۰ بود که به مسجدالحرام رفتم. معمولاً ایرانی ها در این حدود تا نیمه های شب و بعد از آن به مسجدالحرام می آیند. دلیلش آن است که اولاً مسجد خلوت است، ثانیاً راهها دور. آن ها شام را خورده و عازم مسجد می شوند. در وسط روز هم که هوا گرم است نمی توانند بیایند. ایرانی ها عمدتاً در طرف حجر اسماعیل با فاصله ۳۰ متری آن می نشینند، دسته های مختلف و یا تك نفری. عمدتاً یا دعای توسل می خوانند، یا به طور انفرادی قرآن تلاوت می کنند و یا نماز می گزارند. شبهای جمعه نیز دعای کمیل برقرار است. به آن ها مکرر توصیه شده تا بلند و بویژه دست جمعی روضه خوانی نکنند. شیعیان سایر کشورها هم در همین ساعات فراوانند. دیشب چند بار به طور دست جمعی برای پیروزی مقاومت اسلامی لبنان صلوات خبر کردند. از چندین نفر شنیدم که دیروز در مسجدالحرام شعارهایی هم بر ضد اسرائیل و امریکا، و بیشتر تکبیر دسته جمعی داده شده است. این کار بیشتر کار لبنانی هاست.

هر شب در طبقه دوم مسجد، قاریان نمونه ایران قرآن می خوانند و بیشتر ۲۰۰ تا ۴۰۰ نفری اطراف آن ها جمع می شوند که حدود ۱۰ تا ۲۰ درصد خارجی اند. قرائت دست جمعی که اخیراً در ایران باب شده خیلی مورد پسند قرار می گیرد. این کار به صورت منظم چندین سال است که سازماندهی می شود. عجیب آنکه امسال دولت سعودی حتی اجازه وارد کردن قرآن را هم به حجاج ایرانی نداده است. از یکی از شیعیان ساکن هند در باره حجاج این کشور سؤال کردم گفت که گویا بالغ بر پنجاه هزار نفر هستند. تعداد شیعیان اندك است و متاسفانه از جمله دلایل این مسئله آن است که زیارت عتبات را شیرین تر از حج می دارند و یا اگر دختر در خانه دارند معتقدند تا او را به خانه بخت نفرستند، لازم نیست حج بیاید.

امروز پنج شنبه هفتم ذی قعده و ششم اردیبهشت ساعت ۵ بعد از ظهر عازم دیدار عاتق بن غیث بلادی شدیم. مؤلفی است در حدود پنجاه و چند ساله که در ارتش خدمت می کرده و به کار تحقیق روی آورده است. تاکنون بیست و شش اثر تألیف کرده که برخی از آن ها چندین مجلد است. سال ۷۲ نیز دیداری با وی داشتیم. در این ملاقات سؤالاتی در باره محل دقیق مسجد الاجابه، مسجد البیعه و مسجدالرایه کردم و ایشان پاسخهایی داد. عاتق متخصص تاریخ مکه است با این حال گفت که حدود ۲۰ سال می شود که از اماکن خیابان مسجدالحرام آگاهی ندارد. در باره جمیل کتبی گفت که آثار و تراث را نمی شناسد، اما کتاب رجال مکه او خوب است. به نظر می آید که عاتق محقق متعهدی است، کتابی هم با عنوان الایات الباهرات

نوشته که حالت نصیحت و عبرت دارد. گفت نامه ای به مرکز الدعوة نوشته و نسخه ای فرستادیم که تعدادی از این کتاب را بخرند، اما آن ها گفتند ما از این کتاب نمی خواهیم. بچه ۱۲ ساله ای داشت که می گفت ثلث قرآن را در حفظ دارد. پذیرایی مختصری هم کرد. کتابهایش را هم در دار مکه که فقط منتشر کننده کتابهای خود اوست چاپ می کند.

اخبار مربوط به حج زائر روز پنجشنبه از این قرار است: اعلامیه آقای ری شهری در باره عدم برگزاری برائت در روز ششم و برگزاری آن در عرفات یا منی، قسمتی از پیام آقای خامنه ای برای حج سال ۷۵ یا گزارش ششمین کنفرانس تقریب در مکه مکرمه، مال باختگی و دزدی از زائران، ویژگیهای حج ابراهیمی از دیدگاه امام (قسمت دوم)، خاطرات اقای طباطبایی در باره مکه قدیم، و اماکن تاریخی تخریب شده مکه، که این شماره اش مملو از غلط بود.

امشب ساعت ۸/۵ برای دیدار عبدالملك بن عبدالله بن دهیش محقق کتاب اخبار مکه و مؤلف کتابی در باره حدود حرم، همراه آقای مروارید، دکتر حجتی و آقای ابوذر بیدار به منزلش رفتیم. منزل که چه عرض کنم، یك کاخ به تمام معنا. چندین طبقه ساختمان بزرگ، یك دفتر کار چند طبقه، مسجدی بزرگ در گوشه آن با صد تا دویست نفر کارمند و نوکر. بن دهیش بزرگ طایفه، دکتر و محقق است و قدرتی چون یك امیر دارد. روی کتابش در باره شغل او نوشته بود: الرئیس العام لتعلیم البنات فی المملکة السعودیة. همانگونه که گفتم وی مصحح اخبار مکه فاکهی و مؤلف خرائط حرم مکی است. تحقیقات میدانی زیادی دارد. ساختمان خانه اش به اندازه یك وزارت خانه بود و خوی اشرافی گری خاطرات اشراف قاجاری ایران را بیاد می آورد با دهها برابر افزون بر آن ها.

آقای مروارید سؤالاتی در باره نقشه حرم مکی پرسید. من نیز در باره مسجدالاجابه، مسجدالبیعه و مسجدالشجره سؤالاتی کردم. دیدار یك ساعتی بطول انجامید و ما بازگشتیم، کتابی هم به ما اهدا کرد.

امروز جمعه صبح ساعت ۹/۵ به منزل عاتق رفتم. فتوح الحرمین را به وی هدیه کردم و فتوکپی چند صفحه مقدمه بسوی ام القری را که فهرست سفرنامه های فارسی است به وی دادم. بسیار خوشحال شد. وی کتابی چهار جلدی با عنوان هدیل الحمام در شرح حال مورخان مکه نوشته، اما از متون فارسی در این زمینه یاد نکرده است. باید به او کمك کرد تا این نقص را جبران کند.

خبر روزنامه های ایران از قول خبرنگاران حاضر در مکه این بود که شب پنجشنبه شعارهایی

چون مرگ بر اسرائیل و امریکا در مطاف داده شده، هرچند خیلی گسترده نبوده است.

در شمار کتابهایی که امسال دیدم ـ گرچه چند سالی از چاپ می گذرد ـ کتاب التبرك المشروع والتبرك الممنوع از علی بن نفیع العَلَیانی است. مروری بر این کتاب کردم. الحق و الانصاف کتاب ضعیفی بود. سخن مهمی که در صدد انکار آن است اینکه محل نماز خواندن پیامبر(ص)، متبرك نیست. برای این امر به کارهای عمر استناد کرده که شجره حدیبیه را قطع کرد. کارهای عبداللّه بن عمر را نیز که عکس کار و اعتقاد پدر اوست اجتهاد شخصی او دانسته که نادرست است. برای دفع اشکال مقدر، حدیث عتبان بن مالك را آورده و خواسته تا جواب دهد. این حدیث را بخاری هم نقل کرده و مضمون آن این است که عتبان از رسول خدا(ص) خواست تا به منزل او آمده جایی نماز بخواند تا وی آنجا را مصلای خود قرار دهد. رسول خدا(ص) نیز آمد و نماز خواند. مؤلف می گوید این کار نه به معنای متبرك کردن این مصلی بلکه برای تجویز درست کردن مصلی در خانه است. این استنباط واقعاً نادرست است.

در همین ایام مشغول مطالعه اخبار مکه فاکهی بودم. این روایت را دیدم. کسی از سعید بن مسیب (فقیه برجسته مدینه) در باره روزه روز عرفه می پرسد. سعید می گوید: کان ابن عمر لا یصوم یوم عرفه. عبدالله بن عمر روزه عرفه را روزه نمی گرفت. آن شخص می پرسد: آیا کسی دیگر هم این را گفته، سعید پاسخ داد: حسبك به شیخاً. همین شیخ یعنی ابن عمر کافی است(اخبار مکه فاکهی، ج۵، ص ۳۱) معلوم نیست چطور عبدالله بن عمر که اشهر اصحاب باقیمانده در این اواخر است و صدها روایت از وی و صدها عمل خود وی به عنوان عمل قابل پیروی در کتب آمده، در چنین امر بزرگی ـ تبرك ـ باید عمل او را کنار بگذارند و اجتهاد شخصی بدانند.

بر اساس آنچه در اخبار و روایات آمده دهها مورد دیگر برای تحدید محل مسجد از رسول خدا(ص) دعوت شده است. جواب دیگر مؤلف از حدیث عتبان آن است که اگر این کار برای تبرك بود، ورثه عتبان هم آن موضع را متبرّك نگاه می داشتند. جهل مؤلف به تاریخ سبب شده تا نداند که دقیقاً ورثه عتبان آنجا را مسجد کردند و تا سالهای اخیر نیز مسجد عتبان بن مالك وجود داشته است. این قبیل نوشته ها که وهابی ها عمده استدلالات خود را در آن ها آورده اند، نشان می دهد که تفکّر سلفی سست است، گرچه باید اعتراف کرد که عوام و جهّال مردم از بسیاری از مذاهب، گاه کارهایی با قبور می کنند و سخنانی می گویند که وجه شرعی صحیحی ندارد، چنانکه گاه فقهای شیعه سجده کردن بر عَتَبه قبور ائمه را رسماً منع کرده اند، اما برخی از

عوام آن را انجام می دهند. دیروز جوابیه بن باز را بـه آقـای واعـظ زاده بـه تفصـیل نگـاه کـردم. جوابهای او نیز تفاوتی با این جزوه مختصر نداشت.

از برخی اهل سنت در باره برخوردهایی که اینجا صورت می گیرد پرسـش کـردم. همـه در يك نكته متفق بودند و آن اینکه آیا بر اهل سنت در ایران سـخت نمـی گـذرد؟ ایـن نشـانگر آن است که تبلیغات ضد ایران در این زمینه در همه کشورها فعال است. سعودی که اساساً در ایـن باره کار فراوان کرده و خاطرم هست که کتابی هم با این عنوان در آنجا چـاپ شـده اسـت. ایـن خبر را نیز تازگی شنیدم که مولوی عبدالملك پسر مولوی عبدالعزیز که سـابقاً در زاهـدان امـام جمعه بود و چند سال پیش فوت کرد ـ در پاکستان بوده و گروههای ضد شـیعی را هماهنـگ و تقویت می کرده که چندی پیش در همانجا ترور شده و قاتل او نیز مشخص نگشت.

گزارشی را هم از ملاقات بن باز با برخی اهل سنت که از ایران آمده بودند خوانـدم. هرچـه اهل سنت تأکید کرده بودند که ما مشکلی نداریم، باز بن باز اصرار می کرده که می دانـم اهـل سنت در ایران تحت فشارند، و شیعه را می شناسم که اهل بیت را در حد الوهیت قبـول دارنـد. گزارش واقعاً مشمئز کننده بود و نشانگر کینه افراطی بن باز نسبت به شیعه و ایران.

چند روز پیش که باران آمد شنیدم کـه در مسـجدالحرام غلغلـه ای شـده اسـت. نیروهـای انتظامی نرده هایی گذاشته اند که مردم جلو نیایند ولی مردم حمله برده انـد و یـك مـأمور زیـر نرده ها مانده است. بسیاری از مردم هم پایشان شکسته و مجروح شده اند. همه می خواسته اند تا زیر ناودان رفته و از آب باران استفاده کنند.

اخبار جدیدی که از برخی افراد رسیده و بیشتر از حجاج سایر کشورها شـنیده شـده چنـین است: از ساحل عاج حجاج زیادی آمده اند چون رئیس جمهور مسیحی است و رئیس مجلس مسلمان و صحبت استعفای رئیس جمهور بوده و او هم ائمه جماعـات و بسـیاری را مجّانـاً بـه حج فرستاده است. از یکی از علمای الازهر شنیده شده که گفته الازهر طرحـی در دسـت دارد که اگر شرایط مهیا شود شیعه جعفری را به عنوان مذهب پـنجم اعـلام کنـد.[1] سـلفی گـری در شمال غرب مصر شدیداً رواج یافته است. کس از يك زائر ما پرسیده کـه آیـا در سـوره انشـراح جمله «و عليٌّ صحرك» را بعد از آیه «الم نشرح لك صدرك» می آورید؟ واقعاً مسخره است! در اردن و مغرب اسلام گرایی به شدت رو به فزونی است. هر سال صبح روز عرفـه عـازم عرفـات

۱ . اکنون که این یادداشتها را به چاپ می رسانم خبر رسیده که طرحی در مجلس مصر مطرح شده تا شیعه را رسماً مذهبی غیر قانونی اعلام کند (این یادداشت هم مربوط به سالها پیش است!]

می شدیم و حدود ساعت ۸ به آنجا می رسیدیم، اما قرار است که امشب یعنی شام روز جمعه ۸ ذی قعده (۷ ذی قعده ایران و ۷ اردیبهشت ماه ۷۵) عازم شویم.

اخبار حجی زائر امروز جمعه عبارت بود از: گزارش سخنرانی آقای ری شهری در شمشین اجلاس افغانستان، ۷۲ هزار و ۶۱۰ زائر ایرانی وارد عربستان شده اند، امام جمعه شهر کویته پاکستان (حجة الاسلام یعقوب علی توسلی): برگزاری برائت از ضروریات حج است، ۱۴۵۷۰ خیمه برای زائران ایرانی در عرفات آماده شده است، دو زائر دیگر فوت کردند، دیدار اعضای بعثه آیة اللّه العظمی سیستانی با آقای ری شهری، راهنماییهایی در باره بایدهای عرفات، شعری از آقای حسین انصاریان، زبان حال آنان که قبلاً عرفه را درك کرده اند، توصیه های بهداشتی در عرفات و منی، بررسی مضامین دعای عرفه و شعری از آقای محدثی و شعر معروف ناصر خسرو:

حاجیان آمدند با تعظیم / شاکر از رحمت خدای رحیم

امروز، روز عرفه است، نهم ذی حجه و مصادف با هشتم اردیبهشت. این چهارمین بار است که در صحرای عرفات می آیم. صحرایی که در فاصله نیم روز، از ظهر تا غروب آفتاب هر بار حدود دو میلیون نفر را در خود جای می دهد. کمتر از نیمی از آن ها با ماشین و بقیه پیاده راه منی تا عرفات را طی می کنند. مسیری حدود ۱۲ کیلومتر، از صبح تا ظهر سرتاسر مملو از سفید پوشانی است که به سوی عرفات حرکت می کنند. هر منطقه ای از عرفات اختصاص به منطقه ای از دنیای اسلام یا کشوری خاص دارد. بخشی هم به ایران اختصاص یافته است. اکنون که این سطور را می نویسم، بلندگوی بزرگی در مقر بعثه ایران نصب شده و مشغول خواندن دعای آل یاسین است. به تدریج کاروانهایی در اینجا مجتمع می شوند تا در ساعت ۱۰، یعنی حدود بیست دقیقه دیگر، مراسم برائت را اجرا کنند. بسیاری از مسلمانان خارجی در اینجا حاضر شده اند. در بیرون چادرها، در سمت خیابان، چند اتوبوس از نیروهای سعودی مستقر هستند، اما بعید است که بخواهند اقدامی بکنند.

آل یاسین که تمام شد، قاری قرآن آیات نخست سوره برائت را خواند: و اذان من اللّه و رسوله یوم الحج الاکبر انَّ اللّه بریءٌ من المشرکین و رسولُه. این آیه مبنای استدلال برائت از مشرکین است.

در اعلانی که از بن باز آوردیم همه تلاشش این است تا بگوید جریان برائت زمان رسول خدا(ص)، قضیّةٌ فی واقعة بوده و مربوط به همان سال نهم هجری است، در حالی که به هر

حال وقتی اصل قضیه در قرآن آمده است چرا نباید در شرایط خاص و با توجه به دستور رهبری مسلمین به نحوی از آن بهره برداری شود؟ بدعت آن است امری که هیچ اصلی در دین ندارد و به عنوان یك امر دینی مطرح می شود، اما نمی توان چندین آیه اول برائت را تنها اشاره به یك واقعه در سال نهم هجری دانست و برای همیشه آن را از دور خارج کرده و تنها آیه را خواند و ثوابش را برد. البته در این سوی به این نکته هم باید توجه داشت که نباید سایر مسلمانان تصور کنند که جزئیت برائت برای حج مثل وقوف در عرفات یا منی است، بلکه باید توجه داد که روح حج توحید و بیزاری از شرك است و اگر امام فرمود: حج بی برائت حج نیست، مقصود ایشان همین بوده و بس.

اکنون بلندگو مشغول شعار دادن است: الموت لامریکا، الموت لاسرائیل، لبنان، لبنان ارض الثورة و الایمان، برائة المسلمین من عمل المشرکین.

به هر روی این دانسته است که دلایل مخالفت سعودی با برائت ربطی به شرعی یا غیر شرعی بودن آن ندارد، مهم آن است که مهمترین پشتوانه این دولت امریکاست و طبیعی است که نمی تواند چنین مراسمی را تحمل کند. در این صورت بن باز هم باید مطابق این خواست فتوا دهد. اگر برائت از مشرکین قضیة فی واقعه باشد صلح حدیبیه هم که بن باز برای جواز صلح با اسرائیل به آن تمسك می کند قضیة فی واقعة بوده است. به هر روی باید توجه داشت که گروش تفکر بن باز و همکاران و همراهان وی به مبارزه علیه بدعت، و تفسیر ویژه آن ها از بدعت زمینه ساز این قبیل استدلالها می شود.

آقای ری شهری بحث را از امام زمان(ع) و حضور آن حضرت در مراسم حج سالانه و طبعاً روز عرفه آغاز کرد و این که همه ما در محضر آن بزرگوار هستیم و طبعاً باید ببینیم آن حضرت از ما به عنوان یك مسلمان چه می خواهد، عمده سخنان ایشان این است که ما باید زمینه ساز حکومت آن حضرت باشیم. بد نیست این نکته را یادآور شوم که مسأله حضور امام زمان (ع) در عرفات امری است که گویا قابل تردید نیست، اما اخیراً در روضه های ایران و حتی در عربستان همه مداحها یاد گرفته اند که برای داغ کردن مجلس می گویند که امام زمان(ع) یا فاطمه زهرا (س) در اینجا نشسته است. گاهی در این امر چنان افراط می شود که هیچ قابل کنترل نیست. به نظرم باید به آن ها تذکر داد که این اندازه بر این مسأله تکیه نکنند.

بعد از سخنرانی آقای ری شهری، متن سخنان ایشان به عربی ترجمه شد؛ البته با تلخیص، آنگاه آیة الله جنتی بخشهایی از پیام آقای خامنه ای را که به مناسب حج سال ۱۴۱۶ صادر شده

خواندند. خلاصه قرائت شده را آقای تسخیری به عربی خواند و برنامه با چند شعار خاتمه یافت. پس از آن نماز جماعت، نهار و استراحت. حدود ساعت ۳/۴۵ بود که خواندن قرآن آغاز شد و پس از آن دعای عرفه.

به نظرم امسال عرفات نسبت به سال ۷۳ که آمدم از نظم و انضباط بیشتری برخوردار بود ، خیابانها خلوت تر و این نشان آن بود که آشفتگی قبلی کاهش یافته است. برخوردار است، خیابان ها خلوت تر بود و این مسئله نشان از کاهش آشفتگی قبلی دارد. در مراسم دعای عرفه بعضی از کاروانهای دیگر نیز به محل بعثه می آیند در حالی که در همه کاروانها برنامه دعای عرفه و روضه خوانی هست. آقای حسین انصاریان درباره توبه سخنرانی کرد و داستهانهایی گفت و همه را گریاند و بعد هم دعا خوانده شد و بعد هم مدام روضه پشت روضه و آخر هم دعا. حقیقت آن است که مداحی دو رویه دارد و باید یک رویه آن از جهات مختلف تحت کنترل در آید، و آن افراط در برخی از روضه هاست که صرفاً به قصد گریاندن مردم خوانده می شود. مردم ما باید عادت کنند که در ضمن خواندن ادعیه و توبه هم گریه کنند نه آن که حتی در مراسم دعای عرفه، صرفاً با روضه خوانی کربلا بگریند. آقای انصاریان در گریاندن به وسیله دعا و راز و نیاز البته موفق است، اما مداحان راهی جز خواندن مصائب ندارند.

شب ساعت ۹/۵ بود که به مشعرالحرام رسیدیم. امکانات مشعر با دو سال قبل تفاوتی نکرده است. جمعیتی حدود ۲ میلیون بلکه بیشتر در این صحرا، تنها برای یک شب اجتماع می کنند. برخی اهل نماز و قرآن و دعایند و کسانی نیز شب را به خواب می گذرانند. آنچه از نظر شرع اهمیت دارد فقط وقوف است. با این که هوا نسبت به سالهای پیش بهبود یافته اما گرمی هوا و بوهای بد، مانع از آن است که انسان آرامشی پیدا کند. بوقهای متوالی و رفت و شد ماشینها هم مزید بر علت است. جلوی محل استراحت ما پنج ماشین از سربازهای سعودی بودند که وسایل ضد شورش در آن ها بود. بسیاری از مردم نیز بر کوه کنار جاده بالا می روند تا سنگ ریزه جمع کنند. بنده نیز همراه یکی دو نفر از دوستان بالای کوه رفتیم و سنگهای لازم را فراهم آوردیم. پس از آن دو سه ساعتی استراحت کردیم، اندکی پیش از اذان برخاسته دعایی و نمازی خواندیم و بعد از نماز صبح راه افتادیم.

تابلوهای نهایت مزدلفه بسیار منظم نصب شده، اما نوعاً حجاج ایرانی، حاجیان را قبل از پل نگاه می دارند و توجه ندارند که می توانند مقدار قابل توجهی آن ها را به جلو ببرند. این مطلبی بود که دوست ما جناب آقای قاضی عسکر متذکر آن شد و هرچه جلوتر رفتیم مشاهده

کردیم که نظر ایشان درست است. به هر حال پس از طلوع آفتاب از وادی محسّر رد شدیم. بین دو تابلوی نهایة مزدلفه و بدایة منی حدود ۳۰ تا ۴۰ متر است که این قسمت را به سرعت طی کردیم. پس از آن عازم مقر ایران شدیم. چادری بزرگ که معمولاً به دلیل کثرت نیروهای بعثه ای و ستادی و نیز انجام مراسم، بزرگ و موسع در نظر گرفته می شود. امسال در ضمن میهمانان، آقای شیخ الاسلام، معاون وزارت خارجه و آقای صدوقی امام جمعه یزد نیز حضور دارند. دکتر هادی، سفیر ایران در عربستان هم اینجاست. طبق اخبار رسیده در حج امسال، رئیس جمهور پاکستان و عمر البشیر رئیس جمهور سودان نیز شرکت دارند. شنیدم که دیشب رادیو بی بی سی خبر مراسم برائت را از قول ایران گزارش کرده است. خبرنگار رادیو مونت کارلو هم که در عرفات بود، گزارش مراسم را فرستاده است.

پس از خوردن صبحانه عازم رمی جمرات شدیم. در اول صبح رمی جمره عقبه به اندازه ای شلوغ است که جز با دیدن نمی توان آن را وصف کرد. سیل جمعیت بدان سوی در حرکت است و باید مراقب بود که در فشار جمعیت دچار تنگی نفس نشد. راهی خلوت در پایین کوه (زیر قصر ملك) انتخاب کردیم. با این حال در اواسط راه همه جمعیت به هم ملحق شدند. از سال گذشته و بعد از آن حادثه هولناك عرض پل جمرات را دو سه برابر کرده اند و این خود سبب شده جمعیت بیشتری روی پل بروند. در پایین هم جمعیت کمتر نیست.

از سی متری جمره سنگها رها می شود با این که مطمئناً به جمره نمی خورد بلکه بر سر مردم می ریزد. یکی هم به سر بنده خود و شکست مختصری برداشت. شاید تصور شده که بنده همان شیطان مجسّم هستم! اهل سنت مقید نیستند که خوردن سنگ را ببینند، اما شیعیان که بر اساس نظر فقها ملزم به دیدن خوردن سنگ به جمره هستند، باید جلوتر بروند و این سبب آسیب دیدن بیشتر آن ها می شود. هزاران لگنه دمپایی و شمار زیادی حوله رها شده و حتی تعدادی روسری و مقنعه زنها زیر دست و پا است. وقتی سنگ زده شد باید با همان فشار که به داخل جمعیت رفته ای، بیرون آیی و مشت و مال حسابی را تحمل کنی.

بالاخره از گیر جمعیت رها شدیم و به راه افتادیم. دو تا سه کیلومتر راه را در شلوغی طی کردیم و خسته به محل کاروان رسیدیم. زنان ایرانی نوعاً شبها به جمرات می آیند، شماری هم روز می روند. مسلماً اگر اول صبح نروند بهتر است. از ساعت ۱۰ به بعد خلوت تر می شود. با این حال همه در این اندیشه اند که به سرعت از احرام بدر آیند. ساعت ۹/۵ صبح بود که به محل بعثه رسیدیم. در باره قربانی، من فقط سال اول به قربانگاه رفتم. از دو جهت از رفتن

نگرانی دارم یکی دشواری کار و بوی شدید و دیگر اینکه انسان تلف شدن این همه گوسفند را نمی تواند تحمل کند. دل انسان فقط به لکن يناله التقوی گرم است. معمولاً لیستهای ده تا چهل نفری آماده می شود، پول جمع می کنند و چند نفری با گرفتن وکالت عازم قربانگاه می شوند. حال باید در انتظار بود تا برگردند. مشکل قربانی قابل حل است جز آنکه دولت سعودی با ایران کمتر همکاری می کند چون به هر حال دشواریهای فکری و فقهی وجود دارد. قاعدتاً امکاناتشان را در اختیار جایی قرار می دهند که به نحوی با آن ها توافق داشته باشند. امسال شمار زیادی از مقلدان آقای مکارم ذبح گوسفند را به ایران موکول کردند. پیش از این هم اشاره کردم که این تنها موردی است که در میان فقها، کسی چنین فتوایی داده است. ایشان عمدتاً به مورد مصرف گوسفند(اطعموا البائس و الفقیر) و ادله اسراف تکیه می کنند. ترس من آن است که مسأله به این سادگی نباشد چون قربانی در منی یکی از اصول اساسی حج است که از هر اجماع و اتفاقی، اتفاق بر آن بیشتر است. اگر قرار باشد که در اینجا به ادله اسراف توجه شود بحث ترك اصل حج در تابستان چهل و هشت تا پنجاه درجه ای که با خوف و خطر جانی و تهلکه همراه است، را راحت می شود اثبات کرد. آیا مرگ و میر صدها نفر از زائران در عرفات تا منی و طواف در میانه تابستان نمی تواند برای کسی که لاتلقوا بأیدیکم الی التهلکه را می بیند دلیل روشنی بر ترك حج باشد!!. کما این که تماس مرد و زن در طواف آن هم در روزهای شلوغ که بی تبعات فاسد نیست، و ادله مربوطه ممکن است در این گونه استنباط فقهی ترك طواف را بخاطر جلوگیری از فساد مطرح کند. روشن است که به این سادگی نمی توان حکمی برخلاف اجماع، داد. نباید از حق گذشت که اکنون شماری از عالمان مسلمان سنی نیز چنین فتوایی را داده و قبلاً پول به حسابی خاص واریز کرده برای آن ها در مناطق دیگر ذبح شده گوشت گوسفندان را میان فقرا تقسیم می کنند.

در منی مسجد خیف است که در این سه روز جز وقت نماز قابل استفاده نیست مگر برای خواب. يك مسجدی هم روبروی مسجد خیف در این سوی منی بوده با نام مسجد کبش که گویا بیش از بیست سال است از بین رفته. شاید آنجا محلی بوده که رسول خدا (ص) قربانی را انجام داده است . مسجد کبش يك چهار دیواری بر پایین ترین قسمت کوتاه و البته باز اندکی از سطح زمین بالاتر، بوده است. قسمت کوچکی از آن مسجد مسقف و کف آن نیز با سنگ هایی از کوه سنگفرش بوده که صاف شدن برخی قسمت های آن، امکان خواندن نماز را فراهم می کرده است.

مسجد خیف نیز پیش از این، یک چهاردیواری، بقعه ای در وسط و مناری مشهور به مقـام ابراهیم داشته و شیخ عباس قمی نوشته که کنار مناره نماز مستحبی (۶ رکعـت) بخوانیـد. کـف مسجد هم شن بوده است. در حال حاضر این مسجد به صورت مسجدی مدرن درآمده است.

اکنون عصر روز عید قربان است. بسیاری از کاروانیان قربانی کرده اند و پس از آن حلق یـا تقصیر. عصری دعای ندبه برگزار شد چون این دعا در روز عید قربان هم مورد توصیه است.

روزنامه المدینه روز ششـم ذی حجـه را دیـدم. تمـام گـزارش صـفحه نخسـت آن در بـاره دستگیری عوامل انفجار چند ماه قبل ریاض بود که منجر به کشته شدن چند امریکایی و هندی شد، عکس چهار جوان سعودی که گویا یکی در افغانستان تعلیم دیده و یکی دیگر از یمن مواد منفجره تی ان تی آورده را چاپ کرده بود. آن ها در تلویزیون سـعودی هـم مصـاحبه داشـتند و گفتند که دولت را قبول ندارند و بر ضد منافع امریکا مبارزه می کنند. قاعدتاً این افراد وابسته بـه جناح سلفی های افراطی اند که از نظر فکـری سـخت وهـابی و از نظـر سیاسـی ضـد دولـت سعودی و ضد نفوذ امریکا هستند. شمار این گروه در سعودی رو به ازدیاد اسـت. اینهـا سـنیان متعصب ضد شیعه نیز هستند و برخی از آن ها در زندان به سر مـی برنـد. [اخیـرا کـه مشـغول بازبینی این نوشته بودم، در اوائل خرداد ۷۵ خبر اعـدام آن هـا را بـه صـورت زدن گردنشـان در روزنامه ها خواندم]. در مصر نیز شمار این افراد رو به گسترش است. در مدینه شماری از اینهـا را که به مکتبة الغرباء می آمدند با این قیافه می دیدم: لباس سفید بلند آن هـا حـدود ۱۰ تـا ۱۵ سانت کوتاهتر از دیگران، ریش بسیار بلند، سبیل بسیار کوتاه و سر نیز همیشه حلق شده و یا با ماشین زده. این قیافه ای است که در جوانهای سلفی سعودی کم و بیش می توان دید.

یکی از دوستان روحانی گفت که چند شب قبل امام جماعـت یکـی از مسـاجد در منطقـه نزهه بعد از نماز سخنرانی کرده و با اشاره به انفجار ریاض و اشاره به دستگیری آن ها عاملین آن از این که اخیراً این گرایش ها در جوانها پیدا شده و آن هـا را فریـب داده، اظهـار تأسـف کـرده است. دیشب (شب یازدهم ذی حجه) را در منی ماندم. تا ساعت ۱۲/۵ بـا آقـای دکتـر هـادی سفیر ایران گفتگو کردم. در طی سالها نسبت به مسائل عربستان و شناخت چهره های برجسـته سیاست و تا حدودی فرهنگی این دیار وقوف دارد. از دیدارش با حمد الجاسر یاد می کرد و این که به سفرنامه ناصر خسرو اعتنا داشته است. از او در باره تأثیر و تأثر دو جانبه ما و عربهای این محیط در جریان سـالهای برگـزاری حـج بعـد از انقـلاب پرسـیدم. آیـا مـا هـم از اینهـا تـأثیر پذیرفته ایم؟ چندان واضح پاسخ نداد، اما اشاره به بحث قرآن و نماز و امثـال اینهـا مـی توانـد

نشان دهد که ما هم کما بیش تأثیراتی پذیرفته ایم. از خلق و خوی سیاسی حاکمان عربستان می گفت و این که شخصی با نام لاری که سابق سردبیر عکاظ و سعودی گازت بوده بقای این حکومت را در چند چیز می دانسته، یکی آن که: لا یحاربونك في رزقك و دیگر آنکه: لایقتلون الا علی حدّ (به جز موارد استثنایی و البته نه مثل صدام و دیگران) و دیگر: بابهم مفتوح للناس که جزء برنامه های منظم آن هاست. البته بنده هم عرض کردم که «عصبیت» اصلی اینها اولاً جنبه خانوادگی دارد و ثانیاً نشانه ی پای بندی آن ها به عقیده وهابیت است؛ یعنی آن ها حکومت خود را بر اساس این دو مسأله شکل داده اند و خطر سلفی گری یکی همین است که یکی از این پایه ها را مورد حمله قرار می دهد؛ یعنی از وهابیت که تاکنون قدرت سیاسی نمی خواسته، حداقل انتظار موضعگیری سیاسی دارد. دیدگاههای دکتر هادی همان دیدگاههای سابق اوست. در واقع دو کشورِ مدعی در جهان اسلام وجود دارد، یکی ایران دیگر عربستان و اینها باید به نحوی با یکدیگر کنار بیایند و در واقع این امریکاست که مانع اصلی تقارب اینهاست. دکتر هادی فردی متکی به نفس و مستقل به نظر آمد، خوشبین به ارزشهای دنیای جدید و این که ـ به تعبیر من ـ بقای تمدن جدید به لحاظ توجه آن ها به این ارزشهاست.

امروز صبح دوشنبه ۱۱ ذی قعده بعد از نماز صبح از محل اسکان در منی به طرف جمرات حرکت کردم. آفتاب که طلوع کرد، جمرات را رمی کردم. عرض پل بالای جمرات تا سه برابر بزرگ شده و اجازه توقف روی آن را نمی دهند؛ محل رمی بسیار خلوت بود. پس از آن به سوی هتل آمدم و تا ظهر استراحت کردم. بعد از ظهر خوابم نبرد. خیلی اصرار بر خواب کردم تا شب بتوانم تا صبح در حرم بیدار بمانم.

اکنون که مشغول نوشتن این کلمات هستم، آماده می شوم تا نماز مغرب را خوانده به سوی حرم بروم. این روزها همه در تب و تاب اعمال حج هستند و انصاف آن است که شیعه ها کار را سخت می گیرند و دقت فراوان می کنند. بسیاری هم در حال رفت و آمد به حرم و منی هستند. ان شاء الله که بتوانم امشب بقیه اعمال حج تمتع را انجام دهم.

امروز سه شنبه ۱۲ ذی قعده آخرین روز از ایام تشریق است. تشریق به معنای خشك کردن گوشت است. گوشتهای قربانی در گذشته و هم اکنون، توسط سیاهانی که در مکه هستند برده شده، شقه شقه بر بند آویزان شده و در آفتاب خشك می شود و بعدها استفاده می شود.

دیشب اعمال مکه را انجام دادم و امروز قبل از ظهر به منی رفته و جمرات را رمی کردم. ساعت ۱۲/۲۰ دقیقه از کنار جمره وسطی تظاهرات مرگ بر آمریکا و اسرائیل آغاز شد. در این

تظاهرات لبنانی ها و ایرانی ها و دیگر شیعیان حضور داشتند. آن ها مسیر جمره وسطی را تا عقبه طی کرده و شعار را تمام کردند و از منی خارج شدند.

حقیقت آن است که سیاهان در مکه طبقه بسیار پستی هستند و کمترین جایگاهی ندارند. تصور آن است که اینها مهاجرند و کسی به آن ها بهایی نمی دهد. نوعاً مشاغل پایین در اختیار آن هاست. حتی در حرم، کارِ بردن تختهای بیماران در طواف همه اش بر دوش سیاهان است و حتی يك مورد هم غیر آن ها تخت نمی برد.

در تمام این مدت در مکه شاهد گداهایی بودیم که واقعاً عجیب هستند چون اغلب به طور محسوسی دست یا پا ندارند و روشن است که قطع عضو شده اند. این که در اصل تولد مشکلی داشته اند یا نه روشن نیست. بنده تاکنون در ایران گداهایی با این وضعیت خشن ندیده ام. امروز صدها نفر از این افراد در حوالی مدخل منی از سمت جمره عقبه رها حضور داشته و صحنه ای بس مهیب و دلخراش را بوجود آورده بودند. حتی بدن یکی دو مرد چنان تغییر یافته بود که کمتر کسی توان نگاه کردن به آن ها را داشت.

در بازگشت نگاهی به مسجدالبیعه انداختم، به همان صورت باقی مانده و کسی به آن توجهی نکرده است. روز دوازدهم از سر ظهر که حرکت حجاج از منی به مکه آغاز می شود تا ساعت ۲ بعد از نصف شب ادامه دارد. ماشینها پشت سر هم با بوق های تند در حرکتند. گاه دهها نفر بر بام ماشینی نشسته اند. کرایه ها نیز در این فاصله چند برابر افزایش پیدا می کند. در منی، یکی از زائران ایرانی را دیدم که هنوز محرم بود. سؤال کردم معلوم شد که می خواهد بعد از خاتمه ایام تشریق در منی قربانی کند. این کار نوعاً دشوار است و خلاف مقررات سعودی.

مقایسه ای بین حج صد سال قبل و اکنون نشان می دهد که شیعه ها همیشه دشواری تفاوت در رؤیت ماه را داشته و بالنتیجه همه اعمال آن ها يك روز دیرتر انجام می شده است. در طی چند دهه اخیر به فتوای مراجع برخی با شرط و برخی بی شرط، حکم قضات سعودی را در باره رؤیت ماه پذیرفته اند و بنظرم کسی وجود ندارد که مثلاً يك روز دیرتر در عرفات حاضر شود و به همین تناسب تا آخر، در حالی که در گذشته معمولاً حجاج ایرانی چنین وضعی را داشته اند. مثلاً حسام السلطنه در سال ۱۲۹۷ نوشته که امسال با وجود ۱۵۰ هزار نفر حاجی، ۲۰ هزار نفر شیعه همراه او يك روز دیرتر از منی حرکت کردند.

امروز صبح چهارشنبه دوازدهم اردیبهشت به سراغ کتابفروشی عاتق بن غیث بلادی رفتم و تمامی آثار او را بجز یکی دو مورد خریداری کردم. خودش بیمار بود و نتوانستم او را ببینم. قبل

از آن هم سری به شرکت نرم افزاری صخر زدم و یك برنامه تاریخ اسلام برای کتابخانه تخصصی تاریخ خریداری کردم. بعد از ظهر هم همراه آقای مروی به کتابفروشی های حاشیه دانشگاه ام القری رفتیم و چند کتاب خریداری کرده و آمدیم. شب هم حرم رفتیم که به علت ازدحام زیاد، امکان طواف مستحبی وجود نداشت. ساعت یك بعد از نیمه شب بازگشتم. آثار بیماری بعد از بازگشت از منی هویداست، ضعف شدید نشانه آن است.

اخبار مربوط به حج از زائر روز پنجشنبه سیزدهم اردیبهشت: پیام تشکر آمیز نماینده رهبری در حج به حاضران در مراسم برائت، ۴۶ درصد زائران ایرانی را زن تشکیل می دهند، شرحی در باب خرید سوغات، گفتگو با سه نفر از حاضران در مراسم شستشوی خانه خدا و مقاله ای در باب حج و توسعه ارتباط ملتهای مسلمان.

درباره حضور زنان ایرانی در حج آمار بالا جالب است. درباره ترك ها و مالزیایی ها و اندونزیایی ها نیز قضیه به همین صورت است. تقریباً ۹۰ درصد بلکه بیشتر زائران کشورهای فوق به صورت همسری آمده اند و همیشه دو به دو حرکت می کنند.

امروز صبح ساعت ۱۱ به سراغ نادی الثقافی بمكة المكرمه یا انجمن فرهنگی شهر مکه رفتم. یك مؤسسه فرهنگی ـ انتشاراتی است که بیش از هفتاد عنوان کتاب چاپ کرده که تنها برخی از آن ها را داشت. مجله ای هم با عنوان «البلد الامین» چاپ می کند که ویژه شهر مکه و مسائل حج است. بخشی از منشورات آن قصص عامیانه، برخی تحقیقات جغرافیایی و شماری آثار تفسیری است. مجموعه مقالات سمیناری آن هم سه جلد بود. رئیس این انجمن راشد بن راجح مدیر دانشگاه ام القری است که امروز در آنجا نبود. برخی از آثار مطبوعه را خریداری کرده بازگشتم، یك دوره هم از مجله شان که تنها سه شماره منتشر شده بود، هدیه کردند.

چند روزی پس از این ایام را به ترجمه مقاله ای در باره تاریخ مدینه همت گماشتم. ما روز شانزدهم اردیبهشت مکه را به قصد جده ترك کردیم. ساعت چهار پرواز بود که به ساعت هشت موکول شد. زمانی که مغرب شد، ما در آستانه سوار شدن بودیم. آقای قرائتی در حالی که صدایش سخت گرفته بود، در همان سالن پرواز به میان جمعیت آمد و گفت که نماز جماعت باید برپا شود. نماز به امامت آقای علم الهدی خوانده شد و ما پس از گرفتن یك عدد قرآن چاپ سعودی سوار هواپیما شده و به سوی ایران پرواز کردیم.

سفرنامه عمره

(مرداد ۱۳۷۶)

در آستانه سفری دیگر به حرمین شریفین هستم. در این سالها آنچه که در مقدمات رعایت می شود، زدن واکسن مننژیت است که بیماری آن در مکه و مدینه شایع شده و گفته می شود که از افریقا می آید. روز دوشنبه ۳۱ تیرماه ۱۳۷۶ از قم به اصفهان آمدیم و در درمانگاه ملاهادی سبزواری در خیابان فیض واکسن زدیم. سفر عمره در چهار درجه است: سیصدهزار تومانی، دویست و پنجاه هزار تومانی، دویست هزار تومانی و یکصد و شصت هزار تومانی. محل اجاره و احتمالاً نوع سرویس دهی و زمان اعزام، قیمت ها را تغییر می دهد. کاروان ما، تا آنجا که خبر دارم، از فرهنگی هاست و درجه سه می باشد؛ یعنی دویست هزار تومانی که گویا قرار است مبلغی را پس بدهند. معمولاً زمانی را برای عمره اعلام می کنند و در این مدت شماری ثبت نام می نمایند، پس از آن به قید قرعه عده ای را انتخاب می کنند. این سفر عبادی ـ تفریحی است و بسیاری با خانواده های خود سفر می کنند. مقدار آن نیز پانزده روز است که نیمی در مدینه و نیمی در مکه می باشد. قیمت عمره رجبیه از ماههای دیگر بیشتر است. یکی دو سال است که عمره رمضانیه نیز به راه افتاده که سابقه نداشته است. قرار است هواپیمای حامل کاروان ما ساعت ۱۱ چهارشنبه، شب اول مرداد ماه ۷۶ حرکت کند.

امسال چهارشنبه اول مرداد ۱۷ ربیع الاول است. قدم اول برداشته شد و از اولین خان که فرودگاه اصفهان بود عبور کردیم. در خدمت حجة الاسلام آقای سید محمد میرلوحی هستیم که روحانی کاروانند و از سادات درچه ای که جدشان آقا سید محمد میرلوحی، از علمای زمان مجلسی اول و دوم است. رئیس کاروان آقای فاضلی و معاون آقای حسینی خوراسگانی است که همشهری ماست. روال عبور، عادی است. تحویل بار، مهر گذرنامه و کم کم آماده سوار شدن به هواپیما. یك جزوه کوچك دعا از قم آورده بودم که بین زائران تقسیم شد. جزوه کوچك جالبی بود. تذکرات بهداشتی ـ مختصر مناسك، ادعیه ... همه جا فشار و هل دادن هست و عاقبت از صابرین است. آخرین افرادی بودیم که سوار هواپیما شدیم و سر جایمان که جلوی هواپیما بود نشستیم. دو کاروانی که با هم سوار هواپیما شدند، یکی درجه سوم و یکی درجه

چهارم که از سر و وضع افراد تقریباً آشکار بود. هواپیما بوئینگ بود و قرار بود ۲/۵ ما را به جـده برساند.

اکنون ساعت ۱۳ دقیقه به ۱۱ است کـه هواپیمـا بنـای حرکـت دارد. فـیلم کوتـاهی پخـش می شود. با مدخل اللهم انت المستعان علی الامور کلها و انت الصاحب فی السفر و الخلیفـه فی الاهل ... و بعد هم دستورات لازم برای مواقع اضطراری.

پیش از آن که زائران وارد عربستان شوند درباره بسیاری از امور باید مطالبی بدانند. از جمله درباره زیارت باید بدانند که زنان در بقیع راه ندارند و صبح و عصر، ساعتی بـه ورود ایشـان بـه حرم نبوی اختصاص دارد. شبها مسجد تعطیل و مسدود است. باید از انجام کارهایی که سبب وهن شیعه است خودداری کنند. از بستن نخ به در و پنجره اماکن مقدسه بپرهیزند. از انـداختن عریضه به داخل بقیع و جاهای دیگر خودداری ورزند. از نزدیک شدن به حرم نبوی که منجر به برخورد با مامورین می شود پرهیز داشته باشند. به هیچ عنوان در برابر جرم نبوی سجده نکنند و از کارهایی که برخی عوام در حرم ائمه انجام می دهند خودداری نمایند. قبل از رفـتن بـه حـرم نبوی آگاهی کاملی در باره مسجد داشته باشند و بدانند که بیشترین ثواب از آن نماز خواندن در حرم است. از بردن مهر و چیزهایی شبیه مهر پرهیز کننـد. البتـه مـی تواننـد روی سـنگها نمـاز بخوانند، بدون اینکه توجه دیگران را جلب کنند. تقیه شامل دست گرفتن در وقت خواندن حمد و گفتن آمین نیست. در نماز جماعت شرکت کننـد. در فرصـت کمـی کـه در مدینـه هسـتند از فضیلت اماکن مقدسه بویژه حرم نبوی و مسجد قبا بهره کامل ببرند. تمامی اعمال خود را قبـل از انجام دادن با روحانی چك کنند تا مشکلی به وجـود نیایـد. مسـأله تقلیـد خـود را در وقـت پرسیدن سؤال مشخص کنند. باید بیفزایم که مردم باید اتمام نماز را با بلند کـردن دسـت خـتم نکنند بلکه با برگرداندن صورت از قبله نماز را تمام کنند.

پس از دو ساعت و نیم به جده رسیدیم. بلافاصـله از خـان رؤیـت گذرنامـه گذشـتیم، بـه بازرسی رسیدیم، تقریباً کسی را بازرسی نمی کردند، اما ساك من که مملو از کتـاب بـود مـورد بازرسی قرار گرفت و چند جلد کتاب جدا و به قسمت دیگر فرستاده شد. سـه نسـخه از کتـاب اکذوبة تحریف القرآن و یك نسخه از نزهة الزاهد را گرفت و رسید داد تا بعداً که برگشتم آن هـا را پس بگیریم. بالاخره سوار اتوبوس شدیم، اما تا کنون که ساعت ۳/۵ به وقت ایران است هنوز حرکت نکرده ایم. ماشین ها بسیار عالی است و امیدواریم که از وقت حرکت بـه فاصـله چهـار ساعت و نیم به مدینه منوره برسیم.

اکنون که ساعت ۶ صبح به وقت عربستان است، هنوز در فاصله یکصـد کیلـومتری مدینـه منوره هستیم و امید است تا ساعتی دیگر به دیدار گنبد سبز حضرت ختمی مرتبت نائل شویم.

* * *

امروز دوم مرداد ساعت ده عازم بقیع و حرم مطهر حضرت رسول (ص) شدیم. بیش از دویست نفر افراد کاروان از زن و مرد همراه بودند. آقای میر لوحی زیارتنامه خواند. جالب آنکه اول در فضای باز جلوی قبر پیغمبر و میانه بقیع ایستادیم که یك شرطه با یك شیخ بدترکیبی که در امر به معروف و نهی از منکر هست ـ ما را به عقب راندند.

به هر حال پس از زیارت به مسجد رفتیم. ایام بسیار خلوتی است. به راحتی ممکن بود که در محراب پیغمبر نماز خواند. دو سه قدم عقب تر از محراب نشستیم. زائری مصری کنارم حضور داشت که به طور مداوم مشغول نماز بود، شاید بیش از یك ساعت. بالاخره از من پرسید که از افغانستان هستم؟ گفتم ایران. شروع کرد به نفرین کردن به آمریکا و یهود و خلاصی ما و خودشان و اسلام از شرّ آن ها. پرسیدم نظر مصری ها راجع ایران چیست؟ گفت: مردم مصر ایرانی ها را واقعاً دوست دارند، اما دولت نه. اسمش سمیر مصطفی بود و علی رغم آن که شغل خود را رستوران داری عنوان کرد و گفت کارگاه ساخت ماکارونی دارد، فردی بسیار ثقافی و فرهنگی بود. اطلاعات فراوانی درباره افغانستان و گروههای مختلف آن داشت. از طالبان که روی ریش این اندازه حساسیت دارند ناراحت بود و البته خودش هم ریش مختصری داشت. از ایران هم اطلاع داشت که جوانان یك فرد معتدل و متدین را انتخاب کرده اند.

درباره اینکه زبان عربی زبان اسلام است و چرا در ایران زبان فارسی است، پرسید. گفتم واقع اش اوایل در اینجا هم عربی نفوذی گسترده داشت، اما عربها از بس سماجت در عربی گری داشتند، ایرانی ها را وادار کردند تا بر زبان فارسی تکیه کنند. شاید دلیل آن کمی شمار عربهای مهاجر به ایران و پراکندگی آن ها در ایران بوده باشد.

ساعت ۱۲/۳۵ دقیقه اذان گفت و ۱۲/۵۵ اقامه، بعد هم نماز اقامه شد. ایرانی ها در اولین نماز جماعت دشواری هایی دارند. مثلاً بعد از رکوع زیاد صبر نمی کنند و صاف به سجده می روند. بین دو سجده هم همین طور. ساعت ۱/۵ بود که به قصر الدخیل واقع در اول شارع علی بن ابی طالب علیه الصلاة و السلام رسیدیم، در حالی که واقعاً از گرمی هوا وجودمان دم کرده بود. بعد از مغرب شام خوردیم و برای نماز عشا عازم حرم شدیم. پس از نماز عشا سری به چند کتابفروشی زدم و چند کتاب خریدم. عیال هم همراه بود و طبق آنچه اعلام شده بود، قرار بود دعای کمیل کنار حرم پیغمبر(ص) و بقیع خوانده شود.

هفته قبل چند کاروان اعلام کرده بودند، دعای کمیل را آنجا بخوانند، اما این هفته همه کاروانها آمده بودند. آهنگران، مداح معروف، ابتدا دعا و بعد از آن هم روضه ای خواند. مراسم باحالی بود، برخی از دوستانِ هم محلی و نیز یك طلبه را دیدم. در آخر آقای قریشی را که

مسؤول دفتر بعثه در ایام غیر حج در مدینه است دیدم که قدری صحبت شد. سید جـا افتـاده و به تمام معنا آشنا به سبك آخوندی است، با یك عبای مغربی بسیار شیك. مسیر ما از کنار بقیـع به سمت شارع عوالی است. دیوارها اطراف بقیع بسیار شیك ساخته شده و به نظر می رسد کـه سعودیها احساس کرده اند که با تکمیل طرح حرم نبوی می بایست برای بقیع هم فکری بکنند. مدخل ورودی بقیع نیز سنگ فرش شده و همینطور راههای داخلی آن از میان قبـور. امسـال از گرد و خاك رفت و شد افراد در بقیع خبـری نیسـت. زائـر ایرانـی جـانش بـرای روضـه خـوانی می رود. تقریباً تمام امید آن ها به روضه خوانی در کنـار بقیـع اسـت. آن هـم روضـه حضـرت زهرا(س) و یافتن قبر آن بانو که در حاضر مقدور نیست.

صبح روز دوم مرداد ساعت چهار عازم حرم شدم. وسط نماز آیه سجده دار خوانـد و بـرای ایرانی هایی که سابقه نداشت اینطور تلقی شد که سه سجده در یك رکعت کرده اند. این موجب درد سر شد. بعد از نماز به بقیع آمدم. راههای داخلی بقیع با زیبایی تمام سنگ فرش شـده و از گرد و خاك خبری نیست. ابتدا برابر قبور ائمه ایستادم و بلند زیارت خواندم که افراد کـاروان مـا هم کم کم جمع شدند، اما زیارت بدون روضه برای ایرانیها نا مفهوم است؛ جـز آن کـه روضـه خوانی در داخل بقیع نیز تا حدود زیادی ناممکن. پس از آن با نقشـه، همـه قسـمتهای بقیـع را توضیح دادم که سخت مشتاق بودند. از همان آغاز قبر امامان، بعد دختران رسـول خـدا(ص)، بعد همسران، بعد قبر ابراهیم، و بعد قبر عقیل و عبدالله بـن جعفـر، قبـر مالـك و نـافع، قبـور شهدای احد، قبر اسماعیل و حلیمه سعدیه.

ساعت هفت صبح به هتل برگشتیم. صـبحانه را خـوردیم و سـاعتی بعـد بـرای اسـتفاده از محفل دعای ندبه به فندق الدخیل ـ و نه قصر الدخیل ـ رفتیم؛ بعد از قرائت دعا، روضه خوانی مفصل تا ساعت ۹/۵ به طول کشید و بعد هم سخنرانی آقای قریشی. ساعت از ده گذشـته بـود که به هتل آمدم.

کار جالبی که امسال صورت گرفته آن است که امتیازی به دانشگاهها داده شده تا از استادان و دانشجویان کسانی که تمکن مالی دارند به عمره بیایند. لذا کاروان های فراوانی از دانشجویان در حال آمدن هستند. کاروان خود ما نیز شبیه همانها از فرهنگی های بازنشسته است، گـر چـه شمار زیادی از آن ها از زائران عادی اند.

اکنون که ایرانی ها مرتب در نماز شرکت می کنند، باید بـه نکـات دیگـر هـم توجـه داشـته باشند. یکی این که بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب، سنی ها نمازی نمی خواننـد و از خوانـدن نماز توسط دیگران تعجب می کنند. دیگر آن که اجازه نمی دهند وقتی نماز می خوانند کسی از برابر آنها بگذرد. دیگر آن که نماز مغرب خود را با نماز عشا آنها نخوانند که پس و پیش بیفتنـد.

این هم از طرف آنها قابل قبول نیست.

ساعت ۱۲/۴۱ دقیقه ظهر جمعه. در مسجد النبی نشسته ایم و مشغول شنیدن خطبه نماز جمعه هستیم. بحث از تشکر از نعمتهای الهی و این قبیل است. ساعت یك هر دو خطبه تمام شد. عصری دعوت شدم تا در یك کاروان دانشجویی که از شیراز آمده بودند سخنرانی کنم. بیش از یك ساعت صحبت شد و عنوان بحث اخلاقیات شیعه و سنی بود. در این بحث از لزوم اصلاح در دیدگاههای دو جناح برای ایجاد وحدت گفتگو شد.

بعد از آن به جلسه روحانیون رفتم که در حضور آقای قریشی در روزهای شنبه، دوشنبه و چهار شنبه تشکیل می شود. معمولاً دیدار روحانیون کاروان ها با نماینده بعثه و به منظور طرح دشواری ها و راه حل آن هاست. روحانی کاروان ما که علاقه فراوانی به سخنرانی دارد، در غیاب بنده جلسه را تشکیل داده سخنرانی کرده بود. معمولاً کاروانهای حول و حوش دویست نفر یك روحانی دارند. بعد از جلسه روحانیون به مسجد رفته نماز مغرب و عشا را خواندم و به هتل برگشتم تا فردا خدا چه خواهد.

نکته تازه ای که آقای قریشی گفت این است که خودش شاهد بوده، قبر عبدالله پدر پیامبر (ص) را بلند کرده در قسمت غربی مسجد سه ستون مانده به باب السلام که آن زمان آنجا را سایه بان زده بودند دفن کرده اند. توصیه شد که زایران ایرانی آنجا را زیارت کنند. به روحانیون توصیه شد که روضه با آواز در بقیع نخوانند. همینطور زیارت عاشورا و دعای ندبه و دعای توسل هم نخوانند، چون مأمورین کتابهای دعا را جمع آوری می کنند.

روز بعد صبح اول وقت به حرم رفتم و پس از نماز جماعت زایرین جلو بقیع جمع شدند. هر کاروان دسته خاص خود را دارد. روحانی ما زیارتنامه و روضه خواند. بعد با مردها به بقیع رفت. من هم چند دقیقه ای برای زنها صحبت کرده و وضع مسجد را برای آن ها توضیح دادم و به حرم برگشتند. پس از آن رؤسای سه دانشکده علوم تربیتی، حقوق و فنی مهندسی شیراز که دیروز در سخنرانی بنده بودند، آمده و اظهار محبت کردند. انتقاداتی داشتند که گفتگوی نیم ساعته ای شد و ما نیز به بقیع رفتیم. طلبه ای هم که از نیشابور آمده بود، همراهمان بود. صحبت از روضه خوانی شد که البته مدینه شهر روضه است. آن دوست عزیز گفت به هر حال باید اینجا روضه خواند و تأیید کرد که روز به روز بر دامنه روضه افزوده می شود. بنده افزودم بهتر است در تعقیبات نماز هم یك روضه اضافه کنند تا نماز مقبول واقع شود!

قبل از ظهر جلسه ای در ساعت ۱۰/۵ برگزار شد. سه ربعی بنده صحبت کردم، بعد هم آقای میر لوحی. صحبتهای بنده کلیاتی برای رعایت همگرایی در مسجد النبی و مسجد الحرام بود. بعد هم یکسره به درست کردن حمد و سوره مشغول شدیم که خیلی ها غلط می خوانند.

ظهر همراه چند نفر به مسجد غمامه رفتیم. امام جماعت تازه ای بود. نماز ظهر را خواندیم. بعد از نماز قدری با امام صحبت کردم. یکی درباره اتصال بین نماز گزاران که گفت نزد آن ها شرط است. دیگری درباره قنوت که گفتم در فقه جعفری در همه نمازها مستحب است گفت آری روایت دارد، اما ما فقط در وقت مشکلات و مصیبت ها قنوت می خوانیم و برخی در همه نمازهای صبح قنوت می خوانند. همچنین گفت: همه مسلمانیم و به نظر آمد که چندان سخت گیر نبود. برگشتیم و نهار و استراحت.

عصری به هتل دارالامراء رفتیم که جلسه روحانیون بود. تذکراتی داده شد و از چند مسأله فقهی بحث به میان آمد. پس از آن به چند کتابفروشی سر زدم. صاحب یکی از آن ها یك یمنی بود. یمنی ها با دیدن ما احساس امنیت و آرامش می کنند. حدود هفتصد هشتصد ریال کتاب خریدم و برگشتم. شب بعد از شام، مراسم شب هفت آیت الله بهاء الدینی در هتل قصر الدخیل برگزار شد. مداحی شعر خواند و بعد آقای قریشی سخنرانی کرد و آخر هم یك خواهر و برادر با نام محمد و فاطمه نوع دوست آمدند و آیاتی را به عربی، فارسی، انگلیسی، آلمانی خواندند که مورد تشویق قرار گرفتند.

صبح روز بعد عازم حرم شدیم. زیارت نامه خواندیم و به بقیع رفتیم و آمدیم. ساعت ده جلسه بود که به کار تصحیح حمد و سوره افراد گذشت. واقعاً متأثر شدم، چون افراد فراوانی در جمع ما بودند که تلفظ درستی از حمد و سوره نداشتند. قدری هم تاریخ مدینه برایشان گفتم. ساعت ۱۲ حدود ۲۰ نفر به سمت مشربه ام ابراهیم و مسجد فضیخ (و در اصل مسجد بنی قریظه) رفتیم. نماز ظهر را همانجا به جماعت خودمان خواندیم، چون نماز جماعت در آنجا نبود. یك شیعه همان محل نیز در جماعت ما حاضر شد. بعد دور چاهی را وسط مسجد نشان داد و گفت که چاه امیرالمؤمنین(ع) است. پس از آن به هتل برگشتیم. نکته منفی آنجا آن که بچه های محله که شیعه هم هستند، از مسافران گدایی می کنند.

عصری ساعت ۴ به پایین هتل رفتم و تا ساعت ۶/۵ جسته گریخته افراد از زن و مرد برای سؤالات فقهی و مساله حمد و سوره می آمدند. گاهی نیز افرادی می آمدند و مزاحمت می کردند. چند روزی است در حال نوشتن گزارشی از کتاب ***اثر التشیع فی الروایات التاریخیه*** هستم. تا بحال یك کارتن کتاب خریداری کرده ام که نوعاً کتابهای جدید است. در اینجا آنچه در حال حاضر به چاپ می رسد و قابل استفاده است، شمار زیادی از پایان نامه های تحصیلی است که یکی نیز همین نمونه فوق الذکر است. یکی از این آثار ***کتاب فاطمة الزهرا*** از عبده یمانی است که به تازگی چاپ شده و بسیار عجیب و جالب است. عبارات آغازین آن حقیقتاً شگفت انگیز است. این همان کسی است که کتاب ***علّموا اولادکم محبة اهل البیت*** را نوشته است.

برای نماز مغرب و عشا به مسجد شیعیان مدینه واقع در شارع علی بن ابی طالب (ع) رفتیم. اندکی قبل از مستشفی الزهراء، دست چپ خیابانی است که به باغ شیخ عمری منتهی می شود. دو سال پیش یکی دو ساعت خدمت ایشان مشرف شدم که گزارش آن را در سفرنامه سال مزبور نوشتم. قبل از نماز مغرب خدمت ایشان رفتم. پرسیدم: آیا خبر دارد که سید محمد روحانی ـ مرجع بخشی از شیعیان در کشورهای عربی ـ درگذشته. گفت: شنیده، اما خبر دقیقی ندارد. پشت سر ایشان مشغول نماز شدم. شیعه ای که در کنارم نشسته بود، از مرجع اعلم قم پرسید که مطالبی گفتم. از شمار شیعیان مدینه پرسیدم گفت: بین پانزده تا بیست هزار نفر. بنظرم باید اندکی بیشتر باشد چرا که غالب محلات نواحی قبا، قربان و عوالی شیعه اند. مسجد پر بود و البته زنها نبودند و یکی دو زن از کاروان ما در یك اتاقی در عقب مسجد نماز خواندند. از همان شخص درباره شماره نمازهای جماعت شیعه پرسیدم. گفت: بین هفت تا هشت نماز برگزار می شود. بعد از نماز به هتل آمدیم و شام خوردیم و همانجا همچنان به تصحیح حمد و سوره مشغول بودیم.

صبح روز دوشنبه ۶ مرداد به حرم و بقیع رفتیم و به سرعت برگشتیم. قرار بود ساعت شش عازم احد و سایر مناطق شویم. اندکی دیر شد. در قالب سه اتوبوس، اول به احد رفتیم. روحانی کاروان زیارت نامه و روضه خواند و با اصرار برخی دوستان، دقایقی هم بنده درباره احد مطالبی گفتم. از آنجا به مسجد ذوقبلتین و مساجد سبعه که در حال حاضر یکی از آن ها تخریب شده (مسجد ابوبکر) رفته و سپس عازم مسجد قبا شدیم. ساعت یازده برگشتیم.

عصر به سراغ مکتبة الدار رفتم. کتابفروش عبدالرحمن الاحمدی نام داشت و فردی روشن بود. او گفت: نه شیعه و نه سنی است بلکه بر اساس حقایق و کتاب و سنت مطالب را می فهمد. درباره معاویه پرسیدم. گفت او در جنگش با علی(ع) باطل بوده و خطا کار. درباره صحابه نیز معتقد بود که بسیاری بر خطا هستند. او گفت: حق ندارد با یك مصری چنین سخن بگوید، چه رسد با یك سعودی. خودش هم سعودی است. درباره عایشه و فاطمه(س) پرسیدم. گفت: به نظر من فاطمه افضل است. او گفت: تحت تأثیر کتاب یك عالم زیدی با نام صالح المقبلی الیمانی است با عنوان العَلَم الشامخ فی تفضیل الحق علی الاباء و المشایخ. گفت: قبول ندارم که شیعه قائل به تحریف است. گفتم با توجه به این همه کتاب که اینجا درباره شیعه نوشته می شود و چنین نسبتی به شیعه می دهد چطور تو قائل به چنین مطلبی نیستی؟ گفت: نزد من کتابی از یك عالم شیعی است که تحریف را رد کرده است. گفتم: اسم کتاب چیست؟ گفت: اکذوبة تحریف القرآن بین الشیعة و السنه. خجالت کشیدم بگویم که این کتاب از من است. لحظه جالبی بود. با شعف از آنجا بیرون آمدم.

جای دیگری چند کتاب خریدم و برای شرکت در جلسه روحانیون به بعثه آمدم. آقای قریشی تذکراتی داد. یکی آن که وقت حرکت به مکه در هر ماشین زن و مرد باشند تا اگر خرابی پیش آمد کسی نگران نشود. در مسجد شجره دو رکعت نماز تحیت خوانده شود، بعد نماز مغرب، بعد نماز عشا و پس از آن که صفها متفرق شد، محرم شوند. سعی کنید قبل از اذان صبح اعمال را تمام کنید و اعمال مردم را به روز بعد موکول نکنید و از این قبیل تذکرات.

پس از ختم جلسه به مسجد نبوی آمدم تا نماز را اقامه کنم. صبح زود عازم حرم شدیم پس از نماز جلوی بقیع اجتماعی شد از افراد کاروان و زیارت نامه خوانده شد. حضور ایرانی ها زیاد شده و از بس دسته دسته نشسته بودند، صدای زیارت نامه خوانها توی هم افتاده و مشکل ایجاد کرده بود. به هر حال تمام شد. به بقیع رفتم و بعد به هتل آمدم. امروز توفیق یافتم که در کنار ستون توبه دو رکعت نماز بخوانم و استغفار کنم.

ساعت ۹ جلسه کاروانیان تشکیل شد. قدری تاریخ گفتم و قدری مسأله. در انتها باز قدری مناسك گفتم و تصحیح حمد و سوره و پاسخ به مسائل. تا ظهر در سالن پایین هتل بودم بعد به حرم رفته نماز خواندم و آمدم. نوعاً دوستان در حرم از وضعیت مسجد سؤال می کنند که آنچه می دانم بیان می کنم.

بعد از ظهر به کتابفروشی مکتبة الدار رفتم که قرار بود با کتابفروش آنجا برای دیدن قلعه کعب بن اشرف برویم، اما رفیقش گفت مریض شده و نیامده. عصر که از آنجا عبور کردم آمده بود و به نظرم ترس سبب شده که سر قرار نیاید. ساعت ۶/۵ همراه سی چهل نفر از زائرین به سوی مسجد الاجابه رفتیم و نماز خواندیم. بعد از آن به مسجد اباذر که نام دیگرش مسجد البحیره و مسجد سجده است رفتیم و از آنجا به حرم آمده نماز عشا را خواندم و برگشتم. یك افغانی متعصب در نزدیکی من نشسته بود. به اصطلاح می خواست امر به معروف و نهی از منکر کند که از خستگی برآشفتم.

دیروز دو سه جوان لات در هتل، یکی از زائرین را صدا زده و وقتی نزدیك ماشین رفته با مشت به صورتش کوبیده و فرار کردند. ساعتی بعد در همان هتل یك ماشین ایضاً با سه نفر، کسی از زائرین را که دوربین دستش بوده صدا کرده و بی هوا دوربین را گرفته فرار می کنند. امروز صبح طبق معمول ساعت ۴ به حرم مشرف شدم. نماز جماعت را خواندم. بعد ساعتی قرآن خواندم. یك عرب که نزدیکش نشسته بودم و چون جا نبود اندکی جایش تنگ شده بود، مشت محکمی به پهلویم زد و با خطاب منافق و این که حیوانی یا انسان، بنای تندی گذاشت. من هم بی توجه مشغول قرآن خواندن شدم و به گمان خودم کریمانه رد گذشتم. این اتفاق به فاصله پنج متری قبر پیغمبر و ده متری قبر فاطمه زهرا(س) افتاد؛ اتفاقی که روزانه برای شیعیان

پیش می آید.

این روزها شیعیان احساء و قطیف فراوان در مدینه حضور دارند. آن هـا کمتـر بـه جماعـت سنیان حاضر می شوند. خودشان نماز را در هتل خوانده و اندکی دیرتر به جلوی بقیع آمده دعـا و زیارت می خوانند و البته نسبت به شیعیان عجم دوستی ابراز می کنند. دیـروز در نمـاز، یـك مالکی مذهب دیدم. پرسیدم که شما آمین نمی گویید. گفت ما سرّاً می گـوییم. دربـاره دسـت گرفتن پرسیدم. گفت: واجب نیست و سنت یعنی مستحب است.

امروز روز آخر حضور ما در مدینه و روز خداحافظی است. چهار شنبه ۷۶/۵/۸ عصر عازم مکه خواهیم شد. کسانی که سفر اولشان است سخت مضطربند. معمولاً عصر به طرف مسجد شجره می روند، مغرب محرم می شوند و سپس عازم مکه. خدا کند که مشـکل خاصـی پـیش نیاید. همه زائران در حال خداحافظی با قبر پیغمبر و بقیع اند. در ضمن با بازار هم خـداحافظی می کنند. باید گفت خداحافظ پیامبر (ص). خداحافظ فاطمه زهرا(س). خداحافظ ائمه بقیـع. از خدا می خواهیم سفری دیگر بلکه سفرهای دیگر نصیبمان کند و روح و حالی که در این سفر به ما داده از ما نگیرد.

عصر روز چهار شنبه ۸ مرداد مدینه را به قصد مسجد شجره تـرك کـردیم. پـیش از مغـرب دقائقی برای زائران در مسجد شجره صحبت کردم. بعد از نماز مغـرب و عشـا مردهـا را محـرم کردم. زنها نیز توسط روحانی کاروان محرم شدند و حرکت کردیم. ماشین ها به سرعت تمام به سمت مکه آمدند و ساعت ۱۲/۵ وارد این شهر شـدند. پـس از قـرار دادن اثاثیـه در اتـاق هـا، ساعت ۲ بعد از نیمه شب به سمت حرم رفتیم. کسانی که سفر اولشان بود سخت می گریستند و دیگران نیز. اعمال با سرعت و دقت انجام شد. ساعت ۶ صبح همه کارها خاتمـه یافتـه و بـه هتل محل اقامت برگشتیم. اکنون همه احساس راحتی می کردنـد، تنهـا اعمـال چنـد زن بـاقی مانده بود که می بایست در طول روز به انجام می رسید. به هتل برگشتیم و پـس از صـبحانه بـه استراحت مشغول شدیم. سؤالات ریز و درشت مردم واقعاً فراوان بود، در مـورد هـر کـاری کـه انجام داده بودند سؤال می کردند که درست است یا نـه و تقریبـاً پاسـخ همـه سـؤالها ایـن کـه اشکالی ندارد.

امروز جمعه، صبح تا نزدیکی ظهر همراه خانم، تا کتابفروشی فیصـلیه در معابـده رفتـیم و پس از بازگشت، نزدیک ظهر در نماز جمعه حاضـر شـدیم. امـام مسـجد در خطبـه اول و دوم درباره تاریخ مسلمانان و عبرت گیری از آن صحبت کرد. سیری در تاریخ اندلس داشـت و ایـن که چگونه مسلمانان آنجا را فتح کردند و و سپس، آن را از دست دادند. از طارق بن زیاد و عبـد الرحمن داخل صحبت کرد، گاه حماسی و گاه همراه با گریه. پس از آن از فلسـطین یـاد کـرد و

این که یهود به مقدسات اسلامی و پیغمبر(ص) اهانت کرده اند. فصل مشبعی درباره یهود و بنی اسرائیل گفت و از جرائم آن ها که در قرآن آمده صحبت کرد. پس از آن از صلحی که ضمن آن به اسلام توهین شود، اظهار تنفر کرد. همچنین از مسلمانان عِلْمانی مذهب اظهار بیزاری کرده و گفت: چرا آن ها از خدا و رسول(ص) صحبت نمی کنند و فقط از مسائل وطنی خود سخن می گویند. خطبه دوم نیز ادامه همین صحبتها بود. وی نگفت که چرا والی کشور سعودی که از او با عنوان ولی امر یاد کرد، این قدر با آمریکا ارتباط و دوستی دارد؟

در مقایسه مکه با مدینه، باید عرض کنم که مدینه شهری است که از نظر دینی مقیدتر است، طبعاً تعصب مذهبی در آنجا بیشتر است و به همین دلیل به شیعیان با نظر تحقیر بیشتری نگاه می شود. بر عکس مکه شهری بازتر است و برخورد با ایرانیها تا اندازه ای بهتر. از نظر شهری، مدینه به لحاظ موقعیت جغرافیایی، خوش آب و هواتر و از نظر نظافت تمیزتر است. مکه شهری است که با وجود همه کارهایی که برای آن شده، کثیف است. محلات کثیف شهر مکه بویژه در اطراف حرم و بویژه در شعب ابی طالب، غزه و محلات مختلف آن در مسیر شارع مسجد الحرام، به قدری زیاد است که قابل تحمل نیست، البته زائری که به مکه می آید، معمولاً یك مسیر را می پیماید که خیابان اصلی است و مشکلی هم ندارد، اما اگر به گوشه و کنار سر بزند، متوجه این وضعیت نامطلوب می شود. بخشهای دور از حرم نسبتاً جدید و بهتر است. اما زائر ایرانی در مدینه سرویس بهتری می بیند، هتلها بهتر و امکانات بیشتر است. در مکه چنین نیست. تنها در اطراف بنای محل سکونت ما به قدری خوراك پزی مختلف هست که از بوی آن ها انسان سخت در آزار است.

جمعیت مدینه جدای از عربها، سادات نخاوله سیاه چرده و افغانی های مهاجر است که البته عددشان در مکه کم است. به عکس، مکه مهاجر یمنی فراوانی دارد، بطوری که بیشتر مغازه ها توسط آن ها اداره می شود. در مدینه افغانی ها مغازه ها را اداره می کنند. از نظر خرید، ایرانیها عمدتاً در مدینه پارچه خریداری می کنند، در حالی که در مکه وسائل برقی و لباس تهیه می کنند. حجاب زنان بومی هر دو شهر یکسان و در هر دو شهر نظامهای مختلف حجاب اسلامی پذیرفته شده است. تاکنون ندیده ام که شرطه ها از بابت حجاب متعرض کسی بشوند. زائران ایرانی مدینه را سخت دوست دارند در عین حال، کسانی که سفر اولشان است سخت در انتظار دیدن کعبه هستند. اینجا آزادی بیشتری دارند، چون مسجد الحرام به عکس مسجد النبی، شبانه روز باز است. معمولاً از ساعت ده به بعد ایرانی ها برابر ناودان طلا یا مستجار برای خواندن قرآن، نماز، دعا و گفتگو می نشینند.

امشب که شب شنبه بود، همراه با حدود یکصد نفر از افراد کاروان برای انجام عمره مفرده

عازم مسجد تنعیم شدیم و پس از محرم شدن به حرم آمده اعمال عمره مفرده را تا ساعت ۲ بعد از نیمه شب تمام کردیم. خدا به فضل و کـرم خـود قبـول فرمایـد. در دعاهـای طـواف، گـاهی دعاهای سیاسی هم به عنوان نفرین و مرگ بر امریکا و اسرائیل و یهود اظهار می کردم که مـردم بلند تکرار می کردند و اسباب تعجب دیگران می شد.

صبح امروز شنبه یازدهم مرداد، سری به مکتبة المکة المکرمة در سوق اللیل در میانه شعب ابی طالب زدم، جایی که محل تولد رسول خدا(ص) یا مولد النبی بوده و در سال ۱۳۴۳ قمری تخریب شده است. سالها پس از آن، در سال ۱۳۷۰ قمری این کتابخانـه در محـل آن تأسـیس شده است. کتابخانه مزبور نسخه های خطی فراوانی دارد که فهرست آن ها را مؤسسـة الفرقـان زکی یمانی در لندن چاپ کرده اسـت. چنـد نسـخه را مطالبـه کـردم، آورد دیـدم. یکـی سـیف الرافضین بود، از سید علی بن سید ابراهیم بن سید مصطفی الدیدرکی. کتاب در دو فصل و یك خاتمه تنظیم شده. گویا کسی از وی سؤال کرده که حکم کافران مشهور معلوم است، اما حکـم زنان و اسیران رافضی چیست:... و اشتبه علینا حل قتلهم و [اخـذ] امـوالهم و سـبی نسـاءهم و صبیانهم بل استرقاقهم لعدم شیوع تلك الغزوة کشیوع الغزوة علی الکفار الاصـلیین.... پـس از آن ضمن فصل اول، در اثبات کفر و ارتداد رافضه سخن مـی گویـد و ایـن کـه چـون خلافـت ابوبکر و عمر را نمی پذیرند، کافرند و فصل دوم در بیـان احکـام مرتـدین و کفـار.... قـال ابـو السعود علیه رحمة الله الودود فی... اذا ارتدت امرأة العیاذ بالله و تدخل بدار الطرب فهل یجوز استرقاقها ام لا; فقال فی الجواب: یجوز فی روایة ابی حنیفة; فعلی هذا ان المسـلمین اذا غلبـوا علی الرافضیین و سبّوا نساءهم فیجوز... این نسخه به شماره ۲۵ (قسم توحید) در مکتبة المکـة المکرمة نگهداری می شود. تألیف رساله مزبور در سال ۱۱۲۷ پایان یافته است. این گـزارش را نوشتم تا اهل سنت ببیننـد کـه چطـور در دوره عثمـانی فتـوای قتـل شـیعیان و اسـارت زنـان و بچه های آن ها را صادر می کرده اند.

دو کتاب درباره تاریخچه این کتابخانه نوشته شده، یکی از عبدالوهاب ابراهیم ابوسلیمان از مطبوعات مکتبة ملك فهد الوطنیة در سـال ۱۳۱۶. و دیگـری تحقیقـی بـه عنـوان رسـاله فـوق لیسانس با عنوان مکتبة المکة المکرمه، دراسة تاریخیة که مربوط به دانشگاه ملك عبـد العزیـز جده است و هنوز چاپ نشده و البته نسخه زیراکسی آن در کتابخانه موجود بود و صـفحاتی از آن را زیراکس گرفتم. تصویری به صورت نقاشی از سـاختمان مولـد النبـی کـه در سـال ۱۳۴۳ خراب شده، در کتاب اول که آن هم عنوانش مکتبـة المکـة المکرمـة اسـت، دیـده مـی شـود. نسخه ای از فتوح الحرمین محیی لاری که آن را در ایران به چاپ رسانده ام، در ایـن کتابخانـه بود که ملاحظه کردم.

عصر شنبه، جلسه ای با حضور روحانیون کاروان ها برگـزار، و ضـمن آن نکـات مختلفـی مطرح شد. گزارش های متعددی حکایت از آن داشت که توهین بـه ایرانیهـا بـه عنـوان کـافر و منافق بویژه از سوی پاکستانی ها شدید شده است. ممکن است بازتـاب محـدود کـردن سـران سپاه صحابه در پاکستان و یا شکست سیاست های پاکستان در افغانسـتان باشـد. بـه هـر روی مرتب درگیری پیش می آید. نیز به طور متعدد گفته شد که مـأمورین سـعودی کـه پشـت مقـام ابراهیم(علیه السلام) را کنترل می کنند، سخت به زنـان ایرانـی تـوهین کـرده و حتـی گـاه فـرد مذبور، عصایش را به گردن آن ها انداخته و به فاصله ای دورتر می برد. واقعاً بی ادبی هم حدی دارد. دولت سعودی در این باره برخورد بدی دارند و در حق زائـران خانـه خـدا مهمـان نـوازی نمی کنند. تذکر دیگر تعدد فتاواست که همه را سرگردان کرده و باید به شکلی حل شود.

پس از جلسه عازم حرم شده، نماز مغرب و عشا را خوانده و به هتل برگشتیم. پدیده جدیدی که امسال در حرم به چشم می خورد تلاش مأموران سعودی برای جداکردن زن و مرد است کـه سال های قبل آمیختگی فراوان بود. شب در پشت بام هتل، جلسه ای با حضور زائران برگزار شد که اکثریت مردم شرکت کردند. يك ساعتی درباره مکه سـخنرانی کـردم و بعـد هـم روضـه ای خوانده شد. صبح ساعت ۳/۵ عازم حرم شدیم. قرار بود ساعت ۴ تا ۶ در پشت مقـام ابـراهیم بنشینیم تا اگر کسی پرسش فقهی دارد، پاسخ بگوییم. شـبها را بـرای ایـن کـار بـین روحـانیون کاروان ها تقسیم کرده اند. ساعت هفت بود که به هتل برگشتیم.

ساعت هشت و نیم به مکتبة المکه المکرمه رفتم. چند کتاب سفرنامه حج را که چاپ کرده بودم به کتابخانه هدیه کردم. پس از آن چند صفحه زیـراکس کـردم و عـازم دانشـگاه ام القـری شدم. هدفم یافتن دو مقاله از حمد جاسر و عبده یمانی درباره مولد النبی (ص) است که سالها قبل در مجله «العرب» چاپ شده بود. بدون اشکال وارد دانشگاه شده و به کتابخانـه رفـتم. در بخش مجلات، به دنبال مجله العرب گشته دو مقاله را یافتم و در قسمت زیراکس کپی آن ها را گرفتم و با گذاشتن مجلات سر جای خود از دانشگاه بیرون آمدم. هـیچکس سـؤال خاصـی از من نکرد. اگر خدا بخواهد، درباره مولد النبی مطلبی باید بنویسم. ساعت ۱۰/۵ بود که به هتـل برگشتم و به استراحت و بعد ناهار پرداختم.

امروز عصر را به خرید هدایا اختصاص دادم و چند ساعتی به طواف سوقیه مشغول شـدم و مقداری خرت و پرت برای دوست و آشنا خریدم. کتاب جالبی که امروز خریداری کردم کتاب التاریخ و المورخون بمكة المكرمه است که موسسة الفرقان زکی یمانی چاپ کرده اسـت. ایـن کتاب در باره مورخانی است که دست کم برای مدتی در مکه زیسته اند و کتابهایی در تـاریخ و علوم دیگر تألیف کرده اند.

امروز صبح دوشنبه همراه کاروان عازم زیارت دوره شدیم. معمولاً از کوه ثور آغاز می شود. پس از آن به عرفات و مشعر الحرام و منی می روند. آنگاه به پـای کـوه حـرا رفتـه و در آخـر بـه قبرستان معلات یا به قول ایرانی ها قبرستان ابوطالب سر می زنند. من تنها در عرفات چند دقیقه کوتاه صحبت کردم. سفر خسته کننده ای بود، اما برای زائرانی که سفر اولشان است جالب بود.

نماز عصر را در حرم خواندم و ایضاً سری به مکتبة المکة المکرمه زدم کـه چیـزی بدسـت نیامد. جلسه روحانیون ساعت ۵/۵ برگزار شد و تذکرات مثل همیشه بـرای رعایـت وحـدت و حفظ حرمت ایرانی ها و نیز اصولی برای برقراری رابطه بیشتر با مردم و نیز تفکیك دانشـجویان پسر و دختر که در طرح حج امسال عازم شده اند. برخی از آقایان گفتند که جلساتی را با مـردم در طبقه دوم ساختمان مسجد الحرام داشته اند که جلوگیری نشده است. گویا از سـاعت ده بـه بعد کاری ندارند. ما آخرین روزهای سفر را پشت سر می گذاریم.

تب خرید از بازار همچنان بالاست و اصولاً زائران مـی کوشـند تـا تنهـا چنـد ریـالی بـرای فرودگاه جده نگاه دارند. امروز عصر دو برد یمانی خریدم که اسـامی امامـان روی آن هاسـت. عجیب آن است که به طور آشکار دم مغازه گذاشته و فروخته می شـود. از ایـن کـه مـردم بـازار مقابل هتل را بازار ابوسفیان می نامند، چندشم می گیرد. ای کاش ممکن بود ایرانی هـا بجـای این اسم خود ساخته، نام آن را بازار مروه می گذاشتند.

صبح ساعت ۳/۵ عازم حرم شدم، نماز و بعد هم ساعت ۵/۱۵ برگشتم. پـس از اسـتراحت مجدداً به مکتبة مکة المکرمه رفتم و چند عکس از ساختمان بیرون کتابخانـه و دو سـه فتـوکپی نیز از تصویر نقاشی های بنای پیشین مولد النبی(ص) گرفتم. پس از آن به ساختمان شهرداری مکه که در معابده بود رفتم. مرا به دفتر شهردار راهنمـایی کردنـد. هـدفم گـرفتن مجلـه «امانـة العاصمة المقدسة» بود که عکس عباس القطان بانی بنای کتابخانه در شماره نخست آن چـاپ شده به چاپ رسیده است. جوانی که مسئولیت دفتر را به عهده داشت به سـرعت دریافـت کـه ایرانی هستم. گفت که در سمینار شهرداران کشورهای اسلامی در تهران بـوده و بـه وی خـوش گذشته است. پس از آن چهار شماره مجله را همراه بـا کتـابی کـه دربـاره درختکـاری در مکـه مکرمه بود هدیه کرد. جالب است که روی مجله شماره ۲ و ۳ عکس غار ثور و غار حرا آمده که عجیب است؛ عجیب به این خاطر که اینهـا نـوعی بـزرگ کـردن ایـن قبیـل امـاکن اسـت کـه وهابی ها با آن مخالفند.

اکنون که ساعت ۱۱/۵ روز سه شنبه آخرین روز اقامت ما در مکـه اسـت، مشـغول ترجمـه مقاله حمد جاسر درباره مولد النبی هستم. در این مدت، مقاله ای را درباره کتاب اثر التشیع فی الروایات التاریخیة تمام کردم. عصری برای نماز عصر به مسجد الحرام رفتم. پس از نماز تتمـه

مقاله حمد جاسر را همانجا ترجمه کردم. مهمترین نکته این مقاله انکار محل مولد النبی و هم انکار قبه های قبور عبدالمطلب، ابوطالب و خدیجه است. وی معتقد است که کسی تا قبل از قرن هشتم محل قبر خدیجه را در قبرستان نمی دانسته و در اثر خواب یک عارف، امیر مکه دستور داد تا قبه ای به نام خدیجه ساخته شود. نیز عبد المطلب و ابوطالب از فرزندان و نوادگان ابی نمّی هستند که در سال ۱۰۱۰ و ۱۰۱۲ در گذشته و بعدها در اثر ناآگاهی، کسانی قُبه بر سر آن ها ساخته اند و به نام عبد المطلب جد پیامبر(ص) و ابوطالب عموی حضرت معروف شده است. این مقاله حمد جاسر مکرر مورد نقد قرار گرفته است.

سفر ما که همراه حاجیان بود، امروز به پایان می رسد. امید است که امشب ساعاتی را در حرم باشیم. اگر عمری باشد فردا ساعت ۷ مکه را به قصد جده ترك خواهیم کرد.

ساعت ۷ روز چهار شنبه عازم فرودگاه جده شدیم. صبح ساعت ۳/۵ به حرم رفتم. امام جماعت آیاتی از سوره توبه را خواند . وسط خواندن آیات به گریه افتاد. پس از آن طواف وداع کرده مسجد را به قصد هتل ترك کردم.

این بود گزارش کوتاه سفر پانزده روزه بنده و خانم برای عمره که از اول مرداد سال یك هزار و سیصد و هفتاد و شش شمسی آغاز و در پانزدهم همان ماه خاتمه یافت. و السلام. هتل دار الامراء ـ مکه معظمه. بعد از ظهر سه شنبه ۱۳۷۶/۵/۱۴

سفرنامه حج تمتّع

(فروردین سال ۱۳۷۷)

صبح روز شنبه ۸ فروردین ماه ۱۳۷۷ برای پنجمین بار عـازم حـج تمتـع شـدم. ایـن سـفر برخلاف سفرهای قبلی که در بعثه فعالیت داشتم، همراهی با کاروان ۲۲۰ نفره است که به طور عمده از منطقه ورامین هستند. کاروانهای بالای ۱۶۰ نفر سه روحانی دارند که یکی روحـانی و دو نفر دیگر معین هستند. پیش از وقت پرواز، جلسات مختلفی از سوی روحانی با مـردم برپـا می شود که ضمن آن ها برخی از احکام فقهی، عرفان حج و نیز مسائل جاری مورد بحث قـرار می گیرد. کاروان ما نیز جلساتی داشته است که یك جلسه من حضور داشتم و دلیلش هـم ایـن بود که بنده دیر به کاروان معرفی شدم. سالهای پیش بنده حج تمتع را همراه کاروان بعثه بـودم، اما در دو سفر عمره و امسال همراه با مردم هستم که خود شکل دیگری دارد.

وقتی سوار می شدیم ملاحظه کردم که بر خلاف سالهای قبل، افراد را با شماره صندلی سـر جایشان در هواپیما می نشانند. طبعاً می باید توضیح زیادی برای حفظ شـئون هواپیمـا بـه ایـن جماعت داده می شد؛ چرا که اغلب آن ها برای نخستین بار بود که سوار هواپیما می شدند.

امسال در ارتباط با مسأله نماز جماعت مدینه، روحانی کاروان با مسائل خاصی روبروست و آن این که امام جماعت مسجد النبی جناب عبـدالرحمن حـذیفی، قـاری معـروف قـرآن، در سفر چندی پیش آقای هاشمی رفسنجانی، ضمن خطبه نماز جمعه، بر ضد تشیع و مبـانی آن و نیز تفکر شیعه موجود در ایران صحبت کرده، از ابتدای تشیع تا آخر آن را مورد حمله قـرار داده است. پیش از آمدن ما، برخی از مراجع مانند آقای فاضل لنکرانی اعلام کردند که نباید پشـت سر او نماز خواند. آقای صانعی و برخی دیگر هم اطلاعیه هایی دادند. خبردار شدیم که دولت ایران در این باره فشار آورده و چند شب پیش از آمدن ما اعلام شد که امسـال در مسـجد النبـی (ص) نماز نخواهد خواند. نمی دانم که قضیه به چه صورت بوده اما به هـر حـال ایـن مطلـب اعلام، و کار راحت شده است.

ساعت ۹/۵ هواپیما برخاست و بعد از سه ساعت و ربع در جده به زمین نشست. امسال به نظر می آمد که بازرسی می بایست راحت تر باشد، اما نه تنها تفاوتی با گذشـته نداشـت بلکـه سخت گیری برای جلوگیری از مهاجرت و ورود کتاب بیشتر بود. پیشاپیش مأموران هواپیمـایی

ایران که در جده مستقرند به ما گفتند که کتابهای شما را اعم از مناسك و سایر کتابها خواهند گرفت، مگر آنکه پس از بازرسی بدنی، آن ها را در جایی میان لباسها پنهان کنید. با هزار دلهره به این سوی آمدیم. کتابها را بیرون ریخت و بجز دو سه عنوان گفت بقیه ممنوع است. روی یکی شماره گذرنامه را نوشت که مثلاً بعداً پس بدهند. کاری که در سال ۷۵ کرد و وقتی به جده آمدم، اظهار بی اطلاعی از کتاب کردند. طبعاً برای یك روحانی که قرار است برای مردم صحبت کند و مشکلات فقهی آن ها را پاسخگو باشد گرفتن کتابها بسیار سخت است. از کتاب آثار تاریخی مکه و مدینه خودم نیز سه نسخه آوردم که دو نسخه را گرفت. سومی را ندید و برایم ماند.

در جده کار ما با مردم شروع شد. زیرا قرار بود ما مستقیماً به جُحْفه برویم که میقات مسافران جده به مکه است. به همین دلیل فرصت اندکی برای کنترل داشتیم. اول اعلام کردیم که هر کسی که نایب است، بیاید و حمد و سوره اش را دوباره بخواند. پس از آن دمپائی ها کنترل شد که کاملاً روی پای آن ها را نگرفته باشد. بحث خمس حوله های احرام و امور دیگر در ادامه طرح شد.

گفتنی است که بسیاری از افراد کاروان بی سوادند. شمار فراوانی در حدود ۶۰ تا ۷۰ سال سن دارند و حداقل ۶ تا ۱۰ مورد افرادی هستند که از راه رفتن عادی هم عاجزند. آشکار است که با آن ها مشکل خواهیم داشت. وقتی همه کیفهای دستی یك جور است و تنها اسامی افراد روی آن ها نوشته شده و افراد هم بی سوادند، روشن است که چه مشکلاتی پیش خواهد آمد. کیف های افراد در ضمن انتقال به جحفه مخلوط شده بود و حداقل ۴ نفر در آنجا بر سر این موضوع با یکدیگر درگیر شدند. درگیری دو پیرمرد بالغ بر هفتاد سال، بیش از نیم ساعت به طول انجامید و با آن همه تذکّر عاقبت در مسجد جحفه با یکدیگر آشتی و روبوسی کردند. جمعیت کاروان ما در چهار اتوبوس پنجاه و دو سه نفره به جحفه آمد که یکصد کیلومتر از جده دور است.

بعد از دو سه ساعت که در آنجا بودیم، به سوی مکه حرکت کردیم و ساعت یك بعد از نیمه شب بود که به مکه رسیدیم. در جحفه کار محرم کردن زنها به عهده بنده بود. آن ها را در بیرون مسجد جمع کرده و پس از نیم ساعت صحبت در باره اخلاقیات یك محرم، نیت احرام را گفتم و لبیك را تلقین کردم. دیدن صحنه در آوردن لباس توسط حجاج مرد جالب است. برای افرادی که بار نخست آن هاست حالت بهت زده ای را می توان شاهد بود. دلهره عجیبی برخی را گرفته و بی اختیار گریه می کردند. دو سه ساعتی طول کشید و به هر حال کار تمام شد. گفتم که ساعت ۱ بعد از نصف شب به محل استقرار رسیدیم و بی اختیار به گوشه ای افتاده خوابیدیم.

فردا صبح بعد از صبحانه، مردم را بسیج کردیم تا برای انجام اعمال به حرم ببریم. بسیج کردن این همه آدم کار دشواری بود. به محض آن که به حرم رسیدیم، باران آغاز شد. زیر باران اندکی دعاهای ورود به حرم خوانده شد و مردم همه به طور طبیعی گریه می کردند. اندك اندك وارد حرم شدیم. یك دسته یکصد و هشتاد نود نفری همراه هم به مسجد رفتیم. طواف آغاز شد و خوشبختانه زیر باران. در تمام مدت طواف و نماز طواف، باران تندی می بارید و احرامها خیس شده بود. نماز را هم در حالی خواندیم که کف مسجد مملو از آب بود و پیشانی را در همان آبها روی زمین گذاشتیم. جمعیت زیادی برای بدست آوردن آب ناودان طلا فشار می آورد، اما مأمورین جلوگیری می کردند. مردم پارچه هایی می انداختند و مأمورین آن ها را خیس کرده به طرف به طرفشان پرتاب می کردند. آنها نیز آب داخل پارچه را به جمعیت می پاشیدند. به دلیل همین مسأله، فشار جمعیت در طواف زیاد بود و اصحاب کاروان ما متفرق شدند. بسیاری از آن ها را پشت مقام ابراهیم دیدیم و به تدریج جمع آوری شده، به مسعی بردیم. مشکلاتی برای برخی پیش آمده بود. پیرزنها و پیر مردهایی آمده بودند که تنها چند قدم می توانستند حرکت کنند. به اعتقادم پزشکی که اینها را معاینه کرده، و مجوز سفر داده واقعاً قاتل آن هاست. افرادی که با عصا هستند، قلب دردی اند یا آسم دارند، بسیار فراوانند.

ساعت ۱۲ بعد از ظهر بود که خسته و کوفته به محل اقامت برگشتیم. منزل ما در عزیزیه پنجم، در نزدیکی کوه است. به هر حال، امروز هوا بسیار عالی بود و یاد ندارم که اعمال عمره تمتع را در چنین هوای لطیفی انجام داده باشم. تعدادی پیرزن و پیرمرد گم شدند که تا عصر شماری از آن ها پیدا شدند. تمام عصر را خواب بودیم. نزدیك مغرب برخاستیم، آماده نماز مغرب شدیم. نماز مغرب را همراه تنی چند از زائران در مسجد بالای محل اقامت خوانیدم. دو تا سه صف تشکیل شد که هشتاد در صد ایرانی بودند و طبعاً موقع آمین گفتن صدای آن ها خیلی اندك بود. متأسفانه نماز خوانی ما با آن ها متفاوت است. امام نماز را شروع کرده بود و هنوز ایرانی ها بلند صحبت می کردند. معلوم شد که امام جماعت دانشجوی رشته شریعت دانشگاه ام القری است. شگفت آن که در هر دو رکعت آیات مربوط به منافقان را خواند و آیه «و الذین اذا قاموا الی الصلاة قاموا کسالی» و آیه «ان المنافقین فی الدرك الاسفل من النار». چون صفها منظم نبود و با توجه به تبلیغات یکی دو ماه اخیر، به نظرم هدفش زائران شیعه بود.

بعد از نماز، اندکی با او صحبت کردم. یك کیسه پلاستیك پر از کتاب تبلیغاتی و مناسك حج آورده بود که ایرانی ها می گرفتند و می بردند، در حالی که همه عربی بود و هیچ کس قادر به خواندن آن ها نبود. نماز مغرب را خواندیم و بعد هم نماز عشاء را خودمان خواندیم و آمدیم. آخر شب ساعت ۱۱ ، حدود ۱۰ نفر از کسانی را که اعمالشان مانده بود به حرم بردیم. ۲۰

نفری هم ضمیمه شدند. یکی از مشکلات روحانی و مدیر همین افرادنـد کـه برخـی از آن هـا حتی قادر به حرکت نیستند.

پنج نفر با طَبَق، طواف داده شدند که هر کدام ۲۰۰ ریال سعودی باید مـی پرداختنـد. بعـد هم با ویلچر سعی را انجام دادند که هر کدام ۵۰ ریال پرداختند. تـا سـاعت ۲/۵ بعـد از نیمـه شب کار تمام شد و به خانه بازگشتیم. انجام کار اینها یك موفقیت بزرگ بود! انجام اعمـال هـر یك از این افراد واقعاً صبوری می خواهد و تنها همکاری شماری از جوانترهای کاروان می تواند مشکل را حل کند.

یکی از جزواتی که در شب از امام جماعت مسجد گرفتم، رساله ای است مشتمل بـر سـه متن فتوایی در حرمت استعمال دخانیات. در هر یك از آن ها با استناد به ادله ای چنـد کوشـش شده تا حرمت استعمال سیگار اثبات شود. بحث از خیانت بودن، از بین بردن مال، بوی کثیف و امثال اینها. درست شبیه همان استدلالهایی که شیخ علی نقی کمره ای دارد و مـن در میـراث اسلامی دفتر هفتم مطالبش چاپ کردم و افندی هم در جایی از ریاض به آن هـا اشـاره کـرده و پاسخ داده است.

امروز صبح همراه دوستان به بعثه رفتیم. هر روحانی پس از رسیدن به مکه یا مدینه بایـد بـه آنجا مراجعه کند. بعد از حضور، کارهایی هست که باید انجام گیرد. از جمله شرکت در هسـته امر به معروف و نهی از منکر. امسال طرحی هم برای تبلیغ خاص روحانیون که با افراد خارجی بحثی یا مناظره ای داشته باشند بود که می بایست گزارش آن را بنویسند. در صورت کثرت ایـن موارد، جوایزی به آن ها تعلق می گرفت. در بعثه، دوستان فراوانی را دیـدیم. بعـد از آن، راهـی بعثه های دیگر شدیم.

امروز که به گمانم اول ماه اعلام شده (۹ فروردین ۷۷) روزی است که تازه افراد بعثه هـا از مدینه به مکه منتقل شده اند. هنوز هوا گرم نشده و باید منتظر گرما در روزهای بعد بود. به بعثـه آیات سیستانی، میرزا علی غروی، میرزا جواد تبریزی، فاضل لنکرانی و شـبیری زنجـانی سـری زدیم. ظهر شد به محل کاروان خودمان در عزیزیه برگشتیم.

عصری زدیم بیرون و بعد هم نماز مغرب و سپس شام و حرم. در حرم، ایرانـی هـا اجتمـاع گسترده ای را روبروی ناودان طلا دارند. شمار فراوانی از دوستان را زیـارت کـردیم. از یکـی از آنان درباره مدینه سؤال کردم. گفت در روزنامه اطلاعیه ای درباره علـت رفـتن حـذیفی بـوده و البته از وی خیلی تجلیل شده است. بعد از آن در مسجد النبی (ص) سی چهـل نفـر از زائـران ایرانی را، گویا به همین جهت، اذیت کرده کتابچه های دعا را گرفته و با خطاب رافضی رافضی، آن ها را مورد حمله قرار داده اند. فردای آن روز، آقای ری شهری مصاحبه مطبوعاتی کرد و تنـد

شد و سپس اوضاع آرام گرفت. وی گفت که در بقیع همه آزادند و مراسم نوحه خوانی و روضه خوانی هست، گرچه همه برنامه ضبط می شود.

امروز سه شنبه ناهار را در بعثه آیه الله سیستانی بودیم. در آنجا تعدادی از آقایان بودند: حضرات مهدوی راد، شیخ مهدی انصاری، سید مرتضی شهرستانی ـ علامی کرمانشاهی ـ واحدی، ربانی مشهدی (هر دو برادر) نعمانی، اشعری و... آقای واحدی مقیم زینبیه سوریه. ایشان به تفصیل از سخنرانیش در جلسه فاتحه برادر حافظ اسد صحبت کرد و این که سخن او در سوگ باسل که گفته بود باسل و ما ادراك ما باسل فردای آن روز تیتر همه روزنامه های سوریه شده بود. از جمله درباره یافت شدن قبر سکینه بنت علی (علیه السلام) سخن گفت و این که در سال ۱۹۸۸ استاندار ریف (اطراف) دمشق به وی خبر داده که قبری در مسیر راه یافت شده که حدود یکصد و هفتاد متر زمین وقفی دارد. سندی هم در اوقاف از سال ۱۹۳۸ مانده که اشاره به وقف زمین مزبور برای قبری که یُدعی انّها سکینه بنت علی (علیه السلام) دارد. بعد گفت که در امالی طوسی اشاره به نام سکینه بنت علی و یکی دو جای دیگر شده است. آقای واحدی گفت فعلاً ۵۰۰ ـ ۶۰۰ متر زمین خریده ام، ضریحی هم ساخته ام و یك گنبد آهنی موقت هم روی سقف گذاشتم. خود واحدی تأیید کرد که در هیچ کتاب یادی از این شخص به شکل واضح و این بقعه نشده است.

بعد از ظهر سر راه به یك کتابفروشی سر زدم و چند کتاب خریدم. نماز مغرب را به مسجد نزدیك محل اقامت رفتیم که شخصی به نام محمد رشید بن... فارسی آن را در سال ۱۴۱۷ تجدید بنا کرده است. امشب امام جماعت پس از نماز سخنرانی کرد و تمام صحبت او از اتحاد مسلمانان و اصلاح ذات البین و استقرار اخوّت اسلامی بود. وی با یادآوری این که مسلمانان باید مانند بنیان مرصوص باشند، از تکفیر سخن گفت و افزود که هیچ مسلمانی نباید مسلمان دیگر را تکفیر کند و این اقدام حرام است. وی این بحث را تا حدی مبسوط بیان کرد که تصور می شد دستور العملی در این باره رسیده است؛ اما به نظرم خود وی شخصیت مثبتی داشت. بعد از تمام شدن خطابه، نزدش رفتم و ضمن تمجید از سخنرانیش گفتم، چون بیشتر نماز گزاران شما ایرانی اند، اجازه بدهید سخنان شما را ترجمه کنم. او گفت اجازه این کار را ندارد!

صبح روز چهارشنبه ۱۲ فروردین ۷۷ که روز جمهوری اسلامی است، ساعت ۱۰ از محل اقامت بیرون رفتم. سری به کتابفروشی فیصلیه که در مقابل بعثه ایران واقع در میدان معابده است، زدم. چند کتابی از آنجا خریدم. سالهاست که این کتابفروشی محل خرید کتابهایی است که ما در این سفرها تهیه می کنیم. پس از آن به محل بعثه رفتم. امسال آقای محمد تقی

انصاریان از دوستان ما هم به حج آمده و در بخش روابط خارجی بعثه همکاری دارد. در آنجـا شخصی به نام آقای الهی بود که یك روحانی ایرانی است که سالها قبـل منصـبی هـم در ایـران داشت و بعد به امریکا رفت و اکنون آنجاست. با بنده هم از طریق نوشته هایم آشنایی داشـت و قدری صبحت کردیم. نشریه ای هم در آنجا دارد و مرکزی به نام دارالحکمة. خاطرم هست کـه پیش از انقلاب، وی در مدرسه ذوالفقار اصفهان درس می خواند. بعد مدتی به عقیدتی سیاسی ارتش رفت و سپس هم آمریکا. از فضل علمی او آگاه نیستم. پـس از آن یـك سـاعتی بـا آقـای نوراللهیان صحبت کردم که به نوعی مسؤول حوزه های علمیه خارج از کشور اسـت و در دفتـر مقام معظم رهبری هم کار می کند. از فرقه های معاصر اسلامی و زمینه های رشد تشیع سخن می گفت و این که فکر می کرد اکثریت مسلمانان بدلیل داشتن محبت اهل بیت، شیعه یا قریب به شیعه هستند. برای وی توضیح دادم که شیعه اصیل داریم و سنی اصیل؛ همان طور که شـیعه غیر اصیل داریم و سنی غیر اصیل. شیعه اصیل، امامیه هستند و حیات خلوت آن ها فرقه هـای زیدیه، اسماعیلیه و کیسانیه. تسنن اصیل هـم تسـنن وهـابی هاسـت و حیـات خلـوت آن هـا میلیونها مسلمان سنی که در آفریقا یا آسیای دور و نزدیك زنـدگی مـی کننـد. در حـال حاضـر معیار شیعه و سنی محبت اهل بیت نیست، بلکه فقه و کلام شیعی است. متصوفه شمال آفریقا سخت محبّ اهل بیت هستند، اما یا شافعی اند یـا مـالکی. از نظـر کلامـی هـم مخلـوطی از تصوف و کلام اشعری. به هر حال، سخت بر آن بود که اوضاع مناسب اسـت و زمینـه فعالیـت فراوان. در بخش خارجی بعثه، مکرر شیعیانی از سایر نقاط جهان اسلام رفت و آمد می کنند و در بعثه هم کسانی از ترکیه یا هند و پاکستان یا نقاط دیگر هستند که آن هـا را بـا علمـا مربـوط می سازند و گاه کتاب یا جزواتی در اختیارشان می گذارند. این بخش بعثه بویژه امسال با وجود آزادی عمل، بیشتر فعال است. البته بسیاری از ایرانی ها هم که در کشورهای خـارجی هسـتند، به آنجا رفت و آمد دارند.

ظهر را به محل بعثه آقای فاضل لنکرانی رفتیم. ریاست بعثه ایشان در اختیـار فرزنـدش آقـا جواد است. ساعتی با ایشان گفتگو کردیم. از برخی بحثهای خـود بـا سـنیها در مدینـه و مکـه سخن می گفت. بعد از ناهار به محل کاروان برگشتم، اما درباره کاروان ما باید عرض کنم مدیر کاروان آقای قاسم رحیمی است که برادر دو شهید است. روحانی کاروان هم آقای شیخ ایمانی و معین آن هم بنده و آقای علی شیروانی. جمعیت کاروان به طـور عمـده از ورامـین، قرچـك و پیشوا و نواحی همانجاست و جمعیت کاروان نزدیك به ۲۱۳ نفر. شاید نیمـی از افـراد کـاروان فاقد سوادند و بیش از نیم کاروان سِنّی قریب شصت و نزدیك به هفتاد دارند. البتـه یـك سـرباز دوره احمد شاهی هم داشتیم که می گفت دخترش هشتاد و چهار سال دارد. قریب به اتفـاق آن

ها بجز چند نفر انگشت شمار، سفر اولشان است و احساس خاصی دارند. همان لحظه خروج از جحفه سخت احساساتی شده بودند. شب اول اکثریت، و شب بعد سایر افراد اعمالشان را انجام دادند.

شبها طبق معمول جلساتی در پشت بام یا در یکی از شقه های ساختمان برگزار می شود. جالب آن که یکی از افراد کاروان بعد از چهار روز روشن کرد که اعمالش را انجام نداده، چون زنش را گم کرده است. وقتی روحانی از وی پرسید که چرا طواف نکردی، گفت شما می گویی من بروم دور خانه بگردم و زنم را رها کنم که گم شود!

جمعیت کاروان به طور معمول از افراد پاکی تشکیل شده که گرچه فاقد سوادند، اما به هر روی افراد دین داری هستند. مشکل حمد و سوره مثل همیشه برای بیسوادها جدی است. دوستی می گفت پیرزنی را طواف دادم. بعد آوردم نمازش را بخواند. خواستم تلقین کنم قبول نکرد گفت: خودم می خوانم و خواند: بسم الله الرحمن الرحیم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین کفواً احد!!

عصر دیروز جلسه عمومی روحانیون بود که آقای ری شهری درباره علم در اسلام صحبت کرد. بعد هم تذکراتی داد. وی از روحانیون درخواست کرد تا نکات جالبی را که از کرامات و غیره در مدینه یا مکه شنیده اند و مستند است، بنویسند و گزارش دهند.

بعد از پایان جلسه، خدمت ایشان رفتم و گفتم جمع آوری آنچه کرامات نامیده شده چندان صلاح نیست. اینها قضایای شخصی است و اگر شخص دروغ یا راست بگوید، قابل اثبات نیست. پس از آن خودم داستان تحول خانم دکتر ... را تعریف کردم و گفتم که این قبیل تحولات روحی مهمتر است و آموزنده تر. بعد از آن، دیداری با دوستان شد. ایشان ماجرا را پرسید و آقای قاضی عسکر هم اصرار داشت تا تعریف کنم. به اختصار ماجرا از این قرار بود که در عمره سال ۷۳ ما يك جمع هفت نفری بودند که یکی از آن ها در مدینه درگذشت و شش نفر شامل پنج زن و يك مرد همه از افراد مسن، به مکه آمدند. خانمی از جمع اینها، با این که در خانه پدر و مادری متدین متولد شده بوده، به دلیل رفتن به خارج کم کم از دایره دین خارج شده و بر اساس گفته خودش به جز در سالهای نوجوانی نماز نخوانده و فعلاً بازنشسته است. وی پزشك و استاد دانشگاه اصفهان بوده و خودش گفت که سی سال تمام نماز نخوانده است. به زحمت در مسجد شجره محرم شد و نماز طوافش را از روی نوشته یکی از دوستانش خواند. پس از آن شبی در مسجد الحرام نزد من آمد و بیش از يك ساعت کفریات در باره کعبه و اسلام و قرآن گفت. از جمله این که گشتن دور کعبه با بت پرستی چه تفاوتی دارد؟ و بسیاری از چیزهای دیگر. قدری با او صحبت کردم، بعداً در هتل نیز گفتگوهایی انجام شد و خواست

خداوند آن بود که در این سفر متحول شد. وی در وقت خداحافظی در حالی کـه دعـا کـردن را نمی دانست، فقط از خداوند خواست تا ایمان از دست رفته اش را به او برگرداند. در برگشت که نیمه شعبان بود با کمك دوستش به خواندن قرآن مشغول شده که به سرعت آن را فرا گرفت. پس از آن بر اثر تحول ایجاد شده، به گرفتن روزه ها مشغول شده و به خوانـدن نمازهـایش بـه طـور مرتب پرداخت.

بعدها همراه یکی از دوستانش به قم آمد و باز گفتگوهای دینی ادامه یافت. عجالة طی ایـن سالها تحول شگفتی در او رخ داده، تا این اواخر ۱۳۷۹ ـ بیش از بیست و پنج سـال نمـاز قضـا خوانده، بسیاری از روزهایش را گرفته، کفاراتش را داده و بارها و بارها قـرآن را از ابتـدا تـا انتهـا بی ترجمـه و بـا ترجمـه خوانـده اسـت. همچنـین حـج او نیـز کـه خـودش بـه دلیـل نـاتوانی نمی توانست برود، برایش به جای آورده شد.

سپس سری به بعثه آیة الله سیستانی زدم و ساعتی با آقای سید مرتضی مرتضی (برادر استاد عزیزم سید جعفر مرتضی) صحبت کردم. از همان زمان که به منزل استاد می رفتم با ایشان هم آشنا شدم. فعلاً در کشور کنیا است و مدرسه ای و شاگردانی دارد. از مدیریت حوزه های علمی خارجی سخت ناراحت بود و می گفت آنچه فلانی گفته که چه و چه کرده ایم، بی پایـه اسـت. وی گفت چندی قبل که مشکل مالی سختی داشتم، یك فرد سـنی ۴۰ هـزار دلار کمـك کـرد، بدون آنکه وی را دیده باشم.

پس از آن به بعثه ایران آمدیم و پس از شام در جلسـه شـبی بـا قـرآن شـرکت کـردیم. یـك روحانی حافظ تمام قرآن و دو سه نفر دیگر هنرنمایی کردند. آقای امام جمعـه ـ قـاری معـروف قرآن ـ هم قدری قرآن خواند. عصر دیروز با آقای گلزاری که در بحثهای تربیتی معروف است و صدای دلنشینی دارد آشنا شدم و در محفل شبی با قرآن، با هم بودیم. صحبتهای زیادی دربـاره مسائل تربیتی و استفاده از تاریخ شد. آخر برنامه، همراه آقـای مهـدوی راد عـازم حـرم شـدیم. ساعت ۱۱/۲۰ دقیقه رسیدیم و تا ۱۲/۳۰ دقیقه آنجا بودیم و سپس برگشتیم.

خبر جدید این بود که حذیفی افزون بر آن که از امامت نماز مسجد النبی (ص) عزل شده، از منصب قضاوت هم عزل شده است. در حقیقت سعودی ها به ویژه امیرعبدالله این برخـورد او را با آقای هاشمی رفسنجانی، یك توهین به مهمان خود به حساب آورده اند.

امروز صبح پنجشنبه ۱۳ فروردین ۷۷ همراه عـده ای از خبرنگـاران بـه بازدیـد از قبرسـتان ابوطالب، مقبره شهدای فخ و مسجد البیعه رفتیم. پس از آن به محل اقامـت بازگشـتم. ظهـر را استراحت کرده و عصری در جلسه روحانیون که هر منطقه ای برای خـود دارد، شـرکت کـردم. آقای حجة الاسلام اختری سخنرانی کرد و بعد هم یك مداح و بعد هم تقسـیمی مختصـری از

مراجع تقلید. در واقع سیستم به این شکل است که تعداد ده دوازده نفر روحانی رابط هستند که بر کار روحانی کاروان های هر منطقه نظارت دارند. اینها در مکه و مدینه جلسات منطقه ای با روحانیون برگزار می کنند و نکاتی را یادآور می شوند.

پس از خاتمه جلسه به مسجد الحرام رفتیم. قدری قرآن خواندیم. بعد هم نماز مغرب که ایرانی ها به طور گسترده در نماز شرکت می کنند و تنها اندکی از حاضرین، عرب هستند. بعد از نماز مغرب، سری به چند کتابفروشی زدم و تعدادی کتاب خریدم. از جمله کتاب معجم الصحابه از ابن القانع قرن چهارم که جدیداً به چاپ رسیده است. این کتاب به نوعی مسند الصحابه است که تنها ذیل نام هر صحابی، حدیثی نقل می کند و بس.

شب جمعه پس از خوردن شام عازم حرم الهی شدم. شبهای جمعه برای مسلمانان بویژه ایرانی ها تقدس بسیاری دارد و تقریباً از ساعت ۱۰ به بعد، مسجد در انحصار آنهاست. در تمام زوایای مسجد، ایرانی ها مشغول خواندن دعای کمیل، زیارت و قرآن هستند. امشب که شب ششم ذی حجه است، بیشتر اصحاب طواف هم کاروان های عرب شیعه هستند که از کویت، بحرین و خود سعودی می آیند و به تازگی به مکه وارد شده اند. شیعه بودن آن ها از دعاهایی که می خوانند کاملاً آشکار است. کاروان های لبنان و کویت بسیار منظم و منضبط اند. فضای دعا خواندن شیعیان کاملاً برجستگی دارد و چنین مراسمی مطلق در میان سنیان دیده نمی شود؛ البته فراوانند کسانی از سنی ها که تك تك در ضمن طواف به راز و نیاز مشغولند، اما اصلاً چنین صفائی که در میان دعا خوانی شیعیان است، در میان آن ها نیست. البته یك شیعه عادت دارد اگر دعایی مثل کمیل هم می خواند و با خدا راز و نیاز می کند، گوشه ای هم به کربلا بزند یا به حضرت فاطمه (س) که بدون آن مقبول واقع نمی شود. حتی امروز عصری در جلسه اعلام کردند که چون روز سیزده فروردین است، گفته ایم که مداح قدری بخواند که باز هم روضه خواند. به هر حال امشب، موفق به خواندن دعای کمیل شدیم. ساعت ۱۲/۵ بود که به زحمت توانستم از لابلای جمعیت حاضر در مسجد خارج شوم.

اعلام شده که برائت در روز ششم برگزار نمی شود و در عرفات برگزار خواهد شد. از روحانیون و مدیران هم خواسته اند تا مردم را صبح روز عرفه به چادرهای بعثه بیاورند. امروز صبح سری به بعثه آقای بهجت و آقای سیستانی زدم. بعثه دوم فوق العاده شلوغ بود، گرچه محل آن کوچك است. پس از آن به مسجد الحرام رفتم تا در نماز جمعه شرکت کنم. خطیب جمعه گفت که دنیای جدید با تمام امکانات علمی که دارد، دنیا را در معرض تهدید قراد داده است. او در تفسیر «امنیت» سخن گفت و این که در نگاه قرآن توسعه رزق و روزی پس از حصول امنیت خواهد بود. در دعاهای خود از فلسطین و کشمیر هم یاد کرد. در این خطبه

یادی از فهد نشد. از ساعت ۱۲ تا ۱ در آفتاب نشسته بودیم و فوق العـاده سـر مـن درد گرفـت. خوشبختانه وسیله ای پیدا شد و سریع به منزل رسیدیم.

امروز عصر سری به یکی دو سه کاروان زدم و برخـی از آشـنایان را ملاقـات کـردم. بعـد از مغرب جلسه برگزار شد و من سخنران بودم. درباره فلسفه قربـانی و احکـام آن صـحبت کـردم. پس از آن عازم حرم شده، ساعتی در حرم بودم و ساعت ۱۲/۵ به منزل رسیدم. راه ما نسبتاً دور است و گمان می کنم ۵ تا ۶ کیلومتر تا حرم فاصله داشـته باشـد. بیشـتر ایرانـی هـا در منطقـه عزیزیه هستند که خانه های تمیز و جدید الاحداث دارد، اما راه دور است.

عجالتاً مشغول نگارش مقاله ای برگرفته از کتاب التاریخ و المؤرخون بمكة المكرمة هستم و آثاری را که مورخان مکی درباره این شهر نگاشته اند از آن اسـتخراج مـی کـنم. کتـاب نشـر الریاحین عاتق بن غیث هم در همین زمینه تألیف شده که بسیار مفصل است. عصر روز شـنبه سری به بعثه مقام معظم رهبری زدم و با برخی از دوستان دیدار کردم. امسال آقای شـانه چـی و الهی خراسانی از مشهد، میهمان بعثه هستند. آقای صادقی رشاد هم در بخش خارجی پـذیرای میهمانان است. همینطور آقای نوراللهیان و صابری همدانی و اوحـدی. بعـد از آن عـازم حـرم شدم.

امشب که شب هشتم ماه است، مسجد واقعاً قیامت کبری است و سیل زائران از هر سـوی به مسجدالحرام سرازیر است. یك ساعت تمام طول کشید تا از ابتـدای بـاب مسـعی بـه میـان مسجد الحرام رسیدم. به سرعت نماز مغرب و عشا را خوانده و سپس سری به کتابفروشی های باب الفتح زدم. از آنجا به بازار آمدم و بعد هم راهی محل اقامت شدم.

هشتم ذی حجه روز ترویه است. مستحب است که زائر شب نهم را در منی باشـد؛ امـا بـه دلیل مشکلات فراوان و شلوغی، زائران ایرانی را مستقیم به عرفات می برند و اهل سنت بیشـتر به منی می روند. ما ساعت ۱۱ صبح هشتم عازم حرم شدیم و پس از نماز ظهـر محـرم شـدیم. تعدادی از زائران هم آمده بودند. بعد از ظهر تلفنی به ایران زدم و احـوالی از خـانواده پرسـیدم. امکانات تلفن بسیار خوب و عالی است. قرار بود تا زائران ما در ساعت ۴ در سـاختمان محـل اقامت محرم شوند. آن ها را مُحْرم کردیم و قریب ۵/۵ تا ۶ بود که پس از آماده شدن ماشین هـا به سمت عرفات حرکت کردیم و ساعت هشت وارد عرفات شدیم. ابتدا نماز جماعت و روضه. من هم چند دقیقه صحبت کردم. ساعت ۱۰ بود که همراه دو نفر از دوستان عازم جبل الرحمـه شدیم. معلوم شد زائران مالزیایی و اندونزیایی آمده اند. روی کوه، همه مشغول عکـس گـرفتن بودند. گاهی ایرانی ها هم می آمدند. بسـیاری از عربهـا بـه فـروش انگشـتر و سـایر چیزهـای کوچك مشغول بودند. پس از خواندن دعا بر فراز کوه، ساعت ۱۱/۵ بود که پایین آمده و به سوی

محل کاروان در عرفات آمدیم. در راه چند تن دوستان مانند آقای جواد محدثی و محمود شریفی را دیدم. پس از ساعتی خوابیدیم و صبح با اذان بیدار شدیم. نماز جماعت و سپس خواب و ساعت هفت صبحانه. سر صبحانه پیرمردی بود که می گفت زمان احمد شاه قزاق بوده. قطعاً بالای صد سال داشت، ولی کاملاً سر زنده بود. قیافه اش را هم مثل رضاشاه درست کرده بود، یعنی سبیل رضاشاهی داشت. می گفت نوکر امام حسین(علیه السلام) هستم و می افزود: اگر آخوندها نبودند، همه ما ولد الزنا می شدیم و... و می گفت: رضا شاه ایران را آباد کرد. کشف حجاب برای این بود که اسلحه دارها زیر چادر اسلحه جابجا می کردند!

صبح روز عرفه یکی از زائران که از اهالی پیشوای ورامین بود، بنام آقای کیانی، داستان قیام مردم پیشوا و ورامین را در سال ۴۲ تعریف کرد. وی در آن زمان بیست و یا بیست و یك سال داشته است. گفت که اصل مراسم مربوط به روز دوازدهم محرم بود که شبیه خوانی مربوط به بنی اسد در آن روز است و همه دسته های سینه زنی از هر جا به صحن امام زاده جعفر می آمدند. ما در بازار، نزدیك چهار سوق بودیم. یکمرتبه ولوله ای افتاد که آقا را گرفتند. گویا آقای نیّری که در حال حاضر مسؤول کمیته امداد است، خبر آورده بود. کم کم نوحه ها تبدیل به شعار سیاسی شد. از آنجا آمدیم امامزاده جعفر و همه به سوی گاراژ که در حال حاضر میدان امام است، رفتیم. ظهر بود، مرحوم آقای حجة الاسلام محی الدینی صحبت کرد که حرکت به سوی تهران کار خطرناکی است و ممکن است جان خود را در این راه بدهید. بروید ناهار بخورید، خداحافظی کنید و بیایید. همه رفتند و ساعت ۲ برگشتند. تعدادی از ترکها هم که برای درو به آن نواحی آمده بودند، و جایشان در صحن امامزاده بود، ملحق شدند. جمعیت به سوی ورامین راه افتاد. در آنجا هم شماری اضافه شدند و جمعیت چند هزار نفری راهی تهران شدند. تا موسی آباد من همراهشان بودم، بعد به خاطر پادرد عقب افتادم، اما با یك ماشین دوباره به ته جمعیت ملحق شدم. سر جمعیت باقرآباد بود. اول گفتند که سربازها در باقرآباد موضع گرفته اند، اما مردم توجه نکرده و رفتند. در آنجا یك عزت الله رجبی بود، که با شمشیر حمله کرده بود و جنازه اش هم پیدا نشد. این تنها شهید پیشوا بود. دو سه نفر دیگر را هم از روستاهای اطراف می شناسم، اما بیشتر تیر خورده بودند. اینها که آشنا داشتند آوردند، اما بسیاری از ترکها که کسی را نداشتند، جنازه آن ها یا بدن مجروحشان را در ماشین ریخته، برده بودند. آن زمان، اطراف خیابان، گندم زار بود و همه خود را به میان گندمها انداخته به سوی روستاهای اطراف گریختند.

اکنون که این یادداشت را می نویسم، روز عرفه است که در محل بعثه ایران نشسته ام و منتظر مراسم برائت هستم. ساعت ۹/۵ صبح همراه جمعیت به سوی مرکز بعثه رفتیم تا در

مراسم برائت شرکت کنیم. ابتدا مداحی و روضه خوانی بعد هم زیارت آل یاسین. امسال به دلیل سفر اخیر آقای هاشمی، اوضاع بسیار خوب است. در مکه که فعلاً هستیم، نگاهها نسبت به گذشته تغییر کرده، اما از مدینه خبر می رسد که مردم برخورد خوبی ندارند و این به دلیل قصه حذیفی است.

امسال عرفات نسبت به سالهایی که من مشرف شدم، خلوت تر است و این کاهش مربوط به شرق آسیا و کاهش زائران آن هاست که معلول مسائل اقتصادی اخیر آن نواحی است. آقای آیت الله جنّتی خلاصه پیام مقام معظم رهبری را خواند. در این پیام به معرفت خود و خدا در حج و سپس به مسئله برائت پرداخته شده و این که بدون شناخت دشمن و برائت از آن ها، حج کامل نیست. در این پیام به بهبود مناسبات با برخی کشورها و نتایج شیرین آن ها اشاره شده، و این که در کنار آن اصل برائت قطعی است. در این اعلامیه از برخورد آمریکا با ایران با تعبیر لبخند زهرآگین یاد شده است. پس از آن، شعارهای آقای مرتضایی فر: آمریکا عدوّ الله ـ یا ایها المسلمون اتّحدوا اتّحدوا ـ الموت لاسرائیل، الموت لامریکا ـ الصهیونه ضد الاّمة الاسلامیه. پس از آن ترجمه عربی پیام و سپس سخنرانی آقای ری شهری و ترجمه عربی آن. مراسم خاتمه یافت. حدود ۱۰ هزار نفر در این مراسم شرکت کردند.

طبق معمول ظهر برای نیت وقوف به کاروان آمدیم و پس از آن درباره برخی از مسائل فقهی لازم تذکراتی دادم. بعد از نهار استراحت و ساعت ۳/۵ باز هفت هشت دقیقه ای درباره عرفات صحبت کردم و سپس روحانی کاروان دعای عرفه را خواند و مدیر هم روضه خوانی کرد. نزدیك مغرب جنب و جوش حرکت آغاز شد. به رغم همه تعبیه هایی که شده بود، دو سه نفر گم شدند، البته جای نگرانی نیست، زیرا امداد گم شده گان تا آخرین لحظات در عرفات می ماند و افراد را راهنمایی می کند. ساعت ۱ بعد از نیمه شب بود که به مشعر رسیدیم. به زحمت جایی برای استراحت پیدا کردیم. اکنون پنجمین بار است که این صحنه عارفانه را می بینم. صبح نماز را خواندیم، اندکی استراحت و سپس به سوی منا راه افتادیم. تجربه نشان داده است که پس از آن، هیچ وقت با ماشین نمی توان به منی آمد. هر چه به زائران اصرار کردم که از ماشین پیاده شوند، نشدند. خودم پیاده شده، راه افتادم و دقایقی بعد در چادر بودم.

امسال برای نخستین بار تحول شگرفی در چادرهای منی انجام شده است. از قدیم یك بحث فقهی میان سنی ها بوده که ساختمان سازی در اینجا جایز است یا نه. یکبار ساختمانهایی ساختند که گویا به اصرار بن باز خراب شد. امسال چادرهای ثابت و نسوز بر پا شده، کولر نصب کرده و چراغهای روشنایی ثابت برای چادرها گذاشته اند. اکنون می شود نه تنها چند روز که چند ماه در اینجا ماند. گرچه هنوز امکانات دستشویی نسبتاً اندك است. مهم

آن است که از پسِ نظافت منی بر آیند. به هر روی، اکنون کـه ایـن کلمـات را مـی نویسـم، در چادر کاروان خودمان در منی نشسته و منتظر سایر دوستان هسـتم کـه بیاینـد و پـس از صـرف صبحانه برای رمی جمره حرکت کنیم.

امروز روز عید است. ابتدا باید رمی جمره عقبه کرد. بعد قربانی و سـپس تراشـیدن سـر یـا تقصیر. صبح به خیمه ها آمدیم و یکسره مشـغول کنتـرل اعمـال مـردم شـدیم. رمـی جمـرات کردی؟ قربانی کردی؟ سر تراشیدی؟ اینجاست که سرهای خون آلود و کثافت مو و حمامهـای شلوغ در برابرت ظاهر می شود. نمی دانم چه به روز مردم در روزگاران قبل می آمده است. چند روز قبل، یك اندونزیایی را دیدم که کارمند بانك اسلامی بود و عربی مـی دانسـت. سـؤالی در مورد ایران کرد. از کشورش و رکود اقتصادی پرسیدم که چیزهایی گفت. از حج پرسیدم گفـت: سه هزار و دویست دلار از هر حاجی گرفته اند. امسال حجاج ترك مثل هر سال فراوان هسـتند. تنها ارتباط ما با آن ها اسم اربکان است که به وجد می آیند و شصت را به علامت پیروزی تکان می دهند. اما داستان ارتباط ما با برخی از جوانان عرب سعودی این است که در عوض سابق که اگر اسم امام می آمد ارتباط برقرار می شـد، اکنـون اسـم الدعایـه و علـی دایـی ارتبـاط ایجـاد می کند. این اسامی آن ها را به وجد می آورد. یکی از دوستان گفت وقتی یك راننده فهمیـد کـه من زائر ایرانی و همشهری فلان بازیکن است، حاضر به گرفتن کرایه هم نشد.

عصر عید گذشت و بنده شب ساعت یك بعد از نیمه شب راهی حرم شدم. همراه مـن ۲۳ زائر آمدند و ما تا صبح اعمال را تمام کردیم. بعـد محـل اقامـت و سـپس ناهـار، سـاعت ۳/۵ جمرات و بعد چادر و خواب تا صبح روز دوازدهم.

امروز روز دوازدهم تا ساعت ۱۰ در چادرها ماندیم و بعد همـراه شـماری از زائـران بسـوی جمرات آمدیم و بعد از آن که اذان ظهر را گفتند از منی خارج شدیم. به این ترتیب اعمال حـج تمام شد. عصر را استراحت کردم. ساعت ۶/۵ نماز مغرب را در مسجد محل خواندم و به سراغ کتاب فروشی رفتم. فهرس الفهارس کتانی را خریدم و از کتابفروشی که در این چند روز بـا مـا دوست شده خواستم تلفنی به ابن دهیش بزنند. تلفن زد که بود. سه سال قبل همراه آقـای شـیخ علی اصغر مروارید آنجا رفته بودم. امشب ساعت ۹ بود که به خانه اش ـ عزیزیـه، بعـد از پـل ملك خالد، اولین چراغ سمت راست، خیابان الشیخ عبدالله بن دهیش یعنی پدر عبـدالملك ـ رفتم. اسم این محقق عبدالملك بن عبدالله بن دهـیش اسـت. از کارهـای وی یکـی تصـحیح اخبار مکه فاکهی است که واقعاً کارش عالی است. دیگـر الحـرم المکـی الشـریف و الاعـلام المحیطة به که دو چاپ دارد، یکی رنگی و دوم سیاه و سفید. تقریباً یك سـاعت بـا وی گفتگـو کردم. ابتدا از سفرنامه های حج فارسی که چاپ کرده بودم، گفتم و بعـد هـم در بـاره تشـیع در

ایران برایش حرف زدم که خیلی علاقمند به آن بوده و سخت مشغول شنیدن و پرسش. بویژه در باره این نظریه که مراکز اصلی شیعه، عراق، حلب و بحرین بوده و بعد به ایران منتقل شده ابـراز شگفتی کرد. چند بار گفت که امشب واقعاً استفاده کردم. از تحریف قرآن پرسـید و گفـت اگـر این مسأله بین شیعه و سنی حل شود قدم بزرگی برداشته شده است. درباره کتـاب خـودم و آراء تشیع اخباری و اصولی صحبت کردم. سخت اصرار کرد که کتاب را برایش بفرستم. قدری هـم از اماکن مکه سؤال کردم. گفت قریب ۴۹ تا ۵۰ سال است که در مکه سکونت دارد و ۲۰ سال قاضی مکه بوده. و زمانی را به خاطر دارد که بین مسـعی و مسـجد فاصـله بـوده و خانـه هـای فراوان. گفت خانه ام هانی را نزدیك باب ملك عبدالعزیز بخاطر دارم که شکل بنا عثمانی بـود. خانه ارقم نزدیك به صفا که مرکز آموزش قرآن بود. یك بازار کتاب هم میانه مسعی و حرم بـود. نزدیکترین در حرم، به مسعی باب علی(ع) و سپس باب النبی (ص) بود. از مولد فاطمـه زهـرا (س) گفت که در حال حاضر جایی میانه دورات المیاه، مروه و ابتدای بازار است و گفت بنـای موجود زیر سنگهاست. از حمد جاسر خیلی خوشش نمی آمد. وقتی عقیده اش را در باره مقبره خدیجه گفتم، برآشفت و گفت: من سنگ مزار خدیجه را که مربوط به اوایل دولت عثمانی بود، دیده بودم. در حال حاضر این سنگ زیر خاك مدفون است. تمام آن مقابر را من به خـاطر دارم. گفتم: به نظر من کهن ترین بنای بر جای مانده، باید مسجد البیعه در انتهای منی باشد. باخنده گفت این حرفت را به فارسی بگو، اما به عربی نه. چون وقتی آن را بشنوند، خرابش مـی کننـد. گفت بنظرم مسجد البیعه دو قسمت است. یك جهت بنای کهـن و قسـمت دیگـر هـم جدیـد است. نظرم را تأیید کرد که این قدیمی ترین بناست و گفت این نشـان مـی دهـد کـه بـه وضـع تاریخی مکه تسلط داری. به هر روی فرصت بسیار عالی بود. سه مجلد از کتاب الحرم المکی الشریف و الاعلام المحیطة به را داد. یکی رنگی و دو نسخه از غیر رنگی. آدرس دفتـر لنـدن را هم داد که کتاب تحریف و چیزهای دیگر را برایش بفرستم. ساعت از ۱۰ و ربع گذشته بود کـه خانه اش را که در حقیقت یك قصر زیباست، ترك کردم. شمردم قریب پـانزده ماشـین در خانـه بود و تعداد فراوانی از مریدانش برای ملاقاتش آمده بودند که در حین صحبت با من، حتی یـك کلمه با آنها حرف نزد، در حالی که نشسته بودند. چندین خدمه فیلیپینی و بسیاری از چیزهـای دیگر. یك محقق جوان هم کنارش بود که در بحـث مشـارکت داشـت و بـه نظـرم آمـد کـه آدم فهمیده ای بود.

عصری خبردار شدم که ازدحام جمعیت در منی در سـر ظهـر روز دوازدهـم، سـبب کشـته شدن شمار زیادی از حجاج شده است. از یك پلیس پرسیدم. گفـت قریـب هفتـاد نفـر کشـته شده اند. شب تلویزیون سعودی ـ علی ما نقل ـ گفت که یکصد و نوزده نفـر از بـالا بـه پـایین

پرت شده و مرده اند. این نتیجه اصرار بی مورد آخوندهای سنی است کـه رمـی جمـرات را در روز دوازدهم، هنگام صبح جایز نمی دانند و بعد هم می گویند بعد از اذان رمی کنید و برویـد. در نتیجه یك ساعت بعد از اذان، دهها هزار نفر به طور همزمان قصد رمی دارنـد و نتیجـه هـم غیر از آنچه امسال و سالهای قبل افتاده، نیست.

امروز سیزدهم ماه ذی حجه است. این دو روز، مسیر حرم بسیار شلوغ بود و انواع ماشـینها از ۱۰ ریال تا ۲۰ ریال سعودی که در حال حاضر برابر با ۱۳۰۰ تا ۲۶۰۰ تومان ایرانـی اسـت می گیرند و مردم را جابجا می کنند.

اخبار دیروز منی در روزنامه ها منعکس شده و قریب یك صد و هفت نفر آمار کشـته هـا را نوشته اند. گفتند که مأموران باطوم بدست در حالی که می خواستند افراد ضعیف را که در حال پایمال شدن بودند، بیرون بکشند، خود سبب ایجاد موج در جمعیت شده و آمار کشته ها بالاتر رفته است. روشن نیست تا کی باید این فجایع ادامه یابد. از اخبار حـج امسـال آن کـه، تعـداد بعثه ها باز هم افزایش یافته و امسال آقای اردبیلی هم بعثه ای روانه کرده کـه فاضـل میبـدی در آنجاست. آقای محمد حسین فضل الله هم به حج آمده و بعثه ای ترتیب داده است. گفتـه شـد که از هیچ بعثه ای کسی به دیدن وی نرفته است. فقط بعثه آقای نوری، وی را دعوت کـرده و از دیگران هر چه خواهش کرده اند که شرکت کنند، نکرده اند. آقای فضل الله در آنجا هـم کلمـه الشهیده را الشاهده معنا کرده و این خود دردسـر جدیـدی درسـت کـرده اسـت. در ایـران هـم تحرکات جدیدی بر ضد آقای نوری همدانی شده است. آقای رحمانی همدانی خطیب، از دفتر ایشان رفته و سخت بر ضد وی فعالیت می کند. از جمله آن که آقای فلسـفی را برانگیختـه کـه تلفنی به آقای نوری بزند. از قم هم تلفنی زده شده است که رئیس دفتر وی زودتـر از موعـد بـه ایران برگردد. نمی دانم این اخبار تا چه اندازه درست است. سر جمع داستان آقای فضل الله بار دیگر، بالا گرفته است.

امروز صبح سری به بعثه رهبری زدیم و دیداری بـا برخـی از دوسـتان داشـتیم. صـحبت از اوضاع در هم ریخته سیاسی ایران است و مشکل شهرداری تهران. مشکل فعلی حجـاج، تتمـه اعمال حج است و انجام طواف نساء. بسیاری از زائران کـه همـراه همسرشـان مـی آینـد قصـد بهره گیری از فرصت پس از طواف نساء را دارند؛ اما به دلیل آن که بخشهای مردانـه و زنانـه در خانه ها جداست، مشکل جدی است. اینجاست که داستانها اتفاق می افتد. گویا شـوهری بـه زنش گفته برو پشت بام تا من بیایم. اتفاقاً دو زوج دیگر هم همین قرار را می گذارند؛ و از قضـا به صورت ضربدری بالا می روند. یك زن با مرد دیگری و از شدت عجله حمله ور می شـود و اندکی بعد فریاد زن و حمله زائران و لگد مال کردن زائر مرد بدبخت و آخر هم کشـف قضـیه و

الی آخر. از این داستانها فراوان است. مدیر گفت که وی اتاق رفاه درست کرده و کلید طلایی آن هم آماده است و این یعنی یك مدیر عاقل. گو این که پس از سالها تجربه، مدیرها عاقل شده اند. بویژه چون اتاق مستقلی دارند و معمولاً خودشان مشکلی ندارند، در مقام طعن و طعنه هستند. و راه حل همین و همین است و بس. ممکن است روزگاری برسد که اتاقهای مستقل داده شود که البته با طبع حج تمتع بویژه روزهای مخصوص سازگار نیست.

دیشب تا ساعت یك حرم بودیم و امروز صبح یکشنبه ۲۳ فروردین سری به بازار زدم و بعد کتابفروشیهای باب الفتح را ملاحظه کردم. شش هفت کتابفروشی کنار هم است و نزدیك به آن دو مکتبه الباز. کتاب التاریخ القویم کردی را خریدم و یك اثر جدید المساجد الاثریة فی المدینه النبویه از محمد الیاس عبد الغنی.

ظهر را نزد آقای شهرستانی رفتم. وی از قول آقای شیخ عمری رهبر شیعیان مدینه نقل کرد که آقای ری شهری از وی پرسیده بود چه کرامتی از قبور ائمه دیده است؟ او گفته بود که تاکنون کرامتی درباره شفای شل و کور و امثال اینها ندیده است؛ اما یك کرامت خاصی برای او رخ داده که جالب است. آقای عَمری این کرامت را به این صورت نقل کرد:

در سال ۱۳۷۲ قمری که اوائل بازگشت من از نجف بود و شیخ بودم، یك درگیری بین شیعه ها و سنی ها شد و ضمن آن شیعه ها تعدادی از سنی ها را سخت زدند و خون آلود کردند. فردای آن روز چند ده نفر از بزرگان و شیوخ شیعه را گرفته حبس کردند و بعد از چند روز آوردند روی سکوی چوبی که خیلی بالا بود، به صف کردند. چوب نخل و باطوم هم آوردند. اولین نفر را صدا کردند و جلادی چنان با چوب به او زد که با ضربه اول مُرد (شاید اسمش صالح بود). نفر بعدی را آوردند، با ضربه دوم مُرد. ما هم منتظر نوبت بودیم. فقط متوسل به ائمه (ع) شده گریه و ناله می کردیم که این چه ظلمی است که در حق ما می شود و شما شاهد آن هستید. یك مرتبه این تختگاه بزرگ که ما روی آن ایستاده بودیم سقوط کرد و شاید کسانی هم که زیر آن بودند و البته جمعیت زیادی اجتماع کرده بود، از بین رفتند. بعد ما را زندان کردند و پس از عفوِ عده ای، چهار نفر از ما را که من هم جزوشان بودم، به جده بردند. قرار بود که ظهر جمعه به مکه برسیم و گردن ما را بزنند. در راه هم به ما سخت اهانت می شد. نیم ساعتی قبل از ظهر رسیدیم. کم کم برخوردها عوض شد و یك مرتبه گفتند شما باید نفی بلد شوید. ما را به جایی بردند و در تمام راه ما مشغول راز و نیاز بودیم. ۲۰ تا ۳۰ روز آنجا نگه داشتند تا آنکه خبر آوردند که عفو برای شما آمده است. کسی که خبر را آورد، گفت دو مژده دارم. یکی در گذشت امیر مدینه و دیگری این که، جلادی که اولین فرد شیعه را کشته بود، در خانه اش آتش سوزی شده و مرد. به هر حال ما را آوردند. جالب آن که همان روزها، جلادِ

شهید دوم هم آمد و از روی معذرت خواهی گفت که قطعه زمین بزرگی در مدینه دارد. از شیعه ها خواست تا به طور صوری، مبلغی مختصر بدهند و او هم هر قطعه را به نام یکی از آن ها بکند و همینطور شد و این قطعه بزرگ، بخشی از همین محله عزیات فعلی است که شیعه نشین است. آقای عمری افزوده بود که بعد هم که خیابان کشی شد، بیشتر، خانه های سنی ها خراب شد و خانه های شیعیان سالم ماند.

از یکی از روحانیون قدیمی در باره تاریخ تشکیل بعثه در ایام حج از طرف مراجع شیعه پرسیدم. ایشان گفت: گویا نخستین بعثه از آن آقای حکیم بود. بعد کم کم آقای خویی هم بعثه درست کرد که من و جمال الدین پسر آقای خویی آن را اداره می کردیم. همان زمان ما به هر طلبه ۳۰۰ ریال سعودی کمك می کردیم. اکنون هم این رسم بر جای مانده که در ایام حج بعثه هایی که وضع مالی بهتری دارند، مبلغی به روحانیون کمك می کنند.

امروز صبح دوشنبه ۲۴ فروردین ماه ۷۷ اول وقت، سری به کتابفروشی های داخل خیابان ورودی دانشگاه ام القری زدم صاحب یکی از این کتابفروشی ها مرشد علی منصور یمنی است که قریب چهل سال است در سعودی زندگی می کند. وی انتشارات دیگری داشته که طبق قانون یك سعودی را هم شریك خود کرده و او اموالش را بالا کشیده و مجبور شده تا نشر دیگری راه اندازی کند. او با اشاره به یك جوان سعودی که در کتابفروشی وی کار می کرد، گفت، مجبور است در مغازه خود یك سعودی را بکار بگیرد. چندی قبل کتابفروشی الاستقامه که روبروی خیابان جامعه ام القری است، به خاطر عدم استفاده از سعودی، دو ماه تعطیل و ده هزار ریال هم جریمه شد. پس از آن آقای مرشد، من و یکی از دوستان را با ماشین خود به منطقه نزهه برد که در یك کتابفروشی دو کتاب درباره مکه خریدیم. ناشری دیگر گفت که کتابی که تحت عنوان الامامة العظمی به عنوان رساله دکتری نوشته شده بود، یکباره جمع شد. گویا این اقدام به دلیل بحثهایی بود که در باره شرایط امام و صحت و سلامت جسمی امام کرده و گویا تصور شده که وی به فهد طعنه زده است. در نهایت، جناب مرشد یمنی ما را به شارع منصور برد که مکتبة الحرم المکی در آنجا قرار دارد. با مدیر بخش مخطوطات آن صحبت کردم. گفت که هنوز فهارس کتابخانه چاپ نشده، اما به صورت تایپ دستی در آنجا بود که ملاحظه کردم. ارزش این کتابخانه بالاست. پس از آن با مدیر قبلی کتابخانه عبدالله بن عبدالرحمن معلمی صحبت کردم که کتاب معجم مؤلفی مخطوطات مکتبة الحرم المکی را نوشته است. وی در حال حاضر پیر شده، اما پس از بازنشستگی باز در همانجا مشغول به کار است.

ساعت یازده بود که همراه آقای محمد حسن ایمانی، روحانی کاروانمان، از آنجا بیرون آمدیم و پس از خواندن نماز ظهر و خرید برخی لوازم ضروری به سوی منزل حرکت کردیم. در

راه، سری هم به مکتبة التهامه زدیم که دفتر اصلی آن در جده است، اما در مکه هم شعبه دارد. برخی از آثار حمد جاسر بود که برای کتابخانه تاریخ تهیه شد. عجالتاً دو کارتن کتاب جهت کتابخانه خریده ام که در حمل و نقل آن به ایران مانده ام که چه کنم. اخبار جدیدی هم که برای من از ایران رسید، فوق العاده ناراحتم کرده و حقیقتاً تحمل را از من گرفته است. خداوند صبر دهد.

امروز یکی از کتابفروشها می گفت که دانشجویی را به بهانه گرایش به تصوف از دانشگاه ام القری اخراج کرده اند. عالمی معروف به نام الصابونی که از علمای فعلی مکه است، به جرم گرایش های صوفیانه مورد طعن فراوان قرار گرفته و چندین کتاب در رد بر او نوشته شده است.

امشب، شب سه شنبه با تعدادی از زائران راهی مسجد تنعیم شده و محرم شدیم. ساعت ۱۱ بود که به حرم رسیدیم و اعمال تا ساعت ۲ به طول انجامید. اکنون دیگر حرم خلوت شده و با سرعت اعمال انجام می شود. بسیاری که حج نیابتی انجام داده اند، بیشتر دوست دارند تا برای خود عمره مفرده انجام دهند؛ اما شمار شرکت کننده ها معمولاً بسیار بسیار بیش از این قبیل افراد است. در بازگشت، مردم سخت راضی به نظر می رسیدند و تشکر می کردند. عجالتاً وقت های اضافی را که فراوان هم هست، به گشت در کتابفروشی ها می گذرانم. عصری پیش از مغرب سری به مکتبة التهامه که در عزیزیه بعد از مسجد الفقیه است رفتم و شماری کتاب خریداری کردم. نماز مغرب را هم در مسجد فقیه خواندم که بسیار بسیار شیك ساخته شده و همه چیز آن کامل است. کتابفروشی تهامه آثار زیادی از تاریخ حجاز و مکه داشت که در جای دیگر کمتر دیده شد.

امروز سه شنبه ۱۷ ذی حجه ۱۴۱۸ اول صبح سری به بعثه رهبری زدم. برخی دوستان بودند که با آن ها دیدار شد. کسانی هم عازم ایران شده یا به مدینه رفته بودند. معمولاً روزهای ۱۶ الی ۱۸ ماه ذی حجه افراد بعثه ها متفرق می شوند و جز بعثه رهبری که در مدینه باقی می ماند، کسی به مدینه باز نمی گردد. بعد از آن، همراه آقای ایمانی به مکتبة الحرم المکی رفتیم. در آنجا قراری با عبدالله المعلمی داشتم که رییس سابق کتابخانه بود و قبلاً از او صحبت کرده بودم. قرار شده بود نسخه ای از کتابش را بیاورد که آورده بود. بعد هم ساعتی درد دل کرد و از بی توجهی مسؤولان به کار نشر فهارس گله نمود. از برخی مؤسسات هم که کتابهای کهنه را بدون تحقیق نشر می کنند، نالید. جالب این که، با آن که وی سی و سه سال در این کتابخانه کار کرده و کتاب معجم مؤلفی مخطوطات مکتبة الحرم المکی را نوشته از کتاب ذریعه خبر نداشت. قدری هم از دکتر محمد الحبیب الهیله صحبت کرد. وی گفت که کتابی درباره رجال مکه، پس از درگذشت فاسی (م۸۳۲) تا سال ۱۴۰۰ نوشته که برای چاپ بدست دارالغرب

بیروت سپرده است. بعد از آن به حرم آمدیم. نماز را در حرم خواندیم و عازم محل اقامت شدیم. برای راه رفتن تا برگشتن، بیش از ۲۵ ریال کرایه دادیم. معمولاً مسیرهای عادی نفری ۲ ریال است و قدری که طولانی شود ۵ تا ۱۰ ریال.

امشب شب چهارشنبه بعد از نماز عشاء برای دیدار عبدالملك بن عبدالله بن دهیش به منزلش رفتم و رساله اکذوبة تحریف القرآن را به او دادم و قدری صحبت کردم. کار الروایات المشترکه را هم برایش شرح کردم. تشکر کرد و گفت شما مفهوم شیعه را برای من عوض کردید؛ اگر ما در مورد قرآن به توافق برسیم، اختلاف در سایر فروعات مشکلی ندارد؛ چون مسلمانها همیشه در فروعات مشکل دارند. بعد گفت تعدادی از این کتاب بیاور تا در میان افراد مختلف توزیع کنیم تا این تصور از بین برود چون الان مفهوم محرَّفی از شیعه وجود دارد. راجع به حدیث غدیر از او پرسیدم و گفتم امشب شب عید غدیر است. گفت البته حدیث غدیر وارد شده و تردیدی وجود ندارد، اما این تکریم و تعظیم که شما دارید، ما نداریم. پس از نیم ساعتی گفتگو خداحافظی کرده و آمدم.

امشب در محل کاروان نیز جشن مختصری برگزار شد که بنده به انتهایش رسیدم.

امروز چهارشنبه روز عید غدیر در اینجاست ــ در ایران پنج شنبه روز عید غدیر است ــ به مناسبت غدیر جشنی در بعثه برگزار شد. بنده صبح اول وقت به دانشگاه ام القری رفتم. بسیار خلوت بود. سری به کتابخانه زدم و قدری مجلات مختلف را تورق کردم. پس از آن به حرم رفتم و طواف وداع کرده، نماز ظهر را خواندم و برگشتم. اکنون که ساعت چهار بعد از ظهر است. کم کم آماده سفر به مدینه منوره می شویم.

شب ساعت ۲ بعد از نیمه شب بود که اعلام حرکت کردند. مردم بارهای زیادی دارند. به رغم تذکر هر ساله برای عدم خرید وسائل حجیم، از جمله تلویزیون ۲۱ اینچ، باز تعدادی از زائران خریدهای فراوان کرده بودند. به اجبار ماشین مستقلی برای بارهای اضافه گرفته شد. اتوبوسها عالی اند، اما محل بار چندانی ندارند. چهره واقعی مردم در این قبیل وقت ها که به دلیل دشواری ها، حوصله شان سر می رود، شناخته می شود. دعوای با مدیر کاروان که چرا ما را معطل کرده ای؟ چرا زودتر ماشین نگرفتی. چرا ماشینها جای بار ندارند و عجول بودن همه برای بار زدن، بار پیاده کردن، وارد اتاقها شدن و...

ساعت ۱۰ صبح بود که وارد مدینه منوره شدیم. در طول راه، سختگیری های زیادی برای کنترل دارند تا مبادا کسی بتواند پس از ایام حج در عربستان بماند. البته پذیرایی هایی هم دارند. از جمله ظرفی از آب زمزم به همه می دهند. در وقت کنترل گذرنامه ها، یك مؤسسه خیریه، ظرف دوغی به زائران می داد. کارها اداری، منضبط و سریع پیش می رود. با رسیدن به

محل اقامت، باز شلوغی پشت شلوغی. راهروها، آسانسورها و سر و صداها و پیدا کردن اتاقها. مشتی کم شعور [با عرض معذرت] که تقریباً نیمی شان از حج هیچ نمی فهمند، عامل تنشهای فراوانی هستند که در کاروان پیش می آید. برخی هم از اساس مریضند و اهـل اشـکال درسـت کردن.

خبر رسیده که در فرودگاه، قرآن با ترجمه فارسی به زائران ایرانی مـی دهنـد. مـن ترجمـه را چند سال قبل در مرکز ترجمه قرآن در رابطة العالم الاسلامی دیده بودم. ترجمه ای کهن اسـت که اصلاحاتی در آن صورت گرفته و تا اندازه ای لهجه فارسی هندی است. نیز شـنیده شـد کـه برخی روایات هم در شرح آیات آورده اند که مشکل است و نسـبت بـه انبیـاء مسـائلی دارد. از روحانیون خواسته شد تا از مردم بخواهند قرآن مزبور را نگیرند. از نظر اداری هم گویـا مکاتبـه شده تا رسماً از این اقدام جلوگیری شود.

امروز پنج شنبه ۱۹ ذی حجه (۲۷ فروردین و ۱۸ ذی حجه ایران) عصری بـرای اولـین بـار زائران را دسته جمعی به حرم بردیم.

امسال اطراف میدانی که در حاشیه شـرقی قبـر مطهـر حضـرت اسـت، نـرده هـای آهنـین گذاشته اند. ایرانیها در حد فاصله نرده ها و دیوار بقیع می نشینند. صدای زیارت نامه خوانی از هر سو بلند است و گاه مشکل ایجاد می کند. معمولاً روحـانی، روز اول بـا مـردم اسـت، امـا روزهای بعد خود مردم برای زیارت می روند. امروز رابط روحانیون برای تحقیق درباره عملکرد روحانی و معین ها به کاروان ما آمده بود. معمولاً از مردم، مدیر و روحانی سـؤالاتی مـی کنـد. هر چند کاروان، یك رابط دارد. این اقدام کار خوبی است و به شرطی که دقیق باشـد و جانـب احتیاط مراعات شود، در بهبود اوضاع می تواند مؤثر باشد.

محل ما در مدینه واقع در خیابان عبدالعزیز روبروی بنای السندس است. مسجدی در برابر خانه ماست که امشب نماز مغرب را آنجا خواندم. پس از آن ۲۰ دقیقه ای با روحانی مسجد که جوانکی ناپخته بود، صحبت کردم. گفتم که چـرا بـا توجـه بـه اسـتحباب مؤکـد قنـوت، ائمـه جماعت اهل سنت قنوت نمی خوانند. صحبت سنی شیعه را مطرح کرد و تقریباً اشاره به این که شیعه ها مسلمان نیستند. گفتم: مگر حدیث متفق علیه نمی فرماید که هر کسی شهادتین گفت مسلمان است. گفت: و لو نماز نخواند؟ گفتم: بسیاری از فساق نماز نمـی خواننـد، امـا شـما حکم به کفر نمی کنید. اگر به عمد ضروری دین را منکر شود، البته کافر اسـت، امـا شـیعه کـه شهادتین می گوید، نماز می خواند، روزه می گیرد، چرا از نظر شما در اسلامش تردید هسـت. گفت: اینها در اسلام کافی نیست. گفتم پس اسلام چیست. اشـاره بـه کتابهـای احسـان الهـی ظهیر در باره شیعه کرد که خیلی تند نوشته شده است. گفتم: من دوازده سال قبل کتابی در رد بر

او که کتاب الشیعة و القرآن را نوشته، نوشته ام. از او خواستم این یك هفته فرصت دهد چند ساعتی درباره عقاید شیعه با یکدیگر گفتگو کنیم، اما راضی نشد و گفت هر چه می دانم کافی است!

امروز صبح پس از بازگشت از حرم به محل بعثه مراجعه کردم تا برای رفتن زودتر به ایران اقدام کنم. ظهر را مهمان دوستمان آقای معراجی بودم که آقای هادی مروی نیز حضور داشتند. عصری برای نماز به مسجد الاجابه رفتم. این مسجد جدیداً باز سازی شده و خاطرم هست که یکی دو روزنامه خبر نادرستی را نقل کرده اند که عربستان در پی تخریب مسجد الاجابه است و اسمش را هم مسجد بنو معاویه گذاشته است. در اصل مسجد، به صورت زیبایی بازسازی شده و نام مسجد هم ربطی به معاویه اموی ندارد. بنی معاویه گروهی از انصار بوده اند که این مسجد محل آن ها بوده است. مسجد پر بود و بلافاصله پس از جماعت اول، جماعت دیگری هم درست شد. پس از آن، یك نظامی جلو ایستاد، کلاهش را بر عکس گذاشت و چند نفر به او اقتدا کردند. هر چه هست فرهنگ نماز فوق العاده قوی است. سپس به چند کتابفروشی رفتم. کتاب الدرة الثمینه ابن نجار را خریدیم و برخی کتابهای دیگر از جمله کتاب ۱۵۰ تصویر از مدینه قدیم را. اقدام به چاپ این آثار، نشانگر احیای آثار کهن در این کشور است که تاکنون به آن بهایی داده نمی شده است.

امروز صبح روز شنبه ۲۹ فروردین به ستاد مدینه رفتم تا کار اعزام به ایران را در روز دوشنبه دنبال کنم. خوشبختانه کار پیش رفت و امیدوارم فردا به جده بروم. عصر امروز، همراه کاروان به زیارت دوره رفتیم. در احد زیارتی خوانده شد و بعد هم دقائقی درباره جنگ احد صحبت کردم. در آنجا معمولاً روضه خوانی هم می شود. بعد مسجد قبلیتن و سپس مساجد سبعه که در اصل شش تاست. تازه مسجد ابوبکر را کاملاً خراب کرده اند. شنیدم در محراب آن علائمی یافت شده بوده که آنجا مسجد امام علی(ع) است. از قبل هم شهرت داشت که نام مسجد علی و مسجد ابوبکر عوض شده است. مسجد فاطمه زهرا(س) نیز که لب خیابان بود و کوچك، درش را با بلوکهای سیمانی گرفته بودند، در حالی که در عمره باز بود. مردم پشت در نماز می خوانند. در و دیوار مساجد آنجا با یادداشتهایی از زائران خارجی بویژه با حروف انگلیسی پر شده است.

برای زائران ایرانی، از یك جهت مدینه به دلایلی جذبه بیشتری دارد و وجود اماکن سبب می شود که هر کجا می رسند با دوربین عکاسی و فیلمبرداری مشغول شوند. کاروان برای مغرب به مسجد قبا رفت. من برای دنبال کردن کار بازگشت، سر راه در محله قربان پیاده شدم. پس از مغرب به کتابفروشی مکتبة الثقافة الدینیه رفتم و نسخه ای از کتاب التعریف المطری را

گرفتم. کتابی به نام الوفاء چاپ مصر درباره اخبار مدینـه داشـت کـه بـه تـازگی تـالیف شـده و نویسنده، همه جا نام رسول خدا را با پسوند صلی الله علیه و سلم آورده است.

عصر روز یکشنبه از کاروان جدا شده، همراه کاروان دیگری به جده آمدم. ساعت ۲ بعد از ظهر دوشنبه هم عازم شهرستان ساری شده و مغرب بـود کـه بـه آنجـا رسـیدم. جمعـاً سـفر از ۷۷/۱/۸ آغاز و در ۷۷/۱/۳۱ پایان یافت. ان شاء الله که مقبول حق تعالی واقع شود.

سفرنامه عمره

(آذر ۱۳۷۸)

عصر روز دوشنبه ۱۷ آبان ۱۳۷۸ برای عمره و بـه عنـوان روحـانی کـاروان، راهـی فرودگـاه اصفهان شدم. ساعت ۱۰/۵ قرار پرواز بود که به یـازده رسـید و هواپیمـای غـول پیکـر بوئینـگ نزدیك به ۴۵۰ مسافر را در کمتر از سه ساعت به جده منتقل کرد. امسال برخلاف سالهای قبل، اسباب و اثاثیه ما را کاوش نکرده و تنها در دستگاه عبور دادند و بنابراین هیچگونه کتابی از کسی نگرفتند. بعداً شنیدم این قاعده کلیت نداشته و برخی از کـاروان هـا بازرسـی، و کتابهـای دعـا گرفته شده بود. ساعت سه بعد از نیمه شب، اتوبوسها حرکت کردند و جز نیم ساعتی که بـرای نماز نگه داشتند، با سرعت هرچه تمامتر به سوی مدینه می رفتند. ساعت ۹ صبح بود کـه مـا را در نزدیکی هتل دارالسلام السَکَنی با الطَّیْبه سَـکَنی پیـاده کردنـد. در سـمت شـمالی مسـجد، درست برابر دیواره شمالی مسجد، چندین هتل بزرگ ساخته اند. قسمت پایین هتـل تجـاری و بقیه طبقات مسکونی است. تنها در هتل ما بین ۱۷۰۰ تا ۲۰۰۰ زائـر حضـور داشـتند. گفتنـی است که این هتل ها قدری صرفه جویانه ساخته شده تا جمعیت بیشتری را در خود جای دهد.

برای ظهر کاروان را به سوی مسجد بردیم تا هم مسجد را یاد بگیرند و هم به عطـش آن هـا برای ورود به مسجد پاسخی داده باشیم. پس از آن قرار شد تا رأس ساعت سه جلسه ای داشـته باشیم که در راهرو برگزار شد. در این جلسه طبـق معمـول اصـول انطبـاق بـا محـیط را از نظـر مذهبی و رفتاری بیان کردم. همچنین مسائل مربوط به نماز، رفت و شد مسجد و آگـاهی هـای کلی لازم دیگر که به کار این چند روز آن هـا مـی آمـد. پـس از آن سـاعت ۴/۵ کـاروان را بـه نزدیکی بقیع بردم و شرحی از مسجد و قسمت های مختلف آن داده زیارت نامه ای خواندیم و برگشتیم. این برنامه ای است که باید صبحها تا روز آخر دنبال کنیم.

صبح روز چهارشنبه ابتدا روبروی قبرستان بقیع زیارتی خوانده شد. سر قبر امّ البنـین یـك شیخ مشهدی شروع به روضه خوانی کرد که یکی از مـأموران آمـد و مـانع از روضـه خـوانی او شده، وی را ساکت کرد. همان روز سری بـه چنـد کتابفروشـی زدم و دو سـه کتـاب خریـداری کردم. صاحب مکتبه الایمان بنده را شناخت و اظهار آشنایی کرد. پـس از آن بـه مکتبـه الثقافـه

رفتم که معمولاً آثار ممنوعه و گاه صوفیانه عرضه می کند. عجالتاً بسته بود. بنـا گذاشـتم شـب بعد از نماز عشا به آنجا بروم. از مکتبه دارالزمان دو کتـاب خریـدم و بـه هتـل برگشـتم. عصـر ساعت ۳/۵ جلسه عمومی با زائران داشتم که قدری درباره مدینه و همینطور احکـام صـحبت کردم. پس از آن برای نماز عازم مسجدالنّبی شدیم. هم ظهر و هم شب، تعدادی از زائرین بنده را همراهی می کردند که شرحی از داخل مسجد و اماکن متبرکه برای آنان دادم. فرامـوش کـردم اشاره کنم که صاحب مکتبه الایمان از دو چیز در ایران ستایش کرد. یکی اجتهاد در فقه و دیگر برخورد با سلمان رشدی و اینکه این نـوع حرکـت در هـیچ کجـای دیگـر انجـام نشـده اسـت. سالهای نخست که به حج می آمدیم، زائران سایر کشورها با نام امام خمینی آشنا بودنـد و ایـن آشنایی مشترك ما را با آنان پیوند می داد، اما اکنون نام علی دایی ـ فوتبالیست معـروف ایرانـی ـ جای آن را گرفته و بچه های عرب تا ایرانی می بینند، اسم دایی و دعایه ـ دروازه بان سعودی ـ را بر زبان می آورند.

روز پنجشنبه برنامه صبح با شرکت در جماعت مسجد و سپس زیارت نامه خوانی کنار بقیع آغاز شد. به تدریج این ایّام بر شمار زائران ایرانی افـزوده مـی شـود. سـاعت ۱۰ صـبح جلسـه روحانیون بود که در چند سال گذشته، ایّام عمره با حضور حجة الاسـلام و المسـلمین قریشـی برگزار می شود. وی مدت هفت ماهی در مدینه می ماند. آقای قریشی با یك عبـای روشـن زرد بسیار خوشگل و زیبا به جلسه آمد. در جلسه معمولاً مسائل فقهی مطرح و مـورد بحـث واقـع می شود. بنده بنا به درخواست آقای قریشی، دقایقی درباره واقعه احد و موقعیت میـدان جنـگ سخن گفتم. هنوز روحانیون به صورتهای متفـاوتی ایـن مسـأله را مطـرح مـی کننـد و اسـباب شرمندگی است. پس از جلسه، برای اقامه نماز ظهر عازم مسجدالنّبی (ص) شدم و از آنجا بـه هتل خودمان که مرکز دارالسلام السَکَنی اسـت آمـدم. قریـب دو هـزار نفـر در ایـن سـاختمان پذیرایی می شوند که واقعاً حیرت آور و دشوار است، بویژه سرویس غذا واقعاً بـه سـختی و بـا مشقّت انجام می شود. در عین حال، خدمه نهایت فداکاری را می کنند.

بلافاصله پس از ناهار عازم زیارت دوره شدیم که طبق معمول می بایست صبحها باشد، اما امسال برنامه ها را عصر گذاشته بودند. ابتدا احد، سپس مسجد قبلتین، مساجد سبعه و در انتها مسجد قبا. در هر مورد، مردم از ماشین ها پیاده می شـدند. ابتـدا توضـیحات تـاریخی دربـاره منطقه می دادم و سپس راهی خواندن نماز تحیّت می شدند. امسال نیز مسجد کوچـك فاطمـة الزهراء(س) بسته بود، یعنی در آن را با بلوك بسته بودند. در مسجد قبلتین قدری معطّل شدیم و به همین دلیل به نماز مغرب مسجد قبا نرسیدیم. این مسأله سبب شد که نماز مغرب و عشاء را به امامت خودم و با حضور کاروانیان در صحن مسجد قبا بخوانیم که اتفاقاً بهتر شد. بعد از آن

به هتل برگشتیم و بلافاصله پس از صرف شام راهی قصر الـدخیل شـدیم تـا در مراسـم دعـای کمیل شرکت کنیم. چند سالی است که قصر الدخیل به جای فندق الدخیل به بعثه ایران تبدیل گردیده است و به دلیل داشتن سالن بزرگ، دعای کمیل را آقای شمس قمی قرائت کرد که خوب خواند، اما در پایان اشعاری بر زبان راند که قدری سبک بود. بـااین حـال، حـال و هـوای بنـده کاملاً منقلب شد. شاید دلیل دیگری داشت. ساعت ۱۰ بود که زائران با رفتارهای ناهنجار خود و معطّل کردن کاروان اذیّت کردند. افراد کاروان ما به طور عمده از حوالی خیابان شـیخ بهـایی اصفهان و اطراف آن هستند.

صبح جمعه با شرکت در جماعت و زیارت نامه خوانی بقیع ادامه یافت. امـروز گروهـی از جانبازان هم آمده بودند. مدّاحی هم همراه آنان بود که واقعاً تئاتر بازی می کرد و تمام تلاشـش گریاندن مردم بود، کاری که بیشتر مدّاحان می کنند. حرکات عجیب و غریبی داشت کـه توجـه همه را به خود جلب کرده بود. پس از زیارت نامه خوانی به داخل بقیع رفتیم. کاری که روزهای قبل هم انجام می دادیم. امسال تابلوی بسیار بزرگی در مدخل بقیع (در داخل قبرستان) نصـب کرده اند و به زبانهای مختلف عربی ـ اردو و انگلیسی مطالبی نوشته اند، در چند بند: نخسـت آنکه زیارت قبور برای تذکّر و یادآوری مرگ خوب است. بعد هـم ذکـری کـه بایـد گفـت و در نهایت تأکید بر این که نباید از مرده درخواستی بکنیم. جالب است که به فارسـی ننوشـته انـد، درحالی که متنی که در سالهای قبل بود به فارسی ـ مدل افغـانی آن ـ هـم بـود. اجتمـاع بطـور عمده در اطراف قبور ائمّه (ع) و قبر منسوب به امّ البنین است. برخی از حجّاج کاغذ روی قبور عمه های پیامبر(ص) و امّ البنین می اندازند که پیرمردی افغانی از طرف سـعودی هـا مشـغول جمع آوری آن ها بود. حتّی کسی عکس شهید خود را روی قبر انداخته بود. مدّاحی شـروع بـه خواندن کرد که مأمور او را ساکت کرد. پس از آن بـه مسـجدالنّبی (ص) آمـدیم. نمـاز زیـارت خواندیم و راهی هتل شدیم. تقریباً وجود اسامی امامان بر دیواره های اطراف دو صحن مسـجد برای ایرانیان شگفت انگیز است و مرتّب سؤال می کنند.

ظهر جمعه در نماز جمعه شرکت کردم. خطیب دو خطبه کوتاه درباره امر به معروف و نهی از منکر خواند که جمع و جور بود. گفتنی است که نماز جماعت صبح جمعه به دلیل ایـن کـه سوره با سجده واجب می خواند، برای ایرانی ها نامأنوس است. چیز دیگری که برای ایرانی هـا شگفت است، نماز میّت پس از نماز جماعت است که تقریباً دائمی است و شگفت آن که این چند روز در موقع هر نماز یك طفل یا دو طفل جزو اموات بود و روشن نیست که چرا این قـدر طفل در اینجا می میرد!

عصر روز جمعه ساعت ۳/۵ جلسه عمومی داشتیم و مسـائل عمـده را بـرای مـردم گفـتم.

تذکراتی هم درباره مسائل عمومی دیگر و کارهای اجرایی داشتم. بعد از نماز مغرب و عشـاء و صرف شام سری به بازارهای اطراف زدم، اما چیزی نخریدم.

صبح شنبه باز نماز جماعت، زیارت نامه و شرکت در بقیـع. ایـن سـه روز پشـت سـر هـم روزهای تولّد امام حسـین (ع)، حضـرت ابوالفضـل العبـاس(ع) و امـروز هـم روز تولّـد امـام سجاد(ع) است و بساط شیرینی در اطراف بقیع برپاست.

روز چهارشنبه یعنی دو روز قبل به یك کتابفروشی رفتم و در آنجـا اثـر جدیـدی در تـاریخ مدینه را دیدم که به تازگی منتشر شده است. عنوان این اثر معالم المدینه المنوّره بـین العمـارة و التاریخ است کـه مجلّـد اول آن در کتابفروشـی هـا موجـود بـود. نویسـنده آن عبـدالعزیز بـن عبدالرحمن الکعکی بود. مصمّم شدم نویسنده را بیابم و مطالبی از او بپرسم. از روی دفتر تلفن شهر، شماره او را پیدا کردم. معلوم شد که او شبها نیم ساعتی بعد از مغرب به محلی می رود که بایستی از نزدیك آن را می دیدم. طی چند شب تماس قرار شد که امشب برای نمـاز مغـرب بـه منزل او بروم. یك تاکسی گرفتم و به جاده فرودگاه رفتم و نزدیك مخزن آب بزرگ دست راسـت پیچیدم. با گذشت دویست متر باز سمت راست رفتم تا به باغستان او رسیدم. باغ بسیار بزرگی بود که با همان تاکسی به درون باغ رفتم. در آنجا نزدیك بنا ایستادم. پیرمردی را دیدم که نشسته بود و معلوم شد پدر عبدالعزیز است. نزد وی نشستم. با شروع گفتگو روشن شد که وی فـردی دانشمند و فاضل است. به تفصیل از کارهای من پرسید. دو کتاب، یکـی آثـار اسـلامی مکّـه و مدینه و دیگری فتوح الحرمین را برده بودم که به او دادم. در ضمن صحبتها بر وی روشن شد که من از اوضاع مکّه و مدینه مطّلع هستم. بعد از معرب نماز خواندم و کم کم عبدالعزیز هم آمـد که جوانی ۴۰ ساله به نظر می آمد. ابتدا دست پدر را بوسید. بعد هم برادرش آمد که دست پدر و برادر بزرگتر را بوسید. پس از آن مدتّی با عبدالعزیز گفتگو شد. معلوم شد کـه کتـاب ۹ جلـد خواهد شد. جلد دوّم هم چاپ شده و سوّم هم زیر چاپ است. جلد اوّل راجـع بـه حـره هـا و کوههای مدینه و در واقع اوضاع طبیعی مدینه است.

عبدالعزیز ریاض درس خوانده و فعلاً در شهرداری مدینه مشغول کـار اسـت. پـدرش هـم بازنشسته است و در همین باغستان بیرون شهر زنـدگی مـی کنـد. از عبـدالعزیز دربـاره محـل مسجد بنوظفر پرسیدم. گفت که نیمی از آن در بنای امر به معروف و نهی از منکر است و نیمی بیرون که زمین ساده است. او گفت: ایرانیها آنجا را بیت الاحزان می دانند. این محـل در اوائـل جاده عبدالعزیز، دویست متر پس از چهار راه نخست، دست راست اسـت. دربـاره احـد از او پرسیدم که توضیحات خوبی داد که با همان نوشته من تطبیق می کرد و از جهتی دقیق تر بود. از وی درباره مساجد سبعه پرسیدم. گفت که غیر از فتح که مسجد اصلی است، پنج مسجد دیگر

آنجاست و ششمین آن مسجد بنی الحرام الکبیر است که در این سوی کوه است و هم اکنون نیز سرپا است. پس از یك ساعت و نیم گفتگو عازم هتل شدم. پدر مؤلّف نسخه ای از مجلّد اوّل کتاب را که شامل دو جلد است هدیه کرد. عبدالعزیز با ماشین خود، بنده را به هتل رساند. در راه، درباره کارهای علمی پدرش پرسیدم. گفت: کتابی درباره عبداللّه و آمنه پدر و مادر پیغمبر نوشته که تاکنون چاپ نشده است. گفتم آیا عبداللّه را موحّد می داند؟ گفت :آری. حتّی ابوطالب نیز موحّد بوده است. گفتم: اهل سنّت او را موحّد نمی دانند. گفت: اعتقاد همه این طور نیست. راجع به قبر عبداللّه پرسیدم، گفت: من دقیقاً جای آن را می دانم که اکنون در مسجد است؛ اگر سخن وی درست باشد، آنچه که ایرانیها می گویند که روبروی باب السلام، چراغ برق سوّم است، درست نمی باشد. زمانی که نزدیك حرم رسیدم با وی خداحافظی کرده و پیاده شدم. تا اینجا، این یکی از نکات تازه این سفر بنده می باشد.

صبح روز یکشنبه با نماز و زیارت نامه خوانی در بقیع آغاز شد. سپس به هتل برگشتیم. این چند روز زائران مبالغی بابت خمس داده اند که امروز باید تحویل بدهم. زائران مکّه از نظر تقلید، مختلف هستند. برخی باقی بر امام و آقای خویی و کسانی هم مقلّد آقایان فاضل لنکرانی، بهجت، مکارم و غیره هستند. آقای فاضل در میان مراجع ایرانی بیشترین مقلّد را دارد. به همین دلیل در ایام عمره هم، دفتری در مدینه دارد که برای رفع و رجوع پرسشهای فقهی و مسائل مالی زائران است. ساعت ده، جلسه روحانیون بود که هر هفته سه بار برگزار می شود. بیشتر تذکّرات تکراری بود که البتّه این طبیعی است؛ زیرا هر جلسه تعداد جدیدی افزوده می شوند و عدّه ای به مکّه می روند. تذکّرات درباره رعایت برخی مسائل فقهی و نیز اخلاقی است. پس از ساعت ۱۲ به مسجد النّبی برگشتیم، نماز خوانده و سپس عازم هتل شدیم. عصر ساعت ۴ همراه شماری از زائران به زیارت مسجد الاجابه رفتیم. دو جلد کتاب برای سید انس الکُتْبی الحسنی آورده بودم که بدهم. در این چند روز او را پیدا نکردم. کتابها را به یکی از افرادی که از آشنایان او بود دادم. سید انس کتابی از سمرقندی حسنی درباره انساب چاپ کرده که به گفته عبدالرحمان الکعکی انتشار آن ممنوع شده است. بعد از زیارت مسجد الاجابه به هتل برگشتیم. امشب شب آخر اقامت ما در مدینه است. به همین دلیل چند تکّه لباس بعنوان هدیّه برای بچّه ها از مدینه خریدم. زائران ایرانی سخت اهل خرید هستند و بسیاری از اوقات خود را در بازارها سپری می کنند. ارزش پول ایران هرسال نسبت به سالهای قبل کمتر می شود و به همین دلیل واقعاً خرید اجناسی بجز لباس، چندان مقرون به صرفه نیست. مع الاسف با این که تولیدات داخلی ایران در پارچه و لباس عالی است، باز هم رغبت به جنس خارجی زیاد است. البتّه برخی هم جنبه سوغات دارد که بهانه معقولی است. امسال هر ریال سعودی ۲۵۰

تومان ایرانی است.

روز دوشنبه از صبح اثاثیه را پائین آوردیم. شب قبل که شماری زائر به مسجدالاجابه بـردم، کتاب آثار اسلامی، یعنی نسخه اضافات را در راه گم کردم و خیلی ناراحت بودم. صـبح سـری به فروشگاهی که رفته بودیم زدم، اما کتاب را نیافتم. ظهر به مسـجد الاجابـه رفـتم؛ امـا کتـاب نبود. در این فاصله عبدالرحمن الکعکی زنگ زد و خواست از کتاب منتقله الطالبیـه کـه بـرای سید انس آورده بودم، کپی بگیرد. من کتابها را به یك داروخانه سپرده بودم تا به سید انس کتبـی بدهد. سر راه به آنجا رفتم و کتاب را به نماینده کعکی دادم تا کپی بگیرد و برگرداند. به هر روی بعد از نماز، برای وداع به حرم رفتم و ساعت یك و نیم برگشتم. ناهار را خوردیم و سـاعت ۳/۵ به سوی مسجد شجره حرکت کردیم. قرار آن بود که پیش از مغـرب مُحْـرم شـویم. ابتـدا نمـاز مغرب را به امامت امام مسجد شجره خوانیدیم و سپس نماز عشاء را به امامت آقای مقدادی که هر شب به مسجد شجره می آید خواندیم. ایشان یعنی هر روز عصر به آنجـا مـی آیـد تـا رفـع مشکلات فقهی را بکند. خواهری هم با نام خانم قافله باشی زنـان را محـرم مـی کنـد و از ایـن بابت خیالمان راحت بود. بلافاصله بعد از نمـاز عشـا حرکـت کـردیم. شـرکت نقـل الجماعـه مسؤول حمل و نقل زائران است که به طور معمول نیمه راه توقّف کوتـاهی دارد. سـاعت قریـب ۱۲ شب بود که به مکّه رسیدیم و به هتل رفتیم. تقریباً همه کاروانها همان هنگام عـازم مسـجد می شوند. زائرانی که سفر اوّل آنان بود، سخت در تب و تاب بودند و بی صبرانه انتظار ورود بـه مسجد الحرام را داشتند. در مدخل ورودی دعاهـا خوانـده شـد. بعـد بـه محـض آنکـه چشـم جماعت به کعبه افتاد، همه به سجده رفتند. همان وقت قدری اعمال را توضـیح دادم و پـس از خواندن نماز تحیّت، برای اعمال حرکت کردیم. ساعت نزدیك ۴ بود که تمام شد و جماعت به هتل برگشتند و برای نماز صبح نماندند، زیرا واقعاً توان ماندن نداشتند. تا اینجـا همـه چیـز بـه خوبی طی شده بود و زائران واقعاً از ته دل راضی بودند. خوشبختانه کتـاب آثـار اسـلامی بنـده یافت شد. معلوم شد که آن را به یکی از زائران سپرده و فراموش کرده بودم و او به هتل آورده بود.

دومین روز اقامت در مکّه، یعنی سه شنبه به بردن افراد پیر و مسن به حرم و انجام اعمـال آن ها سپری شد. شماری از این افراد، قادر به راه رفتن در سعی نبودنـد و بایـد از ویلچـر اسـتفاده می کردند که کردند. عصر، جلسه ای با حضور بیش از نیمی از افراد کـاروان در طبقـه فوقـانی مسجد الحرام روبروی ناودان طلا داشتیم. در آنجا یك ساعتی درباره تاریخچه مسجدالحرام و امکنه متبرّکه آن صحبت کردم. نمـاز مغـرب و عشـاء را خوانـدیم و بـه هتـل برگشـتیم. اکنـون احساس آرامش دارم. گفتنی که امروز جلسه روحانیون در بعثـه بـود. در آنجـا هـرکس سـخنی می گفت. به تناسب آقای راستگو که تخصّصش اداره جلسـات کودکـان اسـت، شـرح داد کـه

چگونه با زائران برخورد می کند. معلوم شد که درست از همان زبان استفاده می کند و این البتّه طبیعی بود. اخیراً در ماشین هایی که مسافران را از جدّه به مدینـه و از آنجـا بـه مکّـه مـی آورد، نوارهایی تدارك دیده اند که قدری روضه خوانی و مقـدار انـدکی هـم سـخنرانی اسـت. بحـث زیادی درباره این نوارها شد. شگفت آنکه در آخر جلسه یکی از روحانیون به مـن گفـت کـه از سخنرانی شما در جلسه روحانیون حج ـ مربوط به دوسال قبـل ـ خیلـی اسـتفاده کـردم، امـا از فلانی نه. بعد دلیلش را که گفت معلوم شد در اصل من را با او عوضی گرفته و از صحبتهایی که من راجع به قبرستان ابوطالب کرده بودم، ناراحت شده است.

از دیشب که برای اعمال آمدیم، احساس کردم که پای راستم درد می کنـد. پـس از اعمـال اطراف قوزك پا تورّم کرده و از حرکت بازماندم. روز چهارشنبه همچنان تورّم بیشتر شد و تاکنون ادامه دارد. چهارشنبه صبح را استراحت کردم و تنها سری بـه کتابفروشـی روبـروی هتـل زدم و کتاب تاریخ مدینة صنعاء را که از قرن پنجم است، خریداری کرده مشغول مطالعـه شـدم. یـك فرم کتاب ناقص بود که عوض کردم. عصر به حرم رفتم و پس از خواندن نماز ظهر و عصـر بـه قرآن خواندن مشغول شدم. نماز مغرب را عبدالرحمن السدیس خواند. پس از آن نمـاز عشـا را خودم خواندم و به هتل برگشتم. در هتل ساعات زیادی صرف گفتگوهای معمولی مـی شـود و زائرانی داریم که در اثر بیکاری میل به پر حرفی دارند و روحانی باید گـوش شـنوا بـرای آن هـا داشته باشد. شب ساعت هشت، جماعت را برای عمـره بسـیج کـردیم کـه قریـب یکصـد نفـر آمدند. خودم مُحْرم نشدم چون پایم بشدّت درد می کرد و حتّی نتوانستم حرکت کنم. به زحمت همراه آنان به مسجد تنعیم رفتم و پس از محرم کردن آنان به مسجدالحرام آمـدم و بـرای رفـع و رجوع سؤالات در جایی نشستم. طواف اول را با پای متورم همراهیشـان کـردم و بعـد نشسـتم. سؤالات زائران فراوان است و به همین دلیل از طرف بعثه در ساعات خاصّی در مقام و روی کوه صفا برای پاسخگویی می نشینند.

صبح پنج شنبه برای زیارت دوره برنامه گذاشته بودند. ساعت هفت حرکت کردیم. ابتدا بـه سمت غار ثور رفتیم که معمولاً بـالا نمـی رونـد و همـان پـایین بـرای زائـران توضـیحاتی داده می شود و ما هم چنین کردیم. پس از آن به سوی عرفات حرکت کردیم و در پای جبل الرحمـه توضیحاتی دادیم. مردم به کوه بالا رفتند و قدری خرید کردند و پایین آمده به مشـعر آمـدیم. از آنجا به منی رفته قدری در باره مسجد خیف توضیح دادیم. بیشتر معطلی مربوط به عرفات بـود که بازار پراکنده ای اطراف جبل الرحمه هست. به علاوه مردم علاقه به بالا رفتن بر کوه دارند. بر روی کوه سـتونی هسـت کـه روی آن یادگـاری مـی نویسـند. برخـی کنـار آن دو رکعـت نمـاز می خوانند که وجهی ندارد. در منی به سـوی جمـرات رفتـیم و مـردم آن را دیدنـد. در انتهـای

جمرات، زائران را به زیارت مسجد البیعه بردیم که خیلی خوشحال شدند. در بازگشت به سـراغ کوه حرا آمدیم که البته امکان بالا رفتن از کوه برای زئران در آن وقت گرما نیست وماننـد آنچـه در باره ثور گفتم، اینجا هم برای مردم شرحی در همان پایین کوه داده شد. این زیارت دوره مکه است که در نهایت به سوی قبرستان معلات می روند، اما برای زائران ما که هتـل شـان نزدیـك آنجا بود، قرار شد یك روز دیگر خودمان برویم.

پس از پایان زیارت دوره، به جلسه روحانیون رفتم که مانند جلسه قبل موضـوعاتی از زبـان روحانیون در باره دشواریها و راه کارها مطرح شد. امروز واقعاً خسته شده بودم. بعد از ظهـر دو سه ساعتی خوابیدم. ساعت ۴/۵ به حرم رفته، نماز ظهر و عصر را به جا آورده و تا مغرب قـرآن خواندم. پس از اقامه نماز مغرب و عشاء به هتل بازگشتم. ساعت هشت شب جمعه با تاکسـی به سراغ خانه عبدالملك بن عبدالله بن دهیش رفتم. گفتند ساعت ۸/۵ خواهد آمد. به اجبار در منزل نشستم. در حیاط خانه باز بود. خانه ای مجلل که تاکنون چندین بار به آنجا آمده بودم. هر شب از سال ۸/۵ تا ۱۱/۵ جلوس دارد و رفقایش از دور و نزدیك برای گفتگو به اینجا می آینـد. قدری زودتر آمد اما به دلیل آن که یك استاد دانشگاه هـم آمـده و بـا او مشـغول صـبحت بـود، فرصتی برای گفتگو پیش نیامد. پس از آن پیرمردی آمد که سخت به او احترام گذاشت و پیرمرد هم به زحمت راه می رفت. وقتی رفت گفت که این الشریف قاضی است که از بقایـای شـرفای مکه و از دوستان پدرم می باشد. عبدالملك گفت ما در اینجا به سـادات حسـنی شـریف و بـه سادات حسینی ساده می گوییم. پس از آن قدری با ایشان صحبت کردم. از حمد جاسر پرسیدم گفت که عالم اما حکومتی است و برای آن ها می نویسد. وی گفت که پدرش حدود چهارصد نسخه خطی دارد که اخیراً وی برای چاپ برخی از آن ها تلاش می کند. یکی از کارهای جدید او جامع المسانید و السنن ابن کثیر است که در ده جلد همراه با دو مجلد تحقیق و دراسة چاپ شده است. همانجا به یکی از ایادی خـود گفـت کـه یـك دوره بـرای مـن بیاورنـد. وی از مـن خواست تا نامه ای به آقای خاتمی بنویسم و از او بخواهم تا از امیر عبدالله خـواهش کنـد کـه مسجد البیعه مکه را با حفظ شکل سنتی آن، بازسازی کنند. البته دلش نمی خواسـت کـه ایـن مطلب از طرف او دانسته شود. قدری در باره تبرك صحبت کرد و گفت که هـیچ تردیـدی در آن نیست. از اوضاع ایران و اختلاف دو جناح آگاه بود. شنیده بودم که کتاب حدود الحرم او ممنوع شده است. وقتی در این باره سؤال کردم تأیید کرد. علت را پرسیدم گفت چیـزی جـز حسـادت نیست. این کتاب او که پایان نامه دکتری است واقعاً رساله مهمی است که ابن دهـیش بـرای آن زحمت کشیده است. گویا هیئة کبار العلماء این کتاب را ممنوع کرده است. شاید از نظر آن هـا مشکلی داشته، اما وی چیزی به من نگفت. ابن دهیش گفت که چهل سال است کـه مـن مکـه

هستم و در حال حاضر ۵۸ سال دارم چـون سـال ۱۹۴۱ متولـد شـده ام. پـس از آن میهمانـان جدیدی آمدند که من برخاستم و خداحافظی کرده به هتل آمدم.

قرار بود شب جمعه ساعت سه تا پنج کنار مقام پاسخگوی سؤالات فقهی مـردم باشـم کـه رفتم. ساعت دو رفتم و ساعت ۶/۵ برگشته صبحانه خورده به اسـتراحت پـرداختم. روز جمعـه همراه آقای نواب که فعلاً مسؤولیت کارهای بعثه دفتر مکه را در ایام عمره عهـده دار اسـت، بـه مقبره شهدای فخ رفتیم. در بسته بود و امکان وارد شدن به محوطه وجود نداشت. سری به چنـد نقطه دیگر زدیم. پیرمردی پاکستانی گفت که او محل قبر میمونه همسـر پیـامبر(ص) را کـه در خارج مکه و در فاصله شانزده کیلومتری است می داند، اما چون کار نداشت نتوانست همراه ما بیاید. به هتل برگشتم. در آنجا یکی از زائران گفت که پریشب که برای عمره آمدم، وقتـی محـرم شدم شورت تنم بوده و تا برگشتم هتل تازه متوجه شدم که شورت دارم. معلوم شد اصـلاً توجـه به حرفهای ما نکرده است. شب گذشته هم کـه در حـرم نشسـته بـودم، یکـی از زائـران، کنـارم نشسته بود. به من گفت که چه بکنم. گفتم: نماز شب بخوان. گفـت: چطـوری؟ بـرایش شـرح دادم و گفتم که در رکعت آخر در قنوت سیصد مرتبه العفو بگویـد، هفتـاد بـار اسـتغفار کنـد و چهل مؤمن را هم دعا کند. مشغول شد. وقتی قنوت آخر را گرفته بود، یك مرتبه خم شد و از من پرسید که سیصد مرتبه العفو را گفتم حالا چه کنم. بدون آن که به روی خودم بیاورم، بقیه کار را برایش گفتم و او هم ادامه داد! زائری دیگر هم تعریف کرد که در مسجد الحرام نشسته بودم. یك مرتبه دیدم جنازه ای بالای سرم حرکت می کند. تصمیم گرفت تا او را تشییع کنم. چند قدم کـه رفتم دیدم دارم زیر پای چند سیاه نیرومند له می شوم. تازه متوجه شدم که این جنازه نبوده بلکـه تختی است که زیر آن را چهار سیاه گرفته و روی آن زائری نشسته که نمی توانـد حرکـت کنـد و من فکر کرده بودم که تشییع جنازه است!

عصری قدری استراحت کردم و بعد جلسه عمومی برای زائران داشتم که برایشان قـدری در باره شهر مکه و اماکن آن تذکراتی دادم. بعد از نماز مغرب و عشاء بـرای خریـد بیـرون رفـتم و چند تکه لباس خریداری کردم. شاید لازم باشد نکته لطیف دیگری را هم نقل کنم. یکی دو روز قبل بود که در مسجد الحرام روبروی رکن یمانی مشغول خواندن قرآن بودم. یك مرتبـه متوجـه کاغذی شدم که افتاده بود. از روی کنجکاوی برداشتم و آن را مطالعه کردم. دریافتم که عریضـه است، همانند عریضه هایی که ایرانی ها می نویسند و داخل بقیع می اندازند. نویسنده آن یـك دختر مصری با نام احلام بنت فوزیه بود که خطاب به خدا با تعابیر یا رب یا عظیم یا کریم و... نوشته و خطاب کرده بود که: اعطنی الزوج الصالح و الخلفة الصالحة ... و در پایان امضـا هـم کرده بود. معلوم می شود عریضه نویسی دامنه گسترده ای دارد.

امروز شنبه ۷۸/۸/۲۹ صبح برای نماز به حرم رفتم. طوافی کردم و نزدیك طلوع آفتاب برگشتم. صبحانه آماده بود، صرف شد. برخی از افراد کاروان عازم جده هستند. من هم تصمیم گرفتم سری به دانشگاه ام القری بزنم. ساعت ۹ صبح به دانشگاه رفتم و تصمیم داشتم تا دکتر سعد زهرانی رئیس مجمع البحوث العلمیة را ببینم. در محل کارش نبود. ساعتی در کتابخانه دانشگاه گشتم و باز به مجمع برگشتم، اما هنوز نیامده بود. پیامی برایش گذاشتم و به هتل برگشتم که البته ظهر شده بود. یکی از کتابهای چاپ این مجمع کتاب منائح الکرم است که در باره تاریخ مکه و امرای آن می باشد. سال گذشته این کتاب را در سوریه تهیه کرده بودم. همانجا بود که در نمایشگاه کتاب دمشق با زهرانی آشنا شدم.

عصر برای نماز به حرم مشرّف شدم. پس از نماز سری به کتابفروشی نزار مصطفی الباز که روبروی باب الفتح است زدم. این ناشر اخیراً کتابهای زیادی منتشر کرده که بسیاری از آن ها در باره تاریخ مکه است. بعد از نماز مغرب و عشاء به هتل برگشتم. ساعت ۹ همراه شماری از زائران راهی عمره شده و ساعت ۱۲ شب بود که اعمال را تمام کرده به هتل برگشتیم.

امروز که روز آخر است، اول صبح به حرم مشرف شدم. پس از آن همراه زائران به زیارت قبرستان معلاة رفتیم. زنها را به داخل قبرستان راه ندادند اما همراه مردان به داخل قبرستان وارد شدیم. قسمت اصلی و کهن قبرستان که گفته می شود قبر ابوطالب و خدیجه در آنجاست، در دامنه کوه است و دیواری بلند کشیده شده که کسی نمی تواند آن طرف برود. پس از بازگشت به جلسه روحانیون رفتم.

امسال هم مانند سالهای قبل اتاق ما شاهد رفت و شد کاروانیان بود که برای بحث و گفتگو می آمدند. از گفته های آنان به دست می آید که به هر حال تحت تأثیر محیط قرار می گیرند. مخصوصاً در باره نماز جماعت وضعیت اینجا فوق العاده جلب توجه می کند. در یك جلسه توجیهی مطالبی را در این باره گفتم و عرض کردم که تصور نکنند در همه کشورها سنی ها مثل اینجا هستند، اینجا یك استثناست و به حق باید چنین باشد. درست مثل وقتی که ما به مشهد می رویم و شاهد نمازهای جماعت هستیم. البته در اینجا خود ساکنان شهر نیز به جماعت می آیند در حالی که در مشهد کمتر چنین است. برخی که به جده رفته بودند، سخت تحت تأثیر معماری شهر بودند که البته اروپایی است ولی به هر حال شیفته آن شده بودند. به آن ها عرض کردم در همین مکه چند خیابان آن طرف تر در پشت دیوارهای هتل ها که کنار خیابان است، می توانند خانه های حقیر و فقیران زیادی را تماشا کنند. درست مثل کنار خیابان نواب تهران و پشت سر ساختمان های جدید التأسیس که خانه های محقر فراوانی هست.

کم کم آماده بازگشت شدیم و همراه دو کاروان دیگر با یك هواپیمای غول پیکر به اصفهان بازگشتیم.

سفرنامه عمره

(تيرماه ۱۳۸۱)

جمعه ۱۳۸۱/۴/۲۱ ساعت ۲ بعد از نيمه شب با پرواز سعودي عازم مدينـة منـوره شـديم و پس از سه ساعت و اندي وارد شهر پيامبر (ص) شديم. اين نخستين باري است كه مستقيم بـه مدينه مي‌آييم و به جده نمي‌رويم. تازگي ديگر اين سفر همراهی بچه‌ها با ماست. در واقع ما اين مرتبه يك كاروان شش نفره هستيم كه بجز مادر، بعثت، جعفر، سجاد و باقر هم مـا را همراهـي مي‌كنند.

وقتي به مدينه وارد شديم و در فندق يعنی هتل مودّه اتاق گرفتيم، بچه‌ها به انـدازه‌ای شـائق بودند كه همان لحظه عازم مسجد النبي (ص) شديم، در حالي كه نماز جماعت تمام شده بود. بچه‌ها كه شب را نخوابيده بودند، تا ساعت ۶/۵ در مسجد و بقيع ماندند و زيارت كردند. پـس از آن به هتل برگشتيم و پس از خوردن صبحانه تا ظهر خوابيديم.

نماز ظهر و شب را به جماعت در مسجد خوانديم و بچه‌ها مصمم هستند تا ان‌شاءالله قرآن را ختم كنند. بعد از شام ساعتي در بازارهاي اطراف هتل‌ها گشتيم و پس از قريب دو ساعت بـا حدود هشت ريال سعودي خريد! به هتل برگشتيم. به حق با استهزاي بچه‌ها روبرو شده بـوديم. خوب بار اول بود و بايد مي‌فهميديم كجا هستيم، در هتل مودّه كه سيزده طبقه اسـت مهمتـرين مشكل وضعيت آسانسورها در وقت نماز و نهار و شام است كه واقعاً محشر است.

ظهر روز شنبه ۲۲ مجبور شدم دوازده طبقه يا بفرماييد پانزده طبقه را پياده طي كنم و به اتاق بيايم، عصر روز شنبه ساعت پنج سري به كتابفروشي دارالعلوم زدم و يك دوره مجله الاكاديميه چاپ مغرب را به قيمت هفتصد ريال خريدم. دو جلد كتاب جديـد هـم تحـت عنـوان عقايـد ثلاث و سبعين فرقه خريدم كه تأليف قرن ششم است و بايد مروري به آن داشته باشم.

عصر شنبه ۸۱/۴/۲۲ به طبقه اول رفتم كه بعثة رهبري در آنجا قـرار دارد و مسـئوليت آن بـا آقاي حجةالاسلام رضواني است كه دو سه سالي است جاي آقاي قريشي آمده است. آقاي دكتر احمد بهشتي هم كه با كاروان كوثر يعني كاروان ما آمده، آنجا بودند.

پيش از نماز يك پيراهن عربي براي سجاد خريدم. بعد به حرم مشرف شديم و سـاعت ۸ و

ربع برگشتيم. امشب هم يك شيعه منطقه احساء را ديديم كه خيلي علاقمند به صحبت با ما بود و قرار گذاشت شب بعد هم همانجا يكديگر را ببينيم. هفده شماره مجله الاكاديميه را كه چاپ مغرب است مرور كردم. مقالات مختلف فكـري, تـاريخي و اجتمـاعي دارد. همچنـين كتـاب عقائد ثلاث و السبعين فرقه را كه دو جلد است خريـداري كـردم. كتـابي اسـت از قـرن ششـم دربارة فرق و مذاهب. به نظر مي‌رسد فوائد حاشيه‌اي دارد. مثلاً نام برخي از كتاب‌هاي باطنيه را آورده كه جالب است. كتاب در يمن نوشته شده و آن زمان اسماعيلي‌ها در آنجا فعـال بوده‌انـد. مجموعاً كتاب به لحاظ فرقه شناسي ضعيف و حاوي مزخرفات فراوانـي اسـت. شـب، بچـه‌ها براي خريد بيرون رفتند و يك پلي‌استيشن براي باقر خريدند كه بازي كامپيوتري اسـت. از ايـن بچه در شگفتم، هر وقتي كه لازم است بزرگ باشد، بزرگ مي‌نمايد و وقتـي هـوس بچـه بـودن مي‌كند، بچه مي‌نمايد. سجاد هم كه قدري سمج است. شب يکشنبه ساعت يک به بقيـع رفتـه بود و خبري هم از او نشد تا صبح كه ما را در حرم ديد. ما هم با صداي اذان اول بيدار شديم كه اذان نماز شب بود. با سرعت رفتيم كه به نماز برسيم، ديديم خيلي خلوت است. تازه فهميـديم زود رفته‌ايم.

صبح يك‌شنبه بعد از نماز به بقيع مشرف شديم. كنار قبور ائمه(ع) روضه‌اي خوانـده شـد. بعد زيارت خوانديم و در بقيع گشتي زديم و ساعتي زيارت نامه خوانديم و تا نزديك قبر فاطمـه بنت اسد در انتهاي بقيع رفتيم. سپس به هتل برگشتيم. صبحانه را خورده خوابيـديم. ايـن سـفر براي بچه‌ها واقعاً جالب است. در تمام سه ساعتي كه از ساعت سه و ربع تا شش و ربع بيـرون بوديم، احساس خستگي نداشتند و با رغبت در خواندن قرآن و زيارات شركت مي‌كردند. بعثت معمولاً با مادرش بيرون مـي‌رود. متأسـفانه خـون دمـاغ وي گـاهي وي را اذيـت مي‌كنـد، امـا برنامه‌ها طبق معمول پيش مي‌رود. بعثت و سجاد امروز دكتر رفتند و قدري بهتر شدند.

عصر يكشنبه ۲۳ تير ۸۱ همراه آقاي نواب مسئول بعثه مكه در ايام عمره راهي شـارع مطـار شديم تا از شيخ عبدالرحمن كعكي ديدن كنيم كه مع‌الأسف نبود. نيم ساعت همان‌جـا در بـاغ وي گردش كرديم و سپس براي ديدار سيد انس كتبي به سمت قبا رفتيم. يك كتاب جديد ناياب برايش آورده بودم كه همراه با يك گز و يك كتاب القرآن و دعاوي التحريف بـه او دادم. سـاعتي گفتگو كرديم و بعد از آن در مسير در مسجد قبا نماز مغرب و عشـا را خوانـديم و برگشـتيم. در اين سفر آقاي دكتر منتظرالقائم هم كارواني را از اصفهان آورده است كه امـروز عصـر در هتـل موده ديداري حاصل شد. بچه‌ها هم عصري با ماشين‌هايي كه برابر هتل آماده‌اند تا مسـافرين را به فرشگاه‌هاي لباس ببرند، ساعتي به فروشگاه بدر رفتند و تنهـا بـا خريـد ۹۵ ريـال برگشـتند. كتاب معجم ما الف عن مكه المكر مه را در منزل آقاي سـيد انـس ديـدم. دو جـا اسـم مـن در

فهرست اعلام آمده بود. جالب است مقاله‌اي كه چند سال قبل توسط آقاي قاضـي بـراي دكتـر هادي فرستادم و در آن فهرستي از سفرنامه‌هاي فارسي آمده بود به نام ايشـان در مجلـه العـرب چاپ شده و در اين معجم هم به اسم مبارک ايشان آمده است. مهم ايـن بـود كـه چـاپ شـده است. در اينجا هم برخي اخبار ايران را از شبكه الجزيره مي‌شنويم. دو كانال تلويزيون ايران هم در اينجا پخش مي‌شود كه اخبار هم دارد.

صبح دوشنبه ۸۱/۴/۲۴ یک ربع به ۴ بيدار شديم و حدود ۴ بود كه به طرف مسجد حركت كرديم. تقريباً همه بچه‌ها روزي دو جزء قرآن مي‌خوانند. من و باقر با هـم مي‌خـوانيم امـا بقيـه تك‌تك مي‌خوانند. پس از نماز قرآن خوانديم. سپس پشت محراب تهجد رفته دو ركعـت نمـاز خوانديم و از آنجا بيرون مسجد رفته، از باب جبرئيل خـارج شـديم. پشـت قبـر پيغمبـر (ص) زيارت نامه‌اي خوانده, از آنجا به بقيع رفتيم. امروز زنها نيز به بالاي بقيع تا پشت پنجره‌ها آمـده بودند و قسمت فوقاني خيلي شلوغ بود, اما زنها داخل بقيع نمي‌آيند و لذا داخـل بقيـع خلـوت است. همچنان ماموران بالای سر مردم ايستاده‌اند، و به صورت عادي كـاري ندارنـد، امـا اگـر كسي سؤال بكند جواب‌هاي پرت و پلايي مي‌دهند، مانند اين كه معلوم نيست محل ايـن قبـور درست باشد و اين كه فقط يك سلام بدهيد و برويد. ما طبق معمول دوري در بقيـع مـي‌زنيم و زيارت‌نامه‌ها را مي‌خوانيم. ساعت ۶ و پنج دقيقه بيرون آمـديم و پـس از خـوردن صـبحانه بـه استراحت پرداختيم. در رستوران, يكي از افراد كه خدمت به زائرين مي‌كند، گفـت كـه چنـدين سال قبل با يك ماشين بنده را به محل شيعه‌نشين برده و به چند مسـجد سـر زديـم. مقصـود از مسجد در اينجا، خانه است، چون اگر جايی مسجد باشد كه بايد تحت نظـر اوقـاف سـعودی درآيد. بچه‌ها امروز در مسجد با يك شيعه سعودي كه ايـن چنـد روز، هـر روز او را مي‌ديدنـد خداحافظي كردند. وي از منطقه شرقيه و كارمند شركت نفت بود و بسيار اظهار علاقه می‌كـرد. گويا از امشب كاروان‌هاي دانشجويي وارد مدينه مي‌شوند. اين كار چند سالی است كه شـروع شده است.

صبح دوشنبه ساعت ۷/۵ همراه سيد انس كتبي الحسني كه دو سه سالي اسـت بـا او رفيـق هستيم براي ديدن مسجد رد شمس عازم محله قربان شديم. من چندين سال قبل آنجـا را ديـده بودم. ايشان هم خبري از آن نداشت. مسجد رد شمس را در محل قربان پيدا كردم و تقريباً پيـدا كردن آن هم اتفاقي بود. وقتي از سمت قبا به حرم مي‌آييم اولين چهارراه دست راسـت در كنـار كانال آب، يك جاده آسفالته است. به قدر يك كيلومتر يا كمتر كه برويم بـه مسـجد رد شـمس مي‌رسـيم كـه يـك چهـار ديـواري اسـت و يـك در هـم در سـمت پشـت آن كـه بـه طـرف ساختمان‌هاست، وجود دارد و زنجير و قفلي به آن بسته شده است. روي ديوار رفـتم. داخـل آن

يك قسمت ساختمان بوده كه تخريب شده، يك سمت ديگر هم قبرستان است. يك فـرد شـيعه در آنجا بود و گفت كه چهل و پنج سال دارد. وی اظهار کرد که خـودش در ايـن مسـجد نمـاز خوانده در حالي كه بيست ساله بوده است. وي گفت كه بعد از انقلاب ايران، شيعه يك مسـأله سياسي شد و خود من چندين بار زندان رفته‌ام. چند عكـس از مسـجد رد شـمس گـرفتم. ايـن مسجد كه در فاصله ۲۰۰ متري مسجد قبا در مسير شمال آن قرار دارد، دقيقـاً همـان مسـجدي است كه سفرنامه نويسان از مسجد رد شمس يا شمس گزارش كرده‌اند. حتي مـن تصـويري از آن انداختم كه سر مناره‌هاي مسجد قبا در آن مشخص است.

از آنجا براي يافتن مسجد التوبه به پشت مسير البحره آمديم. مسجد توبه، در مسير هجرت دست راست كسي است كه از آن مسير به سمت قبا مي‌رود. نوشته‌اند كه مسجد در داخل يـك مزرعه قبل از مزرعه عبدالحميد عباس است. همراه سيد انس به داخـل يكـي از مزرعـه‌ها هـم رفتيم، اما مسجد را نيافتيم. كسي كه ما را راهنمايي كرده، به سمت يك زمين بزرگي برد و گفت قبلاً اينجا مسجدي بود، اما اكنون ويران شده اسـت. همـان شـخص مـا را بـه نزديـك مسـجد الصبح يا مسجد مصبح برد. كوچه‌اي روبروي مسجد قبا در همان شارع قبا است كـه انتهـايش به همان پشت مزرعه عبدالحميد عباس مي‌رسد. يك چهار ديواري با ارتفاع يك متر تا يك متـر و نيم كه محرابي هم داشت و چند فرش مندرس در آنجـا پهـن بـود. در آنجـا دو ركعـت نمـاز تحيت خواندم. پس از آن به احد رفتيم. بالاتر رفته به مسجد فسح رفتيم. از وضعی كه سال ۷۵ ديده بودم بسيار بدتر بود. در كنار آن هم يك آغل گوسفند قرار داشـت. ۲۰ متـری آنجـا همـان سمت راستِ كسي كه بالا مي‌رود، جاي يك سر در كوه درآمد بود. سيد انس گفت ايـن جـاي سر پيغمبر(ص) است. من تا به حال اين مطلب را در جايي نخوانده‌ام. واقعاً ديدن وضع مسجد فسح اسفناك است. ساعت ۹ به هتل برگشتم. همراه بچه‌ها به مسجد مباهلـه رفتـيم. سـري بـه داروخانه يكي از آشنايان زدم. كنار مسجد شرحي از آن برايشـان گفـتم. بعـد بـه يـك لابراتـوار عكاسی رفتيم و عكس‌هايي كه صبح گرفته بودم ظاهر كرديم. براي نماز به سمت حـرم رفتـيم. پس از نماز دقايقي قرآن خوانديم و برگشتيم. ظهر ناهار را كه قيمه بود خورده آمديم اسـتراحت كنيم تا عصر براي زيارت دوره عازم شويم. سركار خانم هم از صبح ساعت ۴ كه به حـرم رفتـه ساعت ۲ بعد از ناهار آمد و قدري هم خريد كرده بود.

عصر ساعت ۴ براي زيارت دوره رفتيم. من امسال تلاش كردم تا روحاني كاروان نباشم، اما امروز وادار شدم تا در تمام اماكن صحبت كنم. ابتدا احد بعد مسجد قبلتَين، سـپس مسـاجد سبعه و بعد قبا. در محل مساجد سبعه يك مسجد بزرگ را پي‌ريزي كرده‌اند، فعلاً مسـجد فـتح باقي است، اما ممكن است آن ها را در يك مسجد بزرگ جاي دهند كه احتمال آن قوي اسـت.

بايد صبر كرد. نماز مغرب و عشا را در قبا خوانديم و آمـديم. سـاعت ۹/۵ بـا سـيد انـس قـرار داشتيم، آمد و نسخه اي از كتاب معجم ما الف عن مكه را آورد. باز داغم تازه شد، چون مقالـه بنده در مجله العرب حمد جاسر به نام دوست عزيزم آقاي دكتر هادي چاپ شـده كـه مطمـئن هستم ناخواسته بوده است، آن هم تحت عنـوان «ادب الـرحلات الفارسـية القديمـه». قـدري صحبت كرديم. تلفني هم به عبدالغني زد و راجع به محل مسجد توبه پرسيد كه انشاءالله فردا از آنجا بازديد خواهيم كرد. از رفتار بچه‌ها راضـي هسـتم. مجموعـاً برنامـه سـفر خـوب پـيش مي‌رود. به خاطر برنامه عصر دوشنبه يك قدري محدود شده‌ام، چون در كاروان شناخته شدم و مع‌الاسف اين مشكل ايجاد مي‌كند.

صبح سه‌شنبه ۸۱/۴/۲۵ ساعت ۴ به حرم رفتيم. قدري قرآن خوانديم، بعد نماز شد، نماز را خوانديم. باز نيم ساعتي قرآن خوانديم. سـپس بيـرون آمـده بـه سـوي بقيـع رفتـيم. قبـل از آن مي‌خواستيم زيارت رسول خـدا(ص) را بخـوانيم كـه گفـت اينجـا نخوانيـد. در بقيـع زيـارت خوانديم. ايراني‌ها خيلي دنبال گرفتن عكس و فيلم هستند. يك لحظه ديديم يك ايرانـي پشـت سر محمد باقر آمده به او مي‌گويد حركت نكن تا من فيلم بگيرم. به هر حال، دوري در بقيع زده بيرون آمديم. امروز صبح عدسي داشتيم كه خيلي خوشـمزه بـود. گويـا هفتـه‌اي يكـي دو بـار مي‌دهند. سجاد نخورد. در ضمن عصباني هم بود. نفهميدم علتش چيست كه باز عصباني شده است.

ساعت ۱۰ صبح آقاي سيد انس آمد. ابتدا به سمت يك فروشگاه رفتيم. چون بچه‌ها را هـم همراه برديم. فروشگاه «تشكيلاتي» نام داشت و لوازم هديه مي فروخت. آن ها را آنجا گذاشـته به سمت قبا رفتيم. در مرحله اول از اُطُم كعب بن اشرف ديدن كرديم كه شبكه‌اي فلزي دور آن كشيده بودند و به عنوان منطقه الاثار شناخته شده بود. راه داشت كه به درون آن برويم. يك قلعه كوچك است شايد دو سه هزار متر كه فقط بخشي از ديواره‌ها اطراف و ديوار برخي اتاق‌ها مانده است. با توجه به ارتفاع آن از زمين كشاورزي كنار آن، به نظر مي‌رسد يك بناي چند طبقه بـود، و به احتمال يك يا دو طبقه آن زيرزميني است. بنا از سنگ ساخته شده و دو برج آن به صـورت نصفه نيمه باقي مانده است.

بعد از آن به سراغ مسجد فُقير رفتيم كه قبلاً هم در كتاب از آن با همين نام و باغ سلمان ياد كردم. كنارش مدرسه الحسين بن علي(ع) ساخته شده و مسجدی كه خرابه‌اي از آن با يك چـاه آب مانده، آن هم به عنوان منطقة الاثار با شبكه فلزي محصور شده است بدين ترتيـب بـه نظـر مي‌رسد كه اخيراً بخش آثار و اماكن تاريخي فعال شده است. سپس براي ديدن مسجد توبه بـه زاويه ميان طريق الهجره و شارع قبا رفتيم كه داخل يك مزرعه بود. صاحب مزرعه، شخصی بـه

اسم باقدو است كه در جده است و شخصي بسيار ثروتمند است. يك پاكستاني مشغول چيدن علف‌ها بود. ما را نزديك مسجد توبه برد. واي چه مسجدي! يك چهارديواري كه بلنـدي آن بـه يك متر نمي‌رسد. طرف محراب ويران شده و همه جا خرما پهن بود كه گذاشته بودند تا خشك شود. هيچ اثري از مسجد نبود, اما حتي آن پاكستاني هم گفت كه اين مسجد توبـه يـا مسـجد نور است.

بعد به منزل آقاي سيد انس رفتيم. وي از كتاب نخاوله خيلي ستايش كرد و از من خواسـت تا چند صفحه آن را به عربي برايش بازگو كنم. به اخبار مربوط به شريف ناصر و شريف شـحاته از سادات بنوحسين مدينه كه در انقلاب اعراب بر ضد ترك‌هاي عثمـاني در سـال ۱۹۱۶ نقـش داشتند، علاقمند بود. قدري راجع به يك قبرستان مربوط به سادات حسني در منطقـه الحضـره صحبت كرديم كه مي‌گفت سنگ‌هاي قبور باقي مانده و اخيراً به عنـوان منطقـة الاثـار شـناخته شده است. پيش از آن تشكيلات امر بـه معـروف و نهـي از منكـر، مي‌خواسـته اسـت آنجـا را تخريب كند، اما برادر سيد انس مانع شده و با توسل به امير مدينه آنجـا را منطقـة الاثـار كـرده است. در واقع اكنون و شايد چند سال است كه يك نزاع بين اين دو اداره وجود دارد و گاه امر به معروف و نهي از منكر(بخوانيد امر به منكر و نهي از معروف) بدون هماهنگي اقدام بـه ويـران كردن آثار مي‌كند كه نمونه اش همان مسجد فضيخ (مسجد بنى قريظه) است كه پارسال ويران شد و تاكنون به همان شكل ويران افتاده و هيچ كس به آن دست نزده است.

ساعت ۱/۵ بعد از ظهر بود كه همراه با يك راننده به هتل برگشتم. امروز اولين روزي اسـت كه فرصت خواندن نماز در حرم را نيافتم ان‌شاءالله بايد عصري براي نماز عازم حرم شوم. امروز با يكي از تحصيل‌كرده‌هاي دانشگاهي هم برخورد كـردم و دقـايقي صـحبت كـرديم. از وضـع اقتصادي سعودي سخت ناراحت بود و مي‌گفت در حالي كه قيمت‌ها افزايش يافته سالهاسـت حقوق افراد ثابت مانده است. وي گفت پسر فهد در رياض دفتري ساخته كه ۳/۵ ميليـارد دلار مخارج آن شده است. وي گفت كه به نظرم در ده سال آينده تغييرات مهمي در دولـت سـعودي رخ مي‌دهد؛ بـه عـلاوه كـه امريكايي‌هـا خيلـي روي اشـراف قـديم تكيـه مي‌كننـد و اخيـراً از بازگرداندن آنان به قدرت سخن مي‌گويند كه ظاهراً براي ترساندن سعودي‌ها و گرفتن امتيـازات بيشتر است.

وقتي برگشتم بچه‌ها قدري وسايل ريز و درشت خريده بودند، اما به هر حال خريد براي آن ها سخت است، چون چيزهاي خوب گران و چيزهاي كم قيمت اشياء بدي هستند. امسـال در بسـياري از مغازه‌هـاي كوچـك و بـزرگ كـه اجنـاس سـطح پـايين و مطلـوب بـراي ايراني‌هـا مي‌فروشند، هزار توماني هم برمي‌دارند. ديروز كه زيارت دوره رفته بوديم، بيشتر دست فروش‌ها

اشياء را جوري تنظيم كرده بودند كه به هزار تومان قابل فروش باشد. امروز عصر سه‌شنبه نماز عصر را در مسجد خوانديم. ساعتي هم قرآن خوانديم. مصمم هستيم كه قرآن را ختم كنيم. من مجبور هستم براي باقر بلند بخوانم، چون خودش آهسته مي‌خواند و عقب مي‌افتد. تقريباً سه ربع ساعت طول مي‌كشد تا يك جزء خوانده شود. بعد به قسمت روضه رفتيم، دو ركعت نماز خوانديم اما يك شيخ سني بلند گفت كه نماز خواندن بعد از نماز عصر مكروه است. بعد از آنجا به بقيع رفتيم. زيارت نامه‌اي خوانديم. عصرها بعد از نماز در بقيع باز مي‌شود، اما هوا گرم است و بقيع خلوت است. يك بلوچ به عنوان مانع سر راه قبر ائمه بقيع ايستاده بود و اجازه نمي‌داد زائرين نزديك شوند. قدري با او شوخي كردم. فارسي حرف مي‌زد و قيافة طالباني داشت. بعد برگشتيم. سجاد همراه ما نيامد. با باقر و جعفر به طرف خيابان ابوذر رفتيم. ابتدا به يك فروشگاه لباس و بعد سر راه به يك كتابفروشي رفتيم. يك كتاب با عنوان رساله الي اهل الثغر از ابوالحسن اشعري خريدم. كتابي هم در تاريخ مكه از الياس عبدالغني كه جديد چاپ شده است. اين شخص، پاكستاني و اخيراً چند كتاب درباره تاريخ مدينه نوشته است. يكي تاريخ مسجد النبوي، ديگري تاريخ مساجد اثريه و يكي هم بيوت الصحابه كه به اردو هم چاپ شده است. كتاب تاريخ مكه تقريباً كتاب آخر اوست. قبلاً هم گفتيم كه شب گذشته، سيد انس به وي تلفن زد و محل دقيق مسجد توبه را پرسيد. وي گفت كه تنها پنج دقيقه است كه به مدينه رسيده است، ظاهراً وي مقيم همين‌جاست. اين ننگ سعودي‌هاست كه يك پاكستاني، مورخ آثار آن ها باشد.

براي مغرب به حرم رفتيم. پس از نماز مغرب كه كوتاه بود و دليلش هم اينكه امام جماعت صدايش گرفته بود و نمي‌توانست زياد قرآن بخواند. خودمان نشستيم و مشغول خواندن قرآن شديم. بحمدالله جزء دهم را تمام كرديم. امروز پنجمين روز اقامت ما در شهر مدينه بود. بعد به هتل آمديم شام خورديم و دم در اتاق، يك زائر، نزديك به يك ساعت صحبت مي‌كرد. خيلي حرف زد كه خوب براي افراد پير طبيعي است كه زياد حرف بزنند، بعد از اين كه ديروز در زيارت دوره صحبت كردم، موقعيت من در كاروان تفاوت كرده و همين اسباب دردسر شده، چون مي‌خواستم با بچه‌ها و خانم راحت باشم. قرار است عصر پنج‌شنبه به مكه برويم. متأثر شدم، چون شب جمعه اينجا نيستيم، و خوشحال شدم چون شب جمعه مشغول انجام اعمال در مكه خواهيم بود. الفت بچه‌ها با يكديگر زيادتر شده است. چون ساعت‌هاي متوالي با يكديگر هستند. آخر وقت شب سه‌شنبه بعد از عشا سري به كتابفروشي مكتبة العلوم و الحكم زدم. كتاب بيست جلدي المعول را كه تراجم مراكشى هاي قرن سيزده چهارده بود، ديدم. خيلي گران مي‌گفت (چهار هزار ريال) نخريدم.

دو کتاب دیگر که یکي فرقة الاحباش در دو جلد بود گـرفتم. ایـن کتـاب در رد عقایـد یـك عالم صوفي سنی با نام شیخ ابوعبدالرحمان بن محمد یوسف هروي حبشي است که همانجاها تحصیل کرده، یعني در حبشـه و سـومال و دیگـر منـاطق و کم‌کـم بـه یـك موقعیـت علمـی و اجتماعي دست یافته است. بعد بیت‌القدس آمده و از آنجا به سوریه و لبنان سفر کرده در لبنـان ساکن شده است. وي آثار متعـددي دارد. ایـن عـالم صـوفي طبعـاً بشـدّت ضـد ابـن تیمیـه و وهابي‌هاست و این اثر هم به همین مناسبت بر ضد وي نوشته شده و در دو مجلد بـزرگ بـه رد عقاید وي پرداخته است. به هر حال این هم یکي از ابعاد نزاع وهابي‌ها با سایر سني‌ها به ویـژه سنیان افریقایي است که مذاق تصوف دارند. از جمله آثار حبشي کتاب المقـالات السـنیة فـي کشف ضالات ابن تیمیه است که چاپ دوم آن در سال ۱۴۱۴ انتشار یافته است. به هـر حـال و دست کم این کتاب نیاز به یك مقاله براي مرور دارد تا در ایران هم علما با ایـن جریـان فکـري آشنا بشوند.

ساعت ۱۱ شب آخر وقت سه‌شنبه به سـمت بقیـع رفتـیم. دسـته‌هاي انـدکي از ایراني‌هـا و شیعه‌هاي حوزه جنوبی خلیج فارس و منطقه شرقیه مشغول زیارت بودند. مـا هـم بـه صـورت خانوادگي به گوشه‌اي رفتیم و مشغول خواندن زیارت حضرت رسـول شـدیم. وسـط دعـا بـاقر دوربین را برداشته، دقایقي فیلم‌برداري کرد. مأمور آمده دوربین را از او گرفـت مـن برخاسـتم و شروع به بحث کردم. مأمور یك شیخي را به نام شیخ ناصر صدا کرد او آمد و شـروع بـه بحـث کرد. گفتم این بچه بوده. گفت شما گفتید فیلم شما را بگیرد. گفتم نه. بـالاخره دوربـین را پـس داد, اما مأمور سعودي خیلي بي‌ادب بود و به ما خطاب کذاب کرد و گفت: همـه شـما کـذاب هستید. طبعاً ما باید تحمل مي‌کردیم. به هر حال بعد از آن باز زیارتی خوانـدیم، نمـاز زیـارت هم خواندیم و دیروقت به هتل برگشتیم. همین امر سبب شد تا صبح به نمـاز جماعـت نـرویم. ساعت پنج بچه‌ها را براي نماز بیدار کردم. بعد تا ساعت ۸ خوابیدیم. یك کتاب دیگري هم که دیروز خریدم کتاب الجامع خلال بود که البته بخشي از کتاب اوست, اما این بخش فوق‌العـاده مهم است، براي این که مربوط به ملل و نحل است که اقوال فقها و علما را درباره یهود و نصـارا جمع کرده و به نظرم ابعاد جالبي را مي‌تواند روشن کند.

صبح چهارشنبه ساعت ۱۰ بود که به مکتبة الایمان رفتم. بیشتر به هواي این که جلد چهارم کتاب کعکي چاپ شده است یا نه. او که نداشت و گفت نمي‌دانم چاپ شده است یـا نـه, امـا حدود چهارصد ریال کتاب خریدم که بیشتر آن ها تازه بود. این کتاب اغلب از «مرکز الفیصـل الثقافي» و بیشتر تاریخي, تراجم و جغرافي بود. به نظرم مجموعه جالبي آمد. هنـوز کتاب‌هـا را مرور نکرده‌ام که گزارشي دربارهٔ آن ها بنویسم. ساعت یازده با بچه‌ها به حرم رفتیم و شـروع بـه

خواندن قرآن كريم تا نماز ظهر شد. نماز را خوانديم. در اين بين جعفر، يكي از دوستان دانشجوي خود را ديد كه با كاروان دانشجويي آمده بود. به همين جهت پس از خوردن ناهار به هتل آن ها رفت كه طَيْبه السَكَني نام دارد. مي‌گفت متأسفانه پروازشان ۴ ساعت تأخير داشته و از طريق جده آمده‌اند. روحاني آن ها هم آقاي آخوندزاده است كه برادرش عجالتاً رئيس كاروان ماست. امروز كارت‌هاي ما را گرفتند تا شماره اتاق‌ها و هتل مكه ما را پشت آن ها بنويسند. در آنجا ما سه اتاق دو نفره خواهيم داشت و محل اقامت هم هتل اشبيلياست. فعلاً كه ساعت ۴ بعد از ظهر چهارشنبه است و ما ۲۴ ساعت ديگر اينجا هستم بنا داريم كلاس احكام براي بچه‌ها بگذاريم.

عصر چهارشنبه ساعت ۵/۵ همه با هم به مسجد غمامه و مسجد امام علي رفتيم. خوشبختانه مسجد غمامه باز بود. دو ركعت نماز خوانديم. از آنجا يك ماشين به هفت ريال گرفتيم و رفتيم قبا. نيم ساعتي به مغرب مانده بود. به يكي از باغ‌هاي اطراف رفتيم و چند عكس گرفتيم. از آنجا به مسجد رفتيم قدري قرآن خوانديم. سپس جماعت شد كه مجبور شديم دوباره نماز خود را وسط مسجد كه فرش نبود بخوانيم. ساعت حدود هشت بود كه باز يك ماشين گرفتيم تا نزديك مسجد غمامه آمد. از آنجا پياده به هتل آمديم. ساعت ۹/۵ شب بود كه شريف انس آمد و يك عكس از مزار علويان در نزديكي ينبع آورد كه ان‌شاءالله در كتاب آثار اسلامي چاپ خواهم كرد. ربع ساعت ماند و خداحافظي كرده رفت. در حالي كه در پايين هتل نشسته بوديم پيرزني را روي تخت گذاشته آوردند. پرسيديم چه شده؟ گفتند: در روي پله برقي يكي از پاساژهاي اطراف افتاده و لگنش شكسته است. خدا مي‌داند كي خوب شود. پيرزن‌ها و مردهاي متعددي در هتل ديده مي‌شوند كه متأسفانه توانايي كافي و جسماني لازم و حتي هوش مورد نياز را ندارند، اما به هر حال خداوند به آنان توفيق آمدن داده است. امشب بايد چمدان را ببنديم و صبح ساعت شش آن ها را تحويل دهيم.

صبح پنج‌شنبه قبل از آن كه به حرم بروم، اسباب و اثاثيه را پايين گذاشتيم و سپس به حرم رفتيم. سجاد ديشب به حرم رفته بود كه صبح برگشت. طبق برنامه نماز و قرآن و سپس زيارت حضرت رسول و فاطمه زهرا و بعد هم بقيع. ساعت شش صبح برگشتيم. بعثت و مادرش هم همان موقع به مسجد آمدند، اما از آنجا كه بخش جلوي مسجدالنبي ساعتي بعد از نماز صبح تا حوالي ۱۱ زنانه است مجبور هستند برگشته و دوباره به مسجد بروند. امروز در بقيع مثل هر روز شاهد گفتگوي زائرين عرب با مراقبين قبرها بوديم. يك طلبه سني وهابي افريقايي كنار قبور دخترها و زنان پيغمبر ايستاده بود و همراهش مي‌گفت اينها درست نيست. قبرها مشكوك است گاهي هم مي‌گفت اينها چندين متر زير خاك است. روشن بود كه يكسري حرف‌هاي تكراري

است که براي ایجاد تردید مطرح مي‌کنند. به هر حال اثر خاصي ندارد. شـاید اثـر آن هـا تنهـا روي افراد معدودي باشد که خیلي پرت و پلا هستند. ظهر براي نماز به حرم رفتیم. قبل و بعد از نماز جزء ۱۴ و قدري از جزء ۱۵ قرآن را خواندیم. سپس زیارت وداع حضرت رسول را خوانده از آنجا به بقیع رفتیم. ظهرها بسته است، اما چند نفري داخل بودند و در نیمه باز بود، شـاید در حال دفن کسي بودند. تقریباً بعد از بیشتر نمازها، نماز میت خوانده مي‌شود و در بالغ بر هشتاد درصد، یك یا چند طفل هم میان اموات هست. حتي جوري شد که بـاقر هـم مي‌پرسـید چـرا اینقدر بچه اینجا مي‌میرد. شاید بچه‌هاي سقط شده را هم مي‌آورند! سالهاي قبل هم همین طور بود. وقتي به هتل آمدیم قدري دیرتر از روزهاي معمول بود. همه اسباب و اثاثیـه جمـع شـده و مع‌الاسف باید اینجا را به سوي مکه ترك کنیم.

ساعت ۴/۵ به سمت شجره حرکت کردیم. از کنار ایستگاه قطار عنبریه گذشـتیم. کارهـاي تعمیراتي آن که حدود دو سال قبل آغاز شده بود تقریباً به اتمام رسیده و ایـن بنـاي تـاریخي بـه صورتي زیبا درآمده است. در عوض، بسیاری از مساجد قدیمي در حال نابودي است. سـاعت پنج و ربع بود که به مسجد شجره رسیدیم. خیلي زود بود. قدري قرآن خواندیم تا حوالي مغرب که مُحرم شدیم. پیش از آن در آنجا غسل کردیم. ساعت حدود هشت بود که از شجره حرکـت کردیم. در نیمه راه، نیم ساعتي استراحت و سپس حرکت کرده در ساعت ۱/۱۰ به مکه مکرمـه رسیدیم. قرار بود کاروان صبح ساعت ۵ براي انجام اعمال به حرم برود. شاید طبیعي و درست هم براي کاروان همین بود, اما بچه‌هاي ما اگر مي‌خوابیدند هم اضـطراب داشـتند و هـم بیـدار کردنشان مشکل بود. ساعت ۲ به حرم رفتیم تا اذان صبح سعي صـفا و مـروه تمـام شـد. نمـاز جماعت خوانده شد و پس از آن طواف نساء را هم انجام داده ساعت ۶/۵ به هتل برگشتیم.

هتل اشبیلیا بسیار بزرگ و گویا هیجده طبقه است. ما در طبقه دهم هستیم. به نظر مي‌رسـد موقعیت داخلي آن بهتر از هتل ما در مدینه است, اما براي رفتن به حرم باید ماشین سوار شد که خود هتل امکانات دارد. هنوز هم مع‌الاسف سطح زائران به لحاظ فرهنگي بـالا نیسـت. یعنـي صبح هنوز در ماشین ننشسته، صداي روح روح یعنی برو برو بالا گرفت کـه راننـده خشـمگین فریاد زد. هنوز به اتاق نرسیده خوابیدیم و با این که جمعه بود و حق آن بود که براي نماز جمعـه و شنیدن خطبه‌هاي خطیب به مسجد برویم، درست تا ساعت ۱ در خواب بـودیم. ناهـار هتـل نشان داد که اینجا پذیرایي جدي‌تر است و جعفر ما به شوخي گفـت کـه حـالا مـي‌فهمم چـرا بعضي‌ها سعي مي‌کنند هر سال بیایند! کاروان ما هم صبح که ما از حرم به هتل می آمدیم تـازه وارد مسجد شدند و تا ساعت ۱۰ اعمالشان را انجام داده بودند.

اخبار ساعت ۲ را از تلویزیون شبکه خبـر دیـدیم. امـروز در ایـران تظـاهرات بـوده اسـت.

نمي‌دانم واكنش جهاني آن چه خواهد بود. عصر جمعه ساعت ۵/۵ به حرم رفتيم. نماز ظهـر و عصر را خوانديم. پس از آن تا مغرب هر جزء قرآن را با باقر خوانديم. محمد باقر كه يك لحظه فضاي دلنشين مسجدالحرام او را گرفته بود، يك مرتبه گفت نمي‌دانم خواب مي‌بينم يـا بيـدارم. نماز مغرب را سديس امام جماعت مسجدالحرام خوانـد، امـا كوتـاه بـود. فكـر مـي‌كنم چـون تلويزيون سعودي آن را پخش مي‌كند براي اين كـه وقـت كمتـري گرفتـه شـود، آيـات كمتـري مي‌خواند. صداي مكبّر بسيار بد بود. هم صبح و هم عصر بـه دليـل ايـن كـه روز جمعـه بـود، جمعيت در مسجد بسيار زياد بود. صبح شنبه سـاعت ۳/۵ بـه مسـجدالحرام رفـتم. بچـه‌ها از ساعت ۱۱ رفته بودند و ۳/۵ دنبال من آمدند و باز به مسجد برگشتند. قرآن و نماز و طواف برنامه امروز صبح بود. برگشته صبحانه خورديم و خوابيدم. ساعت ۹ به بعثـه رهبـري رفـتم كـه آقـاي نواب در آنجاست. ساعت ۱۰ جلسه عمومي روحـانيون بـود كـه شـركت كـردم. هـر كسـي از تجربه‌ها و دشواري‌هاي خود مي‌گويد و اگر هـم پيشـنهادي دارد مطـرح مي‌كنـد. موضـوعات اغلب درباره انجام اعمال پس از نماز صبح بود كه تقريباً اكثريت راضي بودنـد. قـدري دربـاره مشكل هتل‌ها و تعدادي هم درباره برخوردهاي تنـد سـعودي‌ها بـود. مـن هـم دقـايقي دربـاره تازه‌هاي خود در مدينه صحبت كردم. قرار شد عصري سري به جـده بـرويم. بـراي نمـاز ظهـر بيرون آمدم و يك راست به مسجد رفتم. نفهميدم امام جماعت كجا ايستاده است. براي همـين نماز خودم را خواندم و در جماعت اقتدا كرده، نماز مستحبي خواندم. سه چهار سالي است كه كنترل شديد مي‌شود تا زن و مرد در صحن و شبستان‌هاي مسجد جدا از يكديگر باشند، امـا در مطاف كاري نكرده‌اند و گويا بنا هم ندارند. قبلاً در صـحن مسـجد هـم ممانعـت نمي‌كردنـد. عصري ساعت ۳ سري به اتاق آقاي دكتر منتظر القائم زدم كه مدير گروه تاريخ دانشكده ادبيات دانشگاه اصفهان است و فعلاً يك كاروان از اصفهان آورده است. صحبتي شد كـه اگـر بتـوانيم فردا عصر را به طائف برويم. بچه‌ها از صبح كه آمدند تا ظهر يكسره خواب بودند. بـراي ناهـار بيدارشان كردم. عجالتاً بعثت يك اتاق تنها دارد، چون باقر همه‌اش پيش جعفر و سجاد است.

ساعت ۴/۵ روز شنبه ۲۹ تير همراه آقاي نواب و آقاي خوشنويس به جده رفتيم. اين شهر به صورت بندر آزاد اداره مي‌شود و يك مركز تجاري فعال است. زن‌ها مي‌توانند حجاب سر خـود را بردارند. وارد كتابفروشي المأمون شديم. ساعتي آنجا گشت زديـم حـدود ۵۶۰ ريـال كتـاب خريدم. بعد به كتابفروشي تهامه رفتم و در آنجا هم چند كتاب ديگر گـرفتم كـه از ميـان آن هـا اطلس تاريخی سعودی بسيار جالب بود. بعد همراه دوستان كه به قصد خريـد برخـي وسـايل فيلم و نوار آمده بودند رفتيم و چند پاساژ گشتيم. عمده ايراني‌ها به منطقه كـورنيش مي‌رونـد و خيلي اوقات هم چيزي نمي‌خرند. معمولاً ده پانزده نفر با ماشين هايس مي‌روند و نفري بيست

ریال رفت و برگشت کرایه مي‌دهند. قدري هم آنجا مي‌گردند. ما کنار ساحل پیاده نشدیم. جاده تفریحي مفصلي درست کرده‌اند. نماز مغرب و عشاء را خواندیم و در رستوران البیك که غذا ساندویچي سراسري است، شام را خورده و بعد از انجام برخي کارهاي آقایان در فرودگاه، ساعت ۱ بعد از نیمه شب به هتل برگشتیم. طبعاً سفر جالبي بود. جده شهر زیبایي است و کاملاً به سبك اروپایي ساخته شده در عین حال داری مساجد فراوان است و در همه آن ها اقامه جماعت مي‌شود. وقت نماز همه فروشگاه تعطیل است و مساجد هم در مواردي که دیدیم جمعیت بدي ندارد. از آنجا تلفني هم به آقاي شریعتي زدیم که نماینده ایران در سازمان کنفرانس اسلامي است و احوالپرسي کردیم.

اکنون ساعت ۱/۵ بعد از نیمه شب است. بنا دارم نخوابم و ان‌شاءالله ساعت ۳/۵ حرم مشرف شوم. صبح ساعت ۳/۵ با بچه‌ها رفتیم حرم. قرآن خوانده شد. بعد نماز اقامه شد و سپس به هتل برگشتیم. پس از خوردن صبحانه خوابیدیم. ساعت ۸ برخاسته آماده رفتن به متحف حرمین شریفین و کارگاه بافندگي پرده کعبه شدیم. این دو، در مسیر جاده جده قدیم بعد از نزهه و تونل سلیمانیه است. جمع روحانیون شرکت‌کننده حدود سي نفر هستند. مسیر از تونل سلیمانیه به سمت جرول آغاز شد که نامش را در منابع کتبي داریم. به سمت خیابان نزهه رفتیم. در ادامه به جاده جده قدیم رسیدیم که ۱۶ کیلومتري آن حدیبیه قرار دارد که فقط یك چاه هست که مي‌گویند پیامبر(ص) از آنجا آب خورده است. ساختمان رابطة العالم الاسلامي هم در مخرج خروجي همین جاده است. بلافاصله پس از ساختمان رابطه که سمت راست فرد عازم جده است، سمت چپ دو ساختمان هست که یکي مَصنع پرده کعبه و دیگري موزه حرمین است. قسمت پرده بافي را دیدیم. بخش‌هاي مختلف دارد. قسمت رنگرزي قابل بازدید نیست، زیرا نمي‌خواهند از جنس رنگي که استفاده مي‌کنند و عاملي در نگهداري رنگ پرده در طول سال است، کسي باخبر شود. کنار در ورودي مَتحف تاریخ تأسیس آن ۱۴۲۰/۱۰/۲۵ ثبت شده که واقعاً متأخر است، یعنی بعد از مرگ سهراب. حدود نیم ساعت در این موزه کوچك اما با اهمیت گردش کردیم. قدیمي‌ترین شيء آن یك تکه چوب از سال ۶۵ هجري است. بیشتر اشیاء به ترتیب از دوره مملوکي و پس از آن از دوره عثماني و سعودي است. آشکار است که خیلي از چیزها نابود شده, اما برخي از کتیبه‌ها هنوز در مسجدالحرام باقي مانده و برخي به اینجا انتقال داده شده است. در عین حال تفکر موزه نشان مي‌دهد که وهابي‌ها از وضعیت قبلي فاصله گرفته‌اند و در اندیشه حفظ برخي از آثار هستند.

در راه قرار شد سري هم به منطقه فخ بزنیم که شمال غرب مسجدالحرام قرار گرفته است. راهنماي ما در این سفر جناب آقاي نواب مسئول دفتر بعثه در مکه بود که پارسال هم خدمت

ايشان از موزه و مصنع بازديد كرديم. در منطقه شهداي فخ تا چندي قبل يك چهار ديواري بزرگ با يك در بسته بود كه احتمال مي‌رود قبر حسين بن علي شهيد فخ در اينجا باشد، امـا قبرسـتان اطراف از بين رفته بود و تنها يك تكه از آن به صورت يك مثلث نامنظم باقي مانده بـود. امـروز كه رفتيم اطراف بخش باقي مانده را ديوار كشيده و در حال سيمان كردن آن بودند. يك تـابلويي هم روي سنگ بود با عنوان مقبـره عبداللـه بـن عمـر. نمـي‌دانم تـا چـه انـدازه درسـت اسـت. بخش‌هايي از اين قبرستان هم مضمحل شده و به صورت ميدان فوتبال درآمده يـا در خانـه‌هاي اطراف قرار گرفته است. امروز گردش خوبي داشتيم و فرصتي بود تا از چند نقطه عكس بگيرم. ديشب وقتي از جده برمي‌گشتيم، در راه از خط حرم عبور كرديم. آنجا مسجد شُمَيسي در كنـار جاده بود، جایی که محل محرم شدن افرادی است که از آنجا وارد مکه می شوند. فاصله آنجا تا شهر حدود ۱۸ كيلومتر بود. اين تقريباً همان فاصلة حديبيه با مكه است كه در جاده قديم جـده قرار دارد. راننده و يكي ديگر از دوستان كه در مكه كار مي‌كنند، محرم شدند و حركت كرديم. با اين كه كنار آن قرارگاه پليس بود تصويري هم از مسجد شميسـي گـرفتم كـه البتـه شـب بـود و اميدوارم خوب شده باشد. اكنون كه اينها را مي‌نويسم، ساعت ۱۲ روز يكشنبه است كه در يك عكاسي منتظر ظهور و چاپ تصاويري هستم كه در اين سـفر گـرفتم. ايـن عكاسـي هـم مثـل عكاسي‌های اطراف حرم، كارشان گرفتن تصاوير حجاج با نقاشي‌ها و عكس‌هاي بزرگي است كه از كعبه يا مسجدالحرام پشت سرشان قرار مي‌گيرد. قيمت چاپ و عكس يك ريال است كـه بايد هزينه ده يا هشت ريالي فيلم را هم به آن افزود.

راجع به هتل محل اقامتمان هم بگويم كه اين هتل به اسم اشبيليه است كه يكي از شهرهاي اندلس مي‌باشد. صاحب آن عبدالعزيز اللطيف است كه چهار هتل ديگر هم دارد كـه گويـا آن ها هم به اسم شهرهاي از بين رفته اندلس است كه يكي هتل قرطبه است كه آن هم دست زائران ايراني است.

يكشنبه ساعت ۵ بود كه براي بازار سوار ماشين شـده، نزديـك قبرسـتان معـلات يـا همـان ابوطالب پياده شديم. از آنجا از روی پل جحون گذشته و در عتيبيه كـه ايراني‌هـا آنجـا را بـازار اندلس مي‌نامند پياده رفتيم. ۲ ساعتي به غروب مانده بود. بچه‌ها مشـغول خريـد شـدند و هـر كدام پيراهني يا شلوار و كفش خريداري كردند. نماز مغرب را همان جا بوديم و بعد از مغـرب باز نيم ساعتي گشتي زديم و سپس به هتل آمديم. بعد از خـوردن شـام همـراه بچـه‌ها بـه حـرم مشرف شديم. هر كس مشغول نماز و قرآن بود. ساعت ده با هم به مطاف رفتـه طـواف كـرديم. من پس از طواف و نماز، جايي نشستم. يك افغاني پير آمد و گفت نماز شما اشتباه است، پـس شما مسلمان نيستيد. ديدم خيلي احمق است جوابش را ندادم. رفـت آن طـرف بـا يـك جـوان

سعودي و يك جوان سوري بحث مي‌كرد. بعد سراغ آن چند جوان رفتم جعفر و سجاد هم آمدند. نيم ساعتي با آن ها گفتگو كردم. خيلي خوششان آمد. بيشتر بحث در اين باره بود كه هميشه در دين عوام يك مشكلاتي هست كه نزد خواص نيست. اين در پاسخ آن فرد سعودي بود كه پرسيد شما لعن به اصحاب مي‌كنيد يا نه. بعد راجع به شيعه اخباري و اصولي برايش شرح دادم. بحث كليني را مطرح كرد. گفتم كه اولاً هر روايتی درست نيست، بعد هم تشيع اصولي از تشيع اخباري و باطني جداست. جوان سوري هم خيلي كمك كرد. قدري هم راجع به حوزه مفهوم كفر صحبت كرديم كه شامل چه كساني مي‌شود. به هر حال بحث به خوبي و خوشي و با سكوت آن ها كه تقريباً اواخر بحث همه‌اش گوش مي‌دادند، تمام شد. شايد هم من زياد حرف می زدم! ساعت حدود دوازده بود كه به هتل رسيديم.

صبح زيارت دوره كاروان ماست كه من نخواهم گرفت. يك ايراني هم امشب مي‌گفت ايراني‌ها را از صف اول نماز بيرون مي‌اندازند و مي‌گويند شما مشرك هستيد. خانم مي‌گفت كه وقتي من و بعثت مشغول بوسيدن مقام ابراهيم بوديم، يكي از سعودي‌هاي مراقب گفت: ما في بوس! يعني بوس نكنيد. كاربرد اين تركيب عربي- فارسي هم خنده‌دار بود. شب‌ها از ساعت ده به بعد مطاف و مسجد خيلي خلوت است، اما همين بحث‌ها و مزاحمت‌ها اعصاب انسان را خرد مي‌كند و آن ها هم همين را مي‌خواهند. اين در حالي است كه اغلب ايراني‌ها در طبقه اول و دوم به صورت دسته‌جمعي مشغول خواندن ادعيه و مناجات هستند و روشن است كه كار اين مبلغين خرفت وهابي، آب در هاون كوفتن است. سجاد هم مي‌گفت، همين طور كه نماز مي‌خواندم و دستم آزاد بود يك كسي از پشت سر اعتراض مي‌كرد كه چرا دستت را رها كرده‌اي! اما من محل نگذاشتم. امروز دوشنبه ۸۱/۴/۳۱ زيارت دوره مكه را نرفتم، اما به بچه‌ها خوش گذشته بود و باقر در عرفات بر شتر هم سوار شده فيلم گرفته بود. من تا ساعت حدود هشت خواب بودم. صبحانه خوردم، ساعتي استراحت كردم و ساعت ۹ و ربع با آقاي دكتر منتظرالقائم به چند كتابفروشي سر زدم. كتابفروشي مصطفي الباز رفتم كه سه جلد كتاب جديد به عنوان ذيل العقد الثمين توسط دُهيش چاپ شده است كه خريداري كردم. كتاب‌هايي به مناسبت يكصدمين سالگرد حكومت سعودي چاپ شده كه از جمله تاريخ مكه سباعي بود خريداري كردم. كتاب اعلام مكيين از مؤسسه الفرقان را نيز خريدم. چند كتاب ديگر هم گرفتم. در يكي از كتابفروشي ها كه فروشنده سوري بود از احوال آقاي شمخاني پرسيد. تعجب كردم. گفت او را مي‌شناسم خيلي فرد متديني است، اما حساسيتش روي حمله امريكا به عراق و ايران بود كه مي‌گفت شايد همزمان آن ها را بزند. احساس سوري‌ها نسبت به ايراني‌ها خيلي خوب است. نمونه‌اش هم برخورد شب گذشته جوان سوري بود كه قبلاً اشاره كردم. بايد بگويم كه در اين

چند سال، هر سفري آمديم براي كتابخانه كتاب خريـديم و خوشـبختانه الان كتابخانـه خـوبي داريم.

عصر دوشنبه براي نماز عصر به حرم رفتم قدري قرآن خواندم. بعد از نمـاز عصـر هـم بـاز قدري قرآن خواندم. بعد از آن با يكي از دوستان قدم‌زنان به سوي معابده حركت كردم. سري به مسجد الاجابه زدم پس از آن به حرم برگشتم. وقت نماز مغرب رسـيدم. كنـار يـك طلبـه سـني نشستم، ديدم يك كتاب حديثي باز كرده مي‌خواند. حديث .... راجع به حرمت صدقه بـراي آل محمد بود. خواستم بپرسم از آل محمد از صدقه (اعـم از واجـب و مسـتحب) نبايـد اسـتفاده كنند، بنابراين دست كم فقراي آن ها بايد از چه چيز اسـتفاده كننـد؟ پرسـيد: رافضـي هسـتي؟ گفتم: آري. گفت سؤال نپرس. بعد قرآن خواندم. در حين خواندن قرآن مي‌گفـت: نمي‌خواهـد قرآن بخواني به آن عمل كن. محل به او نگذشتم، حتي نگاه هم به او نكردم. ساعت ۹/۵ شـب همراه خانواده به تنعيم رفتيم و محرم شديم. برخي ديگر هم از كاروان بودند. از آن جملـه يـك كودك شش ساله بود كه دشواري زباني هم داشت و پدر و مـادرش اصـرار داشـتند او را محـرم كنند كه عاقبت هم محرم شد و اعمالش را بحمدالله انجام داد. مـا سـاعت ۱۰/۵ وارد مسـجد شديم و اعمال تا ساعت ۱ به طول انجاميد. بچه‌ها با نشاط اعمال را انجام مي‌دادنـد. از خـودم در شگفت شدم، با دعاهايي كه مي‌كردم و درخواست‌هايي كه از خـدا داشـتم. در ايـن فاصـله اتفاق خاصي نيفتاد. تنها در مسعي ديدم كه يك گروه كوچـك از جوانـان عـرب بـراي مبـارزان حماس و جهاد اسلامي فلسطين دعا مي‌كردند. ديـروز دو بـار از دفتـر آقـاي شـريعتي تمـاس گرفته‌اند. نمي‌دانم موفق به رفتن به جده مي‌شويم يا نه. امروز بايد با آقاي نواب هماهنگ كنيم.

ساعت ۹ صبح سه‌شنبه اول مرداد به بعثه رهبري رفتم و ساعتي در آنجا خدمت آقاي نـواب و دوستان ديگر بودم. يكي از برنامه‌هايي كه به روحـانيون داده‌انـد، آشـنا كـردن مـردم بـا بيـت خديجه و محل شق‌القمر و خانه ام هاني است كه همه‌اش از بين رفته و مرتب سؤال مي‌كردند. يك نقشه بسيار خوب در كتاب اخبار مكه فاكهي توسط عبدالملك بن دهيش كشيده شـده كـه به آقاي نواب نشان دادم. قرار شد بر اساس آن يك نقشه‌اي براي شعب ابي‌طالب آماده كنند.

ساعت ۱۱ به هتل برگشتم. بچه‌ها هنوز خواب بودند. آن ها را براي رفتن به حرم بيدار كردم. نماز ظهر و عصر را در حرم خوانديم و آمديم. باز خواب و ساعت ۵ مجدداً به حرم رفتم. امروز عصري توفيق يافتم بيش از دو جزء قرآن را روي كوه صفا بخوانم. نماز مغرب را هم در مسـجد خواندم. پيش از آن باقر را پيدا كردم كه سرگردان دنبال من يا برادرانش بود. به لطف خدا رسيد. مي‌گفت خيلي گشتم تا يك ايراني پيدا كنم، كنارش بنشينم. مسجدالحرام هم دار موبايل شده! وقت و بي‌وقت از اين گوشه و آن گوشه صداي زنگ موبايل مي‌آيد. نمـاز مغـرب را خوانـديم و

بيرون آمديم. جعفر را ديدم. با هم به كتابفروشي مصطفي الباز رفتيم و كتاب تاريخ مكه كـردي را خريدم كه عبدالملك بن دهيش چاپ كرده است. متأسفانه در منزل ورق شماري كردم، جلد اول آن هشت صفحه سفيد داشت كه فردا بايد برگردانم و عوض كنم.

امروز عصر يك سري هم كتابخانه مكه المكرمه، يعني همان محل مولد النبي(ص) رفتم و يك كتاب انساب كه از قم آوره بودم تا به عبدالرحمن كعكي بدهم و نبود، به اين كتابخانه اهداء كردم. شب ساعت حدود ده بود كه مجدداً به حرم مشرف شديم. مطـاف خلـوت بـود. طـوافي كردم و بعد هم جزء باقي‌مانده قرآن را خواندم. بدين ترتيب خداوند توفيق داد قرآن را ختم كنم، در حالي كه در همين كاروان كسي را مي‌شناسم كه هر پنج روز يك بار قرآن را ختم كرده است. كساني هم هستند كه هفت هشت بار محرم شده، عمره انجام داده‌اند. امشب باز سجاد محـرم شده است تا كي برگردد. در راه مجلد خراب كتاب التاريخ القويم كردي را عوض كردم.

صبح چهارشنبه ۲ مرداد ۸۱ ساعت چهار و ربع كه با زنگ تلفن كه جعفـر زده بـود، بيـدار شدم، براي نماز عازم حرم شديم. پس از نماز به سرعت برگشته چهار نفري يعني من و جعفر و سجاد و باقر ساعت ۵/۵ عازم كوه ثور شديم. مسـير حركـت اساسـاً دشـوار نيسـت و زحمـت زيادي براي هموار شدن و پله‌پله شدن آن كشيده شده كه شگفت مي‌نمايد. شگفتي از آن رو كه سعودي‌ها هيچ توجهي ندارند و اين كار صرفاً كاري مردمي بوده است. تقريباً دو سـاعت طـول كشيد تا ما كه كوهنورد نبوديم و پاهايمان عادت به راه رفتن نداشت، به غار ثور رسيديم. در بين راه تك‌تك افراد عرب يا افغاني بودند كه آن ها نيز هدفی مشابه ما داشتند. يك جوان كشميري از ما جلو زد و رفت. چندي كه رفتيم ديديم به تنهايی مشغول اصـلاح مسـير و چيـنش سـنگ در اطراف مسير است. مردم هم به او كمك مي‌كردند. قدري آب به ما داد كه ۲ ريال بـه او داديـم. بالاخره بعد از توقف‌هاي مكرر رسيديم. در بين راه سه چهار آلاچيق هم ساخته‌اند. كنـار غـار هم يك آلاچيق بود با چند فرش كهنه و يك نفر كـه مي‌گفـت چهـارده سـال اسـت آنجـا كـار مي‌كند. وي مشغول فروش آب و نوشابه بود. خود غار دو دهنه دارد، يك دهنه اصلي كه كوچك است و تقريباً در قبله غار است، يك در از پشت كه به احتمال به تدريج باز شده و پلـه دارد. در درون غار سه چهار نفر مي‌توانند بنشينند، اما كسي نمي‌تواند بايستد. در هر دو طـرف بـا خـط خوش نوشته شده غار ثور، و تاريخ آن ماه دوم سال ۲۰۰۲ ميلادي بود. هر كدام چند دو ركعتي نماز خوانديم و چند عكس و فيلم گرفتيم. چند جوان افغاني هم آمده بودند كه خيلي بـا آن هـا صحبت كرديم. از بچگي به اينجا آمده‌اند و مشغول كار بودند. پيدا بود كه كار و بارشان خـوب است، اما از تحقيري كه در اينجا مي‌شدند خيلي ناراحت بودند و مي‌گفتند كه اين تحقير ويـژه افغاني‌هاست و حتي با بنگالي‌ها اينچنين برخورد نمي‌شود. فارسـي را خـوب حـرف مي‌زدنـد،

يكي از آنه ا از اهالي تورابورا بود كه در قصه حمله امريكا اسمش مدت‌ها رأس اخبار بود.

ساعت هشت و ربع بود كه برگشتيم و قريب يك ساعت طول كشيد تا پـايين آمـديم. سـفر بسيار خوب و روحبخش, و البته سخت‌ترين مرحله آن همان بـالا رفـتن بـود. نالـه بچـه‌ها كـه جوان‌تر بودند از خستگي پا در پايين‌آمدن، خيلي بيشتر بود. اكنون ساعت یک ربع مانده بـه ده است كه روي تخت استراحت مي‌كنم. روحيات بچه‌ها در اين سفر بسـيار خـوب بـود و طبعـاً خوبترم شد. هر كدامشان را به جهتي مي‌پسندم، يعني از جهـاتي خـوب و از جهـاتي ضـعيف هستند. هماهنگي آن ها با يكديگر در اين سفر خوب بود. سجاد گاه تك روي دارد، اما آنجا كه همراهي مي‌كند، همكاريش بسيار صميمانه‌تر از ديگران است. باقر زياد نطق مي‌كند، شـوخي هم فراوان دارد كه در تلطيف فضاي حاكم بر سفر خوب بود.

امروز كه چهارشنبه است به صورت يك روز كامل آخرين روز ماست. عصري ساعت ۵/۵ حرم مشرف شدم. نماز ظهر و عصر را خواندم سپس روي كوه صفا رفته سوره بقـره را خوانـدم. مغرب شد، اما نماز را سديس نخواند. بعد از نماز به هتل برگشتم. بچه‌ها اصرار دارند كه سري به بازار بزنيم. ببينم چه مي‌شود. ديشب يعني شب پنج‌شنبه سري به بازار زديم و چيزهاي اندكي خريديم. ساعت ۱۲ بود كه ساك‌ها را بسته به پايين برديم تا براي امروز پنج‌شنبه ۳ مرداد كه قرار است برگرديم آماده باشد. سحر به مسجد الحرام آمده، نماز و طـواف وداع را بـه جـاي آورده و پس از آن كه چند سوره با باقر خوانديم به هتل برگشتيم.

پيش از ظهر ساعت ۹ مجدداً با تعدادي از روحانيون كاروان‌ها همراه با آقاي نواب بـه يـك زيارت دوره اختصاصي رفتيم كه حالت مكه‌شناسي داشت. آقاي نواب كه حدود سه سال است در اينجاست اطلاعات خود را درباره مكه در اختيار ما مي‌گذاشت. تعداد بيمارستان‌ها، مراكـز فرهنگي، مساجد مهم و غيره. مستقيم به سراغ كوه ثور رفتيم. قدري درباره آنجا توضيح داد كـه البته براي بنده كه تازگي رفته بودم، تازگي نداشت. سپس به مسجد البيعه رفتيم كه بـراي بچـه‌ها كه همراهم بودند تازگي داشت. بعد باز سراغ شهداي فخ رفتيم كه تابلو مقبره عبدالله بـن عمـر رقم آنجا بود. در فاكهي آمده است كه قبر عبدالله بن عمر در محصّب يعنـي محـل شـهرداري فعلي مكه است. ساعت يازده برگشتيم. يك راست به هتل رفتيم قدري كارهـا را جفـت و جـور كرده ساعت ۱۲/۵ ناهار خورده براي ساعت يك سوار شديم. بار ما اندك است و بيشتر سنگيني آن سه كارتن كتاب بنده است. ساعت حدود سه بود كه به فرودگاه جده رسيديم. ان‌شاءالله كـه صحيح و سالم به ايران بازگرديم.

سفرنامه عمره

(مهرماه ۱۳۸۲)

شنبه ۱۳۸۲/۷/۱۲ عصر ساعت ۷/۵ به سوي مدينـه پـرواز كـرديم. هـدف اولـي و اصـلي زيارت بود و من هم زائر بودم. كـاروان شـركت مـدائن بـا مـديريت آقـاي مبصـري اسـت كـه سالهاست كاروان بعثه را به حج مي‌بـرد. كـاروان مـا عمـدتاً روحـاني هسـتند و بيشـتر شـامل جماعتي است كه از اطرافيان آقاي شهرستاني داماد آيت‌الله سيستاني مي‌باشند. برخي از علمـا هم ميهمان ايشان هستند از آن جمله آيات: انواري (هر ساله), آقاي طـاهري خرم‌آبـادي, آقـاي كريمي بابلي و آقاي طباطبايي (پسر برادر آيت‌اله آقا سيد حسن قمي) و عده‌اي ديگـر. معمـولاً هر يك از اينها يكي دو همراه هم دارند. برخي هم با خانواده آمده‌اند. بيشتر اين جماعت ظهر, و شب و صبح براي صرف غذا كنـار هـم هسـتند و مجـالس علمـي و دوسـتانه خـوبي برگـزار مي‌شود. محل اقامت ما هتل الحرم است. بنده و آقايان معراجي، مهدوي راد و مهريزي كـه در ضمن براي خريد كتاب آمده‌ايم در هتل الموده هستيم ولي بـاز بـراي صـرف غـذا كنـار آن هـا مي‌باشيم.

امروز صبح يكشنبه ۱۳ مهر اولين صبحانه مشترك بود. آقاي هاشمي گلپايگاني هم آمده‌اند كه تقريباً همه ساله در اين كاروان هستند. ايشان مي‌گفت متولد ۱۳۱۲ است, اما برخي احتمال دادند كه سنش بيشتر باشد. آقاي انواري هم گفتنـد كـه متولـد ۱۳۰۵ هسـتند. معمـولاً ايشـان مجلس را گرم مي‌كند. امسال آقاي آيت الله سيد جعفر كريمي هست و قدري صريح و بي‌پرده و تند صحبت مي‌كند، در اين يكي دو محفل قدري بحث پيش آمده است كه البته آقاي انواري با شوخي بحث را به سلامتی عبور می دهد، اما آقای كريمي بحث را جدي مي‌گيرد. بـه نظـرم هيچ چيزي در دل آقاي كريمي نيست اما به هر حال روش كار و برخوردش ايـن اسـت. امـروز ظهر برخي كاملاً ساكت بودند كه از جمله آقاي طـاهري خرم‌آبـادي بـود. آقـاي شـيخ حسـين انصاريان كه منبري بعثه رهبري است، با آقاي رضواني نماينده بعثـه در مدينـه، امـروز مهيمـان بودند. قدري با آقاي انصاريان صحبت كردم. از جمله راجع به جواد مقصود كه مي‌گفت زنـده

است و منزلش اطراف اميرآباد است. انصاريان گفت كه ماه رمضان‌ها يكي دو روز پاي منبر من مي‌آيد. اما حشمت الله مقصودي كسي ديگر بود كه به جرم جاسوسي اعـدام شـد. بچـه‌هايش خيلي خوب هستند و برخي در مدرسه علوي درس مي‌دهند. آن هـا اصـلاً بـا پدرشـان موافـق نبودند. گويا در امريكا با رضا پهلوي ديدار كرده بود و بايد اتهام جاسوسـي هـم داشـته باشـد. اقاريرش در اطلاعات چاپ شد. آقاي انصاريان از شيخ جعفر خنـدق‌آبادي صـحبت كـرد كـه منبري فعال بود و حتي در نود سالگي هم منبرهاي خوبي مي‌رفت و نشريه جعفريه داشت.

عصر يكشنبه ۱۳ مهر بعد از نماز براي زيارت بقيع رفتيم. خيلي تمييز شده و واقعـاً خـاك و آشغال كم بود. جمعيت زياد نبود. تعدادي افغاني به عنوان مراقب بـراي قبرهـا گذاشـته‌اند كـه گاهي با مردم هم صحبت و آن ها را به اصطلاح نصيحت مي‌كنند.

براي شام روز يكشنبه به اتـاق پـذيرايي رفتـيم. معلـوم شـد آقـاي شهرسـتاني و تعـدادي از همراهان براي نماز مغرب به باغچه آقاي عمري رفته‌اند و براي شام هم آنجا مانده‌انـد. بنـابراين تعداد ما اندك بود. آقاي حامد كرماني كه جوان فعال و مدتهاست نزد آقـای شهرسـتانی اسـت شام آورد. آقايان كريمي و طاهري خرم‌آبادي و سيدان هم بودند. كم‌كم بحث راجع به عراق بالا گرفت. آقاي كريمي گفتند كه مدتي با فداييان اسـلام همكـاري مي‌كرده‌انـد و در سـال ۳۳ بـه نجف رفته و در درس آقايان حكيم و سيد حسين حلي شركت داشته اند. بعداً از نزديكـان امـام مي‌شود و سال ۵۷ به ايران باز مي‌گردد كـه در شـوراي اسـتفتاي امـام بـود و بعـد هـم شـورای استفتای آقاي خامنه‌اي كه آقاي خاتم هم با ايشان بود. درباره حكيم پرسيدم. شرحي مفصـل از فاصله داشتن وحانيت نجف با توده مردم عراق داد، اما خبري از تاريخ گسترش تشيع در جنوب عراق نداشت. او تأييد كرد كه آقاي حكيم كم كم پيوند مرجعيت را با شـهرهاي مختلـف آغـاز كرد, اما بعد از درگير شدن حزب بعث با او و رحلت ايشان اين ارتباط قطع شد و مراجع بعدي هم كاري نكردند و حكومت بعث هم هر نوع مخالفتي را در نطفه خفـه مي‌كـرد و اجـازه رشـد نمي‌داد.

ساعت ۸/۵ تا ۱۰/۵ اين بحث‌ها ادامه داشت و بازگشـتيم و تـازه ايـن وقـت بـود كـه آقـاي شهرستاني و همراهانش برگشتند.

امروز صبح دوشنبه ۱۴ مهر ساعت ۵/۵ به حرم رفتيم. سريع نماز صـبح را خوانـديم تـا بـه بقيع برويم، قبل از اين كه در آنجا را ببندند. گويا از شب ۱۲ رجب كـه قـدري شـيعيان شـلوغ كرده‌اند، سخت‌گيري شروع شده كه تاكنون ادامه پيدا كرده است. بقيـع خيلـي شـلوغ اسـت و معمولاً به سرعت از آخر قبرستان افراد را جمع و جـور كـرده بيـرون مي‌كننـد. سـپس بـه حـرم پيغمبر (ص) آمديم، زيارت و نماز، و آرام آرام به هتل برگشتيم. امروز در جلسه صبحانه بيشـتر

مذاکرات درباره کارهاي امثال شيخ جعفر مجتهدي که قبرش در صحن طلاي امام رضاست و مريد داشت و اکنون هم دارد، صحبت شد. قدري هم درباره آقاي دولابي صحبت شد. آقاي گرامي به کارهاي شگفت شيخ جعفر خيلي اعتقاد داشت و کارهاي شگفتي نقل مي‌کرد. درباره آقاي دولابي اختلاف‌نظر بود. آقاي سيدان قبولش نداشت، اما به عکس عده‌اي ديگر قبولش داشتند. مطلب تازه آن که در قسمتي از بقيع جلوي مردم نرده بلندي حدود ۱/۲۰ نصب کرده‌اند که مردم پشت آن مي‌ايستند. شايد اين نرده در آينده نزديکي به صورت يك ضريح دربيايد، همين الان هم مردم به آن مي‌چسبند! امروز موردي هم ديده شده که کسي دست از پشت نرده برده و خاك برداشته است.

ساعت حدود ۹/۵ به سمت جامعة الاسلاميه رفتيم. مستقيم داخل دانشگاه رفته به کتابفروشي مکتبه العلوم و الحکم رفتيم. گويا مدير کتابفروشی آنجا همان ابودجانه است که در نمايشگاه‌هاي مختلف او را ديده‌ايم. خيلي کتاب چاپ کرده است. من به قدر يك هزار ريال سعودي کتاب خريدم. از جمله البدايه و النهايه چاپ ترکي که خيلي عالي است. فعلاً اين طور به نظرم آمد. در بازگشت، يك پيرمرد از داخل دانشگاه ما را سوار کرد به حرم آمديم. در راه مرتب دعا مي‌کرد و ما آمين مي‌گفتيم. از امريکا هم سخت بدگويي مي‌کرد. در رفتن هم يك جواني ما را برد. در راه، چشم ما به کوهي افتاد که ساختمان‌هاي بالاي آن بود. پرسيدم اينها چيست؟ گفت قصر ملك و محل استقبال است. پرسيديم که اسم کوه چيست؟ گفت: جبل جهنم!! نماز ظهر و عصر را در حرم خوانديم. بعد به هتل آمديم. جمع علما جمع بود و بازار نقل و سخني فراوان. بيشتر آقاي انواري نطق مي‌کند. گهگاه آقاي علامي داستان‌ها و لطايفي مي‌گويد. بقيه هم گوش مي‌دهند و مي‌خندند. آقاي سيدان در تعقيب مطالب ديشب که راجع به حوزه نجف و عدم کارائي خاندان حکيم در کار سياست در اين چهل سال اخير بود، گفت يك مشکل اصلي تفاوت بينش فعلي نجف و قم است که بايد آن ها را مراعات کرد. يك مطلب ديگر هم مساعد بودن اوضاع سياسي دنيا با امام خميني بود که به نتيجه رسيد. بعد داستاني به نقل از آقاي طاهر شمس از آقاي بروجردي نقل کرد. گفت زماني شيخ عباسعلي اسلامي همراه وعاظ تهران به قم آمدند، آقاي بروجردي از من هم دعوت کرد. آقاي عباسعلي اسلامي گفت اسلام از دست رفت. پرچم اسلام دست شماست، چرا قيام نمي‌کنيد. آقاي بروجردي گفت: اگر قيام کنيم مردم همراهي مي‌کنند! بيشتر افراد تأييد کردند که مردم همراهي مي‌کنند. آقاي بروجردي فرمود من با اکثريت موافقم. خوب اگر مردم آمدند مي‌توانيم حکومت را ساقط کنيم يا نه؟ اقليت تأييد کردند که مي‌شود. آيت‌الله بروجردي مي‌گفت من با اقليت موافقم. بعد پرسيد آيا مي‌توانيم خودمان دولت تشکيل بدهيم. باز اقليت تأييد کردند که مي‌شود. آقاي

بروجردي فرمود من هم موافقم. بعد آيت‌الله پرسيد خوب ما را رها خواهند كرد يا فتنـه‌اي برپـا خواهند كرد. همه تأييد كردند كه راحتمان نخواهند گذاشت و فتنه خواهند كرد. بعد پرسيدند. در آن صورت يا بايد آن قدر بجنگيم كه همه كشته شوند كه معقول نيست يا پيروز مي‌شويم كـه نمي‌شويم، يا بايد با آن ها كنار بياييم. راه سوم خوب است، اما اگـر خـوب اسـت بهتـر اسـت همين‌ها كه حاكم هستند با خارجي‌ها كنار بيايند و به نام آن ها تمام شود نه ما. آقـاي معراجـي هم گفت كه آقاي طاهر شمس اين حكايت را براي من نقل كرده بود.

عصر دوشنبه بعد از نماز مغرب و عشا راهي كتابفروشي عبيكان شديم كه يك ناشـر بسـيار معروف و برجسته در سعودي است، و در كشورهاي عربي هم فعال است. دو سه ساعتي آنجـا بوديم و تعدادي كتاب انتخاب كرديم. عجالتاً پول همراه نداشتيم. قرار شد كتاب‌ها بماند تا فردا پول بياوريم و آن ها را تحويل بگيريم. براي شام, برگشتن به هتل دير شده بود. به يك غذاخوري رفتيم كه البيك نام دارد. در آنجا مهمان آقاي معراجي بوديم. ساعت ۱۰/۵ بود كه از طرف بقيع به هتل برگشتيم. جماعتي از ايراني‌ها مشغول زيارت بودند. سـابقاً قسـمت بـالاي بقيـع پشـت درهاي بسته بقيع اجتماع مي‌كردند، اما اكنون ورودي پله‌ها را در گذاشـته و بسـته‌اند و شـب‌ها كسي نمي‌تواند بالا برود. بنابراين كف زمين جلوي بقيع مي‌نشينند. مدينه بسيار خلوت است، هوا هم مناسب است و گرم نيست. در اينجا به ياد بسياري از دوستان هستيم و مرتب خـاطرات سال‌هاي گذشته زنده مي‌شود. نمي‌دانم چند دفعه عمره آمده‌ام، فكر مي‌كنم مرتبهٔ ششم يا هفتم باشد و حتي بيشتر. معمولاً خاطرات اغلب آن ها را نوشته‌ام هرچند نه همه را.

شب خوابيديم و صبح بعد از نماز هم باز خوابيديم. سر صبحانه با آيت‌اللـه انـواري بـراي ساختمان كتابخانه قم صحبت كردم. قرار شد تلاشي بشود تا پولي بـراي ايـن كـار تهيـه شـود. مي‌گويد يك اجازه براي استفاده از سهم امام بگيريد. ببينم چه مي‌توانم بكنم. پيش از ظهر آقاي سيد انس به هتل آمد. ديشب هم خيلي به دنبال ما گشته بود. امروز به هتل آمـد. صـحبت‌هاي مختلف شد. از جمله راجع به مطالبي كه محمد عبدالله رشيد (صاحب مكتبة الامام الشافعي) در ايران عليه وي گفته بود، و اين كه پسر عموي سيد انس رساله‌اي عليه وي نوشته و كارش بـه محكمه كشيده است. آن ها به نايف نوشته‌اند كـه ايـن شـخص تبليغـات شـيعي مي‌كنـد، امـا شخص مزبور در ايران بر ترديد در سيادت او اصرار كرده است. خود سيد انس گفـت كـه ايـن شخص خيلي در اين كشور و آن كشور عليه من تبليـغ مي‌كنـد. مسـأله يـك مسـأله حكـومتي است، و اين وهابي‌ها عليه من كار مي‌كنند و حتي تلفن‌هاي زيادي به من زده مي‌شود و دشـنام مي‌دهند و حتي مي‌گويند كه ادعاي مهدويت دارد؟ سـيد انـس گفـت وقتـي كـاروان مـي‌رود، سگ‌ها پارس مي‌كنند، اما قافله به راهش ادامه مي‌دهد. خيلي به من گفتند تعهد بده كـه تبليـغ

تشیع نمي‌كني، اما من قبول نكرده‌ام. مشكلات اخير مالي من هم ناشي از همين سخت‌گيري‌هاست. احساس كرديم از اصل قضيه ناراحت شد.

قرار شد يكسري به آقاي شهرستاني بزنيم. يك ربعي در خدمت آقاي شهرستاني بوديم كه حال و احوالي پرسيدند. دو برگ از كتاب آثار اسلامي مكه و مدينه را هم كه مطلبي از سيد انس نقل كرده بودم برايش كپي گرفتم. آقاي شهرستاني هم يك هديه كه ساعت بود و حديث من كنت مولاه در آن حك شده بود به وي داد. قرار شد عصري به كتابفروشي عبيكان رفته و خريدي داشته باشيم. عجالتاً قرار شد نماز ظهر را در حرم بخوانيم.

امروز سه‌شنبه پانزدهم مهر است. ناهار را در خدمت علما بوديم، البته بعد از اقامه نماز ظهر و عصر. خيلي زود براي استراحت به اتاق آمديم. قرار من با بچه‌هاي تلويزيون ساعت ۳ بود. قدري پياده‌روي در آفتاب كرديم تا به هتل الدخيل رسيديم. اين هتل تقريباً از زمان ساختنش به اين طرف در اختيار ايران بوده است. دو برنامه ده دقيقه‌اي روبروي بقيع پر كرديم. همچنين در پنجره‌اي در طبقه نهم كه مشرف به بقيع بود، برنامه‌اي راجع به محدوده مدينه قديم و همچنين خود تاريخچه بقيع پر كرديم.

ساعت پنج به هتل محل اقامت برگشتيم. مسير، بخش شمال شرقي مسجد النبي(ص) بود. تقريباً بخش عمده ساختمان‌هاي قديمي را ويران كرده‌اند و در حال ساختن هتل‌هاي جديد هستند. در واقع با ساختن اين هتل‌ها مشكل مسكن حجاج به مقدار زيادي برطرف خواهد شد و از بلوبشويي مسكن در ساختمان‌هاي كوچك و بزرگ در اين سوي و آن سوي كاسته مي‌شود. مناطق تخريب شده، شامل مغازه‌هاي كوچك و بناهاي مسكوني و هتل‌هاي ريز و درشت بود. مغازه‌هاي مزبور عمدتاً دست افغاني‌ها، پاكستاني‌ها و بنگلادشي‌ها بود.

عصر سه‌شنبه بعد از نماز عصر همراه آقاي سيد انس به مكتبة العبيكان رفتيم. ايشان كارتي داشت كه ۱۵ درصد به ما تخفيف دادند. بعد هم راننده خود كتابفروشي كتاب‌ها را به هتل آورد. نماز مغرب را همانجا به امامت يك جواني كه در كتابفروشي بود خوانديم. سيد انس هم دستش را در نماز انداخت و بعد راننده بنگلادشي به من گفت كه اين شخص بايد شيعه باشد. نماز مغرب و عشاء را در حرم خوانديم و براي شام خدمت علما آمديم. تعدادي از ميهمانان جديد از ايران آمدند كه از اطرافيان آقاي شهرستاني هستند. قدري هم پول براي خريد كتاب گرفتيم. هنوز هيچ چيزي براي بچه‌ها نخريده‌ايم. شب براي گعده به اتاق آيت‌الله گرامي رفتيم. آقاي طاهري خرم‌آبادي, آقاي مدني و دكتر رمضان زاده هم بودند. صحبت‌هاي زيادي شد. آقاي طاهري گفت كه شيعيان پاكستان بيشتر در بلتستان هستند و زماني كه ما رفتيم كسي جز آقاي شيرازي شهريه به طلبه‌ها نمي‌داد. امام شهريه منظم به آن ها داد، بعد هم آيت‌الله خويي و

کم‌کم تعداد طلبه‌ها زیاد شد. آخرین خبر کشته شدن رئیس سپاه صحابه است که در پي آن اوضاع پاکستان درهم ریخته است. خدا اوضاع آن کشور را به خیر بگذراند.

صبح چهارشنبه ۱۶ مهر را اختصاص به خرید برخي از هدايا داديم. ابتدا يكي دو قباره چادري و بعد هم به فروشگاه جمال الدين واقع در شارع احد رفتيم كه تازه باز شده و جنب مكتبة العبيكان بود. خريد مختصري در حدود سيصد ريال كرديم و سر اذان بود كه برگشتيم. راننده كه در همان فروشگاه كار مي‌كرد، يمني بود و گفت كه در يمن طوايفي هستند كه در اذان خود حي علي‌خير العمل مي‌گويند. او گفت كه سادات هم بسيار فراوانند. عصر چهارشنبه در ادامه كار خريد كتاب به سراغ كتاب‌هاي خريداری شده رفتيم تا آن ها را دسته‌بندي كرده در كارتن بگذاريم. چند عنوان كتاب جديد هم گرفتيم. بعد از اقامه نماز عشا در حرم به ديدار آقاي حجت الاسلام رضواني رفتيم كه چندين سال است نمايندگي بعثه را در مدينه عهده‌دار است. ترتيب برخي از كارها را داديم و سپس براي شام عازم البيك شديم. شام را خورده، گردشي كوتاه در بازار داشته و به هتل محل اقامت برگشتيم.

امروز صبح زيارت دوره داشتيم. ابتدا به احد رفتيم، سپس به مسجد قبلتين، و بعد هم به مسجد قبا. يك اتوبوس بوديم كه همه از ميهمانان آقاي شهرستاني بودند. در طول راه آقاي علاّمي توضيحاتي مي‌داد و نصيحت مي‌كرد و البته به نظر مي‌آمد قدري تفصيلش زياد است. ايشان خيلي شوخ طبع است. سالها كرمانشاه بود و بعدها به تهران آمد و در يكي دو مسجد امام جماعت است و از نزديكان آقاي شهرستاني به حساب مي‌آيد. پول طلبه ها در اين ايام دست ايشان است و بين آن ها تقسيم می كند. روزهاي اخير ميهمانان ديگري هم آمدند. امروز ظهر آقاي موحدي كرماني آمد كه البته ميهمان بعثه است و هر شب يك منبر مي‌رود.

آقاي جعفري گيلاني هم از طرف بعثه آمده كه در مكه مستقر خواهد شد. بعد از كنار گذاشتن وي از دفتر تبليغات قدري روحيه‌اش را از دست داده است. صبح كتاب‌ها را به صورت كامل بسته‌بندي كرديم و آماده شد تا بعثه آن ها را به ايران ارسال كند. ظهر براي نماز به حرم مشرف شدم، و بعد از بازگشت ناهار را در خدمت علما بوديم. آقاي انواري قدري در اين جلسه از خاطرات زندانش گفت. همين طور داستان‌هايي از ظلم و جنايت صدام در عراق نقل شد. شنيده شد كه در عراق قبر ميشل عفلق را با خاك يكسان كرده‌اند.

قرار است امشب يعني پنج‌شنبه شب كه شب جمعه مي‌شود عازم مكه شويم تا قدري خريدهاي مكه را جلو بيندازيم. عصر روز پنج‌شنبه باز چند كتاب از مكتبة السلفيه و دارالايمان خريدم. يكي تاريخ مسجد نبوي به انگليسي است كه حدود دويست صفحه است و در ايتاليا چاپ شده و تصاوير زيبايي دارد. بعد از آن حرم مشرف شدم. زيارات پيغمبر، حضرت زهرا و

امامان عليهم صلوات الله را خواندم و پس از اقامه نماز مغـرب و عشـا بـه هتـل آمـدم. پديـده دوربين همچنان در اطراف حرم برقـرار اسـت و مشـكل زاسـت. گويـا ديگـر مزاحمتـي بـراي دوربين‌هاي عكاسي وجود ندارد.

ساعت ۹/۵ شب يك تاكسي آمد. با ما صحبت شده بود كه ۳۵۰ ريال مي‌گيرد، اما او گفت كه ۵۰۰ ريال با او صحبت شده است. بالاخره پس از كشاكش سر ۴۵۰ ريال توافق شد حركت كرديم. نيم ساعت هم در شجره بوديم. شجره بسيار خلـوت بـود. كاروان‌هـاي ايرانـي بـه طـور معمول سر مغرب آنجا هستند. آقاي رضواني نماز عشاء را مي‌خواند. نماز مغرب به امامت امام مسجد شجره است. او و امام دوم و مؤذن كنار همان مسجد خانه دارند با حقوق مكفي. بعد از محرم شدن و خواندن نماز مغرب و عشاء حركت كرديم و ساعت ۲/۵ به مكه رسيديم. براي ما با كمك بعثه رهبري دو اتاق در هتل الجزيره گرفته‌اند. نام قبلي آن غيلمه بود كه بازسازي كرده و اسمش را عوض كردند. درست بالاي قبرستان معلات است. معمـولاً هتل‌هـا ماشـين دارد كـه زائران را به حرم مي‌برند. مكه بسيار خلوت است. من پس از رسيدن به هتل عازم مسجدالحرام شدم و پيش از نماز صبح طواف و نماز طواف و سعي صفي و مروه را تمام كردم. بعد تطهيـري كرده دوباره به مسجد آمدم. تعداد يك هزار نفر از اسماعيلي‌هاي نجران در مسجد بودند. گويـا هر ساله سه روز را به مسجدالحرام مي‌آيند. كتاب دعاي آن ها صحيفه سجاديه با يك ضمائمي بود. هم عربي و هم اردو. از چند نفر خواهش كردم كه صحيفه‌شان را به من بدهند و حتي پولي بگيرند، اما ندادند. از يكي از آنان پرسيدم كه چند نفر اسماعيلي در نجران هست. گفت حدود ۲۰ هزار نفر, و نجراني‌هاي اصـل اسـماعيلي هسـتند امـا سـني‌هاي سـعودي را هـم در آنجـا آورده‌اند.

بعد از نماز بقيه اعمال را انجام داده راهي هتل قمة السعد شدم كه برادر و مـادر و زن بـرادر آنجا هستند. وقتي رسيدم اخوي هنوز اندر خواب بـود و بقيـه از حـرم نيامـده بودنـد. سـاعتي خوابيدم تا آمدند. دو سه ساعت آنجا بودم و بعد خداحافظي كرده آمدم. آن ها فـردا صـبح روز شنبه ۱۹ مهر به تهران بازخواهند گشت. ساعت ۱۰/۵ به هتل آمدم تا استراحت كـنم. ظهـر در هتل ناهار را خورديم و باز چون خسته بوديم و ظهر جمعه هم تعطيل بود، به استراحت مشغول شديم. صحبت هست كه روز دوشنبه برگرديم. نمي‌دانم چه خواهد شد.

گفتني است كه مسجد الحرام در حال بازسازي است. اين بازسازي براي طبقه فوقاني است كه از حالت شش ضلعي درآمده حالت دوراني پيدا كند. كـارگران شـبانه‌روزي كـار مي‌كننـد و صداي كار آن ها در سطح مسجد به گوش مي‌رسد. تنها در وقت نمـاز, كـار تعطيـل مي‌شـود. تمام قسمت‌هايي كه حالت دايره بايد پيدا كند بـا داربسـت‌هاي بـزرگ آمـاده شـده، و بناهـايي

مشابه بناهاي سعودي در اين طرف و آن طرف به آن افزوده مي‌شود. اصول قسمت‌هاي عثماني که سقف آن ها پايين‌تر و قرمز بود اغلب داربست خورده و من حدس مـي‌زنم کـه همزمـان در حال بازسازي آن ها هم هستند.

عصري نماز را در حرم خوانـديم. سـپس بـه بعثـه رهبـري رفتـيم کـه آقـاي نـوّاب مسـؤول آنجاست. ايشان چند سال است که مسئول دفتر بعثـه در مکـه اسـت. از بي‌نظمي‌هـايي کـه در کاروان‌هاي مستقل است گله‌مند بود. آقاي نوّاب آدمی کاردان و بسيار دلسوز اسـت. قـرار شـد بليط‌هاي ما هم کارش انجام شود. بعد از آن به سراغ کتابفروشي‌هاي واقع در عزيزيه در محـل ورودي دانشگاه اُم‌القري رفتيم. چندين ناشر و کتـابفروش هسـتند. کتاب‌هـاي چـاپ سـعودي يکنواخت شده است. بخشي فقه است. بخشي در عقايد که تکليفش روشن است. قسمتي هم تاريخ که واقعاً اندك است. اينجا علم تاريخ کـه حرمـت بيشـتري را مي‌طلبـد, بسـيار ضـعيف است. کتاب‌هاي عقايد هم واقع خسته‌کننده شـده اسـت. پيشـرفت در کارهـاي پـژوهش هـم محدود به نشر آثار فقهي و حديثي است و خيلي هنر کنند در فقـه مباحـث جديـد را مطـرح, و طرح مسأله مي‌کنند که کار خوبي است. بسياري از کتاب‌هايي که خريداري کـردم نسـبتش بـا تاريخ مستقيم نيست، اما به هر حال بايد کتاب‌هايي که مرتبط با تاريخ هم هست، بخريم. شام را همانجا در رستوران الطازج خورديم و به حرم رفتيم.

امشب شب نيمه شعبان بود. قبلاً هم نوشتم که اسماعيلي‌ها فـراوان آمده‌انـد شـايد دو سـه هزار نفر با ريخت و قيافه مشخصي از سعودي‌هاي منطقة نجران آنجا بودند. در نماز دستشان را رها مي‌کنند. تقريباً همه يك نسخه صحيفه سجاديه دارند و بيشتر مشغول نماز هستند. بـا چنـد نفر صحبت کردم تا يك صحيفه بگيرم ندادند. يکي از آنان گفت که اين با اذن است ـ شـايد از امام ـ و نمي‌توانم به شما بدهم. قرار شد فردا او را در جده ببينم و کتاب‌هايي براي مـن بيـاورد. مي‌گفت در مناطق مختلف جمع شيعيان اسماعيلي حدود ۴۰۰ هـزار نفـر اسـت, امـا نجـران منطقه اصلي است. ساعت ۱۱ بود که به آرامي به طرف هتل محل اقامت آمديم.

صبح روز شنبه ۱۹ مهرماه بعد از صبحانه مختصر عازم جده شديم با يـك سـواري کـه ۶۰ ريال سعودي از ما گرفت. کمتر از يك ساعت به جده رسيديم. از آنجا به خيابـان باغشـب (يـا چيزي شبيه آن) که نزديکي دانشگاه ملك عبدالعزيز است رفتيم. بسياري از ناشران آثار ديني در آنجا دفتر دارند. اين ناشران که عمدتاً ناشر آثار دينـي– سـلفي هسـتند در چنـد زمينـه فعالنـد. عمدتا مباحث عقيدتي که عمدتاً درباره توحيد و ايمان و جدال با فرقـه‌هاي باطلـه اسـت! ايـن شامل کتاب‌هاي شيعه هم مي‌شود، ناشراني مانند ابن‌الجوزي، الرايـه، الانـدلس و غيرذلـك از همين دست هستند و پشت سر آن ها انديشه‌هاي سلفي قرار دارد. بخش علوم قرآني و فقه هـم

نیرومند است. کارهاي جدیدي که طي این چند سال منتشر شده بود را تهیه کردیم. ابتـدا نمـاز ظهر را در مسجد بزرگي که آنجا بود خواندیم. بعد از ظهـر نیم‌سـاعتي بـاز بودنـد و بسـتند تـا ساعت ۵ هوا هم به شدت گرم بود، شاید حدود پنجاه درجه. بالاجبار صاحب کتابفروشي ابـن الجوزي را نگه داشتیم تا از شدت گرما نمیریم. قریب چهار هزار و پانصد ریال کتاب خریدیم. ظهر ناهار را به یك رستوران رفتیم، غذایي سفارش دادیم. به گمان خودمان براي چهار نفر, امـا به اندازه ده نفر آورد، شاید هم بیشتر، یك قدري خوردیم بقیه ماند. از کیسه من رفت!

نماز عصر شد که خواندیم و بعد تا مغرب یکسر کتاب‌ها را جمع کردیم، بعد ماشین گرفتـه حدود ۱۶ کارتن را بار زده آوردیم سر جاده مکه. از این ماشین به ماشـین دیگـر گذاشـته هفتـاد ریال دادیم آمدیم مکه. از آنجا به هتل رواسي که بعثه رهبري است، رفتیم کتاب‌ها را پایین آورده تا داخل هتل برویم. واقعاً دمار از روزگارمان درآمد. خوشـحالیم کـه ایـن کـار باعـث تقویـت کتابخانه‌ها مي‌شود. حیف این که کسي در قم نیست که بتواند درست اسـتفاده کنـد. لحظـات آخري که مي‌آمدیم یك نفر از کتابفروشها تازه فهمید شیعه هسـتیم. مي‌گفـت چـرا کتاب‌هـاي سني مي‌خرید. توضیح دادم که کتابخانه‌هاي ما از این دست کتاب‌ها زیاد دارد. خواست بحث را ادامه بدهد که ماشین آمد و ما حرکت کردیم. شب حرم مشـرف شـده نمـاز و طـوافي انجـام داده، هتل آمدیم و اکنون آماده براي استراحت هستیم.

صبح روز یکشنبه دوش گرفتم، بعد قدري خوابیدم و سپس صبحانه خورده بحث شد که از کجا شروع کنیم. پیشنهاد من این بود که به طرف عزیزیه برویم، اما آقاي مهدوي ترجیح مي‌داد که به سمت باب‌الفتح برویم و چند کتابفروشي آنجا را ملاحظه کنیم. بنا بر اسـتخاره شـد. آیـه «اکبر تفصیلاً» آمد که نظر بنده تأیید شد. به سمت عزیزیه رفتـیم. ابتـدا هـدایایي از فروشـگاه باوارث خریدیم، بعد براي گرفتن کتاب‌هایي به کتابفروشي‌هاي مدخل دانشگاه اُمّ‌القري آمدیم. چند کتاب جدید هم گرفتم. کتاب‌ها را در ماشین گذاشته تحویـل هتـل الرواسـي محـل بعثـه دادیم. تلفني هم به ایران زدم. حرم مشرف شده، نماز ظهر و عصر را خواندیم، و سپس به سمت هتل الشهداء رفتیم.

ناهار جمع زیادي از دوستان بودند. کاروان ما که روز پنج‌شنبه از آن هـا جـدا شـده بـودیم رسیده بودند. بعد از ناهار طبق معمول آقاي انواري معرکـه طنـز داشـت. عیـدي‌ها را در مدینـه گرفته بودند و سر ما بي‌کلاه مانده بود. یکي دو خاطره هم گفت. از جمله پس از اتمام تبعید آن ها از برازجان گفت: وقتي در اتوبوس نشستیم، آمد به من دست‌بند بزند. شهید عراقي به پاسبان گفت: آقا این شیخ با این نعلین‌ها چگونه فرار مي‌کند. گفت به من دستور داده‌اند. من هم گفتم اشکال ندارد این ماشین نمي‌رود و پنجر مي‌شود! اتفاقاً چنین شـد. پاسـبان‌ها خیلـي دسـتپاچه

شدند. بعدها مرتب در راه به من مي‌گفت به خدا من زن و بچه دارم مرا نفـرين نكـن. حتـي در مرودشت براي من آش گرفت و باز همين جمله را تكرار كرد. در تهران هم گزارش كرده بود كـه اين شيخ مستجاب‌الدعوه است. بعدها هم در زندان يك پاسبان مرتب مرا مي‌پاييد. هر چه سرم را از زير رواناداز درمي‌آوردم، باز به من زل زده بود. بالاخره به عراقي گفتم. از او پرسيدم چيكار داري؟ گفته بود به من گفته‌اند مراقب اين شيخ باش. يـك مرتبـه لولـه مي‌شـود و از ديـوار بـالا مي‌رود بپر و پاي او را بگير!

در جمع افراد مكه، شخصي به نام منتظري هم هست كه شعرهاي آبكـي دارد. يـك نشـري هم دارد كه در نمايشگاه مي‌آيد. هر سال چند ماه در مكه است هيچ معلوم نيست از چه طريقي مي‌آيد، به چه مجوزي اينجا مي‌ماند. شب‌ها هم در مسجدالحرام اشعارش را مي‌خواند و افـراد را جمع مي‌كند. باز مي‌رود و ايام حج بعدی مي‌آيد. خدا از كار وي آگاه اسـت. ايـن سـابقاً از اصحاب محمد منتظري بود كه كم‌كم با نظام درافتاد و زماني او را بيهـوش كـرده از سـوريه بـه ايران آوردند و چند سال اوين بود تا آزاد شد. عقلش چندان بي‌راه نيست، اما تعادل كافي ندارد، زن هم نگرفته و مثل همه بي‌زن‌هاي دنيا قدري نامتعادل است.

قرار شد در هتل شهداء جايي براي ما بگيرند كه اتاقي گرفتند و امروز عصـر يكشـنبه اثاثيـه خود را از هتل الجرايزه به آنجا منتقل خواهيم كرد. ساعت حوالي چهار بود كه به الجزيره آمديم و عجالتاً استراحت می كنيم. اين سطور پس از استراحت نوشته شد.

حدود مغرب اثاثيه را جمع كرده تاكسي گرفتيم و عازم هتل شهداء شـديم. ابتـداء در طبقـه هفتم و بعد در طبقه سوم به ما جا دادند. دو اتاق داخل هم سه تخته، شبي ۴۰۰ ريال سـعودي. امشب شام نيمه شعبان است يا به قول آقاي انواري شام غريبان نيمه شـعبان! سـاعت ۸ جشـني برگزار شد، اول مداحي به نام آقای باقري خواند بعد هـم آقـاي طـاهري معـروف كـه در تهـران مداحي مي‌كند سومي هم روضه خواند! فكر مي‌كنم جشن را با عزا اشتباه گرفته بود. سفره شـام پهن شد. آقايان انواري طاهري خرم‌آبادي، كريمي، طباطبائي (برادرزاده حاج‌آقا حسـين قمـي) هاشمي گلپايگاني، شهرستاني و عده‌اي ديگر رفقاي ما هم بودند. آقاي انواري با زبان گرم يـك عيدي ۲۰۰ ريال از آقاي غيوري براي همه گرفت. سر سفره بحث مفصـلي دربـاره كتابخانـه‌ها شد. مخصوصاً كتابخانه تاريخ كه قرار شد طبقه دوم آن ساخته شود. ساعت ۱۰ بود كه به حـرم مشرف شديم. نماز مغرب و عشاء را به تأخير انداخته بودم تا در حرم بخوانم، بعـد هـم طـواف كردم. با يكي دو نفر از اسماعيلي‌ها صحبت كردم. يكي از آن ها كه جوان بود از تطـور امامـت در اسماعيليه آگاه بود. از كتاب دعائم خيلي تعريف كرد و گفت كه امام مقرر است و تنها داعي موجود است و اسم او هم حسين اسماعيل است كه بالغ بر هفتاد سال دارد و نفـر بعـد هـم بـه

نص تعيين مي‌شود. او گفت که فعلاً اسماعيلي‌هاي از نوع آنها، در نجران، يمن و هنـد زنـدگي مي‌کنند. ظاهرا در نماز و روزه مقيد هستند و براي زيارت خانه خدا در ۲۷ رجب و نيمه شعبان به مکه مي‌آيند. باز اصرار کردم نسخه‌اي از کتاب دعا را بگيريم گفت که اختصاصـي اوسـت و نمي‌تواند در اختيار ديگري قرار دهد. عجالتاً به هتل برگشتيم واقعاً هتل تمييـزي اسـت و قابـل قياس با هتل الجزيره که درجه ۳ است نمي‌باشد.

صبح روز دوشنبه ۲۱ مهرماه ۸۲ صـبحانه را ديرتـر خـورديم. بعـد از آن دربـاره طبقـه دوم ساختمان کتابخانه بين آقاي شهرستاني و آقاي اشعري و بنده جلسـه‌اي بـود کـه تصـويب شـد نيمي از هزينه را آقاي شهرستاني بدهد و بقيه را آقاي اشعري از جاي ديگر تهيه کنـد. بعـد نـزد آقاي انواري آمدم. اسمي از آقاي طالقاني به ميان آمد. ايشان گفـت يکـي از ويژگي‌هـاي آقـاي طالقاني اين بود که در برابر حرف‌هايي که براي ايشان زده مي‌شد يا چيزهاي ديگـر رفـع اشـتباه نمي‌کرد. يکي هم درباره سواد و علم او بود. جوري در زندان و بيرون تصوير شده بود که رجوي به من گفت که بعد از آقاي خميني، آقاي طالقاني مرجع است. من به او گفـتم آقـاي طالقـاتي مجتهد هم نيست و رجوي خيلي شگفت‌زده شد. حاج شيخ مهدي حائري هم به من گفت کـه آقاي طالقاني تا مکاسب خوانده بود، آن هم نزد ميرزا خليل کمره‌اي که معلوم هم نيست درست فهميده باشد. يك بار هم در زندان آقاي طالقاني تقريرات درس ميرزا شيرازي از درس ميـرزاي بزرگ را با محمد منتظري مي‌خواند. گفتيد: که او نزد آقاي طالقـاني درس مي‌خوانـد! وقتـي از محمد منتظري پرسيدم نفي کرد و گفت آقاي طالقاني به من گفت که بيا اين مـتن را بـراي مـن بخوان. و من براي او مي‌خواندم، و نمي‌دانم مي‌فهمد يا نمي‌فهمد.

صبح گشتي در بازار زديم و ناهار را در هتل الشهداء خدمت علما و دوستان بوديم. اين بـار هم تلاشي براي گرفتن عيدي شد که از آقايـان گرامـي و طـاهري خرم‌آبـادي نفـري ۱۰۰ ريـال سعودي گرفتند. آقاي انواري هم که در نبود ما عيدي داده بود، حق ما را پرداخت کرد. معمـولاً در اين محفل دوستانه هر کسي که حاضر نباشـد چيـزي بـه او نمي‌پردازنـد. آقـاي سـيدجعفر سيدان هم که در ميان معارفي‌هاي مشهد سيادتی دارند، جزوه‌اي تحت عنـوان ميـزان شـناخت نوشته اند که امروز نسخه‌اي از آن را به من داد.

پس از استراحت براي نماز عصر عازم مسجدالحرام شديم. سر و صدا زياد اسـت و گـرد و غبار هم اندکي ديده مي‌شود. قرب اذان خرماي فراوان در صفوف مقدم توزيع شد. نماز مغـرب و عشا را خوانديم. سري به بعثه زديم تا از آقاي نواب تشـکر کنـيم. بعـد از آن بـه هتـل آمـديم. امشب شب آخر سفر ماست و فردا صبح ساعت هشت به سمت جده و ساعت ۱ بعـد از ظهـر ان‌شاء الله به سمت ايران پرواز خواهيم کرد. اگر خبر قابل ذکري بود اشاره خواهم کرد.

سفرنامه ریاض

دی ماه ۱۳۸۳

صبح روز جمعه ۱۱ دی ماه ۱۳۸۳ به قصد پرواز به سوی ریاض عازم فرودگاه مهرآباد شدم. هدف از این سفر شرکت در هفته فرهنگی ایران است که از روز شنبه تا جمعه آینده برقرار خواهد بود. دو شب پیش دو عملیات انتحاری در ریاض صورت گرفت که طبعا نگرانی‌هایی را پدید آورده است. یکی جلوی ساختمان وزارت کشور و دیگری هم جلو محل نیروهای ویژه سعودی. مسؤولان سعودی اعلام کرده‌اند که هر دو عملیات پیش از رسیدن ماشین‌ها به محل سرکوب شده و به علاوه در حمله به خانه‌ای هم که از آن تروریست‌ها بوده هفت نفر کشته شده‌اند.

سعودی‌ها که دو سال پیش (۱۳۸۱) هفته فرهنگی خود را در ایران در میدان آزادی برگزار کرده‌اند اکنون در پاسخ آن می‌باید میزبان ایرانی‌ها باشند. در این سفر حدود ٤٥ نفر شرکت دارند اما در فرودگاه روشن شد که چند نفر نیامده‌اند. از جمله از سخنرانان که نیامده آقای عالم زاده است که بیمار شده و دیگری دکتر محسن خندان (الویری) که گویا ویزایش به تاخیر افتاده و دو روز دیگر خواهد آمد. قرار بوده که آقای محمدی عراقی هم باشد که او هم با این که همه چیز آماده بوده نیامده است. کسی همانجا گفت که روزهای اخیر علیه سفرهای زیاد وی مطالبی در مطبوعات بود که شاید به آن دلیل نیامده است. آقای مسجد جامعی وزیر فرهنگ البته در این سفر و در همین پرواز خواهد بود.

دعوت کننده از این بنده خدا، آقای اسماعیلی است که از مدیرکل‌های سازمان فرهنگ و ارتباطات است و از تحصیل کرده‌های دانشگاه امام صادق (ع). تاکنون ایشان را زیارت نکرده ام و کارها تلفنی تعقیب شده است. مثل این که چند روز است که خودش به ریاض رفته تا مقدمات کار را آماده سازد.

سوار هواپیما شدیم. در میانه راه در حال چرت بودم که آقای مسجد جامعی آمد و احوالپرسی کرد. قرار است ایشان سه روز اول را در سعودی بماند.

از همان آغاز افراد ابراز می‌کردند که به عشق رفتن به حج به این سفر آمده‌اند، اما هیچ روشن نیست که چه خواهد شد. سفیر قبلی ما آقای خاجی بود که در حج چند بار درباره مسائل عربستان با ایشان گفتگو کردم. اکنون آقای صادقی - از اعضای مرکزی مجاهدین

انقلاب - آمده‌اند که گویا هنوز استوارنامه اش را تقدیم نکرده است. آقای دستمالچیان معاون اوست که وی هم کمتر از دو ماه است که به اینجا آمده است.

در فرودگاه دبی پیاده شده چند ساعتی معطل بودیم و گردشی در سوق الحره کرده جایی مشغول استراحت شدیم. بنده با لباس روحانی بودم. آقای پروانه هم که از کانون مساجد ارشاد بود، با لباس روحانی کنار من نشسته بود. مأمور امنیت آمد و با احترام گذرنامه‌های ما را گرفت و برای کنترل برد و یک ربع ساعت آورد. این هم از مزایای لباس روحانی. بالاخره وقت پرواز رسید و ما سوار هواپیما شده به سمت ریاض رفتیم.

پرواز ما به سمت ریاض ساعت ۵/۵ بود و یک ساعت و اندی بعد ما در فرودگاه ریاض پیاده شدیم. در فرودگاه دبی برخی از دوستان را دیدم که طبعا وقت سوار شدن آنها را ندیده بودم. ازجمله آقای نظری که از اوقاف آمده بود. وی سالها ترکیه بوده و اخیرا که به ایران برگشته در اداره اوقاف مشغول به کار شده است. دوست دیگر آقای دکتر آذرشب - استاد دانشگاه تهران – بود که البته همراه آقای مسجد جامعی به شهر رفتند و بعد آمده سوار هواپیما شدند. در پرواز دبی چند روزنامه توزیع می‌کردند که من روزنامه البیان و الخلیج را دیدم. بیشتر اخبار مربوط به زلزله شرق آسیاست. خبر ریاض و انفجارات هم بخش‌هایی را به خود اختصاص داده است. اخبار دینی دیگر این روزها مربوط به حج است.

اکنون می‌توانم ترکیب کلی همراهان را دریابم. تعدادی هنرمند که میان آنها خطاط و قلمزن و مینیاتوریست و خاتم کار و فیلم مستند ساز و تلویزیونی و غیره هستند و قرار است هر کدام در غرفه‌ای کارهای خود را به نمایش بگذارند.

ساعت حدود هشت بود که وارد شهر ریاض شدیم. سعودی‌ها محل اقامت ما را در هتل ماریوت که از سری هتل‌های آمریکایی مشهور در دنیاست قرار داده بودند. گویا در تبلیغات این هتل در دبی دیدم که بیش از چهارصد هتل از این دست در دنیا وجود دارد.

از آنجا که در این هیئت وزیر هم حضور داشتند، برای ما قدری ناهماهنگی وجود داشت زیرا اصحاب سفارت بیشتر به دنبال همراهی آنان بودند. با این حال مسأله مهمی پیش نیامد. سعودی‌ها کمال همکاری را داشتند. در هتل ماریوت برای هر کدام ما یک اتاق اختصاص دادند. نماز خواندیم و شام خوردیم و ساعت ۱۱/۵ بود که من برای استراحت به اتاق آمدم. تلویزیون سعودی را روشن کردم .مصاحبه با یکی از علماي سعودي داشت که به تفصیل درباره موقعیت سلطان در اندیشه مسلمانان سخن می‌گفت و تلاش می‌کرد تا لزوم اطاعت کامل از سلطان را با استناد به اخبار و آثار اثبات کند. او از حکومت سعودی به عنوان حافظ تفکر سلفی ستایش کرده، از خلفاي بنی‌عباس که برخی طرفدار معتزله و برخی طرفدار اشاعره بودند

بدگویی می‌کرد. به نظر او این تنها دولت سعودی بود که طی این سالها از اندیشه خالص سلفی حمایت کرده است. روشن بود که این مطالب برای مقابله با تفکر القاعده و متشددین ابراز شده و تلاش می‌شود تا آنان را قانع کنند تا مصلحت دولت سعودی را در نظر گرفته و از آن قبیل رفتارها دست بردارند. همین شخص در ادامه صحبتش افراطی‌ها را به خوارج تشبیه کرد و گفت اینها از خوارج هم بدتر هستند، زیرا خوارج اهل ذمه را نمی‌کشتند اما اینها حتی اهل ذمه یعنی همین خارجی‌ها را هم می‌کشند. وی مقصود از «اولی الامر» را علما و امراء دانست و لزوم پیروی از آنان را به آیه مربوطه، مستند کرد. این عالم که نامش دکتر سلطان العید بود از لزوم پرهیز از سوء ظن به علما سخن گفته و باز هم تأکید بر اطاعت از سلطان می‌کرد.

شب اول را بحمد الله با آرامش خوابیدیم. در اتاق ما همه امکانات یک زندگی هست. تلویزیون و اسباب چایی و غیره. صبح ساعت ۷/۵ برای صبحانه پایین رفتم. تا این لحظه لباس روحانی داشتم، اما احساس کردم که در این شرایط امنیتی، ما طعمه خوبی خواهیم بود و اوضاع دشوار خواهد بود. تصمیم گرفتم برای جلسات رسمی از لباس استفاده کنم، اما در گردش‌های عمومی و بازدیدها با همان لباس شخصی باشم. بنای اصلی من آن بود که آن روز را به گردش در کتابفروشی‌ها اختصاص دهم.

ظاهرا برنامه جور دیگری بود. بیشتر افراد به نمایشگاه رفتند تا غرفه هایشان را درست کنند. اما ما که برای سخنرانی آمده بودیم و غرفه نداشتیم به هیئت همراه وزیر پیوستیم که قرار بود از چند مرکز علمی و موزه دیدار کنند. بنابر این ما هم به عنوان طفیلی به راه افتادیم. یادم رفت بگویم که صبح تاریک یک عدد روزنامه الریاض را داخل اتاق انداخته بودند. تیتر اصلی از امیر سلمان بن عبدالعزیز بود که به تروریست‌ها به عنوان کسانی که چهره اسلام را مشوه کرده‌اند حمله کرده بود. او گفته بود که اینان فرصت را در اختیار دشمنان اسلام گذاشتند تا سموم خود را بر ضد اسلام منتشر کنند. وی عربستان را وطن عروبت و اسلام دانسته و از نیروهایی که جانفشانی کرده در راه مقابله با القاعده کشته شده بودند ستایش کرده بود. امیر سلمان همچنین از متفکران خواسته بود تا مردم را نسبت به خطر تروریسم آگاه سازند.

ما حرکت کردیم و در مرکز ملک فیصل به هیئت رسیدیم. یک مرکز فرهنگی بسیار بزرگ با بخش‌های متنوع. آقای مسجد جامعی و سفیر و عده‌ای دیگر حضور داشتند. در این مرکز یک کتابخانه با بیش از ۱۵۰ هزار کتاب و ۲۵ هزار نسخه خطی هست که گویا هفت جلد آن که حاوی معرفی بیش از یک هزار و هفتصد نسخه است تاکنون به چاپ رسیده است.

مجله‌ای هم با نام الفیصل سالهاست که از آن مرکز منتشر می‌شود. شماره‌هایی که مقالاتی درباره ایران داشت برای دیدن وزیر آوردند. گویا چند ماه قبل آقای سید محمود مرعشی اینجا

آمده و جلسه‌ای درباره وضعیت نسخه‌های خطی در ایران برگزار کرده بـود. رئـیس مرکـز ملـک فیصل خیلی از ایشان یاد کرد. وی گفت که اخیرا کتابهای فارسـی هـم بـرای مرکـز خریـداری می‌کنند. چاپخانه و صحافی کوچکی هم در این مجموعه بود. به نظرم بخش‌های دیگـری هـم داشت که فرصت دیدن آنها نشد. این مرکز چندین کاتولوگ مختلف دارد. یک سی دی هم به ما دادند که فهرست هفتاد هزار پایان نامه است و چیز جالبی است.

پس از آن به مرکز الملک عبدالعزیز التاریخی رفتیم که به دارة الملک هـم معـروف اسـت. اینجا از سال ۱۳۵۵ ق خانه ملک عبـدالعزیز و دیـوان او یعنـی سـازمان اداری او بـوده اسـت. ظاهرش خانه‌ای به سبک مدارس علمیه خودمان است و هر اتاقش برای کاری بوده و به همـان شکل قدیمش نگهداری می‌شود. این مجموعه بنا خارج از درعیه یعنی آن قلعه اصـلی سـاخته شده و خانه خود ملک و نزدیکانش بوده است.

می دانیم که سـپاهیان نخسـت او کـه از آنهـا بـا عنـوان مجاهـدین یـاد می‌شـود همچنـان تشکیلاتشان را حفظ کرده‌اند و در ادوار بعد از فرزندان هر کدام آنها یک فرزنـد انتخـاب شـده داخل مجاهدین می‌شود. این تشکل همچنان باقی است. جاهایي را در شهر ریـاض دیـدم کـه شاید فروشگاه ویژه آنها یا چیزی مانند آن بود.

در دیدار از این مرکز تاریخی که بسـیار مفصـل و بخش‌هـای مختلـف دارد، زمـان زیـادی صرف شد. یک مسجد با گنجایش چهار هـزار نمـازگزار. یـک صـد واحـد نخـل بـه مناسـبت یکصدمین سالگرد تشکیل دولت سعودی. یک موزه با هشت سالن که هر کدام بخشی از تاریخ عرب و جزیرة العرب در آن جای گرفته بود. پیدایش جهان، جزیرة العرب، ممالک عربی قدیم، عصر جاهلی، عصر اسلامی، عصر سعودی، حرمین شریفین. در هر قسمت اشـیاء تـاریخی و اسناد و تصاویر و توضیحات بود .

سعودی‌ها سخت در پی کشف هویت تاریخی برای خود هستند و در سـالهاي اخیـر بـرای این کار دست به کار شده به کاوش‌های باستان شناسـی روی آورده‌انـد. تعـداد فراوانـی مجلـه تاریخی و کتاب در این زمینه دارند و تلاش می‌کنند تا سوابق تاریخی خود را ثبت کنند.

در موزه، شمار اشیاء باستانی فراوان نبود اما کمبود را بـا چیـنش زیبـا و نقشـه‌ها و تصـاویر جبران کرده بودند. در بخش ممالک قدیمه اشیاء زیادی از منطقه شرقیه آورده بودند که یکـی از کهن ترین مناطق مسکونی جزیرة العرب در عهد باستان است.

بعد همه ما را به یک سالن برده و یک فیلم نشان دادند که سرگذشت جزیرة العرب بـود کـه به ملک عبدالعزیز ختم شد و داسـتان پادشـاهی او بـه صـورت یـک فـیلم تـاریخی همـراه بـا صحنه‌های مستند در آن تنظیم شده بود. فتوحات وی از زمان بازگشت از تبعید و تصرف ریاض

آغاز می‌شد. بعد از آن الحفوف را تصرف کرد که با کمک سران عشائر و پس از خیانت آنها به دولت عثمانی بود و به دنبال آن نیروهای عثمانی خود را تسلیم کردند. بعد منطقه شرقیه را گرفت که سرزمین مروارید نام گرفته است. منطقه عسیر که به لحاظ طبیعی غنی است در مرحله بعد تصرف شد. آنگاه استان حائل و از آنجا شمال جزیرة العرب همه در اختیار ملک عبدالعزیز قرار گرفت. در این فیلم شخصیت عبدالعزیز بسیار حماسی تصویر شده است. نام این فیلم توحید المملکه بود که به معنای متحد کردن این مناطق تحت سیطره دولت سعودی است .

در این موزه یک ماکت از سرزمین مقدس مکه و مدینه بود که مناطق مهم را با زدن کلیدهایی که اسامی آن مناطق زیر آن نوشته شده بود می‌شد روشن کرد و دید. از جمله مسجد البیعه بود که در منی قرار دارد.

به ساختمان دیوان عبدالعزیز رفتیم که هر اتاق آن اختصاص به کاری داشته و مثلا اتاقی مخصوص امور خارجی بوده است. مسؤول آنجا توضیح داد که در یکی از این اتاق‌ها یک ایرانی آمده و شکایت از حمله اعراب به کاروانشان کرده است. وی گفت نام این شخص محمد علی بوده و گزارش وی را در مرکز اسناد وزارت خارجه ایران هم دیده است. همراه او یک انگلیسی هم بوده که او هم خاطراتش را نوشته و شیفته محمد علی بوده است. به نظر وی آن انگلیسی خاطراتش را از روی کتاب محمد علی نوشته است.

همین مسؤول گفت که در اینجا در ریاض نسخه‌های خطی پراکنده است و ما سال گذشته حدود یک هزار نسخه خطی خریداری کرده ایم .

تا اینجا حتی یک زن در هیچ کجا ندیدیم. در ماشین‌ها هم عدد آنها کم است و در ادارات به هیچ روی در هیچ سطحی زن دیده نشد. در هتل چند زن خارجی دیدیم که سرشان باز است اما همه آنها لباس ماکسی پوشیده‌اند. این حجاب برای خارجی‌ها پذیرفته شده است .

سیستم آموزشی زنان جداست گرچه زیر نظر وزارت تعلیم عالی است. تا چند سال قبل سازمان آن هم مستقل بوده است. اینجا زنان وظایف تعریف شده‌ای دارند و آن مقدار هم که مدرن شده باز از یک محدوده‌ای خارج نشده است.

تعداد مسافران عربستانی به بحرین و دبی بسیار زیاد است. مخصوصا در ایام تعطیل. سال گذشته بحرین چهار میلیون توریست داشته که بخش عمده آنها از عربستان بوده است. با توجه به شناختی که از بحرین داریم و نقش آن را در.... می‌دانیم، می‌توانیم حدس بزنیم که شرایط موجود در سعودی زمینه را برای این قبیل توریست‌ها به بحرین و دبی فراهم کرده است.

حال می‌توانم از ریاض تصویر بهتری داشته باشم. جایی با جمعیتی حداکثر دو میلیون اما

یک و نیم برابر تهران. به استثناء برخی موارد همه خانه‌های ویلایی است. چندین ساختمان بلند و زیبا هم دیدیم. شهر تمیزی است. کمتر کسی را دیدیم که پیاده راه برود. یکی دو بار هم که برخی بچه‌ها برای قدم زدن رفته بودند از آن‌ها خواسته شده بود تا به هتل برگردند.

در شهر که حرکت می‌کردیم، پارچه‌های زیادی را که روی پلهای هوایی نصب شده بود مشاهده می‌کردیم که روی آنها از اسبوع ثقافی ایرانی یا هفته فرهنگي ایراني یاد شده و از مردم دعوت شده بود که به دیدن آن بروند. جایی که برای آن در نظر گرفته شده المرکز الثقافی للفهد در حاشیه شهر است اما محل بسیار معظم و بزرگی است. یک روزنامه سعودی که پیش از شروع هفته فرهنگی خبر برگزاری آن را زده بود در اختیار آقای اسماعیلی بود. در آن روزنامه، عناوین سخنرانی‌ها هم نوشته شده بود. گفتنی است که وزیر فرهنگ سعودی نامش فؤاد بن عبدالسلام الفارسی است و قرار است وی و آقای مسجد جامعی در مراسم افتتاحیه سخنرانی کنند. نمی‌دانم این لقب فارسی او از کجا آمده اما بی تردید باید یک رگ و ریشه ایرانی داشته باشد .

این نخستین هفته فرهنگی است که در اینجا برگزار می‌شود. برخی دوستان گفتند که این قبیل برنامه در ریاض حتی برای کشورهای دیگر هم تاکنون نبوده است. نمی‌دانم این سخن تا چه اندازه درست است.

در این طرف، سازمان فرهنگ و ارتباطات هم کتابچه‌ای در این باره منتشر کرده و نمونه کارهای هنری مختلف را در آن با توضیحات آورده است. آقای حجازی که معاونت انتشارات سازمان را دارد گفت که در جایی از آن اشاره به این بوده که انقلاب اسلامی معجزه الهی است و سعودی‌ها با توضیح این که این مطلب ممکن است سبب تحریک افراطی‌ها شود آن ورق را کنده‌اند.

عصر روز شنبه ۱۲ دی ماه به محل نماشگاه رفتیم. ابتدا در مصلای مرکز الثقافه نماز خواندم و پس از آن از غرفه‌های مختلف بازدید کردم. به نظرم اشیائی که آورده بودند اندک بود اما گزینش آنها بسیار عالی بود. رنگ اسلامیت در آنها وجود داشت. قرار بود هیچ چیزی فروخته نشود و سعودی‌ها در این باره تأکید بیش از حد داشتند.

به تدریج برنامه افتتاحیه آغاز شد. شروع برنامه ساعت ۸ بود. در وقت شروع، جمعیتی حدود ۲۰۰ ایرانی و سعودی بودند. اما فکر می‌کنم در پایان، این جمعیت تا سیصد و حتی اندکی بیشتر رسیده بود .

ابتدا وزیر فرهنگ سعودی سخنرانی کوتاهی کرد و طبق معمول کوتاه سخن گفت و روی استواری روابط دو کشور تأکید کرد. سپس آقای مسجد جامعی شروع به سخنرانی کرد و طبق معمول طولاني. اول توضیحاتی به عربی از رو خواند اما نمی‌دانم چرا یک جا خطاب به

جمعیت گفت ایها الاخوات. ای کاش فارسی صبحت کرده بود. سپس متن پیام آقای خاتمی را قرائت کرد و همزمان کسی متن عربی را می‌خواند.

زن‌ها در یک سالن جدا حضور داشتند. این سیاستی است که سعودی‌ها در تمام سالن‌ها رعایت کرده‌اند. یک سالن جدا به زنان اختصاص می‌دهند و اگر آنان پرسشی دارند صدایشان با بلندگو پخش می‌شود. طبعا در فضای نمایشگاه هم حضوری نداشتند و قرار بود دو روز چهارشنبه و پنج شنبه را به آنان اختصاص دهند.

در این وقت یک فیلم از ایران با عنوان کاس النور پخش شد که به نظر می‌آمد کپی صدمین بلکه بالاتر است. گزارشی از ایران و انقلاب و امام و انتخابات و رای دادن و پیشرفت‌های فنی و علمی بود. دو جایش را ظاهرا حذف کرده بودند. یکی اطلاق حرب المقدس بر جنگ ایران و عراق و دیگری حذف موشک بزرگی که روی آن مرگ بر امریکا نوشته شده بود. در این فیلم از امام خمینی فراوان یاد شده بود و این اولین بار بود که در حضور سعودی‌ها فیلمی از ایران با این شکل پخش می‌شد. در این محفل سلطان بن ترکی بن عبدالعزیز هم حضور داشت .فیلم برای سعودها خوب بود اما برای ما کیفیت نداشت. آقای مسجد جامعی گفت تا فیلم تمام شد یک پارچ آب خوردم، یعنی از خجالت.

بعد از خاتمه افراد به نمایشگاه رفته به بازدید از غرفه‌های مشغول شدند. شاید بیش از یک ساعت آقای مسجد جامعی همراه وزیر فرهنگ سعودی و احتمالا عده‌ای دیگر مشغول بازدید بودند . یک نمایشگاه کوچک کتاب در میانه سالن بود که از آن استقبال می‌شد، اما به دلیل آن که فروشی نبود اعتراض فراوانی صورت می‌گرفت. این اصرار سعودی‌ها بود که کتابی فروخته نشود.

جوانی از رادیو ریاض آمد و یک گفتگویی با من ضبط کرد. بعدهم چهار پنج دقیقه گفتگوی مستقیم با رادیو ریاض داشتم که درباره علت برگزاری این هفته فرهنگی بود. او می‌پرسید که هدف از برگزاری چیست و بنده هم توضیحات مختصری با عربی شکسته دادم.

چند نفر از براداران مسؤول در سفارت را دیدم که گهگاه نوشته‌های مرا در سایت بازتاب درباره عراق خوانده بودند. در این باره مفصل صحبت شد. فکر می‌کردند من با جاهای خاصی ارتباط دارم و اخبار می‌گیرم. سفیرمان اقای صادقی هم بود و من امروز در فواصلی که ممکن بود با ایشان درباره مسائل مختلف صحبت‌هایی داشتم. ایشان قبلا در دبی و کویت بوده و تجربی کار است، درست همانند نسل اول وزارت خارجه ای‌ها که هنوز هم همان‌ها رشته امور را در دست دارند. وی دیدگاه‌های خاصی درباره تغییر و تحول در نوع بینش ایرانی نسبت به مسائل مختلف داشت.

ساعت ۱۰/۵ بود که به هتل برگشتیم و خوردن شام و گفتگوها تا ساعت ۱۲/۵ به طول انجامید. اکنون که این مطالب را می‌نویسم دقیقا ساعت همین است که عرض شد.

محل اسکان مسؤولان، قصر الموتمرات است که گفتند به خاطر مسائل امنیتی آنان را در آنجا اسکان داده‌اند. آنجا رفتم مثل محبس جن بود. این روزها آن قدر مسائل امنیتی در اینجا اهمیت یافته که هر کجا، حتی وسط اتوبان ماشین‌ها را کنترل می‌کنند. در سر راه بیشتر ساختمان‌های مهم موانعی گذاشته‌اند و با چیزی شبیه به عصا زیر ماشین‌ها را چک می‌کنند که حاوی مواد منفجره نباشد.

صبح روز یکشنبه ساعت ۸/۵ به قصر الموتمرات رفتیم تا همراه هیئت به بازدید مراکز دیگری برویم. آقای دستمالچیان ما را به طبقه سوم برد. من و آقای واعظ به داخل اتاق آقای مسجد جامعی رفته مشغول صحبت شدیم. گویا سفیر و دیگران مشغول گفتگو بودند تا صورت مذاکره با امیر عبدالله را که قرار بود بعد از ظهر باشد تهیه کنند. فرصتی شد تا درباره مسائل مختلف با وزیر صحبت کنم. ظاهرا مهم ترین مسأله تأکید آقای ری شهری روی برداشتن محدودیت از زیارت بقیع است که امسال بر آن افزوده شده است. در خبرها آمده که ایشان نامه‌ای هم به امیر عبدالله نوشته است .

ساعت ۱۰/۵ بود که به دیدن کتابخانه ملک عبدالعزیز رفتیم. این کتابخانه را امیر عبدالله از کنار قصر خود به نام پدرش ساخته است.

یک مطلب شگفت در اینجا این است که بسیاری از شاهزاده‌ها تلاش می‌کنند تا به نام خود مؤسساتی را پدید آورند. این افراد که اموال فراوانی دارند مثل خواجه‌های دوره صفوی وقف زیاد دارند و معمولا این اوقاف در زمینه تأسیس مراکز فرهنگی و کتابخانه‌ای است. در ایران آقازاده‌های ما فعلا در حال جمع اموال هستند و شاید روزگاری فرصت تأسیس این مراکز فرهنگی را داشته باشند. عجالتا در کشور ما دولت تنهاست و وقف مخصوصا وقف فرهنگی به جز اندکی درباره مدارس مرده است.

در کتابخانه ملک عبدالعزیز به جز چاپی‌ها فراوان پنج هزار نسخه خطی هم بود که گویا چهار مجلد آن فهرست شده است. می‌گفتند روزی هزار و پانصد نفر برای مطالعه می‌آیند. اما به نظرم واقعی نیامد چون هیچ کس نبود. بخشی را به خانم‌ها اختصاص داده و پیرمردی را مسؤول آنجا گذاشته‌اند. آنها کتابهای خاص خود را دارند و اگر چیزی از این طرف خواستند به کمک این مرد می‌گیرند. آقای مسجد جامعی یک کتاب هنری که تصاویر میناتور از لیلی و مجنون داشت اهدا کرد و گفت عکس‌های لیلی را طرف زنها بگذارند و عکس‌های مجنون را در بخش مردها.

در بخش رجال هم چند نفر بودند که فیلم تماشا می‌کردند. چندین سالن سخنرانی و کنفرانس بود و کتابهایی هم چاپ کرده‌اند که یک مجموعه سه جلدی تحت عنوان الاسلام و حوار الحضارات حاصل یکی از کنفرانس هاست. و دیگری یک مجموعه پنج جلدی درباره اندلس و فرهنگ و تمدن اسلامی که آن هم مجموعه مقالات است. انتشارات این مرکز فراوان است و رئیس آنجا به درخواست من کتاب شهور فی دیار العرب را به من داد. این کتاب را من در نمایشگاه شارجه دیدم اما فقط برای عرض بود و اینجا توانستم آن را به دست آورم .

مجله عالم المخطوطات و النوادر هم از همین مرکز چاپ می‌شود که یک شماره اش را به من داد. به نظرم مجله مهمی است و باید شماره‌های آن در کتابخانه مرعشی باشد. نیم ساعتی وقت مان را برای دیدن فیلمی درباره کتابخانه تلف کردند که بعد همه اش را از نزدیک دیدیم .

یکی از بهترین کتابهای چاپی آنها کتابی تحت عنوان الفروسیه بود که درباره ادبیات اسب در عربی بود و به لحاظ چاپ در اروپا جایزه گرفته بود. اسب و شتر و آب سه چیز مهم برای عربهاست. هر کجا رفتیم اول یک لیوان آب بزرگ می‌آوردند. ما اول خیال کردیم شربت است، بعد دیدیم آب است و تازه فهمیدم که این به فرهنگ اینها بر می‌گردد که آب برایشان بسیار عزیز است. حالا هم از چند صد کیلومتر آن طرف تر از لب دریا آب خوراکی شان را از آب شیرین کن‌ها به این برهوت که حالا برای خودش شهری و تمدنی شده می‌آورند.

در بخش خطی نسخه‌هایی را ملاحظه کردیم. از جمله نسخه‌هایی که اخیرا یک افغانی از افغانستان برای فروش آنجا آورده بود و یکی از آنها که فارسی نمی‌دانست پرسید که آیا اینها ارزش دارد یا نه، یک نسخه درباره قبایل افغان و تاریخ افغانستان بود شاید اسمش خلاصه الانساب.

یک تجربه ما هم در این دو روز حرکت با یک کاروان ماشین در شهر بود که جالب بود. پلیس بسیار مراقبت داشت و راننده‌ها وحشتناک رانندگی کرده اخطارهای شدیدی به سایر ماشین‌ها می‌دادند و آنها را کنار زده حرکت می‌کردند. این اقدام با بوق زدن‌ها و تشر زدن‌های مکرر صورت می‌گرفت و البته برای بنده دهاتی تازگی داشت. به یاد تعبیرهای کور شو دور شو که در تاریخ می‌خواندم افتادم و تازه معنایش را فهمیدم.

آقایی به نام بیالی از طرف سعودی‌ها مدیر نمایشگاه است. درباره کتابخانه خودمان با او صحبت کردم و از وی خواهش کردم که اگر می‌تواند برای آن کتابهایی را تهیه کند. امروز سر ناهار کتابها را آورد اما وقتی باز کردم معلوم شد بیشترش کارهای تبلیغاتی و عکس امرای سعودی است آن هم مکرر. مجبور شدم برخی را انتخاب کرده بقیه را به دوستان و تعدادی را هم به سفارت بفرستم.

یکشنبه شب قرار بود آقای دکتر آذرشب سخنرانی کند. به منظور شرکت در برنامه ساعت ۵ به سمت مرکز الثقافی للفهد حرکت کردیم. در برنامه ساعت سخنرانی ۷/۵ اعلام شده بود اما اعلام کردند که سخنرانی ساعت ۵/۵ برگزار خواهد شد. بعد فهمیدم که در آن سالن یک سخنرانی برای یک سعودی گذاشته‌اند که قرار است درباره بیکاری در سعودی یا ریاض سخنرانی کند برای همین برنامه را تغییر دادند. البته تفاوتی نمی‌کرد چون افراد انگشت شماری در هر دو موقع در آنجا حضور داشتند.

سخنرانی حداکثر با حضور ۵۰ نفر آغاز شد که نیمی ایرانی بودند. بحث ایشان درباره مقایسه ادبیات فارسی و عربی بود اما ایشان درباره تمدن اسلامی سخن گفت و آخر کار به شعر به عنوان یکی از مظاهر تمدنی پرداخت. ایشان شعر عربی و فارسی را قرین یکدیگر شمرد و آنان را به دو ظرف مرتبط با هم تشبیه کرد که وقتی در یکی آب بریزند به دیگری هم سرایت می‌کند.وی این را تعبیری از دکتر شفیعی کدکنی دانست.

چند سوال مطرح شد از جمله از دو خانم که صدایشان در سالن مردان شنیده می‌شد و هر دو دکترا داشتند. یک جوان قطیفی هم در آنجا بود که او هم سؤالی مطرح کرد. چند شیعه قطیفی دیگر هم بعد از آن دیدم که به دیدن نمایشگاه آمده بودند. برنامه آقای آذرشب خوب بود و ساعت ۷ تمام شد .

قرار بود شب را میهمان وزیر فرهنگ سعودی باشیم که در برج بزرگی در ریاض و رستورانی در طبقات بالا برگزار می‌شد. مراسم شام دو ساعت طول کشید و شام خوبی هم داده نشد. سر میز ما برخی از سعودی‌ها هم بودند که از آن جمله کسی بود که مشاور سردبیر روزنامه الریاض بود و از روزنامه‌های ایران سؤال می‌کرد که کدام پر تیراژتر است. فرد دیگری هم متخصص ادبیات انگلیسی بود و به هر حال با صحبت‌های متفرق وقت تلف شد.

احساس کردم و این نکته را کسی از همراهان هم تأیید کرد که هر چه قدر ما فکرمان در حد اداره کشور به صورت یک ده است آنها نسلی از شاهزاده‌ها و غیر شاهزاده‌ها را با فکری در گستره‌ای دست کم در حد مرزهای جهان عرب تربیت کرده‌اند. البته باید زن را از این جامعه تا حدودی منها کرد.

بنده از سالها مشتاق بودم از دفتر مجلة العرب و دفتر کار حمد الجاسر که خودش گویا سال ۲۰۰۱ مرد دیدنی داشته باشم. دوستی آمد و صبح روز دوشنبه ١٤ دی ماه ما را به المرکز الثقافی للحمد جاسر برد. این دوست کسی جز آقای عبدالباری الدخیل نبود که خودش صحاف و به کارهای فرهنگی بسیار علاقه مند بود. کم کم فهمیدم که شعر هم می‌گوید و داستان‌های کوتاه هم می‌نویسد. آقای سهم الدعجانی رئیس مرکز با این که ما قرار داشت در

آنجا نبود. شخصی دیگری آمد و یکی دو کتاب هم داد. ساعتی ماندیم و بیرون آمدیم. قرار شد برای به دست آوردن مجله العرب اقدام کنیم. گویا باقیمانده کتابها در اختیار دختر حمد جاسر است که او هم دکترا دارد.

در آنجا متوجه چاپ جدید کتاب المناسک حربی شدم که سالها پیش آقای حمد جاسر آن را بر اساس نسخه کتابخانه رضوی مشهد چاپ کرده بود. در مقدمه مقاله‌ای بود که نسبت آن را به حربی انکار کرده و نوشته بود که شاید از قاضی وکیع باشد. گفتم آن مقدمه را برایم زیراکس بگیرند.

مجله العرب امسال چهل ساله شده و از کهن ترین مجلات سعودی است که مقالات فراوان تاریخی دارد. من مقاله‌ای را که برای کنفرانس آماده کرده بودم به همان شخص دادم تا اگر مایل بود و خواست در مجله چاپ کند.

سر راه به مکتبه العبیکان که یک کتابفروشی بزرگ است رفتیم. در آنجا کتاب الدولة الامویه فی کتابات المسعودی را که سال گذشته در ایام حج معرفی آن را در مطبوعات سعودی دیده بودم پیدا کردم. این کتاب در دفاع از بنی امیه و شخص یزید است. ده بیست کتاب دیگر هم خریداری کردم.

در این وقت که هیئت به سمت مرکز البابطین الثقافی رفته بود ما هم عازم آنجا شدیم تا این مرکز را هم ببینیم. نام مسؤول مرکز عبداللطیف است و برادرش عبدالعزیز شبیه آن را در کویت درست کرده است. کتابخانه‌ای مفصل با چندین هزار نسخه خطی در این مرکز بود. کار اصلی آنها تصحیح متون است و چند کتاب هم چاپ کرده‌اند.

من برنامه را جوری تنظیم کرده بودم که سه شنبه به ایران برگردم. یعنی سخنرانی خودم را به جای آقای عالم زاده به دوشنبه ساعت ۸/۵ موکول کرده بودم. اما خبر رسید که چهارشنبه خواهم رفت.

در راه قدری با عبدالباری صحبت کردم. شیعیان اینجا با سعودی‌ها کنار آمده‌اند. رهبر آنها عجالتا آقای شیخ حسن صفار است که در منطقه شرقیه است و گاهی برای سخنرانی و شرکت در کنفرانس‌ها به ریاض می‌آید. از جمله هفته قبل به ریاض آمده و در خانه حمد جاسر که یک خانه بزرگی است و سالنی برای کنفرانس‌های هفتگی دارد سخنرانی کرده بود. اعلامیه آن را به من نشان دادند.

چندی قبل که پاول در کنگره به دولت سعودی به خاطر برخورد با اقلیت‌ها و از جمله شیعیان اعتراض کرده بود آقای صفار به او جواب داده و گفته بود که اگر خیلی به فکر حقوق بشر هستند به فلسطین برسند. این اظهار نظر به صورت تیتر اول مجله الریاض چاپ شده بود.

در این روزها هم که دو انفجار در الریاض رخ داد شیخ حسن اعلامیه‌ای علیه آن صادر کرد.

در سعودی شبکه الراصد (alrasid.com) اخبار شیعیان را منعکس می‌کند و فعلا هم محدودیتی برای آن وجود ندارد. در این سایت به راحتی می‌توان اخبار شیعیان را ملاحظه کرد. در خبرهای آن دیدم که یکی از روحانیون شیعه را در مدینه منوره هنگامی که مشغول خواندن زیارت در بقیع بوده دستگیر کرده و به زیر قبرستان برای بازجویی برده‌اند. خود من هم یکبار به همین بلا دچار شدم.

ساعت ۱۲/۵ به سراغ مرکز آقای عبداللطیف طیب الانصاری باستان شناس و مدیر مجله ادوماتو رفتیم. دانشمند قابلی به نظر آمد. وی کتابی هم درباره کشفیات الفاو، شهري در جنوب جزیره العرب دارد. از آنجا موزه‌ای هم فراهم آورده که در دانشگاه ملک سعود ریاض است. ادوماتو نام قدیمی دومة الجندل است. از انتخاب این اسم شگفت زده شدم. آقای الانصاری از اعضای هیئت تحریریه مجله الحج هم هست که بسیار شیک و تمیز چاپ می‌شود. مجله ادماتو سایت ویژه‌ای دارد و مقالات هر شماره از آن را که از سال ۲۰۰۰ به این طرف چاپ شده می‌توان مشاهده کرد. البته به اصل مقالات نمی‌توان دسترسی داشت. هر شماره یک ضمیمه انگلیسی هم دارد که خودش چندین مقاله است. نقد کتاب و گزارش کنفرانس‌های تاریخی را هم در هر شماره می‌توان مشاهده کرد.

ایشان اهل مدینه است. از او درباره عبدالقدوس الانصاری که نویسنده کتاب آثار المدینة المنوره است سؤال کردم. گفت که عموزاده اوست. وی چند کتاب به ما هدیه کرد و گفت که شب برای سخنرانی من به محل نمایشگاه خواهد آمد.

ظهر را میهمان سفیر بودیم که تمامی ایرانی‌ها را شامل ٤٥ نفر به قصر الریاض به صرف ناهار دعوت کرده بود. ناهار جانانه‌ای داد که شام وزیر فرهنگ سعودی را جبران کرد. آقای مسجد جامعی هم بود و یکی از میهمانان برخاسته تشکر کرد و از وزیر و سفیر خواست برای حج رفتن بچه‌ها فکری بکنند.

در این وقت به هتل برگشتیم تا استراحت مختصری کرده عازم محل نمایشگاه شویم. آقای الویری هم آمده و طبعا باید اول ایشان سخنرانی کند و سپس بنده. تلویزیون سعودی در حوالی ساعت ٤ در حال پخش برنامه‌ای درباره اسبوع ثقافی ایران بود.

عصر ساعت ٥ بود که به سمت نمایشگاه حرکت کردیم. ساعت ۷/٥ آقای الویری سخنرانی خود را آغاز کرد. برای هر سخنران، مهمان دیگری را که دکتر و متخصص بود و به تناسب انتخاب شده بود، آورده بودند که بحث را آغاز کرده پرسشها و پاسخها را منظم می‌کند.

ایشان متن سخنرانی را عربی خواند و سپس پرسش و پاسخ مطرح شد که اینجا فارسی

می‌گفت و مترجمی ترجمه می‌کرد که البته خوب ترجمه نشد و بنابرین برنامه خوب پیش نرفت. موضوع مقاله ایشان درباره تمدن اسلامی بود و حاصل سخن آن که اگرچه اسلام زنده است تمدن اسلامی مرده است و باید بر اساس اسلام تمدن دیگری بنا کنیم. بنابرین سخن گفتن از احیاء غلط است و باید از خلق سخن گفت.

ساعت ۸/۵ پس از یک ربع استراحت سخنرانی بنده آغاز شد. آقای الانصاری هم آمده بود و جمعیت هم شاید بین ۵۰ تا ۷۰ تن بود. گویا خانم‌ها هم حضور داشتند که دو مورد از آن طرف سؤال مطرح شد. موضوع سخنرانی من – جزیرة العرب فی النصوص الجغرافیة الایرانیة القدیمه – بود. شرحی از مرکزیت مکه درمتون جغرافیایی و اهمیت اطلاعات ارائه شده در آنها درباره حرمین دادم و این بحث را تا سفرنامه‌های دوره قاجاری و اهمیت آنها در تاریخ اجتماعی جزیره العرب شرح دادم. وقت سؤال و جواب هم با همان عربی ناقص جواب پرسشها را دادم، زیرا قبل از آن دیده بودم که ترجمه خوب پیش نمی‌رود. شاید بیش از ۱۵ سؤال مطرح شد و این استقبال عالی بود.

در میان سؤالات در چند مورد تأکید شد که ما چگونه می‌توانیم سفرنامه‌های فارسی را به عربی درآورده از آنها استفاده کنیم. به نظرم این یکی از زمینه‌های مشترک است.

عادت آنان در پرسش این بود که اول اسم خود را می‌گفتند بعد از سخنرانی تشکر می‌کردند و سپس پرسش خود را مطرح می‌کردند. دکتر الهلابی از استادان تاریخ دانشگاه ملک سعود که در آنجا حاضر بود دعوت کرد تا برای دیدن گروه تاریخ دانشگاه، فردا را به آنجا برویم. ایشان در گذشته رئیس کتابخانه دانشگاه ملک سعود بوده است.

بعد از سخنرانی ساعت حوالی ۱۰ بود که به هتل برگشتم. ابراز علاقه از سوی سعودی‌ها و ایرانی‌ها نسبت به مقاله ام خوب بود و خودم هم از سخنرانی راضی بودم .
صبح روز سه شنبه ساعت ۸/۵ آقای هلابی آمد و من همراه آقایان آذرشب و الویری عازم دانشگاه شدیم. وی از هما ن ابتدا شرحی کلی از دانشگاه بسیار بزرگ و معظم ملک سعود و دانشکده‌های آن داد. سپس وارد دانشگاه شده ما را به کتابخانه آنجا برد. در این وقت جوانی را صدا کرد تا شرحی از کتابخانه به ما بدهد. وی گفت که کتابخانه پنج میلیون کتاب دارد. در مقدمه کتاب الربذه خواندم که سال ۱۴۰۵ این کتابخانه دو میلیون کتاب داشته است. بخش خطی هم دارد که ملاحظه کردیم. بخش کتابهای عمومی انگلیسی و عربی بسیار بزرگ بود. در بخش خطی ده هزار نسخه خطی وجود داشت که فهرست ناقصی از آن منتشر شده بود و اکنون در حال تدوین فهرست جامعی بودند. فاضل عباس جوانی بود که کتابخانه را برای ما توضیح داد و گویا از بچه‌های قطیف بود. بخشی را هم به مطبوعات قدیمی عربی در کشورهای

مختلف اختصاص داده بود و در این باره کاتولوگی هم چاپ شده بود که عالی بود. یک قرآن جاپ آلمان از سال ۱۶۹۳ هم در ویترینی به نمایش گذاشته شده بود. از دیدنش کیف کردیم.

بعد از آن به بخش تاریخ رفتیم. اساتید تاریخ در اتاقی جمع شدند. وقت نماز شد، رفتند اما دکتر هلابی به آنها گفت که اینها مسافر هستند و نماز را جمع و قصر می‌خوانند. وقتی استادان دوباره جمع شدند از ما خواستند تا دانشگاه خود و کارهای علمی مان را توضیح بدهیم که خیلی وقت گرفت. ما هم چند سؤال پرسیدیم. دکتر عزالدین عمر موسی که مغربی است آنجا بود. وی درر السمط را چاپ کرده و کتابی هم درباره فعالیت‌های اقتصادی در مغرب در قرن اولیه اسلامی نوشته که جایزه مرکز ملک فیصل را هم گرفته است. من به او گفتم که مقدمه آن کتابش را که درباره ادبیات شیعه در اندلس است به فارسی ترجمه کرده ام. طبعا خوشحال شد.

استاد دیگر دکتر الغامدی بود که کتابی درباره سقوط الخلافة العباسیه نوشته و به دستور مفتی کتاب او جمع شده است. وی نسخه‌ای از آن را در اختیار ما گذاشت. وی در آن جلسه از حضور یک ساله خود در ایران قبل از انقلاب یاد کرد و ستایش فراوانی از ایرانی‌ها کرد. او گفت که توده مردم ایران عرب‌ها را دوست می‌دارند اما روشنفکرها از عرب‌ها بدشان می‌آید و به همان شعرهای فردوسی که به عربها حمله کرده آنها را سوسمار خور معرفی می‌کند استدلال می‌کنند.

در میان صحبت‌ها مکرر از هفته فرهنگی سخن گفته می‌شد و آنان از برگزاری آن خشنود بودند و سخن از تقویت روابط فرهنگی می‌گفتند.

در این وقت به دیدن بخش باستانشاسی رفتیم و موفق شدیم یک موزه با ارزش را که کار آقای الانصاری بوده ببینیم. این موزه که حاوی اشیای تاریخی از الفاو در جنوب عربستان بود بسیار عالی چینش شده بود و از آنجا که به یک منطقه اختصاص داشت دیدن آن واقعا عالی بود. اشیائی هم که خطوط پهلوی روی آنها بود در آنجا وجود داشت. اشیائی هم از منطقه ربذه در آنجا بود که کار باستانشناسی آن را سعد الراشد و الانصاری کرده بودند. درباره ربذه و آثار آن کتابی هم آقای سعد الراشد نوشته که فعلا مسوول موزه‌های کشور است و در جلسه سخنرانی شب اخیر هم حضور داشت و دعوت کرد تا به موزه برویم.

در این وقت دکتر هلابی انسانیت کرده و مجددا با ماشین شخصی خود ما را به هتل رساند. انصافا از روحیه او در این سن و سال خشنود شدم. وی در عرصه کارهای تاریخی در ریاض فعال است و نامش را جای‌های مختلف می‌توان ملاحظه کرد. از آن جمله جزو هیئت تحریریه مجلة العرب است که از حمد جاسر بود و بعد از فوت او در سال ۲۰۰۱ همچنان منتشر می‌شود.

آقای عبدالباری عصر سه شنبه آمد. قرار شد پیش از شروع سخنرانی دکتر سعید واعظ به محل خانه حمد جاسر برویم تا ببینیم چگونه می‌توانیم مجلة العرب را تهیه کنیم. وی با تلفن‌های مختلف بالاخره به این نقطه رسید که ما دست کم نیاز به چهار هزار ریال سعودی داریم. من با آقای شهرستانی در مدینه تماس گرفتم و قرار شد که ایشان پنج هزار ریال حواله کند که به سرعت این کار انجام شد. در این وقت ما به خانه رسیدیم. صبحت‌های مقدماتی شد و علاوه بر چهل سال مجله کتابهایی هم من انتخاب کردم که جمعا ۵۷۵۰ ریال سعودی شد . دختر جمد جاسر که تلفنی صحبت شده بود مبلغ بالای پنج هزار ریال را تخفیف داده و ما باقی را دادیم و آمدیم. قرار شد فردا آنها را به هتل بفرستند.

در این وقت ما خود را به سرعت به نمایشگاه رساندیم که به سخنرانی آقای واعظ برسیم. سفیر هم حضور داشت اما پس از دیدن نمایشگاه رفت و ما دقایقی صحبت کردیم و قرار شد فردا صبح خدمت ایشان برسیم. سخنرانی آقای واعظ مکه و مدینه و تجلی آنها در ادب فارسی بود. اشعاری را انتخاب کرده و به عربی ترجمه کرده بود. گهگاه ترجمه عربی هم موزون صورت گرفته بود. این تعابیر به قدری زیبا بود که همه محو آن اشعار شده بودند. آقای واعظ متن را به فارسی و عربی می‌خواند و البته لهجه زیبای ترکی ایشان سایه بر سخنرانی انداخته بود و نمک آن بود.

پس از خاتمه صحبت پرسش‌هایی مطرح شد. از جمله خود من سؤال کردم که آیا این قبیل مضامین در اشعار عربی هست یا نه. آقای واعظ پاسخ را به آقای آذر شب حواله کرد. و ایشان هم جواب داد که اصولا در شعر عربی مضامین عرفانی نیست. در این وقت آقای خورشا که فعلا زبان فارسی را در دانشگاه ملک سعود تدریس می‌کند به ابن فارض اشاره کرد که اشعاری دارد. این را بگویم که در نمایشگاه کتاب امسال شارجه من یک کتاب خریداری کردم با نام وصف البیت الحرام فی الادب العربی. این کتاب کار سعاد سید محجوب است که مرکز جمعه ماجد آن را منتشر کرده و باید برای رسیدن به پاسخ واقعی برای این سؤال آن کتاب را ملاحظه کرد.

کسی هم از حاضران سعودی راجع به این نکته پرسید که آیا در شعر معاصر فارسی هم درباره مکه و مدینه چیزی هست. آقای واعظ اظهار بی اطلاعی کرد. اما من برخاسته و گفتم که در ایران مسابقه شعر حج هست و امسال ۸۵ شاعر در آن شرکت کرده نفرات اول به حج و عمره رفتند. این نکته برای آن جمعیت تازگی داشت و از آن استقبال شد.

امشب هم از جمله سؤال کنندگان دو زن هم از بخش نسوان بودند که درخواست ترجمه اشعار فارسی مربوط به حج را داشتند. یکی هم درباره شعر زنان ایرانی درباره حج پرسید.

ساعت ۹/۵ بود که به سمت هتل برگشتیم. قدری کارها را سر و صورت داده و کارتن‌های کتاب را آماده کردم. در محل نمایشگاه که بودیم آقای سعد الراشد خواست تا فردا به محل کار او که ریاست موزه‌های کشور است برویم تا کتابهایی به ما بدهد.

صبح ساعت ۷/۵ بود که راننده سفیر آمد و به سفارت رفتیم .دو ساعتی در موضوعات مختلف گفتگو کردیم. بحث بر سر عقب ماندگی و عوامل آن و عدم تحرک در جامعه ایرانی بود. وی گفت، فکرش این است که روی آگاهی توده‌ها کار بکند و این با کار فرهنگی در سعودی برای شناساندن ایران میسر است. تجربه ایشان در کشورهای عربی خوب است و امیدوارم در باز کردن زمینه‌های جدی توفیقاتی به دست آورد .

ساعت ۹/۵ به سمت موزه حرکت کردم. وقتی آنجا رسیدم عبدالباری هم آمده بود. داخل ساختمان رفتیم اما آقای سعد الراشد نبود. مسؤول بخش پژوهش آنها توضیحاتی درباره بخش‌های مختلف داده ما را سرگرم کرد تا آقای سعد الراشد برسد. بالاخره ایشان آمد و عذر خواهی کرد که شب گذشته دخترش بیمار شده و مجبور بوده در بیمارستان بالای سر او باشد. امروز هم دنبال کار امتحان فرزند دیگرش بوده است .

استاد سعد الراشد مورخ و باستانشناس است. ایشان در لندن تحصیل کرده و همان زمان تحصیل، همراه استاد فرنگی اش برای باستانشناسی به ایران آمده و مدتي حوالی کرمان کار کرده است. بعدهم پایان نامه اش را تحت عنوان درب زبیده به انگلیسی نوشته که چاپ هم شده و عربی آن هم چاپ شده است. درب زبیده دربارهٔ راه حج از کوفه به مکه است که ایشان بر اساس اسناد تاریخی و آثار باستانشناسی این راه را مرحله به مرحله تحقیق کرده است. یکی از منازل این راه ربذه است که ایشان کتاب مستقلی هم درآن باره نوشته است. این همان جایی است که ابوذر به آنجا تبعید شد و سر راه کاروان حج عراق بود و برای همین در سال ۳۲ عبدالله بن مسعود در سر راه حج به بالین ابوذر رسید، بر او نماز خواند. سعد الراشد آثار دیگری هم دارد.

ایشان قدری هم درباره لزوم ایجاد ارتباط فرهنگی میان ایران و سعودی صحبت کرد و گفت با این که از منطقه مشایخ است (حریمله که اولین بار محمد بن عبدالوهاب در منطقه آنها وارد شده) اما معتقد است که مسلمانان باید اختلافات مذهبی را کنار بگذارند و فکری برای روبرو شدن با دشمن مشترک بکنند. وی از اعضای شورای اوقاف کشور هم هست و من درباره خراب شدن برخی از آثار دینی از ایشان پرسیدم و به خصوص روی بازسازی مسجد البیعه تأکید کردم. گفت که مساجد دست ما نیست، اما قبول داشت که این مسجد از آثار زمان منصور عباسی است و باید برای آن فکری کرد. درباره خراب کردن قلعه عثمانی‌ها در دو سه سال پیش

پرسیدم، مشکل مسکن را در مکه مطرح کرد و در ضمن گفت که آن قلعه از اشراف بوده نه از عثمانی. اشراف بدون پول عثمانی‌ها نمی‌توانستند نفس بکشند.

وی مقدار زیادی کتاب برای ما آماده کرده و آثار خودش را هم که پنج کتاب می‌شد بعد از آن به هتل فرستاد. عبدالباری که باید به قطیف می‌رفت از بنده جدا شد و آقای سعد الراشد با ماشین اداری، بنده را با کتابها به هتل فرستاد. یکی از بهترین کارهای پژوهشی این مرکز مجموعه الاطلال است که گزارش باستانشناسی جزیرة العرب است و سالانه یک شماره از آن منتشر می‌شود و تاکنون بیست شمارهٔ آن انتشار یافته است.

در جای دیگری هم اشاره کردم که در عربستان تاریخ جایگاه ویژه‌ای دارد و به جز الاطلال، مجله الدرعیه و مجله الداره عمدتا مقالات تاریخی منتشر می‌کنند. جالب است که متن کامل مجله الداره روی سایت آنها هست.

در ساعت ۲ که به هتل آمدم پس از ناهار به کار بسته بندی کتابها پرداختم. قرار شد آنها را همراه با وسائل نمایشگاه به ایران باز گردانند. امیدوارم برای این کتابها که حاصل سفر من است مشکلی پیش نیاید.

نگرانی من امروز که روز آخر اقامت من در اینجاست یعنی چهارشنبه، این است که نتوانستم المکتبه الفهد الوطنیه را ببینم که آنها هم انتشارات زیادی دارند. به علاوه احساس کردم طی این سالها کارهای زیادی در اینجا چاپ شده که چون مؤسسات دولتی آنها را منتشر کرده‌اند حتی در مکه و مدینه هم عرضه نشده و ما تهیه نکرده ایم. اما درباره ریاض زیاد می‌توان نوشت مشروط به آن که کسی زیاد در ریاض بماند. شهر ریاض شهري ویژه است و عجالتا برای دیدن کلیاتی درباره آن به سایت موقع مدینة الریاض باید مراجعه کرد.arriyadh.com.

در آنجا می‌توان تصاویر زیبایی را از مراکز مهم این شهر و نیز بناهای قدیمی مانند درعیه که بخش اولیه ریاض و محل عبدالعزیز بوده مشاهده کرد.

وقتی از سفر بازگشتم گزارش زیر را با عنوان عربستان امروز، دیگر عربستان دیروز نیست برای سایت بازتاب نوشتم.

روزگاري عربستان، رقیب ایران در رهبري جهان اسلام بود. همان زمان که «القاعده» را در آستین خود پرورش داد تا همزمان، با کمونیست‌ها در افغانستان و با شیعیان انقلابي و طرفدار امام خمیني(ره) در اقصي نقاط جهان اسلام، مبارزه کنند. آن زمان «القاعده» و سعودي در خدمت اهداف آمریکا بودند که قرار بود، همزمان هم در برابر شوروي سابق بایستد و هم انقلاب اسلامي را مهار کند .

به نظر من، «القاعده» و سعودي آن زمان رسالت خود را خوب انجام دادند و با ارائه یك

آدرس غلط، انقلاب اسلامي را تا حدي مهار كردند و كمونيستها را هم در افغانستان زمينگير. اما «القاعده» كارش را ادامه داد. كساني كه با آموزههاي «خوارجي ـ سلفي» بزرگ شده بودند، نمي‌توانستند آرام بنشينند. آنان يكي از دشمنان سابق خود را از دست داده بودند، اما دو دشمن جديد در فهرست آنها افزوده شده بود. كمونيستها دشمني بودند كه از صحنه جهان حذف شدند و شيعه كه دشمن قديمي آنها بود، همچنان حضور داشت. اما دو دشمن جديد، يكي آمريكا بود و ديگري خود عربستان. «القاعده» از آمريكا شروع كرد، آن هم در يازدهم سپتامبر. از آنجا كه نيروهاي «القاعده» اكثرا سعودي و يمني بودند، آمريكا قضايا را به درستي از چشم عربستان مي‌ديد. غافل از اين كه خودش هم در پشت صحنه بزرگ كردن «القاعده» حضور قاطع داشت.

عربستان مي‌بايست ميان آمريكا و «القاعده» يكي را انتخاب مي‌كرد. روشن بود كه سعودي، نمي‌توانست هوس مبارزه با آمريكا داشته باشد. بنابراين بايد با «القاعده» مبارزه مي‌كرد «القاعده»اي‌ها چند ماهي صبر كردند تا ببينند مي‌توانند عربستان را به سوي خود بكشانند يا نه. وقتي ديدند كه دولت اين كشور قاطعانه در كنار آمريكا ايستاده و «القاعده» را تحت فشار شديد مي‌گذارد، به رويارويي با آن پرداختند.

اما آيا عربستان از فشار آمريكا رها شده است؟ به نظر مي‌رسد پاسخ منفي است.

دولت عربستان از اساس به اعتبار آن كه يك آرمانهاي افراطي را در خود پرورش داده و خط اخواني‌هاي قديم و وهابي‌ها را در بطن خود دارد، اگر اصرار زياد در مبارزه با «القاعده» بكند، پايگاه خود را به طور كلي از دست خواهد داد. بنابراين راهي ندارد، جز آنكه محاسبه جديدي در منطقه كرده و راه تازهاي را در برابر خود بگشايد.

از يك طرف حس ضدآمريكايي در عربستان بيداد مي‌كند و بايد از طرف دولت اين كشور تا حدودي پاسخ به اين حس مثبت داده شود. از سوي ديگر، عربستان مي‌داند كه آمريكا هدفي جز از هم گسستن اين دولت و تجزيه اين كشور يا تضعيف آن ندارد، بنابراين سعودي بايد با دولت آمريكا، «كج دار و مريز» رفتار كند.

در اين آشفته بازار، عربستان تلاش مي‌كند تا راه حل جديدي را انتخاب كند. اين راه‌حل، نفي افكار افراطي و رفتن به سمت افكار معتدل است. اين جريان را دانشگاهي‌هاي سعودي و نيز حداكثر حدود ۲۰ درصد از طلاب ديني سعودي، تأييد مي‌كنند. اما بدنه ديني اين كشور، شامل روحانيون وهابي و تودهها با دشواري به آن سمت مي‌روند.

در اين تعريف جديد، عربستان در داخل و خارج دست به اصلاحاتي در روابط خود زده است و اين، كار بسيار عاقلانه اي است كه سعودي دنبال مي‌كند .

در داخل با اقليت‌ها رفتار بهتري دارد. به دانشگاهي‌ها و نخبه‌هاي فكري كـه ضـد تعصـب وهابي هستند، اعتناي بيشتري كرده و اختياراتي به آنها مي‌دهد و مجموعا تلاش مي‌كنـد تـا بـا ايجاد يك انتخابات محلي براي شهرداري‌ها، مشـاركت بيشـتري بـراي نخبگـان فـراهم كنـد و سامانه جديدي را در ميان نيروهاي داخلي پديد آورد .اين يعني حذف اخواني‌هاي تند وهابي و ميدان دادن به افكار اصلاح طلبانه و ضد افراطي.

اما در خارج، عربستان مي‌كوشد تا متحديني براي خود در منطقه دست و پا كند. سالهاست كه عربستان به طور عمده روي ايران حساب مي‌كند. اين هم حساب درستي است. ايـران تنهـا كشور قدرتمند منطقه است كه آرمان‌هاي خـاص خـود را دارد. روحيـه اسـتقلال طلبانـه دارد. سابقه مبارزه با قدرت‌هاي خارجي را دارد و به هـر حـال، ركنـي از اركـان اسـلام در منطقـه بـه حساب مي‌آيد. مشكل عربستان در ارتباط با ايران، افكار افراطي داخل آن كشور است كه زماني خود دولت سعودي به آن دامن زده است. در شرايط جديد و پس از سركوبي «القاعده» و مبارزه سخت با افكار تند و افراطي، راه براي ايجاد رابطه با ايران باز شده است. عربستان نيازمند ايـن رابطه است و با تمام وجود، تلاش مي‌كند تا زمينه را براي توسعه روابط فراهم سازد.

اين سياست اكنون چيزي بيش از ده سال است كه آغاز شـده اسـت. مسـلما بـا آن سـردي روابط و دشمني سابق ميان دو كشور، بهبود روابـط يـك چنـين زمـاني را مي‌طلبيـد و بـه نظـر مي‌رسد اكنون به نقطه بسيار مساعدي رسيده است .

رفت و آمد وزيران ايراني به سعودي و برگزاري هفته فرهنگي ايران در آن كشور، در روزهاي مياني دي ماه سال جاري نشانه‌اي از ايـن همكـاري و توسـعه روابـط اسـت. سـعودي‌ها بـراي استقبال از هفته فرهنگي ايران سنگ تمام گذاشتند. بسياري از چهره‌هـاي علمـي برجسـته ايـن كشور، در اين هفته فرهنگي شركت كردند و مرتب بـر ضـرورت توسـعه روابـط سـخن گفتنـد. وسايل ارتباط جمعي سـعودي همكـاري بسـيار گسـترده اي كـرده و در انعكـاس اخبـار هفتـه فرهنگي ايران در داخل اين كشور، تلاش فوق‌العاده كردند.

اما يك مشكل اساسي ذهنيت‌هاي به جا مانده از گذشته است كـه در هـر دو طـرف وجـود دارد؛ برخي از مطبوعات قديمي ما كـه نـه عربسـتان، بلكـه گـويي هـيچ كشـور همسـايه‌اي را نمي‌شناسند، نمي‌توانند به ضرورت تعميق اين روابط و اهميـت آن در ايجـاد سـاختار سياسـي فرهنگي جديد براي منطقه پي ببرند. اينها هنوز در ميان همان شـعارهاي قـديمي كـه روزگـاري اهميت داشت، مانده‌اند و از آن حد تجاوز نكرده‌اند.

بسياري از سياستمداران ما هم كه بر اساس تجربه گذشـته، هنـوز مـديريت در ايـران را بـا مديريت كدخدايي و روستايي مقايسه مي‌كنند، بايد حصارهاي ذهني خود را بشكنند و دريابند

كه مي‌بايست در سطح بين‌المللي بينديشند و دست كم در حد منطقه‌اي، مـديريت جديـدي را پديد آوردند كه مسلما نخستين گام تنظيم رابطه با سعودي است. ساير كشورهاي منطقه، ماننـد كويت و امارات و قطر و بحرين، سعودي را پدر بزرگ خود مي‌دانند و اگر ما آن كشور را داشـته باشيم، با ديگران راحت‌تر مي‌توانيم كار كنيم.

البته بايد توجه داشت در سعودي هم مخالفت‌ها جدي است. اگر ما سست حركت كنـيم و آثاري بر اين روابط بار نكنيم، باز در فرصت مناسب آنان قدرت را به دست مي‌گيرند و دشـمني با ما كه اثر زيادي هم در محدود كردن ما دارد، بالا خواهد گرفت .

اكنون كه زمينه فراهم شد، بايد رفت و آمد را بيشتر كرد و به خصوص از فرصت حج بـراي گسترش ارتباط بهره برد.

يكي از بهترين زمينه‌ها، ارتباط ميان محافل علمي و تحقيقاتي دو كشور اسـت .سـعودي‌ها در برخي از زمينه‌ها جلوتر از ما حركت مي‌كنند. اين درست است كه آنها ريشه عميق و تجربـه صد ساله در آموزش و پرورش ندارند، اما در همين زمـان كوتـاه قـدم‌هاي بلنـدي برداشـته‌اند. مراكز پژوهشي آنها با حمايت ثروت‌هاي فراواني كه در اختيار شاهزاده‌هاست، فعالانـه بـه كـار مشغول است. شايد عرصه نظريه پردازي در تمدن اسلامي، يكي از بهترين عرصـه‌هايي باشـد كه مراكز علمي ما با مراكز سعودي بتوانند در آن عرصه فعاليت كننـد. البتـه رابطـه عربسـتان و ايران، برجستگي‌هاي ديگري هم دارد كه نگاه به آنها در گسترش و تعميق روابـط نقـش مـؤثري مي‌تواند داشته باشد.

ايران برخلاف عراق و برخي ديگر از كشورهاي همسـايه، بـا عربسـتان مشـكل اختلافـات ارضي ندارد. برخلاف پاكستان و افغانستان كه تعمد يا لااقل كوتاهي آنها باعث ناامني مرزهاي ما توسط اشرار و باندهاي مافيايي مواد مخدر مي‌شود، ما چنين مشـكلي بـا عربسـتان نـداريم. عربستان شاهزاده‌ها و چهره‌هاي سرمايه‌دار زيادي دارد كه مبادله سرمايه آنهـا بـا نيـروي كـار و متخصصان ما، فوايد زيادي براي دو طرف دارد و....

به طور قطع اين مطالب مبالغه نيست و اگر كسي سفري به آن نقاط داشته باشد و مكتوبات و منشورات آنان را ببيند، تصديق خواهد كرد كه مي‌توان ايـن همكـاري را داشـت و عـلاوه بـر بهره‌دهي، بهره‌وري هم كرد.

سفرنامه عمره

(شهريور ١٣٨٤)

روز ٢٠ شهريور ١٣٨٤ روز يكشنبه ساعت ٥ صبح به وقت عربستان بود كـه وارد فرودگـاه مدينه منوره شديم. بلافاصله غسل زيارت كرده عازم حرم شدم، اما وقتي رسيدم نماز صبح تمام شده بود. به داخل مسجد رفته بعد از نماز تحيّت، نماز صبح را به جاي آوردم. به نظـر مي‌آمـد مدينه خلوت است و شمار ايراني‌ها فراوان. از آن جا بيرون آمده كنار قبـر پيـامبر(ص) زيـارت نامه خواندم و سپس به بقيع رفتم. تصورم اين بود كه سخت‌گيري زيـاد شـده اسـت، امـا چيـز شگفتي به چشم نخورد. برابر قبور ائمه(ع) يك نرده آهني مثل ضريح بزرگ درست كرده‌اند كـه مردم پشت آن ايستاده‌اند. مسير سنگ فرش روبروي قبور ائمه هم دو رديف زنجير كشيده‌اند.

مشغول خواندن زيارت نامه شدم. يك مرتبه ديدم دو نفـر از زيـر آن زنجيـر عبـور كـرده بـه سرعت به طرف قبور رفته روي آن ها را بوسيده و گويا خـاكي هـم برداشـتند و آمدنـد كـه نفـر سومي خيز گرفت برود. مردم حاضر هـم آن دو نفـر را بوسـيده دستشـان راكـه خـاكي بـود بـه لباسشان ماليدند. اندكي بعد تعدادي سروصدا كرده با آنـان مخالفـت كردنـد. بعـد كـه آمـدم شنيدم، مأموران سعودي همانجا به عده‌اي كه زيارت امين الله مي‌خواندند حمله كرده‌اند. اين خبر را آقاي دكتر گلشني كه سر صبحانه ايشان را ديدم نقل كرد. آقـاي دكتـر، ديـروز بـه مدينـه مشرّف شده است. سر صبحانه يكي ازشاگردان قديمي‌ام را هـم كـه در دانشـگاه آزاد قـم علـوم سياسي مي‌خواند ديدم. ايشان مرا شناخت و گفت كـه كـارش تجـارت اسـت و درس را بـراي زينت خوانده. سپس به اتاق آمده بابت ديشب و كم خوابي‌ها تا ساعت ١٠ استراحت كردم، بعد از آن بيدار شده مشغول اصلاح متن تاريخ مكـه شـدم كـه قاعـدتاً بايـد در كنـار زيـارت، كـار اصلي‌ام در اين ايام باشد. ترجمه اين كتاب را از روز عيد امسال آغاز كردم. باشـد، كـامپيوتر را كه آوردم؛ حدس مي‌زدم در فرودگاه نگاه مي‌دارند، امـا چنـين نشـد. اصـلاً سـاكها را جسـتجو نمي‌كردند و فقط از دستگاه عبور مي‌دادند. البته چندين كارتن كتاب كه با كاروان ما آورده بودند نگاه داشتند. امروز گفتند كه براي ترخيص آن ها خواهند رفت، اما نمي‌دانم موفق خواهند شد يا نه.

ظهر يكشنبه براي نماز ظهر عازم مسجد النبي(ص) شدم. مسجد تفاوتي نكرده است. پس از اقامه نماز در جاي مناسبي كه بتوانم سرم را روي سنگها بگذارم و البته با چسباندن فرشها اين

فضاها را کاهش داده‌اند، از مسجد بیرون آمدم. ایراني‌ها نماز عصر را فرادا هـم مي‌خواننـد و از مسجد خارج مي‌شوند. طبعاً براي خواندن نماز عصر به راهروهايي که ميان فرشها درست شده و سنگ است، مي‌آيند تا سر بر سنگ بگذارند و اين محلها که براي رفت و آمد است، بـا نمـاز آنان تعارض پيدا مي‌کند.

به طرف بازار رفتم تا پولي صرف کنم و زيرپوش و شلواري بخرم. زنان سياه هـر کـدام روي زمين يا چرخ دستي‌هاي بزرگ و کوچك بساط کرده‌اند. به يکبـاره زلزلـه شـد و مـأموري آمـد، وسائل هر کسي را مي‌گرفت و پرت مي‌کرد. کفش و لباس بود که در خيابان‌هاي ميان هتل‌ها که محل پياده روهاست پخش مي‌شد. مأمور، سر فرش طرف را که وسائلش روي آن بود مي‌گرفت و مي‌کشيد و همه چيز را پرت و پلا مي‌کرد.

بالاخره پولي صرف کردم و دو قطعه لباس خريدم و به هتل آمدم. ناهار را همراه شـماري از مهمانان حجت الاسلام و المسلمين آقاي شهرستاني بوديم. از آن جملـه آيـات و آقايـان سـيد جعفر کريمي، گرامي، طاهري خرم آبادي، اشعري، غيوري، مدني، سيدان و شماري ديگر.

پس از خوردن ناهار به اتاق آمدم. خانم گفته بود که بعد از نماز، بنا دارد به قسـمت روضـه برود که اين ساعت مخصوص خانم‌هاست. من در اتاق نشستم و بخشي از کتاب تاريخ مکه را اصلاح کردم. اي کاش يك کتاب لغت خوب عربي به فارسـي در اختيـار داشـتم کـه متأسـفانه ندارم، هرچند از معجم فقهي که يك برنامه بسيار خوب با چند فرهنگ لغـت عربـي بـه عربـي است، استفاده مي‌کنم.

عصر يکشنبه حدود دو سه ساعت خوابيدم. حدود مغرب با صـداي اذان بيـدار شـدم، امـا توان رفتن به مسجد را نداشتم. نماز را در هتل خواندم و سپس به اصلاح متن مشغول شـدم کـه تا بعد از وقت نماز عشا ادامه داشت. براي شام به اتاق رفتم. امشب تعداد زيادي ميهمان آمـده بود. آقاي شهرستاني عصري به ديدن آقاي عَمْري، روحاني برجسته نخاوله، رفته بود. گويـا بـر اثر افتادن دچار شکستگي شده و فعلاً براي سه ماه بايد استراحت کند. آقاي عمـري بـراي فـردا ظهر دعوت عمومي کرده است. جمع تصديق مي‌کردند که آقاي عمري واقعـاً بـديل نـدارد. در حال حاضر پسرش به جاي وي نماز مي‌خواند.

کنار آقاي سيدان نشستم. شرحي از جلسات قم که مناظره با آقاي فياضي و تعـدادي ديگـر بود بيان کرد. سه جلسه برگزار شده بود که هر کدام سه ساعت و جلسه سـوم نزديـك بـه چهـار ساعت طول کشيده بود. آقاي سيدان يك معارفي يا تفکيکي معتدل است مبانی افکار خودش را می داند. از رابطه‌اش با محمد تقي شـريعتي پرسـيدم. گفـت کـه زمـاني در کـانون، بـه جـاي شريعتي هم سخنراني مي‌کرده است. وقتي زن ايشان يعني مادر دکتر شريعتي پـيش از انقـلاب

درگذشت، سه جلسه فاتحه برگزار شد كه آقاي سيدان فرمود كه من منبري هر سه جلسه بودم كه در دو جلسه دكتر شريعتي هم بود. در يك جلسه اشاره كردم كه برخي جامعه شناسند، اما در باره دين مي‌نويسند، برخي مشاغل ديگري دارند و... بعد شريعتي دنبال فرستاد. يك جلسه ديدار دوستانه داشتيم كه در باره بحث شورا و امامت صحبت شد و او گفت كه اين حرفها را چهار سال پيش من گفتم و اكنون قبول ندارم كه شورا مبناي امامت باشد.

امشب آقايان توسلي، و دامادش عيسي ولايي، معاديخواه، غيوري، كريمي و تعدادي ديگر حضور داشتند. يك قدري هم در باره وضعيت عراق صحبت شد وداستان تلعفر و تهديد القاعده به استفاده از سلاح شيميايي، آن هم در صورتي كه تا بيست وچهار ساعت ديگر عمليات تلعفر تمام نشود. یک سال است كه مردم تلعفر كه شيعه هستند از خانه و كاشانه بيرون رانده شده‌اند و كسي به وضع آنان رسيدگي نمي كند تا اين كه اخيراً دولت عراق مصمم شد وضع اين شهر را كه به شهرهاي ديگر هم سرايت كرده و تصفيه قومي مي‌شود كنترل كند. به هر حال وضع عراق خيلي پيچيده شده و صورت كار را به صورت جنگ شيعه و سني درآورده‌اند كه واقعاً عواقب وحشتناكي دارد. آدمي فكر مي‌كند اي كاش شيعيان از ابتدا منطقه جنوب را جدا كرده بودند تا اصلاً درگير اين ماجراها نشوند. گرچه عاقبت آن هم نامعلوم است.

صبح ساعت پنج بود كه به مسجد رفتيم. نماز را به جماعت خواندم. بعد از آن عازم زيارت قبر پيغمبر(ص) شدم. مردم همه به سمت روضه رفته از آنجا از باب بقيع خارج شده بيرون مي‌روند. مأموران كنار مرقد حضرت ايستاده‌اند و كسي اجازه نمي يابد از يك متر نزديك‌تر شود. از باب بقيع بيرون آمدم. از همين موقع صبح به تدريج شروع به گذاشتن ديوارهاي موقت براي آماده كردن فضا براي ورود زنان مي‌كنند. وارد بقيع شدم. تقريباً در كنار هيچ يك از قبور مأموري نبود و تنها ده مأمور با لباس فرم نظامي در گوشه‌اي با يكديگر مشغول صحبت بودند.

ورودي قسمتي كه گفته مي‌شود محل قبر ام البنين است، بسته شده است. اينجا محل روضه خواني‌ها بود و اينها براي اين كه خود را راحت كنند، اساس مسير ورودي آن را از دو طرف بسته‌اند. معمولاً دسته‌هاي كارواني بيرون از بقيع، سمت پيشاني بقيع روي زمين مي‌نشينند. دسته‌هايي كه فقط شامل مردان مى شود بالاي پله‌ها هستند و دسته‌هايي هم با جمعيت كمتر به داخل بقيع مي‌روند. مردان كاروان‌ها همراه با روحاني راه افتاده هر يك از قبور را به آنان معرفي مي‌كنند. معمولاً اين كار براي يك كاروان يك بار است و البته در بقيع هر روز از اين موارد ديده مي‌شود.

بعد از خواندن زيارت در حال بيرون آمدن، آقاي دكتر گلشني را ديدم. با يكديگر بيرون آمده مشغول صحبت شديم. تقريباً تا هتل و سر صبحانه حدود يك ساعت به بحث‌هاي سياسي

گذشت و دوستان ديگري هم كه آنجا بودند مشغول گوش دادن بودند و گاهي هـم اظهـار نظـر مي‌كردند. بحث‌ها در باره يازدهم سپتامبر بود كه اين روزها چهارمين سـالگرد آن اسـت. دكتـر اصرار دارد كه اين طراحي خود امريكايي‌هاست. بعد از آن به اتاق آمده اسـتراحتي كـردم و بـاز مشغول تصحيح ترجمه شدم. ساعت ده بود كه همراه آقاي سـمامي بـه كتابفروشـي دارالزمـان رفتيم. تقريباً تمامي بازارچه‌هاي كوچك را در حاشيه خيابان در سـمت حـرم خـراب كرده‌انـد. بنابرين بسياري از اين كتابفروشي‌هاي كوچك هم از ميان رفته اسـت، امـا دارالزمـان چـون آن سوي خيابان ستين بوده خراب نشده است. كتابفروشـي بسـيار بزرگـي اسـت و كتابهـاي كهنـه فراواني هم دارد. حدود سيصد و سي ريال كتاب خريداري كردم. چند كتاب كوچك راجـع بـه پيامبر(ص) و مدينه چاپ شده بود كه گرفتم.

ساعت يازده و نيم روز دوشنبه بود كه به هتل برگشتم. اتاق آقـاي شهرسـتاني شـلوغ اسـت. طلبه‌هايي كه مي‌آيند، مبلغي پول به رسم هديه مي‌گيرند. عده‌اي هم براي ديد و بازديد مي‌آيند. همراه آقاي گلشني دقايقي نزد آقاي شهرستاني رفتم. ايشان بـراي نمـاز رفـت و مـن هـم بـراي تصحيح متن به اتاق آمدم.

ساعت يك و نيم بعد از ظهر بود كه در قالب يك اتوبوس و يك سواري عازم محـل اقامـت شيخ عَمْري شديم. از جاي آن ها در مقايسه با چند سال پيش كه من ديـده بـودم، شـگفت زده شدم. يك حسينيه بزرگ ساخته‌اند كه زيرزمين وسيعي هم دارد و براي نمـاز مغـرب و عشـا پـر مي‌شود. ساختمان‌هاي قديمي هم هست. ميهمان خانه‌اي هم براي افطار كسـاني كـه رجـب و شعبان روزه مي‌گيرند تعبيه شده بود. اطراف آنجا را هم به شدت تميز كرده بودند. شيخ عَمْـري آرام آرام حركت مي‌كرد و در حال حاضر پسرش شيخ كاظم كه جواني مؤدب و معمم اسـت بـه جايش نماز مي‌خواند. جمعيت ما بسيار زياد بود و پذيرايي خوبي شد. من هم دسـت شـيخ را بوسيدم و به ايشان گفتم كه كتابي راجع به نخاوله ترجمه كرده‌ام. بـا ايـن كـه چنـد سـال پـيش نسخه‌اي به ايشان داده بودم، ولي اظهار بي اطلاعي كرد. چند تصوير هم از ايشان گرفتم. بناي حسينيه تزييناتي شبه كاشي داشت به اين معنا كه بـا سـراميك‌هايي كـه از دور شـبيه بـه كاشـي است، و اسمش به عربي «فسيفساء» است داخل حسينيه به سبك ايراني ـ عربي تزيين داده شده بود. در مواردي كه لازم بوده، توصيه‌هاي بهداشتي و ديني براي ايراني‌ها به فارسي نوشـته شـده بود. خط نوشتن هم نستعليق بود و روشن بود كه يك ايراني ايـن مطالـب را روي تابلوهـا بـراي آنان نوشته است. ساعت سه بود كه به هتل برگشتم. مجموعاً داستان حسينيه و رفتن ايراني‌هـا و ميهماني امروز و اين كه چند روز قبل هم آقاي ري شهري اينجا بوده اسـت نشـان مي‌دهـد كـه طي چند سال اخير اوضاع بسامان شده و اين‌ها را بايد در كارنامه اميرعبدالله ثبت كرد. شـنيدم

که این روزها گفته است: از این به بعد کسي نبايد جلوي من خم شود يا دست مرا ببوسد. خـم شدن فقط برابر خداست و دست بوسيدن هم براي پدر و مـادر اسـت. تعبيـر «مـولاي» را هـم درباره من بكار نبريد.

نماز مغرب را در مسجد النبي(ص) خواندم. دقايقي قبل از نماز يك نفر بلند بلنـد مطـالبي به‌عربي مي‌گفت و آياتي مي‌خواند که فقط آيه «و لاتـذر علـي الارض مـن الكـافرين ديـارا» را شنيدم. شايد مربوط به قضاياي اخير تلعفر و جنگ ميان عراقي‌ها و امريكايي‌ها از يك طـرف و القاعده‌اي‌ها از طرف ديگر بود. چند دقيقه طول كشيد تا آرام شد. امام جماعت هم كه صدايش را تازه مي‌شنيدم در نماز، آيات استقامت «ثم استقاموا» را خواند. شايد آن هـم جهـت داشـت. اينها همه حامي القاعده هستند.

بعد از نماز مغرب، نماز عشا را خواندم و بيرون آمدم. يكي از دوستان قـديمي را ديـدم كـه مدير كاروان دانشجويي بود و گفت آخرين كاروان دانشجويي اسـت. جلسـه قـرآن در مسـجد گذاشته بودند. از مسجد بيرون آمدم. به دنبال كافي‌نت بودم تا اخبار ايران را ببيـنم. جسـتجوي فراوان كردم تا بالاخره در جايي يافتم. اخبار را ديدم و گزارش كوتـاهي هـم در بـاره عربسـتان و موضع دوگانه‌اش در قبال تروريسم نوشتم. آن ها در خارج از كشور خود و به خصـوص عـراق، القاعده را تقويت، اما در داخـل بـا آن هـا مبـارزه مي‌كننـد. گفـتم كـه اينهـا، هـم مي‌خواهنـد القاعده‌اي‌ها را به عراق بفرستند تا هم از شرّشان راحت باشند و هم حس القاعده گري داخل را كه طرفدار زياد دارد توجيه كرده باشند. نيم ساعت كمتر در كافي‌نت بودم، پـنج ريـال سـعودي گرفت. در بازگشت بود كه نماز عشاي مسجد تازه شروع شد، اما من به خانه آمـدم تـا كارهـاي عقب مانده را در تصحيح متن دنبال كنم. سهميه روزنامه‌ام سي صـفحه اسـت كـه مـع الاسـف امروز تا حالا كه ساعت هشت و نيم شام دوشنبه ۲۱ شهريور است، تخلّف كرده‌ام.

ساعت نه و نيم بود كه براي ديدار با آقاي شيخ حسن صفار به اتاق آقـاي شهرسـتاني رفـتم. عده‌اي از دوستان بودند. ايشان يكي از روحانيون روشنفكر در منطقة قطيف احسـاء اسـت كـه طي سالهای اخير توانسته با برقراري رابطه با دولت سعودي، فضاي تازه‌اي را براي شيعه فـراهم كند. ايشان گفت كه سه چهار سال است كه شيعيان اجازه يافته‌اند مسجد داشته باشند. در حال حاضر در احساء حوزه علميه وجود دارد و نشرياتي هم منتشر مي‌كند. دو نشريه واحـه و كلمـه گرچه در بيروت چاپ مي‌شود اما به راحتي در سعودي توزيع مي‌شـود. گـر چـه در بيـروت بـه چاپ می رسند، اما به راحتی در سعودی توزیع می شوند. تاكنون نزديك به چهل كتاب شـيعي در خود سعودي مجوز نشر گرفته و به چاپ رسيده كه البته بيشتر كتابهـاي فقهـي اسـت. خـود ايشان يك دوره هشت جلدي كوچك در فقه خانواده و ازدواج نوشته كه يـك ناشـر سـعودي در

جده آن را چاپ كرده است.

نكته تازه آن كه شنيدم اخيراً ملك عبدالله در ديدار با مقامات امريكايي قرارداد اعزام ده هزار دانشجوي سعودي را امضا كرده است كه قاعدتاً تعداد زيادي از آن ها شيعه خواهند بود. اينـان بايد خودشان موافقت دانشگاه‌هاي آن كشور را بگيرند و ويزا به دست آوردند؛ دولت حقوق آنان را پرداخت خواهد كرد. اين كار از جهات مختلف براي سعودي مفيد خواهـد بـود، بـه عـلاوه عده‌اي را راضي نگاه مي‌دارند. اخيراً پانزده درصد به حقوق موظفين هم در كشور افـزوده شـده است. در حال حاضر نويسندگان شيعي به راحتي مي‌توانند در مطبوعـات قلـم بزننـد و از ايـن جهت فرصتي براي تجديد حيات شيعه فراهم آمده است. اخيراً در نمايشگاه كتاب تونس، براي بردن كتابهاي برخي از نويسندگان شيعه اقدام شده است. به نظر مي‌رسد اين تحوّل مثبتي باشد كه دولت سعودي در پي آن است.

آقاي صفار در جلسات كنفرانس الحوار الوطني هم كه در مكه و مدينه برگزار شده و گفتنـد كه يك ماه آينده هم باز برگزار مي‌شود شركت مرتب دارد. بـه عـلاوه در ريـاض هـم گـاه بـراي سخنراني دعوت مي‌شود. فعاليت شيعيان در الدمام هم قابـل توجـه اسـت، زيـرا عـده زيـادي مهاجران احسائي در آنجا هستند كه چيزي حدود بيست درصد جمعيت ايـن شـهر را تشـكيل مي‌دهند. قطيف فاصله نزديكي با دمام دارد كه حدود ۳۰ كيلومتر است سايت آقاي صفار هـم در داخل كشور باز است و به راحتي مي‌توان از آن استفاده كرد.

امشب معده من به شدت درد گرفته و نتوانستم چيزي بخورم. التهابي است كه هر از چندي به سراغم مي‌آيد. شب را درست نخوابيدم و صبح هم نتوانستم حرم مشرف شوم. ساعت ۹ بـود كه عازم كتابفروشي العبيكان شدم. روبروي آن فروشگاه لباس جماسيتي است كه خانم را آنجا گذاشته، خودم به كتابفروشي رفتم. يك كتابفروشي بزرگ كه سعي كرده‌اند جـامع باشـد. خـود العبيكان يك ناشر روشنفكري ــ ديني به حساب مي‌آيد.

چند جلد كتاب خريدم و سپس با خـانم و وسـائلي كـه خريـده بـوديم بـه هتـل برگشـتيم. فروشنده لباس، يمني بود و گفت كه از سادات عُرَيضي است و اصلش از حضرموت است. وي گفت از نسل احمد بن عيسي بن علي بن جعفر است. به او گفتم: چطور مي‌شود كسي از نسل جعفربن محمد يعني امام صادق(ع)، اما سني باشـد؟ خـودش هـم خنـده‌اش گرفـت و گفـت حضرموتي‌ها همه شافعي هستند. به نظرم كم و بيش با هويت خودش آشنا بـود. گفـت سـي و پنج سال است در سعودي هستم، اما جنسيه سعودي به ما نمي‌دهند. درباره ساختمان علي بـن جعفر صحبت كردم كه خراب كرده اند. گفت: اين كلاب آنجـا را ويـران كردنـد. ايـن تعبيـري است كه معمولاً مخالفان وهابي‌هاي افراطي در اينجا به كار مي‌برند. سـالها پـيش هـم آن را از

زبان كساني شنيده بودم.

لازم است اشاره كنم كه در ميان نويسندگان اخير سعودي شخصي بـه نـام عـائض القرنـي هست كه كتابهاي فراواني در سطح عمومي دارد و مريدان زيادي هـم ميـان سـعودي‌ها جـذب كرده است. من از جزئيات افكارش آشنايي ندارم، اما بيشـتر كتابهـايش را هـم همـين عبيكـان چاپ مي‌كند.

وقتي برگشتم حالم بسيار خراب بود و افتادم. ساعت يك و ربع بـود كـه بيـدار شـدم. بـراي ناهار عازم اتاق شدم. امروز هم ميهماناني بودند كه از آن جمله آقاي معاديخواه بود. تمـام يـك ساعت و اندي را كه آنجا بودم با وي صحبت مي‌كردم. بحث‌هاي تاريخي، سياسي و قدري هم در باره خاطرات آقاي منتظري و غيره. ايشان گفت كه جلد سوم خاطراتش را نوشته كه تـا زمـان انقلاب است و گفت كه يك مورد از خاطرات آقاي منتظري را هم در باره اين كه گفته است من پيشنهاد تحصن دانشگاه را دادم نقد كرده است. شرحي هم ارائه داد كه لابـد در كتـابش نوشـته است و ان شاء الله چاپ خواهد شد.

عصري همچنان حالم بد بود و به رغم آن كه سري بـه دكتـر زدم، تغييـري در وضـعم پـيش نيامد. قدري كار كردم و سپس استراحت. عصري قـرار بـود پـيش از رفـتن آقـاي شـيخ حسـن صفار، با ايشان ديداري داشته باشيم. در چند دقيقه‌اي كه خدمت ايشان بودم، سؤالاتي در بـاره ايران صفوي و نظريات شريعتي و غيره كرد. بعد هم چند جزوه و كتابچه را كه چاپ كرده بود به رسم هديه داد. اين نوشته‌ها به جز آن مجموعه چند جلدي كوچك كـه دربـاره ازدواج و احكـام فقهي آن به صورت تطبيقي ميان مذاهب است، شامل چند جزوه هم مي‌شد كه نگـاه وي را در تقويت موضع گفتگو ميان شيعه وسلفي نشان مي‌دهد. اخيراً مصاحبه‌اي هم با روزنامه الرسـاله كرده بود كه متن روزنامه را به من داد. اين مصاحبه در شعبان سال ١٤٢٥ و به دنبال فضايي بوده است كه اميرعبدالله در آن زمان پديد آورده است.

آقاي صفار روي نوعي وحدت وطني در سعودي با حفظ حقوق اقليت‌ها و از جملـه شـيعه تكيه مي‌كند. بنابرين سخت مخالف آن است كه كسي سخن از جدا كردن منطقه شرقيه بكنـد. تيتر روزنامه در ۱۵ رمضان همان سال اين است: «الوحدة الوطنيه علي اساس الاسلام هي أمانة في أعناقنا جميعا».

وي در اين مصاحبه شرح حال خود را هم بيان كرده اسـت. در سـال ۱۳۷۷ ق(۱۹۵۸م) در قطيف به دنيا آمده و خاندان آنان يك خاندان روحاني بوده است.

به هر روي اكنون آقاي صفار موقعيت ممتازي در سعودي دارد. مطبوعات بـا وي مصـاحبه مي‌كنند، شماري از كتابهايش در سعودي چاپ مي‌شود و در سمينارهاي مهم سخنراني دارد.

داستان شيعه در سعودي تقريباً شبيه چيزي است كه در بحرين و عراق در حال وقوع است. شيعيان به همان روش تاريخي خود، در كنار آمدن با كساني كه مي‌توانند حقوق از دست رفته آنان را برابر اكثريت مخالفانش كه هميشه به آنان ستم كرده‌اند، تأمين كنند، برآمده‌اند. متقابلاً امير عبدالله هم تلاش مي‌كند با رسيدگي به شيعيان يك دشمن نسبتاً قدر را در داخل كشور از سر راه خود بردارد و آن ها را با خود دوست كند و دست كم فاصله را كم كند، و البته در اين باره فقط حرف نزده بلكه به مقدار زيادي در عمل هم اين گرايش خود را نشان داده است. اين در حالي است كه سلفي‌ها سخت با اين گرايش ها مخالف هستند. مهم اين پرسش است كه آيا امكان توافقي ميان شيعيان و سلفي‌ها هست يا نه. عنوان یک نوشته آقاي شيخ حسن صفار اين است: السلفيون والشيعه نحو علاقة افضل. شايد در پاسخ اين سؤال بايد گفت: در واقع سلفي‌ها در ميان سني‌ها تندترين موضع را برابر شيعه دارند و امكان توافق آنان فقط مي‌تواند سياسي و در يك مقطع كوتاه باشد، بنابرين دلبستگي زياد به آن كار درستي نيست.

نماز مغرب را به مسجد النبي(ص) رفتم و بعد از آن نماز عشا را هم خودم خواندم. حالم بسيار خراب بود. مستقيم به درمانگاه رفتم كه در هتل الشرفه بود. دكتر كه وضعم را ديد چهار عدد آمپول مسكن و ضد عفونت داد. بعد از آن به اتاق آمدم. قدري كار اصلاح كتاب را دنبال كردم، اما نتوانستم كاري از پيش ببرم. يك ساعتي خوابيدم. بعد برخاسته براي شام به اتاق مهمانخانه رفتم. نتوانستم چيزي بخورم. حتي سوپ هم ادويه جات دارد. چند لقمه نان و ماست خوردم.

بنا بود آقاي كريمي خاطراتش را به عمره بياورد تا در اينجا آن را درست كنيم، اما نياورد. امشب خواهش كردم ساعتي بگذارد تا زمان اقامتش در عراق و حضورش نزد امام را بپرسم، گفت بكارت خاطرات از بين مي رود. ان شاءالله اصلاح مي‌كنم و به شما مي‌دهم. امشب تقريباً خلوت بود و ميهمان بيروني كم بود.

ساعت ده و نيم شب از هتل بيرون رفتيم تا در خلوت شب اطراف مسجد بگرديم و هم زيارتي بخوانيم. گاهگاه كارواني با روحاني آن اطراف در حركت بود و هر كجا مي‌ايستاد، مأموري مي‌آمد و آن ها را رد مي‌كرد. ما ايستاديم زيارت نامه بخوانيم كه به ما دو نفر هم گفت برويد. به محوطه برابر قبر رسول(ص) آمديم. در آنجا كاري نداشتند. افراد اندكي مشغول نماز و زيارت بودند. ما هم نشتيم زيارتي خوانديم وحركت كرديم. يك كاروان از كنار ما رد شد و با اميد ايستاد زيارت نامه بخواند كه يك مرتبه مأموري از دور فرياد زد: حاجي آخوند برويد و آن ها بلافاصله حركت كرده رفتند. بعد از آن قدم زنان به هتل برگشتيم. آن محدوده خيلي تميز است و چون هيچ تزئينی در آن استفاده نشده،گنبد سبز خيلی جلا دارد؛ بر خلاف كاشي

كاريهاي ما كه آن قدر گل و بوته در آن به كار برده اند كه خود آن ها بيش از اصل مسجد جلب توجه مي‌كند.

صبح روز چهارشنبه به زيارت دوره رفتيم. ساعت شش و نيم حركت كرديم. ابتدا، احد، سپس مسجد قبلتين و بعد هم مسجد قبا را زيارت كرديم. چون زود حركت كرديم، خلوت بود. در احد، در فضاي جلوي درِ مقبرة الشهداء صدها چرخ دستي براي فروش خرما هست. به نظرم عمداً اجازه داده‌اند تا اينها تمام آن محوطه را اشغال كرده و حتي تا پشت در بايستند تا جايي براي ايستادن و خواندن زيارت نباشد. بلندگو هم مثل سالهاي قبل همچنان مشغول نطق است در حالي كه هيچ كس آن را گوش نمي‌دهد. به علاوه عربي است و بيشتر زائران اينجا ترک، پاكستاني و ايراني هستند كه نمي فهمند. فقط گوش را آزار مي‌دهد. در مسجد قبلتين هم گويا در بخش بيرون اضافاتي و تعميراتي در حال انجام بود، اما ربطي به داخل مسجد نداشت. از قبا كه برگشتيم نزديك مشربه ام ابراهيم كه رسيديم معلوم شد ديوار آن را رنگ سفيد كرده‌اند. شايد در آن را هم عوض كرده بودند. به هر حال از بيرون شكل و شمايلي به خود گرفته بود. در طول مسير آقاي حجت الاسلام علامي توضيحات و توصيه‌هايي داشت.

ساعت هشت و نيم برگشتيم. صبحانه خورديم. خبر تلويزيون الجزيره در باره انفجار كاظميه دردناك بود. نود نفر كشته شده‌اند. بعداً معلوم شد كه هشت انفجار ديگر هم بوده و تعداد مقتولين به يك صد و پنجاه نفر رسيده است. اينها تلافي ماجراى تلعفر اعلان شده و زرقاوي هم مسؤوليت آن را بر عهده گرفته است. خدا به خير بگذراند. بدتر از همه سر بريدن هفده نفر در محله تاجي بغداد بوده كه افراد را از خانه‌ها درآورده آنان را كشته‌اند.

ساعتي كار كردم و اندكي استراحت. ساعت يازده با آقاي دكتر گلشني به مسجد النبي(ص) رفتيم. ايشان علاقه‌مند بود توضيحاتي در باره مسجد و مدينه بدهم. جزء جزء آنچه را مي‌دانستم خدمتشان عرض كردم. بعد سري به كتابخانه مسجد النبي(ص) زديم. جواني آنجا بود. چند كتاب خواستم و ملاحظه كردم. وي در باره زبان ايراني پيش از اسلام پرسيد. به او توضيح دادم كه زبان پهلوي بوده است. وي گفت: در زبان عاميانه ما يك مثل هست كه كسي كه اهل حذاقت و ابتكار است فهلوي است. آيا اين معنايي براي شما دارد؟ شرح دادم كه مي‌گويند: فهلوي‌ها براي خودشان فلسفه داشته‌اند و در واقع دانش فلسفه نزد آنان قوي بوده است. از اين پاسخ خشنود شد كه تفسيري براي آن مثل عاميانه پيدا كرده است. تصويري از يك نقشه در يك كتاب خواستم. او گفت: گرفتن تصوير ممنوع است، اما با اين حال آن را براي من انجام داد و گفت كه لابلاي كتابي پنهان كنم. اين فقط يك نقشه از مسجدالحرام بود كه در يك كتاب چاپي درج شده بود. نماز ظهر و عصر را در مسجد خوانديم و به هتل آمديم.

عصري قدري متن كتابم را اصلاح كردم. يكي از اشكالات كتاب تاريخ مكه اين است كـه مؤلف از برخي نسخه‌هاي خطي استفاده كرده است كـه آن زمـان خطـي بـوده و حـالا چـاپ شده‌است. از جمله كتاب اتحاف فضلاء الزمن بود كه صبح نسخه چاپي آن را در كتابخانه حرم مسجد النبي(ص) ديدم. براي نماز مغرب عازم مسجد شدم كه به ركعت آخر رسـيدم. نمـاز را خواندم و به كتابخانه رفتم. مواردي را كه بايد به كتاب اتحاف مراجعه مي‌كردم، يادداشت كـرده بودم. آن ها را ملاحظه كردم و موارد را به نسخه چاپي ارجاع دادم. يك مورد در كتاب اتحاف كه نويسنده آن محمد بن علي بن فضل طبري مالكي متوفاي ۱۱۷۳ است ديدم كه مي‌گويد، كتابي در رد بر شيعه نوشته است با عنوان الحجة الناهضة في ابطال المذاهب الرافضه(اتحاف فضلاء الزمن،٢٥٦/١)، اما خبر ندارم اين كتاب چاپ شده است يا نه. زمان مؤلف نشان مي‌دهـد كـه تأليف آن مربوط به دوران نادر شاه و كرّ و فر او براي آن بوده است كه در مسجد الحرام، به جـز مقامات اربعه كه متعلق به امامان جماعت چهار مذهب سـني بـوده، يـك مقـام جعفـري هـم درست شود. بعد از اتمام كار به طبقه سوم كتابخانه كه مخصوص نسخه‌هاي خطي بـود رفـتم. رئيس‌آن استقبال كرد. از او در باره كتاب افادة الانام پرسيدم كه نسخه‌اي دارند يـا نـه. فهرسـت كتابخانه را نشان داد و معلوم شد نسخه‌اي از آن كه در باره تاريخ مكه است ندارنـد. وي گفـت كه فهرست كتابخانه در حال نشر توسط مركز دراسات و بحوث مدينه منوّره است. اين مركز كـه در محل ورودي خيابان سلطانه است، مجله‌اي هم دارد و سايتي كه متن مقالات مجلـه را هـم روي آن گذاشته‌اند. اگر خداوند توفيقي دهد فردا به آنجا سري خـواهم زد. وي گفـت كـه ايـن مركز جديداً كتاب المغانم المطابه را هم با تصحيح تازه در چهار مجلد منتشر كرده است.

صبح روز پنج شنبه ساعت پنج بود كه به مسجد رفتم. بعد از نماز عازم بقيع شـده زيـارت كردم و ساعت شش بود كه به هتل برگشتم. بقيع مخصوصاً در اين وقت خلوت است و كم كـم شلوغ مي‌شود، اما اصولاً اين ايام خلوت است و سختگيري هم وجود ندارد و صداي روضـه از اين گوشه و آن گوشه شنيده مي‌شود. ورودي قبر منسوب بـه ام‌البـين همچنـان مسـدود اسـت. صبحانه صرف شد. سپس به اتاق آمدم و قدري روي تاريخ مكه كار كردم. ساعت نه بود كه بـا آقاي گلشني قرار داشتم كه به مغازه كافي نت برويم. در اينجا كافي‌نت بسيار كم اسـت. وقتـي رسيديم همان يک مغازه هم بسته بود. خوشبختانه مركز دراسات و بحـوث مدينـه در طبقـه دوم همان ساختمان بود. به آنجا رفتيم. آرام آرام كارمندان آمدند و ساعت نه و نيم بود كـه رئـيس آن هم كه عبدالباسط بدر است آمد. قدري صحبت كرديم. كتاب آثار اسلامي مكه و مدينه را به او دادم و گفتم كه تعدادي سفرنامه فارسي چاپ كرده‌ام. طرحي ارائه دادم كه مجموعه‌اي از آنچـه درسفرنامه‌هاي فارسي در باره مدينه آمده است، يكجا ترجمه شده و به چاپ برسـد. وي گفـت

که موافقت کلي دارم، اما نميدانم شكل اجرايـي آن بـه چـه صـورت ميتوانـد باشـد. شـماره سيزدهم مجله شان به تازگي درآمده بود كه گرفتم. قرار شد روز شنبه دوبـاره بـراي ديـدن او بـه مركز بروم كه ان شاء الله خواهم رفت و اميدوارم بتوانم شمارههاي گذشته مجله را هم تهيه كنم. كتابهايي هم چاپ كردهاند كه امروز فرصت ديدن آنها نشد و بايد شنبه بگيرم.

بعد از بيست دقيقه پايين آمديم، اما هنوز كافي نت كه پشت شيشه زده بود نُه بـاز ميشـود، باز نكرده بود. تا ساعت ده و ربع هم ايستاديم كه باز نشد. تازه فهميدم كـه اينهـا هـم منـا اهـل البيت هستند و اين قاعده بين ما و آن ها مشترك است. ساعت يازده بود كه به هتل رسيديم بدون اين كه كار درستي انجام گرفته باشد. تا ظهر قدري كـار كـردم و مجلـه مركـز بحـوث را ديـدم. مقالات خوبي داشت و به نظرم از سطح علمي خوبي برخوردار است. مقالات متنـوع، و همـه مربوط به حوزه مدينهشناسي و از نظر پژوهشي نيز آثاري قابل قبول بود.

ظهر براي ناهار به محل بعثه كـه اداره آن بـر عهـده حضـرت حجـة الاسـلام و المسـلمين رضواني است دعوت بوديم. تقريباً همه دوستان حاضر بودند. پس از ناهـار بـه هتـل برگشـتيم. آقاي رضواني سالهاست كه دفتر بعثه را در ايام عمره ميگرداند و دو يـا سـه جلسـه هفتگـي بـا روحانيون كاروانها دارد.

اوضاع عراق به شدت ناراحتمان كرده است. اين چند روز نزديك به دويست نفر از شـيعيان كشته شدهاند. آينده آن سخت تاريك است. برخي اخبار از طريـق شـبكه العربيـه و الجزيـره و برخي از طريق دوستان ميرسد. كشته شدن آقاي شيخ مهدي عطار از حزب الدعوه ديـروز رخ داده است. يك امام جماعت را هم در موصل صبح امروز پنج شنبه كشـتهاند و زرقـاوي اعـلان جنگ كامل بر ضد شيعه كرده است. خدا كند اين آخر كارش باشد.

عصر امروز به كافي نت رفتم تا اخبار ايران را مرور كنم و ايميلهايم را نيز ببينم. از همانجا عازم مسجد شده، نماز مغرب و عشا را در مسجد خواندم. امـام جماعـت خيلـي خـوب نمـاز نميخواند. در دو ركعت آيات سوره الرحمن را خواند و درست وقتي آيات حور مقصورات فـي الخيام را خواند شروع به گريه كردن كرد. من خندهام گرفت. ما شـنيده بـوديم كـه وقتـي آيـات مربوط به جهنم را ميخوانيم بايد گريه كنيم، اما اين شخص با خواندن آيات مربـوط بـه حـور العين گريه افتاد! بعد از آن به اتاق آمده مشغول اصلاح متن كتـاب شـدم. تقريبـاً هـر شـب بـه بچهها در ايران تلفن ميزنم و احوال آن ها را ميپرسم.

شام را در اتاق عمومي صرف كردم. آقاي اشعري كـه سالهاسـت بـا آقـاي شهرسـتاني كـار ميكند، خاطراتي از گذشته گفت. وي كه به خاطر روابط پدرش با امام، مناسـبات نزديكـي بـا ايشان داشته است، مسائلي گفت كه حيفم آمد ننويسم و ان شـاء اللـه خـواهم نوشـت. ايشـان

گفت: یکبار نزدیك آقاي بهجت نشسته بودم. با ایشان هم سوابقي داریم. به ایشان گلایـه کـردم که چرا چهل پنجاه جوانك را اطراف خود این طرف و آن طرف مي‌برید. ایشان گفت: مگر مـن این کار را مي‌کنم. خودشان مي‌آیند. آقاي اشعري گفت: من داستان امام را در نجـف گفـتم کـه شبها ساعتي بعد از نماز مي‌نشست. بعد به حرم مشرف مي‌شد. یکبار من دنبـال ایشـان آمـدم، به مدرسه بروم. قدري که راه رفتم، رو به من کرد و گفت: آقاي اشـعري بـا مـن کـاري داریـد؟ گفتم: نه. گفت پس یا شما آن طرف خیابان بروید من این طرف یا به عکس. امام اجازه نمي‌داد یك نفر دنبالش راه بیفتد.

شب را خوابیدم. صبح قصد رفتن نماز را نداشـتم. چـون در نمـاز صـبح روز جمعـه آیـات سجده دار مي‌خوانند و وسط نماز به سجده مي‌روند و من خیلي ناراحت مي‌شـوم. چـون همـه ایراني‌ها اشتباه مي‌کنند.

بعد از نماز رفتم. خودم نماز را خواندم. زیارت نامه پیغمبر(ص) و حضرت فاطمـه(س) را خواندم و سپس به سمت بقیع رفتم. مدتي است که دوباره کاروان‌ها اجازه جمع شدن در پـایین بقیع دارند و زیارت نامه‌هاي دسته جمعي مي‌خوانند. بقیع هم امروز صبح جمعه خیلي شـلوغ بود. یکي دو بار مسیر را بستند، اما مجدداً باز کردند. بالاخره به داخل بقیع رفتـه، احتـرام کـرده زیارت نامه خواندم و برگشتم.

صبحانه را در اتاق عمومي صرف کردم و همزمان از شبکه العربیه اخبار را مي‌شنیدم. دیروز طالباني در سازمان ملل صحبت کرد و یکي دو دقیقه هم کُردي سخن گفت. اخبـاري هـم از عراق آمده و این که همین چند لحظه قبل تروریست‌ها یك اتوبوس از مردم را به رگبار بسـته‌اند. هیچ وقت ترور راه به جایي نبرده است و این بار هم نخواهد برد. این اعتقاد من است. سر سفره قدري هم در باره ریاست جمهوري ایران صحبت شد.

ساعت نه با آقاي سیدان قرار داشتم. قدري در باره مسائل مشهد پیش از انقلاب پرس و جو کردم. نکات لطیفي گفتند که روشنگر برخي از مسائل بود. خود ایشان به عنوان یك منبري قوي در مشهد، معمولاً نقاد افکار روشنفکري بوده است، اما چنان که خودشان فرمودند، هیچ گاه با کسي رابطه شان را خراب نکرده‌اند. در مشهد بحث‌هاي مربوط به شریعتي قدري رابطه علما را در سالهاي پیش از انقلاب بر هم زده است و خود ایشان هم در این مورد با کساني اختلاف نظر داشته است. آقاي نجفي که سالهاست در روزنامه اطلاعات کـار مي‌کنـد و آنجـا بـود، گفـت، زماني مطالبي از آقاي آیت الله خامنه‌اي به مناسبت شریعتي در روزنامه چاپ مي‌شد، اما یکبار آقاي دعایي گفتند که ایشان دیگر راضـي نیسـت کسـي آن مطالـب را در روزنامـه چـاپ کنـد. مقصودشان همان مطالبي است که در مصاحبه‌ها و سخنراني‌هاي اول انقلاب دربـاره شـریعتي

گفته‌اند. مخصوصاً آنچه که در نشریه سروش چاپ شد.

امروز جمعه بود و طبعاً نماز جمعه اقامه شد. بعد از ناهار اندکي استراحت کرده مجدداً مشغول كارهايم شدم. ساعت پنج بود كه به سمت حرم رفتم. قدري قرآن خواندم. پيغمبر(ص) و حضرت فاطمه (س) را زيارت كردم. دعاي سمات را هم خواندم. بعد هم مغرب شد، نماز مغرب و عشا را خواندم و به هتل برگشتم. در قسمت روضه، جمعيت خيلي فشرده است و با زحمت مي‌شود جايي را پيدا كرد. وقتي هم جايي پيدا شد تا لحظه آخر كساني از راه مي‌رسند و جايي براي خود دست و پا مي‌كنند. معمولاً كسي هم اعتراض نمي كند.

در كنار حرم هم مأموران سعودي هستند كه اجازه نزديك شدن را به كسي نمي دهند. در آن بخش قرآن‌هاي فراواني هست كه مانع از ديدن درون حرم است. بعد از نماز برگشتم و مشغول كارهايم شدم. جمعيت ايراني نسبتاً زياد است و طبعاً روحانيون هم فراوانند.

صبح ساعت پنج حرم مشرف شدم. امروز روز آخر اقامت ما در مدينه است. بعد از زيارت پيغمبر و فاطمه زهرا عليهم صلوات الله عازم بقيع شدم. احساس كردم اجازه نمي‌دهند كاروان‌هاي ايراني در آن اطراف بنشينند. داخل بقيع شدم. نسبتاً خلوت بود. سابقاً فقط يك تابلوي بزرگ بود كه اصول زيارت را به زبان‌هاي انگليسي و اردو نوشته بود. اخيراً يك تابلوي كوچك هم گذاشته‌اند و به زبان فارسي در باره زيارت بقيع و آنچه كه مشروع است توضيحات، آيات و احاديثي روي آن نوشته‌اند. كمتر كسي به آن ها توجه مي‌كند. مخصوصاً تابلوي اول كه از بس روي آن به السنه مختلفه مطالبي نوشته شده است كسي حوصله نمي كند نگاه كند. ايراني‌ها معمولاً نقشه‌اي در دست دارند و وقتي وارد مي‌شوند يا با روحاني يا با آن نقشه‌ها قبور را مي‌شناسند؛ ولي زائران كشورهاي ديگر مرتب سؤال مي‌كنند و مي‌پرسند كه اين قبور متعلق به كيست؟

امروز شنبه ٢٦ شهريور است. زيارت وداع را خوانده از حرم كه برگشتم، صبحانه خورده و با حاج آقاي اشعري در باره روابطش با امام يك مصاحبه كوتاه كردم. ايشان سالهاي متمادي نماينده امام در بهداري قم بود و خدمات ارزنده‌اي كرد. پيش از آن سالها پدرش با امام رفاقت داشت و همين سبب شد تا امام به ايشان هم علاقه‌مند باشد. جمعاً نكات قابل توجهي گفت كه يادداشت كردم.

اثاث سفر را در سه ساك آماده كرده بيرون اتاق گذاشتم تا پايين ببرند. در مكه مكرمه ما ان شاء الله در هتل الشهداء خواهيم بود. حركت از مدينه معمولاً عصر ساعت چهار به سمت شجره است و دليلش هم اين كه زائران ايراني بايد شب به سوي مكه حركت كنند.

ساعت نه و نيم صبح به مركز دراسات و بحوث مدينه منوره رفتم كه رياستش با عبدالباسط

بدر است. مجله‌اي دارد. چندين كتاب هم چاپ كرده است. كتاب المغانم المطابه را در چهار جلد چاپ كرده‌اند كه نسخه‌اي از آن را اهدا كرد. روز پنج شنبه كه من رفتم كتاب آثار اسلامي مكه و مدينه را به مركز آنان اهدا كردم. مجله ش ۱۲ را هم گرفتم. مقاله‌اي در باره مناهج سيره نبوي در شماره ۱۳ بود كه قسمت اول آن در شماره ۱۲آمده بود. اگر فرصتي باشد آن را ترجمه خواهم كرد. خواستم بقيه منشورات آنان را ببينم. مرا به طبقه هفتم بردند كه مجموعه انتشاراتشان را داشتند. حوالي سيصد ريال سعودي كتاب از آنجا خريدم.

در اتاق بزرگي كه رفتم يك ماكت بزرگ از مدينه منوره هم وجود داشت كه بسيار عالي طراحي شده بود. چند عكس از آن گرفتم. اين ماكت مدينه قديم يعني آخر دوره عثماني بود و مسجد تنها همان محدوده پيش از سعودي را داشت. به قول آقاي احمد محمد شعبان كه آن را به من نشان داد گفت اين مربوط به دوراني است كه مدينه سور يعني ديوار داشته است. تصوير برخي از مساجد هم در آن است و نهايت آن تا عنبريه بود.

يك كتاب معرفي مدينه هم به صورت رنگي چاپ كرده بودند. از اين كتاب دريافتم كه سقيفه بني‌ساعده بعد از تغييرات اخير در همين نزديكي ماست، تقريباً كسي كه از در كتابخانه ملك عبدالعزيز بيرون بيايد، دست چپ قدري جلوتر كه بيايد اين محل را كه در حال حاضر به صورت يك پارك كوچك در آمده مشاهده خواهد كرد. پيداست كه تعمدي براي نگهداري آن هست؛ در حالي كه بسياري ساختمان‌ها و مكان‌هاي مقدس ديگر از روي تعمد از بين رفته است.

وقتي برگشتم خيلي خسته بودم، چون كتابها را هم با دست و پياده آورده بودم. قدري اخبار را گوش دادم. شبكه العربيه از قول آيت الله سيستاني نقل كرده است كه اگر حتي نصف شيعه كشته شوند شيعه تسليم يك جنگ طائفي نخواهد شد. در اينجا آقاي حامد خفاف بود كه در اين باره صحبت كرديم. ايشان گفت، آقاي سيستاني مي‌فرمود كه در وصيت نامه‌اش هم نوشته است كه اگر ايشان هم با فرزندانش كشته شود، شيعه حق ندارد جنگ طائفي به راه بيندازد. امروز عجالتاً تا حالا خبري نيست. برخي از گروه‌هاي سني از زرقاوي خواهش! كرده‌اند كه جنگش عليه شيعه را پس بگيرد. تعبيري كه در مطبوعات به كار رفته «ناشَدَه» است كه تقريباً همين معناي خواهش را مي‌دهد. اين هم واقعاً شرم‌آور است. امروز سري هم به اينترنت زدم. خبري كه ديروز براي يكي از سايت‌ها نوشته بودم، در آنجا درج شده بود. اين خبر درباره اجازه سعودي به نشر چهل كتاب شيعي بود. همين طور اين كه سعودي اجازه مي‌دهد كه شيعيان در مناطق خود مسجد داشته باشند و مثل گذشته نيست كه اوقاف سني، مساجد آنان را تصرف كند.

ساعت پنج بود كه با مدينة النبي(ص) خداحافظي كرديم. حدود ساعت پنج و نيم بود كه

به شجره رسيديم. بسيار خلوت و تنها، كاروان‌هاي ايراني در آنجـا بودنـد. ايـن اواخـر اسـامي كاروانها با تابلوي‌هاي خاص آنان كه با گذشته تفاوت كرده فـراوان ديـده مي‌شـود. شـركت‌هاي مختلف مسافري هر كدام نامي انتخاب كرده‌اند؛ مثلاً يك شـركت نـام يثـرب را انتخـاب كـرده است. نامي كه اصلاً نه معناي خـوبي دارد و نـه مسـلمانان بـراي مدينـه پسـنديدند. در اينجـا كاروان‌هاي ايراني پيش از مغرب محرم مي‌شوند. نماز مغـرب را امـام جماعـت سـني مسـجد مي‌خواند. و چون كف حيات هم از محـراب پـايين‌تر اسـت همـه مجبورنـد روي فـرش نمـاز بخوانند. بعد از آن طبق برنامه نماز عشاء را حجة الاسلام رضواني مي‌خواند؛ آنگاه همـه عـازم مكه مي‌شوند.

ساعت دوازده شب بود كه به مكه رسيديم. به هتل شهداء رفتـيم و نـيم سـاعتي بعـد عـازم مسجد الحرام شديم. طواف را انجام داديم. در نخستين دور طواف دريافتم كه روي خـط سـياه برابر حجر الاسود را كه تا انتهاي مسجد بود چيزي چسبانده‌اند. اين كار بسيار خـوبي بـود كـه سالها پيشنهاد مي‌كرديم. اين خط باعث سستي حركت مـردم شـده و عـلاوه بـراين كـه در ايـن بخش بوسيدن حجر الاسود، حركت مردم را كند مي‌كرد، اين خط يك مشكل علاوه بود. مطاف نسبتاً خلوت بود، درست همان طور كه در ماه شعبان هست. بعد به مسـعي رفتـيم. در دور اول بود كه ديدم دسته‌اي شامل سي چهل مأمور سعودي كسي را محافظت مي‌كنند. به زودي معلوم شد كه آقاي هاشمي رفسنجاني است كه ماه عسل شكسـت در انتخابـات را بـه سـعودي آمـده است. در طول سعي و بعد در طواف، باز هم رؤيت شد. برادرش هم مستقلاً بـا آقـاي حجـت الاسلام رستگاري بود كه سابقه همكاري در راديو را داشـتند. دري نجـف آبـادي را هـم ديـدم. كرباسچي، زنگنه و روحاني. عده‌اي ديگر هم گويا بودند كه من نديدم. كاروان شصت نفره بوده است. ساعت سه بود كه اعمال تمام شد و با خانواده به هتل برگشتيم.

امشب شب نيمه شعبان به تقويم اينجاست. در قديم، شـب نيمـه شـعبان مراسـم جشـن و سرور در مكه بوده كه زمان سعودي‌ها آن را تعطيل كرده و بدعت خوانده‌اند. داسـتان شـب ۲۷ رجب هم كه مردم اينجا به عنوان شب معراج آن را جشن مي‌گرفتند، همين حكايت را دارد، اما در برخي ديگر از كشورهاي اسلامي همچنان اين مراسم برگزار مي‌شود. بعـد از نمـاز مغـرب، شبكة المصريه را ديدم كه مراسم شب نيمه شعبان مرقد سيده زينب را زنده پخـش مي‌كـرد. در اينجا، امامان جمعه به طور معمول در هفته قبل از نيمه شعبان اعلان مي‌كنند كـه مراسـم نيمـه شعبان اساسي ندارد. عصري يكسره مشغول كارهاي نوشتني بودم و هيچ بيرون نرفتم جز اين كه ساعتي استراحت كردم. قرارم اين است كه ان شاءالله آخر شب به مسجد الحرام بروم.

امروز يكشنبه ۲۷ شهريور است. ديشب ساعت ده و نيم بود كه به حرم مشرّف شدم. وقتـي

كه معمولاً ايراني فراوان است، اما امشب بسيار شلوغ بود. سني و شيعه فراواني به مسجد آمـده بود. تقريباً انسان تصور مي‌كرد كه ايام حج است. تعداد زيادي از شيعه‌هاي بُهره داودي هم كـه از نجران هستند در مسجد بودند كه معمولاً روبروي حِجْر اسماعيل مي‌نشينند. سـاعت دوازده از مسجد درآمدم و پياده برگشتم.

صبح روز دوشنبه ساعت هشت و نيم با آقاي دكتر گلشني در مسـجد الحـرام قـرار داشـتم. يكي دو ساعتي در خدمت ايشان بودم. شـرحي از مسـجد و تاريخچـه آن دادم. پـس از آن بـه بخش بيروني مسعي رفتيم تا شعب ابي‌طالب را ببينيم. از آن‌جا به كتابخانه مكه مكرمه رفتم كه جاي مولد النبي(ص) است. از مسؤول كتابخانه خواستم فهرست تأليفات احمد السباعي را به من بدهد كه داد. كتاب او با عنوان ايامي مي‌تواند در نوشتن زندگينامه او به من كمك كند. قـرار شد اگر در بازار كتاب نيافتم، برايم تصوير بگيرد. قاعدتاً اگـر آن كتـاب در جـايي باشـد مكتبـة فيصيليه در معابده است. يك استاد دانشگاه ام القري هم به نام دكتر شاووش آمد كه كتـابي در اطلس مكه مكرمه نوشته، اما گويا كسي به امانت برده بود. وي گفت كه شرح حال سـباعي در كتاب اعلام الحجاز هم هست. كتاب خطي ديگري كه مي‌خواستم تصـويرش آنجـا بـود، ايـن كتاب با نام افادة الانام در تاريخ مكه نوشته شده كه خطي است و سباعي در كتاب تاريخ مكـه فراوان به آن ارجاع داده است. كتاب خيلي قديمي نيست، اما جمـع آوري از مصـادر مختلـف است. از آنجا به هتل رواسي رفتيم كه دفتر بعثه است. در خيابان شـاهد بـودم كـه يـک مـأمور سعودي با دست فروشها درگير شده و با يكي از آن ها در حال بزن بزن بود كه طرف فـرار كـرد. مأمور هم دنبالش. مقدار زيادي وي را تعقيب كرد و نزديك بود او را بگيرد، اما طـرف توانسـت بگريزد. تعداد زيادي زن و بچه هم با وسائلشان به اين سوي و آن سـوي مي‌گريختنـد. اوضـاع خنده‌دار و گريه آوري بود.

در دفتر بعثه، جمعيت طلاب جمع شده بودند و گويا قرار بود آقاي هاشـمي رفسـنجاني در جلسه آنان شركت كند. استقبال از هاشمي خيلي در سعودي گسترده است و اين هم بـه خـاطر رفاقت امير عبدالله با اوست. قرار شد براي رفتن به موزه مكه بعداً تماس بگيرم. از آنجـا بيـرون آمدم. آقاي دكتر كه مريض حال بود، به هتل رفت و من هم قدم زنان به سمت كتابفروشي الباز رفتم. چيز تازه‌اي نداشت. كتابفروشي‌هاي آن سوي خيابان برابر بـاب الفـتح را خـراب كـرده و جايش يك ساختمان ديگري ساخته‌اند. گويا آن ها جاي ديگـري رفته‌انـد. از آنجـا بـه مسـجد الحرام آمده از سمت باب عبدالعزيز خارج شدم و با ماشين هتـل الشـهداء بـه هتـل آمـدم. در اينجا مراسم جشن نيمه شعبان را آقاي شهرستاني برگزار كرده بود. جمعيت قابل توجهي حضور داشتند و چند مداح به فارسي اشعاري خواندند كه جالب بود و با احساس. ساعت دوازده براي

استراحت به اتاقم رفتم.

عصر را يکسره مشغول کارهاي ترجمه بودم و شب بعد از شام، بـه مسـجد الحـرام مشـرّف شده از ساعت ده و نيم تا دوازده آنجا بوديم و سپس به هتل بازگشتيم.

امروز دوشنبه ۲۸ شهريور صبح ساعت هفت صبحانه خوردم. پس از آن قدري با آيت اللـه کريمي راجع به وضع حوزه علميه قم صحبت شد. ايشان اصرار دارد که ماديات در حـال غلبـه است و وضعيت علمي و معنوي نسبت بـه گذشـته در حـال کـاهش مي‌باشـد. آقـاي کريمـي، طلبگي را از سال ۱۳۲۱ ش شروع کرده، از سال ۲۵ قم بوده و سال ٣٤ به نجف رفته وسال ٥٧ به قم برگشته است و طي سالها در هيئت استفتاي امام و بعد هم آقاي خامنه‌اي فعاليت مي‌کرده و دارد. ايشان سالهاست در بعثه رهبري است و عمـره را هـم همـراه آقـاي شهرسـتاني مي‌آيـد. حساسيت‌هاي خوبي نسبت به وضع حوزه دارد، اما نوعاً ديدگاه‌هايي که طرح مي‌شود متکي به تجربه‌هاي شخصي است و نياز به کارهاي کارشناسي دارد. من يك قدري با ايشان وارد بحـث شدم و بعد هم باز در اتاق ايشان نشستيم و صبحت کرديم. ايشان فوق العاده نگران آينده اسـت و همه‌اش وضع فعلي را با گذشته مقايسه مي‌کند. صبح سر صبحانه آقاي منتظر(رفيـقِ محمـد منتظري که اشعاري هم دارد) هم بود که الان بيش از چهار ماه است اينجاست. معلـوم نيسـت چه کسي ويزا به او مي‌دهد و چطور مي‌تواند اين اندازه اينجا بمانـد. خـودش مي‌گويـد خيلـي رفيق دارد. هر شب در مسجد الحرام حضور دارد و گاهي ايراني‌هـا دورش را مي‌گيرنـد و شـعر مي‌خواند. اشعارش را در حرم براي هاشمي هم خوانده بود. اين چند روز که هاشمي اينجا بود، مرتب اخبارِ ديدارهاي او را داشت. امروز صبح مي‌گفت که ديروز امير عبدالله به آقاي هاشمي گفته است که به ملاهاي خودتان بگوييد آن ها هم خيلي جلـوي بقيـع سروصـدا راه نيندازنـد. لابد اين در اعتراض آقاي هاشمي براي سخت‌گيري‌هاي چند ماه گذشـته بـوده اسـت. کـاروان آقاي هاشمي امروز به مدينه مي‌روند.

ساعت ۹ صبح با آقاي اشعري قرار داشتم تا ادامه خاطراتش را از امام بگويد. ايشان نيروي بسيار پرکاري بود که زمان امام و اندکي از زمان بعد از ايشان، فعاليت‌هـاي سياسـي، قضـايي، اداري و عمراني داشت، اما بعدها بريد و طي سالهاي اخير بيشتر کارهاي عمراني دفتر آيت الله سيستاني بر عهده ايشان بوده است. تقريباً چيزي شبيه آقاي علامي که ايشان هم بعـد از سـالها خدمت در کرمانشاه به جبهه و جنـگ مـورد بي‌مهـري قـرار گرفـت و از مجموعـه جـدا شـد و سالهاست که با دفتر آيت الله سيستاني کار مي‌کند و البته در تهران در سه نوبت در سه مسـجد نماز جماعت دارد.

امروز که نيمه شعبان به تقويم ايران است، ساعت يازده جشن ميلاد امـام زمـان(ع) شـروع

شد. ديشب تقريباً در همه هتل‌هاي ايراني جشن بود. اين جشن از طرف آقاي شهرستاني است. مثل ديروز چند مداح خواندند كه خوب هم بود.

عصر ساعت چهار بود كه براي ديدن عاتق بن غيث بلادي راهي منزل وي در شارع منصور نزديک ساحة الاسلام شدم. منزلش مقابل فروشگان بن لافي است. مدتي در خيابان گشتم و بالاخره از طريق تلفن آدرس دقيق گرفتم و رفتم. در راه يك «دار فاطمةالزهراء لتعليم القرآن و السنه» ديدم.

وقتي خدمت استاد عاتق رسيدم، چند سؤال داشتم كه پرسيدم. يكي در باره كتاب تاريخ مكه سباعي كه گفت به جز چاپ اول و دوم آن، چاپ سوم را من كردم و حواشي هم زدم. چاپ وي سال ۱۳۹۹ ق بوده است. خود سباعي تا سال ۱٤۰٤ زنده بوده است. تولدش هم ۱۳۲۳ ق است؛ بنابرين تحصيلاتش در دوران شريف حسين بوده است، چون عبدالعزيز سال ۱۳٤۳ به حجاز آمد. عاتق سابقاً كتابهايش را توسط دار مكه چاپ مي‌كرد، اما چهار كتاب اخير او را دارالنفائس چاپ كرده است. يكي الرحلةاليمانيه كه سابقاً هم چاپ شده بود و ايشان تجديد چاپ كرده است. ديگري كتاب‌الميضاح كه مشتمل بر اغلاطي است كه در كتابهاي مختلف در باره تاريخ مكه آمده‌است. كتاب زهر البساتين او هم به تازگي توسط نادي الثقافي مكه چاپ شده است. يك كتاب هم در باره خيبر نوشته است كه جالب است و حتماً بايد تهيه كنيم و گزارشي از آن بنويسم. يكي هم معجم القبائل العربيه كه اسامي شان مانند هم است، اما نسب و ديارشان با هم فرق مي‌كند. بعد در باره كتاب افادة الانام پرسيدم. گفت: عبدالملك بن دهيش آن را تصحيح كرده و قرار بود مؤسسة الداره آن را چاپ كند، اما شنيدم كه پس فرستاده‌اند و نمي‌دانم اكنون در چه حالي است. كتاب الاطلس المصورة لمكة المكرمه را هم از دكتر شاووش و يك مؤلف ديگر در منزل ايشان ديدم. كتاب زيبايي است و تصاوير و نقشه‌هاي جالبي دارد.

اذان مغرب را كه گفتند، برخاستم و يك تاكسي گرفته به حرم آمدم. آدرسي كه بايد براي آمدن به حرم در سمت مسعي گفت، «غَزّه» است كه محله‌اي در پايين سوق‌الليل و در حاشيه شعب عامر است. جواني بود و گفت دانشجوي سال اول است. از اين كه من شيعه هستم، خيلي شگفت زده شد، گويا موجود عجيبي ديده بود. احساس من اين است كه به دنبال مسائل عراق، دوباره ذهنيت تندي از سوي سني‌ها براي شيعه‌ها ايجاد شده است. اين مسأله متقابلاً تأثير منفي روي شيعه گذاشته است. وقتي حرم رسيدم نماز تمام شده بود.

تقريباً در سالهاي اخير هرچه آمديم يك جايي از مسجد را تعمير مي‌كنند و مشغول بنايي هستند و بالاخره سروصدا و جوش كاري هست.

اخیراً دیدم مدخلي براي زمزم درست کرده‌اند که اختصاص به زنـان دارد. ایـن مـدخل در منتهي اليه کف مسجد در سمت خروجي کوه صفاست. گویا چنـد متـر پـایین‌تر هـم بناسـت جایي را براي مردها باز کنند، اما مشکل عمده در اطراف حرم یك برج بزرگ است که به عنـوان وقف عبدالعزیز شاید حدود شصت طبقه بالاي مسجد در سـمت بـاب عبـدالعزیز مي‌سـازند. قبلاً هم چند هتل به مسجد مسلط بود، اما این یکي واقعاً برج زهرمـاري بزرگـي اسـت و فـوق العاده قیافه مسجد را به هم زده است.

گفتم که وقتي رسیدم نماز مغرب تمام شده بود. یك نماز میت هم خواند و چند دقیقه بعـد که در کتابخانه مکه مکرمه باز شد، به اندرون رفتم. در فاصله‌اي که داخل ایستاده بـودم دو نفـر آمدند و از من سراغ گرفتند که آیا اینجا مولد النبي است؟ یك نفر هم آمد جلوي من روي میـز نشست و در تمام این مدت بي جهت به کتابي که من گرفته بودم ور مي‌رفت، اما پیـدا بـود کـه دلش مي‌خواست آنجا بماند.

به هر حال، پس از ورود، از کتابدار خواستم آثار احمد سباعي را بیاورد تا مرور کنم. شـش کتاب آورد که گزارش آن‌ها را براي مقدمه ترجمه تاریخ مکه نوشتم. شرح حال سباعي در کتاب نشر الریاحین همین عاتق و کتاب اعلام الحجاز هـم هسـت کـه هـر دو کتـاب را در کتابخانـه تاریخ داریم و آنجا خواهم دید. از مرور بر این کتابها دریافتم که احمـد سـباعي یـك محقـق و ادیب روشنفکر از نوع فهمیده آن بوده است.

نماز مغرب و عشا را خواندم و به سرعت از مسجد خارج شده، پیاده به هتل آمدم. هتل مـا ماشین دارد، اما چون وقت نماز بود قاعدتاً تعطیل بود. بنابرین به سرعت این راه را در عرض ده دقیقه آمدم.

روز سه شنبه ۲۹ شهریور هم در حال تمام شـدن اسـت و مـا تنهـا چهـار روز دیگـر مکـه خواهیم بود. ساعت ده و نیم مجدداً به حرم مشرّف شدم و یکي دو ساعتي آنجا بـودم. طـواف، نماز و قرآن کارهایي است که تقریباً برنامه هر شب است. ساعت دوازده بـود کـه از مسـجد بـه همراه خانم بیرون آمده به هتل برگشتیم.

امروز صبح روز چهارشنبه ۳۰ شهریور تا ساعت ۹ هتل بودم. اول صبحانه و بعد هم قدري کار تصحیح کردم. ساعت ۹ به دفتر بعثه رفتم که آقاي نواب نبود. قدري با آقاي ذاکري صبحت کرده و از آنجا به هتل آقاي دکتر گلشني زنگ زدم. معلوم شد خیلي سخت بیمار است و ریه‌اش عفونت کرده، یك روز هم بیمارستان بستري شده و وقتي هم من تلفن زدم براي مراجعه مجـدد نزد دکتر رفته بود. از آنجا تاکسي گرفته به عزیزیه رفتم تا کتاب الاطلس المصـوّر لتـاریخ مکـة المکرمه را بگیرم.

كتابفروشي اسدي كه يك يمني است و كتابهاي سلفي دارد باز بود. كتابي به عنـوان العـراق في احاديث الفتن را كه به تازگي چاپ شده است گرفتم. اين كتاب در دو جلد توسط انتشـارات الفرقان چاپ شده است. سراغ آقاي معراجي را گرفت. اخيراً و در اين اوضاع نابسامان سياسـي نظامي دنياي اسلام، دوباره اخبار ملاحم و فتن بالا گرفته و اين هم طبيعي است. كتاب اطلس را هم به ۱٤۰ ريال سعودي ازالمكتبة المكيّه خريداري كردم با چند كتاب ديگر.

از آن‌جا به النادي الادبي الثقافي مكه رفتم كه چند ده سال است فعاليت مي‌كند. ساختمان، كتابخانه و آدمهايش همه كهنه بودند. هيچ چيز تازه‌اي نبود. يك كتابخانه پوسـيده كـه بـه رغـم كوچكي از هر كتاب هم تا ده بيست نسخه داشت. نه سايت اينترنتي داشتند و نه حتـي ايميـل. فقط صندوق پستي بود. چند كتابچه خريدم كه يكي در شرح حال و افكار عمـر فـروخ بـود. از آنجا بيرون آمدم و پياده تا ويلاي عبدالملك بن دهيش رفتم. هيچ خبري نبود. كتابخانه اش هم بسته بود. اينها فقط شب كار هستند. گفت شيخ بعد از عشا مي‌آيد. خسته و كوفته تا لب خيابان عزيزيه آمدم و با تاكسي به هتل برگشتم. ساعت يازده و نيم بود كه به هتل رسيدم.

سه روز اول اين هفته كنفرانس مكة المكرمة عاصمة الثقافة الاسلاميه بوده كـه مـن خبـردار نشده‌ام. در شهر اطلاعيه‌ها و تبليغات آن را ديدم. محل برگزاري آن هم در دانشگاه ام‌القري بوده است. نمي‌دانم كسي از ايران شركت كرده است يا نه.

بعد از ناهار قدري استراحت كرده تا ساعت چهار خواب بودم. سپس بيدار شدم و قرار بـود ساعت پنج در هتل سوفيتل باشيم و از آنجا با كاروان به ديدن موزه حرمين شريفين برويم. وقتي رسيديم همه آماده بودند و ما هم سوار شديم. صحبت شد كجا برويم. راننده بنگلادشي قصـد بازي درآوردن داشت. بالاخره حاليش كرديم كه مي‌خواهيم به مني برويم و از آنجا هم به مـوزه حرمين. وقتي به مني رسيديم معلوم شد كه در حال توسعه بخش اخير مني روبروي جمره عقبه و پايين‌تر به سمت مكه هستند. ماشين را جاي دوري گذاشته و همراه بقيه عازم مسـجد البيعـه شديم. مسجد بسان گذشته و در همان حد كه نه دري دارد و نه سقفي، بقيـه سـالم اسـت، امـا كارگران با ماشين‌هاي مخصوصي، در حال برداشتن كوه پشت آن هستند. مسجد در نداشـت و يكي دو درخت را در انتهاي مسجد سوزانده بودند. موكتهايي هم‌پهـن شـده كـه البتـه بـا رمـل مخلوط بود. در بيرون مسجد با فاصله ده متري بلوكهاي بزرگي گذاشته بودند تا سنگهايي كه از بالاي كوه پايين مي‌آيد به مسجد برخورد نكند. به نظـرم قصـد بازسـازي منطقـه را دارنـد و بـه احتمال، مسجد هم حفاظت خواهد شد. درعين حال ته دلم مي لـرزد و هـر بـار مـي‌آيم فكـر مي‌كنم اين آخرين بار است كه اين مسجد را خواهم ديد. سه كتيبه آن هنوز مانده است. دو تاي آن از روزگار مستنصر عباسي است و يكي بايد قديمي‌تر باشد كه پشت ديوار قبله مسجد است.

از آن جا به سمت موزه حركت كرديم اما متوجه شديم كه راننده، ما را نزديك شهداي فخ آورده است. مغرب بود. در مسجدي همانجا نماز خوانديم. قبرستان شهداي فخ دو قسمت شده و ميانشان يك كوچه قرار گرفته است. بخشي كه روي آن نوشته كه قبر عبدالله بن عمر اينجاست بازسازي شده و در زيبايي هم براي آن گذاشته اند، اما صورت قبري در آنجا پيدا نيست. بخش ديگر كه به احتمال قبر شهداي فخ است ديوارهاي بلندي دارد و آن هم دري بسته كه چيزي پيدا نيست. به نظرم بايد شهداي فخ اينجا باشند، اما روشن نيست كه صورت قبر دارد يا ندارد.

از آن‌جا به موزه آمديم كه در جاده قديم مكه به جده واقع است. كنار آن مصنع كسوة [پرده] كعبه قرار دارد كه تعطيل است. گفتند فقط روزهاي سه شنبه كاروان‌هايي كه مي‌آيد مي‌توانند هر دو را ببينند. روازنه چندين اتوبوس سهميه ايراني‌هاست. همان چيزي بود كه دو سه سال پيش ديده بوديم. هيچ تغييري نكرده بود. بيشترش تصاوير است. قديمي‌ترين شي آن، ستون چوبي داخل كعبه است كه ادعا مي‌شود از زمان عبدالله بن زبير است. چندين كتيبه و در قديمي كعبه و گاهي هم چيزهاي جديد؛ مثلاً صندوقي كه در زمان ملك فهد به سال ١٤٠٤ ساخته شده و قرار بود داخل كعبه گذاشته شود و گذاشته نشده است، حالا به موزه آورده‌اند! يا مثلاً پرده جلوي در كعبه را از زمان فهد در موزه گذاشته‌اند. به هر حال ديدني است. به جز اشياي موزه‌اي، اين مكان نمايشگاه عكسهاي قديمي حرم هم هست.

ساعت هشت بود كه در كنار سوفتيل پياده شديم. نماز مغرب و عشا را در مسجد خواندم و عازم هتل شدم. شام خورده و براي ادامه كار تصحيح متن تاريخ مكه به اتاق آمدم. در عين حال آقاي اشعري يكي دو خاطره ديگر از امام گفت كه در يادداشتهاي مربوط به ايشان نوشتم. ساعت دوازده خوابيدم.

صبح پنج شنبه ۳۱ شهريور بعد از صبحانه احساس كردم كه خيلي وضع دندان و لثه‌ها خراب است. به دكتر مراجعه كردم. گفت بايد به درمانگاه كه در هتل شرايتون است بروم. آنجا رفتم. پن‌سيلين زدم. اميدوارم حالم بهتر شود. تا ظهر يكسره كار تصحيح را انجام مي‌دادم. به عكس ديروز امروز بيشتر كار كردم. ظهر ناهار را خورده و به استراحت پرداختم. عصر بعد از نماز عصر به حرم مشرف شده، نماز خوانده و طواف كردم. پس از اقامه نماز مغرب و عشا به هتل برگشتم. سر شام باز آقاي كريمي از مراجع بي علمي كه در قم پيدا شده و فتوا به محرم بودن زن براي پسر خوانده يا رباي توليدي مي‌دهند سخن مي‌گفت. پيش از ناهار ايضاً آقاي اشعري يكي دو خاطره جديد از امام گفت كه نوشتم.

امروز در بيرون حرم، در سمت باب الفتح تابلوي تبليغي بسيار بزرگي ديدم كه عليه سيگار

کشیدن بود. يك ماري دور قلب را گرفته بود و کنارش هم ایـن آیـه کـه «لاتلقـوا بأیـدیکم الـي التهکه». این که علیه سیگار از آیه قرآن در تبلیغات استفاده کنند چیز تازه‌اي بود. باید گفـت بـه قول وهابي‌ها بدعت است!

عصري هم آقاي رضايي مدير حج و زيارت قم خبر داد که گویـا بعـد از صـحبت هاشـمي رفسنجاني با امیر عبدالله اجازه داده‌اند که زن‌ها به پشت دیوار بقیع بروند. یعنـي از پلـه‌ها بـالا رفته و پشت پنجره‌ها و در بقیع زیارت نامه بخوانند. به نظرم دو سالي بود که این کـار را تعطیـل کرده بودند. از طرف آقاي هاشمي به هر روحاني کارواني هم صد ریال سعودي که بیست و دو سه هزار تومان مي‌شود، داده بودند!

شب بعد از شام براي دیدن شیخ عبدالملك بن عبدالله بن دهیش بیرون خارج شدیم. خانم را در فروشگاهي نزدیك آنجا گذاشته، خودم به منزلش رفتم. گفتند به جده رفته و تا یـك هفتـه نمي‌آید. از یکي از کارمندان کتابخانه‌اش در باره کتاب افادة الانام پرسیدم. گفت که به نظرم در هفت جلد تصحیح شده و الان دست مرکز الداره است که چـاپ کنـد، امـا آنـان مي‌خواهنـد دوباره آن را چك کنند. نباید به این زودي چاپ شود. از آن جا بیرون آمدم. در فروشگاه ایستادم تا خانم آمد. چندین ماشین آماده‌اند تا مشتریان را بـه هتل‌هایشـان برسـانند و البتـه ایـن کـار را صاحبان مغازه‌ها مي‌کنند تا مشتري جلـب کننـد. هـر ماشـیني، افـراد را جمـع کـرده کسـي از مسؤولان فروشگاه شمارش مي‌کند و راننده پـولش را از فروشـگاه مي‌گیـرد و افـراد را بـه منـزل مي‌رساند. عصري دوستان کاروان ما به زیارت قبرستان معلات رفتند که مـن نتوانسـتم بـروم و حرم بودم.

صبح روز جمعه اول مهر همچنان حالم مناسب نبود و نتوانستم از هتل بیرون بروم. بعـد از صبحانه ساعتي با آقایان سیدان و گرامي در باره برخي از قصه‌هاي شگفت عالم معنـا صـحبت شد. سپس به اتاق آمده و مشغول کار تصحیح شدم. ظهر نماز جمعـه را از تلویزیـون سـعودي گوش دادم. دلم مي‌خواست مي‌توانستم در مسجد باشم. تفاوت خطبه‌هاي نماز جمعه در اینجا با ایران جالب است: اول آن که در ایران فلسفه مي‌گویند! و این جا آیه و حدیث مي‌خوانند. البته گاهي بین آن ها جملاتي براي ایجاد ارتباط براي دنبال کردن بحث کلي مي‌آورند. به تعبیر دیگر در ایران يك بحث دیني را در قالب فلسفه و با ابزار عقلاني مطـرح مي‌کننـد. در اینجـا از روي متن قرائت می کنند، چون مي‌خواهند متن آیه و حدیث بخوانند.

دوم این که در ایران از حفظ سخن مي‌گویند و بافتني آن زیاد است؛ امـا اینجـا غالبـاً از رو مي‌خوانند.

سوم این که در اینجا تقریباً هیچ بحث سیاسي نیست مگر در ایام خاص یا در دعاها، اما در

ايران خطبه‌هاي نماز بخش عمده‌اش يا دست كم خطبه دومش، سياسي است.

چهارم اين كه در اينجا تمام دو خطبه تقريباً بيست دقيقه است، اما در ايران از سه ربع تا يك ساعت و گاهي يك و نيم ساعت. امروز هر دو خطبه اينجا، درباره آمادگي براي ماه رمضان بود. بگذريم كه اينجا رمضان هم نوعي جشن و عيد است.

زماني كه خطيب خطبه مي‌خواند تعداد اندكي در كف مسجد بودند. زيرا هوا گـرم اسـت، اما جالب آن كه همچنان عده‌اي مشغول طواف بودند. خطبـه دوم كوتـاه اسـت و نـيم آخـرش صلوات بر پيغمبر، خلفا، اصحاب و بعد هم چند دعا و ضمن آن، دعا براي ملك سعودي كه با عنوان «ولي امرنا» از او ياد كرد و تا آنجا كه من دقت كردم مثل گذشته نام نياورد.

بعد از ظهر قدري استراحت كرده بعد از نماز عصر يعني ساعت پـنج راهـي مسـجدالحرام شدم. نماز عصر را خواندم و سپس طواف كردم. بعد از آن در انتظار مغرب ماندم. عصر جمعه بود. دعاي سمات را در طواف خواندم. اين چند روز هم در طواف مناجات شـعبانيه و يكـي دو بار هم دعاي كميل را قرائت كردم. بعد از مغرب برگشتم.

امروز يكي از طلبه‌هاي سعودي آمده بود و مي‌گفت ميان قبايل بدوي در منطقه قصيم شيعه وجود دارد، اما در تقيه سختي هستند و گاهي از بچه‌هاي خودشان هم پنهان مي‌كنند. وي گفت براي آن‌ها برنامه دارد. دوست ديگري تأييد كرد كه در خود مكه هم از خانواده‌هاي اصيل شـيعه هست و برخي از آنان به ديدار ايشان آمده است.

نكته لطيف آن كه فردا روز وطني سـعودي اسـت و از امشـب تلويزيـون سـعودي در حـال پخش برنامه‌هاي شاد است. گاهي هـم برنامـه‌هايي در بـاره رشـد و پيشـرفت سـعودي پخـش مي‌كند. كانال ديگر سعودي هم برنامه‌هاي مردمي يا به اصطلاح شعبي از رقص و غيره را پخش مي‌كند. خدا اينان را گرفتار كند كه روز تولد پيغمبر(ص) را جشن نمي‌گيرند و آن را بـر حسـب عقيده مزعوم و بي پايه خود بدعت مي‌دانند، اما روز وطني را جشن مي‌گيرند و كشور را تعطيل مي‌كنند و آن را بدعت نمي خوانند. امروز كه جمعه بود و به تـاريخ اينجـا نـوزدهم شـعبان، در روزنامه الحياة اين تتير در همين بار آمـده بـود: «علمـاء سـعوديون ينعـون عقـوداً مـن تحـريم الاحتفال بيومهم الوطني». در شرح آن آمده است كه علماي سعودي سالهاست كه در باره ايـن مطلب كه روز ملي، بدعت است يا خيـر بحـث مي‌كننـد. در ايـن بـاره از دكتـر شـيخ صـالح الحصين رئيس شؤون الحرمين نقل كرده است كه احتفال و جشـن روز ملـي، بـدعت نيسـت. همين طور دكتر عبدالله‌بن بيه استاد دانشگاه ملك عبـدالعزيز هـم ايـن مطلـب را اعـلام كـرده است. توجيه آنان اين است كه اين عيد براي وحدت جزيرة العرب است. كسي نيست به اينـان تفهيم بفهماند كه چطور احتفال به روز تولد پيامبر(ص) جهان اسلام را متحد مى كند.

امشب بعد از مغرب به اتاقي كه براي گفتگوهاي دوستانه است رفتيم. دو نفر از اهالي مكـه كه از اشراف و جناح ضد وهابي بودند آنجا حضور داشتند. كتابچه‌اي به عنـوان كشـف الغمـة بدعاء القرآن و السنة و بالصلاة علي سيد الامة آورده بود كه متن يك صلواتيه طولاني بود و بيش از پانصد بند داشت. اين اثر انشاي يكي از علماي قاهره اسـت كـه برحسـب آنچـه روي جلـد آمده، امام جماعت مسجد سيده نفيسه بود. از اين شخص پرسيدم كه اشراف مكه نقابت دارند يا نه، گفت در مدينه نقابت هست، اما در مكه چيز مهمي نيست. اين دو نفر از مريدان مرحـوم سيد محمد مالكي بودند كه حدود يك سال و نيم پيش درگذشت و صوفي مسـلك بـود. وقتـي مرد، امير عبدالله و ديگر امرا براي تعزيت به منزلش آمدند. گويا فرزندش سيد احمد جانشـين او شده است. من شرحي در باره او در كتاب با كاروان صفا نوشتم. اين دو سيد كه امشب آمدند شافعي بودند، اما روشن بود كه اهل محبت اهل بيت(ع) بودند.

شام آخر را همه در كنار هم بوديم. دكتر مخلص به هر كـدام يـك تسـبيح عقيـق داد. آقـاي كريمي هم از آقاي شهرستاني و برخي از كارمندان كاروان سپاسگزاري كـرد. آقايـان علامـي و حامد كرماني به خاطر زحماتي كه كشيده بودند هديه‌اي از دست آقاي كريمي گرفتند. بعد هم آقاي علامي گفت كه از سال پنجاه تاكنون به جز سه سال تعطيلي يكسره به حـج آمـده اسـت. ايشان گفت از خداوند چهـل حـج و صـد سـال عمـر وب عـد هـم شـهادت البتـه در خـواب درخواست كرده است.

آخرين ساعاتي كه حرم بودم، احساس كردم رسم ناجوري بين ايراني‌ها هست و آن استفاده نابجا از موبايل است. وسط نماز مغرب تلفن يك ايراني زنگ زد. نه او قطع كرد و نه كسي كه به او زنگ مي‌زد دست برداشت. بنابرين در تمام نماز مغرب و در ده بيست متـري كعبـه كـه همـه مشغول نماز جماعت بودند، يكسره اين تلفن با آهنگ خوشش زنگ زد. به محض آن كـه نمـاز تمام شد، وي شروع به صحبت كرد و در آن سكوت بعد از نماز، شروع به صحبت تركي آن هم با صداي بلند كرد. يك لحظه تحملم تمام شد. نزدش رفتم و تذكر دادم كـه بعـد از نـيم دقيقـه خوشبختانه قطع كرد. شب نيمه شعبان هم بارها ديدم كه كساني از حرم به دوسـتان و خويشـان ايراني زنگ مي‌زنند: «مي‌داني كجا هستم؟ من الان برابر ركن يماني هستم. من از تو يـاد كـردم تو هم از من ياد كن». و به اين‌ترتيب توجه اشخاص را به خود جلب مي‌كنند.

صبح روز شنبه دوم مهر از هتل بيرون رفتم و سري به بعثه مقام معظم رهبـري زدم تـا ببيـنم آقاي نواب كتاب آثار اسلامي را خوانده و اصلاحات لازم را كرده است يا نه. معلـوم شـد فعـلاً كاري انجام نداده و قول داد كه در آينده اين كار را انجام دهد. از آن‌جا بـه هتـل برگشـتم. در راه پديده‌اي كه جلب توجهم كرد صندوق‌هاي امانات است كه اخيراً در اطراف حرم نبوي و الهـي

درست کرده‌اند. لابد اين بعد از آن بوده است که طي سالها افراد زيادي يا گرفتار دزد شـده‌اند و يا اسباب و اثاثيه شان آنجا ويلو بوده و کسي برداشته است. به هـر حـال، صـندوق‌هاي مرتبـي براي اين کار درست کرده‌اند و براي هر صندوق ظاهراً پنج ريال هم مي‌گيرند.

بعد از ناهار بلافاصله جمع ما آماده حرکت شد. ساعت دو و نيم از هتـل حرکـت کـرده بـه سمت جده رفتيم. در آنجا به کنسـولگري رفتـه دو سـه سـاعتي را ميهمـان آقـاي مرتضـائي فـر سرکنسول ايران در جده بوديم. ساعت شش راهي فرودگاه شده و ساعت هشت و نيم بود که بـه سمت ايران پرواز کرديم و ساعت يازده و نيم به وقت ايران به فرودگاه مهرآباد رسيديم.

سفرنامه عمره

(شهريور ۸۵)

يكشنبه: ۱۲ / ٦ / ۱۳۸۵

در سفرهاي عمره كه طي اين سالها داشتم، نخستين بار بود كه پرواز ما به مدينـه منـوره، بـا هفت ساعت تأخير انجام مي‌شد. اين مطلب زماني به اطلاع ما رسيد كه تنها دقـايقي بـود كـه پس از ساعت ده شب شنبه يازدهم شهريور ۱۳۸۵مصادف با هشتم شعبان ١٤٢٧ بـه فرودگـاه مهرآباد رسيديم. به اجبار، خانواده‌ها را در فرودگاه، داخل اتاقي كه فراهم شده بود گذاشته و بـا سه نفر از دوستان به منزل ما در شهرک قائم رفتيم. صبح ساعت ٤/٥ از خواب برخاسته ساعت ٥ مجدداً به فرودگاه آمديم. پرواز حوالي ساعت ٨ انجام شد و ما ساعت ١١ بود كه در فرودگـاه بسيار ابتدايي و ساده مدينه منـوره پيـاده شـديم. مـن نگـران لـپ تـاپ بـودم كـه بگيرنـد، امـا خوشبختانه اتفاقي نيفتاد و به خير گذشت. ساک ها و چمدان ها هم بدون هيچ كنترلی تنهـا از دستگاه عبور داده شد. با اتوبوسي به هتل انوار المدينه آمديم. اتاق ما ٨٠٥٦ است و چهار نفره كه البته مثل بسياري از اتاق‌ها فعلاً دو نفر در آن اقامت دارند. هتـل مـا دقيقـاً در نقطـه تلاقـي شمالي - غربي مسجد قرار دارد.

تقريباً بدون مشكل به اتاق آمديم. بلافاصله غسل زيـارت كـرده و از هتـل بيـرون زدم. نـيم ساعتي تا نماز فرصت بود. تصميم گرفتم سري به مركز دراسات المدينة المنوره بزنم. شـوقم آن بود كه شماره ١٦ مجله آنان را كه ويژه جنگ بدر بود به دست آورم و مقالات آن را ببينم. وقتـي رسيدم، مستقيم به طبقه هفتم رفـتم و شـماره‌هاي ١٤- ١٦ را گـرفتم. سـپس بـه طبقـه اول كـه ساختمان اداري مركز است آمدم و با احمد شعبان كه از محققان اين مركز است ملاقات كردم. شماره ١٧ مجله را هم ايشان اهدا كرد. دو كتاب ديگر هم خريداري كردم كه اگـر مجـالي بـود شرح خواهم داد. پس از آن، از ساختمان مزبور بيـرون آمـده عـازم مسـجد النبـي(ص) شـدم. درست وقتي به ميان مسجد رسيدم، نماز ظهر آغاز شد. مسجد و بـه طـور كلـي مدينـه بسـيار خلوت است و شايد چهل درصد از مأمومين ايراني هستند. نماز ظهـر را بـه جماعـت، و نمـاز عصر را هم فرادا خواندم و سري به كتابخانه حرم نبوي زدم. سـابقاً مقالـه‌اي در بـاره كتـاب درر الفرائد المنظمه نوشته ام كه مبناي كار، چاپ دارالكتب العلميه بود كه چاپ بسيار بدي اسـت.

جايي خوانده بودم كه حمد جاسر هم حدود بيست سال پيش آن را چاپ كرده است. نسخه‌اي از اين چاپ را در كتابخانه حرم يافتم. درخواست تصوير از چند صفحه كردم كه گفت بايد رئيس اجازه دهد كه مي‌ماند براي روزهاي آينده. پس از آن به هتل آمدم. ناهار را در رستوران هتل صرف كردم و براي استراحت به اتاق برگشتم. بعد از ساعت‌ها بي‌خوابي يا كم خوابي بايد استراحت كنم.

امروز تا حوالي ساعت ۵ خواب بودم. بعد از آن بيدار شده چايي خورده و پس از مختصري مطالعه به سمت مسجد النبي(ص) روانه شدم. نماز مغرب را خوانده و سپس به كتابخانه مسجد نبوي رفتم. كتاب درر الفرائد چاپ حمد جاسر را گرفته و شروع به ترجمه چند صفحه اخير آن كه در باره دولت صفوي بود كردم. اندكي پيش از نماز عشاء بيرون آمده، نماز را خواندم و برگشتم.

بايد بگويم، برنامه مسجد براي زنها تفاوت چنداني با گذشته ندارد. زنها صبح ساعت هشت تا ده و بعد از ظهر يک و نيم تا سه مي‌توانند در قسمت روضه وارد شوند. آنچه تازه است اين كه براي اين كه قسمت جلو شلوغ نشود، دسته دسته اجازه ورود داده مي شوند و اين تقسيم بندي بر حسب جنسيت است. مثلاً ايراني ها، پاكستاني‌ها يا تركها به صورت گروهي مي‌روند و بر مي‌گردند. به زنان ايراني توصيه مي‌شود كه فقط نماز نافله بخوانيد. به در و ديوار نچسبيد و احترام نگذاريد. نماز تحيت مسجد هم معنا ندارد و اين قبيل مطالب. يكي از دوستان مي‌گفت كه شب گذشته، تلويزيون، به صورت پخش زنده جماعت مسجد النبي را نشان مي‌داده و وقتي همه در سجده بوده‌اند، يک نفر برخاسته آمده ضريح نبوي را بوسيده و دوباره برگشته دنباله نماز را خوانده و تلويزيون هم اين صحنه را نشان داده است.

ديشب اولين شام را به صورت دسته جمعي در اتاقي كه در طبقه هفتم هتل براي همين منظور آماده كرده بودند صرف كرديم. ميهمانان و زائران نزديک به آقاي شهرستاني طبق معمول هر سال هستند. ساعت ده بود كه براي استراحت به اتاق برگشتم.

دوشنبه : ۱۳ / ٦ / ۱۳۸۵

اينجا تقريباً ساعت چهار و چهل دقيقه اذان صبح است. وقت اذان برخاسته عازم حرم شديم. نماز را به جماعت خوانده و رفتم تا وارد روضه شوم. ديدم كه به سرعت پرده‌اي مقابل ورودي بخش مسقف جلوي مسجد زدند تا كسي از اين طرف به آن طرف نرود، چون اجتماع و ازدحام مي‌شود. از سمت شرقي مسجد، از دري كه پس از باب جبرئيل قرار دارد، بيرون آمده همانجا ايستاده زيارت كردم. سپس به بقيع رفتم. كاروان‌هاي ايراني كما بيش جلوي بقيع اجتماع مي‌كنند، اما اجازه نشستن و ماندن را زياد نمي‌دهند گرچه ممانعت چنداني هم ندارند.

وارد بقیع شدم. هوا هنوز تاریک بود. مسیر جلوي قبور امامان را تا فاصله‌اي طولاني سنگفرش کرده و اجازه نزدیک شدن نمي‌دهند. شاید قریب بیست تا سي متر این طرف، نرده‌اي کشیده‌اند و مردم پشت آن زیارت مي‌کنند. تعدادي کتاب دعا و مفاتیح در گوشه‌اي جمع آوري و ریخته شده بود. فکر مي‌کنم مربوط به کساني بود که سعي داشتند از گوشه و کنار به آن طرف بروند؛ البته به طور طبیعي از نظر آنان مفاتیح الجنان ممنوع است. علتش هم این است که در یکي دو مورد آن اشاراتي وجود دارد که از نظر آنان سب به خلفاست. حتي یکبار به یکي از دوستان نشان داده بودند که به خاطر فلان عبارت که کلمه غاصبین دارد، ممنوع است.

ساعت شش و ربع بود که به هتل برگشتم و استراحت کرده ساعت هفت براي صبحانه بیرون رفتم.

از شگفتي‌هاي این سفر مثل سفرهاي قبل حضور آقاي منتظري است که خود را شاعر کعبه مي‌خواند. گفت که تا به حال پنج بار به مکه رفته و دوباره به مدینه آمده و این بار که برود از آنجا عازم ایران مي‌شود. هیچ گاه نفهمیدم این شخص چطور مي‌تواند براي مدتي طولاني در اینجا بماند و آیا سعودي‌ها خبر دارند یا نه. این بار مي‌گفت مشغول نوشتن خاطراتش است. این خاطره نویسي هم بلیه‌اي شده است. هر روز صبح در بقیع در کنار در ورودي در داخل مي‌نشیند و ایراني‌ها به طور محدود دورش را مي‌گیرند. خیلي که شلوغ شود، مأموران افراد را از دورش دور مي‌کنند اما به خود او کاري ندارند. یک تفریحي براي زائرن ایراني به خصوص جوانان شده است.

ساعت نه و نیم صبح همراه دوستان براي دیدن دو سه کتابفروشي رفتیم. ابتدا به سراغ مکتبة العلوم و الحکم رفتیم که رئیسش شخصي به نام ابودجانه است که فعالانه در نوع نمایشگاه‌هاي بین المللي کتاب عربي شرکت مي‌کند. خودش نبود، اما ربیع شاگردش حضور داشت. ابودجانه یک کتابفروشي هم در دانشگاه مدینه دارد که سابقاً از آن خرید کرده ایم. پیداست که نفوذ ابودجانه آنجا زیاد است. گویا تنها او در دانشگاه کتابفروشي دارد. بعد از آن به دارالفجر رفتیم که بسته بود. عازم دارالزمان شدیم که عجالتاً از کهنه کتابفروشان مدینه است. در آنجا دو کتاب خریدم. یکي امّیة النبي(ص) و دیگري المدینة المنوره في عهد الرساله از محمد الراوي که مکتبة العبیکان به تازگي منتشر کرده است. یک طلبه حدوداً نوزده ساله افغاني هم در کتابفروشي بود. جلو آمد و توصیه کرد که کتاب التوحید و مختصر سیره محمد بن عبدالوهاب را بخوانید. او گفت که اسمش یاسر و پدرش عبدالغفار است و با این که از اهالي قندهار است، اما اصلش عرب است. براي همین خود را قرشي مي‌خواند! از طالبان پرسیدم. گفت یک یهودي در اینها نفوذ کرده و اصلش کار پاکستان است. تعجب کردم. به نظرم سعودي نسل

جدیدي از این طلبه‌ها را که مثلاً باید ضد افراط گرایي از نوع القاعده‌اي باشند پرورش مي‌دهد. او گفت که محل درس و بحث آن ها کنار باب الرحمه است و همان متون قدیمه را مي‌خوانند و هیچ ارتباطي هم در صورت ظاهر با مدرک تحصیلي و دولت ندارند. دعوت کرد سري به آنجا بزنم. از ابتداي بعد از نماز صبح تا ساعت ۹ در آنجا درس مي‌خوانند.

سر راه یک پیراهن هم خریدم. این پیراهن‌هاي عربي بهترین نوعش از الاصیل و الدقّه و الشیاکه و حنتوش است که من از نوع اصیل خریدم. معمولاً طلبه‌ها در اینجا اگر بخواهند از لباس روحاني استفاده نکنند از همین پیراهن‌ها مي‌پوشند. اندکي از زائران ایراني دیگر هم از همین‌ها مي‌پوشند، اما بعثه رهبري معمولاً توصیه مي‌کند که روحانیون کاروان‌ها لباس روحاني داشته باشند. به همین دلیل تعداد افراد ملبس در مسجد بسیار زیاد است.

نزدیک ساعت دوازده بود که به هتل برگشتیم. وضو گرفته براي نماز عازم حرم شدیم. یک جزء قرآن خواندم. سپس نماز شد که به جماعت خواندیم و پس از اقامه نماز عصر به فرادا به هتل آمدیم. احساس کردم پرده‌اي یک متري که لبه اتصال رواق اول مسجد با حیاط مي‌زنند تقریباً دایمي شده است. یعني نمازگزاراني که از باب جبرئیل یا باب السلام به داخل مي‌آیند به قسمت جلو مي‌روند، اما از وسط مسجد کسي براي نماز نمي‌تواند جلوتر برود. دلیلش هم ازدحام است. یک یادداشت بزرگ هم همانجا زده‌اند و سخن از ازدحام و پایمال کردن یکدیگر گفته‌اند که به فارسي هم نوشته شده است. البته بعد از نماز گوشه سمت راست را در غرب مسجد باز مي‌کنند که افراد از آنجا به قسمت جلوي مسجد رفته و از درب شرقي که باب بقیع است از کنار روضه خارج شوند. افراد معمولاً این مسیر را انتخاب کرده برابر قبر پیامبر(ص) که مي‌رسند زیارت نامه مي‌خوانند.

اصولاً یک مشکل که این چند سال جدي تر شده مسأله زن هاست. گویا سه قسمت براي زن ها در مسجد در نظر گرفته شده است. این منهاي زمان کوتاهي است که صبحها از هشت تا ده و بعد از ظهر از یک و نیم تا سه به آنان اجازه داده مي‌شود به روضه بروند. این سه قسمت، غالباً اتصال با جماعت مسجد ندارد که از نظر فقه ما اشکال دارد. در سایت‌ها خواندم که زن‌ها را در مسجد الحرام هم از جاي اختصاصي که کف مسجد داشتند محروم کرده و به داخل یکي از رواق‌ها برده‌اند. این سبب اعتراض زنان به خصوص زنان سعودي شده و گفته‌اند که چرا چنین شده و اگر این مشکلي دارد چرا در باره طواف این مسأله را مطرح نمي‌کنند. یادم هست که زماني تلاش کردند در طواف هم زن و مرد را جدا کنند که نگرفت.

به تدریج مي‌توان شکل گرفتن مدینه جدید را که مورد نظر حاکمان سعودي است مشاهده کرد. به طور کلي بناهاي قدیمي از اطراف برچیده، و در هر طرف هتل‌هاي بسیار بزرگ و با

امکانات بالا طراحي شده است. بخش غربي هم که مانده بود، امسال بخش عمـده کارهـايش انجام شده و به نظرم يک تا سه سال ديگر اين قسمت‌ها به طور کامل بـر اسـاس طـرح جديـد شکل مي‌گيرد. واقعش آن است که اين براي ظاهر اسـلام آبرويـي شـده اسـت. مسـلماً شـکل قديمي آن قابل تحمل نبود و اکنون مي‌توان تصور کرد که چقدر مـردم بـا آرامـش و آسـايش بـه زيارت مي‌آيند.

امسال به طرز شگفتي تعداد گـدايان در اطـراف مسـجد فـراوان اسـت. از شـگفتي آن کـه نگاهشان که به يک شيعه مي‌افتد از «اشهد ان علياً ولي الله» تا اسامي فاطمه و خديجه و حسن و حسين - عليهم السلام - را مي‌برند. خيلي براي گرفتن پول گير نمي‌دهند، اما به هر حال، قدم به قدم ايستاده‌اند. علي القاعده بايد نگران پليس‌ها باشند.

براي نماز مغرب عازم حرم شديم. به جماعت نرسيديم و فقط رکعت اخيـر را درک کـرديم. پس از آن نماز مغرب را خوانده و به همراه آقاي مهريزي به کتابخانه مسجد نبوي رفتيم که چهار سالن دارد. من در سالن سوم کار داشتم که عمده کتابهاي مربـوط بـه مکـه و مدينـه آنجاسـت. بالاي سالن چهار، نسخه‌هاي خطي است. قسمت تواريخ مکه و مدينه، بين مغرب و عشا شلوغ مي‌شود و قفسه باز است. من کتاب درر الفرائد المنظمه را که چاپ حمد جاسـر بـود گـرفتم و باقي مانده بخش مورد علاقه ام را که صفحاتي در باره تاريخ صـفويه بـود ترجمـه کـردم. يـک ساعتي ماندم و خوشبختانه آن قسمت تمام شد. آقاي مهريزي هم اول کتابهايي را در اين بخش ديد و بعد به دنبال نسخه‌اي بـه طبقـه بـالا رفـت کـه وقتـي آمـد گفـت نسـخه‌اي از آن چـه را مي‌خواسته نداشته‌اند. از کتابخانه بيرون آمده نماز عشا را خوانديم و به هتـل برگشـتيم. امشـب قرار بود که ميهمان آقاي معراجي باشيم. به همين دليل همه به همراه خانواده جمعاً به رسـتوران «البيک» رفتيم و غذاي لذيذي صرف شد. ما پياده از کنار بقيع و مسجد نبوي برگشتيم و برخي دوستان با ماشين آمدند. رستوران‌هاي البيک که زنجيره است، براي مقابله با مکدونالـد توسـط عربها طراحي شده و به مقدار زيادي هم موفق از آب درآمده است.

سه شنبه : ١٤ / ٦ / ٨٥

امروز سه شنبه است. صبح ساعت پنج به مسجد رفتم که نماز صبح تمام شده بود. نمـاز را خواندم. از آنجا سري به باب الرحمه زدم ببينم درس‌هاي طلبگي چگونه است. حلقاتي وجـود داشت که غالباً درسهاي تجويد و عقايد بود، اما رفيق افغاني را نيافتم. از آنجا به سـمت روضـه رفته و ضمن خواندن زيارت حضرت رسول(ص) از جلوي قبـر حضـرت از همـان بـاب بقيـع خارج شدم. در آنجا معمولاً ازدحام است و همه تلاش مي‌کنند از ميان شبکه‌هاي آهني داخـل را ببينند که معمولاً چيزي هم پيدا نيست.

از در بقيع خارج شده در پشت ديـوار حـرم پيغمبـر(ص)، زيـارت حضـرت زهـرا (س) را خواندم و به سمت بقيع رفتم. اوضاع جلوي بقيع آرام است و دسته‌هاي مختلف زائران در گوشه و كنار نشسته‌اند. مأموران، بخش مياني را كه روي زمين و جلوي بقيع است خالي نگه مي‌دارند كه رفت و آمد ممكن باشد. شمار اندكي كاروان‌هاي دانشجويي يا دانش آمـوزي را هـم ديـدم. داخل بقيع شده زيارت كرده و بيرون آمدم. امروز دست كم دو مورد در بقيع ديدم كـه مـأموران امر به معروف سعودي كه افغاني بودند با مردم حرف مي‌زدند. مخاطب يكي از آنان در جلـوي قبور ائمه، يک طلبه بود. او در سمت قبر ام البنين براي مردم عـادي سـخن مي‌گفـت و داسـتان زيارت قبور و اينها را نقل و طرح مي‌كرد. بقيع خلوت است و غالـب زائران، ايراني اند. هرچنـد از اقوام ديگر هم فراوان ديده مي‌شوند.

ساعت ده و نيم بود كه به همراه دوستان (آقايـان مهـدوي راد، معراجـي، و مهريـزي) عـازم دانشگاه مدينه شديم. هدف خريد كتاب از كتابفروشي مكتبة العلوم و الحكم بود. صاحب اين مكتبه، ابودجانه نامي است كه خود از فارغ التحصيلان دانشگاه مدينه است و همانجا دكترا هم گرفته است. ما را با ماشين خود مكتبه به دانشگاه برد و لـذا بـدون مـانع وارد محوطـه دانشـگاه شديم و يكسره به كتابفروشي رفتيم. سابقاً در آنجا دو كتابفروشي ديگر با نـام مكتبـة المؤيـد و مكتبة الغرباء الاثريه هم بود كه گويا ابودجانه با استفاده از نفوذ خود هر دوي آنها را از دانشگاه بيرون كرده و خودش يكه تاز است. اين مكتبة الغرباء از ناشران وهابي بسيار افراطي بود كه من در سفر اول به كتابفروشي آن ها كه اول در نزديكي مسجد ابوذر بود رفـتم. بعـدها آن مغازه‌هـا خراب شد. زماني كه به دانشگاه رسـيديم، ابودجانـه آنجـا بـود. بعـد از احوالپرسـي، و خريـد مقداري كتـاب، از وي در بـاره اكـرم ضـياء العمـري پرسـيدم. گفـت كـه وي پايـان نامـه‌هاي دانشجويان را سرقت مي‌كرد و كتاب السيرة النبوية الصحيحة او همه اش همين مطالب سرقتي است. ظاهراً در اين باره با او درگيري هم داشته و كارشان به محكمـه هـم كشـيده شـده اسـت. قدري تند حرف مي‌زد و جزئيات را كمتر متوجه مي‌شدم. ابودجانه اصلش از لاذقيه اسـت و در نمايشگاه‌هاي معروف كتاب عربي همه جا حضور دارد. خودش هم فراوان كتاب چاپ مي‌كند. حدس مي‌زنم اخراج اكرم ضياء از سعودي هم بايد به نوعي بـه همـين مسـائل بـاز گـردد. مـن خودم حدود ده سال پيش به ديدن اكرم ضياء كه خانه اش در ابتداي شارع سـلطانه بـود رفـتم و يک شام را نزد وي بودم. آن زمان بخشي از كتاب موارد الخطيـب او را ترجمـه كـردم كـه فكـر مي‌كنم در نشريه ميراث جاويدان آن وقت چاپ شد. ابودجانه گفت: رئيس سابق دانشگاه مدينه هم كه الان وزير تربيت است با اكرم ضياء رابطه خوبي نداشته است. در حال حاضـر العمـري در قطر يا كويت است. نظر ابودجانه آن بود كه طرح مرويات سيره كه قسمت احد، خندق، بني

المصطلق، حنين و غيره آن چاپ شده اصلش از استاد امين المصري در دانشگاه ام القري بود. وقتي او مرد، اكرم ضياء در دانشگاه اسلامي مدينه دوره فوق ليسانس داير كرد و آن طرح را به نام خودش كرد و بعد هم تحقيقات دانشجويان را به نام خودش منتشر مـی نمـود. قـرار شـد بعـداً مطالبي در اين باره به ما بدهد كه اميدوارم بتوانم آن ها را از وي دريافت كنم. ابودجانه گفت كه اكرم ضياء خود را از نسل عمر مي‌دانست، اما عمر از او بيزار است. وي گفت كـه خانواده‌هـاي عمري در اينجا هستند و او مي‌خواست كه نسبش را در اين رابطه با تأييد آن ها درست كنـد كـه آنان حاضر به اين كار نشدند. اصل اكرم ضياء موصلي اسـت و عـرب اسـت و از اخواني‌هـاي عراق كه قبل از آمدن از عراق كتاب المعرفة و التاريخ فسوي و شايد تاريخ و طبقات خليفة بـن خياط را هم تصحيح كرده بود. خود ابودجانه سال هزار و نهصد و هفتـاد مـيلادي بـه دانشـگاه مدينه آمده است.

اذان را گفتند و ما هنوز مشغول ديدن كتابها و خريد آن ها بوديم. نزديک شروع نماز بود كـه با ماشين ابودجانه دانشگاه را به مقصد هتل ترک كرديم. خسته و خاک آلود بوديم. محيط كلـي دانشگاه مدينه خوب بود، اما داخل دستشويي كه براي شستن دست رفتيم، بسيار آلوده و كثيف بود. خاطرم هست دو سال پيش هم همين وضعيت بود و با آن موقع تفاوتي نكرده است.

امروز ظهر سر سفره نسبتاً شلوغ بود و تعدادي ميهمان جديد از لبنان و سعودي بـراي آقـاي شهرستاني رسيده بود. صبح آقاي قُبيسي آمده بود كه در لبنان است و هر سال در عمره بـه ايـن جمع مي‌پيوندد. وي گفت كه تمام اين مدت در لبنان بوده است. در باره سـيد جعفـر مرتضـي پرسيدم. گفت كه تقريباً تمام كتابخانه و مؤسسه او از بين رفته است. از لحن صحبت آقاي سيد جعفر كريمي احساس كردم كه ميانه‌اي با سيد جعفر مرتضي ندارد.

عصري ساعت شش با شريف انس قرار داشتيم كه به هتل آمـد. سـه سـالي اسـت كـه او را نديده ام، اما ارتباطش با آقاي معراجي برقرار است. چند كتاب برايش آورده بود كـه گرفـت. از جمله آن ها شرح الاخبار قاضي نعمان بود. گفت كه كتابي در اصول و فروع نوشـته و در مصـر چاپ خواهد كرد. گويا آنجا مشغول گرفتن دكتراست. در اصول عقايد فرقه‌هاي مختلف را زيـر هم خواهد آورد و در فروع هم مذاهب نه گانه را. از جمله اين مذاهب فقـه ظاهريـه اسـت كـه مي‌گفت طرفداراني و رهبري هم در مصـر يـا جـده دارد. در بـاره مركـز دراسـات مدينـه منـوره صحبت شد گفت كه دست سوري‌هاي اخواني است كه از زمان مخالفتشان با دولت سوريه به عربستان گريختند و در حال حاضر هم اينجا هستند. رئيس و تعداد زيادي از افـرادي كـه آنجـا هستند، از اين جماعتند. پيدا بود كه از اين جهت ناراحت بود و مي‌گفت كه اينها هيچ كـس از شرفاي مدينه را در اين قبيل مراكز نمي‌آورند، با اين كه به هر حال، زمينه كـار، تـاريخي اسـت.

قرار شد بعداً در باره رفتن به خانه ایشان تصمیم بگیریم و به او اطلاع دهیم.

نماز مغرب و عشاء را در حرم خواندم و بین آن ها زماني را به ثبت دقیق مشخصات چاپ کتاب درر الفرائد اختصاص دادم. مقدمه حمد جاسر بسیار عالي نوشته شده و واقعاً کامل است. امشب سري هم به اینترنت زده، ایمیل‌ها را چک، و اخباري از ایران را مرور کردم.

شب بعد از شام، شب نشیني مختصري هست که در آن شرکت کردیم. قرار شد صبح ساعت ٦ به زیارت دوره برویم. آخر شب آقاي حجة الاسلام کشکولي که نماینده بعثه در مدینه است آمد و گفت که فردا همراه جمعي از وزرا و اعضاي کابینه براي زیارت دوره بروم. بنابرین فردا باید دو بار در زیارت دوره شرکت کنم. ساعت ٦ با دوستان و ساعت ٨ با آن جماعت.

چهارشنبه : ۱۵ / ٦ / ۸۵

صبح بعد از نماز عازم شدیم. طبق معمول احد، قبلتین و قبا. در منطقه احد، اوضاع قدري عوض شده و یک پارکینگ در جنوب شرقي مزار و مسجد ساخته‌اند. خیابان‌هاي جدیدي هم در آن حوالي کشیده و ظاهراً قرار است صورت تازه‌اي به آن قسمت بدهند. دست فروش‌ها به قدري زیادند که برداشتن قدم از قدم دشوار است. تا دو سه متري دیوار مزار هم ایستاده‌اند. غالباً خرما و یا اشیاء دیگر مثل لباس و... مي‌فروشند. اتاقک‌هاي فراواني هم اطراف مسجد به صورت یک مربع بزرگ درست کرده‌اند که گویا همین دست فروش‌ها در آن ها مي‌خوابند. معلوم نیست چرا اینجا را به این شکل مفتضح درآورده‌اند. بلندگو هم یکسره مي‌خواند و آن را در یک نرده مشبکي آهني گذاشته‌اند تا کسي پایین نکشد.

از کنار مساجد سبعه گذشتیم. مسجد بزرگي که در حال ساخت بود، رو به اتمام است و مسجد فتح هم سرجاي خودش قرار دارد. در آن حوالي چندین ناشر هم هستند. اخیراً منطقه مسجد قبلتین محل شماري از ناشران شده است.

ساعت هشت برگشتیم. تنها، فرصت خوردن دو سه لقمه را داشتم و دوباره همراه اتوبوس دیگري که سه وزیر (نجار وزیر دفاع، اسکندري وزیر جهاد کشاورزي و طهماسبي وزیر صنایع به علاوه دکتر الهام و خانواده هایشان) در آن بودند، عازم شدیم. این زیارت تا ساعت۱۲ به طول انجامید. در احد بیرون از اتوبوس و در موارد دیگر به دلیل گرمي هوا، داخل اتوبوس مطالبي را در باره اماکن شرح مي‌دادم. هفته قبل هم گویا سه وزیر آمده بودند.

بعد از ظهر را مشغول تکمیل برخي از نوشته‌ها بودم. مقاله مربوط به اطلاعات کتاب درر الفرائد را در باب صفویه منظم کردم. ساعت حوالي شش بود که عازم مسجد شده نماز مغرب و عشا را خواندیم. قرار بود با دوستان به مرکز دراسات مدینه منوره برویم که رفتیم. احمد شعبان در آنجا منتظر ما بود. محل قرار طبقه هفتم بود جایي که معرض، یعني نمایشگاه آنان، در آنجا

بود. سه مجسمه (به قول خودشان؛ يعني ماكت) طراحي كرده بودند. يكي وضع طبيعي مدينه و حالت سنگلاخي و طبيعي و نيز موقعيت قبايل بود. دومي مدينه قديم و سوم هم صحنه جنگ احد. هر سه عالي و ديدني بود كه تصاويري هم گرفتيم. به سراغ كتابها رفتيم و باز هم برخي از مجلات را خريداري كردم. چند كتاب و رساله و نيز كتاب سيره عربي خودم را هم به كتابخانه شان تقديم كردم. نكته جالب آن بود كه كتابچه‌اي كه محتوي دعاي جوشن كبير بود ديديم كه مركزی در تركيه چاپ كرده است. نگاه كرديم ديديم مربوط به همين سعيد نورسي و طرفداران اوست كه حالا فكرشان در تركيه رواجي فراوان دارد و اكنون رياستشان با گولن است. به احمد شعبان گفتيم كه اين اثر از متون شيعي اقتباس شده است، ابتدا قبول نمي‌كرد، اما مفاتيح را به او نشان داديم و اين كه مأخذ آن البلد الامين كفعمي از علماي اواخر قرن نهم است. خودش به كسي زنگ زد و پرسيد و او هم به وي پاسخ داد كه درست است و اين دعا از ائمه اهل بيت گرفته شده است؛ البته در تعابير تغييرات بسيار مختصری وجود داشت؛ از جمله به جای الغوث الغوث، الامان الامان آمده است. چند دعای دیگر نیز از جمله دعای مجیر در آنجا بود كه در آن هم تغییراتی داده اند. بعدها متوجه شدم كه نورسي‌ها كه مهم ترين جريان مذهبي تركيه هستند و بسياري از اين احزاب سياسي - مذهبي اخير تركيه از آنان سر برآورده‌اند، هر روز دعاي جوشن را مي‌خوانند.

نزدیک وقت عشاء برگشتیم. شام خورديم و خانواده‌ها را براي زيارت سوقيه برديم كه تا ساعت يازده و نيم به طول انجاميد. وقتي به هتل برگشتيم باز هم تا ساعت يک و نيم مشغول گفتگوهاي پراكنده بوديم تا خوابيديم.

در جلسه ديدار از مركز، زماني كه احمد شعبان مشغول شرح نقشه طبيعي مدينه بلكه ماكت طبيعي آن بود، اشاره به قبا و مسير حركت رسول خدا(ص) به سمت بني النجار كرد. مي‌دانيم كه معمولاً اين نقل در اينجا آورده مي‌شود كه حضرت برابر خواست مردم از طوايف مختلف كه مي‌كوشيدند شتر حضرت را در طايفه خود نگاه دارند مي‌فرمود: خلّو سبيلها فانها مأمورة. من به احمد شعبان گفتم كه انتخاب بني النجار صرفاً به دليل اينكه آنان اخوال آن حضرت بودند نبوده است، بلكه مركزيت آن برای ساير طوايف نيز در اين انتخاب نقش داشته است. در اين زمينه به روايت معروفي از آن حضرت استناد كردم كه فرمود: «اني امرت بقرية تأكل القري». ايشان گفت كه اين مطلب ربطي به اين ماجرا ندارد. وقتي به كتاب خودم مراجعه كردم، ديدم به وفاء الوفاء ارجاع داده و در آنجا گفته ام كه اين روايت، در پاسخ درخواست مردم بوده است. وقتي به هتل برگشتم، مروري روي منابع در دسترس كردم كه نتيجه آن رساله كوتاهي شد با عنوان «حكمت انتخاب محل مسجد النبي در مدينه توسط رسول خدا(ص)».

پنج شنبه: ۱٦ / ٦ / ۱۳۸۵

ساعت پنج صبح عازم حرم شدم. به ترتیب نماز صبح، قرائت قـرآن، زیـارت پیغمبـر(ص) وفاطمه زهرا(ص) را انجام داده و بعد هم به بقیع رفتم. مـدخل ورودي بسـیار شـلوغ بـود، امـا داخل چندان ازدحامی نداشت. زیارات را خواندم و برگشتم. سر راه به سمت باب الرحمه رفتم. طلبه افغاني را که چند روز قبل در دارالزمان دیده بودم، آنجا دیدم. بـه افغانيهـا و دیگـران کـه مسن هم بودند قرآن، قرائت و مخارج حروف را تعلیم ميداد. آن سوتر هم شیخ مسـني ضـمن تعلیم قرآن، مطالبي هم بیان ميکرد و ده بیست نفري نشسته بودند. این آخرین نفسهاي تعلیم و تربیت سنتي در مدینه است. ساعتي نزد آن ها نشستم و برگشتم. ساعت هفت بود که به هتـل رسیدم. صبحانه خوردم و ساعت هشت به استراحت پرداختم. ساعت ده بیـدار شـده، مشـغول کارهاي نوشتني و مرور برخي از مجلات شدم. ظهر براي نماز همراه یکي از دوستان به مسجد نبوي مشرف شدیم. مثل گذشـته، ایرانيهـا غالبـاً تـلاش ميکننـد جـایي بنشـینند کـه یـا کـلاً سنگفرش باشد یا آن که محل سجده، در مکانهاي خالي بین فرشها قرار گیرد. روبـروي قبلـه در این سمت و آن سمت مسجد اصلي و امتداد آن تا پایین، دو محل هست که سنگفرش است و تقریباً همه کساني که آنجا نماز ميخوانند، ایراني اند. کنار من یـک عـرب سـعودي حضـور داشت که تکتف کرده بود، اما در سجده و رکوع عـلاوه بـر ذکـر معمـول، صـلوات ميفرسـتاد. خیلي تعجب کردم. وقتي تمام شد، پرسیدم که سني هستید یا شیعه. گفـت شـیعه هسـتم، امـا چون در حکومت کار ميکنم، تقیه ميکنم. گفتم: تکتف جزو تقیه نیست. گفت: چرا شـیخ مـا این طور به ما دستور داده است. وي گفت من از علويهاي ساکن مدینه هستم و پدرم ميگوید آن طور که بین ما شهرت دارد، از نسل محمد بن حنفیه است. بعد از نمـاز بـه هتـل برگشـتیم. امروز ناهار را میهمان بعثه رهبـري در مدینـه بـودیم کـه امسـال آقـاي کشـکولي آن جـا را اداره ميکند. آقاي کشکولي جاي آقاي نواب آمده که البته آن زمان محل اصلي در مکه بود و حالا به مدینه منتقل شده است. ناهار خوبي بود و حدود پنجاه شصت نفر از اصحاب آقاي شهرستاني و عدهاي دیگر آمده حضور داشتند.

در آنجا کنار یکي از دوستان لبناني بودم. ایشان در باره مسائل دوره جنگ سـي و چنـد روزه نکات مختلفي را اشاره کرد. از جمله نقبهاي فراواني که در زیر زمـین بـوده و مشـکلاتي کـه براي اسرائیل ایجاد کرده است. ایشان گفت، ناو دومي که بچههاي حزب الله زدنـد، از فاصـله یک صد کیلومتري بوده، یعني از بیروت شلیک شده و در صـور نـاو را زده اسـت. وي اعتـراف نصرالله را که بعد از جنگ اگر ميدانستیم آن مـاجراي روز اول بـه اینجـا ميرسـد ایـن کـار را نميکردیم، یک شجاعت ميدانست که بسیاري از عقلاي قوم را راضي ميکرد. وي گفـت کـه

صحبت‌هاي نصرالله در طول جنگ واقعاً تأثير شگفتي روي مردم داشت و آرام بخش بود.

ديروز عصر، سري به اينترنت زدم و برگشتم. براي نماز مغرب و عشـاء، در وقـت عشـاء بـه مسجد نبوي رفتيم. نماز را خوانده و برگشتيم. امشب شب جمعه و شب نيمه شعبان بـه تقـويم سعودي است. ما هم دعاي كميل را در هتل خوانديم. بعد از آن هم نيمچـه جشـن دوسـتانه‌اي داشتيم. امشب در چندين هتل از طرف ايراني‌ها جشن بود. غالب هتل ها، مشتمل بـر چنـدين كاروان است و معمولاً اين قبيل مراسم بسيار شلوغ مي‌شود.

جمعه: ۸۵/٦/۱۷

امروز صبح، ساعت ده و نيم جشني در محل اقامت ما بود كه چند مداح اشعاري خواندند. بنده هم چند دقيقه‌اي حاضر شدم. باقي وقت را به مطالعه و نوشتن اختصاص دادم.

اشاره كردم كه چند كتاب از مركز دراسات و بحوث مدينه منوره خريداري كردم. شـماره ١٦ آن ويژه جنگ بدر بود كه چندين مقاله در آن درج شده ، ضمن اينكه در شماره ١٧ هم مقاله اى درباره جنگ بدر وجود داشت.

فهرست مقالات مربوط به جنگ بدر اينها بود:

نظرات في غزوة بدر / محمد عبده يماني

علاقة المسلمين بالقبائل المحيطة بالمدينة في العهد النبوي / محمد عبدالهادي الشيباني

غزوة بدر في اسفار اليهود و النصاري / ليلي صاح محمد زعزوع. عصام احمد حسين مدير

الخصائص الطبيعية لموقع معركة بدر و اثرهـا فـي احـداث الغـزوة / محمـود بـن ابـراهيم الدوعان

جيولوجية و جغرافية غزوة بدر / محمد حامد الرحيلي

طريق جيش المسلمين الي بدر / سليمان الرحيلي

التوثيق القرآني لغزوة بدر الكبري / احمد محمد شعبان

التوثيق الحديثي لغزوة بدر الكبري / مصطفي عمار منلا

الاستراتجية في غزوة بدر الكبري / انوع ماجد عشقي

الاثار الامنية لغزوة بدر الكبري / الاصم عبدالحافظ الاصم

الاثار السياسية و الاقتصادية و الامنية لغزوة بدر الكبري / فوزي محمد عبده ساعاتي

انشاء قاعدة بيانات جغرافية لغزوات الرسول(ص) / علي بن معاضه الغامدي

در شماره هفدهم همين مجله هم مقاله ديگري در باره بدر چاپ شده است با اين عنوان:

الروايات المتعارضة في غزوة بدر جمعا و دراسة.

بدين ترتيب مي‌توان انتظار داشت كه اگر اين مجموعه به فارسـي درآيـد، گـامي در جهـت

شناخت غزوه بدر باشد. [بعدها این اثر ترجمه و توسط کتابخانه تاریخ منتشر شد].

ناهار را در محل هتل صرف کردیم و پس از آن راهي منزل آقاي سيد انس يعقوب كتبي شديم. شايد قريب ده سال است كه وي را مي‌شناسيم. وی از سادات و شرفای حسنی مدينه محسوب می شود و در حال حاضر ۳۴ ساله است؛ چند كتاب منتشر كرده و رفقايی هم دارد. ساعتي در منزل ايشان كه در ابتداي طريق الهجره در كنار مسجد الخير است، بسر برديم. پس از آن براي ديدار مسجد التوبه يا مسجد العصبه راهي منطقه عصبه شديم كه در همان حوالي است و من شرحي در باره آن در كتاب آثار اسلامي نوشته ام. چند سال پيش نخستين بار اين مكان را كشف كردم و آن زمان هم با همين انس كتبي پرسان پرسان بر اساس آدرسي كه در برخي كتابها بود آن را يافتيم. با آن زمان تفاوتي نكرده، يک ديوار سنگي يک متري، محلي براي محراب و به عكس دفعه قبل، يک فرش دوازده متري در آنجا بود. دو ركعت نماز تحيت خواندم. چند تصوير هم گرفتم و برگشتيم. آقاي انس ما را به هتل رساند.

ساعت پنج بعد از ظهر بود كه به سمت مسجد مباهله رفتم. دو عكس گرفتم. سري هم به دارالزمان و يک كتابفروشي كوچک ديگر زدم. نهايتاً دو عكس هم از مسجد ابوذر گرفتم و براي نماز مغرب و عشاء خود را به مسجد رساندم.

زماني امكان نداشت اجازه بدهند كسي عكس بگيرد، اما الان به بركت موبايلهايي كه مي‌تواند عكس بگيرد، عملاً جلوگيري از اين كار، مشكل شده است. بنابرين بسياري از مردم در گوشه و كنار مشغول گرفتن عكس هستند. در ورودي‌هاي مسجد هم كنترل چنداني وجود ندارد.

شب بعد از نماز عشا، شام خورده و به سمت مكتبة العلوم و الحكم رفتيم تا باز هم كتابهايي خريداري كرده و حسابرسي كنيم. يكي دو ساعتي آنجا بوديم و باز هم قرار شد فردا پيش از ظهر براي اتمام كار مراجعه مراجعه داشته باشيم. از كتابهاي خوبي كه ديده شد كتابي با عنوان اصول‌الدين عند الامام الطبري است كه يک پايان نامه كارشناسي ارشد است كه طه محمد نجار رمضان با اشراف مصطفي محمد حلمي در دانشگاه قاهره نوشته و توسط دارالكيان در سال ۲۰۰۵ در رياض چاپ شده است. اين كتاب بر اساس آنچه از طبري بر جاي مانده سعي كرده است آراي او را در مباحث مربوط به الهيات، نبوت، امامت و بحث ايمان تدوين كند. موضع مؤلف به مقدار زياد موضعي سلفي است. در بحث از علت درگيري ميان حنابله و طبري به بحث از اتهام تشيع به طبري سخن مي‌گويد. يک اشتباه مهم را ابن حجر مرتكب شده و آن اين كه از قول ابوحيان صاحب تفسير البحر المحيط نقل كرده است كه ابوجعفر طوسي از اماميه در باره فلان موضوع چنين مي‌گويد. ابن حجر تصور كرده است كه مقصود وي ابوجعفر

طبري است و به همين سبب، از قول ابوحيان، نسبت رافضي براي طبري نقل كرده است. جالب اين كه مؤلف مي‌گويد كه در البحر المحيط موارد ديگري هم از اين تفسير شيعي كه كتابي جز التبيان شيخ طوسي نيست، نقل شده است. وي در ادامه در باره دلايل متهم شدن طبري به تشيع از جمله روايت غدير و مسح پاها در وضو و برخي از مطالبي كه متأخرين در اين باره آورده‌اند، مثل رواياتي كه ذيل آيه«وانذر عشيرتک الاقربين» در تفسيرش آورده و يا با استناد به شعر كميت در باره «حم» و غيره (از حروف مقطعه در قرآن) بحث كرده است. به جز موضـع نويسـنده كـه گويي در نگاه او تشيع يک جرم نابخشودني است، از بسياري مطالب كه در بـاره تشـيع طبـري گفته شده، بحث نكرده كه از آن جمله می توان به اشعار ابوبكر خوارزمي اشاره كرد كه يـاقوت آورده است. به نظر مي‌رسد در اين قسمت ابتدايي و در عين حال، حماسي و با تعصب سـلفي بحث كرده است. انسان وقتي اين تحقيق‌ها را مي‌بيند احساس مي‌كند روش مؤلف بـه گونـه‌اي است كه هرچه را دلش بخواهد بايد درستش كند، اما اين كه واقع امر چـه بـوده، گـويي اصـلاً ربطي به او ندارد. اين مانع مهمي بر سر پيشرفت علم در ميان ما مسلمانان است.

امشب هم كه شب نيمه ی شعبان به وقت ايران است، باز در اتاق جلسـات، دعـاي كميـل خوانده شد. بعد هم ساعتي به تفريح و گعده گذشت. آخر شب حـوالي سـاعت يـک بـود كـه ساكها را بستيم و پشت در گذاشتيم. معمولاً ساكها را با ماشيني كه فردا صـبح سـاعت هشـت حركت خواهد كرد مي‌برند و در هتل محل اقامت مكه، پشت در اتاقها مي‌گذارند. محل اقامت ما هتل انوار المدينه است كه نام اصلي آن مضنبک يا مونپيک است. در اينجا هتل‌ها يک اسـم اصلي مثل هيلتون و شرايتون دارند و يک نام عربي ـ اسلامي كه معمولاً مثـل طيبـه و انصـار و الياس سكني و گاهي هم اسامي بسيار ديني و معنوي است كه چندان مناسب هتل نيسـت. بـه نظرم علت نام گذاری فرنگی آن ها اين است كه به آن هتل وابستگی دارنـد، در شـمار سلسـله هتل های مذكور به حساب می آيند و تحت برنامه يا ليسانس آن ها اداره می شوند.

شنبه: ۸۵/۶/۱۸

امروز آخرين روز اقامت ما در مدينه منوره است. صبح وقـت اذان برخاسـته عـازم مسـجد نبوي شدم. نماز را خواندم و پس از زيارت حضرت رسول(ص) و فاطمه زهرا (س) عازم بقيـع شدم. در آنجا هم زيارتنامه خوانده شد و براي ملتمسين و فرزندانم دعا كـردم. از آنجـا بـاز بـه مسجد النبي(ص) آمده، نماز زيارت خواندم. در راه، اندكي با دكتر كوكبي صـحبت كـردم كـه تجربه‌هايي در ارتباط با بيماري‌هاي قلبي برايم بيان نمود. خيلي خوش صحبت و خوش محفل است. يكبار در اتاق، آقاي كريمي از وي پرسيد كه چرا اين قدر حرفهـا و توصـيه‌هاي پزشـكها مختلف است؟ ايشان گفت: اينها هم مثل همان حاشيه‌هاي شما بر عروه است. آقـاي كريمـي

گفت: البته خيلي از حاشيه‌هاي عروه بي‌معناست و گاهي مثل اين است كه بالاي كلمه «ميت» و حكم مربوط به او مي‌نويسد: اين در صورتي است كه ميت مرده باشد! ساعت هفت تا هفت و نيم خوابيدم. سپس به محل صرف صبحانه رفته، صبحانه خوردم و برگشتم كه بخوابم. معلوم شد كه بايد براي تسويه حساب كتابها نزد ابودجانه برويم. رفتن همانا و خريد دوباره كتاب همانا. ساعت يازده بود كه به هتل برگشتيم. قرار شد نيم ساعتي استراحت كنيم و به حرم مشرف شويم. ساكها ديشب تحويل شده و قرار است ان شاء الله ساعت چهار تا پنج راهي مسجد شجره شويم. اين هفته سريع گذشت و تقريباً ما به جز زيارت، به كار جدي ديگري نرسيديم. اين چند صفحه هم لابلاي وقت‌هاي متفرق، نوشته شد.

تجربه اين چند روز در برخوردي كه با اشخاص اهل قلم اينجا داشتيم، فضاي ضديت آنان با يكديگر است. تقريباً همين چند نفر كه ما ديديم، كارشان بدگويي از ديگران است. در اين باره حتي از مشاهير هم نمي‌گذرند. انس مي‌گفت كه حمد جاسر كارهايش را ديگران انجام مي‌دادند. ابودجانه مي‌گفت اكرم ضياء العمري دزد كارهاي ديگران است و از اين قبيل. اصلاً اينجا اين قدر دايره «ايمان» تنگ است و فضاي «رديه نويسي» غالب، كه اين جور برخوردها را بايد عادي شمرد.

روز آخري كه از مدينه عازم بوديم، ابودجانه دو كتاب در باره اكرم ضياء كپي كرد و براي من به هتل فرستاد. يكي از آن ها كتاب سرقات الدكتور اكرم ضياء العمري العلمية من الرسائل الجامعية في كتابه المزعوم بالسيرة النبوية الصحيحة. اين كتاب توسط دكتر عبدالقادر بن منصور ابي دجانه، يعني همين ابودجانه ما نوشته و سال ١٤١٧/١٩٩٧ منتشر شده است. نخستين صفحه اين كتاب نامه‌اي است از دكتر احمد محمد العليمي استاد دانشگاه امارات كه گفته است مطالبي از كتاب مرويات بدر او كه با راهنمايي دكتر سيد محمد حكيم به انجام رسيده و دكتر محمد اديب الصالح و دكتر اكرم ضياء استاد ممتحن بوده‌اند، توسط اكرم ضياء و بدون اشاره او به منبع، اخذ شده است. در ادامه براي اثبات اين امر، ابودجانه به مقايسه مطالب مطرح شده در كتاب اكرم ضياء با آنچه در مرويات بدر بوده پرداخته و نشان داده كه چه اندازه مطالب اين پايان نامه كارشناسي ارشد در كتاب العمري درج شده است.

كتاب ديگري كه در اين زمينه چاپ شده با اين عنوان است: استدراكات و ملاحظات حول كثير مما وقع فيه الدكتور اكرم العمري من الاخطاء الفاحشة القبيحة في كتابه المزعوم بالسيرة النبوية الصحيحة از عبدالقادر بن حبيب الله السندي كه در سال ١٤١٦ منتشر شده است.

يک جزوه ديگر هم با اين عنوان از خود ابودجانه بود: تنبيه هام فضائح علميه حول الدكتور اكرم العمري علي رسائل طلابه العلمية في الجامعة الاسلامية في كتابه : السيرة النبوية

الصحيحة - عصر الخلافةالراشدة. در ابتداي آن در باره اين گفته اكرم ضياء مبني بر اينكه است من رسائل ماجيستر و دكتري زيادي را نظارت كـرده ام، گفتـه شـده كـه اصـل طـرح مرويـات غزوات، از دكتر محمد امين المصري است كه پيش از اكرم ضـياء، رئـيس بخـش كارشناسـي ارشد دانشگاه اسلامي مدينه بوده و پس از آمـدن اكـرم ضـياء، وي آن طـرح را از خـود دانسـته است. او ادعا كرده است كه دانشجويان خود را به سمت تحقيق در باره دوره خلفا سـوق داده و از تحقيقات آنان براي كتاب الخلافة الراشدة خود استفاده كرده است. البته خود دكتـر العمـري در مقدمه كتاب اشاره دارد كه مهم ترين منابع جديدي كه براي اين كتاب استفاده كـرده، همـين پايان نامه‌هاي دانشجويان بوده است.

يک سلسله مقاله هم در روزنامه الريـاض بـا عنـوان كيـف يضـحک علينـا هـؤلاء در نقـد تحقيقات تاريخي جديد توسط حسن بن فرحان المالكي چاپ شده كه نخستين بخـش آن روز سه شنبه هجدهم محرم ۱٤۱۷ و آخرين بخش آن هفدهم صفر همان سال منتشـر شـده اسـت. اين مقالات هم نقد مطالب مربوط به الخلافة الراشدة و برخـي از پايـان نامـه‌هاي دانشـگاهي است كه رنگ ناصبي دارد. از جمله رسالة خلافة علي بن ابي طالـب از عبدالحميـد بـن علـي ناصر فقيهي با اشراف اكرم ضياء العمري و نيز كتاب عبدالله بن سبا و اثره في احداث الفتنة في صدر الاسلام از سليمان بن حمد العوده با اشراف محمد فتحي عثمان. كپي كامل اين مقالات را هم آقاي ابودجانه به من داد. اين سليمان بن حمد العوده از آن فتنه نويسان است كه همه اش درباره مواقف سلف در مورد فتنه و از اين جور چيزها، كه عجالتاً بيماري عمومي و فراگيـر ايـن محيط در نگارش آثار به اصطلاح سلفي است، مي‌نويسد.

بگذريم. ساعت پنج و نيم بعد از ظهر شنبه بود كه سوار اتوبوسها شده و بـه سـمت شـجره حركت كرديم. افراد كاروان ما در چهار اتوبوس سوار شدند. برخي هم با ماشين سواري آمدند. ساعت شش و ربع بود كه به مسجد شجره رسـيديم. كاروان‌هـاي ايرانـي تقريبـاً همگـي ميـان ساعت شش تا هشت شب در شجره هستند و پس از اقامه نماز مغرب و عشاء از آنجـا حركـت مي‌كنند. غالب كاروان‌ها پيش از مغرب، زائران را محرم مي‌كنند و برخي هم پس از نماز مغرب و عشاء محرم مي‌شوند. در آنجا نماز مغرب به امامت امام مسجد شـجره خوانـده مي‌شـود كـه خيلي هم نامربوط، بد صدا و نامنظم است، اما اين كه نماز نامنظم خوانـده مي‌شـود بـه دليـل وضعيت خاصي است كه بر حال و هواي آنجا حاكم اسـت. مـثلاً ايـن كـه مـأمومينش ايرانـي هستند و اصلاً با اين امام هماهنگ نيستند. مُكبّري هم وجود ندارد و كسي هم آمين نمي‌گويد. نماز عشاء هم به امامت نماينده بعثه در حياط مسجد خوانده مي‌شود كه آن هم به دليـل انتقـال جمعيت از شبستان مسجد به حياط خيلـي دچـار آشـفتگي اسـت. خلاصـه وضـعيت خـوبي

نیست. براي محرم شدن هم همه در مسجد محرم مي‌شـوند، امـا برخـي بـه خـاطر پـاره ای از احتیاطها، دنبال محل اصلي مسجد مي‌گردند. گاهي هم راه افتاده در مسـجد ایـن طـرف و آن طرف مي‌روند و تلبیه مي‌گویند. وقتي دسته جمعي مي‌گویند دیدني و مثل دسته‌هاي سینه زنـي است.

ساعت هشت از شجره به سمت مکه حرکت کردیم. بلافاصله شام و نوشیدني دادند تا اگـر کسي قصد استراحت دارد، آزاد باشد. بنده ساعت ۹ بود که خوابیدم و فکر مي‌کنم درب هتل در حالي که ساعت از یک گذشته بود، بیدار شدم. راننده در همان ابتدا درخواست پنجاه ریال پول کرد تا سریع تر بیاید و گفت که اگـر ندهنـد وسـط راه مي‌خوابـد. همـین کـار را کـرد. بـه جـز استراحت میان راه، نیم ساعتي هم جایي ایستاد و خوابید. بعداً فهمیدیم از ماشـین دیگـر صـد ریال گرفته و حتي براي استراحت معمول هم نایستاده و سریع آمده بود. پیداسـت کـه ایـن هـم دکاني شده است.

رساله‌اي در تکفیر روافض! در پایان سفر مدینه این را هم بیفزایم که یک کتابچه کوچک با عنوان خمس رسائل في الفرق و المذاهب متعلق به شیخ الاسلام ابن کمال پاشا (شـمس‌الدین احمد بن سلیمان بن کمال پاشا) (۸۷۳-۹٤۰) از کتابفروشي ابودجانه که همان مکتبة العلوم و الحکم باشد، گرفتم. این کتابچه به کوشش سید باغجوان استاد دانشگاه سلجوق ترکیه و توسط دارالسلام که اصلش در قاهره است، چاپ شده است. احمد پاشا از زمان سلطان سلیم، قاضي عسکر بود و از سال ۹۳۲ تا زمان مرگش در سال ۹٤۰ شیخ الاسلام دولـت عثمـاني بـه شـمار مي‌آمد. پس از احمد پاشا شاگردش ابوالسعود شیخ الاسلام شد که از او هم فتاوایي در تکفیـر شیعه و لزوم جهاد با آنان در دست است. چنان که در مقدمه این کتاب آمده، رسائلي براي شـاه سلیمان مي‌نوشت تا آن ها را به ایران نزد شاه طهماسب بفرستد، ضـمن اینکـه شـاه عثمـاني را تحریک به جنگ با دولت صفوي مي‌کرد(مقدمه، ص ۳۹). همچنین باور ملا قابض نامي را که عیسي را افضل از محمد(ص) می دانست، مصداق زندقه اعـلام، و بـر همـان اسـاس، حکـم اعدامش را صادر کرد که اجرا شد(مقدمه، ص ٤۰). مصحح از وي بیش از ۲۵۰ عنوان کتـاب و رساله یاد کرده است.

به هر روي، در میان رسائل این کتاب که متلعق به اوائل دوره تشکیل دولـت عثمـاني اسـت، رساله‌اي از این شیخ الاسلام در تکفیر شـیعه دیـده مي‌شـود. عنـوان رسـاله رسـالة فـي تکفیـر الروافض (قزلباش) است. به نظرم متن کوتاه است و مناسب مـی بیـنم بـراي تجربـه منازعـات شیعه و سني و تلاشي که دولت صفوي براي ایجاد بسـیج مـذهبي علیـه دولـت صـفویه بـه راه انداخته بود، متن آن را نقل کنم به خصوص که در ایـن رسـاله کـه حکـم فتـوا را دارد، مطالـب

شگفتي در باره مذهب شيعه آمده و فتواي جواز اسير گرفتن زنان و كودكان شيعه هم صادر شده است:

«قد تواترت الاخبار و الآثار في بلاد المؤمنين أن طائفة من الشيعة قد غلبوا علي بلاد كثيرة من بلاد السُنّيين حتي أظهروا مذاهبهم الباطلة، فأظهروا سبّ الامام ابي بكر و الامام عمر و الامام عثمان رضوان الله تعالي عليهم. فانهم كانوا ينكرون خلافة هؤلاء الخلفاء الراشدين و الائمة المهديين. و كان يستحقرون الشريعة و أهلها و يسبّون المجتهدين زعما منهم ان سلوك مذاهب هؤلاء المجتهدين لايخلو عن مشقة بخلاف سلوك طريق رأسهم و رئيسهم الذي سموه بشاه اسماعيل، فانهم يزعمون ان سلوك طريقه في غاية السهولة و نهاية المنفعة، و يزعمون أن ما أحله شاه فهو حلال و ما حرمه فهو حرام، و قد احلّ شاه الخمر فيكون الخمر حلالا.

و بالجملة أن أنواع كفرهم منقولة الينا بالتواتر مما لا يعدّ و لا يحصي. فنحن لا نشكّ في كفرهم و ارتدادهم. و انّ دارهم دار حرب و ان نكاح ذكورهم و اناثهم باطل بالاتفاق، فكل واحد من أولادهم يصير ولد زنا لامحالة و ما ذبحه واحد منهم يصير ميتة، و ان من لبس قلنسوتهم الحمراء المخصوصة بهم من غير ضرورة كان خوف الكفر عليه غالبا، فان في ذلک من أمارات الكفر و الالحاد ظاهرا.

ثم ان أحكامهم كانت من أحكام المرتدين حتي انهم لو غلبوا علي مدائنهم صارت هي دار الحرب فيحل للمسلمين أموالهم و نساءهم و أولادهم.

و أما رجالهم فواجب قتلهم الا اذا أسلموا، فحينئذ يكونون احرارا كسائر أحرار المسلمين بخلاف من أظهر كونه زنديقا فانه يجب قتله البتة.

و لو ترک واحد من الناس دارالاسلام و اختار دينهم الباطل فلحق بدارهم، فللقاضي أن يحكم بموته و يقسم ماله بين الورثة و ينكح زوجته لزوج آخر. و يجب أن يعلم أيضا ان الجهاد عليهم كان فرض عين علي جميع أهل الاسلام الذين كانوا قادرين علي قتالهم».

بعد از اين، به مقدار دو صفحه از متون كهن فقهي احكام ارتداد را نقل مي‌كند. در پايان نسخه‌اي از اين رساله، يک سؤال و جواب ديگر هم از اين شيخ الاسلام هست كه از وي مي‌پرسند: «ما ذا يقول السادة في بيان المسألة: هل يجوز قتال طائفة قزلباش شرعاً و هل يكون من قتلهم من جيش الاسلام غازيا و المقتول علي أيديهم شهيدا؟

الجواب: نعم يعتبر غزوة كبري و شهادة عظمي. حرره الفقير احمد».

يكشنبه: ۸۵/٦/۱۹

هتل ما در مكه مِريديان، هتل درجه يک يا به اصطلاح پنج ستاره است كه درست در پشت قصرهاي ملكي كنار مسجد الحرام در اجياد قرار دارد و اتاق ما هم شماره اش ۱٤۰۷ است. ما

برخي از منارههاي مسجد را ميبينيم، اما ساختمان قصرهاي ملكي بـه حـدي بلنـد اسـت كـه مسجد ديده نميشود.

غسل ورود به مسجد الحرام كرده عازم شديم. ساعت دو بعد از نيمه شب اعمـال را شـروع كرديم و ساعت چهار تمام شد. مسجد خلوت و انجام اعمال بدون مشـكل بـود. سـاعت پـنج صبح نماز را خوانديم و به هتل آمديم و خوابيديم. يكي از دوستان به نام آقاي حجـة الاسـلام و المسلمين سيد صالح طباطبائي روي صفا زمين خورد و سرش هشت بخيه برداشـت و پـس از پانسمان مختصر، بقيه اعمال را انجام داد. ساعت ۱۱ بيدار شديم.

ظهر سر ناهار يكي از دوستان گفت كه وقتي ماشين حركت كرده، برخي از زنها گفتهاند كه محرم نشدهاند. بنابرين اتوبوس، راه را برگشته و دوباره اشخاصي كه محرم نشده بودنـد، محـرم شدند. امروز كه روز اول است، ناهار بسيار خوب بود. احساس كرديم تغييراتـي در برنامـه داده شده است. هرچه بود، تشكر كرده و به اتاق برگشتيم. هوا فوق العاده گرم است و تحمل بيرون و حتي داخل مسجد الحرام، با وجود پنكههاي فراوان، دشوار است.

ساعت پنج گذشته بود كه با يكي از دوستان به مسجد الحرام رفتيم. یک ساعت و نيم قـرآن خوانديم يا صحبت كرديم تا نماز مغرب شد. سديس نماز را خواند و با آن صداي عجيب خود باز هم ما را مبهوت كرد. حيف كه بسيار كم بود. عشاء را هم خودمان خوانديم و آمديم تا بلكـه پس از استراحت مختصر بتوانيم دوباره حرم مشرف شويم.

تغيير محسوسي در مجموعه اداره حرم نديديم. جاي زنها را كه در خبرها آمده بود از كـف مسجد برداشتهاند، دوباره برقرار كرده و اندكي محل را عوض و فضا را كوچكتر نموده اند؛ البته در اوقاتي مثل الان كه خلوت است، سخت گيري موردي ندارد.

یک جلسه درس فقه ديديم كه تعدادي قريب پنجاه نفر از شرق آسيا در آن شـركت كردنـد. استاد كه پيرمردي بود، متني را به عربي ميخواند و به زبان مالايي شرح ميداد. محـل نشسـتن آن ها روبروي ركن شامي در ابتداي رواق بالا بود. پيداست كه روش سنتي تـدريس فقـه ادامـه يافته و اين كه فقط پنجاه شاگرد مالايي يكجا باشند و درس هـم بـه زبـان خودشـان آن هـم در مسجد الحرام، جالب توجه است.

وقتي از مسجد بيرون آمديم، یک عرب با فرغون پر از خرما ايستاده بود و اجازه ميداد هـر كسي یک خوشه بردارد كه من هم برداشتم. گرمايي كـه مـا مـيبينيم واقعـاً گرمـاي خرمـاپزان است.

فوائدي از كتاب الدره الثمينه:

كتاب الدرة الثمينة في اخبار المدينة (از محمد بن محمود بن حسن بن نجار ۵۷۸-۶۴۳)

از جمله آثاري است که در سال جاري توسط مرکز بحوث و دراسات المدينة المنورة به صورت مصحّح به بازار عرضه شده است. اين کتاب بارها پيش از اين چاپ شده بود، اما اين بار تعليقات و استخراج منابع انتشار يافته است. در اين چند روز فرصتي بود تا مروري بر آن داشته باشم. به صورت جسته گريخته نکات سودمندي در آن هست که در اينجا به همان صورت پراکنده به آن ها اشاره مي‌کنم.

باب اول در باره اسامي مدينه و جغرافياي آن است. يک اشاره جالب اين است که جايي به نام زهره، يکي از بزرگترين قراي مدينه بوده و سيصد صنعتگر يهودي در آن کار مي‌کرده‌اند(الدره، ص ٦٧).

باب هفتم کتاب در باره چاه‌هاي مدينه است. ابن نجار، پس از بيان هر چاه و حديث مربوطه، وضعيت حالي آن را هم شرح داده و از اين جهت اثري ممتاز است. از عبارات پيداست که خود، تک تک آن ها را ديده و دهانه و عمق را اندازه گرفته است. يکي از آن ها بئر رومه است که ابن نجار مي‌گويد: اين چاه از مدينه فاصله دارد و در دشتي قرار دارد و نزديک آن بنايي از سنگ اما خراب است که گفته مي‌شود دير اليهوديه بوده است(ص ۱۸۱). اين حرفش بعيد است چون جايي که بئر رومه است، محل سکونت يهوديان نبوده است.

ابن النجار در باره احد بسيار مفصل نوشته و علاوه بر آن که ليست کامل شهداء را آورده، به برخي از روايات و اخبار آنان هم پرداخته است. از جمله اين روايت از امام صادق(ع) که فرمود: فاطمه دختر رسول خدا(ص) دو تا سه روز در هفته به سمت قبور شهداي احد مي‌رفت. آنجا نماز مي‌خواند و دعا و گريه مي‌کرد تا وفات يافت (ص ۲۱۱). از روايت بعدي معلوم مي‌شود که نماز خواندن در آنجا باب بوده است.

در باره جنگ خندق هم شرحي نوشته و مي‌نويسد: خندق تا امروز باقي مانده و در آن قناتي هست که از چشمه‌اي از قبا مي‌آيد و به سمت نخلستاني مي‌رود که در پايين مدينه در حوالي مسجد فتح قرار دارد. در خود خندق هم نخل هست که بيشتر آن از بين رفته و ديواره‌هاي آن فرو ريخته است(ص ٢٢٦).

در باره خانه حضرت زهرا(س) نوشته که اين خانه پشت خانه پيامبر(ص) دست چپ کسي است که به سمت قبله ايستاده باشد. اين خانه پنجره‌اي (خوخه) هم به خانه پيامبر(ص) داشت و وقتي رسول خدا(ص) شب بر مي‌خاست، از آن پنجره خبر آنان را مي‌گرفت. صبح هر روز هم از همانجا مي‌فرمود: الصلاة الصلاة انما يريد الله ليذهب عنکم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهيرا. محمد بن قيس مُطلّبي هم مي‌گفت: هر وقت رسول خدا(ص) از سفر بر مي‌گشت، نزد فاطمه (س) مي‌رفت و زماني دراز نزد او مي‌ماند... (ص ۲۵۳). عبدالله بن

ابراهیم بن عبدالله بن جعفر بن محمد صادق(ع) گوید: قبر فاطمه (س) در خانه اش بود که عمر بن عبدالعزیز در مسجد انداخت(۲۵٦).

محل نماز شب پیامبر(ص) هم پشت خانه علي بن ابي طالب بوده است. حضرت حصیري مي‌انداخت و در آرامش شب و خواب مردم، نماز شب را بیرون مسجد مي‌خواند (۲۵۷).

واقدي هم گفته است که نخستین بار یک منبر دو پله‌اي با یک جاي نشستن در سال هشتم هجرت ساخته شد (۲٦۵) و یک خبر جالب که اصلش از عثمان بن مظعون بوده، همان را براي عثمان بن عفان ساخته‌اند و یک فضیلتي براي او درست کرده‌اند. براي مقایسه جالب است (ص ۲۷۷).

در باب تعمیرات مسجد اشارات وي به آنچه که زمان ناصر عباسي انجام شده و این که دامنه آن ها بسیار وسیع بوده، جالب است (ص ۳۳۵-۳۳٦).

در باب سیزدهم که درباره مساجد مدینه است، اشاره دارد که در مدینه، بسیاري از مساجد در روزگار وي، نیمه اول قرن هفتم، خراب بوده است؛ از جمله، مسجدي در نزدیکي مسجد قبا که فقط اسطوانه‌اي از آن باقي مانده است؛ یا دو مسجد نزدیک بقیع که یکي مسجد الاجابه بوده و از آن هم یک اسطوانه خراب و یک محراب ملیح باقي مانده و دیگري مسجد البغله که آن هم خراب و اطرافش خرده سنگهاي ریخته شده است (ص ۳۵٤).

باب چهاردهم شرحي مختصر در باره مسجد ضرار است، اما جالب آن که نوشته، هنوز مسجد ضرار نزدیک مسجد قبا موجود است و مسجدي است بزرگ با دیوارهاي بلند که مردم از سنگهاي آن استفاده مي‌کنند و بناي آن ملیح بوده است(ص ۳۵۸).

در باب پانزدهم که مربوط به رحلت رسول خدا(ص) است، ضمن آوردن نقلهاي مختلف، اشاره به این خبر دارد که عایشه صداي میخ و میخچه (الوتد و المسمار) که در برخي از خانه‌هاي چسبیده به مسجد رسول الله(ص) مي‌آمد مي‌شنید و در پي آنان فرستاد که: لا تؤذوا رسول الله(ص). و در روایت بعد آمده است که علي بن ابي طالب هم به همین جهت، یعني براي این که سروصدا ایجاد نکند، لنگه در خانه اش را در مناصع که جایي در شمال بقیع بود درست کرد (ص ۳۸٦). از روایت بعد معلوم مي‌شود که این مسأله به نجاري و میخ کوبي در خانه‌اي از خانه‌هاي چسبیده به مسجد و متعلق به یکي از زنان بوده است، اما این که عایشه پیغام داده رسول الله را اذیت نکنید، معلوم مي‌شود آن نسل هم براي پیغمبر که اکنون رحلت کرده بوده، حیاتي قائل بوده‌اند که مي‌گفته‌اند با این سر و صدا او را اذیت نکنید. در هر حال، عایشه به خاطر این سروصدا دعوایي هم راه‌انداخت که در همان روایت دوم آمده است. این که

حالا هم مي‌گويند رعايت «لاترفعوا اصواتكم فوق صوت النبي» را بكنيد، باز بر همان امر دلالت دارد اما اينها به روي خودشان نمي‌آورند.

وقتي رسول خدا(ص) دفن شده بود، مردم مي‌آمدند و خاک از آن بر مي‌گرفتند. به همين جهت عايشه ديواري بين محل اقامت خود و قبر ساخت (ص ٤٠٤).

روايتي هم از امام صادق(ع) از پدرش از جدش نقل شده كه ايشان - يعني امام سجاد(ع) - وقتي براي سلام به رسول الله(ص) آمد، كنار اسطوانه‌اي كه در مرز روضه بود ايستاد، سلام داد و سپس فرمود: «ها هنا رأس رسول الله(ص)»(ص ٤٣٦).

روايتي هم مي‌گويد كه زني زاهد نزد عايشه آمد و گفت قبر رسول الله را به من نشان ده. وقتي به او نشان داد، چندان گريست كه مرد (ص ٤٤٤). اين نقل، بدون سند نقل شده و بسا نادرست باشد، هرچند في حد نفسه بعيدي ندارد.

اين كتاب هم از اسرائيليات مصون نيست. روايتي از كعب الاحبار در فضيلت بقيع دارد (همان، ص ٤٥٠) و نقلي هم از پسر رأس الجالوت كه همراه مصعب بن زبير به حجاز آمده بوده و وقتي چشمش به بقيع افتاد، وصف آن را از تورات نقل كرده است (ص ٤٥١).

ابن نجار مي‌گويد كه زمان ما دو قبر بيشتر در بقيع شناخته شده نيست. يكي قبر عباس و ديگري قبر حسن بن علي كه قبر نواده اش علي بن الحسين و باقر و صادق هم در همان قبر است. اينها در يک بناي عالي در ابتداي بقيع هستند و دو در دارد كه هر روز يكي از درها باز است(٤٥٥).

در روايتي از امام صادق(ع) محل قبر ابراهيم فرزند رسول الله(ص) معين شده و اين كه برابر خانه سعيد بن عثمان، در جايي بوده كه به آن زوراء گفته مي‌شده و از زمين بالاتر بوده است (ص ٤٦٠).

عوسجة بن رماح كوفي هم مي‌گويد: شبي در كنار خانه عقيل بن ابي طالب ايستاده بودم كه جعفر بن محمد صادق(ع) آمد. پرسيد: عن أثر وقفت هاهنا، به خاطر حديثي در باره اين مكان، در اينجا ايستاده اي؟ گفتم نه. فرمود: هذا موقف النبي(ص) بالليل اذا جاء يستغفر لأهل البقيع. اين جا جايي است كه پيامبر شبها مي‌ايستاد و براي اهل بقيع استغفار مي‌كرد(ص ٤٦٥).

دوشنبه: ۸۵/٦/۲۰

صبح ساعت چهار و نيم برخاسته عازم مسجد شديم. وقتي رسيدم، يكي دو دقيقه گذشت كه اذان صبح گفته شد. يک ربع بعد هم نماز صبح اقامه شد. سپس نشسته قرآن خواندم تا نزديک طلوع آفتاب. در اين فاصله كاروان‌هاي ايراني، به آرامي براي انجام اعمال عمره وارد

شدند. یک کاروان بسیار بزرگ دانش آموزي آمد. با توجه به سن و سال آنان و یکدسـت بـودن، توجه همه را به خود جلب کرده بود. صبحي فاصله میان حرم خداوند تا هتل مریـدیان مملـو از گدایان بود. اینها شب گذشته هم بودند. زن‌هاي جوان سیاه که معمولاً یک و گاه تا سـه کـودک چند ماهه تا حداکثر یکي دو ساله در دامن آن هاست. برخي اوقات هم افرادي هستند که دست و پایشان به صورت بسیار بدشکلي قطع شده است. امسال گدا فراوان دیدیم.

دو ساعتي پیش از ظهر خوابیدم. ظهر نماز را خوانده براي ناهار به هتل الشهداء رفتیم تا در کنار دیگر دوستان باشیم. در آنجا حجة الاسلام آقاي علامـي بعـد از ناهـار بـه خـواهش مـن، ترکیب بند جمال عبدالرزاق اصفهاني را در باره پیامبر(ص) خواند. وي این ترکیب بند یا بخـش عمده آن را حفظ بود. نزدیک به چهل نفر از دوستان حضور داشتند که خیلـي تشـویق کردنـد. برخي از اشعار این ترکیب بند که استاد دکتـر سـید محمـد دامـادي شـرحي بـراي آن نوشـته و دانشگاه تهران در سال ۱۳٦۹ آن را چاپ کرده چنین است:

اي از بر سِدرَه، شاهراهت	وي قبّه عرش، تکیه گاهت
ای طاق نهم رواق بالا	بشکسته ز گوشه کلاهت
هم عقل دویده در رکابت	هم شرع خزیده در پناهت
ای چرخ کبود ژنده دلقی	در گردن پیر خانقاهت
مه طاسک گردن سمندت	شب طره پرچم سیاهت
جبرئیل مقیم آستانت	افلاک حریم بارگاهت
چرخ ارچه رفیع، خاک پایت	عقل ارچه بزرگ، طف راهت
خورده است خدا ز روی تعظیم	سوگند به روی همچو ماهت
ایزد که رقیب جان، خرد کرد	نام تو ردیـف نـام خـود کرد

مجموعه این شعر یازده بند است.

ساعت ٥/٥ بود که به سمت کتابخانه مکه مکرمه که در همان محل مولد النبي(ص) اسـت رفتم. رئیس کتابخانه آنجا بود. نسخه‌اي از ترجمه کتاب تاریخ مکه احمد سباعي را به کتابخانه اهدا نمودم. خیلي استقبال کرد. برخلاف وقتي که کتاب سیرة سید المرسلین محمد(ص) را به کتابخانه مسجد نبوي(ص) اهداء کردم. رئیس کتابخانه مکه مکرمه گفت فرزند احمد السباعي به نام اسامه در روزنامه المدینه در جده کار مي‌کند. قرار شـد نسـخه‌اي بـه او بـدهم تـا بـه وي برساند.

از کتابخانه که بیرون آمدم، جوانی لبه دیوار کوتاهی که برابر کتابخانـه اسـت نشسـته بـود و کتابهایي را توزیع مي‌کرد. قاعدتاً از عوامل تبلیغاتي بود. پرسید که ایرانـي هسـتي؟ گفـتم آري.

کتابی با عنوان شرح الصدور در حل مشکل اختلاف بین علماء از محمد بن علـی شـوکانی داد که مترجم آن عبدالله حیدري است. ناشر این کتاب ریاست عمـومی شـؤون مسـجد الحـرام و مسجد نبوي، اداره ارشاد و توجیه مسجد الحرام است. مترجم باید از سنی‌هاي ایرانی باشد کـه چند سالی است کتابهایی را براي سعوديها ترجمه می‌کند. سابقاً این قبیل کتابهـا را افغانی‌هـا ترجمه می‌کردند و این باعث می‌شد تا به خاطر نثرشان ایرانی‌ها نتوانند درست از آن ها استفاده کنند. اما اکنون نثرها قدري ایرانی تر شده است. این حیدري کتاب دیگري هم با عنوان وحدت و شفقت صحابه و اهل بیت با یکدیگر (از شیخ صـالح درویـش) در سـال ۱۳۸۲چـاپ کـرده است. از آنجا به حرم مشرف شدم. مقداری قرآن خواندم تا نماز مغرب شد. باز قرآن خوانـدم. حوالي ساعت هفت بود که نماز عشاء را خواندم و به هتل برگشتم.

بعد از وقت عشاء بود که همراه دوستان و خانواده‌ها به رسـتوران طـازج رفتـیم کـه در عزیزیـه است. از آنجا، خانواده‌ها براي خرید به فروشگاه باوارث رفتند و ما هم به کتابفروشي اسدي در کنار دانشگاه ام القري رفتیم. در آنجا تعدادي کتابفروشي هسـت کـه هـر سـال بـه آن هـا سـر مي‌زنیم. این اسدي، یمني است و مرکز توزیع کتابهاي سلفي و آثار چاپ یمن و کتابهاي لبنان. اخیراً دو شعبه شده است. حدود یک ساعت و نیم آنجا بـودیم و تعـدادي کتـاب جـدا کـردیم. کتاب تازه اثري ضد شیعه بود با عنوان الحوار الهـادي مـع الـدکتور القزوینـي الشـیعي الاثنـي عشري که همین آقاي قزویني خودمان است. گویا زماني اینجـا بـوده و بحثـي داشـته و اکنـون کسي که با او بحث کرده، آن مطالب را با ذوق خود جمع آوري کرده و به چاپ رسـانده اسـت. قاعدتاً باید آقاي قزویني را به دردسر انداخته باشد. فرصت حسابرسي کتابها نبود و ما بایـد بـه سراغ خانواده‌ها مي‌رفتیم. وقتي به باوارث رسیدیم ساعت یازده و نیم بود. این فروشـگاه گـویي مخصوص ایراني هاست و کمتر افراد غیر ایراني دیده مي‌شوند. حوالي سـاعت ۱۲ بـود کـه بـه هتل برگشتیم.

سه شنبه: ۸۵/۶/۲۱

صبح ساعت ۵/۵ از خواب برخاسته به سرعت عازم حرم شدم و نماز را آنجا خواندم. فکـر مي‌کنم آفتاب حوالي شش و ربع مي‌زند. طوافي کردم و نشستم یک جزء قرآن خوانـدم. قـدري براي خودم و این و آن دعا کردم و در نهایت به سراغ حضرت حجة الاسلام و المسلمین سیدان رفتم. قدري با ایشان گفتگو کردم و سپس به هتل بازگشتم. امـروز خبـر بـدي از ایـران شـنیدم. جواني در ساختمان محل مسکوني ما در تهران، خودش را از طبقه هشتم پایین انداخته و کشـته شده است. محمد باقر ما صدایي شنیده، از بالا نگاه کرده و جنازه را دیـده و بـه ۱۱۵ خبـر داده است که آمده‌اند. خیلي ناراحت شدم. ظاهراً با برادرش درگیر شده و از شدت عصبانیت خود را

به پنجره زده که گويا از اتفاق باز بوده و او به خاطر وجود پرده آن را نديده و پايين افتاده است.

پيش از ظهر ساعتي استراحت کرده و مقداري هم کارهاي نوشتني را انجام دادم. براي نماز ظهر به مسجد الحرام رفته، مقداري قرآن خوانده و نماز ظهر و عصر را خواندم. از آنجا به هتل شهداء رفتيم. دوستان بودند. در باره کتاب الحوار الهادي مع الدکتور القزويني الشيعي الاثني عشري صحبت کرديم که مفصل نسخه هايش در اينجا توزيع شده است. ساعت ۲/۵ بود که به هتل خودمان آمده قدري استراحت کرديم و بعد از نماز عصر به سمت کتابفروشي اسدي رفتم تا حساب کتابها را تسويه کنم. کتابهاي من در آنجا يک کارتن شده بود. يک کتاب الحوار الهادي براي آيت الله مقتدايي خريدم. در آنجا ديدم که تمامي کتابهاي احسان الهي ظهير را دوباره بازسازي و بازچاپ کرده و همه را يکجا گذاشته بودند. آتش اختلافات فرقه‌اي همچنان شعله ور است و طبعاً مسائل عراق در اين باره، دامنه کار را بيشتر کرده است. اين شرايط را من مشابه زماني مي‌دانم که فاطميان و آل بويه برآمدند و سنيان به دست و پا افتادند و کتابهاي فراواني عليه شيعه نوشتند. ما نبايد به دام آن ها بيفتيم.

نيم ساعتي فرصت شد تا همان در مغازه کتابفروشي اسدي کتاب را مرور کردم. آن طور که مؤلف آن دکتر احمد بن سعد حمدان غامدي نوشته است، داستان اين گفتگوها مربوط به سال ۱۴۲۳ ق است. بعداً متني از سؤالات را آقاي حسيني قزويني فرستاده و غامدي هم به آن ها جواب داده است. هم سؤالات و هم جوابها، حرفهاي تکراري است که بارها در مباحثات مطرح شده و چيز جديدي در آن ها نيست. مباحث عمدتاً مربوط به صحابه و عدالت آن ها و بحث نفاق در مدينه و ديدگاه‌ها در باره خلفا و مسائلي از اين قبيل است. بيشتر، کليشه‌اي و ديدگاه‌هاي از قبل تعريف شده که هيچ کس قصد رسيدن به واقعيت را در آن ها دنبال نمي‌کند. بالاخره يک کتاب ديگر هم به ادبيات مناظرات شيعه و سني افزوده شد. لابد آقاي قزويني هم در صدد پاسخگويي مجدد است. به لحاظ علمي هيچ ابتکاري در آن نيست. خداي رحمت کند آقاي آيت الله سيد مهدي روحاني را که مي‌فرمود اساساً اين سبک کار در مواجه با سنيان درست نيست و ما بايد به نقد متون آنان بپردازيم نه اين که بنشينيم و از خودمان دفاع کنيم.

نزديکي‌هاي اسدي، يک مرکز نوار کاست، ويدئو و سي دي وجود داشت که بسيار بزرگ، و محل توزيع وسائل تبليغاتي بود. تا به حال فروشگاه به اين بزرگي که ويژه اين قبيل وسائل باشد نديده بودم. همانجا کتابهاي تبليغاتي هم بود که تعدادي را خريديم. آثاري که خريدم غالباً درباره شخصيت رسول خدا(ص) از زواياي مختلف بود که بيشتر براي توده‌هاي مردم نوشته شده است. کارهايي براي اطفال، جوانان، غزوات، معجزات، مسائل خانوادگي و بسياري از مسائل ديگر که مي‌تواند در ايران مورد استفاده قرار گيرد.

شب تا حوالي عشاء آنجا بودم. بعد از آن به مكتبة الرشد رفتم كه در خياباني پشت جامعه ام القري است. در آنجا نسخه‌اي ازكتاب اصول‌الدين عند الامام الطبري را خريدم. همان كتابي كه پيش از اين وصفي از آن نوشتم. ساعت حوالي ۹ بود كه به هتل برگشتم. شامي خوردم و آماده رفتن به مسجد الحرام شدم. آقاي مهدويان آمد و در راه با ايشان صحبت مي‌كردم. علاقه مند است در اينجا كارهايي در زمينه ايجاد ارتباط‌هاي فرهنگي انجام دهد. مسائلي پرسيد و آنچه مي‌دانستم برايش گفتم. در مسجد مشغول خواندن قرآن شدم. دوستمان آقاي فرخزادي هم از ايران آمده بود كه در آنجا همديگر را ديديم. به طور معمول، در آن ساعت دوستان به مسجد مي‌آيند و گاه صحبت‌ها به طول مي‌انجامد. ساعت از ۱۲ گذشته بود كه طوافي كرده و به هتل برگشتم.

چهارشنبه : ۸۵/۶/۲۲

از خستگي ديشب، صبح به حرم مشرف نشديم. بعد از آن قدري كارهاي نوشتني و خواندني انجام دادم. براي دادن نسخه‌اي از تاريخ مكه به كتابخانه مكه مكرمه رفتم كه معلوم شد طرف كه با من قرار گذاشته بود مسؤول شيفت عصر است. بنابرين به هتل برگشتم. دوستان مصاحبه‌اي با حجة الاسلام و المسلمين سيدان در باره آقاي عطاردي داشتند كه بنده هم بودم. قرار است بزرگداشتي براي وي در آينده برگزار شود.

ناهار را به هتل شهداء رفتيم. نسخه‌اي از كتاب الحوادي الهادي را كه براي آيت الله مقتدايي خريده بودم، به ايشان دادم. بقيه هم نگاهي به كتاب كردند. تقريباً ديدگاه دوستان اين بود كه پاسخ‌ها خيلي كليشه‌اي و سطحي است. واقعش كتاب روشمند نيست. عصر قدري استراحت كرده و ساعت ۵/۵ باز به كتابخانه رفتم. مسؤول شيفت عصر بود. وي گفت كه خودش كتابي در باره تاريخ ائمه حرم مكي نوشته كه توسط دارالبشائر به چاپ رسيده است. نسخه‌اي از سفرنامه ظهير الملک و كتاب اكذوبة تحريف القران بين الشيعة و السنة را به او دادم. قرار شد تاريخ مكه را هم براي اسامه السباعي بفرستد. جواني آمده بود و مي‌گفت از نسل بني عباس است و مي‌خواهد نسب نامه خود را پيدا كند! با مدير كتابخانه در باره كتابهاي مربوط به مكه صحبت شد. مي‌گفت كه لجنه‌اي در اداره شؤون حرمين ايجاد شده است تا كتابهايي كه در باره حرمين نوشته مي‌شود بررسي كند. چون اين كتابها اشتباهات عجيبي دارد. اين لجنه اگر تشخيص بدهد كتابي خوب نيست اجازه ورود آن را به مملكت سعودي نخواهد داد. مي‌گفت اخيراً كتابي در باره ماء زمزم چاپ شده كه خيلي اغلاط فاحشي دارد.

از كتابخانه كه درآمدم، براي نماز مغرب به حرم مشرف شدم. غروب شد و اذان گفتند. اينجا حدود پنج تا شش دقيقه بعد از اذان اقامه جماعت مي‌شود و گاهي انسان ترديد مي‌كند

که مغرب شده است یا نه. بعد از نماز مغرب، قدري قرآن تـلاوت کـردم. حـوالي سـاعت ۷/۵ نماز عشا را خواندم و به هتل برگشتم.

از اخبار تلویزیون بر مي‌آمد که وزاري فرهنگ و ارشاد کشورهاي اسـلامي در جـده جلسـه داشته‌اند. گویا وزیر ایراني مربوطه هم در این جلسه بوده است. سـاعت هشـت شـام خـورده و پس از ساعتي استراحت به حرم مشرف شدم. ساعت یازده و نیم بود که برگشتم.

پنج شنبه: ۸۵/۶/۲۳

دیروز چهارشنبه روز افتتاح نمایشگاه بین المللي کتاب در جده بود. افتتاح این نمایشگاه که دست کم سال دوم برپایی آن است، در ادامـه سیاسـت بـاز کـردن درهـاي سـعودي بـه لحـاظ فرهنگي به روي دیگر فرهنگ‌ها و عقاید است.

صبح ساعت ۹ با دوستان (مهدوي راد، مهریزي، معراجي، و عابدي) حرکت کردیم. ابتـدا به مرکز نقل الجماعي رفته و از آنجا براي نمایشگاه تاکسي گرفتیم. راننده ما بسیار حرّاف بـود و گفت که از اطراف طائف و در اصل از منطقه بَجیله است که متعلق به همان قبیله بجیله صـدر اسلام مي‌باشد. او جریر بن عبدالله بجلي از اصحاب امام علي(ع) و خطباي معـروف آن دوره را مي‌شناخت. عجالتاً از طایفه معافي از قبیله مالکي بود. خودش سر صحبت را باز کرد. ابتـدا شرحي مفصل از خوبي‌هاي دولت سعودي در عرصه سیاست داخلي و خارجي و عوض شدن اوضاع داد و این که سعودي‌ها چه خدماتي براي این کشور کرده‌اند، اما آخرش گفت فقط یـک مشکل هست و آن هم دوستي با امریکاست. اول مي‌گفت مشکل مهمي نیست اما به هر حـال مصیبت است. اندکي بعد گفت البته مصیبت بزرگي است. گفت که ما حنبلي مذهب هسـتیم. پرسیدیم قبل از آمدن سعودي ها، شما حنبلي نبودید! گفت: آري، آن وقت هرج و مرج بود و هر کسي مذهبي داشت و پدرم مي‌گفت که آن زمان «کان یسود الشیعه» شیعه‌ها تسلط داشتند. بـه نظرم پدرش بي‌خود چنین اظهار نظري را مي‌کرده است؛ اگر هم چیزي بـوده زیـدي‌ها بودنـد. البته چند خاندان شیعه در طائف و مکه بوده و هنوز هم هستند(همین جا بگویم که یک آقـایي که به نظر مي‌آمد مطلع است مي‌گفت شیعه‌هاي مکه از بابت کتـاب الحـوار الهـادي ناراحـت هستند) نظر این راننده را در باره نگاه سـعودي‌ها بـه ایـران پرسـیدیم. گفـت: مـا تحفظـاتي یـا ملاحظاتي داریم که عمده اش عقیدتي است و بالاخره ایراني‌هـا شـیعه هسـتند، امـا از لحـاظ سیاسي نگاه مثبت است. راجع به حزب الله پرسیدم، همین پاسخ را در آنجا هـم داد و کوشـید تا حرکت حزب الله را ضایع کند که فقط براي لبنان و سر زمین هایشان است. او گفت آدمي که یک کارد کوچک دارد با شیر در نمي‌افتد. گفتم این همه کـه مي‌گـویي در سـعودي بـر اسـاس کتاب الله عمل مي‌شود پس این آیه «کم فئة قلیلة غلبـت فئـة کثیـرة» چیسـت؟ گفـت: برخـي

مي‌گويند اين در همان بدر بوده است! به او گفتم: تو از طائف هستي و ايـن قـدر از سـعوديها تعريف مي‌كني، خبر داري كه سعوديها وقتي به حجاز آمدند چه قتل عامي در طائف كردند به طوري كه گربه‌ها و سگ‌ها را هم كشتند. گفت: همه را مي‌دانم، اما نسل مـا آن هـا را فرامـوش كرده است. من از پدرم شنيدم كه مي‌گفت طايفه مالكي آخرين طايفه‌اي بود كه مقاومت كرد و حتي وقتي نامه رساناني از طرف عبدالعزيز آمدند، دو نفرشان را كشت و سوار قـاطر كـرد و بـا بقيه برگرداند و اين جور به عبدالعزيز جواب داد، اما امروز آن فجايع در ذهن مردم نيست. ايـن راننده يک نكته ديگر را هـم گفـت و آن ايـن كـه مناصـب عاليـه در سـعودي تنهـا مخصـوص سعوديهاي اصيل است. ديگران در كارت‌هاي شناسائي شان حتي اگر جنسيت سـعودي داشـته باشند، با رنگ قرمز چيزي نوشته شده است كه نشان مي‌دهد در اصل سعودي نيستند.

بگذريم. مركز اين نمايشگاه كتاب در ساختمان الجمجوم در نزديكي درياست. اين مركـز، يک مركز تجاري بسيار بزرگ است كه طبقه دوم آن را به نمايشگاه كتاب اختصاص داده بودنـد. مغازه‌هاي فراوان جاي خود را به محل موقتي براي ناشران كتاب داده بود. هنـوز چنـد مغـازه‌اي بودند كه همچنان اجناس خودشان را مي‌فروختند. بنابرين تصور كنيد كه يک طبقـه سـاختمان يک مركز تجاري بزرگ را با همه مغازه‌هاي ريز و درشت و نيز كناره‌هاي راهروها، بـه نمايشـگاه كتاب اختصاص دهند. و هر چند ناشر را در يكي از آن مغازه‌هاي بزرگ جاي دهند و برخي هم در راهروها باشند.

براي ما حضور ناشران سعودي، اردني و يمني اهميت داشت و سـراغ آن هـا مـي‌رفتيم كـه كمتر جاي ديگري پيدايشان مي‌كنيم. البته ناشـران زيـادي از لبنـان و سـوريه معمـولاً در همـه نمايشگاه‌ها شركت مي‌كنند. در اين ميان گويا چهار ناشر از ايران شركت كرده بودنـد كـه همـه آنان را در يک مغازه بزرگ جاي داده بودند. يكي از اين ناشران كتابهاي خود را بـا قيمـت چنـد برابر عرضه مي‌كرد كه مورد اعتراض هم قرار گرفت. يكي از ناشراني كه حضورش جالب بـود، انتشارات مركز فقهي ائمه اطهار(ع) وابسته به دفتر آيت الله فاضل بود. از ناشران شيعه لبنان جز اندكي مانند اعلمي، كسي حاضر نبود. نفهميدم به خاطر شرايط خاص ايـن ناشـران اسـت كـه نوعاً دفاتر آنان در ضاحيه بيروت، بمباران شده يا علت ديگري داشته است. براي كشور سعودي همين مقدار كه آثار فقهي شيعه هم عرضه شود جالب است. آقاي آخوندي گفت كه ۱۵ كارتن ما را اجازه ترخيص ندادند. امروز هم كه ظهر رفتـيم و آمـديم بسـياري از كتابهـاي مـا را بـرده بودند. جالب است كه مسؤول غرفـه... مي‌گفـت كـه حتـي آوردن كتـاب وفـاء الوفـاء هـم بـه نمايشگاه ممنوع است. با اين همه جالب است بگوييم كه آثار و نوشته‌هاي كساني مانند محمد اركون، ابوزيد، خليل عبدالكريم و همه و همه هست، اما در مقابل روي مسائل خاص مـذهبي

هم حساسیت وجود دارد.

ما یکسره شروع به خرید کردیم، زیرا فقط یک روز وقت داشتیم. نمایشگاه از ده صبح تا ساعت یک باز بود. ساعت یک با آقاي سید انس شریف کتبي براي ناهار به رستوران شامي در همان نزدیکي رفتیم. ایشان به مدینه بازگشت و ما پس از خواندن نماز در مسجد ساختمان الجمجوم و استراحتي که ناچار از آن بودیم، به محض باز شدن نمایشگاه دوباره مشغول خرید شدیم. ساعت ۹ شب بود که پول ما تمام شد و بنده تا آن موقع چهار کارتن کتاب خریده بودم. دوستان دیگر هم به همین ترتیب و جمعاً ۲۸ کارتن کتاب شد. در تمام این مدت وقت نماز ظهر، عصر، مغرب و عشاء وضعیت نمایشگاه کاملاً عادي بود و حتي بسیاري از فروشگاه‌ها هم باز بودند.

ساعت ۹ براي استفاده از اینترنت به طبقه پایین آمدیم. به یک کافي نت رفتیم. جایي که جوانان فراواني نشسته بودند و شبکه‌اي که رقص زنان را پخش مي‌کرد، با مونیتورهاي بزرگ مشغول نمایش بود و جوانان هم یکسره سیگار می کشیدند. این قبیل صحنه‌ها دست کم در ظاهر مکه و مدینه نیست مگر آن که در باطنش در فضاهاي تفریحي اطراف شهر باشد. ما را به درون اتاقکي که کامپیوتر بود راهنمایي کردند. نیم ساعتي اخبار و ایمیل‌ها را همراه یکي از دوستان چک کرده بازگشتیم. فضاي ساختمان با وجود تعداد قابل توجهي بي‌حجاب(سرها باز و بدن‌ها با لباس ماکسي پوشیده) نشان مي‌داد که اینان جده را یک شهر توریستي مي‌دانند. البته بسیاري از این افراد بي‌حجاب، عرب بودند نه خارجي و این را از حرف زدنشان مي‌توانستیم بفهمیم.

ساعت ۱۱/۵ بود که کارمان در نمایشگاه کتاب تمام شد و با گرفتن دو تاکسي به مکه بازگشتیم.

جمعه : ۸۵/٦/۲٤

آخرین روز اقامت ماست. صبح ساعت هشت و نیم عازم حرم شدم. روز جمعه شماري از خود سعودي‌ها براي عمره به مکه مي‌آیند. مطاف مملو از افراد محرم بود که از تعطیلات براي انجام عمره استفاده کرده بودند. با اینکه هوا گرم است، اما به راحتي طواف کردم. نماز خواندم و یک جزء از قرآن، و سپس به هتل برگشتم. واقعش از بس حس دشمني در سعودي‌ها نسبت به شیعه مي‌بینم، دلم از هر جهت چرکین است. دیروز در نمایشگاه باز هم چند کتاب رد بر رافضه دیدم. یک دو جلدي که انتشارات اضواء السلف درباره مواضع ائمه مذاهب اربعه نسبت به روافض چاپ کرده بود.

صبحي که به حرم مشرف مي‌شدم، به یاد یادداشت جمیل کتبي افتادم که در ربیع الثاني

سال جاري قمري يعني ١٤٢٧ در نشريه السياسه كويت چاپ كرد. اين مقاله در بـاره ترديـد در اقامه نماز تراويح در مسجد الحرام در ايام ماه رمضان بود. چند روز پيش كه به كتابخانـه مكـه مكرمه رفتم، كنار هم، شايد قريب شش هفت كتاب از اين جميل كتبي ديدم. اديب و روزنامـه نگار است؛ اما آن يادداشت وي را كه خلاصه اش را براي بازتاب در تاريخ ١ / ٦ / ١٣٨٥ نوشتم اين بود: «محمد جميل كتبي نويسنده معروف سعودي و مقيم مكـه اخيـراً ضـمن مقالـه‌اي در روزنامه السياسه كويت ش ١٣٤٨٥ مورخه ٢٨ ربيع الثاني ١٤٢٧ اعـلام كـرد: از آنجـايي كـه همه علما، فقها و مورخان عصـر اول اسـلامي متفـق هسـتند كـه نمـاز تـراويح از ابـداعات و ابتكارات خليفه دوم است بهتر است نماز تراويح در ماه رمضان در مسجد الحرام تعطيل شـود تا مزاحمتي براي معتمرين ايجاد نكند. عبارت عربي آن مقالـه چنـين اسـت: «صـلاه الليـل او التراويح اتفق العلما و الفقها ان اوّل من جمعها في جماعة هو سيدنا عمر بـن الخطـاب رضـي الله عنه و ما اتفق العلما و المورخون انّ سيدنا محمد صلي الله عليه و سـلم لـم يجمعهـا فـي جماعة».

گفتني است كه نماز تراويح، همان نماز شب است كه از ساعت ١٠ تا ١٢ در مسجد الحرام اقامه شده و جمعيت انبوهي در آن اجتماع مي‌كنند. به عقيـده ايـن نويسـنده سـعودي، سـبب ضايع شدن حق زائراني مي‌شود كه از راهي طولاني با پرداخت هزينه‌هاي گزاف به مكه آمده‌اند تا عمره انجام دهند، اما در اين اجتماع قادر به انجام وظـايف شـرعي خـود نيسـتند. بـه نوشـته محمد جميل كتبي، جمعيت عظيمي كه براي نماز تراويح در مسـجد الحـرام حاضـر مي‌شـود دشواری های فراوانی را ایجاد می کنند كه از آن جمله تعطيل شـدن شـهر و ازدحـام و شـلوغي بي‌اندازه و حتي پديد آمدن ناهنجاري‌هاي اخلاقي و سوء رفتار به دليل فشردگي جمعيت است. وي در اين مقاله مي‌نويسد: خداوند متعال مسجد الحرام را براي انجام يك فريضـه بي‌ماننـد و بي‌بديل قرار داده كه همان طواف و سعي صفا و مروه است. اين كاري است كه در هيچ مسجد ديگري نمي‌توان انجام داد، اما نماز تراويح را در هر مسجدي مي‌توان خواند. وي تاكيد مي‌كند كه اقامه نماز تراويح در مسجد نبوي و مسجد الحرام به صورت جماعت از دوران سعودي آغاز شده و پيش از آن سابقه نداشته است. وي مي‌گويد كه پيش از اين هم در روزنامه البلاد مورخه ٥ / ١ / ١٤٢٧ شماره ١٧٦٥٠ اين مطالب را يادآور شده است.

رسم نماز شب البته ميان شيعيان وجود دارد و رسول خدا(ص) هم آن را فـرادا مي‌خوانـد و حتي بيرون از مسجد. دليلش هم اين بود كه نماز شب اختصاصي رابطـه افـراد بـا خداسـت و فلسفه نماز جماعت در باره آن صادق نيست(پايان مطلبي كه براي بازتاب نوشته بودم و از اتفاق خيلي‌ها هم به آن واكنش نشان دادند. شنيدم در سعودي هم سخت با جميل كتبي درافتاده‌اند).

اما صبحي، فكر مي‌كردم كه آيا در اخبار رسيده، به خصوص در باره حجة الـوداع روايتـي آمده است كه اظهار كند حضرت رسول(ص) در مسجد الحرام نماز جماعت اقامه كرده است. بيم آن مي‌رود كه بگوييم اين مسجد اساساً براي طواف است. اگر ثابت شود كه روايتي در ايـن باره نيامده، آن وقت بايد در اين باره تأمل بيشتري كرد. به هر حال پيامبر در سال هفتم، هشتم و بعداً سال دهم، روزهاي متوالي در اين شـهر بـوده اسـت. نمـاز جمعـه را شـريم خوانـد كـه از تلويزيون تماشا كردم. براي ناهار به هتل شهداء رفتيم و سپس براي استراحت به هتل برگشتيم.

ساعت ۵/۵ بود كه براي نماز مغرب عازم حرم شدم و پس از خواندن نمـاز عشـاء بـه هتـل آمدم. امشب مي‌بايست اسباب و اثاثيه را تحويـل دهـيم. وسـائل را جمـع و جـور كـرده شـام خورديم و دوباره به حرم مشرف شديم. لدي الورود طواف كـرده و نمـازي خوانـدم. بعـد از آن دوستان آمدند، ساعتي گفتگوهاي سياسي و غيره شد. بيشتر بحث‌ها در باره مسائل اخير طـرح شده از طرف پاپ است. امروز عصري هم براي شبكه خبر راديو يک گفتگوي تلفني در اين باره كردم و از اين كه مدعيان صلح و آرامش اينچنين غيـر مسـؤلانه مطـالبي را بـراي ايجـاد نفـاق، درگيري و نزاع طرح مي‌كنند گلايه كردم. ساعت دوازده و نيم شب بود كه به هتل برگشته سـاكها را پايين گذاشتيم.

شنبه : ۲۵ / ٦ / ۸۵

امروز آخرين روز اقامت در مكه است. صبح بـراي طـواف وداع بـه حـرم مشـرف شـده دو ساعتي به طواف و قرائت قرآن گذشت. براي خود و عزيزان بسيار دعا كردم. ساعت ده و نيم بود كه از مسجد بيرون آمدم. امسال هم مثل سالهاي گذشته، اين سفر به خوبي گذشت. اميـدوارم كه بهره معنوي جدي نصيب شده باشد. علي القاعده مي‌بايسـت سـاعت يـک بعـد از ظهـر از اينجا به سمت جده حركت كنيم و با پرواز ساعت پنج و نيم به سوي ايران برويم.

سفرنامه عمره

(شهریور ۱۳۸۶)

ساعت چهار صبح ۲۹ مرداد دوشنبه، با هواپیمایی ماهان، البته به نمایندگی از هواپیمایی سعودی، پرواز کرده و مستقیم به مدینه منوّره مشرف شدیم. این نمایندگی یعنی اینکه سعودیها، این هواپیما را از شرکت ماهان اجاره کرده‌اند. در ساعت دو و سی و پنج دقیقه پرواز کرد. البته در طول راه اعلام کرد که اندکی باد می‌آید و ممکن است پنج دقیقه بیشتر طول بکشد. از هواپیما پیاده شدیم. امسال به جز همسرم، فرزندم محمد باقر نیز همراهم بود. قرار شد وی لب تاب را از سالن فرودگاه و بازرسی بیرون ببرد تا حساسیتی ایجاد نشود. بازرسین پس از روشن کردن کامپیوتر، اندکی با آن کار کرده و بعد از ده دقیقه پس دادند. در این فاصله دلهره داشتم. بالاخره سوار اتوبوس شده به هتل ماریوت آمدیم. این هتل در ضلع جنوب غربی مسجد النبی با فاصله تقریبی سیصد متری قرار دارد. کاروان ما درجه دو محسوب می‌شود. میان ما و مسجد النبی(ص) مسجد غمامه و مسجد امام علی(ع) قرار دارد. شب را تا صبح نخوابیده بودیم. البته من در هواپیما اندکی خوابیدم. ساعت ۹ صبح بود که خوابیدیم. ظهر برخاسته ناهار خورده باز خوابیدیم. عصری ساعت ۵ راهی حرم شدیم. هتل ما برای حرم ماشین دارد و تا انتهای اسواق الحرم در کنار بقیع می‌رود. از آنجا به سمت حرم رفتیم. متوجه شدیم که بقیع باز است. از پله‌ها بالا رفته وارد بقیع شده زیارت کردیم. جالب است که حتی زنها تا بالای بقیع می‌آیند، چیزی که در این اواخر به کلی بر افتاده بود. سابقاً مردم از همان دری که داخل می‌شدند بیرون می‌آمدند، اما اکنون از در اصلی وارد شده از در دیگری خارج شدند. مزاحمتی برای زنان نیست. البته زنان سخت به پنجره‌ها می‌چسبند و مأمورانی که لباس انتظامی دارند فاصله‌ای میان آن ها و پنجره‌ها هستند، اما از مأموران امر به معروف به ندرت دیده می‌شود. بعد از زیارت راهی حرم پیامبر شدیم. در زیارت نامه مفصل ائمه(ع) تعبیر «مفاتیح جنانه» را

دیدم و احتمال زیاد دادم که مرحوم شیخ عباس قمی تعبیر مفاتیح الجنـان را از ایـن تعبیـر گرفته باشد. هرچند می‌دانیم که سابق بر این کتاب دعایی به نام «مفتاح الجنه» بوده و شیخ عباس به اقتفای آن عنوان مفاتیح الجنان را انتخاب کرده اسـت. عنـوان «مفـاتیح الجنـان» عنوان کتابی هم هست که نسخه‌ای از آن در فهرست نسـخه‌های خطـی کتابخانـه مسـجد النبی(ص) بود. این تکرارها طبیعی است.

در مسجد النبی که وارد شدیم خلوت بود، اما مجبور بودیم جایی بنشـینیم کـه جـای سجده سنگ باشد. در آنجا بسیاری از شیعیان قطیـف و احسـاء هـم بودنـد. پیرمـردی در ویلچر نشسته بود. از من پرسید: از تهران هستید؟ پاسخ مثبت دادم. گفـت مـن از احسـاء هستم. بعد از شیعه سعودی دیگری که نشسته بـود. بـاز همـین پرسـش را کـرد. او ملـک عبدالله را کلب خطاب کرد و از مصیبت شیعیان در عراق یاد نمود و گفت که همه شیعیان اعتمادشان به ایران است. این جمله را دو بار تکرار کرد. یک سعودی دیگر هـم بـا صـدای بلند زیارت نامه می‌خواند. کسانی هم به او می‌نگریستند، اما او تا به آخر هر آنچه خواست خواند. من هم به همراه محمد باقر در آنجا زیارت نامه پیامبر(ص)، حضرت فاطمـه (س) و نماز زیارت خواندیم. نزدیک به یک صد آیه بقره را هم تلاوت کردیم. نمـاز مغـرب را بـه جماعت خوانده نماز عشا را خودمان خواندیم و راه افتـادیم. در راه قـدری خرمـای عجـوه خریدیم. مقداری هم پول در صرافی تبدیل کرده به آرامی و قـدم زنـان راهـی هتـل شـدیم. امسال کاروان ما دو بخش شده است. بخشی در هتل الانوار هستند و برخی هم مثل ما در ماریوت. فاصله هم تقریباً زیاد است. گفتم ماریوت ماشینی دارد که ما را تـا نزدیـک بقیـع می‌برد و در برگشتن هم می‌آورد.

امروز سه شنبه ۳۰ مرداد است. صبح بعد از صبحانه قدری سفرنامه هدایهٔ الحجـاج را مقابله کردیم. بعد از آن راهی کتابفروشی مکتبهٔ العلوم شدیم. آنجـا یکـی از محل‌هـای اصلی خریدهای ماست و صاحبش دکتر ابودجانه که در سفرنامه سال قبل اطلاعاتی درباره او نوشته‌ام. ساعتی در آنجا کتابهایی خریداری کردیم. از جمله کتاب «مـوارد ابـن عسـاکر فی تاریخ دمشق» که منبع شناسی مفصل کتاب تاریخ دمشق است. باید سر فرصـت آن را مرور کنم. همین طور کتاب «رحلهٔ ابن رشید السبتی» از دیگـر کتابهـایی بـود کـه امـروز خریداری کردم. این اثر تحلیل و بررسی سفرنامه ابن رشید است که از سفرنامه‌های کهـن مغربی است که عیاشی هم در سفرنامه‌اش از آن مطالبی نقل کرده است. این کتاب در سال

۲۰۰٤ توسط وزارت اوقاف کشور مراکش در دو مجلد به چاپ رسیده است. اصل سفرنامه به لحاظ قدمت آن که مربوط به سالهای ٦٨٣ - ٦٨٦ است، اثری مهم در تمدن اسلامی به شمار می‌آید. ابن خلدون، نویسنده این اثر را «کبیر مشیخهٔ مغرب» نامیده است. کتابهای تازه دیگری هم خریداری شد از جمله اثری در دوازده مجلد در باره روایات فضائل الصحابه از کتب تسعه و معجم طبرانی. هنوز فرصتی برای ارزیابی آن به دست نیامده است.

بعد از آن به سمت حرم آمده در مسیری به هتل الانوار رفته، دیدنی از آقای شهرستانی کردیم. سپس مسجد مشرف شده نماز و زیارت خواندیم و به هتل مراجعت کردیم. غذای امروز درست مثل دیروز هیچ کیفیتی نداشت. عصری از استراحت برای دیدن آقای ری شهری به هتل مونبیک رفتیم که در سمت قبله مسجد النبی (ص) ورای اسواق الحرم است. آقایان دیگری هم آمده بودند. ساعتی در آنجا بودیم. ضمن صحبت‌ها از کتاب‌های توزیعی سعودی‌ها صحبت شد و این که هدف اصلی آنان دانشجویان و دانش آموزان است. نقل شد که امروز صبح، دانش آموزی، در وقتی که کتابی به او داده شده، آن را گرفته و پاره کرده است، برای همین او را چند ساعتی نگه داشته‌اند. در میان منشورات فارسی آنان، یک جزوه تازه ی چند برگی در باره حدیث غدیر منتشر شده بود. قرار شد آقای سید علی میلانی که امسال در عمره آمده، جواب کوتاهی بنویسد تا در همین جا میان دانشجویان و دانش آموزان توزیع شود. با اینکه وضع اطراف بقیع در برخورد با زائران بهتر شده است، اما همچنان بحث و جدل دینی در آنجا و یا اطراف احد ادامه دارد. آقای قاضی عسکر گفتند که دیروز در احد در حال خواندن زیارت، یک افغانی مرتب آمده و در باره شفاعت و «لذت بقبرک» اشکال و مجادله می‌کرد. خوب این بسیار راحت است که اجازه ورود هیچ کتابی به حجاج داده نمی‌شود، اما در اینجا با آزادی آنچه می‌خواهند میان زائران توزیع می‌کنند. این شرایط نابرابر است. باید به فکر چاپ برخی از جزوات و توزیع آن ها در اینجا بود. در میان صحبت‌ها گفته شد که در هتل مریدین در مکه، به دلیل برگزاری مراسم شهادت حضرت فاطمه(س)، اختلاف پیش آمده و صاحب هتل به رغم آن که قرارداد داشته است، زائران ایرانی را از آنجا بیرون کرده است. شکایت هم به جایی نرسیده است.

ساختمان سازی در اطراف مسجد النبی به عنوان هتل بسیار گسترده ادامه دارد. این

روزها زمینی که در شرق مسجد قرار داشت و بازارها و بناهای کهنه‌ای در آن بود و طی این چند سال در حال تخریب تدریجی، به طور کامل تخریب شده و در حال ساخت است. اطراف آن بسته شده و امکان دیدن داخل آن نیست، اما علی القاعده باز هم بحث محاصره مسجد النبی (ص) با هتل‌های بزرگ است. در سمت قبله هم مساحت وسیعی از سطح زمین را تخریب کرده و گویا در حال تعویض سنگفرش‌ها یا چیزی شبیه به آن هستند. بعد از آن عازم مسجد شده نماز مغرب را به جماعت، و عشا را فرادا خوانده به هتل برگشتیم. پیش از ورود به مسجد، برابر بقیع ایستاده زیارت کردیم. نیروهای انتظامی فراوانی در فضای جلوی بقیع پراکنده هستند. مردم هم گوشه و کنار مشغول خواندن زیارت نامه‌اند. امروز آقای حسون می‌گفت دیروز که با لباس به حرم رفتم در بیرون، توهین می‌کردند. امروز ملاحظه کرده بی‌لباس بیرون آمدم.

شب بعد از نماز عشا همراه دکتر ابودجانه به کتابفروشی او در دانشگاه مدینه رفتیم. جامعهٔ الاسلامیه یک دانشگاه بین المللی است و هدف آن در اصل رشته تبلیغ و دعوت است که البته در گرایش‌های مختلف تا دکترا دارد. در مدینه دانشگاه دیگری هم با نام جامعه طیبه هست که بیشترک دانشگاه با علوم متعارف، یعنی ریاضی و طبیعی است. در آنجا هم البته بخش دراسات اسلامیه مختصری دارد. در حال حاضر دانشگاه مدینه تعطیل است و تنها چهار روز پیش از ماه رمضان دانشگاه باز می‌شود.

حدود یک ساعت در کتابفروشی بودیم و چندین کتاب خریدیم. از جمله کتابی با عنوان الخلافات السیاسیهٔ بین الصحابه از نویسنده‌ای با نام محمد بن المختار شنقیطی خریداری کردم که اثر جالب توجهی بود و باید گزارش آن را بنویسم. این کتاب که با گرایش انتقاد از صحابه نوشته شده مورد انتقاد برخی از نویسندگان افراطی اهل سنت قرار گرفته است. از آن جمله نقدی، که همانجا در باره این کتاب بود و آن را هم خریدم. نام آن نقد این بود: جولات نقدیهٔ فی کتاب الخلافات السیاسیهٔ بین الصحابه از منیر غضبان. جالب آن است که اثر اول با مقدمه راشد الغنوشی منتشر شده است. اثر یاد شده در شهر جده به چاپ رسیده است. شنقیطی از غلوی که سنیان در قالب دفاع از صحابه کرام کرده‌اند یاد کرده و پیش از آن غلو شیعیان را مفروض گرفته است(ص ۳۰). طبیعی است که هدف وی بخش مربوط به سنیان است. او با زیرکی مبنای خود را بر اساس روش ابن تیمیه قرار داده که در باره بررسی اختلافات سیاسی صحابه بیش از دیگران نوشته است

(ص ٤٠ - ٤٢) وی برای این کار دلایل دیگری را هم بیان می‌کند.

به عقیده شنقیطی «وعی تاریخی» است که می‌تواند در شناخت درست اصول سیاست شرعی به ما کمک کند و به واقع، بدون آن نمی‌توان کاری انجام داد. قصص قرآنی هم نشان از آن دارد که باید مناقب و مثالب را با هم بیان کرد. نمونه روشن وی در داشتن انصاف، انتقاد عمار یاسر از عایشه در رابطه با سخنرانی‌اش در کوفه است. او سیاست علی(ع) را بر عائشه ترجیح می‌دهد، اما همزمان عایشه را ام المؤمنین می‌خواند(ص ٣٦-٣٨). باید عرض کنم در این باره تردیدهایی وجود دارد.

نویسنده جز آن که در این زمینه خود را پیرو ابن تیمیه می‌داند، آن را روش اهل حدیث هم بر می‌شمرد و دلایلی را در این باره بیان می‌کند، از جمله دقت اهل حدیث در جرح و تعدیل و دیگر آنکه برخی از بزرگان اهل حدیث، مانند ذهبی و ابن کثیر، اهل تاریخ هم بوده‌اند(ص ٤٣). به نظر می‌رسد در این باره بیش از آن که واقعاً پایبند روش اهل حدیث باشد، در ظاهر خود را وفادار به یک گروه افراطی نشان می‌دهد تا متهم نشود. خارج از این بحث می‌دانیم که اهل حدیث تا چه اندازه در این زمینه، متعصب‌تر از دیگران هستند. به هر روی، وی تأکید می‌کند که هدفش از تمسک به ابن تیمیه ارائه دیدگاه‌های او در زمینه اختلافات سیاسی صحابه نیست، بلکه به دست دادن روشی است که بتوان بر اساس آن با عدل و انصاف به مسائل مورد بحث پرداخت. بحث با این روال آغاز شده و ادامه می‌یابد. بدون تأمل زیاد می‌توان تصور کرد سرنوشت این کتاب چه شده است. کتاب سخت به کسانی که از یزید و مروان بن حکم دفاع می‌کنند و از جبهه شام ستایش کرده آنان را در خط درست و مستقیم می‌دانند حمله کرده است. وی حتی ابن تیمیه را هم در اینجا هدف قرار داده و با اشاره به حریت او در انتقاد همزمان از عثمان و علی، از اینکه او در باره معاویه و عمرو بن عاص جمود به خرج داده و حاضر نیست بپذیرد که این دو نفر هم در طرح قصاص خون عثمان صرفاً انگیزهٔ دینی نداشته و شهوت ملک و حکومت هم مؤثر در مواضعشان بود، به ابن تیمیه که به دفاع کورکورانه از آنان پرداخته انتقاد کرده و آن را نوعی دوگانگی در مواضع ابن تیمیه می‌داند(ص ٢٠٦). این نشان می‌دهد که هدف مؤلف استفاده از برخی روش‌های ابن تیمیه، و شاید نام ابن تیمیه و بیشتر ایجاد نوعی تعدیل در جمودی است که اهل سنت در تحلیل اختلافات سیاسی میان صحابه گرفتار آن هستند. وی تا آنجا به ابن تیمیه وفادار است که می‌پذیرد صرف تمسک به اصل تأویل در رفتارهای

صحابه مشکلی را حل نکرده و باید بپذیریم که در میان آنان هم مذنب و مسیء وجود دارد (ص ۲۰۷).

مخالفان این کتاب و از جمله همان نقدی که نامش گذشت، بر این هستند که کتاب یاد شده باب انتقاد نسبت به صحابه را گشوده و در واقع دری را که از روی رعایت حرمت و احترام نسبت به صحابه بسته بوده، باز کرده است (جولات نقدیه: ١٤ - ١٥). این کاری است که ابن تیمیه در برخی از استدلالات خود انجام داده و به رغم همه تلاشی که برای تبرئه عثمان، طلحه، زبیر و عائشه کرده، آنان را و لو ناخواسته بر باطل دانسته است. بررسی بیشتر این کتاب و نقد آن فرصت دیگری را می‌طلبد.

امروز یعنی سه شنبه ۳۰ مرداد خبر درگذشت حاج جواد فقیهی، دایی خانواده را شنیدم و متأثر شدم. گویا همین امروز تشییع و دفن شده است. وی یک روحانی مردمی در اصفهان بود که کارش منبر و نماز جماعت بود و مردم دوستش داشتند.

چهارشنبه ۳۱ مرداد ماه ساعت پنج صبح نماز را در اتاق خواندم و به همراه محمد باقر، به بقیع مشرف شده بعد از زیارت گشتی در بقیع زده تا انتهای آن رفتیم، جایی که قبر منسوب به حلیمهٔ سعدیه است. به محل قبر عثمان هم سرزدیم. آنجا بسیار خلوت بود. چند نفری هم روی صندلی به عنوان مراقب نشسته بودند. یک گروه از ایرانی‌ها به اشتباه به آن طرف آمدند. نزدیک آنجا که رسیدند روحانی آنان متوجه شده دستور داد سریعاً از سمت چپ حرکت کرده در آن جا توقف نکنند. قبر عثمان بنا به نوشته منابع متقن تاریخی، در بیرون بقیع بوده و در زمان معاویه آن زمین را که به نام «حش کوکب» نامیده می‌شد داخل بقیع کردند. برای همین در انتهای بقیع قرار گرفت. بلاذری پس از نقل این مطلب می‌نویسد که آنجا مقبره بنی امیه شد (انساب الاشراف: ٥٧٧/٥) البته در سالهای اخیر باز هم بقیع را گسترش دادند.

کاروان‌های دانشجویی در دسته‌های بسیار بزرگ با روحانی خود در حال حرکت و ایستادن کنار مزارهای شناخته شده بودند. بچه‌های دانشجو و دانش‌آموز خیلی استقبال می‌کنند. ساعت هفت به هتل برگشته صبحانه خورده به اتاق آمدم و به مقابله سفرنامه مشغول شدم.

ساعت یازده بود که به قصد رفتن به مسجد النبی (ص) حرکت کردیم. در راه سری به مرکز بحوث و دراسات مدینه منوره زدم. تعطیل بود، اما شخصی را گذاشته بودند تا

پاسخ گوی مراجعین باشد. او گفت که از اقوام دکتر شعبان است. به محـل معـرض آن هـا رفتیم. دو شماره جدید مجله المدینهٔ المنوره آمده بود که گرفتم. مقـالات آن تخصصـی‌تر، اما استفاده عمومی از آن کمتر است. همین طور فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مسجد النبی(ص) هم در سال جاری (۲۰۰۷/۱٤۲۸) چاپ شده بود، آن را هم گـرفتم. عنـوان آن مخطوطات مکتبهٔ المسجد النبوی است. این فهرست شامل ١٦٩٧ عنوان کتـاب و رسـاله است.

در این فهرست، گاه نسخه‌های خطی جالبی دیده می‌شود؛ از جمله نسـخه‌ای اسـت از یکی از وهابی‌های متأخر حنبلی که ترکها و مشرکین را کنار هم قرار داده است. نـام ایـن رساله چنین است: بیان سبیل النجاهٔ و الفکاک من موالاهٔ المشرکین و الاتراک (مخطوطات مکتبهٔ مسجد النبوی، ص ١٦٠، ش ٣٤١). کتاب باید دیده شود تا قضاوت درستی در بـاره موضوع آن صورت گیرد. ذیل آن کلمه مطبوع نوشته شده بود که علـی القاعـده مقصـود آن است که چاپ شده است. رساله‌ای هم با عنوان زیارهٔ القبور الشرعیهٔ و الشـرکیهٔ از محیـی الدین محمد بن بیر علی بن اسکندر الرومی(م ۹۸۱) به شمار] ۳۷٤ (ص ۱۷۱) هست که نشان از طرح این قبیل مباحث در میان عثمانی‌ها پیش از این دارد. نسخه‌ایی از المنتقی فی مولد النبی المصطفی (ص) از سعیدالدین محمد بن مسعود بن محمد بلیانی(م ۷۵۸) در این کتابخانه به شماره ١١٦٧ (ص ٥١٢) با تاریخ کتابت ۱۰۷۷ هست. سابقاً دیده بودم که علامه مجلسی از این کتاب استفاده کرده است، اما یادم نمی‌آید که نسخه چاپی آن را دیده باشم. بلیان از قرای کازرون است و مرکز علمی - دینی فارس در قرن هفتم و هشتم هجری بوده است. یک کتاب هم با عنوان تاریخ اهل بخاری من العلماء و الکبـراء و المشـایخ بـه فارسی از احمد بن محمود مولی‌زاده به شمارهٔ ١٦٧٥ (ص ۷۲۵) با تـاریخ کتابـت ١٢٢٦ در این کتابخانه موجود است. کتاب فارسی دیگری با عنوان تـاریخ علمـاء بلـخ از محمـد صالح به شمارهٔ ١٦٧٧ در این کتابخانه هست که در مزار شریف نوشته شده و شـرح حـال ٦٩ شیخ در آن آمده است.

نماز ظهر و عصر را در مسجد النبی(ص) به جای آورده برای ناهـار بـه هتـل الانـوار رفتیم. در آنجا مهمان آقای شهرستانی بودیم. برخی از دوستان را ملاقات کردیم و سـاعت ۳ بعد از ظهر بود که به هتل برگشتیم. عصری را استراحت کرده ساعتی به مطالعه و مقابلـه گذشت. برای نماز مغرب و عشا راهی حرم شدیم. جزیره ایرانی‌ها که این روزها از جوانـان

دانشجو انباشته است، جایی است برابر درهای ورودی از سمت قبله در کنار باب جبرئیل یا باب الرحمه که زمین بدون فرش است. فضای ایرانی در آنجا حاکم، و حرف زدن‌های بلند با یکدیگر نمونه بارز آن است. بعد از نماز به هتل آمدیم.

ساعت ۹ بود که برای خرید کتاب عازم کتابفروشی عُبیکان شدیم. یک انتشاراتی به روز که کتابفروشی بسیار بزرگی دارد و بخش‌های مختلف آن، انواع و اقسام کتابها را دارد عرضه می کند. کتابهای تازه‌اش در جایی معیّن و در ابتدای ورود مشتریان بود. برخی از عناوین را انتخاب کردیم. تنوع آن ها جالب است. اگر فرصتی شد برخی از آن ها را یاد خواهم کرد؛ برای نمونه، کتابی درباره موارد خشم رسول خدا(ص)، کتابی راجع به مواردی که یک صحابی گریه کرده است، و کتابی در رابطه با مواردی که یک صحابیه گریه کرده است از یک نویسنده دیدم. کتابی هم در باره چیزهایی که رسول خدا (ص) دوست داشت یافت شد. همین طور کتابهایی در سیاست و اطلسی هم برای تاریخ ادیان که جدید بود. خوشبختانه کامپیوتر همراهم بود و کتاب تکراری نخریدم.

برابر کتابفروشی عبیکان، یک فروشگاه لباس هم به نام جماسیتی هست که سالهای اخیر معمولاً از آنجا هم خریدی داشتیم و امشب هم. ساعت ۱۲ بود که به هتل برگشتیم. جماء نام کوهی است در همان ناحیه که با کلمه «سیتی» ترکیب شده است.

صبح زیارت دوره بود، بنابرین همراه کاروان عازم احد شدیم. به محض ورود دریافتم که اوضاع اطراف مزار حمزه را درهم ریخته‌اند تا شکل جدیدی به آن بدهند. دیوار تازه‌ای در اطراف مزار حمزه کشیده‌اند که دقیقاً شبیه دیوار اطراف قبرستان بقیع، اما قدری کوچکتر است. نرده‌های آهنی آن تا نزدیک زمین است و بنابرین دید داخل مزار کافی و وافی است؛ در ضمن از طرف جنوب بیش از ٦-٥ متر، و از دیگر طرف ها نیز از یک تا چند متر به مساحت مزار افزوده شده است. زمین بیرون مزار را نیز سنگفرش مخصوص کرده و در حال تکمیل آن بودند. اگر تصور کنیم که این طرح کامل شود، می‌توانیم دریابیم که اصلاح وضعیت مزار حمزه هم در مجموعه طرح حرم نبوی(ص) در مجرای خوبی پیش رفته و از این بابت باید متشکر بود. با این حال به قدری تابلوی بزرگ به همین نرده‌های فعلی برای آداب زیارت از دید وهابی زده‌اند که هنوز درست نشده، چهره آن کریه شده است. مزاحمت خاصی هم برای خواندن زیارت نبود و فقط یکبار که شخصی که فقط پنج شش نفر اطرافش بودند و با بلندگو در حال خواندن زیارت نامه بود، به آرامی

مورد تذکر واقع شده و او هم صدای بلندگو را قطع کرد. بدون تردید اگـر بخواهنـد زیبـایی آنجا را در طرح جدید حفظ کرده و به رخ بکشند باید کار دستفروشان را هم که شمارشـان از صدها می‌گذرد جمع کنند. از آنجا عازم مسجد قبلیتین و سپس قبا شدیم.

در مسجد قبا بودم که دوستان تلفن زدند که می‌باید برای حساب کتابهـای خریـداری شده از مکتبهٔ عبیکان به آنجا برویم. من پس از توقف ربع سـاعت در مسـجد قبـا ماشـین گرفته به هتل برگشته و از آنجا با دوستان عازم عبیکان شدیم. حساب کتابهـای قبلـی تمـام شده و کتابهای دیگری هم خریداری کردیم. جمعاً کتابهای من دو کارتن شـد. بـاز هـم از دیدن چنین کتابفروشی بزرگی در حسـرت وجـود مشـابه آن در تهـران و قـم افتـادم. بعیـد می‌دانم چنین همتی باشد. بسیاری از کارگزاران ما دیگر فرهنگی نیستند یـا اگـر هسـتند بـا کتاب سـروکاری ندارنـد. برخـی از آنهـا اصـلاً حتـی یـک بـار در عمـر خـود ایـن قبیـل کتابفروشی‌ها را در جایی نمی‌بینند.

کار ما تا اذان ظهر طول کشید و بنابرین با توجه به فاصله آنجا تا حرم امکان عزیمـت به حرم و رسیدن به نماز جماعت نبود. از رفتن به مسجد منصرف شده و برای ناهار به یک رستوران ترکی رفتیم. این رستوران به رغم کـوچکی حقـاً و انصـافاً غـذای خـوبی داشـت. ساعت ۲ خسته و خواب آلود به هتل رفتیم.

امروز خانواده گفتند به رغم آن که قرار است بعد از نماز ظهر، بخش روضـه را بـرای زنان باز کنند، اما تا ساعت ۲ زنان را معطل می‌کنند. شیوه جدیـد آن اسـت کـه زنـان هـر کشوری را جدا کرده، زنانی از خودشان با بلندگو برای آنان سـخنرانی کـرده، سـپس دسـته دسته آنان را داخل روضه می‌کنند. حدود یک ربع ساعت بعد آنـان را از روضـه دور کـرده دسته دیگری را داخل می‌کنند. در داخل مسجد هم نظارت روی آن ها شدید بوده و مرتب برای نشستن و برخاستن اینجا و آنجا امر و نهی‌شان می‌کنند. این را هم بگویم از سـالهایی که من یادم می‌آید در مسجد الحرام هم سال به سال نظارت بـر تفکیـک زن و مـرد زیـادتر شده و امسال تقریباً این طرح کامل شده بود جز آن که در ساعاتی که خلـوت اسـت عمـلاً چنین کاری ناممکن است.

عصری پس از استراحت مختصر و مقابله تعدادی از صفحات سفرنامه، بـرای نمـاز راهی مسجد النبی (ص) شدم. محمد باقر هم همراهم بود. چند تصویر از مسجد غمامـه گرفتم. توجه به آثار تاریخی تا حدودی بهتر از گذشته شده است. پشـت سـر هتـل مـا کـه

ماریوت است، ایستگاه راه آهن هست که در یک محوطه بسیار وسیعی قرار گرفته و کـاملاً آن را آباد کرده‌اند. مسجد سقیا هم کنار خیابان در داخل محوطه است و آن را هم بازسازی کرده‌اند، اما نکته تازه‌ای که دیده شد آن بود که میان مسجد غمامه و اسواق مدینه کـه یـک بازار سراسری به موازات مسجد برابر قبله مسجد است، محوطه‌ای را دیوار کشیده و هر سه چهار متر یک ستون از درخت نخل گذاشته‌اند که جنبه تزیینی دارد. در اطراف ایـن دیـوار چندین جا، نوشته‌ای روی دیوار است که نشان می‌دهـد اینجـا سـوق قـدیم مدینـه اسـت. تزئینات دیگری هم روی این دیوار هست. این دیوار دور مسجد غمامه هم کشـیده شـده و این برای آن است تا معماری یک نواختی برای محوطه‌ای که بـازار قـدیم خوانـده شـده بـا مسجد غمامه ایجاد شود. مسجد ابوبکر در جایی است که قبله آن مسجد غمامه است، اما دیوارهایش قدیمی و مخروبه شده است. شاید بعدها قصـد بازسـازی آن را داشـته باشـند. جایی که از آن به عنوان بازار قدیم مدینه یاد شده در محلی است که مناخه نامیده می‌شده و روزگاری محمل‌های شامی در آنجا فـرود می‌آمده‌انـد. در قسـمت جنـوبی‌تر ایـن محـل، روبروی مسجد امام علی (ع) در سمت شمالی آن نیز شبیه ایـن دیـوار، دور زمینـی بـزرگ هست که بناهای موقتی برای امور بهداشتی در آن وجود دارد.

از آنجا به مسجد النبی (ص) رفته نماز مغرب و عشا را خوانـدم. همـراه دوسـتان بـه مکتبهٔ العلوم و الحکم رفتیم. کتابهای من را کارتن کرده بود. چند کتاب دیگر از جمله بیان تلبیس الجهمیه ابن تیمیه را که در هشت جلد به صورت بسیار شیک چاپ شـده خریـدم. قیمت آن ۵۰۰ ریال سعودی بود که واقعاً کتابی گران اسـت. کتـاب الفضـائل الـواردهٔ فـی الصحابه را هم همانجا مرور کردم. این کتاب پانزده جلد و ٤۵۰ ریال است که ۱۵۰ ریـال هم تخفیف داد. بخشی از مجلد پنجم و بخش مهم‌تری از مجلد ششم در باره فضائل امام علی علیه السلام است. احساس کردم می‌شود این دو بخش را ترجمه و چاپ کرد. از آنجا بیرون آمده به سمت خیابان اباذر رفتیم. وقت عشا بود، و مسجد اباذر باز، اما ما نمازمان را خوانده بودیم. مسیر خیابان اباذر را ادامـه دادیـم تـا بـه مکتبـهٔ الرشـد رسـیدیم. ایـن هـم کتابفروشی بزرگی است. در آنجا هم کتابهای خود، دارالرشد را عرضه می‌کنـد و هـم آثـار دیگر ناشران را که البته بیشتر آن ها به خصوص در بخش تـاریخ کهنـه بـود. بـا ایـن حـال کتابهای زیادی جدا کردم. متأسفانه پول کافی نیست. قرار شد فردا عصـر بـرای حسـاب و کتاب برویم. در میان این آثار، چندین کتاب ضد شیعه هـم بـود. کتـاب توحیـد و عبـادت

شریعت سنگلجی را هم به عربی ترجمه کرده بودند. دو نسخه برداشتم. معمولاً این کتابها را در بخش عقاید می‌گذارند. ساعت ده و نیم شب بدون آن که شام خورده باشیم بـه هتـل الانوار رفتیم. در اتاق عمومی آقای شهرستانی، دعای کمیل تازه شروع شـده بـود. شـرکت کرده بعد از آن نیم ساعتی هم در اتاق دیگری با شـماری از دوسـتان بـا آقـای شهرسـتانی بودیم. یکی از دوستان گفت که سه نفر از یک خانواده شیعه نزدیک مدینـه تصـادف کـرده آنان را در بقیع دفـن کردنـد. محلـی پـایین‌تر از جـایی کـه حلیمـۀ سـعدیه مـدفون اسـت اختصاص به شیعیان دارد. او گفت که از گفتن لااله الا الله و تلقین و... جلوگیری کردند.

ساعت یک بود که از آنجا درآمده با یک وانت بار و در حالی که پـانزده نفـر سـوارش بودیم به هتل ماریوت آمدیم. حالا هم ساعت نزدیک یک و نیم بعد از نیمه شب است کـه این یادداشت را نوشتم.

صبح روز جمعه ۲ شهریور ، محمد بـاقر بـرای نمـاز و زیـارت تنهـا رفـت و مـن از خستگی نتوانستم بروم. امروز دو ساعتی به مقابله سفرنامه هدایت الحجاج گذشت. صبح دوست قدیمی ما سید انس کتبی به هتل آمد. فکر می‌کنم از سال ۷٦ با ایشان آشنا هستیم. طی این سالها تقریباً در تمامی سفرها ایشان را دیده‌ایم. بارها به خانه‌اش رفته‌ایم. نخسـتین بار آقای روضاتی ایشان را در یک کتابفروشی دیده بود. بعد از آن قرار شد کتابی بـرای وی بیاورم و از طریق یک پزشک افغانی که در داروخانه‌ای نزدیک آن کتابفروشی بود، ایشان را پیدا کردم.

به هر حال، ساعتی در باره کارهای مختلف گفتگو شد. اخیراً دکترایش را در اقتصاد از قاهره گرفته و سه شنبه گذشته برگشته است. خوشحال به نظر می‌رسید. به مباحث حـدیثی علاقه‌مند است. کتابهایی که آقای معراجی برای ایشان آورده بود، در فرودگاه گرفتند. امروز سید انس گفت که فردا خودش به فرودگاه رفته و تلاش می‌کند آن ها را بـازپس گیـرد. ایـن نکته قابل توجه بود. یکی از دوستان که بخشی از خطبه‌های نماز جمعه مکه را شـنیده بـود گفت که خطیب همه‌اش از فضائل اهل بیت (ع) گفت. بعداً معلوم شد که اصل ماجرا این بوده که ابتدای صحبتش با اشاره به اینکه کسانی که دارای مطامع سیاسی و دنیوی هستند و مدعی ولاء اهل بیت، طعنه‌های زیادی به دولت سعودی زده‌اند که گویی محبت اهل بیت را ندارد، روی محبت اهل بیت به عنوان یک اصل تکیه کرده و شروع به نقل فضـائل اهـل بیت (ع) کرده است. گویا خطیب در وسـط خطبـه حـالش بـد شـده و بخشـی از مـتن را

نخوانده که روز بعد در روزنامه الحیات چاپ شده است. در متنی که از سخنان وی در روزنامه الاقتصادیه روز شنبه ۱۲ شعبان نقل شده آمده است که البته در برخی از ادوار تاریخ نسبت به اهل بیت کوتاهی صورت گرفته است. با این حال، «ان الطابع العام للامۀ هو معرفۀ قدرهم و بذل المودۀ لهم و محبتهم و موالاتهم ، شهدت بذلک عقائدهم المدونۀ و تفاسیرهم المبسوطۀ و شروحات السنن و کتب الفقه، کیف لا و هم وصیۀ نبینا محمد (ص) و هم بقیته اذ یقول: أذکرکم الله فی أهل بیتی أذکرکم الله فی أهل بیتی». خطیب این هفته شیخ صالح آل طالب بوده است. وی در پایان صبحت باز هم از اینکه کسانی زیر لوای محبت اهل البیت دنبال هدم دین و اساس آن هستند سخن گفت. وی گفت کسانی از آل البیت که اکنون در سعودی زندگی می‌کنند کاملاً از عقاید آنان دور هستند. به نظر می‌رسد این روش تازه‌ای برای برخورد با مسأله پیشرفت تشیع است.

دیدار از شهر بدر و زیارت شهدای غزوه بدر

امروز صبح ضمن صحبت با شریف انس، بنده با احتیاط گفتم که قصد رفتن به شهر بدر را داریم. ایشان با کمال میل پذیرفت. وی که به تازگی از مصر برگشته اظهار کرد که ماشین خود را با کشتی برگردانده و هنوز نرسیده، اما یک ماشین دیگر دارد که با آن خواهیم رفت. قرار شد بعد از نماز عصر راهی شویم. ما ساعتی پیش از آن به حرم نبوی مشرّف شده نماز ظهر و عصر را خوانده و پیامبر و فاطمه زهرا و ائمه بقیع علیهم السلام را زیارت کردیم. پس از آن بازگشته ساعت چهار و نیم در هتل بودیم و به سوی بدر حرکت کردیم. پنج نفر شامل آقایان مهدوی راد، معراجی، عابدی، مهریزی و بنده به سختی سوار ماشین ایشان که اندکی کوچک بود، شدیم. قرار آن بود تا از راه قدیم مدینه به مکه که از بدر می‌گذرد راهی شویم. پس از گذشت سی کیلومتر به پلیس برخورد کردیم. ما هیچ کدام گذرنامه همراه نداشتیم. ایشان پایین رفت و پس از دقایقی آمده و اظهار کرد که اجازه رفتن از این مسیر را نمی‌دهند. بنابرین دوباره این سی کیلومتر را تا مدینه بازگشتیم. ما تقریباً ناامید بودیم، اما شریف انس جدی بود و ما را از راه ینبع که اتوبان تازه‌ای است که به سمت ینبع کشیده و از نزدیک بدر می‌گذرد به سوی بدر برد. این مسیر تا سر جاده‌ای که به بدر می‌رود ۱۵٤ کیلومتر بود که با توجه به ٤ تا ٦ کیلومتری که از آنجا تا بدر بود، جمعاً باید گفت در این مسیر فاصله بدر تا مدینه ۱٦۰ کیلومتر است. ظاهراً جاده قدیم مدینه - مکه فاصله‌اش کمتر است. بیشتر راه کوه‌های سنگی بود، اما در نزدیکی بدر ما به منطقه

رملی رسیدیم. رمل‌ها به واقع وحشتناک بودند و برخی از کوه‌ها را کاملاً پوشـانده بودنـد. در بخشی از جاده هم رمل‌ها، نزدیک آمده و پیدا بود که تا چه اندازه برای پوشـاندن جـاده آمادگی دارند. در این مسیر قرای کوچکی وجود داشـت کـه برخـی هـم آبـاد بـود، امـا در مجموعِ چندان زیاد نمی شد. مسیر هم هیچ استراحتگاه و پمپ بنزین نداشت. دلـیلش آن بود که بسیار تازه و نو بود.

من تصور نمی‌کردم بدر شهر بزرگی باشد ولـی چنـین بـود. امـارت مدینـه منـوره نـه محافظه دارد که یکی هم بدر است با جمعیتی حدود ۲۵۰ هزاز نفر. شهری است در میان چند رشته کوه، و تا حدودی روی تپه ماهور. به نسبت مـدرن شـده و در میانـه آن قبرسـتان شهدای بدر است. دیواری به دور آن کشیده‌اند. در بلندترین نقطه‌ای که امکان دیدن درون آن بود، دفتر نظارت و ارشاد هست. همانجا مأموری ایستاده بـود. سـید انـس پیـاده شـده صحبت کرد. حتی اجازه پیاده شدن هم به ما ندادند. گویا دو سال پیش فرمـان خاصـی از ملک عبدالله صادر شده است که هیچ کس حق رفتن به آنجـا را نـدارد. واقعـاً خشـمگین شدیم. زمان نزدیک غروب بود و هنوز امکان گرفتن تصویر وجود داشت اما هـیچ امکـانی به ما داده نشد. همراه سید دور زده از جایی دیگـر وارد یـک کوچـه شـده، از پشـت دیـوار قبرستان درآمدیم، اما دیوار بلند بود و امکان دیدن درون آن نبود. کنـار دیـوار کوهک‌هـایی بود که حتی با رفتن روی آن ها هم امکان نداشت داخل قبرستان دیده شود. خانه‌هایی هـم وجود داشت. وقت مغرب بود. مردی از خانه‌ای درآمد و شروع به انتقاد از ما کرد که سـید انس جوابش را داد. او می‌گفت که این کارها در و دیوارپرستی است!

از شهر فیلم مختصری گرفتم. از همین دیوارها نیز چند تصویر برداشتم. امـا کـاری جز خواندن فاتحه نمی‌شد کرد. حالا اذان مغرب گفته شده بود اما ما پکر بودیم. سید انس هم سخت ناراحت بود. به هر حال برای رفع ناراحتی هم که بـود قـرار بـر ایـن شـد کـه از سمک بدر یعنی ماهی‌های بدر که اصلش از دریای سرخ است و در رستورانهای بدر آن‌ها را به خوبی طبخ می‌کنند بخوریم. رستورانی را انتخاب کرده جایی روی فرش نشستیم. یک سینی بزرگ برنج با چندین ماهی که در روغن سرخ و پخته شده بود در میان نهاده شد و ما با ولع خوردیم. بیرون از رستوران تخت‌هایی گذاشته بودند، نشسته چایی خورده، سپس به سمت مسجدی در آن نزدیکی رفتیم تا نماز بخوانیم، اما درِ مسجد بسته بـود. فرصـت مـا چندان نبود و ما به راه افتادیم. خوشحال از این که بـالاخره بعـد از سـالها بـدر را دیـدیم و

سخت متأثر از این که نتوانسته بودیم مزار شهدا را از نزدیک زیارت کنیم. همچنین که نتوانستیم نشانی از عدوة الدنیا و عدوة القصوی پیدا کنیم. دست کم در دو نقطه شهر، اسامی شهدای بدر را روی تابلو یا دیوار نوشته اند. در مورد دوم، تصویری هم از صحنه جنگ بدر کشیده بودند. ما این سفر را مدیون زحمت شریف انس بودیم. انصافاً آنچه در ظاهر می‌بینیم کرامت و شرافتی است که در چهره ایشان مشهود و ویژگی سادات است. ایشان به شوخی می‌گفت که این سفر کوچک ما الرحلة السَمَکیه شد. چون درست نتوانستیم زیارت کنیم اما ماهی خوبی خوردیم. در طول راه به خصوص در مسیر رفتن، بحث‌های سیاسی خوبی به میان آمد. مباحث علمی و فرهنگی چندی هم مطرح شد. بخشی هم به شوخی میان دوستان گذشت. ساعت حدود ده و نیم شب بود که خسته بازگشتیم، اما عمیقاً خوشحال بودیم. واقعاً اگر رفت و آمد را به این شهر آزاد می‌گذاشتند چه اندازه می‌توانست برای شهر بدر سودمند باشد، اما فکر این جماعت پر از تبلیغات منفی علیه این قبیل اماکن است. این تحکم عجیبی است که سعودی‌ها و وهابی‌ها اصرار دارند همه مثل آن ها فکر کنند. به چه دلیل آنان اجازه نمی‌دهند مسلمانان حس دینی خود را در ارتباط با جنگ بدر و شهدای آن ابراز کنند.

در نزدیکی هتل ما و در سمت شمال شرقی محافظه مدینه، مسجدی تک افتاده است. آقای سید انس گفت که این مسجد کاتبیه متعلق به فرقه سنوسی است و سابقه‌ای ۱۸۰ ساله دارد. ایشان گفت که مقاله‌ای در شرق الاوسط در باره آن نوشته و فعلاً از دست تخریب مصون مانده است. ایشان کپی صفحه‌ای که در آن مقاله‌ای در باره این مسجد در روز شنبه ۲۰۰۶/۶/۳ در شرق الاوسط چاپ شده و نیز مطالبی که از آقای سید انس نقل کرده بود را به بنده داد. عنوان آن این بود: «مسجد الکاتبیة یثیر الجدل مجددا للابقاء علی آثار المدینة النبویة». قبری هم در این مسجد هست که گفته می‌شود قبر صحابی پیامبر (ص) به نام رافع بن مالک زرقی از شهدای بنی زریق در جنگ احد است. گویا در توسعه راه قرار بوده این مسجد ویران شود که تاکنون جلوی آن گرفته شده و در کنار خیابان باقی مانده است. کسانی موافق تخریب آن و کسانی مخالف بوده‌اند. یکی از استدلالها وجود قبر صحابی بوده است. آقای سید انس با اشاره به این که منابع کهن اشاره به قبر این صحابی در اینجا نکرده‌اند، مطلبی را از شیخ ابراهیم عیاشی در کتاب تاریخ المدینه بین الماضی و الحاضر (چاپ ۱۳۹۲ قمری) نقل کرده که حکایت از تأیید قبر این صحابی در

میان خانه‌های بنی‌زریق دارد و محل دقیق آن را هم مشخص کرده است. بـه نظـر وی ایـن محل اکنون در مسجد نبوی داخل شده است. اما مسجد کاتبیه تاریخ دیگری دارد و آن این که محل آن از وقف سید محمد صالح افندی مربوط به اواخر قرن دوازدهم است که کاتب سلطان بوده و برای همین به مسجد کاتبیه شهرت یافته است. بعدها در سـال ۱۳۰۳ شـیخ علی بن موسی نوشته است که در زقاق کاتبیه مسـجد کـوچکی هسـت کـه بـه زاویـه ابـن السنوسی شناخته می‌شود، اما از قبری صحبت نکرده است. به نظـر آقـای سـید انـس کـه موافق حفظ آثار تاریخی و نبوی در مدینه است، گرچه وجود قبری از یک صحابی در ایـن جا ثابت نیست، اما به هر حال این جا اوّلاً مسجد است و ثانیاً اثری تاریخی هم به شـمار می آید و به هر دلیل باید حفظ شود. قبری که هست ممکن است متعلق به یکـی از اولیـاء الله باشد.

صبح روز شنبه ۳ شهریور برای نماز صبح حرم مشرّف شده، زیارت حضـرت رسـول (ص) و فاطمه زهرا (س) را خوانده و پس از آن به بقیع رفتم و زیارت کردم.

برخوردهای مأموران امر به معروف و نهی از منکر با ایرانیان ایـن روزهـا، بـه حـداقل رسیده و به نظر می‌رسد گفتگوهای سیاسی برای کـاهش مزاحمت‌هـا نتیجـه بخـش بـوده است. البته من اطلاع کافی ندارم و دراین باره باید به منابع بعثه اطلاع داشته باشند. ساعت ۹/۵ صبح به مکتبهٔ الرشد رفتیم. هنوز کتابهای ما را فاکتور نکرده بود. انـدکی بـالاتر از آن مکتبهٔ دارالزمان بود. دارالزمان دو شعبه دارد: یکی در همان خیابان دایـری اطـراف حـرم و دیگری اصل آن که در همین خیابان اباذر اندکی بالاتر از مکتبه الرشد است. این فروشگاه همزمان کتابفروشی و لوازم التحریر بزرگی است. در میان کتابهایش که قدیمی بود، آثاری یافتم که تاکنون ندیده بودم. کتابهای زیادی چاپ چند دهه قبل داشت که در قفسه‌ها مانده بود. در حدود ۱۵۰۰ ریال سعودی کتاب خریدیم. از جمله مجلد سـوم کتـاب عبـدالعزیز کعکی با عنوان معالم المدینهٔ المنوره که تـازگی چـاپ شـده اسـت. کتـابی هـم بـا عنـوان الکوکب الدری خریدیم که آن هم یک اثـر تصـویری هنـری در بـاره مدینـه منـوره اسـت. فرصت بازبینی دقیق آن نشد اما به نظر می‌رسید آثار تازه‌ای در آن باشد. کار ما تا ظهـر بـه درازا کشید. از آنجا مستقیم به حرم رفته نماز خوانده و ساعت یک و نـیم بـود کـه بـه هتـل برگشته ناهار خورده استراحت کردیم. جمعاً تا کنـون شـش کـارتن کتـاب بـرای کتابخانـه خریداری کرده‌ام.

عصری را استراحت کرده سپس برای نماز مغرب و عشا عازم حرم شدم. بعد از آن به هتل برگشته قدری کارهای خواندنی و مقابله انجام شد. آخر شب همراه دوستان بـه پاسـاژ کعکی که مدیر آن آقای سید انس است رفتیم. نیم ساعتی آنجا بـودیم. یکـی دو مطلـب از اینترنت گرفته به ما داد. ساعت حوالی ۱۲ شب بود که برگشتیم.

صبح روز یکشنبه ٤ شهریور به حرم و بقیع مشرّف شـدم و زیـارت دلچسـبی کـردم. محمدباقر زودتر از من رفته بود. وقتی به بقیع رسیدم در حال برگشت بود. گفت که در بقیع یک افغانی صحبت می‌کرد و مردم هم مرتب صلوات می‌فرسـتادند. پـس از زیـارت بـرای صبحانه به هتل انوار المدینه رفته، بعد از آن به هتل برگشتم. بیشتر وقت امروز صبح بـرای مقابله سفرنامه طباطبائی تبریزی گذشت که سرکار علیّه به بنده کمک می‌کند. امروز صبح کتاب الصراع بین الاسلام و الوثنیۀ را آقای معراجی زحمت کشـیده آن را از مکتبـۀ الرشـد تهیه کرده برای بنده آورد. این اثر سالها پیش در نقد کتاب کشف الارتیاب (در نقـد عقایـد وهابیه) مرحوم علامه سید محسن امین در دو مجلد بزرگ چاپ شده اسـت. نویسـندۀ آن عبدالله بن علی القصیمی است. آقای مهدوی‌راد (از قول آقای گرامی که سر صبحانه امروز ایشان هم حضور داشت) گفتند که پدر عبدالله الخنیزی (نویسنده کتاب ابوطالـب مـؤمن قریش) نقدی در سه مجلد بر این کتاب نوشته است. قرار شد در قم تعقیب کرده نسـخه‌ای از آن را بیابیم و اگر امکان داشته باشد حال که این اثر تجدید چاپ شده، آن را هم به کسی بدهیم تا چاپ کند. این روزها بازار این قبیل کارها بسیار زیاد است و طبیعی است کـه بـه لحاظ علمی، باید کار کرد.

امروز روز آخر اقامت ما در مدینۀ منوّره اسـت. دیشـب سـاک‌ها را تحویـل دادیـم و خودمان هم باید عصری ساعت چهار به سمت مسجد شـجره بـرویم. سـاعت ۲/۵ بـرای وداع به حرم نبوی رفتیم. زیارت کرده نماز خوانده به جلوی بقیع آمده آنجا هم زیارت وداع را خوانده به هتل برگشتیم. ساعت ۵ از هتل حرکت کرده نیم ساعت بعد در مسجد شـجره بودیم. بعد از غسل، داخل مسجد شدیم. رفته نماز مغرب و عشا را خوانـده راهـی شـدیم. نیمه راه توقف کوتاهی شد و پس از آن ساعت ۱/۵ بعد از نیمه شب بود که به مکـه رسـیده در هتل الرواسی اقامت کردیم. نیم ساعت بعد عازم مسجد الحـرام شـده تـا سـاعت ۳/۵ اعمال عمره را تمام کردیم. سپس به هتل برگشته سـاعتی بعـد نمـاز صـبح را خوانـده و بـه استراحت پرداختیم. هنوز هم در مطاف و در مسعی، گروه‌های ایرانی بـا صـدای بلنـد بـه

خواندن اذکار مشغولند. گاهی گروه‌های دانشجویی هستند که صدای مهیبی از آنان ایجاد می‌شود. یکبار هم در مطاف مأموری به آنان تذکر داد ابتدا ساکت شدند، اما مجدداً شروع کردند. با اینکه خود من زمانی این کار را می‌کردم، اما اکنون کاملاً احساس می‌کنم مزاحمت برای دیگران است و به هیچ روی روش پسندیده‌ای نیست. اصلاً تصور می‌کنم ما یک ملت پرسروصدا هستیم. دعاها که همه باید با متانت خوانده شود، همراه با صدای بلند و گاه نعره کشی می‌خوانیم.

دیشب دریافتم که سعودی‌ها در حال ایجاد بخش تازه‌ای در کنار مسعی هستند تا مساحت آن را به دو برابر افزایش دهند یعنی به موازات آن یک مسعی دیگر هم ایجاد کنند. تا این دو، مجموع فضای رفت و برگشت حجاج را تأمین کنند. کارگران در نیمه شب که رفتیم مشغول کار بودند و به نظر می‌رسد مصمم هستند تا پیش از حج آینده این طرح را تمام کنند. البتــه طرح بزرگی است. از نظر شرعی نمی‌دانم در این باره چه اظهار نظری شده است.

بعد از ظهر روز دوشنبه ۵ شهریور به استراحت و بخشی هم به مقابله سفرنامه گذشت. نماز مغرب و عشاء را در حرم خواندیم. هوا بسیار گرم بود و عرق از سر و رویمان می‌ریخت. بعد از آن شام را نزد آقای شهرستانی بودیم. میهمانان امسال ایشان هم با سال گذشته تفاوت چندانی ندارند. آقایان سید جعفر کریمی، مقتدایی، طاهری خرم آبادی، غیوری، عابدی، علامی، شیخ حسن جواهری، با شیخ محمد و شیخ کاظم و شماری دیگر. امسال آقای سیدان نیامده است. آخر شب ساعت یازده بود که حرم مشرّف شدیم. اینجا امشب شب نیمه شعبان است و به همین دلیل مسجد الحرام اندکی شلوغ‌تر از حد معمول می‌باشد. زیارت کمیل برای شب نیمه شعبان وارد شده که خواندم. مناجات شعبانیه را هم خواندم. رکعاتی نماز و ساعت دوازده و اندی بود که به هتل برگشتم. محمد باقر تا نماز صبح در حرم مانده بود. در زیج حاسبی که از قرن پنجم برجای مانده، دیدم که شب نیمه شعبان را شب چک نامیده بود. علی القاعده باید به معنای شب قدر باشد.

صبح روز سه شنبه ٦ شهریور، ساعاتی را به خواندن سفرنامه گذرانده، سپس برای شرکت در جشن نیمه شعبان عازم دفتر آقای شهرستانی شدیم. اصحاب ایشان و میهمانان دیگر همه جمع بودند. چند مداح خواندند. هوا بسیار گرم است و سوزان. من برای ادامه خواندن سفرنامه به هتل رفتم. ظهر ناهار را به هتل شرایتون نزد دوستان برگشتم. بعد از

ظهر ساعتی خوابیده مجدداً پس از مطالعه، ساعت ۵ به دانشگاه ام القری رفتیم. همه دوستان اهل کتاب بودند. در جمع این کاروان ما پنج نفر را با هم می‌شناسند. مهدوی‌راد، معراجی، مهریزی، عابدی و من که کلمه «مجمع» از آن ها ساخته شده است.

قرار بود نمایشگاه دایمی کتابهای چاپ دانشگاه را ببینیم. نیم ساعتی معطل شدیم تا عبدالغفور که مسؤول نمایشگاه بود آمد. دانشگاه تعطیل است و بر اساس تقویم دانشگاهی، دانشگاه ۲٦ شعبان باز می‌شود. داخل نمایشگاه شدیم. به رغم اینکه در این سالها برخی از منشورات دانشگاه ام القری را خریده بودیم، در نمایشگاه آثار فراوانی دیدیم که برایمان تازگی داشت. تعداد زیادی از این کتابها را جدا کرده و پس از آن با فهرست کتابخانه که روی کامپیوتر داشتم، برابری داده، هرچه را نداشتیم کنار گذاشتم. قرار شد کتابها را فاکتور و کارتن کند. نوعی تردید داشت و به همین دلیل نفری ۵۰۰ ریال سعودی از ما گرفت. مغرب گذشته بود که از دانشگاه بیرون آمدیم. عبدالغفور ما را تا هتل الرواسی رساند.

یک شماره مجله الحسبه را از آنجا گرفتم که بسیار شیک و در قطع تبلیغاتی چاپ می‌شود. این شماره از سال ١٤ و شماره مسلسل آن ۷۷ در ٤۲ صفحه است. مجله از سوی «هیئت امر به معروف و نهی از منکر» منتشر می‌شود. از جمله مقالات این شماره، اساسنامه هیئت امر به معروف و نهی از منکر در ۳۷ ماده است. به نظر آمد که این اساسنامه بخش اجرایی امر به معروف و نهی از منکر و در باره دستگیری اشخاص، کیفیت ثبت گزارش مربوطه و دیگر قواعد و قوانینی است که به امر تحقیق و تفحص بر می‌گردد. در بخش نظارت بر بازار و اماکن عمومی رعایت بر چند مورد تصریح، و به عبارتی موارد خلاف شرع، شرح داده شده است:

اختلاط زنان و مردان، تشبه مرد به زن یا به عکس، تعرض مردان به زنان با قول یا فعل. به زبان آوردن کلمات زشت و مخل به حیا، بلند کردن صدای نوار یا تلویزیون نزدیک مسجد به طوری که مشکل برای نمازگزاران ایجاد کند، نامسلمان عقایدش را اظهار کند یا شعائر دینش را آشکار سازد، عرضه و فروش تصاویر مستهجن، عرضه تصاویر و مجسمه‌های ملل غیر مسلمان، ساخت مسکرات و فروش آن ها، زنا و لواط و خانه‌های فساد، بدعت‌های آشکار مربوط به بزرگداشت روزهایی که جنبه شرعی ندارد یا مکانهایی که بزرگداشت آنها شرعیت ندارد، فاقد شرعیت است، کارهای سحر و شعبده بازی، کم

فروشی، نظارت بر مسلخ‌ها برای ذبح شرعی، نظارت بر اماکن فروش لباس زنان.

رنگ و روی مقالات نشان می‌دهد که مخالفت با این هیئت در سعودی وجـود دارد و برخی از مقالات آشکارا برای پاسخگویی به شبهاتی است که در باره رفتارهای این هیئـت مطرح می‌شود. از جمله نمازهای اجباری جماعت کـه همیشـه مـورد انتقـاد بـوده اسـت. درگیری میان مأموران امر به معروف و نهی از منکر با جوانان گاه به ضرب و شـتم مـأموران می‌انجامد که در همین مجله یک خبر در این باره در ص ۲۹ آمده است. خبر دیگـری کـه در همان صفحه آمده است این که در یکی از فروشگاه‌های لباس زنانه در جده، لباسـهایی عرضه شده که کلمات زشتی روی آنها در باره حضرت محمد صلی الله علیـه و آلـه بـوده است. اصل خبر در روزنامهٔ المدینه بوده است. بحث دفاع از آبرو هم مطرح شده و این که جوانی، دختری را تهدید کرده است که عکس او را در اینترنت خواهد گذاشت.

امروز مقرر شده بود تا محل هتل ما عوض شود. این لطف آقای ری شهری بـود. مـا به هتل سوفیتل رفتیم که فعلاً در اختیار رؤیال مکه است. ایـن هتـل از طـرف بـاب الفـتح مشرف به حرم است. بدین ترتیب ما از اتاق‌های تنگ و تاریک رواسی که برخی دوستان از آن با تعبیر زندان هارون یاد می‌کردند، نجات یافتیم. مدتی قبل دو طبقه هتل رواسی آتـش گرفته بود. امشب شام را مهمان آقا مجتبی فقیه ایمانی بودیم، شـامی کـه عـالی و شایسـته شب نیمه شعبان بود.

امروز اخباری از کربلا رسیده مبنی بر اینکه دو روز اسـت درگیـری در اطـراف حـرم ادامه دارد. هنوز روشن نیست چه کسانی به حرم یورش آورده‌اند. اما آنچه هسـت ایـن کـه آقای شیخ عبدالمهدی داخل حـرم و در واقـع محاصـره اسـت. دشـمن تـک تیرانـدازهای فراوانی را در اطراف گذاشته است. عصری خبر رسید که نیروهای کمکی رسیده و محاصره تا حدودی شکسته شده است.

بعد از شام عازم حرم شـده طـواف کـردم. سـالهای اخیـر عـادت کـرده‌ام در طـواف مناجات شعبانیه را می‌خوانم. بعد از طواف قدری نشسته عازم هتل شـدم. اکنـون کـه ایـن سطور را می‌نویسم ساعت یک بعد از نیمه شب است.

امروز چهارشنبه هفتم شهریور صبح قدری استراحت کرده بعد از آن با سرکار علیه به مقابله سفرنامه مشغول شدیم. ظهر نماز را در حرم خوانده و برای ناهـار بـه هتـل شـرایتون رفتیم. بعد از ناهار در جمع دوستانه‌ای شرکت کردیم که برای روز عید برگزار شده بود. پس

از آن به هتل خودمان برگشته باز مشغول خواندن شدیم. طبق قراری که با دوستان داشتیم، ساعت ۵/۵ به کتابفروشی دارالمنهاج رفتیم که نزدیک حرم است.

دارالمنهاج یکی از ناشران سلفی است که آثار بسیار فراوانی چاپ کرده است. البته کتابهای ناشران دیگر را هم داشت. من نزدیک به یک کارتن بزرگ با یک بسته اضافی کتاب خریدم. قیمت‌ها به نسبت متعادل بود. جمع آنچه من خریداری کردم نزدیک ۱۴۰۰ ریال سعودی بود. آثار این ناشر عمدتاً افکار وهابی و سلفی است. یک جوان روسی هم مشغول خرید بود و وقتی فهمید من از ایران هستم یک کتاب ضد شیعه را نشان داد و گفت کتاب خوبی است! هم او و هم دو کتابفروش ابتدا تصور می‌کردند ما سنی هستیم. وقتی در این باره سؤال کرد، به او گفتم که جعفری هستیم. گفت: خدا شما را به مذهب سنت هدایت کنم. گفتم: ان شاء الله خداوند شما را به مذهب اهل بیت هدایت کند. بعد هم گفتم که ما همه را مسلمان و برادر می‌دانیم. مجموعاً خیلی دمغ شده بود.

اینجا مشخصه وهابی بودن ریش فوق العاده بلند و پیراهن سفید کوتاه است. این جوان روسی که می‌بایست اجدادش از ترکان مغولی می‌بود و موهای کمی در صورت مثل همان تیره و طایفه داشت، همان چند مو را به امید آن که یک سلفی معتقد شناخته شود، بلند گذاشته بود تا وفاداریش را به مذهب سلفی ثابت نشان دهد.

در این کتابفروشی بیش از پانزده اثر ضد شیعه وجود داشت که عنوانش به روشنی ضد شیعه بود. باید گفت بیشتر کتابهای سلفی، قافیه‌اش نعره‌کشی بر ضد شیعه است. مغرب به حرم رفته نماز خواندیم و باز به کتابفروشی برگشته حساب کتابهایمان را کردیم. برخی از دوستان برای بعد از عشا ماندند. حوالی ساعت یازده شب بود که به حرم مشرف شده طواف کرده و نماز خواندم. ساعتی بعد برای استراحت به هتل برگشتم.

امروز پنج شنبه هشتم شهریور صبح حوالی ساعت ده به کتابفروشی اسدی رفتیم. مکتبه الاسدی که هم ناشر و هم فروشگاه کتاب است، یک یمنی است و ما تقریباً هر سال بخش عمده ای از خریدهای خود را در آنجا انجام می‌دهیم. من به مقدار ۱۵۰۰ ریال سعودی کتاب خریدم که یک کارتن و نیم شد. آثار او همانند دیگر ناشران اینجا، آثار سلفی است و بخش عمده تازه‌ها مباحث عقیدتی و دقیقاً همان چیزهایی است که سلفی‌ها به لحاظ اعتقادی روی آن ها حساسیت دارند. یک اثر جالب که خریدیم کتابی در باره باب السلام بود که اثری هنری - پژوهشی است.

مجله‌ای هم به تازگی منتشر شده با نام «مکة الثقافیة». شماره اول آن آمده بود که خریدم. مقالات خوبی داشت. یک مقاله که باب میل من بود از محمد بن حمد حربی با عنوان الطریق الی مکة المکرمه بود که به صورت خلاصه در هشت صفحه، راه‌های حج را مرور کرده. مقالة الاثار الاسلامیه فی مکة المکرمه هم فهرستی از اماکن تاریخی مکه بود. در ایـــن مقالـــه چند تصویر قدیمی هم به چاپ رسیده است. خود مقاله بچه‌گانه است.

جمعه نهم شهریور آخرین صفحات کتاب سفرنامه طباطبائی را مقابله کردیم. ظهر نماز را خوانده برای ناهار به هتل شرایتون رفتیم. تا ساعتی بعد از ناهار نشسته مشغول گفتگو بودیم. شب نماز مغرب و عشا را در حرم بوده و بعد از شام بار دیگر حرم مشرف شده تا ساعت یک در آنجا بودیم. امشب به نسبت دیشب خلوت بود و فرصتی برای طواف آسان.

شنبه صبح ساعت هفت و نیم به دانشگاه ام القری رفته حساب و کتاب خود را با عبدالغفور، مسؤول نمایشگاه دایمی کتابهای چاپ دانشگاه، تمام کردیم. بنده دو کارتن بزرگ کتاب خریدم که جمعاً حدود ۱۲۰۰ ریال سعودی شده بود. از آنجا به هتل برگشته برای خوردن صبحانه به مطعم هتل رفتیم.

امروز بیشتر به نشست و برخاست مشغول بودیم و گفتگوهای متفرقه با دوستان می‌شد. امروز بیشتر به نشست و برخاست و گفتگوهای متفرقه با دوستان مشغول بودیم. صفحاتی از مقدمه سفرنامه طباطبائی را که نامش هدایة الحجاج است نوشتم. ظهر نماز را در مسجد الحرام خوانده برای ناهار نزد دوستان در هتل شرایتون رفتیم. عصری خریدهای جزئی داشتیم. سری هم به کتابخانه مکتبة مکة المکرّمه زدم. همچنان به مانند سالهای پیش، زائران ترک به آنجا می‌آیند، اما حتی اجازه ورود را هم به آنان نمی‌دهند. نماز مغرب و عشا را در مسجد الحرام خوانده به هتل برگشتم. بازهم قدری کارهای نوشتنی داشتم. مقرر شده بود ساکها را به هتل رواسی ببریم. ساعت یازده بود که آن ها را تحویل دادیم. حوالی ساعت یازده و نیم یک شب نشینی مختصر با دوستان بود و انتهایش هم مجلس روضه‌ای برقرار شد. شب وداع بود. ساعت یک عازم حرم شدیم. طواف و نماز و قدری هم قرآن خواندم. محمد باقر هم بود و بعد از من هم در مسجد ماند. کنار من چند نفر از اسماعیلی‌های نجران بودند. از یکی از آن ها خواستم تا به چند سؤال من پاسخ دهد. قبول کرد. گفتم: آیا شما مانند سایر مسلمانان نماز و روزه و حج دارید؟ گفت: آری.

گفتم: رمضان چند روز است. گفت همه سالها ۳۰ روز حساب می‌شود. از اذان پرسیدم. گفت: ما حی علی خیر العمل الصالح می‌گوییم. و گفت که شهادت به ولایت امام علی هم می‌دهیم. از روز غدیر پرسیدم. گفت: نماز و دعا می‌خوانیم، اما معلوم بود که خیلی مهم گرفته نمی‌شود. همین اظهار نظر را در باره عاشورا هم کرد. از مولد النبی (ص) پرسیدم. گفت: جشن زیاد در یمن برگزار می‌کنیم. از نماز میت پرسیدم که چند تکبیر است؟ گفت: پنج تکبیر. گفتم: چرا روی فرش سجده می‌کنید؟ گفت: برای ما فرقی ندارد. اما روی فرش‌های مسجد الحرام سجده نمی‌کنیم چون نظیف نیست. در واقع همه آن ها سجاده مخصوص می‌آوردند. او پرسید: صحیفه سجادیه دارید. گفتم در ایران زیاد چاپ می‌شود. گفت: مقصودم این است که الان دارید به من بدهید؟ گفتم: نه. از امامشان پرسیدم. گفت نامش شیخ عبدالله است. گفت: فکر می‌کنم امام پنجاه و یکم یا همین حدود باشد. گفتم او از نسل رسول الله است؟ گفت آری نسل اندر نسل از نسل پیامبر (ص) است. باز هم در باره نماز تأکید کردم. گفت: مثل بقیه مسلمانها نماز می‌خوانیم. پرسیدم: چرا شما بیشتر در نیمه شعبان می‌آیید؟ جواب درستی نداد، شاید هم نفهمید. اما گفت که برای شب نیمه شعبان احترام قائل هستند.

حالا که این مطالب را می‌نویسم، از حرم برگشته‌ام و ساعت دو و نیم بعد از نیمه شب است. امشب آخرین شب اقامت ما در این سفر است. مکه همچنان شلوغ است و به نظر می‌رسد تنها شهری در دنیا باشد که اینچنین تا صبح یکسره رفت و آمد جریان دارد.

صبح ساعت هفت و نیم صبحانه را خوردم و سر کارهای مطالعاتی نشسته تا ساعت ده مشغول بودم. ساعت ده همراه آقای معراجی به قبرستان معلات رفته اهل قبور را زیارت کرده از همان مسیر به سمت حرم آمدم. در راه از مسجد جن، مسجد شجره و مسجد الرایه که اخیراً اسمش را «جامع خادم الحرمین الشریفین» گذاشته‌اند تصویر گرفتم. در این باره چند اشکال هست. یکی اینکه این مسجد قدیمی است و نام مخصوص به خود را دارد بنابراین چرا باید عوض شود؟ دیگر آنکه اساساً اینها برای مساجد نامگذاری نمی‌کنند، چطور شده است که این مسجد را به نام خادم الحرمین الشریفین نام گذاری کرده‌اند؟ سه دیگر آن که مقصود از خادم الحرمین الشریفین کیست؟ فهد است که اکنون مرده یا ملک عبدالله که حی است یا مصداق کلی پادشاه عربستان؟

مسجدی هم روبروی مسجد شجره کنار پل سلیمانیه بوده کـه اخیـراً آن را بازسـازی کرده‌اند. چنین یاد دارم که تردیدی هست که آن مسجد شجره این است یا مسجدی کـه در این سوی قرار دارد.

از آنجا به بازار جودریه یا به اصطلاح ایرانی‌ها ابوسـفیان آمـدم. سـقف ایـن بـازار را امسال برداشته‌اند. وضعیت نظافت مطلوب نیست و به نظـرم خیلـی کوتـاهی می‌شـود. از آنجا برخی از اشیاء کوچک می‌خواستم خریدم. سری بـه کتابخانـه مکـه مکرمـه زدم و دو جلد کتاب به آن اهدا کردم. سپس راهی هتل شدم. آفتاب واقعاً سوزان است و حتی وقتـی ابر هم می‌شود، گرمای شدید برای ما آزار دهنده است.

ظهر ناهار را در هتل خودمان صرف کردم و برای طواف وداع عازم حرم شدم. معمولاً در این وقت، یعنی میان نماز ظهر و عصر، مسجد الحرام خلوت است. ایرانـی بـه نـدرت دیده می‌شود. همراه محمدباقر طواف کرده و رکعاتی نمـاز در حجـر اسـماعیل خوانـدیم. ساعت چهار و نیم بعد از ظهر بود که خبر رسید پرواز دو ساعتی تأخیر دارد. ما طبق برنامه به جده رفته و ساعت ۱۲ شب بود که به سمت ایران پـرواز کـردیم. سـاعت سـه و نـیم در فرودگاه با استقبال سجاد و جعفر روبرو شده و به خانه آمدیم. این هم یک سفر عمره دیگر، و هشداری از سوی خداوند متعال که ما تو را دعوت کردیم، اما این که تو آدم شدی یا نه به خودت مربوط می‌شود.

سفرنامه عمره

(مرداد ماه ۱۳۸۷)

سفر عمره امسال بنده روز ١٤ مرداد ماه ۱۳۸۷ مصادف بـا دوم شـعبان ١٤٢٩ آغـاز شـد. قرار بود ساعت پنج و بیست دقیقه بعد از ظهر پرواز کنیم، اما به دلیـل مشـکل قطعـی بـرق، ۳ ساعت طول کشید تا زائران، گیت خروجی را برای کنترل گذرنامه پشت سـر بگذارنـد. بنـابرین بیشتر مسافران، نزدیک به دو ساعت، گرمای فوق العاده داخل هواپیما را تحمل کردند تـا آنکـه بالاخره هواپیما در ساعت ۷ پرواز کرد. دو ساعت و بیست و پنج دقیقه بعد در مدینـه بـه زمـین نشستیم. خروج ۵۰۰ مسافر در اینجا نسبتاً به سرعت انجام شد. سعودی ها وسائل و سـاکها را تنها با دستگاه کنترل می کردند. استثنائاً برخی از چمدانها باز شد که از آن جمله چمدان آقـای مهریزی بود. چیزی از کتابهای مختصری که بود بر نداشتند. راهی هتل شدیم.

هتل ما با نام مفامبیک در سمت جنوب مسجد النبی(ص) یا به عبارتی سمت قبله اسـت. تا کارت اتاق را گرفته و مستقر شدیم ساعت از یازده گذشته بود. نماز را خوانده، بـه اسـتراحت پرداختیم.

صبح عازم حرم شده محضر رسول الله (ص) و ائمه بقیع (ع) رسیده زیارات وارده و نماز خواندیم. پیش از این خبر رسیده بود که کنترل در بقیع شدید شده است. به نظرم اوضاع چندان تفاوتی با گذشته نکرده بود؛ البته در جریان سفر آقای هاشمی رفسنجانی، آزادیهایی داده بودند. مسلماً به آن صورت تکرار نمی شد، گرچه آثاری از آن ها باقی مانـده بـود و عصـرها زنهـا، تـا پشت دیوار بقیع می‌آمدند. صبح ها، در پایین دیوار بقیع، کاروانها روی زمـین نشسـته مشـغول خواندن زیارت نامه می شوند و کسی به آنان کاری نداشت. سالهاست که داخل بقیع خوانـدن زیارت نامه به صورت گروهی مجاز نیست، گرچه گاهی بـه آرامـی کسـی شـروع بـه خوانـدن زیارت یا روضه می کند. امروز نیز همین طور بود که مأموری از آن جلوگیری کرد. لحظه ای به طرف من آمد و گفت که خواندن آداب الحرمین و مفاتیح ممنوع است. این امـر تـازه ای بـود، چون من برای خودم می‌خواندم. این مأمور عرب به من گفت: حجی! کتاب رو ببند لطفاً. عقب تر آمدم و زیارات را خواندم و پس از آن به هتل برگشتم.

اولین صبحانه را در خدمت دوستان بودیم. افراد کاروان ما تفاوت چندانی نکـرده و همـان افرادی که در سفرهای گذشته در این کاروان بودند، امسـال نیـز در کـاروان حاضـرند. از علمـا آقایان کریمی، طاهری خرم آبادی، سیدان، گرامی، مقتدایی، حائری، شـیخ حسـن جـواهری و علامی و دیگران بودند. امسال از آقای غیوری خبری نیست.

جمع پنج نفره ما یا اصحاب خمسـه نیـز شـامل آقایـان مهـدوی راد، معراجـی، عابـدی، مهریزی و بنده نیز حاضر هستند. کلمه مجمّع علامت اختصاری ماست. سه میم، یک جـیم و یک عین.

روز سه شنبه، نخستین روز اقامت ما، بیشتر به مسائل عـادی گذشـت. شـرکت در نمـاز، رفتن به حرم و همین طور استراحت. هیچ برنامه کتابخانه و غیره نبود. کار نوشتنی بنـده در ایـن ایام، تدوین و ترتیب خاطرات آیت الله کریمی بود. فکر می‌کنم بتوانم روزی پانزده صفحه نگاه کنم. اگر به همین ترتیب تا روز آخر پیش بروم، تمام خواهد شد. نکات تازه ای در این خاطرات هست که به اجبار باید با ایشان که در این سفر مانند اسفار پیشین در همـین کـاروان اسـت، در میان بگذارم. ویژگی ایشان این است که ۲۵ سال در خدمت امام بوده است.

روز چهارشنبه هم عمدتاً به کارهای عادی، نوشتنی و زیارت گذشت. عصر این روز عازم مکتبه جریر شدیم که در نزدیکی دانشگاه مدینه در انتهـای شـارع سـلطانه هسـت، جـایی کـه چندین کتابفروشی دیگر هم وجود دارد. این انتشارات که مدرن است، حـدود ۲۷ سـال پـیش تأسیس شده، اما شعبه مدینه آن که یک ساختمان بسیار بزرگ چند طبقه است، دو سال است که افتتاح شده. کتاب، لوازم التحریر، کامپیوتر و لوازمی از این قبیل در اینجا توزیع می شود. خود جریر، ناشر مهمی است و کتابهای داستان، تاریخ، ادب و غیـره نشـر مـی دهـد. طبعـاً توزیـع کتابهای ناشران دیگر را هم بر عهده دارد. محمد عبدالرحمان العقیل از اهالی قصـیم صـاحب اصلی این مکتبه است که در زمان شروع کار، آن را در یک ساختمان کوچـک شـروع کـرد. در حال حاضر مالکیت آن، عمومی و سهام آن در بورس سعودی نیز عرضه می شود که ایـن خـود نشان از اعتبار آن دارد. این انتشارات تاکنون بیش از هزار عنوان کتاب چاپ کرده است. همه ما آرزو کردیم که ای کاش چنین ناشر و چنین ساختمانی در قم وجود داشت.

گشتی در کتابفروشی زدیم و عناوینی را انتخاب کردیم که برخی تـازگی داشـت و جالـب بود. خوشبختانه فهرست کتابخانه روی رایانه من بود و همین امر مانع از خرید تکـراری کتابهـا شد. از کتابهای جالبی که دیدم کتاب رؤی متحده با نام ردای پیامبر بود که با عنوان بُـردة النبـی (ص) چاپ شده و مترجم آن رضوان السید است. تا آنجا که می دانم این کتاب در حوالی سال ۱۹۸۳ - ۱۹۸٤ به چاپ رسید، ولی تاکنون به فارسی در نیامده است. این در حالی است که بـه

چندین زبان ترجمه و چاپ شده و این بار ترجمه آن را به عربی آن هم از کسـی ماننـد رضـوان السید عرضه کرده اند.

روی جلد کتاب، مؤلف به عنوان استاد تاریخ در دانشگاه هاروارد شناسـانده، و بـه عنـوان مدیر برنامه امیر ولید بن طلال برای پژوهشهای اسلامی معرفی شده است. وی متولد ۱۹٤۰ در نیویورک است که در سال ۱۹۷۰ از هاروارد دکتری گرفته و پـیش از آن مـدتی در کمبـریج هـم بوده است. وی که بهایی است، چندین کتاب دارد که از آن جمله رهبـری و امامـت در جامعـه قدیم اسلامی، جنگهای صلیبی از دید بیزنطی ها و مسلمانان، درسهایی در شریعت اسـلامی و تعداد زیادی مقاله است.

در سال ۲۰۰۰ مجله Foreign Affairs کتاب بُردة النبی را از جملـه ۷۵ عنـوان کتـاب مهمی دانست که به انگلیسی در باره عالم غیر غربی در طول قرن بیستم نوشته شده است. آقای متحده که علی القاعده رفاقتی هم با رضوان السید دارد، که سه سالی استاد مدعو هاروارد بوده، مقدمه ای برای ترجمه عربی نوشته و گفته است که سالهاست در صدد است کتابی هم در بـاره حوزه نجف بنویسد. وی در آنجا یادآور شده که متن انگلیسی کتاب سـه بـار بـه چـاپ رسـیده است.

این کتاب شرح حال یک طلبه فرضی ایرانی است که در سال ۱۹۷۹ از ایران رفته و متحده از وی با نام علی هاشمی یاد می کند. داستان این کتاب شرحی است از زندگی علی هاشـمی و در واقع نوع تک نگاری از زندگی یک طلبه در قم که ضمن آن شرحی از وقایع یـک صـد سـاله اخیر ایران به خصوص از دوران مصدق به این سو در آن آمده است. به عبارت دیگـر کتـاب در صدد است که فر هنگ و آداب و رسوم ایرانی را با محوریت زندگی طلبگی و لوازم و تبعـات آن شرح بدهد.

کتاب دیگری که کوچک، اما برای من جالب بود نقد کتاب عمر و التشیع حسـن العلـوی است. وی زمانی در حزب بعث بود. بعدها از عراق گریخت و کتاب الشیعه و الدوله القومیه را نوشت و ثابت کرد که حقوق شیعیان در دوره بعثی ها از بین رفته است. پس از سقوط صدام و با آغاز جنگهای طائفی، وی کتاب عمر و التشیع را نوشت و خواست وسیله ای برای تقریب بیابد. جهت گیری کتاب دفاع از خلیفه دوم است و به همین دلیل در اینجا توزیع می شود.

یک کتاب دیگر که جلب توجه کرد، در باره تحریفی است که در نام ذبیح از اسـماعیل بـه اسحاق رخ داده است. عنوان این کتاب عنصریة أهل الکتـاب فـی تحریـف اسـم الـذبیح مـن اسماعیل الی اسحاق است. می دانیم که در منابع تفسیری معمول مسلمانان هم همـین نظریـه یهودی جا افتاده و روایات آن از طریق اهل کتاب نقل شده است. خـاطرم هسـت سـالها پـیش

استادم سید جعفر مرتضی این مطلب را در کتاب سیره خود توضیح داده بود.

بعد از نماز عشا عازم مکتبة العلوم و الحکم شدیم. این ناشری اسـت کـه در اینجـا دفتـر دارد، چنان که در سوریه و مصر هم شعبه دارد. ابودجانه صاحب این کتابفروشی است و شـعبه ای روبروی دارالزمان نزدیک مسجد امام بخاری و شعبه ای هم در دانشگاه مدینه دارد. ابتدا بـه شعبه داخل شهر آمدیم. چند کتاب جدید خودش چاپ کرده بود که خریداری کردیم. بعد هـم به شعبه دانشگاه رفتیم. چیز تازه ای نداشت با این حال چندین کتاب گرفتیم. در آنجا یک جوان که صورتاً شکل افغانی ها بود آمد و به فارسی پرسید از کجا هستید؟ گفتم ایران. گفـت کـه در قزاقستان زندگی می‌کند. معلوم شد از تاجیکهایی است که در زمان شوروی به آنجا بـرده شـده اند. او فکر کرد که ما سنی هستیم، برای همین خیلی خوشحال بود. وقتی فهمید شیعه هسـتیم، منفعل شد. کتابی هم در باب اشراط الساعه خرید و اخبار دجال را آورد و این حدیث را به مـن نشان داد که دجال از اصفهان همراه هفتاد هزار یهودی خروج می کند! به او گفتم کـه احادیـث اشراط الساعه بیش از نود درصدش کذب است. اتفاقاً در همان صفحه، یک حدیث دیگـر هـم بود که دجال در مشرق جایی که خراسانش گویند، خروج می کند. او گفـت کـه قـبلاً در حـرم نبوی درس می خوانده، اما امسال در دانشگاه قبول شده است. یک برادرش هم در گرگان درس خوانده است.

روز پنج شنبه به کارهای عادی گذشت. عصر از ساعت شش تا مغـرب را در کتابفروشـی مغامسی بودیم که در فاصله نزدیکی با مکتبه جریر است. در آنجا کـه نزدیـک دانشـگاه مدینـه است چندین کتابفروشی دیگر هم مانند مکتبه المؤیدیه و مکتبة السلفیه هست. در فاصله یـک ساعت و نیم کتابهای جالب زیادی از مغامسی خریداری کردیم کـه البتـه فرصـت حسابرسـی نشد. کتابی با عنوان عصمة الامام که در سه مجلد و در نقد و بررسی قانون اساسی ایـران بـود. یک کتاب قطور دیگر هم در نقد ولایت فقیه بود. دست کـم سـه کتـاب تـازه در رد شـیعه هـم خریداری کردم. آثار دیگری که گرفتیم در حوزه های مختلف تاریخی و جالب بـود. شـب زود برگشتیم و عازم حرم شده دعای کمیلی برای خودمان خواندیم. نمـاز عشـا را هـم بـه جماعـت خوانده و برگشتیم.

در برنامه ریزی جدید حرم، زن ها فرصت بیشتری برای رفتن به حرم دارند. علاوه بر صبح ها و عصرها، شب هم از ساعت ده تا دوازده را اختصاص به زنهـا داده انـد. آن زمـان شـب هـا مسجد بسته می شد، اما در طول سال گذشته، مسجد بسته نشده و تا صبح باز است.

صبح جمعه من از زیارت دوره باز ماندم. چون ساعت دقیق آن را نمی دانستم. حالا بایـد فرصت دیگری خودم بروم. الان که نزدیک ظهر است در هتل مشغول کار روی خاطرات آقـای

کریمی هستم. در عین حال نماز جمعه را هم از تلویزیون گوش می کنم. تقریباً خطبه اول که مفصل است، همه اش در باره بحث توبه بود.

عصرجمعه به کتاب فروشی مؤیدیه رفتیم. مکتبه نسبتاً بزرگی است. تازه ترین کتاب این ناشر، کتاب نظام الخلافه بین اهل السنه و الشیعه نام دارد. تراکت بزرگی هم زده و این کتاب را معرفی کرده بود. در معرفی آمده بود: این اثری است که تطور مفهوم امامت را در این دو فرقه نشان می دهد. چندین کتاب دیگر هم که برخی قدیمی بود و نداشتیم خریداری کردم. خوشبختانه کامپیوتر همراه بود و تکراری نخریدم. مسیر رفتن را با یک راننده وانت دو کابینه رفتیم. نوار سرودی گذاشته بود. پرسیدم چیست؟ گفت: اناشید مربوط به زهرا(س). آیا او را می‌شناسید؟ خندیدیم. معلوم شد شیعه است و احتیاط می کرده است. صحبت ما گرم شد. پرسیدم: آیا مغازه ای هست که سی دی این اناشید را تهیه کنیم؟ گفت: هرگز. اینها در بحرین و منطقه شرقیه تولید می شود.

بعد از خرید، نماز مغرب را در مسجدی خواندیم. وقت عشاء شد. کنار خیابان نشسته بودیم. یک ماشین با بلندگو دعوت برای رفتن به مسجد می کرد. ما در پارکی نزدیک مسجد قبلتین نماز را خواندیم. بعد هم در یک ساندویچ فروشی رفته شام خوردیم. ساعت ده بود که به هتل برگشتیم.

یک کتاب تازه در باره مدینه از سمهودی به نام ذروة الوفاء بما یجب لحضرة المصطفی خریدم. در این کتاب بحث های تازه ای در باره برخورد با قبر رسول الله(ص) مطرح شده است. اطلاعات پراکنده ای هم درباره شیعیان مدینه دارد که باید زمانی آن ها را در جایی بنویسم. در واقع فصل سوم آن در باره ساکنان مدینه در قرن هفتم هجری است. سمهودی آدم شگفتی است و اهمیت او در موضوع تاریخ مدینه، بی مانند است. حیف که به رغم آن که سید حسینی است، ضد شیعه است. منبع سمهودی برای معرفی ساکنان شهر کتاب نصیحة المشاور و تعزیة المجاور از ابن فرحون (٦٩٣ - ٧٦٩) است که با تصحیح حسین محمدعلی شکری در سال ١٤١٧ توسط دار المدینه المنوره چاپ شده است. نسخه ای از آن را از سید انس به امانت گرفتم تا ملاحظه کنم.

صبح شنبه همراه دوستان به مرکز دراسات و بحوث المدینه المنوره رفتیم. رئیس آن مؤسسه، یعنی عبدالباسط البدر در مرخصی به سر می برد و احمد شعبان هم نبود. دو شماره مجله به علاوه کتاب اتحاف الزائر و کتاب مکة و المدینة فی القرن السادس و السابع را که بر اساس سفرنامه ها نوشته شده گرفتم. قدری هم صحبت کردیم. یک محققی که البته در آنجا شاغل نبود می گفت که درباره سنگهای ورکانیه و اتفاقی که حوالی سال ۷۵۰ افتاده تحقیق می

کند. او مدعی بود که بر اساس برخی از اخبار در آن موقع، آتش فشانی شروع به کار کرد و دود ناشی از آن به طرف مدینه آمد. بعد از دعا و راز و نیاز و توبه مردم مسیر آن عوض شده به سمت شمال رفت. روی نقشه های هوایی، سنگهای سیاه ورکانی از جنوب آغاز شده و اندکی بالاتر از مدینه البته در فاصله سی و چند کیلومتری مدینه ادامه دارد. آن نقطه دیدنی و به قول او در حال حاضر هم سیاحتی است.

بعد از آن به کتابفروشی مكتبة العلوم و الحكم رفتیم. حساب کتابها را کرده و آن ها را در کارتن گذاشتیم. از آنجا برگشته حرم مشرف شدم. نماز ظهر و عصر را در حرم خواندم و به هتل برگشته استراحت کردم.

عصر شنبه ساعت چهار و نیم همراه آقای شهرستانی و سایر دوستان به دیدن منزل سید انس الکتبی رفتیم. هفت ماهی است که به خانه جدید منتقل شده است. نزدیک سه ربع آنجا بودیم. رانندهای که ما را با تاکسی خود برد شخصی به نام زین العابدین و شیعه بود. می گفت که خانه پدری او در اطراف حرم بوده که با ثمن بخس از آنان گرفته اند و حالا با ساختن این هتل ها درآمد میلیاردی دارند. گویا تعداد قابل توجهی از شیعیان در این شهر تاکسی دارند. از وی پرسیدم که ازدواج کرده است یا نه؟ گفت نامزد دارد. پرسیدیم آیا شیعیان فقط از خودی ها زن می گیرند یا از دیگران نیز؟ گفت: خیر، ممکن است از شیعیان منطقه احساء بگیرند، اما فقط و فقط از شیعیان می‌گیرند. چند روز قبل هم از یک راننده تاکسی که در قبا ساکن بود و البته شیعه نبود، پرسیدم که آیا نخاوله هم در قبا ساکن هستند؟ گفت: سابقاً زیاد بودند، اما اکنون کم شده اند. قبا سابقاً شیعه نشین بوده، اما اکنون چنین نیست، هرچند در آنجا هم فراوان هستند.

امروز خبردار شدم که در مدینه یک موزه افتتاح شده است. محل آن در خیابان قبا در نزدیکی مجموعه الکعکی در کنار بانک راجحی است. امیدوارم در این سفر بتوانم سری به آنجا بزنم. بانی آن دکتر مهندس عبدالعزیز کعکی است که سالهای قبل او را در باغ پدرش در طریق مطار چند بار ملاقات کرده ام. هموست که کتاب معالم المدينة المنورة را نوشته که تاکنون سه مجلد آن نشر شده است. سالهاست منتظر مجلد چهارم آن هستم که تاریخ مساجد مدینه است.

عصر روز شنبه پیش از مغرب راهی مسجد قبا شدم. سرکار علیه هم بود. یک ربع قبل از اذان رسیدم. قدری قرآن و نماز خواندم. مغرب و عشاء را نیز خواندم. ساعت یک ربع به هشت بود که از مسجد قبا بیرون آمدیم. با تاکسی به کعکی مول رفتیم. ریاست اداره داخلی آن با سید انس کتبی است. به دفترش رفتم و سراغ موزه را گرفتم. کسی را فرستاد تا مرا به موزه که جنب

همان کعکی مول بود برساند. آدرس آن در میان شارع قباست و موزه داخل یک کوچـه در یـک خانه قدیمی است. شاید مجموعاً مساحت آن سیصد متر باشد. بانی آن هم همان طور که گفتم عبدالعزیز بن عبدالرحمان کعکی یعنی همان مهندسی اسـت کـه کتـاب چنـد جلـدی معـالم المدینة المنورة را نوشته است.

این موزه که در داخل یک فضای حدوداً سیصدمتری است، اطـرافش تصـاویر قـدیمی از مدینه است. گاهی تصویر قدیم و جدید یک مسجد آمده است. برخی از اشیاء قدیمی هـم کـه بیشتر می توان به عنوان یک موزه اجتماعی از آن یاد کرد، در اطراف دیوارها داخـل غرفـه هـای کوچک نگهداری شده است. در وسط آن هم چندین ماکت از غـزوه بـدر و احـد و یکـی هـم معالم سیره نبویه درست شده است. ماکت احد آن دقیقاً همان چیزی است که بنـده در کتـاب آثار اسلامی مکه و مدینه آورده‌ام. خود دکتر عبدالعزیز حضور نداشـت. بیـرون مـوزه کـه اتـاق مدخل ورودی است، نمایشگاهی از کتابها و نقشه هایی از مدینه منوره چیده شده بـود. جمعـاً ۲۵۰ ریال کتاب و نقشه خریداری کردم. عنـوان آن متحـف دار المدینـة المنـوره بـود کـه یـک کاتالوگ دو برگی هم برای آن چاپ شده است. در آن وقت تنها بازدیـد کننـده مـن بـودم. یـک کتاب با عنوان بقیع الغرقد از مهندس حاتم عمر طه و دکتر محمد انور بکری خریـدیم. کتـاب دیگر المدینة المنورة الحدیثه، و سومین کتاب الدینار عبر العصور الاسلامیه، از عبدالمجید بن محمد الخریجی و نایف بن عبدالله الشرعان، و نیز کتاب النسـیج العمرانـی للمدینـة المنـوره (الخصائص و المقومـات) کـه از خـود عبـدالعزیز کعکـی اسـت. دو نقشـه هـم از مدینـه در نمایشگاه بود که آن را نیز خریداری کردم. یک تصویر بزرگ فرضـی از نخسـتین بنـای مسـجد النبی(ص) بود که بسیار عالی طراحی شده بود. این اولین بار است که چنین نقشه یـا نقاشـی را می‌دیدم. آن را نیز گرفتم. ساعت ۹ بود که به هتل برگشتم.

امروز مجبور شدیم کارتون های کتابی را که خریداری کرده بودیم، خالی کرده و کتابهـا را در کارتون های کوچک تر بگذاریم. این کار نزدیک دو ساعت وقت ما را گرفت. زیرا کارتونهـا، هر کدام در یک کتابفروشی بود. آن ها را در زیر زمین بعثـه کـه واقـع در قصـر الـدخیل اسـت گردآورده، همگی به جان آن ها افتاده دوباره در کارتون های کوچک بسته بندی کردیم. ظهر بود که برای نماز راهی حرم شدیم.

عصر یکشنبه عازم زیارت قبر حمزه سید الشهداء شدم. یک تاکسی گرفتم وهمراه خانواده و آقای مهریزی و خانواده ایشان به زیارت رفتیم. خدا از سعودیها نگذرد، چنین محیط با ارزشی را با راه دادن دست فروش ها در تمام بخش ها، خراب کرده اند. اصلاً جای راه رفتن نبود. همـه جای دنیا این مکان های خود را به درستی سامان داده، بازارچه ای در گوشه ای بنا مـی کننـد و

محیط را آرام نگاه می دارند. تنها مطلب مهم برای هیئت امر به معروف و نهی از منکر مخالفت با زیارت نامه خوانی است که چندین نفر پشت پنجره های مزار شهداء، طرف مـردم ایسـتاده و نرده ای هم برای جلوگیری ازهجوم مردم گذاشته، آنان را نهی می‌کنند.

در بازگشت در نزدیکی همان منطقه، کنار کتابفروشی العبیکان پیاده شدیم. عبیکان ناشـر بسیار بزرگ و برجسته ای است که سال قبل کتابهای زیـادی از آن خریـداری کـردیم. کتابهـای دینی و غیر دینی، همه چیز منتشر می کند. بیشتر مدرن است تا سنتی. همچنین ناشـر کارهـای عائض القرنی است که من هیچ وقت سر توی کتابهایش نگذاشتم تا بفهمـم چـه مـی نویسـد. حدس می زنم مشابه چه کسانی در داخل کشور ما می نویسد. به هرحال، عبیکان، ناشری شبیه مکتبة جریر، اما به نظرم مفصل تر است. کتابفروشی هم بزرگ بود. چند کتاب تازه خریدیم. به دلیل فرستادن کتابها، امکان خرید گسترده نبود. یک کتابچه کوچک با عنوان الدولة الصـفو یه و اثرها علی العالم الاسلامی چاپ سال ۱٤۲۹ - ۲۰۰۸ منتشر شده بود که خریـدم. کتابچـه ای است از سلسله کتاب منارات که گویا یک مجله است و گهگاه کتابچه هایی هم منتشر می‌کند. شبیه همان کتابچه هایی که همشهری لاری روزنامه اش چاپ می کند. نگاهی اجمـالی کـردم. با نگاه وهابی نوشته شده است.

یک کتاب جالب دیگر از نظر من کتابی در باره روابـط حبشـه و شـبه جزیـره عربسـتان از قدیمی ترین ایام تا دوران تسلط حبشه بر یمن بود که مربوط به مسائل پیش از اسلام اسـت. بـه نظرم در فارسی و در تحقیقات مربوط به سیره نبوی جای این موضوعات خـالی اسـت؛ گرچـه بعید می دانم عربها کار پژوهشی جدی در این باره بکنند که معمولاً نیاز به چنـدین زبـان دارد. ناشر آن ایتراک است که از ناشران تازه سردرآورده است. نویسنده هم اسـتاد تـاریخ دانشـگاه ام القری است. در هر حال اگر اثر خوبی باشد باید کسی آن را به فارسی درآورد.

مغرب از عبیکان برگشتیم؛ اما به نماز نرسیدیم. قرار شد برای نماز عشاء بـه حـرم بـرویم. امشب آخرین شب اقامت ما در مدینه است.

روز دوشنبه ۲۲ مرداد آخرین روز اقامت ما در مدینه است. صبح برای نماز به سمت حرم حرکت کردم. به بقیع مشرف شده و زیارت نامه ای خواندم. کبوترهای داخل بقیع امسال خیلی زیاد شده اند و برای آنها، آن قدر گندم می ریزند که حد و حصر ندارد. پروازهای دسته جمعـی آنها از روی زمین باعث برخاستن خاک در هوا می شود و قدری فضا را برای تنفس دشـوار مـی کند.

بنده به خاطر شلوغی، پشت سر جمعیت بـودم. یـک نفـر از عوامـل نهـی از معـروف در لابلای جمعیت حرکت کرده و می‌گفت کتابهای دعا را ببندید. صدای یک افغانی هم مـی آمـد

که بلند بلند در حال صحبت با مردم بود. مردم اندکی گوش دادند، بعد هم شروع بـه فرسـتادن صلوات های مکرر کردند.

طبق معمول ساعت چهار از هتل خارج شدیم، ساعت پنج به سمت شجره حرکت کردیم. دو ساعت و اندی تا وقت نماز مغرب بود که به هر حال گذشت. نماز مغرب با امـام جماعـت اهل سنت خوانده شد، الا این که حیات مسجد شجره پایین تر از محراب امام است و بنـابرین توصیه شد که آنجا کسی برای جماعت نایستد. نماز عشاء را به امامت آقـای نجفـی کـه فعـلاً مسؤول دفتر بعثه در مدینه است خواندیم. قبل و بعد از نماز، کاروان ها تحـت هـدایت آقایـان محرم شدند. شور و نشاط در کاروان های دانشجویی واقعاً زیاد و توجـه آنـان بـه مسـائلی کـه روحانی بیان می کند خاص و ویژه است. در وسط نماز می‌شنیدم که فردی پشـت سـر مـن در میان سجدتین به جای کلمه استغفار، آیه استرجاع را می خواند. تصور می‌کنم اشتباهی بـرایش پیش آمده بود، اما برای پرت کردن حواس ما در نماز کافی بود. به ویژه که یک بچه هفت هشت ساله را هم مُحرم کرده، لباس به او پوشانده بودند و جلوی ما نشسته بود و بدون آن کـه تـوجهی به لباسش که بد جور کنار رفته بود داشته باشد مشغول خوردن آب و پفک بود و این خود حواس نه من که عده ای دیگر را هم پرت کرده بود. قبل از مغرب هم یک زائـر اصـفهانی کـه شـغلش رانندگی اتوبوس بود و دنبال یک همزبان می گشت، قریب یک سـاعتی دو بلکـه چهـار گـوش شنوا پیدا کرد و بنده و آقای مهریزی را از خاطرات تلخ و شیرین خود با لحن خاص اصفهانی به فیض رساند. بالاخره اتوبوس حرکت کرد و ساعت دو بعد از نیمه شب در بیرون هتل رمادا برابر هتل شهداء در منطقه اجیاد پیاده شدیم. وسائل را به طبقه شانزدهم بردیم. آماده شـده بـه حـرم رفتیم و تا نماز اعمال را تمام کرده برای نماز هم ساعتی ایستادیم و ساعت پـنج و نـیم بـود کـه برگشتیم. طبق معمول وقتی برخاستیم که بیاییم یک نماز میت هم اعلام شد که خوانـدیم. بعـد هم دیدم که شش هفت جنازه را از باب عبدالعزیز بیرون بردند. معلوم می شود کـه همـه مـرده های روزانه مکه را اینجا می‌آورند، چون ظهر و عصر و مغرب هم جدا نماز میت هست.

در ایران درباره مسعای جدید مطالب زیادی شنیده بودیم. اختلاف میان فقها مطرح بود و این که آیا واقعاً اینجا بین صفا و مروه هست یا نه. تا این اواخر می‌گفتند نظـر برخـی از مراجـع این نیست، اما بالاخره متخصصین و اهل تاریخ و کسانی که قدیم ها را به خاطر داشتند مشکل را حل کردند. موقتاً مسعای جدید را اندکی عقب تر درست کرده اند تا مسعای قدیم آماده شود. علی القاعده یکی را برای رفت و دیگری را برای برگشت خواهند گذاشت. یکسره مشـغول کـار هستند. خاک و سر و صدا هم کم وبیش هست.

سالهاست که به مکه و مدینه مشرف می‌شویم و هر سـال، گوشـه ای در حـال تخریـب و

بازسازی است. اما خرابی امسال در مکه به قدری وسیع و بی سابقه است که دیدنی است. بسیاری از هتل ها و بازارچه های سمت شمال مسجد الحرام در منطقه شامیه تا شعب را تخریب کرده اند. هتل بزرگی روبروی بیمارستان اجیاد با نام الصفوه ساخته اند که امسال افتتاح شده است. پشت آن هم زمین بزرگی را با مسطح کردن کوه ها آماده کرده و یقیناً در حال ساختن هتل دیگری هستند.

پس از رسیدن به هتل به جز خواب کار دیگری نمی توانستیم انجام دهیم. به رغم خستگی از حوالی ساعت ۹ با سروصدای زیادی که ناشی از دستگاه های کوه کنی بود بیدار شدم. در اینجا غالباً هتل ها شیشه های دو جداره دارند، به طوری که حتی اگر در کنار مسجد النبی یا مسجد الحرام باشید، صدای اذان را نمی‌شنوید. اما این دستگاه ها به قدری صدای خشنی دارند که اصلاً امکان ادامه خواب نبود. برخاستم و مشغول کار شدم. در طول اقامت یک هفته ای مدینه به جز کار خرید کتاب، نیمی از خاطرات آقای کریمی را هم مرتب کردم.

ظهر برای ناهار به هتل الشهداء رفتیم. در لابی هتل یک نقشه از حرم شریف مکی با دست کشیده و قاب کرده بودند. بسیار جالب بود. اسامی اماکنی که در مرز حرم بوده آورده اند، اما نقشه داخل شهر آن ناقص است. تصویری از آن خواهم گرفت. یک هندی هم با چرخ و بساطش در لابی ایستاده بود و بخور داشت و چیزی شبیه چای یا قهوه هم تعارف می‌کرد. امسال کلاس هتل شهداء بالاتر رفته و اجازه بردن غذا و مشابه را در اتاقها نمی‌دهند. مراسم ناهار ما هم که دو سال پیش در طبقه چهارم بود، امسال به سالنی در طبقه دوم منتقل شده و روی میز و صندلی بود.

اما هتل رمادا که یک سالی است افتتاح شده، هرچه ظاهرش شیک بود، باطنش مزخرف و به لحاظ مدیریت هم ضعیف. اتاق های آن غالباً تنگ و کوچک بود. درها خراب، آب گرم ساختمان رنگ زنگ زدگی داشت و حتی وضو گرفتن با آن دشوار به نظر می‌آمد. نماز مغرب و عشای روز سه شنبه را در حرم خواندم. در راه هرچه سراغ کافی نت گرفتم، گفتند اطراف حرم ممنوع است و فقط در عزیزیه وجود دارد. به هتل رمادا که رسیدم سراغ کافی نت هتل را گرفتم. گفت نداریم. پرسیدم چرا؟ گفت برای این که هتل جدید است و هنوز آماده نشده است. به او گفتم: این چه هتل جدیدی است که همه در و پیکرهایش خراب و فرشهایش کثیف است؟ تعجب کرد.

امروز یکی از دوستان کتابچه‌ای را که نامش پناهگاه توحید یا حصن التوحید بود به بنده داد و گفت، دو روز قبل آن را در بقیع توزیع می‌کردند. این کتاب ترجمه برخی از پرسشها و پاسخهایی است که در باره مسائل مربوط به توحید و شرک و همین طور چند مسأله دیگر از

سوی علمای وهابی مطرح شده است. از جمله مباحثی که مفصل به آن پرداختـه شـده مسـأله جشن گرفتن و بزرگداشت نیمه شعبان و همین طور روزه گرفتن آن روز است. در این کتابچه بـه تفصیل توضیح داده شده است که موافقان و مخالفان به چه ادله ای استناد کرده اند. این بحث، ربطی به تولد امام زمان(ع) در این روز ندارد و یک بحث داخلی بین خود اهل سنت در حول و حوش موضوع بدعتهای عبادی سالانه و ماهانه است که از قدیم مطرح بوده است. علمای شـام به حمله مکحول به احیای این شب باور داشتند. بعدها غزالی و دیگران از جمله اوزاعـی کـه از فقهای قدیمی شام است آن را قبول کردند، اما حنابله از جمله ابن رجب و ابن تیمیه و عـده ای دیگر آن احادیث را ضعیف می‌دانند. هرچند به اعتراف همین کتابچه، از خود احمد بـن حنبـل اثباتاً و نفیاً چیزی در این باره روایت نشده است. معمولاً در سعودی نسبت به بزرگداشـت ایـن شب حساسیت دارند و یک وجه مخالفت میان وهابی ها و دیگران همین امر اسـت. در وسـط کار یک طعنه ای هم به لیلة الرغائب ماه رجب زده شده و نماز آن شب را هم که غزالی در احیاء العلوم آورده محکوم کرده است.

صبح روز چهارشنبه که قدری از خستگی ها کاسته شده بود، راهی عزیزیه شدیم. در قدم اول به مکتبة الاسدی رفتیم. کتابهای تازه زیادی خریداری کردم. قلاد النحر در شـش جلـد در تراجم بود که سال گذشته برای نخستین بار چاپ شـده اسـت. یـک کتـاب کوچـک بـا عنـوان الشهادة الثالثه در رد بر شیعه چاپ شده بود که گرفتم. یک کتاب هم با نام البدع الحولیه در باره بدعت های سالانه بود و دقیقاً به همان بحث سطرهای قبلی که در بـاره نیمـه شـعبان گذشـت، مربوط می شد؛ یعنی مربوط به روزها و مراسم سالانه بود که به قول نویسنده در دین اضافه شده است.

این کتابفروشی همراه چندین کتابفروشی دیگر در نزدیکی دانشگاه ام القری اسـت. علـی الاصول باز هم باید به آنجا برویم و جستجوی بیشتری بکنیم.

عصری را به استراحت گذراندیم. شب نماز مغرب و عشا را به حرم رفتیم. وقتـی برگشـتیم شام خورده عازم عزیزیه شدیم. به کتابفروشی اسدی رفتیم. من چنـدین کتـاب دیگـر انتخـاب کردم. از جمله ده پانزده کتاب چاپ یمـن در بـاره تـاریخ ایـن کشـور را در یـک ردیـف دیـدم. کتابهای بسیار ارزشمندی بود. تقریباً همه آن ها را گرفتم. مجموعاً دو کـارتن کتـاب بـه قیمـت دوهزار و اندی ریال سعودی شد که هر ریال بین ۲۵۰ تا ۲۶۰ تومان است. به نظرم قیمـت هـا بسیار خوب است و با توجه به بالا رفتن قیمت کتاب در ایران، تازه به یک تعادلی رسیده است.

در بین کتابها، کتابی از عبدالملک بن عبدالله بن دهیش در باره تاریخچـه و بحـث هـای فقهی صفا و مروه بود. این اثر با عنوان حدود الصفا و المروة، دراسة تاریخیة فقهیة به مناسـبت

توسعه جدید مسعی نوشته شده است. وی موافق این توسـعه بـوده و تمـام بحـث هـای کتـاب مقدمه ای برای جواز توسعه آن در بخش جدید است. وی شرح می دهد که پهنای مسعی بسیار بیش از آن بوده که در بنای قبلی وجود داشته و توسعه این پهنـا در طـرح فعلـی اشـکال نـدارد. عبدالملک مصحح کتاب اخبار مکه فاکهی است که آثار متعدد دیگـری هـم از جملـه حـدود الحرم المکی دارد. پدرش عبدالله بن دهیش قاضی مکه بوده و اکنـون پسـرش کـه اسـمش بـه صورت شگفت آوری به نام یکی از خلفای اموی، «هشام بن عبدالملک» شـده اسـت، کتـاب پدر را در باره صفا و مروه چاپ کرده که معلوم می شود قرار است او هم وارد ایـن قبیـل کارهـا بشود. پسر اسدی کتابفروش گفت که عبدالملک کتاب افادة الانام را در دست تصحیح دارد که قرار است انتشارات الداره که در ریاض است آن را در هفت مجلد منتشر کند. کتاب افـاده اثـر مهمی در تاریخ مکه است و بویژه بخش های اخیر آن در باره شرفای اخیر مکه و تصـرف ایـن شهر توسط وهابی ها جالب توجه و پر سند و خاطره اسـت. امیـدوارم تحریفـی در آن صـورت نگیرد. این کتاب یکی از منابع مهم تاریخ مکه از احمد السباعی بود کـه دو سـه سـال قبـل بـه فارسی ترجمه کردم و نشر مشعر منتشر کرد.

کتابی هم با عنوان تاریخ الیمن الاسلامی در میان کتابهای یمنی بود که فکر می کـنم اثـر خوبی در تاریخ یمن است و ارزش ترجمه به فارسـی دارد. یـک نسـخه اضـافه گـرفتم تـا اگـر خداوند یاری کرد به مرور ترجمه کنم.

امشب یک ایرانی مقیم سعودی را هم در کتابفروشی اسدی دیـدم. اسـمش سـید مهـدی طباطبائی بود و می گفت قبل از انقلاب در اینجا مقیم شده و عبداللـه غنـام خـواهرش را بـه او داده است. این غنام از مطوف های قدیمی بوده، و طباطبایی هم مـدیریت کـاروان را بـه عهـده داشته است. به نظرم پسر این غنام داماد آقای لواسانی مقیم مدینه هم هسـت. موسـوی گفـت: قبلاً یک زن ایرانی هم داشته و بعداً یک زن لبنانی هم گرفته است. او گفت از هر کدام دو پسر و دو دختر دارد که همه تحصیل کرده اند و دو پسرش در ایران جـراح هسـتند. یـک هتـل هـم در مدینه دارد که ارثیه زن سعودی اوست و خودش با سه همسر همانجا زندگی می‌کنـد. او گفـت ایرانی هایی که غیر کاروانی می آیند بیشتر در هتل او اقامت می‌کنند. شغل اصلی او توزیع نقره و مروارید است. او گفت پنج هزار ایرانی در سعودی هست که تابعیت سعودی دارند و همـه از پیش از انقلاب هستند، اما ارتباطی با هم ندارند چنان که هیچ مراسمی هم بـا یکـدیگر برگـزار نمی کنند. او گفت که فروشگاه باوارث هم از یک سرهنگ ایرانی به نام عباس سـلطانی اسـت که دفترش در ریاض است. این از آن فروشگاه هایی است که هر زائر ایرانی که به مکـه بیایـد و آنجا نرود حجش اشکال پیدا می کند!

بعد از اتمام کار به فروشگاه سیتی بلازا رفتیم تـا خانوادههـا را کـه مشـغول خریـد بودنـد بازگردانیم. روشن است که این کار تا چه اندازه سخت است.

صبح بعد از صبحانه تصمیم گرفتم سری به اطـراف حـرم بـزنم تـا دامنـه تخریـب هـا را ملاحظه کنم. اصلاً فکرش را نمی کردم. ما در شارع اجیاد هستیم. با تاکسی به شعب عامر کـه برابر باب مروه است رفتم. تمام بناهای اطراف مروه را تا شعاع چند صد متری تخریب کرده اند. در واقع هرچه در شمال و شمال غرب بوده صاف شده است. باور کردنی نبود. وقتـی کسـی در کنار درب کتابخانه مکه مکرمه می ایستد به جز مسجد الحرام هرآنچه در سمت راست اوست، تخریب شده یا در حال تخریب است. حجاج از لابلای همین محله های تخریب شده در حال رفت و آمد به خانه خدا یا محل های سکونت هستند. آنچه که در نقشه ها به اسم محله قـراره و شامیه است تخریب شده است. تعدادی عکس گرفتم. در حال حاضر دیگر خبری از بازاری که ایرانی ها آن را بازار ابوسفیان می نامیدند نیسـت. ایـن خـاطره بـرای همیشـه از بـین رفـت کـه جمعیتی از ایرانی ها را در حال چک و چانه زدن در مغازه های داخل بازار و پاساژهای تابعه می دیدیم. فقط چند متری از انتهای بازار در کنار مسجد الرایه مانده اسـت. بـه نظـرم هـزاران نفـر بیکار شده اند. به یاد سرتراش های فراوانی که پشت مروه و بازارچه زیر آن بودند و مرتب صـدا می زدند افتادم. تمام این مغازه ها نیمه ویران است. هتل بزرگ و زیبای سوفیتل بـا تمـام پاسـاژ زیر آن کاملاً از بین رفته است. صدها هتل و مهمانسرای دیگر هم. از آنجا یک راه برای ورود به حرم هست و شخص باید وارد مسعی شده تا آخر این مسیر را طی کند و درست قبل از رسیدن به کوه صفا به فاصله چند متر، به طرف صحن مطاف برود.

توفیقی شد، طوافی کردم و نماز خواندم و به هتل برگشتم. ساعت ده و نیم با حضرت آیت الله سیدان قراری داشتیم. پنج نفری تا اذان ظهر خدمت ایشان بودیم و مسائل مختلفی در بـاره نحله های فکری مشهد صحبت شد. از مرحوم نخودکی، حـاج شـیخ مجتبـی قزوینـی، علـوم غریبه، داستانهای شگفت و از این قبیل. اذان به هتل خودمان آمدیم تا نماز خوانده بـرای ناهـار باز به هتل شهداء برگردیم. از ایشان جزواتی که حاوی متن های سـخنرانی ایشـان در سـالهای اخیر است منتشر شده. چند نمونه از آن را به بنده لطف کردند. قـرار اسـت در مؤسسـه ای کـه خود ایشان در تأسیس کرده اند همه اینها به صورت کتاب منتشر شود.

ظهر به هتل رفتیم. از سابق این پرسش بود که چرا فندق الشهداء؟ به نام کدام شهداسـت. می دانیم که در مکه یک منطقه ای به نام شهداء هست که علی القاعده مربوط بـه شـهدای فـخ می باشد و تقریباً در همان نزدیکی مزار آن هاست، اما این بار با دیدن فهرستی از شـهداء حـرم مکی که مربوط به ماجرای جهیمان در سال ۱٤۰۰ ق اسـت کـه بـه عنـوان مهـدی در مسـجد

الحرام قیام کرد، متوجه شدیم که این فندق به یاد کسانی ساخته شده است که در آن ماجرا کشته شده اند. نام ۱۴۰ نفر در آنجا در دو قاب بزرگ در ده ردیف چهارده تایی آمده است. معلوم نیست اینها نام سربازان سعودی است یا نام همه کشته شدگان. در این چند سال من کتابی که شرح آن واقعه را با دقت داده باشد ندیده ام. ای کاش چنین چیزی بود. البته دو سه جزوه کوچک در کتابخانه در این باره داریم که از همان دوران است و بیشتر تبلیغاتی است. آیت الله فیض گیلانی هم آن شب تا صبح در مسجد بوده که خاطراتش را نوشته است. چندین ایرانی هم بودند که تا مدتها در زندان بسر می‌بردند. به هر حال فندق الشهداء در یکی دو سال گذشته بازسازی شده و کارهای تبلیغاتی و جذاب برای جلب مشتری دارد. انصافاً هتل بسیار گرانی است، آن قدر گران که امسال، ایران نتوانست آن را حتی برای درجه اولی های خود اجاره کند. در لابی هتل در جای جای آن نقاشی ها و تصاویری از مکه و اماکن مقدسه گذاشته اند که بسیار جالب است. یک مورد هم از کعبه و نشان دادن ارکان و مواقع دیگر آن است که تصویرش را گرفتم.

سر سفره دوستانی که صبح به غار حرا رفته بودند، سخت گلایه داشتند و می‌گفتند آنجا پر از میمون و بچه میمون و بسیار آلوده بوده است. این هم اعتنای وهابی ها به آثار رسالت. چه می‌شود کرد. عقایدشان این اقتضاء را دارد، اما بیش از آن، به نظر می رسد قصد بی‌حرمتی هم دارند و الا آنچه از نظر اینها نامشروع است، شدّ رحال برای رفتن به حراء است، اما این که چنین جایی که به هر حال منسوب به رسول الله (ص) است و در همه کتابهای منبع هم آمده، اینچنین کثیف باشد، این دیگر با کدام دین و آیینی سازگار است؟ از اتفاق که نباید چندان هم اتفاق باشد، اینها خانه خدیجه(س) را که پیامبر(ص) در آن زندگی کرده و فاطمه(س) به دنیا آمده و پایین بازار سابق موسوم به جودریه یا به اصطلاح ایرانی ها ابوسفیان بود، تبدیل به دستشویی کردند. امیدوارم در تغییرات جدید آنجا را اصلاح کنند که صد البته شعورش را ندارند. بعید می دانم متخصصین تاریخ مکه این شهر توجه به اصل این محل نداشته باشند. بدون شک بسیاری از آن ها این نکته را می دانند و محل آن را با دقت می شناسند.

امروز صبح که به آن سوی رفتم سری هم به مکتبه زدم که بسته بود. در و دیوارش پر از یادداشت نویسی های مردمی بود که عکس هم گرفتم. علی القاعده در این حیص و بیص خرابی ها، آنجا را تعطیل کرده اند. خدا کند که تخریب نکنند.

عصر پنج شنبه یکسره مشغول تدوین خاطرات آقای کریمی بودم. یک ساعتی هم اینترنت از هتل شهداء گرفتم که پانزده ریال هزینه برداشت. نماز مغرب را به حرم رفتم. در راه اندکی با آیت الله مقتدایی در باره حوزه صحبت کردم.

سر شام آقای معراجی آمد و کتاب تازه ای در باره مسعی آورد. ایـن کتـاب بـا نـام توسـعة المسعی عزیمة لا رخصة توسط یک فقیه حنبلی معاصر مکی به نام دکتـر عبـدالوهاب ابـراهیم ابوسلیمان نوشته شده و توسط دارالفرقان زکی یمانی و با مقدمه وی به چاپ رسـیده اسـت. وی نیز همان طور که از اسم کتاب بر می‌آید موافق با توسعه است و کوشیده بـا شـواهد تـاریخی و بیان دیدگاه های گذشتگان آن را ثابت کنـد. آقـای شـیخ حسـن جـواهری کـه نویسـنده را مـی شناخت گفت که آدم معتدلی است.

شب جمعه بعد از شام به حرم مشرف شدیم. یک طواف کـردم و در حـین طـواف دعـای کمیل را خواندم. جالب بود که با شروع طواف دعـا را شـروع کـردم و آخـرین کلمـات دعـا در آخرین قدمها تمام شد. آقای شهرستانی شبها بین ساعت ده تا یازده همراه اصـحابش روبـروی مستجار می نشیند. امشب دعای کمیل خواندند. دسته های ایرانـی در ایـن گوشـه و آن گوشـه مشغول دعای کمیل بودند. ساعت یازده و نیم بود که برگشتیم.

صبح امروز حرم مشرف شدیم. ساعت هفت صـبحانه خـوردیم و اسـتراحت کـردیم. بـا اصحاب از ساعت ده تا یازده خدمت آقای حجت الاسلام و المسلمین اشعری بودیم و ساعت یازده تا دوازده و نیم خدمت آقای مقتدایی رسیدیم. آقای اشعری خاطراتی ازگذشـته فرمودنـد و با آقای مقتدایی هم در باره مسائل حوزه و تغییرات صحبت شد.

امروز روحانی یکی از کاروان‌ها آمد و گفت که نکته ای در کتاب آثار اسلامی وجـود دارد که محل تردید است. این نکته مربوط به کوه ثبیر بود که جبرئیل قوچی از آن درآورد و بـه جـای ذبح غلام به ابراهیم داد. در عبارت من به گونه ای خطـا آمیـز نـام اسـماعیل بـه جـای ابـراهیم گذاشته شده است. مراجعه کردم، دیدم درست می‌گوید و حق با اوست. اگر چاپ دیگری شـد باید اصلاح کنم.

عصر و شب را یکسره مشغول کار خاطرات آقای کریمی بودم. بعد از شام به حرم مشـرف شدم. اینجا شب نیمه شعبان است و من بین ساعت ده تا یازده و اندی حـرم مشـرف بـودم. بـه تدریج در حال شلوغ شدن بود. اسماعیلی‌های یمنی هم کمابیش بودند، اما نه به انـدازه‌ای کـه دو سال گذشته دیده بودم. امشب توجه کردم که دو مناره سمت صفا را برداشته اند و عقب تر در حال زدن مناره هستند، اما فعلاً چیزی مشخص نیست. کلاً طبقه دوم سمت مسعی را هم به جز چند متری برای عبور از لبه آن، مسدود کرده‌اند که لابد مربوط به بازسازی هایی می‌شود کـه آن طرف در حال انجام آن هستند.

امروز صبح نتوانستم حرم مشرف شوم. صبحی مشغول کارهای نوشتنی شدم. ساعت ده و ربع بود که به دیدار آیت الله گرامی رفتیم. تا ساعت یازده و چند دقیقـه کـه بـه مجلـس جشـن

رسیدیم صحبت کردیم. موضوعات، گاه سیاسی و بیشتر در باره مسائل خواب، استخاره و خاطراتی از ایشان در این مسائل بود. بعد از جشن هم باز سه ربعی نشستیم و به صحبت های شیرین ادامه دادیم. ظهر نماز خواندیم و سراغ ناهار رفتیم. ایشان روی مکاشفه حساسیت ویژه دارند و مکرر برایشان رخ داده است.

عصر اندکی استراحت کردم، اما خوابم نبرد. ساعت چهار بود که برخاستم و مشغول کار شدم. ساعت پنج و نیم گذشته بود که آقای معراجی زنگ زد که دارالمنهاج را پیدا کرده است. این یک دفتر نمایندگی از انتشارات دارالمنهاج است که دفترش در تخریب های اخیر از بین رفته. به سرعت خودم را به محلی که در نزدیکی شهرداری مکه آدرس داده بودند رساندم. تا مغرب خرید کردم. کتابهای جالبی یافتم. برای نماز به مسجدی در آن نزدیکی رفتیم و بعد از مغرب دوباره برگشتیم. کتابها را که ۱۲۰۰ ریال شده بود در یک کارتن جای دادم. دوستان دیگر هم. از آنجا به هتل برگشتیم تا در جشن نیمه شعبان شرکت کنیم. شام مفصل و قابل اعتنا بود.

آنجا دریافتم که آقای منتظر از شب جمعه در زندان بوده و امروز عصر آزاد شده است. من شب جمعه او را در جمع دانشجویان دیدم. ظاهراً بعد از آن از لیوانی آب خورده و نیمه خورده آن را سرجایش گذارده است. یک پاکستانی مدعی شده که او در لیوان ادرار کرده است. همین موجب دستگیری او شده است. از او پرسیدم ماجرا چه بوده که جواب درست و حسابی نداد. نه بنده هیچ کس از دوستان ما سر از کار این آدم در نمی‌آورد. هر سال چندین ماه اینجاست. یک مکاشفه آیت الله گرامی همین بود که ایشان فرمود در نماز متوسل شدم و گویا کسی در گوشم گفت که مشکل حل شده است. وقتی به هتل آمدم دیدم آقای منتظر برگشته است.

بعد از شام برای انجام عمره همراه خانم راهی مسجد تنعیم شدیم. امسال بنده از ایران قصد عمره را برای پدر مرحومم کردم. بنابرین امشب برای خودم نیت کردم. سرکار خانم هم عمره لدی الورود را برای مادرشان انجام دادند و اکنون برای خودشان. در مسجد تنعیم بودیم که از بلندگو با اعلام «الصلات جامعه» اعلام خسوف شده و و دعوت به خواندن نماز آیات به جماعت شد. ما خودمان نماز آیات خواندیم و راهی مسجد الحرام شدیم. نماز آیات در اینجا همچنان برقرار بود. رکعت اول و دوم هر کدام با دو رکوع و هر بار با حمد یک سری از آیات. رکوع‌های بسیار طولانی بود. بعد از نماز، امام مسجد الحرام، یک سخنرانی بیست دقیقه ای در همین موضوع و مسائل دیگر ارائه کرد ما ضمن سعی کمابیش می شنیدیم. غالب ایرانی ها متوجه ماجرا نشدند و از این نماز بی وقت طولانی هم سر درنیاوردند. برخی هم اقتدا کردند و وسط کار به خاطر طولانی شدن رها کرده رفتند. احساس کردند از نظر آن ها هم واجب نیست چون طواف ادامه داشت.

هرچه بود امشب ماه گرفتگی بسیار طولانی شد و تقریباً تا ساعت دو ادامه یافت. نمی دانم در ایران هم قابل رؤیت بوده است یا نه. به دلیل آسمان صاف اینجا، خسوف زیبا و دیدنی بود. عرض کردم که در حین نماز، طواف هم در حال انجام بود، بنابرین ما وارد مطاف شدیم، قدری خلوت بود. بعد هم نماز طواف، سعی، تقصیر، طواف نساء و نماز. ساعت دو به هتل برگشتیم. مسعی به دلیل اینکه معبر بخش عمده ای از زائران است، خود به خود شلوغ است.

روز یکشنبه که روز ماقبل بازگشت ماست، در جشن نیمه شعبان در هتل الشهداء شرکت کردیم. این جشن را معمولاً حجت الاسلام و المسلمین شهرستانی برگزار می‌کند. پنج مداح شعرهای کوتاهی خواندند.

ساعت یازده و نیم با آقای آیت الله سید علی حائری قرار داشتیم که تا یک و نیم طول کشید. ایشان جزو مؤسسین مجلس اعلاست که بعد از صدام به عراق نرفت و آخرین مشارکت ایشان در آن تحولات، در جریان جایگزینی آقای سید عبدالعزیز به جای شهید سید محمدباقر پس از شهادت ایشان بود. قرار بود ایشان خاطراتش را از آن قضایا بگوید، اما به مقدمات بیشتر نرسیدیم. ایشان متولد کربلاست گرچه اصلاً یزدی است، اما پدرش که همگی با هم حوالی سال ۵۲ به ایران آمدند در کرمان مقیم بود که حدود چهار پنج سال گذشته رحلت کرد و همان جا دفن شد. وی حدود سال ٤٦ از کربلا به نجف آمده و در درس امام و آقای خویی شرکت داشته است. درس ولایت فقیه امام را حاضر بوده و نوشته است.

ایشان می گفت زندگی امام بسیار زاهدانه بود و حتی یک بار که سخت مریض شد حاضر نشده بود به درخواست آیت الله محمد باقر صدر به خانه ای که در کوفه در اختیار ایشان بود برود. با این حال خیلی به طلبه ها می‌رسید و عنایت داشت. ایشان گفت از سید صالح خرسان شنیدم که گفت: من گاهی و به ندرت به بیرونی آقای خمینی می رفتم. یکبار با همان فارسی شکسته درخواست طلبه ای را منتقل کردم که می خواست زیرزمین خانه‌اش را درست کند و کمک می خواست. امام ساکت ماند. بعد که بیرون آمدم آقای فرقانی پاکتی را به من داد. دیدم خیلی زیاد است. آن وقت بالاترین کمک آقای خویی به یک طلبه هفتاد دینار بود. پولها را که شمردم، دیدم هزار دینار است. از نیمه راه برگشتم و مسأله را گفتم. امام فرمود: بالاخره بنا بود من کمک کنم که زیرزمینش را بسازد. نمی خواهم دست طلبه پیش غیر طلبه دراز باشد.

آیت الله سید محمود هاشمی شاهرودی هم در درس امام حضور داشته و مستشکل درس بوده است. همین طور آیت الله خاتم و حاج آقا مصطفی. ایشان گفت برخی اشکالات آقای سید محمود جوابش به فردا موکول می شد و معمولاً امام به آن ها توجه داشت.

آقای حائری به طور خاص به درس مرحوم سید محمدباقر صدر رفته است که آن موقع در

مقبره شیخ محمد رضا آل یاسین (برادر شیخ مرتضی، دایی های آقای صدر) برگزار می شـده و کسانی مانند آقایان، آیات و حجج اسلام: سید کاظم حائری و بـرادرش محمـدعلی، هاشـمی شاهرودی، سید محمـد علـی بـاقری (الان در کویـت) شـیخ علـی اکبـر برهـان، عبـدالهادی شاهرودی (پسر سید محمد) شرکت می کردند. از فرزندان مرحوم حکیم سه نفر مهدی، محمد باقر و عبدالعزیز سیاسی بودند بقیه اصلاً در این خط شرکت نداشتند. اینهـا هـم اطـراف آقـای صدر بودند و گویا مقلد ایشان. ایشان گفت: من و بقیه، همان موقع احساس کردیم آقای صـدر اعلم است و از ایشان تقلید کردیم. حتی عبدالهادی شاهرودی (فرزند سید محمد) هم به رغم آن که پدر بزرگش آیت الله سید محمود شاهرودی مرجع مرجعیت داشـت، همـین طـور بـود. خود آقای صدر می گفت که تقلید نکرده و اجتهاد ایشان تقریباً همزمان با بلوغش بـوده اسـت. شاگردان آقای صدر ده پانزده نفر بودند. همسر ایشان خواهر امام موسی صدر بود که آقا موسی خودش خواهرش را به نجف برد و به همسری به ایشان داد. بعد از فوت آیت الله حکـیم، امـام موسی صدر از جمله سید محمد باقر را برای مرجعیت در لبنان معرفی نمود که خیلی هم صدا کرد و برخی مخالفت داشتند. آن موقع سید محمد صدر پدر مقتدی هم در درس ایشان شرکت می‌کرد. زندگی زاهدانه داشت و بسیار منزوی بود. ایشان علاوه بر درس شهید صـدر، در درس امام هم شرکت می کرد. و با این که درس امام به فارسی بـود و او عـرب زبـان، فارسـی را مـی فهمید و درس را همزمان با القای امام به عربی می نوشت. خود من هم همین کار را می کـردم. پس از پایان درس که امام از منبر پایین می آمد و چند دقیقه می نشستند ایشان جزو مستشکلین بعد از درس بود. اشکالات را به عربی می گفت و امام به فارسی جواب می داد.

بعدها همین مرحوم سید محمد صدر ادعای مرجعیت کرد و حکومت صدام هـم پشـت سر آن بود. ادعای مرجعیت او برای ما خیلی شگفت بود. زمان صدام تنها رساله ای که مجاز به انتشار شد رساله آقای سید محمد صدر بود. حتی رساله آقای خویی هم ممنوع بود. آقای صدر یک فرزند به نام آقا سید جعفر داشت که بعدها به قم آمد و من هم مدتی به او لمعـه درس مـی دادم. یک مرتبه دفتری برای آقای سید محمدصدر در قم درست کرد که بستند. اخیراً شنیدم بـه لبنان رفته و گویا درس دانشگاهی می خواند.

این که می گویند آقای صدر شاگرد آیت الله سید محمد روحانی بوده، خود آقای صدر به من گفت که مدتی مکاسب را مطالعه می کردم، بعد نزد ایشان می گفتم و بازگو می کردم. اگـر اشکالی بود بیان می کرد.

آقای حائری گفت: من در مدرسه آیت الله بروجردی بودم که تولیت آن بـا مرحـوم شـیخ نصرالله خلخالی بود و محل انقلابی ها. امام خمینی شب ها در آنجا اقامـه جماعـت می‌کـرد.

بنابرین با بیت امام هم ارتباط داشتم. اطرافی های آقای صدر که گفته می شود با انقلاب و امام میانه ای نداشتند، چنین نیست. آنها معمولاً خوف داشتند که این اقدامات در نهایت بـه دسـت کمونیستها بیفتد. کسی مخالف امـام و نظریـه حکومـت اسـلامی نبـود. حتـی آقـای هاشـمی شاهرودی تا پیش از خروجش از عراق در درس شرکت می کرد. ایشان به اتهام حزب الدعوه در عراق دستگیر و سخت شکنجه شد و بعد از آزادی از عراق خـارج شـد. حـزب الـدعوه را هـم گرچه شهید صدر با عده ای دیگر بنیاد گذاشت، خیلی زود از آن جدا شد، اما کمک فکری می کرد. برای طلبه های اطرافش هم تحریم کرده بود که در آن شرکت کنند. فقط آقای سـید کـاظم حائری در حزب مانده بود که او هم به شهید صدر نگفت و وقتی ایشان فهمید خیلـی ناراحـت شد. بعدها یعنی همین اواخر آقای حائری هم جدا شد. آقای صدر پیش از انقلاب نامه ی برای یکی از شاگردانش فرستاده و خطاب به همه شاگردانش نوشـته بـود کـه در امـام خمینـی ذوب شوید همان طور که ایشان در اسلام ذوب شده است. نامه به خط ایشان هست و تصویر آن هم به چاپ رسیده است.

من چند سالی درس امام رفتم، یعنی تا وقتی نجف بودم درس می رفتم. شاید چهار یا پنج سال. آن زمان محل درس در مسجد شیخ انصاری مشهور به مسجد ترکها برگزار می شد که دو ساعت پیش از ظهر درس فقه بود و موضوع مکاسب. تعداد شاگردها شاید نزدیک به یک صـد نفر می شد و امام آن زمان بدون بلندگو درس می گفت. درس آقای خویی قدری شلوغ تر بود و ایشان با بلندگو درس می داد. آن زمان درسهای خارج بسیار زیادی بود و طبعاً جمعیت تقسـیم می شد، اما شهریه ای که امام می داد، دایره وسیعی داشت. امام معمولاً شـهریه را زود بـه زود افزایش می داد که بقیه هم به اجبار زیاد می کردند.

آقای سید علی حائری قدری هم در باره آیت الله سید محمد شیرازی گفـت. خـود آقـای حائری طلبه کربلا بوده است. ایشان گفت: آن زمان بین کربلا و نجف اختلاف بود و طلبه های کربلا معمولاً به نجف نمی آمدند. هر کسی می آمد در می‌یافت که نجف مرکز اجتهاد اسـت. اما با این حال مرحوم سید محمد شیرازی تنها کسی بـود کـه روی حـوادث ایـران در سـال ۴۲ حساس بود و آن را جدی گرفت. آن زمان در کربلا نشریه دیواری می زدند و اخبار ایران در آنجا منعکس می شد؛ مثلاً «ما ذا یجری فی ایران». ما که بچه طلبـه بـودیم، اسـم امـام را از همـان تبلیغات شنیدیم و آرزو می‌کردیم که ایشان را ببینیم. یک بار متوجه شدیم که اعلام کردند آقـای خمینی به کربلا می آید. چون وقتی امام وارد بغداد شد و به کاظمین و سامرا رفت، از آنجـا بـه کربلا آمد. با همین تبلیغات و فعالیت سید محمد، مردم زیادی تا شهر مسیب به استقبال رفتند. یادم هست این دکتر محمد صادقی هم بود کـه البتـه آن موقـع نظریـات نامتعـارف را نداشـت.

بعدها در نجف اینها را مطرح کرد که منزوی هم شد. بالاخره امام به کربلا آمد و یک هفته ماند و هر روز ظهر و شب اطعام بود. سید محمد که امام جماعت صحن بود، جایش را در این یک هفته برای اقامه جماعت به امام داد.

یکبار امام برای بازدید از طلبه ها به بعضی مدارس سر زدند. از جمله مدرسه بادکوبه که بنده آنجا حجره داشتم و در جلسه، عموی سید مجتبی شیرازی برادر سید محمد شیرازی بود که شعری در ستایش امام خواند با این عنوان:

الخمینی العظیم رائد الشعب الکریم

الان ایشان در لندن است. در آنجا امام از بنده هم سؤالی کردند. عکسی که آقای سید حمید در کتاب نهضت امام خمینی در این زمینه چاپ کرده که امام با یک بچه طلبه سید صحبت می کند تصویر اینجانب است. ما هر روز به محل اقامت امام می رفتیم. امام در آنجا هیچ سخنرانی نکرد.

بالاخره ما هرچه محبت به امام داشتیم بذرش از آن موقع در دل ما کاشته شده بود. اما نمی دانم بعدها چه شد که فاصله میان او و انقلاب افتاد. بعد از انقلاب مروج نظریه شورای فقها بود. اما آن موقع، شاید همین نجف رفتن امام سبب شد که امام دریابد که نوعی حرکت غیر متعارف در زمینه مرجعیت در کربلا هست. سید محمد در ۲۵ سالگی بعد از درگذشت پدرش سید مهدی، ادعای اجتهاد کرد. این امری نامتعارف و این نوع طرز تفکر برای مراجع نجف که مرجعیت را معمولاً بعد از نوشتن آثار و حواشی فقهی و تدریس دوره فقه و اصول ممکن می دانستند، قابل تحمل نبود.

برادر شهید ایشان سید حسن شیرازی هم خیلی ضد بعث بود و یکبار در یکی از جشن های مهمی که در کربلا به مناسبت ولادت امام علی علیه السلام برگزار می شد قصیده ای از سروده های خود را خواند و در آن به شدت به حزب بعث و بنیانگزار آن میشل عفلق تاخت و اصل و ریشه میشل عفلق را بر ملا کرد:

و ابوه جاء لسوریا مستعمرا   و الام پاریسیة عجماء

این شعر خوانی قبل از روی کار آمدن حزب بعث بود. بعد که روی کار آمدند او را دستگیر کردند. مدتی در زندان بود، در حالی که هیچ کس از او خبر نداشت. بعد که اجازه ملاقات دادند من جزو اولین کسانی بودم که به ملاقاتش رفتم. به سختی قابل شناختن بود. تمام موهای صورت او را کنده بودند. ناخن ها سیاه بود. پوست بدن سیاه بود. خیلی شکنجه شده بود. بعد از انقلاب؛ بعثی ها سید حسن را در لبنان در مسیری که ایشان عازم مجلس فاتحه شهید صدر بود، ترور کردند.

بیفزایم که آقای سید علی حائری بعد از آمدن به ایران یا در واقع اخراج از عراق که از آن به نام تسفیر ایرانی ها از عراق یاد می شود، مدتی در مدرسه حجتیه بوده است. حجره ای که غیـر از ایشان آقایان تسخیری و اوحدی، برهان، فهری، نعمانی هم در آن بوده اند و به حجره عربها، عراقی ها یا معاودین شهرت یافته است(آقای عابدی گفت که در سال ٥٤ در درس عقاید ایشان در مدرسه آیت الله گلپایگانی حاضر بوده است).

آقای سید علی حائری بعدها (سال ٥٤) داماد مرحوم آیت الله مشکینی شد و اکنـون هـم سالهاست که درس خارج به دو زبان فارسی و عربـی دارد. متأسـفانه فرصـتی نشـد کـه ایشـان خاطراتش را از تأسیس مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق بیان کند.

عصری استراحت کرده قدری به زیارت سوقیه رفتیم. شام را خورده و حرم مشرف شـدیم. ساعت دوازده بود که برگشتیم. من طواف وداع را کردم؛ گرچه بـار دیگـر هـم ان شـاءالله حـرم مشرّف خواهم شد.

صبح روز دوشنبه تا ساعت یازده مشغول کارهای جاری بودم. سـپس حـرم مشـرف شـده طواف کردم و نماز ظهر و عصر را خوانده به هتل برگشتم. ساعت چهار بعد از ظهر همراه عـده ای از دوستان با یک اتوبوس عازم جده شدیم. این بخش از کاروان هر ساله پـیش از رفـتن بـه فرودگاه ساعاتی در کنسولگری ایران در جده اقامت می کند. از حوالی ساعت شش تا نه و نـیم در کنسولگری بودیم. سپس عازم فرودگاه شده و ساعت یک و نیم به وقت ایران پرواز کردیم.

سفره عمره به دلیل اهمیت جنبه معنوی آن، جاذبه خاص فرهنگی و کتاب برای مـا، و نیـز جمع گرم و صمیمی دوستان حاضر در کاروان، هیچگاه خسته کننده نبـوده اسـت. امسـال نیـز تمام این مزایا وجود داشت. این سطور را در هواپیما نوشتم. خلبان وعده کرده است که سـاعت یک ربع به چهار صبح در فرودگاه خواهیم بود. ان شاءالله.

سفرنامه عمره

(مرداد ۱۳۸۸)

به رغم تکراری که در این قبیل گزارش‌های عمره وجود دارد، باز هم در ایـن سـفر بـرآنم تـا گزارشی از کارهای روزانه بنویسم. با عرض معذرت القاب اشخاص را نخواهم آورد و عبـارات را راحت خواهم نوشت.

نخستین نگرانی برای عمره امسال، با آنفولانزای خوکی آغاز شد. امروز که یـک روز قبـل از سفر ماست، یعنی پنجم مرداد، تعداد ۲۳ نفر مبتلا به آنفولانزای خوکی در ایران شناسائی شـده که بیست نفر آنان از عمره آمده‌اند و این یعنی خطر. صدا و سیما در این باره خیلی پوشش داده و در حین سفر نیز دریافتیم که عمره رمضانیه را تعطیل کرده‌اند. چند نفر از همسفریهای ما هـم انصراف دادند. آقایان غیوری و مؤمن. آقای اشعری هم امسال نیامد. آقای سیدان هم از مشـهد منصرف شده است. با این حال آقای شهرسـتانی روی رفـتن اصـرار دارد بـا اینکـه قنـد ایشـان معمولاً بالاست و مرتب انسولین می زنند. گروه ما هم همه هستند با دو استثناء یکی خانم آقای مهدوی‌راد به دلیل سکته‌ای که شش هفت ماه قبل کرد و نمی‌تواند به راحتی سفر کنـد. دیگـری آقای احمد عابدی. البته امسال آقای محمد جعفری به گروه ما افزوده شد. آقای گرامی هـم کـه این چند سال در این گروه بودند امسال نخواهند بود. بنابرین چند نفر از علمایی کـه سـال قبـل بودند امسال نخواهند بود. ببینیم چه می شود. بنده هم به جز زیارت و عمره، چند کار برای این مدت که البته امسال کوتاه‌تر شده یعنی از پانزده روز به دوازده روز کاهش یافته، در نظر گرفته‌ام. یکی از آن ها تصحیح سفرنامه سلیم خان کردستانی است که داستانش را خواهم نوشـت. اگـر وقت کنم یک مقاله هم برای ترجمه آورده‌ام.

آغاز حرکت

روز سه شنبه ششم مرداد ساعت ده و نیم شب گذشته بود کـه پـرواز کـردیم. سـقوط چنـد هواپیما در این مدت در ایران، بیمی را در دلها پدید آورده است اما به هر حال چـاره‌ای نیسـت. ساعت یک بود که در مدینه منوره پیاده شدیم. همان ابتدا در طنزی گفتند که برای آموزش بچـه ها جهت عبور از خیابان باید به آن ها گفت علاوه بر نگاه به راست و چـپ بایـد یـک نگـاه بـه

آسمان هم بکنند، مبادا هواپیمایی روی سرشان بیفتد. بالاخره روز سه شنبه ششم مرداد ساعت یازده پرواز کردیم و سه ساعت بعد در فرودگاه مدینه بودیم. برخلاف همیشه، جمعیت زیادی در محل گذرنامه‌ها حضور داشتند، به این دلیل که هواپیمای قبلی تأخیر داشته و اندکی قبل از ما رسیده بود. ساعتی طول کشید تا گذرنامه ها را به اصطلاح قدیم، قُول کشیده راهی کنترل اثاثیه شویم. آن هم معطلی زیادی داشت. از اتفاق دو ساک ما را بیرون ریختند. چند نسخه از سفرنامه‌های چاپی که برای مرکز دراسات مدینه منوره آورده بودم ضبط شد. فقط با اصرار توانستم نسخه‌ای از آثار اسلامی مکه و مدینه را که اصلاحاتم روی آن بود، پس بگیرم. کتابی را هم که برای ترجمه آورده بودم از دست دادم.

ساعت سه به هتل رسیدیم. طی این چند ساعت میهمانان امسال را ورانداز کردم. همان طور که گفتم، شماری از میهمانان پیشین نیامده بودند، اما افراد تازه‌ای در کاروان حضور داشتند که از آن جمله آقای دکتر تبرائیان بود.

پایان نامه یک مصری در باره شهید صدر

امروز صبح چهارشنبه تا ساعت هشت و نیم خواب بودم. بعد بیدار شده، صبحانه خورده و همراه یکی از دوستان عازم مرکز دراسات مدینه منوره شدم. سابقاً آقای احمد شعبان از کارمندان آنجا را می شناختم که معمولاً این ایام برای تعطیلات به سوریه می‌رود. به بخش معرض یعنی نمایشگاه آن رفتم. اشیاء زیادی که جنبه هدیه دارد، عرضه می‌کنند. کتاب تازه نداشت و به نظر می‌رسد در این سالها قدری درجا زده است. امروز برای اولین بار دیدم که یک جمعیت سی چهل نفری از زائران ترکیه از زن و مرد آمدند. در این معرض به جز کتاب و اشیاء هدیه‌ای، سه صحنه ماکت مانند هم از جغرافیای طبیعی مدینه، مدینه اواخر دوره عثمانی و میدان جنگ احد دارد. اما مهم تر از اینها دیدن یک جوان مصری بود که در دانشگاه قاهره درس خوانده و گفت که پایان نامه‌اش در باره مرحوم محمد باقر صدر بوده است. جوان هوشمندی به نظر می‌آمد. هم اخبار انقلاب را داشت و هم از اخبار روز آگاه بود. آخرین خبر را در باره حمله نیروهای عراقی به پادگان اشرف در عراق داشت و در باره مجاهدین خلق پرسید. به تدریج توضیح داد که مدتی در دانشگاه قاهره ادبیات فارسی خوانده، هرچند چیز زیادی یادش نمانده بود. عنوان پایان نامه‌اش دراسة نقدیة لمنهج السید محمد باقر الصدر بود. او گفت به دو جهت صدر را دوست دارد. یکی برای شکنجه‌هایی که از طرف صدام تحمل کرد و دیگری این جمله که آقای نعمانی از قول او نقل کرده که اولاد حسن و حسین با اولاد ابوبکر و عمر تفاوتی ندارند! وی روی شخصیت فکری مرحوم صدر خیلی تأکید داشت. این جوان گفت که مصری است اما پدرش اصلاً اهل مکه و مادرش هم از اهالی ترکیه است و فعلاً هم در همین مرکز

دراسات کار می‌کند. در عین حال نگران بود که بتواند با ما تماس داشته باشد. به او گفتم که برخی از شاگردان شهید صدر در کاروان ما هستند از جمله سید علی حائری. او تنها محمد کاظم حائری را می‌شناخت. وقتی من خودم را معرفی کردم، گفت که در کتابخانه همین مرکز دراسات کتابی فارسی از شما دیده‌ام. گفتم که آن کتاب را خودم آوردم. امسال هم چند کتاب برای کتابخانه شما آوردم که همه را در فرودگاه گرفتند.

پای درس یک منبری در مسجد النبی (ص)

ساعت یازده و نیم به هتل برگشته، ساعت دوازده و نیم بود که غسل زیارت کردیم، برای نماز وضو گرفته، راهی حرم شدیم. هتل ما با نام رمادا در شمال حرم و عکس قبله واقع شده و بین هتل ما تا حرم حدود ۲۰۰ متر فاصله است. آفتاب هم نسبتاً سوزان. از انتها که وارد مسجد شدیم، شلوغ به نظر آمد، اما اندکی که جلوتر رفتیم معلوم شد غالب مردم در همین نزدیکی درب ورود نشسته‌اند تا بلافاصله پس از نماز، مسجد را ترک کنند. بنابرین جلوتر که رفتیم خلوت بود. امسال اغلب ایرانی‌ها به دلیل شیوع آنفولانزا معمولاً و بیشتر روزهای اول از ماسک و جانماز استفاده می‌کنند. به جز ما و سایر افراد کاروان، جناب آقای سید جواد شهرستانی با تعدادی از میهمانان ایشان در هتل انوار المدینه یا همان هتل موافبیک حضور دارند.

عصری دو ساعتی را استراحت کردیم، به خصوص که از این بابت به دیشب بدهکار بودیم. ساعت شش بود که دوستان جمع شده، برای برنامه‌های بعدی صحبت کردیم. هرچه هست امسال قصد خرید کتاب به صورت عمده نداریم. نماز مغرب را عازم حرم شده، بعد از نماز قدری قرآن خوانده و پای درس یکی از خطبای مسجد النبی(ص) که شیخ پیر و کوری بود نشستم. رسم آن بود که جوانی احادیثی می‌خواند و شیخ شرح می‌کرد. بحث امشب در باره روایت رفتن رسول خدا(ص) به قبا در هر شنبه «ماشیاً و راکباً» بود. شیخ درباره نماز در مسجد قبا توضیحاتی داد و این که زمان آن باید وقتی باشد که نماز خواندن اشکال ندارد. اشاره‌اش به این بود که اهل سنت از بعد از نماز عصر تا مغرب، نماز خواندن مستحبی را روا نمی‌دانند. شیخ همچنین در باره یوم السبت گفت که این می‌تواند به این خاطر باشد که رسول، هر کاری را برای اولین بار، در هر وقت و ساعتی انجام می‌داد، همان را سنت می‌کرد و این یعنی اینکه اولین بار روز شنبه به قبا رفته است، و افزود: شاید هم قید یوم السبت به این دلیل باشد که «هر شنبه» به معنای هر هفته است، یعنی هفته‌ای یکبار به قبا می‌رفته است. آنچه به نظر من آمد این بود که این روایت، ناقض روایت مشهور اما نادرستی است که شدّ رحال را تنها به سه مسجد یعنی مسجد الحرام، مسجد نبوی و بیت المقدس می‌داند و این پاسخ که قبا هم در مدینه است، پس شدّ رحال نیست، درست نیست. علاوه بر اینکه با مسجد قبا، چهار مسجد می‌شود. به هر

حال آن روایت نباید درست باشد. اما توضیحی در باره تتمه روایت نداد که ابن عمر که خود راوی این خبر است، روی اجرای آن هم تأکید داشته است. حقیقت آن است که عبدالله بن عمر، به عکس پدرش، مقید به انجام اعمال طبق سنت رسول (ص) بود و بر این کار تعمد داشت. این را از اخبار زیادی می‌توان فهمید. بیشتر این نقلها را مرحوم احمدی میانجی در کتاب التبرک آورده است.

زیارت و امور جاری

به هر حال حوالی ساعت هشت بود که به هتل برگشتیم و همراه با دوستان و میهمانان شام را صرف کردیم. جماعت، همه حاضر بودند. بعد از شام اندکی بحث سیاسی شد. نشست های شبانه معمولاً عبارت از خواندن اشعار، گاهی روضه و زمانی نقل طنز و حکایات است و نقش اصلی را آقای علامی و یکی دو سه نفر دیگر بر عهده دارند.

امشب خبر دادند که مادر آقای طه نجف، صبیه مرحوم آیت الله سید محسن حکیم، در ایران مرحوم شده است. قرار شد فردا صبح فاتحه‌ای در هتل انوار المدینه برگزار شود. آقای نجف هم به ایران برگشت.

پنج شنبه ۸ مرداد، صبح ساعت چهار و بیست دقیقه بیدار شده، عازم حرم شدم. نماز را به جماعت خوانده و پس از زیارت حضرت رسول و فاطمه زهرا (س) از باب البقیع خارج بیرون آمدم. معمولاً جمعیت مسجد را طوری هدایت می کنند که به سمت بخشی که امام جماعت می‌ایستد رفته و از آنجا به سمت شرق یعنی باب البقیع بروند. طبعاً جمعیت از کنار مرقد رسول عبور می‌کند. این زمان باب البقیع بسته می‌شود تا به تدریج بخشی از حرم اختصاص به زنان پیدا کند. بعد از خروج از آنجا، به بقیع رفته زیارت کردم. اوضاع مثل گذشته است و کاروانها پایین دیواره بقیع به خواندن زیارت مشغولند. این ایام کاروانهای دانشجویی هم فراوان هستند. از امسال آمدن کاروانهای دختر از طرف سعودی ممنوع شده است.

قبل از ظهر را به مقابله سفرنامه حج سلیم خان اختصاص دادم. تنها در ساعت یازده در مجلس فاتحه مادر آقای نجف شرکت کردم. این فاتحه در اتاق پذیرایی آقای شهرستانی در هتل انوار المدینه برگزار شد و نسبتاً شلوغ بود. روضه‌ای خوانده شد. سپس برگشته، در راه خرید مختصری کردم و باز به ادامه کار روی سفرنامه اختصاص دادم. ناهار را در کنار دوستان بودیم.

قرار ما برای عصر این بود تا از مَتحف مدینه منوره در شارع عوالی (علی بن ابی‌طالب) که پشت مجمّع کعکی است دیدن کنیم. نیم ساعت به مغرب به آنجا رسیدیم که باز نبود. برای نماز عازم مسجد شیعیان شدیم. بارها در این باغچه نماز خوانده‌ام، اما در حال حاضر، رونق زیادی پیدا کرده است. جمعیت زیادی از عربها و ایرانیان شیعه برای نماز مغرب و عشا حاضر

بودند. این ساختمان که باغچه‌ای با چند بنا در داخل آن است، مشتمل بر محلی بـرای نمـاز و چندین ساختمان دیگر است که در حال حاضر به فروشگاه تبدیل شده و شماری از افغانی‌های شیعه در وقت نماز از حدود یکی دو ساعت به مغرب تا پس از آن، اجناسی را از پارچه و اشیای دیگر عرضه می‌کنند و به نظر می‌رسد فروش خوبی هـم دارنـد. بسـیاری از کاروانهـا، ماشـین گرفته تعدادی از زائران را برای یک شب هم که شده بـه اینجـا انتقـال می‌دهنـد. پـس از نمـاز، فرصت بازگشت به متحف که معمولاً پس از مغرب تا حوالی ساعت نه باز است، نشد. از آنجا با راننده‌ای که از شیعیان مدینه بود به هتل برگشتیم. ساعتی با دوستان بودم. پس از صرف شـام، استراحت کردم.

صبح جمعه نهم مرداد ساعت چهار و نیم عازم حرم و مسجد نبوی شدم. جمعیـت تفـاوت زیادی با روزهای دیگر نداشت. امام جماعت نماز را طولانی و سوره سجده دار در رکعـت اول خواند. به همین جهت نماز را اعاده کردم و پس از زیارت پیغمبر و فاطمه علیهما السلام راهـی بقیع شدم. اوضاع آرام است و کمتر حادثه‌ای رخ می‌دهد. یک نکته جالب آنکه مسجد نبوی تا صبح باز است و سنی و شیعه از این امر استقبال می‌کنند. طی سالها این پیشنهاد مطرح بود تـا این که بالاخره عملی شد. ساعت شش و نیم به هتل برگشتم. امروز روز زیارت دوره کاروان مـا بود و علی و بعثت به همراه مادر به زیارت دوره رفتند. من هم استراحت کردم.

رسم من در این گزارش‌ها این بوده است که گاه با برخی از میهمانان شناخته شده ای که در کاروان بودند گفتگوهایی داشته باشم و یادی از گذشته بکنم.

گفتگو با حاج شیخ یحیی عابدی

امروز جمعه نهم مرداد، صبح حوالی ده و نیم خدمت آیت الله حـاج شـیخ یحیـی عابـدی زنجانی رسیدم. ایشان در حال حاضر امام جماعت مسجد مجد در خیابان امام خمینـی ـ سـپه سابق ـ هستند. این مسجد منسوب به مجد الدوله مهدی قلی خان امیر سلیمانی زنجانی است که به ترتیب دو دختر از ناصرالدین شاه گرفت. مسجد یاد شده در سـال ۱۳۱۰ ق سـاخته شـده است.

آقای عابدی فرمودند: پدرم رضا عابدی تاجر و ملاک بود و به سال ۱۳۱۹ ش درگذشت. اما بنده به سال ۱۳۱۰ متولد شدم. عموی بنده حاج شیخ زین العابدین ـ عابدی انتساب بـه ایشـان است ـ در سال ۱۳٤۸ ق درگذشت(ماده تاریخ = مغفور ایزد) و یکی از مجتهدان بزرگ زنجـان بود. دو شاگرد عمو را من دیدم: یکی سید احمد زنجانی پدرآقای شبیری زنجانی و دیگری میرزا باقر زنجانی که در نجف بود و به من گفت: من از زنجان که به نجف آمدم دو دوره درس مرحوم نائینی رفتم و فقط در دو مورد، رأی من عوض شد. هرچه داشتم از زنجـان آوردم و علـم مـن از

عموی شما بود. آقای شبیری می گفت سه نفر در نجف هم حجره بودند. شیخ زین العابدین زنجانی، میرزا ابوالقاسم قمی و حاج آقا حسین قمی. هر سه روی هم تأثیر گذاشتند. هر سه، در طهارت وسواسی و در فتوا خیلی الاحوط الاحوط دارند. خانواده من روحانی نبود و من تصادفاً معمم شدم. وصی پدر من آمیرزا محمود پدر آقا سید عزالدین حسینی که فعلاً مقیم مشهد است، بود و ایشان مرا تشویق کرد طلبه شوم. من سال ۱۳۲٤ ش طلبه شدم در حالی که چهارده ساله بودم. یکی دو سالی در زنجان ماندم. بعد به قم مشرف شدم. خواهر مرحوم سید احمد فهری همسر بنده است(و بنده با آقای لطفی که نماینده تام الاختیار آیت الله خویی در تهران بود، باجناق هستم) فرزندم محمدرضا که هم درسِ سید محمدرضا بهشتی بود پزشکی خواند و الان در سوئد است. وقتی من به قم آمدم، آقای بروجردی به قم آمده بود و قیافه لری داشت. ریش حنایی رنگ با عمامه کبود، رنگ کرباس، و ناخن ها را هم حنا می بست. بعد از فوت سید ابوالحسن، چهره ایشان عوض شد. من عالِم زیاد دیدم. اما شخصیتی مانند آقای بروجردی از هیمنه و نگاه ندیده ام. تنها کسانی که در درس ایشان مرعوب نبودند و سؤال می کردند برادران صافی بودند و اخوان مرعشی. بقیه در سؤال کردن تحت تأثیر هیمنه ایشان واقع می شدند. واعظ زاده و آقای سیستانی با گروهی از مشهد به قم آمدند. آقای واعظ زاده درس آقای بروجردی را نوشته بود و به آقای بروجردی داد که ایشان روی منبر یاد کرد و تشویق نمود. من هم نوشته بودم و دادم که ایشان نگاه کرد و روی منبر بدون ذکر نام گفت یکی از آقایان درس ما را با خط خوب نوشته، البته در مطالب اشتباهاتی دارد! من به وسیله ایشان معمم شدم. پول عمامه و لباس را هم داد. من وضع مالی ام خوب بود. املاک زیادی داشتیم. اما در اصلاحات ارضی، املاک ما را گرفتند. یک مشت قبض دادند که آن ها را هم به تدریج مصرف کردیم. من از گرفتن شهریه برای خودم عار داشتم. پنج سال درس آقای بروجردی رفتم و ایشان زنده بود که من راهی نجف شدم. آقایان خوانساری، حجت و صدر به تدریج درگذشتند و با درگذشت آن ها آقای بروجردی مرجع مطلق شد. اگر آقای حجت زنده بود، بسیاری ایشان را به آقای بروجردی ترجیح می‌دادند. من سال ۱۳۳۲ به نجف رفتم. این سفر همراه آقا موسی صدر بود. هر دو در سن سربازی بودیم. زاهدی آقا موسی را به سرلشکر علوی مقدم معرفی کرده بود و من هم توسط یک آشنا که در زنجان داشتم معرفی شدم. ما با هم مراجعه کردیم. آقای مقدم عتبات را عتباط نوشته بود و به هر حال دستور داد که به ما گذرنامه دانشجویی دادند. با هم در نجف بودیم. من در نجف با سید محمد باقر صدر خیلی صمیمی شدم. یادم هست وقتی از نجف می خواستم برگردم این شعر را را برایش نوشتم:

لولا الدموع و فیضهن لاحرقت ارض الوداع حرارة الاکباد

البته ایشان بر من مقدم بود اما من با این سه نفر یعنی آقا موسی صدر، آقا موسی زنجانی و محمد باقر صدر مدتی هم بحث بودم، هر چند آن ها از من جلوتر بودند و اجازه می دادند من هم در مباحثه آن ها شرکت کنم. فضلای آن وقت عمدتاً در نجف بودند و قم را اصلاً قبول نداشتند. قم به خاطر آقای بروجردی قم شده بود. و الا علمای بزرگ همه در نجف بودند. من مدتی ماندم و مریض شدم و به اجبار به ایران برگشتم. آقا موسی زنجانی زودتر از من برگشت. آقا موسی صدر هم به لبنان رفت و از این سه نفر محمد باقر صدر ماند. بار آخری که من ایشان را دیدم سال ۵۸ بود که به نجف مشرف شدم. ایشان را برای آخرین بار دیدم. ایشان در مدرسه شیخ طوسی تدریس خارج می کرد و بهترین شاگرد او هم همین آقای سید محمود شاهرودی بود. سفر من زیارتی، اما طولانی بود و نمی خواستم در ایران کاری اداری یا قضایی داشته باشم، لذا زیاد ماندم؛ آقای بهشتی اصرار زیادی داشت. وقتی در نجف بودم ده دوازده روزی به درس آقای صدر رفتم. همانجا که مرا دید، آن شعر را خواند و گفت شعر به خط خودت هنوز پیش من هست. اگر صدر زنده مانده بود نوبت مرجعیت به کس دیگری نمی رسید. البته من بعد از آن دو سال اول که آمدم و معالجاتی کردم، در حوالی سال ٤٨ بود که دوباره به نجف رفتم. درس آقای حکیم می رفتم که فقه می گفت. آقای خویی هم فقط فقه می گفت. آمیرزا باقر زنجانی و شیخ حسین حلی مهم ترین اساتید نجف بودند که من برای آموختن فقه و اصول نزد آن ها می رفتم. نزدیکی های انقلاب آمدم ایران. بیشتر برای معاش. چون اموال ما همه از دست رفته بود. خوب چون بچه تاجر بودم، خیلی از شهریه گرفتن خوشم نمی آمد. یکبار یادم هست پولی از زنجان به عنوان سهم رسیده بود، به آقای بروجردی دادم که بخشی را برگرداند، اما من پس دادم و گفتم اگر فقط هدیه باشد می گیرم نه سهم امام. ایشان گرفت و از جیبش پول دیگری درآورد و همانجا از من خواست که معمم شوم. زمانی که تهران بودم هجده جلد بحار را که پشت سر هم بود از جلد اول تا هیجده، تصحیح کردم که بیشتر برای تامین معاش بود. از این کار خسته شدم. از اول قرار بود آقای محمد حسین طباطبائی حاشیه بنویسد. ایشان برای معاد جسمانی پاورقی هایی نوشت که صدای مشهد درآمد و ایشان به عنوان قهر ننوشت. من از جلد اول تا هیجده تصحیح کردم. از ۳۵ تا ٤۲ را هم تنقیح و تصحیح کردم که حواشی هم دارم. این مجلدات مربوط به حضرت امیر(ع) است. بعد از این آقای آخوندی به لحاظ مالی مشکلاتی پیدا کرد و مدتی چاپ بحار تعطیل شد تا اینکه آقای کتابچی (علمی) ادامه داد که من با ایشان کار نمی کردم و بیشتر آقایان محمد باقر بهبودی و علی اکبر غفاری و خرسان بودند. من چیز دیگری ننوشتم و یک مقداری هم دارم که مانده و قدری را هم یک وقتی به رودخانه ریختم. من اجازه اجتهاد از سید عبدالهادی شیرازی داشتم. در تهران آن را آقایان

بهبهانی(با تأیید اجازه سید عبدالهادی با تعبیر: ذلک الکتاب لا ریب فیه) و کاشانی(اجازه مستقل نوشت) تأیید کردند و اجازه تصدیق مدرسی گرفتم، اما استفاده نکردم. دبیرستان علوی در سال ۱۳۳۵ ش تأسیس شد و من در سال ۱۳٤۱ ش به دبیرستان علوی که مرحوم روزبه و کرباسچیان بودند رفتم. در آنجا تا انقلاب همکاری داشتم و تدریس می کردم. فقه و ادبیات. در این مدرسه کار سیاسی هم می‌شد و بخشی از سرمایه انقلاب همانجا فراهم آمد. حداد و کمال خرازی و بسیاری دیگر از شاگردان همین دبیرستان بودند. آقای سروش هم آنجا بود و البته از شاگردان من نبود. زمانی که من تدریس می کردم او هم تدریس می‌کرد. بنده ۲۵ سال است که در مسجد مجد هستم، و قبل از آن مسجد نداشتم. البته مدتی در مسجد حضرت حمزه در خیابان شادمان نماز خواندم، ولی بعد از انقلاب نرفتم. اما این که مسجد مجد رفتم، داستانش این بود که شبی در زمستان، طبق معمول زود خوابیده بودم. خانم آمد و گفت که آقای مهدوی کنی درب منزل آمده است. آن موقع منزل من جایی مقابل منزل دکتر سحابی بود، همانجا که شهید مطهری را ترور کردند. البته وقت ترور من خانه بلکه تهران نبودم. بالاخره آقای مهدوی کنی درخواستش این بود که من برای امامت به مسجد مجد بروم. آن وقت آقاضیاء پسر آقای آملی زنده بود، اما برای نماز به مسجد نمی‌آمد. من گفتم نمی روم چون آقا ضیاء زنده است و آقای آملی حق استادی به گردن من دارد. یکی دو سال گذشت، آقا ضیاء درگذشت. در سالگرد آقای بهشتی مجلسی در مدرسه سپهسالار (شهید مطهری) برگزار شد. آقای مهدوی نشسته بود و گفت آقا ضیاء درگذشته و حالا می‌توانید بروید. رفتم مسجد را دیدم و ملاحظه کردم که مدرسه هم دارد. بالاخره قبول کردم. الان مسجد و مدرسه را اداره می‌کنم. آن موقع مدرسه آنجا را به عنوان مدرسه شماره ۲ مطهری تابلو زده بودند. من شرط کردم آن را بردارند که برداشتند. یک مقاله در مجله مسجد شماره ۲۰ در باره مدرسه سپهسالار بود. من هم مقاله ای نوشتم که این مسجد سپهسالار که خودتان نوشته‌اید مال سپهسالار است چرا اسمش را تغییر داده‌اید. خود شهید مطهری به این کار راضی نیست. به آقای انواری نوشتم که پیش رهبر بروید و ایشان را قانع کنید. بالاخره آقای انواری گفت که امکان چاپ این مقاله نیست. وقتی اسم خیابان پهلوی را عوض کردند و دکتر مصدق گذاشتند (و بعد ولی عصر). آقای بازرگان اساساً مخالف تغییر اسامی بود. بالاخره ما مسجد مجدی شدیم. مدرسه دوره هایی گذرانده است. یک دوره طلاب خارجی سنی آوردند در اینجا که من هم موافق نبودم. این کار آقای .... بود. بالاخره تعطیل کردند. مدتی خالی بود تا این که به تدریج مدرسه را ما فعال کردیم، اما به دلیل این که نخواستیم برنامه قم را قبول کنیم به دلیل مشکل سربازی طلاب به اجبار تعطیل شد. این بود تا آقای رشاد آمد و طلابی آورد که یکسال بودند، اما اخیراً حوزه جدیدی تأسیس کرده‌ایم که

زیر نظر حوزه علمیه قم است. سال گذشته ۳۵ طلبه داشتیم که زیر نظر مدرسه مروی امتحاناتشان برگزار شد و امیدواریم که امتیاز مدرسه را مستقل صادر کنند. یکی از مدرسین پارسال ما آقای مسعود خامنه ای بود که مکاسب درس می‌گفت.

دیدار با آیت الله عَمری

ظهر جمعه نهم مرداد را منزل بودم و از تلویزیون نماز جمعه مسجد الحرام را دیدم. در اینجا ایران کانال های تلویزیونی هتل را کنترل می کند. تمام کانال های ایرانی باز است و به جز آن الجزیره و دو شبکه عربستان. امکان تغییر برنامه آن را هم فراهم نکرده‌اند. البته در هتل‌هایی مانند انوار المدینه که به جز ایرانی‌ها دیگران هم هستند، کانال‌های دیگر هم باز است. به هر حال عصری بیشتر به کار روی سفرنامه سلیم خان گذشت.

ساعت چهار و ربع بود که همراه حدود سی چهل نفر از دوستان به راهنمایی آقای شهرستانی نزد آقای آیت الله عمری رفتیم.

ایشان ریاست جامعه شیعه مدینه را در دست دارد. در حال حاضر پسرش شیخ کاظم اقامه نماز می‌کند. خود شیخ به سختی راه می رود تا جایی که، در راه رفتن دو نفر او را کمک می‌کردند. ایشان آمد و روی صندلی نشست. محل پذیرایی در همان حسینیه، جایی بود که نماز جماعت می‌خوانند. پذیرایی نسبتاً خوبی صورت گرفت و حدود چهل دقیقه‌ای بودیم. ایشان چند دعا کرد و آقای سید جعفر کریمی هم چند جمله‌ای گفت. به نظرم آمد که شاید بتوان یک یادنامه‌ای در ایران برای وی فراهم کرد و ضمن آن از تاریخچه تشیع در مدینه، وضعیت شیعیان نخاوله، زندگینامه آقای عَمری و مسائل دیگر بحث کرد.

در بازگشت، هنوز ساعتی از روز مانده بود، وقتی از اتوبوس پیاده شدیم، همراه آقایان معراجی و جعفری به محل نمایشگاه مرکز مدینه شناسی رفتیم. جمعیتی از ترکها آمده بود و مسؤول نمایشگاه مشغول توضیح میدان جنگ احد برای آنان بود که خیلی هم مفصل صحبت کرد. از این میدان و همین طور جنگ احزاب، دو عدد سی دی هم در آن مرکز تهیه شده بود که من خریداری کردم. چند تصویر هم خریدم. از آنجا به یک کافی نت رفتیم و بیست دقیقه ای اخبار ایران را مرور کردیم. مهم صحبت آقای ... بود که در نماز جمعه به آقای .... حمله کرده بود. به نظرم منهای بحثهای سیاسی، ماهیت نماز جمعه را به کلی عوض کرده‌ایم. به هر حال، نزدیک مغرب بود که برگشتیم و پس از وضو به حرم مشرف شده نماز مغرب و عشاء را خواندیم.

شب سی دی غزوه احزاب را دیدم. به نظرم جالب تهیه شده و ابعاد مختلف این حادثه در یک فیلم بیست دقیقه ای به وضوح دیده می شود. این فیلم می‌تواند نسخه فارسی داشته باشد و

نه تنها برای روحانیون کاروانها و زائران بلکه به صورت عمومی در تلویزیون برای مردم نشان داده شود. آخر شب سری به دو فروشگاه لباس زدیم، اما چیزی نپسندیده به جز چند تکه کوچک خریدی نداشتیم.

صبح روز شنبه دهم مرداد، ساعت پنج و نیم همراه کاروان کوچک خودمان راهی زیارت دوره شدیم. من اندکی دیر رسیدم و مجبور شدم ماشین کرایه کرده با پرداخت بیست ریال خود را به احد برسانم. پس از زیارت حمزه سید الشهداء به مسجد قبلتین رفتیم. از آنجا به قبا و ساعت هفت و نیم بود که برگشتیم. در ماشین معمولاً آقای علامی مطالبی بیان می‌کند که عیناً همان حرفهای سالهای قبل و البته کم و بیش شنیدنی است.

ادامه سفر به گذشته با حاج شیخ یحیی عابدی

امروز شنبه ساعت ده و نیم باز خدمت آقای عابدی رسیدم. ایشان اول از آشنایی با شهید بهشتی صحبت کردند:

اولین بار ایشان را در مدرسه حجتیه دیدم. در قسمت شمالی آن ساختمانی معروف به «پارک» وجود داشت و دارد. مرحوم آقای حجت آنجا و همین طور زمین های بیرون را خریداری کرد ولی هنوز ساخته نشده بود. در پارک نیز ساختمانی دو طبقه بود. در طبقه دوم آن شش حجره و یک سالن وجود داشت. این شش حجره از غرب: اولین حجره از شمال غربی متعلق به آقا مجدالدین محلاتی بود که تنها بود. حجره دوم به سید محمد حسین حسینی طهرانی و آقای محمد صادقی تعلق داشت که حالا رساله دارد. حجره سوم از آن بنده بود که مدتی در آن ساکن شدم. این ضلع شمالی. در ضلع جنوبی اولین حجره که شرقی جنوبی است در اختیار آقاعبدالمجید رشید پور با شیخ مهدی هسته‌ای، که دو سال پیش وفات کرد، قرار داشت. رشید پور به آموزش و پرورش رفت. در حجره بعدی که وسط بود، آقای بهشتی و آقا سید محمدعلی روضاتی سکونت داشتند. حجره بعدی را خاطرم نیست که از آن چه کسی بود. شاید یکی از ساکنین آن آقا کمال موسوی اصفهانی بود. آنجا سالنی وجود داشت که مرحوم آقای حجت، حاج آقا حسین فاطمی، پیرمردی از شاگردان میرزا جواد آقای ملکی تبریزی، را آورد که در آنجا درس اخلاق می‌گفت. او مرتب از مرحوم میرزا جواد آقا یاد می‌کرد.

من معمولاً با اینها که گفتم رفاقت داشتم و با هم بودیم. آقای سید مرتضی جزائری هم به عنوان یکی از رفقای ثروتمند، خانه ای اجاره کرده و جمعه ها نزد او جمع می شدیم. من آشپزی می کردم. مرحوم بهشتی هم بود. ایشان قبل از طلبگی دیپلم داشت. آقا مجد محلاتی و آقا موسی صدر در دانشکده حقوق ثبت نام کرده و درس خواندند و لیسانس شدند. آقای بهشتی لیسانس زبان گرفت. بعد آمد قم و به من گفت که به آموزش و پرورش رفته‌ام و دبیر

شده‌ام. دنبال اجاره ی خانه بود که با هم رفتیم و برای او خانه‌ای در صفائیه پیدا کـردیم. کـارش در دبیرستان حکیم نظامی بود. بعدها من به نجف رفتم و رابطه مان قطع شد و خبری از ایشـان نداشتم. تا اینکه آقای کرباسچیان از حاج آقا مرتضـی حـائری خواسـت کـه دبیرسـتانی در قـم تأسیس کند. ایشان که مدرک دولتی نداشت دست به دامان آقای بهشتی شد و ایشان با سـرمایه حاج آقا مرتضی حائری امتیاز دین و دانش را گرفت و خیلی خوب اداره می‌کرد. خـودش ظهـر جماعت می‌خواند و همه دانش آموزان و دبیران و مستخدمها به او اقتدا می‌کردند.

یادم رفت بگویم که یک سال تعدادی از فضلای قم به تهـران رفتنـد کـه تصـدیق مدرسـی بگیرند. این باعث عصبانیت آقای بروجردی شد و در جلسه درس هم گلایه کرد، اما اینهـا کـار خودشان را کردند. یکی هم آقای مطهری بود. یکی از ممتحنین مرحوم راشد بود که در شبستان شرقی مدرسه سپهسالار امتحان می‌گرفت. وقتی آقای راشد وارد شده و آقای مطهـری را دیـده، گفته بود شما جایتان آنجا نیست که نشسته‌اید، بایـد جـای مـن بنشـینید. آقـای مطهـری قبـول نکردند. راشد نیز اصلاً حاضر به طرح سؤال از ایشان نشده تـا اینکـه آقـای مطهـری از جلسـه خارج شده بود. برادرم باقر عابدی هم جزو دبیران دبیرستان دین و دانش بود و از میان ما هفـت برادر، ایشان از همه زودتر وفات کرد. زمانی که رژیم پهلوی نسبت بـه آقـای بهشـتی مشـکوک شدند، ایشان را از قم به تهران انتقال دادند. این عملاً نوعی تبعید بود. ایشان در نزدیکی راه آهن یک خانه‌ای گرفت و از آنجا تا نارمک می‌آمد و در دبیرسـتان کمـال درس می‌گفـت کـه راهـی طولانی بود.

بعد از آقای محققی مسجد هامبورگ کسی را نداشت. این بـود کـه آقـای میلانـی تصـمیم گرفت کسی را بفرستد و بهترین شخص همین آقای بهشتی بود. او بهترین شاگرد مرحوم دامـاد محسوب می شد. آن زمان در حوزه حدود چهارهزار طلبـه حاضـر مـی شـدند و درس مرحـوم داماد مجمع بهترین فضلای قم بود.

برای فرستادن آقای بهشتی و کار گذرنامه متوسل به آیت الله سید احمد خوانسـاری شـدند که ایشان با استفاده از ارتباطات برای آقای بهشتی گذرنامه گرفت. در همین سفر بود که ایشـان به عراق رفت و من هم با ایشان مشرف شدم. چند روزی به عنوان زائر در منـزل مـن بـود. یـک دیداری هم با آیت الله خویی داشت. دو سه جلسه ای هم با آقای محمد باقر صدر دیدار شـد، اما آقای بهشتی برای رفتن عجله داشت و گویا دیداری با آقای حکیم هم نداشـت. از عـراق بـه لبنان رفت و از آنجا به هامبورگ. ما سفری هم به کوفه داشتیم و این ایام با هم بودیم.

آقای میلانی و صدرالدین جزائری(پدر سید مرتضی) خیلی مؤید آقای بهشتی بودند و از او تعریف می‌کردند. زمانی که من تهران بودم روزی به منزل سید صدرالدین رفتم کـه آن موقـع در

تهران صاحب عنوان بود و در بازار مسجد عباس آباد نماز می‌خواند. آن روز چندین نفر از جمله آقای مطهری بودند. سید مرتضی را صدا زد و گفت آن عکس ها را بیاور. سید مرتضی سی چهل عکس آورد که مربوط به هامبورگ بود. اخیراً یکی از این عکسها به مناسبت هفت تیر در ضمیمه روزنامه اطلاعات چاپ شد. عکسهای جالبی بود. یک زمانی در همین مکه، آقا موسی صدر آمده بود در یک هتلی که معمولاً وارد می شد، من با آقای سید جعفر شهیدی به دیدن ایشان رفتم. در آن هتل آقا موسی با همان لهجه عربی گفت: من در هر مستوایی بودم بر اقران خودم تفوق داشتم، غیر از دو نفر: یکی سید محمد باقر صدر و دیگری بهشتی. آقای بهشتی هامبورگ بود تا این که یک روز سید مرتضی جزائری به من گفت که آقای بهشتی به ایران می آید و ما به استقبالش می‌رویم. من نتوانستم بروم. نمی‌دانم در فرودگاه چه اتفاقی افتاده بود که سید مرتضی جزائری اعداء عدوّ آقای بهشتی شد. آقای بهشتی بعدها گفته بود آقایی که از من سؤالی در باره حجاب خانمم پرسیده بود به دلیل کِبَر سن سخن مرا نگرفته و تصور کرده که خانم بنده بی حجاب بوده است. در حالی که گویا مقصودش این بوده که حجاب اسلامی (یعنی نیمه حجاب! به زعم او) داشته است. به هر حال این خانواده علیه او شدند.

در کوچه قائن، واقع در خیابان مصطفی خمینی که آن موقع سیروس می گفتند، یک خانه ای بود متعلق به آقای بابایی که سالن های وسیعی داشت و جلساتی در آنجا برگزار می شد که نتیجه اش همین گفتار ماه است که چاپ شده است. مرحوم بهشتی یک سخنرانی کرد که من حاضر بودم. اولین سخنرانی را مرحوم آیتی کرد. بعد مرحوم مطهری و بعد هم آقای بهشتی و سید مرتضی جزائری که مجموعاً دوازده سخنرانی است که مرحوم غفاری به چاپ رساند. بعد از سخنرانی آقای بهشتی، کسانی سؤال کردند. گرداننده آن جلسه شخصی به نام مرحوم جعفر خرازی بود، صاحب امتیاز دبستان شماره ۲ علوی، و امام خمینی بعد از آمدن آنجا وارد شد. دبیرستان علوی دو دبستان هم داشت. جعفر خرازی گفت آقای بهشتی خسته شده‌اند و ایشان را بردند به اتاق دیگر. بالاخره جلسه به اتمام رسید. به تدریج هوای سیاسی انقلاب عوض شد. یک سخنرانی برای ایشان در کوی دانشجویان امیرآباد گذاشتند که من بودم و ایشان در باره تحریف صحبت کرد که قدری سیاسی بود.

این بود تا این که فعالیت های انقلاب آغاز شد. یکبار آقای بهشتی به من زنگ زد که زنجان چه خبر است؟ من با خبرهایی که داشتم به ایشان گفتم که زنجان در اعتصاب است و تظاهرات زیادی صورت گرفته و همه جا را آتش زدند، اما خسارت جانی به کسی وارد نشده است. ایشان گفت که خیلی خوب، ما همین را می‌خواهیم که کسی کشته نشود. من دیگر آقای بهشتی را ندیدم که انقلاب شد.

یکبار تلفن به بنده زد که زیر کرسی بودم. ایشان گفت ما مـی خـواهیم شـما را در میـدان و صحنه انقلاب ببنیم. طولی نکشید که جریـان حـزب پـیش آمـد. البتـه پسـر مـن کـه اسـمش محمدرضا است با پسر ایشان محمدرضا رفیق بودند و دایماً رفت و آمد می‌کردنـد و همـدرس بودند و خانه ما زیاد می‌آمد.

مسجد خندق

امروز شنبه بعد از ظهر هم کار من در هتل، ادامه تصحیح حج نامه سلیم خان بود. بعـد از ظهر تا ساعت پنج هم هتل بودم. وضو گرفته ابتدا سری به کافی نت زده اخبار ایران را که دلسرد کننده است مرور کردم. بعد به حرم مشرف شده نماز مغرب و عشاء را خواندم. یـک ایرانـی بـا شنیدن اشهد ان محمداً رسول الله با صدای بلند صلوات فرستاد که توجه همه را به خود جلـب کرد.

ساعت ۹ صبح یک شنبه ۱۲مرداد بود کـه طبـق قـرار همـراه آقـای معراجـی و جعفـری بـا خانواده‌هایشان راهی زیارت دوره شدیم. قرار شد تا شرحی از اوضاع برای آنان بیان کـنم. ابتـدا احد رفتیم و پس از زیارت مختصری شرحی از جنگ احد و میدان آن بیان کردم. سـپس راهـی مسجد قبلتین شده و پس از خواندن نماز راهی مساجد سبعه شدیم. چند سالی بود کـه مـن از نزدیک ندیده بودم. در حال حاضر مسجد بزرگ خندق که در قسمت غربی میدان مساجد سبعه است بسیار بزرگ و شیک و با تجهیزات کامل آماده شده است.

معماری آن زیبا و به لحاظ تزئینی از سایر مساجد ممتاز است. پنجره های رنگی مثل پنجره های قاجاری ما فراوان بکار رفته و چراغها و همین طور جا قرآنی‌ها که در اطراف ستونها درست شده ممتاز است. این مسجد به عکس سایر مسـاجد جدیـد عربسـتان دارای حیـاط بـه سـبک مساجد ایرانی و شامی است که در اطراف آن ستونهایی برپا شده و مسقف است، اما کل حیات سقف ندارد. کوه سلع کاملاً روی مسجد محیط است.

از مساجد قدیمی مسجد فتح، مسجد سلمان، مسـجد عمـر و مسـجدی کـه بـه نـام امـام علی(ع) شهرت داشت، اما در اصل مسجد ابوبکر بود باقی مانده است. سالها پیش مسـجدی که به نام ابوبکر و عثمان، و در واقع مسجد امام علی(ع) بود از بین رفـت. چیـزی هـم بـه نـام مسجد فاطمه الان دیگر وجود ندارد.

روشن است که نماز خواندن در مسجد خندق به لحاظ توصیه معصومین (ع) وجهی ندارد و مسجد جدیدی به شمار می آید. از آنجا راهی قبا شدیم. در میان راه، راننده شیعه ما جـایی را که یک ساختمان قدیمی بود به عنوان محل ورود سبایای کربلا به مدینه نشان داد که طبعاً وجـه تاریخی نداشت.

محو کامل مسجد بنوقریظه

از آنجا به سمت قبا رفتیم. نماز خواندیم و از طریـق مسـجد جمعـه پـایین آمـده سـری بـه مسجد بنوقریظه زدیم که تصویر زمان سلامت و زمـان تخریـب آن را در آثـار اسـلامی مکـه و مدینه آورده‌ام. امروز تبدیل به میدانگاهی شده که کنار آن زباله ریخته‌اند.

ساعت از دوازده گذشته بود که به هتل برگشتیم.

بعد از ظهر یکشنبه پس از استراحت، حوالی ساعت پنج عازم بقیع شدیم. بقیع معمولاً پس از نماز عصر تا حوالی شش باز است. وارد بقیع شده و تا آخـر سـر قبـری منسـوب بـه حلیمـه سعدیه رفتیم. روبروی قبر حلیمه، در حال برداشتن بخشی از دیوار بقیع بودند. آیا می خواهنـد از آنجا دری باز کنند؟ مثلاً برای این که مردم از یـک طـرف وارد شـده از طـرف دیگـر خـارج شوند؟ در وقت خواندن زیارت نامه در اطراف قبور مطهر ائمه، مدام توصیه به بستن کتاب دعـا می‌شود. «کتاب ببند» جمله‌ای است که هر لحظه شنیده به گوش می رسد.

حوالی ساعت شش وارد حرم شده در بخش قـدیمی مسـجد، جـایی کنـار سـتونی نشسـته مشغول خواندن قرآن و زیارات و نماز شدم. در سال هفت و ده دقیقه اذان گفتند و هفت هشـت دقیقه بعد نماز شد. نماز عشا را نیز خواندم و به هتل برگشتم. در دو سه سال اخیر، نماز مغـرب را در زمان کوتاه‌تر می‌خوانند، و این صرفه جویی در خواندن سور کوتاه یا دو سـه آیـه بـه جـای سوره است. در حالی که در قدیم، آیات زیادی خوانده می‌شد. یک مسأله مهم دیگر کـه در یـن چند سال به آن توجه کرده‌ام و دیگران هم، نقش سرفه است. مثلاً وقتی برای اقامه بلند می‌شود، تقریباً همیشه یه سرفه کوچک یا سینه صاف کردن دارد که نشان شروع اقامه برای ایجاد آمـادگی است. یا برای نماز میت، از وقتی که اعلام می کند که نماز میت خواهد بود یکی دو دقیقه طول می‌کشد تا جنازه‌ها را آماده کنند. وقتی آماده شد باز یک نیمه سرفه‌ای داریم. البته جاهای دیگـر هم از سوی مؤذن و امام سرفه‌هایی در کار است که هر کدام کاربرد خاصی دارد.

یک مشکل در این اوقات که کاروانهای دانشجویی در اینجا هستند، سروصـدای آن هـا در داخل مسجد النبی (ص) در گفتگوی با یکدیگر است. در حالی کـه غالـب مـردم در سـکوت هستند، ایرانیها اغلب با یکدیگر صحبت می‌کنند و در این میان دانشجویان که حرفهای فراوانی برای گفتن دارند، سروصداشان جلوه بیشتری دارد. راهش ایـن اسـت کـه روحـانیون بـه آن هـا یادآور شوند که در مسجد، زمانی که برای نماز نشسته‌اند، سکوت کنند(آقای انواری در همـین سفر فرمودند که جوانی ایرانی در میانه نماز در صبح جمعه که نمـاز هـم طـولانی شـد، وقتـی تلفنش زنگ زد جواب داد. بلافاصله بعد از نماز همه به او هجوم بردند و با گفـتن رافضـی او را به شدت توبیخ کردند!).

شب بعد از ساعت ۹ برای خرید به برخی از فروشگاهها سرزدیم. هایپر بِنده از یکی از شاهزادگان سعودی به نام طلال یکی از بزرگترین آن هاست که بیشتر به درد اهالی مدینه می‌خورد. سری به فروشگاه حرم بلازا زدیم. راننده‌ای که ما را می‌برد از روز عاشورا پرسید و گفت: آیا زن و مرد در این قبیل مراسم مختلط هستند؟ روشن بود که این سؤال از کجا آب می‌خورد.

امسال آنچه ما شاهدیم این است که در این ایام، هشتاد درصد زائرانی که اینجا هستند ایرانی‌اند. به نظرم اگر ایرانی ها نبودند غالب این فروشگاهها در این وقت، مشتری نداشتند. طی این سالها، یادگیری فارسی توسط افراد مقیم از عرب و غیر عرب، به طرز شگفت انگیزی بالا رفته است.

یک پاکستانی بریلوی نه دیوبندی

امروز دوشنبه ۱۲ مرداد را تا نزدیکی ساعت یازده و ربع به کار تصحیح حج نامه سلیم مشغول بودم. این سفرنامه مطالب تازه دارد، از جمله اینکه یک سنی کرد ایرانی به حج رفته و می‌توان بر اساس آن برای شناخت حج گزاری کردهای ایرانی و دیدگاه‌هایشان استفاده کرد.

ساعت یازده و نیم ابتدا سراغ بقیع رفتم. این ساعت در بقیع بسته است. همانجا زیارت نامه و سپس زیارت وداع را خواندم. زیارت حضرت فاطمه زهرا(س) را نیز خوانده سپس به مسجد النبی (ص) آمدم. جایی نشسته مشغول نماز و زیارت شدم. در بین نماز یک پاکستانی کتاب دعای من را برداشت. بعد سر صحبت باز شد. پرسیدم: فارسی می‌دانی؟ گفت: آری می‌خوانم. بعد هم چند سطری خواند و گفت من فارسی را در پاکستان یاد گرفتم. زبان عربی بهترین زبان و بعدش زبان فارسی است. بعد گفت که این وهابی ها نه تنها حب اهل بیت ندارند که بغض اهل بیت دارند. کسی که با اهل بیت دشمن باشد، کافر است. او گفت که ما در پاکستان دو نوع سنی داریم. دیوبندی و بریلوی. دیوبندی ها همین وهابی ها و طالبانی های حرامی هستند(که البته در یکدست دانستن آن ها اشتباه می کرد) اما بریلوی ها محب اهل بیت هستند. ما با شما سر صحابه اختلاف داریم اما این جار و جنجال ندارد. حب اهل بیت جزو دین است و این وهابی ها خادم یهود هستند. او گفت: من خودم به زیارت کربلا رفته‌ام. این وهابی‌ها از یزید دفاع می کنند و حسین را برخطا می‌دانند در حالی که حسن و حسین سیدا شباب اهل الجنه هستند. بعد از نماز ظهر هم سر در گوش من گذاشت و گفت: من نماز فرادا می‌خوانم چون این امام فاسق و فاجر است. کسی که اهل بیت را دوست ندارد، کافر است. وی گفت که ۲۹ سال است که اینجا مقیم است و دلش به رفتن به بقیع و حب اهل بیت خوش است.

ساعت حدود یک بود که به هتل برگشته آخرین ناهار را خدمت دوستان بودیم و اکنون که

ساعت از دو و ربع گذشته مشغول نوشتن این مطالب هستم. خداوند عبادات و زیارات ما را بـه کرم خود قبول فرماید، ما را عاقبت به خیر کند، و از شر شیطان و ظلم سلطان و جهل جاهلان و سرزنش دشمنان و افراط دینداران و نیش حسودان در امان بدارد.

مسجد شجره و انجام عمره

ساعت پنج روز دوشنبه ۱۲ مرداد عازم مسجد شجره شدیم. سنی‌ها مسجد شجره را بـه نـام نمی‌شناسند و بیشتر با نام مسجد میقات یا ذوالحلیفه یا آبار علی از آن نام می برند. سـاعتی در مسجد شجره، در جایی، نسکافه‌ای میل شد و سپس داخل مسجد رفتـه، مسـتحبات بـه عمـل آمده، نماز مغرب را به جماعت خواندیم. بعد نماز عشاء را و سپس محرم شدیم. بعد از نمـاز، یکی از علمای موجود در کاروان ما، از تنـدروی یکـی از میهمانـان دیگـر در طـرح پـاره‌ای از مسائل سیاسی در جلسات دوستانه، اما عمومی انتقاد کرد. به هر حال سوار ماشـین شـدیم کـه قدری با تأخیر حرکت کرد. در ماشین معمولاً پلو عدس با کشمش می‌دهنـد. آب میـوه و مـوز هم هست. در راه جایی توقف یک ربعی دارد و دوباره حرکـت مـی کنـد. سـاعت دوازده و نـیم رسیدم. این تقریباً برنامه ثابت این چند سـال اسـت. قـرار گذاشـته همـراه شـماری از دوسـتان ساعت یک و نیم بود که به سمت مسجد الحرام حرکت کردیم. از سـاعت دو اعمـال را شـروع کرده تا حوالی ساعت چهار تمام کردیم. بعثت ما در میانه طـواف، خـون دمـاغ کـرده بـود کـه کارهایش قدری به تأخیر افتاد. نماز صبح را در مسجد الحرام بـودیم و بعـد از آن بـه آرامـی بـا جمع و جور کردن افراد مفقود از همراهان راهی هتل شدیم. هتل ما رمادا اسـت و مـا در طبقـه هجدهم یعنی دو طبقه مانده به آخر هستیم. با شمارش طبقات اولیه هتل ما ۲۵ طبقه است.

بر اثر خستگی دیشب، تا ساعت یازده خواب بودم. بعد برخاسته به کار تصحیح حـج نامـه مشغول شده ساعت یک برای ناهار به هتل شهداء رفتیم که آقـای شهرسـتانی و دوسـتان دیگـر آنجا هستند.

وبای مکه در سال ۱۳۱۰ قمری و مرگ هزاران نفر

عصری ساعتی استراحت کرده و باز مشغول حج نامه سلیم شدم. بـه بخـش منـا و عرفـات رسیدم. روزهای منی وبا طبعاً به دنبال قربانی کردن هزاران شتر و گوسـفند فراگیـر شـده و عـده زیادی وفات می‌کنند که از آن جمله برخی از نزدیکان همین نویسنده یعنی سـلیم خـان اسـت. یک عبارت او را می‌آورم:

«ماشاء الله ناخوشی به طوری شدّت کرده، کوه و صحرا و اطـراف شـهر و کوچـه و بـازار و میدان و مناخه و میان صفا و مروه، چه در میان بشـری و شـکدف، و چـه در کوچـه‌ها، میّـت و

مریض چون برگ خزان از عواصف و صرصر اجل، طوری زمین ریخته مانند روز محشر، و نمونهٔ فَزَع اکبر، آثار آیهٔ شریفهٔ: **وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلاَّ مَنْ شاءَ اللَّه** [زمر:٦٨] به ظهور رسیده و مفاد آیه شریفه **وَ زُلْزِلُوا زِلْزالاً شَدیداً** [احزاب: ١١] ظاهر و هویدا گشته و به فهوای **يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخیه وَ أُمِّهِ وَ أَبیه وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنیه** [عبس: ٣٤ ـ ٣٦] نه پدر را به پسر رحم، نه برادر را به برادر پروا مانده، هر یک وانَفسا وانَفسا در استخلاص خود می‌کوشیدند. شب و روز لاینقطع حمّال، جنازه‌ها را از جمیع کوچه و برزن الی جنّت المعلی، سه چهار صف تکبیر کنان و تلبیه گویان برده، دفن می‌کردند. حتی از کثرت میت و مریض که چند صف به دور بیت طواف می‌دادند، فرصت طواف کمتر و دشوار آمده، حاجی رستم بیک و حاجی ملا عبید برادر حاجی ملا صادق و حاجی میرزا صالح، حاجی میرزا ابوالمحمد سقزی نیز با سه نفر دیگر از حجاج ساوجبلاغ و اشنو و سقز مرحوم شده، خلاصه به قراری که می‌گفتند دویست و پنجاه هزار نفر دعوت حق را اجابت کرده، به رحمت ایزدی پیوستند». همین سلیم خان در جایی هم می‌نویسد که از حجاج اشنویه که ٣٦ نفر بودند، هجده نفر زنده برگشتند.

با این عبارت می‌توان اوضاع آن زمان را با اکنون که آنفولانزای خوکی آمده قدری مقایسه کرد و دریافت که بشر جدید با توانایی علمی خود چه پیشرفتهایی داشته است. برای نماز مغرب و عشا به حرم مشرّف شدیم که نسبتاً شلوغ است. بعد از آن به هتل برگشته و باز ساعتی به کار تصحیح پرداختم. ساعت نه و نیم بود که برای شام به هتل شهدا رفتیم.

راستش هر کس از هر گروهی، این روزها نسبت به اوضاع ایران حساسیت دارد. امروز عصری که مصاحبه دری نجف آبادی پخش شد که دستگیرشدگان حوادث اخیر سه هزار نفر بوده، بار دیگر همه را نگران کرد. امشب سر شام خواسته شد که در حرم خداوند برای اوضاع ایران دعا کنند. در ضمن دعاها خواسته شد که بگویند شادمانی را به مردم ایران باز گرداند. واقعیت این است که همه نوعی غم را در وجودشان حس می کنند. آن شادی و اعتماد و اطمینانی که پیش از انتخابات بود به یک آرزو تبدیل شده است. ان شاءالله که خداوند به حق محمد و آل محمد اوضاع را اصلاح فرماید.

امشب در حرم دیدم که بچه ها مرتب با دوربین و موبایل عکس می‌گیرند و دیگر کسی مزاحم آنها نمی‌شود. یادم آمد که سالهای گذشته مأموران حرم و سعودی چه بر سر مردم می‌آوردند. برای سالها داشتن موبایل دوربین دار در این کشور ممنوع بود و شگفت آن که الان هم کیف خانمها را گشته و گاه در حرم مدینه و مکه مانع از بردن موبایل دوربین دار توسط آنان داخل حرم می‌شوند. معلوم نیست علت چیست؟ اینجا که مجلس عروسی خانمها نیست که

عکس گرفتن از آنها بدون حجاب مطرح باشد. اینجا زنها یکسره حجاب دارند. اما به هر حـال این مشکل کاوش کیف خانمها ادامه دارد..

قبلاً یکبار اشاره کردم که یادگیری فارسی در اینجا چه قدر زیاد اسـت. امشـب نمونـه یـک عرب ـ ترک را دیدم که به خوبی فارسی حرف می‌زد. پرسـیدم از کجـا یـاد گرفتـه‌ای گفـت: از رمادا. مقصودش ایرانی‌های مقیم هتل رمادا بود که تقریباً دو سال است تعداد زیادی ایرانـی در آن جای دارند و به فروشگاه های اطراف رفت و آمد می‌کنند.

امروز صبح چهارشنبه ١٤ مرداد دو ساعتی به کار مقابله حج نامه مشغول بودم.

یادی از مرحوم سید جعفر شهیدی

ساعت ده خدمت آقای عابدی رسیدم که ایشان قرار بود داستان آشنایی خـود را بـا مرحـوم آقای سید جعفر شهیدی بیان کنند. ایشان گفتند: اولین بار که من آقای شهیدی را دیدم سال ٢٦ بود. من معمم نبودم. قم خلوت آن ایام، اگر در فیضیه شخص غریبی وارد مـی شـد، مشـخص بود. به خصوص وقت غروب که نامه رسان می آمد و نامه‌ها را توزیع می‌کرد. آن وقت سیدی را دیدم که تند تند راه می‌رفت. پرسیدم کیست؟ گفتند آقای سید جعفر شهیدی, از طلاب نجـف است. کتابهای چندی هم دستش بود. من آن وقت رابطه‌ای با ایشان برقرار نکردم. چنـد کتـاب ایشان از جمله جنایات تاریخ ج١ ایشان را دیدم. در آن کتـاب بـه میـرزا عبداللـه چهلسـتونی و میرزا باقر کمره‌ای حملاتی کرده بود. بعدها که دوست شدیم از این کار اظهار تأسف می کرد و به من می گفت کاری بکن که من عذرخواهی کنم. حاج حسن آقـای سـعید را کـه پسـر آقـای چهلستونی بود واسطه کردیم عذرخواهی کرد, اما برای آقای کمره‌ای واسطه‌ای پیدا نکردم. میرزا عبدالله چهلستونی با دربار ارتباط داشت و گاهی پیش شاه می‌رفت. حمله به کمـره‌ای هـم بـه خاطر کتاب دو گهنکار بود. کمره‌ای آدم مخصوصی بود. خودش کشاروزی می‌کـرد و زمـین را شخم می‌زد. از وجوهات هم استفاده نمی‌کرد. مرحوم آقای خمینی به میرزا باقر کمره‌ای خیلـی عقیده داشت. بعد از انقلاب هم میرزا صادق لواسانی را برای احوالپرسی نزد او روانه می کرد و پول می‌فرستاد. من با آقای لواسانی خیلی نزدیک بودم و می‌دانم، به هر حال مطالـب کتـاب دو گنهکار از یک روحانی در آن سالها شگفت بود.

من آقای شهیدی را بعد از دیدار اول که در سال ٢٦ بود دیگر ندیدم. تا چند سال بعد که در امتحان مدرسی شرکت کردم. یکی از مواد آن فارسی بود. وقتی وارد شدم دیدم آقای شـهیدی و مهدی محقق ممتحن هستند. آن وقت شهیدی معمم نبود. محقق من را می‌شناخت. کتابی کـه از آن امتحان می‌گرفتند کلیله بود. من مطالعه کرده بودم. یک عبارتی را باز کرد. من هـم بـدون

مطالعه، شروع به خواندن کردم که خوشش آمد. تا رسید به این عبارت: و شیر سوار فلک به گرد او نرسیدی. شهیدی از من پرسید شیرسوار فلک چیست؟ گفتم: خورشید. خداحافظی کردیم. اینجا هم هنوز دوستی نداشتیم. سال ۵۵ با کاروان حاج آقا رضا طریقت به مکه آمدیم. سال ۵٦ هم خواستیم با همان کاروان بیاییم. این اولین سالی بود که گفتند انتخاب کاروان دست دولت است که کاروان را معیَن می‌کند. خانه که آمدم شخصی به نام مهاجری زنگ زد که شما با کاروان ما هستید. جایش نزدیک ما بود. من گفتم که مشرف نمی‌شوم چون نمی‌دانم با کی هستم. ویزای عراق گرفتم تا عرفات را در عراق باشم. چند روز گذشت و خانم گفت که رد سفر مکه خوش یمن نیست. در قرعه اسم شما درآمده و الان نروید خوش یمن نیست. من در درونم قدری متأمل شدم. استخاره کردم. آیه آمد: **یؤتهم کفلین من رحمته.** تسلیم خانواده شدیم. به کاروان حاج علی مهاجر رفتم. از او لیست مسافران را خواستم. دیدم اسم سید جعفر شهیدی و آقای سدهی بود. تا فرودگاه جده هیچ آشنایی نداشتم که سلام و علیک بکنم. در جایی به نام شرفیه، حجاج ایران را نگه می‌داشتند. در این وقت آقای شهیدی را دیدم. ایشان هم مثل من بود. برخاستم و پس از سلام، خودم را معرفی کردم. قرار شد این ۲٤ ساعت را به جده برویم. من خواستم یک بلیط جده به بغداد تهیه کنم. چون ویزای عراق را داشتم. رفتیم و یک بلیط گرفتیم.

در این سفر ما از جده تا مدینه را با هواپیما آمدیم. در مدینه من و آقای شهیدی در یک اتاق بودم. خانم ایشان هم با خانواده آقای سدهی بودند. آقای شهیدی متهجد و بکاء بود و شب‌ها من شاهد بودم که نماز شب می‌خواند. به هر حال مناسک حج انجام شد. من مقید بودم که خودم به کشتارگاه بروم. چون کلاً عمل به احتیاط می‌کنم. با آقای شهیدی و آقا طاهباز بعد از نماز ظهر و عصر به کشتارگاه رفتیم. من باید چهارده گوسفند انتخاب می‌کردم و می‌کشتم و این کار را به دست خودم انجام دادم. بعد از اعمال به جده رفتم تا بلیط را تأیید کنم که شلوغ بود و منصرف شده برگشتم، اما وقتی آمدم آقای شهیدی به اعتماد این که من بغداد می روم بلیط ایران من را به شخصی بدون بلیط داده بود.

اندکی به عقب برگردم. روز ششم ذی حجه دعوت نامه ای برای آقای شهیدی آمد از جعفر رائد سفیر ایران برای ورود به کعبه. من سال ۵۵ داخل بیت رفته بودم. شب هفتم آقای شهیدی به جده پیش رائد رفت و قرار شد دو کارت برای ورود بیت الحرام بگیرد. رفت و من هم حرم رفتم. وقتی آمدم دیدم آقای شهیدی روی پله منتظر بود. شرحی از جلسه دیدار با رائد داد که میهمانان زیادی در آنجا بودند. دو کارت را هم گرفته و به آقای شهیدی داده بود. بالاخره موفق شدیم داخل کعبه شویم. آقای شهیدی هم آنجا بود. یک جاروب برداشت و بالای بام کعبه

رفت و آنجا را جارو کرد. این جاروب را همیشه در اتاقش داشت. چند نفر داخل کعبه بودیم که نربادن را برداشتند و در را هم بستند. یک ظرفی پر از گلاب بود. داخل کعبه فقط یک پرده قرمز رنگ است که بر روی آن نوشته نوشته شده بود **لا اله الا الله محمد رسول الله**. بالاخره در را باز کردند. دیگر نربادن هم نیست. من پریدم و حجاج مرا گرفته و لباسهای من را تکه تکه کردند. آقای شهیدی قبل از من بیرون رفته بود. بالاخره آمدیم و مناسک تمام شد تا قصه تأیید بلیط پیش آمد. روی رفاقتی که با رائد داشت نامه ای به او نوشت و من به جده رفتم. آماده شده با ماشین به کنسولگری آمدیم. کار بلیط درست شد و من به مکه برگشتم. فردای آن روز من به عراق رفتم. روزی که به نجف وارد شدم، شب قبل از آن چهلم مراسم حاج آقا مصطفی خمینی بود. این مسافرت سبب دوستی من با شهیدی شد. هفته‌ای یک روز ایشان برای ناهار به خانه ما می آمد. دو بار هم عمره مشرف شدیم. خیلی مأنوس بودیم. این روابط ادامه داشت. من محرم یک دهه روضه خوانی داشتم که ایشان هم دو سه بار می آمد و گریه هم می کرد. ایشان مقید بود که عاشورا را به بروجرد برود. بعدها فرزندش احسان هم که طلبه بود مفقود الاثر شد که معلوم شد شهید شده است. خانم ایشان که زن با شخصیتی بود خیلی از بابت فرزندش متأثر شد. دو سال پیش بود که نجف بودم خبر وفات آقای شهیدی را به من دادند. فکر می‌کنم روز چهارم محرم بود.

ادامه گزارش سفر

ساعت یازده و نیم بود که خدمت آیت الله مقتدایی رسیدیم. ایشان اندکی از گذشته یاد کرده و بعد از مسائل جاری حوزه صحبت شد. سال قبل هم خدمتشان رسیدیم که کار مدیریت حوزه را تازه شروع کرده بودند. حضرت ایشان مطالبی در باره کارهای انجام شده برای تقویت حوزه های شهرستانها فرمودند و دوستان هم دیدگاههای خود را در باره مسائل جاری بیان کردند. به نظر می‌رسد ایشان با دیدگاه های معتدلانه‌ای که دارند بتوانند قدمی برای ایجاد تمرکز بیشتر در قم و تقویت آن بردارند.

سفر به گذشته همراه حاج شیخ محمد باقر دشتیانه

عصر روز چهارشنبه بعد از استراحت برخاسته یک ساعتی به کار تصحیح حج نامه سلیم خان مشغول بودم. سپس در ساعت پنج خدمت آقای محمد باقر دشتیانه رسیدم که یکی از زائران کاروان ماست و خودش فرمود که این سفر، پنجاه و نهمین سفر او به مکه است. ایشان از روحانیون قدیمی تهران و مقیم نازی آباد است که از پیش از انقلاب و پس از آن در جریان برخی از کارها بوده است. آقای دشتیانه طبق گفته خودشان در سال ۱۳۰۸ ش به دنیا آمدند.

پدرشان حسن دشتیانه کاسب و به طور خاص بزاز بود که این اواخر ورشکست شده و سال ۵۸ از دنیا رفت. آقای دشتیانه خاطرات پراکنده‌ای از گذشته دارند که حیفم آمد در اینجا نیاورم. اما توضیحات ایشان:

در ابتدای آمدن آیت الله بروجردی به قم من به قم آمدم. پیش از آن شیراز بودم و مقدمات را در شیراز در مدرسه مقیمیه خواندم. با تشکیلات سید نورالدین حسینی هم همکاری داشتم که بعد قطع کردم. در سال ۲۵ قم بودم. در حوالی سال ۲۹ ـ ۳۰ به تهران آمدم. بعدها هم یک مدت چند ماهه در نجف بودم که درس آیت الله خمینی می‌رفتم. در تهران چند دوره درس آیت الله آشتیانی رفتم. رسائل و مکاسب را نزد ابوالقاسم گرجی که تازه از نجف آمده بود به اتفاق آیت الله جوادی آملی خواندیم. من کتابی از عبداللطیف بری با نام نقد الفکر الدینی و المادی را ترجمه کردم که چهار بار با عنوان گفتگوی دینی و مادی چاپ شد. اولین بار حوالی سال ٥٤ چاپ شد و در نقد مارکسیسم بود.

به تهران که آمدم در سال ۱۳۳۳ مسجد الرسول(ص) (میدان مرکزی، بازار دوم) را در نازی آباد تأسیس کردم و سه سال بعد تمام شد. من واقف، مؤسس، متولی و امام جماعت این مسجد هستم و به دستور آیت الله بروجردی آنجا جماعت خواندم و از اکثر مراجع بزرگ نمایندگی داشتم که از آن جمله آیت الله خمینی بود. از همان سالها مخالف با پهلوی بودم. زمانی خواستند در نازی آباد پارک افتتاح کنند که قرار بود شاه بیاید. از من دعوت شد که نرفتم. بارها تحت تعقیب بودم. یکبار هم در سال ٤٢ دستگیر شدم که مرا پیش سرهنگ صدرات بردند. این بعد از چهل روز پنهان شدنم بود. البته زود آزادم کردند. یکبار هم در سال ۵۷ به زندان افتادم که کمتر از یک ماه طول کشید. من بعد از نهضت امام در سال ٤١ همراه بودم و وقتی نجف بودند وجوهات می‌فرستادم. بعد از انقلاب به عنوان رئیس کمیته منطقه ۱۳ مشغول شدم که تا یک سال و نیم یا دو سال بودم و استعفا کردم. در ۱۸ مهر سال ۵۸ گروه فرقان مرا ترور کردند که نافرجام بود. بچه های فرقان اصلشان در مسجد من پا گرفتند و وقتی من آن ها را شناختم بیرونشان کردم، چون تصرفات بیجا در آیات و تفسیر آن ها می کردند. بعد از آن به مسجد قلهک رفتند. قبل از پیروزی انقلاب بارها نامه های بدون امضاء می‌فرستادند که تو را می‌کشیم. آگاهانه مرا ترور کرده و بعد از ترور اعلامیه دادند که بلعم باعورا را همراه مطهری ترور کردیم. اسم آن شخص که مرا ترور کرد محمود کشانی بود که بعدها محکوم و اعدام شد. دو تیر به من خورد یکی به پای راست و دیگری به دست چپ. بعد هم که از بیمارستان برگشتم زنگ زد و گفت من برای زدن مغز و قلبت تیر انداختم، خطا شد. دوباره می آیم. من به او گفتم که بط را به آب تهدید نکنید. فرقانی ها اول یک فرد آلمانی را زدند، بعد قرنی، بعد مطهری، بعد هاشمی و

بعد من را. شب عیدی بود که برای کمک به یک فقیر رفته بودم. مغرب شد به سمت مسجد رفتم و تنها بودم. آمد و از یک متری زد. آن موقع رئیس کمیته بودم. اکبر گودرزی به مسجد ما می‌آمد و من او را می‌شناختم. آقای مهدوی کنی در مجلس اول از من خواست شرکت کنم که قبول نکردم. استخاره کردم آیه آمد: **خر علیهم السقف من فوقهم**. من از بنیانگزاران جامعه روحانیت مبارز تهران بودم. من و آقایان مطهری، بهشتی، رفسنجانی، مهدوی کنی و رؤسای کمیته‌ها بنیانگزار جامعه روحانیت مبارز تهران بودیم. ما جزو متحصنین دانشگاه تهران بودیم. بعد از ترور از طرف امام دعوت کردند خدمتشان رفتیم. لبخندی زدند و پرسیدند چه شد؟ عرض کردم: که بوی کباب به مشام ما خورده بود اما نشد. مقصودم شهادت بود. آن موقع حال ایشان چندان خوب نبود که اشاره کردند پا شدم. زمانی که مدرسه علوی بودند من و آقای جمی و مطهری خدمت ایشان رسیدیم. هنوز انقلاب نشده بود. آن شب نمایندگان مجلس زمان شاه برای استعفا آمده بودند. امام گفتند: اگر شاه حرف ما را می‌شنید ما به کمترین از این هم قانع بودیم. یک وقتی مکه بودم. با آقای ایزدی جایی می‌رفتیم. به ایشان گفت: به آقای منتظری بگو مواظب باش مثل توپ بادت نکنند بعد با یک سوزن خالی کنند. همان موقع هم که نایب منابی ایشان مطرح شد من گفتم این ماست نمی‌بندد. چون روحیه آقای منتظری را می‌شناختم. من از سال ۱۳۳۳ قبل از ساختن مسجد آنجا چادر زدم و نماز خواندم و تا امروز هم بودم. بعد از انقلاب هم حتی روز جمعه در محراب می‌ایستم و نماز می‌خوانم و شاید نزدیک یک هزار نفر پشت سر من اقتداء می‌کنند. ما سه نفر بودیم که جمعه می خواندیم. یکی آقای لواسانی (مسجدی در بازارچه نایب السلطنه در خیابان ری) و دیگری سید رضا غروی (مسجد کوچه حمام گلشن نزدیک چهار راه مولوی) و دیگری بنده. در مسجد من بسیجی‌ها هم مرید من هستند و هیچ وقت با هم درگیری نداشتیم. در جنگ خیلی جبهه رفتم. بیشتر آبادان. من با آقای جمی خویش هستم. پدر ایشان با جد ما قوم و خویشی نسبی داشتند و همیشه ایشان و برادرهایش به من حاج عمو می‌گفتند. ایشان دو سال از من کوچک‌تر بود. سالهاست که دلم نمی‌خواهد با آن سابقه که جزو این افراد حکومت هستم، شناخته شده باشد. خیلی میانه‌ای ندارم و به غالب کارها انتقاد دارم. من به ریشه اصلی انقلاب اعتقاد دارم اما انتقاد به عملکردها دارم. آقای بهشتی از دوستان صمیمی من بود. وقتی حزب را تشکیل دادند من به حزب رفتم. ایشان با آقای رفسنجانی بودند. گفتم: آمدم ثبت نام کنم. ایشان لبخندی زد و گفت می‌خواهیم جمعش کنیم! یک بار در جمع روحانیت مبارز تهران بودیم که آقای بهشتی با رفسنجانی آمدند. بنی صدر هم آمد. به بنی صدر گفتند: شما با ما هماهنگ نیستید. شما خودتان را کاندیدای ریاست جمهوری نکنید. او گفت: شما خودتان را دست کم نگیرید. وقتی من رئیس جمهور

شدم شما اگر دیدید من روی خط صحیح نیستم مرا بردارید. زمانی من برای پیگیری فرمان ده ماده‌ای امام به یزد رفتم. دو بار. پیش آیت الله خاتمی رفتم. آنجا اصرار کردم که مصادره ها برگردد. بعد به من گفت: از قول من به آیت الله خمینی بگویید کار کلیدی به پسرم ندهید. زیرا پسر من اروپایی مسلک ست(**العهدة علی الراوی**). آن وقت، خاتمی وزیر ارشاد بود. من خودم رأی ندادم و به دیگران هم گفتم به او رأی ندهید. از طرف دفتر با یک هیئتی از نخست وزیری و دادگستری با یک منشی حدود چهل روز یزد بودیم و به هیئت پیگیری مرکزی آمدیم که با آقای امامی کاشانی و موسوی اردبیلی و گویا خود موسوی نخست وزیر بودم. دو بار با آقای مطهری به حج آمدم. در همین مکه و مدینه بودیم. یکبار به ایشان گفتم: این علی شریعتی چه بود که به کول مردم کردید؟ ایشان گفت: پسر خوبی بود، من معتقد بودم آدم خوبی است، اما الان معلوم شد که انحرافاتی دارد. یک سفر سال ٤٢ بود که حسینیه ارشاد نبود. در سال ٤٨ که حسینیه ارشاد تشکیل شده بود من روحانی حج آنها بودم. آن سال فخرالدین حجازی هم بود. یک شب تنگ غروب وقت نماز مغرب در قبرستان ابوطالب شروع کرد سخنرانی کردن. من اعتراض کردم که شما به مردم می گویید در نماز جماعت اینها شرکت کنید خودت وقت نماز به سخنرانی می ایستید؟ یک بار هم من که نماز جماعت در کاروان خواندم بعدش ایستاد سخنرانی کند. گفت: تا کی این احتیاطها؟ تا کی احوطها؟ من برخاسته از روی اعتراض به اتاق رفتم. بعد دسته جمعی با آقای مطهری و اینها به اتاق من آمدند و من اعتراض کردم که چرا این طور حرف زدید؟ به آقای مطهری هم اعتراض کردم که چرا اینها را دعوت می کنید. امسال (۱۳۸۸) سفر ٥٩ من است. اولین سفر من از سال ٤١ مرتب آمده‌ام. آقای مطهری منزل من می‌آمد و من منزلش می‌رفتم. یک شب بعد از انقلاب رجایی به مسجد ما آمد. بعد از نماز کنار محراب آمد و گفت: اجازه می‌دهید با شما عکس بگیریم. پرسیدم: برای چه اینجا آمده‌اید؟گفت: من در این منطقه معلم بودم و ماه رمضانها پشت سر شما نماز می‌خواندم. خواستم یادی از آن دوران داشته باشم. من سالها در رادیو سخنرانی می‌کردم. وقتی شیراز بودم در رادیو شیراز و بعد هم در تهران. تا چند سالی قبل از انقلاب ادامه داشت. آقای فلسفی یک بار به من گفت که من گوش می دهم و کیف می‌کنم. سید نورالدین حسینی شیرازی هم زمانی که شیراز بودم به من می گفت که سخنرانی‌های تو را گوشم می‌دهم، خوب است. این که منصرف شدم دلیلش این بود که یکبار بلافاصله بعد از سخنرانی من ساز و آواز گذاشتند. دیگر نرفتم. من با آقای انواری هم از قدیم از شیراز رفیق بودیم. وقتی ایشان را از زندان تهران به برازجان بردند. من از آقای آیت الله حکیم خواهش کردم واسطه شود. ایشان نامه ای به صمدیان پور رئیس شهربانی نوشت. من خودم نامه را نزد صمدیان پور بردم که باعث شد که

ایشان را از برازجان به تهران برگرداندند.

این را همه اضافه کنم که در سفر اول که همراه مرحوم مطهری در حج بودم در اینجا گفتند که استاد مصطفی السباعی مدیر مجله حضاره الاسلام و نماینده مجلس سوریه و استاد دانشگاه دمشق که از سیاستمداران سوریه بود در اینجا در هتل شبرا که اول همین خیابان اجیاد بود بستری است. آقای مطهری به علاوه آقای مهندس سالور و آقای مهاجرانی و بنده به عیادت سباعی رفتیم. خوابیده بود و قندش هم بالا. شروع به صحبت کرد که یا ایها المسلمون با همدیگر اختلاف نداشته باشید. شما لعن صحابه را ترک کنید و این آیه را خواند: **تلک امة قد خلت لها ما کسبت و علیها** ... من به آقای مطهری گفتم اجازه می‌دهید جواب دهم. گفت: بله. من گفتم: یا ایها الاستاذ! این آیه با مطلب ما قیاس مع الفارق است. این امت که در آیه آمده، مقصود یهود است. ما امت زنده و حی هستیم. در باره لعن هم گفتم چه کسی اول از همه لعن بر صحابه را آغاز کرد؟ جز همان کسی که شما او را خال المؤمنین می‌نامید و سالها علی را لعن کرد. ما به روایتی که شما نقل می کنید **علی مع الحق و الحق مع علی** عمل می‌کنیم. پرسید: شما ایرانی هستی؟ گفتم آری. گفت: چطور عربی صحبت می‌کنید. گفتم ما به عربی هم درس می‌خوانیم. من گفتم: چرا جواب من را نمی‌دهید. در واقع می خواست بحث را منحرف کند.

حکایت دیگر آن که یک سال قبل از انقلاب آقای مطهری به من زنگ زدند که عبدالفتاح عبدالمقصود به تهران آمده‌اند. صاحب خانه ـ آقای مفتح ـ شما را هم دعوت کرده و من از شما می‌خواهم بیایید و در ترجمه حرفهایش به ما کمک کنید. عبدالفتاح آن شب در یکی از حرفهایش گفت شما از امام حسین، تنها کربلا و مراثی را نقل می‌کنید. در حالی که امام حسین مسائل دیگری هم دارد، شما مرا راهنمایی کنید. بعد گفت: ما مصریها اهل بیت را بیش از شما ایرانی‌ها دوست داریم. ما نام حسنین روی بچه هامان می‌گذاریم شما حسن و حسین می‌گذارید. من گفتم: ملاک محبت در قرآن اطاعت است نه تسیمه. اتفاقاً او هم گفت شما که ایرانی هستید، چطور عربی صحبت می‌کنید؟ عبدالفتاح آدم بسیار خوبی بود. من در ترجمه کتابش به جعفری کمک کردم. گاهی به منزل ما می‌آمد و عبارات مشکله را مشاوره می‌کرد.

من با آیت الله کاشانی هم رفت و آمد داشتم. مسجد و منزل من می‌آمد و من هم به ایشان علاقه‌مند بودم. شب‌هایی که سنگ در خانه آقای کاشانی می‌ریختند من آنجا بودم. شب آخر آن من تب مالاریا داشتم. در بیمارستان فیروز آبادی بستری شدم. صبح بعد از نماز آیت الله فیروزآبادی دیدن من آمد. گفت من دیروز پیش شاه بودم. می خواستم آشتی دهم. رفتم پیش دکتر مصدق و گفتم: آیا سزاوار است که در عهد شما سنگ به خانه کاشانی بریزند؟ گفت: مملکت دادگستری دارد برود شکایت کند!

یک روز پیش آقای کاشانی رفتم. ایشان تنها بود. گفتم: مصدق آدم خوبی نیست. به شما جفا کرد. با آن که مصدق با آقای کاشانی بد کرده بود ایشان گفت: نه، آدم خوبی است با من اختلاف نظر دارد. گفتم چرا دخترش را بی حجاب به دادگاه لاهه برد. پس مذهبی نیست؟ ایشان گفت: قبول دارم مذهبی نیست، اما وطن پرست است.

در انقلاب شبی که مردم کلانتری ها را می‌گرفتند کلانتری ۱۳ روبروی مسجد ما بود که حالا ۳۱ است. آن شب تیرها به دیوار مسجد می‌خورد. آقای جمی هم میهمان ما بود. ما به قم رفتیم. صبح کار تمام شد من به سرعت تهران آمدم که دیدم اسم من را به عنوان رئیس کمیته منطقه ۱۳ اعلام کرده اند.

سال ۱۳٤۲ که من با آقای مطهری حج بودم شیخ عباس مهاجرانی هم بود. من نمی دانستم با دربار ارتباط دارد. یک کسی در مدینه این مطلب را به من گفت. شبی از ساختمان محل سکونت که کنار بقیع بود آمدیم برویم حرم. آنجا دست مهاجرانی را گرفتم و گفتم: اینجا کجاست؟گفت: حرم نبوی. گفتم به حق صاحب این گنبد سبز بیا از ارتباط با دربار دست بردار. تو خطیب دانشمند چه نیازی به ارتباط با دربار داری. گفت: چشم از حالا به بعد. ما رفاقتی داشتیم تا آمدیم تهران. یکی از درباری ها مرد و مهاجرانی در مسجد سپهسالار منبر رفت. من ارتباط نداشتم. این بود تا یک سفر حج، هویدا در هواپیما برای مشایعت آمد. مهاجرانی دنبال سرلشکر خاتم می گشت که با هویدا بود. مهندس حریری هم که متدین بود کنار من نشسته بود. همه از جا برخاسته تعظیم کردند اما من حرکت نکردم. هویدا نزدیک آمد یک سلام کرد که من جواب ضعیفی دادم. خاتم سرشانه من زد و گفت: حاج آقا التماس دعا. عباس مهاجرانی گفت: آقای خاتم! آقای دشتیانه آدم خوبی است حالا مریض است که جواب درست نمی‌دهد. من گفتم: ناراحتی من دیدن شماست. حریری به من گفت: نان امام زمان حلالت باد. بعد از انقلاب، حدود بیست سال قبل رمی جمره کرده بودم و داشتم به خیمه می رفتم. یک کسی دست به پشت من زد و سلام کرد. دیدم مهاجرانی بود. گفت: به خدا اگر نصیحت تو را گوش داده بودم امروز آواره نبودم. گفتم: چرا ایران نمی آیی؟ گفت: می‌ترسم.

من با آقای فلسفی هم رفاقت داشتم. یکبار مسجد ما آمد و در سخنرانی از من تعریف کرد. فردا که رفتم گلایه کردم که هر وقت تشریف می‌آورید از من تعریف نکنید. فلسفی گفت: برای من تعیین تکلیف نکن. من گفتم: چون من این مسجد را ساخته‌ام خوب نیست کسی را که دعوت می‌کنم از من تعریف کند.

یکبار هم مسجدی را در غرب تهران افتتاح کردند و فلسفی منبر رفت. بعد که سوار ماشین شد برود به من گفت سوار شو. یک کسی به نام شیخ غلامحسین جعفری همدانی هم در

ماشین بود گفت که من همیشه از شما دفاع می‌کنم. فلسفی برآشفت که مگـر مـن چـه ایـرادی دارم که شما از من دفاع می‌کنید. بعد من به آقای فلسفی گفـتم: ایـن میهمـان شـما بـود، چـرا اینجور برخورد کردید؟

ادامه گزارش سفر

ساعت شش بود که عازم حرم شدیم. طوافی انجام داده و نماز مغـرب و عشـاء را خوانـدیم حوالی ساعت هشت بود که از حرم درآمده راهی عزیزیه شدیم. به چند فروشـگاه سـر زدیـم و عاقبت ساعت ده به هتل برگشتیم. امشب در اینجا شب نیمه است و حرم بالنسبه شلوغ اسـت. در سفرهای قبل توضیحاتی در باره نیمـه شـعبان در اینجـا داده‌ام. جلسـه دوسـتانه‌ای در هتـل شهداء خدمت دوستان داشتیم که تا دوازده و اندی به طول انجامید. شاید سـابقاً هـم در جـایی نوشته باشم که نام این هتل به خاطر ماجرای سال ۱۳۵۸ / ۱٤۰۰ در مسجد الحـرام اسـت کـه عده زیادی کشته شدند و اسامی کشته‌های دولتی به عنوان شهید در تابلویی در این هتـل آمـده است. اصولاً اینجا یک خیریه است که برخی از سران سعودی هم در آن عضو هستند و نامشان در طبقه دوم در بخش مربوط به کارمندان آمده است.

صبح روز پنج شنبه از ساعت هفت تا نه به کار مقابله حـج نامـه مشـغول بـودم. بعـد از آن اندکی استراحت کرده ساعت ده و نیم به مراسم جشن نیمه شعبان که در اینجا بر حسب تقـویم سعودی امروز است، به هتل شهداء رفتیم. بسیار شلوغ بود و علمای اعلام هم شامل آقایان سید جعفر کریمی، طاهری خرم آبادی، مقتدایی، شیخ حسن جواهری و عده دیگری حضور داشتند.

دو خاطره از مرحوم حکیم

بعد از جشن ساعت یک ربع به یازده بود که خدمت آقای عابدی رفتیم و ایشـان فصـلی در باره مرحوم روزبه که در دبیرستان علوی با هم بودند، بیان کرد. ایشان گفت که خاطرات مربوط به وی را در یادنامه ای که برای مرحوم روزبه نوشته شده و همین طور مطالب مربوط به مرحـوم کرباسچیان را در یادنامه وی نوشته که به بنده خواهد داد، اما مطالب تازه دیگری هم گفتنـد. از جمله این که کار تصحیح آن هجده جلد بحار را با همکاری سید کاظم موسوی که از شـهدای حزب جمهوری بود انجام دادند. ایشان خیلی از دقت وی تعریف کرد. این سید کاظم بعدها به دبیرستان علوی هم رفت و با مرحوم روزبه کتاب روش تدریس قرآن و عربـی آسـان را نوشـت. اشاره‌ای هم به دیدار اول خود با آیة الله حکیم داشته گفت: همان موقع بعد از چنـد دقیقـه آیـة الله حکیم سیگار تعارف کرد که آقای محیی الدین ممقانی که نشسته بـود بـه ترکـی گفـت کـه بگیرید. یکبار هم در حرم کاظمین بودم که احساس کردم شلوغ شـد. متوجـه شـدم آیـت اللـه

حکیم وارد شده است. آقای ممقانی که آنجا بود گفت که ایشان بعد از زیارت بـه اتـاق کلیـدار می‌رود، شما هم بیایید. رفتم. آیت الله حکیم به بنده گفتند که فـردا جـایی هسـتم دنبـال شـما می‌فرستم. فردا آقای ممقانی آمد و رفتم به بغداد. ایشان در خانه مجللی بود که مبل هم داشت. دو ساعتی نشستم. آن موقع در ایران مبل رایج نبود و آیت الله بروجردی در همین خانه‌اش روی زمین می‌نشست و حتی پشتی هم نداشت. دو ساعتی خـدمت آقـای حکـیم بـودم. بعـد آقـای ممقانی از بیرون اشاره کرد که بیا بیرون. رفتم. نوری سعید و وزیر فرهنگ برای دیـدار بـا آقـای حکیم آمدند و هر دو دست آیت الله حکیم را بوسیدند. این سال ۱۳۳۲ بود.

ادامه گزارش سفر

روز پنج شنبه ۱۵ مرداد بعد از آن که از خدمت آقای عابدی بیرون آمدم، قـدری اسـتراحت کرده، ناهار خورده و عصری ساعت پنج به زیارت قبرستان ابوطالب رفتیم. طی این سالها که در آنجا مشغول کار بودند هم محیط قبرستان را توسعه داده و از کوه بر آن افزوده‌اند و هم داخل آن را در حد بسیار عالی تمیـز کرده‌انـد. قسـمت فوقـانی آن کـه قبـور منسـوب بـه عبـدالمطلب و ابوطالب و خدیجه ـ سلام الله علیهم ـ است همچنان بسته و درها بـا مشـبک‌های آهنـین مثـل سابق برقرار است. در بیرون از آن مسیر را با کفپوش های بسـیار شـیک فـرش کرده‌انـد. دیـواره هایی که بین بخش‌های مختلف قبرستان و البته در حد یک متر یـا بیشـتر اسـت، رنـگ سـفید خورده و به نظرم بازسازی شده است. قالب سازی برای قبور هم شکل و فـرم تـازه‌ای بـه خـود گرفته است. به هر حال در قالب یک قبرستان منطبق با وهابیت جدید است نـه قـدیم. در آنجـا جناب آقای شهرستانی زیارت‌نامه خواندند و سپس به سراغ منطقه فخ رفتیم. دو قطعه زمین کـه دیوار دور آن ها کشیده شده است. قطعه دوم که در همین سالهای اخیر دیوارکشی شد به عنـوان مقبره عبدالله بن عمر (شماره ۲) شناخته می‌شود. در همین سفرنامه سـلیم خـان کـه در اینجـا مشغول مقابله آن هستم، و از سال ۱۳۱۰ است اشاره به زیارت قبر عبدالله بن عمر در فخ کـرده است. از ماشین پیاده نشده و بعد از گوش دادن به زیارت نامه خوانی آقای شهرستانی در داخل ماشین به هتل برگشتیم. طبعاً پیاده شدن حساسیت ایجاد می کند.

برای نماز مغرب و عشا آماده شده به مسجد الحرام مشرف شدیم. امشب هم طبق معمـول این سنوات، امام جماعت در نماز مغرب سوره‌های کوچک خواند، بعد هم نماز میت. از آنجـا به سمت مسعی رفته از در انتهایی مروه بیرون رفتیم. روی کوه مروه در حال ساختن یـک گنبـد پهن بزرگ هستند. بیرون مروه بعد از خرابی‌های سـال گذشـته، پـیش از شـروع اجـرای برنامـه اصلی که ایجاد یک زمین بزرگ و ساختن هتل های بزرگ در اطراف آن، عجالتاً ده مغازه حلاقه درست کرده اند تا کار مردم راه بیفتد. از آنجا به سمت هتل رواسی رفتیم که هنوز تخریب نشده

و گفته‌اند که بعد از موسم امسال آنجا با بخش هایی از غزه تخریب خواهد شـد. بـدین ترتیـب دیگر اثری از قشاشیه و غزه و بازار جودریه یا همان ابوسفیان نخواهد بود. البته همـین الان هـم اثری از این بازار محبوب ایرانیان نیست که به رغم نامش، به مافیهای آن علاقه‌مند بودند. گفتنی است که پس از موسم حج امسال بخش دیگری هم که شامل محله غزه است تسطیح خواهد شد.

ساعت نه برگشته، شام خورده و امشب که نیمه شعبان واقعی ماست به حرم مشرف شـدیم. هم سر شب و هم آخر شب مسجد شلوغ بود. نماز و دعای کمیل و زیارت وارث خوانده شد و برگشتیم. آقای علامی که انصافاً وجودش در کاروان برای تلطیف آن ضروری است، در مسجد نزد بنده آمده و از سفرنامه‌هایی که چاپ کرده‌ام خیلی اظهار مسرت کرده و فرمودند که همه آن ها را از اول تا آخر خوانده‌اند. خوب من هم مثل بقیه وقتی تعریف کارم را بکنند خوشحال مـی شوم!. آقای علامی، علاوه بر جنبه‌های آخوندی، در ادب هم دستی دارند. شب بعد از برگشـتن جلسه دوستانه آغاز شد و آقای علامی اشعاری در باره امام زمـان (ع) خواندنـد. امسـال آقـای دکتر تبرائیان هم بودند و ایشان هم با خواندن اشـعاری از خودشـان و دیگـران افاضـه کردنـد و نشان دادند که توانایی قابل اعتنایی در این زمینه دارند. ایشان عاشق ملای رومی است. جلسـه تا نزدیک یک بعد از نیمه شب ادامه داشت.

صبح روز جمعه ١٦ مرداد ماه دو ساعت کار حج نامه سلیم را انجام داده و ساعت ده بود که به سراغ جناب آقای عابدی رفتم. ساعت ده و نیم جشن نیمه شعبان شروع شـد کـه تـا سـاعت یازده و نیم آنجا بودم. سپس به هتـل خودمـان یعنـی رمـادا برگشـته و سـاعتی هـم بـا دوسـتان گفتگوهای دوستانه داشتیم.

عصری باز سری به آقای دشتیانه زدم و دو سه نکته داشت که در ادامه خاطراتش آوردم.

یکبار دیگر: مسجد البیعه

ساعت شش ربع کم بود که به همراه دوستان (آقایان معراجـی، جعفـری و مهریـزی) بـرای دیدن مسجد البیعه به منی رفتیم. حقیقت، من به این مسجد به دو دلیل عشق می‌ورزم. یکی این که محل بیعت پیامبر با انصار است که آن را باید نقطـه شـروع اسـلام دانسـت. دیگـری قیافـه قدیمی مسجد که در مکه چیزی شبیه آن نمانده است. به همین جهت از روزی کـه محـل آن را شناختم ـ اول بار آقای فلاح زاده آن را به من معرفی کرد ـ همیشه و هر ساله سعی کرده‌ام خودم با کاروان یا دوستان آن را زیارت کنم.

اوضاع منی در بخش عقبه به کلی عوض شده و عرض منی بسیار گسترده شده است. به جز پلهای متعددی که روی جمره زده‌اند چند ساختمان هم روی این پلها در حـال سـاخت اسـت. محتمل است که از آن ها به عنوان آسانسور و بالابر استفاده شود تـا مـردم بتواننـد روی پلهـای

چهارگانه ای که ساخته شده قرار گرفته به طرف جمرات بروند.

از بالای پل که در حاشیه منی، هرچه بنده و دوستان دیگر به محلی کـه مـورد نظرمـان بـود نگاه کردیم، اثری از مسجد البیعه ندیدیم. کوه کاملاً کنده شده و بیش از صد متر بلکه بیشتر به عقب رفته بود. در گذشته زمانی که ما از جمره عقبه بر می‌گشتیم، یک صدمتری که از جمره بـه سمت شهر می‌آمدیم، دست راست ما شعبی بود که داخل آن شده و به قدر دو سه دقیقه کـه راه می‌رفتیم مسجد البیعه را می‌دیدیم، اما اکنون نه اثری از شعب بود و نه مسجد. با تعجیلـی کـه داشتیم و البته با اندوه برگشته به حرم مشرف شده نماز مغرب و عشا را خوانده به هتل برگشتم. با این حال شب به تردید افتادم و تصمیم گرفتم صبح دوباره به منی برگردم. از نگرانی تا ساعت دو و نیم بیدار بودم. پیش از خواب، در جلسه دوستانه‌ای حاضر شده بـه مشـاعره محتـوایی آقـای حجت الاسلام علامی با دکتر تبرائیان گوش دادیم.

امروز صبح شنبه تلفنی از تهران شد و مروری بر کارهای جاری کتابخانه کردم. چند صفحه از مقابله کتاب حج نامه مانده بود که بحمدالله تمام شد. ساعت نه و نیم بود که به همراه یکـی از دوستان عازم منی شدم. تاکسی ما را در خیابان بالا و مشرف بر منی پیاده کرد. بنابرین مجبور شدیم عقب برگشته از پایین از سمت خیابانی که کنار بن داود است به سمت جمرات برویم.

با این حال نگاهی از بالا کردم و ناگهان چشمم به مسجد البیعه افتاد کـه در کنـار پـل و در میان خیابان برجای مانده بود. واقعاً خوشحال شدم و از شدت خوشحالی باقی مانـده راه را بـه سرعت آمدیم. همه آنجا کارگاه و کارگران مشغول بودند. با این حال مـا آرام و بـه آهسـتگی بـه طرف مسجد رفتیم.

مسجد با مشبک‌هایی که به فاصله یک متر و نیم دور تا دور آن کشیده شـده بـود، حفاظـت می‌شد. مقابل در جایی را خود کارگران باز کرده و از مسجد برای نماز استفاده می‌کردند. حتـی بقایای یک دستگاه تقویت کننده بلندگو نیز آنجا بود. کمدی هم که تعدای جانماز در آنجا بود. البته خود مسجد هم جانمازهایی قدیمی داشت که با شن درآمیخته بود. دو رکعت نماز تحیـت خواندیم. بگویم که اینجا محل بیعت پیامبر بـا انصـار در بیعـت عقبـه دوم اسـت، جـایی کـه می‌توان آن را مبدأ حرکت اسلام از یک حرکت فردی به یک حرکت جمعی دانست. چندی بعد هجرت انجام شد و اسلام پا گرفت. به هر حال باید توجه داشت که سعودی‌ها که همه چیـز را نابود کرده‌اند در اینجا مجبور به توقف شده‌اند. از یک جهت بهتر شد. این مسجد با این برنامـه باقی ماند و چنان ماند که حاجیان در ایام منی به راحتی می‌توانند آن را ببینند در حالی که پـیش از آن امکان دیدن این مسجد تقریباً غیر عادی بود. البته امیدوارم این کار درستی که سـعودی‌ها کرده‌اند با تندی و افراط گری گروهی دیگر از آن ها از بین نرود.

کتابفروشی اسدی

از آنجا راهی مکتبه الاسدی شدم. این اولین بار در این سفر است که به کتابفروشی می‌روم. تصمیم دوستان این بود که در این سفر کمتر به سراغ کتاب برویم، به خصوص که بحث بیماری آنفولانزا هم مطرح بود. با این حال آقای مهدوی راد از همان ابتدا به آرامی شروع به خرید چند کتاب کرد. من تنها و امروز که یک روز پیش از رفتن ما به ایران است، به مکتبه الاسدی رفتم.

در نخستین نگاه، کتاب افادة الانام باخبار البلد الحرام را دیدم که دو سه سالی است دنبال آن هستم. احمد سباعی در تاریخ مکه که دو سه سال پیش آن را ترجمه کردم، به این کتاب ارجاع فراوان داده و از نسخه خطی آن استفاده کرده است. اکنون متن چاپی آن را با تصحیح استاد دهیش می‌بینم. واقعاً خوشحال شدم و این دومین خوشحالی من در امروز بود. این کتاب مشتمل بر اسناد و اطلاعات فراوانی از روی کار آمدن دولت وهابی است.

کتاب دیگری هم با عنوان الاثار الاسلامیة فی مکة المکرمه از ناصر بن علی الحارثی دیدم که استاد آثار تاریخی در دانشگاه ام القری است. این اثر هنری که بالغ بر ۷۷۰ صفحه است همین امسال یعنی ۱٤۳۰ منتشر شده است. به نظرم اطلاعات و تصاویر آن برای کتاب آثار اسلامی من بسیار سودمند خواهد بود. فکر می کنم این نویسنده را دو سال پیش در مکتبه مولد النبی(ص) دیدم. همان موقع به من گفت که استاد دانشگاه ام القری است و کتابی در این باره نوشته است.

از اسدی سراغ کتابی را در ادعیه و زیارات مکه برای زائرین سنی گرفتم، زیرا در تصحیح حج نامه سلیم به کارم می‌آمد. اشاره کرد که فروش این قبیل کتابها در اینجا ممنوع است و در نهایت یک کتاب که بیشتر رنگ تاریخی داشت با نام عدة الانابه فی اماکن الاجابه از یکی از سادات طائف به نام سید عفیف الدین(م ۱۲۰۷) به من داد. به نظرم این کتاب جالب و برای کار مورد نیاز من هم مناسب است. اطلاعات تاریخی آن هم که به هر حال قرن دوازدهم را نشان می‌دهد باید سودمند باشد.

مجله‌ای نیز با نام البیان در سعودی هست که جنبه دینی دارد و خیلی شیک در می آید و در هر شماره موضوعی را به صورت برجسته یا به قول خودش ملف یعنی ویژه نامه مطرح می‌کند. شماره شعبان امسال آن این تیتر را به صورت درشت روی خود داشت: **ولایة الفقیه فی عین العاصفه**. این عنوان ویژه نامه این شماره است که شماره ٢٦٤ این مجله می‌باشد. موضوع اعتراضات اخیر در ایران است که به نظر این مؤلف ولایت فقیه را در برابر طوفان قرار داده است. در این ویژه نامه چندین مقاله هست: **المحافظون و الاصلاحیون فی ایران: من یحل ...**

الفقیه؟ الازمة الایرانیة: سقوط القناع عن الوجه الحقیقی للولیّ الفقیه. النظـام الایرانـی و التقیـة الکبری. تمدّد النفوذ الایرانی فـی المنطقـة و العـالم الاسـلامی. (نویسـنده ایـن مقالـه: صـباح الموسوی که در معرفی وی اهوازی دانسته شده است).

امسال یک کتاب هم آقای مهدوی‌راد برای بنده خرید به نام عبدالله القصیمی.. وجهة نظـر اخری. این شخص یک عالم قصیمی است که در الازهر درس خوانـد و بعـدها در لبنـان بـود. بخشی از شهرت وی برای کتاب الصراع بین الوثنیة و الاسلام است که در رد بـر کتـاب مهـم و شکنندۀ کشف الارتیاب فی اتباع محمـد بـن عبـدالوهاب سـید محسـن امـین نوشـت. گویـا شخصی به نام محمد افندی نصیف کتاب کشف الارتیاب را برای او فرسـتاده و گفتـه بـود کـه نویسـنده مطـالبی در ایـن کتـاب آورده اسـت کـه پـیش از آن هـیچ کـس از دشـمنان دعـوت اسلامی[یعنی وهابی] نیاورده بود. این را برای شما می‌فرستم تا ردیه‌ای بر آن بنویسـید و او هـم نوشت، اما به دلیل آن که به سرعت از اسلام رویگردان شد، این کتاب به بوته فراموشی سـپرده شد و اخیراً هم که یادی از آن می‌شود اهمیت آن به این دانسته می‌شود که مطالب این کتـاب از ابن تیمیه است. علاوه بر آن آثار دیگری هم علیه علمای الازهر و به دفاع از وهابیت نوشت، اما چیزی نگذشت که همه را کنار گذاشت و به طرز شگفت انگیزی از دین برگشت و ملحد شد و این الحاد را در قالب رویکردی اصلاح طلبانه نمـودار سـاخت. کتابهـایی از قبیـل هـذی هـی الاغلال و کتاب کیف ذل المسلمون نخستین آثار اصلاح طلبانه او بودند. ایـن وضـعیت ادامـه یافت. آنچه در این کتاب آمده، مروری بر آثار، افکار و اندیشه های او و همین طور آثار کسانی است که علیه وی مقاله و کتـاب نوشـته‌اند. ایـن کـه انگیـزه رویگردانـی وی از دیـن چـه بـوده حدس‌های مختلفی زده شده و به خصوص این امر برای وهابی‌ها نهایت اهمیت را دارد. طبعـاً این قبیل آثار در سعودی صـرفاً رویکـرد تحقیقـی نـدارد بلکـه بنیـادش مـذهبی و متعصـبانه و انعکاسی از باورهای جاری مذهبی و سیاسی در سعودی است. با این حـال بـه دلیـل ایـن کـه مروری بر تمامی آثار او دارد، می‌توان با مطالعه این کتاب، به افکار قصیمی پی برد. کـار دیگـر این مؤلف مرور بر آثاری است که علیه قصیمی نوشته شده است. از آن جمله کتاب الرد القویم علی ملحد القصیم است که توسط عبدالله بن یـابس(م ۱۳۸۹ق) نوشـته شـده اسـت. اشـعار زیادی هم علیه قصیمی سروده شد که ضمن آن ها کفر وی مورد تأکید قرار گرفـت. آثـار علیـه وی بیشمار است و این به خاطر اهمیت قلـم قصـیمی اسـت کـه بسـیار ویـژه و مـؤثر و بـرای سعودی‌ها که یک مدافع وهابیت با آن همه نبوغ یکباره به الحاد گرویده، امـر شـگفتی بـود. بـه طور خلاصه باید گفت این کتاب مشتمل بر خلاصه آثار قصیمی، خلاصه آثـار ردیـه بـر وی و اسناد و مکاتبات فراوانی است که در اطراف وی و آثار مربـوط بـه او در اختیـار نویسـنده بـوده

است.

امروز شنبه، فرصتی برای نگارش این گزارش گذاشته و برای نماز مغرب و عشاء حرم مشرف شدم. برای پدر، مادر، خودم، فرزندان و دوستان خیلی دعا کردم. خداوند به فضل و کرم خودش از سر تقصیرات بنده بگذرد و دعاهای مشروع دوستانی را که از ما درخواست دعا کرده‌اند مستجاب گرداند.

بازگشت

روز یکشنبه ۱۸ مرداد ساعت هفت صبح صبحانه را خدمت آقای شهرستانی بودیم. پس از صبحانه تا ساعت ۹ مطالبی در باره کربلا و نجف و اوضاع فرهنگی این دو شهر در سالهای ۱۳٤۸ ـ ۱۳٥٦ ش که به ایران آمدند بیان کردند. این مطالب را در جای دیگری خواهم آورد.

بعد از آن اندکی استراحت کرده حرم مشرف شدم. با این که شب هم خواهم رفت، اما فکر کنم دیگر نتوانم طواف کنم. به همین جهت طواف وداع کرده آمدم. ناهار را با دوستان بودیم. بعد از آن نشسته و به مرور بر این گزارش مشغول شدم.

پرواز ما ساعت سه بامداد دوشنبه بود که ساعت چهار و نیم حرکت کردیم و ساعت هشت صبح در فروگاه تهران از هواپیما پیاده شدیم. ساعت نه و نیم بنده در کتابخانه مجلس مشغول به کار بودم. خداوند به فضل و کرمش این عمره و زیارت قبر مطهر رسول (ص) را از ما بپذیرد.

سفرنامه عمره

(تیر - مرداد ۱۳۸۹)

امیر قافله را هم تغافلی باید   که بی نصیب نگردند قاطعان طریق

عمره امسال ما مثل سالهای قبل با کاروان دوست عزیز جناب آقای حاج جواد مبصری مدیر شرکت مدائن انجام شد. آقای مبصری از پیش از انقلاب در کار کارواندداری بوده و تا امروز عاشقانه این کار را ادامه داده است. خاطرم هست که در سالهای بعد از هفتاد، کاروان بعثه را در ایام حج داشت و طی سالهای اخیر کاروان عمره وی مشتمل بر شماری از علما و فضلاست که به ریاست حضرت آقای حجت الاسلام و المسلمین شهرستانی طی سالهای اخیر، در ماه شعبان المعظم به عمره مشرّف می‌شوند. بنده چندین بار شرح سفرم با این کاروان را نوشته‌ام و امسال هم به امید خدای متعال خواهم نوشت. نقش عمره را در بعد معنوی خودم جدی نمی دانم، گرچه به رحمت حق امیدوارم، دست کم در چهارچوب همان شعر حافظ که در ابتدای این گزارش سفر است. منهای معنویت تلاش خواهم کرد با نوشتن این یادداشتها خاطره‌ای از این اسفار برجای بگذارم. امیدوارم ملال انگیز نباشد.

قرار بود پرواز ما عصر روز ۲۸ تیرماه ساعت شش انجام شود که با دو ساعت و نیم تأخیر در ساعت هشت و نیم شب انجام شد. صندلی مسافران آن هم با پرواز سعودی در بلیط ثبت نشده (یا اگر شده رعایت نمی شد) و این پدیده شگفتی است. یکی از آثارش آن که در وقت سوار شدن بی‌نظمی وجود دارد و دیگر آن که برای نشستن قدری مشکل پیدا می‌شود، اما به هر حال چون تعداد زائران برابر صندلی هاست با اندکی پس و پیش همه سرجای خود قرار می‌گیرند. گروه پنج نفره ما امسال همه هستند. بنده به علاوه آقایان معراجی، مهدوی راد، مهریزی، و عابدی. به دلیل آن که سال قبل کتابهای بنده را در فرودگاه مدینه گرفتند امسال تنها پنج نسخه از ترجمه جدید اردو از کتاب آثار اسلامی مکه و مدینه را آورده‌ام و هدفم اهدای آن ها به چند کتابخانه است. این اواخری کتابی را در باره دولت صلیحی ترجمه می کنم که دو صفحه‌ای از آن را در هواپیما ترجمه کردم که شام آوردند و دیگر فرصتی برای این کار فراهم نشد.

ساعت حوالی نه و نیم به وقت سعودی بود که در فرودگاه مدینه فرود آمدیم. به سرعت کارهای کنترل گذرنامه انجام شد. در قسمت بار از چمدانهای ما بازرسی صورت نگرفت. از

برخی کنترل شد و کتابهایشان را گرفتند. بیرون آمدیم. سه یا چهار اتوبوس برای کـاروان مـا در نظر گرفته شده بود. بنده با سرکار خانم با اولین اتوبوس راهی هتل شدیم.

هتل ما در جنوب شرق مسجد النبی و با فاصله اندکی از بقیع قرار دارد. خاطرم هسـت کـه سه سال پیش نیز در همین هتل که مفامبیک مدینه خوانده می‌شود بودیم.

شب را استراحت کرده صبح عازم مسجد النبی(ص) شدم. حرم رسول الله و بقیع را زیارت کردم. به نسبت به سالهای گذشته امسال خلوت‌تر به نظر می‌آید. جوانی در میان مسجد و بقیـع اشاره کرد بایستید تا از شما عکس بگیرم. معلوم شد طلبه قم اسـت. تصـویری گرفـت. بعـد از زیارت در بقیع، دیدم که همراه است. گفت سـفر اول اوسـت و پـس از ازدواج بـه عمـره آمـده است. گشتی در بقیع زدم. به نظرم آمد که نسبت به برخی از قبور از جمله قبر عبدالله بن جعفر قدری بی اعتنایی شده و همان دیوارهای بیست سانتی نیز که در اطرافش بود در حال محو شدن است. بخشی از بقیع که مدفن قبر ام البنین شناخته می‌شود، مانند سـال گذشـته بسـته بـود. در پیشگاه حرم امامان، مردم مشغول زیارت خوانی بودند و بسیاری اشک می‌ریختند.. یک افغانی مأمور با چند جوان در باره حرام بودن عکس گرفتن از قبور بحث و جدل می‌کرد. دیگر ایرانی‌ها از آن جوانان می‌خواستند تا بحث نکنند.

ساعت هفت به هتل برگشتم. سفره صبحانه پهن شده و بـه تـدریج دوسـتان آمدنـد. آقایـان شهرستانی، مقتدایی، سیدان، کریمی، گرامی، علامی، سید علی حائری، مـدنی، شـیخ حسـن جواهری، سید حیدر حکیم و عده‌ای دیگر. آقای شهرستانی به مناسبت اشاره کرد که پدرش در کربلا نماینده آیت الله خویی بود. بعد با اشاره به بنده گفت که از ترس وی نمی‌تـوانیم چیـزی بگوییم، چرا که می‌نویسد و بعد هم روی سـایت می‌گـذارد. آقـای مقتـدایی گفتنـد: مـن یـک داستان می‌گویم، اگر جرأت داشت بنویسد و بگذارد، و آن این کـه چنـدی قبـل در قـم مراسـم رونمایی از کتاب فرهنگنامه سیره نبوی بود. اسم ایشان را برای گرفتن جایزه خواندنـد. سـه بـار تکرار کردند. نبود که بیاید. یک مرتبه، یک نفر از وسط جمع گفت: رفته‌اند گـل بچیننـد! گفـتم همین را می‌نویسم و می‌گذارم. بعد به ایشان عرض کردم که چرا در آن جلسه نیامدم.

خدمت استاد سیدان

ساعتی استراحت کردم. سپس به دنبال اینترنت به طبقه اول رفتم. معلوم شد تنها در همان طبقه به صورت وایرلس موجود است. فوراً با کامپیوتر پایین رفتم. ابتـدا سـایت کتابخانـه مجلـس را دیدم که یکی دو خبر گذاشته بودند. اخبار را در چند سایت دیگر ملاحظه کـردم. جریـان نامـه نگاری باز هم ادامه یافته است. مروری کردم. پس از آن آقای سیدان تشریف آوردند. اشـاره بـه این مسائل جاری کردم. گفتند چه خواهد شد؟ عرض کردم قابل اصلاح است. اگر از خودشان

شروع کنند، مسائل بیرونی مشکلی نخواهد بود. ایشان از آمدن هیئتی برای دیدن ایشان از طرف مقام معظم رهبری سخن گفتند و فرمودند: پنج نکته را یادآور شدم. اول این که ... ثانیاً این که روابط با علما و مراجع بهتر شود. سوم این که اوضاع اقتصادی مناسب نیست و مردم ممکن است برای دین آرام آرام قیام کنند اما اقتصاد خیلی زود آن ها را به حرکت وا خواهد داشت. دیگر این که یک هیئتی از افراد آگاه که مسؤولیتی ندارند معین کنند تا به بررسی اوضاع بپردازند و راه حل بدهند (یک مورد را فراموش کردم).

ایشان گفت که چندی قبل هم آقای ... درخواست آمدن داشت. مردد بودم. استخاره کردم. بد آمد. عین واقع را گفتم و رد کردم. ایضاً گفتند که بچه ها نواری از یک منبری آوردند که به تطبیق روایات ظهور بر اوضاع حال پرداخته و مثلاً گفته بود که مقصود از خال در فلان روایت فلان چیز است و حرفهای عجیب و غریب دیگر که عرض کردم این آدم یا بی دین است یا ناآگاه. ایضاً افزود که در مجلسی که جناب آقای طبسی برای مرحوم آقای آیت الله بهجت گرفته بود، پای منبر آقای ... بودم، آن قدر مطالب خلاف گفت که حد و حصر نداشت. نمونه هایی را هم نقل کردند. از جمله آن که از قول مرحوم بهجت نقل کرد که به حرم امام رضا(ع) رفتم. ضریح باز بود. داخل شدم. صندوق باز شد حضرت رضا بیرون آمد با ایشان صحبت کردم.

ظهر برای نماز راهی حرم مطهر شدم. نماز ظهر و عصر را خواندم. ناهار را خدمت دوستان بودیم. بعد از ظهر قدری استراحت کرده ساعت پنج خبرهای ایران را دیدم. ساعت پنج و نیم بود که همراه دوستان خدمت آقای سیدان رسیدیم. بحث‌های طولانی شد.

یکی از دوستان پرسید: تبعات تفکر حکمی و فلسفی چه اندازه ویرانگر است که این مقدار مبارزه را از ناحیه شما طلب می‌کند. ایشان شرحی از تفاوتهای میان تفکر فلسفی و حدیثی اهل بیتی در زمینه توحید و معاد دادند و فرمودند ظلمی که در این زمینه به اهل بیت شده بیش از آن که به شخص آنان باشد به شخصیت آنان است و این ظلم بسیار سنگینی است، اما از لحاظ اثر گذاری، اوائل من طرح این قبیل بحثها را در مجالس عمومی حرام می دانستم، اما در حال حاضر طرح تفکرات فلسفی مثلاً وحدت وجود و این که همه چیز خداست گاهی از تلویزیون و رسانه‌ها منتشر می شود. طبعاً نیاز به جواب دارد. گاهی افرادی هم دیده می‌شوند که بر همین اساس باورهایی دارند. مثلاً چندی قبل کسی پیش من آمد که در بحث معلوم شد همه چیز را خدا می‌داند. برخی از اینها حرفهای آقای حسن زاده را خوانده‌اند. این که یک وجود است که صورت زمین همان و صورت آسمان همان است و اسم جامع آن الله است. طرفداران مرحوم حسینی طهرانی که الان در مشهد سه مدرسه دارند حرفهای شگفتی می‌زنند. به هر حال

آموزه‌های او مطرح است. اشاره‌ای هم به مطلبی که آقای آیت الله جوادی در رساله «علی و الفلسفة الالهیه» دارند کردند که بر اساس مبانی عرفان «حدیث لا جبر و لا تفویض» را به گونه‌ای شرح می‌کنند که اساس جبر و تفویض را بر اساس مبانی عرفانی منتفی به انتفای موضوع می‌دانند. آقای مهریزی گفتند: آیا واقعا گسترش آموزه‌های فلسفی توسط این جماعت به معنای ظلم به اهل بیت است؟ ایشان فرمودند من نمی خواهم نسبت بدهم که اینها این حرفها را به قصد اخلال در دین زده‌اند. قبول دارم که بسیاری از آن ها مطلب را جور دیگری می‌فهمیده‌اند. این تعبیر مرحوم مجلسی را در باره فلاسفه قبول ندارم که گفته است: **اعلم أنه أجمعت الإمامیة بل جمیع المسلمین إلا من شذ منهم من المتفلسفین الذین أدخلوا أنفسهم بین المسلمین لتخریب أصولهم و تضییع عقائدهم علی وجود الملائکة و أنهم أجسام لطیفة نورانیة أُولِی أَجْنِحَةٍ مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباع** (بحارالأنوار ج : ٥٦ ص : ٢٠٣. مرحوم مجلسی در این عبارت فلاسفه را متهم می کند که تعمداً در پی تخریب دین هستند) این را قبول ندارم، با این حال تأکید می کنم که آن حرفها نتیجه‌اش این است. آقای مهریزی ادامه داد، آیا بهتر نیست شما به جای این بحثها به مباحث اخلاقی، دروغگویی و فساد موجود در جامعه بپردازید؟ ایشان تأکید کردند که البته در این زمینه من فراوان منبر رفته‌ام. تا قبل از بیماری که در این چهار پنج ساله سراغم آمده دهه اول محرم تا چهارده منبر در روز داشتم و همین مباحث اخلاقی را مطرح می‌کردم. اینها جلسات مهم شهر مشهد بود. فقط روضه را تکرار می‌کردم. همه مطالب متفاوت بود. این هم هست که من همان وقت که جمعیت را ببینم، مطالب در ذهنم نقش می‌بندند. پنجاه سال قبل، سال دوم منبرم بود که در تهران بودم. به مسجد ارک رفتم. دوست داشتم منبری معقول، مفید، سودمند و بدون مطالعه داشته باشم. دو رکعت نماز امام زمان(ع) خواندم و همان درخواست را از خداوند کردم. رفتم قلهک تا در حسینیه آقای شیخ عباس مشکوری که عرب بود منبر بروم. در آنجا من و شیخ علی اصغر مروارید منبر می‌رفتیم. نشسته بودم. یک آدم چهل ساله‌ای آمد و همان خواستم را به زبان آورد و گفت: آیا می‌خواهی منبرت مفید و سودمند باشد؟ گفتم بله: گفت پنج کار را بکن: نیم ساعت قبل از اذان صبح بیدار باش. کم بخور. کم صحبت کن. کم معاشرت کن و پنجم همیشه با وضو باشد. البته این تشرف نبود. من منبر رفتم. بعد پایین آمدم. در حال رفتن این شخص را هم دیدم. پرسیدم این چه توصیه‌ای بود کردید؟ گفت: تا آن کار را ـ نماز مسجد ارک ـ را نمی‌کردی کسی به ما نمی‌گفت که این را به شما بگوییم. بعدها دیگر او را ندیدیم. یک هفته حرفهای او را رعایت کردم. بعد فقط وضوی آن ماند. گاه روی منبر می‌شد «قال الله عزوجل»، لام جل را می‌گفتم هنوز نمی دانستم چه آیه‌ای را می‌خواهم بخوانم اما مطلب می‌آمد. گاه یک ماه رمضان در باره استغفار صحبت

کرده‌ام. یک ماه رمضان دعای امام زمان (ع) را شرح کرده‌ام. سخنرانیهای زیادی در باره تمام دعاهای قرآن کرده‌ام. بحث از نشانه‌های متقین در قرآن، و انسان کامل در قرآن از دیگر موضوعات مورد توجه من بوده است.

در مسجد النبی (ص)

بحثها تا ساعت هفت طول کشید. از آنجا که اذان ساعت هفت و ربع بود، گفتگو را تمام کردیم. به سرعت وضو گرفته راهی مسجد النبی شدم. اینجا اذان مغرب قدری زودتر از موعدی که در میان شیعیان معمول است گفته می‌شود. به هر حال نماز مغرب را خواندیم. بچه پنج شش ساله‌ای که جلوی بنده بود و کنار پدرش، نتوانست خود را نگاه دارد و وسط نماز روی فرش مفصل ادرار کرد. یکی از دوستان که کنار بنده بود مجبور شد از آنجا برود. بعد از نماز شرطه را خبر کردیم. شرطه مأموران تطهیر را صدا کرد. فوراً بچه را در یک کیسه پلاستیک پیچیده، بردند. فرش را هم بردند. سپس چند بار آنجا را آب قلیل ریخته با دستمال کاغذی خشک کردند. مجدداً فرش نو آوردند. بعد از آن نماز را خواندیم و بنده به سراغ مجلس درس و منبر بودم. جایی در عقب صحن دوم، پیرمردی روحانی تدریس می‌کرد. ربع ساعت نشستم. نفهمیدم چه متنی می خواند و تدریس می‌کرد، اما بحث او در باره صفات خداوند بود. این متن ها معمولاً یا از ابن تیمیه است یا محمد بن عبدالوهاب یا شرحی که یکی از وهابی‌ها بر آثار آن ها نوشته است. صفاتی مانند سمع و بصر که به صورت مشترک لفظی برای خدا و بنده به کار می‌رود، ربطی به هم ندارد و نباید مثلیّت را بین بنده و خدا در این مفاهیم منظور داشت. در متن روی این نکته تأکید شده بود که حتی کار برد سمع در بین موجود این عالم هم با هم فرق دارد چه رسد وقتی که در باره خدا بکار می‌رود. در این متن، از معطله و مؤوّله و اشاعره بدگویی شده بود. سپس در باره تقسیم توحید به الوهیت و ربوبیت و عبودیت بحث کرد و این که این تقسیم از قرآن است و عملی مبتدعانه و برگرفته از قواعد متکلمین نیست. مقایسه این بحث با بحثی که عصری در محضر آقای سیدان بود نشان می‌داد که این قبیل بحثهای سنتی هنوز در همه جای جهان اسلام کم و بیش رواج دارد.

صبح روز چهارشنبه سی‌ام تیر راهی حرم شده، بعد از زیارت قبر پیغمبر(ص) اندکی در آنجا مانده بیرون آمدم. سپس به بقیع رفته زیارت خواندم. هر روز باید دو سه نفری را بگیرند. امروز هم در همان بدو ورود دیدم یک عربی را محاصره کرده، بیرون از در بقیع آورده، رئیس آن ها در حال تماس بود تا بیایند و او را ببرند. مردی چهل ساله که خیلی آرام ایستاده بود. در داخل هم مردم به آرامی مشغول خواندن زیارت نامه بودند. یک مأمور مرتب قدم می زد و می‌گفت باز کردن کتاب ممنوع است.

امروز در بقیع بعد از سالها، دوستم جناب آقای رحیمیان قمی را که از طلاب فاضـل قمـی است و از پیش از انقلاب او را می‌شناختم دیدم. اندکی راجع به اوضاع ایران صـحبت کـردیم. این روزها همچنان بحث‌های مربوط به ایران داغ است. این بحثها غالباً به جایی نمی رسد، اما انسان می تواند عیاری از وضع فکری و سیاسی افراد به دست آورد و خودش را به آن ها محـک بزند تا اطمینان بیشتری به دست آورد.

تاریخ مؤسسة آل البیت در گفتگو با حجت الاسلام و المسلمین شهرستانی

ساعت هفت صبح بود که به هتل آمدم. صبحانه را خدمت آقای شهرستانی بودیم و قرار بود بـا دوستان گفتگویی با ایشان در باره تاریخچه مؤسسه آل البیت(ع) داشته باشـیم. بحـث را آقـای مهدوی راد شروع کرد و این که چطور شد که این مؤسسه به راه افتاد.

ایشان گفت اول کار ما مشغول تحقیق کتاب الخلاف شیخ طوسی بودیم. بنده و آقایان سید علی خراسانی و شیخ مهدی نجف. این کار را برای آقای کوشانپور می‌کردیم که حامی نشر این گونه آثار بود. اصل کار به درخواست آقای منتظری به وساطت مرحوم حاج آقا مجتبـی عراقـی بود. آقای کوشانپور در چاپ کتاب نظری داشت که به نظر ما درست نبود. در شکل چاپ بیشتر قدیمی فکر می‌کرد. خواست ما این بود که در فرم تـازه‌تری کـار بشـود و چـاپ بهتـری باشـد. برخوردی پیش آمد که جای بیانش اینجا نیست. این که مثلاً صـفحه سـفید در وسـط کتـاب و اوائل فصل‌ها نباید داشته باشد. سر صفحه نباشد. ما مردد شدیم چه کنیم. من مطرح کردم کـه گرچه امکان مالی ندارم اما توانایی قرض کردن و کار اقتصادی دارم. باور من این بود که تا کـار نکنیم کسی به ما کمک نمی‌کند. اگر کار شروع بشود و دیگران ببینند، کمک می‌کنند. از اینجـا بود که از کوشانپور جدا شدیم. اینجا بود که مؤسسه آل البیت را درست کردیم. آن زمان جامعه مدرسین و آقای ابطحی (مدرسه امام مهدی ع) کارهای تحقیق و تصحیح می‌کردند. معلوم بود که تصحیح طول می‌کشید. باید کار دیگری می‌کردیم. آمدیم و نیاز حوزه به برخـی از کارهـای قدیمی را سنجیدیم. دیدیم بسیاری از کتابهای فقهی با همان شکل چاپ قبلی که غالبـاً سـنگی بود در بازار نیست. این بود که اول «مؤسسه اهل البیت للطباعة و النشر» کـه مقدمـه‌ای بـرای موسسه «آل البیت لتحقیق التراث» باشد را درست کردیم. بنابرین پس از گرفتن قرض فراوان به امید این که سودش را به آنان بدهیم، شروع به چاپ افستی کتابهای فقهی کردیم. تقریباً هفته‌ای یک کتاب چاپ می‌کردیم. مفتاح الکرامه، مناهل و بسیاری از کتابهای دیگر، که یکباره بازار پر شد و اسم مؤسسه هم شایع شد. انقلابی های متدین تأیید می‌کردنـد. انقلابی‌هـای تنـد مـا را امریکایی می‌دانستند. ضد انقلاب‌های متدین یه جور دیگر حرف می‌زدنـد و می‌گفتنـد آقـای منتظری حامی اینهاست. برخی هم می گفتند قذافی حامی اینهاست. یـک نفـر بـه دوسـتی از

دوستان من گفته بود که قذافی آمده در قم موسسه آل البیت درست کرده است! اما آنچـه بیشـتر گفته می‌شد این بود که چون آن زمان من در مدینة العلم بـودم، طبیعتـاً مـتهم مـی شـدم کـه از اطرافیان آقای آیت الله خویی هستم. یکبار مهدی هاشمی از ما بـه عنـوان عوامـل توطئـه ضـد انقلاب نام برده و یک سخنرانی مفصل در اطراف اصفهان کرده بود. نوارش را برای من آوردند. گفته بود در لندن یک مؤسسه به نام اهل البیت ایجاد شده و هدف آنـان کشـیدن مرجعیـت بـه نجف است. همزمان در قم یک مؤسسه با همان نام تأسیس می‌شـود و تحـت پوشـش تحقیـق همان کار را می‌کند. بین این دو مؤسسه قاطی کرده بود. آنجـا سـید محمـد بحرالعلـوم و سـید مهدی حکیم بودند و اصلاً ربطی و کاری به ما نداشت. من به رفقا گفتم هـیچ واکنشـی نشـان ندهید. ما ضعیف هستیم و کاری نمی‌توانیم بکنیم. رایزنی‌هایی با چهره‌های خوب قم داشـتیم. آقا موسی زنجانی، آقا عزیز طباطبائی، آقای سبحانی و..... آقا عزیز به من می‌گفت: اگـر آقـای بروجردی زنده بود حتماً به شما کمک می‌کرد. یکبار آیة الله صافی به مؤسسـه آمـد و کارهـا را دید. خدمت آقای گلپایگانی رفت و شرحی از کارها داد و ایشان تشویق شـده بـود کـه بیایـد و مؤسسه را ببیند. کسی آنجا گفته بود خداوند آقای خویی را حفظ کند که هزینه های این مؤسسه را می‌دهد! ظاهراً همین باعث سرد شدن آقای گلپایگانی در کمک شد و نیامدند، در حـالی کـه من حتی یک شاهی از آقای خویی نگرفتم. گاهی قرض‌های من خیلی زیاد می‌شد. یکبار پانزده میلیون قرض داشتم. آن قدر به من فشار آمد که پیش مرحوم آقای فقیـه ایمـانی رفـتم کـه پـول بگیرم و اصلاً مؤسسه را واگذار کنم که الحمد لله نشد. یکی از کسانی که خیلی به مـن کمـک کرد آقای ابن الرضا بود. وساطت او باعث شد یکبار دو میلیون تومان از صندوق جاوید بگیـرم که البته کاغذ دولتی داد که خود این یک کمک مضاعف به مـا بـود. آن زمـان رفـت و آمـد بـه مؤسسه زیاد شده بود. بسیاری از علمای قـم و اسـتادان دانشـگاه از تهـران نـزد مـا می‌آمدنـد. کارهای مؤسسه که درآمد به تدریج سبب برقراری ارتباط بیشتر شد. برای مثـال بـرای برگـزاری کنگره امام رضا، بنده در قم همه کارهایش را انجام می‌دادم. در کنگره مفید هم ما نقـش فعـالی داشتیم و کشورهای مختلف رفتم و شخصیت‌های آن کشورها را دعوت کردم. یکـی از افـرادی که دعوت کردم مصطفی جمال الدین بـود کـه آن شـعر معـروف خـود را گفـت(جـذورک فـی بغداد... و ظلک فی طهران ...) آقای آیت الله امینی رئیس جلسه بود وسط صـحبت بـه ایشـان گفت: ده دقیقه برای شما وقت گذاشتیم. وقتی یک ربع شد از ایشـان خواسـت کـه بـس کنـد. مصطفی جمال الدین این را اهانت به خود تلقی کرد. پایین آمد و به سرعت بیرون آمد و گفـت که من باید همین امروز از ایران بروم. بعد آقای امینی آمد و مطلب را گفـتم. گفـت چـه کـنم؟ گفتم: عذرخواهی کنید. ایشان قبول کرد و آمد و عذرخواهی کرد. بالاخره قبول کـرد. قـرار شـد

شب شعری برقرار شود که در دارالشفاء برقرار شد و ایشان شعرش را خواند. به هـر حـال نقـش مؤسسه در این قبیل فعالیت‌ها بیشتر شد.

به جز تصحیح کتاب، انتشار مجله «تراثنا» را در قم شروع کردیم. قرار شد جزوه‌ای منتشـر کنیم تا کتابهایی که چاپ شده یا خوب است تصحیح شود یا ... در باره‌اش توضیح بدهیم. این شروع تراثنا بود. پیشنهاد را به آقا عزیز دادیم. قبول کرد. ایشان مهم‌ترین راهنمـای مـا بـود و تـا آخرین لحظات زندگی‌اش هم با ایشان همکاری داشتیم. ایشـان خـودش را یکـی از نیروهـای فعال مؤسسه می‌دانست. ما هم با سماجت از ایشان کـار مـی‌گـرفتیم. خـودش مـی‌گفـت: کـار گرفتن از من سخت است. به من فشار بیاورید تا کار بکنم. بالاخره با کمک ایشان مجله تراثنـا درآمد. مجله مسؤولانی داشت که حرف آن ها را قبول می‌کردم. اما وقتی کار آن ها تمام می‌شد با دقت همه آن را می‌دیدم که تا حالا هم همین طور است. آقا عزیز کسـانی را هـم بـه مؤسسـه آورد که یکی از آنها آقای سید محمدرضا جلالی بود که مقالاتش به طور منظم در تراثنـا چـاپ می‌شد. آقای میلانی هم همین طور مرتب مقاله داشت. در واقع آقای طباطبائی در مؤسسه و در خصوص تراثنا بیشترین فعالیت را داشت. آقا عزیز از دید برخی از انقلابیون مورد تأیید نبود. آقا عزیز شما را(یعنی بنده جعفریان) را هم به ما معرفی کرد. یکبار در کنگره امام رضا آقای رسولی محلاتی به من اعتراض کرد که چرا فلانی ـ یعنی آقاعزیز ـ در تراثنا می‌نویسد؟ مـن گفـتم: آیـا شما کسی مانند آقا عزیز دارید که در این سطح علمی باشـد و مـا از او اسـتفاده کنـیم؟ ایشـان گفت: من آقا عزیز را از لحاظ علمی قبول دارم اما ایشان انقلابی نیست. اینها قبلاً با هم دوست بودند اما به خاطر انقلاب، گویا آقای رسولی محلاتی از ایشان قهر کرده بود. به هر حال مجلـه تراثنا نقش مهمی در معرفی مؤسسه داشت. ارتباط تراثنا و به طـور کلـی مؤسسـه بـا تهـران بـا آقاعزیز بود. ایرج افشار و دانش پژوه به مؤسسه آمدند. خرمشاهی که معمولاً جایی نمی‌رفـت، آنجا آمد. دفتر مؤسسه همیشه محل رفت و آمد افراد بود. آن زمان شخصیت‌های علمی بیشـتر از الان هم پیش من می‌آمدند. دلیلش این بود که مؤسسه کار جدی می‌کرد و پدیده تازه‌ای بود و همه با علاقه آنجا می‌آمدند. تراثنا نقش مهمی در این میان داشـت. البتـه پـرداختن بـه وسـائل الشیعه و چاپ آن هم مهم بود گرچه چاپ آن باعث شد این جور تفسیر شود که ما چاپ آقـای ربانی شیرازی را کنار گذاشتیم. بعدها معلوم شد ما حق داشته‌ایم. ما اول یک خانه‌ای در کوچه ناصر داشتیم که شش ماه دست ما بود. انبار کتاب بود و یک اتاق برای تحقیق گذاشـتیم. آقـای سمامی و فاضل جواهری (الان هلند است) و سید علی عدنانی آنجا بودند. بعد از این بود کـه به کوچه ممتاز آمدیم. فکر کنم تا حوالی سال ۱۳۷۰ آنجا بودیم. فکر کنم سـال ۱۳۱۳ بـود. در صفر آن سال آقای آیت الله خویی فوت کـرد کـه فاتحـه‌اش را در خانـه کوچـه ممتـاز گـرفتیم.

جمادی الثانیه جشن ولادت حضرت زهرا(س) را در مؤسسه جدید گرفتیم. اینجا خانه‌ای بود که آقای سید محمد فقیه ایمانی برای خودش ساخته بود. وقتی من می‌خواستم جایی را بخرم حتی ده میلیون نداشتم. این خانه سی میلیون قیمت داشت. شش میلیون آن هم خمس بود که حاضر بود کم کند. آقای امیر اصلانی مدیر عامل بانک ملی در تهران بود. یک نامه به ایشان نوشتم و درخواست بیست میلیون وام کردم(واسطه مرحوم آقای خراسانی نامی بود که با شیخ علی اسلامی در موسسه بعثت در قم کار می‌کرد). نامه را برد و خبر آورد که امیر اصلانی خودش دنبال شماست که خدمتی به شما بکند. گویا یکبار با شیخ علی اسلامی قم آمده بود. بالاخره موافقت کرد و خانه را که همین مؤسسه فعلی بود خریدیم. حاج کمال علوان هم خیلی به من کمک کرد. من بلندپروازی می‌کردم. ایشان مؤسسه بیروت را با پول خودش خرید و در اختیار ما گذاشت.

در مؤسسه هم مثل هر جای دیگر مسائل مدیریتی خود را داشت. روش من در برخورد با دیگران نرم، اما با قاطعیت بود. یکی از افراد اصلی ما شیخ مهدی نجف بود. یک مشکلاتی پیش آمد و ایشان رفت و البته دوباره آمد که حالا مسؤول مؤسسه نجومی است. من رفقای خودم را در هر حال نگاه می‌دارم مگر خودشان نخواهند. آقای خراسانی هم از ابتدا با من بود و به ایشان احترام می‌گذارم و به همه هم گفته‌ام که ایشان از اول با من بوده و باید مراعات حال ایشان را بکنند. الان عملاً مدیر مؤسسه، شیخ کاظم جواهری است، اما به لحاظ احترام، آقای خراسانی کار امضای اسناد و غیره را انجام می‌دهد.

بنده از ابتدا معتقد به کار گروهی بودم. شاید این خصلت را از بچگی داشتم و فکر می کردم گروهی کار کردن، کمترین غلط و اشتباه را دارد. یک روز آقا موسی زنجانی به مؤسسه آمد و گفت: شما مستدرک را تحقیق می‌کنید که کار خوبی است، اما شما دارید کار مهم‌تری می‌کنید و آن تربیت نیرو در فنون مختلفه است. این سبب شد تا کار گروهی ما منسجم‌تر شود و جدی‌تر شویم. ما کار تصحیح را از تجربه ی کاری گرفتیم. در عربی به آن «من وحی العمل» می گویند. البته من مجله «الارشاد» را در مشهد داشتم که هفت شماره منتشر شد. وقتی پدر ما به ایران آمد صحبت شد چه کار بکنیم. قرار شد مجله «اجوبة المسائل الدینیه» که توسط پدرم بیست سال در کربلا منتشر می‌شد را ادامه بدهیم. گفته شد خوب چه کسی بپرسد، چه کسی جواب دهد. همانجا چهار پنج نفر را انتخاب کردیم. مثل آقایان واعظ زاده، فاضل میلانی و مصطفوی و... قم آمدم. آقا عزیز گفت از واعظ زاده بگذر و به هر حال مجله الارشاد شروع شد(پایان گفتگو با جناب شهرستانی).

مرکز ابحاث مدینه و موزه این شهر

جلسه تمام شد. بنده و سرکار خانم به سمت ساختمان وقف داوودیه رفتیم. هدف من رفتن به مرکز ابحاث مدینه منوره بود. سه سال قبل شماره ۱٦ مجله المدینه المنوره را به یکی از استادان دادم تا ترجمه کند. آن شماره ویژه نامه جنگ بدر بود. اکنون که ترجمه آماده شده است. مراجعه کردم تا تصاویر و نقشه‌های اصلی را بگیرم. متاسفانه ماه شعبان ماه تعطیلی است و افراد این مؤسسه که عمدتاً سوری هستند به مسافرت رفته‌اند. قرار شد شنبه مراجعه کنم. موزه این مرکز در طبقه هفتم است و اخیراً گروه گروه زائران ترک و غیره را برای بازدید می‌آورند. امروز هم پنجاه نفری از زائران ترک مشغول گوش دادن به سخنان یک توضیح دهنده ترک بودند که از خود مجموعه مرکز ابحاث بود. یک عدد از ترجمه اردوی کتاب آثار اسلامی مکه و مدینه را به کتابخانه مرکز هدیه دادم.

پس از آن بیرون آمدم. متوجه شدم که در زیر زمین این ساختمان، موزه تبلیغاتی مدینه یا متحف المدینه الاعلامی است. وارد شدم. گرچه آشفته بود اما برخی از کارهای نو داشت. از جمله ماکت بیشتر مساجد قدیمی را طراحی کرده و به نمایش گذاشته بودند. همین طور صحنه جنگ احد بازسازی شده بود که جالب تر از آنی بود که در موزه مرکز ابحاث وجود داشت. تصاویر قدیمی زیادی هم بود. بخشی هم دوربین های فیلمبرداری قدیمی بود که نامنظم چیده شده بود. به هر حال به دیدن نیم ساعت می‌ارزید. از آنجا بیرون آمده، اندکی بازارگردی کردیم. بنده به هتل آمدم و خانم به حرم برای نماز ظهر. خسته بودم. تا ساعت یک خوابیدم و پس از آن به ناهار رفتم.

امروز سفره ناهار مملو از میهمانان بود گرچه غالب آن ها میهمانان اصلی خود جناب آقای شهرستانی هستند. آقای خفاف از لبنان آمده بود. برخی از اساتید هم از بیرون آمده بودند. آقای قاضی‌زاده که به عنوان روحانی کاروان آمده است از طرح «استاد محور» در حوزه و مخالفت مراجع با آن سخن گفت و منظورش را این جور توضیح داد که گرچه ظاهر این طرح تقویت درسهای عمومی حوزه است، اما اصل آن تقویت برخی از اساتید برای کارهای آینده است. آقای مقتدایی هم جزو میهمانان است و البته ایشان این مباحث را نمی‌شنید. اندکی با آقای حسینی بوشهری که امسال جزو میهمانان این کاروان است صحبت شد. عرض کردم جایگاه امام جمعه قم چه ویژگی دارد که هر کس امام جمعه می شود منتقد دولت می‌شود. ایشان گفتند که آیت الله جوادی دیگر نمی آید. آقای استادی هم چند روز قبل در مراسم افتتاح مرکزی در قم گفت: آقا جان، من دیگر نمی‌آیم. آقای امینی هم پیغام داده که تا بعد از رمضان نمی‌آید که البته شنیدم این هفته می‌آید. عجالتاً من و آقای سعیدی مانده‌ایم. آقای علامی هم به طنز این

شعر را خواند: امام جمعه گر ساکت بماند / صحیح است و مثال است و مضاعف / خدا ناکرده گر لب را گشاید / لفیف و ناقص و مهموز و اجوف.

یکی از همراهان اسفار عمره ما آقای سید صالح طباطبائی است که در ایران هم معمولاً در خدمت جناب آقای شهرستانی است. ایشان از نوادگان دختری مرحوم قاضی طباطبائی است. از ایشان راجع به خاندانشان پرسیدم که این اطلاعات را به بنده دادند: نام بنده سید محمدعلی طباطبائی معروف به سید صالح، چند سالی است در خدمت جناب آقای شهرستانی بوده و در عمره همراه دوستان هستم. بنده متولد ۱۳۳۰ شمسی هستم و در نجف به تبریزی شهرت داشتیم. مادر بنده دختر مرحوم آقا سید علی قاضی، عارف معروف پسر سید حسین قاضی است. مرحوم قاضی شش ماه پس از آقا سید ابوالحسن اصفهانی در سال ٦٦ فوت شد و در وادی السلام مقابل مقبره هود و صالح دفن شد. تمام فامیل و زنهای وی که چهار عدد بودند، همه همان جا فوت شدند. آن مرحوم بیست فرزند داشت، ده پسر و ده دختر. مادر بنده سومین دختر ایشان بوده است. پدر بنده از طباطبائی‌های تبریز است و در پنج پشت به مرحوم قاضی می‌رسید. شهید سید محمدعلی طباطبائی که اول انقلاب شهید شد، عموزاده پدر بنده بود. پدرم، آقا سید علی تبریزی که صاحب رساله (منهج الرشاد) بود و اجازه اجتهاد از مرحوم نائینی داشت. ایشان در سال ۱۳۰۱ به دنیا آمد و دوازده ذی حجه ۱۳۹۳ از دنیا رفت. ایشان در سال ۱۳۳۵ ق از تبریز به نجف رفت. سال ۳۷ مرحوم سید محمد کاظم فوت شد و ایشان همان یک سال درس ایشان رفته بود. بیشتر درس نائینی رفته بود و ملازم ایشان بود. ایشان در صحن نجف دو حجره بعد از مقبره آقا سید ابوالحسن در مقبره مرحوم ایروانی صاحب شرح مکاسب دفن شد. ما دو برادر هستیم. سید علی اصغر که الان در قم است و بنده. من سطوح را در نجف خواندم. در سال ١٣٥٦ ش به ایران آمدم. از جمله افرادی بودیم که از عراق اخراج شدیم. آن وقت پدرم درگذشته بود. عموی بنده هم آقا سید جواد تبریزی صاحب رساله بود. ایشان در ۱۷ جمادی الاولی ۱۳۸۷ درگذشت. امام خمینی بر پدرم نماز خواند. گویا وصیت کرده بود ایشان بخوند. معمولاً گفته می‌شد که امام برای کسی نماز نمی‌خواند. این اواخر امام هفته‌ای یکبار با آقای فرقانی به منزل ما می‌آمد. امام هر شب بعد از نماز مقید به رفتن به حرم بود. شب های زیارتی و جمعه هم به کربلا می‌رفت. رئیس اشکنانی هم یک خانه در کربلا در اختیار امام قرار داده بود و امام به آنجا وارد شد. ما هم نسبتی با اشکنانی داشتم. امام در مسجد ترکها درس می‌گفت. یک دوره مکاسب آنجا گفت که آقای رضوانی آنها را جمع و چاپ کرد. من درس خارج را در نجف نرفتم. ایران که آمدم درس خارج رفتم. در نجف سید محمود شاهرودی درسش خوب بود و خیلی ها که می رفتند نمی‌فهمیدند. درس میرزا باقر زنجانی

درس مهمی بود اما خودش خیلی فقیر بود. سید مرتضی مهری داماد میرزا باقر بود(تمام).

باز هم خدمت استاد سیدان

عصر روز چهارشنبه ۳۰ تیر ماه با جمع دوستان باز خدمت جناب آقای سیدان رسیدیم. یکی از دوستان از ایشان پرسید که شما با توجه به حساسیت‌هایی که داشتید به خصوص در زمینه فرقه‌های صوفی و غیره، چرا از برخی از کسانی که این جور گرایش ها را داشتند حمایت سیاسی کردید؟ ایشان گفتند این مربوط به پنج سال قبل است که این حرفها مطرح نبود. من هم صریح نگفتم. آمدند و از من پرسیدند. من گفتم: هر کس را آقای سید محمد شاهرودی پسر حاج آقا حسین شاهرودی گفتند من قبول دارم. نزد او رفتند او هم گفته بود هرچه آقای سیدان گفت من قبول دارم. دوباره پیش او رفتند. او گفته بود: هرچه باشد این آقا بهتر است. این جمله را با توجه به حرف اول من چاپ کردند. بعد هم به اسم من شهرت یافت. همان موقع من بیرون شهر بودم. برگشتم دیدم غوغایی است و بزن و بکوب برای هر دو کاندیدا. کسی همان موقع زنگ زد. قرار شد بگوییم که در انتخابات شرکت شود، اما بنده هیچ کس را تأیید نمی‌کنم. این چند روز قبل از انتخابات بود و خبرش را به سایتها دادیم. این متن در خبرها آمده بود، اما در مشهد تأثیرش را گذاشته بود. بعد با آقای سید محمد شاهرودی صحبت شد ایشان گفت: خوب اشتباه کردیم. آن آقا پیش از انتخابات دوره اول به منزل ما آمده بود و همین هم جوری تلقی شده بود که من موافق هستم. البته مصاحبه آقای هاشمی با آن زن ها هم مشکل ایجاد کرد. این ایرادی بود که خود آن ها هم متوجه شدند. بعد از انتخابات دوبار حاج ... آمد که من هر دو بار انتقادهای خودم را گفتم. آن موقع از این جور حرفها در باره عرفان کذایی و غیره اطلاع نداشتم (خاطرتان باشد که بنده متولد۱۱/۱۱/ ۱۳۱۳ هستم، فقط جهت اطلاع). این اواخر که یک ماه هم نمی‌شود کسی از طرف آقای ... زنگ زد که ایشان می‌خواهد خدمت شما برسد. گفتم فردا زنگ بزنید. از یک طرف فکر کردم قبول کنم و بتوانم با او حرف بزنم. از طرف دیگر ترسیدم از این دیدار سوء استفاده بشود. کار را به استخاره واگذار کردم که خیلی بد آمد. عین واقع را گفتم و رد کردم. بحثهای متفرق دیگری هم در حضور آقای سیدان راجع به اوضاع فرهنگی شد و سخن اصلی ایشان این بود که اکنون چه باید کرد؟

برخی از اخبار ایران

برای نماز عازم حرم شدم. نماز مغرب و عشا را خواندم و به هتل برگشتم. نیم ساعتی به گشت و گذار در اینترنت نشستم. یکی از سایتها اطلاعیه چهار تن از مراجع را در باره طرح استاد محوری در حوزه زده بود. خبر داشتم که اختلافاتی پیش آمده است. همان وقت آیت الله

مقتدایی رسیدند. خبر را به ایشان نشان دادم. تحلیل ایشان این بود که هر بار که خواستیم نظمی در امور حوزه بدهیم این مخالفت‌ها شده است. ته قضیه ترس از این است که استادان درسهای عمومی کنترل شوند. ایشان این نکته را قبول نداشتند. شام را خدمت جمع دوستان بودیم. پس از آن همراه سه تن از دوستان به یک فروشگاه رفتیم. نام فروشگاه هایبر بنده (پنده) است. راننده‌ای که ما را برد جوان تحصیل کرده‌ای بود. با این که شغل ادرای داشت، مسافر کشی هم می‌کرد. این جور کار کردن اضافی را فراوان دیده‌ایم. معمولاً جوانان چنین می کنند و عمده دلیل آن بالا بودن هزینه ازدواج است. از این که ما ایرانی‌ها عربی حرف می‌زدیم خیلی خوشحال شد. گفت همیشه ایرانیها با زبان اشاره با او سخن می‌گویند. راننده دوم که ما را باز گرداند عیناً همین شگفتی را تکرار کرد. اهل طائف بود از طایفه عُتیبی. می‌گفت: سعودی ها خیلی از ما کشته‌اند با این که ما یکی، آن ها هم یکی. دشمنی ما عمیق است و اصلاً آل سعود را دوست نداریم. جالب است که می‌گفت دوستی در قم دارد اسمش عبدالرضا... اما نگفت شیعه است و مرتب تأکید داشت که همه مسلمانیم. از طائف و آب و هوای آن خیلی ستایش کرد. گفت مقبره ابن عباس هنوز هست. قبرستان عمومی است. نزدیک ساعت دوازده به هتل وارد شدیم.

صبح پنج شنبه ۳۱ تیرماه ساعت هفت و ربع برای خوردن صبحانه عازم شدم. در خدمت آیت الله مقتدایی باز هم در باره همین طرح استاد محور صحبت شد. معلوم می‌شود که در قم این طرح برابر همان طرحی قرار گرفته که عده‌ای از اساتید چند سالی است درست کرده‌اند. البته توهم جدی است و آنان تصورشان بر این است که این طرح برای قبضه کردن مرجعیت آینده است. باید به طور کلی توجه داشت که مرجعیت مدل خاصی دارد و این قبیل کارها چندان در آن مؤثر نیست. به هر حال باید یک طوری مسائل را جمع و جور کرد.

تاریخچه مختصر بقیع

یک نکته شگفت آن که در مدینه کتابچه‌ای به فارسی با عنوان تاریخچه مختصر بقیع منتشر شده که جلوی بقیع به فروش می‌شد. این کتابچه در ٣٦ صفحه با کاغذ گلاسه و عکسهای رنگی در باره بقیع، معرفی قبور آن و مشروعیت زیارت آن است. این در حالی است که تا چندی قبل و حتی الان، کسانی که به عنوان مأمور کنار قبور می‌ایستند در اصل قبور تردید می‌کنند. کتاب از هلال محمد شعبان است. این هلال برادر احمد شعبان از مسؤولان و پژوهشگران مرکز ابحاث المدینه المنوره است. دیروز که به مرکز ابحاث رفتم، هلال را در آنجا دیدم. نام احمد محمد شعبان هم به عنوان ناظر کتاب روی جلد آمده است. خلیل احمد محمد سرور مترجم این کتابچه است. این دو برادر با برادر دیگرشان در مرکز ابحاث المدینه

فعالیت دارند. تصاویر انتخاب شده هم جالب است. در یک مورد جمعی ایرانی را به همراه یک روحانی نشان می دهد کـه مشـغول زیـارت هسـتند. در ایـن کتابچـه مطلقـاً خبـری از نهـی و توبیخ‌های سعودی‌ها از زیارت وجود ندارد. عکسها بسیار عالی چاپ شده است.

ظهری برای نماز عازم حرم شدم. فکر می‌کنم در این سالها سرعت خواندن نماز بیشتر شده است. البته فاصله اذان تا نماز برای ظهر حدود بیست دقیقه بلکه اندکی بیشتر اسـت. ایرانی‌هـا همچنان روی سنگها می‌نشینند و لذا این بخش که فرش ندارد، مرکز ثقل استقرار ایرانی‌ها برای نماز شده است. اخلاقیات مسجدی آن ها هم در اینجا هسـت. بلنـد حـرف زدن یـا... زائـران دانشجو نیز فراوانند و این فصل، فصل زیارت آمدن دانشـجویان اسـت. بعـد از نمـاز بـه هتـل برگشتم. ناهار را در خدمت دوسـتان بـودیم. بعـد از ناهـار آقـای مقتـدایی بنـده را صـدا کـرد. خدمتشان رفتم. از این خبر دروغی که انتشار یافته که ایشان و آقای لاریجانی بـه خانـه مراجـع رفته‌اند تا اجازه اجتهاد آقای مجتبی خامنه‌ای را بگیرند سخن گفـت و ایـن کـه از اسـاس دروغ است. نکته دیگر این که ناراحت بودند که چه کسی برگه‌های اعتراضیه مراجـع را در بـاره طـرح استاد محوری به منابع خبری داده است.

خدمت آیت الله عَمری

عصری ساعت پنج به دیدن آقای عَمری روحانی برجسته شیعیان مدینـه رفتـیم. هـر سـال ایـن برنامه وجود دارد. جمعیت حاضر شده و عازم شدیم. آقـای شهرسـتانی بـا بیشـتر میهمانـان از جمله آقایان کریمی، مقتدایی، حسینی بوشهری و بسیاری دیگـر پیشـگام بودنـد. بـیش از نـیم ساعت در حضور ایشان نشستیم. شیخ کاظم پسر آقای عَمری قدری صـحبت کـرد. بـا میـوه و قهوه و شربت پذیرایی شد. برگشتیم. یکی از دوستان گفت دفعه قبل کـه بـا امیـر الحـاج ایـران آمدیم، جناب شیخ کاظم از رهبری حکیمانه ایران و عربستان تمجید کرد.

شب جمعه نتوانستم بیدار بمانم، صبح زود عازم حرم شـده، سـاعت پـنج و نـیم برگشـتم. اتوبوس منتظر رفتن به زیارت دوره بود. همراه دوستان عازم احد شدیم. همانجا دعـای ندبـه‌ای خواندم. در برگشت، دوستان چند دقیقه‌ای کنار کوه رمات تأمل کردند. داسـتان جنـگ احـد را تعریف کردم. پس از آن به مسجد قبلتین آمدیم. از آنجا عازم مسجد قبا شدیم. ساعت هفـت و نیم برگشتیم. صبحانه خوردیم. قدری استراحت کرده، ساعت ده و نیم همراه دوسـتان خـدمت آیت الله مقتدایی رسیدیم. قدری از اوضاع سیاسی صحبت شد. مطالب بیشتری در باره اوضاع فرهنگی حوزه شد.

ظهر بعد از نماز عازم هتل بدر المحمدیه شدیم که روبری مسجد مباهله و مقر بعثه رهبری و سایر مراجع است. مسؤول دفتر مدینه بعثه، شخصی به نـام آقـای نجفـی اسـت کـه بـیش از

دوسال است اینجاست. آقای زمانی دوستمان هم آنجا مشغول است. ناهار مطلوبی بود. ساعت سه برگشتیم. از دوستانی که دیدیم آقایان حجج اسلام کشکولی و فقیهی (مسؤول عمره دانشجویی) بودند.

اتاق من در هتل

امروز قرآن با ترجمه فارسی را که در اتاق‌های هتل گذاشته اند مرور کردم. ترجمه به فارسی هندی دو قرن قبل است. این قرآن را همان مرکز قرآن ملک فهد منتشر کرده و روی آن نوشته شده «فروختنش ناجایز است» و جای دیگر از آن آمده است «مفت تقسیم میشود». از همین جا دریابید که ترجمه با چه نثری است. به رغم این نثر، می‌گویند ترجمه دقیقی است.

در اتاق هتل معمولاً یک یخچال کوچک، یک تلویزیون، یک میز کوچک، یک صندلی، و کمد کوچک هست. یک جالباسی هم هست. چندین چراغ در گوشه و کنار اتاق وجود دارد. از در اتاق که وارد شوید جایی هست که کارتی را که به منزل کلید ورودی است می‌گذارید و برق اتاق روشن می‌شود. یک وسیله گرم کردن آب برای درست کردن چایی هم وجود دارد. قبل از آمدن ما یک بسته چایی نپتون، دو عدد لیوان و یکی دو پشقاب می‌گذارند. احتیاط دو عدد آب میوه یک نفره هم در یخچال وجود دارد. آب لوله کشی قابل شرب نیست و شما باید از آشپزخانه بسته های آب یک لیتری و دو لیتری را به اتاق بیاورید. برای ناهار باید به رستوان رفت، هرچند کاروان ما یک اتاق بزرگ را برای حدود سی نفر آماده پذیرایی کرده است. این را عرض کردم که اگر روزی روزگاری این مسائل تغییر کرد یک تصویر مختصری از این اوضاع در اینجا باشد.

عصری با سرکار خانم عازم بازار شدیم. یک ساعت و نیم در هرم بلازا (کذا) گشتی زدیم. چند تکه لباس و مسواک و خمیر دندان خریدیم! اذان به هتل رسیده عازم حرم شدم. امام جماعت در رکعت اول آیاتی از سوره الرحمن را خواند و در رکعت دوم سوره کوثر. پیدا بود عجله داشت یا اصولاً آن طور که حدس زده می‌شود، سرعت خواندن نماز در مقایسه با گذشته بیشتر شده است.

کتابخانه جدید حرم نبوی

بعد از نماز به سراغ کتابخانه حرم نبوی رفتم. دیدم در محل قدیم کتابخانه صرفاً نسخه‌های خطی و نادر نگهداری می‌شود. سراغ کتابخانه جدید را گرفتم. سمت غربی مسجد را نشان دادند. مستقیم به سمت درهای سمت غربی رفتم. باب العتیق روبروی من بود. از در که خارج شدم، سمت راست چسبیده به مسجد تابلوی مکتبة المسجد النبوی بود. در آنجا پله برقی بود.

بالا رفتم. کتابخانه بزرگی را دیدم که جمعیت قابل ملاحظه‌ای مشغول مطالعه در آن بود.

معلوم شد ساختمان جدید کتابخانه دو سال پیش یعنی در محرم سال ۱٤۲۹ افتتاح شده است. از بی خبری خودم از این بنای جدید ناراحت شدم. از تعداد کتابها پرسیدم. گفتند: بیش از یک صد و بیست هزار جلد کتاب(نزدیک شصت هزار عنوان) دارد. بخش تاریخ آن که از همان ابتدا آغاز می‌شد، به خصوص تاریخ حرمین، بسیار قوی بنظر می‌آمد. به طور کلی باید بگویم به لحاظ کتاب، به خصوص کتابهای ارزشمند، این کتابخانه مهم است.

گفتند که مشابه آن بنا، با حجم کمتری برای زنان در بخش زنانه مسجد ساخته شده است. این هم به هر حال تحول تازه‌ای در سعودی است که زن را هم آدم حساب کرده‌اند. عرض کردم کتابخانه قدیم که تقریباً در وسط مسجد قرار دارد، از قدیم کتابخانه مسجد بود و بارها آن را زیارت کرده ام و عبارت از یک بنای چند طبقه کوچک روی بر هم است، اکنون اختصاص به خطی‌ها و نسخ نادره یافته است. بنای جدید بسیار شیک و شلوغ بود. کتابها به صورت موضوعی چیده شده و به صورت قفسه باز در اختیار عموم است. تقریباً همه کتابها صحافی شده است، آن هم صحافی بسیار شیک و تمیز. خواستم راهنمای کتابخانه را ببینم که نبود. این روزها غالباً کارمندان اداری در مرخصی تابستانه هستند. آقای محمد العبیدی مشرف عام کتابخانه است که او را ندیدم. همین که در طراحی جدید مسجد النبی فکری هم برای کتابخانه مسجد شده نکته بدیعی است. برخی کتابهای چاپ ۱٤۳۰ هم در کتابخانه موجود بود که یا به طریق اهداء یا خریداری آمده و این نشان می‌دهد که کتابخانه به روز است. به هر حال فرصت جالبی بود. بعداً که برگه‌ای در معرفی این کتابخانه دیدم این مطالب را در آن یافتم: این کتابخانه از قرنها پیش فعالیت داشت اما در یک دوره کاملاً متوقف گردید. فعالیت مجدد کتابخانه حرم نبوی از سال ۱۳۵۲ ق در دوره سعودی آغاز شده است. بانی فعالیت جدید آن احمد یاسین الخیاری است که خود از محققانی است که آثاری در تاریخ مدینه دارد. سالن مطالعه مردان این کتابخانه سیصد صندلی برای مراجعه کنندگان دارد که بیشتر بعد از ظهر بویژه بعد از نماز عصر تا ساعتی پس از نماز عشاء فعال است. اتاق بزرگی نیز با تجهیزات کامپیوتری برای استفاده از کتابهای دیجیتالی و رقومی است که بویژه مکتبة الشامله در آن استفاده می شود. بخشی از محل کتابخانه به مرمت و صحافی اختصاص دارد و با توجه به این که تمامی کتابهای موجود صحافی شده می توان دریافت که پیش از ورود هر کتاب با جلد شومیز به کتابخانه، اثر مزبور در بخش مرمت صحافی می شود. این کتابخانه بخش امانت نیز دارد که صرفاً کتابهای مکرر به بیرون فرستاده می شود.

امشب همه دوستان با هم بیرون رفتیم. قصد ما رفتن به انتشارات عبیکان بود و خانمها برای

خرید در همان نزدیکی به فروشگاهی رفتند. مدینه مملو از این قبیل فروشگاه‌هاست که زائـران از آن ها خرید می‌کنند. به طور طبیعی اگر زائران ایرانی منصف باشند وقتشان نصف نصـف در حرم و بازار است. به هر حال برنامه‌ها با تأخیر انجام شد، و وقتی به مقصد رسیدیم که فقط نیم ساعت فرصت خرید کتاب داشتیم. بنده چند کتابی خریدم. راننده تاکسی که ما را به آن محـل برد، پلیس روضه حرم مطهر بود. در باره ایرانی‌ها پرسیدم. گفـت ایرانی‌هـا و ترکهـا منظم‌تـرین حجاج هستند. از حقوقش پرسیدم. گفت پنج هزار و پانصد ریال(حدود هزار ریال بیش از افراد مشابه در سایر ادارات). گفت مخارج سنگین شده است. به ویژه ازدواج. بین چهل تا پنج هزار باید بابت مهریه داد. اجاره یک واحد کوچک هزار و پانصد ریال است. التماس دعایی گفـتم و پیاده شدم. در خبرهای همین روزها خواندم کـه یـک و نـیم میلیـون دختـر سـعودی بی‌شـوهر مانده‌اند و دلیل آن هزینه بالای ازدواج است. آخر شب و از همانجا به رستوران طـازج رفتـیم و ساعت حوالی یک بود که به هتل برگشتیم. ترافیک مدینه حتی تا این وقت شب هم باقی است و آزار دهنده.

شنبه ۲ مرداد ماه صبح بعد از صبحانه اخبار را مرور کردم، سپس عازم مرکز ابحـاث شـدم. متأسفانه باز هم کسی نبود تا تصاویر اصلی مجلـه شـماره شـانزدهم «المدینـه المنـوره» را کـه حاوی نقشه ها و عکسهای مورد نظرم بود بگیرم. اما سـه شـماره از مجلـه را شـامل ۳۰ تـا ۳۲ گرفتم. گفتند شماره ۳۳ هم آمده که بخش مربوطه که آن شماره را داشت تعطیل بـود. مقـالات خوبی در شماره‌های مزبور مجله درج شده است. در شماره ۳۲ مقاله‌ای بـا عنـوان «النـواب و الامراء و العمال فی العهد النبوی» دارد. در شماره ۳۱ مقاله‌ای در باره وضعیت اقتصادی مدینه پیش و پس از هجرت. بخشی از قسم مفقود التحفة اللطیفه سخاوی که در تاریخ مدینه است و شامل شرح حال زنان این شهر است در همین شماره درج شده است. در شماره ۳۰ مقاله‌ای در باره صُفّه درج شده و باز قسمت مفقود دیگری از التحفة اللطیفه سخاوی در همین شـماره درج شده است. متن کامل «مجله المدینه المنوره» روی سایت مؤسسه یاد شده موجود است.

از آنجا به کتابخانه حرم نبوی آمدم. مجدداً سراغ برگه‌ای را گرفتم که مشخصـات کتابخانـه در آن باشد که در دسـترس نبـود. قـدری در کتابخانـه گشـتم. برنامـه جسـتجوی در موجـودی کتابخانه را آوردم که کار ناقصی به نظر آمد. در واقع سیستم بسـیار قـدیمی اسـت، امـا فضـای مطالعه عالی و کتابها فراوان و همین که قفسه باز است، بسـیار خـوب اسـت. متأسـفانه بیشـتر کتابخانه های ایران از جمله کتابخانه ما در قـم و همـین طـور کتابخانـه مجلـس فاقـد شـرایط فضایی لازم برای قفسه باز است.

از کتابخانه بیرون آمده وارد حرم شده، زیارت کرده، نماز زیارت خوانـدم. از میانـه مسـجد

عبور کرده کنار قبر پیامبر (ص) آمدم. برای اولین بار توانستم چند تصویر از روضه بگیرم. از باب بقیع خارج شده نزدیک قبرستان بقیع آمده، زیارت خواندم. امسال نصب بخش عمده‌ای از سایه‌بان‌های برقی روی فضای میان دو حرم سبب شده است که تقریباً همه جا سایه باشد یا دست کم انسان بتواند در مسیر سایه حرکت کند. همچنین این فرصتی برای ایرانی‌ها به خصوص زنهاست که روز هم زیر این سایه‌ها نشسته و زیارت بخوانند. زنها را در بقیع راه نمی‌دهند. پیش از این به اجبار در آفتاب می‌ایستادند، اما اکنون زیر سایه این سایه‌بانها می‌نشینند.

دو مجله تازه فکری و عقایدی در سعودی

صبح یکشنبه آقای مهدوی راد به مُجمّع قرآن ملک فهد رفته بود تا نسخه‌ای از چاپ هفت جلدی اتقان سیوطی را تهیه کند. گفته بودند تمام شده است. کتابهای دیگری هم داشته‌اند که آن ها را در آنجا نفروخته‌اند.

آقای مهدوی‌راد در کتابفروشی مغامسی یک مجله تازه انتشار در باره بحث‌های عقیدتی دیده بود که ناشر آن وزارت آموزش عالی سعودی بوده و از سوی جمعیت علمی ـ سعودی در حوزه عقیده و ادیان و فرق و مذاهب منتشر شده است. مقاله‌ای که در شماره یک آن جلب توجه می‌کرد با عنوان «ظاهرة التصحیح عند الشیعه» اثر خانمی به نام بسمه بنت جستنیه بود. این مقاله در باره چند نویسنده شیعی است که در راه اصلاح شیعه و نزدیک کردن آن به تسنن گام برداشته‌اند(ص ۱۲۳ تا ۱۸۲). این افراد عبارتند احمد کسروی، ابوالفضل برقعی، احمد کاتب، و پسر سید ابوالحسن اصفهانی. اطلاعات وی در حد کتابهایی است که به نام اینها منتشر شده و جز آن هیچ چیز نمی داند و حتی جالب است که پسر آقا سید ابوالحسن را به سه نام مختلف مثل «ابن ابی الحسن» و «موسی الموسوی» آورده است. مقالات دیگر مجله مزبور که همگی رنگ وهابی دارد و البته سست است، یکی در باره تلاش های سلطان عبدالعزیز در نشر افکار سلفی و دیگری در باره منکران معاد جسمانی و حکم استغاثه به پیامبر (ص) است. در شماره دوم، مقاله ای در باره حدیث افک درج شده که نویسنده آن عفاف بنت حسن محمد مختار است. در شماره سوم آن یک مقاله مفصل در باره «مسألة العذر فی مسائل العقیده» است که موضوع آن جالب است. مقاله دیگر در باره تعریف سرزمین کفر است. در مجموع مجله ضعیفی به نظر آمد. دلیل آن هم روشن است. سعودی‌ها اساساً برای کارهای نقادانه علمی تربیت نشده و صرفا اخباری بار می‌آیند. به همین دلیل در کار نوشتن رساله‌های نقادی ضعیف هستند و از دایره نصوص خودشان خارج نشده به اجبار باید همان ها را توجیه کنند. پراکندگی مقالات هم از ادیان و مذاهب و موضوعات کلامی از دیگر مشکلات این مجله است.

انتشار آثار فارسی تبلیغی هم یکسره ادامه دارد. این کار در درجه اول برای

افغانستانی‌هاست نه ایرانی‌ها، اما گهگاه به دست ایرانی‌ها هم می‌رسد. برخی از جدیدترین‌ها که دیدیم: وجوب عمل به سنت رسول الله (ص) و کفر کسی که آن را انکار کرد(از بن باز)، آموزش نماز از عبدالله بن احمد بن علی الزید(مترجم از اهالی عِوَض فارس)، ایمان به فرشتگان و تأثیر آن در زندگی امت اسلام از صالح فوزان. نواقض اسلام از بن باز و ترجمه همان شخص یعنی عبدالله اسحاق عوضی. اینها به صورت جزوه‌های کوچک منتشر شده است. یک کتاب جیبی مفصل هم با عنوان پناهگاه مسلمان ترجمه یونس یزدان پرست که ترجمه دعاهای کوتاه رایج در متون اهل سنت است، منتشر شده است. ترجمه حصن التوحید کتابچه دیگری است. همین طور کتاب روزی در خانه رسول الله تألیف عبدالملک القاسم. و کتاب دعای جامع از عبدالملک القاسم. این نشریات به صورت مجانی توزیع می‌شود.

مجله‌ای هم به نام «التأصیل» برای نخستین بار در ربیع الاول امسال یعنی ۱٤۳۱ چاپ شده است. این مجله جنبه علمی ـ کلامی دارد و شورای نویسندگان آن از بلاد مختلف عربی هستند و به همین دلیل مجله‌ای نسبتاً جدی است. شماره اول آن مقالاتی دارد از قبیل: مـآلات القول بخلق القرآن، الخلل المنهجی فی دلیل الحدوث، المعنی فی الفلسفة التفکیکیه، وحدة الادیان فی تأصیلات التصوف و التقریرات الصوفیه، و مرور بر دو کتاب با نامهای: اللیبرالیة و موقف الاسلام منها و ظاهرة التأویل الحدیثة فی الفکر العربی المعاصر. آدرس مجله در شهر جده است. انتشار چنین مجله‌ای با این صبغه فکری کاری متفاوت در سعودی به شمار می‌آید.

عصر شنبه برای نماز مغرب به مسجد قبا رفتم. نماز مغرب را با امام خواندم، ولی چیز شگفتی دیدم. در رکعت اول دو سوره اقرأ و توحید را خواند و در رکعت دوم معوذتین را با هم. تاکنون چنین چیزی ندیده بودم. بنابرین خود نماز مغرب و عشاء را خوانده بیرون آمدم. از آنجا عازم موزه دار المدینه المنوره عبدالعزیز کعکی شدم. سال قبل هم این موزه را دیده بودم. امسال زیباتر شده بود. تعداد زیادی عکس گرفتم. واقعاً قشنگ بود. باید به این مرد محقق دست مریزاد گفت که چنین کار شگفتی انجام داده است. امسال امید داشتم مجلد چهارم کتاب تاریخ و جغرافیای مدینه او هم که قرار بود در باره مساجد باشد در آمده باشد، اما مع الاسف هنوز چاپ نشده است. تعداد زیادی کتابهای مربوط به مدینه را نیز در آنجا برای فروش گذاشته بودند. چه قدر دلم می‌خواست همه آن ها را می گرفتم. اما بردن آن ها به ایران کار دشواری است. دو کتاب کوچک گرفتم یکی المدینة الحدیثه و دیگری المدینة المنوره تاریخ و معالم از احمد شعبان که از انتشارات مرکز بحوث و دراسات است. از هر دو نسخه‌هایی داشتم، اما باز هم گرفتم. این هم نوعی بیماری است. خداوند شفا عنایت کند.

صبح روز یکشنبه سوم مرداد که روز آخر اقامت ما در مدینه است حرم مشرّف شدم. نماز را

خوانده، حضرت رسول (ص) را زیارت کردم. سپس بـه بقیـع رفـتم. آنجـا هـم زیـارت کـرده برگشتم. از پله‌های بقیع که پایین آمدم آقای آیت الله کریمـی را دیـدم کـه خسـته لـب یکـی از ستونها نشسته، شماری زائر عرب در حاشیه آن روی زمین مشغول خواندن زیارت دسته جمعی بودند. کنار آقای کریمی نشستم. یکباره مأمور سعودی آمد و ایـن جماعـت را کـه وسـط حـال بودند، بلند کرد و به قول بچه‌های امروز ضد حال زد. ناراحت شدم. چه می‌توان کرد. بـا آقـای کریمی تا هتل آمدم. چند جا نشست. می‌گفت دعا کن خدا کشور را از شر برخـی افـراد حفـظ کند. خیلی نگران است.

صبحانه را آقای سید علی موجانی، میهمان آقای شهرستانی بود. در بـاره اسـناد مربـوط بـه وهابیت در آرشیوهای عثمانی یافته‌هایی دارد که با کمک آقـای شهرسـتانی آمـاده کـرده و قـرار است منتشر کند. ساعت نه بود که از پیش ما رفت.

ساعتی استراحت کردم و حدود یازده بود که عازم مرکز الابحاث شدم. این بار سومی بود که برای گرفتن نسخه دیجیتالی شماره شانزده مجله المدینه المنوره به آنجـا مـی‌رفتم. قـبلاً عـرض کردم که چون این شماره را به فارسی ترجمه کرده‌ایم، لازم بود تا تصـاویر دیجیتـالی را بگیـرم. بالاخره هلال شعبان از روی کامپیوتر خود فایل شماره ١٦ را به من داد. در ضمن، آخرین شماره مجله را هم که عدد ٣٣ اسـت گـرفتم. یـک مقالـه مفصـل و مهـم در بـاره«راه هجـرت» دارد. اطلاعات تعدادی از منابع مهم سیره و جغرافی را به صورت مقایسه‌ای در باره مسیر هجرت کار کرده و با جداول زیاد اختلاف نقلها را در بخش‌های مختلف مورد بررسی قرار داده است. یـک مقاله هم درباره توجه خدای تعالی به جنبه‌های تربیتی پیامبر(ص) دارد که بر اساس قرآن است و آن هم مقاله‌ای جالب است.

از آنجا بار دیگر به کتابخانه حرم رفتم و این بار موفـق شـدم کـاتولوگ مختصـری را کـه در معرفی کتابخانه است بگیرم. در راه یک عدد قرآن خریداری کردم و سپس به حرم مشرّف شدم. نیم ساعت به اذان مانده بود. قرآن خواندم تا اذان شد. نماز ظهر را خواندم. سپس نماز عصـر را با نماز ظهر امام مسجد خواندم. پس از آن به هتل برگشتم. این آخرین ناهار ما در مدینه در کنار دوستان است. تقریباً شلوغ بود و همه عزیزان حاضر بودند. آخر ناهار آقای کریمـی چنـد دعـا کرد. به آیت الله سیستانی و رهبری به ویژه دعا کرد. به هر حال به اتـاق آمـدیم تـا بـاقی مانـده وسائل را جمع و جور کرده، ساعت چهار و نیم عزیمت مسجد شجره کنیم.

امسال در طبقه اول هتل ما اینترنت وایر لس بود و این برای من یک تفـریح بـود کـه تقریبـاً بیشتر ساعات اضافی را و روزانه دست کم دوبار در آن طبقه نشسته و خبر بخوانم و گهگاه ایـن نوشته را تکمیل کنم. قصد ترجمه متنی را هم داشتم که خیلی نتوانستم پیش بروم.

ریز اعمال عمره مفرده

در اینجا می‌خواهم شرحی جزئی و ریز از آغاز اعمـال مفـرده تـا پایـان آن ارائـه داده برخـی از مسائل، دغدغه‌ها و مشکلات آن را شرح دهم. این مطالب برای کسانی که به خصـوص مکـرر مشرف شده‌اند هیچ چیز تازه‌ای ندارد، اما فکر کنم برخی از مطالب آن دست کـم بـرای آینـده سودمند باشد.

کیفیت حرکت به سمت مکه چنین اسـت کـه از روز قبـل از حرکـت، چمـدانها را تحویـل می‌گیرند. ساعت تحویل گرفتن نُه بعد از ظهر است. ماشین باری مستقلی چمـدانها را بـار زده به هتل مقصد در مکه آورده و در طبقاتی که قرار است آن کاروان اسـکان یابـد قـرار می‌دهنـد. بنابرین روز آخر اقامت در مدینه کار چندانی برای بسته بندی چمدانها وجود ندارد. افراد سـعی می‌کنند بیشتر حرم رفته و زیارت وداع را بخوانند. هتل ما که نزدیک حـرم بـود ـ و البتـه تقریبـاً همه ـ ظهر را هم در مسجد حاضر شدند. سپس ناهار را میل کرده و آماده حرکت می‌شوند.

کاروانها بین ساعت سه تا پنج از مدینه حرکت می‌کنند و بنابرین دو سه ساعتی به غروب در شجره هستند، زیرا فاصله اندک یعنی حدود شش کیلومتر یا اندکی بیشتر است. کاروانها به طور عموم در وقت خداحافظی اشعاری خوانـده و بـه خـاطر تـرک مدینـه، نوحـه سـرایی می‌کننـد. روحانی که قبلاً تمام مطالب را در باره اعمال عمره بیان کرده باز هم آخرین تذکرات را می‌دهد.

معمولاً سه اتوبوس یا چهار اتوبـوس حـاوی زائـران یـک کـاروان اسـت. مـدیر، معـاون و روحانی هر کدام مسؤولیت یک اتوبوس را دارند. بیشتر برای حضور و غیاب و این که کسی جا نمانده باشد. وقتی به محل مسجد شجره می‌رسند در دو محل عمده پارکینگ یـا بـه اصـطلاح آنان مواقف درست شده است. اتوبوسهای ایرانی در یک نقطه مشخص می‌ایستند و هر سـه یـا چهار اتوبوس یک کاروان، نزدیک بهم پارک می‌کنند. این امر کمک فراوانی به یافتن ماشین بعد از بازگشت از مسجد به زائران می‌کند. زمانی که افراد بـه داخـل مسـجد می‌رونـد هـوا روشـن است، اما وقتی بر می‌گردند هوا تاریک شده و به زحمت می‌افتند. موقعیت جغرافیـای مسـجد شجره قدری ابهام آمیز است. یک چهار دیواری که در بخشهایی از آن ها حمامات تعبیه شده و در وسط این چهار دیواری یک بنای دیگر که زاویه آن ها در وسط اضلاع چهـاردیواری بیرونـی است. در فضاهای مثلثی ایجاد شده در اطراف معمولاً درختان و سبزه کاشته شده است.

دو راهرو هم در کنار دیوارها هست کـه در یکـی از آن هـا کـه طـولانی‌تر و زیبـاتر اسـت، مغازه‌هایی وجود دارد که حالت سو پر مارکت کوچک دارند. به عـلاوه ابـزار و وسـائل احرامـی شامل حوله، دمپایی، کمربند و این قبیل عرضه می‌کنند. ما طبق قرار سال گذشته کنـار یکـی از فروشگاه‌ها ایستاده، یک نسکافه گرفته فرشی کنار یکی از باغچه‌ها پهن کرده میل کردیم.

مردمی که از مدینه حرکت می‌کنند دو بخش هستند. مقصودم مردهاست که لباس احرامی نیاز دارند. زنها با هر لباسی می‌توانند محرم شوند و معمولاً زنان ایرانی لباس سفیدی دوخته از آن استفاده می‌کنند، اما بخشی از مردها در همان هتل محرم شده سوار اتوبوس شده به مسجد می‌آیند و تعدادی دیگر با لباس عادی آمده به مسجد شجره که می‌رسند محرم می‌شوند. اینان نیز دو گروه هستند. بخشی در اتوبوس لباسها را درآورده محرم می‌شوند و تعدادی با لباسهای عادی خود به حمامات رفته، پس از غسل لباس احرامی پوشند. روحانیون برای کاروانهای عادی توصیه می‌کنند که در همان هتل لباسها را درآورده و لباس احرامی را بپوشند. هرچند اصل غسل کردن و محرم شدن باید در مسجد شجره باشد. حمامات زنها و مردها در دو سمت قرار گرفته و هر گروه برای غسل و وضو به حمامات می‌روند. غسل برای محرم شدن در میقات یعنی مسجد شجره مستحب مؤکد است و برخی از این هم پا را بالاتر هم می‌گذارند و احتیاط وجوبی دارند. برخی، وقت غسل کردن و پوشیدن لباس احرامی مشغول خواندن دعا می‌شوند، اما چون در حمام هستند و آب هست کسی از بیرون دعا را می‌خواند و آنان تکرار می‌کنند.

یک دشواری در اینجا این است که چون لباس همه شکل هم است یافتن دوستان اندکی دشوار می‌شود. در اینجا احساس جالبی به مردم دست می دهد، مخصوصاً کسانی که اولین بار است که در اینجا حاضر می شوند. در سالهای اخیر عکس گرفتن در اینجا رواج یافته و برخی هم فیلم می‌گیرند.

کاروانها معمولاً در بیرون و داخل مسجد متحد عمل می‌کنند. کنار هم نشسته و مشغول اعمال عبادی می شوند. در اینجا بیشتر قرآن می‌خوانند و برخی نمازهای مستحبی. معمولاً به کاروانها توصیه می‌شود که پیش از اذان مردم را مُحْرِم کنند، اما افرادی مایل هستند که بعد از نماز واجب خود، یعنی مغرب و عشاء محرم شوند.

پیش از اذان دسته های مختلف حجاج ایرانی که معمولاً این ساعت در اینجا هستند، به صورت گروهی مُحرم شده، نیت برای آنان گفته شده و لبیک می‌گویند. زنان در سوی دیگر هستند و برخی از مبلّغه‌های زن آنان را مُحرم می‌کنند. سابقاً آنان نیز توسط روحانی محرم می‌شدند. یعنی جایی نزدیک پشت نرده‌ها می‌آمدند و روحانی نیت و لبیک را به آنان تعلیم می‌داد.

نماز مغرب به امامت امام مسجد شجره خوانده می‌شود، اما چون وقت آن قدری زود است کسانی دوباره خودشان می‌خوانند. نماز عشا به امامت یک روحانی که هر روزه از طرف بعثه در اینجا مستقر می‌شود، اقامه می‌گردد. از آنجایی که در رواق مسجد فرش است، امام مجبور است به اول حیاط بیاید و لذا جای افراد کم می‌شود و همین سبب می‌شود که روی کله هم

بیفتند و قدری مشکل پیدا شود.

برای مُحرم شدن افراد و دسته‌ها چه پیش از مغرب چه بعد از آن در وقت گفتن لبیک گاه در مسجد راه افتاده، در حال حرکت لبیک می‌گویند. علت آن این است کـه یقـین کننـد حتماً در بخش قدیمی مسجد مُحرم شده‌اند. در این باره فتاوا مختلف است از کلّ ذو الحلیفه تا مسـجد جدید و مسجد قدیم.

یک مشکل هم دمپایی‌هاست که تقریباً شکل هم است و کسانی که در جاکفشی می‌گذارند بعداً برای یافتن آن به زحمت می‌افتند. چون صرف نظر از این که دمپایی‌ها شـکل هـم اسـت، ورودی‌ها نیز مشابه یکدیگر است. خادم مسجد، اجازه آوردن ساک و پلاستیک حاوی لباسها را نمی‌دهد و لذا بسیاری به این طرف و آن طرف آویزان می‌کنند. سابقاً برخی گـم می‌شـد. بـرای همین اخیراً در راهروی کنار مسجد، صندوق‌هایی شماره گذاری شده تعبیه شده که کلیـد هـم دارد و افراد می‌توانند وسائل خود را درون آن ها بگذارند. قفل و بست مطمئنی هم دارد.

نماز عشا که خوانده شود حرکت جمعیت به بیرون آغاز می‌شود. کاروانها به صـورت دسـته جمعی حرکت کرده تا بیرون مسجد همچنان لبیک می‌گویند. برخی هـم دوبـاره بـه حمامـات می‌روند تا اطمینان بیشتری برای طول راه داشته باشند. تقریباً تا یک سـاعت بعـد از نمـاز عشـا دیگر اتوبوسی در اطراف شجره نیست و بار دیگر این غیر ایرانی‌ها هسـتند کـه تـک تـک پیـدا می‌شوند، اما این که چرا ایرانی‌ها دقیقاً این ساعت می‌آیند و می‌روند، به خاطر حکم فقهی زیر سایه رفتن است. غالب فقها نشستن داخل اتوبوس مسقف را در شب اشکال نمی‌کننـد، چـون استظلال یعنی زیر سایه رفتن صدق نمی‌کند، زیرا خورشیدی در شب در کـار نیسـت. بنـابرین تمام برنامه‌ریزی کاروانهای ایرانی در این وقت است.

اگر کاروان ساعت هشت تا هشت و نیم شب حرکت کند، برای ساعت دوازده تا یک و نـیم به مکه می رسد. ماشین‌ها بیست دقیقه در میان راه نگه می‌دارند و معمولاً کاروانها یک چای یـا یک نوشابه به زائران خود می دهند.

روحانی در همان آغاز حرکت بار دیگر از تک تک افراد سؤال می کند که مُحرم شـده‌اند یـا نه. به علاوه نوعی حضور و غیاب هم صورت می‌گیرد. در آغاز حرکت برای چنـد دقیقـه لبیـک گفته می‌شود، به خاطر این که مستحب است. پس از آن خوراکی‌هـایی کـه تـدارک دیـده شـده تقسیم می‌شود. آنچه معمول است یک آب میوه، بیشتر آناناس، یک ظرف غـذا کـه همیشـه در این موارد برنج و عدس و کشمش است، یک عدد موز، یک عدد ماست و آب. در هر اتوبـوس کسانی متکفّل این تقسیم هستند. پس از مصرف غذا، آشغالها در یکـی از همـان کارتن‌هـا کـه معمولاً وسط اتوبوس حرکت داده می‌شود، جمع می‌شود. بعد هـم چراغهـای داخـل اتوبـوس

خاموش شده غالباً به خواب می‌روند. برخی هم با یکدیگر صحبت کرده و برخی دعا یـا قـرآن می‌خوانند.

معمولاً گفته می‌شود زن و شوهرهای جوان کنار یکدیگر نباشند، هرچند هیچ اشکال فقهی ندارد که کنار هم باشند. فراوان اتفاق می‌افتد که اتوبوسها یک راننده دارد. حرکت آن هم در یک لاین از اتوبان است و اگر اندکی ـ فقط انـدکی ـ ایـن طـرف و آن طـرف بـرود، روی خطـی از اشیایی که در زمین کوبیده شده رفته و صدای تپ تپ آن بلند می‌شود. فاصله این ها با عـرض اتوبوس به قدری کم است که هر لحظه ممکن است با اندکی نافرمانی راننده، این اتفاق بیفتد و زائران را آزار دهد. در عوض راننده خوابش نمی‌برد و بـرای جلـوگیری از تصـادف بسـیار مهـم است. اگر راننده خوابش بیاید، ممکن است روحانی یا یکی از زائران که قدری عربی بلد است کنار او بنشینند. بیشتر راننده‌ها مصری هستند.

بیفزاییم که برخی از افراد در کاروانهای عمره با ماشین شخصی این راه را طی می‌کنند. یعنی از همان مدینه دویست و پنجاه ریال یا بیشتر داده با ماشین سواری به مکه می‌آیند. اینان معمولاً زودتر به مکه می‌رسند هرچند امنیت آنان کمتر از اتوبوس است.

وقتی وارد هتل در مکه می‌شوید، ابتدا کارت‌هایی را که به منزله کلیـد در اتـاق اسـت بایـد تحویل بگیرید. معمولاً مدیر ثابت هتل که ایرانی است برای شما چایی آماده کـرده، و کلیـدها نیز حاضر است. اغلب توجهی به چایی ندارند. بیشتر در اندیشه آن هستند تا اتاق خود را پیـدا کنند. یک کاروان معمولاً در جای مشخصی از هتل یک یا دو طبقه نزدیک بهم اسکان می‌یابند. اتاق مدیر کاروان و روحانی ثابت است. یعنی فرض کنید در هتل رمادا که مـا اقامـت کـردیم و روبروی هتل شهداء مکه است، بیست طبقه مسکونی است. همان اتاقی که در طبقـه سـیزده از مدیر یا روحانی است در سایر طبقات هم، چنین است. دلیل آن هم روشن است.

قبلاً ساک‌های مردم در این دو طبقه قرار داده شده و زائر باید از لابلای آن ها سـاک خـود را پیدا کند. ممکن است یکی از آن ها در طبقه‌ای جز طبقه‌ای باشد که اتـاق شـما در آنجاسـت. زمانی که مستقر شدید در اندیشه رفتن به مسجد الحرام برای انجام اعمـال می‌افتیـد. برخـی از افراد شب را خوابیده و صبح برای اعمال به حرم مشرّف می‌شوند، اما برخی دیگر وضو گرفته یا احیاناً غسل هم کرده به حرم می‌روند. برخی از هتل‌ها برای حرم ماشـین دارنـد و برخـی دیگـر چون نزدیک‌اند ندارند. امسال ما که نفهمیدیم ماشین هتل رمادا کدام اسـت. چـون بخشـی از کاروان ما در شهداء اقامت دارد(و این البته ربطی به برنامه ریزی معمول ندارد که چنین چیـزی ناممکن است، بلکه به خواست آقای حجت الاسلام و المسلمین شهرستانی است) بـا ماشـین آن هتل به حرم رفتیم.

به دلیل شلوغی، آن هم در ساعت دوازده و نیم شب، تا نیمه راه با ماشین رفته و بقیه راه را پیاده رفتیم. معمولاً کاروانها دسته‌جمعی به حرم می‌روند، و اگر تعداد افرادی که سفر اولشان است در کاروان فراوان باشد، اعمال مستحبی را کامل انجام می‌دهند. ورود به مسجد الحرام و به خصوص لحظه دیدن کعبه برای این افراد خیلی شیرین و تقریباً باورنکردنی است. در آنجا دعاهای مفصلی دارد که خوانده می‌شود. پیش از آن همه به سجده شکر می‌افتند. بدون شک و به رغم آن که مردم هزاران بار عکس کعبه را دیده‌اند، اما این صحنه همچنان خاطره‌انگیز است.

اینجا باید برای دمپایی‌ها فکری کرد. داستان دمپایی، اول به نظر ساده می‌آید، اما بعد از چند روز متوجه خواهیم شد که مسأله جدی است و باید اصولی را رعایت کرد. جاکفشی‌های فراوان با شماره تدارک دیده شده و در جای جای مسجد البته نه در همه بخشها گذاشته شده است. شما باید کفش یا دمپایی را به یکی از آن ها که معمولاً جای بیست سی جفت بیشتر ندارد، اما وقت نماز، گاه تا صد جفت هم روی هم می‌گذارند، قرار دهید. شماره آن جاکفشی را به خاطر بسپارید. اگر دمپایی شما هم رنگ دیگر دمپایی‌ها باشد، مثل دمپایی‌های بند انگشتی معمول میان عربها، ممکن است عوض شود. از این بابت نباید نگران باشید. در وقت شستشو خواهید دید که صدها جفت از این دمپایی ها دم جارو ریخته شده و گوشه‌ای ریخته می‌شود. اگر شماره را فراموش کردید تقریباً باید از یافتن آن ناامید باشید. مکرر در راه حرم رفقای خود را می‌بینید که پای برهنه بر می‌گردند. افراد در روزهای اول از این اشتباهات کمابیش مرتکب می شوند، اما افراد کهنه کار از این بابت ضرری نمی‌کنند.

به هر روی، افرادی که به صورت مُحرم وارد مسجد می‌شوند، کم کم به قسمت صحن اصلی مسجد می‌رسند. در اینجا تأملی کرده، نماز تحیت یا شکر خوانده شده و روحانی برای مردم جزئیات اعمال را عینی‌تر توضیح می‌دهد. می‌گویند عمل تحیت در مسجد طواف است. برای افرادی که بارها مشرّف شده‌اند توضیحات چندان لازم نیست.

در اینجا زائران آماده برای انجام طواف می‌شوند که بعد از محرم شدن در میقات، اولین عمل از اعمال است. اگر جمعیت زیاد یا نسبتاً قابل توجه باشد، شما باید اندکی پیش از خط مقابل حجر الاسود وارد جمعیت شوید. به تدریج خودتان را به کعبه نزدیک‌تر کنید. وقتی روبروی حجر الاسود رسیدید نیت کرده طواف را شروع می‌کنید.

نیت کردن یک معضل است. زائر همه‌اش در فکر این است که چطور نیت کند. با این که مکرر به آنان گفته شده است که نیت صرفاً قصد انجام عملی است اما باز هم روحانی، با صدای بلند جزء جزء نیت را به زبان آورده و همه تکرار می‌کنند: «نیت می‌کنم برای انجام طواف عمره تمتع از حج تمتع از حَجة الاسلام واجب قربة الی الله». در عمره مفرده مثلاً

«طواف می‌کنم هفت دور، بر دور خانه خدا برای عمره مفرده قربة الی اللـه» و تعـابیری از ایـن قبیل.

افرادی که مشغول طوافند چند گروهند: گروهی به صورت گروهی طواف می‌کننـد. بیشـتر ایرانی‌ها، ترکها و لبنانی‌ها این طور هستند. یک نفر دعا می‌خواند بقیـه تکـرار می‌کننـد. تصـور بفرمایید هر کدام با یک لهجه و ادبیات. البته این گروهها از چنـد ده نفـر هسـتند تـا ده نفـر یـا کمتر. برخی دیگر به صورت خانوادگی طواف می‌کنند که شکل معمول آن زن و شوهرهاسـت. برخی از جوان‌ترها خیلی مراقب هستند که کسی با آن ها تصادم پیدا نکند. گاهی دیده می‌شود مرد پشت سر زن خود قرار گرفته با دو دست هوای او را دارد و چسبیده به او در تمام هفـت دور حرکت می‌کند، اما برخی راحت‌تر حرکت می‌کنند. در مطاف، از قدیم تا الان زن و مرد از هـم تفکیک نشده‌اند و سابقه‌ای هم برای این تفکیک نیست. سابقاً نماز خواندن در مسـجد الحـرام هم تقریباً به این گونه بود که دسته دسته زن یا مرد در فواصلی نشسته نماز جماعتی می‌خواندند، اما ده سالی است که زنها را کاملاً جدا کرده‌اند. اختلاط زن و مردم در مطاف سبب می‌شود کـه دایماً با یکدیگر برخورد کنند، اما هیچ کس اعتراضی نمی‌کند و همه بـه طـور طبیعـی از کنـار یکدیگر رد می‌شوند. این وضعیت حتی در اوج شلوغی در ایام حج هم همین طـور اسـت و آن موقع شگفت‌تر، زیرا گاهی برای دقایقی چند، زن و مردی کاملاً به هم چسبیده‌اند و هیچ منفـذ و راه نجاتی وجود ندارد تا مسیر را عوض کنند. آدم‌هایی که خیلی غیرتی باشـند ممکـن اسـت تصمیم بگیرند دیگر هیچ گاه زن خود را به حج واجب نیاورند. برخی از آن ها هم ممکن است اجازه دهند زنشان تنها طواف کند تا این صحنه‌ها را اگر هم اتفاق افتاد نبینند. این کـه محـدوده مطاف بین بیت و مقام ابراهیم باشد ـ مثل فتوای امام و دیگران هـم ـ بیشـتر ایـن فشـردگی‌ها را تولید می‌کرد. این فتوا در این اواخر قدری تغییر کرد و حتی آیت الله فاضل هم کـه مقلـد زیـاد داشت عقیده‌اش تغییر کرد که خارج از مطاف را هم جایز می‌دانست. در حال حاضـر احتیـاط طواف در بین بیت و مقام هست، اما اصراری روی آن به خصوص در شلوغی نیست.

غالب افراد کتابچه‌های دعا در دست دارند و برای هر دور یک دعای مخصوص می خوانند و به این ترتیب هم دعا می‌خوانند و هم شماره طواف را نگه می‌دارند. برخی با تسبیح این کار را انجام می‌دهند، برخی با انگشت که با هر طواف یکی را خم می‌کنند، یا انگشتری را از انگشتی به انگشت دیگر می‌برند. برخی هم با کارهای دیگر. تعجب نیست بگویم که این بار من با هـر طواف، زاویه یکی از اوراق کتاب دعا را تا می کردم. معمولاً تا دور سـوم اشـتباه نمی‌شـود، امـا همین که به دور چهارم رسید مشکل پیدا شده و احتمال قاطی کردن وجود دارد. آن ها که دسته جمعی حرکت می‌کنند به حجر الاسود که می رسند رقم طواف را بلند بیان می‌کنند تـا همگـی

مطمئن باشند تا این لحظه مثلاً سه یا چهار دور گشته‌اند. به هر حال شک در دفعات طواف یکی از مسائلی است که خیلی‌ها درگیر آن هستند. در باره دعاها و این که حتماً روحانی بخواند، برخی از زائران اصرار دارند. در حال حاضر موفقیت یک روحانی در گرو آنان است که بلند بخواند و دیگران تکرار کنند. اگر روحانی این کار را نکند، مردم نسبت به او بدبین می‌شوند که برای آن ها دعا خوانده نشده است. گاهی افرادی که در جمع حاضر نبوده‌اند، احساس غبن می‌کنند. این در حالی است که دعای مأثوری برای طواف نرسیده و اصولاً طواف یک عمل فردی است که حتی بدون کمترین ذکری قابل قبول است. بلند خواندن دعا به همان اندازه که برای زائران و روحانی خوب است برای دیگران آزار دهنده می‌شود. البته این کلیت ندارد، اما اگر صدا قدری نکره باشد در سامعه دیگران مشکل ایجاد می کند و اسباب ناراحتی و حواس پرتی دیگران می‌شود؛ هرچند گاهی به دیگران هم یاد می‌دهد که چه دعایی بخوانند.

سابقاً دعاهای سیاسی هم در طواف وجود داشت و به احتمال هر بار با زمینه‌ای خاص ممکن است دوباره این قبیل دعاها مطرح شود. مثلاً برای فلسطین یا لبنان یا جز اینها. به صورت معمول گاهی هم دعاهای مذهبی مثل صلوات و جز اینها هست. دسته‌های لبنانی در ایام حج و اوقات دیگر هم منظم‌تر شعار داده و علاوه بر ملاحظات مذهبی جنبه سیاسی هم به شعارهای خود می‌دهند و برای پیروزی حزب الله دعا کرده، اسامی حسن نصرالله و آیت الله خامنه‌ای را بر زبان می‌آورند. گاهی هم دعای فرج یا دعاها و مناجات‌های دیگر را می‌خوانند. صلوات که دو شکل نزدیک به هم را سنی و شیعه دارند نیز شنیده می‌شود. بیش از همه آیه «ربنا آتنا» در طواف خوانده می‌شود. برخی در این ماه که ما مشرّف بودیم مناجات شعبانیه را می‌خوانند. کسانی هم شب جمعه دعای کمیل را یا صبح جمعه دعای ندبه را در طواف می‌خوانند. برخی هم قرآنی می خوانند و آدمی را می‌شناسم که بارها قرآن را در طواف ختم کرده است. دوستی هم دارم که چند صد بلکه بیش از هزار صفحه در حال طواف نوشته و مشغول چاپ آن است. به هر حال خیلی از اوقات افراد برای خود دعاهای خاصی را حفظ هستند و بدون کتابچه می‌خوانند. اندکی از افراد در حال دعا خواندن و طواف کردن، اشک می‌ریزند، اما غالباً مشغول طواف هستند. اصولاً مزاحمتی از سوی سعودی‌ها در مسجد الحرام برای خواندن وجود ندارد، مگر موارد استثنایی که برداشت جداگانه‌ای از آن بشود. مثلاً سالهای پیش در ایام حج قاریان قرآن در طبقه دوم جلسات منظم قرائت داشتند که تعطیل شد، اما در محدوده کف مسجد مکرر دیده شده است که افرادی روی چهارپایه نشسته مشغول خواندن روضه هستند و کسی مزاحم آن ها نمی‌شود. سالها بود آدمی به نام منتظر جایی برابر رکن یمانی می‌نشست و اشعاری می‌خواند و ایرانیان دورش جمع می‌شدتد، اما هیچ گاه مزاحمش نشدند.

البته پارسال به جهتی دستگیر شد که شرحش را جایی نوشتم. آقای معراجی گفتند که ایشان چند ماه قبل درگذشته است. سکته‌اش را شنیدم.

یکی از پدیده‌های معمول در مطاف در ایام عمره، ویلچرهایی است که برای افراد عاجز به کار می‌رود. برای بیش از هزار و اندی سال تخت روان بود که افراد را روی آن گذاشته چهار حمال اطرافش را می‌گرفتند. این یکی از شغلهای پردرآمد برای سیاهان بود و پول خوبی از این راه به دست می‌آوردند. آنان در بیرون مسعی کنار دیوار کوه ابوقبیس به نوبت ایستاده و در هر روز به ویژه در ایام حج به دفعات نوبتشان می‌رسید. صحنه دیدنی بود، اما چند سالی است که آن بساط جمع شده است و با ویلچر حرکت داده می‌شوند. البته همان شغل هست، اما کمتر شده و بیشتر افراد خانواده این کار را انجام می‌دهند. گاهی هم جوانهای بیکار مکه ویلچر را حرکت می‌دهند. مسجد الحرام صدها ویلچر در اختیار دارد که آن ها را با گرفتن گذرنامه امانت می دهد. این ویلچرها که باید اندکی عقب تر از مرکز ثقل جمعیت باشد به محدوده نزدیک به کعبه می‌آیند و این سبب می‌شود تا به پشت پای مردم اصابت کنند. این امر کم و بیش اعتراضاتی را به همراه دارد. گرچه این ویلچرها را جوری ساخته‌اند که کمتر پشت پای طرف مقابل را زخمی می‌کند اما به هر حال بی مشکل نیست. تصور کنید وسط دعا خواندن ناگهان ویلچری به پشت پای شما اصابت کرده و فریاد شما را در می‌آورد. آن وقت روی را به عقب برگردانده و نگاهی خشمگین به صاحب ویلچر می‌کنید، اما معمولاً کمتر سعی می‌کنید سخنی بر زبان برانید. بیشتر مردم در طواف دستشان خالی است، اما کسانی هم هستند که کیسه‌ای شامل کفش یا دمپایی همراه دیگر وسائلشان در دست دارند. اصولاً داستان دمپایی در این مسجد، داستانی طولانی است و حکایت دیگری دارد. آن مقدار که در بقیع، مأموران به شما گیر داده و مرتب درخواست بستن کتاب دعایتان را دارند، در اینجا حتی ذره‌ای اعتراض وجود ندارد و هیچ کس از این بابت ها که شما چه می‌خوانید، حرفی نمی زند. اصولاً مردمان مدینه متعصب‌تر هستند و در مکه چنین تعصب‌هایی وجود ندارد.

افرادی که طواف می‌کنند معمولاً دو گروه هستند. آن ها که با حوله ی احرام آمده و مشغول انجام اعمال عمره هستند و گروهی که لباس عادی بر تن دارند و از روی استحباب برای طواف می‌آیند. در اینجا معمولاً افراد گروه دوم به افراد دسته اول احترام بیشتری می‌گذارند تا آن ها که مشغول انجام اعمال واجب خود هستند راحت‌تر باشند.

شما وقتی طواف می‌کنید حس می‌کنید که فضای دور کعبه را باید به لحاظ شلوغی و خلوتی، یا به عبارتی فشردگی جمعیت، دو بخش کنید. از یک قدمی رکن یمانی فشردگی شروع شده و تا زاویه مقابل آن که رکن عراقی است ادامه می‌یابد. از آنجا که زاویه اوّل حجر اسماعیل

است تـا نزدیـک رکـن یمـانی، خلـوت‌تر و حرکـت عـادی‌تر اسـت. دلیـل آن ایـن اسـت کـه طواف‌کنندگان اندکی علاقه دارند رکن یمانی را استلام کنند یا به عبارتی دست خـود را روی آن بکشند. از کنار آن در حاشیه چسبیده به کعبه، صفی ایستاده است تـا نوبـت بـه حجـر الاسـود برسد، اما دو قدم جلوتر متوجه می‌شوید که در کنار آن چند صف نامنظم دیگر به صورت دوبله و سوبله هم وجود دارد که هجوم می‌آورند. این دو گروه چه فرقی با یکدیگر دارند؟ آن که کنـار کعبه در صف ایستاده دیرتر می‌رسد، اما وقتی می‌رسد گویی صاحب حق‌تر است فشار کمتری را هم تحمل می‌کند چون چسبیده به کعبه است، اما دیگران که بدون نظم فشار می‌آورنـد بایـد با مصیبت تمام و له شدن کامل ـ بسته به شلوغی و خلوتی که معمولاً خلوتی معنا ندارد ـ خـود را به حجر الاسود برسانند. برخی فقـط فرصـت دسـت مالیـدن درون حجـر را دارنـد، برخـی می‌توانند سر خود را در آن کرده ببوسند. معمولاً فشار زیاد است. مشکل وقتی شـروع می‌شـود که شما قصد دارید برگردید. جالب است که درست از خط برابر حجر الاسود به سـمتی کـه در کعبه است زن ها فشار می‌آورند. شمار آن ها کمتر، اما جدیت آنان کمتر از مردان نیست. یـک مأمور سعودی هم کنار حجر روی سکو ایستاده، بند بسیار محکمی از زیر پرده آویزان است که او دست چپ خود را درون آن کرده و سعی می‌کند کنترل نسبی روی افراد داشته باشد و افرادی که سرشان را داخل قاب حجر الاسود می‌کنند بیرون کند. این سـنت از قـدیم بـوده و قـرار هـم نیست تغییر کند.

اما شلوغی مطاف در بخشی که عرض شد تنها مربوط به ایـن افـراد کـه در صـف بوسـیدن حجر ایستاده‌اند نیست بلکه این ازدحام برای آن است که این خط مرزی است. افرادی که قصد شروع طواف دارند از اینجا شروع می‌کنند و افرادی هم که طوافشان تمام شده، در این نقطـه از صف طواف کنندگان خارج می‌شوند. همین دخول و خروج، بخشی از سرعت طواف کننـدگان را می‌گیرد. به علاوه بسیاری علاقه مند هستند روی خط مرزی کـه خـط مقابـل حجـر الاسـود است توقف کرده نسبت به حجر الاسود ادای احترام کنند و تکبیر سر دهنـد. در روایـات آمـده است به دست بوسه بزنید و با الله اکبر به حجر اشاره دهید، اما برخـی بـه اینجـا کـه می‌رسـند مخصوصاً ایرانی ها که عادت به گفتن تکبیر دارند چندین تکبیر بلند می‌گویند. کـم کـم سـایر اقوام و طوایف هم از آن ها یاد گرفته‌اند. به هر روی توقفی در اینجا صورت می‌گیرد. سـابقاً کـه یک خط سیاه روی زمین کشیده شده بود تعمدی از ناحیه مردم بود که روی آن بایسـتند. لازمـه ی ایستادن روی خط این بود که از چند قدم قبل سرعت را کم کنند تا لای جمعیـت خـط پیـدا شود. به محض این که به خط می‌رسیدند و آن را می‌دیدند، نوبت گفتن تکبیر می‌شد. به عقـل سعودی‌ها رسید که با برداشتن این خط رنگی از روی زمین قدری این مشکل را حل کنند. فکر

کنم چهار پنج سالی می‌شود که خـط را برداشـتند. ادامـه ایـن شـلوغی یـا فشـردگی تـا حجـر اسماعیل است که کسانی تلاش می‌کنند از عرض جمعیـت طـواف کننـده گذشـته وارد حجـر شوند. بماند که دیواره کعبه که درِ کعبه در آن قرار دارد و زمین برابر آن به نام حطیم نامیده شده و جمعیتی هم برای این جهت به اینجا آمده، توقف می‌کنند. مأموران سعودی معمولاً با این افـراد از زن و مرد کاری ندارند. امسال ده دقیقه، شخصی نشسته و سرش را روی پرده چسبانده بود اما مأمور هیچ اقدامی برای بلند کردن وی نکرد. موارد مذکور، عوامل ازدحام این بخش از مطـاف است که اگر نباشند، جمعیت روان تر حرکت خواهد کرد.

یکی از مسائلی که ذهن ایرانی‌ها را که در شب، اعمال را انجام می‌دهنـد بـه خـود مشـغول می‌کند شستشوی کف مطاف است. سابقاً یک گروه در یک عرض کامل مطاف با جارو و آب و کف به راه افتاده و کل طواف کنندگان را درگیر می‌کردند. این وضع طواف را بهـم زده و شـک و تردید برای افراد ایجاد می‌کرد که مثلاً رویشان را برگردانده‌اند یا نه. اخیراً این روش بهتر شده، با عرض کمتری حرکت کرده و به گونه‌ای شستشو را انجام می‌دهند که کمتر مشکلی برای زائـرین پیش آید. چهار یا پنج عدد ماشین شستشو کنار هم حرکت کرده و کـارگران نیـز آبهـای برجـای مانده را خشک می‌کنند. این کار معمولاً قبل از اذان تهجد که حوالی سه و نیم بعد از نیم شـب است انجام می‌شود. البته یک بار عصر، یک بار بعـد از عشـاء و بـار دیگـر قبـل از ظهـر کـف مسجد شستشو می‌شود.

برخی از طواف کنندگان عجله داشته و تند حرکت می‌کنند، برخی با آرامش. معمولاً آن هـا که طواف واجب انجام می دهند آرامش دارند، اما در طواف مستحبی افـرادی هسـتند کـه تنـد حرکت می کنند. این افراد گاهی به این طرف و آن طرف رفته و هل می‌دهند. برخـی از مـوارد، مردها یا زنها به صورت پنج و شش نفره دست در دست هم دارند و یک صف عرضـی تشـکیل می‌دهند. اینها مانع عمده‌ای برای تند رفتن افرادی هستند که می‌خواهند سریعتر حرکت کننـد. افرادی که تند حرکت می کنند، در صورت داشتن فاصله بیشتر با بیت، به دلیل مواجه شـدن بـا فشار کمتر جمعیت، قادر به حرکت راحت تر خواهند بود.

برای طواف دو چیز اهمیت دارد: اول خلوت بودن مطاف، دوم گرم نبودن هوا. البته این دو، رابطه معکوس دارد. وقتی گرما زیاد است مانند ساعت هشت و نه صبح به بعد تا بعد از ظهـر، مطاف خلوت است، اما سر انسان داغ می‌شود. به عکس، وقتی که هوا خوب است، مثل شب، معمولاً مطاف شلوغ است. به طور معمول قبل و بعد از هر نماز، مطاف شلوغ است؛ زیرا سنیان که برای نماز می‌آیند ممکن است علاقه مند باشند طوافی هم انجام دهند.

کاروانهای ایرانی معمولاً پس از آن که از مدینه به مکه می‌رسند، خوابیده صبح به طواف

می‌روند. حوالی ساعت شش و نیم به بعد خلوت است و لذا به روحانیون توصیه می‌شود شب که می‌رسند اجازه دهند مردم بخوابند و صبح بروند. این امر به ویژه برای آنکه احتمال گم شدن افراد کاهش پیدا کند و نیز خستگی کمتری داشته باشند بسیار خوب است.

طواف زائر که تمام شد، برای نماز طواف واجب، به طرف مقام ابراهیم می‌آید تا دو رکعت نماز طواف را پشت مقام بخواند. زائر، سریع از جمعیت بیرون می‌آید تا خود را به پشت مقام برساند؛ بسته به این که جمعیت چه قدر باشد و تا کجا برسد، عده‌ای از مأموران سعودی ایستاده و اجازه می‌دهند که شخص، نماز طواف را پشت مقام با فاصله بخواند. در اینجا صفوفی از مردان، و پشت سر آن ها صفوفی از زنان تشکیل می‌شود. این مأموران غالباً چند کلمه فارسی بلد هستند: «خانم برو عقب»، «زود باش» که این دومی اشاره به افرادی است که بیش از دو رکعت نماز می‌خوانند و مأمور از آن ها می‌خواهد زود برخیزند. «نماز آنجا»، «اینجا نشین». البته نماز کسی را قطع نمی‌کنند مگر آن که خیلی مشکل درست شود. کنار مقام هم که برخی می‌ایستند تا بر آن بوسه بزنند می‌گوید: «خانم برو بوس نیست». نماز طواف‌های مستحبی را هر جای مسجد می‌شود خواند.

به هر حال در اینجاست که شخص باید آرام ترین نماز را بخواند تا از هر جهت صحیح باشد، لذا معمولاًً با اضطراب نماز را می‌خوانند. سعودی‌ها به طور معمول به کسی که در حال نماز است احترام گذاشته نمازش را قطع نمی‌کنند، اما در اینجا واقعاً خسته می‌شوند و گهگاه هل هم می‌دهند که این مسئله، گاهی به بروز برخوردهایی منجر می شود. تعارض طواف و نماز یک فرع فقهی است و این که طائف یا مصلی کدام یک باید مراعات دیگری را بکنند اختلافی است. آقای سیستانی بر آن است که طواف کننده باید مراعات مصلی را بکند. برخی همچنان تأکید دارند که نزدیک مقام، نماز بخوانند؛ برای همین گاه چند نفر با درست کردن حلقه ای فرد نماز خوان را به میان خود می گیرند. این امر سالهای قبل بیشتر اتفاق می‌افتاد، اما بر اثر تذکر روحانیون کم شده است. وسواسی که برخی در نماز طواف نساء به خرج می‌دهند سبب می‌شود که چند بار آن را بخوانند. سابقاً برخی از فقها می‌گفتند که اگر حمد و سوره اشکال دارد، هم خودش بخواند، هم به جماعت، هم به او تلقین کنند و هم کسی به نیابت بخواند! شاید در میان احتیاطات فقهی، پراحتیاط‌تر از این مورد نباشد. حالا دیگر این فتاوا در کار نیست.

افراد به منظور درست خواندن، گاه پی جویی کرده و علیرغم اینکه بارها در طول جلسات متعدد حمد و سوره خود را خوانده اند باز هم در مطاف، دوباره با روحانی چک می کنند و حتی برخی از ایشان پس از بازگشت و به سبب داشتن تردید، طی پیغامی از حاضران در مکه

خواهان به جای آوردن مجدد طواف نساء و نماز خود می شوند.

زائر از اینجا به سمت مسعی می‌رود و سعی خود را از کوه صفا شروع می‌کند. تا دو سال قبل امکان نشستن بر بلندای کوه وجود داشت و لذا بسیاری آنجا رفته و مشغول خواندن قرآن می‌شدند. می‌گفتند هر کسی روی صفا قرآن بخواند رزقش زیاد می‌شود، اما اکنون یعنی امسال دور همان قطعه کوچک از کوه که باقی مانده، مانع شیشه‌ای گذاشته و امکان رفتن روی آنجا را بکلی از بین برده‌اند. در اینجا یعنی اول صفا مردم به سمت کعبه ایستاده دعا می‌خوانند. از لابلای ستونهای مسجد قسمتی از کعبه دیده می‌شود. سعی هم مثل طواف گاهی دسته جمعی و گاه انفرادی یا زن و شوهری و خانوادگی است.

سعی وضو نمی‌خواهد و افراد آزادتر هستند که آب خورده و به حرکت ادامه دهند. هفت بار باید رفت و برگشت، اما همین سفر کسی را دیدم که چهارده بار رفته و برگشته بود. یکبار سالهای قبل هم این مورد را دیده بودم. ما ساعت یک بعد از نیمه شب وارد مسجد شدیم و بعد از سی وپنج دقیقه وارد مسعی شدم. بنده تک بودم و به آرامی شروع به رفتن کردم. یاد از ایامی کردم که به عنوان روحانی کاروان می‌آمدم و در حج یا عمره برای جمعیت زیادی دعاخوانان در اینجا سعی می‌کردم. اکنون عرض مسعی دو برابر شده و کار خیلی راحت است. بحثهای فقهی خاصی صورت گرفت، اما شرایط و ضرورت، همه آن ها را کنار گذاشت. برخی احتیاط کرده در مسیر بازگشت از مروه به صفا، به عکس جمعیت از صفا به مروه می‌روند. خوب تا مدتی این احتیاطها هست. آنچه مهم است همین رفت و برگشت هاست که رمز است و صدق هم می‌کند. غالب فقها رفتن از طبقه دوم را از روی احتیاط واجب نهی می‌کنند، اما یکی از مراجع عراق، یعنی آیت الله فیاض که این روزها نیز در مکه است، آن را جایز می‌داند. یکی از دوستان گفت که ایشان مثل امام، سجده روی فرش را در اینجا جایز می داند و خودش دیده بود که در مسجد النبی سر روی فرش گذاشت، اما همین امروز یعنی چهارم مرداد ماه، صبحگاه که اعمال عمره بنده ساعت سه و نیم تمام شد، یکی از علما را دیدم که کف مسجد الحرام مهر گذاشته، بعد از سجده بر می‌دارد و دوباره می‌گذارد. این در حالی است که همه جا سنگ است، اما فکر کردم ایشان برای نجاست کف مسجد از بابت نوع تطهیر این جماعت که مطابق مذهب شیعه نیست، احتیاط می‌کند که البته وجهی ندارد و علما هم احتیاطی در این باب ندارند.

وسط دو مسیر رفت و برگشت سعی، محدوده بزرگتری را برای ویلچری ها گذاشته‌اند. با این حال شماری از آن ها قاطی جمعیت از مسیر عادی حرکت می‌کنند. این ایام البته خلوت است.

در سعی یک نکته همین است که آیا وقتی به صفا یا مروه رسید باید تا نهایت آن رفت و

مثلاً، دور آخرین ستون گشت یا از همان ابتدای آن که روی بلندی است می‌توان دور زد. افـراد محتاط به اولی عمل می‌کنند و گاهی پا را هم روی سنگهای باقی مانده کوه می‌کوبند. سعی که تمام شد، باید در روی کوه مروه تقصیر کرد. برخی خودشان قیچی یا ناخن گیر دارند برخی هم از دست دیگران گرفته و تقصیر می‌کنند. این عمل هم نیت لازم دارد.

از اینجا دوباره باید برای طواف نساء به مسجد بازگشت و پس از آن است کـه آزاد خـواهیم شد. حساسیت روی طواف نساء مضاعف است و علت آن هم این است کـه بـر اسـاس حکـم قطعی مناسک، تنها با انجام درست طواف نساء و نماز آن است کـه زن و مـرد امکـان نزدیکـی جنسی با هم دارند. حتی بچه‌ها که مُحرم می‌شوند باید مراقب بود که کـاملاً از احـرام درآینـد. سخت‌گیری در امر طهارت(وضو)، درست انجام شدن طواف، و بـه خصـوص خوانـدن نمـاز طواف مورد تأکید است. زائر می‌تواند بعد از تقصیر، طواف نساء خود را عقب بیندازد، امـا بـه هر حال باید بداند که نمی‌تواند با همسرش باشد و از بوی خوش استفاده کند. این دو امر وقتی مجاز خواهد بود که طواف نساء انجام شود.

بازگشت به هتل

به هر حال امروز دوشنبه چهارم مرداد، ساعت دو و چهـل و پـنج دقیقـه بعـد از نـیم شـب اعمال تمام شد. من به خانه آمدم. تا اذان بیدار بودم و همین یادداشتها را نوشته، خوابیدم. پیش از ظهر قدری در اخبار جستجو کرده، سایت کتابخانه مجلس را مرور می‌کردم. ظهر ناهار را در هتل شهداء با جمع دوستان بودیم. بعد از ظهر قدری استراحت کـرده، سـاعت پـنج و نـیم بـه عزیزیه رفتم و مستقیم وارد کتابفروشی اسدی شدم. یک ساعتی در آنجا بودم. کتابهایی انتخاب کردم. یک دوره شش جلدی با نام جامع الاثار فی مولد النبی المختار بود که بـه نظـرم بایـد بـا دقت آن را مرور کرد. در حوزه سیره، علم «مولد النبی» با توجه به متونی که دارد خود یک دانش به حساب می‌آید. قبلاً در این باره مقاله‌ای نوشته‌ام. یک کتاب هم در باره «الحوثیون» گرفتم که یک نویسنده یمنی در باره جنبش حوثی‌ها نوشته است. به نظرم بـرای مـا اطلاعـات تـازه دارد. فرصتی شد آن را مرور خواهم کرد. از آنجا مستقیم تاکسی گرفته به حرم مشرّف شدم.

شب نیمه شعبان در حرم و گفتگو با دو اسماعیلی

شب نیمه شعبان است و بنابرین بسیار شلوغ. خیابانهای اطراف و بیشتر داخل حرم شلوغی دارد. به زحمت به مسجد راه یافتم. نماز را خواندم و به هتل برگشتم. پس از شـام در سـاعت ده مجدداً به حرم رفتم. دعای کمیل را که برای شب نیمه شعبان وارد شده خواندم. پس از آن با دو تن از شیعیان اسماعیلی یمن سر صحبت را باز کردم. تجربه سالهای قبل را داشتم که شب نیمه

و شب های قبل و بعد از آن به مسجد الحرام می‌آیند. هر دو از اهالی حـراز بودنـد، جـایی کـه نخستین مقر اسماعیلیه در یمن بوده و تا به امروز هم مردم آن اسماعیلی هستند. گروه دیگری از اسماعیلیه در نجران هستند. یکی از آن دو، تحصیل کرده دانشگاه صنعا در رشته تاریخ بود. بـه این جماعت سلیمانیه گفته می‌شود و از طایفه آقاخانیه جدا هسـتند و اساسـاً ربطـی بـه آن هـا ندارنـد. گفـت کـه تمـام رمضـان را روزه می‌گیرنـد و هـر سـال هـم رمضـان را سـی روز می‌دانند(اصحاب عدد). جماعت اسماعیلی یمن حـدود یـک میلیـون و جمعیـت اسـماعیلی نجران یک و نیم میلیون است. گفتم آیا در اذان «علی ولی الله» می گویید؟ گفتند: آری. گفتم: چرا روی سجاده سجده می‌کنید؟ گفتند: افضل سجده روی زمـین اسـت، امـا چـون اینجاهـا نظیف نیست روی سجاده خودمان سجده می‌کنیم. گفتنی است که تمامی آن ها سجاده دارند و آن را روی فرش پهن کرده، نماز می‌خوانند. یکی از آن ها به نام عبـدالکریم شـماره تلفـن یمـن خود را هم به من داد. این شگفت بود. آنان معمولاً از صحبت کردن پرهیز دارند، هم به خـاطر مسائل سیاسی و هم پنهانکاری در عقایدشان.

صبح روز سه شنبه پنجم مرداد ساعت ده به سمت کتابفروشی اسدی رفتم. باز هـم قـدری کتاب انتخاب کردم. نمی‌دانم برای فرستادن آن ها چه کنم. عجالتاً تصمیم دارم مقداری کتـاب بخرم. نباید دست خالی برای کتابخانه مجلس بروم. مخصوصاً که قصد دارم ایـن مـاه کـارم را تحویل دهم؛ بنابرین تلاشم این است که یک محموله قابل قبول از کتـاب از اینجـا خریـداری کنم. شاید فرصت دیگری پیش نیاید.

پدیده حُوْثی‌ها

در باره کتاب الحوثیون که دیروز نسخه‌ای از آن را خریدم سعی می‌کنم یـک گـزارش کوتـاه بدهم. این کتاب در صدد ریشه یابی ماجرای جنبش معاصر یمنی که حوثی های زیدی مذهب درگیر آن بوده و با دولت یمن وارد نبرد شده اند.

بدرالدین حوثی یک روحانی از منطقه صعده است که از حوالی سال ۱۹۹۰ رهبری جنبش نوینی را با عنوان «الشباب المؤمن» بر عهده گرفت. صعده از دیر باز مرکزی برای زیدیه هادویه بوده و تاریخ نفوذ آنان در یمن دست کم به ۱۲۰۰ سال پیش بر می‌گردد. دولت یمن تا پـیش از کودتای شبه بعثی ۱۹۶۲ میلادی در اختیار امامان زیدی بود، گرچه در طول تاریخ این کشـور، نیروهای قبیله‌ای، اسماعیلی، شافعی و سلفی در این کشور فعال بوده‌اند.

رشد حرکت حوثی‌ها از زمانی بود که یک عالم سلفی به نام مقبل وادعی آثاری علیه شیعه و زیدیه نوشت. استقرار وی در دماج، منطقه‌ای نزدیک به صعده بود. یکی از بازتاب‌های حرکـت وادعی، پدید آمدن همین جریان شباب المؤمن بود. این جماعت، کار را با تشیع امـا در قالـب

فرهنگی و سیاسی آغاز کردند تا آن که در سال ۲۰۰٤ به حرکت نظامی روی آوردند. بدر الدین حوثی آثاری علیه وادعی و منتقدانه نسبت به باورهای اهل سنت نوشت.

بجز بدرالدین حوثی، مجدالدین مؤیدی هم از مراجع شیعیان زیدی در یمن بود. به تدریج در سازمان شباب المؤمن اختلافی پیش آمد. یک طرف حسین حوثی پسر بدرالدین بود و طرف دیگر هم سالم عزان که روابطش با دولت یمن ادامه یافت و کمکهایی هم دریافت کرد. حسین حوثی با تأثیری که در پیروانش داشت، آنان را متحد کرده و زمینه رفتن به فاز نظامی را ایجاد کرد. از وی نوارهای سخنرانی فراوانی مانده که دیدگاههایش را در آن ها بیان کرده است. حسین، به دلیل نگاه اجتهادی خود، از درگیر شدن با برخی افکار سنتی زیدی ابایی نداشت، در حالی که سنتی‌ها علیه وی موضع گرفته و حتی بیانیه‌ای هم صادر کردند. شعار طرفداران حسین این بود: مرگ بر امریکا، مرگ بر اسرائیل، لعنت بر یهود، پیروز اسلام.

اختلاف نظر در این تشکیلات از سال ۱۹۹۹ آغاز شد و در سال ۲۰۰۱ به اوج خود رسید. در جریان جنگ امریکا علیه عراق، تظاهرات ضد امریکایی در یمن برپا شد که شباب المؤمن پیشگام بود. همان موقع علی عبدالله صالح به علمای زیدی هشدار داد که اینها برای ما مشکل درست می‌کنند، اما برخی از سران شباب المؤمن در مجلس بودند و تلاش کردند قضیه را طبیعی نشان دهند. در حالی که عزان می گفت رئیس جمهور یمن به آن ها کمک مالی کرده، بعدها سید حسین اظهار داشت که حتی ریالی از دولت نگرفته است.

حوثی‌ها یک مشکل هم با یهودیان آل سالم داشتند که در صعده زندگی می‌کردند و به دلیل مشکلات قبیله‌ای آن ها را از آن منطقه بیرون راندند. یکی از آن ها بعداً در جنگ اسرائیل علیه لبنان شرکت کرد و به هلاکت رسید. این برخورد با یهود خشم یهودیان امریکا را علیه جریان شباب المؤمن برانگیخت و فشار فراوانی به دولت یمن آورد. البته بیشتر یهودی‌های یمن در نیمه قرن بیستم با تلاش اسرائیل از این منطقه خارج شده به اسرائیل رفتند. به هر حال حوثی‌ها از بابت این برخورد با یهودیان یمن زیر فشار بودند. از شعارهای آنان هم بر می‌آید که نه تنها ضد اسرائیل بلکه ضد یهودی هم بودند. اینکه یهودیان در دنیای اسلام بدنام بودند، پذیرفته است اما به هر حال این مسأله وجود داشت که اینها قرنها در آنجا زندگی کرده بودند. در پاسخ گفته می‌شد که این افراد منشأ فساد در منطقه بوده‌اند و باید اخراج می‌شده‌اند.

در این میان نکته مهم این بود که وقتی مشکل حوثی‌ها بالا گرفت، از سوی دولت صحبت از وابستگی حوثی‌ها به یک کشور خارجی که منظورشان ایران بود مطرح شد. داستان را به یک ایرانی موسوم به یوسف العجمی که دویست سال قبل و طی سفری به یمن، به تبلیغ مذهب امامی پرداخته بود مربوط کردند. باید توجه داشت که در قرون کهن از قرن چهارم تا دهم،

شمار زیادی از علمای زیدی ایران از طبرستان به یمن کوچ کردند.

اما مسئله اصلی در مورد اتهام مذکور این است که جریان حوثی بعد از انقلاب ایران پدیـد آمده و حوثی ها متاثر از این انقلاب و نیز حزب الله لبنان بودند. در این راستا بـه دو نکتـه مـی توان اشاره کرد، یک نکته مربوط به کتاب عصر الظهور از آقای کورانی است که در آنجا در بـاره نقش کشورهای اسلامی در قیام مهدی سخن می‌گوید. از جمله در باره یمن از ظهور فردی بـه نام «یمانی» خبر می‌دهد که طبق روایات اسمش حسن یا حسین از اولاد زید بن علـی اسـت. در این نقلها محل ظهور او صعده عنوان شده است.

نکته دیگر این است که سید حسین حوثی در یمن به عنوان فردی که مذهب جعفری امامی را پذیرفته شناخته می‌شد. نویسنده تأکید دارد این که سید حسین کاملاً از فکـر انقـلاب ایـران متأثر بوده و عقاید خویش را از آنجا گرفته اسـت. اوائـل بـرای وی مسـلم بـوده امـا بعـدها بـا تفاوتهایی که مثلاً در باورهای سید حسین در باره مهدویت با آنچه در عقاید امامیه است دیـده، در این باره تردید کرده است. وی مطالبی از آقای کـورانی آورده کـه گفتـه اسـت مقصـودش در کتاب عضر الظهور یا الممهدون للمهدی سید حسین نبوده، بلکه کلی بوده است. به هـر حـال بیشتر این تردید مؤلف در مورد جعفری بودن سید حسین به سبب مطالبی است که او در رابطـه با مهدویت طرح کرده است. در ادامه نیز با نقل ایرادات دیگری از حوثی درباره باورهای شـیعه امامی، سعی در اثبات این نظر دارد که حسین امامی مذهب نبوده است. به نظر نویسنده، اینکه ایران حمایت معنوی و مادی از وی کرده دلیل بر تشیع او نیست، زیـرا حمایتهـای ایـران صـرفاً برای شیعیان نیست. بهترین دلیل، حمایت ایران از حماس است که یک جریان سنی محسـوب می شود. به علاوه سنیان زیادی در جهان اسلام هستند که متـأثر از انقـلاب ایـران بوده‌انـد. از شیخ محمد بن محمد المهدی رئیس مؤسسه الحکمه الیمانیه نقل کرده است که سـید حسـین یک زیدی جارودی متأثر از مذهب امامیه اما دور از باورهای غلو آمیز آنـان در بـاره امامانشـان بود. پدر او بدرالدین نیز مسئله جعفری بودن خود و سید حسین را رد کـرده اسـت. سـید علـی یحیی العماد پدر حسن علی العماد که علاقه زیادی به آل حوثی داشت و خود با مراجع ایرانی هم در ارتباط بود، به نقل این مؤلف، جعفری بـودن بدرالـدین را نپذیرفتـه اسـت؛ البتـه عصـام العماد که در ایران است و گفته‌اند که حتی لقب آیت الله هم به دست آورده از مذهب زیدی به تشیع امامی گرویده است.

نکته‌ای که می‌ماند بحث بر سر این است که عقیده حوثی‌ها در باره ابوبکر و عمر چیست؟ مؤلف تأکید دارد که احیای غدیر توسط حوثی‌ها می‌تواند شاهد بر این باشد که غدیر یعنی نص بر امامت امام علی (ع) هست و بنابرین خلفا غاصب خلافت اویند. به عقیده نویسنده ایـن بـا

آنچه شهرت یافته که عقیده زید در باره شیخین در میدان نبرد مثبت بوده، منافات دارد و گـویی انتقادی به حوثی‌هاست. با این حال وی با استناد به مطالب بدرالدین و دیگران، روی این نکتـه تاکید می‌کند که مراسم غدیر دست کم از اواخر قرن یازدهم هجری در یمن آغاز شده و گـاهی هم به یوم النشور شناخته می‌شده است. در حـدیث غـدیر تردیـدی نیسـت و البـانی هـم آن را صحیح دانسته و طعنه‌ای هم به ابن تیمیه که در آن تردید کرده، زده است. هرچه هست، اصـرار بر غدیر از سوی سید حسین و برپایی مراسم عید غدیر تفاوت او با بسیاری از زیدیه است. وی مطالبی از یک سخنرانی سید حسین را در مراسم غدیر آورده کـه ضـمن آن بـه روایتـی از امـام صادق (ع) استناد کرده که عید غدیر عیدالله الاکبر است.

در مراسمی که در تاریخ بیستم رمضان ۱٤۲۹ حـوثی هـا در «جـامع الهـادی الکبیـر» بـه مناسبت شهادت امام علی برگزار کردند رسماً به شیخین بد گفتنـد. ایـن مراسـم بعـد از جنـگ ششم و اعلام صلحی بود که صورت گرفته بود. از نظر مؤلف تلقی حوثی‌هـا از غـدیر تـأثیر از ایران به حساب می‌آید. حوثی‌ها به هیچ روی حاضر به گذشت از مراسم احتفال بـه روز غـدیر نیستند و معنای آن جز این نیست که علی، تنها جانشین شـرعی پیـامبر (ص) اسـت و دیگـران غاصب هستند. اشکال زیدیه و مؤلف این کتاب این است که تلقی خاصی که از غدیر می‌شود، درست نیست. به علاوه این مخالف رویه زید است که روز قیـامش از او خواسـتند از شـیخین برائت بجوید، اما او چنین نکرد. مؤلف این کتاب در باره مراسم برگـزاری عاشـورا هـم توسـط سید حسین و یارانش مطلبی نگفته در حالیکه آن هم به نوعی ادامه ماجرای غدیر است.

شعار معروف حوثی‌ها «الله اکبر، الموت لامریکا، الموت لاسرائیل، اللعنـة علـی الیهـود، النصر للاسلام» از موارد اختلاف میان سید حسین و مخالفانش از جمله دولت بـود. از سـوی دیگر این شعار سبب تمایز کامل حوثی‌ها از دیگران شد. همان طور کـه گذشـت مشـکل ایـن شعار «اللعنة علی الیهود» بود که با مبانی اسلامی مشکل داشت. مؤلف می‌گوید «حتـی امـام خمینی هم وقتی موضع گرفت، موضعش علیه صهیونیست ها بود نه تمامی یهودیـان»، امـا بـه طور کلی از نظر مؤلف این کتاب، مجموع این شعار هم به نوعی تأثیر گرفتن از ایران بود.

تلاش دولت یمن بر این مسئله استوار بود که با نشان دادن حوثی هـا بـه عنـوان تروریسـت هایی در ردیف القاعده موافقت آمریکا را علیه این جنبش جلب کند. چسباندن آنان به ایران هم به این امر کمک می‌کرد؛ در حالی که مـاجرای حوثی‌هـا اساسـاً ربطـی بـه مسـائل تروریسـتی نداشت. امریکایی ها هم علیرغم اصرار دولت یمن به استفاده از راه حل نظامی در مورد مسئله صعده، چندان روی خوشی به این راهکار نشان ندادند به گونه ای که توقف جنـگ پـنجم را بـه دلیل عدم همراهی امریکا دانسته اند.

کتابخانه تازه احداث حرم مکی

عصر سه شنبه قدری استراحت کرده ساعت پنج به حرم مشرف شدم. تا مغرب آنجا بـوده نمـاز مغرب و عشاء را خوانده و برگشتم.

صبح روز چهارشنبه ششم مرداد ماه بعد از صبحانه قرار بود تعـدادی از اسـتادان بـه دیـدن کتابخانه حرم مکی بروند. دقایقی دیر رسیدم که رفته بودند. تاکسی گرفته به کتابفروشی اسدی رفتم. کتابهای خریداری شده را جمع و جور کرده، تحویل بـاربری دادم. مجموعـاً نزدیـک بـه هفده هزار و اندی ریال سعودی پرداخت کردم. برای هر کیلو بار شـش ریـال سـعودی گرفـت. صاحب باربری گفت بردن کتاب از اینجا به ایران ممنوع است و لذا از راه دیگری فرستادم.

از آنجا تاکسی گرفته به شارع عبدالله خیاط غربی رفتم. ساختمان جدید کتابخانـه در آنجـا واقع است. اساتیدی که با کاروانی ویژه به عمره آمده اند نیز آنجا حضور داشتند از جمله دکتـر قانعی، دکتر خرمشاد، دکتر غفوری فرد و شماری دیگر.

ساختمان جدید کتابخانه حرم مکی در شش طبقه در حاشیه خیابان عبدالله خیـاط سـاخته شده است. بهانه ساخت این کتابخانه به مناسبت اعلام سال پـایتختی فرهنگـی جهـان اسـلام برای شهر مکه در دو سه سال قبل بوده است. چنـان کـه معهـود اسـت در جریـان اعـلام سـال پایتختی، تلاش‌هایی بـرای بازسـازی نهادهـای فرهنگـی شـهر از جملـه کتابخانـه‌ها صـورت می‌گیرد. بنای قبلی این کتابخانه در شارع منصور بود و پیش از آن نیـز کتابخانـه در خـود حـرم الهی قرار داشته است.

مدیر فعلی کتابخانه دکتر محمد باجوده است که در مرخصـی بـود. نایـب یـا مسـاعد وی عبدالله دخیل الله حربی بود که موفق به دیدار وی شدم.

کتابچه کوچکی با عنوان الوجیز فی تاریخ مکتبة الحرم المکی الشریف توسط باجوده نوشته شده که مربوط به تاریخ کتابخانه تا بنای قبلـی اسـت. بـر اسـاس اطلاعـات ارائـه شـده، ایـن کتابخانه از دیر باز در حرم مکی وجود داشته و بر اساس برخی از منابع در سیلی که سـال ٤١٧ آمده مخزن کتب مسجد الحرام آسیب دیده است. بعـد از آن گفتـه شـده کـه دو قبـه در داخـل مسجد الحرام بوده یکی برای سقایت و دیگری مخزن مصاحف و کتب. آنچه که به طور رسمی آمده آن است که در سال ١٢٦٢ ق سلطان وقت عثمانی دست به تعمیر بنای قـدیمی کتابخانـه زده و با تجدید بنای آن، همه قرآنها و کتب پراکنـده در مسـاجد اطـراف در آن گـردآوری شـده است. کتیبه‌ای که طی آن فرمان تأسیس کتابخانه در سال مزبور صـادر شـده تـاکنون حفـظ، و تصویر آن در همین کتابچه آمده است.

. در سال ۱۳۰۱ بنای مزبور خراب، و کتابخانه به کنار باب دریبه مسجد منتقل شد و پس از

تجدید بنای مسعی نیز با در نظر گرفتن محلی در آن بخش برای کتابخانه، به آنجا انتقال پیدا کرد. در سال ١٤٠٦ ملک فهد کتابخانه جدیدی را در مقابل باب ملک عبدالعزیز ساخت، اما این بنا نیز در توسعه شش سال بعد آن یعنی ١٤١٢ از بین رفت و ساختمانی در شارع منصور برای این منظور بنا گردید. البته نام کتابخانه به عنوان «الحرم المکی الشریف» از سال ۱۳۵۷ ق برای آن انتخاب شده است.

از همه شگفت تر اینکه، جزوه مذکور داستان را تا همین جا دنبال کرده است. آنچه هست این که بنای کتابخانه در شارع منصور در دو سال گذشته که سال اعلام پایتختی فرهنگی مکه بوده ترک، و ساختمان جدید آن در شارع عبدالله خیاط ساخته است. در حال حاضر این کتابخانه در محل جدید استقرار دارد.

بر اساس گفته برخی از مدیران کتابخانه، بیش از یک صد هزار عنوان کتاب در این کتابخانه وجود دارد که از نظر مجلد، علی القاعده باید حدود دویست تا دویست و پنجاه هزار مجلد باشد.

مخطوطات این کتابخانه بالغ بر هشت هزار عنوان است. نزدیک به چهار هزار نسخه عکسی و بیش از هفتصد میکروفیلم هم در این کتابخانه وجود دارد.

تاکنون نزدیک به پنج هزار نسخه تصویر دیجیتالی تهیه شده و بقیه نیز در دست اقدام است. به افرادی که با معرفی نامه مراجعه کنند، تصویر نسخه ها داده می شود.

بنده برای مساعد کتابخانه توضیح دادم که کتابخانه مجلس بیش از ٢٦ هزار عنوان از کتابها و رساله‌های خود را روی اینترنت قرار داده و عملاً روی کامپیوتر خود ایشان نشان داده و چند صفحه‌ای از یک مخطوط مجلس را سیو کردم. خیلی از این اقدام استقبال کرد.

کتابخانه حرم مکی به صورت قفسه باز است و به رغم وجود اتاق های تو در توی فراوان در طبقه چهارم، چینش موضوعی کتاب ها در هر اتاق، امکان دسترسی برای مراجعین را ایجاد کرده است.

بخش صوتی کتابخانه حاوی چهل هزار عدد نوار صوتی است که به روی سی دی در اختیار درخواست کنندگان قرار می گیرد. اصولاً در سعودی استفاده از نوار برای درس و سخنرانی بسیار رایج است.

بخش مجلات نیز حاوی نشریات فراوانی است و چنان که الرشیدی مسؤول بخش تصویر گفت تمامی «نشریه ام القری» که قدیمی ترین نشریه مکه است اسکن شده که به زودی روی سی دی عرضه خواهد شد.

بر اساس اطلاعاتی که در یکی از سایت‌ها دیدم تاکنون چهارده کتابخانه خصوصی وقف

کتابخانه حرم مکی شده است. اگر کسی می‌خواهد فهرست نسخ خطی این کتابخانه را دانلـود کند می‌تواند این آدرس را کیلیک کند.

http://www.mktaba.org/downloads/maktotat/M_H_M.rar

انتشار کتاب *گفتگویی آرام* به فارسی علیه شیعه در مدینه

از کتابخانه که درآمدم با تاکسی خود را به مکتبه اسدی رساندم. کتابها آمده ارسـال شـده و فقط محاسبه باربری مانده بود که پرداخت کردم. کتاب گفتگویی آرام با دکتر قزوینی که ترجمه فارسی کتاب الحوار الهادیء است عرضه شده بود که نسخه‌ای گرفتم. چند سال قبل گفتگویی میان آقای سید محمد حسینی قزوینی با احمد بن سعد حمدان غامدی شده و غامدی آن گفتگو را در قالب کتاب و به نام الحوار الهادیء چاپ کرد. در قم، آقـای حسـینی جوابیـه‌ای نوشـت. نسخه های عربی کتاب غامدی در تیراژ بسیار وسیع منتشر شد و حالا ترجمه فارسی آن انتشار یافته است. بیشتر مطالب کتاب در باره عدالت صحابه اسـت و غامـدی تـلاش دارد تـا همـان عقاید رایج سلفی‌ها را در باره خدشه دار نبودن عدالت صحابه حتـی بـه قیمـت انکـار تمـامی نصوص تاریخی که در باره بیش از ده هزار صحابی وجود دارد انکار کند. وی در مقدمه نوشـته است: «کتابی که پیش رو دارید گفتگویی است که اینجانب بـا یکـی از علمـای شـیعه امـامی انجام داده‌ام که در میان شیعیان ایران از جایگاه علمـی بـالایی برخـوردار اسـت! و اینجـا بـا او رفاقت و دوستی دارم و او هر وقت که به مکه مشرف می‌شود به دیدارم می‌آید و اگر این مطالب مربوط به مسأله‌ای عقیدتی نمی بود که دانستن آن برای هر مسلمانی چه شیعه و چه سنی مهـم است من آن را چاپ و منتشر نمی‌کردم. بنابرین از استاد ابوالمهدی (همان آقـای حسـینی) بـه خاطر نشر این نوشته معذرت می‌خواهم و همچنین از او به خاطر ذکر جملاتـی تنـد در کتـاب پوزش می طلبم که در این چاپ (دوم) بسیاری را تصحیح کرده ام و امیدوارم کـه آنچـه از قلـم افتاده در چاپهای آینده اصلاح کنم»(مقدمه ص ۱۵).

در کتابفروشی اسدی کتابی به عربی در شرح حال ابوالفضل برقعی عرضه شده بود که قبلاً متن فارسی آن را روی اینترنت در ایران دیده بودم. این شرح حال خودنوشت برقعی است. از آن هم نسخه‌ای تهیه کردم. برقعی به این اعتبار که منتقد باورهای شیعی است مـورد توجـه خـاص سنیان معاصر است.

ساعت حوالی شش و نیم بعد از ظهر بـود کـه عـازم حـرم شـدم. نمـاز مغـرب و عشـاء را خواندم. امام جماعت در اواخـر قرائـت حمـد، بـه گریـه افتـاد آن هـم درسـت وقتـی بـه غیـر المغضوب رسید. نفهمیدم چرا. بعد آیات مربوط به حضرت یونس را خوانـد. بعـد از نمـاز بـه

سمت مسعی رفته از در زیر مسعی که طرف باب السلام است بیرون رفتم. از آنجا مستقیم به سمت مکتبه المکه المکرمه یا همان مولد النبی رفتم. خواستم عکس بگیرم. یک جوان با ریش بلند گفت عکس نگیر. ترجمه اردوی کتاب آثار اسلامی را به عنوان هدیه برای کتابخانه به او دادم. با تردید گرفت. جای شکرش باقی است که در خرابی‌های جدید دست به این ساختمان نزده‌اند. به عکس، تابلوی نئون تازه‌ای نصب کرده و تاریخ تأسیس کتابخانه را که سال ۱۳۷۰ق است روی آن درج کرده‌اند. فهرست نسخه‌های خطی این کتابخانه را با آدرس زیر می‌توانید سیو کنید. kfnl.org

ساعت هشت و نیم به هتل برگشتیم. امشب جناب حجت الاسلام آقای فقیه ایمانی برای شام دعوت کرده بودند و غذای خوبی دادند. گویا وقفی از جد امجد ایشان است که به آن عمل می‌شود. با آقای حامد خفاف قدری در باره کتابخانه تازه تأسیس مؤسسه آل البیت در لبنان صحبت کردیم.

گفتگو با یک اسماعیلی دیگر

ساعت ده و نیم عزم حرم کردیم. یک طواف و قدری هم نماز. ساعت یک بود به هتل برگشتیم. امشب هم در حرم به یکی از اسماعیلی‌ها گیر دادم. اهل نجران بود. پرسیدم در اذان «حی علی خیر العمل» می‌گویید؟ گفت آری. گفتم: اشهد ان علیاً ولی الله؟ گفت: آری. گفتم: در نماز سوره کامل می‌خوانید؟ گفت: در نمازهای واجب. در نوافل لزومی ندارد. گفتم: چرا بر فرش سجده می‌کنید؟ گفت: همه چیز از زمین گرفته شده است. استناد به رسائل اخوان الصفا کرد و بحث هیولی و صورت را پیش کشید. بسیار جالب بود. گفتم: اما نص روایت امام جعفر صادق چیز دیگری است. گفت: اختلاف ما و شما در عقیده و اصل امامت است. شما محمد بن اسماعیل را سب می‌کنید. گفتم: دروغ محض است. گفت: اسماعیل را کذاب می‌دانید. گفتم: دروغ است. گویی تعجب کرد. گفتم: یک کتابچه فقهی از احکام شما می‌خواهم. چون منشأ فقه ما و شما یکی است برایم جالب خواهد بود که فتاوای شما را ببینم. از خمس پرسیدم. گفت: در عمر یک بار لازم است. برای داعی هر پنج سال. باید به امام پرداخت شود. نگران بود و گفت که وهابی در کنار من است.

به نظرم ما ارتباط خود را با اسماعیلیه یمن و نجران که به آنان سلیمانی گفته می‌شود ترک کرده‌ایم. اینها متدین هستند به عکس آقاخانیه که اصلاً به شریعت باور ندارند. دست کم تا آنجا که من می‌دانم.

کتابی تازه در باره فضای فرهنگی مکه

یکی از کتابهایی که در خرید امسال توجه مرا جلب کرد کتاب ذاکرة الرِّواق و حُلْـم المطبعـه از حسین محمد بافقیه است. کتابی متفاوت در باره ویژگی های فرهنگ جدید در شهر مکه. عنوان فرعی آن عبارت است از: اصول الثقافة الحدیثـة فـی مکـة المکرمـه. مـروری اسـت جالـب و خواندنی بر اوضاع فرهنگی شهر مکه از اواخر قرن سیزدهم و طـول قـرن چهـاردهم. در مـورد بسیاری از مسائل مثل وضعیت لباس، تعلیم و تربیت، روزنامـه نگـاری، شـعر، مراسـم دینـی، مشاغل دینی، کتاب و کتابخانه و بسیاری امور که زیر مفهوم ثقافه جای می گیـرد سـخن گفتـه است. نوع سخن، قلم انداز و ادیبانه و در عین حال متکی به شواهد و مـدارک بـوده و در مـوارد متعددی از آثار مخطوط خانگی استفاده کرده است که می توان آن را مدلی جالب بـرای مشـابه سازی درباره شهرهای دیگر محسوب کرد.

تکمیل گفتگوها با حجت الاسلام والمسلمین شهرستانی

صبح روز پنج شنبه باز خدمت حضرت حجت الاسلام و المسلمین شهرسـتانی رسـیدیم. ادامه بحث‌ها در باره کارهای «مؤسسه آل البیت» بود. ایشان فرمود: همان زمان که ما بـا آقـای کوشانپور مشکل پیدا کردیم و قرار شـد مسـتقل باشـیم، دیگـر حالـت شـورایی بـین مـا نبـود. مسؤولیت کار را من قبول کردم. این مسأله جنبه اداره مالی داشت. پیش بینی می شد که کـاری از پیش نبرده و مشکل پیدا کنیم؛ لذا دوستان قدیمی من بیشتر همکاری می کردند. آن موقع من بیست و نه ساله بودم. در قم هم سابقه‌ای نداشتم.

در باره عکس‌العملهایی که در قبال ما شد ممکن بود خیلی حرفها مطرح شود. آن موقع مـا تقریباً هفته‌ای یک کتاب افست می‌کردیم. سه تشکیلات فـیلم و زینگـی کارهـای مـا را انجـام می‌دادند و این مسئله، تصوری ایجاد کرده بود که از جایی پشتیبانی می شویم. دست و دلبازی من هم مطرح بود. سفره انداختن و میهمانی دادن. کسی گفته بود اگـر آقـای فقیـه ایمـانی ایـن دست و دلبازی را می‌دید پول نمی داد. مثل این که مسلم گرفته بود که او پول می‌دهد با این کـه چنین نبود. من خودم می‌خواستم ثابت کنم که کار کردن ممکن است. باورم این بود که اگر کار کنیم کمک ها می رسد، چون علت عدم اطمینان مردم جهت کمک مالی را شعارهای مکـرر و بدون عملکرد می دانستم در حالیکه من مصمم به عمل بودم چرا که کارهـای مـا توسـعه پیـدا کرده و پروژه های تازه ای داشتیم. منتظر رسیدن پول برای شروع فعالیت نشدم، به میدان رفته و کار را آغاز کردم و به دنبال آن بود که مردم نیز به تدریج اعتماد و کمک مالی کردند. مؤسسـات کنونی نیز از برکات همان روزهاست. در واقع بسیاری از آن ها، نه از پول سهم امام و آیت اللـه سیستانی بلکه از محل کمک های مردمی است که البته مسئله نمایندگی مـن نسـبت بـه آقـای

سیستانی بر اعتماد مردم افزوده بود.

ایشان افزود: در زمینه انعکاس بین المللی کارهای ما یک نکته مهم بود و آن اینکه دوستان عراقی ما همه از عراق آمده بودند. یکبار من با شاکر فحام و دیگران هم مشورت می‌کردم. آن بار با من جوری صحبت می‌کرد که تصور کرده بود من اهل سوریه هستم، شاید به این دلیل که سالی دو سه بار سوریه می‌رفتم. مقصودم این است که اینها خیلی کمک کرد. همین که عراقی‌ها خیلی جاها بودند و دلشان می‌خواست با ما ارتباط داشته باشند. مؤسسة آل البیت برای آن ها مؤسسه مقبولی بود. دوستان زیادی در جاهای مختلف داشتیم. بعداً کنگره‌ها هم خیلی کمک کرد تا ارتباطات خود را تقویت کنیم. برقراری این ارتباطات یکی از دلایل موفقیت مؤسسه اهل البیت بود.

دو سه شعبه برای مؤسسه در نظر من بود. یکی مشهد که از اول در فکرش بودم. بعد در باره پخش کتابهایمان در نقاط دیگر فکر کردیم که سبب شد تا مؤسسه اهل البیت را در لبنان درست کنیم. آن موقع ما کتابهایمان را در لبنان چاپ می‌کردیم. البته همه نشانه‌های ایران را بر می‌داشتیم. ما از طریق بیروت کتابهایمان را در دنیای اسلام پخش کردیم. البته یک دوره خیلی ها به فکر داشتن دفتر در بیروت افتادند مثل بنیاد پژوهشها و دیگران. بعدها دفتری هم در سوریه زدیم.

ساعت نه بودم که از اتاق آقای شهرستانی درآمدیم. قدری نوشته‌جات خود را درست کرده نیم ساعتی اخبار ایران را دیدم. اندکی استراحت کرده ساعت یک، همراه دوستان برای ناهار به بعثه رفتیم. آقای نواب که سالها در مکه بودند و بعد از یکی دو سال دوباره آمده‌اند، از دوستان استقبال کردند. بعثه در دارالهادی واقع است، ساختمانی بزرگ که جمعا از میان زائر و اداری، ۲۸۰۰ نفر را در خود جای می دهد. موقعیت آن هم بسیار خوب است. ایران در جریان ساخت آن بود و صاحب آن، متناسب با درخواستهای ایران آن را بنا کرد. در آنجا قدری در باره همکاری های مشترک با کتابخانه حرم مکی صحبت شد و این که رفت و آمد آغاز شده و بازدیدها ادامه خواهد یافت. صحبت تبادل تصاویر دیجیتالی نسخ خطی بود که امیدوارم درست شود. فهرست چهارجلدی آنه ا که نسخه پی دی اف را به بنده دادند نشان می‌دهد که نسخه‌های با ارزشی در کتابخانه وجود دارد.

عصری قدری کارهای نوشتنی داشتم. پس از آن برای نماز عازم حرم شدم. بعد از نماز برگشته قدری اخبار را دیدم. پس از آن شام خورده باز به اعتبار شب جمعه حرم مشرف شدم. دعای کمیل و چند رکعت نماز خوانده برگشتم. در نشست شبانه دوستان شرکت کردیم. دوستی در راه بازگشت از حرم، این شعر حافظ را خواند: امیر قافله را هم تغافلی باید / که بی نصیب نگردند قاطعان طریق. ان شاءالله که خداوند سهمی هم برای ما قرار بدهد. امسال در هتل

رمادا نیمی از طبقات دست زائران ترکیه و نیم دیگـر در اختیـار ایـران اسـت. بنـابراین در تمـام آسانسورها ملاقات صورت می‌گیرد. تصور چنین است که زائران ترک بسیار فراوان‌تر از دیگران هستند.

صبح روز جمعه هشتم مرداد که روز اخیر ماست، ساعت هشت با آقای دکتر قـانعی کـه از دوستان قدیم است و فعلاً معاون وزیر بهداشت در امور پژوهشی و تحقیقاتی، صحبت کردیم. درسی به عنوان طب در تمدن اسلامی تصویب کرده‌اند و قرار است به صورت تمرین پژوهشی و تحقیق با دانشجویان آن را پیش ببرند. گفت مراکز متعـددی بـرای کارهـای پژوهشـی دارنـد. ساعت بعد با دوستی دیگر در باره سایت ویکپدیا و ترکیب بخشهای مختلف آن صـحبت شـد. قدری استراحت کردم. حوالی ساعت چهار با حجت الاسلام و المسـلمین حسـینی بوشـهری جلسه دوستانه‌ای داشتیم. در باره مسائل حوزه صحبت شد. ایشان همچنان نگران از وابسـتگی حوزه به دولت از بابت پولهایی بود که داده می‌شد. بنده گفتم پول گـرفتن اهمیتـی نـدارد، مهـم قوانینی است که سازمان اداری و تشکیلاتی حوزه را به گونه‌ای پیش ببرد که دولت نتوانـد در آن اعمال نفوذ کند. ایشان معتقد بود نفس پول این مشکل را ایجاد می‌کند. عرض کردم در فـرض قانون گذاری چنین امکانی هست اما این که با گرفتن پول وابسته شویم، چـون هنـوز قـانون آن چنان که باید و شاید در میانمان اهمیتی ندارد شاید. به هر حال، بحث هایی هم دربـاره سـابقه همین جریان، مربوط به ماجرای استاد محوری در قم و پیشینه آن شد. عصر حرم مشرّف شدم. گرد و غبار وحشتناکی بود. طواف وداع کردم. نماز مغـرب و عشـاء را خوانـدم و بیـرون آمـدم. امروز سرماخوردگی شدیدی پیدا کرده‌ام. خدا رحم کند که تشدید نشود. پـیش از شـام بنـده و آقایان مهدوی و مهریزی با آقای حجت الاسـلام کشـکولی در بـاره دارالحـدیثی کـه ایشـان دو دوستانشان می‌خواهند در اصفهان تأسیس کنند مشورت و صحبت کردیم. من نگرانی خـودم را از گسترش حدیث گرایی بسان آنچه اواخر صفویه رواج یافت ابـراز کـردم. توصـیه مـن ایجـاد دانشگاه دین است که بخشی قرآن، بخشی حدیث و بخشی هم کلام و فلسفه باشد. بعد از شام با یکی از دوستان به اتاق آیت الله گرامی رفتیم. ایشان هم شرحی از برخی از مسائل و وساطتی که در دفن آیت الله منتظری داشته‌اند بیان کردند. .عرض کـردم چـرا شـما مؤسسـه نمی‌زنیـد؟ گفتند: برای این که باید پولش را از این طرف و آن طرف بگیرم و این وابستگی مـی‌آورد. اکنـون که این سطور را می‌نویسم به دلیل سرماخوردگی در هتل مانده‌ام. شب آخر، تا صبح خوابم نبرد.

روز شنبه نهم مرداد ساعت شش و نیم سوار اتوبوس شده راهی جـده شـدیم. پـرواز تـأخیر نداشت و ما ساعت دوازده به وقت سعودی (یک و نیم به وقت ایـران) پـرواز کـرده حـدود سـه ساعت بعد در فرودگاه مهرآباد بودیم. با دوستان خداحافظی کرده و به خانه آرامش آمدیم.

سفرنامه عمره

(تیرماه ۱۳۹۰)

الهی تا اثر زین خانه باشد　　　　تنم بال و دلم پروانه باشد

ورود به مدینه

امسال روز پرواز ما ۱۸ تیرماه ساعت پنج و چهل و پنج دقیقه عصر بود. تقریباً سـر سـاعت پرواز کردیم. داخل هواپیما در نزدیکی ما اطفالی بودند کـه مرتـب صـلوات خبـر می‌کردنـد و سروصدا داشتند. حوالی هفت به وقت سعودی در فرودگاه مدینه نشستیم. در وقت ورود، بحث انگشت‌نگاری و عکس گرفتن از چشم مطرح بود. به همین دلیل صف طولانی و حرکت بسیار کند بود. شاید نزدیک یک ساعت و نیم ایستادیم تا نوبت ما شد. با این حال حضور دوسـتان و گفتگو در باره مسائل مختلف از جمله فیلم مختار و همین‌طور مقدمات ساخت فیلمی در بـاره حضرت محمد (ص) و جز اینها، گذشت زمان را آسان کرد. امسال آقای حجت‌الاسلام سیدعلی مصطفوی خمینی هم بودند و در همین صف بحثی در باره اقلیم خـاطرات شـد. ایشـان گفـت پیشنهاد وی این بوده که نام کتاب برف و آفتاب گذاشته شود. بعداً اقلیم خاطره انتخاب شد کـه به خاطر شعر وی که در آغاز کتاب آمده، عنوان اقلیم خاطرات برگزیـده شـد. در وقـت گـرفتن عکس از چشم یا صورت، باید عمامه را بر می‌داشتیم که برابر صف جمعیـت صـورت خوشـی نداشت و گاه، خنده‌ای هم در کار بود. اول چهار انگشت دست راست بعد چپ و بعد هـم دو شست. بالاخره عبور کردیم. جالب اینکه امسال اصلاً ساکها را باز نکردند. گرچه کیف دسـتی من را که لپ‌تاپ در آن بود باز و کنترل کردند. متاسف شدم که چـرا یـک دوره هشـت جلـدی سفرنامه‌های قاجاری را برای مرکز تحقیقات مدینه منوره نیاوردم. ترس آن داشتم که طبق معمول در فرودگاه بگیرند. با این حال برخی از سفرنامه‌های مکه را که مستقل چاپ کرده‌ام، آوردم.

مسجد النبی تا صبح باز است

امسال تغییراتی هم در میهمانان این کاروان پدید آمده و تازه‌هایی هستند که اشـاره خـواهم کرد، گرچه اغلب همان همراهان قبلی‌اند. شب ساعت نه بود که وارد هتـل شـدیم. سـاعت ده شام خورده و عازم حرم شدیم. هتل ما در سمت شمالی مسجد به نام دارالهجره دارای مـوقعیتی

عالی است. مسجد را نیم دوری زده، در محل واقع میان حرم رسول و ائمه ـ علیهم‌السّلام ـ قرار گرفتیم. خلوت بود. نزدیک مسجد شده، مشاهده کردیم که در مسجد باز است و رفت و آمد برقرار. داخل شدیم. معلوم شد سنتی که یک سال است آغاز شده، یعنی باز بودن درب مسجد در تمام ساعات شب و روز، خوشبختانه همچنان حفظ شده است. جمعیت حاضر مشغول نماز و زیارت بودند. قسمت قدیم مسجد دو نیم شده، نیمی در اختیار مردان و نیم عقب تر در اختیار زنان است. غالب مردم در حال زیارت و گرفتن تصویر از حرم پیامبر با دوربین‌های موبایل هستند. درون مسجد رفتیم، پس از زیارت، نماز خوانده و برگشتیم. این یکی از بهترین کارهای سعودی‌هاست که اصلاً انتظارش را نمی‌بردیم. جمعیت حاضر از تمام اقوام و ملل بود، اما حضور ایرانی‌ها محسوس‌تر. در هر حال مزاحمتی برای مردم و زایرین ندیدیم.

امروز که روز یکشنبه ۱۹ تیرماه بود حال خوشی نداشتم. قدری استراحت کردم. اینترنت به صورت وایرلس هست و می‌شود اخبار ایران را دنبال کرد. قدری کارهای کتابخانه را نیز دنبال کردم. ظهر غسل کرده، عازم حرم شدم. ساعت دوازده و نیم اذان می‌گوید و بعد از تقریباً ۱۷ دقیقه نماز ظهر اقامه می‌شود. نخستین ناهار دسته جمعی را در اطاقی کوچک در کنار دوستان صرف کردیم. عصری حالم بدتر شد. به داروخانه رفته، قدری داروهای مسکن و سرماخوردگی گرفتم. حول و حوش مغرب آقای سجادی را دیدم. همراه دوستان، آقایان معراجی و مهدوی به اطاق وی که در هتل مبارک فیضی بود رفتیم. ساعت نه در هتل خودمان شام خوردیم. سر شام مقرر شد که دیگر کسی جلوی پای افرادی که وارد می‌شوند بلند نشود. همه رعایت کردند، هرچند آقای شهرستانی به عنوان میزبان حاضر به قبول این قاعده نشد. اگر تا آخر رعایت شود از یکی از اعمال شاقه نجات پیدا کرده‌ایم.

ساعت ده شب بود که عازم حرم شدیم. خلوت شب، ما را شیفته خود کرد. ساعتی در مسجد به خواندن دعا و نماز و زیارت گذراندیم. جالب است که در تمام این لحظات کارگران حرم مشغول تمیز کردن میله‌هایی بود که حد فاصله میان جلو مسجد با قسمت روضه است. همین‌طور برخی هم بر فراز بالابرها مشغول گردگیری بودند. به نظرم سعودی‌ها خیلی به خودشان فشار آورده‌اند که قبول کنند شب تا صبح مسجد باز باشد. این یک تحول جالب است. حالم اصلاً مساعد نبود و شب را تا صبح دوشنبه خواب درستی نداشتم. کما بیش تب و لرز بود.

دیدار از مرکز تحقیقات تاریخ مدینه

تا حوالی ساعت ده روز دوشنبه ۲۰ تیرماه مشغول کارهای نوشتنی بودم. در این ساعت همراه دوستان به مرکز دراسات و بحوث مدینه منوره رفتیم. امسال به عکس سه چهار سال گذشته، رئیس آنجا که در واقع معاون است، یعنی دکتر عبدالباسط حضور داشت. حدود ده

کتاب سفرنامه حج از کارهای خودم برای کتابخانـه آنجـا بـردم. پیشـنهاد کـردم کـه اطلاعـات مربوط به مدینه را از سفرنامه‌های فارسی درآورده و به آنان بدهم. وی گفت بهتـر اسـت در بـاره تمامی سفرنامه‌های حج با الداره که مرکزی در ریاض است مکاتبه کنید. افـزود کـه مـا هـم در ارتباط با آنجا قرار گرفته‌ایم. در هر حال یک نامه عربی نوشتم و آمادگی خـودم را اعـلام کـردم. دکتر عمار که معاون اوست آمد. مهم‌ترین کار انتشاراتی آنان در سـالهای اخیـر چـاپ التحفـه اللطیفه سخاوی است که تاکنون شش مجلد آن چاپ شده است. مجله «المدینه المنوره» هـم تا شماره ۳۶ رسیده است که چهار شماره اخیر را گرفتم. مقـالات قابـل اسـتفاده دارد. مـثلاً در شماره ۳۳ دکتر عبدالباسط، تحلیلی درباره کتابهای منتشره در مورد مدینه منـوره در طـول سـی سال گذشته، ارائه کرده است. یک مقاله صـد صـفحه‌ای هـم در بـاره نقـاط جغرافیـایی مسـیر هجرت پیامبر^(ص) دارد که سعی شده با تطبیق دوازده روز سفر بـا ایـن امـاکن، و همین‌طـور بـا استفاده از نمودارها و تحقیقات، کار تازه‌ای ارائه دهد. در شماره ۳۵ مقاله مفصلی در بـاره آثـار جنگ احزاب دارد. همین‌طور مخطوطات قرآنی موجود در کتابخانه عـارف حکمـت فهرسـت شده است. به علاوه مقاله بلندی در باره صرّه حرمین شریفین دارد که در باره همان پولی اسـت که هر ساله دولت عثمانی برای کمک به ایـن دو شـهر، مردمـان و چهره‌هـای شـاخص همـراه محمل می‌آورد. گزارشی هم در باره تاریخچه کتابخانه حرم نبوی دارد. شماره ۳۵ مقالـه ای در باره تاریخ مدرسه علوم شرعیه مدینـه دارد. همـین طـور مقالـه‌ای در بـاره وادی فـرع از نـواحی اطراف مدینه در قرن سیزدهم هجری. در شماره ۳۶، یک مقاله در باره ویژگی‌های طبیعی مدینه و تأثیر آن در جنگ احزاب، مقاله‌ای در باره طرحهای تمدنی در مدینه دوره ملک سعود در زمینه آبیاری و کشاورزی، و مقاله‌ای در باره خصائص نبویه دارد. در همین شماره یک مقالـه مفصـل هم در باره وسائل شخصی پیامبر ^(ص) وجود دارد که جالب است.

نزدیک ظهر برگشتیم. از تهران مقاله‌ای را که رجانیوز علیه مقالـه مـن در بـاره میـدان داری بهائیان و مسیحیان زده بود ارسال کردند. نوشته بود که چـرا بـدون اشـاره بـه آمـار بـه گسـترش مسیحی شدن بچه مسلمانها اشاره کردم. جالب بود که سر سفره شـاهد از غیـب رسـید. سـید محمود سدهی روحانی که در طول سه دهه گذشته مقیم در سانتیاگو اسـت، گفـت کـه سـالانه عده زیادی از ایرانی‌ها گرفتار این مشکل می‌شوند. بهائیان هم البته فعال هستند؛ البته بسـا ایـن آمار هم دقیق نبوده و اغراق باشد، اما به هر حال مشکل، که عمده‌اش می‌توانـد رویگردانـی از دولت ایران طی حوادث پس از سال ۸۸ باشد، جدی است. نویسنده مقالـه رجـانیوز بیشـتر از اینکه من از مؤسسه امام خمینی انتقاد کرده‌ام ناراحت شده است، بـه خصـوص کـه گفتـه‌ام در سال گذشته اینها در گسترش جریان انحرافی کمک کرده‌اند.

از مؤسسات پژوهشی معروف سعودی که عمدتاً کار عربستان شناسی دارند، مـی تـوان بـه «الداره» اشاره کرد که در ریـاض مسـتقر اسـت و منشـورات و مجلـه‌ای هـم دارد. از فهرسـت مجلات آن که روی سایت گذاشته‌اند معلوم می‌شود نشریه یاد شده به صورت فصـلی از سـال ۱۴۱۳ تاکنون منتشر می‌شود. مقالات به صورت پی دی اف قابـل دسترسـی و عمـده آن هـا در حوزه تاریخ و جغرافی جزیرةالعرب است. مقالات را می‌توان از روی مجله آنان بـا آدرس زیـر برداشت: http://aldarahmagazine.com/index.php

عصری به بقیع مشرف شدم که سجاد هم همراه بود. بقیع ساعت چهار و نیم بـاز می‌شـود، یعنی درست بعد از نماز عصر. هوا به شدت گرم است، اما عشق به زیارت مـافوق گرمـی هـوا عمل می کند. عده زیادی از نمازگزاران پس از اتمام نماز عصر بـه بقیـع مشـرف می‌شـوند. در آنجا اجازه خواندن زیارت از روی کتاب داده نمی‌شود. یعنی مرتب مأمورین بـین جمعیـت راه رفته و از مردم می‌خواهند تا کتاب را ببندند. دوستی گفت که دیروز دم در بقیع جلوی مـردی را که پسری نوجوان به همراه داشت گرفتند چرا که این نوجوان از نظـر مـامور، دختـر بـود، وقتـی مأمور خواست تا گوش او را وارسی کند که گوشواره دارد یا نه، مرد از او خواست میان پـایش را ببیند تا مطمئن شود پسر است!

در کتابفروشی رشد و مغامسی

بعد از نماز مغرب به همراه دوستان مهدوی‌راد و مهریزی، عازم کتابفروشـی رشـد شـدیم. کتابفروشی مغامسی هم در کنار اوست و هر دو در ابتدای شارع ابوذر هستند. عنـاوین تـازه‌ای بود که برخی را برای کتابخانه مجلس و برخی را برای کتابخانه تاریخ خریداری کـردم. مشـکل بردن کتابهاست که در حال صحبت برای ارسال آن ها با باربری از همین‌جا بـه تهـران هسـتیم. یک کتاب که موضوعش برایم جذاب بود، کتاب طریق الحـج البصـری بـود کـه بـا نقشـه‌ها و عکسهای زیاد چاپ شده و مسیر حج را از بصره به مکه مورد بررسی قرار داده است. بنده قـبلا کتاب راه حج را منتشر کردم و این کتاب به طور ویژه این راه را مورد بررسی دقیق قرار داده است.

یک سفرنامه حج نیز از خانمی فرنگی با عنوان حج الی مکه به چاپ رسیده، که گرفتم. نام اصلی او افلین کوبولد و متوفای ۱۹۶۳ بوده که پس از مسلمان شدن به زینب تغییـر اسـم داده است. این کتاب توسط حسن بن علی خیاط به عربی ترجمه شده است. سفر حج وی در سـال ۱۹۳۵ میلادی بوده است. از نکات شگفت در ترجمه این است کـه هـر کجـا در مـتن اصـلی «الخلیج الفارسی» آمده، ضمن ضـبط آن بـه عنـوان فارسـی، در پرانتـز و بـا حـروف درشـت «العربی» نوشته شده است.

سال گذشته که در مدینه مشرف بودیم دیداری با مرحوم آیت‌الله عمری داشتیم. در واقع این

رسم هر ساله دوستان بعثه آیت‌الله سیستانی بود. امسال که ایشـان درگذشـته، جایشـان خـالی است. دیشب کتابی با عنوان آیت‌الله الشیخ محمد علی العمری، سیرة و عطاء به قلم آقای شیخ صالح الجدعان دیدم. کتاب روی کاغذ گلاسـه و بسـیار خـوش چـاپ عرضـه شـده و حـاوی زندگینامه مرحوم آقای عمری با عکسی روی جلد از دوران میانسـالی ایشـان اسـت. امیـدوارم بتوانم این شیخ را ملاقات کنم. بر اساس اطلاعات این کتـاب، مرحـوم آقـای عمـری از چهـار همسر، ۱۵ پسر و ۱۴ دختر دارد. زاد و ولد در بـین عربهـا طبعـاً زیـاد اسـت و بـرای اقلیت‌هـا مطلوب‌تر. تصاویر بسیاری از اجازات علما به ایشان نیز در پایان کتاب آمده است. تصاویری از تشییع جنازه وی نیز که بسیار مفصل بوده در این کتاب درج شده اسـت. آقـای صـالح جـدعان نویسنده این کتاب را صبح سه‌شنبه ملاقات کردم. با دوستی دیگر. طرح‌هایی برای کار در زمینه تاریخ مدینه داشتند که توضیح دادند. به نظرم جوانان موفقی بودند.

امکان سفر سیاحتی به خیبر، بدر و ینبع

دو ساعتی در خدمت جناب آقای آیت‌الله سیدعلی محقق داماد که از زائران امسال کـاروان مـا هستند بودیم. داستان فعالیت‌های ذخیره علوی و بنای صفا شهر و یزدان شهر را به تفصیل نقـل کردند که نوشتم و باید در وقت دیگری منتشر کنم.

نزدیک نماز ظهر از آیت‌الله محقق داماد خداحافظی کرده برای نماز جماعـت عـازم حـرم شدیم. بعد از نماز همراه دوستان دیگر میهمان بعثه مقام معظم رهبری بودیم. این میهمانی هـر ساله به افتخار صدیق محترم حضرت حجت‌الاسلام و المسلمین جواد شهرستانی داده می‌شود که ما هم شرکت کردیم. طی ناهار با برخی از دوستان قدیم از جملـه جنـاب آقـای فقیهـی کـه مسوول عمره دانشجویی است صحبت کردیم.

در بازگشت در کنار یکی از راهروهای هتل خودمان که دارالهجره بود، چند جزوه تبلیغـی ـ سیاحتی دیدم. یکی از آن ها ارائه برنامه دو روزه بازدید از خیبر را شامل می شد. طی این جـزوه تمامی برنامه سفر به طور دقیق گزارش شـده بـود. در ضـمن بازدیـد، از چشـمه‌ها ، قلعـه‌های تاریخی، سدها، مناظر جغرافیایی و سنگهای حره‌ای یـاد شـده اسـت. ایـن مطلـب کـه چنـین سفرهای سیاحتی تنظیم کرده‌اند دست کم برای بنده کاملاً تازه بود.

از آن مهم‌تر جزوه ای در باره بدر و ترتیب برنامه سیاحتی برای دیـدار از آن شـهر بـود. ایـن برنامه دو روزه هم در نخستین مرحله شامل بازدید از مکان جنـگ بـدر اسـت. خـاطرم هسـت شش سال قبل که ما همراه سید انس الکتبی ـ که دیروز هم سری به ما زد ـ به بدر رفتیم بـا چـه ترس و لرزی توانستیم از لب دیوار نگاهی به داخل محوطه داشته باشیم. بازدید از میناء الجار یا بندر جار هم که یکی از بنادر کهن در حاشیه دریای سرخ است، جزو این برنامـه می‌باشـد. در

این سفر دوستی را هم دیدم که از قبیله حرم از اطراف بدر بود و می‌گفت بخش اندکی از قبیله حرب شیعه هستند. همین‌طور قبیله مطیر هم شیعه‌اند و در آن نواحی سکونت دارند.

پای درس یک واعظ در مسجد النبی (ص)

عصر اندکی استراحت کردم. برای نماز مغرب عازم مسجدالنبی (ص) شده پس از نماز پای منبر یکی از مدرسان نشستم. طبق معمول، طلبه ای از میان طلاب متنی را می‌خواند و استاد شرح می‌کند. متنی که می‌خواند شرح چند مطلب در باره اسامی خداوند بود. اول با اشاره به روایت «لاتسبوا الدهر» گفت که ابن حزم به غلط تصور کرده است که دهر از اسامی خداوند است و از این بابت است که نهی از سب آن شده است. بعد از آن نقلی در باره بکار بردن الفاظی مانند ملک‌الملوک راجع به امرا کرد و اینکه اینها درست نیست، زیرا خداوند ملک‌الملوک است. همین‌طور به کار بردن تعبیر قاضی‌القضات هم درست نیست، زیرا خداوند شایسته این لقب است. دنبال همان روایت، سخنی از سفیان الثوری بود که گفته بود کلمه شاهنشاه هم در فارسی حکم همان ملک‌الملوک را دارد. بعد هم روایتی در باره تغییر کنیه ابوشریح پدر شریح معروف توسط پیامبر نقل کرد که اول اباالحکم بود و رسول‌الله فرمودند که خداوند حکم است و چون فرزند بزرگ تو نامش شریح است، همان بهتر که کنیه تو ابوشریح باشد.

جلسه شبانه بین ده تا یازده برقرار بود و هر کسی اشعار خواند. من هم تعدادی از اشعار بانوی اصفهانی را خواندم. بعد هم ساعتی در اتاق آقای مهدوی‌راد همراه آقایان معراجی و عابدی بودیم و گفتگوهای متفرقه بود.

زیارت اُحُد و فریاد حرام حرام

صبح چهارشنبه ساعت پنج و نیم عازم زیارت دوره شدیم. ۶۲ نفر در یک اتوبوس! فکر کردند افراد زیادی نخواهند آمد. مستقیم به احد رفتیم. هنوز کسی نیامده بود. تنها بساطی‌های خرمافروش و دیگر اشیاء حضور داشتند اما از زائر خبر چندانی نبود. همه با هم جلوی قبر حمزه شروع به خواندن زیارت‌نامه کردند. دو مأمور مرتب تذکر دادند اما حتی یک نفر به حرف آنان گوش نداد. زیارت‌نامه که تمام شد، همه جمعیت که اکثراً روحانی بودند، به طرف این دو نفر که حرام حرام می‌گفتند رفتند، و با عصبانیت اعتراض کردند. این هجوم به قدری شدید بود که این دو نفر خفه شدند. یکی از آن ها رفت مأمور بیاورد که سر صبح مأموری در کار نبود. بعد هم، زائران با آرامی آمده سوار اتوبوس شده به سمت مسجد قبلتین رفتیم. از آنجا عازم قبا شده و ساعت هفت و نیم بود که به هتل برگشتیم. در این سفر سجاد هم همراه بود. به رغم داشتن پادرد، سعی دارد همراهی خود را حفظ کند.

به یاد مرحوم آیت‌الله عَمری در حسینیه ایشان

امروز تا ظهر قدری استراحت کرده، نماز را به مسجدالنبی مشرف شدم. بعد از نماز همراه دوستان عازم باغچه مرحوم آیت‌الله عمری شدیم. شیخ کاظم عمری فرزند بزرگ و جانشین ایشان، دم در به استقبال آمد و با گریه همه را در آغوش گرفت. هر سال این جمع خدمت آقای عمری می‌رسیدیم. از جمله سال گذشته که همگی حاضر بودند. دیشب فرزند دیگر ایشان که مدتی در قم بود آمد و جمع را دعوت کرد. ابتدا وارد حسینیه شده، سپس به اطاقی رفته، سی‌دی مفصلی از مرحوم عمری مشاهده کردیم. نسخه‌ای از آن را گرفتم. جملاتی از وی شاید از وصیت‌نامه‌اش هم در آن برنامه دیده شد. از جمله این عبارت: علیکم بالصبر، ثم الصبر، ثم الصبر. این روشی بود که آن مرحوم طی شش دهه رهبری شیعیان در مدینه و زیر فشار وهابیان داشت. تصویری به دیوار بود که محل دفن را در بقیع مشخص می کرد؛ زیرا سعودی‌ها اثری از قبر، جز یک سنگ میان سنگها که معمولاً و به سرعت گم می‌شود، باقی نمی‌گذارند. آن مرحوم تقریباً ده بیست متری یا شاید بیشتر پایین‌تر قبر حلیمه سعدیه دفن شده است. آن تصویر را گرفتم، یعنی از روی دیوار کندم! چون چاره‌ای نداشتم. بعد از آن برای ناهار به قسمت فوقانی حسینیه رفتیم. ناهار عربی مفصلی بود. پس از آن آقای طلال آمد. دوستی که دو روز قبل برخی از تحقیقات خود را در باره مدینه برای بنده آورده بود. جوانی کوشا و فعال که آینده درخشانی در شناخت تاریخ مدینه خواهد داشت. وی با صالح جدعان پسر خاله و پسر عمه هستند. طلال کتاب تازه منتشره‌ای را که جدیداً در باره تراث شعبی در مدینه منوره در قرن چهاردهم و پانزدهم منتشر شده آورد که اثری نفیس در باره تاریخ اجتماعی این شهر است. نام این کتاب موروث المدینه المنوره الشعبی است که توسط محمد صالح حمزه عسیلان نوشته شده و به سال ۲۰۱۱ چاپ شده است. بخش مهمی از این کتاب در باره محله‌های قدیمی مدینه است که در تغییرات جدید گرفتار تغییر شده‌اند. اصطلاحات و لغات محلی و همین‌طور ضرب‌المثل‌ها و بسیاری از مسائل دیگر متعلق به مدینه در این کتاب مورد بررسی قرار گرفته است. حوالی ساعت سه بود که از حسینیه آقای عمری برگشتیم.

عصری اندکی کارهای نوشتنی و اینترنتی داشتم. طبیعی است که اینترنت امکان کنترل از راه دور را در اختیار می‌گذارد و بنده هم تا سر حد امکان از آن برای برخی از امور اداری و سایت کتابخانه مجلس استفاده کردم. پیش از غروب اندکی در بازار پرسه زدیم و برای نماز مغرب عازم حرم شدیم.

خیابان سلطانه شیک‌ترین خیابان مدینه

شب هنگام همراه آقای معراجی برای خرید لباس عازم شارع سلطانه شدیم. شیاکه یکی از دو

شرکت معروف تولید لباس دشداشه در اینجاست. شرکت دیگر الاصیل است و البته مراکز دیگر هم فراون. دو عدد لباس خریداری کردیم. شارع سلطانه در غرب مدینه، خیابـان بسـیار شـیک مدینه و محل جولان دادن ماشین‌های مدل بالاست. اندکی که خلوت‌تر می‌شود، ماشـین‌ها بـا صداهای مهیب و سرعت‌های سرسام‌آور در آن مانور می‌دهند. جوانانی که در این خیابان ظاهر می‌شوند، قیافه‌های کاملاً متفاوت دارند. نسل جـوان جدیـد سـر و وضـع خـود را بـه صـورت عجیب و غریب در آورده و موها و ریش‌های خود را به شکل شگفت‌انگیزی در می‌آورند. حتی جوانی که ما را سوار کرد با صدای بلند به عنوان سلام به سه خانم محجبه هـم متلـک گفـت و بعد هم موسیقی رپ وحشتناک پر سر و صدا گذاشت. این صحنه در این خیابـان مکـرر دیـده می‌شود.

برای شام عازم الطازج شدیم که غذای تـازه‌ای دارد و آن جوجـه‌های هفـده تـا بیسـت روزه است که تقریباً سه چهار ساعت پیش ذبح شده و به رستوران آورده می‌شوند! بعد از آن به سـراغ مکتبه جریر رفتیم که بسته بود و فقط افرادی که داخل بودند اجازه خروج داشتند. ساعت یازده و نیم بود به هتل رسیدیم. هنوز محفل انس برقرار بود و ما به ثوابش رسیدیم. زان پس تـا سـاعت نزدیک دو با دوستان در باره مباحث مربوط به حوزه ارتباطات و نیز سیاست صحبت می‌کردیم.

در قلب نخلستانهای مدینه

صبح روز پنج‌شنبه ۲۳ تیرماه ساعت شش و نیم همراه جـوانی از اهـل مدینـه بـه دیـدار مراکـز مذهبی و سیاحتی شهر رفتم. طلال که معلم عربی در مدارس ثانویه است، علاقه‌مند به تـاریخ مدینه و فردی مشتاق برای شناخت تاریخ و جغرافیای این شهر و آثار اهل بیت اسـت. ابتـدا از بستان صافی شروع کردیم. در سفرنامه‌ها خوانده بودم که در کنار بقیع یا در محله نخاوله بـاقی بوده است که حجاج ایرانی در نزدیک آن خیمه می‌زدند. آب فراوانی در قالـب یـک اسـتخر در آنجا وجود داشته و حجاج ایام اقامت در مدینه را در کنار آن سپری می‌کردند. خوشبختانه اکنون این باغ باقی مانده، و در خیابانی در حاشیه هتل موابیک در سمت قبله بقیع قرار دارد(این غیـر از هتل موابیک در شمال غربی مسجد النبی است). باغ صافی در مالکیـت هتـل درآمـده، امـا اطراف آن بسته، و به شکل بستان حفظ شده است. راه ورودی آن هم از هتل است. آل صافی از سادات حسنی مکه هستند.

از انتهای همان کوچه وارد خیابان اصلی شده، به سمت باب الشامیه قدیم رفتـیم. در آغـاز شارع سلطانه که اکنون پل زیر گذر از آنجا در می‌آید، درست در آغاز شارع، سمت راسـت، دو هتل به نام دارالسعاده و لؤلؤة العاصمه هست که میان آن ها یک فضای خالی است و یک نخل پلاستیکی، و چهارچوبی در اطراف خودنمایی می‌کند. اینجا قبر نفس زکیه اسـت. سالهاسـت

صورت قبر را برداشته‌اند اما اجازه ساختمان هم روی آن نداده‌اند. این نقطه درست همـان ثنیـه الوداع است که دارالسعاده روی آن قرار گرفته است، محل وداع با کاروان‌هـایی کـه عـازم شـام می‌شدند.

وقتی وارد شارع سلطان می شویم، تقریباً بعد از گذشت پانصد متر سمت راست کوه ذباب قرار دارد که روی آن خانه‌های فراوان ساخته و یک مسجد هـم لابـلای آن هـا هسـت کـه از دو طرف کوه پیداست. اینجا به نام حی الخندق نامیده می‌شود که نامی درست است. سمت دیگر شارع سلطان کوه سلع است که شب‌ها به صورت آبشار مصنوعی از روی آن آب پایین می‌ریـزد و کسی که از انتهای سلطانه به سمت حرم می‌آید آن را مشاهده می‌کند.

در همین شارع سلطانه، اندکی بعد از کوه ذباب، سوق الدولی، یک ساختمان تجاری مهـم در حاشیه خیابان است که دقیقاً خندق در این نقطه قرار داشته است. روبـروی در سـوق‌الدولی هم خیابان است که امتداد خندق تا کوه سلع است. از سوق‌الدولی که عبور کنیم در واقع محل اسکان سپاه مشرکین در ماجرای خندق بوده است. خندق از اینجا تا حره شرقی به صورت یـک قوس ادامه داشته است. پشت کوه سلع مساجد سبعه قرار داد. روبروی این مسـاجد در سـمت شمالی، مزارع جابر بن عبدالله انصاری است که بخشـی از آن هـم اکنـون در اختیـار شـیعیان است و حسینیه‌ای هم در آن دارند. مزرعه انصاری در حال حاضر، پشت محطه یا پمپ بنـزین مجیدیه قرار دارد. شیعیان بر این باور هستند که بئر امام زین‌العابدین در اینجا بوده است.

از اینجا به سمت میدان راه آهن قدیم مدینه یـا عنبریـه رفتـیم. وقتـی بـه میـدان می‌رسـید، روبروی شما ساختمان زیبای راه‌آهن هست. قبل از آن دست راست، یک موزه تاریخی اسـت. ساختمان این موزه، دانشکده علوم نظامی از زمان عثمانی‌ها بوده که اکنون مَتحـف یعنـی مـوزه شده است. ساعت هفت و نیم صبح که ما آنجا بودیم در آن بسته بود. پشت ایستگاه راه آهن، به سمت شمال، جایی است که شیعیان بر این باورند که مسجدی بـوده و پـیش از آن محـل ورود اسرای کربلا به مدینه بوده است. نکته ای که صرفاً شفاهی اما میان شـیعیان شـایع اسـت. ایـن مسجد تا سال ۱۴۰۲ وجود داشته و همان زمانهـا یک‌بـار شـیخ محمـدعلی عَمـری همـراه بـا شیعیان آمدند و این مسجد را تمیز کردند. الان محل آن به پمپ بنزین تبدیل شده است. قاعده سعودی‌ها این است که اگر شما به جایی توجه کردید، تخریبش می‌کنند تا از اذهان محو شود.

وارد شارع عنبریه که بشویم، ابتدا مسجد سقیا کنار دیوار داخل محوطـه راه‌آهـن پیداسـت. چندی که در همین شارع پیش برویم مسجد منارتین که بازسازی شده در کنار خیابـان آشـکار می‌شود. آخر عنبریه، حره غربی است که البته به دلیل تغییرات جدید و مسکونی شدن، اثری از آن زمین‌های حره‌ای ظاهر نیست و باید برای یافتن نشانه‌های صخره‌ای جستجو کرد. این مسیر،

همان مسیر قدیم مکه است که اکنون به طریق عمر بن الخطاب معـروف شـده و در نهایـت بـه مسجد شجره می‌رسد. موازی آن راهی است که از قبا به شجره می‌آید.

وقتی از راه قدیم مکه می‌رویم سمت راست، کوه جماوات است که پشـت آن محلـه عزیزیـه قرار دارد که محله‌ای جدید در مدینه و یک شهرک بـزرگ اسـت. بادیه‌نشـینیان طـی سـی سـال گذشته به این بخش منتقل شده و این شهرک را پدید آورده‌اند. نکته مهم آن است کـه در قـدیم، مدینه اصلی دیوار داشت که بیشتر ساکنان آن مجاورین از اقوام مختلف بودند. خارج از سـور، ساکنان اصلی بودند که اغلب آنان را شیعیان نخاوله و غیره تشـکیل می‌دادنـد. از حـوالی سـال ۱۳۹۶ حکومت تلاش کرد تا بادیه‌نشینیان را به داخل شهر منتقل کند و شهرک عزیزیه یکـی از آن شهرکهاست. این امر وضعیت گذشته را کلاً بهم زد.

ما مسیر را تا مسجد شجره ادامه دادیم و از آنجا به سمت قبا رفتیم. در راه از وادی عقیـق رد شدیم که پشت آن در این ناحیه منطقه حمراءالاسد قرار دارد. از آنجا راه را ادامه دادیم تا به وادی رانوناء رسیدیم. محلات شیعه‌نشین و گاه سنی‌نشین در اینجا هست. یک‌جـا شـعار روی دیـوار علیه نخاولی‌ها نوشته بودند. در این شعار آمده بود: «النخاولی مالودیه، زی الحذیان المریـه». نخاولی دیه ندارد و آنان مثل کفش پاره هستند. تصویری از آن گرفتم.

باید توجه داشت که مدینه چند وادی مهم در مرکز و غـرب دارد. وادی رانونـاء کـه بـه وادی بطحان می‌رسد و از آن به مذینب و سپس به عقیق. دو حره شرقی و غربـی هسـت و یـک حـره جنوبی که حره شوران است و در سمت جنوب، منطقه قبا و بسیار بزرگ است. در حال حاضـر در منطقه حرّه شوران شهرک جدیدی در حال شکل‌گیری است که غالب آن ها از جوانان شـیعه هستند که توانایی خرید خانه داخل شهر ندارند و به آن نقطه کوچک کـوچ کرده‌انـد. در داخـل محدوده کوه عیر آب باران که جمع می‌شود به وادی رانوناء می‌ریزد. در واقع صفح یا دامنه جبل عیر، محلی است که آب را گردآوری کرده و به سمت رانوناء هدایت می کنـد. وادی رانونـاء بـه سمت قبا، منازل و مزارع بنی عمرو بن عوف می‌رود. در حال حاضـر اعـراب سـلفی را در ایـن منازل ساکن کرده‌اند. کنار آنان هم منازل مؤمنین شیعه است. اینجا همان منطقه العصبه اسـت که در غرب قبا قرار دارد. گفتند که حـدود سیصـد سـلفی در عاشـورای سـال قبـل بـه یکـی از حسینیه‌هایی که زنان در آن مشغول عزاداری بودند حمله کردند. البته متقابلاً شیعیان نیز به آنـان یورش بردند که گریختند و آنان را تا پشت خانه‌هایشان تعقیب کردند.

در اینجا به بستان یکی از مؤمنان رفتیم که در کنار وادی بطحان قرار دارد. مرزعه‌ای که وقف حسین بن علی ـ علیه‌السّلام ـ است. جد صاحب آن یکی از علما بوده و مثل سایر این بساتین، حسینیه‌ای بسیار قدیمی در آنجا بود. می‌گفتند این قدیمی‌ترین حسینیه‌ای است که بـاقی مانـده

است. توجه داشته باشیم که در مدینه، وقتی به محله‌ای می‌رسیم که مسجد ندارد، یعنی ساکنانش شیعه هستند. دلیل این امر آن است که آنان فقط حسینیه دارند و نماز جماعت و مراسم در حسینیه‌ها برگزار می‌شود. اگر مسجد ساخته شود طبق قانون در اختیار دولت سعودی خواهد بود. حسینیه‌ای که ملاحظه شد و متروکه شده بود، بسیار کهن بود. تصاویری از داخل آن گرفتم. دلیل متروکه شدن هم این بود که درست مقابل آن حسینیه تمیز و شیکی ساخته شده است. اینجا حتی در هر خانه ممکن است یک حسینیه باشد. ایام ویژه‌ای در آن مراسم برگزار می‌شود. در برخی که بزرگتر است طبق معمول نماز جماعت یومیه برقرار است. ایرانیان معمولاً حسینیه مرحوم آقای عمری را می‌شناسند ولی در این شهر حتی بزرگتر از آن هم حسینیه وجود دارد. خیلی دلم می‌خواست این حسینیه قدیمی مرمت و بازسازی شود. البته نباید دست بخورد و فقط در همان قالب کهنه، تمیز و زیباسازی شود.

از آنجا به سمت قبا و سپس مسجد جمعه آمدیم و به محله قربان رفتیم. قنات بطحان در قربان قرار دارد و در اینجا مشغول زدن پل بزرگی بودند. وادی مذینب با قنات کوچکی در اینجا به وادی بطحان متصل می‌شود. در این حوالی مزرعه عبدالرحمن بن عوف بوده که الان متعلق به اشراف مدینه است. این اشراف حسنی که هشتاد و پنج درصدشان سنی هستند، در مدینه صاحب املاک و موقوفات فراوانند. ساکنان منطقه قربان همگی شیعه‌اند. اینجا مسجد نمی‌بینید و فقط حسینیه وجود دارد که به دلیل مشابهت داشتن با منازل عادی، از بیرون قابل تشخیص نیست. وادی بطحان در وسط محله قربان است و کنار آن هم مسجد شمس است. این نواحی کلاً متعلق به بنی النضیر بوده است و نماز پیامبر هم که گفته می‌شود، رد شمس در آن رخ داده، در همین ناحیه است.

اشاره کردم که عصبه در غرب قبا است، اما وقتی به سمت جنوب شرق قبا می‌آییم در واقع به منطقه بنی‌قریظه آمده‌ایم. حره شوران در انتهای این منطقه قرار گرفته و همان جایی است که مشرکین نقشه ورود به مدینه را از آنجا می‌کشیدند. این منطقه باغ و بستان ندارد در واقع روی منطقه بلندی است که صخره‌ای و حره‌ای است. به این نکته هم توجه کنیم که قسمت جنوب مدینه بلند است و قسمت شمال پایین. برای همین قسمت جنوب را عوالی می‌گویند. اگر در یکی از مسیرهای اصلی از جنوب به شمال در حال حرکت باشید دقیقاً این تفاوت ارتفاع آشکار می‌شود.

در بخش دیگری از همین وادی بطحان، نخلستان دیگری را دیدیم که درون وادی بود. از بالای آنکه آمدیم صخره‌های حره‌ای فراوان بود. شیعیان بر این باورند که در آن نخلستان، چندین نخل بوده است که در وقت آمدن رسول‌الله و علی بن ابی طالب به اینجا، به آنان سلام

داده اند. جالب است که هیئت امر به معروف آمده و نخلهای این قسمت نخلستان را کنـده بـه طوری که کاملاً پیداست که این گوشه خالی مانده است.

نکته جالب سدّی بود که در سال ۱۳۸۶ق روی بطحان زده بودند تا آب را در پشت آن گـرد آورند، اما به دلیل آنکه مسیرهای آب از سمت طائف به این سوی، همه به سـوی دریـای سـرخ هدایت شده، سالهاست که در اینجا آبی وجود نـدارد و در دو طـرف سـد و در درون وادی، در واقع جایی که باید آب جمع یا خارج شود، همه مسکونی شده است.

وادی مهزور هم در همین نواحی است؛ یعنـی در منطقـه قریظـه. در واقـع ترتیـب منـاطق جنوبی به این شرح است. از شرق به سمت غرب، با جبل قریظه و حـی مهـزور شـروع شـده، اندکی به سمت شمال منطقه قربان قرار دارد. پس از آن طریق قبـا اسـت کـه شـمالی ـ جنـوبی است. درست در جنوب غرب قبا، حی العصبه قرار دارد. سه مسیر منطقه قبـا را بـه مرکـز شـهر متصل می کند. نخست طریق قبا، دوم شارع علی بن ابی‌طالب که در وسط منطقه عوالی واقـع شده و سومین راه که شرقی‌تر اسـت، راه امیـر عبدالمجیـد. منطقـه قبـا میـان شـارع علـی بـن ابی‌طالب و شارع قبا قرار دارد.

وادی مهزور در حال حاضر، میان مردم به سیل الفحل شهرت دارد. وادی مذینب بخشی از امتداد آن است که به بطحان و سپس بطحان به عقیق متصل می‌شود، اما بخشی از وادی مهزور که بسیار پهن است و حتی در نقطه‌ای به اسم بحر هم شهرت دارد، در سـمت شـرق بـه سـوی شمال به وادی قنات متصل می‌شود که در پایین احد است و از آنجا به غابـه و نهایـت بطحـان می‌رسد. اگر در امتداد مزارع بنی‌قریظه به سمت مرکز بیاییم به مسجد بنی‌قریظه می‌رسیم که به غلط به عنوان مسجد فضیخ شهرت یافته است. این مسجد تا چند سال پیش به شکل زیبایی در وسط یک محله قرار داشت، اما به دلیل رفت و آمد فراوان شیعیان، و شکایت سنی‌های همسایه مسجد، این مسجد زمان رسول‌الله کاملاً تخریب گردید و الان یک زمین رها شده بـه صـورت یک میدان‌گاه است.

در داخل عوالی، حوایط یا باغها و نخلستانهای هفت‌گانه قرار دارد که شرح مبسوط آن ها را سمهودی، این مورخ بسیار بسیار بزرگ مدینه در کتابش آورده است اما برخی از دوستان مـؤمن در مدینه مشغول گردآوری اطلاعات بیشتر به ویژه از سرنوشت آن ها در چند قرن اخیر هستند. باغاتی بسیار زیبا که راه قدیم عوالی از میان آن ها می‌گذرد. در این باغات، که مشربه ام ابراهیم هم در میانه آن هاست، معمولاً نخلستانی بزرگ است با یک چاه آب. در اینجا چاههایی که آب برای نخل از آن ها استخراج می‌شود دهانه‌های بسیار بزرگی دارد، اما چاههایی که بـرای شـرب آب هستند کوچک اند. نمونه چاه کوچک در مشربه ام ابراهیم بوده است. باغاتی که در اختیـار

شیعیان است حسینیه‌های بزرگی دارد که از آن جمله مزرعه امّ غله است که حسینیه بزرگی هم دارد. این ها همه از اوقاف امیر المؤمنین است. در واقع اگر این اوقاف نبود اولاً ممکن بود تشیع از میان رفته باشد ثانیاً به زور ساکنان آن ها عوض شده بودند. به عبارت دیگر، این باغات حافظ ساکنان اصلی است که هم موقوفات را اداره می‌کنند و هم تشیع را پاسداری. باید توجه داشته باشیم حایط آقای عمری سمت شرقی بیمارستان الزهراء و محله سُنح، جایی که نامش را در جریان وفات پیامبر (ص) داریم که ابوبکر آنجا بود و از سنح به مدینه یعنی محل مسجد و خانه رسول برگشت، در آنجا قرار داشته است.

این خلاصه‌ای از مطالبی بود که در حاشیه این سفر چهار ساعته به ذهن سپردم. طبعاً بدون نقشه درک آن مشکل است.

ادامه گزارش سفر

ساعت یازده بود که به هتل برگشتم. از آنجا مستقیم به دو کتابفروشی رشد و مغامسی رفتم تا خریدهایی که به همراه دوستان کرده بودیم حساب و کتاب کنیم. کتابهای تازه‌ای را هم انتخاب کردم. پول را دادیم و قرار شد کتابها را به مکه به مکتبه الرشد در مکه به مکتبه الرشد بفرستد تا همراه خریدهای دیگرمان به ایران ارسال کنیم.

ناهار را در خدمت دوستان بودیم و بعد از آن هم قدری استراحت کردیم. شنیدم یک زائر جوان قمی در مدینه، از طبقه سیزدهم هتلی به پایین افتاده است. از جزئیات آن مطلع نشدم، اما گویا به تراست آمده و به نرده‌های چوبی که بیشتر حالت تزیینی دارد تکیه داده و مع‌الاسف پایین افتاده است. صحت و سقم خبر را هم نتوانستم بفهمم. عصری گزارش سیاحت صبح را نوشتم و سپس برای نماز مغرب همراه سجاد به حرم مشرف شدیم. پس از آن برابر حرم پیامبر (ص) رفته زیارت خواندیم. سپس نزدیک بقیع رفتیم. شب جمعه بود و به همین دلیل نیروهای سعودی بیشتر شده و به کنترل بخش پایین بقیع مشغول بودند. زیارتی خواندیم و به طرف هتل رفتیم.

سر شام شنیدم که در همان اطراف بقیع مشکلی برای حضرت حجت‌الاسلام و المسلمین شهرستانی پیش آمده است. اندکی بعد خبر بردن آنان را به قسمت بالای مسجدالنبی شنیدیم. تماسهایی گرفته شد تا عاقبت خبر رسید که آمدند. ظاهراً بر سر خواندن زیارت‌نامه با مأموران سعودی درگیر شدند. آنان قصد بردن شماری را به داخل داشته‌اند که همه با هم رفته‌اند. نیم ساعتی بعد مصالحه کرده با عذرخواهی آن ها را روانه می‌کنند. آقای شهرستانی از همراهان خواسته بود که ایشان را معرفی نکنند. من این خبر کوچک را تنظیم کرده به ایران فرستادم: برخورد نامناسب سعودی‌ها با نماینده آیت‌الله‌العظمی سیستانی در مدینه: روز پنج شنبه ۲۳

تیرماه ساعتی پس از نماز مغرب، شماری از آیات، علما و فضـلای ایرانـی و عراقـی بـه همـراه حضرت حجت‌الاسلام و المسلمین حاج سیدجواد شهرستانی ـ ریاست محترم دفتر حضـرت آیت‌الله العظمی سیستانی ـ برابر بقیع مشغول خواندن زیارت بودند که با اعتراض تند مـأموران سعودی روبرو می‌شوند. این روبرویی، به گفتگوهای جدال‌آمیز میان دو طـرف کشـیده شـده و مأمورن سعودی آنان را که نزدیك به بیست نفر بودند به سمت بخش فوقانی مسـجد النبـی (ص) هدایت می‌کنند. علمای حاضر به طور متحد و با شدت با این رفتـار برخـورد کـرده و مـأموران سعودی را به خاطر ایجاد مزاحمت برای زائران مرقد مطهر نبوی و قبور امامان آن هـم در شـب جمعه مورد اعتراض قرار می‌دهند. سعودی‌ها کـه در می‌یابنـد طـرف آنـان گروهـی از علمـای متشخص و مبرز هستند بتدریج سعی در آرام کردن آنان کـرده و پـس از نـیم سـاعت مـاجرا را خاتمه می‌دهند. شایسته است مقامات مسؤول در ایران، برابر این قبیـل رفتارهـای بی‌حسـاب و کتاب سعودی‌ها آن هم در کنار قبر رسول اکرم (ص) اعتراض کرده و مانع از رفتارهای ناشایسـت و اهانت‌آمیز آنان نسبت به مردم و علما شوند.(تمام)

گفتنی است که پس از آنکه دوستان بالای مسجدالحرام رفته بودند، وقت عشاء شده، پایین آمده نماز را به جماعت خوانده و دوباره بالا می‌روند. این بار آنان عذرخواهی کرده و بـا چـایی پذیرایی می‌کنند و تعدادی کتاب نیز به آقای آیت‌الله شیخ حسن جواهری به هدیه می‌دهند. این زمان ما بر سر سفره منتظر نشسته بودیم و دلهره داشتیم تـا این‌کـه خبـر رسـید کـه در راه آمـدن هستند.

کتابی در باره علائم آخرالزمان

روز پنج‌شنبه ضمن خرید کتابها، کتابی با عنوان نهایة العالم، اشراط الساعه الصغری و الکبری خریدم. نویسنده سعودی و استاد عقیده و ایمان در دانشگاه ملک سعود است. کتاب مصور بـا عکسها، نقاشی‌ها و نقشه‌ها و در باره آخر دنیاست. در انتخاب تصاویر رفتار کودکانه هـم شـده است، اما در فروش کتاب بی‌نهایت مؤثر بوده است. این چاپ دهم کتاب است. پـایین آن هـم نوشته: در طول ۱۵۰ روز ۵۲۰ هزار نسخه از این کتاب منتشر شده است. از همین جا می‌تـوان دریافت که علاقه به این مباحث چه اندازه است. آدمی فکر می‌کند فقط ما از ایـن دسـت افـراد داریم و این قبیل سی‌دی‌ها و کتابها را منتشر می‌کنیم. باید توجه داشت که این مباحث شـیعه و سنی هم ندارد. برای مثال وی ۱۳۱ علامت از اشراط ساعت یعنی قیامت بیان کرده و بـرای هـر کدام روایتی و تصویری و نقشه‌ای بیان می‌کند. بحثی در باره دجال دارد. از جملـه روایتـی کـه می‌گوید: «یتبع الدجال من یهود اصفهان». بعد هم نقشه‌ای از اصفهان چاپ کرده است! یا این روایت: «ان الدجال یخرج من ارض المشرق یقال لها خراسان یتبعـه اقـوام وجـوههم المجـان

المطرقه». بعد هم چند عکس از تصاویر مغولها گذاشته است! به هر حال حکایتی است. اگـر کسی در فکر پول درآوردن از کتاب است می‌تواند این اثر را ترجمـه کنـد یـا آنکـه مشـابه آن را تألیف نماید! البته روی جلد آمده که به سه زبان تاکنون ترجمه شده است. نمی‌دانم فارسی هـم هست یا نیست. محتمل است که باشد.

منازعه بر سر یک کتاب

برابر هتل ما یک کتابفروشی کوچک به اسم «مكتبة مالک بن انس» هسـت کـه از مغـازه هـای هتل مقابل و بیشتر تبلیغاتی است. با این حال دوست مـا آقـای معراجـی کتـابی بـا نـام امتـاع السامر بتكملة متعة الناظر از انتشارات الداره خریده بودند. این کتاب مفصل در انتقاد از کتابی با همین نام است که چند سالی پیش از شخصی به نام شعیب بن عبدالحمید بن سام الدوسری چاپ شده است. این کتاب معلوماتی از تاریخ و انساب طوایفی از نجد دارد که بـه طایفـه‌های نزدیک به حکومت برخورده است. اصل کتاب را از اینترنت گرفتم. پسر مؤلف در مقدمه نوشته است که سالها پیش این اثر در خانواده آن ها بوده و اکنون فرصتی برای چاپ فراهم آمده است. فرزند مؤلف هم قبل از پنجاه سال درگذشته است. جالب اسـت کـه جوابیـه الـداره بـه کتـاب، حجمی دست کم سه برابر اصل کتاب دارد. بخش عمده‌ای از این نقد بر حواشی کتـاب امتـاع السامر است که از اصل آن مفصل‌تر می‌باشد. منتقدان مدعی هستند که در این کتـاب اسـامی دهها کتاب به عنوان منبع آمده که اساساً شناخته شده نیستند.

امروز که روز جمعه ۲٤ تیرماه است آماده برای رفتن به مکه می‌شویم. صبح مشغول نوشتن چند مطلب شدم. یکی یادداشتی در باره ابن خلدون بود که در وبلاگ خبر آنلاین گذاشتم، دایر بر اینکه چرا ما فقط یک ابن خلدون داریم. دیگر مقدمه‌ای بود که برای چاپ تفسیر قرآن مـوزه توپقاپی نوشتم. ظهر ناهار را با دوستان بودیم. یادداشتی از آقای انـس الکتبـی کـه در روزنامـه صوت الامه در مصر به تاریخ ۲/ ۵/ ۲۰۱۱ چـاپ شـده بـه دسـتم آمـد. وی در بـاره وضـعیت سعودی، انقلاب مصر و تلاش‌های رژیم استبدادی سعودی برای مقابله با جریان شورش و زدن انگ ایرانی و شیعی بودن به آن ها، به تفصیل سخن گفته و از تلاش‌های گسترده سـعودی بـرای تقویت گرایش وهابی در مصر یاد کرده است.

حرکت به سمت مدینه و خراب شدن اتوبوس

عصر روز جمعه، همراه سجاد و علی نماز عصر را در مسجد خوانده، برای خـداحافظی و وداع با رسول‌الله و ائمه بقیع ـ علیهم صلوات‌الله الملک العلام ـ زیارت خوانده دقایقی هم در بقیـع بودیم و به هتل برگشتیم. عصرها از ساعت چهار و نیم تا شش بقیع باز است. لحظه‌ای که نماز

تمام شد، تمام مردم به سمت در پایین برای رفتن به سمت بقیع هجوم آوردند. زن و مرد، اما بـه زنها گفته شد که آن ها را راه نمی‌دهنـد. در ایـن وقـت بـود کـه دیـدم زنهـا گریـه‌کنان و ناامیـد بازگشتند. ظاهراً زنها نه تنها به درون بقیع راه ندارند که بالای پله‌ها جایی که پشت دیوار بقیع نیز هست اجازه رفتن پیدا نمی کنند.

وقتی آمدیم همراهان سوار اتوبوس شده بودند. به زحمت جایی پیدا کردیم و سوار شـدیم. ساعت پنج و نیم در شجره بودیم. نماز مغرب و عشاء را خوانده و سوار اتوبوس شدیم. تمام این برنامه‌ها منظم و یکنواخت است. وقتی اتوبوس حرکت می‌کند، چند لبیک می‌گوینـد و سـپس تقسیم شام. حرکت کردیم. بنده که به سرعت خوابیدم. یک وقتی با صدای راننده بیدار شدم که فریاد می‌زد بر برّ. یعنی بیرون بیرون. چند زن هم با بچه و بدون بچه از ترس در حـال رفـتن بـه پایین بودند. متوجه چیزی نشدم. فقط سعی کردم زودتر پایین بروم، البته با لب‌تاپ که بعد هـم مورد تمسخر بچه‌ها قرار گرفتم. یا با لب‌تاپ یا هیچ! وقتی پایین رفـتم از عقـب ماشـین دود در می‌آمد. یکی دو بار هم آتش از اگزوز بیرون زد و صدای مهیبی کرد. معلوم شد مشـکلی پـیش آمده و از ترس آتش گرفتن، همه بـا عجلـه پـایین رفتنـد. خوشـبختانه ایـن عجلـه کـه معمـولاً مشکلاتی ایجاد می‌کند، تلفاتی نداشت. هوا تاریک بود. برخی چیزی پهـن کـرده روی خـاک نشستند و تعدادی هم ایستادند. روحانی کاروان ما آقای مهدوی‌راد همان ابتـدا پارچـه‌ای پهـن کرد و نشست و تا آخر. کاروان ما جمعاً سه اتوبوس بود. دو اتوبوس رفته بـود و سـومین مانـده بود. شماری هم با ماشین شخصی رفته بودند. بر اثر تماسهایی که از طرف آقای معراجی گرفته شد، یک ربع ساعت بعد از آن یک نفـر از سـتاد کـه در یکـی از مقرهـای بـین راهـی بـود آب آشامیدنی آورد. ساعتی بعد ماشینی برای تعمیر ماشین از شرکت سابتکو آمد، اما معلوم شد که قابل تعمیر سریع نیست و در نهایت بعد از یک ساعت و نیم اتوبوسی رسـید. ایـن اتوبـوس از فاصله هشتاد کیلومتری آمده بود. راننده‌ای قوی هیکل با سبیل مخصوص. در این فاصـله افـراد گروه گروه ایستاده و در تاریکی صحبت می‌کردند. حالا که خطر دفع شده بود، به نظـر می‌آمـد تفریح خوبی بود. اتوبوس حرکت کـرده چنـد دقیقـه بعـد در ایسـتگاه حـرمین توقـف کـردیم. همراهان نفسی تازه کرده، عازم شدیم. دوستانی که در این اتوبوس با ما بودند آقایان مهدوی‌راد، معراجی، عابدی، و مهریزی، انواری، محتاج، آیت‌الله تهجدی و عده‌ای دیگر. حوالی سـاعت سه بعد از نیمه شب به مکه رسیدیم. فرصت رفتن به مسجدالحرام برای اعمال نبود، زیرا وقـت ضیق بود و به علاوه شب نیمه شعبان به وقت اینجا که شلوغ است. اسـتراحت کـردیم و صـبح ساعت پنج و نیم به حرم مشرف شده، مشغول اعمال شـدیم. بـه رغـم این‌کـه تصـور می‌کـردم سجاد به دلیل درد پا و روماتیسم نتواند به راحتی اعمال را انجام دهد، امـا از لطـف خداونـد و

عنایت باری، به راحتی و بدون کمترین زحمتی انجام داد، هرچند بایـد انـدکی آرام‌تـر حرکـت می‌کردیم. در میانه طواف یکی از ولیچرها به پای بنده خورده از پشت زخم شد که به اجبار کنار آمده و پس از توقف خون، آن را تطهیر کرده و اعمال را ادامه دادم.

ساعت نه و ده دقیقه اعمال تمام شد. همراه خانم، علی، سجاد و بعثت راهی هتل شدیم. راه اندک بود اما به خاطر پادرد سجاد تاکسی گرفتیم. تاکسی که دید، علی عربی صـحبت می‌کنـد جزواتی به او داد. این اولین بار بود که می‌دیدم راننده تاکسی جـزوات تبلیغـی توزیـع می‌کنـد. صفهٔ صلاة النبی از بن باز، صلة الارحام، سه گرانقدر مقاله از شیخ ابن بـاز، العمـل العمـل یـا معشر الشباب، جزواتی بود که مرکز خدمهٔ المتبرعین بالکتاب، یعنی جمعیت متبرعین کتـاب، آن ها را در قالب پالتویی چاپ و توسط تاکسی‌ها و لابد مراکز دیگـر توزیـع مـی‌کننـد. انتشـار جزوات تبلیغی توسط تاکسی‌ها می‌تواند جالب باشد، مشروط به اینکه سیاسی نشود و اشاره‌ای هم از سیاست و آرم‌های سیاسی روی آن نباشد و صرفاً جمعیت‌های بی طرف آن ها را نشر کنند.

خرید کتاب از کتابفروشی اسدی

عصر شنبه ۲۵ تیرماه نگران حال سجاد بودیم که بحمدالله بهتر شد. سـاعت پـنج عـازم حـرم شده، مجدداً طوافی کردم و از آنجا به عزیزیه رفتم. مکتبه الاسدی کتابفروشی پررونقـی اسـت که در سالهای اخیر خرید ما از آن فراوان بوده است. کتابهای تازه به سرعت به آنجـا می‌رسـد و مشتریان فراوانی آنجا رفت و آمد دارند. هنوز نرسیده از آقای معراجـی پرسـید کـه اگـر بگـویم شهرت وی در میان کتابفروشان مکه و مدینه بسیار شگفت است، نباید تعجب کنید. سالهاست که کار خرید کتاب برای چندین مرکز به عهده ایشان اسـت و بـا حافظـه دقیـق بـه تهیـه کتـاب مشغول است. رفاقت وی با بسیاری از کتابفروشان این دو شهر، سبب شده است تا آنان هرگونه همکاری را با ما داشته باشند. با اسدی صحبت کـردم کـه کتابهـای خریـداری شـده را توسـط باربری به ایران بفرستد، همان‌طور که سال پیش فرستاد. آن‌گاه به جدا کردن کتاب مشغول شدم. تا ساعت هفت کتاب جدا کرده و پس از آن به هتل برگشتم، چون به نماز مغرب نمی‌رسیدم.

دیدار با آقای شهرستانی و حکایت رفتن آیت الله سیستانی برای درمان به لندن

صبح یک شنبه ۲۶ تیرماه صبحانه خدمت حضرت آقای شهرستانی بودیم. بحث های مختلفی شد. ایشان فرمودند، بنده از سال ۶۶ که آیت الله سیستانی را در مکه دیده بودم، دیگر ندیده بودم. تا این که مسأله بیماری آیت الله سیستانی پیش آمد. حاج حامد خفاف زنگ زد که تصمیم به بردن آیت الله برای درمان به لندن هست و قرار شده که شما و آقای کشمیری هم باشید. آن زمان درگیری صدری ها در عراق مطرح بود که پای آقای سیستانی هم در میان بود.

قرار شد آقای ربانی (مسؤول دفتر مشهد) هم همراه باشد. آقای ربانی در نجف از شاگردان سید محمد روحانی بود. بعد از آمدن آقای روحانی به ایران، ایشان به درس آقای سیستانی می رود و از نزدیکان ایشان می شود. قرار شد بنده دو روز قبل به لندن بروم. کارهای مقدماتی را انجام دهیم تا ایشان برسد. من به مؤسسه وارد شدم. قرار شد جایی اجاره شود تا ایشان وارد آن منزل شود. از ایران سفیر انگلیس فهمیده بود. به وزارت خارجه آنها گفته بود. آنجا آمدند تا دیداری داشته باشند، تا امنیت ایشان را تأمین کنند. من از دیدار عذر خواستم. به خصوص که خانم هم همراه بود. قرار شد سید فاضل بحرالعلوم برود و توجیه کند. تقاضای ما این بود که وقتی آقا وارد فرودگاه می‌شوند، خبرنگاری اجازه حضور نیابد. ثانیا از طرف دولت هم هیچ تماسی نگیرند. چون ایشان برای درمان می آیند. البته نامه های احوالپرسی فرستادند، اما همین که دیداری نشد خیلی از مشکلات را حل کرد.

قرار شد آقا پنج شنبه وارد شود. ما برای استقبال به فرودگاه رفتیم. تا پای پله‌ها رفتیم. یک ساعت بعد دیدیم خبرگزاری ها عکس ایشان را در حال پایین آمدن گذاشته‌اند. پرسیدیم. گفتند که ما اجازه نداده بودیم در سالنی که وارد می شوند خبرنگاری بیاید اما از جای دیگری دوربین گرفته اند. رفتیم منزلی که اجاره شده بود که آقا خوششان نیامد. خیلی تجملاتی بود. گفتیم فقط امروز است. از فردا بیمارستان هستید. ایشان تأکید کرد که هیچ مسؤولی را نخواهم پذیرفت. من گفتم نپذیرفتن که نمی شود. ما در جایی می نشینیم. اگر کسی آمد ما آنها را می پذیریم، اما پیش شما نیایند. ایشان قبول کرد. ما هم روزی دو سه ساعت در همان محل اقامتگاه می نشستیم. اگر کسی می آمد یا نامه ای یا پیامی داشت همانجا می آمد. پیام هایی از امیر بحرین، امیر کویت آمد. بلر هم تلگرافی فرستاد. از ایران هم رهبری و ریاست جمهوری پیام فرستادند. آنجا بودیم که شنیدیم کیهان اعتراض کرده که چرا انگلستان، و به اطرافیان، از جمله من حمله شده بود. این باعث عصبانیت من شد. دو ساعت بعد آقای اختری زنگ زد و این که آقا نگران حال آقای سیستانی هستند. البته نمی خواست نشان بدهد که اعتراض ما به ایشان رسیده است. سه چهار ساعت بعد آقای اختری مجددا زنگ زد. قرار شد تلفنگرامی بفرستد که به آقای سیستانی بدهند تا بعد تلویزیونی بخواند. نامه را نوشتم و آقای سیستانی دید. احوالپرسی بود. کانّه جبران آن حرفها بود. به تدریج فضای ایران هم بهتر شد. در عوض اوضاع نجف روز به روز بدتر شده و صدری ها تحت فشار بیشتری قرار گرفتند. علاوی نخست وزیر بود. آقا با بالن و فنر عمل شد. یک اکیپ از پزشکان بودند. ایرانی، لبنانی، انگلیسی و عراقی بود. گویا لبنانی عمل کرد. وقتی آقا از اتاق عمل به اتاق دیگر آوردند، همین لبنانی پرسید: آیا شما احساس درد می کنید؟ آقا گفتند: چه دردی؟ درد من درد عراق و عتبات است. تقریبا همه

آنها که بودند به گریه افتادند. آن خانه که اجاره کرده بودیم برگرداندیم. قرار شد در منزل یکی از خوجه‌ها باشند تا عیادت کنندگان آنجا بیایند. اول سید حسن نصرالله از سیر ماجرا ناراحت بودند. جریان آوردن آقا را نبیه بری هدایت کرده بود و به هیچ کس اطلاع نداده بودند. وقت انتقال از این هواپیما به آن هواپیما، نبیه بری آمد و دست آقا را بوسید و این زرنگی او بود. وقتی آقا به لندن پرواز کرد، سید حسن و قَبلان ناراحت شدند. وقتی سید حسن تماس گرفت من ماجرا را توضیح دادم که قرار بود کسی خبر نداشته باشد. نبیه بری خودش خبری کرده است. در لندن که بودیم، ماجراهای عراق و خبرهای تازه آن به سرعت می آمد. هر روز محاصره تشدید می شد. جریان طوری شد که اگر دو سه روز طول بکشد امریکایی ها وارد صحن خواهند شد. آقا در بیمارستان ما را صدا کردند. رفتیم. فرمودند: با سید حسن آل راضی و آقا رضی و اینها مشورت کنید نظرشان چیست؟ از من هم پرسیدید که نظر شما چیست؟ من نظرم این بود که ایشان کربلا بیایند و از آنجا به سمت نجف حرکت بکنند. بالاخره ایشان گفتند اکنون حال من خوب است. دکتر هم اجازه مرخصی داده است. صحبت شد که این بار از لبنان نرویم. قرار شد از طرف کویت برویم. به کاردار کویت زنگ زدم. خفاف را فرستادم تا مسأله را مطرح کند. قرار شد کاملا مخفی بماند. با دولت خودشان تماس گرفت. بعد گفت: امیر خوشحال شد و گفت هواپیمای اختصاصی را می فرستم .به علاوه نخست وزیر را هم برای استقبال به فرودگاه می فرستم. آقا جواب دادند که محبت کنید فقط چهار صندلی در اولین هواپیما به ما بدهید. اختصاصی هم نمی خواهیم. دوم آمدن نخست وزیر هم لابد برای احترام من است. اما احترام من این است که ایشان تشریف نیاورند. قبول کردند. این چهار نفر، آقا، سید محمدرضا، خفاف و دکتر همراه ایشان بودند. نماز مغرب و عشاء را با آقا خواندیم و به سمت فرودگاه حرکت کردیم. در وسط راه قاسم داود زنگ زد که آقا می خواهد به عراق بیاید؟ گفتم تصمیم این است. گفت صبر کنند، ما در حال حل مسأله عراق هستیم. گفتم: دست من نیست. بعد سید حسین صدر زنگ زد. گویا علاوی فشار آورده بود. گفتم: دست من نیست، تصمیم خود آقاست. به فرودگاه رسیدیم. قرار بود ده پرواز باشد. ولی خبری نشد. تا ده و نیم و یک ربع به یازده. آقا فرمودند: برنامه ای هست که سفر را کنسل کنند. نزدیک یک ربع به دوازده صدا کردند. آقا سوار شدند. قرار بود حامد به کویت که رسید خبر را اعلام کند. ما به موسسه آل البیت آمدیم. همه بودند اما من پرهیز داشتم که خبر را بگویم و نگفتم. ساعت شش صبح بود که در را زدند و گفتند آقا کویت رسیده اند! گفتم خوب. تازه خبر از کویت منتشر شده بود. یکی یکی به من زنگ زدند. گفتم که ایشان اصرار به برگشتن داشتند. تلفنها شروع شد. وقتی آقا به کویت رسید، ماشین هایی از طرف سید علی الحکیم که نماینده آقا در بصره بود، به کویت آمده، ایشان را به

بصره بردند. دولتی ها بر این بودند تا از ورود آقا به نجف جلوگیری کرده ایشان را منصرف کنند. ایشان فرموده بودند که من مصمم هستم به نجف بیایم. هر کسی مایل است با من بیاد، می تواند. ایشان با ماشین از بصره حرکت کردند. منطقه به منطقه بر سیل جمعیت افزوده می شد. پنجاه کیلومتر ماشین با حدود دو میلیون نفر حرکت کرده بودند. ایشان تا اطراف نجف رسیدند و در منزل یکی از آقایان اقامت کرده بودند تا تصمیم گرفته شود. قرار شد ۲۴ ساعت آتش بس بدهند تا ایشان مسأله را حل کنند. آنها پذیرفتند. خبر به مقتدی صدر دادند که نزد آقا بیاید. او هم آمد و گفته بود که هرچه شما بفرمایید. ایشان گفتند: شما نیروهایتان را از صحن خارج کنید. مقتدی گفته بود که اگر ما در بیاییم آنها را ما را دستگیر می کنند. آقا گفتند: ما اعلام می کنیم مردم بیایند حرم، همه که داخل شدند، شما سلاح را بگذارید و نیروها با مردم خارج شوند. آمریکایی ها به فاصله پنجاه شصت متری حرم رسیده بودند. آقای سیستانی ناراحت شدند. سید محمدرضا از قول آقا گفته بودند که ما صدری ها را قانع کردیم. حالا امریکایی ها نزدیک شده اند. اگر وضع ادامه پیدا کند به مردم اجازه خواهم داد که آنها نیز به امریکایی ها حمله کنند. آنان پذیرفتند. این تندی آقا تأثیر کرد. صبح روز بعد هم آقا حرم مشرف شدند و زیارت کردند و رفتند منزل.

من که به ایران برگشتم، جواب نامه رهبری و آقای خاتمی را بردم. رهبری از من خواستند داستان سفر را بگویم. سه ربع گفتم. ایشان گفتند که من نگران حال آقا بودم. و حالا که این غائله به دست ایشان تمام شد، شکر خدا را کردم. آقای خاتمی را هم دیدار کردم. ایشان پرسید: این طرح از چه کسی بود؟ گفتم: آقا با مشورت کار می کند و وقتی تصمیم بگیرد، با جدیت عمل می کند. من عرض کردم که این دست غیبی بود که ایشان را به این سمت آورد.

دو کتاب در باره جغرافیای شیعه

از جمله کتابهایی که در این سفر خریداری کردم و البته مربوط به دو سال پیش است، کتابی است با عنوان البعث الشیعی فی سوریه ۱۹۱۹ ـ ۲۰۰۰. این کتاب گزارش مفصلی است از تاریخ شیعه در سوریه با تأکید بر جریان پیشرفت آن طی سالهایی که معین شده است. مقدمه کتاب با عبارت «سنهزم امریکا و اسرائیل فی لبنان» از آیت‌الله خامنه‌ای آغاز شده است. نام نویسنده‌ای روی کتاب نیامده و تنها عبارت «المعهد الدولی للدارسات السوریه» با حروف اختصاری IISS روی جلد دیده می‌شود. در این کتاب تلاش شده است بدون موضع‌گیری آشکار و صرفاً بر اساس داده‌هایی که ارجاعات خاص خود را دارد و نیز با روش علمی، بحث گسترش تشیع در سوریه پیگیری شده و آمار دقیقی از رشد تشیع در ابعاد امامی، اسماعیلی، علوی و سنیان شیعه شده به دست داده شود. روشن است که رقم‌ها چندان بالا نیست و به

عکس محدود، اما با دقت و بسیار ریز است. اینکه در هر شهری یا روستایی چـه کسـانی، چـه مقدار و از چه خانواده‌هایی شیعه شده‌اند به طور خاص مورد توجه است. فصول کتاب بـه ایـن شرح است: فصل اول مقدمه در باره اصل وجود شیعه در سوریه، فصـل دوم: اتحـاد علویـان و شیعیان، فصل سوم توافق ایرانی‌ها و سوری‌ها. فصل چهارم اشغال مرکز. فصل پنجم طرح‌های شیعی در سوریه. جدای از این فصل تلاش مؤلف آن است که نشان دهد بی‌طرفانه بـه موضـوع می‌نگرد در حالی که به صراحت برای ایجاد تحریـک در میـان سـوری‌ها علیـه شـیعه، ایـران و حزب‌الله تلاش می‌کند. این کتاب مدل خاصـی از گـرایش تحریـک‌آمیز را دنبـال می‌کنـد کـه امروزه آثارش را در سوریه ملاحظه می‌کنیم.

دقیقاً در همین زمینه کتاب دیگری هم امروز خریداری کردم. عنوان آن حركة التشيع فى الخليج [الفارسی] بود که البته آگاهیم که این سالها جای فارسی چه کلمه‌ای گذاشـته می‌شـود. ایـن کتـاب رشد تشیع را در کشورهای منطقـه خلـیج فـارس از سـال ۱۳۹۱ق تـا سـال ۱۴۳۱ (۱۹۷۱ ـ ۲۰۱۰) بررسی کرده است. ناشر آن المركز العربى للدراسات الانسانيه و نویسنده عبدالعزیز بن احمد البدّاح است. این کتاب نیز که با ارجاعات بی‌شمار به نگارش درآمده فهرستی از تلاش‌های صـورت گرفتـه توسط شیعیان را در کشورهای مزبور طی این چند دهه مورد بررسی قرار داده است. این کتاب رسـاله دکتری مؤلف در دانشگاه اسلامی ام رمان در سودان بوده که در سال ۲۰۱۰ از آن دفاع شده است.

جمعه شب پس از مغرب یادداشت‌های سفر را تنظیم کرده و باز هـم فرصـتی بـرای مقابلـه سفرنامه مکه سیاح بـا سـجاد گذاشـتم. سـاعت دوازده نیـز محفـل انـس دوسـتانه بـا حضـور حجت‌الاسلام و المسلمین شهرستانی بود که تنی چند از دوستان از جمله آقایان مهـدوی‌راد و آقای تبرائیان اشعاری در ستایش امام زمان (ع) خواندند. آقای مهـدوی شـعر مرحـوم قدسـی را خواند و آقای تبرائیان سروده‌ای از خودش را. اکنون ساعت یک بامداد است که در اتاقم در هتل رمادا نشسته‌ام و این مطالب را یادداشت می‌کنم. این هتل ۲۹ طبقه است که هشت طبقـه آن از کف تا هشتم مقدماتی و از طبقه یکم یا بیستم نیز اتاق است. امسال ما در طبقه بیستم هسـتیم. در طول این سه سال که مکه مشرف شده‌ایم در همین هتل بوده‌ایم و جالب است که پشت ایـن هتل یکسره مشغول برداشتن کوه بودند. امسال که آمدیم یک که چه عرض کنم چند کـوه بـزرگ کاملاً از صفحه جغرافیایی مکه فقط در اینجا حذف شده است. لابـد بـزودی در ایـن زمین‌هـا هتل‌هایی ساخته خواهد شد.

خرید از کهنه کتابفروش

حوالی ساعت ده روز شنبه نیمه شعبان بود که به آدرسی که از یک کتابفروشی با کتاب‌هـای دست دوم داشتم رفتم. این کتابفروشی به نام شـمس‌العلوم در خیابـان سـتین واقـع در خیابـان

السراء جنب مسجد امیره شیخه بود. این زن گویا والده ماجد بن عبدالعزیز یا فهد است و سه مسجد در مکه ساخته که این یکی از آن هاست. یک پاکستانی مسؤول فروش بود و گفت صاحبش نیست. دو ساعتی کتاب‌های مورد نیازم را جدا کردم. به نظرم ارزان بود. در این فاصله شخصی آمد و بنده را اشتباهاً کتابفروش تصور کرده گفت: من مغازه حلاقی یا به اصطلاح آرایشگاه دارم. کتابهایی می‌خواهم که مشتریانم در فاصله‌ای که معطل می‌شوند آن ها را بخوانند. او را راهنمایی کردم به بخشی که هر کتاب یک ریال است برود و جزوات مورد نیازش را فراهم کند. ساعتی بعد بیست سی کتاب جدا کرده، خرید و رفت. شاید بیش از دویست عنوان کتاب جدا کردم که به قیمت نسبتاً ارزانی فاکتور کرد. قرار شد عصر یا شب مراجعه کنم تا با صاحب مکتبه به مستودع یا انبار وی برویم.

امروز ظهر ناهار را در خدمت دوستان بودیم. هجده نماینده مجلس نیز به میهمانی آقای حجت‌الاسلام و المسلمین شهرستانی آمدند. بعد از میهمانی نیز جلسه کوتاهی با آقای حجت‌الاسلام سیدعلی خمینی داشتند. روز شلوغی بود. مجدداً جلسه انسی در اتاق آقای شهرستانی داشتیم و ساعت سه برای استراحت به اتاق رفتم.

ایمیل تبریکی برای دوستان فرستادم. یکی از دوستان از تهران (آقای باستانی‌راد) این متن را **نوشت:** چند روز پیش، پس از مدت‌ها فرصتی پیش آمد تا یکی ـ دو روز را به خواندن و دیدن اطلس شیعه بپردازم. الحق که کاری است کارستان. دست شما و همکارانتان درد نکند. شنیده بودم که به علامه قزوینی می‌گفته‌اند علامه دقت؛ به همشهری ما سعید نفیسی هم گفته‌اند علامه ...ت، نسخه‌بازان و کتاب‌بازان خطی خوب می‌دانسنند که چقدر نسخه خطی از چهارگوشه جهان برداشت و با خود به زادگاه آن نسخ خطی در ایران آورد. اگر راستش را بخواهید به شما مانند شادروان ایرج افشار می‌گویم علامه ی سرعت و دقت، او که هم زیاد کار کرد و هم دقیق؛ اما برای شما چاپ دهها کتاب و صدها مقاله و این روزها در کتابخانه مجلس چاپ دوازده شماره از پیام بهارستان که هر کدامشان را یک تریلر باید بکشد، و بیش از صد کتاب در آن انتشارات، و راه‌اندازی کتابخانه ی دیجیتال با همکاری دوستان پرکارتان که هر کدامشان علامه ی سرعت و دقت هستند، واقعاً کاری شایان تقدیر است؛ راستی این همه کار در حَضَر و سفرهای مکرر چگونه است؟ شنیدم که در جوار بارگاه باری‌تعالی و در کنار قبۀالخضر پیامبر هم «لپ‌تاپ» را گذاشته‌اید وَرِ دست و هم «ذکر می‌گویید» و هم «ذکر می‌نویسید». اینجاست که باید گفت: سعیکم مشکور و حجّکم مقبول [چون تعریف بنده را کرده بود آوردم! حتما برای تشویق نوشته‌اند].

بعد از نماز عصر با آقای مهدوی راد به انتشارات دار منهاج رفتیم. یکی از ناشران سلفی که

آثار متعلق به گرایش خود را بسیار شیک چاپ می کند و ارزان هم مـی فروشـد. بـیش از هـزار دلار خرید کردم. برخی برای کتابخانه مجلس و شماری هم برای کتابخانه تـاریخ. یـک عراقـی نزدیک شد و گفت: من ابوبکر هستم. شما از ترکیا هستید. گفتم: ایران. گفت: سنی. گفـتم نـه شیعه. خیلی درهم شد. قیافه هم کاملاً سـلفی بـود. در حـال حاضـر کاروان‌هـای عراقـی هـم کمابیش دیده می‌شود. جالب است که برخی از کاروان‌دارهای عرب شـیعه دفـاتر مشـترکی در سوریه، بیروت و عراق دارند. تعداد زائران عراقی فراوان بود. بعد از شـام عـازم حـرم شـده و دو ساعتی با بچه‌ها و دوستان بودیم. گاه صحبت می‌کردیم و گاه نماز و دعایی می‌خواندیم.

راننده تاکسی: آیا در ایران بازار نیست؟

صبح ساعت نه بعد از مرور بر اخبار و ایمیلهـا راهـی کتابفروشـی اسـدی شـدم. کتابهـای تازه‌ای گرفتم. حساب را پرداخت کردم و قرار شد با باربری مذاکره کند. فکـر مـی‌کـنم بـیش از پانزده کارتن کتاب خواهم داشت. دوستان هم هر کدام چند کارتنی دارند. از آنجا به دار منهاج آمدم. باز کتابهای تـازه‌ای انتخـاب کـردم. پشـتوانه منهـاج پول‌هـای خیریـه بایـد باشـد، زیـرا کتابهایشان بالنسبه ارزان است. تا ساعت دوازده آنجا بودم و کتابها را خـودم در کـارتن گذاشـته بستم. از آنجا به هتل آمدم.

در راه راننده تاکسی آدم پرحرفی بود. چند ایرانی را دید. فریاد زد: بازار بازار! باوارث بـلازا و اسم چند جای دیگر. بعد گفت: مگر در ایران شما بازار نیست که ایـن ایرانی‌هـا این‌قـدر بـازار دوست دارند؟ از احمدی‌نژاد پرسید. گفـتم خـوب اسـت. البتـه بـه نسـبت سـالهای قبـل کـه علاقه‌مندانی داشت، اکنون یا فراموشش کرده‌اند یا بی‌تفاوتند. گاهی کسی اسمی بپرسد. در باره علی دایی هم همین‌طور بود. چند سال هرچه ما را می‌دیدند سراغ علی دایی را می‌گرفتند. یـک طنز واقعی هم بگویم بد نیست، گرچه ربطی به ماجرای ما ندارد. یکی از دوستان گفت: قـدیم قدیما، سالهای اول بعد از انقلاب، یکی از علما در سعودی به ارشاد راننـده‌ای پرداختـه بـود و بعد از دو ساعت صحبت با وی که تصور کرده بود، کاملاً ارشاد شده، ملاحظـه کـرده بـود کـه راننده می‌گوید: شیخنا! غوغوش حی؟ گوگوش زنده است؟ تازه این عالم جلیل دریافته بود کـه برای چه کسی حرف زده است!

سه کتاب تازه در باره شیعه

اسدی سه کتاب تازه در باره تشیع داد که یکی جدید نبود، هرچند من ندیده بودم و خـودش هم گفت که در بازار نبوده است. دو کتاب تازه هم بود که هر دو جالب توجه بـود. یکـی کتـاب التشیع بین مفهوم الائمهٔ و المفهوم الفارسی از محمد البنداری چاپ سـوم و بـا مقدمـه سـعید

حوی بود. چاپ اول ۱۹۸۸ بوده است. این کتاب به رغم پذیرفتن اصل اختلاف میان امام علی و برخی از صحابه و در ادامه مسائلی که مطرح شده سعی دارد میان تشیعی کـه امامـان طـرح می‌کنند با تشیعی که در ایران یا به عبارت وی در مفهوم فارسی آن مطرح است، تفاوت بگذارد.

التشیع فی افریقیا، تقریر میدانی نام کتاب بسیار مفصل دیگری است که توسط مرکـز نمـاء للبحوث و الدراسات در بیش از ۷۵۰ صفحه با بهترین کاغذ و با تصـاویر رنگـی منتشـر شـده است. نویسنده با یاد از تک تک کشورهای افریقایی مناسبات ایران را با آن ها مورد بحـث قـرار داده، از بناهای ایرانی، مساجد و حسینیه‌ها یاد کرده و از تمامی چهره‌هایی که به نـوعی در ایـن حوزه فعال هستند سخن گفته است. چاپ اول این کتاب ۲۰۱۱ یعنی همین امسال است.

سومین کتاب با عنوان هذه هی الحقیقه لأعداد و النسب السکانیه لأهل السنهٔ و الشیعة فی العراق به بحث در باره تشیع در عراق و نسبت جمیعتی آن ها با یکدیگر پرداختـه و در ظـاهری پژوهشی تلاش کرده است تا دیدگاه خود را در این زمینه اثبات کند. نویسنده طه حامد الدلیمی و ناشر، دار نهاوند للتألیف و الطباعهٔ و النشر و سال نشر ۲۰۰۹ است. این کتاب هم به صورت رنگی و با جداول مختلف جمعیتی چاپ شده است. بخشی از این کتاب رد کتاب بطاطو است که آمارهای آن همگی حکایت از برتری عدد شیعه بر دیگران دارد. مؤلف تلاش کرده اسـت تـا مطالب بطاطو را رد کند.

دو کتاب دیگر هم جلب توجه کرد. نخست کتاب احکام الـدُف فـی الفقـه الاسـلامی کـه بسیار مبسوط و با حروف ریز در ۳۲۰ صفحه توسط مریم بنـت ولـی علـی احمـد حکمـی در همین امسال یعنی ۱۴۳۲ منتشر شده است. آدمی فکر می‌کند اگر احکام دف این‌قدر طـولانی است، با احکام دیگر چه باید کرد؟

کتاب جالب دیگر از این بابت که در حوزه بحثی است که این روزها در ایران هم هست، با عنوان الاختلاط بین الجنسین که توسط خالد بـن عثمـان السـبت توسـط دارمنهـاج در همـین امسال یعنی ۱۴۳۲ در ۲۸۸ صفحه منتشر شده است. این همان موضوع تفکیک جنسیتی است که این روزها در ایران هم سیاسیاً مطرح شده است.

اهانت به دو روحانی

ناهـار را خـدمت دوسـتان بـودیم. پـس از ناهـار حجت‌الاسـلام و المسـلمین خطیـب از روحانیون مشهد گفتند که امروز صبح با زائران برای زیارت حجون رفتیم. بعد حرم رفتم. در راه بازگشت نزدیک پل سلیمانیه چند نفر که بعداً فهمیدم توطنه مشترک داشتند، ابتدا یـک نفرشـان سریع آمد و از پشت سر عمامه مرا برد. دو نفر دیگر آمدند و گفتند چه شده و در حال صـحبت عبای من را هم کشیده و فرار کردند.

چند روز قبل هم نمونه توهین دیگری به یکی از روحانیون ایرانی بود که شخصی از داخل ماشین به او آب دهان انداخته بود. طبیعی است که تبلیغات سعودی‌ها علیه ایران چنین بازتابی میان مردم اینجا داشته باشد.

شرح احوال یکی از دوستان میهمان در کاروان ما

یکی از میهمانانی که این چند سال در این کاروان خدمتشان بودیم، حضرت آیت‌الله سید محمدصالح تهجدی فرزند آیت‌الله سید علی(م ۱۳۳۹ و مدفون در داخل مقبره ابن بابویه قم) هستند که بنا به گفته خودشان به سال ۱۳۱۵ در ساوه متولد، در سال ۱۳۲۹ برای تحصیل عازم نجف شده و سال ۱۳۵۵ به ایران برگشتند. خانواده ایشان از خانواده‌های روحانی اصیل ساوه بوده اند و اسناد و مدارکی که برجای مانده است را در مجله پیام بهارستان شماره ۱۰ منتشر کردیم. مرحوم آیت‌الله سید مرتضی عسکری عموی ایشان بوده و به دلیل اینکه در سامرا متولد شدند، به نام عسکری نامیده شدند. قبل از پدر فامیل این خانواده شیخ‌الاسلام بود که پدر ایشان با استدلال به اینکه افراد ملقب به شیخ‌الاسلام بیسواد هستند، فامیل را عوض کردند. آقای تهجدی سطح را نزد شیخ مجتبی لنکرانی، شیخ غلامرضا باقری اصفهانی، شیخ علی فلسفی و اندکی هم نزد آقا موسی صدر خواندند. درس خارج را نزد آیت‌الله مستنبط، آیت‌الله خویی، مرحوم امام خمینی (در تمام سالهای اقامت امام، شاگرد ایشان بودند). در وقت‌های تعطیلی از جمله ماه رمضان نزد مرحوم میرزا باقر زنجانی تحصیل می کردند. طی این سالها به جز پنج‌شنبه و جمعه که قم هستند، باقی ایام را در ساوه بوده و در مسجد جامع ساوه معروف به مسجد قرمزی مستقرند. پدر ایشان هم در همین مسجد نماز می‌خواندند. ایشان تا سال گذشته هم یک درس لمعه در مدرسه ولی عصر داشتند. یک درمانگاه شبانه روزی به نام امام حسن مجتبی (ع) ساخته‌اند. جنب آن هم مسجدی به نام امام حسن (ع) است. درآمد درمانگاه هم برای بیماران کلیوی است. زمین میان این مسجد و درمانگاه نیز مرکز علمی پژوهشی امام صادق (ع) خواهد شد. در روستاهای ساوه نیز بناهای متعددی داشته‌اند از جمله روستای سوقانلیق دو باب حمام زنانه و مردانه، در روستای هریسان مسجد و آب انبار، روستای کوهپایه یولاق مسجد، روستای مرقکان تکمیل درمانگاه. در سالهایی که امام، نجف بود، در درس شرکت کرده و در بیت هم رفت و آمد داشتند روابط خانوادگی با حاج آقا مصطفی سبب شد تا چند بار همسر ایشان به ساوه آمدند. گاهی که امام اجازه می‌دادند و معمولشان این بود که دو نفر گواهی کنند، از ایشان می‌خواستند که گواهی کنم. ایشان از شیخ آقابزرگ طهرانی اجازه روایتی دارند. از آیات حکیم، میرزا عبدالهادی شیرازی، سید محمود شاهرودی، امام، و آقای خویی اجازه امور حسبه دارند. این مطالب از زبان مبارکشان نقل شد.

کتاب محمد طاهر کردی در باره تبرّک الصحابه

عصر قدری سفرنامه حاج سیاح را با سجاد مقابله کردیم. ساعت پنج و نیم به سراغ کتابفروشی شمس‌العلوم رفتم. امروز صاحب کتابفروشی را که جوانی از فارغ التحصیلان ام القری بود دیدم. اسامة بن مسلم بن حامد حازمی که رساله‌ای هم در نحو به نام اللطیفه البکریۀ و النتیجة الفکریة فی المهمات النحویه را تصحیح و چاپ کرده است. به انبار وی رفتیم. زمان اندک بود. کتابهای تازه‌ای از میان کهنه‌ها یافتم که خوب بود. یکی از بهترین‌ها کتاب کوچک، اما ارزشمند تبرک الصحابه از محمد طاهر کردی نویسنده تاریخ القویم در تاریخ مکه است. کتاب کاملاً با موضع نوشته شده و علیه وهابیت است. این کتاب در سال ۱۳۸۵ق در مصر چاپ شده و نمونه‌های جالبی از تبرک صحابه را آورده و آنچه از میراث رسول‌الله در طول تاریخ مانده و مورد تبرک بوده را نیز بحث کرده است. امیدوارم این کتاب مجدداً چاپ و حتی به فارسی ترجمه شود(در کتابفروشی اسدی فهرست انتشارات دار منهاج جده را که غیر از منهاج سلفی است دیدم و دانستم که کتاب تبرک الصحابه در حال تصحیح و نشر مجدد است). نماز مغرب را در مسجدی در نزدیکی همان مستودع رفتم. تابلوی ورودی مسجد نوشته بوده به نفقه مادر عبدالله کعکی ساخته شده است. معلوم می‌شود زنها علاقه خاصی به ساختن مساجد دارند. گفتنی است که در مکه، اغلب مساجد بدون تابلوی اسم است و شاید بزرگترین استثناء مسجد بن باز است که تابلوی عظیمی بر سردر آن نصب است. البته مساجد اسم دارد اما وهابی‌ها علاقه‌ای به اینکه مساجد را با نامشان بشناسند ندارند. زمانی سعی کردند شماره‌گذاری کنند که آن هم نگرفت، اما اینکه چرا در باره مسجد بن باز استثناء قائل شده‌اند، معلوم است.

استاد سید مهدی خِرسان در کاروان ما

امشب سر شام آقای سیدمهدی خرسان آمده بود که از علمای برجسته عراق و شهر نجف است. ایشان به قم آمده بودند و مشهد، اما با تلاش جناب آقای شهرستانی عازم عمره شده در مکه به ما پیوستند. کتاب مفصل وی در شرح حال عبدالله بن عباس به تازگی در ایران منتشر شده است. این کتاب در چندین مجلد خواهد بود و تاکنون پنج جلد آن نشر شده است. آقای شهرستانی بنده را به اسم معرفی کرد، بلافاصله گفت: کتابخانه مجلس؟

صبح سه‌شنبه دیداری با آیت‌الله مقتدایی داشتیم و در باره برخی از تحولات حوزه در سال گذشته با ایشان صحبت کردیم. به جز این، قدری مطالعه کرده و اخبار را مرور می‌کردیم. امسال در هتل رمادا در مدینه که ما مستقر هستیم، اینترنت تنها در طبقه همکف وجود دارد و یکی هم طبقه M. بنابرین هر بار باید پایین رفته نیم ساعتی اخبار را نگاه کنیم و برگردیم.

عصر روز سه‌شنبه باز برای خرید و حساب کتاب به کتابفروشی شمس‌العلوم کـه کتابهـای کهنه دارد رفتم. کتابهای تازه‌ای جدا کرده بود. صورت همه را نوشت و مجموعاً سه کارتن کتاب را به سه هزار ریال حساب کرد. پرداخت کردم. قرار شد همـه کارتن‌هـا در کتابفروشـی اسـدی جمع شده و توسط باربری به ایران ارسال شود. چند معلم در کتابفروشی بودند کـه گفتگوهـای زیادی شد. علاقه‌مند به تاریخ جزیرةالعرب بودند. بحث‌هایی هم در باره مسائل مـذهبی شـد. یکی از آن معلمان گفـت: می‌گوینـد در تهـران اصـلاً مسـجد نیسـت و فقـط حسـینیه اسـت. توضیحاتی دادم. از درصد اهل سنت در ایران پرسید. گفتم آمارها مختلـف اسـت، امـا توجـه داشته باشید که اهل سنت بیشتر در شهرهای مـرزی هسـتند و منـاطق حـدودی کـم جمعیـت است، اما به هر حال اختلاف هست. در باره عاتق بن غیث بلادی صـحبت شـد. گفـت چـون نجدی نبود چندان تحویلش نمی‌گرفتند. گفتم که من در ایران یادداشتی در بـاره درگذشـت وی نوشتم و از او ستایش کردم. به وی گفتم که ما بارها به منزل وی رفتـیم. او تاییـد کـرد کـه خـود عاتق به ما می‌گفت که تعدادی ایرانی نزد وی می‌آیند. خاطرم هست تا همین اواخر آقای قاضی عسکر هر سال هدایایی برای وی می‌آورد.

در بازگشت برای نماز به مسجدالحرام رفتم. نماز مغرب و عشـا را خوانـدم و سـپس همـراه آقایان عابدی و مهریزی برگشتیم. در راه، دوستان قصد داشتند از صرافی پولی بگیرند. کتابهـای ضدشیعه به صورت انبوه، کنار دست صراف بود که توزیع می‌کـرد. یکـی را خواسـتم، چنـدین عدد داد. یکی از آن ها کتاب سؤالاتی که باعث هدایت جوانان ... شد، است. به نظرم تقلیـدی از کتاب ثم اهتدیت، آنگاه هدایت شدم است. شبهاتی را درباره شیعه از زاویه تاریخی در ۱۸۶ مورد مطرح کرده است. کتاب دیگر با نام راهی دیگر برای کشـف حقیقـت در بـاره غـدیر خـم است. نویسنده این کتاب که به نظر می‌رسد نـام مسـتعار باشـد محمـد بـاقر سـجودی اسـت. مترجم هر دو کتاب اسحاق دبیری(دبیره) است. مؤلف کتاب اول سلیمان الخراشی است. یک کتاب هم چند روز پیش توزیع کرده و سجاد نمونه‌ای را آورد با نام عجیب‌ترین دروغ تاریخ کـه در باره مهدویت از نظر شیعه است. نویسنده آن عثمان بن محمد الخمیس و باز مترجم همـان اسحاق دبیری است. کتاب حقیقت توحید از دیدگاه ائمه باز اثر دیگری از همین دست و همان مترجم است.

خبر اعدام شانزده پلیس پاکستانی توسط طالبان وهابی

خبر پخش ویدئو کلیپ مربوط به اعدام شانزده پلیس پاکستان بهت‌آور بود. پس از دیدن آن این یادداشت را در اتاقم در مکه نوشتم: خبر کشتن شانزده پلیس پاکستان توسـط طالبـان و انتشـار

فیلم آن در رسانه‌ها خبری وحشتناک بود. تمام این جنایـات بـه نـام اسـلام صـورت می‌گیـرد، اسلامی که عربستان سعودی مبدأ و مروج آن است و سالانه میلیاردها دلار بـرای تـرویج آن در کشورهای مختلف از جمله شبه قاره صرف کرده و اساس آن ایجاد نفـاق و شـقاق میـان مسـلمانان است.

این شانزده پلیس همه از اهل سنت بودند، طالبان نیز مدعی داشتن مـذهب اهـل سـنت از نوع وهابی آن هستند، اما دست سیاست و افراط‌گری برخاسته از تربیت ویـژه مـذهب وهـابی، سبب شد تا این افراد این چنین به جان هم افتاده و در مرئی و منظر شش ـ هفت میلیارد انسان، دست به این جنایت هولناک بزنند. تازه با افتخار از آن فـیلم گرفتـه و منتشـر می‌کننـد تـا درس عبرت برای دیگران باشد.

در حال فکر کردن در باره این جنایت هولناک بودم که جزوات تبلیغی سعودی‌ها را در مراکز مختلف مکه دیدم. محتوای آن ها را نگاه کردم، دیـدم تبلیـغ دشـمنی و نفـاق میـان مسـلمانان است، تلاش برای اینکه از زاویه دیگر، مسلمانان را به جـان هـم بینـدازد و جـز وهابیـت بـاقی مسلمانان را منحرف بنمایانند.

اصلاً فرض کنید صدها فیلم در تبلیغ اسلام بسازند، و هزاران کتاب بـه زبان‌هـای مختلـف منتشر کنند، و دهها مسجد در گوشه و کنار عـالم بسـازند، و برنامـه‌های سـخنرانی را از دهها شبکه که با پول نفت اداره می‌شود، پخش کنند.... اما هیچ می دانند که کشتن شانزده مسـلمان توسط یک گروه افراطی، و متهم کردن آنان به منحرف شدن از راه حق و صدور حکم اعـدام بـه نام اسلام و بعد انتشار فیلم آن ها چه چیـزی از اسـلام در میـان مـردم جهـان و حتـی جوانـان مسلمان باقی می‌گذارد؟ در چنین شرایطی کدام آدمی در دنیا پیدا می‌شود کـه اسـلام را مظهـر رأفت و مهربانی و محبت بداند و مطـالبی را کـه در بـاره خلـق و خـوی پیـامبر گفتـه می‌شـود بپذیرد؟چه کسی است که در دنیای امروزی که نـه فقـط روی حقـوق بشـر بلکـه روی حقـوق حیوانات نیز تا این اندازه تأکید می‌شود، زندگی کند و آن وقت بتواند چنین حادثه‌ای را هضم کند؟

در چنین شرایطی و در مقایسه اسلام و مسیحیت، چه نتایجی حاصل می شود؟ آن افریقایی سیاه که هر روز با تبلیغات مداوم مسیحیت روبروست و فقط و فقط ندای آرام و تبلیغ سـکون و گذشت و محبت را می‌شنود، در کنار اخبار چنین کشتارهای وحشتناکی چه تصوری از اسلام و تبلیغات اسلامی خواهد داشت؟

روزگاری بود که اسلام صوفیانه وارد ماوراءالنهر شد و تا مرز چین رفت و میلیونها نفر را بـه خود جذب کرد و اسلام را بدون خشونت در آن نواحی منتشر نمود. ... به عکس روزگاری هـم عثمانی‌ها با خشونت هرچه تمام تلاش کردند اسلام را در اروپا گسترش دهنـد... کـدام موفـق

شد؟ بدون تردید اولی و بدون شک دومی نه، و هنوز هم خاطرات آن خشونت‌ها باقی است.

از اسلام و تبلیغات اسلامی که بگذریم... این رفتارها بشدت در توجیه رفتارهای تند و کشنده غربی‌ها با ما در اذهان مردم دنیا نیز تأثیر خود را خواهد داشت. آن ها به مردم دنیا خواهند گفت که ما قصد داریم ریشه این قبیل آدمهای خشن را از دنیا براندازیم... و آنگاه هواپیماهای بدون سرنشین و دهها نوع سلاح دیگر را به جان مردم این نواحی انداخته و همه آدمکشی‌های خود را توجیه می‌کنند.

دست‌کم بر مراکز دینی ماست که این قبیل اقدامات را به طور رسمی محکوم کنند. حوزه علمیه قم می‌تواند به طور رسمی این جنایات را محکوم کند و دست‌کم نشان دهد که این رفتارها نشانی از اسلام ندارد؛ همچنین دولت ایران می‌تواند و باید این خشونت‌ها را به طور رسمی محکوم کند و بگوید که مدافع حقوق این مسلمانهاست، مسلمانان مظلومی که در پاکستان و افغانستان این چنین گرفتار خشونت شده‌اند.

ساعت بزرگ در کنار مسجد

امشب شام را با دوستان بودیم. پس از آن در ساعت ده همراه با سجاد حرم مشرف شدیم. در شرایط خلوتی مسجد توفیق طواف و نماز را داشتیم. ساعت دوازده و نیم بود که به هتل برگشتیم.

بنای ساعت بر روی وقف عبدالعزیز کاملاً مسجدالحرام را تحت‌الشعاع قرار داده است؛ هرچند مکه را زیبا کرده و از هر نقطه مکه می‌توان موقعیت مسجدالحرام را به خوبی به دست آورد. برج ساعت زیباست و به دلیل موقعیت کوهستانی مکه از هر نقطه مکه نوعی خاص از تصویر و نما را به نمایش می‌گذارد. در حال طواف نگاه کردن به آن چندش‌آور است و به نظرم به تدریج وضعیت آن بدتر هم خواهد شد. به هر حال از دید معماری، مسجد و کعبه را تحت‌الشعاع قرار داده است.

آبادانی در مکه بیشتر شده و تعداد تونل‌های این شهر هم افزایش پیدا کرده، که حیرت‌انگیز است، گرچه کثافتی که در بسیاری از کوچه پس کوچه‌ها و خیابان‌های کوچک دیده می‌شود توجه‌برانگیز است.

دوباره در کتابفروشی اسدی

صبح ساعتی اخبار، ایمیل‌ها و کارهای کتابخانه را دنبال کردم. ساعت ده برای خرید کتاب و کار ارسال آن ها ابتدا به مکتبه منهاج و سپس به مکتبه الاسدی رفتیم. آقایان مهدوی، عابدی و مهریزی هم بودند. آقای معراجی هم همراه آقای سید مهدی خرسان به ما ملحق شد. در

کتابفروشی منهاج آثار تازه‌ای دیدیم که از آن جمله کتابی در بـاره سـن عایشـه در وقـت ازدواج بود. یک کتاب مفصل! آثار دیگری هم خریداری شد. در مکتبه اسدی با محمدعلی یمانی آشنا شدیم. گفت که در موقع ... در اینترنت مطالبی در باره علمای مکه می‌نویسد، اما نه از علمـای وهابی. ایشان با آقای خرسان گرم گرفت و مدتی با هم در کنجی گفتگو کردند. باز هم کتابهایی برای مجلس خریداری کردم. از جمله کتابی در باره دکتر سامی النشار و موضع او در قبال فـرق اسلامی. هر لحظه کتابهای تازه‌ای به این کتابفروشی می‌رسد. شـگفت اسـت. سـاعت دوازده بیرون آمدیم. یک اغذیه‌فروشی معروف در مکه با نام ... هست که بسیار شلوغ است و به رغـم بدی اسمش در فارسی، غذایش مطبوع است. ناهار را آنجا صرف کـردیم. پـس از آن بـه هتـل برگشتیم. روز آخر است و باید وسائل را جمع و جور کرد. امسال شاید جمعاً پنج دقیقه در بازار غیر کتاب گشتم. این هم اتفاقی بود. جمعاً برای ارسال کتابهـا ۲۴۰۰ دلار بـرای بـاربری بایـد بپردازیم که پرداختم.

عصر چهارشنبه ۲۹ تیرماه پس از دو سه ساعتی استراحت عازم حرم شده تا مغرب بـودیم. پس از آن برگشته و پس از صرف شام مجدداً حرم مشرف شـده، طـواف وداع کـردیم. در آنجـا گفته شد که از حوالی ساعت شش تاکنون یعنی تا سـاعت یـازده و ربـع از آقـای سـید مهـدی خرسان خبری نیست. همه نگران بودند. عازم هتل شدیم. نزدیک هتل گفتنـد کـه ایشـان حـرم مشرف بوده و برگشته است. آخرین محفل انس شبانه برگزار شد و حوالی ساعت یک بود که بـه اتاق برگشتیم. قرار است صبح ساعت پنج عازم فرودگاه جده شویم.

ساعت پنج و نیم بود که از هتل عازم فرودگاه شدیم. ساعتی بعـد در جـده بـودیم. مراحـل تحویل ساک و گذرنامه را پشت سر گذاشته و ساعت نه و نیم بود که آماده سوار شدن شدیم. با ورود به هواپیما، معلوم شد که هر کسی هر کجا خواسته نشسته است، یعنی شـماره‌ای در کـار نیست. این امر سبب منازعه و جدالهایی شد که دامنه آن دست‌کم در اطراف ما تـا ایـران ادامـه داشت. در بازگشت هم گرفتار یک میهماندار مرد دیگر بودیم که به بهانـه حـرف زدن انگلیسـی مرتب با خانم‌های جوان صحبت می‌کرد. خاطرتان باشد، اول این سفرنامه را هم با مطلبی شبیه به این آغاز کردم، اما دردناک‌تر از همه این بود که کتابهای خوبی که جدا کرده بودم که به دست خودم به ایران بیاورم، در فرودگاه نرسید. تا لحظه‌ای هم که بودم یافت نشد. شاید بعدها جـایی پیدا شود. ساعت به وقت ایران، چهار بود که در فرودگاه پیاده شده به خانه آمدیم. یک بار دیگر خدای را شاکرم که نه تنها توفیق عمره را نصیب کرد که فرصت نوشتن این یادداشت‌ها را نیز بـه من داد.

سفرنامه عمره

(تیرماه ۱۳۹۱)

پنجم تیرماه ۹۱ ساعت یازده شب عزیمت عمره کردیم. کاروان عمره ما متعلـق بـه شـرکت مدائن قم است که جنـاب آقـای جـواد مبصـری مـدیریت آن را بـر عهـده دارد. آقـای مبصـری سالهاست که مدیریت کاروان های حج را عهده دار است. در برخی از سالهای گذشته مدیریت کاروان بعثه را به همراه آقای جوادیان بر عهده داشت. معمولاً یکی از آن ها در مدینـه و دیگـری در مکه کارهای کاروان بعثه را انجام می‌دادند، کاروانی که برنامه هایش متفاوت با کاروان هـای دیگر و البته بسیار سخت بود. کاروان فعلی ما هم سالهاست با مدیریت ایشان به عمره می‌آید.

حوالی ساعت دو و نیم به وقت ایران و ساعت یـک بـه وقـت سـعودی بـه مدینـه رسـیدیم. میهمانداران هواپیما همه دختران فیلیپینی بودند که روسری به سر داشتند. در فرودگاه بیش از دو ساعت و نیم معطل شدیم تا گذرنامه ها چک شد. وقتی به هتل هارمونی مدینه رسیدیم ده دقیقه به اذان صبح مانده بود. غسل کرده، عازم مسجد شده، پس از نماز، عـازم بقیـع شـده و زیـارت خواندم. طی این دو سال نرده های بلندی در بخشی از اطراف قبور ائمه گذاشته‌اند که به قد یک انسان است. در قسمتی هم که سنگفرش شده یک زنجیر گذاشته‌اند. پنج مأمور سعودی شـامل سه مأمور با لباس انتظامی و دو مأمور ارشادی جلوی آن ایستاده بودند. هوا تاریک بـود. تعـداد زیادی زائر با چشمان اشکبار ایستاده بودند. برخی هم در حال گرفتن عکس و فـیلم بودنـد کـه مخالفتی نمی شد. آن وقت صبح که هنوز هوا تاریک بود، برای خواندن آرام زیارت نامه حتی از روی کتاب ایرادی نمی‌گرفتند. این وقت صبح بقیع بسیار شلوغ است و تقریباً همه ایرانی هـایی که صبح ها به مسجد می آیند در ادامه عازم بقیع مـی شـوند. زائرانـی از کشـورهای دیگـر هـم هستند. شاید بیست درصد، کمتر یا بیشتر، از دیگر کشورها هستند.

از حرم که بازگشتم خستگی و سپس خواب امان نداد. تا حوالی دوازده استراحت کردم. بعد از آن آماده نماز شده و ناهار خوردیم. ناهار را در خدمت دوستان بـودیم کـه معمـولاً عددشـان

نزدیک به پنجاه نفر می شود و در دو اتاق گرد هم جمع می شوند. امسال آیت الله سید علی محقق داماد و آیت الله مقتدایی، آیت الله سید علی حائری و شماری دیگری از آقایان هستند.

برای وقت های اضافه متن ترجمه قرآن برادرزاده فیض را برای مقابله همراه آورده‌ام. آیاتی از سوره بقره را مقابله کردیم. امیدوارم بتوانم در این چند روز، چند جزء از این ترجمه را پیش ببرم، مشروط به آن که کارهای جاری و خرید کتاب و غیره اجازه دهد. نماز مغرب و عشاء را همراه دوستان به مسجد نبوی (ص) رفتیم. جانمازی که به ما می دهند در محل سجده، حصیر دارد. سالهاست که این جانماز را به ایرانی ها می دهند. بنابرین هر کجا بایستیم می توانیم روی فرشها پهن کرده نماز بخوانیم. یک کتاب دعا هم داده‌اند که مستغنی از هر نوع کتاب دیگر است. در این بیست سال گذشته، کتاب ادعیه و آداب حرمین، راه را بر رواج کتابهای بازاری که پیش از آن در این باره نوشته و منتشر می شد و اغلب هم مشکل داشت، بست. این از خدمات خوب آقای حجت الاسلام و المسلمین قاضی عسکر است که بیش از بیست سال پیش در بخش آموزش بعثه انجام دادند و البته این یکی از صدهاست. در این کتاب بسیاری از ملاحظات مذهبی را هم رعایت کرده که مهم، مفید و کارساز است.

پس از نماز از یکی از درهای جنوبی که گویا به اسم بلال است، خارج شده به سمت بقیع رفتیم. هوای آرامی است و مردم در اطراف بقیع هستند. زیر محل ورودی بقیع، اتاق هایی است که دست گروه های ارشادی سعودی هاست. دو مونیتور بزرگ مشغول پخش برنامه های تبلیغاتی در ارتباط با مسائل زیارتی بقیع بود. این تبلیغات به فارسی و اردو پخش می‌شد. غرفه ای هم محل نشر کتابهای فارسی و گاه عربی و زبانهای دیگر بود. دو نفر آنجا بودندکه فارسی صحبت می‌کردند. سالهاست آثاری به فارسی در ارتباط با غدیر، زیارت، اصول عقاید و امام زمان (ع) منتشر می کنند. برخی از اینها را گرفتم.

به هتل برگشتیم. شام را در رستوران هتل صرف کردیم. یکی از دغدغه های ما مثل دیگران گرفتن سیم کارت عربستان است. طبیعی است که اگر با سیم کارت ایران صحبت کنیم گران تمام می‌شود. شرح ماجرا این است: می‌گویند اگر شما به ایران زنگ بزنید دقیقه ای دو هزار تومان و اگر آن ها به گوشی شما زنگ بزنند دقیقه ای چهارصد تومان می شود. بنابرین در روز نخست همه از خرید سیم کارت عربستانی صحبت می‌کنند. در داخل هتل میزی برای فروش سیم کارت از سوی خدمه آنجا بود. دو عدد یکی برای خودم و خانم گرفتم که هر کدام چهل ریال بود. پانزده ریال پول سیم کارت و بیست و پنج ریال هم مبلغی که می شود با آن صحبت

کرد. از این بابت خیالمان راحت شد.

در طبقه همکف امکان اینترنت موجود است و مجبوریم برای استفاده از آن به این طبقه بیاییم. برخی هم از موبایل های خود استفاده می کنند. اخبار را مرور می کردم، متوجه شدم که حرف آقای حائری در باره سندی که در مجلس در باره زمین باغ سفارت انگلیس در قلهک دیده بوده، مشکل ایجاد کرده و خبرگزاریها آن را نقل کردند. با روابط عمومی و مسؤول بخش خطی صحبت کردم. متنی آماده کردند و به فارس و مهر دادند.

ظهر روز چهارشنبه هفتم تیر برای نماز راهی مسجد نبوی (ص) شدم. ساعت دوازده و بیست و پنج دقیقه اذان ظهر شد و علی الرسم بیست دقیقه بعد نماز خوانده شد. برگشتم. به نظر می‌رسد عمره خلوتی است و چندان هجوم جمعیت در کار نیست. مردمی که از در شمالی وارد مسجد نبوی (ص) می‌شوند همان اطراف می نشینند تا بلافاصله بعد از نماز بیرون بروند. طبعاً هر چه به جلوی مسجد نزدیک تر شویم خلوت است تا آن که از صحن اول تا روضه دو مرتبه پر می شود. ایرانی ها هم طبق معمول در جایی که سنگفرش است و فرش ندارد نشسته‌اند تا بر زمین سجده کنند. بعد از ظهر قدری ترجمه قرآن مقابله شد. حوالی شش بود، سایت ها را چک کردم. تکذیبیه کتابخانه مجلس، مبنی بر این مسئله که سندی در این باره دیده نشده را زده بودند. خیالم راحت شد.

نماز مغرب را همراه آیت الله آقای حسینی بوشهری به مسجد رفتیم. در راه راجع به حوزه صحبت شد. نکته ای از مرحوم شیخ علی پناه اشتهاردی گفتند که وقتی برای ایشان بزرگداشت گرفتیم با این که توضیح داده بودم و موافقت کرده و آمده بود، زمانی که خواستیم لوح تقدیر بدهیم از پایین مجلس به روی سن نیامد و هرچه اصرار کردیم، گفت: نه نه نه. مراسم تمام شد. چند روز بعد آمد و گفت برای عذرخواهی آمدم. یک ساعت نشست. معلوم شد اصلاً متوجه نشده که مراسم برای چه بوده است و گفت این جور کارها در گذشته یعنی زمان آقای بروجردی و دیگران نبود که من بدانم چه باید بکنم! قدری هم راجع به مجمع اساتید صحبت شد و این که فلسفه وجودی آن چه بوده و تا این اواخر چه تصمیماتی در این باره گرفته شده است. بحث جالبی بود.

خبر بیست و سی مطلب آقای حائری و تکذیبیه ما را در همان اولین خبر خوانده است. تا اینجا فکر می کنم خوب شد که این تکذیبیه را نوشتیم. در ضمن در خبرها خواندم که استاندار قم را عوض کردند. در جمع علما بودیم. گفتند کسی که آمده از مریدان معاون رئیس جمهور

است. دیگر این که علمای همدان هم چندان از وی راضی نیستند. این دو دلیـل بـرای انتخـاب وی کافی بوده است. آقای موسی پور هم اخیراً رفت و آمدش با مراجع قم خوب شـده بـود و در نجف هم به دیدار مراجع رفت که این هم شد دلیل سوم برای رفتن وی. البته اینها شوخی بود!

همراه دوستان و خانواده ها به فروشگاه القارات رفتیم. فروشگاه بزرگی بود، اما تقریباً چیزی خریده نشد. از آنجا برای شام به رستوران طازج رفتیم. ساعت دوازده گذشته بـود کـه برگشـتیم. اخبار ایران را مرور کردم. نشست ژنو در حال تشکیل است، اما بدون حضور ایران. خوب اینکه اینها هر از چندی جمع شوند و دولتی را بر می‌دارند پدیده ای شده است. مرحله بعد سراغ چـه کسی خواهند رفت؟ فعلاً که به نظر می‌رسد اجماعی حاصل نیست. ترکیه خیلی فرقه گرا شـده است. این عاقبت خوبی برای خودش ندارد.

صبح پنج شنبه هشتم تیر حوالی ساعت ده بود که آقای سید انس الکتبی به هتل آمد. وی از رفقای ما در مدینه است که بیش از پانزده سال است این رفاقت باقیسـت. قـدری در بـاره مصـر صحبت شد. دیدنی هم از آقای شهرستانی کرد. گفت که شنبه باید یک عمل جراحی بکند و تـا سه شنبه در بیمارستان خواهد بود. به نظر می رسید چاق شده است. عمل هم چیزی در همـین مایه ها بود.

آثاری در دوستی آل و اصحاب رسول (ص) و موضوعات دیگر

حوالی ساعت یازده بود که به همراه آقایان معراجـی و موسـوی گرمـارودی بـه کتابفروشـی عَبیکان رفتیم. هر سال خرید کتاب از این ناشر و کتابفروش داریم. کتابی با عنوان قـراءة راشـدة لکتاب نهـج البلاغـه از عبـدالرحمن بـن عبدالله الجمیعـان خریـدیم. ناشـر آن «مبـرة الآل و الاصحاب» است. این جماعت آثاری در مسأله تقریب از نگاه اهل سنت دارند. در ایـن کتـاب هم تقریبیات نهج البلاغه را گردآوری کرده است. از فهرست کتب چاپی شان که در پشت همین اثر چاپ شده بود، بر می آمد که کتابی در شرح حال امام حسن با عنوان الغصن الندی فی سیرة الامام الحسن بن علی (رض) دارند. کتابی با عنوان الثناء المتبادل بین الآل و الاصحاب. همین کتاب اخیر دیدگاه های آنان را نشان می دهد و تلاش می کنند ضمن احترام به ائمه شیعه، تسنن را از دید آنان اثبات کنند و در عین حال موضع تندی نداشته باشند.

کتاب مکة المکرمة و المدینة المنورة فی الکتاب المقدس بـه تـازگی یعنـی در همـین سـال ۲۰۱۲ چاپ شده که دو نفر آن را تألیف کرده‌اند. موضوع جالبی است باید تطبیقات جغرافیـایی آن را دید که درست است یا نه.

سال گذشته هم کتابی با عنوان الشاعر و المفکر الاسلامی محمد اقبال و صلته الثقافیة بالعالم العربی چاپ شده که در اقبال شناسی است و بسیار مفصل. این کتاب را فهمی النجار در بیش از ۳۰۰ صفحه نوشته و همین عبیکان منتشر کرده که خریداری کردم

کتاب التحلیق الی البیت العتیق سفرنامه حج است از عبدالهادی التازی که آن را در سال ۱۹۵۹ نوشته و الداره که نشر دولتی سعودی وابسته به بیت سعودی ها در ریاض است آن را منتشر کرده است.

کتاب دیگر الرسول الاعظم فی مرآت الغرب از عبدالراضی محمد عبدالمحسن استاد دانشگاه قاهره است که پارسال یعنی ۲۰۱۱ چاپ شده و مطالب آن بخش هایی از آثار غربی ها در باره پیامبر است که متن انگلیسی و فارسی را درج کرده است.

ایران و رقصة السرطان مجموعه یادداشت های اینترنتی و روزنامه ای جمیل الذیابی روزنامه نگار سعودی علیه ایران و مسائل ایران است که همین عبیکان چاپ کرده است. مواضع وی افراطی و بشدت ضد ایرانی است.

یک کتاب چاپ ۱۴۰۱ را هم که تا حال ندیده بودم و خریدم، کتابی است با عنوان الدور السیاسی للصفوه فی صدرالاسلام که در باره نقش نخبگان و خواص در صدر اسلام است. نویسنده سید عمر و رساله ای دانشگاهی در بیش از ۵۰۰ صفحه است.

کتابی هم به عربی و انگلیسی با عنوان مولد الرسول فی عیون اندرسن گرفتم که خاطراتی است که این اندرسن در نیمه های قرن نوزدهم از یک مراسم مولد النبی(ص) در استانبول نگاشته است. در میان سنی ها جشن های مولد النبی بسیار گسترده بود، اما در بیست سال گذشته تحت تاثیر وهابیت و سلفی ها و هر کجا که آن ها نفوذی دارند، این جشنها کم شده است.

مجله «البیان» ویژه نامه هایی دارد که بسیار متنوع است. این بار کتابی با عنوان الرفیق فی رحلة الحج را از آن سری دیدم که بیشتر راهنمای حجاج است، اما نسبتاً زیبا و جالب چاپ شده و مربوط به سال ۱۴۲۹ است.

امراء الموسم من اول الاسلام الی سنة سته عشرة و ثلاثمأئه از هزاع بن عید الشمری در سال گذشته یعنی ۱۴۳۲ منتشر شده که امرای حج را در سه قرن اول اسلام نوشته است. فقط گردآوری متن هایی است که در تاریخ طبری و چند اثر دیگر در باره امیر حج هر سال آمده است. به نظرم در مدت یک ساعت می شود همچو کتابی را با استفاده از برنامه های رایانه ای

مثل نورالسیره نوشت.

ثقافة أدب الرسائل فی المجتمع الاسلامی قبـل العصـر الحـدیث ادبیـات نامـه نگـاری در جامعه اسلامی پیش از عصر جدید را یک نویسنده ترک با نام ادریان غللی نوشته و ولید شحاده به عربی ترجمه کرده است. به نظر می رسد اثری در خور ستایش و قابل استفاده است.

امروز ظهر پنج شنبه، آقای شهرستانی و همراهان به بعثه مقام معظم رهبری دعوت داریم که الان باید آماده رفتن شوم. سری به مرکز دراسات المدینه المنوره زدیم کـه خبـری از آن ندیـدیم. گویا محل آن به ساختمان بزرگی در کنار بقیع در محدوده دایـره اول حـرم منتقـل شـده اسـت، ساختمانی که به رستوران البیک شناخته می‌شود. آنجا رفتیم اما بسته بود.

در قبا: مسجد و کتابفروشی

ناهار را در هتل انوار محمدیه محل بعثه بودیم. ناهار بسیار خوبی بود. بعد از آن بـه همـراه یکی از دوستان پیاده برگشتم. با این که آفتاب سوزان بود اما چسبید. عصـری قـدری اسـتراحت کرده ساعتی اخبار ایران را دیدم. ساعت شش و نیم به مسجد قبا رفتیم تا نماز مغرب و عشـاء را در آنجا بخوانیم. سر مغرب چندین سفره بزرگ در وسط صفوف نماز و کنار مسـجد پهـن بـود. افراد روزه دار، نشسته و منتظر تکبیـر اذان بودنـد. نمازهـای مسـتحبی خوانـدم و بـرای خـودم، خانواده و دوستان دعا کردم.

نماز مغرب را با جماعت خواندیم و عشا را خودمان، و بیـرون آمـدیم. اخیـراً در بخشـی از پارکینگ آن بازارچه ای باز شده است. یک کتابفروشی هم در ردیف مغازه ها با نام «مکتبة الآل و الصّحْب» بود. همان گرایشی که پیش از این همه اشاره کردم. گرایشی سنی که تلاش می کند آل و اصحاب را با هم جمع کند و دیدگاه های مثبت آل در باره صحابه را بیاورد. چنـدین کتـاب خریدم که همین گرایش را داشت. کتابی بـا عنـوان عقیـدة اهـل البیـت از عبداللـه بـن جـوران الخضیر بود که تمامی مصادر آن کتابهای امامیه بود. کتاب دیگر الال و الاصحاب رحماء بینهم از صالح بن عبدالله الدرویش که ترجمه فارسی آن هم مجاناً همانجا با نـام وحـدت و شـفقت بین صحابه و اهل بیت علیهم السلام توزیع می شد.

کتاب دیگری با نام الاسماء و المصاهرات بین اهل البیت و الصحابه از سید بن احمـد بـن ابراهیم بود که ناشر آن جمعیة الال و الاصحاب بود. کتاب دیگری با نام الثناء المتبادل بین الال و الاصحاب از سلسله انتشارات مبرة الال و الاصحاب خریدم.

کتاب مفصلی هم که پایان نامه دانشگاهی بود با عنوان الاحادیث الواردة فی شأن السـبطین

الحسن و الحسین از عثمان بن محمد الحمد الخمیس گرفتم که آن هم از دارالآل و الصحب بود که همین انتشاراتی است که در قبا کتابفروشی دارد. کتابچه ای هم با عنوان نجیّ کربلاء در شرح حال امام سجاد علیه السلام خریدم. نویسنده آن عبدالعزیز بن احمد العمیر است که قاضی محکمه عمومی در قطیف است.

دولت سعودی و ترس از انقلاب های عربی

بعد از خرید کتابها با یک سواری به سوی هتل برگشتیم. جوانی بود که گفت از انصار است. وی اظهار کرد که درس بهداشت خوانده اما الان بیکار است. با این حال ماهی دو هزار ریال می‌گیرد و در خانه نشسته است. همسرش هم همین طور. دلیلش را پرسیدم. گفت: دولت سعودی از ترس انقلاب عربی این کار را کرده است. گفت فعلاً مسافر کشی می کنم آن پول را هم می‌گیرم. بعد گفت: آیا دارالحدیث در قم هست؟ گفتم از کجا می شناسید؟ گفت: برخی از برنامه های ایران را روی موبایلم دارم. عموی من شیعه است، زیرا مادر بزرگ من با یک شیعه ازدواج کرده و عموی من شیعه شده که الان ده سال است درگذشته، ولی فرزندانش هستند. بعد گفت مشایخ، مذهب شیعه و سنی را از بین برده‌اند. بعد هم نسبت به این سخن که همه این ملوک ادعا می کنند از طرف خدا هستند اشکال وارد کرده مورد تمسخر قرار داد. نسبت به ملوک سعودی هم سخت منتقد بود. تأکید داشت که من شیعه نیستم اما همه مسلمانان در این کشورها مظلوم هستند. اشاره ای هم به احمدی نژاد کرد که می گویند کارگر شهرداری بوده است!

ساعت پنج و نیم صبح روز جمعه نهم تیر که روز تولد بنده هم هست، برای زیارت دوره عازم شدیم. در کنار قبر حمزه در احد اجازه خواندن زیارت نمی‌دهند. بنابرین به توصیه یکی از دوستان در همان اتوبوس زیارت نامه شهدای احد که نسبتاً مفصل است خوانده شد. پس از آن پیاده شده به سوی مقبره رفتیم. فاتحه‌ای خوانده و برگشتیم. از آنجا به سمت مسجد قبلتین رفته در آنجا نیز نماز تحیت خواندیم. سپس به قبا رفتیم. علاوه بر نماز سری هم به کتابفروشی که در سطور قبل هم از آن صحبت کردم، زدم. یک نسخه دیگر از کتاب الحسن و الحسین برای آقای مهدوی راد خریدم. یکی دو کتاب دیگر هم گرفتم. از جمله کتابی با عنوان صدق المحبه بین آل البیت و الصحابه گرفتم. کتابی هم با عنوان فاطمة بنت الحسین درة فواطم اهل النبی از السید بن احمد بن ابراهیم منتشر شده که مجاناً توزیع می شد. ده تایی برداشته آوردم و به برخی از علما دادم. پس از برگشتن صبحانه خورده اندکی استراحت کرده به نوشتن مشغول شدم.

بعد از ظهر حوالی ساعت چهار به مسجد نبوی(ص) رفتم. نماز را خوانده از آنجا به روضه رفتم. چندین دو رکعت خواندم و به همه ی دوستان دعا کردم. از آنجا از سمت باب بقیع بیرون رفته به بقیع مشرف شدم. جمعیت زیادی بود. زیارت خواندیم و برگشتیم. ساعت پنج و ربع بود که به هتل آمدم. آقای سید انس آمدند. صبحت های زیادی شد. گفت که مشایخ مصر مثل سید احمد طیب و وزیر اوقاف و اینها سخت مایل به داشتن رابطه با ایران هستند، اما برخی از کشورهای دیگر مانع می شوند و سالهاست که برای این کار پول هزینه می کنند. در مصر هر کسی پول بدهد طرفدارهایی دارد. سالهاست سلفی ها پول هزینه می کنند. ناشر و محقق می خرند و کار می‌کنند. یک نمونه اش همین المکتب الاسلامی است که درست کردند و الان سالهاست که کتاب های ابن تیمیه و مشابه آن را ارزان عرضه می کنند. با این حال مصر هیچ گاه سلفی نخواهد شد. در باره وضع فعلی هم نظرش این بود که با آمدن مرسی هنوز چیزی تغییر نکرده است. به تدریج ممکن است انقلاب تاثیر کند. سید گفت که سوریه به این سادگی سقوط نمی‌کند مگر یک جنگ تمام عیار علیه آن برپا کنند. ایشان گفت که این سلفی ها گاه برای یک مغازه کوچک که آثار سلفی و ابن تیمیه را منتشر کند، نیم میلیون دلار می دهند و یک مغازه را در اطراف محله الحسین می گیرند تا این کتابها را عرضه کند.

به نظر من هم سخنرانی مرسی برابر ارتش مصر ناامید کننده بود، مگر این که هدف دیگری از این کار داشته باشد.

عصری اخبار ایران را دنبال کردم که مطلب تازه ای نبود. شب هم بازاری رفتیم و خائباً خاسراً برگشتیم. فقط یک شاخه گل مصنوعی به سی ریال گرفتیم که فکر کنم سرکار خانم چون روز تولد بنده بود تن به خرید آن البته به درخواست و اصرار بنده داد!

صبح ساعت پنج و نیم بار دیگر عازم احد شدم. این بار با خانواده و یکی از دوستان بودیم. برابر احد ایستاده زیر لب زیارتی خواندم. جوانی آمد تا کسانی را که کتاب دعا در دست داشتند، نهی کند. کسی از وی در باره جنگ احد پرسید. به تفصیل توضیح داد. این اولین بار بود که می‌دیدم کسی از این جماعت ارشادی ها تاریخچه می گوید. معمولاً از این کار ابا دارند. حتی در باره انتقال جنازه حمزه و تغییراتی که در بنا در دوره عثمانی هم بوده سخن گفت. بعد هم شروع کرد به نهی از زیارت و جلوی چشم دهها زن گفت که پیغمبر زنی را که در مقبره ای حاضر شود لعنت کرده است. بعد از نیم ساعت برگشتیم. راننده جوانی بود که فارسی را به خوبی می‌دانست. گفت(با همین تعبیر) بچه مدینه هستم. خانه ما پشت کوه احد است. بعد هم

گفت که صادقیه و شوش و بازار مولوی و اینها را می شناسد. اسمش هم علی آقا اسـت! متوجـه نشدم چطور این بچه مدینه، فارسی را اینطور صحبت می کرد. فروشگاه بزرگـی را دیـد. گفـت: افتضاح است مثل بازار شوش!

طرح بزرگ توسعه حرم نبوی برای یک و نیم میلیون نمازگزار

از دیروز جمعه، نهم تیرماه برخی از شبکه‌های ایرانی خبری تحت عنوان اخبار ضد و نقیض در باره مرگ عبدالله منتشر کردند. معلوم نشد خبر درستی است یا خیر، زیرا تـاکنون کـه عصـر شنبه است، خبری در این باره گزارش نشده است. بـه عکـس از دو روز قبـل، خبرگـزاری هـای سعودی خبری دال بر طرح بزرگ ملک عبدالله در باره توسعه حرم نبوی به طوری که یک و نـیم میلیون نفر برای نماز در آن جای شود، منتشر کردند. امروز شنبه، روزنامه المدینه، این خبر را به عنوان خبر اول خود زده بود. نقشه ماکتی را هم که قرار است طی آن دهها هتـل بـزرگ تخریـب شود و مسجد بزرگ گردد، روی صفحه اول و داخل آن انداخته بودند. باید صبر کـرد و دیـد کـه چه خواهد شد اما از این اقدام، به عنوان اقدامی که نشان مـی دهـد پادشـاه سـعودی مهم‌تـرین رسالت خود را نصرت دین می داند، یاد شده است.

میهمان شیعیان مدینه

ما ناهار امروز را میهمان آقای شیخ کاظم عمری بودیم. ایشان دیروز از قم برگشته است. دو اتوبوس از علما و حواشی علما در ساعت یک ونیم راهی شدیم. باغ آقای عمری بسیار عمومی شده و وقتی رفتیم دهها نفر از زنان عراقی مشغول خوردن ناهار بودند. یک حوضچه آب هم بود که چندین طفل در آن دست و پا می زدند. بسیار خودمـانی. وقتـی رسـیدیم در بسـته بـود. بـاز کردند داخل شدیم. در داخل همان حسینیه که نماز جماعت می شـود نشسـتیم. آقـای حجـت الاسلام دماوندی که پدیده ای است در خواندن شعر مدح، اشعاری به عربی خواند و بعد هـم در زیرزمین سر سفره رفتیم. البته به خاطر این که کسی درب در به استقبال نیامـده بـود، قـدری دوستان ناراحت شدند.

ناهار را به سبک عربی خوردیم. یعنی روی هر میز شش نفره، مجمعی بود که برنج و گوشت در آن بود. میوه های خوبی هم گذاشته بودند. بعد هم قطعات هندوانه و خربزه آوردند. مجموعاً پذیرایی خوبی بود. جای مرحوم آقای عمری خالی بود. در سالهای گذشته، منهـای سـال قبـل، خود آن مرحوم هم حضور داشت. حوالی ساعت سه برگشتم. امسال از دوستمان طـلال غـداف

خبری نشد. وقتی پرسیدم، گفتند ایران است. متاسفم شدم. زیرا سال گذشته، معلومات جـالبی در باره مدینه به بنده داد. امیدوار بودم امسال هم یک روزی را در شهر مدینه با ایشان بگـردیم و بر معلومات خود در شناخت مدینه بیفزاییم که نشد.

خیابان دائری اول شهر مدینه، همچنان در حال ساخت و ساز است. بخش نزدیک به شـارع ابی ذر، گویا از سال گذشته تـاکنون در حـال زدن زیرگـذر و بازسـازی اسـت. بـه همـین دلیـل ماشین‌ها در این قسمت با مشکل روبرو هستند. آخرین بناهای قدیمی که در داخل ایـن دائـری بود و از جمله کتابفروشی دوست آقای معراجی یعنی آقای دکتر ابودجانه تخریـب شـده اسـت. وی همان کتابفروشی داخل دانشگاه مدینه را دارد که امسال موفق به رفتن بـه آنجـا نشـدیم. وی خدایگان کتاب در داخل سعودی و به قول آقای معراجی جمال ناصیف اینجاست.

روز آخر اقامت در مدینه

صبح روز یکشنبه که آخرین روز اقامت ما در مدینه است، ساعت چهار بـه مسـجد و حـرم نبوی مشرف شدم. نماز را خوانده به سمت قبر مطهر پیامبر(ص) رفتم. هنوز چند بند زیـارت را نخوانده بودم که مأموری آمد و گفت: کتاب را ببند. گفتم: چرا نمی‌شود چند سـلام بـه پیغمبـر داد؟ گفت: کتاب را ببند. انت ملا و عالم. خودت ملا هستی و عالم می دانی. چنـد بـار تکـرار کرد. گفتم: اگر ملا هستم می دانم چه می‌کنم. شخص دیگری به کمک او آمد. اجباراً بنـده دور شدم چون زور آن ها زیاد شده بود و طبق قاعده بنده باید جا خالی می دادم. هنـوز هـوا تاریـک بود. به سمت بقیع رفتم. جمعیت زیادی بلافاصله بعد از نماز به اطراف بقیع مـی آیـد. در نـور اندکی که بود زیارت خواندم. صدها نفر در حال عکس گرفتن با موبایل بودند. در طول روز هم مرتب از خواندن کتاب دعا نهی می کننـد. گرچـه ایـن روزهـا بسـیاری دعاهـا را روی موبایـل گذاشته‌اند و از روی آن می خوانند! بالاخره تکنولوژی برخی از ایـن مشـکلات را حـل خواهـد کرد. موبایل کتاب نیست که جلوی آن را بگیرند. روزگاری بود که اجـازه گـرفتن یـک عکـس را نمی دادند حالا در تاریکی منتهی به صبح، صدها فلاش زده مـی شـد و مـأمورین هـم نشسـته بودند. در زیر پله های بقیع هم، همچنان مونیتورها به فارسی و اردو مشغول تبلیغ بودند. آن هـا در این حد که پیغمبر و صحابه به بقیع می رفتند زیارت را تایید می‌کنند که همین باعث استقبال بیشتر در رفتن به بقیع می شود. بقیه را هم کسی گوش نمی‌دهد. در جایی از بقیع هم نوشته بـود توجه داشته باشید که زیارت پیغمبر بخشی از مناسک نیست! سالهای قبل ایرانی ها بـه صـورت گروهی در زمین جلوی بقیع می نشستند و زیارت نامـه مـی خواندنـد، امـا در حـال حاضـر از

نشستن جلوگیری می کنند گرچه دیدم که در بخش های دورتر شماری از کاروانها نشسته‌اند.

امروز هم روزنامه المدینه، دیدگاه‌های علما و مفکران را در باره توسعه حرم نبـوی مـنعکس کرده است. در صفحه اول آمده است: «علماء و مسؤولون و مفکرون: توسعة الحرمین الشریفین دُرَر فی جبین التاریخ». البته در صفحه چهـار کـه گفتگوهـا آمـده بیشترشـان همـین مسـوولین حرمین شریفین هستند و تنها نام غریبه، مفتی لبنان است.

حرکت به سمت مسجد شجره

ساعت پنج بعد از ظهر از مدینه حرکت کردیم. نیم ساعت بعد در مسجد شجره بودیم. روال همان روال گذشته است. غسل کردیم و بعد هم گشتی در راهروی مسجد که چندین مغازه است زدیم. نان تازه ای بود گرفته خوردیم. ساعت شش و نیم داخل مسجد شده دعایی خوانـده شـد. مغرب، امام جماعت نماز را خواند. عشاء را هم آقای نجفی که مسؤول دفتر بعثه در مدینه است خواند. محرم شده، سوار شدیم. در بیست و پنج کیلومتری جـایی کـه اسـماک الحمـراء یعنـی رستوران ماهی بزرگ بود، غذای شب را تحویل گرفتیم. حدساً اینجا همان حمراءالاسـد اسـت. در ۱۸۵ کیلومتری ایستگاه اتوبوسها سابتکو بود که ایستادیم. یک پزشک ایرانی با کیفی نشسـته بود که هر کسی مشکلی دارد مراجعه کند. یکی از رفقا مراجعه کرد. هرچه تلاش کـرد بـه دکتـر تفهیم کند که چه مشکلی دارد نتوانست. خودش می گفت دلش پوده کرده یا ثقـل کـرده. دکتـر متوجه نشد. دوست ما گفت که پوده را خراسانی ها می گویند و ثقل را قمی ها و تهرانی ها، امـا دکتر گفت من همدانی هستم. یکی این پوده و ثقل رو ترجمه کند تا ببینم مشکل چیست. صرف نظر شد. ماشین حرکت کرد. یک و نیم شب بود که به مکه رسیدیم. به سرعت آمـاده شـدیم. دو نفری. عازم حرم شده، ساعت چهار اعمال تمام شد. همانجا که نماز طـواف را خوانـدم، بـرای نماز جماعت نشستم. چهار و ربع اذان گفت. ده دقیقه بعد اقامه. نماز شد و به هتل برگشتیم. تا دوازده خواب بودم. نماز و بعد هم ناهار و سپس اینترنت. سـر ناهـار قـدری بـا آقـای انصـاری کشمیری از علمای آنجا صحبت کردم. قرار شد یک صحبت مفصل داشـته باشـیم. اینجـا هـم طبقه همکف، هتل رمادا می توان وصل شد، اما بعد از ربع ساعت قطع شد. گفتند از مخابرات قطع شده است. حالا که به اتاق آمدم دوباره وصل شده است. خوشبختانه اینترنت در اتـاق مـا هم که در ظاهر طبقه دوم، اما در باطن با محاسبه چندین طبقه پارکینگ و رسـتوان طبقـه ششـم می شود، می گیرد.

عصری سر قرار رفتم اما آقای انصاری کشمیری که گویا خوابش برده بود، نیامد. تقریباً تمام

وقتم تا نزدیک غروب تلف شد. قدری سایت بازی و خبر خوانی کـردم. ایمیلهـای کـاری زیـاد است. مصاحبه آقای صدیقی را با پاسدار اسلام خوانـدم. بـه نظـرم وحشـتناک آمـد. دور و بـر ایشان، همیشه معجزه و کارهای عجیب روی می‌دهد. به نظـرم چشـم و پشـت چشـم ایشـان و اصولاً دنیای ایشان با بقیه یا دست کم ما فرق می‌کند. نزدیک عصر بـه دیـدن آقـای شهرسـتانی رفتیم. بعد از آن هم ساعتی در خدمت آقای موسوی گرمارودی بودیم. جالـب بـود. بخشـی از خاطرات گذشته را مرور کردند. یک غزل زیبا هم خواندند. آقای موسوی همه کاری از تـالیف، تحقیق، تاریخ و ادب می‌کنند. حالا مشغول نوشتن زندگی نامه حضرت زهرا(س) هستند. البتـه شعرشان چیز دیگری است. شام اندکی خوردم و راهی حرم شـدیم. نمـاز و طـواف مسـتحبی و قدری هم سوره انفال را خواندم. اخیراً روی بحث جهاد حساس شده‌ام؛ به ویژه جهاد ابتدایی که از کجا وارد فقه ما شده است. این که کفاری که کاری به کار مسلمانان ندارند یـا بایـد مسـلمان شوند یا جزیه دهند یا تن به جنگ. این اصل از کجا آمده است. این که عمـر اسـاس کـارش در فتوحات بر همین بوده شکی نیست، اما آیا این برداشت او از قرآن بوده، یا دستور پیـامبر(ص)؟ خود این مسئله که اسلام الزاماً باید با سلاح جهاد جهانی شود، یک نکته ای است که باید بیشتر مورد بحث قرار گیرد. آیا ما موظفیم به هر قیمت همه مردم جهان را مسلمان کنیم یا زیـر سـایت حمایت دولت اسلامی درآوریم؟ این مدت برای فهـم بهتـر ایـن مطلـب مرتـب قـرآن را مـرور می‌کنم. گرچه بنای نوشتن چیزی را ندارم و بیشتر برای دانستن است.

ساعت نه حرم مشرف شدیم و یازده برگشتیم. در راه قدری میوه خریدم. این ایام در مدینـه و مکه حس کردم که حضور عراقی ها محسوس است. بسیار فراوان هستند. معلـوم مـی شـود بـه تدریج پولی نصیب آنان شده، و راه هم گشوده گشته و آمده‌اند.

صبح روز سه شنبه ۱۳ تیرماه ساعت هفـت، صـبحانه را میهمـان آقـای شهرسـتانی بـودیم. صبحت های مفصلی شد. بنده پیشنهاد کردم که قم برای کارهای فرهنگی ـ تبلیغی خود و همین طور سیاست گزاری های کلان مذهبی نیاز به یک مرکز تحقیقات استراتژیک دارد تا امور سـایر مذاهب را با دقت علمی رصد کند. در این زمینه دوستان هم دفاع کردند و قرار شـد طرحـی در این باره تهیه کنیم.

خرید کتاب از کتابفروشی اسدی

ساعت نه بود که از هتل عازم کتابفروشی اسدی شدیم. همه اصحاب حاضر بودند. بنده، به علاوه آقایان معراجی، مهدوی راد، مهریـزی، عابـدی و جعفـری. کتابفروشـی اسـدی یکـی از

بهترین کتابفروشی های مکه است که به روز است و به علاوه کتابهای مورد علاقه ما را در زمینه های مذهبی، تراثی و ادبی دارد. تقریباً هر روز عناوین تازه ای به این کتابفروشی وارد می‌شود. حیف که به صورت ثابت کسی را اینجا نداریم که لااقل هفتگی چک کرده و کتابهای تازه را برای ما بفرستد. یک ساعت و نیم در آنجا کتابهای مورد نیاز را انتخاب کردیم. بنده بخشی را برای مجلس و بخشی را برای کتابخانه تاریخ خریداری می‌کردم. تک نگاری های فقهی در حوزه های اقتصادی و عبادی جالب توجه بود. آثار تاریخی کمتر دیده می‌شد. نمونه هایی نیز از مواجه با افکار جدید وجود داشت. چندین کتاب تازه درباره ابن تیمیه بود، موضوعی که سخت مورد علاقه وهابیان است و سالانه دهها عنوان کتاب در باره آن، در صدها هزار نسخه چاپ می‌کنند. این بار یک اثر دوجلدی در باره موقف او در خصوص اشاعره بود. کتابی دو جلدی و قابل توجه نیز درباره آرای فخر رازی موجود بود. کتابی در باره علائق فکری میان امامیه و صوفیه. توجه داریم که در اینجا همان اندازه که کتاب علیه شیعه منتشر می شود چندین عنوان کتاب علیه صوفیه نشر می شود. نام این کتاب العلاقة بین الصوفیة و الامامیة جذورها، واقعها، اثرها علی الامه است. نویسنده زیاد بن عبدالله الحمام تصمیم گرفته تا حساب هر دو فرقه را یکجا برسد! در مقدمه، اشاره به سوابق این بحث در آثار کامل شیبی و هاشم معروف حسنی کرده است. در پایان، نام ۴۸۷ کتاب به عنوان منابع آمده و از دهها سایت اینترنتی از جمله موقع آیت الله جعفر سبحانی هم یاد شده است. بعد از یک مقدمه، فصل اول جذور الصلة بین الصوفیة و الامامیة است. فصل دوم: مسائل الاتفاق و الاختلاف بین الصوفیة و الامامیة، فصل سوم اثر علاقة الصوفیة بالامامیة و موقف اهل السنة منها. کتاب در ۶۲۴ صفحه چاپ شده است. به هر حال بحث در این باره بدور از پیش داوری ها که این مؤلف از زاویه دید یک وهابی به آن نگریسته جالب است. تصوف در حال حاضر و البته قرنهاست که بیشتر در تسنن جا خشک کرده و در میان شیعیان به جز گروه هایی مانند گنابادی ها و ذهبی ها، چندان نفوذی ندارد گرچه روی کلیت فکر شیعه تأثیر داشته است.

یک قرآن هم چاپ شده بود که نکته تازه ای داشت. روی آن نوشته شده بود «التفسیر الموضوعی». البته هیچ تفاوتی با قرآن‌های معمولی نداشت، جز این که هر چند آیه که موضوع خاصی داشت با رنگی ویژه چاپ شده بود. ذیل آن هم یک کلمه موضوع آن چند آیه ریز نوشته شده بود. رنگهای مربوط به یک موضوع کلی یکسان بود. به هر حال کار تازه‌ای بود.

کتابی را هم در باره حج گزاری هندی ها بین ۱۵۰۰ تا ۱۸۰۰ به انگلیسی دیده بودم که

اکنون ترجمه عربی آن را یافتم با عنوان الحج الی مکه، الخبرةالهندیة ۱۵۰۰ ـ ۱۸۰۰. اصل کتاب از بیرسون و ترجمه از محمد خلیفه حسن است و دار کنوز المعرفة جده آن را در سال ۲۰۱۱ چاپ کرده است. حتماً باید مطالعه اش کنم.

کتابها را گذاشتیم تا کارتن کرده و فاکتورها را تحویل دهد. یک نسخه عکسی هم از دانشگاه ام القری برای یکی از دوستان می خواستم که به آقای اسدی سفارش دادم. امیدوارم بتواند نسخه ای تهیه کند. از آنجا بیرون آمده به دارمنهاج رفتیم. مکتبه ای که اساس کارش نشر آثار کهن اهل حدیث و البته تحقیقات جدید در قالب سلفی گری صرف صرف است، اما کتاب تازه چندانی نداشت. معمولاً هر دو کتابفروشی آثار ضد شیعه جدید داشتند که امسال اندک بود. کتابی با عنوان تعریف الناصب و احکامه الشرعیة عند الشیعة الاثنا عشریه گرفتم که از سلسله «حوار مع الشیعه» بود. نویسنده ابوانس مجدی محمود المکی و سال نشر آن ۱۴۳۲ بود. حالا نوشتن این کتابها یک روز کار دارد. سی دی های متون شیعی را برداشته و کلمه الناصبی و النصب را که بزنید تمام مسائل استخراج می شود. یک بعد از ظهر هم بعد از یک خواب نسبتاً مفصل می شود مرتبش کرد و می شود یک کتاب. بنده یک کارتن سیگاری از دارالمنهاج خرید کردم. اذان را که گفتند ما هنوز در مغازه بودیم. شاید یکی دو دقیقه هم گذشته بود. یک مرتبه ماشین ارشاد در آن سوی خیابان توقف کرده و اخطار کرد که ببندد. بعد هم فروشنده را خواست و چند کلمه ای با او صحبت کرد. در راه او را دیدم. گفت خیلی مهم نبود و فقط گفتند چرا وقتی صدای اذان بلند شد مغازه را تعطیل نکردید.

از آنجا عازم غذاخوری حضرموت شدیم. یک رستوران مخصوص یمنی های حضرموتی که البته تمیز نبود و همه روی زمین با موکتی بسیار کهنه و کثیف در یک سالنی نشسته بودند. گوشت و برنج یا مرغ و برنج. همه با دست می خوردند، اما احتیاطاً قاشق های پلاستیکی هم کنار مجمع بود. از آنجا درآمده ساعت دو بود که به هتل رسیدیم. خدا را شکر کردیم که به هر حال توانستیم بخش مهمی از کتابهای مورد نیاز را تهیه کنیم.

عصری خبر دادند که از طرف سعودیها به هتل آمده و از آقای حجت الاسلام شهرستانی خواسته اند تا جلسات عمومی و دیدارها را تعطیل کند. هر سال طی روزهای اقامت ایشان، شمار زیادی از مشتاقان از نقاط مختلف به مدینه و مکه می‌آیند تا با نماینده آیت الله سیستانی دیدار کنند. امروز نماینده ای از طرف سعودی آمده و با احترام از ایشان خواسته است تا تمامی این جلسات تعطیل شود. بهانه آن ها رفت و آمد زیادتر از حد بود.

نزدیک مغرب عازم حرم شدیم. به دلیل شلوغی نتوانستیم از باب اجیاد وارد شویم. به طبقه دوم و سوم رفتیم. طبقه سوم خلوت بود. بسیاری برای تماشای مسجد و دیدن طواف کنندگان به طبقه سوم می‌روند. دیدنی بود. نماز را خواندیم و پایین آمدیم. پیش از رفتن در خیابان شاهد بودم که در چند نقطه، کیسه پلاستیک برای بردن کفش ها داخل حرم توزیع می‌شد. یک نفر هم کنار در ورودی هندوانه را به دهها قسمت تقسیم کرده به مردم می داد. برخی هم وضو نداشتند، لیوانی از آب خوراکی برداشته سطل هایی گذاشته بودند، همان جا با آن لیوان آب غسل می‌کردند. آقای مهدوی راد چنین کرد. یک سوم آب هم زیاد آمد که نوشید!

گفتگو با آیت الله شیخ حسن جواهری

صبح روز چهارشنبه ۱۴ تیرماه دیداری با آقای آیت الله شیخ حسن جواهری داشتیم. از خاندان جواهری پرسیدیم. ایشان گفت شخصیت های خاندان جواهری همه روحانی و ادیب بودند. سید حسین بحرالعلوم می گفت: در جوانی وقتی به بیرونی صاحب جواهر می رفتیم شصت نفر بودند که همه محاسن سفید مثل مرغابی نشسته بودند. بعدها در دوره اخیر برخی از آن ها به مشاغل دیگر رفتند. وقتی من نجف بودم هفت نفر روحانی در خانواده ما بودند. یکی پدر من بود که در شاخه ما روحانی دیگر نبود. پدرم بیست سال فتق خودش را عمل نکرد. وقتی می خواست برود عمل کند به من گفت تا معمم نشوم نخواهد رفت. برای این که روحانی در خانواده بماند. وقتی من معمم شدم به بیمارستان رفت. محل عمل ایشان در بیمارستان ابن سینا در بغداد بود. سید کاظم شبر رئیس بیمارستان بود. پدرم را عمل کردند. شب سید کاظم شبر با سید مهدی حکیم به دیدن پدرم آمدند. یک پرستار جوان هم بود. پدرم تب داشت. دکتر به پرستار گفت: دو حبه یعنی قرص به ایشان بدهید تا تبش از بین برود. پدرم گفت: نه، اگر یک حبه بدهد(یعنی بوس) من خوب می شوم. سید مهدی حکیم هم بود، از خنده مرد. بعد از من شیخ علی و شیخ محمد برادران من معمم شدند. من در سال ۷۶ میلادی (سال ۵۵ ش) به ایران تسفیر یعنی اخراج شدم. بعد شیخ کاظم آمد ایران معمم شد. کم کم تعداد جواهری ها که معمم شدند زیاد شدند. حالا ۱۶ معمم در خانواده داریم. قدیم خانواده جواهریها یک خانواده علمی و ادبی بودند که به تدریج ضعیف شدند. الان شیخ علی ما شعر می گوید. من هم شعر می گویم. بعد از صاحب جواهر، فقط شیخ علی شیخ باقر استاد آقای حکیم فقیه بود و گویا یک هفت هشت ماه مرجع شده و درگذشت. بین ما و صاحب جواهر چهار نفر است. یعنی از صاحب جواهر تا من شش نفر می‌شود. خانواده ما تازگی قوی‌تر شده است.

در باره تحصیلات وی پرسیدم، ایشان گفتند: من در نجف درس خارج را پیش پدرم، آقای خویی و آقای صدر بودم. متولد ۱۳۲۸ ش هستم که ۱۹۴۹ میلادی می شود. من سه سال به درس آقای خویی رفتم. دو سال هم درس آقای صدر رفتم. سه سال هم به درس پدرم رفتم. بعد آمدیم قم، سه چهار سال درس آقای شریعتمداری رفتم. بحث مرتبی داشت و استفاده می‌کردیم. درس آقای سید علی فانی هم رفتیم و بحث آقای میرزا جواد تبریزی و آقای وحید. بیش از همه از این دو نفر اخیر استفاده کردم. سه چهار ماه بعد از آمدن، فارسی یاد گرفتیم و استفاده می‌کردیم. خاندان ما اصلش از جبل عامل بودند که به اصفهان آمدند.

در باره این که چرا خاندان جواهری در ایران شناسنامه ایرانی دارند پرسیدم. ایشان گفت: شیخ محمدرضا مظفر در مقدمه کتاب جواهر، بحثی در باره علت این که جواهری ها جنسیت ایرانی دارند آورده است. حکومت عثمانی به یکی از روحانیون از خاندان جواهری ها(پدر شیخ جواد صاحب جواهر) می گوید باید ۳۶ نفر سرباز به دولت بدهید. آن زمان دوره سربازی ۱۶ سال بوده است. این شخص هم که در حرم نماز می خوانده نتوانسته خانواده را راضی کند. حکومت او را دستگیر کرده به زندان می برند. در راه رئیس بلدیه نجف اینها را می بیند. خودش روضه داشته، متوجه این شخصیت از خاندان جواهری شده که در حال بردن وی به زندان بودند. شیخ را از آن ها می گیرد. وقتی اهالی نجف متوجه قضیه می شوند، اعتراضات مردمی برپا می شود. پسرش شیخ جواد به استانبول رفته و اعتراض می‌کند که این اعتراض به نجف منعکس می‌شود. بعد از آن شیخ جواد به سفارت ایران می آید و درخواست می کند که به این خانواده شناسنامه ایرانی بدهند تا به سربازی نروند. سفیر به نجف می آید تا اسامی افراد خانواده را در دفاتر بنویسد. حاکم نجف آمده و اعتراض می کند که اینها عرب هستند. سفیر ایران کلاهش را برداشته و گفت: این کلاه را بر سر نمی گذارم تا نام اینها را به عنوان ایرانی بنویسم. شیخ جواد مجدداً به استانبول رفته و حکم عزل قائم مقام را می آورد. گویا دولت عثمانی نمی خواست رابطه اش با ایران بد شود. در این وقت بود که سفیر ایران دوباره به نجف آمد و چندین خانواده از جمله جواهری ها و آل صافی را به عنوان ایرانی در دفاتر نوشتند.

البته بعدها برخی از جواهری ها که نیازمند مدارک عراقی شدند، رفتند و شناسنامه عراقی گرفتند، اما چندین نفر ایرانی ماندند. در سال ۴۷ سرشماری عمومی شد. شیخ محسن جواهری گفت که ما ایرانی هستیم، ایرانی بنویس. آن شخص گفت: نه شما عراقی هستید. او گفت: ما می خواهیم تابع دولت علوی شویم نه دولت عمری، یعنی عراقی. بالاخره ایرانی شدند و اقامه

گرفتند. جد ما شیخ عبدالرسول و برادرش شیخ محسن به ایرانی بودن چسبیدند و ایرانی شدند. حالا نود درصد از اعضای خانواده شناسنامه عراقی دارند، اما شاخه ما همچنان شناسنامه ایرانی دارند. به طور کلی سه شاخه داریم. برخی مدارک عثمانی دارند که الف هستند. برخی ایرانی داشتند و عراقی شدند که درجه ب هستند. شاخه سوم هم ایرانی هستند که ماییم. ما الان در عراق هستیم. اقامت می گیریم و هر دو سال تمدید می شود. البته همسر من عراقی است و بچه ها هم تابع آن ها عراقی هستند. یعنی دو شناسنامه ای هستند. برخی هم که عراقی شده بودند، چون نام پدرانشان در دفاتر بوده، شناسنامه ایرانی هم گرفتند. البته من هم بعد از پنج سال می توانم بگیرم، اما نخواهم گرفت.

آقای جواهری افزود: من دو سال شاگرد آقای محمد باقر صدر بودم. دو سال بحث اصول ایشان رفتم. بعد در ایران آقای سید کاظم حائری تقریرات اصول آقای صدر را برای ما تدریس می کرد.

بعد از صدام که به عراق رفتیم، کتابی در کتابخانه پدر و جدمان بود با عنوان ما قیل فی صاحب الجواهر و اولاده من الشعر. شعری هم در باره شیخ جواد بود که از زعمای سیاسی انقلاب عراق دوره اصفهانی و نائینی بوده است. الان این کتاب با اشعاری از من و برادرم شیخ محمد در باره صاحب جواهر و خاندان در هشتصد صفحه چاپ شده است. اسم کتاب اسنی الذخائر فی ما قیل فی صاحب الجواهر. دو نفر از اساتید با نام سید عبدالستار حسنی و شیخ ماجد حمد الطائی آن را تصحیح کرده اند و همین تازگی از چاپ درآمده است. این کتاب وضعیت ادبی این دوره را هم نشان می دهد. البته به اندازه همین کتاب، شعر درباره محمد مهدی جواهری شاعر بزرگ عراقی گفته شده است. وی شاعر عرب و پسر عمه پدر من و برادر عبدالعزیز جواهر کلام است که دایره المعارف الشیعیه را دارد و قریب شصت سال قبل در تهران چاپ شد. این عبدالعزیز اصلاً در ایران ساکن بود. از بچه های عبدالعزیز، گویا کسانی در تهران هستند، اما ما با آن ها آشنایی نداریم. ما نَه آن بخش کتاب، بلکه فقط اشعاری را که درباره علمای روحانی خاندان بود چاپ کردیم. آن کتاب در دست آن هاست.

از ایشان پرسیدم با محمد مهدی جواهری هم آشنایی داشتید؟ ایشان گفت: یک بار برای شرکت در کنفرانس فقه اسلامی به جده می‌رفتم. قرار بود از سوریه برویم. وقتی به فرودگاه سوریه رسیدیم در پاویون آقای اختری هم بود. در این وقت محمد مهدی جواهری هم آمد. با من مصافحه کرد. من گفتم: دایی! برای استقبال ما آمدی؟ گفت: فکر کردم شما برای استقبال

من آمدید. گویا آقای اختری از طرف آقای خامنه ای او را به ایـران دعـوت کـرده بـود. در دوران کودکی او را در نجف دیده بودم. در وقت فوت جد پدری ما به فاتحه آمد. به ما نقل کردنـد کـه وقتی ایشان پیش آقای خامنه ای رفتند، به ایشـان گفـت: انـا شـیعی و لکـن غیـر ملتـزم. آقـای خامنه‌ای گفته بودند: کنت اقدّرک لمواقفک ضـد الاسـتعمار و بـرای ایـن کـه صـریح هسـتید. جواهری چهار ماه در ایران بود و برگشت سوریه.

از شرکت ایشان در کنفرانس فقه پرسیدم که گفتند: بنده در دوره هفتم کنفرانس فقه اسـلامی دعوت شدم. پیش از آن کتاب الربا نوشته من در سال ۱۴۰۵ چاپ شده، و آقای تسخیری از این کتاب در منابعش استفاده کرده بود. بعد بنده را به عنوان خبیـر یـا کارشـناس بـه ایـن کنفـرانس دعوت کردند که الان دوره بیست و یکم است که شرکت می‌کنم. امسال شاید نروم چون در ۲۶ شوال خواهد بود که من در نجف درس دارم و نمی توانم شرکت کنم.

از تدریس ایشان در نجف پرسیدم و این که چطور شد به نجف رفتند. در پاسخ گفتند: بیش از چهار سال است که به طور رسمی به نجف برگشته‌ام. در نجف از من درخواست شد که فقـه معاصر درس بدهم. از وقتی که در این کنفرانس شرکت کردم به اهمیت بحث از مباحث جدیـد فقهی در حوزه فقه معاصر واقف شدم که آن مباحث را هم نوشتم و تاکنون هفت جلد آن منتشـر شده است. جلد هشتم تقریرات طلاب از درس بنده است که البتـه نـام جلـد هشـتم را روی آن نگذاشتم چون طلاب نوشته اند و به قلم آن هاست. یک جلد دیگر هم دنبـال آن خواهـد آمـد. رساله من در باره ربا در اصل رساله لیسانس من در دانشکده فقه نجـف بـود. در آن رسـاله مـن فقط فتاوا و تحلیل هایی در باره حکمت ربا آورده بودم، اما بعداً که به ایران آمدم آن را استدلالی کردم و چاپ شد. اصلش کوچک است. عبدالرزاق محیی الدین مشرف رساله مـن بـود کـه در عراق وزیر الوحده شد که بحث وحدت عربی میان سرزمینهای عربـی بـود. یـک عنـوان بـدون محتوا. یک وزیر شیعی که هیچ کاره بود. روحانیون شیعه می گفتند: وزیرا لِوَحـده. یعنـی وزیـر برای خودش! اول شاعر و معمم بود و بعد از لباس روحانی درآمد. ادیب برجسته ای بود. هفتـه ای یک روز از بغداد به دانشکده فقه نجف می آمد و تدریس می کرد.

از ایشان پرسیدم که شنیدیم شما در زمان صدام در نجف دستگیر هم شدید. ایشان گفتنـد: زمانی که در نجف بودم در سال ۱۹۷۴ بعثی ها دنبال ما آمدند. اتهام حزب الدعوه بود. مـن دو ماه مخفی شدم. بعد از خفا بیرون آمدم. من حزبی نبودم، اما بعداً حس کردم که در میان حزب الدعوه ای ها هستم و فضای اطرافم کاملاً حزبی بوده است. مدتی بعد، دوباره خبـر دادنـد کـه

دنبال شما هستند. باز مخفی شدیم. یک وقتی که خواستم تغییر مکان بدم ماشین ما را تعقیب و بنده را دستگیر کردند. اول در نجف و بعد به زنـدانی در بغـداد بردنـد و مـدت ۷۵ روز زنـدانی شدیم. بعد محکمه برپا شد. حاکم یک اخوانی بود. پرسید: چرا کار حزبی می کردیـد؟ گفـتم: نه، نمی کردم. پرسید: آیا این دولت اسلامی است. گفتم: ظاهرش اسلامی اسـت. خـودش کـه اخوانی بود اشاره به صدام کرد و با طعنه پرسید این اسلامی است؟ به هـر حـال مـن آزاد شـدم چون قبول نکردم که حزبی هستم. کسانی کـه بـا مـن دسـتگیر شـده بودنـد یکـی شـیخ خالـد اباذر(شیخ عطیه)، دیگری سید عمار ابورغیف، و یکی هم شیخ ماجد بدراوی بود که اعدام شد. من خودم را به نفهمی زدم، ایشان اظهار علم و اطلاع کرده بود. متاسفانه اعدام شد. یـک دلیـل آزادی من داستان دیگری بود. همان زمان هویدا به عراق آمد و رفـت بـه سـامرا. در آنجـا آقـای انصاری (پدر شیخ مهدی، هادی و رضا) به سامرا رفت و به هویدا نزدیک شـده و بـه گـوش او چیزی گفت. صحبت وی در باره ششصد ایرانی زندانی در عراق بود که به طور قاچاق بـه عـراق آمده بودند. گویا انصاری به خاطر این ملاقات با هویدا گرفتار شد و بعـد از آن هـیچکس او را ندید و اعدام شد، اما این دیدار سبب شد با وساطت هویدا، ایرانی هایی که بین فـلان تـاریخ و فلان تاریخ زندانی شده بودند آزاد شوند. ما هم بر اسـاس همـان قـرار آزاد شـدیم. در بـاره مـن نوشتند که چون ادله ای برای حزبی بودن او پیدا نشده، آزاد می شود.

پرسیدم که پدر شما هم از روحانیون شهید خاندان جواهری است. چه اتفاقی افتاد؟ ایشـان گفت: وقتی ما به ایران رانده شدیم، و این در سـال ۵۸ بـود، بعثـی هـا دوبـاره سـراغ طـلاب و روحانیون آمدند. در این وقت پدرم به من نامه نوشته و ضمن آن از آقای خویی نقل کـرد کـه بـه ایشان گفته بود، به او بگو که «لاتخف نجوت من القوم الظالمین». این نامه گویا توسط بعثی ها باز و دیده شده بود. از طرف دیگر پدر من در نجف مدافع آقای خمینی هم بود. آن موقع خیلی ها در نجف مخالف ایشان و کارهای انقلابی بودند، اما پدرم با آن ها مقابله می کـرد. در وقتـی که انقلاب پیروز شد، پدرم پنج بیت شعر برای من فرستاد که آن ها را برای امام خمینی بخوانم. من هم به منزل ایشان در قم رفتم. ایشان ما را می شناخت. از پدرم پرسید، اما دیدم بـا آن همـه رفت و آمد، جای خواندن آن اشعار در آنجا نیست. خیلی شلوغ بود و امام هم جدی بـود. بعـد سید حسین پسر حاج آقا مصطفی آمد. گفتم پدرم این شعرها را فرستاده و او هم گرفت و گفـت مطمئن باش که به آقا خواهم داد. شعر این بود:

ابا المصطفی سُدّدت فی کل خطوة

و حالفک التوفیق فی القرب و البعد
نهضتَ لدین الله دیست اصوله
و غُیّر من أحکامه محکم القصد
فیا قامعا للظّلم و الجور ناهضا
بدین الهدی تهدی البسیطة بالرشدی
تغیّب عنا بدر وجهک بازغا
بطهران بعد لیل العمی تُهدی
هبطتَ و روح الله أنت من السماء
لیملأها عدلا بنُصرتک المهدی

آقای جواهری گفتند: من شرح این مسائل را با همین شعر در غایة المأمول نوشته‌ام و افزودند: آن وقت من این شعر را از رادیو آبادان خواندم بدون این که خودم را معرفی کنم، اما گفتم که شعر از کیست. شاید بعثی ها این را هم شنیده بودند. پدرم هم جری بود و تند صحبت می کرد. همین ها باعث شد که ایشان را دستگیر کردند که دیگر خبری نیافتیم. آن وقت در آستانه جنگ عراق آن ها می خواستند هر کسی که در عراق و به خصوص نجف ممکن بود و احتمال داشت با آن ها مخالفت کند از سر راه بردارند. برای همین پیش از هجوم به ایران، طلبه ای را (در ظاهر) نزد پدرم فرستادند. می خواستند ببینند موضع ایشان چیست. پدرم به آن طلبه می گوید با اینها همکاری نکنید اینها از یهود نجس تر هستند. به هر حال پدرم به زندان رفت. آقای خویی خیلی تلاش کرد. آن ها این مطلب را برای ایشان آورده و نشان داده بودند. آقای خویی بعدها به اطرافیان گفته بود که در عجبم از محمد تقی که از این افراد تقیه نکرده است. برادرم شیخ محمد که تا بعد از انتفاضه عراق بود هم گفت که وقتی کسی پیش پدرم آمد، پدرم خیلی به حکومت تندی کرد. من ترسیدم. بعد از رفتن او به پدرم گفتم: چرا اینها را در حضور این شخص گفتید؟ پدرم گفته بود این پسرِ بنَای ماست. بعد از انتفاضه، برادرم شیخ محمد گفت همان پسر بنا را دیده که با هلیکوپتر برای کشتن شیعیان به نجف آمده بود. معلوم شد همان موقع جاسوس دولت بوده است. هر چه بود به خاطر آن اشعار و این مطالب یا نامه که به من نوشته بود و جز اینها پدرم زندانی شد. بعد از آن دیگر از پدر خبری نداریم. هیچ پرونده ای هم پیدا نکردیم. ولی در پرونده سید حسین بحرالعلوم درباره همسایه های او که یکی هم پدرم بود، آمده بود که شیخ محمد تقی اعدام شده است. شفیق جواهری برادر شیخ ضیاء هم که از

کادرهای اولیه حزب الدعوه بود از خاندان جواهری بود که اعدام شد. هشت نفر جـواهری غیـر معروف هم اعدام شده اند. افراد برجسته خاندان جواهری، همین شفیق و پدر من هستند. پـدر من با آقای صدر دستگیر شدند. شش ماه قبل از حمله صدام به ایران شهید شد.

من خودم دو بار دیگر هم زندانی شدم. یک بار برای بیرون کردن از عراق، اما وقتی دیدند که من پرونده دارم که درخواست جنسیه عراقی کرده‌ام آزادم کردند، چون قانوناً این طور بـود. چنـد ساعت بیشتر طول نکشید. بار سوم خواستند. معلوم شد اطلاعات عراق ما را خطرناک تشخیص داده و درخواست ما برای گرفتن جنسیه عراقی رد شده بود. در جایی زندانی موقت شدم. شیخی در آنجا بود اصرار کرد که برو ایران، او گفـت: حـالا کـه خواسـته انـد برویـد برویـد. مـن هـم خوشحال شدم و حکم تسفیر گرفتم و آمدم ایران. آن وقت برخی که می خواستند از عراق بیرون بیایند حاضر بودند هزار دینار عراقی(پانصد مثقال طلا) بدهند و گذرنامه ای بخرند و از کشـور بروند. طبیعی بود که من خوشحال شوم. همان موقع سید جعفر بحرالعلوم به گفت: مـی تـوانم حکم تسفیر را لغو کنم. گفتم: خیر. به پدرم هم نگو. من می خواهم بروم و آمدم.

بعد از سقوط صدام می‌خواستم جایی را در نجف بخرم. تأخیر کـردم، زمـین گـران شـد تـا بالاخره بعد از سه سال جایی را خریدم و در طول چهار سال ساختم. کم کـم بـه طـور موقـت و حالا هم تقریباً دایمی به نجف منتقل شدم و خانواده را هم راضی کردیم. خانم بنده دختـر سـید موسی بحر العلوم از علمای نجف است که چهار نفر از برداران، چهار نفر از خواهرزاده ها، دو نفر از برادرزاده‌های ایشان با یک نفر از بچه های خواهرم که تک پسر بود به شهادت رسیدند. از این خانواده بیش از ۲۵ نفر به شهادت رسیدند.

ادامه سفر

امروز ظهر چهارشنبه برای ناهار به بعثه مقام معظم رهبری در مکه دعوت داشتیم. دو سـالی است که جناب آقای حجت الاسلام و المسلمین خادمی مسئولیت ایـن دفتـر را دارد. سـالهای قبل هم همین میهمانی برپا بـود. جنـاب آقـای شهرسـتانی و همگـی دوسـتان حاضـر بودنـد، جمعیتی بالغ بر یک صد نفر. بسیار خوب برگزار شد. یکی از دوستان در آنجـا گفـت کـه سـال گذشته، یک عرب سنی با شمشیر یا قمه وارد مسجد النبی شده و شش ایرانی را مجروح کـرده و علاوه بر آن چهار عرب را که احتمالاً خواسته‌اند جلوی او را بگیرنـد زخمـی کـرده اسـت. ایـن شخص تاکنون در زندان است و اخیراً کسانی واسطه شده‌اند که رضایت بگیرند. وی گفته بـود، به من گفته‌اند که اگر هفت شیعه را بکشم به بهشت می روم. یـک بـار هـم نسـبت بـه یکـی از

روحانیون معظم قم، توهین دیگری شده که اعتراضاتی در پی داشت و وزیر حج عربستان نیز بشدت ناراحت شده است. همچنین یک مصری به یک دختر خانم ایرانی در مسجد الحرام حمله کرده بود که او هم تاکنون در زندان است. اظهار نظر دوستان این بود که منهای برخی از موارد، از جمله دستگیری ۲۲ روحانی در طول این یک سال عمره، که البته غالباً برای ساعاتی در بند بودند، طی این دوره از عمره، رفت و آمد و کارها بسیار روان انجام شده است.

از کتابفروشی اسدی خبر گرفتم که خریدهای کتابی بنده نزدیک به نه هزار ریال شده است. باید ببینیم چقدر باید برای ارسال کتابها به ایران بدهیم. فکر کنم سال گذشته کیلویی هشت ریال بود. این مبلغ علاوه بر کتابهایی است که در دارالمنهاج و یا مدینه خریداری کردیم.

مصاحبه با آقای انصاری کشمیری

عصر روز چهارشنبه ۱۴ تیرماه قراری با آقای انصاری گذاشتم، چون قرار قبلی منعقد نشد. ایشان یکی از شخصیت‌های مذهبی ـ سیاسی کشمیر هند هستند و بارها به وزارت در این ایالت رسیده‌اند. از ایشان در باره خانواده شان و همین طور فعالیت های شیعیان در نواحی کشمیر پرسیدم. توضیحات ذیل را عنایت کردند که همانجا یادداشت کردم.

بنده از خانواده ای کشمیری هستم. خانواده ما در قرن هشتم هجری از ایران به کشمیر رفته است و تا به حال خانواده ما یکسره روحانی بوده است. نخستین شخصیتی که از ایران به کشمیر آمده ملا محمد عالم انصاری بوده است. ایشان همراه سید حسین قمی رضوی از اولاد موسی مبرقع بوده و وارد کشمیر شده‌اند. اینها نخستین شیعیان در کشمیر هستند. دو سه قرن گذشت. کشمیر یک منطقه کوهستانی بود و سروصدایی نداشت. خیلی ها قصد تسلط بر آنجا را داشته‌اند. مغولهای هند کشمیر را زیر سلطه خود درآوردند. عشیره چک که یکی از عشیره های بزرگ بودند، شیعه بودند. الان آن حالت قبیله ای از دست رفته است. آخرین پادشاه یوسف پادشاه چک بود که مرد خیلی خوبی بود. با مغولها جنگید. بعدها اکبرپادشاه با وی رفاقت کرد و او را بردند و کشتند. بعد از آن کشمیر متفرق شد و تحت سلطه درآمد. بعدها که انگلیسی ها آمدند، یک خانواده هندی در پنجاب بودند که کشمیر را از انگلیسی ها خریدند! آن وقت شش میلیون روپیه دادند و همه آن را یکجا خریداری کردند. مهاراجا رنجیت سینگ همان خانواده ای بود که خریداری کردند. هنوز هم اینها هستند. دکتر کارنسینگ که آدم مهمی در هند هست. کشمیر در حال حاضر نه میلیون جمعیت دارد. در حدود ۱۷ درصد شیعه امامی هستند. مقصود کشمیر هندوستان است. یک طایفه ای از نوربخشی در منطقه لداخ هستند که حدود هزار نفر

هستند. البته در کشمیر در گلگت که زیر نظر پاکستان است، پنج شش هزار نوربخشی و تعدادی آقاخانی هست. در طرف ما آقاخانی نیست.

اسم بنده افتخار حسین انصاری پسر ملامحمد جواد انصاری پسر ملاحیدرعلی انصاری پسر ملامصطفی انصاری پسر ملامحمد جواد پسر ملامحمد تقی پسر فضلعلی دوم پسر ملااحمد پسر ملافضعلی اول است. متولد ۱۹۴۳ هستم. اول پیش پدر درس خواندم. بعد از فوت پدر به لکنهو رفتم. شش هفت سال آنجا بودم. آن زمان علما، فضلا، خطبا و مدارس خوبی در لکنهو بود. سید محمد بن باقر العلوم یک از علمای وقت بود. مولانا نصیر ملت نوه صاحب عبقات، مولانا محمد نقی، مولانا محمد زکی، مولانا محسن نواب، مولانا ابن حسن و عده ای دیگر بودند. لکنهو مرکز مهمی بود. در نجف سه و سال اندی بودم. درس سید عبدالکریم کشمیری می رفتم و چند جای دیگر. بعد از نجف به کشمیر برگشتم. اوضاع خانه و کاشانه چندان مناسب نبود. باید بر می‌گشتم. وقتی من نجف بودم، امام خمینی آمد. ایشان خانواده ما را می شناخت. من هم به ایشان نزدیک شدم. فکر های ایشان در ذهن من نشست. در کشمیر بحث انقلاب و اینها نبود. بیشتر در فکر حفظ مسلک بودند. من یک قدری کارها را سیاسی کردم. به آن ها گفتم که حقوقی دارید. این مسأله آثار خوبی داشت. قبل از آن، حکومت ها در هند به شیعه توجه نداشتند، اما حالا هر کسی می خواهد حکومت داشته باشد، به شیعه هم توجه دارد. ما شیعیان در انتخابات شرکت کردیم و چند نماینده در پارلمان محلی داریم. مدتی هم بنده وزیر صنعت و حرفه و چند وزارت دیگر هم بودم. یکبار دو سال، یک بار سه سال، یک بار هم یک سال وزیر شدم. الان هم در پارلمان محلی هستم. متاسفانه شیعیان چندان موقعیت برجسته فرهیختگی ندارند. در گذشته اینجور بود که شیعه ها آموزش دیده بودند و حکومت دست آن ها بود، اما به تدریج این تسلط را از دست دادند. دو خانواده علمی در آنجا هستند، یکی خانواده موسوی و دیگری خانواده انصاری. تقریباً رهبری دست اینهاست. هر مسأله ای باشد بین اینها حل و فصل می شود. این دو خانواده حکم عدلیه برای شیعیان دارند و کمتر به عدلیه رجوع می کنند. الان البته خیلی از شیعه ها تحصیل کرده هستند، اما این که شیعه یک برجستگی ویژه داشته باشد نیست؛ اما از نظر دینی، چند مدرسه داریم. مدرسه امام رضا (ع)، مدرسه امام صادق (ع)، مدرسه باب العلم.

الان یک اختلافی در شیعه هست. بعضی طلبه ها که از قم برگشتند، متوجه نیستند که چطور باید در مردم نفوذ کنند. اینها حرفهایی می‌زنند که مردم آنجا قبول نمی‌کنند. مثلاً یکی از

آن ها آمده کتابهای آقای مطهری را چاپ کرده است. کتاب حماسه حسینی را چـاپ کرده‌انـد و برای آن مسابقه گذاشته‌اند. ما نمی‌خواهیم عزاداری را عوض کنیم. در هند، شیعیان با عـزاداری باقی مانده‌اند. اینها قدری متجدد شده اند. حرف ما این است که هر چه در ایـران هسـت نمـی شود در کشمیر آورد. اولاً باید مثل ایران زمینه در اینجا درست شود. آنجـا هفتـاد هشـتاد سـال است این حرفها مطرح، و کم کم این فضا ایجاد شده است. در ایران مردم کتابخوان هستند، اما در کشمیر این طور نیست. شاید ده درصد مردم آنجا کتابخوان هستند. شما باید بدانیـد بـا چـه کسی روبرو هستید. ما اولاً باید مردم را درست کنـیم. گـاهی هـم مسـائل سیاسـی ایـران را در کشمیر می‌آورند، یا در باره شکل عزاداری حرفهایی از ایران می آورند و اینجـا مشـکل درسـت می‌کنند. خوب فتواها در این باره مختلف است. ما نمی خواهیم در کشمیر اینها انعکاس داشته باشد. به نظرم باید فقه، نماز، روزه و اینها را درست کنیم. یک بار رفـتم یـک روسـتا. سـر مـزار رفتم، دیدم دویست نفر ایستادند اما فقط پنج نفر قرآن می خوانند. این رسـم اسـت کـه بعـد از درگذشت سر مزار می‌روند. من این را که دیدم به آموزش توجه کردم. این قصه مربوط به بیسـت و پنج سال قبل بود. من گفتم یک ساعت بچه اول صبح قبل از مدرسه یا کار بیاید اینجا آموزش ببیند. الان جایی نیست که کمتر از نود درصد بچه ها قرآن خوان باشند. دیگر علما هـم شـروع کردند و مدارسی باب کردند. خوب این کار فرهنگی است.

در کشمیر حدود سی چهل نفر معمم هسـتند. امـا تشـکلی ندارنـد. همـین اختلافـات کـه بخشی از ایران می آید، اجازه نداده که یک جامعه روحانیت منسجم باشد. وقتی انقلاب شد من آمدم ایران و با مرحوم بهشتی هم از قبل آشنایی داشتم. من از همه مراجع نماینـدگی داشـتم. از آقایان خویی، امام، شاهرودی، شریعتمداری، میلانی و گلپایگانی. فارسی را هم در همین رفت و آمدها یاد گرفتم. وقتی نجف رفتم اکثر علما با یکدیگر فارسی حرف می زدند. اوائل انقـلاب دو ماهی در خدمت امام بودم. بعدها که با خانواده آمدم، بـه دیـدار خصوصـی امـام رفتـیم. در نجف هم که بودند من رفت و آمد داشتم. برادرم امجد که سال گذشته در همین عمره بود در باره امام خیلی تحقیق کرده است. حتی قبر جد امام را هم می شناسد. با خود ایشان خیلی برای این کار مسافرت رفتیم. امجد مدتی در بیمارستان آقای گلپایگانی بود از سال ۱۹۷۵. آقای پسندیده ایشان را بعد از انقلاب فرستاد کشمیر که تحقیق کند. ایشان هم همه چیـز را در ایـن بـاره پیـدا کرد.

ادامه سفر

شب نیمه شعبان که شب پانزدهم تیرماه هم است، حرم مشرف شدیم و دعای کمیل را که خواندن آن در این شب وارد شده، خواندیم. شب های نیمه شعبان که چند سالی است در مکه هستیم، مسجد الحرام بسیار شلوغ است. دیشب طواف تا نزدیکی آخر کف مسجد آمده بود. همه مسلمانان به جز وهابی ها از این شب استقبال می کنند و همان طور که سالهای قبل هم نوشته‌ام یمنی های اسماعیلی بسیار زیاد هستند.

حوالی ساعت نه صبح برای محاسبه کتابها به کتابفروشی اسدی رفتم. چندین کتاب تازه آورده بود. واقعاً شگفت است، روزانه کتابهای تازه دارد. ای کاش ممکن بود این کتابها به صورت هفتگی یا حتی ماهانه به ایران منتقل می‌شد. در میان کتابهای جدید شخصی به نام ظافر سعید شرقه دو کتاب چاپ کرده بود. یکی درباره جریان اعتزال در دنیای معاصر بود که نهج الاعتزال نام داشت. کتاب دیگر وی التنویون و الموقف من الاخر «الامامیة نموذجا». قبلاً هم اشاره کردم که سلفیه دو جبهه مهم دارند که یکی صوفیه است و دیگری امامیه. جبهه سوم نوگرایان هستند که کار این سلفی ها را خراب می کنند و کم هم نیستند. در این کتاب از آن ها با عنوان التنویون یا روشنفکران یاد شده است. این همان جریان نواعتزالی است که در کتاب دیگرش به آن پرداخته است. اما این کتاب، نیمه اولش در تعریف گرایش عقلی اسلامی در دنیای معاصر است. وی از اشخاص و احزابی که در این زمینه فعال‌اند مانند اخوانی‌ها، حزب التحریر، و اشخاصی مانند محمد غزالی، محمد عماره، حسن الترابی و جمال البنا یاد کرده است، اما نیمه دوم، بحث از مواضع جریان عقلی مزبور نسبت به انشعابات فرقه ای در جهان اسلام است. این بخش را که مطالعه می کنیم در می‌یابیم هدف اصلی نویسنده بیان این نکته است که جریان های یاد شده، آن دشمنی لازم را که باید با امامیه و شیعه داشته باشند، ندارند. گلایه او این است که این روشنفکران سعی کرده اند نکات مثبتی از امامیه و تاریخ آن بیان کنند. فضای حاکم بر کتاب، همان خشونت سلفی در برخورد با امامیه و تکرار جملات ابن تیمیه و دیگر نقلهای کهنی است که در باره به قول آنان رافضه مطرح شده است. وی عباراتی از محمد عماره را که نوعی تعدیل در دیدگاه های اهل سنت نسبت به امامیه است، نقل و به وی و دیگران حمله کرده است. وی به زعم خود، تک تک آنچه که این عقل گرایان در باره مسائل و موضوعات مختلف در میان امامیه و دیگر فرقه ها مطرح کرده‌اند را مورد طعن و نقد قرار می دهد. این کتاب در حجم ۳۸۰ صفحه منتشر شده است.

امروز کتاب دیگری هم دیدم با نام یوم الغفران «احتفال الرافضة بمقتل عمر بن الخطاب» از شیخ محمد مال الله که مکتبة الرضوان السلفیه آن را در سال ۲۰۰۴ منتشر کرده است. کتاب در ۱۲۳ صفحه با تصاویری از مسائل مربوط به آن قضایاست. اسباب شگفتی است که این ماجرای به قول قاضی نورالله شوشتری، عوامانه تا چه اندازه برای شیعه مشکل درست کرده است.

در حالی که برخی از کتابهای تازه را خریداری می‌کردم دیدم که روی برخی از آن ها، آمده است: الصندوق الخیری للحمایة عن انتشار الرسائل العلمیه. معلوم شد که صندوق حمایت از انتشار پایان نامه ها در ریاض تشکیل شده و ضمن کمک به نشر کتاب، سعی می‌کنند تا کتاب با قیمت پایین منتشر شود. روی این کتابها قیمت ثابت کتاب حک شده و امکان گران فروختن آن وجود ندارد.

قیمت کتابهای خریداری شده نزدیک به ده هزار ریال سعودی شد و ۹۰۰ دلار هم برای ارسال آن ها به ایران پرداختم. دوستان دیگر هم هرکدام کمتر یا بیشتر کارتن های خود را آماده کرده و قرار شد که فردا صبح همگی به ایران فرستاده شود.

ظهری یکی از دوستان را دیدم که در باره تاریخ شیعه در عربستان تحقیق می‌کند. می‌گفت احتمال می‌دهد شیعیانی در مکه باشند که در حال تقیه اند، اما اطلاعات دقیق نمی توان در این باره به دست آورد. در میان خاندانهایی مثل آل غنام که سابقاً از مطوفین بودند، همین طور سادات آل سقاف و عیدروس و غیره هم باید کسانی باشند که علائق شیعی داشته باشند. این خانواده ها در حال حاضر بین مکه، جده، یمن و اندونزی پراکنده هستند. این جماعت گویا مراسم مذهبی هم دارند.

پیش از مغرب ساعتی خدمت آقای آیت الله مقتدایی بودیم. بحث در باره مسائل حوزوی بود. گلایه دوستان ما این است که کار پژوهش در قم جدی نیست و این کار باید از پایان نامه ها شروع شود. دوره مدیریت ایشان تمام شد، اما روشن نیست دقیقاً ایشان خواهد ماند یا آن که آقای حسینی بوشهری که ایشان هم در کاروان ماست، مدیر حوزه خواهد شد. باید در انتظار روزهای بعد از بازگشت باشیم. آیت الله مقتدایی گفتند که حدود دو سال قبل سایتی افتتاح شد که پاسخ شبهات به دانشجویان خارج از کشور را بدهد. برای افتتاح این سایت آقای م. زاده تماس گرفت و افتتاح شد. در قم هم جایی را گرفتند و برنامه ها شروع شد. چندی بعد حدود صد میلیون به حساب ریخته شد، اما ما از ترس وابستگی و استفاده تبلیغاتی از آن، آن را باز پس

فرستادیم. آن کار هم تعطیل شد!

واقعیت این است که شبهات موجود برای دانشجویان خارج از کشور زیاد شده و لازم است حوزه در این زمینه کار درخوری انجام دهد. روز به روز شرایط اعتقادی دانشجویان جوان ایرانی در خارج از کشور مشکل تر می شود و نیاز به تغذیه فکری و حل معضلات و مشکلات بشدت محسوس است.

صبح جمعه ۱۶ تیرماه مشغول مطالعه و نوشتن بودم. بخشی از پایان نامه یکی از دانشجویان را مرور می‌کردم. اطلاعات جالبی در باره ضریحی داشت که قرار بوده در اواخر دوره قاجاری روی قبور ائمه در بقیع نصب شود. این تلاشی بود که امین السلطان آغاز کرد، اما به جایی نرسید.

ظهر بعد از نماز، در خدمت دوستان در هتل شهداء بودیم. جمع کاروان ما، جمع بسیار مفصلی از دوستانی است که از لبنان، هند، لندن، عراق و ایران در آن حضور دارند. محور این کاروان جناب آقای شهرستانی است و مدیر هم جناب جواد مبصری و دوستان دیگری که همراهی دارند. بعد از ناهار آقای مدنی دقایقی صحبت و از آقای شهرستانی که سبب اتحاد این جمع شده تشکر کرد. از علما، آقایان مقتدایی، سید علی محقق داماد، عابدی، گرامی، علامی، افتخار حسین انصاری کشمیری، سید جمال موسوی اصفهانی (که حالا امام جماعت مسجد موسی بن جعفر (ع) در بلوار کشاورز است و آثاری هم به عنوان تألیف و ترجمه دارد و اکنون سنش بالای هشتاد است)، سید علی حائری، رکنی امام جمعه بندر لنگه، چندین نفر از خانواده جواهری از جمله شیخ حسن جواهری و بسیاری دیگر حضور دارند. این آخرین ناهار جمعی ما بود.

دیدار با عبدالوهاب ابوسلیمان، فقیه و مورخ تاریخ مکه

عصری قدری استراحت کرده ساعت چهار و ربع برای دیدن آقای عبدالوهاب ابوسلیمان عازم منزل ایشان شدیم. نام وی عبدالوهاب بن ابراهیم بن محمد ابوسلیمان است و در حال حاضر عضو هیئة کبار العلماء بالمملکة السعودیه، اما قیافه‌اش هیچ به علمای اینجا نمی‌خورد، چون ریش را از ته یا ماشین کرده یا تراشیده بود. سبیل مختصری هم دارد که البته چون سفید است چندان معلوم نیست. وی استاد فقه و اصول بوده و دکترایش را هم در دانشگاه لندن در بخش مطالعات شرقی و افریقا در سال ۱۳۹۰ق ۱۹۷۰ گرفته است. سالهاست که بازنشسته شده و کتاب و مقاله می‌نویسد. مصاحبه‌ای با وی در مجله الوراق شماره هفتم که نشریه

شهرداری مکه است شده که جالب توجه است. شرح حـال او در آنجـا آمـده و گفتـه شـده کـه ولادت وی در سال ۱۳۵۶ ق در شهر مکه است. بعد از بازگشت از لندن به عنـوان اسـتادیار در جامعه الملک عبدالعزیز در مکه تعیین شده و در سال ۱۳۹۸ بـه مقـام اسـتادی رسـیده اسـت. پستهای اداری متعددی هم در طول این سالها داشته و بارها به عنوان استاد میهمـان در دانشـگاه های اروپا و کشورهای عربی تدریس کرده است. تیتری که مصاحبه‌گر از مطالب وی درآورده و جالب است این است: «لسنا بحاجة الی فقیه یحفظ النصوص و لکنا بحاجة الـی فقیـه یعـیش الواقع». در این مصاحبه بیشتر در ارتباط با تخصص وی در تـاریخ مکـه پرسـش شـده اسـت. خودش به ما گفت: من فقیه هستم نه مورخ، اما کارهای تاریخی او در حوزه شناخت مکه متعدد است. وی در این مصاحبه از اصل اجتهاد دفاع کرده و می گوید: مهم نیسـت کـه فقیـه بـه ایـن مذهب یا آن مذهب تعلق داشته باشد، بلکه مهم آن است که «منفتحا علی عصره یمثله فکـرا و اجتهادا». از بحثهایی هم که با ما داشت همین انفتاح آشکار بود. وی دو بار به ایران آمده بـود و با آیت الله شیخ جعفر سبحانی رفاقت داشت به طوری که مرتب از وی با تعبیر «شیخ جعفـر» یاد می‌کرد. می گفت باز هم حاضر است به ایران بیاید، مشروط بر آنکه کنفرانسهایی که دعوت می‌شود رنگ سیاسی نداشته باشد. قم که به این فکرها نیست. تحصیلات وی در انگلـیس روی او مؤثر بوده و خود وی در پاسخ این پرسش که با توجه به تحصیل شما در فرنـگ آیـا فکـر مـی کنید زبان انگلیسی در کارهای فکری و نوشتاری شما مؤثر بوده است یـا نـه، ایـن امـر را تأییـد می‌کند که بدون شک بوده است، زیرا «لانک تعرف طرائق الامـم و مناهجهـا و اسـالیبها». وی روی مجله «الوراق» هم تأکید دارد که می‌تواند به صورت تخصصی پیش رفتـه و منبعـی بـرای تاریخ مکه باشد. در ادامه فهرستی از تألیفـات وی را آورده کـه بـالغ بـر ۶۱ عنـوان اسـت. ایـن فهرست نوشته‌های وی را به صورت موضوع دسته بنـدی کـرده و بخـش چهـارم آن آثـار وی در تاریخ مکه است: الحرم الشریف الجامع و الجامعه: بحثی در باره نهضت فقهی در مکه در قرن چهاردهم هجری (چاپ ۱۴۱۷). العلماء و الادباء الوراقون فی الحجاز فی القـرن الرابـع عشـر الهجری، باب السلام فی المسجد الحرام و دور مکتباته فی النهضة العلمیـة و الادبیـة الحدیثـة (چاپ ۲۰۰۸)، الحرمان الشریفان و جامع الزیتونة، کتاب الجواهر الحسان فی تراجم الفضلاء و الاعیان من اساتذة و خلان از شیخ زکریا عبدالله بیلا که وی تحقیق و مؤسسه الفرقان در لندن چاپ کرده است (در ضمن گفت که عضو نویسندگان موسوعة الحرمین الشریفین از زکی یمانی است و اشاره کرد که وی بشدت بیمار است)، رحلات علماء مکه العالمة فی القرن الرابع عشر

و آثارها فی الاقطار الاسلامیه، بحث الاجـازات العلمیـة فـی السـنة المطهـرة مصـادر تاریخیـه للحرکة العلمیة که چاپ نشده است (معلوم می شود برخی از این عناوین مقاله است)، الافتـاء و المفتون فی مکة المکرمة و المدینة المنورة قدیما و حدیثا؛ اما کتابی که نسخه ای از آن را به ما داد این بود: کتاب مکتبة مکة المکرمة قدیما و حدیثا: دراسةموجزة لموقعها و تاریخها و ادواتهـا و مجموعاتها. این کتاب در باره محل مولد النبی (ص) است که تبدیل به مکتبه مکه مکرمه شده است. کتاب بسیار مفصلی است. خودش تأکید کرد که بعد از کعبـه دو نقطـه مقـدس قـدیمی هست. یکی بیت خدیجه و دیگری مولد النبی. این کتاب که در ۴۶۰ صفحه در همـین امسـال یعنی ۲۰۱۲ چاپ دوم شده به تفصیل این بنا را مورد بحث قرار داده است. پرسیدم که می گویند شیخ عباس قطان شهردار مکه این نقطه را از دست تخریب نجات داد. او تایید کـرد. بازسـازی هم با کمک مالی خواهرش فاطمه انجام شد. این اثر یک کار منحصر به فرد در باره یـک مکـان مقدسی است که در حال حاضر همچنان پابرجا مانده و کتابخانه است. البتـه خانـه خدیجـه را خراب کردند و در نقطه بسیار بدی در کنار دستشویی ها طرف مسعی است. تصاویری از زمـان خاک برداری آن در دست است. یکی از آثار دیگر او که بـا مشـارکت دیگـران نوشـته فهرسـت مخطوطات همین مکتبه مکه المکرمه است. به ایشان یاد آور شدم که من پایان نامه ای را در باره تاریخچه این کتابخانه در همان کتابخانه دیده ام. تأیید کرد و گفت کار من متفاوت است. بـرای من این جالب بود که وی داماد محمد طاهر کردی مؤلف موسوعه بسـیار بزرگـی اسـت کـه بـه عنوان تاریخ مکه المکرمه نوشته شده است. او گفت که اواخر حیاتش، کتابهایش را برای ملـک یا یکی از شاهزاده ها فرستاد. آن زمان چهل هزار ریال برای وی فرستادند که پس فرستاد. بحث در باره ابراج مکه شد که مقابل باب ملک فهد و عبدالعزیز ساخته شده. گفت که همـه عـالم بـا این کار مخالف هستند. البته این کار ادامه دارد. در باره مسجد البیعه صحبت شد. گفت کـه در کتاب منی، التاریخ و التشریع که در سال ۱۴۲۸ چاپ شده بحثـی در ایـن بـاره دارد(ص ۳۷). بعد هم داستانی در باره اینکه چطور این مسجد از تخریب نجات یافت نقـل کـرد. او گفـت در شورایی از مهندسین و علما که تشکیل شد یک نظر این بود که اینجا محل پارکینگ باشد. یکـی از مشایخ هم تاکید داشت این کار بشود چون مصالح مسلمین ایجاب می کند! وی تاکیـد کـرد که هدف تخریب آن بود که بحمدالله با موافقت اکثریت و گنجاندن بندی قرار شـد تـا بمانـد و الان هم هست. البته بنده اضافه کنم که مسجد البیعـه از حالـت طبیعـی‌اش کـه در درون یـک شعب بود درآمد. چون اطراف را صاف کردند. در واقـع سـعودی هـا در حـال تخریـب حالـت

طبیعی شهر مکه هستند. اگر تا امروز دو تا پنج درصد کوه‌ها را برداشته‌اند با سرعتی که دارند به زودی این درصد به بیست درصد و حتی بیشتر هم خواهد رسید. این نکته ای است که باید سایر مسلمانان به آن حساسیت نشان بدهند؛ البته یکی از مشکلات مکه این است که فضای مسطح بسیار اندکی دارد، اما به هر حال، نباید وضع طبیعی شهر به هم بخورد. در باره خودکشی الحارثی نویسنده کتاب الاثار الاسلامیة بمکة المکر مه سؤال کردم. گفت گویا مسائل خانوادگی داشت. مثل اینکه یکی از بچه هایش هم به القاعده پیوسته بود. بدهی های زیادی هم داشت. به هر حال مشکلات داخلی بود. رفاقتی هم با عبدالملک دهیش داشته که گفت او هم مریض است. دهیش کتابی در باره علائم حرم مکی داشت که پایان نامه دکتریش بود و قبلاً به چاپ رسید. اخیراً کتابی در حجم دو برابر از مؤسسه تاریخ مکه که اصل آن در ریاض و فرع آن در مکه است در باره همین موضوع منتشر شده که گویا در نقد کار دهیش است. منزل وی در عزیزیه در نزدیکی دارالهادی، که بعثه ایران است، در شارع القطری بود. در بیشتر خانه‌های این قبیل افراد که وضع مالی نسبتاً خوبی دارند، کلفت‌های خارجی و غالباً فیلیپینی دیده می‌شود، اما روشن بود که وضع استاد خیلی هم خوب نیست با این حال کلفت داشت. سابقاً در منزل آقای دهیش بیش از ده نفر بودند. این جا یک نفر را دیدیم که البته زن بود. پذیرایی خوبی هم شد. چایی قرمز و سبز، شیرینی و آب میوه. دیدار قریب یک ساعت به طول انجامید. بسیار سودمند و مفید بود. کتاب دیگری هم که به اما اهدا کرد الترک فی التشریع و التکلیف بود که در باره این بحث است که ترک کاری توسط پیامبر (ص) چه لوازم تشریعی و تکلیفی در پی دارد. نگاهش به فقه مقاصدی و اهدافی بود و این نشان می‌داد که در هیئت کبار العلماء مملکت سعودی یک تحصیل کرده فرنگ، با ریش تراشیده، عالم به فقه و تاریخ و روشنفکر وجود دارد. از بقیه خبر نداریم.

بعد از خروج از منزل ایشان همراه یکی از دوستان به عزیزیه رفتیم و برخی از وسائل مورد نیاز را تهیه کرده راهی هتل شدم. پس از شام به حرم مشرف شده، طواف کردم. این روزها توفیق خواندن چندین بار مناجات شعبانیه را پیدا کردم. در واقع، در طواف بیشتر همین مناجات را می‌خواندم. به علاوه هم شب نیمه شعبان و هم شب جمعه، در طواف، دعای کمیل را بیش از هر چیز مناسب دانستم. امشب به نسبت دو شب قبل قدری خلوت تر بود. از دوازده گذشته بود که به هتل برگشتم.

در فرودگاه جده: خاطره ای از استاد گرمارودی و شریف واقفی

صبح روز شنبه ۱۷تیرماه ساعت ده و نیم به سمت جده به راه افتادیم. مراحل تحویـل بـار و چک گذرنامه بسیار سخت گذشت. نزدیک ساعت پنج بود که اعلام کردند تـاخیر دارد. اکنـون که این سطور را می نویسم در خدمت جناب استاد گرمارودی هستم. هـر کـدام از دوسـتان در گوشه ای نشسته و مشغول گفتگو هستند. در یکی از شبهایی که نشست دوسـتانه بـوده، جنـاب گرمارودی خاطره و شعری را خواندند. از ایشان خواهش کردم عین آن را برای بنده تعریف کنند. ایشان فرمودند:

تابستان ۱۳۴۶ بود. شاه تاجگذاری کرد. در آبان همان سال مرحوم شریف واقفی که رئـیس انجمن اسلامی دانشکده آریامهر بود، از همه دانشجویان تهرانی خواست تا نفری یک تومـان(و هر کس خواست بیشتر) بدهند و جشنی برای اولین مناسبت مذهبی بگیرند تا به رژیـم بگوینـد که جشن باید برای امامان باید باشد نه شاهان. گفته شد کـه پـیش رئـیس دانشـگاه هـم رفتـه و درخواست کمک مالی کرده بود، اما وی به بهانه نداشتن بودجه نداده بود. شریف گفته بود: اگـر بخواهیم برای شاه جشن بگیریم چطور؟ نهاوندیان رئیس وقت دانشگاه تأمل کـرده و گفتـه بـود فردا سر بزن ببینم چه می شود کرد. شاید قصد مشورت با بالادستی‌ها را داشت. مشهور بود کـه روز بعد صد هزار تومان به وی داده بود. شاهد آن که سی دانشجو لباس متحد الشکل داشتند که روی آن نوشته شده بود سرویس امام زمان علیه السلام. با خط آبی روشن، روی رنگ سـرمه‌ای یقه. از دم در دانشگاه تا انتهای سالن اجتماعات قالی قرمز کناره انداخته شده بود. در ۱۶ آبان که مصادف با نیمه شعبان بود مقرر شد کـه نخسـتین جشـن باشـکوه برگـزار شـود. آقـای مطهـری سخنران اصلی بود. آقای مطهری به من گفتند که وی از من خواسـته کـه از شـاعری بخواهنـد، قصیده ای در این باره بگوید تا برابر قصیده ای که شاعری از اساتید دانشگاه در باره تاجگـذاری گفته بود، قرار گیرد. قصدش این بود که از ایـن شـاعر هـم دعـوت کنـد تـا در صـف اول میـان مدعوین بنشیند تا دریابد برای که می باید قصیده گفت. بعداً آقای مطهری فرمودند که من تلفن شما را به ایشان(شریف واقفی) دادم تا با شما هماهنگ کند. من بارها پیش از منبر آقای مطهری در مراسم های دانشگاهی شعر خوانده بودم. یک بار هم که نتوانستم بروم، ایشان اسم برده و دعا کرده بود. شریف واقفی با من تماس گرفت و گفت: می‌دانم که شما بیشتر شاعر نوپرداز هستید، اما می‌خواهم این شعر را تعمداً در قالب قصیده بسرایید. گفتم: دعا کنید. در صدد خواهم بـود. خوشبختانه شعر آمد. نام این شعر «خورشید پنهان» است و اشعاری از آن که به خاطر دارم این

است:

رخشنده خنده سحر از شرق شد پدید — رنگ سیاه شب ز رخ آسمان پرید
وان تیره اخمهای شب از چهره زمین — با بوسه های سرخ فلق گشت ناپدید
تا خیمه های تیره شب را برآورد — وانگه بپا کند به افق چادر سپید؛
از دامن خیام سحر دست های صبح — گل میخهای کوکب سیمینه می‌کشید
گویی که از نیام یکی تیغ صیقلی — ناگه جهید و پرده شام سیه برید
یا کس سیاه جامه‌ای از سیمگون تنی — با دست از کنار بر و دوش بر درید
آنک خور از ره آمد و در دشت خاوران — زرین سپاه بی حد خود برپراکنید
تا چشم زخم کس نرساند بدو زیان — هرجا خور این عروس دل افروز می چمید؛
ابر سیاه دود از اسپند می گرفت — و از پیش پیش در ره او تند می دوید
از سوی تابناک افق می شتافت پیش — یک خیمه ابر پاک فروهشته سپید
چونان که موج‌های کف آلوده بلند — از دور دست سینه دریا شود پدید
نک خور به جایگاه بلند خود ایستاد — وانگه به بال نور به هر سوی پرکشید
هم در کنار لاله ی وحشی گزید جای — هم سوی سوسن و سمن بوستان چمید
یک بوسه داد و جان و تن شبنمی ستد — بوسی گرفت و خون به رخ سرخ گل دوید
وانگاه تا به دیده نرگس نگاه کرد — برقی ز التهاب شگرفی در آن بدید
زین برق التهاب به چشمان پاک او — دانست کز شکفتن یک غنچه شد پدید
همراه بوسه های زر آفتاب صبح — در بوستان سامره این غنچه بشکفید
یک لمحه در سراسر گیتی ز مولدش — هر سنگ وچوب دل شد واز شوق بر تپید
یک لحظه جان خسته ی این روزگار — پیر در بستر زمانه بدین مژده آرمید
آزادگی سرود که شد مهدی آشکار — نک بندهای بردگی زور بگسلید
آمد غریو عدل که اینک من آمدم — وین نغمه تا به کاخ ستم پیشه گان رسید
لبخند کبر و ناز ستم بارگان ز بیم — چون جغد از خرابه لبهایشان پرید
بشکفت چون شکوفه که در بوستان دمد — در شورزار قلب ستم دیدگان امید

***

باز آی ای چو بوی گل از دیده‌ها نهان — کز رنج انتظار تو پشت فلک خمید
باز آ که دیده در همه نامردم جهان — دیری است تا که رادی و آزادگی ندید

توفنده خشم خلق به دلها چو موج بحر — لرزنده جسم دهر ز بیداد همچو جسم بید
رحمی تو ای طبیب دلِ دردمند دهر ر — اهی که دیگر، از همه سو، بسته شد امید
بس کرد موسویّ و فرو خورد گفته را — کین رشته شد داراز و نیارست برتنید

(استاد این شعر را به همین مقدار برای بنده املا کردند).

بعد از خواندن شعر که آمدم پایین، آن استاد شاعر به احترام بنده نیم خیز شده و احسنت گفت و افزود که این قصیده، یادآور قصاید فرخی، سیستانی و عنصری بلخی است. گفتم: استاد اجازه بفرمایید که یادآور شعر ناصروخسرو باشد که گوید:

من آنم که در پای خوکان نریزم — مرین گوهری لفظ درّ دری را

و خدا گواه است که تا گردنش قرمز شد، چون پیام شعر بنده را دریافت.

بالاخره پس از دو ساعت تأخیر در ساعت هشت شب به وقت ایران حرکت کردیم. اکنون که این سطور نوشته می شود در هواپیما عازم ایران هستم. فکر می کنم نیم ساعت دیگر ـ ان شاءالله ـ خواهیم رسید. یکی از دوستان قصد خواندن نماز در هواپیما را داشت که اجازه ندادند و گفتند فقط روی صندلی می‌تواند نمازش را بخواند. امیدوارم به وقت برسیم.

***

امسال یکی از میهمانان همراه ما آیت الله سید علی محقق داماد بود. سال گذشته، مصاحبه ای با ایشان داشتم که به نظرم از چند جهت اهمیت داشت. قصدم آن بود که در طول سال گذشته، بیشتر در این باره جستجو کنم، اما متاسفانه نشد. حالا همان مصاحبه را که آن هم ثمره همین عمره است، اما عمره ۹۰ در اینجا می گذارم.

گفتگو با آیت الله سید علی محقق داماد

در باره تأسیس ذخیره علوی و بنای یزدان شهر

ساعت ده روز سه شنبه ۲۱ تیرماه (۱۳۹۰) خدمت حاج آقای آیت الله سید علی محقق داماد رسیدیم. خدمتشان عرض کردم دلم می خواهد اطلاعاتی در باره پدرشان بدهند و همین طور ذخیره علوی. فرمودند: پدرم در طول زندگی عمده همتش روی بحث و درس بود و چیزی جز آن ندارد. خاطراتی هم که دیگران گفته اند عمدتاً مربوط به همین درس و بحث است. در حوزه اجتماع و غیر درس و بحث، ایشان خاطرات خاصی نداشتند.

در باره صندوق ذخیره باید عرض کنم که ابتکار این کار از تهران بود. گویا صندوق جاوید اولین صندوقی بود که در بازار بین الحرمین درست شد. یکی از مؤسسان، سید تقی خاموشی از

خواهر زاده های حاج طرخانی بود. شاید سه چهار ماهی می شد که صندوق جاوید در تهران افتتاح شده بود. ایشان با حاج محمد تقی اسلامی آشنا و به قم آمده بودند. به آقای اسلامی پیشنهاد شده بود که در قم هم این کار را شروع کنند. ایشان هم از بازاری های بسیار متدین بود. من هم بعد از فوت والد در مسجد بازار می رفتم که ایشان این مطلب را مطرح کرد. بنده به دایی‌ام حاج آقا مرتضی حائری پیشنهاد کردم و گفتم بهتر است از آقای روحانی و میرزا علی احمدی استفاده کنیم. برای اولین بار جلسه ای در منزل آیت الله حائری از حدود بیست نفر از خیّرین تشکیل شد. تقریباً همه یا اکثرشان از دنیا رفته اند. بحث از اعتماد اولیه بود و این که پولی در میان گذاشته شود. داستان صندوق از همانجا شروع شد. بعدها یک جمع هشت نفری به عنوان هیئت مؤسس تشکیل شد. چهار روحانی بودیم و چهار نفر از بازار. البته آقای حائری داخل این کارها نشد. بازاری ها، حاج آقا تقی هاشمی، حاج متوسل، حاج محمد تقی اسلامی و حاج ابراهیم منتظری. حاج یدالله رجبیان هم انتخاب شده بود، اما قبول نکرد. روحانی ها هم بنده و آقایان مشکینی، روحانی و احمدی بودیم. شاید این مسائل حوالی ۴۹ یا ۵۰ باشد. بنده از اسفند ۴۸ به مسجد بازار رفتم. در وقت ثبت، چون آقای مشکینی در مسائل سیاسی ورود داشت، اسم ایشان به صورت رسمی نیامد. بنابرین اعضای هیئت امنا هفت نفر شدند. البته آقای مشکینی تا مدتها در جلسات شرکت داشتند. شاید صندوق ما دومین صندوقی بود که تأسیس شد. یعنی بعد از تهران. گویا مشهد بعد از این است(آقای مهریزی گفتند: به نظر می رسد مشهد قبل از این بوده است). صندوق هیچ خصوصیتی نداشت که صرفاً به روحانیون کمک کند، صندوقی عمومی بود. هیچ محدودیتی وجود نداشت.

دنبال کار صندوق بحث خانه ها پیش آمد. ابتدا شخصی در اواخر باجک زمینی در حدود پنج هزار متر بابت سهم به مرحوم آقای آیت الله حائری واگذار کرده بود. ایشان از من خواستند آن را میان طلبه ها تقسیم کنند. من مخالفت کردم و پیشنهاد کردم که با سرمایه گذاری صندوق آن ها را می سازیم. ۳۳ منزل ۱۲۰ متری شد. همین پذیرفته شد. این سی و سه منزل تنها به طلاب داده شد. زمین کنار چهار امامزاده بود و خیابان آنجا هم به نام حائری نامیده شد. این اولین طرحی بود که برای خانه سازی شروع کردیم. بنا بود تا قسط آخر را نداده اند حق فروش نداشته باشند ولی بعد از آن در فروش آزاد هستند. از اقدام مرحوم آیت الله مرعشی در باره زمین های آخر آذر خبر داشتیم که مسائلی پیش آمد که باعث شد ما زمین ها را تقسیم نکنیم، بلکه آن ها را بسازیم.

بعد از آن پروژه صفا شهر شروع شد. وضع خانه برای مردم بد بود. آقای حائری با تولیت در میان گذاشت. تولیت هم آن زمین را به آقای حائری داد. این هم مربوط به پیش از انقلاب است که یک صد دستگاه ساخته شد. آن موقع مسؤولین دولتی هم گاه حمایت می کردند. در جریـان صفا شهر، بحبوحه کمبود سیمان پیش آمد، چون چند طرح بزرگ شده بود. ما در جریـان صـد دستگاه، گرفتار نبود سیمان شدیم. آن زمان صندوق ذخیره در پاساژ صفا بود. کسی آمد که نامـه بدید من از وزیر می گیرم. رفت و گرفت. آنجا مربوط به طلاب و غیر طلاب بود. تنهـا در حـد هزینه پول گرفته می شد. این مجموعه بالای مجموعه مفید نزدیک کوه است. در این کارها، تنها بنده به طور مستقیم درگیر بودم. رفقای ما حتی از بازاری ها نبودند. تنها کمکِ بنده، آقای شاکر، باجناق بنده بود که کمک می کرد و الان هم در بیمارستان مشغول کار است.

پروژه سوم ما یزدان شهر بود. قطعه زمینی شامل ۱۳۵ هزار متر. مرحوم حاج غضـنفر یـزدی با حاج عباس علی قولیان به شراکت، این مزرعه را داشتند. هر دو پیش از آمدن به قم در تهـران بساز و بفروش بودند. درآمدی که پیدا کردند آمدند قم. گویا با وساطت آیت اللـه حـائری ایـن مزرعه را از تولیت خریده، و مشغول کار و تلاش شده بودند. زحمـت زیـادی بـرای احیـای آن کشیده بودند. این اواخر حاج غضنفر مریض شده بود و تصمیم گرفته بـود ثلـث خـودش را در زمان حیاتش هزینه کند. بالاخره سهم آن دو جدا شد و در نتیجه ۱۳۵ هزار متر کـه ثلـث حـاج غضنفر بود، توسط ایشان به مرحوم آقای آیت الله حائری واگذار کرد. ایشان هم که اجـازه نمـی داد چیزی به نام خودش باشد، دستور داد زمین به صندوق واگذار شود. این زمین راهی نداشت و امکان تقسیم زمین هم نبود چون فایده ای نداشت. بنابرین طرح سـاختمان را مطـرح کـردیم. ساواک مانع شد. در همان وقتی که صفا شهر را می ساختیم، من مشهد بودم، اخوی زنگ زد که ساواک چند بار زنگ زده که شما را می خواهد. آمدیم قم. زنـگ زدیـم. گفتنـد بیاییـد سـاواک. رفتیم. بعد از چند ساعت معطلی تقی زاده آمد. صحبتش در باره صفا شهر بود. گفت: شما مـی دانید اینجا خطرناک است؟ گفتم: چه خطری؟ گفت: اگر کسی از اینجا شهر را بـا آرپـی جـی بزند، می دانید چه خطر مهمی شهر را تهدید می کند؟ همان زمان در سالاریه چند خانه ساخته شده بود. به تقی زاده گفتم: شما از فلان شرکت پول می گیرید اعتراض نمـی کنیـد، امـا روتـون نمی شود از ما بگیرید این حرفها را می زنید. خیلی ناراحت شد و گفت: چنین حرفـی نیسـت. من قبلاً خبر داشتم که شخصی به نام ثروتی که معاون دیگـر سـاواک بـود، جـایی را در همـان نزدیکی خریده بود. تقی زاده گفت: او خریده. گفتم: بلـه ولـی ارزانتـر. بـالاخره آرام شـد. بعـد

پرسید: آنجا را به نام چه کسی می خواهید بکنید. گفتم هیچ کس. پرسید: اسمش چه خواهد بود؟ گفتم: صفا شهر. این اسم از همان وقت مطرح شد. تابلو را زدیم که گویا هنوز هم همان تابلو هست.

بحث ساخت یزدان شهر در سال ۱۳۵۶ مطرح گردید. ابتدا مخالفت ساواک سبب توقف کار شد. حدود چهار پنج ماه به انقلاب مانده ساواک قدرتش را از دست داد. از همان موقع شروع به تسطیح و ساختمان سازی کردیم. اولین آجر آن را ۱۵ بهمن ۵۷ نصب کردیم و این مربوط به دکّه ای بود که به عنوان دفتر ساختیم. همین آقای شاکر آن موقع در آن دفتر مستقر بود. ۲۲ بهمن انقلاب شد. ۲۳ بهمن رفتم سری بزنم، دیدم جمعیتی در حدود ۲۰۰ نفر در آن بیابان بودند. وحشت کردم. یک مشت کارگر و بنّا آمده بودند، کار می خواستند. به حاج حسن خوش گفتار که معمار ما بود، گفتم کاری بکند که لااقل لوله کشی کوچه ها شروع شود. دلمان می خواست اینها مشغول کار باشند. تا اینها این کارها را انجام دادند، نقشه ها هم آماده، و بین همین افراد تقسیم شد و سپس خانه سازی شروع شد. در ظرف شش ماه توانستیم چهارصد خانه را تحویل بدهیم. البته فقط سفت کاری تحویل شد و قرار بر آن بود تا نازک کاری با نظارت خودشان انجام شود. افراد صاحب این خانه ها هم آدم های بسیار ضعیفی به لحاظ مالی بودند. پولی برای هزینه های بیشتر نداشتند. طبعاً بخشی را آماده کرده در آن می نشستند. آدمی هم داشتیم که همان طور رفته، و در بنای فقط سفت کاری شده ساکن شده بود. طبعاً شهرسازی آنجا را هم باید خودمان انجام می دادیم. خیابانی هم که الان از خط آهن تا میدان اول یزدان شهر هست، یک باغ بود که مجبور شدیم قسمتی از آن را برای خیابان بخریم. مدارسی را هم طراحی کردیم. دکاکینی هم در برخی از نقاط ساختیم که قسمتی از هزینه ها را از آن ها درآوردیم. خیابانی که الان به نام جمهوری هست، آن زمان در طرح نبود. معمار ما از ادامه ۴۵ متری صحبت کرد که قسمت اولش را تولیت طراحی کرده بود. صبحت از امتداد آن مطرح شد. ساختمان هایی هم بود. تلاشی کردیم تا حدود این خیابان را تعریف کنیم که آقای اردهالی این کار را کرد و پس از طراحی خیابان، معلوم شد کار آن روز ما دقیق بوده است. ۴۵ متری به طوری طراحی گردید که زمین های حاج غضنفر سمت چپ آن افتاد که یزدان شهر در آن ساخته شد. در حال حاضر بیمارستان ولی عصر هم در همانجاست. در تمام واگذاری خانه ها، قیمت را بر اساس هزینه حساب می کردیم، اما دکان ها را بیشتر ارزش گذاری کردیم و فروختیم و از پول آن ها کار شهرسازی را انجام دادیم. در این وقت آقای قولیان هم بخشی از زمین های

خود را به ما واگذار کرد که الان آن را محله پانزده خرداد می گویند. زمین آقای قولیان ۴۵ هـزار متر بود. طرحی برای یک درمانگاه داشتیم. آقای قولیان آمد و گفت: من یک زمین ده هزارمتری در سمت چپ ۴۵ متری دارم می دهم تا بیمارستان ساخته شود. البته قدری از زمین های دیگر را هم خریدیم که در حال حاضر بیمارستان ۲۷ هـزار متـر اسـت. یـک زمـین ۳۷ هـزار متـری روبروی بیمارستان بود که آقای قولیان آن را به بیمارستان داد تا خانـه هـایی بـرای بیمارسـتان و دکترها ساخته شد. بعداً اختلافی میان قولیان و برخی از ملاکین زمین های اطـراف پدیـد آمـد. من را حَکَم قرار داد. رفتیم. من متوجه شدم که بخشـی از زمـین آن افـراد مـدعی متعلـق بـه آن هاست که ایشان مدعی آن است. یک آسیاب بود و زمین های ضمیمه آن هـرنج همـان آسـیاب است. ایشان از دست ما عصبانی شد و همانجا وسط بیابان رها کرد و رفت. بعد احساس کردیم که دنبال کرده که آن سی و هفت هزار متر را که برای بیمارستان داده پس بگیرد. کار به دادگستری کشید و دادگاه رأی به مالکیت بیمارستان داد. زمین سر چهار راه نیز، به همسر آقای قولیان تعلق داشت که از او امضا گرفته بود تا به ما واگذار کند، اما ما درباره آن به شـک افتـادیم و آن را پـس دادیم. راهی که به سمت دانیال می رود، از وسط زمین همان خانم رد می شود. فکر من این بود که خدای ناکرده در این قبیل کارها شک و تردید نباشد و این قبیل افراد خیّر هم بدنام نشوند. در زمانی که بحث دادگاه مطرح شد و ایشان واخواهی داده بود، به بیمارستان آمد. به ایشـان گفـتم خودت واگذار کردی. حالا هم ما به زمین بـرای خانـه دکترهـا نیـاز نـداریم. بهتـر اسـت خانـه سالمندان ساخته شود. قبول کرد. رفته بود بهزیستی و با آن ها صحبت کرده بـود، امـا مـا اقـدام کردیم و الان متعلق به بیمارستان است. ورثه اش هنوز هم دنبال ماجرا هسـتند. الان یـک سـال است که ساختمان سالمندان نیم کاره مانده است. الان سه چهار سال می شود قولیان که خدای رحمتش کند فوت کرده است. جمعاً ۱۵۰۰ واحـد سـاختمان از خانـه و مغـازه در یـزدان شـهر ساخته شد. صفا شهر را چون دنبال صفائیه بود به این نام، نام گذاری کـردیم. یـزدان شـهر هـم زمینش به اسم قلعه یزدی ها بود که از همان نام آن دو نفر، یعنی قولیان و حاج غضنفر که یـزدی بودند گرفته شد و ما تبدیل به یزدان شهر کردیم.

در باره خودم عرض کنم که بنده متولد ۱۳۲۱ هستم، اما این که از چـه زمـانی بـه فکـر کـار خانه سازی افتادم باید بگویم که از قدیم در فکر پدید آمدن خانه های موقت برای طـلاب بـودم که ساخته شود. این پیشنهاد را اوائل مرجعیت آقای گلپایگانی به سـید مهـدی دادم کـه اقـدام و انجام نشد. در محفلی آقای صدوقی، دایی و والد بودند. ایشان زمینـی را کـه بعـدها درمانگـاه

قرآن و عترت شد خریده بود به هفت صد هزار تومان . من همان طرح را گفتم کـه ایشـان قبـول کرد. آنجا را فروخت و زمین صدوق را ساخت که البته با نظر مهندسین آنکـه همـین بازرگـان و شرکت او بودند، بیشتر آموزشی شد با تعدادی خانه که مورد نیاز استادان آن بود. بعـدها کـه در شورای عالی حوزه بودیم دنبال این طرح را گرفتم.

داستان شهرک مهدیه هم طرحی بود که از قبل انقلاب داشتیم. روزی آمـدیم و زمـین هـای آنجا را دیدیم که موات دولتی و منابع طبیعی بود. دنبال کردیم بگیـریم، دولـت بـه مـا نـداد. تـا انقلاب شد. محمود هاشمی رفسنجانی اول انقلاب فرماندار قم شد. ایشـان از قبـل در جریـان کارهای ما بود. خودش دنبال کرد و نامه ای نوشتیم و ماجرا را زنده کـردیم. بـالاخره زمـین را از همین جایی که اول دانشگاه قم است تا آخرش به ما دادند و به نام بنده هم صادر کردند. با کـار در یزدان شهر از اینجا غافل شدیم. آن موقع مدرسه عالی قضائی و تربیتی طلاب در همین اوائل صفا شهر در ساختمان هایی که تولیت ساخته بود (توسط دستگاه مهندس بازرگان) شروع به کار کرد. کم کم این مدرسه توسعه یافت و دنبال جا می گشت. به ایشان گفتم زمینی داریم. رفتـیم و دیدیم. زمین دانشگاه قم را به ایشان دادیم. باقی مانده زمین مانده بود. یک روز هـم آقـای فـاکر دنبال زمین برای چاپخانه جامعه مدرسین می گشت. باز رفتیم دیدیم. نپسندید. خودمان به فکر افتادیم. روزی با اعضای شورا که مرحوم فاضل لنکرانی، افتخاری و دیگران بودند به سراغ زمین رفتیم. تصمیم تاسیس شهر مهدیه از آنجا شروع شد. حدود صد و اندی خانه را با پـول صـندق ساختیم و بعد واگذار کردیم.

در جمع ۱۵۰۰ واحد اعم از خانه و دکان در یزدان شهر، ۱۰۷ منزل در صفا شهر و ۳۳ مورد در چهار امامزاده و ۱۲۰ خانه هم در آغاز طرح شهرک مهدیه کار ما بوده است. (تمام)

سفرنامه حج تَمتّع

(مهر ۱۳۹۱)

این حقیقتاً توفیق الهی بود که امسال، پس از ده سال، توانستم به حج تمتع مشرف شوم. بـه ویژه که همراه دوستان خوبی بودم که وجودشان سبب کاهش خستگی‌ها و افزایش شادابی مـن در این سفر پرمخاطره بود. بر اساس تجربه‌ای که خواندن سفرنامه های دیگران حاصل کـرده و یا خود طی سالها به دست آورده بودم، سعی کردم نکاتی را یادداشت کنم کـه بعـدها بـه کـاری بیاید. گو این که بسیاری از این مطالب، اگر توسـط نویسـنده امـروزی خوانـده شـود، اهمیتـی ندارد، اما فکر ثبت برخی از مسائل برای آینده و آیندگان را هم باید کـرد. تلاشـم ایـن بـوده تـا سخنی غیر مستند نقل نکنم، اما بسا مطالبی باشد که نیاز به تحقیق بیشتر دارد. اصولاً سـفرنامه در حد یک سفرنامه ارزش دارد نه بیشتر. در باره دوستانم، شاید حق مطلب را ادا نکرده باشـم، این از آن روست که هر کسی مشغول کار خویش بود و بنده اطـلاع وافـی و کـافی بـه ویـژه از مدیریت حج و مسائل جاری آن نداشتم. این را می‌دانم که جناب قاضی عسـکر، امیـر الحـاج ایرانیان، عاقلانه عمل می‌کرد و همین مانع از پدید آمدن بسیاری از مشکلات می شـد. بـه هـر روی آنچه را می‌شنیدم و مصلحت می‌دیدم نقل کنم، در اینجا نوشتم.

این خوشبختی را داشتم که پیش از نشر، دوستم جناب آقای محمد مهدی معراجی یک بار آن را خواندند. همه نکات مورد توجه ایشان را نمی‌توانستم رعایت کنم، اما بسیاری از آن هـا را مراعات کردم. این سفرنامه را به ایشان تقدیم می‌کنم.

نخستین جلسه با رؤسای بعثه‌های حج

چهارشنبه ۱۲ مهر ۹۱ = ١٦ ذی قعده ۱۴۳۳: از حدود یک ماه پیش از جناب حجـت الاسلام و المسلمین آقای قاضی عسکر درخواست کردم امسال به عنوان معین روحانی کاروان بعثه اعزام شوم. ایشان پذیرفت. دوست عزیز جناب آقای آیت الله معراجی چندین سـال اسـت که روحانی این کاروان است و امسال نیز بنده در خدمت ایشان بودم. این کـاروان شـامل افـراد

چهارده بعثه فقهی متعلق به مراجع تقلید است که شماری از افراد زبده وابسته به دفاتر آنـان یـا عالمان مورد تأییدشان در آن حضور دارند.

چهارشنبه شب گذشته، طبق روال هر ساله، جلسه‌ای با حضور افراد شاخص این بعثه ها در سازمان حج قم برگزار شد. تذکرات و تحلیلهایی در باره اوضاع داده شد. مطالبی در باره محـل اقامت، و همین طور رعایت برخی از جنبه‌های مختلـف بـرای برگـزاری یـک حـج خـوب. در انتهای جلسه دهها عنوان کتابی که نشر مشعر در باره مسائل حج به ویژه وهابیـت منتشـر کـرده است، میان نمایندگان بعثه‌ها توزیع شد. آقای معراجی گفتند که آیت الله العظمی صافی از این منشورات اظهار رضایت کرده است. این نخستین جلسه‌ای بـود کـه در آن شـرکت کـردم. ایـن جلسه با حضور رؤسای بعثه‌ها، نماینده رهبری در حج، و ریاست سازمان تشکیل می‌شـود کـه فرد اخیر به دلیل حضور در جلسه ای در شیراز شرکت نداشت. مدیر کاروان بعثـه، آقـای حـاج محمد عبداللهی قمی است که از جوانی در سالهای نخسـت دهـه پنجـاه در کـار حـج بـوده و تاکنون این ارتباط را قطع نکرده است. بنده امسال سعی خواهم کرد گزارش این سـفر را انـدکی مشروح‌تر نسبت به سفرهای عمره بنویسم.

در ارتباط با حج ایرانی‌ها نخستین مسأله فعالیت‌های فرهنگـی و سیاسـی‌ای حاشـیه‌ای در حج است.

سعودی های نگران

سعودی‌های با توجه به مسائل سوریه، مشکلات بحرین و منطقه شرقیه نگران فعالیت‌های سیاسی در حج هستند. آنان اصولاً از ظاهر شدن جمعیت نگرانند وحتی تظاهرات به نفع خـود هم به راه نمی‌اندازند. فارس به نقل از پایگاه خبری روزنامه الریاض، به نقل از بندر بن محمـد، وزیر حج عربستان سعودی، اعلام کرد که دولت عربسـتان از هـر گونـه شـعارهای سیاسـی در خلال مناسک حج و عمره ممانعت می‌کند. وی با اشاره به این موضـوع تاکیـد کـرد کـه وزارت حج این موضوع را با دیگر هیئت‌ها و نمایندگی‌های خارجی بررسی می‌کند و از آن هـا دربـاره این توافقنامه و صورتجلسه سازمانی این کشور مبنی بر ممنوعیت برداشتن پلاکاردها و سر دادن شعارهای سیاسی امضا می‌گیرد. این مقام سعودی که در جریان بازدید از فرودگاه بـین المللـی «امیر محمد بن عبدالعزیز» در مدینه منوره با خبرنگاران صحبت می کـرد، در ادامـه اظهـارات خود از پروژه توسعه مسجد النبی نیز خبر داد و گفت که این طرح باعـث خواهـد شـد تـا ایـن مسجد گنجایش حضور دو میلیون نمازگزار را داشته باشد، این طرح بالغ بر ۷/٤ میلیـارد ریـال سعودی هزینه خواهد داشت و شامل ۱۸۲ سایه بان خواهد شد که تمامی صحن هـای حـرم را در بر می‌گیرد(تمام). این همان طرحی است که صدای شمار زیادی از مردم مدینه را درآورده و

طی آن با افزایش مساحت مسجد در سمت قبله، روضه و قبـر مطهـر رسـول اللـه(ص) کـاملاً منزوی می‌شود.

دلهره ایرانیان برای انجام حجّ آرام

اکنون چند ماهی است حجت الاسلام دکتر سید احمد موسوی به سرپرستی سازمان حـج منصوب شده و جای آقای لیالی را گرفته اسـت. نخسـتین نکتـه‌ای کـه بـه صـورت عمـومی و خصوصی ابراز می‌شود این است که ـ همان طور که در خبر بالا هم بود ـ قراردادی امضاء شده که ایران ضمن آن تعهد داده است که هیچ نوع کار سیاسی جمعی نخواهد داشت. باید صبر کرد و دید که چه خواهد شد. ظاهراً قرار بوده ایشان رئیس اوقاف شود کـه عـدم موافقـت برخـی از مقامات با آن تغییر مسأله را به سازمان حج منتقل کرده است. در جریـان تودیـع و معارفـه هـم مسائلی پیش آمد که در خبرها هم منعکس شد.

پرواز به مدینه

روز دوشنبه ۱۲ مهرماه پس از خواندن نماز مغرب و عشاء به مدینه منوره عزیمـت کـردیم. سه کاروان در یک هواپیمای خطوط ماهان با بیش از ۴۲۰ نفر پرواز کرد و ما را به سـلامت بـه فرودگاه مدینه رساند. امسال برای کاهش خرید سیم کارت‌های عربستان که عمدتاً از دو شرکت stc و موبایلی است، شرکت‌های همراه اول ایران و ایرانسل اقدام به تبلیغات گسـترده کرده‌انـد. مردم می گفتند که ایرانسل در سال گذشته هم، امکانات سهل تری را ارائه کرده بود. از جمله در فرودگاه، یک سیم کارت مجانی توسط همراه اول در اختیار هر زائـر گذاشـته شـد کـه دو هـزار تومان شارژ هم داشت. کاروان ما با مدیریت آقای محمد عبداللهی مرکب از روحانیونی اسـت که در بعثه‌های علما مشغول فعالیت دینی و مذهبی خواهند بود. پرواز با تأخیر اندکی انجام شد.

یادی از گذشته های حج

در هواپیما ساعتی با آقای عبداللهی گفتگو کردم. از بیست و دو سالگی بـه حـج آمـده کـه نخستین سال حج او ۵۳ است که در آن عمره انجـام داده، از سـال ۵۴ زائـر آزاد شـامل حـدود پانزده نفر به حج آورده است. بعد از آن هم تا سالها زائرین عمـره‌ای را از طریـق اردن و زمینـی می‌آورده است. در سال ۵۸ که وزیر ارشاد آقای میناچی بوده، برای مـدیری امتحـان داده، و بـه صورت رسمی زائر آورده است. ایشان گفت که فقط سه سال تعطیلی حج، نیامده اما بقیـه ایـن سالها یا مدیر کاروان بعثه بوده، یا مدیر بعثه‌های علما که الان چند سالی اسـت در ایـن بخـش مشغول است. ایشان، آقای جوادیان و مبصـری کـه هـر سـه قمـی هسـتند، در کـار اداره امـور

کاروان‌های بعثه‌ای فعال بودند. در حال حاضر آقای جوادیان بیمار است، اما بحمدالله آقای عبداللهی فعال است. ایشان می‌گفت خاطرم هست در آن سالهای اول، پیرزن سیاهی نزدیک کوچه موسوم به بنی‌هاشم می‌نشست. بزی داشت. صبح‌ها بزش را می‌آورد. همانجا شیرش را می‌دوشید و می‌فروخت و ما از وی می‌خریدیم. به هر حال پیداست که عاشق حج است و تمام زندگی خود را در این راه گذاشته است.

آقای موسوی رئیس سازمان حج با هواپیمای ما آمد. سالهای قبل بیشتر مواقع، رئیس سازمان با نماینده رهبری می‌آمدند، اما امسال با این که نماینده رهبری صبحگاه یکشنبه قبل آمده، آقای موسوی تقریباً یک هفته بعد آمد. در ظاهر ممکن است این مسأله اختلاف نظری را نشان دهد چنان که می تواند ناشی از مشکلات کاری باشد. در بخش مدیریت حج، آقای عبداللهی بهترین سالها را زمانی می‌دانست که آقای ری شهری و رضایی با هم حج را اداره می‌کردند. در واقع بسیاری از تأسیسات بعثه حج با طراحی آقای ری شهری بوده و قاضی عسکر هم سیاست های آقای ری شهری را ادامه داده و همان نظم و نظام را به خوبی مستقر نگاه داشته است.

در فرودگاه مدینه

در فرودگاه مدینه برای انگشت نگاری و عکس گرفتن از قرنیه دو ساعت و نیم معطل شدیم. پشت میزی که ما باید گذرنامه را تحویل می‌دادیم، جوانک مغروری نشسته بود که کار هر گذرنامه‌ای را که انجام می‌داد، آن را نزد صاحبش پرت می‌کرد. در تمام این مدت سرپا ایستاده بودیم. در نهایت از این خان گذشتیم و به بررسی بارها رسیدیم، اما جالب آن که بدون آن که چمدانها را باز کنند و یا لپ تاپ را روشن کنند، عبور کردیم.

ساعت یازده و نیم بود که بنده به قصر الدخیل آمدم. محلی است که سالهاست مرکز بعثه ایران است و امسال نوسازی شده است. اتاقی که در نظر گرفته شده بود به شماره ۳۲۵ قبلاً دوست عزیزم جناب حجت الاسلام حسن آقای مظاهری فرزند آیت الله مظاهری در آن مستقر شده بود. ایشان بیدار بود و بنده آنجا استقرار یافتم. این خوشبختی من بود که با ایشان باشم. تا ساعت یک و نیم از هرجا گفتگو شد و سپس استراحت کردیم. خاطرم هست در اولین سفر بنده که سال ۱۳۷۱ بود در فندق الدخیل بودیم که آن زمان به همراه هتل دله از بهترین هتل های مدینه بود. چند سالی بعثه آنجا بود تا این که اینجا یعنی قصر الدخیل ساخته شد. از آن زمان که شاید اواخر دهه هفتاد بود تاکنون بعثه در اینجا مستقر است. امسال تعمیراتی هم در آن شده که کاملاً مشهود است.

حضور علما در مراسم دعای کمیل

پنج شنبه ۱۳ مهر ۱۷ ذی قعده: صبحانه را همراه آقایان سید احمد سجادی، خادمی و جناب مظاهری صرف کردیم. بعد از آن آقای معراجی آمد. جلسه کوتاهی برای برنامه دعای کمیل امشب داشتیم. شایع شده بود که امسال مراسم دعای کمیل به صورت عمومی و طبق روال سابق در کنار بقیع برپا نخواهد شد و اجازه نخواهند داد، اما بر اساس مسموعات دو شب قبل که نماینده محمد پسر نایف اینجا آمده بوده و با نماینده رهبری در بعثه جلسه داشته، قرار به برگزاری شده است. سالهای قبل هم از همین طریق هماهنگی می‌شده است. آقای حجت الاسلام مظلومی از معاونان آقای قاضی عسکر است. جلسه با وی و آقای مجید آخوندزاده بود. از آنجا به دیدن آقای قاضی عسکر رفتیم. دقایقی بعد آقای موسوی رئیس سازمان حج و زیارت هم آمد. قدری بحث های متفرقه سیاسی شد. ایشان از اینکه در ایران گفته‌اند مراسم دعای کمیل و برائت برگزار نمی‌شود ناراحت بود. همان طور که اشاره کردم داستان مربوط به قراردادی بوده که طی آن سعودی تعهد گرفته که ایران حق برگزاری اجتماعات سیاسی و آنچه که مربوط به ترویج مسائل تشیع است را ندارد. بحثی هم درباره موارد حمله به روحانیون در مسجد النبی(ص) و اطراف آن بود. مواردی وجود دارد که چندان قابل توجه نیست و سالهای گذشته هم بوده، اما به هر حال تحریک مردم با توجه به حوادث سوریه و غیره آثاری در این زمینه دارد.

بعثه های حج

بعد از آن همراه آقای معراجی به دیدار از بعثه‌ها رفتیم. استادی آقای معراجی در این دیدارها و حل و فصل مشکلات و مسائل با توجه به تجارب ایشان، عالی است. از بعثه‌های آیات عظام مکارم و سیستانی دیدن کردیم. امسال حضرت آیت الله سیدان هم در بعثه آیت الله سیستانی حضور دارند. در بعثه آیت الله مکارم هم آقای بی‌آزار شیرازی حضور دارند که هر ساله با همین بعثه مشرف می‌شوند. با ایشان قدری در باره کتاب آقای ثبوت بحث شد.

از آنجا به بعثه آیات سبحانی، نوری همدانی، فیاض و وحید خراسانی رفتیم. در بعثه حضرت آیت الله سبحانی، جناب آقای بنابی که دارای حوزه علمیه برجسته ای در شهر بناب هستند، حضور داشتند. چنان که در بعثه آیت الله نوری، جناب آقای مهدی فیض قمی هستند. صدای روضه خوانی از یکی از دفاتر می آمد. یکی از دوستان اظهار کرد که هم ایشان است که چند سال قبل مطرح بود چند روزی مفقود شده و او را برده و با سیگار شکنجه کرده اند که چرا مطالب ضد اهل سنت بالای منبر اظهار می‌کنی، اما اندکی بعد پیدا شد و به رغم آن که آثار سوزندان با سیگار روی صورتش بود، معلوم شد داستان واقعی نبوده است(شنیدم اخیراً آقای یونسی وزیر اطلاعات وقت هم دوباره این ماجرا را بازگو کرده است) به هر حال طرح اولیه این

مسأله موجی از خشم را در برخی بیوت برانگیخت، اما با روشن شدن مـاجرا داسـتان صـورت دیگری یافت.

در بعثه آیت الله فیاض، آقای آل محسن از طـلاب فاضـل منطقـه شـرقیه حاضـر بـود کـه کتابهایی هم دارد. در بعثه آیت الله نوری، آقای صالحی خوانساری مسؤول است که خـاطرات خود را به اختصار از واقعه سال ۶۶ گفت، مطالبی که بسیار ناراحـت کننـده بـود. ای کـاش آن مطالب را جایی بنویسد و منتشر کند. برای ناهار به بعثه آیت اللـه سیسـتانی برگشـتیم. نمـاز را خواندیم و ناهار را در خدمت آقای شهرستانی بودیم که مفصل از این طرف و آن طرف صحبت شد. ظاهراً آقای موسوی رئیس سازمان هم همین امروز به دیدار بعثه‌ها آمده بود.

همان طور که در آغاز اشاره کردم در مجموع ۱۴ بعثه از سوی مراجع در حـج فعـال اسـت. یک ساختمان با نام درة الفلاح محل خواب و در محلی دیگر که العزیـاتش خواننـد و البتـه در فواصل نزدیک ساختمان‌هایی برای مراجعات دارند، هر کـدام از صـبح تـا ظهـر در سـاختمان منتظر مراجعات مردمی هستند.

در این کاروان، آقای معراجی، به عنوان روحانی مطرح است، اما روشن است که کاروان یاد شده نیاز به روحانی به معنایی که در بقیه کاروانها مرسوم است ندارد، در واقـع وظیفـه ایشـان، ایجاد هماهنگی میان کاروان یاد شده با بعثه و انجام اموری است که از طـرف امیـر الحـاج بـه ایشان محول می‌شود. طبیعی است که کاروانی با این حجم و شخصیت‌های موجود در آن و نیز رسالتی که در هدایت امور دینی و فقهی حجاج بر عهده دارد، مسائل فراوانی دارد که همه اینها بر عهده آقای معراجی است. انجام این کارها، توسط ایشان، از مدتها پیش از حج آغاز شـده و در تمام این مدت، در نهایت سختکوشی و تلاش به حل و فصل مسائل مشغول است.

امسال آقای قاضی عسکر، آقای لیالی و آقای رضائی را که از مـدیران پیشـین حـج بودنـد، دعوت کردند تا از تجارب آنان استفاده کنند.

عصری قدری استراحت کرده و برای اولین بار توانستم از اتاق آقای حجت الاسلام سجادی به اینترنت وصل شوم. ایشان مسئول امور فرهنگی کاروانهاست. برگزاری مسابقات در کاروانها، هدایت آن ها و همین طور برنامه ریزی برای شورای فرهنگی داخل کاروانها و کارهای مشابه از اموری است که این بخش انجام می دهد. بخش عمده‌ای از این کارها دادن هدایای فرهنگـی و دینی است که از آن جمله اهدای سجاده‌هایی است که به جای مهر، حصیردار به زائران ایرانـی خارج از کشور داده می شود. شاید بعداً به مناسبت عـرض کـنم کـه کارهـای فرهنگـی داخـل کاروانها یکی از مسائلی است که هم بعثه، هم روحانی به همراه شماری از منتخبـین زائـران در آن سهیم بوده و فعالانه کار می‌کنند.

گرانی ارز و کاهش خرید

به مناسبت بالا رفتن نرخ ارز و در هم ریخته شدن بازار، دیروز تهران قدری نا آرام بوده، اما ظاهراً امروز آرام شده است. در اینجا همچنان پس از سالها نشریه زائر منتشر می‌شود. امسال گویا مانند دو سال قبل، آقای دکتر توکلی آن را اداره می‌کند. نظام آن همان نظام سابق است، اما با توجه به تجربه ده سال قبل، احساس کردم شکل و شمایل آن قدری بهتر شده است. هر شماره آن روزانه در هتل‌ها نصب می‌شود. خبر امروز آن برگزاری دعای کمیل عمومی در کنار بقیع است که غالباً تصور می‌شد تعطیل شده اما ان شاءالله برگزار خواهد شد. امسال تا به حال ریال سعودی بیش از هشتصد تومان است، بنابر این خرید توسط حجاج چندان معنا و مفهوم زیادی نخواهد داشت گرچه تعطیل هم نخواهد بود.

مراسم دعای کمیل

عصری ساعتی اخبار ایران را دنبال کردم. نزدیک مغرب راهی حرم شدم. حس غریبی داشتم. ایام حج وضعیت متفاوت از ایام عمره است. جمعیت، تنوع آن و شلوغی این ایام جدی است. بعد از نماز مغرب و عشا برگشتم. ساعتی بعد برای برنامه دعای کمیل راهی حرم شدیم. همان طور که اشاره کردم امسال شایع بود که مراسم برگزار نخواهد شد، اما سعودی‌ها گویا پذیرفته‌اند که مانند سالهای قبل مراسم دعای کمیل برگزار شود. این یک برنامه روتین اما دشواری است که بعثه آن را هدایت می‌کند. شاید به جرأت بتوان گفت حداقل دهها و شاید صدها نفر درگیر اجرای آن هستند و به طور شگفتی آرام و پرشکوه برگزار می‌شود. این مسأله به تدریج وارد سنن زیارتی شیعیان در مدینه شده و اگر نباشد گویی چیزی زمین مانده است. تمامی محوطه بین الحرمین از دیوار بقیع تا دیوار آهنین که فاصله آن ها حدوداً سی تا پنجاه متر است و طولاً از دیوار مسجد تا دیوار بازار جمعیت نشسته است. به نظر می‌رسد شمار مردان بیش از زنان است. بخشی هم اختصاص به روحانیون عالی رتبه و دیگر مقامات دارد که در کنار قاری و امیر الحاج و در واقع جلو دوربین هستند. ابتدا قرآن خوانده می‌شود. سپس مداحی که کنترل شده و با اشعار خوب اجرا می‌شود. آنگاه دعای کمیل و در آخر باز مرثیه خوانی و روضه و در انتها دعای ریاست بعثه. سر ساعت نه و نیم آغاز و دقیقاً سر ساعت ده و نیم تمام می‌شود.

در وقت ورود، مأمورین فراوان سعودی با ایجاد راهروهای انسانی، در دو طرف بالا و پایین بقیع مانع از آمدن غیر ایرانی‌ها در جمع می‌شوند. صدها نیروی لباس شخصی آن ها در اطراف و زیر پله‌های ورودی بقیع حضور دارند. از چند نقطه به ویژه جلوی مراسم فیلمبرداری حرفه ای توسط آن ها می‌شود به طوری که یک مورد آن دقیقاًً جلوی محلی است که نماینده ولی

فقیه و مداح و دعا خوان نشسته است.

با شروع دعا فضا به سرعت معنوی می‌شود و این وضعیت تا آخر ادامه دارد. با تمـام شـدن دعا همه متفرق می‌شوند. بدین ترتیب سعودی‌ها با این کار، هم دل حجاج ایرانی را بـه دسـت می‌آورند و هم مانع از آمدن دیگران می‌شوند. صحبت بود که نماینده محمد پسر نایف هـم در مراسم شرکت کند. نمی‌دانم در مراسم بود یا خیر. به هر حال این مراسم سی ساله امسال هم به خوبی و خوشی برگزار شد. آقای موسوی هم همراه آقای قاضی عسکر آمد و در مراسم شـرکت کرد. بنده هم در صف حدوداً ده دوازدهم جمعیت جلوی مراسم بودم.

کتابفروشی عقیده

بعد از بازگشت، علی الرسم، نان خشک و ماست و خیاری در بعثه درست می‌کنند که ویژه کسانی است که در کار برگزاری مشارکت داشتند. جمعیت زیادی به اتاقی که در طبقه سوم بـود آمدند و خوردند. بعد از آن ساعتی با آقایان معراجی و سجادی گفتگو کـردیم. هـم اتـاقی بنـده جناب آقای مظاهری پس از دعای کمیل به حرم مشرف شده بود که پس از ساعت دوازده آمـد. شبها تا صبح حرم باز است و ایشان گفتند که تقریباً خلوت بود. امروز در کتابفروشی چسـبیده به بقیع در همین مسیر هتل به حرم، کتابی دیدم در رد بر کتاب آقای نجاح الطـائی کـه در بـاره همراه پیامبر(ص) در غار نوشته و خواسته بگوید که ابوبکر همراه آن حضرت نبوده است. ایـن کتابفروشی تابلویی با عنوان «کتابفروشی عقیده» دارد. در این اطراف پارچه فروشی‌های چندی هست که تابلوشان فارسی است، اما این اولین بار است که مشاهده می شود کتابفروشـی اسـم فارسی دارد. باید آثار فارسی هم داشته باشد. آقای مظاهری گفتند که کتـاب شـرح حـال خـود نوشت برقعی و کتاب شاهراه اتحاد قلمداران را در آنجا دیده‌اند. وقتـی مـن جلـوی آن ایسـتادم نوارهای سخنرانی به فارسی هم پخش می‌کرد. بنابرین می‌توان یقین کرد کـه هـدفش تبلیغـات برای ایرانیان است که در آن مسیر رفت و آمد دارند.

جمعه ۱۴ مهر ۱۸ ذی قعده: آثار دیر خوابیدن دیشب سبب شد تا حرم صبح را از دست دادم و خیلی تأسف خوردم. بعد از صبحانه به اتاق بخش فرهنگی رفتم. مدتی در انتظار درست شدن اینترنت بودم که خیلی دیر شد. آقای مظلومی که از رفقای قدیم مرکز نور اسـت معاونـت امور روحانیون را دارد. از اخلاق علما سخن می‌گفت که از هر راهی تلاش می‌کنند تا به عنوان روحانی به حج بیایند. از این مشکل که با سه هزار روحانی سروکار دارد، و هـر کـدام اخلاقـی دارند و وابستگی‌هایی و توقعاتی. اظهار می‌کرد همه کارهای علمی و فرهنگی را رهـا کـرده‌ام و فقط یکی دو برنامه در شبکه سحر دارم که مانده است. ایشان قبلاً روحانی کاروانهای خـارجی بوده است. اینها کاروانهایی هستند که حاجی های خود را از ایرانی های خـارج از کشـور مـی

گیرند. حیف ایشان که کارهای مرکز نور را ادامه نداد.

علمای بعثه‌ها

بعد از آن همراه آقای معراجی راهی چند بعثه دیگر شدیم. بعثه آیت الله شبیری زنجانی که آقا سید محمد و سید جواد دو فرزند ایشان در آن بودند. بحثهایی هم آنجا شد که جالب بود. هر کاروانی یکی دو خدمه و گاه بیشتر هم دارد. بعد از آن به بعثه آیت الله صافی رفتیم. همین طور بعثه آقای آیت الله اردبیلی و سپس بعثه آیت الله سید کاظم حائری و نیز بعثه آیت الله آقاعزالدین زنجانی که آقازاده ایشان در آنجا بود و گفت که پادرد پدرم چند سال است که مانع از رفتن ایشان به مسجد است. خود ایشان در مشهد و زنجان است، هرچند الان بیشتر در زنجان است. بحث‌هایی در باره سیره نبوی شد و می‌گفتند که حیات امامان را خوانده‌اند.

قاعده بعثه از قدیم الایام و به جهت وحدت اسلامی آن است که در کاروانها نماز جماعت برپا نباشد که رعایت می‌شود. جز آن که در بعثه علما، معمولاً نماز جماعت خوانده می‌شود.

امروز وقت ناهار بحث‌های مختلفی در باره سوریه و امریکا شد. یکی از دوستان با تجربه گفت: هر سوری که در اینجا باشد دولت سعودی ماهی پنج هزار دلار به وی می دهد مشروط بر آن که به ارتش آزاد سوریه بپیوندد. پول تحویل خانواده وی می شود. بسیاری از آن ها به همین بهانه رفته‌اند پول را می گیرند و در سوریه خود را گم و گور می کنند.

قیمت هتل‌های مکه در ماه رمضان

در باره ایران آنچه مهم است بحث دلار است که این روزها سخت شده است. بحث در باره شلوغی ایام رمضان سال جاری در مکه بود به طوری که شب ۲۷ رمضان حدود چهار میلیون نفر در مسجد الحرام و اطراف آن حضور داشتند. نماز جماعت تا نزدیک حجون و از آن طرف تا تونل بالای رمادا رسید. در آن ایام کرایه یک اتاق از هتلهای زیر ساعت در شب ۲۷ رمضان مبلغش سی هزار ریال بوده است. تصور این مطلب البته بسیار دشوار است اما اگر بدانیم که همان شب اتاق های دارالهادی هم یک شب را ۲۴۰۰ ریال می‌گرفتند مسأله را طبیعی خواهیم دید.

آقای معراجی زودتر از بنده به بعثه آیات آمد. وقتی برگشتم نزدیک دو بعد از ظهر بود. دیدار انفرادی رئیس سازمان از برخی از بعثه ها اسباب حرف و حدیث شده است. چرا که در طول بیست و اندی سال، دیدار نماینده رهبری از بعثه‌ها همراه رئیس سازمان بوده است. دوستان ما تلاش می‌کنند که این مسأله به خوبی حل و فصل شود تا خداناکرده تصور اختلافی ایجاد نشود. در مروری که بر بعثه‌ها کردیم همه از محل اقامت خود راضی هستند. همان طور که

گذشت یک هتل محل اقامت و خوابگاه است و هر کدام از بعثه‌ها ساختمانی برای استقبال از مراجعان خود و پاسخگویی به آن ها دارند. طبعاً برخی خلوت و برخی شلوغ‌تر هستند، هرچند در حال حاضر همه خلوت هستند. عصر حوالی ساعت پنج و ربع بود دیداری با آقای قاضی عسکر داشتیم. بحث های مختلفی شد.

دیدار اعضای بعثه‌های سایر کشورها با امیر الحاج ایران

گفتنی است که امروز خبردار شدم که دعای کمیل دیشب با یک ساعت تأخیر در ایران پخش شده است. برای ارسال به ششصد قسمت تقسیم و با اینترنت ارسال و دوباره بازسازی و پخش شده که کار سنگینی است. عصری هم دیدم که سی دی آن را دو ریال دم در بعثه می‌فروشند. وقتی ما از خدمت آقای قاضی عسکر بیرون آمدیم هیئتی از الجزایر آمد. دیروز هم گروهی از تاجیکستان که معمولاً رئیس بعثه‌های آن ها هستند آمدند. در جلسه رئیس تاجیکستان برخی از روحانیون اهل سنت بعثه هم بوده‌اند. رئیس آن ها خیلی شگفت زده شده که سنی و شیعه این طور کنار هم در یک بعثه فعالیت می‌کنند. شام را هم با آقای قاضی صرف کرده‌اند. این دیدارها تا آخر ایام اقامت آقای قاضی عسکر ادامه دارد و دوطرفه یعنی دید و بازید است و سبب انتقال تجربه‌ها می‌شود.

عصری سری به دفتر نشریه زائر زدم. نشریه‌ای که سالهاست در ایام حج میان زائران توزیع می‌شود. در سالهای نخست یعنی از هفتاد به بعد افرادی مانند آقای سلیمی نمین و شریعتمداری و بسیاری دیگر آن را اداره می‌کردند. از این نشریه هر روز یک شماره منتشر شده و در میان کاروانها توزیع می‌شود. بیشتر افراد آن را می‌خوانند چون هم اخبار گذشته هست و هم حال و هم آینده. همین طور در باره مدینه شناسی و حج و عرفان آن و مسائل دیگر مطالبی به چشم می‌خورد. گفتم که امسال مانند دو سال گذشته مسؤولیت آن را آقای دکتر توکلی دارد.

نمایی از حاجیان کشورها

بعد از مغرب عازم حرم شدیم. نماز عشا را به جماعت خواندیم. بعد هم زیارت پیغمبر (ص) و فاطمه (س) را خواندیم. به تدریج جمعیت را از قسمت اصلی مسجد و پشت سر آن خالی کردند. ما هم بیرون آمدیم. کنار قبور ائمه علیهم السلام توقف کرده زیارت خواندیم. حضور طوایف مختلف از انواع نژادها مشهود است. امسال غالب حجاج از هر نقطه، لباسهای مخصوص پوشیده‌اند. زائران ایرانی هم در هر کاروان لباسهای مشابه دارند، اما افریقایی‌ها یا مغربی ها و غیره لباسهای زیبایی دارند. دو گروه چینی هم دیدیم که روی کیف های آن ها الحاج الصینی نوشته شده و لباس‌های مشابه داشتند. ساعت نه برگشتیم. مغازه‌ها نسبتاً خلوت

است. چند جا برای خرید دمپایی توقف کردیم. عاقبت هتل آمده، شام خوردیم. همراه دوستان در اتاقی نشسته مشغول گفتگو شدیم. تا ساعت دوازده شب مشغول بحث در باره مشکلات فرهنگی ایران بودیم. آقای خادمی گفت که صبح ها بعد از نماز جلوی بقیع رفته و با اشاره به روحانیون که همراه زائرین نشسته‌اند از آن ها می‌خواهد سریع برخیزند. اگر بعثه این کار را نکند، پلیس اقدام می‌کند و ایشان گفت وقتی ما این کار را می‌کنیم پلیس جلو نمی‌آید.

شنبه ۱۵ مهر ۱۹ ذی قعده: صبح ساعت پنج به حرم مشرف شدم. در راه بودم که اذان را گفتند. وقتی رسیدم غلغله جمعیت بود. به زحمت جایی در راه عبور در داخل مسجد پیدا شد. همانجا ایستادم. در نماز سوره فجر و بلد را خواند. بعد از نماز از مسجد بیرون آمده، به سمت بقیع رفتم. بسیار شلوغ بود. هنوز تاریک بود و به همین خاطر خواندن زیارت نامه مشکل؛ علاوه بر آن ممانعت هم به عمل می‌آوردند، گرچه آرام. نیم ساعتی بودم. هوا که روشن شد زیارت نامه را خواندم. گشتی در بین قبور زدم و بیرون آمدم.

صبحانه را در خدمت دوستان بودیم. صحبت حکایت اتفاقی بعد از ماجرای روز ششم ذی قعده سال ۱۳۶۶ شد. ماجرای آن شخصی که گفته بود خوب .. حجمان که باطل نمی شود؟ آقای عسکری خودش گفت که ما را دستگیر، و در ساختمانی زندانی کرده بعد از ظهر تا شب نگه داشتند. من گفتم سنی هستم. رهایم کردند. رفتم بعثه و گفتم که عده‌ای آنجا زندانی هستند. ماجرای آن شخصی هم که نگران بوده و مرتب سؤال می‌کرد با ما چه می‌کنند همانجا اتفاق افتاده بود. حجت الاسلام و المسلمین آقای عسکری نه سال است که در مکه مستقر هستند و آشنای با وضع مدینه و مکه‌اند و عمده کار زیارت دوره افراد بعثه را ایشان انجام می‌دهد. ایشان در ایام سال هم منهای اواخر رمضان تا ذی قعده در مکه مقیم هستند. حضرتشان گفتند که اخیراً و از جمله امسال مأموران کنترل چی در گمرک ورودی، اجازه آمدن کتاب آثار اسلامی مکه و مدینه را نمی‌دهند. از علت آن سؤال شده بود، گفته بودند که نویسنده‌اش منحرف است!

کتابی از یک عالم یزدی

ایشان گفتند: یک کتاب خطی از مرحوم سید احمد صباغ موسوی نزد من بود که اطلاعاتی در باره مدینه داشت. از جمله این که مبلغ گزافی به مقدار دویست لیر ترکی [!] داده و یک دانه خرما از حدیقة الزهرا که در داخل مسجد النبی بوده گرفته است. در جای دیگر این کتاب نوشته بود: از درب قبه العالیه [مزار روی قبور ائمه] کنار قبر فاطمه بنت اسد که خارج شدم، وارد مسجدی شدم که گفته می‌شد بیت الاحزان حضرت زهرا سلام الله علیهاست و در محراب آن کتیبه ای بود که نوشته شده بود: هذا مقام فاطمه.

امسال هم جستجوی ساک‌ها و چمدانها مانند سالهای قبل کم و بیش ادامه دارد. در کاروان ما جستجوی خاصی نشد، اما گزارش ها حاکی است که در جده، چمدانها را باز کرده و کتابها را بیرون می‌آوردند. یک بار هم جسارت کرده لباس دو نفر از روحانیون را تا مرز زیرپوش درآورده و در ظاهر هدفشان کنترل ، اما در اصل در پی اهانت بوده‌اند. شاهد آن که دوست دیگری که امروز رسیده بود می گفت که در جده هیچ جستجویی صورت نگرفت. تنها کامپیوتر یکی از دوستان را روشن کردند اما داخل آن را هم ندیدند.

خاطره‌ای از یک روحانی یزدی

آقای وحیدی یزدی که روحانی کاروان پزشکی است، امروز در اتاق بخش فرهنگی بعثه بود. ایشان گفت یازده سال است که روحانی این کاروان است. در مجموع، از مجموعه بیماران کاروانها، یک کاروان وقوف اضطراری دارد که باید کارهاشان را ایشان و پزشکان انجام دهند. ایشان گفتند که دکترای فلسفه دین را از دانشگاه قم و دکترای جامعه شناسی را از علامه طباطبائی دارند. همچنین ارتباط نزدیکی هم با آقای محمد رضا حکیمی دارند. بنده توجه نداشتم و ایشان گفتند که آقای رحیم پور ازغدی(داماد شیخ محمد حکیمی) در کارهایش از آقای حکیمی استفاده می کند و سبک و سیاق افکار و روش او را در ارائه دارد. آقای محمد حکیمی فعلاً در مشهد اقامت دارد. بنده ـ جعفریان ـ خاطرم هست که آقای حکیمی در سال ۵۸ در حسینیه شهدای قم تدریس می‌کرد. آن زمان بنده طلبه مدرسه رسالت بودم و مدتی در آن جلسات شرکت کردم. آقای وحیدی گفتند ساختمانی که الان در قم محل دفتر مقام معظم رهبری است، در اصل ساختمانی است که مرحوم آیت الله صدوقی برای محل اقامت آقای حکیمی یا مؤسسه وی در قم خریداری کردند که بعدها با وساطت آقای فاضل میبدی تحویل آقای موسوی اردبیلی شد و رشته اقتصاد اسلامی در آنجا تاسیس گردید. همان که بعدها به صورت دانشگاه مفید درآمد. بعد از رهبری آیت الله خامنه‌ای آقای محمدعلی صدوقی آن را در اختیار ایشان گذاشت. ایشان خاطره خوبی هم از مسائل حجبه و کاروانیه خود گفتند. یک بار یک جانباز شیمیایی در یزد بنده را دید که اگر من به حج بیایم مرا کمک می کنی؟ گفتم بله. فکر کردم کجا مرا پیدا خواهد کرد. به حج رفتم. یک روز رفتم به مسجد و گفتم طوافی بکنم. قبل از نماز عصر بود. کاروانی را دیدم که با لباس احرام به سمت مسجد می‌آیند. تعجب کردم که چرا این وقت آمدند؟ الان باید تا ده شب صبر کنند تا اعمال را انجام دهند. یک مرتبه دیدم یک کسی کشان کشان به سمت من می آید. دست مرا گرفت. دیدم همان جانباز است. اصلاً فکرش را نمی کردم. در حالی که خودش فکر کرد که من برنامه ریزی کرده‌ام تا او را پیدا کنم. کاروان آن ها مستقیم از جحفه آمده بود. در طول اعمال از اسپری هم استفاده نکرد و به راحتی

اعمال حتی سعی صفا و مروه هم انجام شد. بعد از من خواست او را به هتل برسانم. با یک نشانی بسیار ضعیف بدان سمت رفتیم. چند نفر پیدا شدند که به اتفاق از هم کاروانی‌های ایشان بودند و ما را راهنمایی کردند.

یادی از آقای قرائتی

ظهر به درّة الفلاح رفتم. ناهار را در کاروان بعثه‌ها بودیم. همانجا استراحت کردیم. ساعت چهار به بعثه آیت الله جوادی آملی رفتیم. بحثی در باره نقدی که بنده به آقای قرائتی نوشته بودم، شد. جالب بود. بعد که به آقای حسن آقا مظاهری این مطلب را گفتم، گفتند، زمانی آقای قرائتی در جایی علیه درسهای خارج فقه صحبت و از آن انتقاد کرده بود، پدرم ـ که آقای قرائتی کفایه را پیش ایشان خوانده بود ـ یک روز سر درس ضمن تعریف از آقای قرائتی گفتند: دخالت ایشان در این مسائل از قبیل دخالت کارگران در امور وزارت کشور است.

خاطره ای از آقای راشد یزدی

از آنجا به حرم مشرف شدیم. زیارت پیامبر (ص) و فاطمه زهرا (س)، نماز و بعد هم جزئی از قرآن را خواندیم تا مغرب شد. نماز خواندیم. زیارت مختصری از ائمه علیهم السلام کردیم و به هتل برگشتیم. جالب است که در ورودی‌های مسجد النبی(ص) برخلاف گذشته، هیچ نوع کاوشی از وسائل مردم صورت نمی‌گیرد. مسجد بسیار شلوغ است و باید مراقب انواع ویروسها بود. سرفه ملاک خوبی برای مریضی است، اما فعلاً خبر چندانی از آن نیست. آقای راشد یزدی به اتاق ما آمدند. امسال غالب سخنرانی‌هایی که با اجتماع چند کاروان در یک هتل می‌شود به عهده ایشان است. هم مطلب دارد و هم شیرین است. صحبت های مختلفی شد. گفتند که در سالی که جهیمان در مکه ادعای مهدویت کرد، من از مدینه عازم جده بودم. رادیوی سعودی یکسره می گفت که اینها مهدی نیستند. سال بعد آمدم. کتابی با نام الدرر فی احوال الثانی عشر چاپ شده بود که روایات مهدویت را آورده و گفته بود که با این مدعی مهدویت منطبق نیست. دو نسخه خریدم، یکی برای خودم و دیگری برای آقای صدوقی. سال بعد که آمدم دیگر نسخه‌ای از آن را نیافتم. به ایشان شرح دادم که بعد از آن ماجرا دهها کتاب در موضوع مهدویت نوشته شد و همه هم روشنگری در همان زمینه بود.

در راه که می‌آمدیم کسی گفت آقای موسوی نسب را در مسجد نبوی گرفته‌اند. آقای راشد می‌گفت گویا در مسجد النبی(ص) تفسیر می‌گفته است. حالا باید صبر کنیم ببینیم چه خبر خواهد شد. آقای راشد قدری از همراهی دولت سعودی برای برگزاری دعای کمیل صحبت کرد. از آقای قاضی عسکر هم تعریف کرد که اجازه ایجاد اختلاف در امر حج را نخواهد داد و

مشکلی پیش نخواهد آمد و با درایت همه چیز را مدیریت خواهد کرد. گفتند یکی از میهمانـان ویژه آقای موسوی، آیت الله کعبی است. چنین به نظر می‌آید که آقای کعبی فردی عاقل است و می‌تواند در کاهش برخی از تنش‌ها در اینجا سودمند باشد.

شب را در خـدمت آقـای شهرسـتانی بـودیم. میهمانـان، آقایـان راشـد یـزدی، رسـتگاری، مظاهری، سجادی، فلاح زاده، هادوی و مینایی. بیش از یک ساعت و نیم طول کشید. بعد از آن به هتل برگشتیم. ساعتی هم در اتاق آقای خادمی نشسته بودیم. یک آب میوه گیری برقی دارنـد که پرتقال‌هایی که نمی‌شود خورد را، آب گرفته، هر شـب لیـوانی بـه حضـار می‌دهنـد. خیلـی خوشمزه است. آقایی هم به نام علیزاده موسوی بودند که امسال بـرای نگـارش کتـاب حـج بـه دعوت بعثه به حج آمده‌اند. سه سال بنده آن کتاب را نوشتم که دو بار مشترک با دوستان و سـال ۸۲ منفرداً آن را نوشتم.

دوستی گفت که چند جوان در مسجد الحرام روحانیون را اذیـت کـرده، آن هـا را هـل مـی دهند و عمامه‌هاشان را می‌اندازند. کس دیگری تأییـد کـرد و گویـا مـوردی بـوده اسـت. آقـای عسکری گفتند که آقای موسوی نسـب را هـم آزاد کردنـد. گویـا بـرای چنـد نفـر از دوسـتانش جلسه‌ای در مسجد داشته تفسیر می‌گفته است.

یکشنبه ۱۶ مهر ۲۰ ذی قعده: صبح در وهله اول مشغول تصحیح روزنامه سـفر حـج سـید حسن موسوی اصفهانی یک روحانی اصفهانی به مشهد و مکه شدم. این کار را چند روز است که به آرامی شروع کرده‌ام. سپس سراغ اینترنت رفته، بعد از دیدن ایمیل‌ها و برخی از تماسها بـا کتابخانه مجلس، همراه یکی از دوستان، به محل موزه مدینه که متعلق به مرکز دراسات مدینه و در حاشیه خیابان ستین در ساختمان سوق الجزیره است، رفتیم. محلـی کوچـک اسـت کـه از ساختمان وقف داودیه به اینجا منتقل شده است. زائران ترک از آنجا در حـال بازدیـد بودنـد. از پسری که در آنجا و مشغول فروش هدایای موجود در موزه بود، سراغ برادرش احمـد شـعبان را گرفتم. گفت به دانشگاه مدینه منتقل شده، اما رئیس مؤسسه همچنان عبدالباسط البدر است که در همان ساختمان قدیم طبقه اول است. وی یک کتاب سه جلدی با عنوان الشامل فی التـاریخ المدینة المنوره دارد.

دیداری سرد از نادی الثقافی مدینه منوره

از آنجا عزیمت حرم کردیم. نزدیک مسجد بودم که زنگ زدند که باید به محل نادی الثقافی مدینه منوره برویم. برگشته نماز را در اتاقم در هتل خواندم و ساعت یک، همراه آقایان سـودانی، مظلومی و زمانی به نادی الثقافی مدینه رفتیم. رئـیس آن دکتـر عبداللـه عسـیلان اسـت کـه بـا مراجعه به گوگل می‌توان دریافت که وی در زمینه نسخ خطی کار کرده و آثار تصحیحی چنـدی

هم دارد. کتابی هم در باره روش تصحیح متون دارد. مقاله‌ای هم در باره انکار نسبت الامامـة و السیاسه به ابن قتیبه نوشته است. تحقیق النصره بتلخیص معالم دارالهجره نیـز کـار اوسـت. در باره سایت کتابخانه با او صحبت کردم. به نظرم آدم سردی می‌آمد. دوستان هـر کـدام صـحبتی کردند و آقای مظلومی بعضی از سی دی های سازمان حج را به او داد. عسیلان گفت که مجلـه میقات حج عربی را دیده است. از برنامـه‌های نـادی الثقـافی و جلسـات سـه شـنبه آن گفـت. تأسیس این نادی الثقافی سال ۱۳۹۵ ق بوده و در محل مسجد قبلتین است. سـاختمانی کهنـه که در حال تعمیرش بودند. شخصی از شرفا با نام شریف نایف بن هاشـم البرکـانی میهمـانش بود. وی کتابی با عنوان قطوف دانیه داشت که نسخه‌ای به هر کدام ما داد. این کتـاب مجموعـه برنامه‌های تلویزیونی اوست که با قلمی ساده نوشته است. از او در باره سید انـس پرسـیدم. بـا تندی سیادت او را انکار کرد و گفت: ابن عمش زهیر الکتبی کتابی با عنوان البکـاء لاینفـع دارد که در آنجا ادعای ابن عمش یعنی همین سید انس را تکذیب کـرده اسـت. ایشـان گفـت مـن متخصص در انساب هستم و با این که خاندان آن ها از فضـلا هسـتند امـا سـید نیسـتند. ایـن مطالب را قبلاً هم شنیده بودم. پیداست که دشمنی تندی میان آن هـا وجـود دارد. ایـن شـریف نایب مدتی رئیس شورای شهر مدینه و زمانی هم عضو مجلس شـورای ملـی بـود کـه منتخـب حکومت است. خودش به آقای سودانی گفته بود من این قدر آزاد هستم که حرفهایم را بزنم، اما سمت و منصب به من نمی‌دهند. دکتر عبدالله عسیلان مجموعه مقالات همایش قبلی شـان را که در باره مدینه در سفرنامه ها بوده به ما اهدا کرد.

ویژه نامه مجله آطام در باره سفرنامه ها

مجله «الاطام» که مقالات «ملتقی العتیق» را منتشر کرده، شماره ۳۰ ـ ۴۰ را اختصاص به مقالات همین کنفرانس داده است. مقالات آن عبارت است از: مسجد نبوی در سـفرنامه هـای مصری ها، مسجد نبوی در سفرنامه های مغربی ها، آثار تاریخی مدینه در کتابهای سفرنامه‌ها، دو مقاله با همین عنوان از تنیضب الفایدی، احمد الشعبی، بخش دیگر مربوط به سفرنامه های غربی‌هاست: مدینه در سفرنامه‌های غربی‌ها از عبدالرزاق الحمامی، مدینه آنچنـان کـه فارتیمـا تصویر کرده است، مدینه در سفرنامه اولیاء چلبی. بخشی نیز به بررسی مسائل اجتماعی مدینه در سفرنامه های کهن اختصاص داده شده است. از جمله مقاله ای در بـاره مدینـه در سـفرنامه عیاشی. هیچ مقاله‌ای در باره سفرنامه های ایرانی حتی سفرنامه ناصرو خسرو که بسیار کهـن و ارزشمند است، نبود. در باره این که چرا مدینه از چشم ایرانی‌ها بحث نشـده بـه دکتـر عبداللـه اعتراض کردیم. گفت در اینجا کسی نیست که فارسی بداند.

سایت کتابخانه مجلس را برای وی تشریح کـردم و گفـتم کـه می‌تواننـد نسـخ عربـی آن را

استفاده کنند. شریف نایب بن هاشم به آقای سودانی گفته بود کـه مـن شخصـیت برتـر بعـد از پیامبر(ص) را فاطمه زهرا(س) می‌دانم و علی(ع) بعـد از وی قـرار دارد. افـزوده بـود کـه تنهـا ایرانی‌ها قدر فاطمه زهرا(س) را می‌دانند. این تصوری است که معمول کسانی که از نسل شـرفا در مدینه یا مکه باقی مانده و از هویت خود آگاهند، دارند و گاه اظهار می کنند.

در راه برگشت دکتر سودانی داستان دیدارش را با احمد طیب پس از سقوط حسـنی مبـارک گفت و از جمله از وی نقل کرد که گفت: اُفکر شیعیاً و اَعمل سنیاً. وی سخت نسبت به محمد باقر صدر ابراز ارادات کرده بود. دکتر هیکل به آقای سودانی گفت که شما با تأسیس جمهـوری اسلامی درختی را بنیاد گذاشته‌اید اما حالا دارید ریشه‌اش را می‌زنید. از افرادی که از حاکمیت خارج شده‌اند توقعی نیست، کسی که خودش در حکومت است چرا پایه آن را می‌زند!

دیدار از کتابخانه حرم نبوی

عصری قدری استراحت کردم. سپس ساعتی به اینترنت مشغول شدم. آنگاه برای نماز همراه آقای مینایی عازم حرم شدیم. بحث‌هایی در باره کارهای جدیدی کـه ممکـن اسـت در عرصـه تاریخ و رایانه انجام شود، مطرح شد. قرار شد طرح‌هایی را برای پایـان نامـه هـای دانشـجویی آماده کنیم که بین رشته‌ای باشد. نماز مغرب و عشـا را خوانـدیم. از آنجـا عـرض مسـجد را از شرقی به غربی طی کرده، از باب دوازدهم مسجد وارد شده، به طبقه بالا که کتابخانه حرم است رفتیم. سال گذشته در عمره توفیق دیدن کتابخانه را نداشتم. بیش از یک صد هزار جلـد کتـاب. همه صحافی شده. حتی یک کتاب بدون جلد کالینگور نبود. جدیـدترین آثـار وجـود داشـت. بخش تاریخ و جغرافیای آن فوق العاده قوی بود. حتی برخی از آثار بـه صـورت کپـی در آنجـا نگهداری می‌شد. بیش از ۳۵۸ قفسه هفت طبقه‌ای بود که حساب کردم اگر به طور متوسط هر قفسه ۲۵۰ کتاب باشد جمعاً کتابها نزدیک یک صدهزار می‌شود. شمارش بنـده ۳۷۰ قفسـه را نشان داد. کتابهای مهمی در آنجاست که برای پژوهش بسیار سودمند است. پرسیدم که اسامی کتابها روی اینترنت هست یا خیر که پاسخ مثبت بود. این هم آدرس آن: www.mktaba.org . علاوه بر کتابها، گویا بخش نشریات دارد که شامل سه هزار نشریه و مجلـه می‌شـود. بخشـی هم برای کتب نادر و کمیاب در نظر گرفته شده است. بخش‌هایی هـم بـرای خطـی و کارهـای صحافی و تصویر وجود دارد که هر کدام در جایی از مسجد قرار گرفته است. کتابخانـه بسـیار شلوغ بود و این البته در ایام حج امری عادی است. در عین حال به دلیل قفسه بـاز بـودن، ایـن شلوغی زمینه داشت.

آموزش احکام توسط روحانی افغانی

زمان بین نماز مغرب و عشا مناسب برای مطالعه بود. از آنجا بیرون آمده بخشی از طبقه دوم را طی کردیم. طبقه بالا که سقفش آسمان است خلوت بود. یک منبری مشغول موعظه بود. این ایام بازار درس و موعظه داغ است. غالباً به عربی است، اما یک مورد اردو هم در طبقه همکف قبل از مغرب بود. در قسمت قبله مسجد از باب قباء پایین آمدیم. در بخش بیرونی مسجد در سمت قبله، جمعیت کثیری از افغانی‌ها جمع شده بودند. شاید قریب دویست و پنجاه نفر. یک نفر احکام حج را می‌گفت و یک نفر هم در آن وسط نقشی تعزیه وار اجرا می کرد و طواف را شرح می‌داد. اندکی جلوتر، گروهی از افریقایی‌ها هم به همین ترتیب مشغول بودند. گفتم اگر ایرانی‌ها بودند همان لحظه اول پراکنده‌شان می‌کردند. مرشد افغانی‌ها فارسی توضیح می‌داد.

همان طور که گفتم در سال جاری چهارده بعثه به صورت رسمی یعنی با همکاری بعثه رهبری به فعالیت علمی و مذهبی در موسم حج مشغول هستند. این بعثه‌های مراجع، برخی از قدیم و برخی در سالهای اخیر، بر اساس درخواست آنان و موافقت نماینده ولی فقیه، اقدام به اعزام چند نفر از علما و فقها به حج کرده و پاسخگوی مراجعان خود هستند. معمولاً با فوت یک مرجع، بعثه او تعطیل می شود. زمانی تعداد بعثه ها تا شانزده مورد هم رسید، اما در حال حاضر چهارده عدد است. آخرین دو مورد این چهارده عدد، بعثه آیت الله سبحانی و آیت الله جوادی آملی است. هر کدام اینها سهمیه‌ای دارند که از بیست نفر تا حدود هشت نفر است. بیشتر افرادی که می آیند، و علی القاعده باید بیایند، از طلاب فاضل یا مجتهد هستند، اما گاه افرادی از وابستگان آن ها هم می‌آیند. این بار بیشترین افراد مجتهد را در بعثه آیت الله وحید و آیت الله سیستانی دیدم.

در بعثه ها چه می‌گذرد؟

به جز چهارده بعثه رسمی که زیر نظر بعثه فعالیت آن ها انجام می‌شود، تعدادی از مراجع، بعثه های مستقل دارند. اینها عبارتند از بعثه آیت الله سید محمود شاهرودی که از عراق آمده، بعثه آیات: صانعی، سید محمدتقی مدرسی، سید صادق شیرازی. در هر کدام از بعثه‌ها تعدای از روحانیون شناخته شده انتخاب شده و همراه آنان یک تا چند خدمه اعزام می‌شود. به طور معمول، مسئولیت هر بعثه بر عهده یکی از فرزندان آنان یا عالمی برجسته است. گاهی هم دو جور ریاست در بعثه‌ها هست. شخصیت علمی برجسته در یک بعثه ریاست رسمی دارد، اما در عمل، فرزند مرجع، ریاست اصلی را بر عهده دارد. کار این گروه پاسخ گویی به مسائل فقهی و حساب وجوهات است. علاوه بر این اقدامات فرهنگی و پاسخگویی به سؤالات

شیعیانی است که از بلاد مختلف به حج می‌آیند. زایران شیعی فراوانی هستند که مقلد آنان بوده و تنها در ایام حج می‌توانند از نزدیک با نمایندگان این مراجع در ارتباط باشند. این افراد معمولاً برای حل مشکلات فکری و عقایدی خود به این بعثه‌ها مراجعه می‌کنند. مجالس روضه و وعظ هم در بیشتر بعثه‌ها برقرار است. برخی از آن ها مانند بعثه آیت الله صافی، هر روز نیم ساعت منبر و روضه دارند، اما بیشتر آن ها در ایام خاص مراسم دارند. شلوغ‌ترین بعثه مربوط به بعثه آیت الله سیستانی است که بیشتر مراجعین آن ها عربهای عراقی و کشورهای حوزه خلیج فارس و یا شبه قاره هستند. به طور معمول روزهای آخر ذی قعده و اوائل ذی حجه غالب بعثه‌ها ابتدا در مدینه و با رفتنشان به مکه در اول ذی حجه، رفت و آمدشان زیاد می‌شود. بیشتر ایرانی‌ها به بعثه ایران آمده و علاوه بر آن بعثه‌های آیات وحید، مکارم و صافی نیز نسبتاً پر رفت و آمد است. تمام این بعثه‌ها با بعثه رهبری هماهنگی دارند. در ایام حج، مراجعین برخی از بعثه‌ها، مردم مناطق خود آن مراجع اند که مقلد همشهری خود هستند.

به دلیل حضور برخی از شخصیت‌های علمی در بعثه‌ها، به طور معمول، بحث های علمی و فقهی نیز مطرح می شود که سودمند است. رفت و آمد شیعیان مدینه به این بعثه‌ها نیز قابل توجه است. این امر جنبه مذهبی دارد و معمولاً هیچ نوع رابطه سیاسی مطرح نیست. به طور کلی باید گفت هیچ کدام از بعثه‌ها تمایلی به این که بحث های سیاسی مطرح باشد نداشته و صرفاً جنبه مذهبی دارند. تمامی این چهارده بعثه با یک کاروان که شامل حدود یک صد و هفتاد تا هشتاد نفر است اعزام می‌شوند. کارهای عمومی آن ها مانند گرفتن جا، غذا و محل استراحت با ستاد حج است، اما خود بعثه‌ها گاه مستقیم در انتخاب محل مشارکت دارند و معمولاً رضایت آن ها در نظر گرفته می شود. یک رابط هم میان بعثه رهبری و آن ها وجود دارد که کارهای عمومی آنان را انجام می‌دهد.

سالهاست که محل دفاتر آنان ثابت است و گهگاه به دلایل خاص تغییر می‌کند. همه بعثه‌ها منهای یکی دو مورد در محله عزیات تقریباً شرق مسجد بلال در یک خیابان قرار دارد. محل استراحت در سال جاری در هتل درّة الفلاح است که خوابگاه همه بعثه هاست، اما محل مراجعات هر کدام در ساختمان های مجزّاست. امسال همچون سال قبل، بعثه آیت الله جوادی آملی در نقطه ای دیگر در هتل دارالرحمة نزدیک بقیع قرار دارد.

دیدار امیر الحاج ایران از بعثه‌ها

معمولاً یک روز در مدینه نماینده رهبری از تمام بعثه‌ها دیدار می‌کند و یک روز هم آن ها به عنوان بازدید به بعثه می‌آیند. سنت دیگر میان بعثه‌ها، این است که شخصیت‌های آن ها به دیدار بعثه‌های دیگر رفته و آنان نیز بازدید می‌آیند. انس این افراد با یکدیگر در ایام حج بسیار

زیاد شده و خود این مسأله فضای خاصی را ایجاد می‌کند. این رفت و آمد بین بعثه‌ها بیشتر در مدینه انجام می‌شود. این پدیده به لحاظ علمی قابل توجه بوده ومعمولاً در قم دست نمی‌دهد. بعثه‌ها معمولاً روز اول ذی حجه به مکه می‌روند. برخی از بعثه‌ها، دو گروه شده، عده ای زودتر عازم مکه می شوند. در آنجا بعثه‌ها بسیار شلوغ و پر رفت و آمد است. بسیاری از مسائل با تلفن میان مردم و بعثه ها حل و فصل می شود. به همین دلیل از روز اول، تلفن تمامی بعثه‌ها توسط روحانی کاروان آماده شده و در نشریه زائر منتشر و در هتل ها به صورت اطلاعیه زده می‌شود. روی این اوراق، آدرس بعثه‌ها نیز درج شده است.

برخی از این بعثه‌ها، در موارد اضطراری اقدام به کمک مالی به مال باختگان یا برخی از مراجعان دیگر دارند. پاسخ گویی به شبهات فکری و فقهی را می توان مهم‌ترین رسالت این عالمان دانست که معمولاً به خاطر زبدگی، برای آمدن به حج انتخاب می شوند. در میان افرادی که در این بعثه‌ها هستند، برخی مقید به استفاده از اتوبوس سرباز هستند. این رسم که سالهاست به صورت عمومی ترک شده، همچنان توسط عده‌ای از افراد موجود در بعثه دنبال شده و در سالهای اخیر دو اتوبوس به این کار اختصاص داده می‌شود. این اتوبوسها معمولاً ساعت هفت صبح حرکت کرده و حوالی عصر وارد مکه می‌شوند.

اگر مراجعه کننده‌ای مقلد مرجع خاصی باشد، بعثه رهبری مقید است که او را به بعثه خود آنان ارجاع دهد. در ایام عمره، معمولاً وجوهات سایر مراجع توسط بعثه رهبری گرفته شده و تحویل آنان می‌شود.

روحانی، واسطه حاجیان و بعثه‌ها

روحانی هر کاروان نقش مهمی میان حجاج و بعثه‌ها دارد. آن ها مسأله را مطابق نظریه مرجعی که زائران ایشان از او تقلید می‌کنند، شرح می‌دهند. به همین جهت از همان جلسات اولیه که روحانی با زائران پیش از حج دارد، فهرست مراجعی که اعضای آن کاروان از آنان تقلید می‌کنند به دست می‌آورد. گاهی تصور می شود که ثبت اسامی مرجع تقلید هر نفر برای آن است که کسان دیگری به آنان تحمیل شود. چنین نسبتی مطلقاً نادرست است و این کار صرفاً به هدف آن است که روحانی بداند زائرش از چه کسی تقلید می کند تا اگر احیاناً نظر خاصی دارد از آن آگاه شود. امسال زائری در میان ما بود که گفت از آیت الله حسن زاده آملی تقلید می‌کند. روحانی کاروان، ایضاً وجوهات اخذ شده را تحویل بعثه مربوطه داده و رسید گرفته تحویل فرد می‌دهند. در ایام عمره، فقط چند بعثه فعال است: بعثه آیات سیستانی، مکارم، وحید، صافی، و موسوی اردبیلی. بعثه رهبری در بسیاری از موارد تلاش کرده است تا کتابهای بعثه‌هایی که توسط سعودی‌ها در فرودگاه گرفته شده، از آنان گرفته و تحویل این بعثه‌ها بدهند.

این کار در هفتاد هشتاد درصد موارد پاسخ داده و آن ها تسلیم استدلالهای بعثه رهبری شده‌اند. در واقع، نوعی همکاری و همدلی متقابل میان بعثه ها و بعثه رهبری به صورت محسوس وجود دارد و هیچ نوع رقابتی حس نمی شود. بحث تقلید به صورت امری تفکیکی میان مراجع پذیرفته شده و با مسائل دیگر خلط نمی‌شود. معمولاً نماینده رهبری می گوید که میان بعثه رهبری و سایر بعثه‌ها تفاوتی قائل نمی‌شود. آن ها نیز چنین مسأله ای را پذیرفته‌اند.

شام را همراه آقایان لیالی و باقری از مسؤولان بعثه رهبری بودیم. در مجلس امشب پیرمردی آمد که آقای آیت الله سید علی حائری از دیدن او بسیار ناراحت شد. وقتی رفت، آقای حائری گفت که او از اعوان و انصار صدامی ها بود و زندگی ما را ویران کرد و به عنوان عامل اخرج ایرانی ها، در سرمای زمستان، شش روز وقت داد و همه را از عراق بیرون ریخت و سرنوشت همه ما را تغییر داد. بحث عمدتاً در باره مسائل مصر و ترکیه به عنوان رقبای ایران بود. آقای شهرستانی به این مسئله که ایران در گذشته خیلی از اردوغان و مرسی تعریف می‌کرد انتقاد داشت.

یکی از بحث‌های جاری در این کاروان، بحث از محل خوابگاه نمایندگان مراجع است. امشب در این زمینه هم دیدگاه‌هایی مطرح بود.

توزیع فراوان کتاب علیه شیعیان

امشب در بازگشت از حرم، به سراغ محل توزیع کتابهای مجانی علیه شیعه رفتم. محلی که زیر بقیع است. همان کتابهای قبلی بود. سؤالاتی که باعث هدایت جوانان شد. عجیب‌ترین دروغ تاریخ. خویشاوندی اهل بیت و صحابه، و چند جزوه کوچک. وهابی‌ها مخمصه فکری خاص خود را دارند و تحت فشار اعتراضات عمومی سایر مسلمانان هستند. این وضعیت را با هدایت سیل پولها جبران می‌کنند، اما نقطه ضعف آن ها خشک مغزی و افراط‌گری‌شان است که برای دیگر مسلمانان پذیرش آن دشوار است. وهابیگری از نظر بسیاری از مسلمانان نوعی تنگ نظری، خارجیگری و آدم کشی به اسم دین محسوب می شود. خوارج هم در نماز، تدین و قرآن خواندن از همه مسلمانان جلوتر بودند، اما مشکل افراط آنان و کشتارهای وحشیانه شان از سایر مسلمانان بود. جریان مخالف وهابی بویژه در میان جوانان حتی در سعودی هم بشدت فعال است و منتظر فرصتی تا بروز پیدا کند.

دوشنبه ۱۷ مهر ۲۱ ذی قعده: صبح اذان می‌گفتند که بیدار شدم. نماز را در اتاق هتل خواندم و به سمت بقیع حرکت کردم. هوا تاریک بود. در گوشه‌ای از بقیع زیر نور چراغها مشغول خواندن زیارت نامه شدم. هر چند سطری که می‌خواندم کسی می‌آمد و نهی از خواندن می‌کرد. اغلب مؤدب برخورد می‌کردند. گاهی هم تند شده و اگر گوش نمی‌دادم می گفت:

نمی‌شنوی! کتاب را ببند. جای را عوض کردم. باز کسی دیگر آمد. شاید سه یا چهار بار قطع، و جای خود را عوض کردم. در قسمت جلوی بقیع دور زدم. از کنار قبر عاتکه و صفیه و ام البنین. ایرانی‌ها آنجا نشسته‌اند و معمولاً اشک می‌ریزند. هر کسی روضه ام البنین را به یاد بیاورد، آنجا اشکش جاری می‌شود. ساعت شش و نیم بود برگشتم. نیم ساعتی خوابیدم.

وقت صبحانه شد. اتاق آقای خادمی رفتیم. رفقا زیادتر شده‌اند. دیشب تعدادی از رابطین که کارشان ارزیابی کار روحانیون است آمدند. آقای راشد یزدی هم بود. صحبت یادداشت دیروز من در خبرآنلاین راجع به سید حسن ابطحی شد. بحث در باره خانه‌های جمکران متعلق به وی بود که دادگاه ویژه آن ها را تصرف کرده به حوزه خواهران فروخته است. گفتند اتاقی هم هست که تخت بزرگی دارد و زیرش یک حوض یا استخرچه ای بوده است. آقای راشد گفت یک وقتی خادمی که در مشهد کفش فروش بود، آمد و مثل باران اشک می‌ریخت. گفت پسرم که پزشکی می خواند به اینها متصل شده و آقای ابطحی به او گفته است که آقا فرموده‌اند درس پزشکی برای شما مناسب نیست، شما بروید و باغهای ما را در شمال نگهداری کنید. ایشان گفت یک بار هم آقای میرزا علی آقای فلسفی و سیدان او را در مشهد خواستند و نصیحت کردند، گفته بود همه این حرفها دروغ است.

امروز جلسه روحانیون کاروانهاست که چند سخنرانی و توضیحاتی در باره کارهای فرهنگی ارائه شد. هر حاجی ۴ ریال در مدینه و ۷ ریال در مکه هزینه کارهای فرهنگی، به خصوص جایزه دارد. این کار با امتحان هایی که از مناسک و دیگر مسائل حج از آن ها گرفته می‌شود به آنان تعلق می‌گیرد. همچنین ممکن است این پول برای جشن یا زیارت دوره اضافه هزینه شود. هدایای دیگری نیز شامل چادر و غیره هست که باز در این مسابقات به برگزیدگان داده می‌شود. قدری هم در باره شبهاتی که در ذهن کاروانیان هست و پیش می آید صحبت شد. محور آن ها بحث توسل و شرک است.

ظهر برای ناهار به محل کاروان بعثه آیات عظام رفتیم. سپس استراحت کرده حوالی ساعت چهار ونیم به بعثه رهبری برگشتم. سعی می‌کنم روزی اقلاً دو سه ساعت با اینترنت در ارتباط با کتابخانه مجلس و دانشگاه باشم. امروز با آقای مهندس عبدالعزیز کعکی تماس گرفتم و شب را قرار شده که به دیدن موزه وی برویم. پدر وی عبدالرحمان کعکی بود که باغی در شارع مطار داشت و بارها به دیدنش رفته بودم. سالهاست فوت کرده و پسرش هم که مهندس شهرداری است مهم‌ترین اثر علمی‌اش کتاب معالم المدینه المنوره است که اخیراً مجلدات جدیدش در باره مساجد مدینه منتشر شده است.

شنیدم که آقای عباس امیری فر از طرف سازمان حج و نه بعثه رهبری، به عنوان روحانی

کاروان آشپزخانه فرستاده شده است. ارسال روحانی طبق قاعده و قانون مربوط به اموروحانیون بعثه است، اما این بار سازمان حج، اقدام به این کار کرده است.

دیدار از موزه مدینه

بعد از نماز مغرب همراه آقای مظلومی به متحف مدینه منوره رفتیم. این همان موزه‌ای است که قبلاً در شارع قبا نزدیک مجمع کعکی بود. محل آن در مدینه المعرفه است. وقتی به آنجا رسیدیم، ساختمان بسیار زیبا و بزرگی را میان یک زمین بزرگ دیدیم. موزه به اینجا انتقال یافته، بسیار توسعه پیدا کرده و می توان تاریخ و جغرافی مدینه را با دقت ملاحظه کرد. آقای کعکی ما را که دید گفت از همه ملتها به این موزه می آیند، اما ایرانی اینجا نمی آید. باعث تاسف بود. یک جوانی را معرفی کرد که سیر سیره نبوی را بر اساس ماکت‌های موجود شرح داد. از تمام جنگهای صدر اسلام ماکت های بزرگ درست کرده‌اند. در نهایت زیبایی. با چراغهایی که روی ماکت ها روشن شده و مسیرها و مکان های تاریخی و دینی را روشن می کند. مثلاً ماکت خندق بسیار عالی طراحی شده بود. همین طور جنگ احد، دقیقاً بر اساس همان تفسیری که بنده در آثار اسلامی مکه و مدینه نوشته‌ام. بعد از بازدید آمد، نشست و بنده نورالسیره و برنامه جغرافی شماره ۲ نور را برای وی توضیح دادم. آقای مظلومی هم بخش مفاهیم نورالسیره را شرح داد. آدم سردی به نظر می‌رسد، اما به تدریج گرم شد. از مجموع برنامه های نور به شگفت آمد.

کتاب تازه مهندس کعکی در باره مدینه

همین مهندس کعکی، کتاب تازه ای به عنوان الدر المنثور در معالم مدینه به چاپ رسانده که خلاصه ای از تمامی مواقع تاریخی موجود در سیره نبوی با تصویر و نقشه است. کتاب جالبی بود. یک استاد سیره نبوی هم با نام محمد انور محمدعلی البکری روی جنبه سیره‌ای آن کار کرده و اسمش هم روی جلد آمده و افزوده شده که استاد سیره نبوی در دانشگاه طیبه در دانشکده تربیت آنجاست. کعکی گفت این کتاب در جده چاپ شده برخلاف مجلدات مختلف معالم المدینه که آنها را آقای محمد ایرانی (دار احیاء التراث العربی) چاپ کرده بود. در باره تاریخ فوت پدرش پرسیدم. گفت: پدرم در ششم شوال سال ۱۴۳۰درگذشت. در باره خودش هم گفت که ولادتش در ۱۴ شوال سال ۱۹۵۶ بوده است. گفتنی است که در داخل موزه یک کتابخانه تخصصی مدینه شناسی هم بود که اگر افرادی علاقه مند به مطالعه بودند، بتوانند آثاری را در این زمینه مطالعه کنند. قرار شد ترتیبی داده شود تا عده‌ای از روحانیون ایرانی بتوانند امسال از موزه دیدن کنند. امیدوارم این برنامه اجرایی شود، چون این دیدار و بازدید از این ماکت‌ها، می‌تواند آن ها را با جغرافیای شهر مدینه و سیره نبوی آشنا کند. محلی هم برای

فروش کتابهای خود کعکی بود. همان طور که گفتم تازه‌ترین اثر وی کتاب الدر المنثور فی بیان معالم مدینه الرسول فی العهد النبوی (ص) بود. کتابی در قطع دایرة المعارفی همراه با تصاویر که سیری در آثار تاریخی مدینه در عهد رسول با عکسهای قدیم و جدید و البته به اختصار بـود. این کتاب در پانصد صفحه روی کاغذ گلاسه و رنگی چاپ شده و اثری نفیس به شمار می‌آید. تقریباً در تمام صفحات آن از یک تصویر تا سه تصویر گذاشته شده و بنابرین مجموعـه بسـیار بسیار عالی است. بنده برای آن دویست ریال سعودی پرداختم که با ایـن وضـع دلار در کشـور عزیزمان، دویست هزار تومان می‌شود.

خرید کتاب از انتشارات مغامسی

ساعت هشت به هتل برگشتیم و تا ساعت ده مشغول صبحت بودیم. ساعت ده همراه آقایان معراجی، مظاهری و فلاح زاده راهی کتابفروشی مغامسی شدیم. این کتابفروشی در اوائل شارع ابوذر است. بعد از آن مکتبه الرشد و بعد از آن مکتبه الزمان. تعدادی کتـاب تـازه در مغامسـی جدا کردم. آقای معراجی که طبق معمول حجم بالایی کتاب برداشت. در میان اینها، دو کتاب را همراه به هتل آوردم. یکی کتاب السنه از حـرب بـن اسـماعیل کرمـانی کـه متوفـای ۲۸۰ و از شاگردان احمد بن حنبل است. این کتاب همانند دیگر آثار السنه، عقاید سنیان حنبلی قرن سوم را گزارش کرده است. محمد بن بحر رهنی او را می‌شناخته و در قطعه ای که در معجم البلـدان از کتاب او نقل شده گفته است که این حرب بن اسماعیل «شتم اهل الصلاة» مسـلمانان نمـاز خوان را دشنام داده است. همانجا گفته که عالمی به نام کعبی ـ شـاید از معتزلـه – ردیـه‌ای بـر کتاب او در باره اهل سنت و جماعت دارد. محتوای آن همان مطالبی است که در کتـاب السـنه عبدالله بن احمد، خلاّل و دیگران هست. به هر حال اثر تـازه و جالـب تـوجهی اسـت. کتـاب دیگری که همراه آوردم با عنوان منهج اهل السنة و الجماعه فی مناصحة الخارجین علی الائمـة و الحکام است که در باره روش اهل سنت در نصیحت کسانی است که علیه حکومت ها قیـام کرده‌اند. این هم برای قیام های عربی معاصر که همه علیه حکومتهاسـت، جالـب مـی نمایـد. بسیاری از مباحث آن ناظر به مباحث سیاسی جدید هم هست.

از آنجا برای شام به سراغ رستوران طازج (همان تازه خودمان) با شعار لاطـازج الا الطـازج رفتیم که جوجه‌های هجده روزه را به صورت خاصی کباب می‌کند. یک مطعم در شارع سلطانه و یکی هم در محله قربان است. دومی را انتخاب کردیم. غذای لذیذی بود. ساعت یک بعد از نیمه شب به هتل برگشتیم. یک راننده مصری که بیست سال بود در سعودی زندگی می کرد ما را به هتل رساند. در همین فاصله گفت که این سعودیها مغز ندارند و فقط به فکر خوردن و شهوت هستند.

سه شنبه ۱۸ مهرماه ۲۲ ذی قعده: صبح از ساعت هشت و نیم بازدید آقای قاضی عسکر از بعثه‌ها آغاز شد. این دیدار تا ساعت دوازده به طول انجامید. اولین آن ها بعثه آیت الله سیستانی و آخرین بعثه آیت الله جوادی آملی بود. فکر کنم از دیدار نهم بود که آقای موسوی رئیس سازمان هم به همراه آقای کعبی به جمع ملحق شدند. در این دیدارها معمولاً آقای قاضی در مورد سیاست بعثه برای تلطیف و آرام کردن فضای حج و جدا کردن حج از مناسبات سیاسی برای ایجاد فضای آرام در حج صحبت می‌کرد. گاهی هم مسائل خاص و احوالپرسی بود. تعدادی از دوستان بعثه مانند آقای لیالی، باقری و همین طور آقایان راشد یزدی، فلاح زاده، معراجی، هادوی و باقری(معاونت بین الملل) همراه بودند. اعضای محترم بعثه‌ها از مراسم دعای کمیل اظهار رضایت می‌کردند و نگران برگزاری مراسم برائت هم بودند. در بعثه آقای آیت الله شبیری گفته شد که گاه در روضه، روحانیون را اذیت کرده و حتی بیرون می‌کنند. آقای قاضی اصرار داشت که این گزارش ها مستند نوشته شود تا بتوان تعقیب کرد. گفته شد که از زمان عمره دو ایرانی دستگیر شده اند که یکی از آن ها تاکنون در زندان بوده و این یکی دو روز با کفالت آزاد شده است. ایشان گفت که به کفیل حج در مدینه گفته شده است که ترویج کتابهای ضد شیعه، عده‌ای را به بحث تحریک می‌کند که این امر سبب دستگیری و اعتراض آن ها می‌شود. پذیرایی هم به طور طبیعی بود. آقای صالحی خوانساری در بعثه آقای نوری از گز خاص خوانسار آورد که خوشمزه بود.

عبدالرزاق حبوبی کیست؟

در بعثه آیت الله آقای شاهرودی بود که آقای سید عبدالرزاق حبوبی یا ابوآلاء آمد. این شخص که قبلاً هم به او اشاره کردم، در حوالی سالهای پنجاه استاندار نجف بوده است. در زمان وی یعنی سال ۵۰ بود که ایرانی ها و روحانیون را از شهرهای عراق اخراج کردند. بعدها از بعثی ها برید و گریخت و ۲۵ سال در مدینه زندگی کرد و بعد از صدام دوباره به عراق برگشت و البته بین مدینه و عراق در رفت و آمد است. امروز یکی از دوستان می گفت که در نماز جمعه هفته جاری، خطیب روایاتی از عمر و عایشه و دیگران نقل کرد، اما وقتی خواست نقلی از امام علی (ع) روایت کند فقط به گفتن «عن بعض السلف» اکتفا کرد. یکی از دوستان هم گفت که سال گذشته، دو سه جوان در مسجد النبی روحانیون شیعه را اذیت کرده و عمامه‌های آن ها را روی زمین می‌انداختند. این سبب شکایت و پیگیری شد و این سه نفر که برادر بودند چندین ماه زندانی شدند. عاقبت با گرفتن تعهد از والدین آزاد، و مجبور شدند از بعثه ایران هم رضایت نامه بگیرند.

امروز در دیدارها صحبت‌هایی شد که بتوان روحانیون و مدیران را به دیدار موزه مدینه برد.

عصری قدری استراحت کردم و پس از ساعتی کار روی روزنامه سفر مشهد، مکه و عتبات سید حسن موسوی اصفهانی که مربوط به سال ۱۳۱۵ ق است، برای نماز مغرب و عشـا بـه مسـجد النبی(ص) مشرف شدم. پس از بازگشت، باز روی همین سفرنامه کار کردم. قدری هـم اخبـار ایران و ایمیل ها را پیگیری کردم.

مدیران قبلی در حج امسال

امروز دوستی به نام مجید درزی را دیدم. گفتند که از سال ۶۳ به حج آمده و سالها مدیریت کاروان جانبازان را داشته و برخی از سنوات، هیئت پزشکی و میهمانان خارج از کشور را داشـته است. امسال به دلیل برخوردی که بین او و مسؤولان بنیاد رخ داده از مدیریت کاروان جانبـازان کناره گیری کرده است. با این حال آقای قاضی عسکر ایشان را برای انجام برخی از کارها آورده اند. امسال همچنین آقای رضایی مدیر اسبق حج هم که حق بزرگی برای شکل دهی به سازمان حج دارد آمده است. آقای درزی از سالهایی یاد می کرد که روحانی کاروان جانبازان آقای راشد یا حسینی (برنامه اخلاق در خانواده) بود. این قبیل مدیران کارآمد و با تجربه در حج بسیار زیاد هستند و به طور معمول سالها در بعثه یا ستاد، کارهای اجرایی کرده‌اند و تجربه های سودمندی دارند.

کتابفروشی عبیکان

ساعت هشـت همـراه آقـای معراجـی عـازم کتابفروشـی عبیکـان شـدیم. آقایـان کعبـی و حیدری(امام جمعه موقت اهواز) هم آمدند. یک ساعت و نیم داخل کتابفروشی بزرگ عبیکـان بودیم. بخش های مختلف را دیدیم. بنده قبلاً در سفرنامه‌های عمره درباره این فروشگاه توضیح داده‌ام. خرید من یک هزار ریال سعودی بود که به قیمت جاری ریال، که هـر ریـال یـک هـزار تومان است، یک میلیون تومان می شود. این مبلغ شامل حدوداً سی کتاب کوچک و بزرگ شد. سال گذشته هر ریال سعودی ۳۰۰ تومان بود و در ایام عمره حـداکثر بـه ۴۵۰ تومـان رسـید و حالا قریب یک میلیون تومان است.

یکی از کتابهایی که خریداری کردم اثری است پر حجم با عنوان جذور التشیع و اسبابها از عبداللطیف عبدالرحمن الحسن در بیش از ۷۴۰ صـفحه و منتشـره سـال ۲۰۱۲ یعنـی همـین امسال. کتابی هم که از فرنگی به عربی ترجمه شـده بـا عنـوان نظـرة الغـرب الـی الحجـاب از کاترین بولوک ترجمه شکری مجاهد است. اطلس دولة العباسیه از سری اطلس های الملغوث هم تازه عرضه شده که تهیه کردم. یک اطلس دیگر در قطع دایرة المعارفی در باره شرح امکنه‌ای است که در شعر کهن عربی آمده است. البدعه و اثرها فی الدرایة و الروایة در باره اتهام بـدعت

در باره راویان احادیث است. التقریب بین اهل السـنه و الشـیعه، مالـه و مـا علیـه چـاپ سـال ۲۰۰۸ از احمد سید احمد علی است در ۵۹۰ صفحه. در همین زمینه کتـاب محنـة التقریـب بین السنة و الشیعة از معتز الخطیب چاپ ۲۰۰۹. کتابی هم از سعد بن عبدالعزیز الراشـد کـه سابقاً در ریاض او را دیده بودم و آن زمان رئیس میراث فرهنگـی عربسـتان بـود در بـاره منطقـه الصویدره و خطوط روی سنگهای آن که آثاری است غالباً از قرن سوم. وی نویسنده کتاب درب زبیده هم هست که کتابی منحصر در شناخت راه عراق به حجاز با نام درب زبیده است.

وقتی از کتابفروشی عبیکان بیرون آمدیم، روبروی ما کوه احـد قـرار داشـت. وضـع نـور را جوری طراحی کرده اند که تمام کوه احد روشن شده است. این اولین بار بود که ایـن صـحنه را می دیدم. نمی‌دانم سابقاً هم این طور بوده است یا خیر. آن دو نفر همراه، برگشتند و بنده با آقای معراجی به شارع سلطانه رفتیم. کنار آن برگر گینگ یا به قـول اینجـا برجـر کـنج قـرار داشـت. ساندویچ ماهی خوردیم که عالی بود. این در حالی بود که بنده کتابهای خریداری شده را همراه داشتم. حوالی ساعت دوازده شب بود که به هتل برگشتیم.

خاطرات مدیریتی از آقای لیالی

چهارشنبه ۱۹ مهر ۲۳ ذی قعده : امروز صبح مشغول کارهای جاری نوشتنی بـودم. قـدری هم کارهای تهران را پیگیری کردم. ساعتی هم خدمت آقای لیالی بودم. ایشان سی مـاه مسـئول سازمان حج و زیارت بود. از ایشان پرسیدم که از چه زمانی وارد سازمان حـج شـدید؟ ایشـان گفتند که از سال ۱۳۷۱ وارد سازمان شدم. سال ۶۱ اولین حـج را انجـام دادم. بـا توصـیه آقـای لاریجانی که وزیر فرهنگ و ارشاد بودند به آقای رضایی معرفی، و مدیر حج و زیارت مازندران شدم. قبلش هم در جبهه و دادسرای انقلاب و بنیاد مستضعفان بودم. با آقای لاریجانی رفاقـت داشتم. آقای احمدی راد پدر خانم بنده، از شاگردان میرزا هاشم آملی بود و رفاقت هم داشتند. من هم آن دوستی و رفت و آمد را ادامه دادم. تا ۷۴ مازندران بودم. آقای رضایی بنده را به تهران آورد. اولین مسئولیت مدیریت پذیرش و اعزام سازمان حج بود. از سال ۷۵ سازمان حج تهـران از سازمان جدا شد و اولین مدیر کل سازمان حج و زیارت تهران بودم. این وضعیت تا سال ۷۸ ادامه داشت. در این سال مدیر کل برنامه ریزی و نظارت شدم. در سال ۸۰ مجدداً مدیر حـج و زیارت تهران شدم تا ۸۵. با آمدن آقای زرهانی باز مدیریت بنده بود. آقای خاکسار جانشین وی بود. بنده عنوان مشاور ارشد سازمان را گرفتم. از شهریور تا آخر بهمن این مسئولیت را داشـتم. آخر بهمن به سازمان میراث فرهنگی و گردشگری رفتم و معاونـت پارلمـانی آنجـا را بـه عهـده گرفتم. تا این که در دی ماه ۸۸ با ابلاغ آقای حسینی و تأیید آقای ری شهری رئیس سازمان حج و زیارت شدم. مدت ۲۹ ماه مسئولیت جدید را داشتم. در این دوره دو حج اداره شد و یک حج

هم که حج امسال است آماده سازی کردیم. سه عمره سالیانه را هم پشت سر گذاشتیم. البته آنچه را ما برای امسال آماده کرده بودیم، بخشی را تغییر دادند. در دوره بنده، مهم ترین تغییر، عوض شدن نماینده ولی فقیه بود. بنده مورد تأیید آقای ری شهری بودم. آقای قاضی عسکر هم از قبل رفاقت داشت و سالها با هم کار کرده بودیم. ایشان نقش مهمی در تأیید بنده در سازمان حج داشتند. دو هفته بعد از تعیین من، آقای قاضی عسکر جانشین آقای ری شهری شدند. ایشان هم طبعاً مؤیّد بنده بودند و من این افتخار را داشتم که هر دو نماینده رهبری، بنده را تأیید کردند. در طول این ۲۹ ماه نخستین کار ما بر طرف کردن شکاف میان کارکنان سازمان با مدیریت وقت سازمان ایجاد شده بود. مشکلات قبلی سبب شده بود تا بی اعتمادی بین بدنه سازمان با حلقه مدیریتی اصلی سازمان ایجاد شود. همان سال، به دلیل برخوردهای بد نیروهای سعودی علیه حجاج، و اعلام آقای ری شهری که تا وقتی سعودی ها رفتارشان را اصلاح نکنند عمره نخواهیم آمد، مشکلات تازه ای هم داشتیم. بحث احتمال بیماری در حج سبب شد که حدود ۶۵ هزار نفر به حج آمدند و ۳۶ هزار نفر جا ماندند؛ یعنی افراد بالای سن ۶۵ سال. حدود ۵۰ میلیارد خسارت به سازمان وارد شد، چون مسکن و تعهدات دیگر در عربستان انجام شده بود. دخالت برخی از مقامات این ماجرا را پدید آورد و شگفت آن است که کمتر از هر سال تلفات و مریضی بود. این وضعیتی بود که سازمان در وقتی که من آمدم داشت. همه اینها باید اصلاح می‌شد. من چون کارمند سازمان بودم و نیز به دلیل داشتن ارتباط با سازمان، آگاهی از اخبار داخل، شناخت دقیق از هفتاد هشتاد درصد پرسنل اصلی و نیز خبر داشتن از میزان کارایی آن ها، کار خود را شروع کردم. بسیاری از مدیران معروف را هم می شناختم. چون سه سال مدیر برنامه ریزی و نظارت بودم و ارزیابی مدیران آنجا بود. همین طور یک فضای بی اعتمادی بین بعثه و سازمان ایجاد شد، به این دلیل که مدیریت قبلی انجام کارهای فرهنگی را وظیفه سازمان می دانست و همین امر یک اختلاف نظر پیش آورده بود. حتی قرآن و صحیفه چاپ و بین زائرین توزیع می‌شد. نیز سی دی‌های فرهنگی، و نیز فعالیت های فرهنگی سنگین در موسم حج. هزینه های سنگینی هم در این ارتباط داشتند، چون معتقد بودند که کار سازمان فرهنگی، کار سازمان حج است و اختصاص به بعثه ندارد. من که آمدم دیدم هیچ بخشی از سازمان ثبات لازم را ندارد. برخی را با یک تصمیم می شد به ثبات رساند. من هر نوع فعالیت فرهنگی خارج از حیطه سازمان را تعطیل کردم و به بعثه منتقل کردم، اما در بخش مشکلات عمده و همین طور ایجاد تفاهم در سازمان، نیاز به زمان وجود داشت. این دومی، مشکل مهمی بود که می‌توانست کارایی سازمان را از بین ببرد. این مساله خود را در ایام حج نشان می‌داد. مدیران کاروانها، باید شیوه مدیریت سازمان را بپذیرند، زیرا در غیر این

صورت، کارها زمین می‌ماند. جلسه شورای برنامه ریزی سازمان را که مـدیران بودنـد، تقویـت کردم. چیزی که عملاً تعطیل شده بود. این جلسات هر هفته روز یکشنبه برگزار می‌شـد. ایجـاد فضای مشارکت در جمع مدیران هدف ما بود و این سبب می‌شد تا حضور آن ها و اعتمادشـان جدی‌تر باشد. جلساتی هم با افراد برجسته ستادی گذشته داشتم. همین طور با مدیران برجسته کاروانها. هدف، ایجاد نوعی همدلی بود که مدتهاست کاهش یافته. آن زمـان بخـش بازرسـی سازمان بسیار نیرومند شده بود و در همه امور دخالت می کرد، در حالی کـه بخش‌هـای دیگـر ضعیف عمل می کرد. بحث من با آقای قاضی عسکر این بود که کار بازرسی کار بعثـه باشـد و ما به جای آن در سازمان، ارزشیابی عملکرد را می گذاریم. این هم البته نوعی بازرسـی هسـت اما نه به شدت گذشته. این روشـی بـود کـه در گذشـته هـم وجـود داشـت، امـا در دوره آقـای خاکسار، بازرسی خیلی تقویت شده بود(متأسفانه این مصاحبه ناقص ماند).

امروز در وقت ناهار، آقای علامی، شعرهایی از ملک الشعراء در وصـف دماونـد خوانـد و برخی از قصه‌های خود را هم تعریف کرد. ساعت نزدیک سه بود برای استراحت به هتل آمدیم. حالا هم که بیدار شده‌ام مشغول مطالعه ایمیل‌ها هستم. امروز صبح خبـری هـم در بـاره مـوزه مدینه برای سایت کتابخانه در تهران فرستادم. این خبر چهار عکس هـم داشـت. ظهـری آقـای شهرستانی کتابی با عنوان النخاوله (النخلیون) فی المدینة المنورة التکوین الاجتماعی و الثقافی که به تازگی منتشر شده، به بنده دادند که این را هم باید معرفی کنم.

خبری عجیب در باره مناره ساعت در مکه

این ایام که در باره مدعیان دروغین مهدویت کار می‌کردم به این اخبار توجه داشـتم، امـا از میان آن ها یکی که به مکه مربوط می‌شد جالب‌تر بود: در برنامه ای که شبکه قرآن پخش کرده، مجری به برشماری صفات دجال همچون ویژگی های خر دجـال پرداخـت و عنـوان کـرد کـه، سعودی‌ها ساختمان های مرتفع «ابراج البیت» رادر نزدیک کعبه با هدف نصب دوربـین هـای قوی ساخته اند تا در زمان ظهور حضرت مهدی، با استقرار تک تیراندازهایی در بالای این برج، ایشان را به گلوله بسته و شهید نمایند! واقعاً باید از این قبیل حرفهای مزخرف اظهار تأسف کرد.

نیم ساعت به مغرب برای نماز مغرب همراه آقای سـجادی بـه مسـجد النبـی(ص) رفتـیم. ساعت نزدیک هفت بود که برگشتیم. حس می شود زائران افریقایی زیادی به حج آمده‌اند. شاید دلیل بر بهبودی وضع آنها باشد.

کتابی تازه در باره نخاوله

بعد از مغرب کتاب النخاوله را برای سایت کتابخانه مجلس معرفی کردم و ایـن مطالـب را

در باره آن نوشتم: شیعیان مدینه یکی از کهن ترین جوامع عرب اصیل هستند کـه در ایـن شـهر زندگی می کنند. این در حالی است که اغلب ساکنان دیگـر ایـن شـهر از مهـاجران افریقـایی، مغربی، بخاری و غیره هستند. تشیع این گروه بسیار کهن بوده و یکـی از قـدیمی تـرین جوامـع شیعه در این ناحیه هستند. البته تشیع در برخی از روستاهای مدینه نیز از قدیم بوده است. ایـن علاوه بر منطقه شرقیه یعنی منطقه قطیف و احساء است. رهبری این گروه تـا دو سـال پـیش در اختیار آیت الله عمروی بود که به رحمت خدا رفت و فعلاً فرزند وی حاج شیخ کاظم مزرعه یا همان مسجد ـ حسینیه شیعیان را اداره می کند. ایرانیان همیشه نسبت به نخاوله عنایت داشتند و در طول دو قرن گذشته همواره به آنان کمک های مالی می کردند. با این حال بـه دلیـل تفـاوت مذهبی و به این دلیل که این شهر همیشه زیر سلطه ممالیک و عثمانی های سنی مـذهب بـوده است، این طایفه در بدترین شرایط زندگی کرده اند.

نخاوله یا نخلیون کسانی هستند که از دیر باز کارهای مربوط به نخلستان هـا را انجـام مـی داده اند. علت این امر سکونت آنان در بخش جنوبی مدینـه و منطقـه حاصـلخیز و نخلسـتانی بوده است. نخاوله طی قرون گذشته از وضع اقتصادی سختی که شرایط به آنـان تحمیـل کـرده بوده و از هیچ نوع کمکی از ناحیه عثمانی ها برخـوردار نبودنـد، رنـج مـی بردنـد. هرچنـد در سالهای اخیر دولت سعودی سعی کرده است تا آنان را مورد حمایت محدود قرار دهد. بـا ایـن حال، آنان شهروند درجه سوم به حساب آمده و به هیچ روی سمت‌های نظامی و بـالا بـه آنـان تعلق نمی گیرد. نخاوله از قبایل عرب هستند و به رغم آن که آنان را سادات مـی داننـد، غالـب آنان چنین نیستند هرچند ساداتی هم در میان آنان زندگی می کنند. سادات شـهر مدینـه، شـرفا هستند که تا پایان دولت عثمانی در این شهر حکومت داشتند وهم اکنون نیز اعتبـار انـدکی در شهر دارند.

پیش از این کتابی توسط ورنر اِنده، پژوهشگر انگلیسی در باره نخاوله چـاپ شـده بـود کـه توسط این بنده خدا به فارسی هـم ترجمـه شـده و بـا عنـوان شـیعیان نخاولـه در ایـران توسـط انتشارات دلیل ما چاپ شد.

اکنون یکی از پژوهشگران نخاولی کتاب مستقلی در این باره چاپ کرده که از ارجاعات آن می‌توان دریافت کارهای مختصر و مقاله‌ای هم در ایـن بـاره بـوده اسـت. نویسـنده بـر اسـاس استفاده از کتاب اِنده و همین طور اسناد و مدارکی که در اختیار داشـته و نیـز تـاریخ شـفاهی و اطلاعات محلی این کتاب ارزشمند را تألیف کرده است.

فهرست کتاب به این شرح اسـت: **بـاب اول:** در بـاره انسـاب نخاولـه و وجـه نامگـذاری نخاوله. **باب دوم:** شرایط سیاسی، اجتماعی و دینی نخاوله. در این قسمت، وضعت نخاوله در

کتب مورخان، روابط نخاوله با جامعه مدینه، و تعلیم و آموزش دینی و حوزه ای میان آنان مورد بحث قرار گرفته است. **باب سوم:** سکونت گاه های نخاوله است که مروری است بر محلاتی که نخاوله ساکن هستند. نام دقیق آن ها و نیز تصاویر و نقشه ها. در این بخش نام تمامی حوش‌ها یا محلات کوچک محل سکونت نخاوله درج شده است. **باب چهارم:** مشاغل و حرفه های اصلی نخاوله. **باب پنجم:** ویژگی های اجتماعی و انسانی شامل لهجه ها، امثال و حکم، آداب و عادت شیعی و همین طور پوشش و لباس آن ها. این کتاب در ۲۸۷ صفحه توسط انتشارات انتشار العربی در بیروت منتشر شده است. نویسنده اثر، حسین بن مرزوق رجاء الشریمی النخلی است. نام دقیق کتاب این است: النخاوله (النخلیون) فی المدینة المنورة التکوین الاجتماعی و الثقافی.

در این سفر یکی از افرادی که کما بیش با نخاوله آشنایی دارد، تعابیری از سوی برخی از شیعیان سفید پوست مدینه به کار می برد که آن ها این جماعت را از نسل بردگان می دانند! از این اظهار نظر نژادپرستانه بسیار ناراحت شدم. معلوم شد همه جا این حرفها هست. کسی دیگر هم گفت که یکی از علمای شیعه منطقه شرقیه در اینجا حسینیه ای ساخت که خیلی مورد استقبال قرار نگرفت چون تصور می شد برابر دستگاه عمری است. اصلاً نمی دانم درست است یا نه.

امشب تصمیم گرفتیم سری به بازار بزنیم. بنده اصلاً قصد خرید نداشته و ندارم، اما رفقا را همراهی کردم. فروشگاه بزرگی زیر هتل موافمبیک با نام سیتی سنتر بود که به آنجا رفتیم. هیچ چیزی نخریدیم. ایرانی هم بسیار اندک بود و این هم عاملش همین ریال بی‌ارزش ماست که شمیست معروف آن را تبدیل به پشگل کرده است.

باز هم در باره حبوبی

آقای حجت الاسلام علینقی اردبیلی را در هتل دره الفلاح دیدم. ایشان نواده دختری مرحوم آیت الله شاهرودی است. در باره سید عبدالرزاق حبوبی که روز سه شنبه شرحش را دادم توضیح داده، گفت که منزل پدرش در نجف نزدیک منزل آقای شاهرودی بود. اول فرماندار نجف بود، سپس استاندار کربلا شد. وقتی نجف بود، ماه رمضان به خانه علما سر می‌زد. بعدها عضو مجلس وطنی شد و حوالی سال ٦٢ از عراق گریخت و به مدینه آمد. حبوبی ها اصلاً مدنی اما سالهای متمادی است که در عراق بوده و هستند. وی تا این اواخر بوده و سپس به کربلا برگشته و امسال اینجا آمده که آن روز ما او را در دفتر آیت الله شاهرودی دیدیم. وی به ابوآلاء معروف است و آقای اردبیلی گفت که من از سال ۵۷ که یکبار او را در نجف دیدم، دیگر ندیده بودم واینجا اتفاقی کنار من نشست و سراغ برخی را گرفت و وقتی از او سراغ

ابوآلاء را گرفتم گفت خودم هستم! بعد هم آقا سید جواد شبیری به اتـاق مـا آمـد و تـا حـوالی ساعت یک مشغول صحبت بودیم. بیشتر صحبت در باره سید رضا زنجانی بود که خـاطراتی از او نقل شد.

تا این لحظه، مدینه را زیاد شلوغ ندیدم. گرچه وقت نماز اطراف مسجد نسبتاً شلوغ اسـت. حضور ایرانی‌ها هم در بازار اندک است.

پنج شنبه ۲۰ مهر ۲۴ ذی قعده: دیدار از یکی از آشپزخانه‌های ایرانی در مدینه: امروز صبح ساعتی اخبار تهران و مسائل کتابخانـه را دنبـال کـردم. سـاعت ده قـرار بـود همـراه تعـدادی از اعضای بعثه، به دیدن آشپزخانه برویم. این برنامه را سازمان هماهنگ کرده است. روحانی آنجا آقای امیری فر بود که آقای موسوی ریاست سازمان، او را آورده است. از مجموعه اعضای بعثه، یک مینی بوس کوچک شامل هیجده نفر حرکت کردیم. محل مورد بازدید آشـپزخانه الـدخیل بود. خود آقای موسوی و معاونش آقای رضایی هم بودند. بخش های مختلف آشپزخانه رؤیت شد. آقای رضایی نامی که سرآشپز است، و مجموعه رستورانهای زنجیره‌ای مشـهد را مـدیریت می‌کند، توضیحاتی می‌داد. این آشپزخانه بیش از ۱۲ هزار نفر را سرویس می‌دهد. از آقـایی بـه نام بیات پرسیدم که از کی آشپزخانه مرکزی درست شده است. گفت از سال ۱۳۸۱. اسـاس آن در زمان آقای رضایی مدیر قدیمی سازمان حج درست شده و بعدها زمان آقای قهرودی توسعه یافته است. آقای ناصر راجی و برادرش علیرضا اساس ایـن آشـپزخانه را در یکـی از سـختترین دوره ها گذاشته‌اند. اکثر مایحتاج از ایران تهیه شده و غذایی باب میل ایرانی‌هـا تهیـه می‌شـود. کارگران بسیار سختکوشی داشت. طبیعی اسـت کـه آنجـا جـز بـا سختکوشـی هـم بـه جـایی نمی‌رسد. بعد از تمام شدن، برای سخنرانی به نماز خانه رفتیم. آقای موسوی شرحی از مسـائل مختلف داد. همین طور از برخی مطالبی که در سایت ها آمده گلایه کرد. ایشان تأکید کرد کـه با آقای قاضی عسکر همراه است و هیچ مسأله ای وجود ندارد. در باره سهمیه سخن گفت و این که چرا سعودی‌ها اجازه ندادند بیش از این باشد. در باره عمره هم گفت که سـهمیه‌ها را حـذف خواهد کرد، البته برای بعثه ها چنین نخواهد شد! دیدار خوبی بود.

ساعت دوازده ظهر به هتل رسیدیم. از یکی از دوستان شاغل در بـاره حـذف ایـن ششصـد نفری که آقای موسوی گفتند از عوامل حذف شده پرسیدم. گفتند: در برگشت از حـج در سـال قبل، یک عامل از مجموعه عوامل هر کاروان حذف شد. ربطی به مدیریت جدید نـدارد. سـال گذشته رئیس سازمان با ۲۶۵ نفر اداره شده و امسال ۳۱۰ نفر همراه آمده‌انـد، و افـزود: امسـال تعداد قابل توجهی از افراد بدون داشتن هیچ نوع مسئولیت مشخص آمده اند و... نمی‌دانم ایـن حرفها درست است یا نه، اما به هر حال قصد من این است که طبق قرار سفرنامه نویسی هرچه

می بینم و می شنوم می آورم؛ و همین جا، اگر اینها ناراست باشد، که امید است چنین باشد، عذرخواهم.

پاره‌ای از مشکلات میان زائران و مأموران سعودی

امروز خدمت آقای حجت الاسلام خادمی رسیدم. متولد ۱۳۲۷. دو سالی است که در عربستان به عنوان مسئول دفتر نمایندگی بعثه فعالیت می‌کرد. فقط ماه‌های عمره شامل شش ماه و ایام حج را هستند که حدود هشت ماه می‌شود. یکی از مهم‌ترین کارهای بعثه در این دوره، منهای توجه به زائرین، هماهنگی با سعودی‌هاست. ایشان گفت بیشترین ارتباط ما با شؤون حرمین بوده که سال اول شیخ صالح بود و امسال شیخ سدیس، همان قاری معروف به عنوان مسئول امور حرمین معین شده است. هر دوی اینها با ما گرم برخورد کردند. مشکلاتی که با ما در مسجدین داشتند، بعد از این ملاقاتها حل شد. قبل از این اگر روحانی پاسخ به سوال زائرین ایرانی را هم می‌داد به جرم افتاء بازداشت می‌شد. بعد از بازگو کردن این مشکل با شیخ سدیس و گفتن این که خوشحالیم که عالمی فاضل متوجه می‌شود که افتاء کاری غیر از پاسخگویی به مسائل شرعی است، روحانیون ما در مسجدین آزاد شدند تا بتوانند مسائل مردم را پاسخ بدهند. مسأله دیگر ارتباط غیر مستقیم با مسئولین سعودی است برای حل و فصل مشکلاتی که برای زائرین پیش می آید. این تماس از طریق کنسولگری و سفارت است که در جلسات با مسئولان عربستان آن ها را بازگو، و حل و فصل می کردند. بخشی از اینها مربوط به اختلافات مذهبی بین ما و سلفی هاست. برای مثال جناب آقای محمد یزدی که در دفتر استفتاءات مقام معظم رهبری است در رکوع مورد ضرب و شتم قرار گرفت. عمامه او را برداشته و به صورتش زد و فحاشی کرد، به گونه‌ای که بعضی از مردم پلیس را خبر کردند و فرد حمله کننده بازداشت شد. شکایت بعثه توسط کنسولگری جده به سفارت ایران در ریاض منتقل و با وزیر حج مطرح شد. وی ناراحت شده بود که مسجدین، خط قرمز ماست و نباید کسی مورد آزار قرار گیرد. این شخص ماهها در زندان بود. بازداشت‌هایی هم از طلبه‌ها انجام می گرفت و حتی یک بار زنجیر به پای یکی زدند. همه اینها متوقف شد. فکر می‌کنیم مسأله بازداشت روحانیون از هیئت امر به معروف گرفته شده و به نیروهای انتظامی واگذار شد. به نظر می رسد شیخ سدیس فردی متعادل و مسئولیت پذیر بوده و قابلیت رفاقت و ارتباط را دارد. یک بار گلاب را به شیخ صالح تحویل دادیم که خودش نیامد و مسئول دفترش دکتر عویفلی تحویل گرفت، اما وقتی سدیس آمد، با این که روز قبلش ولی عهد درگذشته بود و میهمان داشت، خودش آمد. خانه کعبه هر سال دو بار اول شعبان و روز دهم ذی حجه شستشو می‌شود، اما ایران فقط یک بار گلاب می‌دهد. هشتاد لیتر برای هر دو بار تحویل می‌شود که بیست لیتر آن برای شستشو کافی است.

من به این نتیجه رسیده‌ام که اگر ما به ضوابط و مقررات اینها عمل کنیم، مشکلاتمان خیلی کم خواهد شد. بیشتر کارهای آن ها علیه زائران ما، برای دفاع از خودشان است؛ بـه عنـوان مثـال، دسته هایی که جلوی بقیع می نشینند از نظر آن ها سد معبر می کنند. تـلاش بعثـه هـم همـین است و همیشه بعثه کسانی را برای بلند کردن گروه‌هایی که زیاد جلوی بقیع می نشـینند مـأمور می کند. اخیراً وهابی‌ها تلاش می‌کنند خودشان را طرفدار اهل بیت نشان دهند و بگویند که ما اهل بیت را قبول داریم اما به دلایل دیگری مثل حفظ نظم و اینها تند برخورد می‌کنیم. این جمع بندی تجربه قبلی آن هاست که رفتارشان این تصور را برای مسلمانان دیگر ایجاد کرده بـود کـه گویا با اهل بیت درگیر هستند(تمام).

به نظر می‌رسد مهم برای سعودی‌ها آن است که همه زوار بتوانند بدون مسأله، اعمالشان را انجام بدهند. در این باره حساسیت دارند، اما ایرانی‌ها چون داعی دارند و اگر رهایشـان کننـد، تبلیغ کرده و تماس با سایر اقوام می‌گیرند، آن ها در موردشان سختگیری می‌کنند. به علاوه کـه روی شیعه حساس هستند. این حساسیت از قدیم هم در مدینه و کلاً میان سنی ها بوده است.

امروز متوجه شدم بخش خواهران هم فعالیتهای علمی تبلیغی در کاروانها دارند. این افـراد دست کم چهار کار انجام می‌دهند. یکی تماس با معینه های کاروانهـا، دیگـر تـأمین سـخنران خانم برای برخی کاروانها. سوم پاسخ گویی به پرسشهای خانمها، چهارم کنترل اعمال مسـجد شجره و محرم کردن زنها در بخش زنانه. این بخش زیر نظر معاونت فرهنگی است.

برای نماز عصر عازم حرم شدم. نیم ساعتی قرآن خوانـدم و پـس از نمـاز بـه سـمت بقیـع حرکت کردم تا پیش از شلوغ شدن بتوانم نزدیک قبور ائمه بایستم. هوا گرم است، به همین دلیل عصرها چندان شلوغ نمی شود. زیارت نامه ها را خواندم. کسی مزاحم نشد. البته من کتاب دعا را پایین گرفتم تا کسی نبیند. پس از آن عازم هتل شدم.

دومین مراسم دعای کمیل

تا حوالی ساعت هشت مشغول ملاحظه سایت و اخبار بـودم. سـپس بـه هتـل دره الفـلاح رفتم، همراه با شماری از روحانیون بعثه ها راهی مراسم دعای کمیل شـدم. نیروهـای سـعودی همه ورودی ها را کنترل می کنند تا خارجی وارد محـدوده نشـود، امـا ورود زائـران ایرانـی آزاد است. دستگاه ایکس ری بزرگی گذاشته‌اند کیف زائران را چک کند. هدف آن ها این است کـه اتفاق ناگواری در این جمع نیفتد. مراسم دعای کمیل مثل قبل برگزار شد. قرائت قرآن، مـداحی و روضه، دعای کمیل، روضه مجدد و بعد هم دعا توسـط نماینـده ولـی فقیـه. سـعودی هـا بـا چندین دوربین مراسم را ضبط می‌کنند. یکی از دوستان گفت که بعد از آن اگر مشـکلی باشـد، یادآور می‌شوند و خبر می‌دهند، اما معمولاً از نظم آن ستایش می‌کنند. در راه که می‌آمـدم یـک

افغانی شیعه خیلی ناراحت بود که نتوانسته وارد جمع شود. لباسش مانع از آن شده بود که ایرانی تشخیص داده شده و در جمع وارد شود. وی را دلداری دادم. بعد از مراسم به هتل آمدیم.

دیدار علمای بعثه‌ها با امیر الحاج

جمعه ۲۱ مهر ۲۵ ذی قعده: امروز بازدیدهای بعثه های مراجع از سوی آقای قاضی عسکر بود. جالب است که اعضای بعثه آقای آیت الله سید محمود شاهرودی هم که رسمی نیستند و نماینده به دیدن آن ها نرفته بود آمدند. آقای راشد که کنار بنده نشسته بود از قول مرحوم شهید محمدباقر حکیم نقل کرد که ایشان در مشهد به من گفت: پدرم گفتند که اگر شیعه دو چیز را بردارد مشکلش با جهان تسنن حل می شود. یکی لعن خلفا و دیگری خرافات عاشورا. این جمله را برای آقای نورمفیدی هم گفته بود.

یکی از بحث‌های مهم در اینجا طرح‌های توسعه است که بر اساس اظهارات آن ها، قرار است تا پانزده، بیست سال آینده، بتوانند ۱۴ میلیون زائر را در مکه داشته باشند. خط مترو بین جده، مدینه و مکه سال آینده افتتاح خواهد شد. کرایه هر مسافر چنان که گفته شد، ۱۸۰ ریال است در حالی که الان ماشین ۵۰ ریال می گیرد. منطقه منی نیز تماماً ساختمان‌های چهارطبقه خواهد شد و طبقه بالا سقفش چادر خواهد بود تا تصویر دورنمای آن به صورت چادر باشد.

از نظر ترتیب تعداد مقلدین هر مرجع بر اساس تجربه برخی از دوستان تقریباً وضع این طور است که در ردیف اول آیت الله خامنه‌ای و آیت الله مکارم قرار دارند. مقصود داخل کشور است. بعد از آن آیت الله سیستانی است، سپس و به ترتیب آیت الله صافی، وحید، یوسف مدنی، نوری همدانی، صانعی، شبیری و بقیه در ادامه هستند. البته بعثه آقای صانعی در اینجا از نظر بعثه اصلی رسمی نیست و نمایندگان ایشان رأساً مستقیم شرکت می کنند.

امروز ظهر را آقای محمد عبداللهی مدیر کاروان آیات عظام، افراد را به آبگوشت قونوید [قنبید] دعوت کرده بود. شماری از افراد بعثه هم شرکت کردند. دعوت شده ها از جمع روحانیون بعثه ها و نیز بعثه رهبری بودند. آقای عباس امیری فر هم که خبرساز بوده حضور داشتند. وی روحانی آشپزخانه است. در جمعی که بودیم آقای سجادی گفت که اهل سنت معمولاً نیت هشت روزه برای ماندن در مدینه جهت اقامه چهل نماز جماعت در مسجد النبی را دارند که بنا به اظهار خودشان با خواندن این نمازها، بنابه روایات، بهشت بر آن ها واجب می شود. پس این همه هجوم آن ها در وقت نماز برای همین است!

امروز در بعثه جلسه یاوران حجاج هم بود که از هر کاروانی یک روحانی با پنج نفر که برگزیده هستند، به این جلسه می‌آیند و برای کارهای فرهنگی داخل کاروان هماهنگ می‌شوند. این امر نوعی مسئولیت پذیری را برای شماری از زبدگان کاروان ایجاد می‌کند که در تعمیق

فرهنگ حج اثر می‌گذارد. در هر کاروانی دو مسابقه فرهنگی در مدینه اجرا می‌شود که به طـور سرانه ۴ ریال برای هر حاجی در نظر گرفته شده که البته به ممتازین داده می‌شود. در مکه چهار مسابقه امتیاز برگزار می‌شود که هشت ریال سرانه دارد و به منتخبین تعلق می گیرد. تعدادی هم چادر نماز و جانماز برای سایر برنامه های فرهنگی داده می‌شود که در اختیار روحانی، معـین و معینه است. برخی از این مطالب را گفته بودم، برای تکمیل دوباره آوردم.

خبر جالبی مشرق زده بود: «سقوط ریال عربستان در مقابل ریال ایران». از خودم خجالـت کشیدم. نوشته است هفته قبل هر ریال عربستان ۱۱۰۰ تومان بود حالا شده ۷۰۰ تومان. اولاً که ریال ایران به خاطر تلاطمی که دارد اینجا مقبول نیست. ثانیاً اگر هم کسی بـردارد هـزار تومـان است. واقعاً آیا این اسمش سقوط ریال عربستان در مقابل ریال ایران است؟

لباس‌های فرم متنوع حاجیان کشورها

حوالی ساعت یک ربع به شش همراه آقای خادمی به حرم مشرف شدیم. نماز شـروع شـده بود که رسیدیم. اجباراً وسط نماز اقتدا کردیم، اما ممکن نبود که همراه آن ها نماز بخوانیم. بعد از نماز وارد مسجد شدیم. تعدادی از شیعیان پاکستانی در جای جای مسجد ابراز علاقه کرده با ما دست داده یا روبوسی می‌کردند. امسال کثرت آن ها مشهود است. نماز که تمام شد از بـاب بلال خارج شده، سلامی داده آمدیم. جمعیت بسیار زیادی در فضای بین الحرمین ایسـتاده یـا نشسته‌اند. از میان آن ها افریقایی‌ها از همه متمایزترند. پوشیدن لباس‌های ویژه حج با آرم‌هـای خاص، کاملاً آنان را از دیگران متمایز کرده است. روی پارچه لباسـی آن هـا بـه صـورت رنـگ اصلی زده بوده «بیت الاسلام». از کردستان عراق هم تعداد زیادی زائر حضور داشتند. پشت آن ها نوشته شده است: «جمهورية العراق: اقليم كوردستان».

در مجموع به نظر می‌رسد حساسـیت سـعودی‌ها روی تمـاس روحـانیون ایرانـی بـا دیگـر حاجیان بسیار زیاد شده است. هر نوع دادن کتاب به آنان جرم محسوب می‌شود. امشـب یکـی از دوستان با نایف برکانی قراری داشت. می‌گفت به محض آن که به محل رسیدم، حـس کـردم گروهی از مأموران قبلاً مستقر شده‌اند. به همین دلیل پس از سلام خداحافظی کرد و رفت.

زیارت قبرستان احد

شنبه ۲۲ مهرماه ۲۶ ذی قعده: صبح ساعت شش و نیم برای زیارت دوره آماده شدیم. یـک اتوبوس از علمای بعثه حاضر شدند. یک راننده ناشی ما را سوار کرد و به سـمت احـد بـرد. در خیابانی وارد شد که بسته بود و در دور زدن در ماشین را محکم به سـنگهای کنـار جـاده زد. در این فاصله، بنده هم مشغول صحبت و شرح داستان احد و جغرافیای مدینه و میدان جنگ احـد

بودم. توضیحات نسبتاً طولانی شد و تا احد ادامه یافت. دست فروشها این اواخر بسیار زیـادتر شده اند. بنابر این در یک مسیر، غرفه‌هایی را برای فروش به صورت پیش ساخته آمده کرده‌اند، اما هیچ کدام باز نبود. نزدیک رفته زیارت کردیم. یک سعودی که قدری خل هم بود می گفت: روحانی، بس، کتاب خیر، یک بار هم گفت: اسلام از اینجا شروع شده (البته به عربی: من هنا بدأ الاسلام). که یعنی این مال ماست و شما باید گوش به حرف ما بدهید. به آرامی برگشتیم.

قدیمی ترین بعثه حج

سوار شده تا مسجد قبلتین آمدیم. در اتوبوس آقای حاج آقا جواد گلپایگانی بودند. فرمودند که اولین حج من احتمالاً سال ۱۳۳۹ بوده است. دو سال پیش از درگذشت آیت الله بروجردی. آن زمان شیخ عبدالحسین فقیهی بعثه داشت. یک اتاق بود. یک زن فلسطینی هم گرفته بود کـه کارهایش را انجام می داد. وقتی من مدینه آمدم، من را پیش خود برد. بعد از درگذشت آیت الله بروجردی یک سال هم از طرف مراجع بود. به تدریج، ما و بعد هم آیت الله شریعتمداری بعثه زدیم. ایشان گفت: آن زمان شهردار مدینه به دیدن ما می‌آمد. یک بار هم امیـر مدینـه هیئتـی را فرستاد. آن سال پدرم هم به حج آمده بود. ما هم به نمایندگی از پدر رفتیم. از ایشـان خواسـتیم در مسجد را تا صبح باز بگذارد که پنج شش شب این رعایت شد. آن زمان از نجف بعثه‌ای بـه حج نمی‌آمد.

کتابفروشی در قبا

در قبلتین نماز خواندیم. سوار شده به قبا رفتیم. در راه باز صحبتی در باره قبا کردم. در قبا به کتابفروشی الآل و الصحب [یعنی اصحاب] رفتم. کتاب مختصر منهاج السنه ابن تیمیـه را کـه در ۹۵۰ صفحه چاپ کرده‌اند هدیـه داد! ترجمـه از اسـحاق دبیـری عوضـی [درسـت آن اِوَز. بخشی از منطقه لارستان] است که گویا نذر کرده بوده تمام لحظـات عمـرش را وقـف نوشـتن آثاری بر ضد شیعه کند. مختصر عربی از عبدالله غنیمان است. این دبیری مدتی قبـل سـرطان گرفت و مرد. کتاب توسط دارطیبه ریاض چاپ شده، اما هیچ گونه تـاریخی روی آن و انتهـای مقدمه نیافتم. کتابی هم توسط همین انتشـارات «الآل و الصـحب» کـه دفتـرش کنـار مسـجد قباست خریدم با عنوان قال علی علیـه السـلام. ایـن کتـاب ۷۷ صـفحه‌ای، انتخـابی اسـت از فرمایشات امام علی (ع) از نهج البلاغه، امالی طوسی، برخـی از آثـار صـدوق و بحـارالانوار. انتخاب نوعی خاص است و دو رنگ و شیک چاپ شده است. کتابی هم با عنوان آموزش حج و عمره زائری گرفته بود که آورد و به بنده داد. خلاصه‌ای از احکام عمره است باز ترجمه همـین اسحاق دبیری. بسیار زیبا طراحی شده و مشابه کارهای آقای فلاح زاده در ایران اسـت، امـا بـه

نظرم رنگی‌تر و بهتر. با نقشه ها و جداول خوب. الگوی یک کار خـوب در ایـن زمینـه اسـت و البته مطابق با فقه مقبول در اینجا. وقتی گروهی از دوستان پیاده می‌شدند کسی بـه بنـده گفـت چرا در شرح ماجرای احد از شجاعت های حضرت علی نگفتید؟ متوجه نشدم کیسـت. بعـداً فهمیدم همان شخص است که سابقاً اشارتی به ایشان داشتم و عرض کـردم کـه هفـت هشـت سال قبل ماجرایی درست شد که گویا گـم شـده و کسـانی او را گرفتـه، صـورتش را بـا سـیگار سوزانده‌اند و بعداً معلوم شد که ماجرا از اساس ناراست بـوده و صـرفاً بـرای برخـی از مقاصـد درست شده بوده است.

ظهر میهمان بودیم. آقای خادمی و سجادی، از البیک ناهـار گرفتـه بودنـد. مـاهی و مـرغ. رستورانش در کنار بقیع است. بسیار هم شلوغ است. غذای بدی نیسـت. آقـای راشـد یـزدی و عده ای دیگر هم بودند. داستانهایی گفته شد. آقای راشد گفت: یکبار مداحی در حضـور آقـای خامنه‌ای خواند و مطالب نادرستی گفت. به ایشان عرض کردم: ایشان جلوی شما این مطالـب را می گوید همین را مدرک درستی گرفته جاهای دیگر هم می گوید. ایشان گفتند: سال گذشته هم همین مطالب را گفت. به او پیغام دادم اینها درست نیست. امسال دوباره همان ها را تکـرار کرد. آقای راشد گزارش متنی را هم از علی جواهر الکـلام در بـاره یـزد داد و شـعری کـه گویـا خودش علیه او گفته بود، خواند. دیروز هم شعری در باره انتخابات خواند که جالب بود: دوش پرسیدم از استاد در این دور، وکیل / باید آقای فلان یا که فلان را بکنـیم/ گفـت او را کـه از ایـن پیش مکرر کردیم / مصلحت نیست دوباره که همان را بکنیم، الی آخر.

دیدار از موزه مدینه همراه امیر الحاج

عصری ساعت چهار و نیم همراه آقای قاضی عسکر به موزه مدینه رفتـیم. اولـین گـزارش را بنده از آن در زائر زدم. خیلی ها سراغ گرفتند. تصمیم بر این شد که ایشان بازدیـد کنـد و مسـیر هموار شود. وقتی رسیدیم مهندس کعکی نبود. صبح به وی اطلاع داده بودم، اما گفتند مریض است. بازدید ۳۵ دقیقه طول کشید. گفتند که با ترکیه و یک جای دیگر قرارداد دارند کـه همـین موزه را ایجاد کنند. ساعت شش بود که برگشـتیم. قـرار اسـت فـردا هـم شـماری از روحـانیون کاروانها را ببرند.

امروز شنیدیم زندانی ایرانی که از زمان عمره، اینجا بوده پس از تحمل پنج ماه و نیم حبس آزاد شده است. اصل حکم یک ماه و نیم بوده، اما زندانی قبلش را حساب نکرده‌اند. بـه عـلاوه پس از اتمام، معلوم شده پرونده باید برود مکه مهر شود و برگردد. یک ماه دیگر هم مانده. حالا گفته اند بماند تا حج را هم انجام دهد. اتهامش انداختن آب دهن به قبر یکی از خلفا بوده. این با یک نفر دیگر که متهم به سبّ بوده، زیر تیغ بودند کـه بـالاخره آزاد شـدند. یکـی از دوسـتان

گفت ایرانی داریم که چهار سال است به اتهام دزدی اینجاست. ثابت شده هم هست. نامه به خانواده‌اش نوشته که در این مدت حمام نرفته است!

یکی از روحانیون گفت که لپ تاپ وی را نگه داشتند. علتش بودن تصاویری از مقاومت فلسطین در آن بود. آقای سجادی گفت که سال گذشته یک نفر را سه روز نگاه داشتند. چون فیلم سی دی ظهور را روی کامپیوترش نگه داشته بود. در این فیلم فحش هایی به آل سعود هست.

دیدار با سید انس الکتبی

عصری بیشتر مشغول نوشتن و تصحیح روزنامه سفر حج موسوی اصفهانی بودم. حوالی ساعت یازده شب همراه آقای معراجی و جناب حاج آقا حسن مظاهری به دیدن آقای سید انس رفتیم. قریب یک ساعت و نیم در منزل ایشان بودیم. الحق کتابخانه معظمی دارد و قطعاً در مدینه کتابخانه خصوصی که تا این اندازه حاوی کتابهای شیعه باشد وجود ندارد. بحث راجع به نویسندگان مختلف از جمله طیب الانصاری و دیگران شد. می گفت در سفر حدود بیست روز قبل امیر عبدالله به مدینه، حذیفی بخشیده شده و بار دیگر برای امامت جماعت به مسجد نبوی برگشت. نماز فجر را خواند و بعد هم نماز جمعه را. در همین سفر امیر عبدالله سنگ بنای توسعه حرم را گذاشت. در این توسعه مسجد از ناحیه جنوب، غرب و شمال مفصل توسعه می‌یابد. توسعه از جنوب یعنی توسعه در سمت قبله. معلوم نیست چه بلایی سر روضه خواهد آمد. در باره سید نایف البرکاتی پرسیدم. گفت در سفری که ملک فهد به مدینه داشت، شعری در ستایش او خواند و بعد هم عضو مجلس وطنی معین شد! نگرانی وی همین بود که مراکز علمی در اینجا تحت سیطره یک فکر خاص است و اجازه رشد افکار متنوع داده نمی‌شود. خبر از درگذشت آقای روضاتی نداشت. ناراحت شد. دو کتاب، یکی جامع الانساب و دیگری منتقله الطالبیه که آقای روضاتی به وی اهداء کرده و اولش اهداء را نوشته بود، آورد ملاحظه کردیم. یکی تاریخ ۱۴۱۹ و دیگری ۱۴۲۰ را داشت. خود سید انس به شدت لاغر شده بود. گفت قبلاً ۱۰۴ کیلو بود حالا ۷۷ کیلو. قدری هم بحث های متفرقه سیاسی شد که کلیات بود. ساعت حوالی یک بود که برگشتیم. آقای معراجی دو جلد کتاب از ایران آورده بود. امروز برده بود برای کتابخانه حرم که نگرفتند. جالب است که در کتابخانه‌های عمومی اینجا، حتی یک کتاب شیعه نیست. این هم از عجایب است.

زیارت بقیع

یکشنبه ۲۳ مهرماه ۲۷ ذی قعده: صبح ساعت ده دقیقه به پنج به سمت حرم حرکت کردم.

فاصله میان اذان و نماز حدود پانزده دقیقه است. به مسجد رسیدم. مملو از زائـر بـود. بـالاخره جایی پیدا شد. در این موارد باید صبر کرد تا نماز شروع شود، به تدریج جاهای خالی پر شده و جای افراد جدید باز می‌شود. پس از نماز، رسول خدا(ص) و فاطمه زهرا (س) را زیارت کـرده راهی بقیع شدم. جمعیتی بی نظیر در بقیع اجتماع کرده بود. حرکت کردن در بقیع بسیار دشوار بود. مردم هم یکسره صلوات خبر می‌کردند. این وضع مراقبین امر به منکر! را عصبانی می‌کـرد. البته آن ها اصرار داشتند که راه باز شود، اما به هر حال دعوت به سکوت هم می‌کردند. طبیعـی است که این جور وقتها امکان کنترل کتاب و دعا خواندن نیست. عراقی ها نقش مهمی در ایـن شلوغی دارند. دیدم که برخی بلند و برای دوستانشان زیارت می‌خواندند. زیارت کردم و بیـرون آمدم.

سعودی‌ها و ممانعت از ورود خارجی‌ها به بعثه ایران

ساعت شش و نیم به هتل رسیدم. بعد از اندکی استراحت نزد دکتر صافی رفـتم کـه آقـازاده حضرت آیت الله العظمی صافی است. ایشان متخصص قلب و پزشک کاروان بعثه‌هاست. قند بنده را گرفت. فعلاً معتدل است. قدری با آقای معراجی در باره کارها هماهنگی شد و بـه بعثـه برگشتم. دیروز همایش اهل بیت در بعثه بود که برای سخنرانی آقای قاضی عسکر شرکت کردم. امروز همایش دیگری است که احساس کردم زنان خـارجی شـرکت می‌کننـد. گویـا عنـوان آن «نقش زن در حج» است. خبر شگفت هم این که امام جمعه قطر یعنی قرضاوی این هفته گفته است که در حج به ایرانی ها نفرین کنید. خبر خوبی نیست، نه از این بابت که یک امام جمعـه نامتعادل گفته، بلکه از این جهت که موقعیت ایران در جهان تسنن به این نقطـه رسـیده اسـت. خوب قرضاوی در چهارچوب سیاست های قطر قرار دارد که آتـش بیـار معرکـه سـوریه اسـت. امسال به حج آمده است. شنیدم که یکی از خانم‌هایی کـه عـده‌ای را در مسـجد بـرای مراسـم امروز دعوت می‌کرده، دستگیر شده است. گویا بعد از ظهر ساعت دو آزاد شد.

کاروان ما در موزه مدینه

عصری استراحت مختصری کردم. ساعت چهار و نیم با یـک اتوبـوس از روحـانیون بعثـه راهی موزه مدینه شدیم. ساعتی آنجا بودیم. اصرار داشت پول ورودی از هر نفر ۱۵ ریال بگیرد. گفتم اینها مرشد هستند. بالاخره بدون پول از موزه بازدیـد کـردیم. بعـد از آن یکـی دو سـاعتی ارتباط با دوستان از طریق ایمیل و پی گیری کار سایت کتابخانـه بـودم کـه ایـن روزهـا در حـد خودش یک سایت موفق است. شب بعد از نماز عشا، همراه آقای سجادی راهی حرم شدیم. از باب السلام وارد شده، همان جا گوشه‌ای نشسته، زیارت، نماز و قرآن خواندیم. یک کسی برای

حجاج سنی سخنرانی می‌کرد، آن هم در قسمت جلوی مسجد. جالب است که آن ها را برای رفتن به روضه نگه داشته بودند و چندین مامور جلوی آن ها گذاشته به اجبار سخنرانی می‌کردند. به تدریج جمعیت که قصد رفتن به روضه را داشت جمع شده و یک باره پس از اتمام حرفهای او، به آن طرف هجوم بردند. می‌گفت فقط مسجد النبی و مسجد قبا نماز دارد. قبلتین ندارد. بقیع و احد هم سلام دارد. همین چهار جا، هیچ کجای دیگر نماز و سلام ندارد. ساعت ده برگشتیم.

باز هم در کتابفروشی مغامسی

حوالی یازده به کتابفروشی مغامسی رفتیم. قبلاً کتابها را جدا کرده بودم. دوباره هم ده عنوانی جدا کرده و پول آن را پرداختم. آقای معراجی که بسیار گسترده خرید می‌کند، باز هم حجم بالایی کتاب برداشت، اما فرصت حساب و کتاب نشد. از آنجا همراه راننده که معاذ نام دارد بیرون آمدیم. وی که سخت ضد بشار اسد بود، تا حوالی یک بعد از نیمه شب در ماشینش برای ما نطق کرد و مسائل مختلف سوریه و جنبه های متفاوت آن را بحث کرد. دلش می خواست بداند مردم ایران و به خصوص اصلاح طلبان چه فکری در باره سوریه دارند. وی قبول داشت که الان همه دولت ها در حال مداخله هستند و این وسط مردم مظلوم شده‌اند، اما به هر حال بشار را عامل این کشتارها می‌دانست. وی خیلی اصرار داشت که در سوریه طائفی گری نبود. حالا زیاد شده. خیلی هم به علوی ها دشنام می‌داد که نه اهل نماز هستند و نه روزه و مشروب خوارند. به زحمت از دست نطقش خلاص شدیم و برای استراحت به هتل برگشتیم.

خبر درگذشت آیت الله انواری

امروز سایت ها خبر درگذشت آیت الله انواری را زدند. متأثر شدم. فکر کنم سه یا چهار سفر عمره در کاروان آقای شهرستانی با ایشان بودم. مردی شوخ، فهمیده و معتدل بود. چند سالی بود که دیگر نتوانست عمره بیاید. یک بار هم مصاحبه مفصلی در باره آغاز کار مؤتلفه و اعدام منصور با ایشان کردم که مشکلاتی را پدید آورد. آقای شهرستانی ساعت هفت بعد از ظهر دوشنبه در بعثه خودشان برای ایشان فاتحه گذاشته است. اطلاعیه‌ای را نوشتم که تکثیر کردند. خداوند او را رحمت کند. در اینجا باید از سید عزیزم مرحوم آقای روضاتی هم یاد کنم. خداوند او را هم رحمت کرده با اجداد طاهرینش محشور گرداند. آقای انواری دو سال گویا ۵۸ و ۵۹ به همراه آقای محلاتی بعثه امام را در مکه اداره کرده است. یک سال هم پنج نفر معرفی شدند که آقای جلالی خمینی و طاهری خرم آبادی از آن ها زنده هستند. آقا سید علی گلپایگانی هم بوده است. بعد از آن حکم به انفراد برای آقای موسوی خوئینی ها زده شد.

شیرین شدم

دوشنبه ۲۴ مهرماه ۲۸ ذی قعده الحرام ۱۴۳۳: دیروز آزمایش قند دادم که خیلی بالا نیست، اما از حد بالاتر رفته و زنگ خطر به صدا درآمده است. این یعنی اینکه شیرین شده ام و نباید بیش از این شیرین شوم. امروز یک سری آزمایش عمومی دادم. ساختمان هلال احمر در کوچه ای پشت همین قصر الدخیل است. وقتی مراجعه کردم، گفتند که نمی‌توانند این آزمایش را بگیرند. مجبور شدم به یکی از مسؤولان آنجا رجوع کنم. طبق معمول ایشان دستور داد و انجام شد. سرگیج های عصرانه بنده دوباره شروع شده است. سپس به اتاق بخش فرهنگی آمدم، جایی که راحت‌تر از جاهای دیگر می‌توانم از اینترنت استفاده کنم. بیشتر وقت را صرف تصحیح روزنامه سفر حج کردم.

حجّه فروشی

یکی از مسائل جاری حج از دیر باز بحث حجّه فروشان بود که پول گرفته برای دیگران حج به جای می‌آوردند. هر ساله در میان حجاج ایرانی به ویژه عوامل آن این بحث جاری است و به خصوص این وقتها، این بازار داغ می‌شود. یکی از دوستان می گفت: در سال گذشته برای انجام حج، از یک میلیون و نیم تا یک میلیون و هشتصد و گاه دو میلیون تومان به برخی از شیعیان مدینه داده می‌شد تا حج نیابتی به جای آوردند. اینها تعدادی حسینیه دارند که امام دارد. این امامان افرادی را معرفی می‌کردند. سال گذشته برای افراد معتبر ایرانی، گاه تا چهار میلیون هم داده می‌شد. امسال تا هفت میلیون و حتی هفت میلیون هم داده می‌شود. در سال جاری اجازه انجام حج به تعدادی از عوامل اجرایی به خصوص آنان که در بعثه هستند داده نشده، به همین دلیل گران‌تر شده است. به دلیل بی ارزشی پول ایران، این محاسبه به دلار صورت می گیرد. در سال جاری عراقی ها تا دو هزار دلار هم برای نیابت پرداخت می‌کنند که نشان می‌دهد وضع آنان بهتر شده است. توجه داریم که نیابت گاه بلدی است که از خود شهرِ فردی که کسی به نیابت از او به حج می آید، نیت می کند و گاه میقاتی است، یعنی به مکه و مدینه آمده در میقات که محرم می شود به نیابت از او محرم می گردد. امروز ظهر چند نفر از دوستان را در اتاق روحانی کاروان بعثه‌ها دعوت کردیم. غذایمان ماهی بود. ماهی‌های نسبتاً درشت که اینجا در روغن سرخ می‌شود. بعد از ظهر قدری استراحت کرده، برای خرید دارو و همین طور شارژ تلفن بیرون رفتم. شب ساعت هفت، مراسم برای آقای انواری گرفته بودند که همه شرکت داشتند و خیلی شلوغ بود. منبری هم شیخ علی تهرانی بود. دوستان تازه ای را هم که از ایران آمده بودند دیدیم. قدری با جناب آقای سیدان صحبت کردم.

در کتابفروشی عبیکان

بعد از آن به هتـل درة الفـلاح آمـده از آنجـا حـرم مشـرف شـدیم. پـس از سـاعتی راهـی کتابفروشی عبیکان شدیم. بنده که حساب و کتاب را کرده بودم منتظر کارهـای آقـای معراجـی شدم. در گشتی دوباره چند کتاب خریـدم. یکـی در بـاره نیروگـاه هسـته‌ای بوشـهر و بحـث از تشعشعات آن با نام مفاعل بوشهر النووی بود که شخصی به نام خالد عبداللطیف الترکی نوشته بود. این کتاب در شهر الخُبَر در سال ۱۴۳۳ منتشر شده است.

کتاب قرضاوی

یک کتاب نسبتاً قدیمی هم از قرضاوی گرفتم با عنوان تاریخنا المفتری علیه. این قرضـاوی هم فراز و نشیب‌های زیادی در زندگی اش داشته و دارد. بخشی از کتـاب در دفـاع از معاویـه و دولت اموی است. وی دو دهه اخیر اجیر قطری‌ها بوده است. دلم می‌خواسـت بـدانم معرفـت وی نسبت به تاریخ اسلام چه قدر است. نوعی روشنفکری عربـی مصـری کـه هـیچ مشـکل و گره‌ای را از مشکلات فکری دنیای اسلام حل نمی‌کند. بحثی هم در باره اهمیت تمدن اسلامی داشت. تعجب من این است که ما مسلمانها وقتی در باره تمدن اسلامی سـخن مـی گـوییم از همه ارزشهایی حرف می زنیم که وجهه جهانی دارد، اما وقتی فتوا می‌دهیم، همـه آن چیزهـایی که خاص خودمان است عرضه می کنیم. اینجاست که رنگ تعصـب جـدی می‌شـود. در ایـن کتاب هم دیدم قرضاوی از دانش جویی مسلمانان و رفتن سراغ علوم یونانی و همه چیز سـخن می‌گوید. این ستایشها مهم است، اما آیا ما وفادار به لوازم این طرز تلقی از علم هستیم؟ آیـا بـا علوم یونانی نجنگیدیم؟ آیا همین اهل حدیث که اکثریت سنی بودند همه این علـوم را تحـریم نکردند؟ آیا پدر معتزله را در نیاوردند؟ و هزار آیای دیگر.

زیارت نامه خوانی سعودی ها

سه شنبه ۲۵ مهر ۲۹ ذی قعده یا ۱ ذی حجه: صبح ساعت ده دقیقه به پنج به حـرم مشـرف شدم. اندکی از شدت جمعیت کاسته شـده اسـت. نمـاز را خوانـده بیـرون آمـدم. برابـر گنبـد پیامبر(ص) که رنگ سبز دارد و امسال دویستمین سال رنگ سبز آن است، یعنی در سال ۱۲۳۳ آن را از رنگ نقره ای به رنگ سبز تبدیل کرده‌اند، زیارت خواندم. از آنجا به بقیع آمدم. هنوز هوا تاریک بود و به زحمت می شد زیارت نامه خواند، اما نوری از بیرون داخل آمـد. مـردم مرتـب صلوات می‌فرستادند. یک مأمور سعودی هم که نزدیک بود، خودش برای اهـل سـنت زیـارت نامه را بلند می‌خواند! اینها تصمیم گرفته اند خودشان زیارت نامه مخصوص خـود را بخواننـد. وقتی زیاد شلوغ می‌شود از پس جمعیت بر نمی‌آیند. از بقیع بیرون آمدم و به طرف عکـس، بـه

هدف دور زدن بقیع حرکت کردم. در جای جای آن، زنان اجتماع کـرده مشـغول نگـاه کـردن و زیارت داخل بقیع بودند. در دیوار آن سوی بقیع، کنار طریق فیصل، چنـد زن عراقـی کـه گویـا امروز رسیده بودند، سراغ قبور امامان را گرفتند. از لای پنجره ها برایشان توضیح دادم.

ساعت از شش و ربع گذشته بود که وارد هتل شدم. چون شب هم دیـر وقـت آمـده بـودم، افتادم. ساعت هفت و ربع برخاسته صبحانه را همراه اعضای هیئت علمی صرف کـردم. ایـن افـراد معمولاً برای مراجعینی از زوار که پرسشهای علمی در باره تشیع دارند، مورد استفاده قرار می‌گیرند.

باز هم توزیع کتابهای ضد شیعه در بسته‌های ارشادی

سعودی‌ها در یک جعبه که روی آن «کتابهای ارشادی» نوشته و خوش چـاپ اسـت، چنـد کتاب فارسی در تبلیغ تسنن گذاشته و مجاناً توزیع می‌کنند. این نخستین بـاری اسـت کـه مـن چنین بسته‌ای را می‌بینم. کتابهایی که داخل آن بود و همه شبیه به هم و بـا یـک متـرجم، یعنـی همان اسحاق دبیری عوضی و در یک فرم چاپ شده، عبارت اسـت از: فضـائل و احکـام مکـه مکر مه که توسط دانشکده الدعوه و اصول الدین نوشته شده. دیگری کتاب عقیده اهـل سـنت و جماعت از عثیمین، دیگری مختصر روش نماز پیـامبر از البـانی (ترجمـه حسـین تـاجی گلـه داری)، دیگری دیدگاه اهل سنت در مورد اصحاب تألیف محمد بن عبدالله وهیبی، و پناهگـاه مسلمان که همان حصن المسلم در باره اذکار و ادعیه از دید اهل سنت است. تاریخ چاپ اینها ۱۴۲۹ است. امروز جواب آزمایش بنده آمد. قند و کلسترول بالاست و باید مراعات کنم. آقای دکتر شهاب الدین طباطبائی برایم دارو نوشت. صبح دوباره قند را آزمایش کـردم. فعـلاً خـوب است. همه اینها در اثر تنبلی در راه رفتن و رعایت نکردن رژیم غذایی است. آقای معراجی کـه مدتی است استرس دارد، امروز باز قندش بالا رفته است. یکی از دوستان دیگر هم به دلیل قند بالا و زخم شدن پا، مشکل پیدا کرده که صحبت بازگشت وی به ایران بود.

سرگذشت جوانی که از زندان سعودی آزاد شده بود

امروز عصر آقای محمد جواد صفایی (شیرازی) که درس افسری در رشته هوانوردی خوانده است، به اتاق آمد. همین شخصی که به تازگی و البته موقتاً آزاد شده تا حجش را بجا بیـاورد. او گفت که پنج ماه و بیست روز در زندان به سر برده است. در عمره بـه عنـوان مـاه عسـل همـراه خانمش آمده بوده است. اتهام وی سب صحابه و خواندن زیارت عاشوراست. سه روز در مدینه بوده که دستگیر شده است. از آن موقع با شهادت یک عراقی علیه وی به زندان افتـاده و تـاکنون که موقت آزاد شده آنجا بوده است. حالا مانده است تا حـج را انجـام دهـد و برگـردد تـا ببینـد تکلیفش چیست. الان با کفیل آزاد شده، اما قاضی، چهارشـنبه گذشـته بـه او گفتـه کـه حکـم

برائتش را صادر کرده است. در تمام این مدت در زندانی نزدیکی مسجد شجره بوده است. تنها یکی دو هفته قبل از آزادی به دیدنش آمده‌اند. ده پانزده روز دو نفری در یک زندان دو نفری بوده‌اند. یعنی آقای مولایی. او که رفت، ده روزی تنها بوده تا به زندان عمومی منتقل شده که همه خارجی و سعودی بوده‌اند. در این زندان، نه عنبر، یعنی بنده، محبوس بوده اند. در این مدت، مدتی بند نُه و مدتی بند هشت بوده است. همه بندها ، مسقف و فاقد هواخوری بوده اند و به هیج عنوان نور خورشید قابل دیدن نبوده است، مگر وقت ملاقات یا رفتن به دادگاه. بقیه نماز جماعت داشتند. می گفت: هر چند شب یک بار برنامه‌ای تفریحی داشتند که شیخی می آمد و به آن ها ارائه می‌داد. بعد هم یک صبحت‌هایی می‌کرد. ایشان گفت اوائل نمی‌توانستم با آن ها صحبت کنم اما کم کم عربی یاد گرفتم. حمام هم فقط یک توالت بود که یک چهارلیتری آب گذاشته بودند با همان حمام هم می گرفتیم. هیچ کتابخانه ای در کار نبود. فقط کتابی با عناون لاتحزن بود که چند نسخه داشت و دست به دست می‌شد. به نظرم روحیه‌اش بسیار خوب بود.

عصری سری به بعثه آیت الله سیستانی زدم. چند مسأله داشتم که پرسیدم. برگشتم. یک دو ساعتی روی سفرنامه اصفهانی کار کردم. پس از شام، با آقای معراجی حرم مشرف شدیم و ساعت دوازده و نیم گذشته بود که برگشتیم. از حوالی ده به بعد، در قسمت روضه، آنجا که مردها می‌توانند باشند، بیش از نود درصد شیعیان هستند. کاری به کسی ندارند و هر کس در آرامش مشغول نماز یا خواندن زیارت نامه است. غالب افراد آشنایان خود را پیدا می‌کنند. البته در مجموع جای زیادی نیست. چند سالی است که شبها حرم را باز می‌گذارند. قدیم این طور نبود. نظر آقای معراجی هم این بود که امسال مدینه خلوت است، اما به نظرم حجاج موجود بسیار متنوع هستند. از کشورهای تازه استقلال یافته، چین، هند، بوسنی و هر کجای دیگر، حاجیانی با لباسهای متحد الشکل حاضرند.

روز آخر اقامت ما در مدینه

چهارشنبه ۲۶ مهرماه ۱ اول ذی حجه: امروز صبح که روز آخر اقامت ما در مدینه است، صبحانه را با دوستان بودیم. بعد ساعتی از طریق ایمیل با کارهای تهران در ارتباط بودم. طلبه‌ای می گفت در صف نماز چند بنگلادشی با من صحبت کردند. متوجه شدم کسی پشت سر گوش می‌داد. از صحبت خودداری کردم. ده دقیقه بعد مأموری آمد و گفت اینجا صحبت کردن ممنوع است. معلوم شد آن شخص مأمور بوده است. این طلبه از اهانت برخی رانندگان در حین حرکت با دیدن معمم یاد کرد که من هم البته چندین نمونه امسال دیدم.

ظاهراً امروز اول ذی حجه است، هرچند دوستان می‌گفتند که یک سال وقتی پنجم ذی

حجه بود، یک مرتبه اعلام کردند ششم است. آن سال ایران چهارم ذی حجه بود، و بنـابرین بـا دو روز اختلاف حج انجام شد.

دیداری دیگر از کتابخانه حرم نبوی

امروز صبح ساعت ده همراه آقای سجادی به کتابخانه حرم نبوی رفتیم. این گزارشی اسـت که از این دیدار برای سایت کتابخانه مجلس نوشتم: کتابخانه حرم نبوی (ص) بر اساس برخـی از نقلها، پیش از آتش سوزی سال ۸۸۶ وجود داشته و چنـان کـه در ایـن اخبـار آمـده، حـاوی کتابهای نفیسی بوده که در آن آتش سوزی از میان رفته است. این کتابخانه بعدها دوباره ساخته و توسط سلاطین عثمانی و دیگران تقویت شده است.

شکل جدید کتابخانه که در قسمت انتهایی توسعه اول سعودی یعنی شمال مسجد بـوده در سال ۱۳۵۲ ق تاسیس شده است. این اقدام توسط السید عبید المدنی صورت گرفت کـه در آن وقت مدیریت اوقاف مدینه را داشته است. نخستین مدیر کتابخانه احمد یاسین الخیاری اسـت که نویسنده کتابی در باره آثار مدینه منوره است. چندین کتابخانه شخصی که وقف مسجد بوده، به این کتابخانه منتقل شده است. از جمله کتابخانه شیخ محمد العزیز الوزیر در سال ۱۳۲۰.

ساختمان جدید کتابخانه به قسمت فوقانی مسجد در دیواره غربی منتقل شده و محـل ورود به آن باب دوازدهم مسجد است که از همانجا باید با پله های برقی بالا رفت. البته اگر کسی از هر مدخلی به طبقه دوم برود از همان جا می تواند به سمت کتابخانه که روی دیوار غربی است وارد شود.

در این کتابخانه بیش از یک صد هزار جلد کتاب وجود دارد. تمامی کتابها صحافی شـده و هیچ کتابی بدون جلد شدن وارد کتابخانه نمی شود

این کتابخانه به صورت قفسه باز است و بیشتر مشتریان آن زائران هسـتند، امـا بـا توجـه بـه قدمت و اهمیت کتابها و به روز بودن، علی القاعده بسیاری از دانشجویان و طلاب علوم دینـی نیز از آن استفاده می‌کنند. کتابهای موجود در بیش از ۳۷۰ قفسه هفت طبقه‌ای نگهداری، و بـه صورت موضوعی قرار داده شده است.

فهرست کتابها را می توان در سایت www.mktaba.org ملاحظه کرد .کتابخانـه بخـش نشریات و کتب کمیاب هم دارد. به علاوه بخش خطی که در همان ساختمان قدیم که اکنون در وسط مسجد قرار گرفته نگهداری می شود.

صبح روز چهار شنبه ۲۶ مهرماه (اول ذی حجه ۱۴۳۳) فرصتی شد تا برای بار دوم از ایـن کتابخانه دیدار کنم؛ ضمن اینکه توانستم آقای عبید بن صالح رئـیس کتابخانـه را نیـز ببیـنم. دو کتاب از آثار خودم یعنی کتاب الاخبار و سیرة النبی الاعظم (ص) را بـه کتابخانـه اهـدا کـردم.

سپس از وی خواهش کردم تصویری از کتاب تاریخ جـده از عبدالقـدوس انصـاری را بـه بنـده بدهد. وی به بخش مربوطه دستور داد. به آن قسمت رفتم، با جستجویی، اعلام کرد که پی دی اف آن موجود است. همانجا و به سرعت یک سی دی از ایـن کتـاب بـه بنـده داد. دکتـر عبیـد فهرست نسخه های خطی کتابخانه را هم که روی یک سی دی بود به بنده لطف کرد. به عـلاوه سی دی المکتبة الشامله را نیز اهداء نمود.

کتابخانه عصرها و همین طور بعد از مغرب و نیز عشاء بسیار شلوغ و پر رفت و آمد. بـود. طبعاً یک دلیل آن همین چینش موضوعی و قفسه بـاز بـودن آن اسـت. ایـن کتابخانـه بـه دلیـل قدمت، آثار بسیار نفیسی دارد. علاوه بر آن کتابهای زیادی به آن اهداء شده که این هم بر غنای آن افزوده است. علی القاعده باید کتابخانه های خانگی زیادی هم وقف آن شده باشد. در هـر حال یک نگاه ساده کافی بود که نشان دهد کتابخانه حرم نبوی(ص) تا چه اندازه غنی است.

دیدار از نمایشگاه حج

پس از خروج از کتابخانه، به نمایشگاهی که روبروی در کتابخانه یعنی در شماره ۱۲ حرم، در ساختمانی بزرگ تعبیه شده بود رفتیم. این نمایشـگاه، فعالیـت مؤسسـاتی کـه در مدینـه در ارتباط با حج فعالیت دارند را به نمایش گذاشته بـود. بخـش هـای مربـوط بـه راههـا، مسـائل بهداشتی، و قسمت های دیگر. برخی از سی دی های تبلیغاتی هم بود کـه گـرفتیم. دوبـاره بـه حرم برگشتیم. تازه روضه باز شده و مردم به سـمت آن هجـوم آوردنـد. در جـای مناسـبی برابـر ضریح نبوی، زیارت نامه‌ای خواندم. هم برای آن حضرت و هم فاطمه زهرا (س) نمـاز زیـارت هم خوانده شد. نیم ساعتی به دوازده بود که بیرون آمدیم. از آنجا به سمت دیوار بقیع در قسمتی که به شارع ملک فیصل می خورد حرکت کردیم. در کنار دیوار بقیـع کـاروانی لبنـانی مشـغول خواندن زیارت نامه بودند که همراهی کردیم. بنده زیارت وداع را هم خوانـدم. از همانجـا دور زده به سمت بعثه آمدیم. در راه از دو سه کوچه که نزدیک بعثه بود رد شدیم. خانـه هـای بسـیار کثیفی هست که غالباً از آن پاکستانی ها و خارجی هایی است که اینجا کار می کنند. بوی آزار دهنده، خانه‌های بسیار تیره و تاریک و کوچه های کثیف. این ساختمان‌ها در هـر چنـد سـمت بعثه دیده می شود.

حرکت به سمت مسجد شجره

نماز ظهر و عصر را خواندم. ناهار و سپس وسـائل را برداشـتم و بـه درة الفـلاح کـه محـل اسکان کاروان خودمان است رفتم. ساعت چهار و بیست دقیقه به سمت شجره حرکت کـردیم. به گفته آقای معراجی، از جدیدترین اقداماتی که جالب بود اینکـه بـرای گـرفتن گذرنامـه‌ها در

خروجی مدینه معطل نشدیم و تمام گذرنامه ها را چند ساعت قبل در اختیار راننده گذاشته بودند؛ لذا از هتل مستقیماً به شجره رفتیم. این در حالی است که سالهای قبل، هنگام ورود کاروان به مدینه، تمامی گذرنامه‌ها را به محلی به نام تفویج تحویل می‌دادند و روزی که زائر می خواست عازم حج شود، اتوبوسها مدت زمانی در خروجی مدینه در محل مرکز تفویج معطل می ماندند تا گذرنامه‌ها را تحویل راننده و مدیر دهند. امسال این معطلی برداشته شده بود.

در مسجد شجره

بنده این سالها تجربه تمتع را تا حدودی فراموش کرده بودم. اطراف مسجد شجره بسیار شلوغ شده است. صدها اتوبوس در اطراف آن پارک کرده بودند. جمعیت عظیمی مهیای غسل و آماده شدن برای محرم شدن می شد. برنامه‌ها طبق معمول پیش رفت. نماز مغرب و عشاء خوانده شد. سپس محرم شده، سوار اتوبوس شده حرکت کردیم. یک ربع بعد از حرکت، جایی توقف کرده، شام شب را به ما دادند. سپس به سوی مکه حرکت کردیم. در این جاده می توان با سرعت ۱۲۰ کیلومتر حرکت کرد، اما راننده ما بسیار آرام آمد، و لذا با این که ساعت هفت و نیم حرکت کردیم، ساعت ۲ بعد از نیمه شب رسیدیم.

انجام اعمال عمره تمتع در مکه

پنج شنبه ۲۷ مهرماه ۲ ذی حجه: ساعت دو و نیم همراه آقای معراجی آماده رفتن به مسجد الحرام شدیم. غسل کرده، وضو گرفته راهی شدیم. اتوبوسی که ویژه نقل و انتقال حجاج ایرانی است رسید. تا نزدیک حرم رفتیم. هتل ما السماح در معابده است و طبعاً ما باید از سمت مسعی برویم. دامنه خرابی ها به قدری زیاد است که هیچ نشانی از بنا تا بعد از مسجد الرایه و پل سلیمانیه نیست. بسیاری از بناهای روی کوه برداشته شده، هرچند بناهای اندکی در آن ناحیه و بخشی از غزه باقی مانده است. ساعت دو و نیم یا بیشتر وارد مسجد شدیم. به قدری مطاف شلوغ و پرفشار بود که فکر کنم طواف ما نزدیک پنجاه دقیقه تا یک ساعت طول کشید. نماز خوانده به مسعی آمدیم. با توسعه اخیر در مسعی قدری احتیاط هم می‌شود. قسمت از صفا به مروه کاملاً به فضای قبلی اضافه شده است. از میان مراجع فعلی، فقط آقای صانعی، سعی از طبقات بالا را جایز می‌داند. برخی زیر زمین را هم جایز می‌دانند. نماز هم با فاصله زیاد پشت مقام باید خوانده شود. باز از مراجع فعلی، فقط آقای نوری است که نماز طواف خواندن در هر جای مسجد الحرام را روا می‌داند. وقتی سعی و تقصیر تمام شد، نزدیک نماز بود. بسیار خسته بودیم و ایستادن در آن وقت سبب می‌شد که به خاطر شلوغی تا ساعتی بعد از آن هم نتوانیم از جمعیت و راه طولانی پیاده خلاص شویم. بیرون آمده قدری پیاده رفتیم. سپس

ماشین گرفته عازم هتل شدیم. نماز صبح را خوانده استراحت کردیم. هتل ما به نام سماح جنب هتل حسن عابد است که سابقاً بعثه حج ایران بود و بنده در نخستین سفری کـه مشـرف شـدم، یعنی سال ۱۳۷۱ آنجا مستقر بودم.

نجاد و الامام المهدی (ع)

امروز یکی از دوستان، روزنامه «الشرق الاوسط» سه شنبه ۹ ماه جاری مـیلادی را آورد کـه در صفحه ۱۶ آن مقاله‌ای با عنوان «نجاد و الامام المهدی» داشت. نویسنده آن محمد جمیح، تحلیلی از رفتارهای احمدی نژاد در ارتباط با حضرت مهدی(ع) از شروع داسـتان هالـه نـور و بعد ابراز این که امریکایی ها برای جلوگیری از ظهور مهدی به عراق آمده‌اند و سپس تحلیلی در باره چگونگی تصویری که احمدی نژاد از ارتباط خود با امام زمان(ع) و وارد کردن مهدویت در امور سیاسی دارد، ارائه داده، و بعد شروع به تحلیلی مسخره آمیـز از ایـن قضـایا کـرده و اینکـه سؤال ملت ایران این است که آیا این قضایا می‌تواند ثلث ارزش ریال ایران را که تنها دو ماه قبل داشت به آن برگرداند؟ شگفتی وی آن است که در این تفکر چگونـه مقـولات دینـی و مـذهبی مانند مهدویت با طرح مسائل قومی از طرف همین اشخاص پیوند خورده است.

دیدار از بعثه‌ها

به خاطر اعمال عمره، خسته بودیم و تا حوالی ساعت یازده خوابیدم. در این وقت برخاسـته به سرعت آماده شده طبق وظیفه ابتدا به بازدید از بعثه آیت اللـه مکـارم شـیرازی رفتـیم. سـابقاً یعنی تا سال گذشته، همه بعثه‌های مراجع در همین حوالی معابده بودند و تنها بعثـه رهبـری در دارالهادی قرار داشت، اما امسال، نیمی از آن ها به عزیزیه و حوالی دارالهادی منتقـل شـده‌اند. نزدیک ظهراز بعثه آیت الله سید محمد شاهرودی و آیت الله نوری همدانی دیدن کردیم. آقـای صالحی خوانساری خاطرات سال ۵۴ یعنی آتش سوزی منی را گفت. اینکه چطور نیمی از منی خاکستر شد و همه بلندگوها اعلام می کردند که به سوی کوه فرار کنید. ماشین‌های آتش نشانی قادر به فرونشاندن آتش نشدند و بالگردهایی از جده به کمک آمدند. بعد از آن هم هیچ نشـانی از کمک ایرانی‌ها نبود، اما سعودی ها غذا و آب مفصل فرستادند.

ظهر ناهار را در هتل بودیم. عصر باز قدری استراحت کردیم. حوالی ساعت چهار و نیم بـه دیدار بعثه های مراجع رفتیم. بعثه‌های آیـات وحیـد خراسـانی، سـبحانی تبریـزی، و عزالـدین زنجانی را زیارت کردیم. در بعثه آیت الله وحید از چند مسأله فقهی صحبت شـد. از آنجـا بـه عزیزیه رفتیم. در آنجا بعثه های تازه‌ای از عراقی ها دیدم. عراقی ها در این چنـد سـال حضـور جدی تری در حج دارند. چندین ساختمان بزرگ در اختیار آنان بود. بعثه جدید از جمله متعلق

به آیت الله واعظی که دوستان گفتند مقصود شیخ شمس الدین واعظی است. همچنین گفتند که آیت الله سید کمال حیدری هم بعثه زده است. بین ایشان و برخی دیگر، تنش هایی در سال گذشته در قم پدید آمد. سپس به بعثه آیت الله سیستانی، صافی، شبیری، و اردبیلی و برخی دیگر رفتیم.

یادی از روزگار گذشته مؤسسه آل البیت

بیش از نیم ساعت در خدمت آقای شهرستانی بودیم. صحبت های مختلفی شد. یاد از اوائل مؤسسه آل البیت کرده گفتند که یک بار آیت الله صافی به دیدن ما آمدند. از کارها خیلی خوششان آمد. مطلب را برای آیت الله گلپایگانی شرح داده بودند. ایشان هم از این بابت که این کارهای مؤسسه آل البیت تحقق همان اهداف مرحوم آیت الله بروجردی بود، خیلی احساس مسرت می کرد. بعد کسی در حضور ایشان گفته: خدا حفظ کند آیت الله خویی را که این کارها را حمایت می کند! این یعنی این که مؤسسه از طرف ایشان حمایت می‌شود هر چند این طور نبود، اما این اظهار سبب شد تا ایشان هم از کمک به ما منصرف شد؛ در در حالیکه تا یک سال قبل از فوت آیت الله خویی، هیچ کمکی از ناحیه ایشان نشد. حتی یک بار مرحوم سید محمد تقی خوئی پنج میلیون تومان به تهران حواله کرد تا نماینده آقای خویی به ما بدهد که نداد. یک بار همین آقا به قم آمد و گفت: پانصد هزار تومان کتاب از ما می خرد! ما قبول نکردیم. فقط یک بار از طرف آقای خویی مبلغی برای چاپ منهاج فرستادند و مبلغی هم حدود هفت میلیون کمک کردند. این تنها پولی بود که از طرف آیت الله خویی رسید. این مطالب درست است. آن زمان، ما هم که تازه راه افتاده بودیم و چیزی می‌نوشتیم، تصورمان این بود که هزینه این کارها را بیت آقای خویی می‌دهد. به هر حال تاکید ما این بوده و هست که نوع ورود آقای شهرستانی از کارهای فرهنگی در قم، هیچ سابقه ای در قم نداشته و بعید است در آینده هم داشته باشد.

اهانت به افراد روحانی

از آنجا به طرف دارالهادی آمدیم. قدری به کارهای جاری رسیدیم. ساعت هشت و نیم به سمت هتل سماح حرکت کردیم. امسال اهانت به افراد روحانی خیلی زیاد شده است. در همین فاصله دو سه بار از توی ماشین ها، به ما دو نفر که لباس روحانی داشتیم مطالبی گفته شد که متوجه نشدیم. جالب بود که یک راننده تاکسی اجرت که رسمی است، به آرامی سر صحبت را باز کرد. وی در باره استحباب روزه گرفتن دهه اول ذی حجه در مکتب اهل بیت پرسید. آرام آرام نشان داد که شیعه است و گفت که اینجا معارف اهل بیت را دفن کرده‌اند.

اولین بار بود که یک راننده رسمی شیعه را در شهر مکه که قحطی تشیع است می دیدیم.

جمعه ۲۸ مهرماه ۳ ذی حجه: آرزویم این بود که صبح به حرم مشرف شوم، اما نشد. صبح یک سره مشغول تصحیح سفرنامه بودم. نزدیک ظهر به دارالهادی منتقل شدم. هم اتاقی بنده مثل مدینه، حسن آقای مظاهری است. شماره اتاق ما ۱۷۲۹ است. تا رسیدم از تلویزیون نماز جمعه مکه شروع شد. خطبه اول در باره شخصیت حضرت محمد(ص) و توهین هایی بود که در عصر اول به آن حضرت کردند. این که قرآن را اساطیر الاولین نامیدند. او را ابتر خواندند، اما به هر حال دین او غلبه کرد و اسلام منتشر شد. انا اعطیناک الکوثر را قرآن دانست که منشأ خیر است. به نظر می‌رسد این خطبه که در باره حضرت محمد(ص) و کلیت دین اسلام بود، در واکنش به توهین‌های اخیر، آن هم در حضور میلیونی زائران خانه خدا ایراد می‌شود. وی از اقداماتی که علیه پیامبر(ص) شده انتقاد کرد و این توجیه را که آن را معطوف به آزادی بیان دانسته‌اند، رد کرده، این کارها را نوعی نفاق دانست. سپس این آیه را خواند: رَبَّنا لا تَجْعَلْنا فِتْنَةً لِلَّذینَ کَفَرُوا وَ اغْفِرْ لَنا رَبَّنا إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزیزُ الْحَکیم. وی از اینکه برخی از مسلمانان تحت تأثیر کفار هستند و نیز از اینکه کسانی بگویند اگر ما حق بودیم، نباید به این روز و حال می‌افتادیم، انتقاد کرد.

به نظرم خطبه‌اش بد نبود. مهم این است که از رو می‌خواند و مثل ائمه جمعه ما نیست که از حفظ سخن می‌گویند و گاه مطالب عجیب بر زبان می آورند.

نماز جماعت در بعثه رهبری

برای ناهار به طبقه L رفتیم. خود آقای قاضی عسکر و همین طور آقای تقوی که قرار است کار بعثه را در مدینه بعد بر عهده داشته باشد، سر میزی نشسته بودند. اصولاً باید گفت دارالهادی هتل بسیار عالی و درجه یک است. راهروهای بزرگ، سالنهای عظیم و محل مسجد آن که از سال گذشته برای اولین بار رهبری اجازه دادند ظهرها و مغربها نماز جماعت خوانده شود. سابق اقامه هر نوع نماز جماعت در غیر مساجد ممنوع بود. امسال سعودی ها سختگیری نسبت به برگزاری جلسات عمومی را بیشتر کرده و مرتب هشدار داده‌اند. روزهای اخیر سفیر ایران هم با وزیر کشور دیداری داشته است، اما نفهمیدم راجع به این مسائل هم چیزی در آن بوده است یا خیر. امروز اعلام شد که تاکنون یک میلیون و چهارصد و چهل هزار از طریق هوائی، ۱۰۲ هزار و اندی از طریق زمینی و ۱۷ هزار و اندی از طریق دریایی برای حج وارد عربستان شده‌اند. از ایران آخرین پرواز امشب خواهد آمد. تعداد حجاج داخلی و خارجی علی القاعده تا نزدیک چهار میلیون نفر خواهد رسید.

کتابفروشی اسدی

عصری ساعت چهار و نیم از دارالهادی بیرون رفتم. قدم زنان تا ابتدای خیابـان دانشـگاه ام القری رفتم. جایی که کتابفروشی اسدی قرار دارد. این ایام بیشتر کتابهای تازه او مربوط به حـج و عمره است. با این حال چند کتاب تازه بود که جدا کردم تا سر فرصت بـرای خریـد آن اقـدام کنم. یکی از این آثار کتاب تبرک الصحابه اثر محمد طاهر کردی نویسنده کتاب چنـد جلـدی تاریخ مکه است که یک چاپ بسیار قدیمی داشت و اکنون دارالمنهاج جده آن را بسـیار شـیک چاپ کرده است. در مقدمه آن، ضمن حمله به رئیس هیئت امر به معروف و نهی از منکر از این که وی در آثار متعلق به رسول خدا(ص) تردید کرده، انتقاد تندی صورت گرفته است. در واقـع بخشی از مقاله عبدالوهاب ابوسلیمان که علیه ایـن شـخص در روزنامـه عکـاظ در ۲۰ محـرم ۱۴۳۱ چاپ شده، در مقدمه آمده است. گفتنی است که این عبدالوهاب که خود عضو هیئـت کبار علماء سعودی است، سخت طرفدار حفظ آثار تاریخی است. تا آنجا که به خاطرم هست، وی داماد محمد طاهر کردی است. بعداً اگر فرصت شد گزارش کاملتری از این کتاب خواهم نوشت.

در حرم خدا

از آنجا که بیرون آمدم به سمت هتل آمدم. در راه آقای حاج شـیخ یحیـی عابـدی و جنـاب آقای اشعری منتظر ماشین بودند تا حرم مشرف شـوند. خواسـتند همراهیشـان کـنم. پـذیرفتم. تاکسی سی ریال گرفت و ما را زیر زمین کنار باب ملک عبدالعزیز پیاده کرد. نماز مغرب شـد. همانجا بیرون مسجد نشستیم و نماز خواندیم. سپس داخل رفته نماز مغرب و عشا را خوانـدیم و نزدیک ساعت هفت از آنجا بیرون آمدیم. در مسیر رفتن، راننده تاکسی که مصری بود کلمات فارسی به کار می برد. او گفت که چند سال در بن داود کار کـرده و بـا ایرانیـان سـروکار داشـته است. وی افزود که من سالها قبل از دو روحانی که مردان بسـیار فاضـلی بودنـد تفـاوت هـای مذهب شیعه و سنی را پرسیدم. تا آن زمان نمی دانستم شیعه چیست، اما آن ها به خوبی بـرایم توضیح دادند. وی مکرر خواست تا برای وی دعا کنیم و این را به خـاطر بـودن دو روحـانی در ماشین تأکید می‌کرد.

خبر زندانی شدن یک قاضی ایرانی در مدینه

امشب در کتابفروشی اسدی، یک روحانی شصت و اندی ساله ایرانی را دیدم. ابراز محبت کرد و گفت که آثار بنده را می‌بینند. خود را سید یحیی مرتضوی معرفی کرد و گفـت کـه قاضـی دیوان عالی است. مرد متینی بود. ابراز کرد که در مدینه منوره سه روز در زنـدان بـوده و چنـدین دادگاه رفته و در این رفت و آمدها زنجیر به پا داشته است. داستان از این قرار بوده که از مسـجد

النبی (ص) بیرون آمده. دو نفر دست او را بوسیده و سر صحبت باز شده است. وی شـرحی در باره امام و انقلاب و ملت ایران داده و به تدریج کسان دیگری هـم دور آن هـا جمـع شـده انـد. شخصی هم فیلمبرداری می کرده است. در نهایت شرطه آمده او را دستگیر کـرده و مـردی کـه فیلمبرداری می‌کرده گریخته، اما دوربین او را گرفته‌اند. به استناد مطالبی که داخل آن بوده وی را دادگاهی کرده‌اند. ایشان گفت من گفته بودم که امام خمینی خیلی خدمت به اسلام کرد، و اگـر پیامبر(ص) این زمان بود، حتماً مردم ایران و امام خمینی از یاران او بودند و با توجه به ایـن کـه پیامبر(ص) دست کارگر را می بوسیده، اگر در این زمان بود به امام خمینی هم احترام می نهاد. ایشان گفت: شاید من گفته بودم که مثلاً دست امام را هم می بوسید یا نگفتم، امـا برداشـت آن ها این بود. به هر حال کنسولگری و بعثه سراغ ایشان رفته و پتو و غذا می برند. در دادگـاه آخـر متوجه می شوند که ایشان قاضی است احترام بیشتری می گذارند. تعهد می گیرند کـه دیگـر از قوانین موجود تخلف نکند. بدین ترتیب پیداست که در ایـن سـالها، بحـث کـردن بـه صـورت قانونی منع شده است.

سر میز شام، آقای تقوی و موسوی (رئیس سازمان) بودند. آقای حسینی هم که یک زمـانی به عنوان نماینده رهبری در سوریه حضور داشت. همین طور آقای موسوی که قدیم‌تر ها امام جمعه سنندج و نماینده رهبری بود. امشب تا سـاعت دوازده و نـیم مشـغول تصـحیح سـفرنامه اصـفهانی بودم. باید نامش را روزنامه سفر مشهد، حرمین و عتبات بگذارم. در نوع خود عالی است.

دیدار از بعثه‌ها

شنبه ۲۹ مهر ۴ ذی حجه: امروز صبح ساعت نه و نیم در نشست اهل سنت در بعثه رهبری شرکت کردم. تعداد زیادی از حجاج اهل سنت ایران شرکت داشتند. علمایی هم از اهل سنت و شیعه بودند. آقای قاضی عسکر در باره رسالت پیامبر(ص) بر اساس قرآن صحبت کرد. عنـوان این نشست لبیک یا رسول الله(ص) بود. سپس همراه آقای معراجی به دیـدار برخـی از بعثـه‌ها رفتیم. تعداد قابل توجهی از کسانی که خود را مرجـع دینـی می‌نامنـد از عـراق در اینجـا دفتـر زده‌اند. غالب آن ها در عزیزیه هستند. خیابانی که در کنار دارالهادی است، خیابان مسجد بـن باز است. در انتهای آن به سمت کوه چند کوچه هست که بیشتر این بعثه‌ها در آنجاست. مـا از بعثه آیات عظام سید کاظم حائری، صافی گلپایگـانی، موسـوی اردبیلـی، سیسـتانی و شـبیری زنجانی دیدن کردیم. در بعثه آیت الله صافی، حاج آقا جواد گلپایگـانی هسـتند. در بعثـه آقـای اردبیلی فرزند ایشان سید علی آقا. در دیگر بعثه‌ها نیز معمولاً فرزندان یا وابستگان آنان هستند. در بعثه آیت الله شبیری هم دو فرزند ایشان محمد آقا و آقا جواد و همچنین آیت الله حاتمی از نمایندگان مجلس خبرگان بودند. تعداد زیادی روحانی در این کوچه ها در حال تردد هستند که

بسیاری از آن ها عراقی‌اند. سر سفره امروز ناهار آقای حسین رضایی رئیس اسبق سازمان حج، و آقایان میرتاج الدینی، شیخ ابراهیم رازینی، سلیمی و عده‌ای دیگر از جمله حضرت آیت الله سیدان در اتاق آقای شهرستانی بودند. بحثی که مطرح شد در باره تعداد زائران عراقی بود که گفتند ۳۱۵۰۰ نفر هستند. عراقی ها امسال خیلی باشکوه آمده‌اند و دیوانیه بزرگی ترتیب داده‌اند. دیشب هم شب عراق بوده که زبده‌های حجاج آن ها جمع شده و مراسم داشتند.

داستانی شگفت در باره رئیس حج عراق

رئیس حج عراق آقای مولا است که زمان صدام هم مسئول کاروان حج مجلس اعلی بود که از ایران می رفتند. آقای رضایی گفتند: یکبار همان زمانها، برای آمدنشان خیلی به آنان سخت گذشت. بعد از استقرار در مکه، من آمدم تا به آنان سر بزنم. آقای مولی که ناراحت بود گفت: ببین! یک روزی امام خمینی آمد عراق، بعد رفت پاریس تا شد رهبر ایران و برگشت. خدا را چه دیدی، شاید اوضاع عراق برگشت و من شدم رئیس سازمان حج عراق! این اتفاقی بود که افتاد.

پیشنهاد نایف برای جایگزینی مهر و مذاکره علمای شیعه و سنی

بحث در باره مُهر گذاشتن برای نماز در مسجدین شد. آقای رضایی گفت، نایف که وزیر کشور بود اعتقاد داشت اینکه شما مهر را برداشتید و روی دستمال کاغذی سجده می کنید، خوب بهتر است فرشی بافتنی باشد که سجده روی آن بشود. آقای رضایی گفت من ایران آمدم. با چند نساجی تماس گرفتم. نمونه هایی آماده شد تا این که مرحوم حجت الاسلام رضایی که رئیس سازمان حج قم بود، این مدل یعنی سجاده ای را که محل سجده آن یک تکه حصیر باشد را آورد و همین انتخاب شد. البته بعدها این را برای نایف فرستادم. او گفت مقصودش این نبوده، چون این باز مشخص است. ایشان گفت: یک بار هم نایف گفت: بهتر است بر سر این چند مسأله اختلافی، سه نفر از علمای ما و سه نفر از علمای شما بنشینند، بحث کنند. به هر نتیجه‌ای رسیدند همان را اعلام کنیم. ایشان گفت: من مطلب را به آقای ری شهری و بعد در ایران به آقای آیت الله سبحانی گفتم. ظاهراً اخیراً هم دوباره این پیشنهاد مطرح شده است.

کانال تلویزیونی الاخباریه سعودی، یک سره گزارش هایی در باره حج دارد. بحث مفصلی در باره قطار عرفات به مشعر داشت و گفت که امسال نزدیک به نیم میلیون نفر از این خط از عرفات به مشعر منتقل خواهند شد. ما از پنجره اتاقمان خط انتهایی این قطار را در ته منی می‌دیدیم که گاه در حال توقف و گاه در حال حرکت بود. البته از نزدیک ندیدم. گزارشی هم درباره چگونگی بافتن پرده کعبه ارائه داد. اخبار این شبکه یک سره مسائل مربوط به حج و بیان خدماتی است که دولت سعودی به حجاج ارائه می دهد.

تخریب منطقه احد و نابودی کامل آثار باقی مانده

دو عکس از شکاف احد و مسجد فسح با یک متن برای سایت کتابخانه مجلس فرستادم تا نشان دهم چطور سعودی‌ها به این آثار که تنها آثار برجای مانده از نبردهای صدر اسلام است بی توجهی می کنند. در این تصاویر روشن می شود که آن ها در داخل شکاف کوه، جایی که پیامبر (ص) در آنجا بوده بتون ریخته اند. این متن گزارش است:

در ادامه تخریب میراثهای به جا مانده از صدر اسلام، آثار موجود در منطقه احد آسیب جدی دیده و اکنون در تازه‌ترین اقدام به اسم ساختن مسجد بزرگ در آن محوطه ، ترکیب کل صحنه جنگ در حال درهم ریخته شدن کامل است. این وضعیت چنان است که با ساختن این مسجد جدید و تأسیسات دیگر در آن اطراف هیچ کس نمی تواند تصور درستی از موقعیت جغرافیایی جنگ احد داشته باشد. روشن است که این امکان وجود داشت که این منطقه به خوبی مراقبت شده و حتی با اقداماتی صورت طبیعی این نبرد تاریخی کاملاً حفظ شود.

جالب است که سعودی ها در مدینه ماکت این جنگ را می سازند، اما از این منطقه که به راحتی قابل طراحی برای نشان دادن آن نبرد شگفت در صدر اسلام است، نه تنها مراقبتی ندارند که آن را نابود می کنند. این در حالی است که مع الاسف از جنگ بدر و خندق هم هیچ نشانی باقی نمانده است.

یک مسأله مهم این است که کوه رُمات، کوهی که تیراندازان سپاه اسلام بر فراز آن رفتند تا از نفوذ دشمن به عقبه مسلمانان حراست کنند، هر روز کوچکتر می شود. روزانه صدها نفر از آن بالا رفته و ساییدگی آن را بیشتر و بیشتر می کنند، به طوری که در سالهای آینده می توان انتظار داشت که تمامی آن نابود شود.

اما نکته شگفت در باره شکافی در خود کوه احد است که رسول خدا(ص) پس از تخلف اصحابشان در مراقبت از تنگه و هجوم کفار و قتل عام مسلمانان، در حفاظت امام علی(ع) و شماری از مسلمانان به آن پناه بردند. این شکاف اکنون توسط وهابی‌های تندرو و همان طور که در عکس پیداست با مقدار زیادی بتون پر شده تا کسی نتواند به آنجا برود.

از آن شگفت تر این است که در کنار همین شکاف مسجدی روی زمین است به نام مسجد فسح، که نه تنها مرمت نشده بلکه دیوارهای یک متری آن نیز مرتب ویران می شود و مردم دلسوخته، به منظور نگهداری از آن، دوباره سنگها را روی هم می گذارند. سالهاست که این مسجد به همین منوال مانده و خاطرم هست که روزگاری من آن را در حالی دیدم که چند بز هم داخل آن بود! در حالی که هنوز محراب آن وجود داشت و اکنون هم اگر در عکس دقت شود آن محراب دیده می‌شود. این مسجدی است که رسول خدا(ص) در لحظه ای که به کوه عقب

نشینی کرد، نماز عصر خود را در اینجا خواندند. این بی تفاوتی در حالی است که مسلمانان صدر اول اسلام، یا همان کسانی که وهابی ها آن ها را سلف صالح می خوانند، در هر کجا که رسول خدا(ص) نماز خوانده بود، مسجد ساختند.

تشرف به حرم

ساعت هشت و نیم شب با آقای مظاهری بیرون رفتیم. برای شام ساندویچ ماهی خوردیم. سپس به قصد دیدار با آیت الله سیدان رفتم، اما چون مشغول استراحت بودند، نتوانستم ایشان را زیارت کنم. به اجبار عازم دارالهادی شده، تجدید وضو کرده به حرم مشرف شدیم. به دوستم عرض کردم: ما که جرأت تجدید فراش نداریم، بیایید لااقل تجدید وضو کنیم! با دادن نفری ده ریال به تاکسی به حرم مشرف شدیم. هنوز امکان طواف وجود دارد، اما به سختی، ضمن اینکه ایجاد مزاحمت برای کسانی است که در حال انجام عمره تمتع هستند. به خواندن نماز و قرآن اکتفا کردیم.

عبدالرحمن القزی

این دو سه روز با دیدن شمار زیادی از روحانیون جوان عراقی در این اندیشه‌ام که آینده شیعه در عراق به چه صورت خواهد بود. این جماعت می توانند کمکی برای شیعه باشند یا آن که ممکن است با رسوخ برخی عقاید انحرافی مشکلاتی پدید آورند. بحث از عبدالحلیم القزی روحانی شد که گفتند با شصت هفتاد نفر به حج آمده است. وی مدعی ارتباط با امام زمان(ع) است و دیدگاه‌های بسیار غالیانه‌ای دارد که در برخی از سایت‌ها هست. درستی و نادرستی آن را نمی‌دانم. در میان عربها کافی است چند مرید پولدار داشته باشید. در آن صورت دکان شما به راه خواهد افتاد و همان پول، عده ای از فقرا را هم دور شما جمع خواهد کرد. عجالتاً در مسجد الحرام هم از این قبیل طلبه‌های عراقی زیاد بود. بیشتر باید امیدوار بود. با این حال خطراتی هست. یکی از چهره های خاندان بحر العلوم ـ پسر شهید عزالدین بحرالعلوم ـ در مسجد الحرام که نشسته بودیم، از رسوخ باورهای انحرافی میان این جماعت سخن می‌گفت. بحث از مرحوم شهید سید محمد صدر شد. این جریان با وی شروع شده است. یکی از دوستان از قول سید محمد تقی خویی نقل کرد که یک روز عصر گرم، همین سید محمد، آمد به منزل پدرم و گفت با آقا کار دارم. وقتی پدرم وارد شد، ایشان کتابی را که با عنوان فقه الفضاء چاپ کرده بود، به ایشان داد. آقا، عینک خواست و مشغول خواندن شد. بعد از ساعتی گفت: ... است. سید محمد تقی گفت: من جلوی سید محمد صدر خجالت کشیدم. مرحوم صدر آدم ساده‌ای بود. وی در آخرین خطبه نماز جمعه رسماً از صدام خواسته بود همه علمای زندانی را آزاد کند.

فردای آن روز هم شهید شد. ساعت دوازده و ربع بود که مسجدالحرام را بـه سـمت هتـل تـرک کردیم.

ممانعت از گفتگوی ایرانی ها با زائران خارجی

امسال روی گفتگوی طلبه‌ها یا ایرانی هـا بـا حجـاج خـارجی حساسـیت زیـادی هسـت. دوستی گفت حتی به مستخدمین مسجد الحرام گفته‌اند اگر این موارد را دیدنـد گـزارش کننـد. این چند روز، چند نفر را دستگیر کرده و حتی یک مورد را زنجیر به پا بـرده و ۲۴ سـاعت نگـاه داشته‌اند. برای رفت و آمد خارجی ها، به بعثه سختگیر هستند؛ به خصـوص بـرای شـرکت در مراسم و همایش‌ها. گویا برای اولین سال است کـه در مکـه ایـن سـختگیری هـا وجـود دارد و سالهای قبل چنین نبوده است. یک بار جلوی من را هم که لباس عربیِ رنگی داشـتم گرفتنـد. وقتی حرف زدم و فهمید ایرانی هستم راه داد!

جلسه عمومی روحانیون کاروانها

یکشنبه ۳۰ مهرماه ۵ ذی قعده : امروز ساعت ۹ در جلسه عمومی روحانیون و معین‌هـای کاروانها در محل دارالهادی در مکه شرکت کردم. امسال حدود هزار روحانی اعـم از روحـانی، معین و معینه در کاروانها هستند. آقای قاضی عسکر اولین سخنران بود. ایشان گفتند که هشـتاد نفر از اعضای بعثه کم شده اند. بعد تأکید روی دیپلماسی حج کردند که مستقل است و ربطی به روابط ایران و عربستان ندارد. روی خدمات تأکید کردند و این که مرتب به هتلها سر می‌زنند. خبر تأسیس یک نانوایی صنعتی را در اینجا دادند که تا دو مـاه دیگـر درسـت مـی شـود و نـان سنگک و بربری هم در آن خواهد بود. در باره نماز جماعـت گفتنـد کـه روحـانیون مـردم را بـه مسجدها بفرستند. البته از مسجدی که نزدیک بعثه است و امام جماعت آن به شـیعه جسـارت می کند، انتقاد کرد و این که زائران را به این مسجد نمی فرستیم. در عین حـال تأکیـد کـرد کـه همراه با اهل سنت باشید و از آن ها جدا نشوید. زمان آقای ری شهری اجازه گرفتند که در ایـن مسجد، یعنی مسجد داخل بعثه نماز جماعت باشد، چون در هتل های اهل سنت هم گاه نماز جماعت خوانده می شود که موکول به نظر نماینده ولی فقیه شد.

جالب است بگویم که مسجد داخل بعثه، ستونها و دیوارهایش مثـل مسـجد النبـی تـزیین شده است. بعد رئیس سازمان حج صحبت کرد و از این که دو سید در مـدیریت حـج در کنـار هم هستند اظهار مسرت نمود. گفت متوسط تاخیر هواپیما در آوردن زائـران شـش دقیقـه بـوده است. امسال شصـت درصـد از زائـران شـامل ۵۵ درصـد زنـان و ۵ درصـد پیرمردهـا وقـوف اضطراری دارند که شب اندکی در مشعر می مانند و برای رمی می روند و به چادرها مـی آینـد.

در هر چادر ۱٤ نفر خواهند بود. آخرین پرواز هم دیشب ساعت ده از ساری رسیده است. بعد هم آقای مظلومی صحبت کرد که نماندم.

باقی مانده صفحات روزنامه سفر حج اصفهانی را تمام کردم. الساعه که یازده و نیم است مرور اولیه تمام شد. بیش از همه، از جملات اخیرش متاسفم که در گلپایگان یعنی نزدیک وطنش اصفهان شنید که چهارمین پسرش هم درگذشته و دیگر پسری ندارد. شگفت آن که با این حال نگارش سفرنامه را ادامه داده تا به اصفهان رسیده و در محله لنبان اقامت گزیده است. این تنها سفرنامه ای است که شامل زیارت قبور همه امامان مدفون و حرمین شریفین است. لازم است کاملاً مقابله با اصل شود که زحمت این کار طبق معمول با خانواده خواهد بود.

خاطره دستگیری آیت الله العظمی خویی پس از انتفاضه ۱۹۹۱

امروز خدمت آقای آقا محسن خلخالی(م ۱۳۳۴) بودم. کسی که پدرش سید محمدرضا از همراهان آقای خویی و مقرر درس ایشان بود و عضو هیئت هفت نفره‌ای که آیت الله خویی در جریان انتفاضه ۱۹۹۱ میلادی برای اداره عراق منصوب کرد و اندکی بعد در جریان انتفاضه نجف به شهادت رسید. خواهر ایشان همسر سید محمد تقی خویی بود که دو سال بعد از درگذشت آقای خویی به شهادت رسید. همچنین برادرش سید امین خلخالی همراه سید محمد تقی در تصادف ساختگی شهید شد. ایشان الان مقیم لندن است و در حج امسال در بعثه آیت الله العظمی سیستانی حضور دارد. در عمره هم بودند.

ایشان خاطراتی از بخشی از ماجرای انتفاضه داشت که از زبان مرحوم سید محمد تقی خویی شنیده بود. خاطراتی زیبا و دست اول که برای ثبت در تاریخ مهم است. انتفاضه پانزده روز به طول انجامید تا آن که مجدداً صدامیان بر نجف و کربلا تا بصره مسلط شدند و کشتار عمومی و گروهی را آغاز کردند. از نیمه شعبان تا رمضان. از ایشان خواستم آن مطالب را برایم بازگو کنند.

ایشان به من گفت: روز دوشنبه که اول رمضان بود، وقتی نجف گلوله باران شد و مردم همه متواری شدند، آقای خویی به من گفت: به این محافظان بیت که اهل مشخاب بودند، بگویید بروند. چون اینها ـ بعثی هاـ با من کار دارند. مشخاب شهری بود که سید جعفر بحرالعلوم(از علمای نجف و عضو همان هیئت هفت نفره) در آنجا امامت داشت و این عشایر را ایشان آورده بودند تا از سید خویی دفاع کنند.

این وقت شهر خالی از مردم شده بود و هر لحظه محاصره تنگ‌تر می‌شد. این روزها آقای خویی را به منزل سید محمد تقی آورده بودند که بزرگتر بود و در آنجا بهتر می‌توانستند امور را اداره کنند. این بچه ها نمی خواستند بروند. من گفتم دستور آقاست. حتی آقا خودش آمد و به

همه گفت که بروند. همه رفتند. در را بستیم و رفتیم داخل خانه.

بعد از ساعتی در را زدند. فهمیدیم که ارتش عراق آمده است. مانده بودیم که چه کسی در را باز کند. سه بعد از ظهر بود. کسانی که در خانه بودند. آقای خویی، بنده(سید محمد تقی)، سید محمدرضا خلخالی، سید جعفر بحرالعلوم، سید عزالدین بحر العلوم، سید محمود میلانی برادر سید فاضل میلانی(سید محمود داماد آقای میلانی بود و دختر کوچک ایشان را داشت) و سید ابراهیم خویی پسر کوچک آقای خویی که فقط نیم ساعت قبل آمده بود که حال پدر را بپرسد. وی داماد آقای جلالی بود(کسی که در منطقه طفلان مسلم از طرف آقای حکیم بود و توسط بعثی ها شهید شد و وقتی جنازه اش را آوردند تقریباً نیمه سوخته بود به طوری که نشد او را غسل بدهند).

در که زدند، چون روز اول رمضان بود همه روزه بودند. فکر می کردیم چه کسی برود و در را باز کند. سید جعفر بحر العلوم که به شجاعت شهرت داشت، خواست برود، اما من که صاحب خانه بودم نگذاشتم. خودم رفتم و در را باز کردم. سید جعفر پشت سر من بود. افسر یقه من را گرفت و کشید بیرون. سید جعفر را هم بعد از من از پشت سر گرفت و کشید بیرون. حدود بیست متری که رفتم، دیدم جوانی از همین مشخابی ها هنوز ایستاده و نرفته است. جلو آمد و سر آن افسر بعثی فریاد زد: می دانی این پسر کیست؟ این پسر مرجع است. افسر دستور دستگیری او را داد.

در همین حال به سید جعفر گفتم: به چی فکر می کنی؟ گفت: من خودم را برای شهادت آماده کردم. ما دو نفر را در یک خیمه نظامی نزدیک وادی السلام گذاشتند. بقیه را ندیدم. دیدم یک سرلشکری آنجا خوابیده بود. اما در خانه چه گذشت؟ [سید محمدرضا خلخالی بعد به سید محمد تقی این مطالب را گفته و این وقتی بود که ارتش همه جا را گرفت]. یک سربازی آمد داخل اتاق آقای خویی. دست ایشان را بوسه زده و گفت: سید! من مقلد شما هستم. چه کنم. بیرون با شما کار دارند. ایشان گفتند: افسر بیاید داخل. سرباز گفت: من نمی دانم، آن ها گفته‌اند که ایشان باید بیرون بیاید. بالاخره همه را از خانه خارج کردند. بعد آن ها را هم آوردند در همان خیمه.

سید محمد تقی خویی گفت: همه در خیمه نشسته بودیم. آقا با شش نفر دیگر. در این اثنا، طه یاسین رمضان آمد. چوب دستش بود. بدون سلام وارد شد و قدم می زد و یک سره فحش می داد. ما همه ساکت بودیم و کسی حرف نمی زد. به آقای خویی می گفت: می گویند پسرت محمد تقی رفته کربلا را شلوغ کرده. من گفتم: من در این پانزده روز از پدرم جدا نشدم و کربلا نرفتم. گفت: زبان درازی می‌کنی، می گویم زبانت را قطع کنند. بیست دقیقه ای بود و رفت.

در این وقت افسرها، خودشان مشورت کردند که با اینها چه کنیم. یکی شان گفت: اینها را بفرستیم بغداد. بعد گفتند، سید تنها برود و بقیه بعد بروند. گفتم: پدرم نمی تواند تنها برود. یک وانت آوردند دو کابینه. من و آقا عقب نشستیم. با یک افسر و راننده. رفتیم. از بقیه دیگر خبری نداشتم. آقا در راه با من صحبت می‌کرد. می گفت: من دلم می خواهد آخر عمری شهید شوم. مسیر ما از طریق کربلا، از راه نظامی بود و ماشین با سرعت می رفت. افسر هم هیچ حرفی نمی‌زد.

نزدیک بغداد که رسیدیم گفت: ما شما را می‌بریم به امن العام. گفتم: من می دانم کجاست. گفت: از کجا می‌دانی؟ گفتم: من چند بار رفته‌ام. ساعت حوالی نیمه شب بود. در امن العام گفتند باید از هم جدا شوید. مخالفت کردم. قبول نکردند. من و ایشان جدا شدیم. چشم من را بستند و بردند در یک زندان. خیلی کثیف و انفرادی بود. دیوارها خونین بود. افسر گفت: چه می‌خواهی؟ گفتم: فقط اگر خوابم برد برای نماز صبح من را بیدار کنید.

همه اش در فکر آقا بودم که تنهایی چه خواهد کرد. دیدم یک نفر پنجره کوچک در زندان را باز کرد و گفت: بیداری؟ گفتم: بله. گفت: من را شناختی؟ گفتم: نه. گفت: من همسایه شما در نجف هستم. رفت. نمی دانم چه مدتی گذشت، آمد در زد. گفت: شانس داری. گفتم: چه شد؟ گفت: سید حالش بهم خورده است، می توانی پیش او بروی. چشم من را بستند و چند دقیقه راه رفتیم.

مرا وارد سالن بزرگی کردند. چهارده پانزده نظامی و امرای ارتش و غیر نظامی نشسته بودند. دیدم آقا هم آنجا نشسته بودند. متوجه شدم که ایشان سرفه می‌کند. یک مرتبه بلند گفت: پسر کجایی؟ نشستم پیش آقا. یکی از آن نظامی ها گفت: محمد تقی! چرا این بیانیه ها را علیه دولت صادر کردید؟ گفتم: پدرم برای حفظ آرامش این کارها را کرد، برای جلوگیری از هرج و مرج. بعد نامه های ما را درآورد که مثلاً به پمپ بنزین نوشته‌اید که فلان قدر بنزین بدهید یا اسلحه. من گفتم: هدف ما همان بوده است که گفتم. آن وقت بین خودشان بحث شد. یکی شان می گفت: شیخ هدف سیاسی نداشته است. دیگری اعتراض می کرد که پس این نامه ها برای این شهر و آن شهر چه بوده است. پرسید: شما کربلا رفته بودی؟ گفتم: من اصلاً نرفته بودم. سه ربعی با هم بحث می‌کردند. سپس یک نفر گفت: بروید. آقا را در یک ویلچر گذاشتیم و با هم در یک اتاق آمدیم. از روز قبل آقا چیزی نخورده بود. غذا آوردند، ایشان هیچ نخورده بود.

کم کم آفتاب زد و سروصدا بلند شد. به آقا گفتم، احتمالاً ما را پیش صدام می برند. ساعت هشت آمدند و گفتند باید پیش سید الرئیس یعنی صدام بروید. با ماشین تا دم قصر رفتیم. از

آنجا آقا را در ویلچر گذاشتم و من ایشان را می بردم. وارد سالنی شدم که دیـدم صـدام ایسـتاده است. با آقا دست داد، اما به من دست نداد و بی محلی کـرد. بـه محافظـان گفـت: سـید را در صندلی بگذارید(این قسمت همان گفتگوهایی است که از تلویزیون عراق پخش شد).

بعد آقا به صدام گفت: جماعتی که با من بودند چه شدند؟ گفت: قبل از شما به نجف مـی رسند. آن ها هیچ وقت نرسیدند و از آن تاریخ هیچ خبری از آن ها نشد. بعدها آقا مـی گفـت: من رئیس جمهوری را این اندازه دروغگو ندیده بودم که بگوید ایـن هـا قبـل از شـما در نجـف خواهند بود!

آقا سید محسن خلخالی گفتند: خواهرم که زمان بردن آقای خویی و سـید محمـد تقـی در خانه بوده، با سه بچه، گفت: بعد از بردن آن ها و فردای آن روز همسایه‌ها به خانه آقای خـویی هجوم آوردند و هرچه بود غارت کردند. پنجاه شصت گونی برنج برای فقرا بود، همـه را بردنـد. حتی یکی را برای ما نگذاشتند.

آقای خلخالی افزود: سید محمد تقی چهار ماه بعد به استانبول آمد تا در جلسه ای کـه بـا اعضاء مؤسسه آقای خویی در لندن داشتند شرکت کند. این مطالب را آنجا به مـن گفـت. بعـد آمد لندن. بنده و برادرم سید سعید خلخالی که حالا نماینده آیت الله سیستانی در لندن اسـت، با ایشان رفتیم عمره. خواهش کردم بر نگردد عراق. گفت: نه بچه ها در عراق هسـتند. آن وقـت خانواده مرحوم حکیم هم لت و پار شده بودند و خیلی مشکل داشتند. همه اموالشان را مصادره کرده بودند که آقای خویی گفت که حاضر است پول همه این خانه ها و اشیاء دیگر را بدهد تـا آن ها را در اختیار خانواده باقی گذارند. سید محمد تقی برگشت عراق. یک سال و نیم بعد بـاز آمد به اردن. با هم رفتیم امریکا. بعد برگشت عراق. سید محمـد تقـی دو سـال بعـد از پـدرش شهید شد. ایشان پنج فرزند داشت، سه دختر و دو پسر. قصه کشته شدن ایشان هم این بود کـه شب ساعت یازده و سی و پنج دقیقه در راه بازگشت از کربلا به نجف بودند. از خان یـونس کـه رد می شدند یک تریلی که چند روز آنجا پارک بوده، با شـماره اربیـل، در لحظـه ای کـه اینهـا رسیده اند، حرکت کرده و به سمت آن ها آمده است. در این تصادف، سید محمد تقی، راننده و برادر من سید امین خلخالی و بچه برادرم که هشت ساله بود همـه زیـر تریلـی رفتنـد و شـهید شدند.

در جریان انتفاضه برادرم سید امین را با آقای سیستانی دستگیر کردند. نوزده نفر بودنـد کـه یکی هم میرزا علی غروی بود که افسر از روی تمسخر دست به ریـش او کشـیده بـود. اینهـا را البته ارتش گرفته بود که می گفتند بهتر از بقیه نیروهای بعثـی رفتـار می‌کردنـد. تحقیقـات را از سید امین شروع کرده بودند. ایشان گفته بود: می دانید چه کسی را گرفته اید؟ گفتند: کی؟ گفته

بود: جانشین آقای خویی، یعنی آقای سیستانی را. گفتند: اگر ایشان این اعمال را استنکار کنـد، بقیه را آزاد می کنیم که ایشان این کار را کرد و صحبت کرد. این رأی همه آن هـا بـود کـه بـرای حفظ جان این افراد، این کار را بکند. عده دیگری هم حاضر به صحبت شدند که از آن جملـه سید محمد کلانتر و سید محمد صدر بودند و بحمدالله اینها آزاد شدند.

گفتگو با آیت الله سیدان

بعد از این گفتگو خدمت آقای سیدان رسیدم. در باره آقای سیدحسن ابطحی پرسیدم. چون این ایام در باره وی کار می‌کردم. ایشان فرمودند: آشنایی من با وی از اوائـل طلبگـی و جـوانی بوده است. چون مشهدی بود. پدر ایشان نزدیک منـزل حـاج شـیخ مجتبـی قزوینـی سـکونت داشت و من هم از دیر زمان به منزل شیخ رفت و آمد داشتم. بعدها ایشان رفت قم. بعد با آقای هاشمی نژاد وصلت کرد. هر دو خواهر هم را داشتند. بعد کـانونی در مشـهد تأسـیس شـد کـه بیشتر ارتباطات آنجا بود. کانون بحث و انتقاد دینی. ایشان ذوق چرخاندن این قبیل مؤسسـات را داشت و می‌توانست با جوانها گرم بگیرد. کانون برای جمع شدن جوانان، مرکزیتی پیـدا کـرد که پاسخگوی پرسشهای آن ها باشد. مرحوم هاشمی نژاد هسته اصـلی ایـن پاسـخگویی بـود. گاهی برای پاسخ گویی به من هم مراجعه می‌شد. گاه گاهی هم من سخنرانی داشتم، اما بیشتر پاسخ به سؤالات بود و ایشان در این کار موفق عمل می کرد . همانجا بود که ایشـان دسـت بـه قلم هم شد. ایشان و آقای هاشمی نژاد با آقای کاشانی نامی آشنا بودند که نبوغی داشت و جوان مرگ شد. اهل علم و فضل و عبادت هم بود. سجده های طـولانی داشـت و در یکـی از همـان سجده‌ها هم سکته کرد. یک الفیه هم داشت. ریشه علاقه منـدی بـه جهـات معنـوی در آقـای ابطحی از همین ارتباط نشأت گرفت. البته آقای کاشانی آدم درسـتی بـود. زمینـه‌ای هـم آقـای هاشمی نژاد داشت که از ارتباط با آقای کوهستانی بود که در بهشهر زندگی می‌کرد و بسیار زاهد بود. اینها زمینه‌های مثبتی بود که به این دو نفر منتقل شد. این بود تا آقای ابطحی با ملاآقاجـان که در زنجان بود آشنا شد. ملاآقا جان مدعی مکاشفات شد و بعضی هم به او علاقه مند بودند که در میانشان آدم های خوبی دیده می‌شد. برخی هم علاقه‌ای بـه ایشـان نداشـتند. بنـده هـم ملاآقاجان را یک بار در زنجان دیده بودم. چیزهایی که آقای ابطحی از وی نقل می کرد، حـس می‌کردم در این مطالب نقل شده تضادهایی وجود دارد. بـالاخره ایشـان در جریـان ملاآقاجـان افتاد. تا آنجا که من به یاد دارم ایشان موقعیت علمی ویژه‌ای در مشهد که مورد انتظارش بود بـه دست نیاورد. در حالی که برخی از اقران وی، در فضل و علم، امتیازی به دست آوردند. ایشان، از طریق همین بحث امام زمان(ع) توانست امتیاز ویژه‌ای بیاورد که عده‌ای از جوانان دور ایشان جمع شوند. این نوع رابطه جذبه‌هایی را ایجاد و توجه عـده دیگـری را هـم جلـب می‌کـرد. بـه

تدریج تعداد آن ها زیاد شد. وقتی در قم آمد، در ارتباط با آقای شریعتمداری قرار گرفت. این ها زمینه برای سفرهای خارج وی شده و نتایج مالی هم داشت. در این میان ، علاقه مندان حقیقی امام زمان(ع) که دنبال پیدا کردن راهی جهت پیوند بیشتر با آن حضرت بودند یکی از جاهایی که احساس می کردند زمینه این امر وجود دارد نزد ایشان بود؛ به طوریکه به دنبال عمل به توصیه های او، با اینکه تخصصی نبود، و در واقع به خاطر صداقت خودشان گاه نتایجی گرفتند. این مسئله مربوطه به کسانی می شد که صادقانه دنبال این قضایا رفتند. عده ای هم دنبال مسائل دیگر را گرفتند. من مطمئن هستم که برخی از این افراد صادق، چیزهایی هم به دست آوردند که معلول نیت پاک خودشان بود و کاری به این آقا نداشت. خود ایشان ادعاهایی داشت که اساس آن ها کذب بود، و عده ای آن ها را باور کرده و به تدریج دور و ور وی گرم شد. بالاخره هر کسی از روی ظن خود دنبال ایشان آمد. یک بار چند کتاب به بنده داد که بررسی کنم ببینم چطور است و اگر اشکالاتی دارد بگویم. در کتاب در محضر استاد نوشته بود: سه جا دروغ جایز است که یکی هم در موقع اصلاح افراد که آن ها را توجه به خدا بدهد. مثلاً بگوید خواب دیدم تو نمازهایت را درست نمی‌خوانی. حضرت را به خواب دیدم که فرمود فلان کن و بهمان نکن. به خاطر اصلاح، دروغ گفتن جایز است و برای این کار از حدیث شریف که فرموده «برای اصلاح ذات البین دروغ گفتن جایز است» استفاده کرده بود. از این کلمه اصلاح چنین استفاده‌ای کرده بود. این خود منشأ مشکلات زیادی می توانست باشد. یک بار یک دکتری که الان هم در مشهد است، می گفت: من شبها به جلسات ایشان می‌روم. وقتی دید من استقبال از این خبر او نکردم، بعد از چندی آمد گفت: علت عدم استقبال شما را فهمیدم. من با خانم و خواهر خانم به جلسه ایشان رفتیم. وقتی داشت صحبت می‌کرد. یک وقت نوری زد. عده ای از زنها با دیدن آن غش کردند. من خودم دیدم که یک کسی کنارش فندک زد. یک بار آقای مروارید به من گفتند که یکی از شاگردان وی را به مدرسه راه ندادیم. اعتراض کرد. گفتیم بیا تا صحبت کنیم. از من خواست من هم باشم. گفتم: اجازه دهید آقای فلسفی هم بیاید. نصحیت هم بکند. بنده، آقای مروارید و آقای فلسفی بودیم. گویا آقای شبیری از منبری‌های قدیمی مشهد هم بود. من پرسیدم این ادعاها چیست؟ ادعای مرجعیت کردی و رساله نوشتی؟ گفت: نه، اینها فتاوی آیت الله گلپایگانی است، برای افرادی نوشته‌ام که سراغ معنویات می‌آیند، اما کمتر سراغ شرع می گیرند. آقای مروارید گفت: پس چرا اسم خودت را روی آن نوشته‌ای؟ گفتم: اگر تو نصف صفحه مکاسب را درست خواندی و معنا کردی من همه حرفهایم را پس می گیریم. خیلی ناراحت شد. پرسیدم: شما چند بار خدمت امام زمان رسیده‌اید؟ گفت: نه بار! بعد هم آقای فلسفی او را نصحیت کردند. مکرر کسانی پیش آقای فلسفی می‌آمدند و

ایشان آن ها را پیش من می فرستاد. بـه هـر حـال علاقـه منـدان شـدیدی داشـت. درایـن بـاره داستانهای زیادی هست که نمی‌دانیم درست است یا نه. شاید اوائل، تفکرش این بود که به اسم امام زمان(ع) می‌توان مردم را اصلاح کرد، اما بعدها کم کم به جای های باریک کشید. یاد دارم که آقای حلبی و دوستان وی که پرهیز کامل از داستان های تشرف داشتند ایشان و حرفهایش را طرد و رد می‌کردند.

دیدارم با آقای سیدان طـولانی شـد و ایشـان شـرح برخـی از گفتگوهـای خـود بـا علامـه طباطبائی در پیش از انقلاب و نیز گفتگویی را که با آقای قرائتی در باره تفسـیر المیـزان داشـتند نقل کردند. ساعت پنج و ربع بود که از محضر آیت الله سیدان مرخص شدم. باران می بارید و تا من به بعثه رهبری رسیدم، خیس شده بودم.

شام را صرف کرده همراه دوستان سجادی، مظاهری و معراجی راهی حـرم شـدیم. انـدکی بیش از ساعتی نماز و قرآن خواندیم. فکر طواف را نمی کردیم. هم به دلیل شلوغی، هـم عـدم مزاحمت برای افراد محرم. کرایه تاکسی روز به روز افزایش می‌یابد. این برنامه همه ساله در این ایام است. با این حال اگر مقاومت کنیم، می شود با ده ریال رفت و آمد. یعنی هر نفری ده ریال که با پول ارزشمند ما! حالا ده هزار تومان می‌شود.

سعودی‌ها عاشق انگشتر ایرانی ها، و الاّ ...

دوشنبه ۱ آبان ماه ۶ ذی قعده: صبح حوالی نه و نیم به سوی هتل سماح رفـتم. در راه سـوار تاکسی شدم. مرد مسن مکی بود. اصرار کرد که انگشترت را به من اهدا کـن. گفـتم ایـن هدیـه است، و هدیه را اهدا نمی کنند. با این که قرار گذاشته بود کـه مـرا تـا میـدان معابـده برسـاند، دویست متر مانده سر ماشین را کج کرده مرا پیاده کرد! اجباراً باقی مسیر را در آفتاب پیاده آمدم. به دو کرد اهل ترکیه که از منطقه وان بودند برخوردم. یکی شـان شکسـته بسـته فارسـی حـرف می‌زد. گفت: معلم من دکتر شریعتی است. ما با اهل بیت این جوری هسـتیم(و دو انگشـت را کنار هم گذاشت). چند شعار از شعارهای اول انقلاب را هـم خوانـد. شـعری هـم از سـعدی خواند. به هتل آمدم. لیستی از افراد خانواده شهدا و جانبازان کاروان بعثه را گرفتم. بعثـه کمـک مختصری به آن ها می‌کند.

امروز برای ناهار، آبگوشت اختصاصی کاروان را داشتیم کـه از ابتکـارات آقـای عبـداللهی است. سه میهمان هم در اتاق ما بود: آقایان ابراهیم رازینی، رحمانی (بسیج) و نظام زاده. بعد از آن آقای سهرابی هم که پنج شش روزی است سفارتش در قطر تمام شده و به حج آمده، بـه مـا پیوست. گفتگوهای متفرقه زیادی شد.

ساعت دو نیم هم جلسه ای با نمایندگان بعثه‌های مراجع برای تعیین محل اسکان و دفتر در

سال آینده در مدینه و مکه برگزار شد. طبق توافق، محل اسکان در مدینه به صورت فعلی مانـد، اما در باره مکه اختلاف نظر هست. تا اینجا به نظر می رسد نیمی از بعثه‌ها در معابده بمانند و نیمی به عزیزیه منتقل شوند. باز قرار شد بیشتر بحث شود.

گفتند اردن به ده هزار سوری پناهجو یا مخالف دولت سوریه کمک کرده تـا بـرای حـج بـه عربستان بیایند. دیروز در مراسم تقریب در بعثه، از ورود خارجی‌ها به شدت جلوگیری شـده و مانع از پیوستن آنان به همایش شده‌اند، هرچند با شگردهایی تعـداد زیـادی وارد شـده بودنـد. شب را به مناسبت رحلت امام باقر علیه السلام، در مجلس روضه بودیم. سـاعت حـوالی ده و نیم بود که من به هتل دارالهادی برگشتم. لباس مفصـلی شسـتم و خسـته حـوالی سـاعت یـک خوابیدم.

سه شنبه ۲ آبان ۷ ذی حجه : امروز تا الان که ساعت نزدیک ۱۲ است از اتاق بیرون نرفتم. مشغول نوشتن بودم. یک مصاحبه هم با یکی از سایت ها کردم در باره تجربـه هـای تـاریخی و عبرت‌های آن. امیدوارم چیز خوبی شده باشد.

انتشار تبرّک الصحابه

یادداشتی هم در باره کتاب تبرک الصحابه نوشتم. یادداشـت ایـن اسـت: انتشـار کتـابی در سعودی که در تضاد با آرای وهابیان است: تصور این که در کشور سعودی با وجود تفکر وهابی کتابی در باره تبرک صحابه به آثار رسول الله(ص) نوشته و چاپ شـود، دشـوار اسـت. طبیعـی است که این اقدام دلیل بر آن است که در اینجا نزاعی بین وهابیون افراطـی بـا نخبگـان متـدین وجود دارد. نخبگانی که تاریخ خوانده‌اند و می‌دانند که سـلف صـالح، یعنـی نسـل صـحابه و تابعین نسبت به آنچه منسوب به پیامبر(ص) بوده حساسیت داشتند و به آن ها تبرک می جستند.

بحث تبرک را ابن تیمیه مطرح کرد، هرچند شاید پیش از وی هم اندکی وجود داشـت، امـا حقیقت آن است که در حنابله قدیم مثل احمد بن حنبل و مکتـب اهـل حـدیث چنـین بحثـی مطرح نبود. زمانی که وهابی های جدید متمرکز روی افکار ابن تیمیه شدند، این مسأله را جدی گرفتند.

محمد بن عبدالوهاب بنیانگزار تفکر وهابی که در دهه اول قرن سیزدهم درگذشت، در ایـن باره سخت گیر بود و هیچ گونه تبرک نسبت به آثار رسول(ص) را قبول نداشت.

با این حال، مراجعه به متون قدیم نشان می دهد که صحابه و سلف صالح برخلاف محمـد بن عبدالوهاب هر کجا پیامبر(ص) نماز خوانده ، هر شیء ای که منتسـب بـه حضـرت مانـده بود، همین طور زیارت قبر ایشان، و بسیاری از امور دیگر را می‌پذیرفتند.

محمد طاهر کردی(۱۳۲۱ ـ ۱۴۰۰ق) یکی از چهـره هـای دانشـمند مکـه اسـت کـه آثـار

فراوانی دارد. مهم ترین آن ها التاریخ القویم لمکة و بیت الله القدیم در تاریخ شهر مکـه اثـری گرانسنگ است که از بسیاری از جهات اثری بی نظیر به شمار می آید.

وی سالها پیش کتاب تبرک الصحابه بآثار رسول الله صلی الله علیه و آله و سـلم را نوشـت که به صورت غیر رسمی و مخفیانه چاپ می شد، اما اکنون انتشارات دارالمنهـاج در جـده کـه ناشری با صدها اثر است، این کتاب را به شکل بسیار زیبایی منتشر کرده است.

این اثر که رنگی و با تصاویر بسیار زیبایی از برخی آثار منتسب به رسـول اللـه(ص) چـاپ شده مقدمه ای دارد که خواندنی است. نویسنده بخشی از آن دکتر عبدالوهاب ابوسلیمان عضو هیئت کبار علمای سعودی است که روی بحث تبرک و تاریخی بودن آن تأکیـد کـرده و پاسـخ مطالبی را که رئیس هیئت امر به معروف سعودی اظهار نموده داده است.

ابوسلیمان با اشاره به اظهار نظرهای رئیس هیئت امر به معروف در تشکیک این مسـائل یـا جاهای منسوب به پیامبر(ص)، مانند محل تولد آن حضرت، مـی گویـد: ایـن مطالـب توسـط بزرگان و محدثان برجسته گفته شده و اگر در این مطالب تشکیک کنیم بایـد در مطالـب دینـی مان هم که توسط آن ها نقل شده شک داشته باشیم!

همین ابوسلیمان کتابی در باره محل مولد النبی(ص) و کتابخانه ای که در حـال حاضـر بـه جای آن ساخته شده دارد که اثری بسیار ارزشمند است.

محتوای اصلی کتاب تبرک الصحابه مرور بر نقلهای تاریخی است که در زمینـه تبـرک وارد شده است. در فصل اول تبرک به آثار صحابه مانند آب وضوی آن حضرت، لباس و دیگر اشیاء منتسب به آن حضرت است. فصول بعدی مربوط به تلاش سلف برای حراست از آثار منسـوب به آن حضرت و اشیائی است که در شهرها و موزه‌هـای مختلـف نگـه‌داری می‌شـود. بوسـیدن دست آن حضرت توسط صحابه در روایات مختلف آمده که ضمن فصل خاصی گردآوری شده است. یک بخش ادبی هم در پایان دارد که شواهدی را از آن هـا بـرای توجـه مسـلمانان بـه آن حضرت و احترامی که برای شخصیت ایشان قائلند ارائه کرده است.

گفتنی است که وهابی ها صرفاً به خاطر رعایت حال مسلمانان از تخریـب گنبـد روی قبـر پیامبر(ص) خودداری کرده و بارها و بارها تأکید داشته اند که ارزشی برای آن قائل نیسـتند. بـه علاوه به لحاظ دینی نیز هر نوع تبرکی را شرک می دانند در حالی که اگر چنین باشد، این اتهام را باید متوجه نسل اول صحابه و تابعین هم دانست که تلاش می کردند هر کجا پیامبر(ص) نمـاز خوانده، همانجا نماز بخوانند. چنان که صد سال بعد همه این نقاط شناخته شده باقی مانـده و تبدیل به مسجد شد.

کتاب مفصل‌تر و بهتری توسط استاد مرحوم آیت الله میرزا علی احمدی میانجی بـا عنـوان

التبرک نوشته شد که تتبع آن بسیار مفصل‌تر از کاری است که محمد طـاهر کـردی انجـام داده است، اما مهم آن است که در سعودی این بحث مطرح شده و این اثر مجوز نشر گرفته است.

لازم به یاد آوری است که این اثر در سـال ۱۳۹۵ ق توسـط حیـدر انصـاری نجـف آبـادی ترجمه شده و چنان که در مقدمه نوشته اجازه ترجمه را نیز از خود مؤلف دریافت، و تصـویر آن اجازه را هم در کتاب چاپ کرده است. تصویر این صفحه هم در اصل خبر چاپ شد.

میزبانی بعثه رهبری برای علمای بعثه‌ها

امروز ظهر تمامی اعضای بعثه‌های موجود در مکه میهمان بعثه رهبری بودند. مناسـبت آن، هر ساله روز شهادت امام باقر(ع) که بعثه‌های مراجع به بعثـه رهبـری دعـوت شـده، روضـه‌ای خوانده شده و سپس ناهار برقرار است. این مراسم از زمان آقای ری شـهری برپـا شـده و آقـای قاضی عسکر هم مراسم مذکور را که نشانی از همراهی بعثه‌ها با یکدیگر است، ادامه داده‌انـد. در مراسم امروز، اعضای برجسته همه بعثه‌ها به جز بعثه آیت الله وحید حضور داشـتند. طبعـاً بعثه‌های غیر رسمی نبودند. میهمانان دیگری هم بودند که جمعاً به نظر می‌آمد تعداد به حـدود دویست نفر برسد. بنده بیشتر با آقای قائمی مهر سرکنسول فعال مـا در جـده مشـغول صـحبت بودم. آقای کمال‌وند معاون وزارت خارجه نیز امسال میهمان است و امروز حضـور داشـت. در این مجلس اعلام شد حدود هفت تا هشت هزار زائر دوباره به مدینه خواهند رفت تـا از طریـق فرودگاه مدینه به ایران باز گردند. علت آن عدم گنجایش فرودگاه جده است، در غیر این صورت باید روزهای بیشتری در مکه بمانند. این برای نخستین بار است که عده ای دوباره به مدینـه بـر می‌گردند. آنان ۲۴ ساعت در آنجا اقامت خواهند داشت و طبعاً می توانند دوباره قبر رسول الله و ائمه اطهار را زیارت کنند. جلسه با ذکر روضه و خیرمقدم گویی امیرالحاج و ناهار بـه پایـان رسید.

امروز صبح هم که جلسه‌ای با حضور روحانیون شیعه خارج از کشور از بلاد دیگر بوده، به دلیل ممانعت سعودی‌ها از ورودشان به بعثه، مشکلاتی پیش آمده اسباب ناراحتی آقای قاضـی عسکر شده است. گویا باز هم تاکید کرده اند که جلسه برائت از مشرکین برگزار نشود. بر اساس لیستی که از روحانیون کاروانها دادند، امسال تعداد روحانیون ۴۸۱، عدد روحانیون معین ۲۹۹ و شمار خانم های روحانی ۲۱۳، و جمعاً ۹۹۳ نفر است. از این فهرست ۷۹ نفر از اهل سنت هستند که ۱۵ معینه، ۲۶ معین و ۳۸ عدد روحانی است.

هنگام شام که آقای کمال وند هم حضور داشت پیشنهاد شد که از سفارت خانه های ایـران در کشورهای حوزه خلیج فارس بخواهد کتابهای اضافی خود را به تهران بفرستند و ایشان آن ها را به مجلس بدهد. قول دادند که این کار را انجام دهند. سـاعت ده و نـیم شـب بـه دارالهـادی

برگشتم. قرار شد وسائل را برداریم و به هتل سماح برویم تا فردا بعد از ظهر عازم عرفات شویم.

چهارشنبه ۳ آبان ۸ ذی حجه: دیشب وسائل مورد نیاز را برداشتم و حوالی ساعت یک بـود که به همراه آقای معراجی به هتل سماح آمدیم. این دیگر عادت ما شده است که در هر ماشینی بنشینیم تلاش کنیم تا سر از کار راننده درآوریم. اهل کجا هستی؟ از موالید مکه هستی یا یمنی یا ؟ چند سال است این جا هستی؟ کجا کار می‌کنی؟ آیا اینجا گرانی است یـا ارزانـی؟ گـاهی کوتاه جواب می‌دهند، گاهی مفصل. ولی در هر حال منبـع اطلاعـاتی خـوبی بـرای مـا بـرای شناخت محیط اجتماعی اینجاسـت. درصـد زیـادی از سـاکنیان در مکـه، خـارجی هسـتند و مشاغل سخت عمدتاً در اختیار آن هاست. یمنی، مصـری، بنگلادشـی و امثـال اینهـا. معلـوم است که درآمد خوبی دارند. امشب از راننده از قیمت بنزین پرسیدیم. گفت ارزان است. معلوم شد یک لیتر، چهل درصد یک ریال است.

دیشب تا حوالی دو بیدار بودم. امروز صبح بعد از نماز باز خوابیدم. سـاعت هشـت و نـیم میهمان آمد. برخاسته صبحانه خوردیم. بحث بر سر این بعثه‌ها و کارکرد آن هـا در اینجـا بـود. بحث های طولانی. فعلاً که بنده تنها هستم و مشغول نوشتن این یادداشت‌ها. عصری باید آماده رفتن به عرفات شویم. مکه بی اندازه شلوغ شده. چرا که حجاج داخل که نزدیـک یـک میلیـون هستند همه وارد شده‌اند. عصری به تدریج اهل سنت راهی منی می شوند تا نزدیکی صبح کـه به سمت عرفات بروند. این استحباب برای ما هم هست، اما از دستور کار سازمان حج خـارج است و چنین امکانی در عمل وجود ندارد. هر گروه از حجاج از هر کشـوری، سـاعتی خـاص باید از مکه به سمت عرفات بروند تا ترافیک کمتر باشـد. کـاروان مـا حـوالی سـاعت ده شـب خواهد رفت.

کتابی در باره نبردهای طائفی در عراق

امروز بیش از همه مشغول مرور بر روزنامه سفر حج موسوی اصـفهانی بـودم. امـا در بـین کار، مروری بر کتاب ضد الطائفیه کردم و در باره آن این یادداشت را نوشتم: کتاب ضد الطائفیة مروری بر تحولات طائفی عراق در ده سال گذشته: یکی از هولناک ترین تحـولات دهـه اخیـر رویدادهای خشونت باری است که در عراق پس از صدام رخ داد. صدام وحشیانه و بی مهابـا، مظلومان بسیاری را در عراق کشت. شاید حجاج بن یوسف ثقفی به گرد او هم نرسد. چنان که شاید هیچ کس هیچ زمانی نتواند عمق فاجعه حکومت صدام بر عراق را درک کنـد، امـا وقتـی صدام رفت، گویی مردم عراق نفرین شده بودند. دوباره فاجعه شروع شد. این بـار القاعـده کـه حامیانش را می شناسیم، شروع به قتل عام مردم کرد. تا مدتها برخی از رسانه های ایران آن هـا را مبارزان اسلامی تلقی می کردند و تصور می کردند اینها به کشتن امریکایی ها بسنده خواهند

کرد، غافل از آن که تسلط تفکر زرقاوی در القاعده عراق سبب شد تا آنان قتل شیعیان را مقدم بر امریکایی ها بدانند و با انجام عملیات انتحاری و غیره به جان شیعیان بیفتند.

انفجار حرمین عسکریین (ع) اوج این فجایع بود که سبب بروز یک جنگ طائفی شیعه و سنی شد. عامل این فاجعه القاعده است و این باید به نام این گروه در تاریخ ثبت شود. فاجعه‌ای که همچنان در دنیای اسلام قربانی می‌گیرد. بعد از آن جنگ طائفی اوج گرفت و هزاران هزار نفر در طول این سالها کشته شدند که تا به امروز نیز البته ضعیف‌تر ادامه یافته است. این فاجعه در سوریه در حال تکرار است و این کشور را به کام مرگ کشانده است. بعید نیست که بزودی لبنان، کویت و مناطق دیگر نیز دستخوش این فاجعه شود.

اکنون یکی از تحلیل گران تاریخی ـ سیاسی عراقی که خود شیعه است، با نام رشید خیّون کتابی با عنوان ضد الطائفیه در این باره نوشته است. وی پیش از این نیز آثاری در باره مناسبات شیعه و سنی در گذر تاریخ نوشته بود. این اثر نیز ضمن آن که به وقایع پس از سال ۲۰۰۳ میلادی یعنی سال سقوط صدام پرداخته، تلاش کرده است تا با مرور تاریخی و سیاسی، این وقایع را دنبال کند. نام دقیق این اثر: ضد الطائفیه: العراق ... جدل ما بعد نیسان ۲۰۰۳ (۲۰۱۱، بیروت، ۵۰۰ صص) است.

وی که برای هر بخشی از سخن خود عنوانی ادبی انتخاب کرده، ضمن مرور بر تحولات این سالها، قدم به قدم، زمینه بروز این فجایع را مورد بحث قرار داده و ضمن اشارتی تاریخی شواهد روز سیاسی را بر آن افزوده است. در واقع ضمن این که این اثر حاوی اشارات و نکات پژوهشی فراوانی ست، اما تنظیم آن قدری پراکنده است؛ به گونه ای که ضمن داشتن نثری ادبی و تمرکز روی موضوعات کوچک، پس از بررسی آن را نهاده و به سراغ موضوع دیگری رفته است. برای مثال بحثی با عنوان «هل حان ظهور المهدی»؟ در اینجا ضمن اشاره به استاد خودش که در سال ۱۹۶۷ به خاطر جنگ اعراب و اسرائیل فریاد برآورده که امسال مهدی ظهور خواهد کرد، بحث را در باره انقلاب ایران مطرح می کند که شعار «مهدی بیا» سر می‌دادند، آنگاه به جیش المهدی می پردازد که در عراق سال ۱۹۹۶ میلادی پدید آمد، و این هفت سال پیش از سقوط صدام را شامل می شد و نامی از مقتدی صدر در میان نبود. شخصی به نام عبدالزهره البدیری گفت که مهدی(ع) را در خواب دیده که او را امر به تشکیل این سپاه کرده است(ص ۱۵۰).

بحث های فراوانی در باره خاندان حکیم، آیت الله سیستانی و فرزندش سید محمدرضا، برخی از شخصیت‌های سنی مانند ضاری یا طارق الهاشمی و بسیاری دیگر را در این کتاب می توان یافت. در جایی هم جدال قزلباش ـ انکشاری (عناوین لشکر ایران و عثمانی) را مرور

تاریخی کرده و امتداد آن را تا دوره معاصر در عراق بحث می کند.

به هر روی اثر مهمی است و لازم است به فارسی ترجمه شود تا ایرانیها که این رویدادها به مقدار زیادی به آنان نیز مربوط می شود، در جریان این تحولات قرار گیرند. طبعاً این به معنای تأیید مطالب آن کتاب نیست. به ویژه که برخی از ارجاعات کم ارزش و برخی از مرورها، آن قدر سریع است که انسان چیزی را در آن مشاهده نمی کند.

جمع آوری سنگریزه برای جمرات

عصری ساعت پنج بیرون رفتیم تا از این کوهی که پشت ساختمان ماست، سنگ ریزه جمع کنیم. مجبور شدیم چند تکه سنگ برداشته بشکنیم. قبل ما آثار شکستن سنگ بود و روشن بود که عده‌ای از دیروز مشغول این کار بوده‌اند. در هتل دارالهادی هم شاهد بودم که روبروی ما مردم مشغول جمع کردن سنگ از روی کوه بودند. بعد از داروخانه چند عدد داروی سرماخوردگی گرفته و به هتل آمدیم. الان که ساعت نزدیک هفت بعد از ظهر است باید عازم حرم شویم تا محرم شده و ساعت ده از محل هتل به سمت عرفات برویم. ساعت هفت و چهل وپنج دقیقه راهی حرم شدیم. از معابده تا حرم پیاده رفتیم. در راه متوجه شدم که «مسجد الرایه» به طور کل جمع شده است. باور کردنی نبود. مسجدی که در انتهای بازار جودریه بود و به نام مسجد الرایه یا مسجد الردم الاعلی شناخته می شد، به طور کلی محو، و در این میانه تا پل سلیمانیه هر ساختمانی که بود صاف شده است. وارد مسجد الحرام شده و کف مسجد تا نزدیک جایی که صفوف طواف کنندگان بود رفتیم، نماز خواندیم و محرم شدیم. مجدداً بازگشتیم. بخش عمده خانه‌هایی که در کنار نَفَق [تونل] باب علی به سمت غزه بود از روی کوه کاملاً برداشته شده و به نظر می رسد باقی هم برداشته خواهد شد. هیچ نوری از خانه های باقی مانده در بالای کوه مشخص نبود و به نظر می رسید که پنجره ها نیز کنده شده و آماده تخریب کامل است. تاکسی گرفته هشتاد ریال سعودی از آنجا تا معابده دادیم. وقتی آمدیم معلوم شد از سه ماشینی که قرار است ما را به عرفات منتقل کند، یکی خراب شده و دو ماشین هست. عجالتاً باید صبر کنیم تا ماشین دیگر بیاید. در این فاصله مشغول نوشتن این سطور شدم.

پنج شنبه ۴ آبان ۹ ذی حجه: ورود به عرفات: دیشب حوالی ساعت یک و نیم بعد از نیمه شب به عرفات رسیدیم. گفتند که تعداد ماشین‌های ایرانی ها را از ۲۴۰۰ به ۸۵۰ تقلیل داده‌اند با این تفاوت که قدیماً، ماشین هر کاروان در پارکینگ می ماند تا غروب کاروان را منتقل کند، اما الان دور می‌زند و کاروانهای مختلف را می آورد و می‌برد. کم شدن این حجم از ماشین کمک زیادی به کاهش ترافیک و سرعت کار داشته است. وقتی رسیدم معلوم شد از ده سال قبل تاکنون وضعیت چادرها تفاوتی نکرده است. بسیاری از چادرها قدیمی است که اساسش در

رفته و حتی تا عصر هم دوام نیاورد و اکثراً اطرافش سقوط کرد. معمولاً برخی از خدمه هر کاروان دو روز قبل می‌آید و مقدماتی را آماده می‌کند. از جمله نصب تابلوهای راهنمای هر کاروان است که چندین عدد از آن ها در راهروها نصب می‌شود تا افراد مسیرها را گم نکنند. هر مجموعه‌ای یک سری دستشویی دارد که ۲۴ عدد است و به صورت دوازده عدد پشت به پشت، یک طرف متعلق به نسوان است و دیگری از آن مردان. دو ساعتی خوابیدم. ساعت چهار برخاستم. نمازی خواندم. صبح جماعت مختصری شد. در این ایام، اقامه نماز جماعت خیلی رایج است.

مراسم برائت

هشت و ربع بود که بیدار شدم. آن هم برای صبحانه. بلافاصله روحانی محترم کاروان گفتند که باید برای مراسم برائت آماده شویم. ما هم به بعثه‌های مختلف اعلام کردیم. تعداد قابل توجهی که بعداً معلوم شد واقعاً قابل توجه بوده، حرکت کردند. وقتی به محل بعثه رهبری رسیدیم مراسم شروع نشده بود و این گروه که علما بودند، جلو نشستند. مناجاتی از حضرت سجاد(ع) خوانده، بعد مراسم شروع، و قرآن تلاوت شد، سپس وزیر جدید شعار که کاملاً مقلد وزیر قدیمی است، شعارهایی داد، بعد حجت الاسلام و المسلمین آقای قاضی عسکر توضیحی راجع به مفهوم برائت در قرآن و آیات آن از زبان انبیا دادند، آنگاه پیام مقام معظم رهبری خوانده شد. محتوای اصلی آن بیان دیدگاه ایشان در باره مسائل سوریه بود و این که حکومتی است که سه دهه برابر اسرائیل ایستادگی کرده است. همچنین انتقاد از جنگ مسلمان کشی و تروریسم میان مسلمانان که تلویحاً مربوط به نفوذ افراطی ها در جهان اسلام و منحرف کردن جریان بیداری اسلامی است. هر ساله این پیام توسط آقای قرائی دوست ما به انگلیسی ترجمه می‌شود که البته اینجا فقط عربی خوانده می‌شود. سپس قطعنامه خوانده شد. بعد از آن گپی با دوستان از جمله آقای مظاهری زدیم. در فاصله ظهر تا عصر که دعای عرفه خوانده شد، با دوستان صبحت‌های متفرقه‌ای می‌شد. آقا جواد شبیری از دوستان قدیم گفتند که پدرم(حضرت آیت الله حاج آقا موسی شبیری) در یک عمره، ۳۶۰ طواف انجام داده بود که گویا مستحب است. این در حالی است که ایشان به سختگیری در حج شهرت دارد. دقت تاریخی آیت الله شبیری و فرزندانش در این قبیل مسائل جالب است. کار روی فاصله عرفات تا مکه، و این که چون ۲۰ کیلومتر است و به دلیل آن که پیامبر (ص) در وقت خروج از مکه روز هشتم در منی نمازش را شکسته خوانده، بنابرین حد قصر نماز نه ۲۴ که ۲۰ است، و بحث‌هایی از این قبیل. صحبتی هم راجع به مرحوم شیخ علی پناه اشتهاردی شد، استاد بنده که جلد اول شرح لمعه را نزد وی خواندم. هر ساله حج می‌آمد. بیشتر با بعثه آیت الله فاضل. گویا

زمانی با بعثه رهبری هم بود. اینها برای آمدن بـه مکـه حتمـاً از ماشـین بـدون سـقف اسـتفاده می‌کردند. آقا جواد گفت یک بار او را به من سپردند، چون حس جغرافیائی و راهیابیش ضعیف بود، حتماً نیاز بود کسی با او باشد. داستانی هـم نقـل کـردم راجـع بـه ایـن کـه شـبی در یـک میهمانی، دوستی به ایشان گفت: حضرت عالی، وسیله خدمتتان هست؟ایشان گفتـه بـود: بلـه بله. بعد که این دوست بیرون آمده ، دیده بود ایشان بدون ماشین ایسـتاده، پرسـیدند: شـما کـه فرمودید وسیله خدمتتان هست؟ ایشان پاسخ داده بودند: فکر کردم منظورتان وسیلة النجاة سید ابوالحسن اصفهانی است! این نشان می دهد که هر کسی در عوالم خود سیر می کند.

نیت وقوف در عرفات

اذان را که گفتند، نیت وقوف کردیم. نماز جماعت خوانده شد. کسی جلـو ایسـتاده بـود، و گویا کسی گفته بود که امام جماعت از فلان بعثه باشد. آن شخص هم ناراحت شده و رفته بود. در مغرب دیدم او را امام گذاشته‌اند. حرکت زشتی بود که عاملش را نشناختم. بحثی هم در باره مفهوم محاذات میقات شد. ایشان گفتند که برخی از فقها گفته‌انـد کـه محـاذات در واقـع یـک دایره‌ای است که میقات و مکه دو قطر آن باشند، اما چیزی که تاریخیاً من گفتم، همین است که محاذات جحفه، یعنی این که در وسط دریا وقتی کشتی مقابل جحفه می‌رسید، اعلام می کـرد که اینجا محاذات جحفه است و مردم محرم می شدند. اصـل دلیـل شـرعی محـاذات روایتـی است که می‌گوید اگر کسی از مدینه بیرون بیاید، اما از راهی جز راه مرسـوم بـه مسـجد شـجره برسد، در عین حال در مسیر مکه باشد، برابر شجره که رسید می‌تواند محرم شـود. گویـا دلیـل محاذات نزد اهل سنت هم محاذات بودن ذات عرق با یلملم است که عمر آن را کافی دانست. در عرفات روضه خوانی که اجرای روحانی و مداحان است، رواج دارد. در این روضه‌ها غالباً از حضور امام زمان(ع) در عرفات سخن گفته شده و بیشتر روضه قمر بنی هاشم، و مهم‌تر روضه مسلم خوانده می شود که در روز عرفه سال ۶۰ هجری به شهادت رسیده است.

دعای عرفه در بعثه

دعای عرفه از ساعت ۳ آغاز شد و صدای بلندگوی بعثه به بسیاری از کاروانها می‌رسد، اما بیشتر آن ها در داخل خود کاروان دعای عرفه را می‌خوانند. در کاروان مـا نیمـه اول بـا صـدای خوب می آمد، اما نیمه دوم خراب شد. دو ساعت این مراسم به طول می‌انجامد. دعـای عرفـه، بسیار شگفت است و به خصوص کسی که نیمه اول را خواند تسلط کامل روی محتوا داشـت و این در خواندن این دعا تأثیر می‌گذاشت و انسان را متأثر می‌کرد. بعد از دعا، قدری در فضـای بیرون قدم زدم.

حرکت به مشعر

نماز مغرب شد، خواندیم و منتظر شدیم تا نوبت ما شود که قرار بود حـوالی هشـت زمـان حرکت ما باشد. تعداد اتوبوسها یک سوم کم شده، و این در خلوتی راهها بسیار اثر گذاشته، در عوض همین مقدار در حال تردد هستند. این را طرح ترددی نام گذاری کرده‌انـد کـه موفـق هـم بوده است. در این طرح، ماشین‌ها دور می‌زنند وپس از پیـاده کـردن زائـران در مشـعر، دوبـاره برگشته عده‌ای دیگر را منتقل می‌کنند. کاروان ما درخواست اتوبوس مکشّفه را داشت که سقف نداشته باشد. برای همین بیشتر معطل شدیم. آقای معراجی به آقای سید احمد موسـوی رئـیس سازمان زنگ زد و ایشان که با موتور در حال چرخش در بخش ایرانـی هـا بـرای رفـع و رجـوع کارها بود به سرعت رسید و اتوبوس را هماهنگ کرد. همه سـوار شـدیم و برخـی هـم ایسـتاده بودند. اما مسیر باز بود و نیم ساعت بعد در مشعر بودیم. استقرار ما در مشعر حوالی نـه و نـیم بود.

وضعیت مشعر

در مقایسه با ده سال قبل، اوضاع مشعر خیلی بهتر شده است. مهم تعداد توالت‌هاست کـه افزایش یافته است. دیگر زمین محل اطراق کاروانها که همه آسفالت شـده و بسـیار راحـت‌تر و تمیزتر شده است. جالب که در کنار محلات وضو، پریز برق برای شارژ موبایل‌ها هم گذاشـته شده است. به تدریج کاروانهای دیگر هم آمدند و اطراف مـا خوابیدنـد. تـا سـاعت سـه شـب خواب بودم. بعد از آن بیدار شده قدری نماز خواندیم تا اذان شد. حجاج به تـدریج بیـدار مـی شدند و آدمی با دیدن این صحنه حس می کرد که مرده ها سر از قبـر بیـرون مـی آورنـد. نیـت وقوف کردیم. نماز خوانده و اندکی بعد با آقای معراجی حرکت کردیم. محل اقامت ما نزدیـک پل بزرگی بود که ایرانی‌ها حوالی آن از اتوبوسها پیاده می‌شوند، اما تا فاصله‌ای طولانی بعـد از آن هنوز محدوده مشعر است. این فاصله را رفتیم تا نقطه‌ای که برای احتیاط نشسـتیم. تعـدادی زائر آمدند و شروع به خواندن دعای ندبه کردند. اندکی بعد جمعیت حجاج به حرکت درآمد و سیل خروشانی به سمت منی راه افتاد. متاسفانه سعودی‌ها علامتی برای وادی محسـر نزده‌انـد. حتی در راه جدیدی که گویا از دو سال قبل باز شده و ایرانی ها از آن مسیر می‌آیند و درست بـه چادرهایشان می‌رسند، تابلوی بدایه منی هم دیده نمی‌شود. به هر حال ما در وقت طلوع آفتـاب از جایی که فکر می‌کردیم وادی محسر است، عبور کردیم و وارد منی شدیم.

صبح روز عید در منی

جمعه ۵ آبان ۱۰ ذی حجه: امروز روز عید اضحی است و ما این توفیـق را داشـتیم کـه در

سرزمین مقدس منی باشیم. در وقت ورود از کنار محدوده چادرهای ایرانی می گذشتیم. زنان و پیرمردها از دیشب آمده و حالا بیدار شده و لب سکوها کنار خیابان نشسته بودند. وقتی به کاروان رسیدیم مدیر کاروان و برخی از خدمه قبلاً رسیده ، شربت خاکشیر درست کرده بودند که از آن نوشیدیم. امسال کلاً هوا خوب بوده و تاکنون فشاری از لحاظ گرمای زیاد تحمل نکرده‌ایم. حتی دیروز در عرفات گاهگاه بادهای خوبی می‌آمد. مسیر جدیدی که از حدود دو سال قبل از مشعر به منی کشیده شده و کوهی را به خاطر آن قطع کرده‌اند، کار آمدن ایرانی ها را آسان کرده و فشار جمعیت برای ورود به منی را کاسته است. من تعجب می کنم حدود چهار میلیون جمعیت چه قدر آدم را شامل می شود که هر کجا نگاه می‌کنی دیده می شوند. به سرعت آماده رفتن به جمرات شدیم. آقای معراجی راه را می‌شناخت. بنابرین به راه افتادیم. امید داشتیم بتوانیم حوالی هشت و نیم جمره عقبه را رمی کنیم. این کار انجام شد. ستون رمی را بیست و دو سه متر کرده‌اند. بنابرین کار آسان شده است. آقای معراجی گفتند: بعضی می‌گویند چند متر آن از منی بیرون است. جمره حد نهایی منی از سمت مکه است.

خبر قربانی و بازگشت به مکه

در مسیر رفتن، باید مسیری برای رفتن انتخاب می شد که به طبقات بالا منجر نشود. چون هنوز برخی از مراجع تقلید اجازه رمی از بالا را نمی‌دهند به زحمت راه را پیدا کردیم. پس از رمی، قرار بود دوستی که در کشتارگاه است، دو گوسفند به نیابت از ما ذبح کند. با تلفن خبر کرد. آقای معراجی از توانایی این شخص که نامش در تلفن ایشان، قاسم دهقان بود، تعریف می کرد و این که در یک روز، یک هزار و هشتصد گوسفند را قربانی کرده است. به هر حال پس از قربانی، تقصیر کرده، راهی مکه شدیم. دیگر مثل سابق نیست که یک مسیر به صورت رفت و برگشت باشد، معمولاً مسیرها یک طرفه شده و کنترل هم می‌شود. به طور معمول چنان که پیامبر(ص) انجام داد، باید به مسجد الحرام رفت و اعمال را انجام داد، اما در شرایط فعلی دشوار است. راه طولانی و ترافیک. بنابرین از طریق راه انتهای جمرات به عزیزیه ـ در کنار بن داود ـ رسیدیم، پیاده تا هتل آمده، و استراحت کردیم. کسی در هتل نبود. دو ساعتی خوابیدیم و پس از ناهار حوالی ساعت چهار به سمت منی راه افتادیم تا بیتوته را در آنجا باشیم.

تطبق تقویم ایران و سعودی

اینکه امسال عید سنی و شیعه یکی شده بسیار مهم است. دوستان گفتند که چنین تطابقی را به یاد ندارند؛ البته در سفرنامه های قدیمی بنده دیده‌ام. با این که از زمان آیت الله بروجردی، شیعیان در حج به طور رسمی تقویم سعودی را به رسمیت می‌شناسند، اما در وقت تفاوت

تقویم، هنوز هستند کسانی که از روی احتیاط روز بعد از عرفه را هم در عرفات و مشعر وقـوف می‌کنند. در میان روحانیون بعثه‌ها از این قبیل افراد هستند. یکی از دوستان مـی گفـت طـی دو سالی که ما دوباره به عرفات رفتیم، گروهی از مسلمانان هندی را دیدم که صوفی مسلک بوده و از امامان تا امام رضا(ع) را یاد کرده و بعد سراغ معروف کرخی و دیگران می‌رفتنـد. آن هـا هـم دوباره به عرفات آمده بودند. وی می‌گفت متوجه نشدم چرا اینها تقویم سعودی را قبول ندارنـد. همچنین گفت که عده‌ای از یمنی‌های سنی هم روز بعد از عرفـه سـعودی‌ها، بـرای وقـوف بـه عرفات می‌آمدند.

دیدار با یک شیعه مغربی که مختارنامه را با دقت دیده بود

پیش از مغرب در منی، یکی از دوستان زنگ زد که یک جوان مغربـی قصـد دیـدن شـما را دارد. برای نماز جماعت به بعثه رفتم. آنجا بودند. امکان صحبت نبود، چون شبها در آنجا کسی منبر می رود. به کاروان خودمان آمدیم. یک مرد مغربی چهل ساله یا کمی بیشتر بود. گفت کـه اسم مرا پای فیلم مختار دیده است. پرسیدم: فیلم را کامل دیده‌اید؟ گفت: سه بار. بچه‌هایم بـه قدری آن را دیده‌اند که نوشته‌های فارسی آخـر آن را هـم حفـظ کرده‌انـد! اصـل آن را از طریـق شبکه‌های عراقی دیده‌اند. پرسیدم از ایران چه می‌دانی؟ جغرافیای ایران را بین چند کشور کامل گفت. بعد هم از دولت صفوی، رضا پهلوی، انقـلاب، بنی‌صـدر، هاشـمی و خـاتمی گفـت. معلوم بود کاملاً آشناست. شیعه شده بود. اگر درسـت فهمیـده باشـم گفـت از سـادات علـوی آنجاست. گفت باید روی مظلومیت اهل بیت(ع) تکیه کرد. مـی گفـت الان اهـل سـنت یـک تحلیلی از تاریخ اسلام می‌دهند که به هر حال هر حکومتی اشـتباهاتی دارد. در صـدر اسـلام خلفای اول و اموی، اسلام را گسترش دادند و عاشورا فقط یک اشتباه آن هاست. شام را پیش ما بود. سؤال کرد که ابومخنف کیست. او را معرفی کردم. گفت چند کتاب قـدیمی بـرایم معرفـی کن که معرفی کردم. حس جالبی است که در مغرب هست. آدم با بودن اینها در می‌یابد چطـور شیعه در آن قرون در آن نواحی رشد کرده و دولت تشکیل داده است. اگر یک آدمـی مثـل اینهـا پیدا شود و زمینه باشد خیلی کار می تواند بکند. از دوستی که او را آورده بود پرسیدم آیـا نمونـه های دیگری دارید؟ گفت آری. ما معمولاً با این قبیل افراد برخورد می‌کنیم. سعودی‌ها سـخت دنبال این هستند که اگر کسی دنبال تبلیغ تشیع یا ایران است او را دسـتگیر کننـد، امـا معمـولاً کاری از پیش نمی‌برند، چون کسانی که این کارها را می‌کنند یا ایرانی نیستند یا لباس ایرانی بـر تن ندارند. به علاوه که الان عربهای شیعه آن قدر زیاد شده‌اند که اصلاً ایرانـی هـا محـل اعتنـا نیستند. در طبقه دوم مسجد الحرام، نوعاً کاروان‌های شیعی عرب مشغول خواندن دعا و زیارات هستند و سعودی ها اصلاً مزاحم آن ها نمی شوند.

بازار سیاهان در منی

شنبه ۶ آبان ۱۱ ذی حجه: دیشب ساعت دو و نیم بود که بعد از یک ساعت و نیم سرگردانی به هتل سماح رسیدیم. حقیقت این بود که بنا گذاشتیم با وانت کاروان از منی به مکه بیاییم، اما تمامی راهها بسته بود. با این حال توفیقی شد تا بخش‌هایی از راه‌های اطراف منی را ببینیم. تعداد زیادی از حجاج در بیابانهای اطراف خوابیده‌اند. خیابانهای زیادی مملو از زائرانی بود که جایی در منی ندارند. اگر از این صحنه ها عکسی تهیه و پخش شود صورت خوشی ندارد. به هر حال گویا این چند روز استثناء است. کثافت همه اطراف را پر کرده و بعضی صحنه ها بسیار نازیبا بود. دیشب ایضاً گشتی در خیابانی که متعلق به حجاج «افریقیا غیر العربیه» است زدیم. بازار فروش البسه و وسائل دیگر که توسط زنان سیاه فروخته می‌شود. بازاری فوق العاده شگفت بود که ایرانیان جایی برای خرید در آن ندارند چون متاع آن اختصاص به همین افراد دارد. تا بحال تصور نمی‌کردم بازارهای قدیم منی که سفرنامه‌ها از آن سخن می‌گفتند باقی مانده باشد؛ اما اکنون دیدم که آن ها باقی مانده است. باید گشت. وقتی ما به این بازار رفتیم ساعت از یازده گذشته بود و بخش عمده آن ها تعطیل بودند. فروشنده‌ها همانجا پای اسباب و اثاثیه خود خوابیده بودند.

امشب به دیدن آقای قاضی عسکر رفتیم و بحث‌هایی مطرح شد. اشکالات ایجاد شده در برخی از کارها را نتیجه تغییرات در سمت افرادی می دانست که به رغم شایستگی، آشنایی با کارهای جاری ندارند و مشکل ایجاد می شود.

انجام بخشی از اعمال حج تمتع در مسجد الحرام

به هر حال ساعت دوازده به طرف مکه راه افتادیم و ساعت نزدیک دو بود که به هتل رسیدیم. این فاصله‌ای است که ۲۵ دقیقه می‌توان آمد. تلویزیون مستقیم مسجد الحرام را پخش می‌کرد. حس کردم خلوت است. آقای معراجی که خسته بود استراحت کرد و من به مسجد رفتم. تا نماز صبح طواف و نماز طواف و سعی انجام شد، اما طواف نسا باقی ماند. شش و ده دقیقه بود که به هتل برگشتم و استراحت کردم. شلوغی مطاف سبب برخوردهای زیادی می‌شود که افراد به خاطر این که در طواف هستند، کوتاه می‌آیند، اما یک بار نزاع شده و دست درازی هم شد که خیلی ناراحت کننده بود. شبهای یازدهم عمده طواف کنندگان کاروانهای شیعی هستند. دسته جمعی آمدن آن ها و اندونزیایی‌ها و ترکها، سبب ایجاد موج‌هایی در جمعیت می‌شود. متاسفانه حتی یک مأمور سعودی در مسجد نبود. مسجد را به حال خود رها کرده و رفته بودند. این امر سبب شده بود تا انتهای مسجد در پشت مقام ابراهیم باز صحنه شلوغی و درهم ریختگی باشد. معلوم نیست چرا برنامه‌ای برای این زمان به

خصوص برای طواف ندارند. آیا نمی‌شود کنترل کنند که مردم گروه گروه وارد مسجد شده و سریعتر طواف کرده از در دیگر خارج شوند؟ به نظرم چنین امری ناممکن نیست، و اتفاقاً سرعت طواف را تا پنج برابر ممکن است افزایش دهد. چون وقتی کنترل شده و خلوت باشد، افراد سریعتر طواف کرده و بیرون می روند. به هر حال مشکل همیشگی است.

ساعت ده و نیم بود که به سمت عزیزیه حرکت کردیم. راننده که از بدوی‌ها بود و به هوای چند ریال پول به مکه آمده، بدون آن که بداند عزیزیه کجاست ما را سوار کرد. راه را گم کرد. مرتب از این کوچه به آن کوچه. عاقبت وارد مسیر عزیزیه شد. از بس عجول بود به ماشین دیگری زد، اما توجهی نکرد و ادامه داد. راننده ماشین آسیب دیده، جلو زده عقب عقب آمد و محکم به ماشین ما زد. درست به تلافی. بعد هم پایین آمد. باز هم به راننده ماشینش گفت محکم به این ماشن بکوبد. راننده ما از جدول وسط بالا رفت و وارد لاین مخالف شد. دوباره به لاین خودش برگشت که با ترافیک مواجه، و متوقف شد. ترافیک روی پل روضه زیاد بود. وقتی دید راننده ماشین دیگر می آید میله‌ای برداشت قصد رفتن پایین را نمود. بنده پنجاه ریال به او دادم و همراه آقای معراجی ماشین را ترک کردیم. صحنه جالبی بود. پیاده راهی طولانی را در آفتاب تا فروشگاه بن دواد طی کرده از آنجا باز یک راننده پیرمرد بدوی با همان مشخصات ما را سوار کرد. قدری سؤال و جواب کرد تا بالاخره پیاده شدیم. بعد از ناهار همراه دوستان به دارالهادی آمدیم تا ساعت چهار استراحت کرده به منی رفتیم. باید پس از رمی جمرات، به سمت خیمه ها حرکت می کردیم. در راه که می‌آمدیم حس کردم جوانان مکه رفتارهای نامتعادل هم دارند. دوستان هم تأیید کردند که این تغییر محسوس است.

رفتن به منی برای رمی جمرات در عصر روز یازدهم

پدیده موتور سیکلت‌های مسافر کش زیاد است و این به رغم کنترلی است که صورت گرفته و چنان که گفته شد نسبت به سالهای قبل اندکی کم شده است. این افراد، از هر نفری پنجاه تا یک صد و پنجاه ریال برای مسیرهای کوتاه در روزهای پرترافیک می‌گیرند. این با همه خطری است که آن ها دارند و به علاوه پلیس هم مزاحم آن ها می شود. کلاً تاریخچه این موتورهای مسافرکش چهار پنج سال است.

از شارع النور بالا رفته وارد مسیر منی شدیم. معلوم شد این مسیر به طبقات بالای جمرات می‌رسد. با پرس و جو پله‌های برقی شگفتی را نشان دادند که مردم را به طبقه همکف منتقل می‌کردند. هزاران نفر از این پله‌ها در حال بالا و پایین رفتن بودند. وقتی پایین رفتیم تازه در شارع صدقی به داخل منی قرار گرفتیم. نگران آن بودیم که فشار جمعیت مانع از آن شود که بتوانیم تا آفتاب هست رمی کنیم. بسرعت حرکت کردیم. با این که حرکت تند ما ممکن بود

اسباب ناراحتی این و آن شود چاره‌ای نداشتیم. بالاخره بیست دقیقه به غروب رمی تمام شد. ما باید از کنار جمرات رد شده تا اولین جمره آمـده و دوبـاره بـالا یعنـی بـه سـمت انتهـایی منـی می‌رفتیم. وقتی تمام شد این مسیر را برگشته به سمت خیمه ها به راه افتـادیم و سـاعت شـش و پنجاه دقیقه رسیدیم. بدین ترتیب نزدیک دو ساعت و نیم راه رفته بودیم.

مسجد خیف

در این مسیر از کنار مسجد خیف رد شدیم. خیلی آرزو کردیم بتوانیم نماز مغرب و عشـا را در آنجا بخوانیم، اما نرده‌ها مانع از ورود بود و تنها بخشی از منی به آنجا راه داشـت کـه شـلوغ بود و خطیبی هم در حال خطابه. از دیدن مسجد خیلی لذت بردم.

به راه ادامه داده و چنان که مسیر تعریف و نوشته شده «به طرف چادر ایرانی‌ها» راه را ادامـه دادیم تا رسیدیم. وقتی رسیدیم که دیگر پای ما هیچ نایی نداشت. نمـاز خوانـدیم و اسـتراحتی کردیم. سپس به بعثه رفتم. دوستانی بودند که تا ساعت یازده گفتگوهای مختلف شد. بار دیگـر به چادرهای سیاهان رفتیم و گردشی در میان بازار آن ها کردیم. اصلاً کشوری مستقل است. در این وقت کثافت همه جای منی را گرفته و وحشتناک است. اگر کسی ندیـده باشـد تصـورش را نمی‌تواند بکند. اگر دیشب یکی دو کارگر بود که صوری کاری در جمع آوری آشغالها می کـرد امشب آن ها هم نبودند. مدل خوراک خوری و استفاده از نوشیدنی ها و غیره در اینجـا همـه بـا استفاده از ظروف یک بار مصرف است و نتیجه آن جز این وضع نمی تواند باشد. راهی غیـر از این هم نیست.

بازگشت به مکه

ساعت از نیمه شب گذشته بود که از منی بیرون آمدیم. ماشین، ما را در نقطه‌ای حدّفاصـل معابده و مسیر عزیزیه پیاده کرد. برای یافتن آدرس، سراغ مسجد شـیخ ابـن بـاز را گـرفتیم. بـه قدری شهر مکه شلوغ است که تصورش را نمی توان کرد. من نمی‌دانم سه یا چهار میلیون نفـر چطور در این شهر پراکنده‌اند که گویا همه این خیابانهایی که مـا دیـدیم مملـو از ماشـین و آدم است. درست یک دو کیلومتر پیاده آمدیم تا به دارالهادی رسیدیم. ساعت دو بود و اصـلاً بـرای خوابیدن نباید تأمل می کردیم. افتادم تا صبح.

آخرین رمی جمرات

یکشنبه ۷ آبان ۱۲ ذی حجه: ساعت ده و نیم صبح برای آخرین عمل باقی مانـده از اعمـال منی به سمت آنجا حرکت کردیم. همراه دوستم آقای مظاهری. محل ما دارالهادی از چند نقطه

با منی متصل است. جالب است توجه داشته باشیم که منی، با طول حدود سه کیلومتر، گـویی به موازات خیابان عزیزیه است. آخر منی به نقطه‌ای از عزیزیـه منتهـی می‌شـود کـه فروشـگاه معروف بن داود در آن قرار دارد. این ورودی دقیقاً در آخـرین نقطـه منـی اسـت. ورودی دیگـر شارع النور است که آن هم به همین خروجی منی متصل می شود البته با فاصله‌ای نزدیک‌تر بـه جمرات. سومین آن شارع صدقی است که باز در نزدیکی جمرات وارد این منطقه می شود. بعد از آن هرچه در عزیزیه پایین برویم ورودی‌های دیگری دارد. در نهایت در اواخر عزیزیه در کنار پل ملک خالد و فروشگاه دیگری که آن هم از بن داود است، به آن سوی منی ـ سمت مشـعر ـ متصل می شویم که دقیقاً چادرهای ایرانی در آنجا قرار دارد. ایرانی‌ها در دورترین نقطـه نسـبت به جمرات هستند و برای زدن سنگ به شیطان باید راهی طولانی بیایند. با ایـن حـال اولاً دهها سال است که جای آن ها در همان نقطه است و ثانیاً از نظر موقعیت آب و هوا، خیابـان و عـدم ورود دیگر طوایف حاج در آن منطقه، در مقایسه با نقاط دیگر بهتر است.

برای ما که دیشب یعنی بعد از بیتوته نیمه اول شب به هتل آمدیم، بهترین راه رفتن از همـین خیابان صدقی بود. زباله بیداد می‌کند، اما هیچ چاره ای جز تحمل نیست. مسیر چندان شـلوغ نبود. رفتیم و طبق فتوای علما بایـد تـا اذان ظهـر در آنجـا مـی مانـدیم. هـزاران زائـر شـیعه از کشورهای مختلف در آن نواحی پس از رمی اطراق کرده بودند. به محض آن که اذان دادند برای خروج از منی حرکت کردند در حالی که صداهای تکبیر هم بلند بود.

راه نزدیک بود و ما نیم ساعت بعد در هتل بودیم. خدای را سپاس که ایـن بخـش از اعمـال حج به اتمام رسید و این توفیق را یافتم که ولو صـوری مشـاعر مقدسـه را درک کـنم و البتـه بـه رحمت خداوند امیدوارم.

پیامک‌های سعودی برای راهنمایی حجاج

امسال پیامک‌های متوالی به عنوان راهنمایی به حجاج ارسال می شود. آخـرین آن هـا ایـن بود که روز یکشنبه، همه طبقات مسجد الحرام مملو از افـراد اسـت و بهتـر اسـت در ایـن روز مسجد نیامده، روزهای آینده برای انجام اعمال یا طـواف بیاییـد. در بـاره افتـراش در خیابانهـا، یعنی فرش و بساط پهن کردن و همین طور ماندن در وقت زوال در منی و جز اینها هـم پیامـک هایی آمده بود. این استفاده بهینه‌ای است که گویا این چند سال اخیر باب شده و مؤثر است.

تخریب کامل مسجد ردم الاعلی

امروز عصر بر اساس آنچه دیده بودم که مسجد الردم الاعلی را تخریب کرده‌اند، یادداشـت زیر را نوشتم و در سایت کتابخانه مجلس گذاشتم: تخریب و نابودی یکی از کهن ترین مساجد

مکه: در جریان توسعه حرم مکی و تخریب بخش وسیعی از منازل، بازارها و خانه هـا در حـد فاصل شعب علی(ع) تا غزه و بازار جودریه که در طول چهار سال اخیر صورت گرفته، مسـجد الردم الاعلی (مسجد الرایه) به طور کلی از بین رفته است.

در طرح جدید که ماکت آن توسط سعودی ها منتشر و بخش مهمی از آن از لحاظ تسـطیح اجرایی شده است، تمامی هتل ها و بازارهای مقابل مسعی، از کنار ابوقبیس تا شعب علی(ع) و از آنجا تا کهن ترین محله این ناحیه که غزه نام دارد و در ادامه بازار جودریـه تـا تمـامی محلـه شامیه همه صاف شده و از میان رفته است.

در انتهای بازار جودریه که ایرانی ها به نام بازار ابوسفیان آن را می شناختند، مسـجدی قـرار داشت که به نام مسجد الردم الاعلی شناخته می شد. از این مسجد در یکی از کهن ترین منابع تاریخ مکه یعنی کتاب اخبار مکه از فاکهی سخن آمده و از مساجدی دانسته شده کـه اخبـاری در باره محل آن از زمان پیامبر(ص) وجود داشته است.

صاحب این قلم شرحی در باره تاریخچه این مسجد در کتاب آثار اسلامی مکـه و مدینـه (ص ۱۴۷ ـ ۱۴۹) نوشته و آنچه را که در منابع کهن در باره آن آمده و حتی بازسـازی آخـر آن در دوره سعودی را آورده است، اما در این سفر با کمال شگفتی ملاحظه کردم کـه ایـن مسـجد بـه طور کلی محو شده است.

این که قرار است در طرح های جدید جای آن مسجدی ساخته شود یا نه، آگـاهی نـداریم، اما تجربه نشان داده است که سعودی ها اصلاً به این مسائل توجهی ندارند و به سهولت آن هـا را از بین می برند. مسجد فضیخ یکی از متقن ترین مساجد زمان پیـامبر (ص) حـدود ده سـال پیش در این شهر ویران، و دیگر هیچ چیزی جای آن ساخته نشد.

تنها مسجدی که در توسعه های اخیر در جای خود مانده است، مسجد البیعه در منی است که به رغم آن که کوه های اطراف آن هم برداشته شده است، این مسجد در میان انبوه بناهایی که از پل، راه و تاسیسات دیگر در آنجا ساخته شده باقی است و بـدون شـک قـدیمی تـرین بنـایی است که در مکه به جا مانده است. همت برخی از دانشمندان مکی در حفاظت از این مسـجد ستودنی است و این به رغم مخالفت تندروهاست که علاقه مند بودند در توسعه، این مسجد نیز از بین برود.

در حـالی کـه بـیش از ۲۵ سـال قبـل در توسـعه اطـراف مسـجد الحـرام خانـه حضـرت خدیجه(س) تخریب و جای آن سرویس های دستشویی ساخته شد، محل تولـد پیـامبر (ص) باز هم با همت جمعی از علمای معتدل مکه بر جای مانده است. هرچند تهدید جـدی وجـود دارد که این محل که کتابخانه مکه نام دارد، از بین برود.

دوشنبه ۸ آبان ۱۳ ذی حجه: بالاخره حج امسال هم بخیر گذشت. الان که از بالای اتاق به خیابان عزیزیه نگاه می‌کنم، اندکی از ترافیک کاسته شده است. تصاویر مستقیم مسجد الحرام هم نشان می‌دهد که از فشار جمعیت اندکی کم کاهش یافته است. بسیاری از حجاج داخل یعنی سعودی، بسرعت اعمال را انجام داده و مکه را ترک می کنند. این خود به روان شدن ترافیک کمک می کند.

آمار امسال حجاج

شبکه الاخباریه سعودی که یک سالی است تأسیس شده بخش عمده اخبارش را در این روزها به امور حج اختصاص داده و مرتب آمارهای متفاوت با گزارش عملکرد نهادهای مختلف درگیر در حج را ارائه می‌دهد. در خبری اعلام کرد که تعداد حجاج سه میلیون و ششصد و پنجاه و هفت هزار نفر است. نیز اعلام کرد که یک میلیون حاج غیر ساماندهی شده آمده‌اند. احتمالاً مقصود کسانی هستند که در عرفات و منی چادری ندارند. واقعاً هم همین طور بود. صدها هزار نفر در اطراف منی هستند و روی کوهها و درون دره‌ها می خوابند. عده زیادی هم در مکه هستند و فقط برای رمی به منی رفت و آمد می‌کنند. به همین جهت خیابان های منتهی به منی نیز هزاران نفر را در خود جای داده است. با این حال در نشریه زائر اعلام شده که آمار رسمی حجاج سه میلیون و ۱۶۱ هزار و ۵۷۳ نفر است. همچنین در زائر آمده بود که ۴۵ درصد حجاج امسال سعودی هستند یعنی یک میلیون و ۴۰۸ هزار نفر. این هم آمار شگفتی است که اگر درست باشد ظلم به سایر مسلمانان است که محدودیت برای آمدن آن ها دارند. چه توجیهی برای این کار وجود دارد؟ نمی‌دانم. جمعاً از ۱۰۷ کشور، حاجی به عربستان آمده است.

دیدار از چند بعثه

امروز تا حوالی ده در دارالهادی بودم. این وقت همراه آقای معراجی به هتل سماح رفتیم تا سری به چند بعثه بزنیم و دیداری داشته باشیم. در بعثه آیت الله مکارم شیرازی از یکی از دوستان پرسیدم که مسأله مهم تازه ای هم پیش آمده است. گفت: زائری در همان عمره تمتع، یک دور زده و رفته خانه، خودش سر و صورتش را هم تراشیده و نشسته بود. کاروان دنبال وی گشته و بعد که به هتل رفته‌اند، دیده‌اند که راحت نشسته است. پرسیدند چه کردی؟ شرح مطلب را گفته و اظهار کرده که همین یک دور کافی بود و من الان حاجی شدم. کلی طول کشیده تا حالیش کرده‌اند که اشتباه بوده و مجبور شده‌اند دوباره احرام بر او گرفته، وادارند که اعمالش را انجام دهد؛ در حالی که خودش اظهار می کرده که همان کافی است!

خاطراتی از اخراج ایرانی ها از عراق

سپس به بعثه آیت الله شاهرودی رفتیم. آقای حجت الاسلام و المسلمین علی نقی اردبیلی که پدرش سید محمد تقی اردبیلی داماد مرحوم آیت الله عبدالهادی شاهرودی بوده است، نکاتی از آمدنشان از عراق به ایران گفتند که جالب بود. سال ۵۰ که اول در کاظمین، بعد کربلا و سپس در نجف بحث اخراج ایرانی ها مطرح شد آقای آیت الله شاهرودی نامه ای به خیرالله طلفاح پدر زن و دایی صدام نوشت و از او خواست از این کار جلوگیری کند. او هم در پاسخ نامه تندی در باره ایرانی‌ها نوشت. وقتی فایده نکرد آقای شاهرودی گفت که او هم به ایران خواهد رفت. آن وقت آقای آیت الله خویی برای معالجه در لندن بود. سید محمد باقر صدر برای ممانعت از رفتن ایشان آمد و با وی صحبت کرد. آقای شاهرودی گفت مِن علی الی علی می رود. یعنی از حرم امام علی (ع) به مشهد حرم امام رضا (ع). امام هم با ایشان صحبت کرد و به هر حال آن ها کار اخراج را متوقف کردند. آقای شاهرودی هم ماند که سال ۵۳ به رحمت خدا رفت(ایشان سال ۱۳۲۷ ق به عراق آمده و یک سال و نیم درس مرحوم آخوند را درک کرده بود). آقای اردبیلی گفت: در سال ۵۴ همراه یک صد و بیست و اندی خانواده از عراق اخراج شدیم. به این گروه که مرحوم شیخ جواد تبریزی و سید محمد مفتی الشیعه هم بودند، اخراجی های شب جمعه می گفتند، چون بعثی‌ها شب جمعه در خیابان گشته و هر که را دیدند، گرفته و اخراج کردند. من بیش از یک سال قم بودم. بعد برای سربازی مشکل پیدا کردم. راه حل این بود که به عراق برگردم. برگشتم و دوباره ماندگار شدم. مدتی که در قم بودم به درس آقای حائری و میرزا کاظم تبریزی می رفتم. وقتی برگشتم کم کم انقلاب ایران پیش آمد. سال ۵۸ شد. با واسطه از امام پرسیدیم که چه کنیم؟ ایشان فرمودند در نجف بمانید. چند بار این پیام داده شد. وقتی جنگ شد ترسیدیم که ما را بگیرند. نزد آقای خویی رفتیم و سؤال کردیم. ایشان هم اصرار داشت که بمانید. من خودم یک بار رفتم تا خداحافظی کنم. ایشان گفت: برای چه می خواهید بروید؟ اگر شما بروید و حوزه خالی شود صدام افراد خودش را می آورد و عمامه سر آن ها می گذارد. گفتم اینجا شرایط خوب نیست، اگر ما را بگیرند شما می توانید ما را آزاد کنید؟ گفتند نه. این را می دانستیم چون مرحوم جواهری و انصاری را که از اطرافیان ایشان بودند گرفتند و ایشان نتوانست کاری بکند. من گفتم: خودم هیچ، اگر خانواده ام را گرفتند شما می توانید آن ها را آزاد کنید؟ معلوم بود که نه. به تدریج دوستان عراق را ترک کردند. بچه‌های من هم در حال بزرگ شدن بودند و ما هیچ، آن ها را می‌گرفتند تا به جنگ ببرند. سال ۶۴ بود که من خروجی گرفتم تا برای تابستان به استانبول بروم. از همانجا به ایران آمدم. این زمان، بعثی ها هم نمی‌خواستند ما عراق را ترک کنیم. به ما می گفتند ما شما را که متولد عراق هستید عراقی می

دانیم. شما کم کم شناسنامه عراقی خواهید گرفت. دلیلش این بود و گفته بودند که اینها می‌روند و نیروی خمینی می شوند. اینجا باز محدود هستند. این زمان حـدود ۱۷۰ روحـانی ایرانـی در نجف حضور داشتند. ۳۵ افغانی، ۲۰ پاکستانی و دو نفر لبنانی. افـراد وابسـته بـه خـانواده مـا حدوداً ۱۲ نفر بودند که به تدریج به ایران آمدند. من آخرین نفر بـودم. پـدر خـانم بنـده (سـید محمد تقی مرعشی) با دو پسرش و عده‌ای دیگر در حوادث بعدی کشته شدند.

ماجرای آقای فضل الله از زبان یکی از دوستان

از آنجا به بعثه آیت الله نوری همدانی آمدیم. سیزده سـال اسـت کـه ریاسـت ایـن بعثـه را حجت الاسلام صالحی خوانساری دارد. البته یک سال برای بیماری اجازه ندادند افراد بالاتر از ۶۵ سال به حج بیایند که ایشان هم نیامده، اما در بقیه سالها از ۷۹ به این طـرف ریاسـت ایـن بعثه را داشته است. ایشان گفت که حدود ده سال است که به رغم همه دید و بازدیـدهای میـان بعثه‌ها با بعثه آیت الله وحید دید و بازدیدی ندارند. ماجرا هم به تعریفی بر می‌گردد کـه زمـانی آقای نوری از آقای فضل الله کرده بود. آقای صالحی خاطره دیـدارش را بـا آقـای فضـل اللـه و پرسش از وی درباره مطلبی که در مورد حضرت زهرا(س) زده مطرح کرد. آقای فضل الله گفته بود که من یک بحث طلبگی کرده‌ام و گفته‌ام که هیزم هم آوردند اما دلیل عالم پسند برای ادامه آن نداریم، اما در روضه هفتگی من روضه خوان همـان مطالـب را می‌خوانـد و مـن گریـه هـم می‌کنم. ایشان گفت: مطلب را به آقای نوری منتقل کردم و ایشان هم در پاسخ پرسش تعـدادی از طلبه های همدانی نوشت که حمایتش از وی سیاسی و بـه خـاطر مواضـع ایشـان در مقابـل امریکا و اسرائیل و حفظ جایگاهش در لبنان بوده است.

قرضاوی و کتاب تاریخنا...

عصری سری به دارالمنهاج زدم و چنـد کتـاب خریـدم. از جملـه کتـابی در بـاره برائـت از مشرکین در میان شیعیان که مربوط به دو سال قبل بود. امشب مـروری مختصـر هـم بـر کتـاب تاریخنا المفتری علیه از قرضاوی کردم. نیاز به یک مـرور جـدی دارد. دیـدگاه هـای او در بـاره تاریخ و تمدن اسلامی است. حمایت جانانه‌ای از معاویه و بنی امیه کرده که تازگی دارد. در باره تمدن اسلامی هم همان ادعاهای گوستاولوبون و تعریفات غربی ها. فصلی در بـاره تسـامح در اسلام و فصلی در باره ستایش بنی امیه و بنی عباس. نمی دانم ما مسلمانها، کی از این حقارتی که گرفتارش هستیم نجات خواهیم یافت.

شرکت در مراسم فاتحه یک طلبه قطیفی

شب فاتحه ای برای یک شیخ شیعه از قطیف و احسا که عضو بعثه آیت الله وحید بود گرفته شد. شیخ عباس آل سباع قطیفی که روز اول در منی سکته، و فوت کرده است. آقای سید حیدر حکیم می گفت من از رمی بر می گشتم، او را دیدم. نشناختم. روی برانکارد بود. فکر کردم چرا خوابیده، گفتند بعد از چهل دقیقه فوت کرده، اینجا آمدم عکسش را که دیدم فهمیدم همان شخص بوده است. ظاهراً سکته کرده و او را جابجا کرده بودند. آیت الله سید علی میلانی هم که با همین بعثه آمدند بودند که زیارتشان کردیم. گفتند اولین سالی است که نتوانسته‌اند حج انجام بدهند و عمره مفرده انجام داده‌اند.

طارق الهاشمی کنار ملک عبدالله

با دوستان به بعثه آیت الله سیستانی رفتیم. جلسه شبانه بود و اشعاری در وصف امام علی(ع) خوانده شد. بنده هم با آقای معراجی به دارالهادی آمدیم. تازه ساعت یازده شام خوردیم. شنیدم دیروز که مراسم حضور ملک عبدالعزیز با میهمانان بوده، به دلیل اینکه جای مناسبی برای رئیس بعثه ایران همراه سفیر و رئیس سازمان در نظر گرفته نشده، از آنجا خارج شده‌اند. امروز در تصاویری که زدند، طارق الهاشمی که از سوی قضات عراق به اعدام محکوم شده با فاصله دو سه نفر کنار ملک نشسته و در تصویری دیگر، دست او را بوسیده بود. گفتند که وزیر حج عربستان از داستان بعثه‌ها در ایام حج سخن گفته و از جمع آوری آن ها یاد کرده است و این که هر کشوری فقط حق داشتن یک هیئت اجرای امور حج را دارد. تا خدا چه خواهد. بدون شک روز به روز محدودیت ها بیشتر خواهد شد. به خصوص در باره ایران که اساساً عربستان در فکر زندگی با آن نیست بلکه بی آن است.

سه شنبه ۹ آبان ۱۴ ذی حجه: امروز صبح تا ساعت دوازده در اتاق بودم. بخشی از وقت را صرف سفرنامه اصفهانی کردم و بخشی را برای پاسخ گویی به ایمیل‌ها نشستم. ساعت یازده قرار بود همراه آقای میرتاج الدینی به بعثه آیت الله نوری برویم. ساعت دوازده و بیست دقیقه بود رسیدیم. قدری بحث های اقتصادی و سیاسی شد. پس از آن برای ناهار به بعثه آیت الله سبحانی رفتیم. آقای بنابی و لیالی و دوستان دیگری بودند. ناهار را خورده و من راهی حرم شدم تا آخرین طواف را انجام دهم.

دکان تبلیغاتی وهابی ها کنار مولد النبی (ص)

در بازگشت سری به مکتبه مکه مکرمه زدم. به دلیل توجه مردم به آنجا، درست چسبیده به آن، دکه‌ای برای توزیع کتاب های دینی و فرقه‌ای ـ وهابی درست کرده‌اند. این محل متعلق به

هیئت امر به معروف و نهی از منکر است. چند عکس گرفتم. از آنجا به هتل دارالهادی آمدم.

یادی از سرور عزیزم آیت الله استادی

دوستان از تهران خبر دادند که قرار است در مجلس حامیان نسخ خطی از استاد آیت الله رضا استادی تجلیل شود. قرار شده هر کسی چند سطری بنویسد. من هم این چند سطر را بالعجاله نوشتم: سرور ارجمند بنده، حضرت آیت الله حاج شیخ رضا استادی وجودی ذی جود و پرسود هستند که وجوه عدیده‌ای را در خود دارند. یک روحانی تحصیل کرده حوزوی با تسلط کامل، با قدرت تدریس سخت ترین دروس، آشنای با روش تدریس و موفق در جذب شاگردان ممتاز، و با حوصله و نظم در امرتدریس، اما این تنها یک وجه از وجوه برجسته این استاد عالی مقام است. مقام تألیف در فنون مختلف دینی به ویژه آثار دینی، تربیتی و عقایدی برای جوانان، یکی از دیگر مقامات آن وجود نازنین است. از سوی دیگر یک مرد تشکیلاتی که سالهای سال در مؤسسه ی «در راه حق» در کنار استاد بزرگوار حضرت آیت الله سید محسن خرازی در کار ساماندهی به امور تبلیغی و نوشتنی در این موسسه بسیار ارزشمند فعالیت کرده و در نهایت صبر و آرامش در طول سالیان این رسالت خود را به درستی انجام داده است. چنان که سالها در مقام مدیر حوزه فعالیت کرده است. مقام دیگر این بزرگوار تخصص در کتابشناسی و فهرست نگاری است که جز آن که خود یک تخصص است، وسیله ای برای رشد دانش افراد و آشنایی با تاریخ علوم به ویژه علوم دینی است. داشتن یک درک تاریخی درست از سیر تدوین کتابها شرط فهم بهتر و دقیق‌تر این آثار است، امری که حضرت استادی به خوبی از آن برخوردار است، آن هم روزگاری که این امور در قم چندان مورد توجه نبود. حضرتشان در امر تبلیغ دین و منبر نیز همواره یکی از بهترین‌ها بوده و با زبانی ساده، همه فهم و اخلاقی بهترین معارف را به توده‌های مردم و طلابی که پای منبرشان بوده‌اند منتقل کرده و می کنند. بدون شک ایشان در قم یکی از چند نفر برجسته در این زمینه هستند. مقام دیگر ایشان حضور در نماز جمعه است که همواره مدافع حقوق دینی، مالی و اخلاقی مردم بوده و هستند. جناب استادی مردی مهذب، ساده زیست، کم توقع و متواضع است و بارها به خاطر آن که اندکی بیشتر آسایش همسر و فرزندانش را برای داشتن یک مترخانه بهتر فراهم کند، مجبور به فروش کتابخانه‌اش شده است. خدا را گواه می گیریم که جناب استادی یکی از زهاد و عبادی است که آدمی وقتی به او می‌نگرد یاد خدا، تعلیم، تعلم، تقوا، تلاش و تألیف می افتد. خدای پایدارشان بدارد و ایشان را سرمشق ما قرار دهد. [حالا که این متن در این مجموعه چاپ می شود، خوشحالم که موفق به انتشار کتاب جشن نامه ایشان با بیش از چهل مقاله از دوستدارانشان شده‌ام.]

گفتند زائر امروز یادداشت بنده را در باره مسجد الردم زده است، اما نکته تازه آن که خبرگزاری ها از قول آقای قاضی عسکر طرح تفکیک جنسیتی در طواف را مطرح کرده‌اند: «نماینده ولی فقیه در امور حج و زیارت با ارائه پیشنهادی به مسئولان عربستان سعودی خواستار اعمال تفکیک جنسیتی طواف خانه کعبه در مناسک حج تمتع شد و اعلام کرد: با تفکیک جنسیتی معنویت طواف خانه خدا برای زائران افزایش می‌یابد». باید دید این پیشنهاد سابقه‌ای در میان گذشتگان دارد یا خیر.

کتابفروشی جریر

چهارشنبه ۱۰ آبان ۱۵ ذی حجه: دیشب عده قابل توجهی از افراد کاروان ما به ایران برگشتند، اما ما تا جمعه خواهیم بود. صبح حوالی ساعت نه همراه آقای معراجی و دکتر صافی به محل سوق الحجاز رفتیم. بازاری امروزی و بسیار شیک. کتابفروشی جریر در آنجاست و ما به هدف خرید کتاب رفتیم. حتی فرصت یک گشت کوتاه در دیگر مغازه‌ها نشد و تا ظهر یکسره مشغول گشت میان کتابهای این کتابفروشی بسیار بزرگ بودیم که شعباتی در شهرهای دیگر هم دارد. حدود ۱۵۰۰ ریال کتابهای تازه‌ای که مورد نیاز بود تهیه شد. در میان آن ها یکی دو کتاب تازه هم در باره ایران دیدم. یک اثر از حمزة بن حسن اصفهانی در باره امثال برگرفته از شعر عربی. باید سر فرصت آن را معرفی کنم. این کتاب سال ۲۰۰۹ چاپ شده و معلوم نیست چرا تاکنون به چشم من نیامده بود.

تحریفی شرم در آور در چاپ یک کتاب کهن توسط یک استاد سعودی

گشت و جستجو برای یافتن کتابهای تازه در سعودی همیشه برای بنده و دوستم آقای معراجی مطلوب بوده و در این سفر نیز بهترین وقت‌های خود را پس از انجام وظایف عبادی و عادی، برای آن می گذاشتیم. باید عرض کنم سعودی ها در چاپ کتابهای تراثی و قدیمی بسیار فعال شده‌اند. دلیلش هم این است که کتابهای اهل حدیث که مورد اعتنای سایر سنیان نبود، روی زمین مانده بود و آن ها مشغول چاپ این کتاب ها شدند. البته چاپ کتاب و تصحیح آثار، به کتابهای اهل حدیث محدود نمی شود، اما بیشتر شامل همین آثار است و در این زمینه، طی سه چهار دهه گذشته فعالیت زیادی دارند.

گاهی با دوستان صحبت می شد که این جماعت بسا این کتابها را تحریف می‌کنند. بنده دلم نمی خواهد این نسبت را بپذیرم، مگر آن که شاهد استواری بر آن یافت شود. این بود تا این که اخیراً دوست عزیز و دانشمند فرزانه‌ام جناب آقای توفیقی نمونه ای را نشان داد که تحریفی آشکار و بسیار زشت و به قول بچه‌های امروز تابلو بود. مروری بر داستان آن جالب است.

می دانیم که در ماجرای تحریف قرآن و انتساب آن به شیعه حساسیت زیادی از سوی وهابی ها وجود دارد. آن ها در این باره، بارها نوشته و گفته اند و از برخی مطالب پراکنده ای که میان شماری از اخباری های ما- و مشابه آن در شکل روایت نیز نزد قدمای از اخباری های سنی هم بوده ـ علیه شیعه استفاده کرده و از ارائه توضیحات و تصریحاتی که از قدیم، رد آثاری چون نوشته های شیخ طوسی، عبدالجلیل رازی، علامه حلی و دیگران بوده پرهیز کرده‌اند.

در این میانه، رحمت الله بن خلیل الرحمن هندی (م ۱۳۰۸ / ۱۸۹۱) ، یکی از بزرگترین علمای شبه قاره که مؤسس مدرسه صولتیه در مکه هم بوده، در اواخر قرن سیزدهم کتابی با عنوان اظهار الحق نوشت که بدون تردید طی یک صد و سی سال گذشته، بهترین کتابی بوده است که مسلمانان در نقد مسیحیت نوشته‌اند.

وی در این کتاب، بحث تحریف کتاب مقدس را مطرح کرد و در مقام پاسخ گویی به کسانی که ممکن است اظهار کنند در میان مسلمانان نیز کسانی قرآن را محرف می دانند، به دفاع از شیعه پرداخت. رحمت الله هندی در بحثی دو صفحه ای بر اساس تصریحات علمای شیعه و از جمله علامه حلی(از کتاب مبادیء الوصول) آورد که علمای شیعه به هیچ روی چنین باوری ندارند. عبارت او این است: «فلأن القرآن المجید عند جمهور علماء الشیعة الامامیة الاثنی عشریة محفوظ عن التغییر و التبدیل»(اظهار الحق، چاپ دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲، ص ۳۵۴ـ ۳۵۵).

وی این بحث را در دفاع از دیدگاه شیعه در باره سلامت قرآن آورد تا پاسخ به مسیحیانی باشد که برای مقابله با مطالب رحمت الله هندی که بحث تحریف کتاب مقدس را مطرح کرده بود، چیزی علیه قرآن گفته باشند. کتاب اظهار الحق بارها چاپ شده و این مطالب به وضوح در آن ها آمده است، و اما اتفاق شگفت این است که همین کتاب اظهار الحق توسط استادی از استادان دانشگاه ملک سعود با نام دکتر محمد احمد محمد عبدالقادر خلیل ملکاوی استاد در دانشکده علوم تربیتی دانشگاه مذکور با حواشی مفصل به چاپ رسیده و چنانچه روی جلد آمده ادعا شده است که در چاپ جدید، این کتاب را بر اساس دو نسخه مؤلف تصحیح کرده است.

متن یاد شده در باره باور شیعیان در باره سلامت قرآن، در چاپ این استاد سعودی (چاپ دوم ۱۹۹۲)، علی القاعده باید در ص ۹۲۸ می آمده است، اما با کمال شگفتی شاهدیم که وی این دو صفحه را از کتاب حذف کرده و پس از مطالبی که قبل از آن بوده، با حذف این بحث، به سراغ بحث بعد از آن رفته است.

این خیانت در امانت توسط یک استاد دانشگاه سعودی، تنها می‌تواند نشأت گرفته از نوعی

حقد و کینه باشد، اما مسأله فقط حقد و کینه فرقه ای ساده نیست، یک اقـدام اخلاقـی زشـت، یک تحریف، و یک اقدام غیر علمی و نکوهیده ای است که به هیچ روی از هیچ انسانی، تا چه رسد به یک عالم، دکتر و استاد در دانشگاه بزرگی مانند دانشگاه ملک سعود پذیرفتنی باشد.

این نکته افزودنی است که چاپ این کتاب، در اختیار ریاست عمومی اداره‌های پژوهشهای علمی و افتاء و دعوت و ارشاد (الرئاسة العامة لادارات البحـوث العلميـه و الافتـاء و الـدعوة و الارشاد، الرياض، المملكة السعوديه) بوده و چنان که در پشت عنوان آمده، گفته شده کـه حـق چاپ برای آن ها محفوظ است. این مرکز یک مرکز دینی است که باید اشاعه دهنده اخلاق باشد.

امام مسجد النبی (ص) باید از قصیم باشد

در بازگشت با یک راننده پاکستانی برگشتیم که ساعت فروشی داشـت و برخـی از دوسـتان ایرانی ما را می‌شناخت. صوت قرآن گذاشته بود که می گفت شیخ محمد ایوب است. اصـلش پاکستانی بود، اما سعودی شده است. چند سال قبل مدتی امام جماعت مسجد النبی بود، امـا او را برداشتند. این راننده می گفت: عزل وی به خاطر این است که سـعودی نیسـت. در اینجـا امام جماعت حرمین باید اهل قصیم باشد!

تسویه حساب با اسدی

عصری برای حساب و کتاب اسدی به کتابفروشی‌اش رفتم. در راه حدفاصل بین دارالهادی تا دانشگاه ام القری که خیابان عزیزیه است، به قدری دستفروش بود که حد و حصـر نداشـت. مشتری ها، ایرانی، ترک و عراقی بود. راه رفتن دشوار بود. به هـر حـال رسـیدم. حسـابم ۲۱۰۰ ریال شد و کتابها در دو کارتن جای گرفت. دوره آثار ابن ابی الدنیا را که در دارالمنهاج به ۲۴۵ می داد، به ۲۸۵ حساب کرد. هرچه اعتراض کردم، زیر بار نرفت. مجبور بودم بخرم. چون آثار وی در یک مجموعه بسیار خوب و سودمند است. دلم می‌خواهد روزگـاری چیـزی در بـاره آن بنویسم. آقای معراجی می‌گفت رساله مقتل امام علی(ع) او را در این مجموعه نیاورده‌اند!

کتابی هم با عنوان بلوغ الارب فی أیّ الانبیاء من العرب تازگی از همـین خانـدان مورخـان مکه «فهدها» به اسم جار الله محمد بن عبدالعزیز بن عمر بن فهد که هاشـمی هسـتند چـاپ شده بود که گرفتم. این اثر در باره این موضوع بود که کدامیک از انبیاء عرب بـوده و کـدام یـک عجم! مصحح هم از شرفای مکه است. شریف هانی بن محمد بن عبدالمطلب حارثی. کتـاب بر اساس روشهای تاریخنگاری معمول مبتنی بر یکسری نقل‌های شگفت و عجیب بدون توجه به مسائل جدی تاریخی نوشته شده است. با این حال توجه به این نکته مهم است و از لابـلای همین نقلها چیزهایی به دست می‌آید.

تحویل چمدان

از همانجا تاکسی گرفته به هتل سماح در میدان معابده رفتم. به ما گفته‌اند که تا دوازده شب فرصت دارید چمدان را تحویل دهید. نشستم تا آقـای معراجـی آمـد. وسـائل را جمـع و جـور کردیم. هر حاجی حق دارد فقط دو بسته تحویل دهد. برای همین دو تک به او می‌دهند و امکان داشتن بسته سوم به هیچ عنوان ندارد.

ساعت نه بود که آن ها را پایین هتل گذاشتیم. برای شام همراه دوستان (چهار نفـری آقایـان معراجی، سجادی، مظاهری و بنده) به مشویات ترکی رفتـیم. شـام درسـت و حسـابی بـود بـه خصوص که مثل چند بار گذشته میهمان آقای مظاهری شدیم. این چند روز تمام نظریات شایع در باره اصفهانی‌ها را نقض کرده است.

ولایت امام علی (ع) از نگاه یک محدث سنی قرن سومی

به هتل برگشتیم و تازه نشستم تا آنچه را در روز گذشته روی داده بود بنویسم کـه نوشـتم. از جمله یکی از آثاری که دو سه روز پیش از دارالمنهاج خریدم، نکتـه ای در بـاره حـدیث غـدیر داشت که بر اساس آن این یادداشـت را همـین امشـب سـاعت دوازده نوشـتم و در وبلاگـم در خبرآنلاین گذاشتم.

شهی که بگذرد از نه سپهر اختر او   اگرغلام علی نیست خاک بر سر او

بدون هیچ گونه تعصبی باید گفت، حدیث غدیر، از آن احادیثی است که هیچ جای شک و شبهه‌ای در صحت آن نیست. در این باره فراوان گفته و نوشته شـده و نیـازی بـه تأکیـد مجـدد ندارد.

این روزها که در کتابفروشی های مکه گشت می زدم، کتابچـه ای در شـرح حـال یکـی از علمای بزرگ اهل سنت در نیمه قرن سوم هجری یافتم. کتابی کوچک در شرح حال «اسماعیل بن اسحاق بن اسماعیل» که در سال ۲۸۲ درگذشته است.

وی از علمای بزرگ بغداد و از قضات منصوب از سوی متوکل عباسی در این شـهر بـوده و آثار فراوانی در علوم مختلف اسلامی داشته است. بسیاری از افراد خانواده او نیز از علما بوده و نامشان در آثار رجالی آن دوره آمده است. شخصیت علمی و اخلاقی وی مورد تأیید سنیان اهل حدیث و افراطی قرن سوم هجری و پس از آن بوده و در همه آثاری کـه شـرح او را نوشـته‌اند از وی ستایش کرده‌اند.

در شرح حال وی [در همین کتـاب ص ۲۸ و در تـاریخ الاسـلام ذهبـی: ۱۲۴/۲۱ ـ ۱۲۵] نکته‌ای از او در باره حدیث غدیر آمده که مرور بر آن در این ایام فرخنده [عید غـدیر] مناسـب است.

نفطویه در تاریخ خود نوشته است: این اسماعیل کاتب محمد بن عبدالله بن طاهر [ذو الیمینین] بود. روزی محمد از اسماعیل پرسید: سند حدیث «انت منی بمنزلة هارون من موسی» و حدیث «من کنت مولاه» چگونه است؟ اسماعیل گفت: حدیث اول صحیح تر است و حدیث دوم اندکی کمتر آن[الاول أصح، و الآخر دونه].

محمد گوید: به او گفتم: این حدیث، [یعنی «من کنت مولاه»] توسط شماری از بصری ها و کوفی ها روایت شده است.

اسماعیل پاسخ داد: نعم و قد خاب و خسر من لم یکن علیّ مولاه. بلی؛ قطعاً کسی که علی مولای او نباشد، خسران و زیان دیده است.

در اینجا باید با عبدالجلیل رازی همنوا شد آنجا که در باره سنایی غزنوی گوید: خواجه سنائی غزنوی که عدیم النظیراست در نظم و نثر خاتم الشعرایش نویسند او را منقبت بسیار است و اگر خود این یکی بیت است که در فخری نامه گوید کفایت است:

جانب هر که با علی نه نکوست — هر که را خواه من ندارم دوست
هر که چون خاك نیست بر درِ او — گر فرشته است خاك بر سرِ او

دیدار از کتابخانه حرم مکی

پنج شنبه ۱۱ آبان ۱۶ ذی حجه: امروز صبح حوالی ساعت نه از دارالهادی تاکسی گرفته به شارع عبدالله خیاط که کتابخانه حرم مکی در آن است رفتم. راننده تاکسی یک جوان میانماری ـ سعودی بود که نه مواطن که مقیم است. خیلی از سعودی تعریف کرد. گفت اینجا همه سنی هستند و خیلی جای خوبی است. از من پرسید که سنی هستی یا شیعه. گفتم: جعفری شیعه هستم. گفت قرآن را چه کسی جمع کرد؟ گفتم اول پیغمبر و بعد هم خلفا. می‌خواست از دهن من بشنود که قبول دارم عثمان جمع کرده است یا نه. گفتم بله. امام علی(ع) هم تأیید کرد. گفت این عراقی ها فقط علی (ع) را می‌شناسند. گفتم برای چه حج آمده‌اند؟ به هر حال خیلی پرحرارت بود. سالهای قبل مطالبی در باره این کتابخانه نوشته‌ام. رئیس آن عبدالله الحربی بود. وارد اتاق شدم. کارت ویزیت را دادم. برای اولین بار بود که او را می‌دیدم. دفعه قبل با معاون یا به قول اینها مساعد او صحبت کرده بودم. گفت علم مکتبات خوانده است. چند کتاب از خودم به او دادم. کتاب الاخبار، سفرنامه منظوم حج، و آثار اسلامی مکه و مدینه. به ظاهر خوشحال شد. بعد راجع به خطی ها صحبت کردم. صحبت از تبادل نسخ. قبول کرد. بحث های متنوعی شد. در آخر باز تأکید بر تبادل کردم. گفت مشکلی ندارد و افزود که بیش از هفتاد هزار تصویر نسخه خطی در همین تبادل دارند. امیدوارم بتوانم در عمره در این زمینه فعالیتی داشته باشم.

حجاج بیکار

در بازگشت برخی از هتل‌های محل اقامت ایرانیان را می‌دیدیم که همه درب هتل و مغازه‌ها نشسته‌اند. این ایام تحملش برای ایرانی ها سخت است، چون پول ها رو به اتمام است و برخی از آن ها دست کم باید تا ده روز دیگر برای رفتن به ایران صبر کنند. هیچ خدمتی به این حجاج بالاتر از این نیست که حج را حداکثر ۲۰ تا ۲۲ روز کنند. خدا کند اسبابش فراهم شود. ناهـار را در دارالهادی بودیم. جناب حجت الاسلام و المسلمین قاضی عسکر برای ناهار به رسـتوران عمومی می‌آید. این فرصتی شد تا از ایشان تشکر کرده و خداحافظی کنم.

در باره سعودی

امروز فرصتی شد تا در خدمت یکی از دوستانی باشم که از سـعودی تجربـه‌های فرهنگـی گرانبهایی دارد. ایشان گفتند که در جده محققان خـوبی هسـتند. یکـی از آن هـا عبدالمقصـود خوجه است که سی سال وزیر بوده و حالا حدود نود سـال دارد. خیلـی مـورد احتـرام اسـت و جلسات دیوانیه هر دوشنبه دارد کـه معمـولاً اسـتادانی در حـوزه تـاریخ و سیاسـت مـی آورد و سخنرانی می‌کنند. برخی از وزراء هم در محفل او شرکت می کنند. متاسفانه تـا بـه حـال هـیچ ایرانی برای سخنرانی نیامده است. زمانی گفته بود که دوست داشتم یکبار آقای شهیدی بیاید و سخنرانی کند. فرد دیگری هم به نام آصف کابلی هست که از علمای اهل سنت است و کتـابی در باره حضرت زهرا(س) دارد. سعودی‌ها نیز او را قبول دارند. استادان دیگری هـم هسـتند کـه زمینه های مساعدی برای فعالیت های مشترک فرهنگی دارند؛ در دانشگاه جده که به نام ملـک عبدالعزیز و بسیار بزرگ است.

شیعیان سعودی عاشق امام رضا(ع)

در میان سعودی ها افرادی که علاقه‌مند هستند به ایران بروند زیادند. سال گذشته ۱۳۸ هزار شیعه به ایران آمدند. اوج آن در ایام شهادت امام رضا(ع) و دهه اخـر ذی قعـده اسـت. برخـی دیگر برای درمان و برخی برای تجارت می روند. تا سال ۱۳۷۵ ش شـیعه حـق ورود بـه ایـران نداشت، اما بعدها آزاد شد.

طلبه های سنی ایرانی در سعودی

سعودی ها به کار تعلیم سنی های ایران اهمیت می‌دهند. هر سال ۲۳ عدد بورس برای اهل سنت ایران برای تحصیل در دانشگاه مدینه می دهند که البته ایران می داند، امـا کـاری بـه ایـن امور ندارد. اینها بعدها در سایت ها و ماهواره‌ها بکار گرفته می‌شوند. این افـراد بـرای کارهـای

جاری‌شان به کنسولگری ایران می آیند. الان بالای چهل نفـر هسـتند کـه در مدینـه درس مـی خوانند. بعد از تحصیل در آنجا، مدتی هم به دانشگاه ابن سعود ریاض می‌روند. مدتی هـم در مساجد سعودی امـام مسـجد مـی شـوند و سـپس بـه ایـران می‌رونـد. ایـن کارهـا را معمـولاً سرکنسولگری مشهد انجام می دهد و آن ها را انتخاب می‌کند. در اینجا دیگر کتاب آوردن شیعه ها اهمیت ندارد، زیرا همه کتابها روی سایت‌ها هست و اصلاً شیعیان نیازی به ایـن کـه کتـاب وارد کنند ندارند. در سعودی، شیعیان، موقعیت فرهنگی خوبی دارند. تعداد زیادی از پزشـکان زن از شیعیان هستند. شیعیان تحصیلات دانشگاهی دارند و در جامعه حضور پیـدا کـرده انـد. تعداد زیادی از مهندسان منطقه شرقیه از این گروه هستند.

ریاض برای وهابیان مرکزیت دارد و خیلی در این زمینه جدی هستند. مردم قصیم، بریـده و ریاض بسیار در وهابیت متعصب هستند، اما جده منطقه تجاری است. در واقع ساکنان منطقـه حجاز چون جنبه توریستی دینی و تجاری دارد از نظر فکری و رفتاری بازتر هستند.

بی هویت هایی که در سعودی زندگی می‌کنند

در سعودی ۲۵ میلیون آدم زندگی می کند که ۸ میلیون آن ها خارجی‌اند که پاکستان شـاید اول باشد. یمنی ها هم زیاد هستند. رفت و آمد بین یمن و سعودی مثل ایران و افغانستان است. روزانه دو سه هزار نفر می آیند. خیلی را بـر می‌گرداننـد، امـا خیلـی هـا می‌ماننـد. بسـیاری از مالزیایی و افریقایی ها بعد از حج خودشان را گم و گور می کنند و می‌مانند. در جـده زیـر پـل ملک فهد چند هزار نفر زندگی می کنند. این افراد روزهـا کـار مـی‌کننـد و شـب زیـر ایـن پـل می‌خوابند. آنجا دیدنی است. همه یکی چند متر جا دارند. همانجا زاد و ولد مـی کننـد. اینهـا بیشتر کسانی هستند که از ایام حج می‌مانند. بیشتر مشاغل سیاه دارند، اما دولت امتیازی نمـی دهند.

در اینجا این سنت هست که افراد می توانند کفیل شوند. مثلاً یک امیر ممکـن اسـت چنـد صد نفر یا کمتر را بیاورد. این امیران نیازی به افراد مذکور ندارند و لذا آن ها را برای کـار کـردن رها می کنند. آن ها هم نصفه حقوق خود را به امیر یا هر شخصی که کفیل شده می‌دهند. ایـن پل ملک فهد خیلی جالب و دیدنی است. تقریباً شبیه زندگی مصـری‌ها در قبرسـتانهای قـاهره است. اینجا هیچ وقت سرد نمی شود. گرم گرم هم بشود، اشکالی برای اینها نـدارد. آدم هـایی هستند که هشت سال یا ده سال است اینجا یعنی زیر همین پل هستند.

افرادی در مکه هستند که با وجود سی سال اقامت در اینجا، هیچ اوراق هـویتی ندارنـد. در منطقه کوزه، نیجریه هایی زندگی می کنند که سال هاست اینجا هستند و علیرغم داشـتن نـوه و نتیجه هیچ کاغذ هویتی ندارند و اکثر آن ها در یک منطقه ساکنند. خانه هـای فقیرانـه و کوچـه

های بسیار کثیف. هم در مکه و هم شهرهای دیگر خانه های فقیر نشین و محلات فقیرانه بسیار زیاد است. بیشتر امکانات سعودی برای حدود ۲ تا ۳ میلیون سعودی است. ما بقی مردم فقیر زیر خط فقر هستند. در بین شیعه ها که خود را سه میلیون می دانند و اینها آن ها را دو و نیم میلیون می دانند، حدود یک میلیون شیعه هم زندگی خوبی دارند. الان فقر قدیم میان شیعه‌ها نیست. هم از نظر علمی و هم ثروت در مقایسه با گذشته، بهترند. اینها خویش و قومی زیادی با بحرینی‌ها دارند. ارتباط آن ها زیاد است. شاید آینده منطقه شرقیه و بحرین یک کشور باشد. ممکن است امریکا نظرش برای آینده این باشد. شاید نگرانی عربستان از منطقه شرقیه سبب شده تا در بحرین ملایم تر برخورد کنند.

شیعیان با دولت سعودی چه می کنند؟

اینجا شیعیانی هستند که با سعودی ها کنار آمده‌اند و حتی در مدینه خواستند مقابل عمری، مرکزی درست کنند که البته کارشان نگرفت. سعودی ها دنبال این هستند که شیعیان سعودی را مستقل کنند. مرجعیت دینی از خودشان داشته باشند تا در وقت خطر، بتوانند از آن استفاده کنند. به علاوه پول خمس از اینجا در همین جا خرج شود نه جای دیگر برود که به ادعای اینها علیه اهل سنت هزینه شود. مقاله‌ای در «الشرق الاوسط» منتشر شد که چرا مرجعیت در سعودی نباشد. حدود سه چهار ماه بعد دو مقاله دیگر باز در «الشرق الاوسط» و «الحیات» زدند. از یکی از چهره‌های معروف شیعه در اینجا ستایش کردند. بحث این است که چرا سیستانی از عراق به شیعیان اینجا حکومت کند. این را برای امنیت ملی شان بد می‌دانند. ممکن است بخواهند این شخص را به سمت و سوی مرجعیت ببرند. البته نفوذ عمومی بین شیعیان ندارد و شاید افرادی که بروند انگشت شمار باشند.

مشکلات زیادی میان شیعیان و سنیان هست که خیلی مسأله ایجاد کرده و واقعاً نیاز به راه حل دارد. برای تقریب بین شیعیان و بخشی از سنی های معتدل هم فکری لازم است. شیعیان اینجا خیلی علاقه مند به سفر زیارتی به مشهد هستند. اینها خیلی دلشان پیش ایران است و واقعاً از هر خطری که برای ایران پیش می آید ناراحت می شوند.

پنجاه و سه عکس نفیس از حج سال ۱۹۰۸

امروز کتابی با عنوان الحجاج الی مکه ۱۳۲۵ / ۱۹۰۸ دیدم که حاوی ۵۳ تصویر بسیار نفیس از جده و مکه از سال یاد شده بود. گزارشی از آن با چند تصویر برای سایت کتابخانه مجلس فرستادم. این گزارش به این شرح است:

انتشار مجموعه ای بی نظیر از تصاویر مربوط به حج سال ۱۳۲۵ /۱۹۰۸: مجموعه ای از

تصاویر بسیار نفیس از مکه مربوط به سال ۱۳۲۵ / ۱۹۰۸ در کتابی با عنوان الحجاج الی مکة توسط موسسه «ام القری للتنمیه و الاعمار» وابسته به مجموعة بن لادن منتشر شده است.

این مجموعه عکس، چنان که در مقدمه آمده در معهد دراسات شرقی وابسته به کلیسای دومینینکن نگهداری می‌شده و از مجموعه شخصی به نام دکتر محمد الحسینی است.

مقدمه بسیار سودمندی توسط سه نفر به نام زاهر بن عبدالرحمان عثمان، جان جاک برینیس و جان میسشیل دی تاراگون بر آن نوشته، و ضمن آن بحثی در باره تاریخ عکسهای مکه مطرح شده است.

بر اساس این مقدمه، نخستین عکسها مربوط به سال ۱۲۷۸ قمری (۱۸۶۱ میلادی) است که توسط یک افسر مصری به نام محمد صادق متولد ۱۲۴۸ گرفته شده است. اندکی بعد این تصاویر موقعیت تجاری در هند و مصر پیدا کرده و تکثیر شد و همین امر، بحث تصویر برداری از اماکن مکه و مدینه را توسعه داد.

برای نمونه شخصی با نام ا. ه. میرزا یکی از مشهورترین عکاسان هندی است که با هدف تجاری وارد این حوزه شد و تصاویر بسیار مهمی گرفت. به طوری که یک فرنگی گفته است که در سال ۱۳۲۶ ق تصویری را از یک دکانی در مکه خریداری کرده که مربوط به همان میرزا است.

شخصی به نام دکتر سید محمد الحسینی که به عنوان پزشک همراه حجاج هندی آمده تصاویر مهمی گرفته که یکی از بهترین مجموعه عکسهای مکه و نقاطی دیگر از آسیا است که وی به آن ها سفر کرده است. مجموعه حاضر از اوست که گویا در وقتی که در مصر بوده آن ها را در قاهره گذاشته است.

برخی از این تصاویر مربوط به جده است که طی سالهای ۱۹۰۸ و ۱۹۰۹ حدود ۲۰۰ هزار نفر از طریق بندر جده وارد مکه شده اند. این در حالی است که در این سال، خط راه آهن دمشق مدینه هم فعال بوده است. یکی از مهم ترین مشکلات حج، بحث پزشکی آن به ویژه وباست. در مقدمه این کتاب، در این باره نیز توضیحاتی آمده است.

در میان تصاویر علاوه بر آن ها که به بندر جده مربوط می شود و هزاران نفر را در حال اقامت در ساحل یا سوار بر کشتی نشان می دهد تصاویری از محمل مصری، شامی و عثمانی دارد که بسیار زیبا و متفاوت با تصاویری است که تاکنون از این محملها منتشر شده است.

از جمله تصاویر مربوط به جده، تصویری است که از قبر حواء گرفته شده و در نوع خود بی نظیر است.

تعدادی از تصاویر مربوط به عرفات و منی است. به ویژه عکسی مربوط به خروج حجاج از

منی به عرفات است که برای روی جلد هم همان انتخاب شده است. تصویری هم از کنسول ایران رضا رفیق الدوله دارد که سوار بر هودجی بر روی شتر بوده و عالی است.

یک تصویر از منی دارد که نشان می دهد بناهای زیادی در منی وجود داشته و علاوه بر آن در لابلای آن ها چادرهایی هم بوده است. یک تصویر دیگر مربوط به برکه آبی است که در عرفات بوده و همزمان مردم از آن برای خوردن و غسل کردن استفاده می کرده اند.

جمعاً در این کتاب ۵۳ تصویر چاپ شده است.

به نظر می رسد در کنار این اثر، چند مجموعه عکس دیگر هم مربوط به سالهای دیگر بوده که متاسفانه نویسنده این سطور نتوانست به آن ها دسترسی پیدا کند.

سعودی هایِ چند سال قبل و حالا

این یادداشت را هم، امروز که بیست و نهمین روز سفر است نوشتم: وقتی در سالهای ۸۵ تا ۸۷ به مکه می آمدیم، ممکن نبود در مغازه‌ای یا تاکسی بنشینیم و سخنی از احمدی نژاد نباشد. مردم در اینجا، نه فقط مهاجرین بلکه حتی بسیاری از سعودی ها شیفته مطالبی بودند که او در باره امریکا و اسرائیل می‌زد. از شجاعت او ستایش می کردند و از وی به عنوان شخصیتی مبارز علیه امریکا و زبان مسلمانان علیه ستمگران صحبت می کردند.

اما حتی در آن سه سال هر سال که می آمدیم، این وضعیت کاهش می یافت. این وضعیت ادامه یافت تا در این سفر که امروز ۲۹ روز است اینجا هستم، حتی یک بار هم نام احمدی نژاد را از هیچ کسی نشنیدم. این که چرا چنین شده به نظرم جالب است. افول با این سرعت شگفت است. احمدی نژاد نه فقط در داخل کشور که در خارج کشور نیز به سرعت از زبانها افتاد و آن احساسی که به صورت شگفت انگیز در آن سالها با نام وی به مردم در اینجا دست می داد، همه از کف رفت. چرا؟

برای این امر دلایل متفاوتی وجود دارد، اما بدون شک احمدی نژاد با موضعگیری علیه جنبش های اسلامی معاصر در جهان عرب و ارائه ی تفسیر هایی متفاوت با آنچه که در واقعیت وجود داشت، به سرعت از ذهنیت اعراب مسلمان کنار گذاشته شد. اعراب به هر دلیل، مسلمان و سکولار به راه افتاده بودند تا دولت های نامطلوب و امریکایی خود را کنار بگذارند. در این شرایط اگر احمدی نژاد سال ۸۵ وارد میدان حمایت از آن ها شده بود، می توانست جایگاهی شبیه ناصر داشته باشد، اما چنین نکرد و چنان شد که شد.

شاید داستان جنبشهای اسلامی و ملی در این کشورها نمی توانست علناً تن به رهبری یک روحانی برجسته ایرانی بدهد، اما می توانست تحت نفوذ شخصی مانند احمدی نژاد قرار گیرد. از علل دیگر این اوضاع، ناکامی های احمدی نژاد در داخل و اختلافاتی بود که میان او و

دیگران به وجود آمد. او حمایت اصولگرایان را اوائل به تدریج و سپس به سرعت از دست داد. چپ ها نیز که اصلاً به وی اعتمادی نداشتند. بنابرین همزمان، و تقریباً همراه، در داخل و بیرون، این وضعیت به صفر نزدیک شد.

شاید باید تأسف بخوریم که ایران موقعیتی را از دست داده و اکنون این اخوانی ها و سلفی ها هستند که ادعای میدان داری دارند، گرچه باید اعتراف کرد که بلبشویی موجود در جهان اسلام بیش از آن است که اردوغان یا دیگران بتوانند به راحتی اوضاع را جمع کنند. در این میانه، بیشترین سود را غربی ها بردند که تلاش کردند ماجرا را به نفع خود هدایت کنند. این بماند که کار دشوارتر از آن است که آنان به آسانی بتوانند سوار این موج شوند و انتظار آن هست که اتفاقات دیگری که قابل پیش بینی نیست در جهان اسلام بیفتد؛ به ویژه اگر ترکیه از داخل مشکل پیدا کند و مصر نیز راه دیگری را برود.

دیدار با عبدالوهاب ابوسلیمان

شب بعد از مغرب همراه آقای معراجی به دیدن عبدالوهاب ابراهیم ابوسلیمان رفتیم. ایشان را در عمره گذشته دیدم. عضو هیئت کبار العلماء سعودی است که جمعاً بیست و یک یا دو نفر هستند. فقیه و مورخ روشنی است. در باره طرح توسعه حرم نبوی در مدینه گفت که مشکل زیادی تولید می شود و بسیاری از مردم مدینه ناراحت هستند و نامه هایی به ملک نوشته اند. وضع روضه و قبله رسول الله، همه به هم می ریزد. علاوه بازار مناخه و مسجد غمامه هم در این طرح از بین می رود. درباره مسجد الرایه نیز گفت که عملاً از بین رفته است. درمورد تلاشهایی که درباره محل ولادت دارد صحبت کرد. باز هم یاد از جلسات هیئت کبار العلماء در باره مسجد البیعه کرد که با تلاش خود اکثریت را راضی نموده که مسجد البیعه به همین صورت بماند و خوشبختانه همه چیز را در اطراف آن تغییر دادند تا وضع مسجد البیعه بهم نخورد. وی از فقیه قطری به نام عبدالله زید آل محمود یاد کرد که فقیهی برجسته است و جواز نقل مقام را اولین بار مطرح کرد که علیه اش مطالب زیادی گفته شد. در باره رمی قبل از ظهر روز دوازدهم هم استدلالهای محکمی دارد. همان چیزی که امام جعفر صادق(ع) هم آن را مطرح کرده است. وی گفت که به خاطر کتاب الترک خود خیلی اذیت شده است. وی در این کتاب به این استدلال پاسخ داده که مرتب اظهار می کنند فلان کار را چون پیامبر (ص) انجام نداده، پس جایز نیست. وی در باره آثار می گفت باید اعتراض از بیرون هم باشد تا جواب بدهد. نوعی شیرینی آورد که مخصوصاً ایام حج و مکه است. بد نبود. می گفت: عزیزیه کاملاً در اختیار حجاج قرار گرفته و به شوخی می گفت ما باید از این جا برویم. بعد از آن برای جشن در بعثه آیت الله سیستانی رفتیم. البته آقای شهرستانی به ایران رفته اما جشن غدیر هست. وقتی

رسیدیم، دیر شده و همه رفته بودند. به هتل برگشتیم. وسائل را برداشته عازم هتل سماح شـدیم تا ان شاءالله باقی وسائل را جمع و جور کرده، حرم مشرف شویم و برای فردا صبح آماده رفـتن به جده شویم. وقت خداحافظی با هم اتاقی عزیز رسید. جناب حجـت الاسـلام حسـن آقـای مظاهری که بسیار متدین و همراه بودند. خداوند ایشان را حفظ کند.

آخرین زیارت خانه خدا یا طواف وداع

ساعت ده کارهای جاری برای جمع و جور کردن وسائل تمام شد. بیشتر آن ها کارت هـای کتاب بود که باید آماده شده و تحویل می گردید. پس از آن راهی حرم شدیم. امشب شش ریال تا حرم برای دو نفر گرفت که نشان می‌دهد دوباره به قیمت های قبلی برگشته اسـت. از سـمت مسعی وارد شده به سمت رکن یمانی رفتیم. در آنجا رکعاتی نماز خواندیم و وارد طواف شـدیم. طواف را آرام و در حال خواندن دعای کمیل انجام دادیم که حدود ۴۵ دقیقه به طـول انجامیـد. پس از آن نماز طواف را پشت مقام با فاصله خواندیم. آنگاه به تدریج آمـاده خـروج از مسـجد شدیم. بیرون که آمدیم، باز نزدیک مکتبه مکه مکرمه رفتم چراغ نئون متحرکی روی پیشـانی آن بود. به عربی و فارسی مطالبی نوشته بود. به فارسی این بود: «برادر عزی [کذا] بر تولـد رسـول اکرم صلی الله علیه و سلم در اینجا (مکتبه مکه مکرمه) دلیل صحیحی وارد نشـده پـس تبـرک کردن اینجا و نماز مخصوص خواندن و یا دعای مخصوص کردن در اینجا شرعاً جایز نیست».

کنار قبرستان حجون

تاکسی گرفته کنار قبرستان حجون پیاده شدیم. دیوار قبرستان، به طور کامل، در حال عوض شدن است. مشغول ساختن دیواری شبیه به دیوار بقیع هستند. بنابرین بسیار شیک شده اسـت. داخل قبرستان هم همینطور. زیارت نامه ها را خوانده دوباره ماشـین گرفتـه تـا معابـده آمـدیم. احساس کردیم راننده تعمداً ما را سوار کرد. تاکسی رسمی اجرت بود. دختر بچـه دو سـاله اش روی صندلی جلو ایستاده بود. به محض سوار شدن راننده گفت: نام این دختر، فاطمـة الزهـراء است. من هم علی. از اشراف هستم. بعد که مطمئن شد ایرانی هستیم گفت: ما خیلـی شـما را دوست می داریم چون به اهل البیت احترام مـی گذاریـد، امـا در اینجـا اهـل بیـت را دوسـت ندارند. معلوم شد از خاندان حارثی است. گفت خاندان های اشراف زیاد است. چنـد تـایی را هم نام برد که یکی برکاتی و جودی و غیره بود. عوض پنج ریال، ده ریال دادیم و پیاده شدیم.

احساس کردیم گرسنه‌ایم. بنابرین به یک مغازه با نام بیت الشوایه رفته و غذای عربی خوبی گرفته خوردیم. ساعت یک و ربع بود که وارد هتل شدیم.

حرکت به سمت جده

ساعت پنج صبح بیدار شده، نماز خوانده، ساک دستی را آماده کرده، از طبقه پنجم هتل سماح پایین آمدیم. جمعاً دو اتوبوس می‌شدیم. ساعت شش حرکت کردیم و اکنون هشت و نیم صبح است که در فرودگاه جده مشغول نوشتن این سطور هستم. حالا ساعت از دو گذشته است در حالی که قرار بود ساعت یک و ده دقیقه پرواز کند. علت آن چک کردن مسافران است که بسیار طول کشید. بیشتر این مدت به صحبت با دوستان گذشت. اینترنت بنده حتی در هواپیما هم برقرار بود و توانستم آخرین اخبار را مرور کنم. خداوند به فضل و کرم خود بر ما مرحمت نموده اولاً گناهان ما را ببخشد و ثانیاً ما را سالم به اوطان خود باز گرداند.

سفرنامه عمره

(خرداد ـ تیر ۱۳۹۲)

امسال هم، علی الرسم عمره ما در ماه شعبان بود. صبح ۲۶ خرداد ساعت چهار پرواز صورت گرفت. قرار بود پرواز ساعت ۲ بامداد باشد که با تاخیر ۴ انجام شد. دو ساعت معطلی را بیشتر در نماز خانه فرودگاه و سالنهای آن سپری کردیم و مشغول صحبت بودیم. عصر روز شنبه(۲۵ خرداد) خبر پیروزی قطعی آقای روحانی به عنوان رئیس جمهور ایران اعلام شد. وقتی ساعت ده و نیم به قصد رفتن به فرودگاه از منزل بیرون آمدیم، بیشتر خیابانها شلوغ بود و مردم به خاطر انتخابات ابراز خوشحالی می کردند. ترافیک فوق العاده بود و پسرم سجاد تنها با عبور از بسیاری خیابانهای فرعی توانست ما را به فرودگاه برساند. خبرها از یک طرف و جک های پیامکی از طرف دیگر مرتب می رسید. انتخابات شگفتی بود به طوری که ظرف سه روز آرای روحانی سه برابر شد.

ساعت چهار پرواز انجام شد و دو ساعت و نیم بعد ما در فرودگاه مدینه منوره بودیم. هواپیمای بزرگی بود و یکباره جمعیت زیادی در خروجی فرودگاه برای کنترل گذرنامه اجتماع کرد. امسال برخلاف سال گذشته به سرعت گذرنامه ها را چک کردند و عبور کردیم، اما سرور ارجمند جناب آقای شهرستانی که نخستین فرد بود خیلی معطل شد. بعد هم بین ایشان و یکی از مأموران بحثی پیش آمد که سبب شد بیست دقیقه ای در ماشین ماندیم. کتابهای بنده را هم گیر دادند و من مجبور به توضیح شدم. قانع نشد. دیگری را صدا زد. دو عدد آثار اسلامی مکه و مدینه و یک سفرنامه مکه از میرزا حسن اصفهانی بود. بالاخره از آن ها گذشت، اما به قرص‌های بنده گیر داد. گفتم این یکی آسپرین اطفال است. گفت شما که طفل ندارید؟ گفتم: اینها را بزرگسالان روزی یک عدد می خورند! دیگری را صدا زد. بالاخره مقبول واقع شد.

بحمدالله بخیر گذشت و ما به هتل آمدیم. هتل ما در هتل موامبیک در نزدیکی بقیع سمت قبله مسجد است. نماز را در هواپیما خوانده بودیم. وقتی هتل رسیدیم آفتاب برآمده بود و ما فقط به فکر استراحت بودیم. خوابیدیم و ساعت دوازده بیدار شدیم. برای نماز ظهر عازم حرم مطهر نبوی(ص) شده و نماز و زیارت انجام شد. مسجد خلوت است و ایرانی ها همچنان مثل سالهای گذشته روی سنگها نماز می خوانند. یکی از دوستان روحانی گفت مدتی قبل یک روحانی به نام آقای نبوی گفته بود که با لباس روحانی از مسجد بیرون آمده و یک عربی کشیده

محکمی به او زده به طوری که عمامه او پرت شده است. دوستان ما از قبل هشدار داده بودنـد. البته فضا از قدیم هم مناسب نبود و اکنون که مسائل سوریه و حزب الله پیش آمده اوضاع بدتر شده است. بنابرین، توصیه این است که کمتر با لباس روحانی بیرون بـرویم و بـه عـلاوه بـرای خرید کتاب هم الزاماً چند نفری با هم باشیم.

بعد از نماز به سمت بقیع رفته زیارت مختصری برای ائمه بقیع صلوات الله علیهم خوانـده و به هتل برگشتیم. ناهار پلو و خورش سبزی بود که چندان مطلوب نبـود. بخشـی را در حاشـیه رستوران هتل برای دوستان ما ترتیب داده اند که در آنجا بودیم. سی چهل نفـری مـی تواننـد در آنجا ناهار و شام بخورند. امسال چهره های جدیدی در کاروان داریم که به تدریج باید با آن ها آشنا شویم. سر ناهار شنیدم که آقای آیت الله سید یوسـف غـروی تبریـزی از مراجـع قـم هـم درگذشته است. مدتی بود که سکته کرده در بیمارستان بود. آقای معراجی مرتـب از او یـاد مـی کرد. همه دوستان در طبقه هشتم این ساختمان هستیم و اتاقها نیز بسـیار عـالی و بـدون حـرف است.

عصر قدری استراحت کردم و باقی وقت صرف مطالعه و نوشـتن شـد. بـرای مغـرب عـازم مسجد النبی(ص) شدم. از باب الرحمه وارد شدم. نماز مغرب را به جماعت خوانده، نماز عشا را هم خودم خواندم و همراه آقای معراجی به هتل برگشتیم. در مسیر هتل، قدری خرید کـردیم. میوه و آب میوه. گرانی در اینجا هم محسوس است. هندوانه‌های یک دستی در یک ماشین بـود که دانه‌ای ده ریال قیمت گذاشته بود. شاید بین سه تا چهار کیلو بود. به قیمت امـروز، ده هـزار تومان می‌شد. یک کیلو انگور، ده ریال، یک کیلو آلو همین طور. نـوعی پرتغـال کیلـویی پـنج ریال هم داشت. در بقالی ها که با عنوان همـین بقالـه مایحتـاج عمـومی و خـوراکی را عرضـه می‌کنند، همه چیز بسته بندی است. انواع شیر و آب میوه و خوراکی‌های دیگر. کنسـرو لوبیـا و غیره هم فراوان است. شام را هتل بودیم. بعد از شام آقای شیخ محمدتقی سبحانی که با کاروان دیگری آمده‌اند به هتل ما آمدند. ساعتی نشسته در باره مسائل ایران گفتگو می‌کردیم. معلوم شد که آقای مهدوی راد امروز به دارالرشد رفته و کتابهایی خریداری کرده است. صبرش برای کتاب کم است، چه می‌توان کرد. ما برای رفتن بـه انتشـارات عبیکـان و مکتبـه جریـر برنامـه ریـزی مختصری کردیم.

صبح دوشنبه ۲۷ خرداد ساعت چهار و بیست دقیقه بود بیدار شده حرم مشرف شدم. نمـاز تمام شد که رسیدم. وارد مسجد شده، نماز خواندم و زیارت مرقد پیامبر و فاطمه زهرا سلام الله علیهما را خواندم. خلوت است. هیچ چیـز غیـر عـادی وجـود نـدارد. بـه سـمت بقیـع رفـتم. کاروانهای ایرانی گوشه و گوشه اجتماع کرده مشغول زیارت نامه خوانی بودند. در فضای پـایین

بقیع دست فروشها لباس، قرآن، خوراکی، تسبیح و غیره عرضـه می‌کننـد. وارد بقیـع شـدم. در اطراف قبور امامان در فاصله قابل توجهی، نرده ثـابتی روی یـک دیـواره کوچـک زده‌انـد. تـازه جلوتر از آن هم به سمت در بقیع موانعی پلاستیکی گذاشته‌اند. مـردم از همـه طوایـف هجـوم می‌آورند. زیارت کرده به سمت قبر ابراهیم پسر پیامبر(ص) رفتم. عقب تر یک پیرمرد سـعودی مشغول سخنرانی بود. قدری لهجه داشت، اما همه اش از حقایق و اینها سخن می گفت. اسـم نهج البلاغه و کشف الغمه و رجال کشی را می شنیدم. حتی یکبار از آیت الله برقعـی نـام بـرد! بعد هم مکرر اسم حسن نصر الله را می‌آورد، اما مطالبش چندان مفهوم نبود. اول مردم اجتماع کرده بودند اما گویا دیگران هم، حس من را داشـتند و کـم کـم متفـرق شـدند. ولـی او یکسـره مشغول بود و با صدای بلند به طوری که تا دهها متر آن سوتر هم صدایش شنیده می‌شـد، نطـق می‌کرد و از حقایق سخن می گفت! ساعت پنج و نـیم گذشـته بـود کـه از بقیـع بیـرون آمـدم. بسیاری از شیعیان تازه این موقع از هتل ها به سـمت مسـجد و بقیـع می‌آینـد. در راه برخـی از دوستان را دیدم.

پیش از ظهر بین خواب و کار روی لطایف الاذکار گذشت. از هتل بیرون نرفتم. ناهار را بـه بعثه رهبری رفتیم. هر سال دعوت می‌کنند و جمعیت میهمانان یک صـد نفـری می‌شـد. آقـای صالحی خوانساری چند کلمه‌ای صحبت کرد. پس از ناهار برگشتیم. امسال میهمانی پسر آقای عَمری نبود. دست کم عمومی نبود. استراحت مختصری کرده ساعت چهار و نـیم بـه عبیکـان رفتیم. کتابفروشی بزرگی که امسال فضای آن نصف شده بود. علت را پرسـیدیم، گفتنـد اجـاره بوده و چون اجاره گران شـده، نیمـی از مغـازه را تحویـل داده انـد. سـالانه یـک میلیـون ریـال می‌خواسته‌اند. قبلاً پانصد هزار بوده، بعد ششصد و هفتصد، اما امسال یک میلیون ریـال. ایـن دلیل بر این است که اینجا نیز گرانی وجود دارد. بنده ۹۸۰ ریال کتاب خریـدم. کارهـای زیـاد جدیدی نبود. ساعت شش برگشتیم. اندکی نوشتم و سپس عازم حرم شدم. نماز مغرب و عشاء را خواندم و برگشتم. باز مشغول کار شدم. شام در هتل بودیم. پس از شام همراه دوستان به اتاق آقای شهرستانی رفتیم تا پولی جهت خرید کتاب بگیریم. بعد از آن هم جلسه دوستانه بـود کـه برخی از افراد شعر خواندند. آقای علامی، دماوندی و تبرائیان معمـولاً اشـعاری مـی خواننـد. صدای آقای دماوندی شگفت است. عربی، فارسـی، ترکـی و حتـی امشـب اردو هـم خوانـد. صدای رسایی دارد. موسیقای صدای او شگفت اسـت. بـالای شصـت و پـنج سـال دارد، امـا عجیب زیبا می‌خواند. انگار خودش همه دستگاه های موسیقی را در گلویش آماده دارد. وصف کردنی نیست باید دید. گفت تا سی سالگی نجف بوده است. الان بـالای شصـت و پـنج دارد. ساعت دوازده بود که به اتاق برگشتم. باز شروع به کار روی لطایف کردم. الان ساعت یک است

که باید استراحت کنم. تا صبح خداوند چه مقدر کرده باشد.

صبح سه شنبه ۲۸ خرداد نماز را خواندم و باز خوابیدم. ساعت هفت برخاستم. هشت بود که آقای سید انس کتبی آمد. صبحانه نزد آقای شهرستانی بود. اواخرش مرا خبر کردند. قدری صحبت شد. از ایشان به خاطر همکاری که در گرفتن برخی از تصاویر نسخه های خطی مورد نیاز دارد تشکر کردم. ایشان گفت که بخش مفقود تحفه اللطیفه را که مرکز دارسات چاپ کرده، آقای واثقی پیدا، و به توصیه من چاپ کردند. از المدنیات هم تعریف کرد. آقای واثقی سالهاست وقتش را روی فرهنگ شیعی مکه و مدینه متمرکز کرده است. کارش عالی است. آقای ایرانی نسخه ای مسالک الممالک از کتابخانه عارف حکمت را خواسته بود. از ایشان تقاضا کردم. قرار شد تصویر آن را بگیرند. نسخه‌ای از چاپ جدید آثار اسلامی مکه و مدینه را هم به ایشان دادم. نزدیک نه بود که رفتند. مرکز دراسات مدینه هم به شارع مطار منتقل شده است. تقاضا کردم اگر ممکن است یکی از این روزها ما را به آنجا ببرد تا اگر کتاب تازه ای منتشر شده آن را تهیه کنیم. تا ساعت ده مشغول نوشتن بودم. پس از آن همراه دوستان آقایان مهدوی راد، عابدی و مهریزی به مکتبة الرشد رفتیم. کتابهای تازه فراوان بود. قریب دو ساعت در این کتابفروشی گشتیم. کتابهای خوبی خریداری کردیم. پس از جدا کردن کتابها تلفنی با کتابخانه قم صحبت کرده، تکراری ها جدا شده و بقیه را فاکتور کردیم. دیگر فرصت محاسبه نبود. به هتل برگشته به سرعت وضو گرفته راهی مسجد شدیم. نماز ظهر و عصر را خوانده و برگشتیم. متاسفانه مجبوریم کتابها را کارتن کرده ارسال کنیم. به همین دلیل امکان گزارش دادن از این آثار در اینجا نیست. کارهای جدید زیاد است. هرچه در قم کتابهای بچگانه، قصه و عمومیات نوشته می‌شود، اینجا رساله های دانشگاهی مهمی در عرصه دین، فقه و اصول فقه نوشته می شود. عصری قدری استراحت کرده از ساعت چهار مشغول کار نوشتن شدم. مغرب به سمت مسجد حرکت کردم. نماز مغرب و عشا را خواندم. دوست داشتم برای یکی از جلسات درس بنشینم که دوست همراه نماند و گفت بریم! در راه قدری میوه خریده راهی هتل شدیم. طبق معمول بیشتر وقت صرف دیدن سایت های خبری و تصحیح لطایف بود.

صبح چهارشنبه ۲۹ خرداد ساعت پنج نماز را خواندم و به بقیع مشرف شدم. در آنجا مأموران کوهی از کتابهای دعا را که از دست زایران گرفته بودند، در کناری ریخته بودند. مأمور سعودی مرتب اعلام می‌کرد که کتاب را ببندید! لای جمعیت زیارت نامه ای خواندم و به آرامی بیرون آمدم. به حرم نبوی مشرف شدم. نمازهای زیارت را خواندم. روضه نبوی در این ساعت در بخش اصلی اختصاص به مردان دارد. جمعیت جمع می‌شوند. پرده را باز کرده داخل می‌شوند. آن ها را که نمازهای شان را خواندند و رفتند دوباره جمعیت دیگری را راه می‌دهند.

بعد از آن به هتل برگشتم. امروز زیارت دوره مـا بـود کـه نـرفتم. صـبحانه را خـورده و الان کـه ساعت هشت و ده دقیقه است مشغول نوشتن این مطالب هستم. آقای معراجی سه کتـاب تـازه خریده بود که از ایشان گرفتم تا مرور کنم. یکی کتاب الروض الانیق فی اثبات امامة ابـی بکـر الصدیق از ابوبکر محمد بن حاتم بن زنجویه است. این کتـاب در سـال ۲۰۱۲ توسـط مکتبـه فیاض در مصر چاپ شده است. در مقدمه شرح حال بسیار کوتاهی برای ابن زنجویـه نوشـته و سال درگذشت وی را ۳۵۹ نوشته است. الان نمی‌توانم چیزی بیش از این عرض کنم که کتـاب قدری ساختگی به نظر می‌آید. نسخه‌ای که اساس است، از قرن هشتم است، اما بایـد تحلیـل محتوایی شود، زیرا سبک و سیاق آن به تناسب قرن چهارم نیست. کتاب کوچک دیگری بـا نـام دفاع عن معاویه از زید بن عبدالعزیز فیاض (۱۳۵۰ ـ ۱۴۱۶ ق) چاپ شده، مؤلف مسوده خود را در ۳۷ سالگی نوشته و رها کرده، و فرد دیگری روی آن کار، و اکنون به چاپ رسـانده اسـت. کتاب سوم موقف الطاهر بن عاشور من الامامیة الاثنی عشریه است. ایـن طـاهر، امـام جـامع زیتونیه تونس و رهبر مالکی های عصر خویش است و کتاب مهم او التحریر و التنویر یک اثـر تفسیری است. مؤلف به گفته خود با انگیزه دشمنی با شیعه امامیه، این مسأله را بهانه قـرار داده است. آنچه طاهر بن عاشور در تفسیرش در باره شیعه داشته استخراج کرده تا جلـوی تبلیغـات شیعه را در شمال افریقا بگیرد. نویسنده خالد بن احمد الزهرانی است و کتـاب در سـال ۲۰۱۰ چاپ شده است.

سفرنامه یک فرنگی از حج

اما از کتابهایی که دیروز از مکتبة الرشد خریدم، یکی کتاب رحلة الحاج المعاصر الی مکه بود که سفرنامه یک فرنگی در سال ۱۹۰۸ میلادی به حـج اسـت. وی کـه خـود را حـاج علـی زنجباری نامیده، یک بریتانیایی است که در سن ۲۶ سالگی از زنگبار عازم حج شده و گـزارش مبسوطی نوشته است. در مقدمه، با اشاره به علاقه برخی سفرنامه نویسان فرنگی به حـج گفتـه شده که جمعاً ۵۴ سفرنامه نویس اروپایی در دوره عثمـانی بـه حـج آمده‌انـد. نویسـنده کتـاب حاضر آرتور جان واول (Arthur John Vavell) است کـه نخسـتین چـاپ کتـابش در سـال ۱۹۱۳ بوده شامل دو بخش: سفرنامه حج و دیگری محاصره صنعا توسط ترکهـا در سـال ۱۹۱۸ که این ترجمه تنها بخش اول آن کتاب است. مؤلف تنها ۳۴ سال عمر کرده، تولدش در ۱۸۸۲ بوده و به سال ۱۹۱۶ در نبردی در اروپا کشته شده است.

بخش اول کتاب شرحی از پیدایش اسلام تا وفات حضرت محمد(ص) و خلافت است که اشارتی به فتوحات و سپس منازعات میان علی(ع) و معاویـه دارد و بـا شـگفتی می‌نویسـد کـه علی(ع) در کربلا به سال ۴۰ کشته شد(ص ۳۷). جالب است که مترجم نیـز بـه رغـم آن کـه

گهگاه پاورقی های توضیحی دارد، در اینجا چیزی نگفتـه اسـت. در ادامـه شـرحی از عقایـد و شریعت اسلامی از جمله بحث زن و برده ها ارائـه داده و در بـاره عثمـانی هـا و نیـز وهابی‌هـا مطالبی آورده است. اینها مقدمه سفرنامه است. فصل اول سفرنامه با عنوان از لندن تا بیروت از صفحه ۴۹ آغاز شده است. به هر حال، این اثر هـم نمونـه‌ای اسـت از دیگـر گزارشـهایی کـه غربی‌ها برای شناخت بهتر جزیره العرب و موقعیت مسلمانان نوشـته‌اند و امـروزه مأخـذ مهـم تاریخی برای ماست.

ادبیات انقلابی و ضد انقلابی در سعودی

حوالی ساعت یازده به مکتبه الرشد رفتیم تا کتابهایی را کـه دیـروز خریـده بـودیم حسـاب کنیم. قیمتها بسیار گران بود. جمعاً دو کارتن کتاب از نوع کارتن‌های سـیگار وینسـتون، قریـب پنج هزار ریال سعودی شد که به روزگار ما از صدقه سر دولت عدالت خواه پنج میلیـون تومـان شده است. کتابها را بسته‌بندی کردیم و قرار شد به شعبه مکه بفرستند و ما آنجا آن ها را تحویل بگیریم. در میان کتابها دو کتاب شرح حال شیخ مقبل بن هادی وادعی بـود کـه رئـیس جریـان سلفی اینجا بوده و چند سال قبل مرده است. وی نفوذ زیادی بین افراطی‌های اینجا دارد و رهبر یک جریان فکری سلفی نیرومند طرفدار دولت است. در اینجا دو نظریه در بـاره انقـلاب علیـه حکام هست. عده‌ای انقلاب را جایز می‌دانند و عده‌ای حرام. کتابی در باره جواز آن از سـلمان عوده نوشته شده است که عنوانش اسئلة الثوره می باشد. امروز کتابی در رد آن با عنـوان کشـف شبه کتاب اسئله الثورة نوشته علی بن فهد بن عبدالله ابابطین خریداری کردم که صالح بن فوزان بن عبدالله الفوزان از علمای حکومتی اینجا، تقریظی بر آن نوشته شده است. این بحث، یکـی از بحثهای مهم مطرح در میان سلفی ها آن هم در زمانی است که شورش های ضـد حکومـت جهان سنی را گرفته است. اصل کتاب اسئلة الثوره را ندیده ام، اما ردیه بزرگ دیگری هم بـا نـام الجنایة علی الاسلام فی کتاب اسئلة الثوره در پانصد صفحه چاپ شده که کسی به نام فهد بـن سلیمان بن ابراهیم الفهید آن را نوشته و باز هم همین جناب صـالح بـه فـوزان کـه عضـو گـروه دایمی افتاء و عضو هئیت کبار علماء سعودی ست، بر آن مقدمه نوشته است. این جناب فـوزان تقریزی هم بر کتابی با نام حکم الشعب او ما یسـمی بدیمقراطیـة الشـعب و معارضـته لحکـم الشرع نوشته که علیه حکومت مردمی و دموکراسی است. جالب است بدانیم که چنـین عنـوان بزرگی تنها یک کتاب جیبـی ۴۲ صـفحه ای اسـت. یعنـی ایشـان در ایـن ۴۲ صـفحه اسـاس دموکراسی را به عنوان مخالف شریعت نقد کرده و باز همین آقای صالح بن فـوزان هـم مقدمـه نوشته است. این مصیبت کمی نیست که که بعد از چند قرن بحـث از دموکراسـی، مـا در یـک جزوه ۴۲ صفحه ای پنبه آن را بزنیم. نویسنده جزوک مزبور علی بن فهد بـن عبداللـه ابـابطین

است، همان که کتابچه او را با عنوان کشف شبه علی اسئله الثوره در سطرهای بالا معرفی کردم.

همراهی صوفیه با مغولان

کتاب دیگری که دو سه سال قبل توسط همین مکتبة الرشد چاپ شده بوده و من ندیده بودم، المهول من نبأ من خدم المغول است که و در باره کسانی است که با مغولان همکاری کردند. نویسنده کتاب محمد بن عبدالله احمد ابوالفضل القونوی است. این اثر بیشتر در شرح گفتاری از ابن تیمیه در همراهی شماری از صوفیان با مغولان است. بخشی از کتاب مربوط به ملّای رومی است. اشاراتی هم به ابن علقمی و خواجه دارد. قسمت مربوط به مولوی آن بحث تازه‌ای است.

کتاب الرحل اثر کوچک دیگری است که در اصل بازسازی یک کتاب مفقود ادبی به سبک مقامات حریری است. این اثر از ابوالقاسم عبدالله بن محمد خوارزمی است. در میان قطعات برجای مانده، بخش کوتاهی از اشعار وی در باره کاروان های حج عراق، مصر، یمن و مغرب است که جالب می نماید. این بخش که الرحلة المکیه نام دارد شامل ابیاتی در ستایش حمل عراق و ذم حمل یمنی است.

ما شاهدت عین و لا بصرتْ — فی محفل کان و لا موسم
فتی یمانیا و فی کفّه — بریق دینار و لا درهم.

در مذمت کاروان مصری هم گوید:

لا خیر فی مصر و لا اهلها — لا حرها الزاکی و لا عبدها
معاشر لایرتضی فعلها — و لا یرجّی الخیر من عندها

در باره فوج مغربی هم گوید:

لا مرحبا بهم و لا برکائب — جاءت تساق بهم و لا بالسائق
ان المغاربة الذین ذکرتهم — شر الخلائق فی ادق خلائق

و در باره وفد عراقی گوید:

اکرم بهم وفدا یطیب بنشرهم — ظُهران مکه کلها و الابطح
ما مثلهم أحلی ندیً و شمائلا — غُرا و أعطی للجمیل و أسمح
و بهم اباهی کل من وافی منیً — فی عصرنا، و لهم أودّ و أنصح
لم أعط إلا کل قوم حقهم — و نصیبهم ممن أذُمُّ و أمدح

نماز مغرب و عشاء را در حرم نبوی گذاردم و سپس به هتل آمدم. فقط دقایقی برای شام به رستوران رفتم و دوباره به اتاق برگشته مشغول نوشتن شدم. تا این لحظه حتی یک دقیقه هم بازار نرفته‌ام.

امروز صبح پنج شنبه ۳۰ خرداد ایمیل آقای خلیف الناصر را دیـدم. دیشـب بـا ایشـان کـه استاد دانشگاه حائل است روی خط صحبت کردیم. از قبل قرار بود وقتی که در مدینه هسم بـه اینجا بیاید. دیشب نوشته بود که شخصی از دوستانش درگذشته و نتوانسته است تماس بگیـرد. امروز صبح از حائل حرکت کرده و حوالی ساعت ده خواهد رسید.

فقه خون

کشور سعودی، مرکز فتاوی ضد شیعه است. این البته به سالها پیش بر می‌گردد و ریشـه در وهابیت دارد. فتوای ناصر العمر برای قتل شیعیان و تقسیم زنان شیعه میان مجاهدان سـنی ایـن روزها خیلی شهرت یافت. نمی‌دانم وی چه موقعیتی در اینجا دارد. یک داستان هم ایـن روزهـا در باره یک روحانی افراطی در کویت بود که به قطر گریخته است. جنگ سختی درگرفته است. این افراطی گری هدیه ای است که القاعده به جهان اسلام داد و حالا حـالا هـم مسـلمانان در آتش آن خواهند سوخت، اما از همه جالب تر کتابی بود در باره عملیات انتحاری و فقـه آن کـه دیروز از مکتب الرشد خریدم: الاعمال الفدائیه صورها و احکامها الفقهیه از سـامی بـن خالـد المحمود که خود مکتبة الرشد چاپ کرده است. یک رساله دانشگاهی است با ۵۲۵ صفحه که همین امسال چاپ شده است. این را هم بگویم کـه مکتبـة الرشـد یکـی از پرکـارترین ناشـران سعودی است که در اکثر شهرهای سعودی، شعبه دارد. نه فقط کارهای خودشان را توزیـع مـی کنند که آثاری از کشورهای دیگر را هم در سطح گسترده توزیع می‌کنند. تخصص آنها غالبـاً در علوم دینی، رجالی و تاریخی است. در این کتاب، نویسنده به زعم خود فقه عملیات انتحاری را مورد بررسی قرار داده و در باره تاریخچه عملیات انتحاری هم بحـث کـرده اسـت. فقـه جهـاد جدید سلفی ها را باید فقه خون نامگذاری کرد. یک بخش این کتـاب اختصـاص بـه کارهـای انتحاری برای زنان دارد که در ابتداء در باره زن و حکم جهاد بحث کرده و در ادامه در باره دیگر کارهای لازم برای انجام عملیات فدایی توسط زنان سخن گفته است.

چند روز قبل از آقای انس خواسته بودم نسخه ای از المسالک و الممالک را که در کتابخانه عارف حکمت بود برایم بگیرد، اما خبر داد که متاسفانه نیافته بودند. دیروز دوباره تاکید کـردم، معلوم شد رساله ای به اسم المسافات در فهرست آنجا ثبت شده است. قرار شد شنبه تصویر آن را بگیرند و با کسی ارسال کنند. خدا کند دست خالی برنگردیم.

نسبت ایرانیان و منطقه حائل در سعودی

بالاخره آقای خلیف بن صغیر شمّری ساعت دوازده و نیم آمد. ایشان در حـال تمـام کـردن دکتری و کارش روی منطقه حائل است. علاقه مند است تا اطلاعات موجود در سفرنامه هـای

ایرانیان و نیز اسناد ایرانی دوره قاجار را در زمینه شناخت منطقه حائل یا جبل مورد استفاده قرار دهد. تا حوالی ساعت پنج و نیم صحبت کردیم. بسیاری از بخش های مربوط به حائل را که در سفرنامه های ایرانی است به دو مترجم عربی به فارسی در مصر داده تا برایش ترجمه کنند. اشکالاتی هم به متن ها داشت که جالب بود. برخی از اسناد را هم با همدیگر خواندیم. قدری هم در باره مسائل فرهنگی صحبت کردیم. گفت کتابی هم در باره آل صباح و ماجراهای اوائل دولت سعودی نوشته که چاپ شده است. عصری دیدار کوتاهی با آقای شهرستانی داشتم و سپس برای نماز مغرب و عشاء حرم نبوی(ص) مشرف شده در بازگشت به زیارت بقیع رفتم. امشب آخرین شب اقامت ما در مدینه منوره است. خداوند نعمت نماز خواندن در مسجد النبی، زیارت قبر پیامبر و فاطمه و ائمه طاهرین علیهم السلام را از ما نگیرد. بعد از شام یکی دو ساعتی با آقای خلیف بودیم. در آغاز آقایان مهدوی و مهریزی هم بودند. باز صحبت در باره موقعیت قبیله شمر و منطقه حائل و برخی از مشکلات موجود در سفرنامه ها بود. وی گفت که در سفرنامه های ایرانی گاه از روستاهای شیعه نشین در راه مکه به مدینه یاد می شود، اما خودش خبر نداشت که اینها مانده است یا خیر. در باره نخاوله هم بحث شد. می گفت اصل اینها از خیبر است و عبید هستند، چون سیاه هستند. گفتم این مسأله محل تردید است. اگر عبید بودند، چرا تمام شاخه های قبیله ای آن ها مشخص است؟ بعد هم شرح دادم که اساساً در مدینه به جز اشراف، عرب اصیل مدنی چندانی نیست. برخی از قبایل مهاجر اطراف هستند مثل جهینه، اما نود درصد مغربی و افغانی و غیره هستند. تنها عرب اصیل قدیمی در مدینه، همین نخاوله هستند. سیاه بودن هم معنایش خارجی بودن در اینجا نیست، زیرا از هزاران سال مهاجران سیاه چرده هم مثل دیگران به جزیره العرب وارد شده اند. بحث در باره راه حج جدی بود. ایشان گفت امارت آل رشید، تمام هم و غمش اصلاح و حمایت از این راه بود. مثل نفت برای ایران و عربستان امروزی. آن ها مجبور بودند به قبیله حرب هم باج بدهند. بدوی ها می گفتند: «رزقُ الحجاج علی الله و رزقنا علی الحاج»، و با این مثل، اموال آن ها را غارت می کردند.

صبح جمعه ۳۱ خرداد ساعت چهار حرم مشرف شدم. بعد از نماز، قبر رسول خدا (ص) و فاطمه زهرا(س) را زیارت کرده سپس به بقیع آمدم. به خاطر جمعه بودن، شلوغ‌تر بود. ساعت پنج و نیم به هتل برگشته ساعتی استراحت کردم و تا الان که ساعت نزدیک ده است مشغول نوشتن بودم.

صبح جمعه باز ساعتی نزد آقای خُلیف رفتم و تصاویر فتوح الحرمین را به ایشان نشان دادم. فهم خوبی دارد. در موضوع خودش دقت عالمانه و استادانه دارد و روی آن کار کرده و زحمت کشیده است.

در محضر آیت الله سیدان

ساعت یازده خدمت آقای سیدان رسیدیم. ایشان گفتند که وقتی امام به ایـران برگشـت و در قم بودند، حدود یک هزار و پانصد نفر روحانی از مشهد به قم آمدیم. در شـهرها اسـتقبال مـی شد. در قم نزد امام، سخنرانی کردم. همین طور پیش آقای شریعتمداری و گلپایگانی. بعد اشاره به سخنرانی خود در همایش سید عبدالاعلی سبزواری(در سبزوار) کردند و مواردی کـه ایشـان در تفسیرش ضد فلسفه موضع گرفته، بحث کردند و این که آقای عابـدی کـه دبیـر آن همـایش بوده، بعدها جایی نوشته است که عاقبت تفکیکی ها این است که قاتل می شوند! آقای سـیدان از این تعابیر ناراحت بود و به خاطر تندی آن ها حق داشت. آقـای عابـدی گفـت مقصـود مـن کسانی مثل ... و اینها هستند که عاقبت جریان اخباری گری در اینها به تربیت نسلی مـی رسـد که کارهای انتحاری می‌کنند. ایشان پاسخ گفتند که آن ها خودشان را تفکیکی نمی دانند. آقای عابدی گفت به هر حال مقصود من آن ها هستند. آقای سیدان گفتند شما کلمه تفکیک در آنجا به کار برده‌اید. بعد من توضیح دادم که مقصود ایشان ایـن اسـت کـه تفکـر فلسـفی و عرفـانی سخت گیر نیست، اما تفکر اخباری خط کشی کرده و سختگیری می کند. وسط صحبت بودیم که آقای شهرستانی و رفقا هم به اتاق آقای سیدان آمدند. پس از رفتن بـاز بحـث ادامـه یافـت. آقای سیدان از این که اخباری باشند، ابا داشتند. عرض کردم اخباری گـری شـما مـع ضـمیمه است، مثلاً آقای حکیمی یک اخباری مدرن است، اخباری که تفکر مـدرن بخصـوص بخـش سوسیالیستی مردمی و فقیر گرای آن را قبول دارد. نگاه تفکیکی شما با اخلاق، تربیت اسلامی و اعتدال است. ملامحمد طاهر قمی ضد فلسفه است، اما نوعی عرفان شـعری دارد. فـیض هـم اخباری است به علاوه عرفان. ایشان باز توضیح دادند که تفکر تفکیکی نوعی تدبر در وحـی را قبول دارد. ایشان علاقه داشتند همین را نوعی اعتدال فکر و اندیشه بداننـد. بـه نظـر بنـده، ایـن بحث ها اصولاً در ساختار قدیمی و در فضای فلسفه قدیم است. الان طرح این مسـأله کـه آراء بشری منبعث از وحی، نوعی گفتمان است یا بحث هایی که در باره خطاب قرآنی مطرح شده، این مباحث را دچار چالش سختی کرده است. ایشان گفتند در باور فلاسفه خـدا مجانسـت بـا خلق دارد در فلسفه مباینت، معاد هم، فیلسوفان بجز ابن سینا به معاد جسمانی اعتقاد ندارنـد، وحی خلاف آن است. عرض کردم، به نظر شما اگر کسی معاد جسمانی را قبول نداشت از نظر مکتب تفکیک کافر است؟ ایشان گفت: در حد من نیست نظر بدهم، اما آقای خـویی بـه کفـر این افراد قائل است. سپس عین عبارت ایشان را نقل کردند. عرض کردم ایـن همـان اسـت کـه اشاره شد که خط کش کفر و ایمان تیز می‌شود. وقتی خط کشی شد نتیجه اش تکفیر دیگـری و خروج او از دین است. فرمودند مـن فتـوای ایشـان را قبـول نـدارم. ایشـان مجـدداً روی معـاد

جسمانی و آیات صریح قرآنی در این زمینه تکیه کردند که جسم بودن بشر را در قیامت و حشـر نشان می دهد. عرض کردم آیا باور شما این است که همه آن فلاسفه، این آیات را نفهمیده‌اند یا توجیه کرده‌اند یا کافرند؟ ایشان گفتند آقای خویی اصـل وجـود خـدا، توحیـد خـدا، نبـوت، و چهارم الاعتقاد بحشر الاجساد را اساس دین دانسـته و عـدم اعتقـاد بـه یکـی از آن هـا را کفـر می‌داند و در مورد اینکه عامد باشد یا قاصر یا مقصر فرق نمی‌گذارد! بنده عرض کـردم درسـت است، فرض کنید من موافق با شما باشم، اما این که آقای خویی که موافق فلسفه نیست، به این نقطه می رسد، نتیجه اش همان خشونتی است که آقای عابدی مرادش بوده است. البته به نظـر من این که این همه فیلسوفان آیات معاد جسمانی را ندیده و نفهمیده‌اند و همه خارج از اسـلام هستند حرف عجیبی است. آقای سیدان گفتند من فتوای ایشان را نمی پذیرم. بحث ادامه یافت و قدری هم بحث تند شد. حضرت آقای سیدان آیت اخلاق هستند و بنده نباید بـا ایشـان تنـد بحث می کردم، از این بابت متاسفم.

دعوت امام جمعه مدینه به اتحاد مسلمین

به اتاق برگشتم و نماز جمعه مدینه را از تلویزیون دیدم. بخشی از خطبـه دوم روی فسـاد در جامعه اسلامی و لزوم امر به معروف و نهی از منکر بود. بعد از آن در باره اتحاد در دنیای اسلام سخن به میان آمد و انتقاد از این که چرا سلاح علیه یکدیگر در دست گرفته‌ایم؟ ایـن در حـالی است که دین و پیامبر ما یکی است. خداوند می گوید منازعه نکنید که قدرت خود را از دسـت خواهید داد. باید کلمه اسلام یکی باشد. سس با خوانـدن آیـات و احادیـث روی اتفـاق کلمـه مسلمین تکیه کرده، آنان را دعوت به اعتصام بحبل الله کرد. به علاوه مرتب روی اخـوت تکیـه کرد. این بحث کلی بود و خطیب اشاره به مکان خاصی نداشـت بـا ایـن حـال عـالی بـه نظـر می‌آمد. در پایان به ولی امر مسلمین هم دعا کرد که لابد مقصود او پادشاه عربستان بود.

اخبار ایران را هم مرور کردم. مطلب مهمی نبود، اما به خاطر انتخاب روحـانی دلار پـایین آمده است. سکه هم به صورت جهانی ارزانتر شده است. امیدواریم این روند ادامه داشته باشد. خدا کند زودتر این یک ماهه هم بگذرد تا فرصت تصمیم گیری های بهتری برای اداره مملکت باشد. امیدوارم و دعا می کنم.

حرکت به سمت شجره تا اقامت در مکه

امروز شنبه یکم تیرماه است. دیروز عصر ساعت چهـار بـه سـمت مسـجد شـجره رفتـیم. ساعت پنج آنجا بودیم. جالب است با این که در متون کهن نام این مسجد شجره است، امـروز در میان بومی ها در اینجا کمتر بکار می رود. دکتر خلیف با شنیدن نام مسجد شـجره از طـرف

من، تعجب کرد. بیشتر به مسجد ذوالحلیفه یا آبار علـی شـهرت دارد. در گوشـه‌ای از مسـجد نشسته نان تازه‌ای گرفته خوردیم. پس از آن به حمامـات رفتـه، غسـل کـرده، وضـو گرفتـه وارد مسجد شدیم. امسال خلوت است و روشن است که گرانی و خرابی اوضاع سیاسی در سـوریه، ترکیه و مصر در این خلوتی مؤثر است. در ایران، عمره از یک میلیون تومان به نزدیک سه میلیون رسیده است. البته از نظر دلاری تفاوتی نکرده است. این هم از ثمرات و برکات دولـت فخیمـه دهم است که سرمایه و دارایی نقدی مردم را یک سوم کرد، آن هـم در طـول سـه چهـار مـاه. از معجزه هزار سوم چنین معجزه‌ای بعید نبود. نماز، دعا و پس از آن نماز مغرب، عشـاء و محـرم شدن. سپس حرکت کردیم. راننده پاکستانی ما قدری تند مزاج بود. آقای معراجی دو سه ساعتی کنارش نشسته و با او صحبت کرد تا مبادا خوابش ببرد. بنده هم که مثل همیشه از پـنج سـاعت راه چهار و نیم ساعت را خواب بودم. بی اختیار یاد خـوشْ خـواب در مدرسـه موشـها افتـادم. ساعت یک و نیم به مکه رسیدیم. امسال برخلاف همیشه مصمم شدیم برای اعمـال، نـه شـب بلکه صبح به مسجد الحرام برویم. بنابرین خوابیدیم و صبح سـاعت شـش و نـیم راه افتـادیم. هفت در مسجد بودیم. وای چه مسجدی! دهها جرثقیل بزرگ بر فراز آن است و همچنان بخش عمده اطراف آن در حال تخریب و بازسازی است. کوه های اطـراف مسـجد از جـای برداشـته شده، هرچه هتل و بنا بوده خراب شده، هیچ نشانی از غزه، شامیه و غیره نیست. همـه چیـز در حال تخریب با آماده کردن زیر ساختهاست. بیشتر درهای مسجد از طرف مسعی بسته شـده و فقط باب مروه و باب صفا باز است. خوشبختانه امسـال خلـوت اسـت، سـاعت ورود مـا هـم ساعت خلوتی بود. انجام اعمال، شامل طواف، نماز طواف، سعی صفا و مروه، تقصیر و طواف نساء و نمازش یک ساعت و نیم طول کشید و تمام شد. بخشـی از مسـجد حـدّ فاصـل حجـر الاسود تا حجر اسماعیل، انتهای صحن مسجد بسـته شـده و پشـت آن هـا مشـغول عملیـات هستند. تصور من این بود که سقف رواق‌های زیبای کهن که شاید از دوره عباسـی یـا مملـوکی است و مرتب تعمیر شده در این بخش تخریب شده ، اما هنوز نشده است. با این حال، جلوی آن ها را بسته اند و تصاویر این سقف ها را روی دیواره مـانعی کـه از چـوب درسـت کـرده انـد گذاشته اند، طوری که زائران خیال می کنند مثل بقیه نواحی مسجد رواقها برقرار است. معلـوم نیست این طرح کی به پایان خواهد رسید، اما روشن است که سال آینده حج دشواری خواهد بود.

مسابقه خرید کتاب

وقتی ساعت یازده آقای معراجی را دیدم، معلوم شد که تعداد قابل توجهی کتـاب جدیـد از اسدی خریداری کرده است. معلوم نیست کی و چه وقت با این همه کار، خریـد را انجـام داده بود. چند کتاب هم برای بنده سفارش کرده که به هتـل آوردنـد. ظهـر ناهـار را در هتـل بـودیم.

سپس استراحت کرده ساعت پنج راهی کتابفروشی اسدی شدم. واقعاً کتابفروشی عجیبی است. اکثر کتابهای تازه چاپ را دارد. تراثی دارد. آثار پژوهشی مدرن در حوزه علوم اسلامی و بسیاری از مسائل دیگر. این تنوع هر ساله ما را به اینجا می کشاند. هر سال آرزو می کنم ای کاش کسی را در اینجا داشتیم که هفتگی اینجا می‌آمد و آثار جدید را برای ما تهیه می‌کرد. وقتی رسیدم دیدم آقای مهدوی راد هم آنجا پلاس است و از حال رفته و گوشه ای نشسته است. در گرما آمده و کلی کتاب جدا کرده بود. معلوم شد من رتبه سوم را آورده‌ام. به هر حال تعدادی کتاب گرفتم. ساعت شش و نیم بیرون آمدیم و قدم زنان به هتل رسیدیم. رقابت نامحسوسی در خرید کتابهای تازه میان جماعت ما هست و با توجه به این که برخی از دوستان بیش از یک نسخه می‌خرند و گاه کتابها تمام می شود، این رقابت جدی‌تر هم می‌شود!

امشب بعد از شام ساعت ده، راهی حرم شده و ساعت دوازده برگشتیم. هتل ما که نامش البنیان و روبروی دارالهادی است که بعثه ایران نیز سالهاست همانجاست، اتوبوس دارد. ایستگاه اتوبوس، سمت غزه و نزدیک باب المروه است که در حال حاضر اکثر آن منطقه در حال ساخت و ساز بلکه تخریب است. بنابرین، راه نسبتاً دوری را باید قدم زنان رفت. این در حالی است که تاکسی، از مسیر دیگری ما را تا نزدیک باب ملک عبدالعزیز می‌برد. تفاوت در ده ریالی است که باید پرداخت و امروز به دلیل آن که شنیدیم دلار تا نزدیک سه هزار تومان رسیده، و باز تاکید می کنم صدقه سر انتخابات است و هیچ ربطی به دولت و بانک مرکزی احمدی نژاد ندارد، می توان ریال ایران را قدری با ارزش تر از قبل دانست.

کتاب دعای اسماعیلی‌های نجران

امسال هم مثل سالهای قبل یک ناکامی در مسجد داشتم. امید داشتم اسماعیلی های سلیمانی یا بهره یکی از کتابهای دعای خودشان را به من بدهند. با دو سه نفر صحبت کردم، اما حاضر نشدند. پیرمردی از آن ها نزدیک آمد و گفت که با مذهب امامیه آشناست. از سعودی ها بسیار بد گفت و آخر هم به عربی بیان نمود که ان شاءالله امام زمان(ع) ظهور خواهد کرد. حدس می‌زدم یک اسماعیلی بوده که امامی شده است. این تعبیر جز این معنایی نداشت. یکی از آن ها تأکید داشت که با توجه به غیبت چطور با امام ارتباط دارید؟ به او توضیح دادم که ما نیابت عام داریم، ارتباط خاص نیست. پرسید مگر می شود امام باشد و ارتباط با او نباشد؟ خیلی روی امامت تکیه داشت. جالب است که امشب گروه زیادی زن های هندی بهره هم با لباس های رنگی و فوق العاده زیبا آمدند. ابتدا یک چند نفری بودند، اما به تدریج جمعیت شان افزوده شد و ما مرتب مجبور شدیم عقب نشینی کنیم. یک وقت ملاحظه کردم که بیش از صد نفر یا بیشتر از این زنان در جایی متمرکز شده‌اند. به هر حال ناامید برگشتم. کتاب دعای آن

ها دیدنی بود. قدری ورق زدم. انواع نمازها و ادعیه. روزه عاشورا هم مؤکد شده، امـا در دعـای آن لعنت به قاتلین حسین (ع) شده بود. شرح برخی از نمازها مانند نمازهای ما بـود. ای کـاش توانسته بودم نسخه ای تهیه کنم؛ در آن صورت گزارش کاملی از آن می‌نوشتم.

اینجا ردیه بر شیعه نویسی کلاس کار است

امروز در میان کتابهایی که تهیه کردم کتابی با عنوان عقیدة الرافضه و موقفهم من اهل السنة و موقف اهل السنه منهم از ابراهیم بن عام الرحیلی استاد عقیـده در دانشـگاه مدینـه بـود. ایـن شخص آثار زیادی در رد شیعه دارد. کتابی کوچک با مطالب تکراری و همانچه که بـه صـورت معمول، ردیه نویس های علیه شیعه به آن ها استناد می کنند. بیشتر از این بابت تأسف خـوردم که یک استاد دانشگاه مدینه اگر تا این اندازه کارش سبک، صوری و بی خاصیت باشد، چطـور می‌تواند شاگردانی تربیت کند که به درد اسلام بخورند؟ کتاب دیگر تبلیغاتی بـا عنـوان فتـاوی العلماء فی الشیعة الروافض مجموعه ای از کلمات شماری از علمـای طـراز اول وهـابی را در خود جمع کرده و تهیه کننده «القسم العلمی بدار الکتاب و السنة المصریة السلفیه» است. این کتاب از این بابت که تعدادی استفتاء را جمع کرده جالب است، گرچه بیشتر اینها روی اینترنت هم قابل دستیابی است. اینجا همچنان ردیه نویسی بر شـیعه بـا همـین ادبیـات و لـو در قالـب تکراری برای خودنمایی در جامعه وهابی قابل مشاهده است. بسیاری از این ها با نوشتن چنین آثاری، حضور خود را در جامعه وهابی نشان داده و تقید و تعبدشان را به مبانی وهابی - سـلفی عرضه می‌کنند.

چند کتاب در موضوع مکه شناسی

امروز اندکی دقت کردم که نیاز به دقت هم نداشت، دیدم کمترین اثری از محله شامیه باقی نمانده است، محله ای که تقریباً بالای باب الفتح بود و بازارهای فراوان، هتل های بیشمار و کوه های تنگ داشت. تمامی این قسمت تخریب و صاف شده و در توسعه جدید جای آن هتل ها و بازارها ساخته خواهد شد. با این حال، همین امروز، کتاب پرحجمی به اسم حارة الشـامیه کـه ۳۴۸ صفحه داشت و در باره این محله چاپ شده بود خریداری کردم. محلات قراره، فلق، نقا، شبیکه، و حارة الباب هم که همسایگان حـارة شـامیه هسـتند، بـه مناسـبت مـورد بحـث قـرار گرفته‌اند. فوزی بن محمد بن عبده ساعاتی که استاد دانشگاه تا حدودی روشنفکر مب ام القری ست، این کتاب را نوشته است. کتاب تازه تازه از تنور درآمده و تاریخ ۱۴۳۴ را دارد. خانواده‌ها، اشخاص، کوچه‌ها، هتل‌ها، مدارس، اسناد و مدارک مربوط بـه آن و بسـیاری از مسـائل دیگـر مربوط به این محله در این اثر مورد بحث قرار گرفته است.

در باره مکه و جنبه های اجتماعی و تمدنی آن، اثر کوچک اما به نظرم با ارزشی هم به لحاظ احتوای آن بر تاریخ شفاهی و مطالبی که بیشتر آن ها از خاطرات خود نویسنده است، منتشر شده است. حسن بن علی مختار که زمانی هم عضو مجلس شورای حکومتی بوده کتاب مکه المکرمة احب ارض الله الی الله و رسوله را همین امسال یعنی ۱۴۳۴ منتشر کرده و گوشه‌های از تاریخ محلات، ادبیات شعبی، غذاهای مکی، اسامی کوچه، مراسم رمضان و جز اینها را ثبت کرده است. نقشه هایی هم از کوچه های مختلف و اماکن شناخته شده آن ها کشیده که مغتنم است.

مکه شناسی یکسره ادامه دارد و بنده در جای دیگر هم گفته‌ام که بیشترین حجم تاریخ محلی در قدیم، در بین شهرهای اسلامی، مربوط به شهر مکه و مدینه بوده، هرچند بسیاری از این آثار از میان رفته است. کمتر وقتی است که ما به این کتابفروشی‌ها مراجعه کنیم و اثر تازه ای در باره این شهر نبینیم. یک نمونه دیگر اثری است در باره موسیقی و غنای محلی در مکه. اشعار مطربان و مغنیان که در این شهر فراوان بوده‌اند. برخی فکر می‌کنند این شهر که شهر الله و حرم الله است از این مطالب تهی بوده است، به عکس، از الاغانی ابوالفرج اصفهانی چنین معلوم می‌شود که این دو شهر از عهد اموی مرکز غنا بوده و کنیزکان مغنیه در محافل و مجالس محلی اشعار شاعران محلی و معروف را می خواندند. اگر درست به خاطرم مانده باشد، دکتر شوقی ضیف کتابی در باره غنای حجاز در آن عصر دارد و اطلاعات کتاب اغانی را در این باره گردآوری کرده است. به هر حال اکنون کتابی منتشر شده که تاریخ موسیقی شهر مکه است و احمد زکی یمانی هم مقدمه‌ای برای آن نوشته و خود از برخی از محافل قدیم غنایی این شهر یاد کرده است. مولف در ابواب مختلف این کتاب که نامش را الصهبه و الموشحات الاندلسیة فی مکة المکر مه گذاشته شرحی از تاریخچه تواشیح خوانی و شرح اصطلاح الصهبه که مربوط به انواع خوانندگی‌هاست داده است. سپس در فصول دیگر به بررسی تاریخچه آن در این شهر پرداخته و این که هر کدام متأثر از کدام ناحیه و منطقه بوده و چه ویژگی‌هایی دارد. این کتاب که در ۶۸۸ صفحه روی کاغذ گلاسه و به صورت رنگی و با قیمت عجیب و غریب ۱۴۵ ریال سعودی (۱۴۵ هزار تومان) عصره شده و هزاران بیت از اشعار غنایی و توشیحی را در خود جای داده است.

کتاب تازه انتشار یافته دیگر در حوزه مکه شناسی، کتاب سقایة الحاج مأثرة بنی هاشم است که نویسنده‌ای از نسل شرفای مکه با نام دکتر شریف محمد بن حسین حارثی آن را نوشته و همین امسال انتشار یافته است. این کتاب در فصول مختلف، تاریخچه سقایت یا آبرسانی به حجاج را مورد بحث قرار داده و فصل هفتم آن به دوره سعودی اختصاص دارد. سقایت حج از

قدیم در اختیار خود عباسیان قرار داشت. تعدادی از فرامین مربـوط بـه سـقایت و نیـز آخـرین طرح‌های آبرسانی، در این بررسی آمده و به رغم کمی حجم، آن را ارزشمند کرده است.

کتاب دیگری هم در باره یکی از خاندان‌های اشراف مکـه انتشـار یافتـه کـه نشـان می‌دهـد تکاپوی اشراف برای حفظ هویت خود دست کم در حد یک خانواده مهم ادامـه دارد. خلاصـة الکلام فی معرفة الاشراف و آل دایل و آل بشیبش الجعافرة الکرام اثری است که یکی از همـین خاندان با نام شریف احمد بن محمد بن ناصر آل دایل جعفری نوشته و تـلاش کـرده اسـت تـا اطلاعات جامعی در باره این خاندان، اسناد مربوط به آنان، مخطوطات و اطلاعات دیگر فراهم کند. تعداد قابل توجهی نسب نامه مخطوط به صورت رنگی درکتاب به چاپ رسیده کـه نشـان می‌دهد این خاندان، اسناد مربوط به نسب خویش را حفظ کرده اند. کتاب سال گذشـته یعنـی ۱۴۳۳ که ۲۰۱۲ میلادی می‌شود توسط انتشارات الریان منتشر شده است. این موسسة الریـان طی چند سال گذشته کتابهای زیادی در باره انساب اشراف مکه منتشر کرده و ادبیات مربوط بـه خاندان‌های مختلف به اشراف را هدف قرار داده است.

دو کتاب تازه غامدی علیه تشیع

امروز یکشنبه دوم تیرماه از صبح مشغول مطالعه و نوشتن بـودم. حـوالی سـاعت نـه و نـیم همراه آقای معراجی به کتابفروشی اسدی رفتیم. باز هم آثار جدیدی آمده بود که جـدا کـردیم. خدا کند پول لازم برای خرید آن ها برسد. امروز پدر این دو نفری که در مکتبة الاسدی هسـتند آمده بود. سابقاً بیشتر اینجا بود. پسران وی احمد و عبدالرحمان فروشگاه را می‌چرخانند. یـک برادری هم به نام محمد دارند که در خیابان فرعی دانشگاه ام القری کتابفروشی دارد کـه امـروز بسته بود. پرسیدم که قبلاً کتابهای یمنی را می‌آوردید، ولی الان نیست. گفت ورود کتاب از یمن ممنوع است.

در بین کتابهای امروز دو کتاب تازه علیه شیعه وجود داشت و نویسنده آن ها کسـی نیسـت جز همان رفیق آقای قزوینی که چند سال پیش کتاب الحوار الهادیء را علیه شیعه نوشت و بعداً آقای قزوینی در ایران رد آن را منتشر کرد. نامش احمد بن سعد حمدان الغامدی استاد دانشـگاه ام القری که پر تألیف و در مکه هم فعال است. حالا هم دو کتاب تازه علیه شیعه داده کـه یکـی از آن ها هنوز نیامده به چاپ سوم رسیده است. التشیع، نشأته و مراحل تکوینه که نزدیک ۴۰۰ صفحه تشیع را در چند دوره مورد بررسی قرار داده است، عصر الاشاعات و موقف اهل البیـت منها، عصر الحیره و التفرق، عصر التأسیس الاول، عصر التدویر، عصـر التاسـیس الثـانی فـی عهد الدولة الصفویه، عصر الانقلاب علی التشیع. در دوره اخیر بحث از انقلاب ایران و ولایت فقیه به تفصیل آمده است. کتاب دیگر این غامدی حوارات عقلیه مع الطائفه الاثنی عشریه فـی

المصادر است که مانند اغلب کتابهای وی رنگی و بسیار شکیل چاپ شده است. این هم برای جبران کمبودهای فکری و پژوهشی این کتابهاست. بسیاری از این ایرادات اشکالاتی است که در خود منابع شیعه مورد بحث قرار گرفته و نویسنده با زیرکی آن ها را خارج کرده و به صورت یک کتاب درآورده است.

مجاورت یک عالم ایرانی در مکه برای تحقیق در باره اماکن حج

از آثاری که امروز گرفتم کتاب المسالک فی المناسک از ابومنصور محمد بن مکرم بن شعبان کرمانی(م ۵۹۷) است. عالمی حنفی از شهر کرمان و زمان سلاجقه این شهر که در باره فقه حج نوشته است. مصحح کتاب الشریم است که امام و خطیب مسجد الحرام است و گویا رساله دکتری اوست. نویسنده کتاب با این که حنفی است اما نوعی فقه مقارن از دید مذاهب اربعه برای حج نوشته است. وی در جایی از کتاب نوشته که پیش از حجی که ضمن آن مجاور حرم شد، سی حج به جای آورده است. سپس ادامه می‌دهد: «بسیاری از مسائل حج با اماکن خاص سروکار دارد و تعیین دقیق حدود آن مشکل است. من در سفرهایی که به خراسان و عراق و ماوراء النهر داشته ام مرتب در باره محل دقیق این اماکن از ائمه و علما پرس و جو کرده، اما آنان نیز از پاسخ درست عاجز مانده‌اند، چون به طور خاص محل دقیق این اماکن را نمی‌شناختند. یک نمونه از آن فرق میان مزدلفه و مشعرالحرام است، این در حالی است که آنان نیز به حج آمده و این اماکن را به چشم دیده‌اند. همچنین از بسیاری از علمای عرب در مکه و مدینه سؤال کردم، اما آن ها نیز نمی‌شناختند. برای نمونه از محل بستان بنی عامر که محمد بن حسن شیبانی در جامع صغیر یاد کرده و موارد دیگر می پرسیدم، اما محل آن ها را نمی‌شناختند. از مکان بطن عرنه، بطن نمره، یا محل ایستادن پیامبر در عرفه که در کتابها نوشته‌اند در کنار صخره‌های سیاه بوده، اما جز با دیدن و مشاهده معلوم نمی‌شود. من سالها رنج بردم که توانستم پس از تحقیق این محل را بشناسم. همین طور وادی محسر و محصب، و نیز مواقیت میقات و همچنین حدود منی و مزدلفه و موارد دیگر. در ایام حج، از اهالی مکه سوال می‌کردم، اما پاسخ آنان متفاوت بود و از روی تحقیق نمی‌شناختند. بنابرین دریافتم که برای رسیدن به حقیقت چاره ای جز اقامت و مجاورت در مکه نیست و این مهم ترین دلیل من برای مجاورت در مکه و دستیابی به این درجه بزرگ و فضلیت علمی بود». وی علاوه بر این مطلب، از انگیزه خود در مجاورت جهت تدریس و احیای فقه حنفی در مکه و مسجد الحرام یاد کرده و نیز این که در زمان مجاورت در مکه توانسته است آثاری در باره فقه حنفی بنویسد که یکی از آن ها همین المسالک است. اینها علاوه بر فضیلت مجاورت است که وی پیش از آن احادیثی در فضیلت آن آورده است. بنابرین جمعاً سه دلیل یکی فضیلت مجاورت، دیگری

احیای فقه حنفی و سوم شناخت دقیق اماکن مربوط به فقه حج او را وادار به مجاورت در مکه کرده است(المسالک فی المناسک، ۲/ ۱۰۴۳ ـ ۱۰۴۸).

به هر حال این کتاب نتیجه زحمات یک دانشمند ایرانی با این نگاه عمیق است که پس از قرنها تصحیح و منتشر شده است. به طور معمول این میراث عظیم فقهی، از نظر علمای ما در قم، مشهد و اصفهان، مورد تأمل قرار نمی‌گیرد، و این به رغم آن است که به هر حال، مربوط به حج است و می‌تواند تکیه گاه خوبی برای یک فقه مقارن در این زمینه باشد. به این نکته هم باید توجه داشت که حنفیان آن دوره و بعدها و تا امروز سخت به تبرک باور دارند و این اعتقاد مؤلف در این کتاب نیز واضح است، چیزی که مصحح سلفی آن سعی کرده تا به طور مرتب مطالبی در نقد آن ها از نگاه علمای سلفی در پاورقی‌ها بیفزاید. امیدوارم چیزی از متن حذف نشده باشد.

کتاب دیگری که در مکتبة الامدادیه گرفتم، نشر الانفاس فی فضائل زمزم و سقایة العباس از خلیفه بن ابی الفرج بن محمد الزمزمی الشافعی(م بعد از ۱۰۶۸) که توسط موسسه الفرقان در سال ۱۴۳۰ چاپ شده است. کتابی مفصل و قابل تأمل در این زمینه است. در سطور پیشین کتاب السقایه را هم معرفی کردم که در همین موضوع نوشته شده و طبعاً این اثر از جهاتی بسیار مهم تر و تاریخی‌تر است.

دو کتابچه هم از مؤسسه ای با نام مرکز العصر للدراسات الاستراتیجیه و المستقبلیه گرفتم که خیلی مختصر و بی خاصیت بود، اما چون در باره ایران بود گرفتم. یکی الصحافة فی ایران که در باره روزنامه ها و مجلات ایرانی بود. اطلاعات قدیمی، کهنه و بسیار غلط. نویسنده نبیل علی العتوم است. همین شخص کتابچه دیگری با عنوان المؤسسات الثوریه فی ایران دارد که آن هم در قطع رقعی ۴۸ صفحه است و در باره بنیاد شهید و کمیته امداد و برخی از مؤسسات دیگر نوشته است. با وجود ضعف هر دو اثر، نفس توجه به این موضوع جالب است.

دیروز آقای مهدوی راد، دوست بی نظیر ما در شناخت کتابها، کتابی در باره منهج فکری حسن حنفی خریده بود که بنده هم به داشتن آن اظهار علاقه کردم. امروز وقتی به مکتبة الرشد شعبه مکه رفته بود، نسخه ای از آن را که عنوانش منهج حسن حنفی، دارسة تحلیلیه نقدیه بود برای بنده خریداری کرد. حجم این کتاب ۶۷۶ صفحه است. حسن حنفی از روشنفکران مسلمان نسل اخیر مصر است که آثار فراوانی دارد. ناشر این اثر همان «البیان» است که مجلة التاصیل و آثار فراوان دیگری در حوزه روشنفکری و نفوذ افکار عقل گرایانه و لیبرالی در تجدید دین، حوزه و امثال اینها دارد.

سفرنامه‌ای در نقد متصوفه

کتابچه کوچکی هم با عنوان رحلة الامام عماد الدین الواسطی گرفتم که فوق العاده بود. این عماد الدین که در سال ۶۵۷ در واسط عراق بدنیا آمده، یک سال پس از تسلط مغولان در سال ۷۱۱ درگذشته است. پدرش از رؤسای صوفیه احمدیه و شافعی مذهب بوده است. خودش هم ضمن آن که صوفی مانده، اما حنبلی شده و سخت منتقد مشی صوفیه اتحادیه است. این کتابچه هفتاد صفحه ای، شرحی است از آنچه او از صوفیه وقت دیده و شنیده است. از عربیه و صدریه یاد می‌کند که اشاره به ابن عربی و صدرالدین قونوی دارد. از فسادی که میان صوفیه احمدیه است. از انحراف فکری که متصوفه به آن مبتلا هستند و قبه شیخ خود را از کعبه بیشتر دوست دارند و نیز از صوفیة الرسم یاد می‌کند که اخلاقی مشابه مغولان دارند با این استدلال که مغولان اطاعت می‌خواهند، یهودی باشی یا نصرانی فرقی ندارد. اینان نیز هر کسی رسم آنان را بپذیرد، اتحادی باشد یا زندیق، او را می‌پذیرند. ضمن بحث، اشاره به فساد عراق دارد و این که چون خلفای عباسی با این فساد مخالفت نکردند، حقشان بود که مغولان آنان را نابود کنند. سخنی هم از مطاوعه بغداد گفته و آنان را نیز به انواع فساد و تباهی متهم کرده است. از زن بارگی فرقه احمدیه فراوان می گوید و از توجه آنان به اطفال! فرقه احمدیه مشکل زن دارند و فرقه تحریریه مشکل صبیان! جایگاه غنا و مغنیان که عجیب و غریب است و بسیار محبوب. وی به رباط‌ها رفته و صوفیان آنجا را ملاحظه کرده که خود را پیرو ابن عربی و قونوی می‌دانند. وقتی دقت کرده دریافته که توحید آنان چنان است که خدا را وجود مطلقی می‌دانند که ساری در همه کون و مکان است. این وجود همان حقیقت اعیان است، حیوان و جماد، و بر این باورند که هر کسی به این نقطه برسد، «شهد الکل فی الکل». از میان اینها گذشته و به سراغ صوفیه اسکندرانیین رفته است. آن وقت دریافته که آنان صدیق واقعی و واصل حقیقی هستند. بهتر از آنان صوفیه ای را دیده که در دمشق بوده‌اند.

سخت گیری به روحانیون

عصر یکشنبه به مطالعه گذشت. نماز مغرب و عشا را خواندم و حوالی ساعت نه برای شام به هتل دارالهادی رفتم. یکی از دوستان گفت برخورد نسبتاً سازمان یافته با روحانیون بسیار گسترده است. اجازه نمی دهند روحانی با لباس در روضه نبوی نماز بخواند. به هر شکلی شده از آنجا بیرونش می‌کنند. حتی در چند مورد مأموران پلیس اقدام به آزار و اذیت روحانیون کردند. به صورت عمومی در کوچه و بازار هم زیاد است. طلبه ای را سوار کرده داخل کوچه ای برده ضمن کتک زدن خواسته‌اند به زور از او اعتراف بگیرند که سب صحابه کرده تا برایش دردسر درست کنند. حتی طلبه‌ای را داخل حجر اسماعیل نشانده و با لگد به او زده‌اند. این

رفتارها چندان است که توان گفت با بیش از چهل درصد از طلبه‌ها برخورد می‌شود. به هر حال وضع ناراحت‌کننده‌ای است و امیدوارم در دولت جدید این امور پیگیری و رفع شود.

بعد از نماز مغرب و عشاء به حرم مشرف شده و ساعت یازده و نیم برگشتم. جلسه دوستانه تا ساعت دوازده و نیم برقرار بود. پس از آن ساعتی به نوشتن و ادامه کار روی لطایف پرداختم و خوابیدم. امشب شب نیمه شعبان است و حرم بسیار شلوغ بود. خرابی ها و بستن درب ها بر این شلوغی افزوده و مشکلات را بیشتر کرده است. با این حال ایرانی ها به دلیل بودن اتوبوسها و رفت و آمد آسان با آن ها واقعاً راحت هستند و همگی شاکر.

آثاری در بازسازی کتب مغازی

صبح دوشنبه، صبحانه را خدمت آقای شهرستانی بودیم. در واقع ما پنج نفر، آقایان مهدوی راد، معراجی، عابدی، مهریزی و بنده یکی از کارهای هر ساله‌مان خرید کتاب برای کتابخانه های تخصصی است. در چهار سال و اندی هم که کتابخانه مجلس بودم، حجم زیادی کتاب برای کتابخانه آنجا تهیه کردم. جلسه امروز بیشتر برای هماهنگ کردن سیاست خرید کتاب بود. این روزها دوستان ما نهایت تلاش خود را برای خرید کتابهای تازه داشته و دارند. بعد از آن مستقیم از دارالهادی که بیرون آمدیم به انتشارات دارالمنهاج رفتیم. ساعتی در کتابها جستجو کرده و آثاری که خواستیم جدا کردیم. بنده این چند روز برای نخریدن کتابهای تکراری با قم تماس گرفته و تک تک سؤال می‌کنم که فلان کتاب را داریم یا خیر. امروز هم با این که نیمه شعبان و تعطیل بود آقای اباذری از همان کامپیوتر منزلش کتابها را چک کرد. در میان کتابهایی که خریدیم یک تحقیق تازه در باره مغازی موسی بن عقبه بود. این کار دست کم سومین بار است که انجام می شود و باید مرور شود. یک دو جلدی هم در باره مرویات امام زهری در مغازی بود که نمی دانم با کاری که چند سال پیش خریدم چه تفاوتی دارد. دو کتابچه کوچک در کتابفروشی بود که برداشتم. یکی آراء علماء ازهر در باره شیعه و دیگری در باره فتاوی علمای ازهر در باره فرق صوفیه، اما کتابفروش گفت که این دو اثر از آن برادران الجزائری است که اینجا جا گذاشته‌اند. بنابرین به اجبار آن ها را سرجایش گذاشتم. کتابی هم درباره روش مقریزی در ثبت اطلاعات مربوط به ملل و نحل، و در واقع در رابطه با منهج او در مورد بحث از ملل و نحل بود. مقریزی مورخی بسیار بزرگ و چشم و چراغ دوره ممالیک در مصر است.

تولیدات فکری در سعودی در حوزه دین

بنده هر سال، اشاره به کارهای انجام شده در سعودی دارم. محققان سعودی گرفتار چالشی هستند که یک سمت آن محیط بسته سلفی است که گیر نصوص تاریخی و روایی است و

دیگری رویکرد تحقیقی که دوست دارند با تتبع گسترده راهی نو را بـرای حـل و فصـل مسـائل فکری محیطی که به هر حال دین را مبنای تمدن جدید قرار داده باز کنند. این تحقیق، اما پـیش شرط‌هایی دارد که امکان آن در یک دایره بسته نیست. تفکری که دراینجاست اولاً نص گراست و نصوص هم فراوان و مقدس است و امکان خروج از آن ها هم نیست. ثانیاً مخالف با هر نوع پژوهش عقل گرایانه و مصلحت اندیشانه و استحسان گرایانه از نوع قدیمی آن است. بنابرین باز هم در یک دایره بسته می ماند. در اینجا حتی آمدن افکار یمنی، مصـری و سـوری هـم دشـوار است، چه رسد به آمدن افکار شرق اسلامی که نوعی خرد و نگاه عرفانی و اخلاقی خاص خود را دارد، به همان مقدار که تفاوت میان ایران به عنوان یک نظام فکـری و سیاسـی بـا سـعودی و کشورهای عربی هست، اینجا یک نظام قبیله‌ای است که همه چیـز را در قالـب رئـیس قبیلـه و افراد جزء آن و در کنار موالی، همپیمان، غلام و کنیز می‌بینند. بیرون آمدن از این اندیشـه بسـیار دشوار است. خارجی‌ها در اینجا، عمله‌هایی هستند که باید به اینها خدمت کنند و بس. با ایـن حال نباید انکار کرد که وجود پول فراوان، اراده برای داشتن یک نظام داخلی و طایفه‌ای، تقویت نظام دانشگاهی و تبدیل نظام حوزوی به دانشگاهی، استفاده از روش های روز برای تحصـیل، پایان نامه نویسی، چاپ و غیر اینها، در بروز کردن این محیط بسیار مؤثر بوده و فضـای کـاملاً جدیدی را فراهم کرده است. کارهایی که در اینجا تولید می شود بدون شک از نظر پایـان نامـه نویسی، پیشرفته به حساب می‌آید و از قضا بسیار بسیار به کار قم می خورد، امـاً معمـولا مـورد استفاده قرار نگرفته و ارتباط وجود ندارد. حاصل بحث آن که، چالشی که اشاره کردم وجود دارد و شاید در آینده فکرهای مقاصد الشریعه‌ای و مصلحت گرایانه بتواند بر این نص گرایی عجیب و غریب غلبه کند. بسا در سالهای آینده تحولی رخ دهد و از این دور زدن‌ها نجات پیدا کند.

امروز حوالی ساعت یازده به جشن نیمه شعبان که برگزار کننده آن آقای شهرستانی و در هتل الهادی است رفتم. چند مداح خواندند. دقایقی نشستم و برگشتم. جشن شلوغی بود.

عصر پس از استراحت، یکسره مشغول نوشتن بودم. نمـاز مغـرب را در هتـل خوانـدم، بـاز مشغول کار شده، شام را در هتل الهادی صرف کردم و عازم حرم شدیم. ساعت یک برگشتم. در بازگشت از سوپر مارکت نوری که یکی از سوپرمارکت های بسـیار خـوب ایـن منطقـه اسـت، قدری خرید کردم.

مجله الرواق شهرداری مکه

صبح امروز سه شنبه ۴ تیرماه ساعت نه به دارالمنهاج رفتم و کتاب هایی کـه خریـده بـودم حساب کرده، و در کارتن گذاشتم و قرار شد تحویل اسدی بدهد تـا بـا بـاقی کتابهـا بـه ایـران بفرستد. از آنجا راهی امانة العاصمه المقدسه یا شـهرداری شـدم کـه در همـان منطقـه جُمّیـزه

است. سراغ بخش ثقافی را گرفتم. قسمتی را به عنوان الاعلام نشان دادنـد وارد بخـش مربوطـه شدم و سراغ مجله الرواق را گرفتم. این مجله ای است که شهرداری مکه منتشر مـی کنـد و تـا بحال گویا ۱۳ شماره صادر شده است. گفتند که همه شماره‌ها موجود نیست، امـا پـنج شـماره مختلف را تهیه کرده به من داد. آخرین شماره گزارشی از مسجد البیعه داشت و کتیبه کهن آن را هم روی جلد زده بود. مجله خوبی برای شناخت مکه اسـت و معمـولاً تصـاویر و گزارشـهای خوبی دارد. از آنجا تاکسی گرفته به مکتبه اسدی رفتم. تعـداد دیگـری کتـاب انتخـاب کـردم. فاکتور مجموع کتابها را آماده کرده بود که قریب بـه ۴۲۰۰ ریـال شـد. پرداخـت کـردم. آقـای معراجی و آقای شیخ محمد تقی سبحانی هم آمدند. ایشان هم قدری کتاب خرید. از آنجـا بـه دارالهادی برگشتیم تا مجدداً به دیدار آقای سیدان برویم. بحث های مختصـری در موضـوعات مختلف به میان آمد. پس از آن به هتل آمده برای ناهار به مطعم ترکـی کـه نزدیکـی دانشـگاه ام القری است رفتیم. در راه یک جوان فلسطینی ما را سوار کرد. صبحت شد و گفت که اسرائیل از عربها هراسی ندارد، تنها و تنها از ایران می‌ترسد. خبر مهم امروز دنیا کناره‌گیری امیر قطر است که مسائل پشت پرده آن معلوم نیست. قطر در دو سال گذشته در صحنه بین المللی بسیار کثیف عمل کرده است.

دیدار با دکتر ابوسلیمان

عصر سه شنبه پس از استراحت مختصر مشغول کار روی لطایف الاذکار شدم. نماز مغرب را خوانده و برای خرید چند شئ لازم به یک فروشگاه رفتم. قرار شده بود پس از مغرب بدیـدن دکتر ابوسلیمان برویم. بنابرین به سرعت کار خرید را تمام کرده نیم سـاعت بعـد راهـی منـزل ابوسلیمان شدم. پیش از من دوستان رسیده بودند. ایشان مشغول صحبت راجـع بـه رواق‌هـای مسجد الحرام بود که می‌گفت اینها بسیار قدیمی و از عصر عباسی اسـت. پرسـیدم در توسـعه جدید خواهد ماند یا خیر، گفت می‌گویند می‌ماند، اما دقیقـاً معلـوم نیسـت. در بـاره کارهـای جدیدش پرسیدیم کتاب جدیدی در باره مقام ابراهیم آورد که اصل آن از کردی پدر زن اوست و وی آن را با اضافات بسیار زیاد به چاپ رسانده، ضمن اینکه مرکز تاریخ مکه کـه چنـد سـالی است تأسیس شده نیز آن را چاپ کرده است. خودش از کتاب صفحات مختصر فی تاریخ مکه سنوک هولندی یاد کرد که در معرفی تاریخ مکه به خصـوص وضـع علمـی آن بسـیار سـودمند است. این کتاب دو جلد است و الداره آن را چاپ کرده است. مترجم آن هم دکتر معراج نـواب مرزا ست. از آقای ابوسلیمان در باره معراج مرزا پرسیدم. گفتنـد کـه ایشـان اسـتاد دانشـگاه ام القری است که سال قبل بازنشسته شد. این چند روز ترجمه دیگری از وی دیدم به عنوان الحج الی مکة المکرمة فی شبه القارة الهندیه. متن انگلیسی این را پیش از این دیده بودم. حالا ترجمه

شده و الگوی مناسبی برای تحقیق در باره تاریخ حج است. آقای ابوسلیمان گفت که مجموعه ای از عسکهای قدیمی مکه را چاپ کرده که با ترجمه انگلیسی چاپ شده و بسیار نفیس است. کتاب را آورد، بسیار بسیار عالی بود. عکسهای بی نظیری در آن بود. متاسفانه معلـوم نیسـت از کجا می‌توان این کتاب را تهیه کرد. از تعدادی تصاویر داخل آن با دوربین عکس گرفتم. تـلاش کرد تا با معراج نواب مرزا صبحت کند که فردا به دیدنش برویم، اما گفت که نمی تواند. به هـر حال تشکر کرده حوالی ساعت نه و ده دقیقه از خانه ایشان بیرون آمدیم.

بُهره‌های اسماعیلی در حرم خدا

شام را در هتل خوردیم و عازم حرم شدیم. نماز و طواف انجـام شـد. سـاعت یـازده و نـیم برگشتیم. از بحث‌های رایج این است که بهترین وقت طواف که خلوت باشد چه زمانی اسـت. عجالتاً شبها خلوت است، اما نه به اندازه خلوتی صبح از شش تا هشت و نه. باز اندکی شلوغی هست ولی بعد از ظهر، پس از نماز ظهر تا عصر نیز خلوت است جز آن کـه هـوا بسـیار گـرم است. از شبکه ای که به طور مستقیم مسجد الحرام را در طول بیست و چهار ساعت پخش می کند می توان وضعیت مطاف را دریافت. وقتی برگشتم، جلسه دوستانه شبانه هنوز برقرار بود که در آن شرکت کردم. امشب در حرم، بُهره‌ها ـ شاخه‌ای از اسماعیلی‌های هند ـ فراوان بودنـد. در واقع، اسماعیلی‌ها از هر دو فرقه سلیمانی(نجرانی ها) و داودی‌ها(بهره‌ها) این ایام به مکـه مـی آیند. با پیرمردی روحانی از آن ها صحبت کردم. گفت از کجا متوجه شدید که ما بهره هسـتیم؟ گفتم می‌دانم که این ایام در مسجد الحرام هستید. داودی ها معمولاً هندی هستند و قیافـه‌های آن ها نیز مشخص است. البته نجرانی ها هم بسیاری ریشه هندی دارند و در یک دوره تـاریخی درآمیخته شده‌اند. آن ها مطلقاً از روسری های قرمز که ویژه سعودی‌هاست استفاده نمی‌کننـد. این روسری قرمز را، سعودی به صورت یک پدیده ملی درآورده و روی آن تبلیغ می‌کند، اما بـه نظر می‌رسد برخی از اقوام دیگر رعایت نمی‌کنند. بگذریم که بسیاری از نسل جدید پیـراهن و شلوار را ترجیح داده و در ادارات با همان لباس کار می‌کنند.

امروز چهارشنبه ۵ تیرماه صبح تا ظهر مشغول مطالعه و نوشتن بـودم. نـیم سـاعتی مجبـور شدم برای اینترنت به طبقه همکف هتل بروم. ظهر برای ناهار بـه دارالهـادی رفتـیم. پـس از آن استراحت مختصری کرده برای کارهای مربوط به باربری کتابها به ایران بـه کتابفروشـی اسـدی رفتیم. در راه یک راننده برمه‌ای بود که می‌گفت در مکه به دنیا آمده است. در مکه یـک جامعـه برمه ای باید باشد که بسیار قدیمی است. تا بحال راننده های فراوانی را دیده‌ام. به هیچ کدام آن ها جنسیه سعودی نداده‌اند. اکنون بیش از سـی سـال اسـت کـه بـاب دادن جنسـیه سـعودی را بسته‌اند. اینها معمولاً ناراحت هستند. این راننده فارسی حرف می‌زد و گفت که طی هفت سال

جا به جا کردن مسافران ایرانی فارسی را یاد گرفته است. گفت که سیاست در همه کشورهای اسلامی همراه نفاق است. به اسدی رسیدیم. آقای مهدوی گفتند کتابفروشی دیگری به نام محمدی در خیابان فرعی دانشگاه ام القری باز شده است. آنجا که رسیدیم، دیدیم کتابهای تازه فراوانی هست. بنده بار دیگر برای کتابخانه تاریخ ۱۱۰۰ ریال خریداری کردم. یک دوره مرات الزمان سبط بن جوزی که در ۲۳ جلد منتشر شده است. سه جلد کتابی با نام التلمود. کتابی در بیش از ۶۰۰ صفحه در باره احکام رنگ در فقه که به نوعی مربوط به تاریخ تمدن است. دو کتاب در باره حوثی‌های یمن که عنوان یکی از آن ها التحولات الزیدیة و عوامل ظهور الحوثیین است و کتاب کوچک دیگری با عنوان نظرة الامامیة الاثنی عشریة للزیدیة بین عداء الامس و تقیة الیوم که در باره تفاوت دیدگاه های دیروز و امروز امامیه در باره زیدیه است. مؤلف خواسته نشان دهد که امامیه در گذشته زیدیه را قبول نداشتند، اما اکنون به دلایل سیاسی آن را قبول دارند. یک کتاب شگفت دیگر هم بود و آن مجموعه چهار رساله در باره الفاظ الکفر بود، کاری که این اواخر روی دو سه رساله فارسی بنده انجام داده بودم. همانجا نوشتم که ادبیات الفاظ کفر مربوط به حنفی‌هاست و به نظرم این چهار رساله هم که یک کتاب شده بود، همه از علمای حنفی بود. دوباره به کتابفروشی اسدی برگشتیم. احمد آنجا بود. هزینه ارسال ۳۱ کارتن کتاب ما از نظر وزن و هر کیلویی ۸۵ سنت، نزدیک ۱۱ هزار ریال شده بود. سه کارتن دیگر را هم باید ضمیمه کنیم. بنده شش کارتن داشتم. با اتمام کار نزدیک مغرب، بنده پیاده به هتل برگشتم و دوستان هر کدام به راهی رفتند.

آخرین شب اقامت در مکه

امشب آخرین شب اقامت ما در مکه است. ساعت هشت و اندی به حرم مشرف شدم. وقتی رسیدم رکعت اول نماز عشاء شروع شده بود. نماز مغرب و عشاء را خواندم. سپس وارد مطاف شده یک طواف دلچسبی کردم. آنگاه نشسته چند رکعت نماز مستحبی خوانده و حوالی ساعت؟؟؟ از مسجد از سمت باب فهد بیرون آمدم. این قسمت مسجد فضای بسیار بزرگی است که زمان فهد به مسجد افزوده شده. یک برنامه درسی دیدم که حدود دویست طلبه نشسته و استادی روی کرسی مشغول تدریس بود. تابلویی هم بالای سر او بود که نشان می‌داد مدیریت شؤون حرمین یک برنامه آموزشی ده روزه، صبح و ظهر و عصر برای دروس اعتقادی و ادبی گذاشته است. این برنامه برای ده روز بین ۸/۱۴ تا ۲۴ / ۸ / ۱۴۳۴ است. تابلویی هم بود که اسامی استادان و برنامه های درسی را روی آن نوشته بود. این پنجمین دوره آموزشی است که برگزار می‌شود. طلبه‌ها اکثراً جوان بودند و حدس زده می‌شد که این برنامه برای تقویت آن ها در آستانه ماه رمضان بود. مدیریت شؤون حرمین در حال حاضر شیخ عبدالرحمن

السدیس است که امام جماعت مسجد الحرام بوده و هست و صدای بسیار زیبایی دارد. ماه شعبان اکثر مراکز در سعودی نیمه تعطیل و افراد در مرخصی هستند. ساعتی هم اطراف حرم گشت زدم و ساخت و سازهای تازه را در سمت باب فهد به طرف شامیه سابق نگاه کردم. این تغییرات قیافه مکه قدیم را کاملاً از بین برده است.

امروز صبح بیشتر مشغول مرور بر این گزارش بودم. تمام تلاشم این است که بتوانم تجربه‌ای را از اینجا به ایران منتقل کنم. مطمئن هستم نگاه های سفرنامه ای گاه سطحی است، اما به هر حال حاوی نکاتی است که می تواند روشنگر برخی از مسائل باشد. گاهی هم برخی از مطالب را که در سفرنامه های قبلی نوشته ام، اینجا مکرر آمده اما امیدوارم در لابلای آن ها مطالب تازه ای باشد. ما ظهر پس از ناهار به سمت جده حرکت خواهیم کرد و شب هنگام به ایران پرواز خواهیم داشت.

سفرنامه حائل، مکه و مدینه

(اردیبهشت ۱۳۹۳)

راه جبل و شهر حائل

نخستین بار نام راه جبل را در سالهای نخست دهه هفتاد زمانی که برخی از سـفرنامه هـای حج را تصحیح و آماده نشر می کردم شنیدم. این چه راهی بود؟ راهـی از میانـه بادیـه، بیابـانی وسیع که بخش مهمی از آن را نفود می خوانند و بخشی را به اسامی دیگر. از دیر زمان، ایـن راه بغداد تا حجاز در یک خط مستقیم بود، اما هر بار به دلایلی، به چپ و راست متمایل می شد. شهرت این راه قرنها به نام زبیده همسر هارون بوده است.

در دوره قاجاری این مسیر که کمی به غرب مایل شد به نام جبل نامیده گشـت، جـایی کـه جبل شمّر بود و سلسله جبالی که به نام اجأ بخش مهمی از طول این مسیر را از شمال به جنوب پوشش داده و کوه سلمی که برابر آن قرار داشت. در حاشیه این کوه در نقطه ای کـه حائـل قـرار دارد و مرکز یک استان بزرگ است، مرکزیتی برای قبیله شمر بود که زمانی شـاخه ای بـا نـام آل علی و زمانی متأخر در نیمه دوم قرن سیزدهم و اوائل قرن چهاردهم هجری آل رشید حکومت می کردند .

بیشتر داستانهای حجاج ایرانی در این دوره با آل رشید است، کسانی که از نظـر ایرانـی هـا شیخ جبل یا امیر آن نامیده می شدند. این شیوخ با اعراب تابع خود زندگی بدوی داشـتند و بـر این بادیه وسیع حکومت می کردند. رقبایی هم از قبایل دیگر داشتند که در این دوره به خصوص آل سعود بودند، کسانی که در نجد، یعنی در بخش شرقی آن ها، مرکزیت داشتند. آل رشید بـه عثمانی ها تمایل داشت و با حمایت آن ها برابر آل سعود ایستاد، اما زمانی که دولـت عثمـانی ضعیف شد، آل سعود غلبه یافته و دولت آنان را برانداختند. اکنون وضع به گونه ای است که آل سعود بر عربستان و طبعاً بر جبل شمر، حائل و قبیله بزرگی چون شمر که نیمـی در سـعودی و نیمی در عراق است، حکمرانی می کند.

آل رشید به حکم زندگی بدوی، کم آبی و دشواری های دیگـر، یکـی از درآمـدهای مـالی

مهمشان مسافرانی بود که از عراق به حجاز می رفتند. بیشتر این مسافران بـه خصـوص در ایـام حج، حجاج بودند، حجاجی که از شهرهای ایران و عراق در نجف گرد آمده، از آنجا وارد ایـن بیابان عریض و طویل شده از منطقه جبل عبور کرده و به سمت مدینه و مکه می رفتنـد. درآمـد آن ها از چندین راه بود: رسومی که به عنوان مالیات و سرانه گرفته می شد؛ شترانی که کرایه داده می شدند؛ مردمانی از بدوی ها که به عنوان ساربان، راهنمـا و محـافظ آن هـا را همراهـی مـی کردند، و همین طور خرید و فروشی که در بازار حائل و طول مسیر صورت می گرفت و حاجی وسائلی را برای راه خود خریداری می کرد.

در تعامل برقرار شده بین امیر جبل و مردمانش با حجاج، گاه اوضاع از شکل عادی برخوردار بود، و گاه صورت تجاوز و تعدی به خود می گرفت. هر چند از نظر حاجی همان مبلغ اخذ شده نیز به زور و تعدی بود، اما امارت رشید، طبق یک سنت قدیمی، با این استدلال که پول مورد نظر به واسطه حمایت و حفاظت حاجیان تا رسیدن ایشان به حرمین و ممانعت از تعدی تجاوز قبایل دیگر گرفته می شد، مبلغ مذکور را حق خود می دانستند. با این وجود و حتی زمانی که نسبت به تامین امنیت حاجیان متعد می شدند، یا به تعهد خود عمل نمی کردند یا از پس قبایل دیگر که عمده آن ها از حرب و عتیبه بود، بر نمی آمدند و این قبایل نیز پولی را به عنوان اخوه از حاجیان می گرفتند.

این مشکل به ضمیمه صدها مشکل دیگر که در برخی از سالها جدی بود، بارها سروصدای حجاج را درآورد. با فشار مردم، علما و دخالت دولت قاجار چنـدین بـار ایـن راه تحـریم شـد. بارها علمای نجف مداخله کردند و فتوای تحریم این راه را دادند. بسیاری از حجـاج فهمیـده و قلم بدست، سفرنامه ها نوشتند تا خطرات این راه را گوشزد کنند.

در این میان، یک رسـاله اسـتثنایی در سـال ۱۲۹۹ ق نوشـته شـد کـه فهرسـت بلنـدی از مشکلات و دشواری های کشنده این راه را برای شاه بازگو کند. نمی دانیم این گزارش به دسـت شاه رسیده است یا نه، اما برای تاریخ یک سند زنده و شگفت شده و بسیاری از جزئیات این راه را گزارش کرده است. نام این رساله تیر اجل در صدمات راه جبل بود. این چند سطر را ملاحظه فرمایید:

شیخ جبل در وقت رفتن به مکه معظمه از هر حاجی اگر مرد و از عجم باشد، قریـب سـی تومان می گیرد و از زن عجمی و مرد عرب، نصف آن؛ و از زن عربی رُبْع و اگرحـاجی از اهـل سنّت باشد قدری قلیل، گاهی هیچ؛ و در برگشتن بدون تفاوت امتیاز از هر یک قریب ده تومان؛ و در نزدیکی جبل مأموری از شیخ جبل با جماعتی از راهزنان به جهت شمردن حاج می‌آینـد و اطراف را به نحوی مسدود می نمایند که احدی را مجال گریز نیست و در آن روز حمله‌دارها به

جهت گریز از این خاوه، بلاها بر سر حاجی می‌آورند .

در سفرنامه هدایهٔ الحجاج هم فصل مفصلی از دشواری های راه جبل دارد و این شعر را که او آورده گواه آن مصائب است:

بـــه دریا رفتن و مردن به از راه جبل باشد/ که در راه جبل حاجی حقیر و مبتذل باشد

یکی در چنگ جمّال و دگر عکّام بد اختـر/ سیم زان حمله‌دار دون که سرتاپا حِیَل باشد

به هر حال این مشکلات از نگاه حجاجی بود که وقتی در این سفر با این دشواری ها رو بـه رو می شدند، به بدترین شکل آن ها را تصویر می کردند و در سفرنامه ها مـی نوشـتند، امـا از قبایل بدوی چه انتظاری بود؟ افراد گرسنه ای که چشم به جیب حجاج دوخته بودند و آن را حق خود می دانستند!

در طول بیست و اندی سال نام راه جبل را می شنیدم، اما حقیقت، تصور روشنی از فضـای آن منطقه، جغرافیای آن، تاریخچه دقیق و غیر آن نداشتم. در این اواخـر بـه تـدریج اطلاعـات بیشتری بدست آوردم. همین اواخر مقاله ای با عنوان « یک گزارش و چند سند در باره حجـاج ایرانی در راه جبل» نوشتم و دوستانی که علاقه مند هستند از گزارش ذیـل اسـتفاده کننـد بهتـر است مروری بر آن داشته باشند

طی سال گذشته با آقای دکتر خلیف الصغیر آشنا شدم که از اهالی حائل و علاقـه منـد بـه تاریخ منطقه و شاغل در دانشگاه حائل است. وی از طریق آقای خامه یار با بنـده آشـنا شـده و تماس گرفتند. اوائل تماسها اندک بود، اما به تدریج بیشتر و بیشـتر شـد .آنچـه از سـفرنامه هـا چاپ کرده بودم در اختیارش گذاشتم. ایشان بخش های مهم مربوط به منطقه را استخراج کرده و برای ترجمه به یک مترجم فارسی دان مصری سپرده بود. از زمـانی کـه بحـث ملتقـی الثـانی حاتم طائی با عنوان «حائل فی عیون الرحّالهٔ» مطرح شد، صحبت از دعوت بنده نیـز بـه میـان آمد.

منطقه حائل جایی بود که جهانگردان اروپایی متعدد، اما با هوشی از آنجا عبور کرده بودند. مسیر آنان غرب به شرق بود، یعنی از دمشق به تبوک آمده از آنجا به حائل و سـپس بـه جـوف، ریاض و مرکز جزیره العرب می رفتند. این گروه معمولاً از آنجا راهـی سـواحل جنـوبی خلـیج فارس شده از بصره یا به بغداد می رفتند یا مجدداً راهی شام می شدند. سفرنامه های این گـروه بسیار با ارزش است و در این همایش نیز بیشتر مقالات بر محور نوشته های آن ها به خصوص فردی انگلیسی با نام بالگریو است که متاسفانه سفرنامه ی وی تاکنون به فارسی درنیامده است. آنچه تازگی داشت این بود که اطلاعات قابل توجهی هم دربـاره ایـن منطقـه در سـفرنامه هـای ایرانی یا به عبارتی فارسی هست. سفرنامه نویسان ایرانی از زمینه هایی مشابه فکر اروپایی بهره

مند نبودند ضمن اینکه تجربه آن ها را در نگارش و نگاه های خاص نداشتند. با این حال این آثار ارزش ویژه برای منطقه ای دارد که تنها منابعش همین آثار سفرنامه ای اعم از فرنگی و ایرانی است. تلاش ما در این همایش همراه دکتر خلیف و دیگران تفهمیم این نکته بود که منبع و دریچه تازه ای برای شناخت این منطقه فراهم شده است.

به روی پس از گذشت ماهها به نتیجه رسید و به رغم آن که دشواری هایی در ویزا بود، در نهایت زمینه فراهم شد و بنده توفیق یافتم تا پا جای پای اجداد ایرانی خود بگذارم که تقریباً از حوالی سالهای ۱۲۲۰ تا ۱۳۳۵ با وسائل قدیم از این راه عبور می کردند. البته بعدها هم با ماشین از راه بریده و عنیزه به حج می رفتند.

احساس این که جبل شمر را خواهم دید برایم بسیار عالی بود. این منطقه جایی بود که طی بیش از صد سال، ایرانی ها از آن عبور کرده و به طور معمول در رفت یا برگشت یا هر دو، بین ده تا بیست روز در آنجا اقامت داشتند. شمار زیادی از ایرانیان به دلایل مختلف در این شهر درگذشته بودند. دیدن این منطقه برایم بسیار جالب بود، طبعاً وظیفه خود دانستم تا گزارش علمی این سفر را برای هم وطنان بنویسم و آن ها را در جریان سخنرانی ها و آثار منتشره قرار دهم.

***

مقدمات سفر

به طور کلی این سفر از دو جهت برایم اهمیت داشت. نخست آن که ولو هدف مستقیم، انجام عمره و زیارت قبر شریف نبوی(ص) نبود، اما مشتمل برآن می شد و همین کفایت می کرد تا بنده را به رفتن این سفر ترغیب کند. طبعاً جای رد کردن آن وجود نداشت. دوم، دیدار راه جبل و شهر حائل بود. جایی که از گذرگارهای اصلی عبور حجاج ایرانی در طول بیش از ۱۲۰ سال به حج به شمار می رفت. این حائل قلعه ای بود در مرکز حائل که آن را محله برزان می نامیدند.

دعوت اولیه از حدود یک سال پیش مطرح بود، اما از چند ماه قبل جدی تر شد؛ از وقتی که خلاصه مقاله خواستند و مطلبی کوتاه نوشتم که البته بعدها اندکی تغییر کرد. کم کم که سفر جدی تر شد، مقاله ام را نوشتم و این اواخر آن را به دست مترجم که جناب آقای عصامی بود سپردم. از قریب بیست روز قبل از رفتن بلیط آمد، اما از ویزا تا روز شنبه گذشته خبری نبود. دوشنبه ای که باید چهارشنبه آن(۱۰ اردیبهشت) حرکت می کردم، به سفارت سعودی رفتم. از آنجا به هواپیمایی سعودی، و بالاخره روز دوشنبه ویزا را گرفتم. سه شنبه را قم بودم و آخر شب از همانجا به فرودگاه آمدم. ساعت پنج و نیم پرواز از تهران انجام شد و من هفت و نیم به

فرودگاه دبی رسیدم. مدتی در سالن ترانزیت چرخیدم که معلوم شد باید به ترمینال ۲ بروم. اتوبوس آمد و بیش از بیست دقیقه در راه بود. فرودگاه دوبی در حال بازسازی بسیار گسترده است و بنابرین محدودیت های زیادی گذاشته اند. همین که بلیط بیزینس کلاس بود سبب شد تا در محله تعبیه شده در گوشه دنجی بنشینم و مطالعه کنم. قدری هم به سایت همین نادی الادبی الثقافی حائل ور رفتم.

به طور کلی باید عرض کنم که از حدود بیست سال قبل یا بیشتر در برخی از شهرهای سعودی و احتمالاً درحال حاضر در همه آن ها، یک انجمن ادبی و فرهنگی تاسیس شده که مسائل مربوط به شهر، تاریخ و فرهنگ آن را دنبال می کند. سالها قبل از این نادی الثقافی مکه را دیده بودم که ساختمان کهنه ای بود و فعالیت زیادی نداشت. مدینه را نیز یک بار دیدم. خیلی محتاطانه برخورد می کردند. آن شهرها خیلی مذهبی هستند و این مراکز خیلی نمی توانند فعال باشند. منشورات نادی الادبی مدینه بهتر از مکه بود. در حائل نیز برگزار کننده این مراسم همین انجمن ادبی - فرهنگی است. واسطه هم آقای خلیف الشمری بود که این روزها متوجه شدم رئیس بخش علمی همین همایش است. عنوان آن هم «حائل فی عیون الرحاله» است، یعنی حائل از چشم سفرنامه نویسان. ماندن هفت ساعت در فرودگاه واقعاً دشوار است و حالا که این متن را می نویسم کم کم دارم آخرین دقایق آن را پشت سر می گذارم. تا خداوند چه مقدر کرده باشد.

پرواز با تاخیر یک ساعته انجام شد. وقتی به اطراف نگاه کردم از حدود یک صد و بیست مسافر بالغ بر نود درصد آن ها افغانی و عمدتاً از کابل بودند. اینها برای کار و گویا از طرف شرکتی آمده بودند. درست مثل همان کارگران افغانی که در بلاد خودمان است. تعدادی از سعودی ها نیز بودند. خوردن یک چای سبز در فرودگاه سبب شد تا در طول مسیر خواب باشم. این تجربه سالیان بنده است. اواخر کار بیدار شدم. وقتی هواپیما نزدیک زمین رسید صحنه های جالبی دیده می شد. درک بادیه از همین جا ممکن بود. وادی های فراوان که در اثر باران ایجاد می شود. در هر وادی درختان کوچک و گیاهان سبز می رویند و از بالا کاملاً مشخص هستند. این مسیر سبز دقیقاً مسیر حرکت آب باران است. حائل یا همان جبل قدیم به خوش آب و هوایی معروف است. امیدوارم این را تجربه کنم.

ورود به حائل

وقتی از فرودگاه درآمدم ماشینی را دیدم که روی آن نوشته شده بود مخصوص ضیوف مؤتمر حائل فی عیون الرحاله است. خودم را به آن ماشین رساندم و معرفی کردم. معلوم شد در این پرواز غیر از من مهمان دیگری نبوده است. همراه راننده به هتل آمدم. در راه برایم از حائل گفت

و این که شهر کوچکی است. او گفت که حائل قدیم و جدید هست و افزود کـه اینجـا هـوا در حال حاضر شبها سرد است. از کودکیش گفت که اینجا باغات زیادی داشته و اکنون هم پرتغال و غیره دارد. امیدوارم فرصتی باشد تا گردشی در شهر داشته باشم .

وارد هتل شدم. در لابی هتل تعداد زیادی مشغول گفتگو بودند. دکتر خلیف آمد و روبوسی مفصل کرد. خیلی ابراز خوشحالی کرد. از این که دوباره همدیگر را دیدیم. از این که موفق شده است تا ویزای مرا درست کند. این که برای این شهر توانسته چنین مراسمی را بگذارد برای او و همکارانش یک موفقیت است. ویزا دادن به یک ایرانی در شـرایط کنـونی بـرای آمـدن بـه یـک شهری در این نقطه از سعودی کار آسانی نیست. طبعاً من تنها میهمان ایرانی بودم. خلیـف بـه این نکته واقف بود و یادآور شد. حتی جدای از مسائل سیاسی جنبـه هـای مـذهبی هـم مـانع مهمی است که خلیف در این زمینه بیشتر دانشگاهی می اندیشد.

اتاق ۱۴۰ به بنده اختصاص داده شد. با خلیف آمدیم. کیفی که برنامه هـا در آن بـود را بـاز کرد و برنامه را آورد. امشب که چهارشنبه شب است مراسم افتتاحیه است و از فردا صبح برنامه ها آغاز می شود. جمعاً هفت جلسه خواهد بود. هر کدام با یک رئیس جلسه و چنـد سـخنران. برنامه ها فردا صبح خواهد بود. خلیف خیلی اظهار شادمانی کرد و گفت که همه منتظـر آمـدن دکتر رسول بودند. ظاهراً خیلی در باره من و سفرنامه های حج صحبت کرده بود. او گفـت هـم در پایان نامه و هم کتاب جبل شمر خود از من یاد و تشکر کرده است. امیدوارم همـه چیـز بـه خوبی بگذرد. من مقاله خودم را شنبه که دیگر از آمدن ناامید شده بودم بـرای ایشـان فرسـتادم. طبعاً در جای خود خواهم آورد.

کتابهای منتشره در باره حائل

این را بگویم که در کیف چند کتاب مهم بود. یکی یک دو جلدی قطور بـا عنـوان الرحالـۀ الاروبیون فی شمال وسط الجزیرۀ العربیل منطقه حائل ۱۸۴۵ - ۱۹۲۱، تدوین عوض البادی و چاپ همین نادی حائل الادبی الثقافی که به مناسبت همین همایش چاپ شده و تـاریخ ۲۰۱۴ داشت و جمعاً ۹۹۰ صفحه بود. یکی هم کتاب خود آقای خلیف الصـغیر الشـمری بـا عنـوان جبل شمر فی الرحلات الشرقیه خلال العصر الحـدیث. القسـم الاول: نمـاذج مـن الـرحلات الهندیۀ و الفارسیه. این اثر را دارالثلوثیه للنشر در ۲۰۱۴ چـاپ کـرده اسـت. آقـای خلیـف در سطوری چند در ابتدای کتاب از آقای خامه یار و بنده تشکر کرده است. کتاب تصاویر بسیاری زیبایی از خیمه گاه حجاج و قافله آن ها دارد که اغلب، از سفرنامه هـای خـارجی گرفتـه شـده است. اینها مجموعه عکس های کم نظیر از ایرانیان حاجی است که از ایـن منطقـه عبـور مـی کرده اند. بیشتر مطالب این کتاب از رساله تیر اجل، سفرنامه محمد ولی میرزا و شماری دیگـر

از آثار سفرنامه ای ایرانی گرفته شده است. همینجا به مناسبت اشاره کنم کـه ادبیـات سـفرنامه های در باره عربستان به طور عموم و حرمین به طور خاص خیلی گسترده است و بارها و بارهـا کتاب هایی در سعودی در این باره نوشته شده است. کتاب دیگری با عنوا ن حائـل فـی کتـاب الرحاله ویلیام بالجریف بود که محمد بن عبدالله آل زلفه آن را تدوین کرده و انتشارات دار بلاد العربیه همین امسال یعنی ۲۰۱۴ آن را چاپ کرده است. این آل زلفه که در همایش هم حضور داشت و یک جلسه هم رئیس بود آثار دیگری هم در باره منطقه عسیر، حجاز، نجد و یمن دارد. کتاب دیگری هم در همین زمینه با عنوان الصلات التجاریه بین جبل شـمر و جنـوبی العـراق: دراسه تاریخیه فی الجوانب الاجتماعیه و الاقتصادیه و العلمیه و الثقافیه (۱۲۵۰- ۱۳۴۰) بـود که نشر جداول آن را چاپ کرده است .

مراسم افتتاحیه

به بحث از همایش بپردازم. ساعت هشت و نیم شب بود که میهمانـان بـا چنـد ماشـین بـه محل برگزاری مراسم انتقال یافتند. نود و هفت درصد با لباس دشداشه عربـی و شـاید یکـی دو سه درصد هم افرادی با کت و شلوار بودند. یعنی اغلب آن ها سعودی بودند بقیه از بلاد دیگر. سالن نسبتاً بزرگی تدارک دیده شده بود. با گلهای فراوان و تشکری که برای میهمانـان از طـرف مدیریت مؤتمر نوشته و در بالای سن نصب شده بود. مقامـات شـهری از لشـکری و کشـوری آمدند و در جایگاه نشستند. هیچ توجهی به این چند میهمـان خـارجی نبـود و بنـده در ردیـف چهارم جایی برای خودم پیدا کردم و نشستم. کلاً اعتماد به نفس سـعودی هـا بالاسـت و بـرای دیگران محلی از اعراب قائل نیستند. این احساس من بود، گرچه جسارتی بـه بنـده یـا دیگـران نداشتند.

پذیرایی مختصری از قهوه و چایی برای صفوف جلو وجود داشت. طبعـاً بـه همـان سـبک عربی. برنامه ای تدارک دیده بودند که عینا اجراً شد، بدون هیچ کم و کاستی و اضـافاتی. همـه سخنرانان کوتاه از روی متن خواندند یا دقایقی صحبت کردند. عنوان اصلی این مؤتمر «ملتقی الثانی الحاتم الطائی» است که دومین آن با عنوان حائل فی عیون الرحاله نام گرفته اسـت. مـی دانیم که حاتم طایی اسلام را ندید اما پیامبر(ص) ستایش مختصری از ایشـان کردنـد. پسـرش عدی اسلام آورد و از یاران بسیار خوب امام علی (ع) بود. اینکه این همایش به نـام یـک غیـر مسلمان نامیده شده نشان می دهد که وجه ملی منطقه قوی است .

حدود ۲۵۰ نفری در سالن بودند. بعد از قرآنی که توسط جوانی به صورت ترتیل سـعودی آن هم سوره دهر خوانده شد، فیلمی پخش شد که در موضـوع کنفـرانس بـود. از جملـه از سـه

نویسنده ایرانی و شیعی مطالبی در باره حائل نقل شده بود. محمد ولی میرزا. میرزا محمد حسن موسوی اصفهانی و عبدالحسین کربلایی. از عده ای اروپایی هم جملاتی انتخاب شده بود. رئیس نادی الثقافی حائل سخنان کوتاهی داشت که از روی متن خواند. سخن از رحله آسمانی رسول(ص) در معراج گفت و رحله زمینی «قریش» که همان ایلاف است. و این طور وارد بحث شد. نام وی نایف بن مهیلیب است. رئیس نادی الادبی مدینه هم که آقای عسیلان بود قصیده ای در وصف حائل خواند. ناصر الجهیمی که معاون موسسه «داره ملک عبدالعزیز» است هم سخنان کوتاهی داشت و گفت که داره مسئول تدوین تاریخ مملکت و جغرافیای آن است. آقای عجیلان هم که به عنوان وکیل الوزاره فی امور الثقافی معرفی شد سخنانی در باره حائل داشت. بعد هم به بیست، سی نفر از کسانی که در باره سفرنامه های مربوط به سعودی کار کرده بودند و برخی هم از دست اندرکاران این نشست و انجمن ادبی حائل جایزه گرفتند. از جمله جناب خلیف شمری دوست ما.

یک شماره از مجله «توارن» متعلق به انجمن حائل را، در پوشه گذاشته و کنار برنامه‌های همایش به افراد می دادند. جالب این که مقاله‌ای در اهمیت رحلات یا سفرنامه های ایرانی برای شناخت جبل داشت که خلاصه مطالبی بود که من در مقدمه‌های این سفرنامه ها نوشته‌ام. عکس روی جلد را گرفتم. مقاله از دوست خود ما جناب خلیف بود.

امروز پنج شنبه از صبح برنامه های سخنرانی آغاز شد. سخنرانی های جلسه اول در باره سفرنامه های فرنگی و حائل بود. آقای صالح السنیدی در باره سفرنامه بالگریو صحبت کرد که بسیار مهم است. یک زن اطریشی در باره سفرنامه ای دیگر و آقای عبدالله العسکر هم در باره سفرنامه یک انگلیسی صحبت کرد. جالب است که پس از سخنرانی ها کسانی که سؤال یا به قول خودشان مداخله داشتند چند بار این سفرنامه ها را مغلوط و نویسنده ها را جاسوس خواندند.

چند سخنرانی در باره اطلاعات سفرنامه های ایرانی در باره حائل

پس از آن جلسه دوم شروع شد که من در همین جلسه سخنرانی داشتم. موضوع سخنرانی من این بود که در حوالی سالهای ۱۲۰۰ تا ۱۲۳۳ به دلیل مشکلات ظهور دولت اول وهابی، به تدریج ایرانی ها مسیر خود را از راه نجد به راه حائل تغییر دادند و پس از آن تا صد سال از حائل عازم حج می شدند. حتی پس از سقوط وهابی ها نیز ناامنی در آن منطقه ادامه داشت. تعصبات مذهبی هم بود.

بعد از من خانم هویدا عزت صحبت کرد. وی دکترای ادبیات فارسی است و در مصر تدریس فارسی دارد و مکرر هم به ایران آمده است. گویا در سال گذشته به دکتر خلیف در باره

ترجمه سفرنامه های فارسی کمک کرده است. بعد خانم دوغان در باره برخی از نکات مربوط به جبل در سفرنامه های فارسی صحبت کرد. در واقع هر دو درباره ویژگی های راه جبل بود و هر کدام به بخشی از مسائل اشاره کردند. تا اینجا بحث این جلسه در باره نقش ایرانی ها بود. بنده سخنرانیم را با چاشنی کارهایی که در باره سفرنامه ها کرده ام آغاز نمودم و به اهمیت و گستردگی آن ها را بر شمردم. همین طور از اطلاعاتی که از دوره صفوی در باره حج و راه حج در دست است، سخن گفتم. با این سه سخنرانی فضا کاملاً ایرانی شد و این عالی بود. تاثیر آن تا اکنون که این مطالب را می نویسم و عصر همین پنج شنبه است، معلوم بود. نهایت احترام را به بنده گذاشتند و محتوای بحث را خوب وصف کردند. تا حوالی ساعت دو به جز جلسه ما، دو جلسه دیگر هم برگزار شد که در آن ها بین چهار تا شش سخنرانی ده تا سیزده دقیقه ای می شد. بعد از هر جلسه، مداخله یعنی پرسش و پاسخ بود که گاه جوابی داده می شد و گاهی هم خیر. از من چند سوال شد که به سرعت جواب دادم. یکی این که آیا تعصب دینی در نجد سبب تغییر مسیر شد؟ گفتم بله. بالگریونوشته است. پرسیدند آیا سفرنامه های ایرانی به خصوص دوره صفوی احتمال دارد از طرف جاسوس ها نوشته شده باشد؟ گفتم خیر. افزودم: اوائل دولت صفوی، عثمانی ها به ایرانی ها ی حاج مشکوک بودند، اما بعداً همه چیز حل شد. در باره اهمیت مشهد علی یعنی نجف و ارتباط آن با حائل صحبت شد. گفتم بسیار مهم بوده است. امرای حائل با نجف در ارتباط بودند. بسیار از نیازهای اقتصادی آن ها از آنجا تامین می شد و با علما در ارتباط بودند. پرسیدند: آیا کسی سفرنامه های دوره پهلوی را هم مدون کرده که گفتم در صدد هستم. همین طور اشاره به تسامح مذهبی امرای حائل هم کردم که دلایل دارد .

بعد از تمام شدن این جلسه کسی آمد گفت که حوالی دویست سال قبل، هفتاد خانوار شیعی برای کارهای یدی و فنی به جبل آورده شدند. اینها تا حدود هفتاد سال قبل هم بودند که به تدریج در اثر فشارهای وارده، پراکنده شده حتی بعضی به ریاض رفتند. فامیل مشهدی متعلق به اینهاست. در سخنرانی های امروز دست کم سه سخنرانی از سه خارجی یکی زن و دو مرد در باره اسب های نجدی و حائلی بود .

در منطقه عقده

ساعت دو و نیم ماشین ها حرکت کرده به منطقه عقده رفتیم. جایی در کوهستان با یک وادی بزرگ و بسیار زیبا. دیروز اینجا باران باریده و همه جا آب جمع شده بود. در خبرها دیدم که چند روز قبل، سه روز متوالی باران باریده که تصاویر بسیار شگفتی از آن گرفته اند. روزنامه عیون حائل که سایت هم دارد، تصاویر زیبایی از این باران گذاشته بود.

http://www.aenhail.com/news.php?action=show&id=25733

به هر حال در این وادی بسیار زیبا باغها و نخلستانهای زیادی بود. همین طور کشاورزی. در این فصل میوه های جالبی مانند زرد آلو و سیب و پرتغال هم هست که کنار خیابان می فروختند. همین طور بلالی که درست مثل ایران روی آتش گرفته، سرخ کرده و به مردم عرضه می کنند. در تمام این باغات مردم با خانواده برای تفریح آمده بودند. آب فراوانی وجود داشت. جایی که ما رفتیم شاید بهترین نقطه بود که از قبل مهیا کرده اند. جمعیت، بیش از یک صد نفر می شد. یک قلعه طبیعی که اطرافش کوه بود و گویا به آن مناع می گفتند. شبه قلعه ای نیز وسط آن قرار داشت. کنارش یک سد که آب پشت آن جمع شده و بسیار بسیار عالی بود. اول در یک فضای مسقف بسته قهوه مفصل دادند. نوع دادن قهوه هم این است که جوانی قوری قهوه را دست گرفته بسیار اندک ته یک فنجان می ریزد. برای بار دوم. برای بار سوم. ادامه دارد. فلسفه آن هم این است که این شخص در خدمت شماست. قوری را هم آماده نگه می دارد. خوب، اگر یک مرتبه یک فنجان پر به شما می داد، این احساس که در خدمت شماست، پدید نمی آمد. این وضعیت همه جا همین طور بود. بعداً برای ناهار به سالن دیگر رفتیم. بسیار متنوع .

سپس در حیاط باز دسته های عرضه و سامری آمدند و عربی مثل هوسه عراقی ها خواندند و تنبک فروان زدند. ایستاده را عرضه و نشسته را سامری می گفتند. روی طبل های آن ها نوشته شده بود: «فنون حائل، فرقۀ غیاض». چند شتر هم در جمع بود که گاهی این طرف و آن طرف حرکت می کردند. اینجا حائل؛ آنچه اساس است همین مسأله سفر است. پیرمردی در جلسه نشسته بود به نام الجُمیعی که گفتند از نسل حاتم طائی و ثروتمند است. وی ۵۰۰ هزار ریال به این همایش کمک کرده بدون آن که کسی از او چیزی بخواهد. جالب است که قبیله شمّر آن چنان که کسی از این جمع به من گفت خودش را شعبه ای از طائی ها می داند که همان بنی طی هستند. هرچه هست سرزمین آن ها در اختیار شمر قرار گرفته است.

در راه و آنجا فرصت های زیادی برای صحبت با اساتید بود. اگر بگویم غالباً علاقه مند به گسترش روابط فرهنگی با ایران بودند خلاف عرض نکرده ام. یکی از آن ها گفت: روزگاری در اینجا شیعه و سنی کنار هم زندگی می کردند و هیچ مشکلی نداشتند. مادر من در احساء کنار خانواده های شیعی بود و اصلاً نمی دانست اختلاف یعنی چی. دوست دیگری از مؤسسه داره عبدالعزیز بود که در کار نوشتن یک دایرة المعارف بیست جلدی از حج فعال است. استادان دیگر هم اغلب برای همکاری علمی اظهار تمایل می کردند. حتی یک نگاه سنگین در مجموع این جمعیت نسبت به خود به عنوان یک ایرانی ندیدم. تا ساعت پنج و نیم بودیم و به هتل آمدیم.

سخنرانی دکاتره زن دور از چشم مردان

نیم ساعتی استراحت کردیم و مطالب را نوشتم. نزدیک ساعت هفت دوباره حرکت کردیم. قرار بود جلسه از هفت تا هشت و نیم باشد که نزدیک ده تمام شد. مدیر جلسه شخصی به نام دکتر محمد بن عبدالله آل زلفه بود. دو سخنران عرب و دو سخنران فرنگی حضور داشتند که فرنگی ها هر دو زن بودند، هرچند اولی ظاهراً مسلمان بود. سه سخنران از این جمع روی جاسوس بودن سفرنامه نویسان تاکید کردند! دکتر عبدالعزیز عبدالغنی در باره بالگریو صحبت کرد. صهیل صابان که با کارهای او درباره آرشیو عثمانی و معلومات آن در باره جزیرة العرب آشنا بودم، در رابطه با اسنادی صحبت کرد که درباره اجازه گرفتن سفرنامه نویسان برای رفتن به جزیره العرب بود. او درباره انگیزه های ظاهر و پنهان آن ها صحبت کرد. خانم تانیا کاریپیناسو هم که یکسره حکم به جاسوس بودن سفرنامه نویسان و یهودی بودن آن ها و مسائل دیگر کرد. جالب است که گفتند او اصلاً مسلمان نیست! یک خانم دیگر هم در مورد یک سفرنامه آلمانی درباره این منطقه صحبت کرد.

امشب در جلسه یک اتفاق جالب افتاد. قبلاً توجه دادم که زنها اصلاً در سالن مردانه حضور ندارند بلکه در طبقه بالا هستند. این شامل سخنرانان هم می شود. آن ها از همانجا سخنرانی می کنند و مترجم آن را از عربی به انگلیسی یا به عکس ترجمه می کند. امشب وقتی نوبت خانم اول شد صدای آن ها به مترجم نمی رسید تا مطالبشان را ترجمه کند. این وضعیت ادامه یافت. رئیس گفت: این خانم بیاید پایین و صحبت کند. یکی از مسئولان نادی الادبی پشت بلند گو رفت و با پایین آمدن آن خانم در میان مردها مخالفت کرد. قدری مجادله ادامه یافت. صدا هم درست نشد. عاقبت آل زلفه قهر کرد و رفت. همان جوان، خودش جای وی نشست و جلسه را اداره کرد. عده ای اندک هم رفتند، اما سایرین ماندند. وقتی آل زلفه گفت خانم بیایید پایین کف محکمی زدند که به معنای موافقت با او بود. آل زلفه گفت چطور در فلان جا – شاید جایی داخل ریاض را می گفت – این شدنی است اما اینجا نه. امروز ظهر هم من در این باره پرسیدم. یکی از مسئولان گفت اگر زنها برابر مردها سخنرانی کنند عده ای در شهر سروصدا خواهند کرد.

جاسوسی و سفرنامه نویسی!

بالاخره سخنرانی ها تمام شد. عبدالعزیز عبدالغنی به جای یک ربع بیش از ۲۵ دقیقه صحبت کرد. صهیل هم با اعتراض به این امر بیشتر از حد معمولش صحبت کرد. نوبت به مداخله ها و منتقدین رسید. من هم ثبت نام کردم. وقتی نوبت من شد گفتم: از صبح تا به حال مرتب بحث شده که این جهانگردان اروپایی همه جاسوس بوده اند. مگر ما این جا جمع

شده ایم به حرف مشتی جاسوس توجه کنیم؟ اگر عنوان مؤتمر ما حائل در نگاه سفرنامه نوسان است معنایش این است که حرفی برای گفتن هست. بعد اشاره کردم که این وضعیت برای ایران دوره قدیم ما نیز همین طور است. در دوره صفوی دهها سفرنامه نوشته شد. مگر می شود با حکم به جاسوس بودن آن ها را دور ریخت؟ تواریخ ما از خانه پادشاه بیرون نمی آید، اما اینها اطلاعات اجتماعی مهمی به ما می دهد. اصلاً فرض کنیم جاسوس، وظیفه ما به عنوان یک مورخ مطالعه تاریخی این آثار است نه توجه به این ابعاد با این همه تاکید. من گفتم که سفرنامه نویسی مرحله ای است در تمدن غربی که آن ها حس استکشاف دارند. چرا یک عرب یا ایرانی در قرن ۱۶ در باره اروپا نمی نویسد؟ معلوم است که به این مرحله نرسیده است. حتی تاکید کردم که این روش ما در تحقیر نوشته های سفرنامه های غربی ها ما را به جلو نخواهد برد. وظیفه ما استفاده علمی از این نوشته هاست. حتی اضافه کردم که جاسوسان شاه در آن دوره اطلاعاتی را نوشته اند و حالا که آن رژیم رفته این اطلاعات از نظر تاریخی برای ما ارزشمند است. بنابرین وظیفه ما به عنوان یک مورخ، این همه تاکید بر این امر نیست. صهیل صابان در دادن جواب تقریباً عصبانی شد و گفت: من کارم اسناد آرشیو عثمانی است و اطلاعاتی که در این باره دادم از آنجاست، اما با این حال اشکال من همچنان باقی ماند و بعد از سخنرانی چندین نفر تاکید کردند که نکته مهمی بود.

بعد از شام یک مصاحبه کوتاه با نشریه «عیون حائل» داشتم. بعد هم در طبقه دوم یک سالن را به شکل سنتی زینت داده و همه نشسته بودند. هر کسی چیزی از شعر یا نکته می گفت. به تدریج بحث در باره همان پرسش عصر مطرح شد که چرا ما باید این قدر روی جاسوس بودن این اشخاص تکیه کنیم. جالب است که این سی نفری که حضور داشتند همه مخالف آن سخنرانی ها بودند.

به سایت «عیون حائل» رفتم. گزارش جلسات را خیلی کوتاه هر کدام دو سه سطر با عکس گذاشته بود. تازه عکسی که از من گذاشته بود، لب میکروفن روی یک چشم من افتاده و صورت زشتی پیدا کرده بود.

شهر جُبّه و مردم دست ودلباز آن

ساعت ده صبح روز جمعه ۱۲ اردیبهشت برای رفتن به شهر **جبه** آماده شدیم. این شهر در مسیر حج قرار نداشته، اما جهانگردان اروپایی برای عبور از شام به مرکز جزیرة العرب از این راه استفاده می کردند و از جبه دیدار داشته و در باره آن مطالبی نوشته اند. حدوداً صد کیلومتر با حائل فاصله دارد. دارای دو مسیر قدیم و جدید است. جدید آن اتوبان، و در مسیر رفتن به

جوف است. این راه تا نقطه که در فاصله ۲۵۵ کیلومتری جوف است ادامه یافته از آنجا به سمت جبه منحرف می شود. راه قدیم مستقیم از حائل به جبه است که در میانه راه چند روستای دیگر از جمله قناء نیز وجود دارد. مسیر را با یک مینی بوس رفتیم. جمعاً سه مینی بوس و چندین ماشین بودیم. زنها که تعدادی فرنگی و سعودی هستند در این سفر حضور دارند، اما اصلاً آن ها را نمی بینیم کما این که دیروز هم چنین بود .

در راه با یکی از میهمانان صحبت کردم. کارش روزنامه نگاری بود. از روزنامه های سعودی و درجه بندی آن ها از نظر تیراژ پرسیدم. ترتیب آن ها را این طور گفت :عکاظ، الریاض، الجزیره، المدینه، الشرق، الوطن، الیوم، مکه، البلاد، و دو روزنامه بین المللی وابسته به سعودی یکی الشراق الاوسط و دیگری الحیات. روزنامه ام القری هم قدیمی ترین است که اعلانات دولتی را چاپ می کند. چندین سایت خبری مهم هم وجود دارد به اسامی السبق، الوئام و المواطن. روزنامه المدینه روزهای جمعه یک ویژه نامه به نام الرساله دارد. یکی هم روزهای چهارشنبه. شبکه های دولتی هم السعودیه، الثقافه، الاخباریه، الاقتصادیه، الریاضه، القرآن الکریم (روی حرم مکی متمرکز است)، السنه نبویه(روی حرم مدنی متمرکز است). شبکه اقرأ هم خصوصی است که بهترین است. شبکه های دیگر هم هست که به گفته وی اعتبار چندانی ندارد .

مسیر ما به سمت جبه از میان همین بادیه هاست و تنها درختی که گهگاه دیده می شود نخل است که هم وسط خیابان را با آن زینت داده اند و هم گاه نخلستانی یافت می شود. بعد از گذشت بیست کیلومتر ساختمان جدید البنای دانشگاه حائل را دیدیم که زیبا بود. بنای آن تازه تازه بود. گفتند بالغ بر ۲۵۰ استاد اردنی در آنجا درس می دهند. تعدادی هم استاد مصری هست که امروز دست کم سه نفر آن ها را در گروه تاریخ فعال دیدم که شاگردان محمود اسماعیل هستند. یکی که استاد مشارک داشت ماهانه ۱۲ هزار ریال می گرفت هرچند می گفت به مشابه من از خود سعودی ها تا ۲۵ هزار داده می شود. البته مبلغی هم سالانه برای خانه به مصری ها داده می شود .

نفس این که سعودی ها برای ایجاد تحرک در یک دانشگاه تازه تاسیس از اردنی ها و مصری ها استفاده می کنند و بعد از چند سال که سعودی ها رشد کردند آن ها را بیرون می اندازند، تجربه ای است که از این کشور می شناسیم .

نزدیک جبه که شدیم نخلستانهای پیوسته مشاهده شد. اینها وسط یک وادی است و آب کافی دارد و شهر مستقری است. اول خیال کردم هم باغستان است اما بعداً به تدریج خانه و محله ها یافت شد. خانه های بزرگ و کوچک فراوانی دارد. نزدیک مسجد پیاده شدیم. بنده باید

وضو می گرفتم. خطیب هم مشغول خواندن خطبه های نماز جمعه بود. فردی جلوی مـن روی جوراب هایش مسح کاملی کرد و رفت. بنده هم وضو گرفتم. وارد مسـجد شـدم. دقـایقی بعـد نماز شروع شد خواندیم و بیرون آمدیم. وارد خانه ای شدیم که معلوم شـد متعلـق بـه یکـی از بزرگان این شهر است. یک سالن بزرگ، وسط آن میوه فراوان. اطـراف آن تخـت بـرای نشسـتن گذاشته اند. تا نشستیم قهوه آوردند. همین طور خرما. اندکی قهوه ته یـک فنجـان کوچـک مـی ریزند. خوشمزه بود. دقایقی نشستیم و برخاستیم. در حین برخاستن باید از میـوه هـا هـم مـی خوردیم .گفتند اگر نخورید بسیار بد می شود. از آنجا بیرون آمدیم. منزل دیگـری وارد شـدیم. همین داستان تکرار شد. هر کدام این خانه های بزرگ، یک سالن بـرای مجلـس دارد کـه تمـام معیت ما را جا می گرفت. باز قهوه، خرما و میوه. بسیار عالی بود. خانه سوم، خانه چهارم فکـر کنم تا هفت خانه رفتیم. دیگر از خوردن میوه اجباری و قهوه واقعاً خسته شـده بـودیم. در یـک مورد قهوه با زعفران درست شده بود و یکی از میهمانان به من گفت که این با زعفران شماست. در یکی دو خانه کسی چند بیت شعر شعبی و مردمی هم خواند. گفتنی است که عبدالله رشید در حین فرار در جبه پناه داده شد. زنش هم آبستن بود و بچه در جوف بدنیا آمـد کـه بـه خـاطر همین زحمت نامش را متعب گذاشتند. این هم از افاضات یکی از میهمانان بود.

بین اینها یک موزه کوچک، اما بسیار زیبا بود کـه بخـش هـای مختلـف آن آثـار متفـاوتی داشت. یک چاه قدیمی در وسط حیاط بود. یک اتاق مخصوص تفنگهای قدیمی که فراوان بود همه اسم و رسم داشت. یک اتاق مخصوص احجـار قیمتـی. یـک جـا بـرای انـواع چراغهـای روشنایی قدیم که زیبا بود و با آنچه ما داشتیم تفاوتی نمی کرد الا یکی دو مورد که ندیده بودم.

در ماشین ما چند تن از استادان دانشگاه ملک سعود ریاض از گروه تاریخ حضور داشـتند. دو نفر از آن ها به خاطر داشتند که چندین سال قبل ما آنجا رفته بودیم. صهیل صابان هم بـا مـا بود. گفت که در وبسایتش تمامی کتابهایش هسـت. از جملـه مـداخل و اعـلام رجـال جزیـره العرب در آرشیو عثمانی و کتابها و مقالات دیگرش. از کتاب تقاریر نجد برایش گفتم که طبعـاً ندیده بود و باید در اولین فرصت آن را برایش برستم. می گفت شاید بخشی از آن ها همان باشد که زکریا کورشون چاپ کرده است .

یکی از استادان گفت که در عُنیزه محلی وجود داشته که دروایش ایرانی ساکن بودند و همانجا می ماندند و زمان حج همراه حجاج به مکه می رفتند و باز می گشتند و باز همانجا اقامت می کردند تا سال بعد. او گفت دو راننده ایرانی به اسامی حسن و حسین آنجا ماندند و الان از نسل آن ها مشایخ و برخی از علما هم برخاسته اند!

یکی از افراد که با منطقه آشنا بود از راه زبیده گفت و افزود که نزدیک ترین نقطه به محل ما

جمیمه است. او گفت جمعاً از راه زبیده، پنج برکه در عراق است و باقی آن ادامه راه در سعودی است. او گفت که این برکه ها گاه تا سی متر در سی متر می شود. آن ها را طوری درست کرده اند که آب در وادی های کوچک جمع شده به آنجا سرازیر می شود و در طول سال آب دارد که مورد استفاده بدوی ها هم هست. در واقع هندسه آن ها نوع خاصی است که سبب جمع شدن آب در یک نقطه که همان برکه است می شود. او گفت که در حال حاضر از برکه ها با شبکه ای که اطرافش گذاشته اند محافظت می شود. بادیه های وحشتناکی که در این مسیرها هست موی را به اندام آدمی راست می کند آن هم وقتی تصور می شود که یک قافله شتر سوار که کلی آدم پیاده هم از دروایش و افراد فقیر همراهشان هست، چگونه از این مسیر ها عبور می کرده است.

بعد از خانه های هفت گانه وارد سالن اصلی یا القاعه که برای مراسم شهر درست کرده اند شدیم. جای بسیار بزرگی بود. چندین سالن فرعی داشت. در ورودی آن که جای همه می شد و فضای اضافه هم داشت روی مبل ها نشستیم. باز هم میوه و قهوه. باید می ماندیم تا ناهار بدهند. بالاخره ناهار را آماده کردند. دهها سینی بزرگ که روی هر یک بچه گوسفند و بچه شتری بود آوردند. همراه آن برنج و مخلفات دیگر هم بود. با تواضع کامل میل کرده و بیرون آمدیم.

نماز بخوانیم یا جلسه را ادامه بدهیم؟

حالا نوبت دو جلسه علمی بود. خسته و کوفته با ناهار آنچنانی، نشستن پای مباحث کار سختی بود. فقط با قهوه و چای امکان خواب نرفتن وجود داشت. هر فنجان قهوه ده دقیقه ما را سر پا نگاه می داشت. پنج سخنران در یک جلسه و چهار سخنران هم در جلسه دیگر. بحث ها باز در باره حائل در سفرنامه ها بود. یکی اوضاع پزشکی، دیگری اوضاع فرهنگی و ... را بحث می کرد و منبع هم همین سفرنامه های جهانگردان اروپایی بود که به آن ها جاسوس می گفتند. در این میانه یک استاد سوری بود که به عنوان سؤال و البته محترمانه پرسید که نظر مردم در باره رفتار دولتشان نسبت به سوریه چیست؟ من جوابی نگفتم و خودش با ناراحتی مطالب دیگری گفت. طبعاً در میان این هم آدمی که آنجا بود امکان بحث و جدل در این موضوع نبود؛ به خصوص که تا این لحظه احترام بنده را نگاه داشته و ابداً نگاه معنا داری نشده و همه اش احترام بود.

در تمام این مدت با بیشتر کسانی که صحبت شد از افراط و تشدد بیزار بودند و رفتارهای تند را نمی پذیرفتند. خاستگاه برخی مواضع دولت بود که ضد تشدد القاعده ای است و برخی هم به طور کلی از این رفتار متنفر بودند. هرچه بود در این دو سه روز کمترین اعتراض و سخنی به بنده نشده است، و هم به دلیل احترامی که دکتر خلیف به بنده می گذاشت و هم سخنرانی فقیر که اهمیت حائل را در سفرنامه های ایرانی نشان می داد، اوضاع خوب بود .

در این مدت با تعدادی از استادان در باره دایرة المعارف حج صحبت کردیم کـه در ریـاض در حال گردآوری و تدوین است و بیست جلد خواهد شد. در هر دو مورد کسـانی کـه مسـئول بودند درخواست همکاری داشتند که بنا شد خودشان پیگیری کنند تا بتوانیم اطلاعات مـروط به حج ایرانیان را در آن بیاوریم. به آن ها گفتم که دانشـنامه حـج هـم در ایـران بـه تـازگی پـنج جلدش چاپ شده است.

در جلسه دوم بود که وقت نماز شد. مدیر جلسه پرسید ادامه بدهیم یا برویم نماز که گفتنـد ادامه بدهیم. کسی که کنار من نشسته بود گفت قبلاً بدون سوال تعطیل مـی کردنـد، امـا حـالا سؤال می کنند و این طور جواب می شنوند و ادامه می یابد. آخرین سخنران جلسه هـم خلـف الصغیر برادر خلیف بود که درباره امور حسبه درحائل بر اساس سفرنامه های خارجی صحبت کرد. وی عضو هیئت امر به معروف و به قول آن هـا از مطوعـه اسـت کـه ریـش بلنـدی دارد و صدای قرائت نمازش هم که بعد ازجلسه، به عنوان امام جلو ایستاد قشنگ بود.

رالی در صحرای نفود

در حین جلسه با یکی از مشایخ جبه در بیرون صحبت کردیم. آدم فرهنگی بسـیار جـالبی بود. او گفت که چندین فیلم تولید کرده که در باره صحراء است و برخی از شبکه های مهم آن را پخش کرده اند. نداء الصحراء، بحر الرمال، حکایهٔ عمان نام آن هاست که در یوتیوب هـم مـی شود آن ها را دید. جایی که ایستاده بودیم رو به شمال کرده گفت از اینجا به بـالا نفـود اسـت و بدوها در آن کم و بیش هستند. یک مسابقه رالی هم در این صحرا داریم که سـالانه برگـزار مـی شود. دوستمان خلیف مرتب روی کرم مردم جبه تاکید داشت و می گفت آنچه از حـاتم طـائی مانده الان عَلَم آن را مردم جبه در دست دارند. اغلب خانه ها در طول روز باز اسـت و مجلـس برقرار. در هر زمان، ممکن است کسی جایی برود، بنشینند و صحبت کنند. برخی از خانـه هـا اصلاً در ندارد و برخی هم همیشه باز است. حداقل ساعات بخصوصی باز است.

در طول جلسه یکی از فارغ التحصیلان دانشگاه مدینه بود که درخواست داشـت حتمـاً بـه آنجا برویم. مرکز مدینه شناسی که مشابه مرکز مکه شناسی است و هر دو زیر نظر«داره» اسـت در خود دانشگاه مدینه استقرار دارد و فعالیت خود را آغاز کـرده اسـت. او گفـت کـه مـن یـک وهابی هستم، اما در چیزی که ما می شناسیم تشدد و افراط وجود ندارد و فقـط بحـث دعـوت است. بارها تاکید کرد که این رفتارهای خشن درست نیست و حتی حکومت علیـه آن هاسـت. می گفت این تشدد مربوط به شخصی به نام عبدالکریم مغربی اسـت کـه در ایـن اندیشـه وارد کرد. یک اشکال تاریخ نگارانه هم داشت مبنی بر این مسئله که آثار نوشته شده درباره شیخ عبد الوهاب، غالباً در دوره بعد که تشدد و افراط بیشتر و بیشتر شده بود به نگـارش درآمـد. بـه هـر

حال این هم یک قرائت از این جریان است. بد نیست اضافه کنم که حتی در طول جلسه، توزیع قهوه ادامه دارد. گرچه بیشتر به صفوف اول می دهند و چون برخی چند بار می خورند، ممکن است نوبت بعدی ها نشود اما استثنائاً در جبه دادن قهوه عمومی تر بود. به هر حال هرچه باشد اصل کرم شمری در همین جبه است. این قهوه سبب می شود تا خواب از سر افراد پریده شود و لو برای ده بیست دقیقه.

استاد دیگری را از مردمان اینجا دیدم که گفت در استانبول تدریس می کند. رسماً گفت که معاویه را به هیچ قبول ندارد چون او بود که اندیشه سیاسی اسلام را ذبح کرد. وی گفت: او نخستین شورشی بر امام رسمی و خلیفه رسمی است و ادامه داد: من یک سنی هستم اما رسماً این مطالب را در توبیتر می نویسم و حتی متهم به رافضی می شوم. او گفت من برترین صحابه را بعد از پیامبر(ص) امام علی می دانم و در این باره صریح هستم. ایشان گفت وهابی ها نه فقط از اهل بیت بلکه از پیغمبر هم خوششان نمی آید برای همین کمتر به مدینه می روند. یک مجله ای را هم چاپ ترکیه نشان داد که در مقاله ای از آن از نظام ایران به عنوان تنها نظام اسلامی در دنیا یاد کرده بود. نویسنده مقاله هم از وابستگان به دولت اردوغان بود. مجله بسیار زیبا، رنگی و شکیل بود .

بالاخره مجلس به اتمام رسید. همانجا نماز جماعت مختصری برگزار شد و آمدیم بیرون. آقای خلیف گفت که با هم برویم. چنین شد. وی که روحیات خاصی دارد و اهل رفاقت و دوستی است، مواجه با درخواست برخی از دوستانش در جبه شد که باید به منزل ما بیایید. این رفتن ولو در حد یک ورود و خوردن یک قهوه و خرما و میوه باید انجام می شد. راه افتادیم و در واقع از بقیه جدا شدیم. یک منزل رفتیم که همان وضعیت تکرار شد. باز کسی دیگر تلفن زد و اصرار کرد. آنجا هم رفتیم. نایب شهرداری جبه بود. رفتارش بسیار صمیمانه بود. به هر حال تا حوالی ساعت هشت و نیم آنجا بودیم. سپس حرکت کردیم. خلیف راه مستقیم را انتخاب کرد که از قناء گذشتیم و نه و نیم بود که به حائل رسیدیم.

بازدید از چند نقطه تاریخی حائل

از دکتر خلیف پرسیدم که آیا قلعه حائل مانده است یا خیر؟ برای پاسخ به سؤال من به حائل قدیم رفت. سه محله قدیمی در مرکز حائل بوده که قلعه اصلی حائل یعنی جایی که آل رشید در آن بوده اند به نام برزان شناخته شده و هنوز نیز کوچه ای به این نام هست. این برزان بهترین قلعه در شرق جزیره العرب بوده است. بخش کوچکی از دیوارهای آن و یکی دو مورد ستونهایی که برای دیده بانی در میان دیوارها می سازند وجود داشت. طبعاً وقتی صبحت از

اقامت حجاج و قافله ایرانی در کنار قلعه می شود مقصود همین محله است. استاد خلیف گفتند که به طور تقریبی محل استقرار کاروانهای ایرانی که گاه تا ۱۵ روز بلکه بیشتر اینجا بودند معلوم است.

در کنار برزان بازار مشاهد بود که مربوط به همان محله نجفی های مقیم اینجا و شیعیان بوده که قبلاً اشاره کردم. دو محله دیگر هم بود یکی مغیض و دیگری لبده. در کوچه های آن جا گردش کردیم. گویا دکتر کتابی در باره این بخش نوشته که زیر چاپ است. ایشان گفت که هنوز در اینجا خانه های قدیمی هست که بسیار زیبا، با صفا و پردرخت است. در یکی از آن ها باز بود و از دور معلوم بود جماعتی نشسته اند. ماشین را کناری گذاشته وارد شدیم. از نوع همان مجالس رجالی بود که دیده بودیم. کسی دکتر را نمی شناخت. نشستیم و گرم صحبت شدیم. وقتی فهمیدند که برای همین همایش حائل آمده ایم بیشتر توجه کردند. یکی پرسید که شما باغ فاطمه را هم دیده اید؟ مقصودش شهر حائط بود و گفتند که زمانی آقای هاشمی رفسنجانی آنجا را دید. این دومین بار در این سفر بود که کسی از مردم محلی یاد آن سفر می کرد و پیدا بود که عمیقاً در اینجا مورد توجه بوده است. آن ها همچنین با شنیدن این که من ایرانی هستم از همان بازار مشاهد یاد کردند. صحبت های متفرقه دیگری هم شد.

بالاخره برخاسته بیرون آمدیم. از آنجا به سمت کوه و منطقه سمراء رفتیم. کوهی که در کنار آن یک پارک تفریحی هم ساخته شده است. راهی به بالای کوه بود که از همان طریق بالا رفتیم. در قلعه آن جایی است که گفته می شود حاتم طائی آنجا آتش روشن می کرده تا میهمانانی که به این سمت می آیند راه را گم نکنند. در تابستان این آتش روشن است ولی ما که رفتیم و شب رسیدیم تاریک بود، اما تجهیزات روشن کردن به صورت یک جای بزرگ کاملاً روشن وجود داشت. از آن بالا شهرحائل کاملاً مشخص بود. بین شهر، این کوه و منطقه سمراء نهری به نام اُدیره هست که دو سه ماه در سال آب دارد ولی دو هفته است خشک شده، هر چند هنوز آب در گوشه و کنار آن هست. بخشی از حیات حائل باید مدیون این نهر باشد. اینجا با حفر ده، پانزده متر به آب می رسند و اگر واقعاً چنین باشد امتیاز بزرگی است. دو کوه اجأ و سلمی هم در دو سوی حائل هست و کوه اجأ از کوه های بسیار طولانی این منطقه به حساب می آید. این منطقه مجموعاً جبل شمر خوانده می شود و محل استقرار طایفه شمر است که تا عراق استمرار دارد و در آنجا هم فراوان هستند .

از منطقه سمراء عازم هتل شدیم. در راه توقفی در کنار همان مرکز تجاری که همایش آنجا برگزار می شود داشتیم. جالب است که این مرکز را مجاناً در اختیار همایش گذاشته اند. یک ساختمان هم در کنار مرکز تجاری بود که چندین سالن داشت. در آن هم باز بود. اینجا برای

استفاده های حاشیه ای است از جمله برگزاری جلسات و مجلس تفریح و انس. دقیقاً مطابق همان اخلاق عربی از نوع شمری آن. ساعت یازده و نیم شب بود که برگشتیم.

جلسه اختتامیه

صبح شنبه ۱۳اردیبهشت ساعت نه به سمت محل برگزاری همایش رفتیم. یک جلسه هست با شش سخنرانی که دو زن و چهار مرد حضور دارند. همه آن ها قرار است در باره وضعیت اجتماعی و اقتصادی حائل در نوشته های جهانگردان صحبت کنند. از میان اینها نوشته احمد شبعان استاد دانشگاه قصیم در باره فدک بود. او این منطقه را که از قرن چهارم به حائط معروف شده جزو حائل تلقی کرد که بعداً هم دو سه اعتراض به وی شد مبنی بر اینکه آنجا نزدیک حجاز است نه حائل. در باره نام گذاری آن، تاریخ قبل و بعد از اسلام آن سخن گفت و پیش از ورود به بیان جنبه های اقتصادی آن، اشاره ای هم به نزاع سر فدک کرد و همان حرف مشهور ابوبکر که گفت پیامبر فرموده ما چیزی به ارث نمی گذاریم. بعد هم در باره جنبه های زراعی آن گفت. این بحث در مداخلات ادامه یافت. جوانی اعتراض کرد که چرا این جنبه را مطرح کردید. بعد هم آیه «و ورث سلیمان داود» را خواند که معلوم بود حرف معروف اهل سنت را قبول ندارد. به هر حال شبعان از موقعیت ممتاز فدک سخن گفت و این که یک دُرّ تابناک در صحرا است. او گفت که می تواند یک نقطه سیاحتی خوبی هم باشد. خلاصه نوشته اش را در چند صفحه روی پرده انداخته بود که عکس گرفتم.

خانمی هم به نام مرام در باره نقش زنان در حائل در سفرنامه ها صحبت کرد که خوب بود و صدای رسایی داشت. ریاست جلسه را دکتر بسام داشت که خیلی آرام برخورد می کرد و برای همین، یک ساعتی به جلسه اضافه شد، چون هر کسی هرچه خواست صحبت کرد. مداخلات هم طولانی شد. یک زن دیگر هم گویا اشاره کرده بود که مثلاً در اینجا گرایش غیر سنی نبوده است. یک پیرمردی در مداخله صحبت کرد و گفت این طور نیست. اینجا مَشاهده بودند که بازاری داشتند و در دوره عبدالله و محمد رشید بودند و شیخی هم داشتند که نامش فلان بود. بعد از جلسه از او خواستم این چند سطر را بنویسد ننوشت، اما همان لحظه جوانی آمد و گفت: فرق آل سعود و آل رشید این است که آل سعود به لباس دین چسبیدند و آل رشید به قبیله تکیه کردند. آن ها اهل تسامح بودند و شیعه هم اینجا بود و قبرستان هایی هست که هم شیعه و هم سنی در آنجا دفن هستند. او می گفت هیچ منافرتی میان شیعه و سنی نبوده است، به خصوص که نصف شمری ها در عراق شیعه هستند.

آخرین مداخلات در بحث هم تمام شد و آقای نایف، رئیس نادی الادبی حائل که مرد بسیار مودبی است، سخنانی ایراد کرد و گفت: ما فکر می کنیم تنها با اکرام به شما ایمانمان

کامل می شود.

این همایش مجموعاً و با توجه به محدودیت موضوع، خوب برگزار شد. دوست ما خُلیف که خیلی زحمت کشیده، برای خودش که متخصص این موضوع بود حتی یک دقیقه وقت نگذاشت و گفت ما این را برای شما آماده کرده بودیم. خودمان که اینجا هستیم. به عکس ما که هر وقت مراسم می گذاریم سخنران اول خودمان هستیم!

در اینجا استادان فراوانی بودند که تمایل آمدن به ایران و برقراری تماس های علمی و فکری داشتند. صبح یکی از آن ها می گفت این سیاست به ما ستم کرده و اجازه نمی دهد که بین محققان کشورها ارتباط برقرار باشد .

بازدید از یک موزه

عصری حوالی ساعت سه و نیم همراه آقای دکتر خلیف بیرون رفتیم. هدف دیدن یک موزه اجتماعی بود. وقتی رسیدیم متوجه شدیم که موزه شخصی است. در این شهر حدود هفت هشت موزه شخصی هست و دولت موزه ای ندارد. این افراد با درست کردن موزه درآمدی هم برای خود درست می کنند. موزه بسیار قشنگی بود. بسیاری از اشیائی که زمانی خودمان دیده و دور ریخته بودیم در اینجا جمع شده بود. وسائل آشپزخانه، غرفه ای برای بنات یعنی دختران، حجره جایی که عروس را با زندگی جدید آشنا می کردند و به یک سنت محلی در اینجا باز می گردد. همین طور انواع وسائل روشنایی و بسیاری از چیزهای دیگر مانند نمره های قدیمی ماشین ها در سعودی.

به مرکز شهر آمدیم. جایی که قلعه برزان یعنی آل رشید بوده است. آقای خلیف محل سوق الایرانیین را نشان داد. ایرانی ها در رفتن یا بازگشت ده تا پانزده روز می ماندند و خرید و فروش داشتند. مرکز شهر شامل سه محله قدیمی است که برزان، مغیضه و لبده نام دارد. محل ایرانی ها پشت ساختمان مدرنی بود که تازگی به اسم سماح سنتر ساخته شده است. این ساختمان هم در جای مهم ترین چاه شهر بر پاست که آب بخش مهمی را تامین می کرده است. گاهی ماندن ایرانیها در اینجا برای پرداخت رسوم و مالیات بوده که اغلب از آن ناله می کنند. آن ها علاوه بر این به قبایل دیگر طول مسیر هم اخوه یا مخاوه می دادند. شاید به این معنا که پول مذکور سبب حمایت برادرانه می شده است.

جایی در وسط شهر یک قبرستان بزرگ، اما متروک است که قبور ایرانی ها نیز در آنجا بوده است. اشاراتی در این باره در سفرنامه ها هم هست. جبل بویضه در کنار آن، و اسم خیابان کنارش، شارع غطاط است. امکان ایستادن و ملاحظه کردن نبود. باز به مرکز شهر آمدیم. بازار

مشاهده را دقیقاً ملاحظه کردیم. اینها در وقت آمدن ۳۵ خانواده بوده و در نهایت به ۸۰ هم رسیده اند.

پرواز به جده و انجام عمره در مکه

تلاش کردم تا از حائل با ماشین به مدینه رفته و از آنجا محرماً به مکه بروم، اما این امکان فراهم نشد و عاقبت با همان پروازی که از قبل تعیین شده بود، صبح یکشنبه ۱۴ اردیبهشت از حائل به سمت جده حرکت کردم. ساعت نه و نیم رسیدم. از آنجا به کنسولگری ایران رفتم که دوستان عزیزم جناب آقای دکتر دهقانی و آقای احسن زمینه رفتن به مکه را فراهم کنند. خیلی محبت کردند. دیشب تا آخر شب با دکتر خلیف بودیم، اما صبح به دلیل آن که رفتن ما زود بود و ایشان در خواب، امکان خداحافظی فراهم نشد.

ناهار را با دوستان بودیم بعد از آن قدری استراحت کرده و مغرب پس از خواندن نماز با نذر، محرم شده به سمت مکه آمدم. ساعت هشت و نیم بود که به دارالهادی رسیدم. وسائل را گذشته به مسجد الحرام رفتم. اعمال تا ساعت یازده و اندی طول کشید. طبقه دومی که برای مطاف در داخل مسجد الحرام زده اند، از روز شنبه باز شده است. پیش از آن فقط یک طبقه بسیار بلند بود و برخی شبهه داشتند که طواف از آنجا برای ویلچری ها درست است یا خیر، اما اکنون طبقه میانی آن درست در میانه دیوار کعبه است و دیگر نباید شبهه ای باشد. در سال گذشته صدور چندین فتوا در این باره، معرکه آرائی شگفت ایجاد کرده بود. طرح های توسعه همچنان ادامه دارد و در بخش شرقی و شمالی تخریب های گسترده و بازسازی ها هست. ساعت دوازده بود که به هتل برگشتم. تا خداوند چه خواهد.

صبح روز دوشنبه ۱۵ اردیبهشت راهی مدینه منوره شدم. اوائل صبح، صبحانه را خدمت آقای حجت الاسلام و المسلمین خادمی بودم که بعثه رهبری را در مکه هدایت می کند. حضرت حجت الاسلام و المسلمین قاضی عسکر سفارش لازم را کرده بودند. از هر دو عزیز سپاسگزارم.

زیارت مدینه

ساعت نه و نیم راه افتادم. این نخستین بار است که روز این راه را می بینم. وقتی از جنوب به شمال می رویم، دهها بلکه صدها وادی وجود دارد که از شرق به غرب می آید. بسیاری از موارد پل زده اند. در داخل این وادی ها درختانی روییده که گهگاه سبزی هم دارد. در واقع نقاط آباد این مسیر چهار صد و اندی کیلومتر همین وادی هاست که گاه تبدیل به یک منطقه مسکونی مانند خلیص یا عسفان شده است. شاید خلیص بزرگترین آن هاست و دیدم که شعبه

ای هم از دانشگاه ملک عبدالعزیز جده در آنجا هم هست. خارهای مغیلان را هـم بـه وضـوح دیدم. درختانی که گاه تا دو متر هستند و شوک نامیده می شوند. این ها گاه به صـورت جنگلـی درهم هست و همان طور که در سفرنامه ها آمده مردم که سوار شتر بودند گاه پاهایشان به آن ها گیر کرده و خون آلود می شد. شعر سعدی را هم در باره راه کعبه و خار مغـیلان بـه یـاد داشـته باشید که فرمود: در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم / سرزنش ها گر کند خار مغیلان غم مخور. اینها همه مربوط به راه مکه و مدینه است. در راه، وادی فرع را هم دیدم که البته از جـاده اصلی جدا می شود. این منطقه سابقاً روستاهای شیعه نشین داشته و احتمال می دهم در حـال حاضر هم داشته باشد.

حوالی ساعت دو به مدینه رسیدم. به هتل جلنار رفتم که گفتند همـان گلنـار اسـت و فعـلاً بعثه ها در آنجا مستقر هستند. بعد از ناهار دقایقی استراحت کردم و ساعت سه پس از غسل به حرم مشرف شدم. تا ساعت پنج در حرم و بقیع بودم. نمـاز ظهـر و عصـر را در حـرم خوانـدم. همین طور زیارت نامه ها و نماز زیارت را. چون حـس مـی کـردم فقـط امـروز اینجـا هسـت، وضعم بهتر بود. به خاطر خلوتی چند عکس هم از طرفی که درب ورودی مرقد حضرت زهـرا (س) هست گرفتم. عمده آن که به اسم و رسم برای همه دعا کردم.

در بقیع داستانهای تکراری و برخورد با زائران ادامه دارد. یک جوان سفید رو که حدس مـی زنم از بوسنی یا مناطق مشابه است خیلی با شدت و حدت برخورد می کرد و گفـت همـه ایـن قبرها زمان عثمانی ها درآمده و قبل از آن نبوده است! ساعت شش برای زیارت حمزه عازم احد شدم. بسیار خلوت بود. تلق هایی را که برابر پنجره ها زده بودن، غالباً خرد شده و طبعاً این کـار توسط مردم انجام شده است .هنوز دو محافظ بود. مسجد بزرگ منطقه احد نیز پیشرفت زیادی کرده و سفت کاری آن تمام شده بود .

از آنجا راهی قبا شدیم. مغرب شده بود و سـفره هـای فراوانـی بـرای روزه داران کـه اغلـب افغانی و غیر عرب بودند پهن شده بود. تا اذان مغرب را سر دادند شروع به خوردن کردند. پـس از نماز مغرب. نماز عشاء را هم خواندیم و حرکت کردیم. ساعت یازدهم و نیم شب بود که بـه هتل دارالهادی در مکه رسیدم .

حدود ده کیلومتری شهر مکه، در کنار خیابان، بنای چهار دیواری حدوداً دویست متری هست که در آن به سمت شهر مکه و بنا تا لب خیابان ادامه یافته است. اینجا مقبره میمونه همسر رسول خدا(ص) است که از خرابی مصون مانده و ظاهراً بنای حفظ آن را دارند.

خرید چند کتاب در مکه

امروز سه شنبه ۱۶ اردیبهشت ساعت نه و نیم به مکتبه اسدی رفتم. جایی که همیشه بخش

عمده کتابهایمان را تهیه می کنیم. چندین کتاب جدید ضد شیعه بود که گرفتم. یکی با عنوان مبدأ التقیه بین اهل السنه و الشیعه الامامیه (نوشته احمد قوشتی عبدالرحیم، چاپ ۲۰۱۴) از مؤسسه التاصیل بود که از مؤسسات روشنفکری اینجاست و به تازگی کتابهای زیادی منتشر می کند. کتاب دیگری با عنوان عقلنهٔ الاسطوره: قراءهٔ نقدیهٔ للتناقض المنهجی فی اصول العقیدهٔ الشیعه الاثنی عشریه: الغیبه الکبری نموذجا از عبدالله بن نافع الدعجانی است که از مؤسسه ای به نام التکوین است. این کتاب سال ۲۰۱۴ منتشر شده است. کتاب دیگری با عنوان وحدویه العلمانی و الدینی عند الشیعی (چاپ ۲۰۱۳) نقدی است بر کتاب حسن العلوی با عنوان عمر و التشیع از طه حامد الدلیمی که اخیراً آثار دیگری هم علیه شیعه دارد. یکی از آن ها کتابی با عنوان نکاح المتعه: نظرهٔ قرانیهٔ جدیده(چاپ ۲۰۱۳) است که آن را هم امروز گرفتم. کتاب های او را انتشاراتی با عنوان دارالجزیره چاپ می کند .

یک کتاب هم گرفتم در مورد بیت خدیجه، که به صورت رحلی درآمده، همراه با تصاویر و بسیار زیبا چاپ ۲۰۱۳. نامش دار السیده خدیجه بنت خویلد که نویسنده آن احمد زکی یمانی وزیر نفت اسبق عربستان است. کتابی رحلی شامل تحقیق و متن. داستان خانه خدیجه به دلیل واقع شدن آن در محوطه بیرون مروه آن هم در نقطه ای بسیار دردناک است. کتابهای دیگری هم بود که باید در ماه شعبان تهیه کنیم. از همانجا به محل مرکز دراسات مکهٔ المکرمه رفتم. ساختمان بزرگی داشت. اینجا شعبه ای از موسسه الداره است که در ریاض قرار دارد. قبلاً هم اشاره کردم که اینها در حال نگارش موسوعه الحج هستند. آقای زهرانی که من با او ملاقات کردم گفت که اینجا بیشتر کارهای هماهنگی انجام می شود. الداره موسسه رسمی تاریخ نگاری سعودی است و بالغ بر صدها عنوان کتاب چاپ کرده است. عکسی هم از بیرون ساختمان گرفتم و به هتل برگشتم .

کتابی هم گرفتم با عنوان موقف شیخ الاسلام ابن تیمیه من النواصب از عمر بن صالح القرموشی باز هم چاپ ۲۰۱۴ و از همان مرکز التاصیل. یک کتاب مفصل دیگر هم در باره ابن تیمیه و دیدگاه های معرفتی او بود که سنگین بود و فعلاً جدا گذاشتم تا اگر سفری دیگر آمدم تهیه کنم. کتاب دیگری هم با عنوان احادیث الفتن و الملاحم و اشراط الساعه المتعلقهٔ بالشام (سوریهٔ)، کاری از موسسه الدرر السنیه. جالب است که این کتاب به همان احادیث ظهور و قصه های سفیانی و مسائل مربوط به شام پرداخته است، روایاتی که این اواخر مورد استفاده موافقان و مخالفان ماجراهای سوریه بوده است. اسباب تاسف است که مسلمانان این اندازه ساده اندیش هستند.

قرار است امشب با پرواز ایران ایر راهی ایران شوم. الان که این مطالب را می نویسم آخرین

ساعات اقامت در مکه و بعد از انجام طواف وداع است. سعی کردم به یاد همه دوستان باشم. در این نوشته تمام تلاشم این بود تا گزارش نسبتاً جامعی از این همایش بدهم. خدای را بر نگارش این امر شاکرم. از تمام دوستان به خصوص آقای خلیف الشمری که زمینه این سفر را فراهم کرد و دوستانی که در جده، مکه و مدینه به بنده یاری رساندند سپاسگزارم.

کتابی در باره خانه حضرت خدیجه در مکه

چه کسی فکر می کرد **احمد زکی یمانی** وزیر نفت اسبق عربستان سعودی که زمانی در دهه نخست پس از پیروزی انقلاب، شنیدن نامش در میان ما، احساس متفاوتی را ایجاد می کرد، وارد کار روی نسخه های خطی شود و مؤسسه الفرقان را تاسیس کند و موسوعهٔ الحرمین الشریفین تدوین نماید و حالا هم کتابی در باره خانه حضرت خدیجه(س) بنگارد؛ خانه ای که سیده خدیجه در آن اسلام آورد و در آنجا وحی بر رسول(ص) فرمود آمد و از آنجا به معراج رفت.

این اثر با عنوان دارالسیدهٔ خدیجه بنت خویلد فی مکهٔ المکرمه کتاب بسیار با ارزشی است؛ اثری منحصر به فرد در باره محل خانه حضرت خدیجه.

شاید لازم باشد به اجمال بگویم محیط بیرون مسعی، جایی برابر مروه، تا عمق تونل امام علی(ع) محلی است که به شعب ابی طالب نامیده می شده و تاکنون نیز می شود. در اینجا خانه های هاشمیان بود، از جمله خانه ای که در آن رسول بدنیا آمد، همین جا واقع شده است. خانه ابوطالب و خانه های فراوان دیگری از عباس و جز او در اینجا بوده که همگی در گذر زمان تخریب شده است.

از این خانه ها، تنها جای تولد رسول خدا (ص) بنایی در حدود ۵۰ سال قبل به عنوان کتابخانه ساخته شد که مانده است.

درست میان این بنا و دیوار مسعی، در نزدیکی مروه، خانه حضرت خدیجه بوده و بنایی داشته و زمانی زیارتگاه حاجیان بوده است. این بنا که تا این اواخر یعنی قبل از توسعه این نواحی در اوائل عهد فهد برجای بوده، البته بنای تازه ای به عنوان دارتحفیظ القرآن، به طور کامل تخریب شده است. همان زمان، یعنی سال ۱۴۱۰ ق بناهای زیرین آن مکشوف و با ماسه پر شده و روی آن راهروی عمومی که همان شیب تند انتهای بازار معروف به ابوسفیان در ورود به محوطه بیرون مسعی است، ساخته شده است. شاید بخشی هم در قسمت .... افتاده باشد که بنده دقیق نمی دانم.

اکنون یک تحقیق مفصل تاریخی در باره این خانه توسط زکی یمانی ـ همان وزیر نفت

اسبق عربستان _ طبعاً با کمک پژوهشگران مرکز الفرقان در جده صورت گرفته است.

این کتاب که مؤلف آن خود زکی یمانی است، سال گذشته ۲۰۱۳ / ۱۴۳۴ در قطع رحلی، با کاغذ گلاسه و چاپی نفیس در ۱۷۰ صفحه منتشر شده است. ۴۲ تصویر، ۲۶ شکل و رسم و ۳ نقشه در این کتاب آمده که آن را نفیس تر کرده است. از صفحه ۱۴۳ تا ۱۶۷ فهرست راهنماست که آن هم بسیار سودمند تهیه شده است. تقریباً صفحه ای نیست که با عکس یا نقشه و رسمی همراه با توضیحات عرضه نشده باشد.

در پایان کتاب نتایج این پژوهش در ۱۲ نکته آمده است

این که حضرت خدیجه دو خانه داشته است. یکی که پیش از ازدواج با رسول (ص) بوده و در محله بنی اسد بن عبدالعزیز قرار داشته و در سکه حزامیه واقع بوده است؛ و خانه دوم که موضوع بحث این کتاب است و در محله عبدشمس در منطقه شمال شرقی مسجد الحرام در جنوب غربی محله بنی هاشم قرار داشته است.

این تحقیق نشان می دهد که این خانه که در زقاق الحجر یا عطارین قرار داشته همان جایی بوده که رسول(ص) با خدیجه زندگی می کرده اند و فرزندانشان هم همانجا بدنیا آمده بودند. این خانه از روزگار معاویه به این سوی مسجد بوده تا آن که در اواسط قرن چهاردهم هجری زیر خاک می رود.

۱. در طول قرون، تغییراتی در این بنا رخ داده است، از زمانی که به دستور معاویه مسجد شده تا تغییرات داخلی و زمانی که نام های مختلف به آن زقاق یا کوچه داده شده است.
۲. پس از قرن نهم، اسامی خاصی به برخی از اتاق های خانه داده شده است. از جمله به حجره قبۀ الوحی، حجره سیده خدیجه نامیده شده است. چنان که بر محلی که مختبأ بوده عنوان قبۀ الوحی یا مصلای رسول داده شده است. البته حجره مولد فاطمه(س) همان نام خود را حفظ و البته در سمت جنوب و شمال غرب این حجره توسعه پیدا کرده است.
۳. این خانه از روزگار معاویه تا زمان ملک عبدالعزیز موقوفه بوده و این تا عهد شیخ عباس قطان شهردار مکه ادامه داشت و وی در آنجا بنایی به عنوان مرکز حفظ قرآن ساخته است.
۴. از این پژوهش بدست می آید که در طول قرون امرا، خلفا و سلاطین به این خانه توجه داشته و همواره در ترمیم و تجدید آن تلاش کرده اند. گاهی این اقدامات توسط شیوخ حرم به نیابت از سلاطین انجام می شده است.

۵. جایی به عنوان مربد فاطمه، در کنار این خانه، موقوفه بیت سیده خدیجه بوده، و توسط ناصر عباسی وقف شده تا از حاصل درآمد آن برای ترمیم خانه استفاده شود.
۶. احدی از علمای اوائل دوره اسلامی زیارت اماکن تاریخی در مکه مکرمه را انکار نکرده است، آثاری که به رسول الله(ص) انتساب دارد، از آن جمله همین خانه حضرت خدیجه است. از جمله این سخن قاضی عیاض که نوشته است: شایسته است تا جاهایی که با وحی و نزول قرآن آباد شده و جبرئیل و میکائیل به آنجا رفت و آمد دارند .... عرصه شان وسعت یابد و زمین و دیوارشان بوسیده شود.
۷. یک فصل خاص به وصف سفرنامه نویسان از خانه حضرت خدیجه(س) اختصاص داده شده است. در این فصل به برخی از اشتباهات آن ها از جمله این که مثلاً حسن و حسین (ع) آنجا به دنیا آمده اند و نکات غلط دیگر پرداخته شده است.
۸. در حفاری هایی که در این بخش در سال ۱۴۱۰ / ۱۹۸۹ صورت گرفت، دقیقاً جای آن، مطابق آنچه که بتنونی در سفرنامه اش درباره این بنا نوشته، از زیر خاک درآمد. البته بتنونی اشتباهاتی در نام گذاری برخی از حجرات دارد مثل آن که حجره ای را حجره وفود نامیده! یا جایی را محل تجارت حضرت خدیجه! اما در باره محل آن تردیدی نیست.
۹. این پژوهش حاوی شماری از اسناد، عکسها و نقشه هایی است که اختصاص به دار سیده خدیجه دارد و برای اولین بار انتشار می یابد.
۱۰. در این بررسی برای نخستین بار گزارش فاسی از این خانه مورد تحلیل قرار گرفته که مربوط به قرن نهم هجری است. گزارش وی حاوی جزئیات جالبی است که تمام اینها با مقیاس های امروزی مورد بررسی قرار گرفته است. در این بخش تلاش شده تا صورتی نزدیک به واقع از این خانه ارائه شود.

یادآوری سه نکته

الف: همان طور که از مطالب بالا بدست می آید، زکی یمانی و مؤسسه او به هیچ روی با باورهای رایج وهابی در باره نادرست بودن تبرک موافق نیستند و این کتاب هم دقیقاً به این منظور تالیف یافته که نشان دهد تبرک به آثار رسول خدا(ص) هیچ اشکالی ندارد. این نوعی رقابت داخلی است که در عربستان وجود دارد.

ب: دیگر این که متاسفانه فهرست منابع کتاب یکجا عرضه نشده تا ببینیم آیا همه منابعی که مطالبی در باره خانه حضرت خدیجه دارد به خصوص در آثار شیعی، مورد استفاده قرار گرفته است یا نه. تا آنجا که به حواشی انتهای برخی از فصول مراجعه شد، از

روایات موجود در آثار شیعی عربی کهن استفاده نشده است.

ج: همچنین اطلاعات جالبی درباره این منزل در سفرنامه های فارسی وجود دارد که آن ها هم دیده نشده است. از جمله رحمت الله بخارایی در سال ۱۳۰۳ در این باره نوشته است: و روز سه شنبه اوّل ماه ذی الحجّه رفتیم به زیارت منزل مبارک حضرت رسالت پناه ـ صلّی الله علیه و آله و سلم ـ در دامنه کوه ابوقبیس نزد راسته خرده فروشی واقع شده، و مولد و منشأ آن جناب بوده و در آنجا خانه‌ای است که منزل جناب خدیجة کبری و مولد حضرت فاطمه زهرا ـ رضی الله عنهما ـ و سالها آن حضرت با جناب خدیجه در آنجا بوده و آن محله را سوق اللیل نیز می‌نامند،... و در اینجای جای دست آس حضرت فاطمه ـ علیها السلام ـ و جای وضوی حضرت ختمی مآب ـ علیه السلام ـ و هر کدام قدری عمق دارد.

در سفرنامه منظومی از دوره ناصرالدین شاهی، گزارش دقیقی از این خانه داده شده است:

از آنجا برفتیم با یاوران	سرایی که بودی خدیجه در آن
نهاده چو در هشتِ آن خانه پا	نشسته همه خادمان جا به جا
از آنجا سه پله برفتیم زیر	حیاطی بسی دلکش و دلپذیر
ز مرمر همه فرش گشته زمین	در آنجا اتاقی چو خلد برین
میانش یکی قبه ای همچو ماه	تولدگه جای خیر النساء
همه پرده مخمل آویخته	به زر سرو و گل اندرو دوخته
به حسرت نشستیم در آنجا همه	که اینجا بشستند تن فاطمه

طبعاً گزارش های دیگر هم از این خانه در آثار فارسی سفرنامه ای وجود دارد که باید همه استخراج شده و به مطالب این کتاب افزوده شود.

سفرنامه عمره

(خرداد ۱۳۹۳)

از حرکت تا استقرار در مدینه

ساعت ۱۰ شب روز یکشنبه ۱۸ خرداد به ترمینال شماره ۲ فرودگاه مهرآباد آمدم و با شماری از رفقای قدیم و جدید آشنا شدم. آقا سجاد که این چند سال ما را به فرودگاه می رساند، امسال هم ما را به فرودگاه رساند، دقایقی ایستاد و رفت. دوستان حاضر بودند. در کنار آنها در صف تحویل ساکها ایستادیم. به تدریج صف جلو رفت و ساکها تحویل شد. بلیط ها قبلا شماره زده شده بود. هواپیمای سعودی دو طبقه بود و ما در انتهای طبقه اول جای گرفتیم. روی یک صندلی خراب که عقب افتاده بود و تا آخر ما را اذیت کرد. درخواست کردم درست کنند که کسی محل نگذاشت. پرواز ساعت نیم بعد از نصف شب و در واقع، صبح روز دوشنبه بود. بنده از همان زمان که نشستم خوابیدم و اصلاً متوجه نشدم کی پرواز کرد. ظاهراً با نیم ساعتی تاخیر پرواز کرده بود. وقتی بیدار شدم که شام آوردند. خوردم و باز خوابیدم. حس کردم خیلی سر و صدا هست. گویی هواپیما در جاده خاکی راه می رفت! لحظه ای بیدار شدم دیدم همه را سکوت گرفته است. ترجیحاً خوابیدم تا متوجه چیزی نشوم. بالاخره هواپیما نشست و به اجبار خواب را کنار گذاشته برخاستیم. وقتی وارد سالن شدم، حس کردم همه چیز تغییر کرده است. فضا وسیع تر و تعداد گیت های مهر گذرنامه بیشتر شده بود. اینجا طی سالهای قبل تا ۲ ساعت هم ایستاده بودیم. امشب یک ربع هم نشد. نگران ساکها بودم که چند کتاب در آنها بود. اما هیچ بازرسی نامعمولی نشد و فقط ساکها از دستگاه چک عبور داده شد. قبلاً همه ساکها را روی زمین می ریختند امسال مثل دیگر نقاط روی نقاله بود و آمد و برداشتیم. تعجب بود. مأموران مهر گذرنامه هم هیچ کدام لباس نظامی نداشتند. بیرون آمدیم. اتوبوسها آماده بود و این بار بنده جزو نخستین افرادی بودم که شانس رو کرده و زودتر از همه بیرون آمدم. باید می ایستادم تا اتوبوس پر شود که شد. تقریباً همه دوستان ما بودند. مقصود هتل رمادا قبله واقع در جنوب مسجد النبی (ص) بود. طبقه هشتم اتاق های دوستان ما بود و اتاق ما ۸۰۸. به نظرم جای مناسبی بود. اولین چیزی که چک کردم اینترنت بود که نداشت.

نخستین نماز و زیارت

ساعت چهار صبح بود. فکر کردم اذان چهار و نیم است. وقتی در ساعت چهار و پنج دقیقه اذان گفت، تصور کردم اذان تهجد است، اما چنین نبود بلکه اذان اصلی بود. غسل زیارت کرده آماده رفتن به مسجد شدم. صدای اقامه برخاست. ساعت چهار و نیم شده بود. به رکعت دوم رسیدم. بازارچه ای که در طول خط جنوبی مسجد ساخته اند سه چهار سالی است تعطیل شده و آشفته به نظر می رسد. این خط بازار بین هتل ما و مسجد است. از آنجا رد شده و وارد فضای نزدیک به مسجد شدم. صفوف نماز به موازات امام جماعت تا غرب مسجد آمده بود. جایی که من ایستادم. حذیفی نماز را می خواند. بنده آخر صف ایستادم. وقتی به جلو نگاه می کردم دو دسته زائر بود. دسته ای که جنب و جوش داشتند تا به بخشی از نماز برسند و دسته ای که خیلی آرام از غرب به سمت شرق مسجد می رفتند. بسیار آرام و خونسرد. ایرانی ها. اصلاً توجهی به دیگران نداشتند. هرچند تعدادشان اندک بود. داستان دمپایی ها همچنان شگفت است. هر کسی آمد از قبلی را عقب زد و از خودش را اضافه کرد. نماز که تمام شد صدها جفت دمپایی در انتهای صف جمع شده بود که من بزحمت از خود را پیدا کردم. پس از آن وارد مسجد شده نمازم را خواندم و از جلوی مسجد همراه جمعیت به آرامی خارج شدم. بیرون برابر گنبد سبز ایستادم و زیارت نامه خواندم. بیشتر زوار رو به سمت حرم رسول (ص) دعا می خواندند و البته از این منع شده و به آنها توصیه می شد رو به قبله بایستند. کسی گوش نمی داد. زیارت حضرت رسول (ص) و فاطمه زهرا (ص) را خواندم. برای کسانی که التماس دعا گفته بودند دعا کردم و سپس راهی بقیع شدم. بیرون بقیع، جمعیت ایرانی موج می زد. علاوه، جمعیت فروشنده ها با چرخهای خود یا اجناسی که روی زمین پهن کرده بودند بسیار فراوان بودند. آنها اکثراً به فارسی قیمت را می گفتند. پنج تومان یعنی پنج هزار تومان و مانند آن. بیشتر آنها روسری، لباسهای ارزان و وسائل تزیینی بسیار کم قیمت بود.

جمعیت داخل بقیع بسیار زیاد و اکثراً غیر ایرانی بود. ماموران هم حضور داشتند و از باز کردن کتاب منع می کردند. گرچه کمتر کسی گوش می داد. مرتب هم گفته می شود قبرها مشخص نیست. معلوم نیست. بیشتر این جملات فارسی هم ادا می شد. بعد از زیارت بیرون آمده به سمت هتل راه افتادم. زنی بچه به بغل آمده پول می خواست. گفتم پولی ندارم. به فارسی گفت: پول ایرانی بده! البته من هیچ همراه نداشتم.

فضای سمت جنوب مسجد، در صبحگاه، نیم ساعتی قبل از طلوع، بسیار بسیار زیبا بود. دسته هایی از زائران ترک در این نواحی نشسته مشغول دعا بودند. به هتل رمادا که نزدیک مسجد غمامه است، برگشتم. صبحانه حاضر نبود، چون قدری زود بود. اندکی بعد صبحانه هم

حاضر شد. خوردم و خوابیدم. دو ساعت بعد برخاسته سری به اطراف زدم. در طبقه همکف اینترنت لپ تاپ وصل شد. اخبار ایران را دیدم. ایمیل ها را چک کردم. باید به سراغ رساله «زراع مدینه» بروم و ان شاءالله در روزهایی که در اینجا هستم این رساله کوچک را آماده کنم.

امسال روحانی کاروان ما جناب آقای حجت الاسلام و المسلمین محمد حسین فلاح زاده است. ایشان یک موسسه موضوع شناسی فقهی در قم دارد که به مسائل حج هم زیاد مربوط است. امسال عنایت خاصی دارد که این کارها هم انجام شود. ظهر فرصتی شد تا چند صفحه ای از رساله زراع مدینه را مرور و اصلاح کنم.

بازدید از مسجد شجره و آبار علی (ع)

عصری همراه آقای فلاح زاده، حوالی ساعت پنج به طرف مسجد شجره رفتیم. مسیر رفت ما از سمت میدان عنبریه و جاده قدیم به سمت مکه بود. این مسیر در نهایت به مسجد شجره منتهی می شود. در کنار این راه که سمت غربی وادی عقیق است، بنای قدیمی هست که گفته می شود قصر عروة بن زبیر است.

راه دیگر که در سمت شرقی است، مسیر قباست که آن هم به سمت مسجد شجره می رود. ما بین اینها، بخش های توسعه یافته شهر مدینه است که اغلب به هم متصل شده اما هنوز هم بخش های غیر مسکونی وجود دارد. این مسیر از روی وادی عقیق عبور می کند که از سمت جنوب به شمال یعنی احد می رسد. در مسیر رفت، در یک منطقه مسکونی جدید چند عرب را دیدیم که صندلی گذاشته نشسته‌اند. نزدیک رفتیم. نشستیم. قهوه تعارف کردند که با خرما خوردیم. در باره منطقه البیداء سوال کردیم که اشاره به منطقه بیداء که در همین مسیر بودند کردند. یکی از آنها گفت که این محله پنج سالی است که درست شده است. یک نفر که پیرتر بود از مطوفی های قدیم مدینه یاد کرد که مسوول حجاج ایران بودند.

وارد منطقه مسجد شجره شدیم. به داخل محدوده مسجد رفتیم. پروژه بسیار بزرگ و زیبایی است که البته هر سال می دیدم اما اکنون چون خلوت تر است زیباتر به نظر می آمد. در فاصله چند صد متری مسجد، آبار علی است، جایی که چاه های آب بوده و هنوز نیز هست. دست کم در سه باغچه مانند که دیوار اطراف آنها بود، چاه ها همچنان فعال است. کنار یکی از آنها که اصلی‌تر و میانی‌تر است، مسجدی هم ساخته بودند که روی دیوار نوشته شده بود مسجد السبیل، اما تابلوی مسجد عمر بن الخطاب روی آن زده بودند. در واقع در میان آبار علی، نامیدن یک مسجد به این نام، جالب به نظر می آمد! در این منطقه درختان بزرگی هست که باید همان درخت هایی باشد که سبب شده است تا این منطقه به نام مسجد شجره نامیده می شود. عکسهای فراوانی گرفتیم.

در ضمن یکی دو سال گذشته، تابلوهای بزرگی در بخش وسیعی این منطقه نصب شده که حدود حرم مدینه را مشخص می کند. این تابلوها که به تقلید از همان تابلوهای حرم مکه به عنوان بدایة الحرم و نهایة الحرم نام گذاری شده به طور مفصل منطقه ای را که بر اساس روایات به عنوان حرم مدینه معرفی شده، پوشش داده است. در مسیر بازگشت از سمت مسجد قبلتین به سوی منطقه فتح و خندق آمده و به سمت هتل آمدیم. نماز مغرب خوانده شده بود. به حرم مشرف شده، نماز مغرب و عشاء را خوانده زیارت کردیم و به هتل برگشتیم.

امشب را در هتل ماندم و پس از شام مشغول کار روی رساله ذراع مدینه شدم. امروز که ما مشغول آبار علی و خواب بودیم، دوست ما آقای مهدوی سری به مکتبة الرشد زده و کتابهای مهمی خریداری کرده است. از جمله یک دوره تفسیر بیست جلدی که مدتها بود به دنبال آن می گشت و کاری است از استادان دانشگاه شارجه، و اساس آن روی تفسیر موضوعی است. ایشان گفت کتاب مفصلی هم در دفاع از بنی امیه دیده که باید امروز سری بزنیم. تفسیر ابوعبید قاسم بن سلام هم از متون گردآوی و منتشر شده است. همین طور تفسیر زید بن اسلم. اول صبحی (سه شنبه۲۰ خرداد) آقای مهدوی راد در زد و آمد و گلایه که دیروز کجا بودید و اینها را خریداری کردم. چنان از دیدن این کتاب ها سرکیف شده بود که حد و حصر نداشت.

زیارت مشربه ام ابراهیم، مسجد فضیخ و قبا

صبح سه شنبه ساعت هشت همراه آقای فلاح زاده و دو دوست دیگر به سمت مشربه ام‌ابراهیم رفتیم. دیوار بلند و تابلوی مقبره. کنار آن هم، در زمینی که اکنون هست و نزدیکتر به خیابان، مسجدی بود که همچنان زمین باقی مانده است.

از آنجا به سمت مسجد فضیح رفتیم. میدانگاه کوچکی است. جایی که روزگاری مسجد بود، مسجدی که از معتبرترین مساجد متبرک مدینه به شمار می آید. ویران کردند. منطقه به همان شکل مانده و اطراف آن چند باغ و خانه هست. از آنجا به سمت قبا رفتیم. پس از آن به مسجد جمعه آمدیم. برابر در ورودی که قبل از بیست سال خیابان کوچکی بود، اکنون یک بلوار بزرگ است. مسجد جمعه و قبا تقریباً در یک زمان ساخته شده و بسیار شیک و زیبا بنا شده است. سری هم به مسجد رد شمس زدیم. از کنار مسجد قبا، وقتی مسجد دست راست است جلوتر می آییم، سر پل بزرگ، یک خروجی کنار پل دارد که وقتی وارد آن شویم روبرو، مقبره ای هست با دیوارهای بلند، که دورتادور آن دیوار با یک در بسته هست. تابلوی مقبره هم دارد. روی دیوارهای آن چیزهای زیادی نوشته شده که همه با رنگ مشکی پوشانده شده است. از آنجا برگشته به سمت شهر آمدیم. از کنار مسجد الاجابه و مسجد ابوذر گذشتیم. موقعیت دقیق آنها ملاحظه شد.

نخستین خرید کتاب و معرفی برخی از تازه ها

پس از آن وارد خیابان ابوذر شدیم. بعد از چهارراه اول، سمت راست جاده، دو کتابفروشی به نام های مغامسی و الرشد هست. الرشد ناشر بزرگ و قدیمی است. مغامسی هم قدیمی است و گفتند که شعبه بزرگتری در شارع سلطانه زده است. پیش از بنده، آقایان مهدوی راد، مهریزی، و عابدی آنجا بودند. تعدادی کتاب تازه و برخی از کتابهای کهنه را خریداری کردم. در میان کتابهای تازه، اثری با عنوان نقد الحدیث عند الشیعة الامامیة الاثنی عشریه از مجدی بن عوض الجارحی بود. حجم آن ۶۸۴ صفحه است. کتاب به شیعیان پژوهشگر و سنیانی که فریب شیعیان را خورده اند تقدیم شده است! فصل سوم این کتاب «اثر التشیع فی الروایه» است که مروری بر بحث اتهام به تشیع و تضعیف راویان شیعی در منابع سنی دارد (صص ۱۶۱ ـ ۲۲۴).

شماره جدیدی از مجله البیان هم آمده بود که مقالاتی در باره ایران و تشیع داشت. ناصر القفاری نویسنده کتاب سه جلدی اصول المذهب الشیعی، مقاله ای با عنوان «الحوار غیر المجدی مع الروافض حول مفتریاتهم علی الصحابه» دارد به این معنا که گفتگوی بی فایده با روافض در باره اتهاماتشان به صحابه. مجله یاد شده، مقاله ای هم در باره انتخابات عراق دارد با عنوان «الانتخابات العراقیه و التشتت السنی». مقاله ای هم در باره حرب المیاه علی الانبار که مربوط به جنگ داعش با دولت عراق در فلوجه است. مقاله ای هم با عنوان «الصهاینه: البرنامج النووی الایرانی یستهدف الخلیج». به نظرم این مجله به طور مداوم باید در ایران در مراکز فکری مورد توجه قرار گیرد. در سری آثار سیاسی علیه افراطی گری سنی کتابچه ای هم با عنوان الاحادیث الواردة فی تحریم دماء المسلمین و المعاهدین از جمعان احمد الزهرانی توسط دارالمیمنه منتشر شده است. کتابی هم با عنوان اوراق ایرانیه از عبدالستار الراوی از موسسه «العصر» منتشر شده که البته از سال ۲۰۱۲ است. این کتاب در حجم ۲۷۰ صفحه به تجربه های عملی و تاریخی جمهوری اسلامی از دولت بنی صدر، رهبری آیت الله خامنه ای پس از ریاست جمهوری، دولت رفسنجانی، حوزه و جامعه، و انجمن حجتیه و بازگشت آن پرداخته است. امروز ظهر را به هتل موامبیک رفتیم و همراه دوستان ناهار را صرف کردیم. آقایان: شهرستانی، حسینی بوشهری، مقتدایی، غروی، نقیبی، فلاح زاده، مهدوی راد، معراجی، عابدی، مهریزی، و نیز شماری از دوستان دیگر مانند شیخ حلیم حاضر بودند. شیخ حلیم سابقاً دفتر آیت الله سیستانی در زینبیه را اداره می کرد. در سالهای درگیری به لبنان رفت، اخیراً گفت که ماهی سه چهار روز به دفتر سوریه می آید. کمکهای مالی نسبتاً منظمی به شیعیان در نواحی مختلف زینبیه، حی الامین و برخی از روستاهای محاصره شده شیعی در حلب دارند.

ایشان گفت: اوضاع بالنسبه آرام است و دیگر حمله ای به این مناطق صورت نمی گیرد.

امروز اخبار بدی از عراق رسید. اوضاع وخیم تر شده و نیروهای داعش بخشهای بیشتری از استادن موصل و کرکوک را تصرف کرده اند. علمای نجف اطلاعیه ای صادر کرده اند. در ایران هم آقای آیت الله صافی اطلاعیه داده است. نگرانی رو به فزونی است. عصری بیشتر مشغول رساله بودم. ساعتی قبل از مغرب خدمت آقای شهرستانی رفتم. سید انس هم آمده بود. گفتگوهای دوستانه شد. خیلی لاغر شده است. بعد از آن هم جلسه کاری مختصری برای خرید کتاب داشتیم. برای نماز مغرب حرم مشرف شدیم. تا نزدیکی عشاء نشستیم. از کتیبه «حد مسجد النبی علیه السلام» عکسی گرفتم. این کتیبه، حدود مسجد قدیم را نشان می دهد. شام را هتل خوردیم و در محفل شبانه دوستان در هتل موافبیک شرکت کردیم. ساعت یازده و نیم برگشتیم. باز ساعتی در اتاق با دوستان مشغول صحبت بودیم.

امروز وقتی از انتهای بقیع به سمت مسجد الاجابه می رفتم دریافتم که در شرق مسجد، صحن بیرونی آن که معمولاً سقف متحرک می زنند، در حال توسعه تا فندق الدخیل و فندق دله قدیم است. این قسمت، در شرق مسجد و در حاشیه دیوار بقیع واقع شده است. شکل نهایی آن را نمی فهمم، اما معلوم است که فضای اطراف مسجد با همان سقف های چتری در حال توسعه است. به نظر می رسد مسجد در وسط یک مربع قرار گرفت و اطراف آن را هتل های بزرگ گرفته است. این طرح در حال کامل شدن است.

یادی از مرحوم شریعتی!

یکی از زایران کاروان ما آقای حسن متقی است. ایشان از همکاران مرحوم محمد منتظری، پیش و پس از انقلاب بوده است. همان روز اول که ایشان را دیدم، اشاره کردند که جایی در کتاب «جریانها» به نام مستعار ایشان «سعید» اشاره کرده ام. آن اشاره این است: «در خاطرات احمدعلی بابایی هم مطالبی در باره آمدن شخصی با نام مستعار سعید از طرف شیخ محمد منتظری برای بردن دکتر شریعتی به خارج از کشور، آن هم از طریق افغانستان نقل شده است. در این گزارش، بابایی می گوید که زمینه دیدار او را با دکتر فراهم کرده و دیگر دخالتی در کار نداشتم. سپس می افزاید: «او آن روز با دکتر صحبت کرده، دکتر دیداری داشته باشد... آنچه آن جوان توضیحات داده، دکتر بی جواب گذاشته و به گونه ای به بعد محول کرده. جوان آزرده و غیر آزرده، رفت که دو سه ماه دیگر برگردد و با موافقت دیگر، مواجه و ترتیب کار را بدهد...» بنگرید: طرحی از یك زندگی، ج ۲، ص ۳۲٤.

این مطلبی است که من آنجا به نقل از احمد علی بابایی نوشته‌ام. حالا معلوم شد که آن جوان همین آقای متقی بوده و در واقع آقای «سعید» کسی جز آقای حسن [محمد حسین]

متقی از همکاران مرحوم محمد منتظری و جزو گروه ایشان نیست. روز چهارشنبه 21خرداد ۹۳ فرصتی دست تا در باره آن ماجرا با ایشان گفتگویی داشته باشم.

ایشان در توضیح آن خاطره فرمودند: مرحوم محمد که آن موقع لبنان بود از من خواست به ایران بروم. چون شرایط من عادی تر بود. قرار این بود که برای خارج کردن برخی از افراد تحت تعقیب تلاش کنیم. یکی از آنها مرحوم شریعتی بود که تازه از زندان آزاد شده بود، اما تحت کنترل بود. روش ما این بود که مرحوم محمد، پاسپورت مهر خورده عربی تهیه می‌کرد، اما جای عکس در آن خالی بود. این پاسپورت ها مهر ورود به ایران داشت. وقتی به ایران می آمدیم، عکس را سرجایش می گذاشتیم. آن وقت آن فرد به عنوان عرب می توانست از ایران خارج شود. پاسپورتی که من برای دکتر آوردم، بحرینی بود. من هم برای این که هماهنگی کنم و عکس عربی از ایشان بگیرم، یک ملاقاتی از طریق آقای علی بابایی خواستم که با ایشان ترتیب بدهد. علی بابایی در زندان ارتباطات دورادوری با محمد داشت. محمد آدرس ایشان را به من داد. محل ملاقات جایی مربوط به فروش قطعات ماشین آلات سنگین بود. من به آنجا رفتم. ایشان خیلی اظهار علاقه به محمد کرد. من خواستم ترتیب ملاقات با دکتر شریعتی را بدهد. من احمد منتظری را هم اولین بار در حجره ایشان دیدم. قرار ملاقات در یک مهد کودک پیشرفته ای در امیرآباد بود. بعدها فهمیدم اینجا متعلق به آقای منصوریان [مدیر فعلی موسسه خیریه رعد] بوده است. در آنجا دکتر را دیدم و صحبت مختصری کردم. ایشان گویا از طریق دیگری هم ارتباط مرا با مرحوم محمد چک کرده بود. مرحوم شریعتی پذیرفت تا از طریقی که من پیشنهاد کردم از ایران خارج شود. برنامه ما این بود که ایشان به سوریه بیاید. از ایشان خواستم به عکاسی برویم و عکس عربی بگیریم. ایشان گفتند من عکس عربی دارم، همان را می آورم. اما به من فرصت بدهید کاری دارم تا آن را انجام بدهم. دو هفته دیگر شما را خواهم دید. دو هفته بعد آمدم دفتر آقای علی بابایی برای ملاقات مجدد با دکتر. ساعت یازده صبح بود. آقای علی بابایی گفت که ایشان دو روز قبل از ایران رفت. و افزود: خانم دکتر موفق شده است با اسم مزینانی برای وی پاسپورت بگیرد. دکتر دنبال این بود که ببیند آن پاسپورت درست می شود یا نه که گویا درست شده بوده و با همان از ایران رفته است. در حال صحبت بودیم که تلفن زنگ زد. ایشان رفت و پریشان برگشت. به کسی تلفن زد که گویا مهندس بازرگان بود. همانجا گفت که دکتر را کشتند. ما هم دست بکار شدیم و همان موقع اطلاعیه ای به عنوان دانشجویان آگاه تهیه کردم که خبر را اعلام کردیم که خیلی موثر بود. یکی هم در حوزه به عنوان روحانیت آگاه. من قبلا از طریق حاج احمد آقا با آقای خاتمی آشنا شده بودم که منزلش در جوب شور بود. بنده در هر سفر به داخل و خارج به حاج احمد آقا سر می زدم و هماهنگی

کرده و پول هم می گرفتم. شخصی هم به نام محمود واحدی دستیار ایشان بود و در منزل حاج احمد آقا ساکن بود. احمد آقا، آقای خاتمی را معرفی کرد و می گفت فردی خوش فکر و خوش قلم است. البته به من گفت ایشان را درگیر کار سیاسی حاد نکنید! برای نوشتن اطلاعیه ها نزد ایشان رفتم. ایشان متن هر دو اطلاعیه را نوشت و ما هم با دستگاه های تکثیر که آن زمان از اسلحه هم مهم تر بود، اینها را تکثیر و توزیع کردیم. من تا دو سه هفته بعد هم در ایران بودم، مراسم دفن و هفت شریعتی را در سوریه و لبنان نبودم، اما در مراسم چهلم ایشان که در لندن برگزار شد همراه محمد رفتیم که بنی صدر و قطب زاده و حبیبی و بسیاری از دانشجویان آنجا بودند[تمام].

در باره چند کتاب تازه که خریدم

حوالی ساعت ده بود که همراه دوستان به مکتبة الرشد رفتیم تا حساب کتابها را بکنیم. طبق معمول دوباره تعداد قابل ملاحظه ای کتاب خریدیم. آقای مهدوی راد که همزمان برای کتابخانه قرآن و ادبیات کتاب تهیه می کند. آقای مهریزی برای کتابخانه فقه، آقای عابدی برای کتابخانه فلسفه و کلام و بنده هم برای تاریخ. دو کارتن کتاب بنده ۳۴۰۰ ریال سعودی شد. پرداخت کردم. قرار شد آنها را به مکه بفرستد تا از آنجا همراه با سایر کتابها فکری برایش بکنیم. امروز ناهار را میهمان بعثه هستیم، اما سختگیری های مکرر دولت در اینجا نسبت به تعطیل کردن بعثه، سبب شده است تا مشکلاتی برای آنها ایجاد شود. کم کم اوضاع حساس شده و طی دو سه ماه اخیر با تعطیل کردن برخی از مراکزی که کار خدمات رسانی به حجاج ایرانی را انجام می دهند، مشکلاتی را ایجاد کرده اند. خبری از چگونگی آنها ندارم.

در میان کتابهایی که امروز خریداری کردم، چند کتابچه جلب توجه می کرد. یکی استفتاءات در باره جهاد از صالح بن فوزان عضو هیئة کتاب العلماء بود که هرچند در سال ۱۴۲۶ منتشر شده بود [توسط دارالرشد] اما نشانگر تاریخچه طرح برخی از مباحث جهادی در میان سنی هاست. مثلاً این سؤال: آیا معلمان مدارس می توانند بچه ها را با فرهنگ جهادی تربیت کرده و آنها را با مجاهدات چچنی ها و ... آشنا کنند؟ پاسخ این است که معلم باید فقط وظیفه خود را انجام دهد و آنها را با مسائلی که عقلشان کشش ندارد آشنا نکند. سوال دیگر: برخی می گویند در زمان ما جهاد نیاز به «امام» و «رایت» ندارد. نظر شما چیست؟ صالح گفته است: این رأی خوارج است. سوال: در بلاد ما کسانی هستند که می گویند: امروزه علمای اسلام، جهاد را تعطیل کرده اند و این کفر است! عقیده شما چیست؟ پاسخ: این سخن افراد جاهل است. سوال: برخی از جوانان راه افتاده به نقاط دیگر می روند تا جهاد کنند. رأی شما چیست؟ پاسخ: بدون اذن امام جهاد جایز نیست.

به هر حال رساله کوچکی است اما نهایت ارزش را از جهت طرح برخی از مسائل جهادی جاری بین اهل سنت دارد، حرکتی که به تدریج توسعه پیدا کرد، بعدها در سوریه جای خود را باز کرد و با تأسیس داعش، حتی القاعده را هم به کناری گذاشته و تندروراه تر مبحث جهاد را میان نسل جدید جوانان سنی طرح کرد و حالا هم ادامه دارد.

کتابچه کوچک دیگری با عنوان الناهیة عن ازهاق الفنوس الغالیه (العلمیات الاستشهادیه او الانتحاریه) علیه اقدامات انتحاری توسط دارالامام مسلم منتشر شده و نویسنده آن عبدالمالک بن احمد رمضانی است. وی رسماً اقدام انتحاری یازدهم سپتامبر را فتنه نامیده نه جهاد(ص ۴۴) و به پاسخگویی به ادله ای که کسانی برای تجویز عملیات انتحاری آورده اند پرداخته است. وی نوشته است: و لا ادری ایّ انتصار حصل للمسلمین مع انه مات تحت ذاک التفجیر عدد کبیر من المسلمین لو کانوا صدقا علی المسلمین مشفقین؟ فکیف یهون قتل العشرات من المسلمین فضلا عن الابریاء من غیرهم لمجرد اغاظة العدو بتحطیم بنایتین؟ این کتابچه در سال ۲۰۱۲ منتشر شده و علی القاعده باید از جمله فعالیت های علمی ـ مذهبی باشد که در سعودی علیه افراطی ها و القاعده منتشر می شود.

سال قبل کتابچه ای شامل فتاوی علمای الازهر در باره شیعه دیدم که متاسفانه نتوانستم تهیه کنم. امسال هم نسخه ای از آن در مکتبه الرشد بود که یکی از دوستان گرفت. کتابچه ای است جیبی در حجم ۱۱۵ صفحه شامل فتاوی علمایی از الازهری ها در باره رد شیعه. وقتی کتابچه را مرور کردم، فتوایی جز یکی دو مورد نبود، بلکه چند متن بر ضد شیعه است که در آن آمده و از این طرف و آن طرف از آنچه برخی از علمای ازهر نوشته اند، گرفته شده است. این کتابچه که توسط شخصی به نام الخشوعی گردآوری شده در سال ۱۴۲۹ منتشر شده است. غالب نویسندگان مصری، برای پول هر چیزی را می نویسند. این مشهور است نمی دانم درست است یا نه. در باره شیعه و در تایید آن هم نوشته های زیادی دارند.

مؤسسه ای به نام مرکز الفکر المعاصر، سری کتابهایی در دفاع از ابن تیمیه و طرح افکار وی منتشر می کند که به سبک و سیاق همین کتابهایی است که یک دست و شیک در قطع رقعی انتشار می یابد. چندین نمونه از آن را امروز دیدم. یکی مقالة التجسیم دراسة نقدیة لخطاب خصوم انب تیمیة المعاصرین در پاسخ کسانی است که ابن تیمیه را قائل به تجسیم دانسته اند. کتابی است در حجم ۴۳۰ صفحه که توسط فهد محمد هارون بسال ۱۴۳۵ یعنی همین امسال منتشر شده است.

می دانیم که کتابی با نام النصحیة الذهبیه از حافظ ذهبی معروف خطاب به ابن تیمیه و در واقع در نقد او وجود دارد. از جمله آثار منتشره توسط مرکز الفکر المعاصر کتابی است با عنوان

تحقیق نسبة النصیحة الذهبیة لابن تیمیه للقاضی محمد بن السراج الدمشقی و هل هی للحافظ الذهبی؟. این یعنی این که این متن ربطی به ذهبی ندارد و متعلق به قاضی محمد بن سراج دمشقی است. طبعاً نفی این انتساب این فایده را برای مدافعان ابن تیمیه دارد که نویسنده بزرگی مانند ذهبی، این نقد را بر ابن تیمیه ننوشته است. نویسنده با توجه به آثار ابن سراج و آنچه در این رساله آمده تلاش کرده است تا انتساب رساله مزبور را به وی ثابت کند.

نویسنده این اثر ابوالفضل القونوی است که این روزها آثار دیگری هم از او منتشر شده از جمله تصحیح کتاب جمل جوابات العثمانیه بجمل مسائل الرافضة و الزیدیة از عمرو بن بحر جاحظ. این کتاب هم توسط همین مرکز الفکر المعاصر منتشر شده است. معلوم نیست این کتاب که قبلاً به بهترین صورت توسط عبدالسلام هارون چاپ شده بود، چه نیازی به تصحیح مجدد داشت که قونوی آن را دوباره عرضه کرده است. توضیح او در این باره در صفحه ۱۰ مسخره به نظر می آید. در واقع این همان کتاب العثمانیه است که پیش از این چاپ شده بوده و نیازی به این کار جز نشر اثری تازه علیه شیعه نبوده است.

از منشورات همین مرکز کتابی حاوی چند سفرنامه معاصر از مازن مطبقانی گرفتم. وی یکی از اسلام شناسان سعودی است که فراوان در غرب رفت و آمد داشته و به نظرم پایان نامه او در نقد آثار برنارد لویس است که سالها قبل چاپ شده است. در این کتاب نیز موضع ضد استشراقی دارد و در عین حال حاوی نکات جالبی از فعالیت های پژوهشی معاصر در غرب و معرفی شماری از افراد و مواضع فکری آنهاست. نام این کتاب خارج عن المألوف است که همین امسال منتشر شده است.

از مرکز التاصیل للدراسات و البحوث هم که از جمله مراکزی است که به کارهای فکری معاصر می پردازد و البته زیر لوای همین جریان کلی فکری وهابیت است، آثار جدیدی منتشر شده که یکی از آنها نظریة السعادة بین الغزالی و ابن تیمیه است که طبعاً با حس دفاع از ابن تیمیه نوشته شه است. این سری آثار در مرکز مزبور با عنوان اوراق فکریه منتشر می شود که این شماره دهم آن است و همین امسال یعنی ۱۴۳۵ منتشر شده است.

زیارت رسول (ص) و ائمه بقیع (ع)

بعد از ناهار اندکی استراحت کرده برای نماز عصر راهی حرم شدم. پس از نماز عصر زیارت حضرت رسول (ص) و فاطمه زهرا (س) را خواندم. سپس به بقیع رفتم. همچنان برنامه قدیم برای باز بودن بقیع پس از نماز عصر ادامه دارد با مأموران فراوان که مراقب هستند کسی کتاب دعا در دست نداشته باشد. قبر عبدالله بن جعفر و عقیل در حال مضمحل شدن است؛ زیرا بقیه قبور را سنگ چین کرده و مراقب دارند اما این دو، دیواره دور آن در حال از بین رفتن

است. عکسی از آن گرفتم. این دو قبر نزدیک قبر ابراهیم پسر پیامبر(ص) است.

وارد بقیع که می شوید سمت چپ و راست دو سقف هست. در سمت راست بیشتر مأموران استفاده می کنند، سمت چپ را مردم برای سایه استفاده می کنند. دو ردیف صندلی سنگی هم هست که اجازه نشستن نمی دهند و می گویند اینها برای مشیعین است نه برای شماها. یعنی وقتی مرده می آورند افرادی که همراه هستند، از آنها استفاده می کنند. با این حال امروز قدری نشستم. حضرت آیت الله حاج سید علی محقق داماد هم آمدند و نشستند. بیست دقیقه ای همانجا نشسته صحبت کردیم. امروز ما را از نشستن منع نکردند. در باره مسائل مختلف از جمله مخاطراتی را که برای شیعه در جهان معاصر هست صحبت کردیم. سپس به سمت حرم آمدیم. ایشان مشرف شد و من به هتل آمدم تا قدری اخبار را ببینم. اینترنت هتل ما بشدت مزخرف است. اولاً فقط در طبقه همکف آن هم مرتب قطع و وصل می شود. به علاوه ضعیف هم هست.

زیارت احد، قبلتین و قبا

پنج شنبه ۲۲ خرداد، یک روز تا پایان سفر ما مانده است. دیشب در محفل دوستانه که اواخر شب برگزار می شود بودیم و دیر وقت آمدیم. صبح مع الاسف فرصت حرم از دست رفت. با این حال ساعت شش همراه دوستان و روحانی کاروان جناب آقای فلاح زاده در یک هایس کوچک روانه احد شدیم. زیارت مفصل کردیم. پس از آن دقایقی کنار مسجد احزاب ایستادیم. مع الاسف مسجد فتح بسته شده است. سپس به مسجد قبلتین رفتیم. نماز خواندیم. از آنجا راهی قبا شدیم. بسیار شلوغ بود. نمازهای مکرر خواندیم و روانه هتل شدیم. یک بار در هر هفته، صبحانه عدسی است که امروز از آن روزها بود. امسال مکرر توصیه به اجتناب از غذای بیرون شده و این هم به خاطر ویروس کروناست. خرمایی هم از قبا خریدیم. ساعت هشت و نیم بود که در هتل بودیم. پیش از ظهر دقایقی دقایقی در خدمت آقای آیت الله علامی بودیم. ایشان گفتند که فعلاً در تهران، صبح ها در مسجد حجت بن الحسن (ع) نماز می خوانند و سخنرانی کوتاه. ظهر در مسجدی در فردوسی نزدیک کیهان، و شبها در کانون توحید هستند. شعری هم خواندند: «شکافی که بینی تو در کاخ کسری   دهانی است گوید بقا نیست کس را».

برای نماز ظهر عازم مسجد شدیم. فاصله اذان تا نماز زیاد است. نشستیم. نماز خواندیم و به هتل آمدیم. باید ساکهای بزرگ را تحویل دهیم. این کار انجام شد. ناهار هم صرف شد و حالا هم بعد از آن مشغول رساله ذراع مدینه شدم که فوق العاده عالی است. به قدری اطلاعات لطیف از اوضاع مدینه دارد، که قابل وصف نیست و باید خواند و بهره برد. کمتر چنین متنی را

دیده بودم که وضعیت اجتماعی حرم و مسائل داخلی آن را توضیح داده باشد. روز کنیس یا روز نظافت یکی از زیباترین آنهاست که آداب و رسوم آن را شرح داده است. از این رساله دریافتم که آنچه در حرم رضوی از رسم و رسوم شمع و چراغ و حرکت های موزون و این قبیل هست همه در مدینه بوده و با آمدن وهابی ها همه جمع شده است، اما سنت آن در ایران مانده است.

مراسم روز نظافت «روز کنیس» در مدینه

بی مناسبت نیست بخشی از رساله زراع مدینه را در باره روز نظافت در مدینه بازگو کنم. لازم به ذکر است که این رساله در اواسط قرن سیزدهم هجری نوشته شده است:

چون صباح هفدهم شهر ذی القعده شود، بعد از ادای فرض بامداد، شیخ الحرم به امداد قاضی اعظم و سایر خدّام حرم محترم و اکابر معظم با هم فراهم آمده، هر یک جاروب به دست گیرند و اول به بام مسجد خیرالانام ـ صلی الله علیه [و آله] و سلم برآیند، و آن بام را به تمام جاروب کنند، و در آن هنگام بر سر خاص و عام از بالای طبق‌های مویز و خرما و بادام به صحن حرم محترم به اکرام پاشند، و خلق بر آن ازدحام عام نمایند، و به طریق تبرّک ربایند، بعد از آن فروز آمده، درون مسجد و صحن حرم را و اطراف جوانب حرم را جاروب کند، و در ضمن جاروب کردن ذکر و تسبیح به آهنگ ملیح گویند. بعد از آن به حجره شریفه درآیند و آن روز باب متهجّد را که طریق شمالی است گشایند، و حجره‌ی شریفه را جاروب کرده، مصحف‌ها و جزوها و تسبیح‌هایی که در مسجد شریف باشد، همه را جمع ساخته، به درون حجره منیفه درآرند و گلیم‌ها و بوریاهای مسجد را بردارند و گلیم‌ها را افشانند و ته [تا]کرده در خانه‌ها گذارند، و بوریاها را بعد از روفتن باز در حرم فرش کنند، بدان که هر سال، صد گلیم مصری و کرمانی در مسجد شریف اندازند و سال دیگر گلیم جدید فرش کنند، و کهنه‌ها را در زیرِ نو اندازند و پاره‌ها را خدّام و فرّاشین تقسیم کنند و مسجد شریف را از **روز کنیس** که هفدهم ذی القعده است تا آخر محرم الحرام باشد، یعنی فرش آن بوریا باشد.

بدان که فرش بساط در مسجد شریف، در زمان نبی(ص) و بعده نیز نبود، و فراش مسجد همان ریگ بیابان بود. پس چنان چه الحال نیز شایع است سبب ریگ انداختن در مسجد آن شد که شبی باران باریده بود و زمین‌ها تمام گِل شده بود. مسجد شریف در آن زمان از برگ خرما پوشیده بود. چون سحر بعضی از اصحاب معتبر که به مسجد آمدند زمین مسجد پرگل دیدند، ناچار از بیرون مسجد در دامن خود با ریگ آوردن، آن مقدار زمین که توانند نماز گزاریدن ریگ انداختن و نماز گزارند. حضرت ـ صلی الله علیه [وآله] و سلم ـ بیرون آمدند و آن عمل را دیدند و پسندیدند. چون پسندیده ی آن پسندیده گشت، پسندیده هر دیده گردید.

تو چون خود پسندیده‌ای هر چه آن را پسندیده باشی پسندیده باشد

چون فراش حرم را جمع سازند، مصحف خوانی و تسبیح گردانی دروس و وعظ و غیرهم در این مدت سه ماه معطل باشد؛ چرا که ابتدای موسم حج است و آمدن قافله‌ها. و در روز بیست و پنجم ذی القعده، قاصد قافله شام، به مدینه خیرالانام ـ صلی الله علیه [وآله] و سلم ـ خبر رسیدن محمل شام رساند، و در بیست و شش یا هفتم البته داخل شود. این ضابط هیچ وقت تخلف نکرده و نخواهد گردد.

و در **روز کنیس** اهل مدینه از صغیر و کبیر، به جبل سلع روند، و در هر گوشه‌ای از آن کوه مجمع سازند و کباب پزند از آن جهت آن کوه را کوه کباب گویند و در دامن آن کوه زاویه‌ای است که مشایخ در آن جمع آیند و مولود خوانند، و طعام‌ها در آنجا پزند و در آخر روز شیخ زاویه مع شیخان دگر، علَم‌ها برپا سازند و مولود خوانان و درودگویان به روضه رسول انس و جان ـ صلی الله علیه [وآله] و سلم ـ آیند و اطراف حرم را طواف کرده شیخ زاویه را باز به همان طریق به منزلش رسانند.

یادی از محمد منتظری

امروز باز با آقای متقی دیداری داشتم. ایشان گفتند: شخصیت محمد منتظری کمتر شناخته شده و مطالبی در این باره منتشر نشده است. چهره محمد این نبود که بعد از انقلاب نشان داده شد. در آن زمان در سطح بالایی از مسائل سیاسی عمل می کرد. من در باره رابطه ایشان با گروه مجاهدین پرسیدم. ایشان گفت: وقتی من رفتم. تراب حقشناس هم در سوریه و لبنان بود. محمد ارتباطش با آنها قطع نبود. اما روی ارتباط با آنها حساسیت داشت. مثلاً روی کشته شدن محمد یقینی خیلی حساس شده بود که چرا اینها او را کشتند. آن موقع معلوم نبود کجا کشته شده است. من البته از ۵۴ تا ۵۷ بودم. ایشان یک برخورد باز با افراد داشت. اسمش را موازنه مثبت گذاشته بود. من خودم چند بار شاهد صحبت تراب با محمد بودم، اما در جلسه حضور نداشتم. یک قهوه خانه در سوریه بود. آنجا مرکزی برای گفتگو بود. من هم در آنجا بودم اما داخل صحبت آنها نبودم. یک تلاش او این بود که نیروهای مسلمانی را که به دلیل تردید نسبت به مجاهدین آواره شده بودند و پناهی نداشتند، حفظ کند. یکی از کارهای من همین بود که این نیروها را بیابم و از ایران خارج کنم. این افراد معمولاً هیچ حفاظی نداشتند. پول و گذرنامه هم نداشتند. مخفی هم بودند و از خانواده هم دور بودند. محمد فرصتی برای جمع و جور کردن این افراد فراهم کرده بود. مجاهدین نسبت به این قضیه معترض بودند که نباید از اینها حمایت کند. یکی از این افراد که از مجاهدین بریده بود همین آقای غرضی بود که به نجف آمد. به هر حال، روش محمد، ترویج مجاهدین نبود، اما این که با همان نگاه باز تلاش می کرد جهت به آنها بدهد، مراوداتی با آنان داشت. از ایشان در باره رابطه اینها با دولت عراق پرسیدم. ایشان

گفت: وقتی من و محمد وارد فرودگاه بغداد شدیم، هر دوی ما دستگیر شدیم. اما آقای دعایی پیگیر این مسائل بود و رابطه هم داشت. چند ساعت بعد ما را آزاد کردند. در سوریه، بیشتر آقای امام موسی صدر برای ما مصونیت ایجاد می کرد. با حافظ اسد رفیق بود و ما راحت بودیم. آن موقع رفعت اسد رئیس امنیت آنجا بود. اتفاق هم افتاد که ما را نگه دارند، اما سوریه نسبت به مبارزان ایرانی نظر مثبت داشت. در سوریه وضع بهتری داشتیم. به همین دلیل، مرکزیت کارهای ما در سوریه بود. در همان زینبیه. خانه یک فلسطینی را اجاره کرده بود. گاهی بین ۵ تا ۲۰ نفر آنجا بودند. آقای جنتی، غرضی، خانم دباغ و خیلی های دیگر آنجا بودند. یکی از کارهای من همین انتقال خانم دباغ از ایران به سوریه بود. در پاسپورتهای بحرینی و کویتی، عکس زن را نمی گذاشتند و به جای آن فقط مهر می زدند. وقتی ما با یک پاسپورت به داخل ایران می آمدیم مثل این بود که زنی همراه ما آمده و زنی می تواند خارج شود. من یکی از این پاسپورت ها را داشتم. در یک سفری، ایشان را همراه خودم به خارج بردم. قبل از آنها هم مدتی خانم دباغ در خانه ما زندگی کرد. او از طریق آیت الله موسوی همدانی با خانواده ما آشنا شده بود. در آنجا با مرحوم محمد آشنا شد و بعد هم همراه ایشان به پاریس رفت و همانجا در بیت امام ماند. البته زمانی که امام در پاریس بود، من در ایران بودم. برای کار آمده بودم، اما به خاطر سرعت انقلاب همین جا ماندم، اما من وقتی به سوریه رفتم، هنوز محمد را نمی شناختم. در ایران، بیانیه مجاهدین را دیدم اما نخواندم. به من گفتند نخوان. اگر بخوانی مارکسیست می شوی. شرایط بسیار سخت بود. من و بچه های آقای گیلانی، جعفر، کاظم و مهدی، هم اتاق بودیم. اینها آن زمان به صورت رسمی عضو مجاهدین نبودند. بعد از انقلاب متصل شدند. من با اینها هم محل و هم انجمن بودیم. بیشتر از طریق اخوی من علی که در انجمن اسلامی آقای شیخ حسن نوری بود، آشنا شدیم. بیشتر این رفاقتها در آن انجمن شکل گرفت. آقای گیلانی هم با پدر ما [شیخ محمد متقی همدانی] همدرس بودند. ما در قم و تهران خانه تیمی داشتیم. جعفر با آل اسحاق [که الان پاریس است و شاید اسمش یحیی بود] آشنایی داشت. مجاهدین، کاظم را سریعتر عضو کردند. یک بار هم من را دعوت کردند. شخصی که دعوت کرد نامش را فراموش کردم. رابطه کاظم با مجاهدین بود. اول کتاب شناخت و راه انبیاء داد. در جلسه بعدی قدری ان قلت و پرسش کردم. بعد از جلسه آن فرد به کاظم گفته بود که این فرد بکار نمی آید، چون ذهنش نقاد است. جزوه بیانیه را از کاظم گرفتم که از آل اسحاق گرفته بود. این قصه مربوط به اوائل سال ۵۴ است. در زمستان ۵۴ من به ترکیه نزد آقای مهدی پور که در استانبول حضور داشت رفتم و بعد از آن راهی لندن شدم که اجازه ورود ندادند و به ترکیه بازگردانده شدم. شخصی به نام حسین خواه بود. بعد از انقلاب مجاهدین او

را ترور کردند. پولی به من داد و به من گفت به سوریه برو. من به سوریه رفتم. یک ماه بعد به طور اتفاقی در مرقد حضرت زینب آقای سراج را دیدم. وقتی به من اعتماد کرد به منزلش برد. شب هم در حرم من را با محمد آشنا کرد. شخصی با لباس عربی، کیفی هم زیر بغل داشت. به ایشان آقای سمیعی می گفتند. یک جلسه داشتیم. جلسه بسیار خوبی بود و پس از آن دیگر محمد ما را رها نکرد. بعد از آن من مورد اعتماد ایشان قرار گرفتم و کارهای مهم را به من واگذار می کرد(من متولد ۱۳۳۵ هستم). رفتن من به سوریه برای پیدا کردن جلال بود که کتاب انقلاب تکاملی را نوشته بود. من یک مقاله از این کتاب درآورده و در جلسه انجمن آقای نوری ارائه کردم که همان سبب تعقیب من هم شد. به محمد گفتم که می خواهم جلال را ببنیم. احساس کردم یک قدری مشکل بین آنها هست. با این حال در این موارد راه ارتباط با این قبیل اشخاص را قطع نمی کرد. یک روز با جلال قرار گذاشت و من رفتم دیدن ایشان. جلال خیلی ابهت داشت و منم هم داشت. من خودم را معرفی کردم. رفاقت بین ما برقرار شد. چندین بار در لبنان ایشان را در اردوگاه های فلسطینی دیدم که برای سرکشی به بچه های ایرانی می رفت. وقتی ما چند نفری در جایی دوره می دیدیم، او می آمد. با فلسطینی ها آشنا بود. با این حال ارتباط ما با محمد بود. مرحوم محمد روابط خوبی با آقای صدر داشت و اصلاً حساسیتی روی حرفهایی که در باره ارتباط آقای صدر با دربار ایران بود نداشت، اما جلال حساس بود. محمد خیلی نگاه بازی داشت و آقای صدر هم به او احترام می گذاشت. من از ایران پول زیادی می بردم. در ایران به هر کجا سر می زدم پول همراه می بردم. احمد آقا، تولیت (از طریق توکلی بینا)، صباغیان (اصغر آقا برادر صباغیان وزیر) اینها منابع مالی من بودند که پول می بردم. یک بار تولیت پول سنگینی از طریق همین توکلی بینا به ما داد. زمانی که ما برای اعتصاب غذا در کلیسای سنت مری بودیم، همراه با آقای حبیبی و قطب زاده و محمد به دیدنش رفتیم که مریض بود و برای معالجه آمده بود. محمد اتورتیه قوی داشت و زمانی که با یزدی یا قطب زاده یا بنی صدر دیدار داشت، یک سروگردن از همه بالاتر بود. خیلی به او احترام می گذاشتند[پایان].

عصری ساعت پنج و نیم همراه آقای فلاح زاده و دو تن از دوستان به سمت عریض رفتیم. آنجا مزار علی بن جعفر الصادق (ع) است که یکی از شخصیت های علمی مهم روزگار خویش است. بنای روی مزار ایشان تا حدود پانزده سال پیش بود، اما بعدها توسط وهابیون تندرو ویران شد. همان بلایی که سر مسجد فضیخ آوردند. محل آن را به زحمت پیدا کردیم. در راه مطار «فرودگاه» است. در کنار یک تپه سنگی از نوع حره های معروف مدینه. خاکهایش را هم جمع کرده بودند. اطراف آن که آن زمان خانه ای نبود، همه ساخته شده، اما این محوطه همچنان باقی مانده است. چند عکس گرفتیم.

نماز مغرب و عشاء در حسینیه شیعیان

وقتی برگشتم هنوز نیم ساعتی تا مغرب مانده بود. دوستان تصمیم گرفتند به باغ شیعیان یا همان حسینیه برویم. تاکسی گرفتیم و رفتیم. روبروی مستشفی الزهراء. یک کوچه و یک باغ بزرگ. نماز جماعت بزرگی بر پا بود. شب نیمه شعبان در اینجاست. نماز مغرب و عشاء را خوانده بیرون آمدیم. به هتل برگشتیم. شور و نشاط بسیار خوبی در محوطه باغ بود، به خصوص امشب که عید هم بود. یک بستنی مجانی هم که در واقع همان یخ در بهشت بود، به ما دادند. شام را در هتل صرف کردیم. از ساعت ۹ اعلام جشن شده است. بنابرین باید سریع تر رستوران را که محل برگزاری جشن است، ترک می کردیم.

ساعتی در لابی هتل که اینترنت هست نشستم و اخبار و ایمیل ها را می دیدم. حوالی ساعت یازده هم به حرم مشرف شدم. البته نه در داخل مسجد، بلکه در بیرون آن، جایی میان بقیع و حرم نبوی. دعای کمیل را خواندم. زیارت کردم. چند رکعت نماز زیارت کنار دیوار مسجد خواندم. سپس برگشتم. بیشتر زنهای کاروان، شب را تا صبح در حرم ماندند. این چند سال که حرم نبوی ـ گویا به درخواست و اصرار ایران ـ باز است، فرصت مغتنمی برای ایرانیان و غیر ایرانیان شده که شب را در حرم بمانند.

روز نیمه شعبان آخرین روز اقامت ما در مدینه

صبح جمعه ۲۳ خرداد به بقیع مشرف شدم و زیارت کردم. از همان صبح زود جمعیت زیادی در بقیع و اطراف آن تا حرم نبوی حضور داشت. جمعه مدینه حال و هوای دیگری دارد. بسیاری از ساکنان اطراف مدینه برای نماز جمعه به این شهر می آیند. برای همین دیشب، تشکیلات زیادی مشغول نظافت اطراف مسجد بود. کارگران و کارمندان شهر هم که تعطیل هستند، برای نماز جمعه حاضر می شوند. جالب است که حتی کارگران هتل هم که در سرویس دهی ناهار هستند، جمعه برای نماز می روند و بنابرین شماری از زایران خود در کار سرویس دهی به مدیر ایرانی و همراهان وی کمک می کنند. امروز از ساعت نه تا الان مشغول تصحیح ذراع مدینه و همین طور دیدن اخبار و گزارش ها بودم.

امروز نیمه شعبان ایران هم هست و بازار تبریکات گرم بود. به علاوه جشن کوچکی دیشب در هتل ما و امروز هم در هتل موافبیک هست که توفیق شرکت نداشتم.

عصر روز جمعه ساعت پنج از هتل به سمت مسجد شجره رفتیم. در فرصتی که بود همراه یکی از دوستان از مسجد خارج شده به سمت آبار علی (ع) رفتیم که یک عربی، پرسید اینجا چه می کنید؟ ما با لباس احرام بودیم. اشاره کردم که در حال نگاه کردن این سمت مسجد

هستیم. چیزی نگفت و رفت. متوجه نشدم مأمور بود یا از روی دلسوزی سوال کرد. سمت پشت قبله مسجد به فاصله دویست متر، ابار علی، یا همان چاه هایی است که از قدیم در اینجا بوده و گفته شده است که بدست امام علی (ع) حفر شده است. قبلاً اشاره ای به آنها داشتم. پارکینک سمت پشت قبله مخصوص ماشین های سواری است. پس از آن یک خیابان است و آنگاه دهها مغازه فروش حوله و وسائل لازم دیگر برای احرام. جالب است که این قسمت معمولاً خلوت است، شاید هم در حالت عادی آنجا شلوغتر باشد و ما بیشتر جنوب را دیده ایم که در پارکینک سمت قبله، همه اتوبوسهای ایرانی اجتماع می کنند.

وقت مغرب نماز را خواندیم و محرم شدیم و حرکت کردیم. پس از دقایقی در محلی غذای اتوبوس را دادند که همان جا صرف شد. قدری تلبیه و یک روضه هم گوش دادیم. ماشین بسرعت حرکت کرد. یک بار هم پلیس او را متوقف کرد. ساعت یک و نیم بود به مکه رسید. ساعت دو بعد از نیمه شب بود که به هتل رسیدیم. مقر ما دار هادی بود که بزرگترین هتلی است که در اختیار ایران است و بسیار زیبا و عالی. بعثه نیز سالهاست که در اینجا مستقر است. آن وقت فرصت رفتن حرم و انجام اعمال نبود. بنابرین استراحت کرده، صبح ساعت چهار و نیم برخاسته مشرف شدیم. اعمال تا ساعت هفت و نیم تمام شد به هتل برگشتیم. قدری استراحت کرده حالا هم مشغول رساله ذراع هستم.

اولین خرید کتاب در مکه و معرفی برخی از آثار تازه

ساعت چهار و نیم عصر هر پنج نفر راهی کتابفروشی ها شدیم. ابتدا در کتابفروشی موید در مدخل دانشگاه ام القری رفتیم. کتابهای قابل توجهی خریداری کردیم.

آثار تازه ای هم در ارتباط با ایران یا شیعه بود که آن ها را به صورت کوتاه معرفی می کنم. یکی از این کتابها در باره وضعیت اهل سنت در عراق بود. این کتاب و چند کتاب دیگر با هدف این که نشان داده شود در عراق نسبت به اهل سنت بدرفتاری شده نوشته شده است. شگفت که در طول این ده سال، هزاران شیعه در انفجاراتی که توسط سنی های افراطی ایجاد شده کشته شده اند. اسم این کتاب العرب السنة فی العراق، تاریخهم، واقعهم، مستقبلهم است که توسط چندین نفر نوشته شده است.

کتاب دیگری با عنوان الدولة العلویه خیار الاسد الاخیر تاریخچه ای از بعث سوریه و تاسیس دولت علوی و ارتباط آن با ایران دارد. نویسنده یک ژرونالیست فلسطینی است که دفتری هم در لندن دارد و بیشتر در برنامه های تلویزیونی شرکت می کند، ابراهیم حمامی.

یک کتاب جدید در باره غلات شیعه توسط العبیکان که نشر روشنفکری معروف در سعودی است درآمده با عنوان اثر الفکر الیهودی علی غلاة الشیعه. مؤلف آن عبداللطیف

عبدالرحمن الحسن است و سال انتشار ۱۴۳۵ یعنی همین امسال. عنوان کتاب گویاست، و تعبیر به غلات شیعه رد گم کردن. در واقع کتاب در باره تشیع است، نه فقط غلات شیعه. به عبارت دیگر این ها شیعه اعتدالی را هم غالی به حساب می آورند. این که العبیکان این اثر را چاپ کرده با آن که ادعای روشنفکری هم دارد، نشان گر آن است که این قبیل نشرها نیز دقیقاً در خدمت همان اهدافی است که ناشران افراطی دنبال می کنند. کتاب در حجم ۴۲۰ صفحه است. وی می گوید که بعد از تالیف کتاب جذور الشیعه، مشابهت هایی میان افکار شیعی و یهودی یافته و این اثر را نوشته است. خاطرم هست، آقای جعفر مرتضی هم در باره همین موضوع منتهی عکس آن، یعنی مشابهت های فکری و فقهی میان تسنن و یهود کار کرده بود، و من همیشه مخالف نشر آن بودم. مسلمان ها از اول با هر کسی دشمنی داشتند، او را یا از نسل یهودی می دانستند، یا متصل به آن ها. در باره ارتباط برخی از رهبران تسنن با کعب الاحبار، شاید یک جلد پانصد صفحه ای بشود از متون کهن مطلب گردآوری کرد.

طه حامد الدلیمی که در دو سه سال گذشته چندین کتاب رد شیعه نوشته، و عراقی است، علی القاعده از عشیره دلیم که این روزها هم ماجرای آنها با داعش پیوند خورده، کتاب تازه ای با عنوان البادئون بالعدوان، در این باره نوشته که در عراق در منازعات طائفی، چه کسی دشمنی را آغاز کرد. شیعیان یا سنیان. این کتاب ۱۹۰ صفحه ای هم تازه منتشر شده و نشان می دهد که او خط خاصی را در باره این که اهل سنت در عراق مظلوم واقع شده اند دنبال می کند. همین دلیمی کتابی هم با عنوان جرائم الابادة الجماعیة المنظمة لاهل السنة فی العراق دارد که در باره منطقه محمودیه است. یک تصویر وحشتناکی هم روی جلد طراحی کرده که واقعاً شرم آور است. چشم پوشی روی قتل عام هایی که در طول تاریخ و طی سالهای ۲۰۰۵ تاکنون در باره شیعیان در عراق اعمال شده، بزرگ ترین تحریف در تاریخ معاصر عراق است، هرچند با این همه وسائل امروزی، کسی موفق نخواهد شد آن همه جنایت را بپوشاند، هرچند وقتی بحث فرقه ای شد، کسی دنبال حقیقت نیست، همه دنبال ترسیم مظلومیت برای خود هستند و در کل باید گفت حیف پیشینه مسلمانان که در این دنیای پر از دشمن این جور به جان هم افتاده اند. بدون شک جهل و عقب ماندگی و فقر مهم ترین عامل این منازعات است و تا وقتی آن ها هست این هم هست. حقیقت ردیه نویسی بر شیعه در میان سعودی ها، مثل یک رسالت مهم درآمده است. علاوه بر مجله البیان که بخش عمده مقالاتش اختصاص به این موضوع دارد، و مجله ای است که در سعودی انتشار خوبی دارد، در مجله التاصیل هم که قرار است یک مجله پژوهشی و روشنفکری باشد، جهت گیری همین است. شماره ۶ مجله التاصیل مقاله ای دارد تحت عنوان: «دلالة تفرق الشیعة فی تعیین الامام علی بطلان دعوی النص علی الائمة». مقاله

دیگری هم در باره ارتباط مصیبت ها با گناهان، دشواری ترجمه کلمه الله در انگلیسی، و حریت اعتقاد در اسلام دارد.

کتاب مفصل دیگری که آن را هم العبیکان در سال جاری چاپ کرده، تصاعد المد الایرانی فی العالم العربی یا تاریخ نفوذ ایران در سرزمین های عربی است. نویسنده السید ابوداود است که به نظر مستعار می آید. این کتاب ۴۷۹ صفحه ای شامل این عناوین است: حقائق لا اوهام، البعد التاریخی لمشروع الهلال الشیعی، مخالب المشروع الایرانی، مراکز الانطلاق المستقبلی، نشر التشیع و تصدیر الثوره، تناقض مع قضایا الامه، حقیقت الموقف من اعداء الامه، الامه و قضایا ایران الخارجیه، الوعی الاسلامی یکشف الفتنه. کتاب داستان را از صفویه آغاز کرده [مقدمه کتاب این است: الصفویون و الدولة الصفویة فی ایران] و به دوره معاصر آورده است. یک عنوان فرعی کتاب این است: «الفکر الصفوی حی فی الواقع الایرانی الحالی». و یک عنوان دیگر: «التعصب الایرانی للقومیة الفارسیة».

امشب شام را همراه دوستان بودیم. پیش از شام جلسه کوچکی با حضرت آقای شهرستانی داشتیم. قرار شد فردا صبح ادامه بدیم. مشکل عراق و داعش و مسائل مربوط به مالکی و غیره همه صحبت می شد. این روزها بیشتر بحث های متفرق همین موضوع است. به هر حال عراق اهمیت زیادی برای ایران دارد. بحث در باره فتوای واجب کفایی بودن دفاع بود. این که تاثیرات این مسأله چه خواهد بود. فعلاً که العربیه و دیگران در حال بزرگ کردن مسأله دخالت ایران و شیعی ـ سنی کردن هستند. این می توان جمعیتی را به نفع داعش تحریک کند که به کمک آن ها بروند. من که قادر به درک این رویدادها و عواقب آن نیستم.

هوای مکه در نهایت آلودگی است و ویروس کرونا هم مزید بر علت شده است. به رغم علاقه شدیدی که به حرم رفتن داریم، باید از رفتن تا سر حد امکان خودداری کنیم.

بیست و دو سال پیش اولین بعثه آیت الله سیستانی در مکه

صبح روز یکشنبه ۲۵ خرداد صبحانه میهمان آقای شهرستانی بودیم. تقریباً هر سال یک روز یا دو روز صبحانه به همین شکل است و ایشان خاطراتی از گذشته تعریف می کنند. برخی از این ها امانت است و برخی هم عمومی. امروز در باره اولین بعثه ای که ایشان بنام آیت الله سیستانی در مدینه و مکه داشتند، سوال کردیم. ایشان فرمودند: این مربوط به سال ۱۴۱۳ (گویا ۱۳۷۲) است. از آن زمان تاکنون این بعثه برقرار بوده است. آیت الله خویی فوت کرد و آقای سیستانی توسط ایشان معرفی شد. هم جای ایشان نماز خواند و هم جای ایشان درس داد. آقای سیستانی را تعداد اندکی می شناختند اما در ایران شهرتی نداشت. آن زمان آیت الله سبزواری هم در عراق مرجعیت یافت. چون معروف بود و دو پسرش هم در آن شورای هشت نفره آیت

الله خویی در انتفاضه بودند. در ایران هم آیت الله گلپایگانی بود تا سال بعد یعنی ۷۳ که درگذشت. خیلی ها از آقای سیستانی می پرسیدند که کیست. تلاش ما در معرفی ایشان بود. من خودم ابتدا بنای ورود به این قضایا را نداشتم، برای همین شما می بینید که شماره اجازه من ۷۶ است، معلوم است که پیش از من خیلی ها از ایشان اجازه گرفته بودند. وقتی دیدم که ایشان به عنوان جانشین آیت الله خویی، وارث برخی از مشکلات است و بدون هیچ دلیلی، ایشان در حال ضربه خوردن است، بدون آن که چیزی از آن چه بوده دست ایشان برسد، وارد شدم. در واقع بی دلیل مسوولیت برخی از مسائل گردن ایشان گذاشته می شد. وقتی شروع کردیم، اولین بار در ولادت حضرت زهرا (س) بود که از طرف ایشان یک تقسیمی هم دادیم. نفری هزار تومان که آن وقت زیاد بود. زمان حج رسید. در صفر سال ۱۴۱۳ آقای خویی به رحمت خدا رفته بود و ما ذی قعده آن سال برای بعثه تصمیم گرفتیم. مدتی قبل از آن آقای ری شهری به دیدن موسسه ما آمده بود. با آقای قاضی عسکر هم رفاقتی داشتیم. بنابرین با ایشان در میان گذاشتم. ایشان رفته بود و با آقای ری شهری صحبت کرده بود، و ایشان هم موافقت کرده بود، اما فقط با سهمیه پنج نفر. من و خانمم هر دو فیش داشتیم. پنج نفر را هم انتخاب کردیم. آقای مظفری از قزوین، شیخ مجتبی بهشتی از اصفهان، نجاتی، طاهرشمسی، شیخ هادی آل راضی، شیخ صالح خرسان و آقای سیدان. آقای علامی هم که تازه از کرمانشاه آمده بود را آوردم. بعثه های ایران یکی از آقای گلپایگانی بود و دیگری از آقای اراکی. بعثه آقای سیستانی و سبزواری هم رسمی از عراق بود. به علاوه بعثه رهبری که مجموعاً پنج تا بود. دو بعثه غیر رسمی هم یکی از آقای سید محمد شیرازی و یکی از آقای سید محمد روحانی بود. سالهای قبل آقای خویی هم بعثه رسمی نداشت و چند نفری از طرف ایشان می آمدند. من خودم سال ۶۶ حج بودم که آقای سیستانی هم بود. سال ۷۰ هم بودم. در سال اول که بعثه داشتیم، دیدن آقای ری شهری رفتیم و ایشان هم بازدید آمد و جویای احوال آقا شد. آن سال آقای سید جواد گلپایگانی هم از طرف آیت الله گلپایگانی بود که در مدینه دید و بازدید با آقای ری شهری نداشتند، گویا در مکه داشتند. همان سال ما مبلغی هم به عنوان هدیه به طلبه ها دادیم که البته برای همه نبود اما قابل توجه بود. بیشتر قرض کردیم و مبالغی هم از برخی از نمایندگان آقا رسید. آن سال آقای سید علی گلپایگانی و آقای انواری در بعثه آیت الله گلپایگانی بودند. سال ۱۳۱۴ آیت الله سبزواری فوت کرد و مرجعیت آیت الله سیستانی در عراق فراگیر شد. آقای گلپایگانی هم فوت شد که آقای اراکی در ایران معرفی شد اما مرجعیت آقا در کشورهای حوزه خلیج فارس هم عمومی شد. بعد از فوت آیت الله اراکی بود که در ایران آقای فاضل و دیگران مطرح شدند. دومین سال که ما بعثه داشتیم بعثه آیت الله سیستانی و اراکی بود چون آیت الله گلپایگانی و سبزواری فوت

کرده بودند. از قبل شیخ هادی آل راضی را به مدینه فرستادم. برادرم هم با آقای عَمری صحبت کرده بود، ایشان هم جایی گرفته بود، اما بعثه رهبری ساختمانی را برای همه بعثه ها تدارک دیده بود که هر کدام دو سه اتاق داشتند، ما قبول نکردیم و قدری هم بحث شد. ما دوازده نفر داشتیم که اصلاً آنجا نمی توانستند بمانند. بالاخره ما رفتیم جایی که آقای عمری برای ما گرفته بود، یعنی منزل حاج حسن که بعدها هم آنجا بودیم و تا الان. دیدن آقای ری شهری رفتیم. ایشان سخنی نگفتند، اما آقای مسعودی دم در به من اعتراض کردند که چرا مخالفت کردید. گفتم بالاخره باید هماهنگی می شد. بعد آقای ری شهری بازدید ما آمد و دید که بعثه ما چه قدر شلوغ و پر رفت و آمد است بالاخره در باره مکه هم توافق کردیم که جایی که سال قبل داشتیم برویم و این شروع خوبی بود. همان سال هم آقای عمری در حسینیه خودش عکس آیت الله سیستانی را گذاشته بود که این هم اثر کرد. البته آن زمان آقای جنتی در تهران آن حرفها را مطرح کرد و بعد هم خبر دارید که چه شد، اما به تدریج همه چیز حل شد. از آن سال تاکنون هم گویا ۲۲ یا ۲۳ سالی است که بعثه داریم. اوائل برای حج تمتع بود که بعدها عمره هم اضافه شد.

یکی دو ساعتی مشغول انجام کارهای نوشتنی بودم. امروز داعش تعدادی عکس خشونت بار در اینترنت گذاشته که قتل عام شیعیان را نشان می دهد. در این خبر آمده است که از ۲۵۰۰ نفر اسیر؛ هزار و ششصد نفر شیعه صفوی تشخیص داده شده و اعدام شده اند. این خبر را حتی بی بی سی و العربیه هم گذاشته اند.

بنیاد السلام علیک ایها النبی (ص)

ساعت ده برای دیدن ساختمانی که به نام «مشروع السلام علیک ایها النبی» است به جاده طائف رفتیم. این مرکز در انتهای این اتوبان قرار دارد. اجازه بازدید نداده گفتند باید رئیس که در ساختمان دیگری نزدیک آن است اجازه دهد. آنجا رفتیم که نبود و گفتند مشروع در حال بازسازی از داخل است و فعلاً امکان بازدید نیست. در اینجا تاریخ مکه و مدینه به شکل کتابخانه ای، تابلویی و نیز موزه ای و میدانی طراحی شده است. به اینترنت مراجعه کردم دیدم وبسایت مفصلی دارد: annabi.org موسوعه ای هم دارد که چاپ شده و تصویر آن در آنجا گذاشته شده است. از تصاویری که آنجا گذاشته اند معلوم می شود که رئیس امارات یا شیخ الازهر هم بازدید کننده این مرکز هستند. امیدوارم یک کار تفریحی نباشد. از سایتشان که چیز مهمی بدست نیامد، اما این که این همه امکانات در اختیار وی گذاشته اند جالب است. به هر حال باید دید و قضاوت کرد. گفتنی است که اینجا موزه ها جنبه شخصی دارد اما حکومت یا شاهزاده ها به آنها کمک می کنند.

از آنجا به مرکز تاریخ مکة المکرمة رفتیم که در سفر یک ماه و نیم قبل هم رفته بود. مدیر

اجرایی آن آقای زهرانی بود. در این بازدید آقایان معراجی، فلاح زاده، جعفری و بنده بودیم. فهرست انتشارات آن را که شعبه ای از الداره ریاض است گرفتیم تا انتخاب کنیم. ظهر بود که برگشتیم. نماز را خواندیم و به رستوران رفتیم. دوستان چندی را زیارت کردیم و قرارهایی گذاشتیم.

زیارت مزار میمونه همسر پیامبر (ص)

عصری ساعت چهار برای زیارت مرقد میمونه همسر رسول خدا (ص) واقع در هشت کیلومتری مسجد تنعیم به سمت مدینه، البته در لاین مخالف، حرکت کردیم. میمونه در سال هفتم هجری همراه پیامبر (ص) بود، سالی که آن حضرت عمرة القضاء انجام دادند و سه روز از سوی قریش اجازه یافتند در مکه باشند. میمونه در بازگشت در همین نزدیکی مکه درگذشت و در جایی که آن را سرف می گفتند، دفن شد. مزار وی تاکنون و به رغم همه تغییرات باقی مانده است.

بنده در سفر قبل، که حدود یک و نیم ماه قبل بود، از دور این بنا را دیده بودم. طبعاً به تقریب به یادم مانده بود، اما خوشبختانه توانستم آن را بیابم. جناب آقای فلاح زاده و دو نفر از دوستان دیگر همراه بودند. کنار اتوبان با فاصله ده متر این بنا دیده می شد در حالی که اطراف آن هیچ بنایی نبود. این همان منطقه سرف است که در نقلهای تاریخی به عنوان مدفن میمونه آمده است. دیواری در اطراف زمینی به مساحت یک صد تا یک صد و پنجاه متر بود. قبری هم در وسط که مثل قبرهای بقیع درست شده بود، یعنی اطرافش با قالب های سیمانی درست شده بود. روی در هم مکرر نوشته شده بود که اینجا قبر میمونه است. در همان فاصله بین بنا و اتوبان، کارگران در حال کندن کانالی بودند که به احتمال برای برق یا چیزهای دیگر در حال کنده شدن بود. به هر حال زیارتی کردیم و برگشتیم.

در مسیر بازگشت به منطقه شهداء رفتیم. علاوه بر دو قبرستان قبلی که کنار هم و در واقع کنار یک کوهک قابل ملاحظه بود، در فاصله پنجاه تا صد متری قبرستان کوچک دیگری دیدیم که روی آن تابلوی مقبرة الشهدآء با یک زیارت نامه کوچک بود. این که آیا مقبره شهدای فخ آن مکان است یا اینجا نمی دانم. قبلاً در آن قسمت تابلوی مقبره عبدالله بن عمر هم بود که این بار آن را کنده بودند.

چند دیدار دوستانه

وقتی به هتل برگشتیم به اتاق آقای شهرستانی رفتیم. قراری برای دیدار با آقای دیباجی بود که در کویت هستند. ایشان از همان اوائل انقلاب که به کویت رفتند تاکنون مانده اند. از دوستان

آقای مدرسی و همین طور حاج آقا مصطفی محقق هستند. صحبت های متفرقی شد.

پس از مغرب نشست دوستانه ای در باره کارهای تبلیغی شیعه داشتیم. ابتدا در باره یکی از سایت ها بحث کردیم و پس از آن در باره وضعیت حوزه علمیه قم. بیشتر جنبه مشورتی داشت و خدمت آیت الله حسینی بوشهری بودیم که مدیریت حوزه علمیه را دارند.

در مسجد الحرام

حوالی ساعت نه شام مختصری صرف شده عازم حرم شدیم. این دو سقفی که برای طواف طبقه اول و دوم زده اند، خیلی صحن مسجد را زشت کرده است، اما روزها بدرد حجاجی می خورد که از شدت آفتاب نمی توانستند در آنجا بنشینند. حالا زیر آنها می نشینند و از سایه آن استفاده می کنند. همین که ویلچری ها را کف مسجد راه نمی دهند، باز نعمتی است. خود من یک بار به خاطر همین ویلچری ها، پایم زخم شد آن هم وسط طواف واجب. گرچه دیشب یک ایرانی را دیدم که ویلچری را همین کف آورده بود، چطور نمی دانم! از مسجد که بیرون آمدم، صف ویلچری ها را دیدم که توی صف آسانسور ایستاده بودند که به بالا بروند. به هر حال طوافی کردم و ساعت یازده بود که برگشتیم. این ایام که همراه آقای فلاح زاده هستم، هر کجا ایشان لب باز می کند، اسم زلال احکام برده شده و انگشت ها به طرف ایشان نشانه می رود.

انتقاد از معماری سعودی ها در اطراف مسجد الحرام

صبح دوشنبه ۲۶ خرداد ساعت هشت به سراغ کتابها رفتم. مبلغی پول بابت فاکتورها باید به اسدی می دادم که حدود ۳ هزار ریال از او خرید کرده بودم. کتابهای تازه ای هم داشت. از جمله کتابی با عنوان من مكة المكرمه الى لاس فيجاس که همان لاس وگاس است. مقایسه میان معماری جدید اطراف مسجد الحرام با معماری مدرن و تقریباً و تلویحاً انتقاد از وضعیتی که منجر به تقدس زدایی شده است. مثلاً این که یک حاجی وقتی بعد از نماز از مسجد الحرام بیرون می آید، با دیدن این معماری عجیب و سر به فلک کشیده، چه احساسی به او دست می دهد. به خصوص حاجیان کشورهای فقیر و بی بضاعت! نویسنده کتاب علی عبدالرؤوف و ناشر آن «مدارات للابحاث و النشر» است. کتاب نگاهی کلی به معماری گذشته مکه هم دارد و گاه تصاویر زیبایی هم از دوران قدیم در آن چاپ شده است. نویسنده مصری و کتاب در قاهره چاپ شده است. در سالهای اخیر هتل های بزرگ دنیا در اینجا حضور یافته اند. مالکیت این هتل ها دیگر مربوط به سعودی ها نیست و اغلب به صورت سهام در بازارهای بین المللی عرضه می شود. برای همین پای مسیحی ها و یهودی ها نیز به مالکیت این هتل ها از طریق سهام باز شده است. در باره معماری، و تغییرات شگفتی که در اینجا رخ می دهد، و همه به

بهانه اسکان حجاج صورت می گیرد، واقعیت این است که جهان اسلام در باره تغییراتی که در اینجا رخ داده ساکت مانده است. در این زمینه، کمتر مطالبی در مطبوعات بیرون از سعودی منتشر شده و همان طور که اشاره شد، دیگر حسی برای دیگران در برابر تصمیم گیران سعودی در این زمنیه باقی نمانده است.

پس از آن به سراغ مرکز تاریخ مکه رفتم. دیشب کتابهای آنها را با فهرست کتابخانه تاریخ مقایسه کرده و حدود هفتاد عنوان کتاب را انتخاب کردم. اندکی را نداشتیم و بقیه را به قیمت تقریبی یک هزار ریال خریدم. قرار شد کارتن را مکتبه اسدی بفرستد تا همراه بقیه کارتنها به ایران ارسال شود. نزدیک ظهر همراه دوستان به دیدن آقای آیت الله مقتدایی رفتیم. درباره تغییرات در مدیریت جامعه الزهراء پرسیدیم که ایشان به تفصیل توضیح دادند. امروز ناهار بسیار شلوغ بود و دوستان بعثه، آقای شهرستانی و همراهان را دعوت کرده بودند. مفصل و عالی بود. مسوولیت دفتر مدینه با دوست ما آقای حجت الاسلام خادمی است که مدیری خوب و شوخ طبع است.

امروز عصر به دیدن آیت الله سیدان رفتیم و بحث های خوبی در باره مشهد، برخی جریانهای فلسفی، و نیز شرایط فکری و تربیتی جامعه اسلامی صحبت شد.

دیدار با دکتر عبدالوهاب سلیمان

بعد از مغرب هم به دیدن دکتر عبدالوهاب ابراهیم سلیمان رفتیم. عالم بسیار معتدلی است که من قبلا هم در باره ایشان نوشته ام. علاقه زیادی به آثار تاریخی دارد. وی که داماد استاد محمد طاهر کردی شافعی مذهب و نویسنده التاریخ القویم و آثار دیگر است، در باره ایشان و مسائل دیگر گفتگو کرد. استاد کردی یک خطاط درجه یک بود که قرآن را هم به خط خود نوشته و به علاوه دو تفسیر هم مختصر و هم مفصل دارد که تنها بخش اندکی از آن چاپ شده است. کتاب مقام ابراهیم ایشان هم اخیراً چاپ شده که در کتابهای اخیر خریداری کردم. کتاب مکتبة مكة المكرمة قديما و حديثا اثری است که وی برای دفاع از مولد النبی(ص) در سال ۱۴۳۳ / ۲۰۱۲ نوشت و اکنون به چاپ دوم رسیده است. این کتاب مفصل (۴۶۲ ص) حاوی اطلاعات تاریخی، اسنادی، فهرستی و بسیاری از معلومات دیگر در باره این کتابخانه است. می دانیم که شیخ یوسف قطان این بنا را درست کرد و خواهرش فاطمه کمک قابل توجه مالی به آن داشت. همچنین شرح حال شمار زیادی از افرادی که کتابهایشان را به این کتابخانه اهداء کرده‌اند، در این کتاب آمده است. به هر حال دیدار ایشان فرصت بسیار مغتنمی بود. ایشان گفت که قرار است بعد از نماز عشاء صالح حمید نویسنده کتاب پنج جلدی که در باره امامان مسجد الحرام نوشته، سخنرانی کند و بنا دارد که در آن شرکت داشته باشد. ایشان از جمله

گفتند که اگر حجاج ایرانی نبودند تاکنون جحفه از میان رفته بود.

ما به هتل برگشتیم و حوالی ساعت ۹ بود که به حرم مشرف شده، یازده برگشتم. امشب اینترنت نبود و نتوانستم خبری از وضعیت بد عراق بدست آورم.

امروز صبح تا ظهر مشغول مطالعه و نوشتن بودم و جایی نرفتم. ظهر ناهار را در خدمت دوستان بودیم. از جمله آقازاده مرحوم آیت الله انواری بودند. یادی از گذشته شد. سالهایی که مرحوم آیت الله انواری در این کاروان بودند و با آن اخلاق خوش خود، مجلس را گرم می کردند. آن سالها من گفتگویی هم با ایشان در باره مسائل مؤتلفه و سالهای زندان داشتم. ظاهراً بعدها دیگر ایشان خاطراتشان را برای کسی بازگو نکردند. این نکته بود که آقازاده ایشان فرمودند. مطالبی که بنده منتشر کردم، بسیار مهم بود. ایشان گفتند که یکبار بادامچیان گفته بود که آقای انواری در شاخه نظامی مؤتلفه بود. من به آقای بادامچیان اعتراض کردم که این چه حرفی است؟ کی چنین بوده؟ جز این بوده که ایشان خبری از طرف گروه به آقای میلانی داده است؟ صحبت هایی هم در باره دولت گذشته شد.

ارسال کتابها به ایران

عصری ساعت چهار به سراغ تصفیه حساب کتابها و ارسال آنها به ایران رفتیم. مجموعاً ۳۴ کارتن کتاب خریداری شد و ۱۳ هزار ریال سعودی بابت حمل آنها به ایران پرداخت شد. الان بیش از پانزده سال است که گروه ما مشغول خرید تازه ترین کتابهای تولیدی اینجا برای کتابخانه های تخصصی است و مجموعه جالبی در آنجا فراهم آمده است. در میان کتابهای تازه ای که امروز گرفتم، کتابی با عنوان ریحانة الرسول الحسین بن علی بود که فراموش کردم آن را از کارتن بردارم. در سالهای اخیر، کتابهای فراوانی در اینجا در باره اهل بیت نوشته شده و خواسته اند نشان دهند که محبت اهل بیت (ع) ربطی به تشیع ندارد. طبعاً اصل این مطلب بسیار خوب است، اما این که هدف کلی چیز دیگری است، ظاهراً تردید نیست. آنچه در کتابهای چاپی اینجا قابل توجه است، اساس بر این است که منبع مهم، همان متون قدیمی است. این متون ۹۰ درصد شامل احادیث و ده درصدی هم قرآنیات است. قرار هم بر این است که تمام ارکان زندگی از این مجموعه ها استخراج شود. البته از متون فقهی بعدی هم استفاده می شود اما بسیار اندک، هرچند گاهی چاپ های خوبی از آن ها ارائه می گردد. هر سال صدها کتاب در باره رجال این احادیث، و مسائل مربوط به آنها چاپ می شود. از نظر عقلی، تمایل کلی به نفی آن است، بنابرین و به خصوص تا سالهای اخیر کتاب تحلیلی کمتر به چشم می خورد. اخیراً و بیشتر برای نقد جریانهای لیبرالی و معتزلی و نئومعتزلی کتابهای تحلیلی هم نوشته می شود. شاید بتوان حدس زد که در سالهای آتی اندکی خط سیر فکری

تغییر خواهد کرد.

امشب بعد از مغرب برای چند خرید جزئی بیرون رفتم. تابلوی مغازه ای که سعی کرده بود اطلاعاتی در باره اجناس خود برای فارسی زبانان بنویسد جلب توجه کرد. سعی می کنم عکس آن را در اینجا بگذارم. آخرین شام را کنار دوستان بودیم. آقای فلاح زاده امروز به جحفه رفته بود. می گفت هوای بسیار طوفانی بود و غیر از یکی دو سه خادم هیچ کس آنجا نبود. بنده هم در یکی از سفرها که مدینه بعد بودم، در جحفه محرم شدم. عصری هم به قرن المنازل در نزدیکی طائف رفته بود. گفتند که هوای آنجا ۲۷ درجه بالای صفر بوده در حالی که امروز مکه تا ۵۰ درجه هم رسید. بالای کوه بسیار خنک و تفریح گاه عمومی بوده و حتی زنان خارجی و فرنگی هم بی حجاب فراوان بوده اند.

آخرین شب، آخرین خاطره

امشب بعد از عشاء شام خورده حرم مشرف شدم. طواف وداع کردم. در بازگشت همراه آقای آیت الله حسینی بوشهری بودم. سوار تاکسی شدیم. راننده جوانی بود که می گفت شش سال است در مکه رانندگی می کند. می گفت عربها مخ بلاستیک. البته سعودی ها را استثناء کرد. سپس یک جوان سلفی سوار کرد. به او گفت که اینها ایرانی هستند. آن جوان پرسید: سنی او شیعی؟ گفتم: مسلم. گفت فهمیدم! بعد شروع کرد به این که از ۷۳ فرقه امت، همه در آتش هستند جز یک گروه. در اینجا بود که راننده با او بحث تندی را آغاز کرد. طبعاً ما ساکت شدیم. راننده مدام اشاره می کرد که همه مسلم هستند. او گفت من با ایرانی های زیادی صحبت کرده ام. اصلاً به صحابه توهین نمی کنند. آن جوان هم مرتب با آوردن حدیث از مسلم و بخاری در تکفیر غیر اهل سنت می کوشید. بحث جالبی داشتند. بالاخره آن جوان پیاده شد. راننده گفت در سعودی شیعه هایی که هستند تند هستند، اما شیعیان ایرانی زبان شان خوب است و این حرفهای تند را نمی زنند. بعد گفت: این جوان متشدد یعنی افراطی بود. همه مسلمان هستند، البته عربها غالباً مخ بلاستیک. این کلمه را تکرار می کرد. حتی در سعودی هم حکومت مخ بلاستیک. امریکا این فتنه ها را درست کرده است. وقت پیاده شدن پرسید: شما شیعیان مکه را بیشتر دوست دارید یا نجف را؟ گفتیم: معلوم است مکه را. گفت: اینجا می گویند شیعیان نجف را بیشتر از مکه دوست می داند. بعد گفت: من بچه بودم بحث شیعه و سنی نبود. حالا این طور شده است. همه اینها کار امریکا و اسرائیل است. بحث جالبی بود. بالاخره با سلام و صلوات کنار دار هادی پیاده شدیم و از این که در این اوضاع وانفسای موجود جان بدر برده ایم، خدا را شکر کردیم. در طواف دیدم همه گروه ها هستند. گفتم خدایا! خوب است که کعبه هست که همه مسلمانان با همه تفاوت عقیده گرد آن طواف می کنند باز هم پیام همراهی و

وحدت را در نمی یابند.

ساعت یازده گذشته بود که به هتل رسیدیم. شرکت مختصری در محفل شبانه دوستان داشتیم و بعد هم استراحت. ان شاءالله فردا به ایران عزیمت خواهیم کرد.

صبح روز چهارشنبه فرصتی شد تا گشتی در سایت ها بزنم. از جمله سایت طائف اولاین ضمن اخبار این شهر، اخبار جالبی از شهرهای دیگر و مسائل کلی سعودی داشت. از جمله این گزارش که در استان حوطه بنی تمیم، مناره ای است اما بدون مسجد! پدیده ای شگفت! بعد از تحقیق معلوم شده است که بنای این مسجد در وزارت شوون اسلامی مصوب بوده اما مناره ساخته شده و کار مسجد به تعویق افتاده است!

خبر دیگری از صالح فوزان عضو هئیت کبار العلماء بود که در واکنش به فتوای برخی گفته است نماز خواندن پشت سر کسی که گوش دادن به موسیقی را جایز می داند روا نیست، چون تجاهر به فسق است. در این خبر آمده است که شیخ عادل کلبانی امام سابق حرم، چنین فتوایی داده بوده است. در همین زمینه محمد ثبیتی گفته است که افراط در این که در یک مسأله اختلافی فقط یک رأی درست است یکی از دلایل تنفر از دین بوده و ممکن است به الحاد منجر شود. او گفت که در دهه هشتاد هم فتوایی صادر شده بود که نماز پشت سر کسی که عکس گرفتن را جایز می داند، روا نیست در حالی که خود آنها و خانواده شان با مطرب ها عکس گرفته بودند.

خبر دیگر مربوط به سلیمان الغریفی یک مبلغ وهابی دیگر شاغل در وزارت شوون اسلامی است که گفته است: در سنّ ت، اصل بر این است که باز بودن صورت زن اشکال ندارد. با گفتن این کلمه، هجوم علیه وی آغاز شده و او را به داشتن افکار لیبرالی متهم کرده اند.

عکس ها



• حج تمتع سال ۱۳۷۱ - منی



• حج تمتع سال ۱۳۷۱ - منی



• در منی ۱۳۷۱ - همراه آقایان خسروی، محمدی عراقی، مصباح یزدی و فلاح زاده



• در منی ۱۳۷۱ - همراه آیت الله جناتی و دکتر محمد باقر حجتی



• حج تمتع ۱۳۷۱



• حج تمتع ۱۳۷۱



• مراسم برائت از مشرکین سال ۷۱ برابر ساختمان بعثه در میدان معابده با حضور علمای حاضر در بعثه از قبیل آقایان مکارم شیرازی، محمدی گیلانی، محسن رضایی، بشارتی، دکتر هادی، مظاهری، امامی کاشانی، مشکینی، مصباح، مسعودی، فقیه ایمانی، غیوری، یثربی، الهی خراسانی، فیض گیلانی، محمد باقر حکیم و...



• با دوستان (مهریزی،مهدوی راد، معراجی) کنار مسجد قبلتین شعبان - ١٤٢٤



• عمره ۸۹ در مسجد شجره با دوستان (مهریزی، معراجی)



• عمره سا ل۹۱ با دوستان در دیدار با ابوسلیمان



• عمره ۸۷ همراه دوستان دیدار با آیت الله سیدان



• عمره ۹۲ دیدار و گفتگو با آیت الله سیدان



• در کتابفروشی اسدی با دوستان



• کارتن کردن کتابهای خریداری شده در مدینه همراه دوستان



• عمره ۸۷ - کارتن کردن کتابها



• عمره ۸۹ همراه دوستان مهریزی و عابدی کنار حرم نبوی



• تمتع - ۹۱ - (شریف انس الکتبی، حسن آقا مظاهری)



• کتابفروشی عبیکان در مدینه همراه با دوستان مهرماه ۱۳۸۲



• عمره - ۹۱ - (معراجی، گرمارودی، سجادی، عابدی، مهدوی راد)



• در کتابفروشی دارالرشد مدینه



• عمره ۹۳ منزل دکتر ابوسلیمان (جعفریان، مهدوی راد، جعفری و مهریزی)



• عمره ۹۳ مسجد الحرام



• عمره ۹۳ احد (مهریزی، معراجی، جعفری، فلاح زاده)



• عمره ۹۳ احد



• عمره ۹۳ مکتبه الرشد مدینه



• عمره ۹۳ - قبا - با آقای فلاح زاده



• همراه دوستان و علما کنار مسجد قبلتین شعبان ١٣٢٤ش



• با آقایان همراه در مسجد البیعه ۱۳۸۰ (آقایان: علامی، خفاف، گرامی، شهرستانی، آقارضی شیرازی، مدنی،جعفریان)



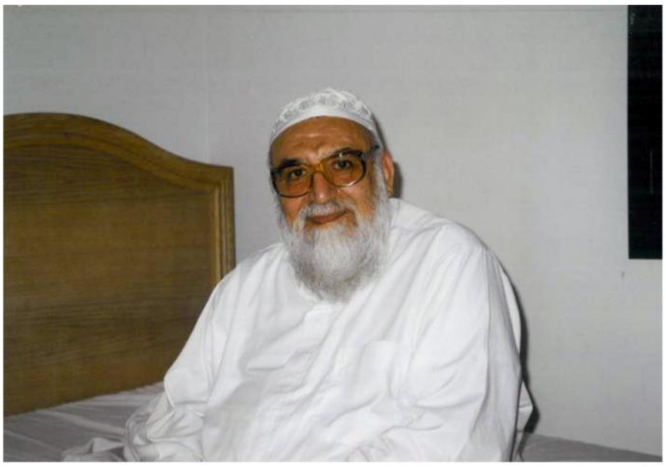
• همراه با
... معلمی، مدنی، انواری، آقارضی شیرازی، گرامی، طباطبایی قمی، جعفریان، سیدعلی گلپایگانی، شهرستانی، هرندی



• همراه با آیات و حج اسلام شعبان ١٤٢٤
(آقایان: طباطبایی، جعفریان، مدنی، سیدجعفر کریمی، شهرستانی، هرندی، غیوری، انواری(آقا زاده)، انواری، طاهری خرم آبادی)



• همراه با آیات و حجج اسلام در اوائل دهه هشتاد



• آیت الله انواری که در سفرهای عمره متعدد خدمتشان بودم



• دیدار با آیت الله عمری در مدینه سال ۱۳۸۹



• دیدار با آیت الله عمری در مدینه سال ۱۳۸۹



• عمره - ۸۷



• همراه با آقای مبصری در عمره ۹۱ (مدیر همیشگی کاروان ما)



• دوستان کاروان در عمره ۱۳۸۹



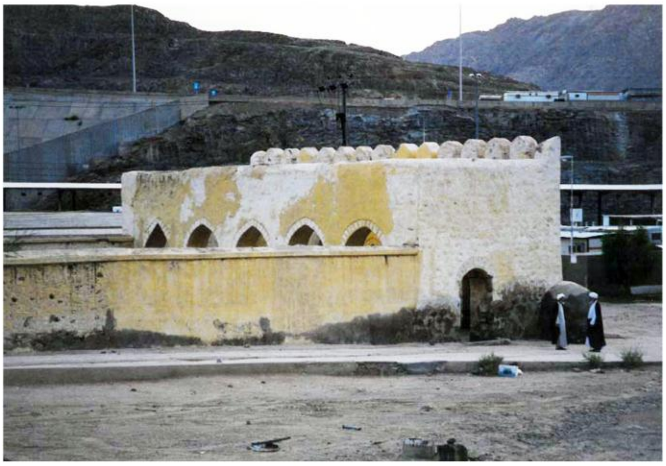
• با آقایان جعفریان، مقتدایی، مهدوی راد، مهریزی



• عمره ۹۳ - مسجد الحرام



• عمره ۹۳ - قبور ائمه بقیع



• مسجد البیعه در مکه - منی



• کتیبه مسجد البیعه



• کتیبه مسجد البیعه



• عمره ۹۳ آبار علی (ع) / مسجد شجره



• بنای قبلی مقبره و مسجد علی بن جعفر در عریض



• ورودی مرقد علی بن جعفر در عریض که ویران شد. ۱۳۸۰



• مرقد علی بن جعفر در عریض قبل از ویرانی



• عمره ۹۳ - مقبره ویران شده علی بن جعفر در عریض



• عمره ۹۳ - مقبره میمونه، همسر پیامبر(ص) ۸ کیلومتری راه مکه به مدینه کنار اتوبان



• عمره ۹۳ - مقبره میمونه نزدیکی مکه



• مسجد بنوقریظه(فضیخ) قبل از تخریب



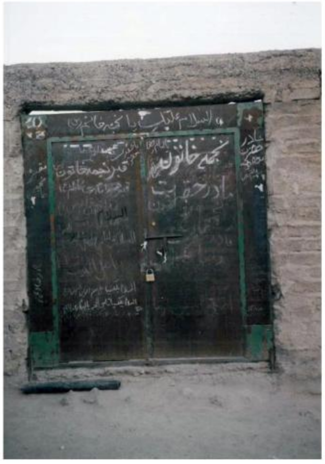
• ویرانه مسجد فضیخ که دوستان در حال اقامه نماز هستند



• عمره ۹۳ - جای مسجد ویران شده فضیخ



• عمره ۹۳ دیوارهای جدید قبرستان جحون



• مشربه ام ابراهیم مرقد نجمه خاتون



• عمره ۸۷ در منطقه در حال تخریب در اطراف حرم الهی



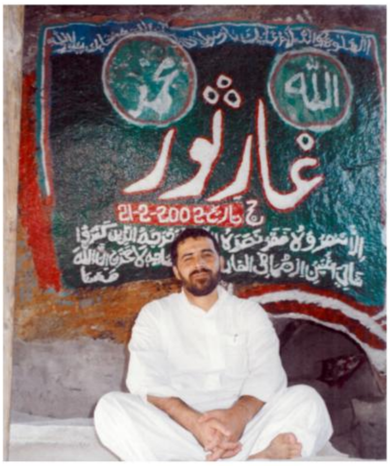
• مولد النبی (ص) تمتع ۹۱



• حج تمتع ۹۱ با دکتر کعکی مدیر موزه مدینه



• کنار مسجد ویران شده فسح در منطقه احد سال ۱۳۸۱



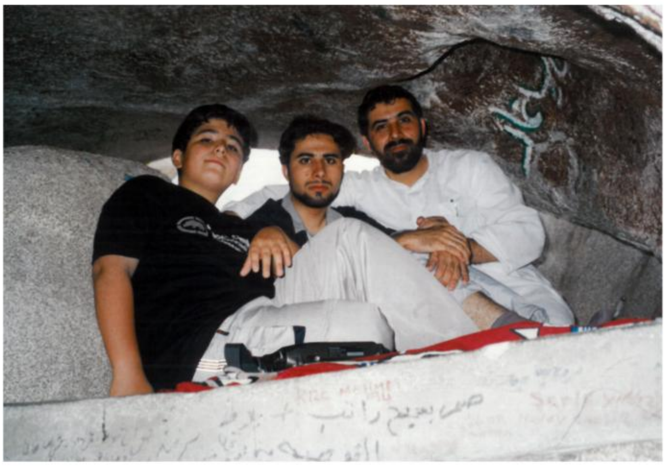
• غار ثور - سال ۸۱



• لوح اهدایی بعثه رهبری به مناسبت بیست سال کار در باره حج ۱۳۹۳



• با بچه ها در موزه مکه سال ۸۱ (سجاد، محمد باقر، پدر، جعفرهادی)



• با بچه ها در غار ثور



• با بچه ها در کارگاه بافتن کسوت کعبه



• عمره ۹۲ در مسجد شجره



• عمره - ۹۱



• مسجد شجره ۹۳



• حج تمتع ۹۱ در مسجد قبا



• عمره ۹۳



• حائل ۹۳



• حائل ۹۳



• حائل ۹۳



• حائل ۹۳